

حافظ

دیوان غزلیات

حافظ

با معنی و اثره ما و شرح بیت ما و جمله‌های
و شوار و برخی نکت‌های دستوری و ادبی
بموشش دکتر خلیل خلیب رهبر
است. انتشارات تهران

جمع‌داری اموال

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی

ش. - اموال ۴۳۹۸۶

دیوان غزلیات

مولانا شمس الدین محمد

خواجہ حافظ شیرازی

بہمنی اثر و شرح آیات و کُر و زن و بحر غزل

و فہرست آیات اشعار حکم و برخی

نکذای مستوی اسامی متن

باجمہ نظر

سکوش و کسر خلیل خلیب رہبر

استاد دانشکادہ تہران

حافظ، شمس‌الدین محمد - ۱۳۹۲

دیوان

دیوان غزلیات مولانا شمس‌الدین محمد خواجه حافظ شیرازی: با معنی و آهنگها و شرح ابیات و ذکر وزن و بحر غزلیها و فهرست آیات و امثال و حکم و برخی نکته‌های دستوری و اسامی متن/ بهکوش خلیل خطیب رهبر - ویرایش ۱۳ - تهران: عطیه‌نشانه، ۱۳۹۲

سی و یکم، [۱۳۹۲] م.

ISBN 964-5626-18-8

فهرست‌نویسی: براساس اطلاعات فهرست‌نویسی پیش از انتشار

عنوان دیگر: دیوان غزلیات خواجه حافظ شیرازی

عنوان صف: دیوان خواجه حافظ شیرازی

کتابنامه: [۱۳۹۲] - ۷۳۳

۱. متر فارسی - - ترجمه آقای دکتر خطیب رهبر، خلیل، ۱۳۹۲ - - مصحح: پ. عنوان ج. عنوان دیوان غزلیات خواجه حافظ شیرازی، د. عنوان دیوان خواجه حافظ شیرازی

۸۴/۷۲

د ۱۸۵

۱۳۹۲ م

PI D587E

۱۳۹۲ م

۱۰۲۴-۱۳۹۲

کتابخانه

مرکز تحقیقات کتاب و ترویج علوم اسلامی

شماره ثبت: ۰۱۷

تاریخ ثبت:



مرکز تحقیقات کتاب و ترویج علوم اسلامی



نشانی دفتر: خیابان انقلاب مقابل دانشگاه تهران

خیابان فخر رازی، نبش وحید نظری، پلاک ۱۳۱

تلفن: ۶۹۶۱۵۶۴ E-mail: Bafi @ Bafinah.net

دیوان حافظ شیرازی

بهکوش خلیل خطیب رهبر

چاپ سی و هفتم زمستان ۸۳ - ۳۳۰۰ نسخه

بها: ۳۶۰۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۵۶۲۶-۱۸-۸ ISBN: 964-5626-18-8

چاپ مروی

فهرست

پیشگفتار
مختصری از احوال حافظ

پهست و سوم
پهست و پنجم

غزلیات

حرف دالقه ۱۲ غزل

۱. الا یا ایها الساقی ادرکاساً و ناولها
۲. صلاح کار کجا و من خراب کجا؟
۳. اگر آن ترک شیرازی به دست آرد دل ما را
۴. صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را
۵. دل می رود ز دستم صاحب دلان خدا را
۶. به ملازمان سلطان که رساند این دعا را
۷. صوفی بیا که آینه صافیست جام را
۸. ساقیا برخیز و در ده جام را
۹. رونق عهد شبابست دگرستان را
۱۰. دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما
۱۱. ساقی بنور باده برافروز جام ما
۱۲. ای فروغ ماه حسن از روی رخشان شما

حرف هبه ۲ غزل

۱۳. مینمده صبح و کله بست سحاب
۱۴. گفتم: ای سلطان خوبان رحم کن بر این غریب

حرف «ت» ۸۱ غزل

- ۲۳ ای شاهد قدسی که کشد بند نقابت؟
 ۲۴ خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت
 ۲۶ سینه از آتش دل در غم جانانه بسوخت
 ۲۸ ساقیا آمدن عید مبارک بادت
 ۲۹ ای نسیم سحر، آرامگه یار کجاست؟
 ۳۰ روزه یکسو شد و عید آمد و دلها برخاست
 ۳۲ دل و دینم شد و دلبر بطلامت برخاست
 ۳۳ چو بشنوی سخن اهل دل مگر که خطاست
 ۳۴ خیال روی تو در هر طریق عمره ماست
 ۳۵ مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست
 ۳۷ شکفته شد گل حمرا و گشت یلیل مست
 ۳۹ زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست
 ۴۰ در دیر مغان آمد یارم قدسی در دست
 ۴۱ بجان خواجه و حق قدیم و عهد دوست
 ۴۲ ما را از خیال تو چه پروای شرایست
 ۴۴ زلفت هزار دل بیکی تاره مویست
 ۴۵ آنشب قدری که گویند اهل خلوت امشبست
 ۴۷ خدا چو صورت ابروی دلکشای تو هست
 ۴۸ خلوت گزیده را بتماشا چه حاجتست
 ۵۰ رواق منظر چشم من آشیانه‌ست
 ۵۱ برو بکار خود، ای واعظ، این چه فریادست؟
 ۵۲ تا سر زلف تو در دست نسیم افتادست
 ۵۴ بیا که قصر امل سخت سست بنیادست
 ۵۶ بی مهر رخت، روز مرا تور نمادست
 ۵۷ باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبرست
 ۵۸ الفئه که در میکه بازست

- ۶۰ اگر چه باده فرح بخش و باد گل ییزست
 ۶۱ حال دل با تو گفتم هوس است
 ۶۲ صحن بستان ذوق بخش و صحبت باران خوشست
 ۶۳ کنون که بر کف گل جام باده صافست
 ۶۴ درین زمانه رفیقی که خالی از خللست
 ۶۵ گل در بر و می در کف و معشوق یکامست
 ۶۷ بکوی میکده هر سالکی که ره دانست
 ۶۸ صوفی از پرتو می راز نهانی دانست
 ۷۰ روضه خلدیرین خلوت درویشانست
 ۷۲ بدام زلف تو دل مبتلای خویشتن است
 ۷۳ لعل سیراب بخون تشنه لب یارمنست
 ۷۴ روزگاریست که سودای بتان دین منست
 ۷۵ منم که گوشه میخانه خانقاه منست
 ۷۷ زگریه مردم چنم تشنه در خونست
 ۷۸ غم زلف تو دام کفر و دینست
 ۷۹ دل سرا پرده محبت اوست
 ۸۱ آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست
 ۸۲ سر ارادت ما و آستان حضرت دوست
 ۸۳ دارم امید عاطفتی از جناب دوست
 ۸۴ آن پیک نامور که رسید از دیار دوست
 ۸۵ صبا اگر گذری افتد یکشور دوست
 ۸۷ مرحبا ای پیک مشتاقان، بده بیقام دوست
 ۸۸ روی تو کس ندید و هزارت رفیق هست
 ۸۹ اگر چه عرض هنر پیش یار بی ادیست
 ۹۱ خوشتر ز عیش و صحبت و باغ و بهار چیست؟
 ۹۲ بنال بلبل، اگر با منت سر یاریست
 ۹۴ یارب این شمع دل افروز ز کاشانه کیست؟

۹۵	ما هم این هفته برون رفت و بیخشمم سالیمت
۹۶	کس نیست که افتاده آن زلف دو تا نیست
۹۸	مردم دیده ما جز بر رخ ناظر نیست
۹۹	زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست
۱۰۱	راهیست راه عشق که هیچش کتاره نیست
۱۰۲	روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست
۱۰۳	حاصل کار که کون و مکان این همه نیست
۱۰۵	خواب آن ترگس فتان تو بی چیزی نیست
۱۰۶	جز آستان توام در جهان پناهی نیست
۱۰۸	بلبل بر گ گلی خوش رنگ در منقار داشت
۱۰۹	دیدی که یار جز سر جور و ستم ندانست
۱۱۰	کنون که میدم از بوستان نسیم بهشت
۱۱۲	عیب رندان مکن، ای زاهد پاکیزه سرشت
۱۱۳	صبحدم مرغ چمن با گل نوحه است گفت
۱۱۴	آن ترک پر بچهره که دوش از بر ما رفت
۱۱۵	گرددست زلف مشکینت خطائی رفت، رفت
۱۱۷	ساقی بیار باده که ماه صیام رفت
۱۱۸	شر بنی از لب لعن نشیدیم و بر رفت
۱۱۹	ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت
۱۲۰	حسنست به اتفاق ملاحه جهان گرفت
۱۲۲	شنیده ام سخنی خوش که بیر کنعان گفت
۱۲۳	یارب سببی ساز که یارم سلامت
۱۲۵	ای همد صبا بسبایم فرسنت
۱۲۶	ای غایب از نظر بخدا می سپارمت
۱۲۸	میر من خوش میروی کاندل سرو پا میرمت
۱۲۹	چه لطف بود که ناگاه رشحه قلعت
۱۳۰	زان یار دلخوازم شکر مست با شکایت
۱۳۲	مدام مست می دارد نسیم چه گیسویت

حرف «ت» ۱ غزل

۱۳۲

درد ما را نیست درمان الفیات

حرف «ج» ۱ غزل

۱۳۳

نوشتی که بر سر خوابان کشوری چون تاج

حرف «ج» ۱ غزل

۱۳۵

اگر بمذهب تو خون عاشقت مباح

حرف «خ» ۱ غزل

۱۳۶

دل من در هوای روح فرخ

حرف «د» ۱۴۵ غزل

۱۳۷

دی بیرو می فروش که ذکرش بسخیر باد

۱۳۸

شراب و عیش نهان چیست؟ کلر بی بیاد

۱۳۹

دوش آگهی زیار سفر کرده داد باد

۱۴۰

روز وصل دوستداران باد باد

۱۴۱

جمالت آفتاب هر نظر باد

۱۴۲

صوفی از پاهای بلند از خورده نوشنی باد

۱۴۳

تنه بنابر طبیبان نیازند مباد

۱۴۵

حسن تو همیشه در غزون باد

۱۴۶

خسروا گوی فلک در خم چوگان تو باد

۱۴۷

دیر ست که دلداد پیامی نغمه ستاد

۱۴۸

پیرانه سرم عشق جوانی بسر افتاد

۱۴۹

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد

۱۵۱

آنکه رخسار ترا رنگ گل و سرین داد

۱۵۲

بنفشه دوش بگل گفت و خوش نشانی داد

۱۵۳

همای اوج سعادت بدام ما افتد

- ۱۵۵ درخت دوستی بشان که گام دل بیار آرد
- ۱۵۶ کسی که حسن و خلط دوست در نظر دارد
- ۱۵۷ دل ما بدور رویت ز چمن فراغ دارد
- ۱۵۸ آنکس که بدست جام دارد
- ۱۶۰ دلی که غیب نمایست و جام جم دارد
- ۱۶۱ بقی دارم که گرد گل ز سنبل سایه بان دارد
- ۱۶۳ هر آنکه خاطر مجموع و یار نازنین دارد
- ۱۶۵ هر آنکه جانب اهل خدا نگه دارد
- ۱۶۶ مطرب عشق عجب ساز و نوا می دارد
- ۱۶۷ آنکه از سنبل او غالیه نابی دارد
- ۱۶۹ شاهد آن نیست که موئی و میانی دارد
- ۱۷۰ جان بی جمال جهانان میل جهان ندارد
- ۱۷۲ روشنی طلعت تو ماه ندارد
- ۱۷۳ نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد
- ۱۷۵ اگر نه باده غم دل ز یاد ما ببرد
- ۱۷۶ سحر بلبل حکایت با صبا کرد
- ۱۷۷ بیا که ترک فلک خوان روزه غارت کرد
- ۱۷۹ بس آب روش می عارفی طهارت کرد
- ۱۸۰ صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
- ۱۸۱ بلبل خون دلی خورد و گلی حاصل کرد
- ۱۸۳ چو باد عزم سر گوی یار خواهم کرد
- ۱۸۴ دست در حلقه آن زلف دو تا توان کرد
- ۱۸۵ دل از من برد و روی از من نهان کرد
- ۱۸۷ یاد باد آنکه ز ما وقت سفر یاد نکرد
- ۱۸۸ رو بر رهش نهادم و بر من گذر نکرد
- ۱۸۹ دلبر برفت و دلشدگات را خبر نکرد
- ۱۹۰ دیدی ای دل که غم عشق دگر یار چه کرد
- ۱۹۱ دوستان دختر و زن نوبه زمستوری کرد



مرکز تحقیقات کتابخانه و اسناد ملی

- ۱۹۳ سائها دل طلب جام جم از ما می کرد
- ۱۹۵ بسر جام جم آنکه نظر توانی کرد
- ۱۹۷ چه مستیست ندانم که رو بسما آورد
- ۱۹۸ صبا وقت سحر بویی ز زلف یار می آورد
- ۱۹۹ نسیم باد صبا دوشم آگهی آورد
- ۲۰۰ یارم چو قدح بدست گیرد
- ۲۰۱ دلم جز مهر مهر و بیان طریقی بر نمگیرد
- ۲۰۳ ساقی ار باده ازین دست بسجام اندازد
- ۲۰۴ دمی با غم بسر برهن جهان یکسر نمی آرد
- ۲۰۶ در ازل یر تو هست زنجلی دم زد
- ۲۰۷ سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد
- ۲۰۹ راهی زن که آهی بر ساز آن توان زد
- ۲۱۰ اگر ارم ز پیش فتنه ها برانگیزد
- ۲۱۱ بسحسن و خلق و وفا کسی به یار ما نرسد
- ۲۱۳ هر که را با خط سبزه سر سودا باشد
- ۲۱۴ من و انکار شراب این چه حکایت باشد؟
- ۲۱۵ نقد صوفی نه همه صافی بیخش باشد
- ۲۱۶ خوشیست خلوت، اگر یار یار من باشد
- ۲۱۷ کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد
- ۲۱۸ خوشی آمد گل وز آن خوشتر نباشد
- ۲۲۰ گل بی رخ یار خوش نباشد
- ۲۲۱ نفس باد صبا مشک فشان خواهد شد
- ۲۲۲ مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد
- ۲۲۳ روز هجران و شب فرقت یار آخر شد
- ۲۲۴ ستاره بدرخشید و ماه مجلس شد
- ۲۲۶ گداخت جان که شود کار دل تمام و تشد
- ۲۲۷ یاری اندر کسی نمی یسم یاران را چه شد
- ۲۲۹ زاهد خلوت نشین دوش بسیخانه شد

۲۳۰	دوش از حباب آصف بیک بشارت آمد
۲۳۴	عشق تو مهال حیرت آمد
۲۳۳	در بیمارم هم ابروی تو پاید آمد
۲۳۲	مژده ای دل که دگر باد صبا بار آمد
۲۳۵	صبا بستانیت پیر می فروش آمد
۲۳۷	سحرم دولت بیدار بسالین آمد
۲۳۸	به هر که چهره بر افروخت دلبری داد
۲۳۹	هر که شد محرم دل در حرم یار رساند
۲۴۱	رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند
۲۴۲	ای پسته بو خنده رده بر حدیث قند
۲۴۲	بعد از این دست من و دامن آن سرو بلند
۲۴۵	حسب حالی سوختی و شد ایامی جفت
۲۴۶	دوش وقت سحر از غصه بجانم دادند
۲۴۷	دوش دیدم که ملا یک در میخانه زدند
۲۴۹	بدها را بود آیا که عیاری گیرند؟
۲۵۰	گر می فروش حاجب رندان روا کند
۲۵۲	دلا بسوز که سرور تو کارها بکند
۲۵۴	مرا ببردی و عشق آن حصول عیب کند
۲۵۴	ظایر دولت اگر بار گذاری بکند
۲۵۶	کنک مشکین تو روری که رما پاد کند
۲۵۷	ن کیست کز روی گرم با ما وفاداری کند؟
۲۵۸	سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند
۲۶۰	در نظر باری ما بیخبران خبر آمد
۲۶۲	سمن پویان غبار غم چو بنشیند بشانند
۲۶۳	علام برگی مسمت تو تا جدا رانند
۲۶۵	آنان که خاک را بسطر گییا کند
۲۶۷	شاهدان گر دلبری ریشان کنند
۲۶۸	گسم: کیم دهان و لبه کامرانی کنند؟

واعظان کای جلوه در محراب و میر میکند

دانی که چنگ و عود چه تقریر میکند

شراب بیفش و ساقی خوش دو دام رهد

بود آیا که در میکنه ها بگشاید؟

سالها دفتر ما در گرو صها بود

یاد باد آنکه بهانت نظری با ما بود

تاز میخانه و می نام و شان حراهد بود

پیش ازینت پیش از این اندیشه عشاق بود

یاد باد آنکه سرکوی توام مرل بود

خسنگانرا چو طلب باشد و قوت بود

قتل این حسنه پشمنشیر تو نقدیر بود

دوشی در حلقه ما قصه گیسوی تو بود

دوش می آمد و رخساره بر اهر و حه بود

یک دو جام دی سحر که اتفاق افتاده بود

گوهر محرن اسرار همان است که بود

دیدم بهمنواب خوش که بدسم پیاله بود

بسکوی میکند، یارب، سحر چه مشطه بود

آن یار کزو خانه ما جای بری بود

مسلمانان مرا و قی دلی بود

در ارل هر کو بقبض دولت ارزایی بود

کنون که در چمن آمد گل از عدم بوجود

از دیده خون دل همه بر روی ما رود

چو دست بر سر و نقش رسم بناب رود

از سر کوی تو هر کو بسلامت برود

هر گزم نقش تو از لوح دل و جان برود

خوشادلی که مدام از بی نظر نرود

ساقی حدت سرو و گل و لاله میرود

ترجم که اشک در غم ما برده در شود

- ۳۰۸ گر چه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود
 ۳۰۹ گر من از باغ تو یک میوه بچشم چه شود؟
 ۳۱۰ بخت از دهان دوست نشانم نصدد
 ۳۱۱ گر بباد مشکین دلم کشد، شاید
 ۳۱۲ گفتم، غم تو دارم، گفتا: غمت سر آید
 ۳۱۳ بر سر آم که گر دست بر آید
 ۳۱۴ دست از طلب ندارم ما کام من بر آید
 ۳۱۵ چو آفتاب می از مشرق پیاله بر آید
 ۳۱۶ رهی حجسته رمایی که بار بار آمد
 ۳۱۷ اگر آن طایر قدسی دردم بار آید
 ۳۱۸ من بر آمد و کام از تو بر نمی آید
 ۳۱۹ جهان بر ابروی عبد از هلال و سیمه کشید
 ۳۲۰ رسید مرده که آمد بهار و سیره دمد
 ۳۲۱ ابر روی بر آمد باد بوروری و رید
 ۳۲۲ معاشران در حریف شبانه یاد آید
 ۳۲۳ بیا که رایت منصور پادشاه رسید
 ۳۲۴ بوی خوش تو هر که رباد صبا شنید
 ۳۲۵ معاشران گره از رلف با بار کنید

بحر ف ۱۳ غزل

- ۳۳۱ الا ای طوطی گویای اسرار
 ۳۳۲ عید سب و آخر گل و یاران در انتظار
 ۳۳۳ صبار مرل جانان گنر دریغ مدار
 ۳۳۴ ای صبا بگفتی از کوی فلانی من آر
 ۳۳۵ ای صبا بگفتی از خاک ره یار بهار
 ۳۳۶ روی بسمای وجود خودم از نادبیر
 ۳۳۷ شب و صلیست و طی شد نامه حجر
 ۳۳۸ گر بود عمر بمحابه رسم بار دگر

- ۳۴۲ ای حرم از فروغ و خفت لاله‌زار عمر
 ۳۴۳ دیگر و شام سرو بهی بلبل عبور
 ۳۴۴ یوسف گم گشته بار آید بکنعان غم محور
 ۳۴۶ نصیحتی گشت بشو و بهانه بگیر
 ۳۴۸ روی بسا و مرا گو که ر جان دل بر گیر

حرف «ز» ۹ غزل

- ۳۴۹ هزار شکر که دهم بسکام خویشت بار
 ۳۵۱ مسم که دیده بدیدار دوست کردم بار
 ۳۵۲ ای سرو بار حسن که خوش می‌روی بسار
 ۳۵۳ در آ که در دل خسته توان در آید بار
 ۳۵۴ حال خویش دلان که گوید بار؟
 ۳۵۵ بیا و کنشی مادر شط شراب انداز
 ۳۵۷ خیز و در کاسه در آب طرباک انداز
 ۳۵۸ بر بیامد از نمای لب کلام شور
 ۳۶۰ دلم رنبدۀ نولی و شست شور بگیر

حرف «س» ۵ غزل

- ۳۶۱ ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس
 ۳۶۳ گلنزاری در گلستان جهان ما را پس
 ۳۶۴ دلا رفیق سفر بخت بیکخواهت پس
 ۳۶۵ درد عشقی کشیده‌ام که میرس
 ۳۶۶ دارم از رلف سیاهش گله چندان که میرس

حرف «ش» ۲۰ غزل

- ۳۶۸ باز آی و دل تنگ مرا موس جان باش
 ۳۶۹ اگر رفیق شمعینی درست پیمان باش
 ۳۷۰ بد و لاله قدح گیر و بی‌ریا می‌باش

۳۷۲	صوفی گلی بچیں و مرقع بخار بعش
۳۷۳	باغبان گر پیچ روری صحبت گل بایش
۳۷۵	هگر بلبل همه آنست که گل شد بارش
۳۷۶	شراب بلخ می خواهم که مرد امکن بود و ورش
۳۷۸	خوشا شیراز و وضع بی مثالش
۳۷۹	چو پر شکست صبا رلف عبر افشاش
۳۸۰	یارب این نوگل خندان که سپردی بمش
۳۸۲	بردار من قرار و طاعت و هوش
۳۸۳	سحر و هاتف غییم رسد مزده بگوش
۳۸۴	هاتفی از گوشه میجاده دوش
۳۸۵	هر عهد بادشاه خطا بعش جرم پوش
۳۸۷	هوش ماس گشت بهان کاردانی نیر هوش
۳۸۹	ای همه شکل تو مطبوع و همه حای بو حوش
۳۹۰	کار آب و پای پید و طبع شعر و باری حوش
۳۹۱	مجمع حویی و لطافت عذار چو مهش
۳۹۲	دلم رسیده شد و غافلیم من دروش
۳۹۳	ما آرموده ایم درین شهر سخت حوش

حرف «ع» ۳ غزل

۳۹۵	قسم بعشیت و حاء و جلال شاه شجاع
۳۹۶	بامدادان که ر جلونگه کاح ابداع
۳۹۷	دروغای عشق و مشهور حویاسم چو شمع

حرف «خ» ۱ غزل

۳۹۹	سحر بسبوی گلستان دمی شدم در باغ
-----	---------------------------------

حرف «ف» ۱ غزل

۴۰۰	طالع اگر مند دهد دامنش آورم بسکف
-----	----------------------------------

حرف دهم ۲ غزل

۴۰۲

ربان خامه ندارد سر بیان هراق

۴۰۳

مقام آمد و می بینش و رفیق شعیب

حرف دهم ۳ غزل

۴۰۵

اگر شراب خوری جرعه نشان بر خاک

۴۰۶

هر از دشمنم از میکنند قصد هلاک

۴۰۷

ای دل ریش مرا یا لب تو حق نمک

حرف دهم ۷ غزل

۴۰۸

حوش جبر پاشی، ای سیم شمال

۴۱۰

شمعت روح و دلد و شمعت برق وصال

۴۱۱

دارای جهان نصرت دین خسرو کامل

۴۱۲

بو قوت گل ندیدم از توبه شراب خصل

۴۱۳

اگر بسکوی تو باشد مرا مجال وصول

۴۱۴

هر نکه که گفتم در وصف آن شماتل

۴۱۵

ای رخت چو حلد و لغت سلسیل

حرف دهم ۷۳ غزل

۴۱۷

عشق بازی و جوانی و شراب لعل طم

۴۱۸

مرحبا طایر فرخ پی فرخنده پیام

۴۲۰

عاشق روی جوانی حوش و خاسته ام

۴۲۱

بُشْرِی إِذَا السَّلَامُ حَلَّتْ بِدِی سَلَم

۴۲۲

باز آبی ساقیا که هوا حواء حنتم

۴۲۳

حوش بیماری چشم تو برد از دستم

۴۲۵

بیر از آنکه بشددین و دانش از دستم

۴۲۶

رلف بر بادنده تا دهی بر بادم

۴۲۷

فانی میگویم و از گفته خود دلشادم

۴۲۹	مرا می بینی و هر دم زیادت می کنی دردم
۴۳۱	سالها پیروی منتهی رندان کردم
۴۳۲	دیشب بسبیل اشک ره جواب میزدم
۴۳۳	هر چند پیر و حسته دل و ناتوان شدم
۴۳۵	خیال نفس تو در کارگاه دید کشیدم
۴۳۷	و دست کوتاه خود زیر بارم
۴۳۸	گر چه افتاد ز لعلش گریهی در کارم
۴۳۹	گر دست دهد خاک کف پای نگارم
۴۴۱	در بهار معانی حضرت صمیمی خوش دارم
۴۴۲	مرا عهدیست با جانان که با جان در بند دارم
۴۴۳	من که باشم که بر آن خاطر خاطر گذرم؟
۴۴۵	جوز اسحر بهاد حنا بل بر ابرم
۴۴۸	و همچو صبحی و من شمع حلو و محرم
۴۴۹	منم گر کشد، دستش بگیرم
۴۵۰	مرو بر دل و نوک خمره نیرم
۴۵۲	بحار شام غریبان چو گریه آغارم
۴۵۳	گر دست رسد در سر زلفش تو بارم
۴۵۵	در حرایات معانی گر گذر افتد بارم
۴۵۶	مردۀ وصل تو کو کز سر جان بر محرم
۴۵۷	چرا نه در پی عزم دیار خود باشم
۴۵۸	من دوستدار روی خوش و موی دلکنم
۴۶۰	حبال روی تو چون بگذرد بگشش چشم
۴۶۱	من که از آتش دل چون ختم می در جوشم
۴۶۳	گر من از سر زلفش مدعیان اندیشم
۴۶۴	حجب چهره جان می شود غبار تنم
۴۶۵	چل سال پیش رفعت که من لاف می درم
۴۶۷	عمریست تا من در طلب، هر روز گامی می زدم
۴۶۸	بی تو ای سرو روان با گل و گلشن چکنم

۲۶۹	من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کم
۲۷۱	صنعا با غم عشق تو چه تدبیر کنم
۲۷۲	دیده دریا کنم و صبر به صحرایم
۲۷۳	دوش سودای رخس گفتم ز سر بیرون کنم
۲۷۵	بهرم تو به سحر گفتم استغاره کنم
۲۷۶	حاشا که من به موسم گل ترک می کنم
۲۷۷	روزگاری شد که در میخانه خدمت می کنم
۲۷۹	من ترک عشق شاهد و ساغر نمی کنم
۲۸۰	بسرگان سیه کردی هزاران رخنه در دینم
۲۸۲	حالی مصلحت وقت در آن می بینم
۲۸۳	گرم از دست بر حیرد که با دلدار بنشینم
۲۸۵	در خرابات معان نور خدا می بینم
۲۸۶	عم زمانه که هیچش گران نمی بینم
۲۸۸	خرم آن روز کز من منزل ویران بروم
۲۸۹	گر ازین منزل ویران بسوی خانه دوم
۲۹۰	آنکه پامال جفا کرد چو خاک راهم
۲۹۲	دیدار شد میسر و بوس و کنار هم
۲۹۳	دردم از مار سب و درمان میر هم
۲۹۵	ما بپیمان مست دل از دست داده ایم
۲۹۶	هر بست تا بسراه غمت رو نهاده ایم
۲۹۸	ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم
۲۹۹	صوی پیر معان دارم و قولیست قدیم
۵۰۱	خیر تا از در میخانه گشادی طلبیم
۵۰۲	ما را یاران چشم باری داشتیم
۵۰۳	صلاح از ما چه می جویی که مستان را صلاح کنیم؟
۵۰۵	ما درس سحر در ره میخانه نهادیم
۵۰۶	بگذار نار شمع معانه بگذریم
۵۰۷	خیر تا خرقة صوفی به خرابات بروم

۵۱۰	یا نا گل بر افشانیم و می در ساغر اندازیم
۵۱۱	صوفی یا که خرقه سالوس بر کشیم
۵۱۲	دوستان وقت گل آن به که بهضرت کوئیم
۵۱۳	ما شبی دست بر آوریم و دعائی بکنیم
۵۱۵	ما نگوئیم بد و میل بسناحق نکنیم
۵۱۶	سرم خوشست و بیانگ بلند می گویم
۵۱۸	پارها گفته‌ام و بار دگر می گویم
۵۱۹	گر چه ما بندگان پادشاهیم

حرف هـ ۲۲ غزل

۵۲۰	فائمه چو آمدی بر سر خسته بهگران
۵۲۲	جدانکه گفتم غم با طیبان
۵۲۳	می سوزم از فراق روی از جفا بگردان
۵۲۴	یارب آن آهوی مشکین بسختن یارستان
۵۲۵	حدا را کم نشین با خرقه پوشان
۵۲۶	شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهان
۵۲۸	بهار و گل طرب انگیز گشت و نوبه شکن
۵۲۹	چو گل هر دم بسویت جامه در تن
۵۳۰	انصر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن
۵۳۲	خوشت از فکر می و جام چه خواهد بود
۵۳۳	دانی که چیست دولت دیدار پار دین
۵۳۵	مم که نهرة شهرم بعشق ورزین
۵۳۶	ای روی ماه منظر تو نو بهار حسن
۵۳۷	گلبرگ را ز سبیل مشکین نقاب کن
۵۳۹	صبحست ساقیا قدحی بر شراب کن
۵۴۰	ز در درآو شبستان ما سحر کی
۵۴۱	ای نور چشم من سختی هسب گوش کن
۵۴۳	کرشمه کن و بازار ساحری بشکن

۵۴۴	بالا بلند هشوه گر نقش بار من
۵۴۵	چون شوم خاک و هوش دامن بیفشاند رمن
۵۴۷	نکته دلکش بگویم خال آن مهر و بین
۵۴۸	شراب لعل کش و روی مدجبینان بین
۵۴۹	می فکن بر صف رمدان نظری بهتر ارم

حرف هـ ۱۱ غزل

۵۵۰	بجان پیر طراپات و حق صحبت او
۵۵۲	گلنا برون لیدی پستشای ماه نو
۵۵۳	مر رع سبز فلک دیدم و داس مه نو
۵۵۵	ای آفتاب آینه دار جمال تو
۵۵۶	ای حو سهای نامة چین خاک راه تو
۵۵۷	ای لهای پادشاهی راست بر بالای تو
۵۵۹	تاب بنفشه می دهد طرۀ مشک سای تو
۵۶۰	مرا چشمیست خون افشان ردست آن کمان ابرو
۵۶۱	خط عذار بار که بگرفت ماه ازو
۵۶۳	گلبن عیش می دهد ساقی گلنزار کو
۵۶۴	ای بیک راستان حیر بار ما بگو

حرف هـ ۱۲ غزل

۵۶۶	خنک نسیم معبر شمامۀ دلخواه
۵۶۷	عیشم مدامست از لعل دلخواه
۵۶۸	گر نیل بارد در کوی آن ماه
۵۶۹	وصال او در عمر جاودان به
۵۷۰	ناگهان پرده برانداخته ، یعنی چه؟
۵۷۱	در سرای مخان رفته بود و آب رده
۵۷۳	ای که با سلسلۀ رلف دراز آمده ای
۵۷۴	دوش و فتم بدر می کنده حوای آلوده

۵۷۶	از من جدا مشعر که توام نور دیده‌ای
۵۷۷	دام‌کشان همی شد در شرب و رگشیده
۵۷۸	از خون دل نوشتم بر دیک دوست نامه
۵۷۹	جراغ روی ترا شمع گشت پروانه
۵۸۰	سحرگاهان که مخمور شبانه

حرف «ی» ۶۷ غزل

۵۸۲	ساقی بیا که شد قدح لاله پر دمی
۵۸۳	به صوت بلبل و فغری اگر سوشی می
۵۸۵	لبش می بوسم و در می کنم می
۵۸۷	مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی
۵۸۸	ای که بر ماه از خط مشکین نقاب انداختی
۵۹۰	ای دل میانش بکدم حالی در عشق و مستی
۵۹۱	با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی
۵۹۲	آن غالیه خط گر سوی ما نامه نوشتی
۵۹۳	ای قصه بهشت رکوب حکایتی
۵۹۵	سَبَّحْتُ سَلَمی بِصَدِّغَتِهَا فَوَادی
۵۹۷	دیدم بحواب دوش که ماهی بر آمدی
۵۹۸	سحر با باد می گفتم حدیث آر و مدی
۶۰۰	چه بودی از دل آن ماه مهربان بودی؟
۶۰۱	بجان او که گرم دسترس بهان بودی
۶۰۲	چو سرو اگر بحرانی نمی بگراری
۶۰۳	شهریست بر طریقان وز هر طرف نگاری
۶۰۴	ترا که هر چه مرادست در چهارداری
۶۰۶	صبا تو نکبت آن رلف مشکبو داری
۶۰۷	بیا با ما مَوَدَّ را بس کینه داری
۶۰۸	ای که در کوئی خرابات معانی داری
۶۰۹	ای که مهبجوری عشاق روا میداری

۶۱۱	رورگار پست که ما را بگران میداری
۶۱۲	خوش کرد باوری ملکوت رور داوری
۶۱۴	طفیل هستی عشقند آدمی و پری
۶۱۶	ای که دایم بهوش مغروری
۶۱۷	زگوی یار می آید نسیم باد مودوری
۶۱۹	عمر بگذشت به بیجا صلی و بوالهوسی
۶۲۱	موبهار است در آن کوش که حوشدل باشی
۶۲۲	هزار جهد بکردم که یار من باشی
۶۲۳	ایدل آندم که خراب از می گلگون باشی
۶۲۵	دین خوش رقم که بر گل حسار میکنی
۶۲۶	سَلِّمِیْ مَبْدُ حَلَّتْ بِالنِّعَمِ
۶۲۸	گفتب نهضه شومی و بدتمی مانی
۶۲۹	یا قَسِیْمَا نَحَاکِی دُرْجَا مِیْ اَنَلَالِی
۶۳۰	سَلَامٌ فِیْ مَا کَرُّ النِّسَالِی
۶۳۲	بگرفت کار حسرت چون عشق من کسالی
۶۳۳	رفتم بهاج صیحه می تا چشم گلی
۶۳۴	این خرقه که من دارم در ره شراب اولی
۶۳۵	ران می عشق کرو بخت نمود هر حامی
۶۳۷	که برد به نزد شاهان رمی گدا پیامی
۶۳۸	اَنْتَ رَوَانِحُ رَنْدِ الْحَمِی وَ رَاذِ غَرَمِی
۶۳۹	سینه مالامال فردست ای دریا مرهمی
۶۴۱	زدلبرم که رساند نوارش قلمی
۶۴۳	اَحْمَدُ اللّٰهُ عَلٰی مَقْدَلَةِ السُّلْطَانِ
۶۴۵	وقت را غیبت دان آنقدر که متوانی
۶۴۷	هوا حواد توام حانا و میدانم که میدانی
۶۴۸	گفتند حلابی که توئی یوسف ثانی
۶۴۹	سیم صیغ سعادت بدان نشان که نو دانی
۶۵۰	دو یار ریرک و از پاده کهن دو می

۶۵۲	بوش کن جام شراب پیک می
۶۵۳	صبحست و زاله میچکد از ابر بهمنی
۶۵۴	ای که در گشتی ما هیچ مدارا مکنی
۶۵۵	بشنو این مکنه که خود را رخم آزاده کنی
۶۵۶	ایدل بکوی عشق گذاری میکنی
۶۵۸	سحر که رهروی در سرزمینی
۶۵۹	تو مگر بر لب آبی بهوس نشینی
۶۶۱	ساقیا سایه ابرست و بهار و لب جوی
۶۶۲	بلبل رشاخ سرو بگلپانگ پهلوی
۶۶۴	ای پیغیر بگوش که صاحب خبر شوی
۶۶۶	سحرم هانتف میجابه بدو لثواهی
۶۶۸	ای در رخ تو پیدا اوار پادشاهی
۶۷۰	در همه دیر معان بیست جو من شیدائی
۶۷۱	بچشم کرده ام ابروی ماه سیمائی
۶۷۳	سلامی جو بوی خوش آشنائی
۶۷۵	ای پادشه خوبان داد از هم تنهایی
۶۷۶	ای دل گر از آن چاه زلحدان بدر آئی
۶۷۸	می سواد و گل افشان کن از دهر چه می جوی

پیشام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

پیشگفتار

برای آنکه دانشجویان و فارسی‌زبانان را آثار گذشته مرهنگ این مرز و بوم بدرستی آگاه شوند شایسته است که با آثار مظلوم و مشهور برگزین ادب آشنائی یابند. نگارنده که نزدیک به چهار سال از عمر گرمی را وقف آموزش زبان فارسی کرده است، همیشه در این آرزو بود که بقدر توان اندک خود در توضیح و تفسیر مشکلات برخی از متون ادبی کوشش نماید و آموزش را بر معلمان و برآموران ادب تا اندازه‌ای آسانتر سازد؛ لایحه حصول این مقصود آن بود که نخست متون معتبر را بر یکی از استادان مسلم ادب پارسی بخواند و سنت ادبای پیشینی را که سیه سیه نقل شده است، شناسد و حفظ کند. این موفق مطلق حق نصیب شد و در محضر استاد محمد علی ناصح رئیس دانشمند، مجتهد ادبی ایران بسیاری از متون نظم و نثر را در مدت سی و پنج سال مدرس آموزش و از حواش دانش پدریخ استاد بهره‌ها برد. بدانگونه که زبان از سپاسگزاری ناتوان است آنگاه برای آنکه فیض این محضر شریف فراگیرتر شود، از بیست سال پیش فراهم آوردن گزیده‌هایی از سخن پارسی تا شرح واره‌ها و توضیح مشکلات و ذکر پاره‌ای از قواعد دستوری پرداخت و تاکنون بدین شیوه گلستان و مرزبان‌نامه و قسمتی از اشعار فرخی و رودکی را بر تئیی که کار تعلیم آن سهلتر گردد، حواشی لازم در دیل هر صفحه بچاپ رساند که پستد خاطر همکاران افتاد.

اینک دست بکاری دشوارتر بازید و غرلیات حوجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی را که با جان و دل همه فارسی‌زبانان گیتی پیوندی ناگسستی دارد از روی نسخه دیوان مصحح علامه قزوینی بی هیچ کم و کاست رونویس کرد و در ذیل هر غزل نخست بحر و وزن آن را با در نظر گرفتن قواعد تقطیع که شمس قیس رازی در المصحح فی معاییر اشعار العجم آورده است، معین ساخت. پس از آن بقدر وسع مختصر خود بذکر معنی کلمات و بیان ایات دشوار پرداخت و جابجا از قواعد دستوری و برخی صنایع بدیعی نیز سخن گفت و از روح پاک خواجه شیراز مدد جست.

هستم بدرقه راه کن ی طایر قدس^۱ که فراز است ره مقصد و من نویسم
 در برخی موارد که نسخه دیوان حافظ تصحیح علامه قزوینی بارها بنظر میرسید، باز هم
 متی را تغییر نداد و یا جامع نسخ دیوان حافظ تصحیح شادروان مسعود فرزاد سنجید و صورت
 صحیح یا مناسبتر را در حاشیه ضبط کرد و بشرح معنی آن پرداخت.
 امید است این کوشش ناچیز که بابت خیر انجام گرفته مقبول خاطر حق پرستان افتد و
 نگارنده را که معصومی جر آسان ساختن کار تعلیم نداشته بدعای حیر یاد کنند و اگر سهوی بر
 علم وی رفته باشد کرمه یادآوری فرماید تا صلاح آن بکوشد و جلودان خود را رهین منت
 صاحبظران بداند.

حلیل خطیب رهبر

تهران، شهریورماه یکهزار و سیصد و شصت و دو خورشیدی

مختصری از احوال حافظ

شعر حافظ همه بیت العزل معرفتست

آفرین بر نفس دلکشی و لطف سخنش

شمس الدین محمد حافظ بزرگترین عرل سرای عرفای ایران یکی از بواب بررگوار عالم
اسامی است که در آغاز سدهٔ هشتم هجری در شیراز با برصهٔ وجود بهاد از آغاز زندگانی این
بلبل خوش بوی بوستان ادب و عرفان آگهیهای کمی به ما رسیده است؛ بها مأخذ معتبری که از
رورگار حافظ بر معای مانده، مقدمه است بر دیوان حواشی تیسرا از بهاد توانای دوست و همدرس
وی محمد گندام که در اینجا از وسعت دیرۀ دانش و کمال لسان العیب سخن به بیان آورده است و
اینگ با مختصار بخشی از آن نقل میشود. اشعار آیدارشی رشک چشمهٔ حیوان و بنات افکارش
غیرت حور و ولدانست، آیات دلاوریش باسخ سخنان سبحان و منشآت لطف امیرش عیسی
احسان حسان. کلمات فصیحش چون اعجاز مسح دل مرده را حیات بخشیده و رشحات افلام
خضر خاصیتش بر سریر سخن یدبضا نموده، گوی هوای ربیع کب لطافت از سیم احلاق او
کرده و عذار گل و نسرین رب و طراوت از شعر ایدار او گرفته و قد شمشاد و قامت دلجوی سرو
آزاد اعتدال و اهتراز از استقامت رای و پذیرفته.

حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ قبول خاطر و لطف سخن خدا دادست.
.. لاجرم رواحل غرلهای جهادگیرش در دنی مدتی با قصای ترکستان و هندوستان
رسیده، و قواحل سخنهای دلپذیرش در اقل زمانی با طراف و اکساف عراقین و آذربایجان
کشیده... اما بواسطهٔ محافظت درسی قرآن و ملازمت بر تقوی و احسان و بحث کشف و مفتاح و
مطالعهٔ مطالع و مصباح و تحصیل قوای ادب و تجسس در اوسن عرب بسجمع اثبات غزلیات
نپرداخت و بتدوین و اثبات آیات مشغول نشد، و مسود این وری عفا الله عنه ما ستقی در درس گاه
دین پناه مولانا و سیدنا استاد البشر قوم الملة والدیس عبدالله اعلی الله در جاته فی اعلی علین

بهکرات و مرآت که بهذاکره رفتی در اشیاء محوره گفتی (یعنی قوام الدین عبدالله) که این فرایند
 خواند را همه در یک عدد می باید کشید و این غرر در در یک سلک می باید پیوست تا قلاده جید
 وجود اهل زمان و نصیحه و شجاع عروسای دوران گردد و آن جناب (حافظ) حوالت رفع ترفیع این
 بنابر ناراستی روزگار کردی و بغیر اهل عصر عبداوردی تساهل تاریخ سنه اثنی و تسهین و
 سبعمانه (۷۹۲) و دیهت حیات بموکلان قصه و قدر سپرد و رخت و جودار دهلیز تنگ اجل میرون
 برد و روح پاکش با ساکنان عالم علوی قرین شد و همخواه پاکیزه رویان حورالعین گشت...
 بسال باده و صناد و ذال ابجد ر روز حضرت میمون احمد
 بسوی جنت اعلی روان شد فرید عهد شمس الدین محمد
 بسحاک پاک او چون برگشتم بکه کردم صف و نور مرقد
 و بعد از مدتی سوابق حقوق صحت و لوازم عهود محبت و سرغیب غریبان با صفا و
 تحریش دوستان با وفاء که صحیفه حال از فروغ روی بشان جمال گیرد و بضاعت اتصال سخن
 بحسن تربیت ایشان کمال پذیرد حاصل و باعث این فقیر شد بر تربیت این کتاب و تبویب این
 ابواب

(نقل از مقدمه دیوان حافظ تصحیح علامه محمد قزوینی)

بیگان در نگاشتنی این مقدمه محمد گلندام با همه توانایی که شان داده است باز هم باید
 گفت تنها قطره ای از بحر کمال این ترجمان اسرار الهی را در قالب القاط شیوا و عبارت های
 رسای خود ریخته است از همین مختصر برمی آید که این طالب صادق در راه رسیدن بحقیقت چه
 رنجها برده تا بسر منزل مقصود فر رآمده است. حفظ جالیان دراز در پیشگاه استادان ادب
 فارسی و عربی و سرآمدان تفسیر قرآن و حکمت و کلام اسلامی بارادت حضور یافته و با آن ذهن
 وقاد و قریحه خداداد سرمایه ای گرانقدر از فصل و فضیلت اندوخته و قرآن کریم را با چهارده
 روایت آن از بر کرده و تخلص شاعرانه خود را بهمین مسأله حافظ برگزیده و از کلام خدا
 نکته ها آموخته و گفته است.

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد لطایف حکمی با نکات قرآنی
 عشقت رسد بفریادار حدود بیان حافظ قرآن روبرو بحوائی در چارده روایت
 حافظ در پایان این دوره دانش یزوهی دریافت که علوم ظاهری آدمی را یقین نمیرساند و
 عطش حقیقت جوتی را فرو نمی نشاند و بحودشناسی که کلید حدشناسی و پی بردن برآز هستی
 است توانا نمیسازد پس بر آن شد که پرده تقلید را بشرد و از شک عالمانه در دانسته های خود

آغاز کند و از آنان که ادعای شناخت و داعیه راهمائی دارند مدد بجوید، مدتی با خانقاه شیخان
بسر برد ولی چون مطلوب خود را نزد آنان نیافت، از خانقاه روی بر تافت و اهلستان خیران در
راه طلب و تعری حقیقت حشق گام نهاد و با خود میگفت:

دست از طلب ندارم تا کام من بر آید یا جان رسد به جانان یا جان زن بر آید
تا سرانجام بخشایش الهی یاری وی آمد و حصر راهی این سالک سوخته دل را دستگیر
شد و بدلالش پرداخت و در اشاره سعی بی حاصل خود پیش از رسیدن به پیر دلیل فرموده است:
هکوی عشق منه بی دلیل راه قدم که من بحوش نمودم صد اهتمام و نشد
حافظ بهمت و ارشاد پیر عارف گمشده خود را یافت و پر از جهان وجودی برد و دانست
که هر چه در عالم باشد بحکمت آفریننده هستی در بکوثرین و نایبینه ترین صورت است و در
دایره آفرینش هر چیز که هست بها و بایسته است:

نیست در دایره یک نقطه خلاف از کم و بیش که من بی مسئله بی چوون و چرا می بینم
در سیر اندیشه حافظ محققان را عقیده بر یست که این بگانه عالم عرفان و ادب مراحل
کمال را اندک اندک پیموده است و غزلهای وی که آینه روشن اندیشه های این مرد بزرگ است
هر یک نشان دهنده حالتی از احوال وی و ساینده دوره ای از ادوار زندگی او و گونای مرحله ای
از مراحل سلوک است و چون حافظ بگرد آوردن غزلهای خود سیر در حبس پس از در گذشت این
اندیشه مد بزرگ جمع کنندگان آثار وی ترتیب الفبائی هر دو قافیه را در فراهم آوردن غزلها بکار
بردند و ناچار پژوهنده با انصاف سیر تحول فکر این شاعر آسمانی را با ذوق سلیم باید در میان
آنها بجوید.

غزل حافظ مظهر لطیفترین اندیشه های عرفانیست که در کالبد کلمات روان و شیوا با
حسن تألیف و مراعات اسرار فصاحت و بلاغت حموه خاص یافته است و این گوینده توانا در
قیوة غزل سرائی عرفانی از همه معاصران و پیشین گوی پیشی ربوده و سبک عراقی را در غزل
سرودن باوج کمال رسانده است. صنایع بدیعی بویژه تشبیه و استعاره و ایهام و مراعات نظیر در
گفتار حافظ قدرت خیال انگیزی وی را آشکار میسازد. سیر محسنات لفظی و معنوی را سیر بر
مقتضای حال بکار گرفته و چنان استاده بهمنگری پرداخته است که هیچگاه رنگار تکلف آینه
تابناک سخن وی را تیره نمیسازد و هر کس بقدر معرفت خویش از زلال سخنش سیراب میشود و
براستی درست فرموده است:

کس چو حافظ نکشید از رخ اندیشه سحاب تا سر رلف عروسان سخن شایه زدند

از ویژگیهای شیوه حافظ یکی آنست که هر برده سخن میگوید و عقیده خود را در باب هر چیز یا هر کس بصراحت بیان میکند و از رب و رزق و شید که مرکب حقی است بیزارست و میگوید:

علامت همت آن ساربنم که کار خیر بی روی و ریا کرد
زهد فروشی و ارشیت می شمارد و رندی و وارسنگی آموختن و کرم کردن را شایسته مقام
اسنان میدانند و میفرمایند.

دلائل حیرت کسم برای سحاب مکی بفسق مساهات و زهد هم مسعروش
پیوندگان طریق حق اندر می دهد که رکوش بار نماند و هیچگاه یأس بدل راه ندهد و
دستور استاد مشفق را بجان بشوید.

سعی ناکرده در این راه بجائی نرسید مرداگر می طلبی طساعت استاد بسر
حافظ چون مدرسه و خانقاه را موصف بمطلوب یافت. بخرایات که همان میخانه معرفت
است روی آورد. آنجا که بناد خود خواهی و خود بینی و ویران میکند و با تحریب ظاهر برای
باطل را آبادن میسازد و اسان حقیقت چو را از بند تقلید و حرافات و عادات میرهاند و بمقام
رندی و وارسنگی میرساند. حواحه شیراز از لحاظ مشرب عرفی چنانکه از خلال گسار او
مشهود است بطریقه ملامیه ملحق خاطر دارد که در احلاص و دوری از ریا و ظاهر و عانی سحت
کوشش میکند و از نام و نشان و عناوین و شهرت و سلطه خوئی بر دیگران گریزانند و معتقدند که
طریقت جر خدمت بخلق نیست و ریاضتهای دشوار را که حاصل آن ساتوانی و فرسودگی تن و
روان است. درست نمی شمارند و معیشتان در آسب که مرکب مرکش نفس بدهرمانی را رام کند و
بتسلیم وادارد.

عزل حافظ صدای سخن عشق است و حاودایی است و هر چه زمان بر آن نگردد از لطف و
حلاوت آن می کاهد. چه در این کلام سوزی بهمت و فروغ حقیقتی از آن تابیده است که دلها را
بسوی خود میکشد. کلام حواحه رس دل است. لاجرم بر دل می نشیند و هر صاحب ذوقی را بوجد
می آورد. اینست که از دیر زمان حال گرفتن با دیون حافظ در میان پارسی زبانان رسمی شده است.
تذکره نویسان نوشته اند که بام پدر وی بهاء الدین و مادرش از مردم کازرون بوده است و در دروازه
کازرون شیراز سکونت داشته اند. حافظ بشیر ر علاقه بسیار داشت و یکبار بامر کوتاهی تا بزد
بدعوب شاه یحیی مظفری پرداخت و بار دیگر بدعوب شاه محمود دکنی بقصد سفر به هندوستان تا
جزیره هرمز در خلیج فارس رفت و چون درب را مشوش یافت، از سفر روی بر تافت و بشیراز
بارگشت و میگفت:

نمیدهند اجسارت مرا سر و سفر بیم باد مصلی و آب رگناماد
حافظ بنصریح محمد گندام تدبیر قرن را سنگ میداست و مطلع الاسطر فی
طوالع الانوار تألیف بیضاوی (در گذشته سال ۶۸۵) و مصباح العلوم سکاکی (در گذشته سال
۶۳۶) را مطالعه میکرد و از پژوهش در دیوانهای شاعران پارسی گو و تازی گو بهره ها برد و
بمناسبت نام برخی از مخموران نامی را با احترام در ضمن اشعار خود آورده است و از آن جمله است
این بزرگان فردوسی، سعدی، نظامی، ظهیر قاری، سلمان، خواجو، کمال جندی
برخی از علماء و فرما روایان با حافظ معاصر بوده اند که نام گروهی از آنان پس از
لغتنامه علامه فقد دهخدا در اینجا آورده میشود

«معاصرین خواجه از علماء شیخ مجد لدن اسماعیل بن محمد بن حد داد، قاضی شیراز
(متوفی ۷۶۵) قاضی عبداللہ بن عبدالرحمن بن محمد بنی مؤلف مواقف (متوفی ۷۶۵)، شیخ
بهاء الدین در ائمه جماعت (متوفی ۷۸۲) علامه میر سید شریف حرجانی (متوفی ۸۱۶)، قوام الدین
عبدالله (متوفی ۷۷۲) و از عرفا شیخ امین الدین (متوفی ۷۴۵)، خواجه سعد کمال الدین ابوالوفا،
شیخ ربیع الدین تائبی (متوفی ۷۹۱)، شاه نعمت الله ولی ماهانی (متوفی ۸۲۷) و از شعراء
خواجوی کرمانی (متوفی ۷۶۳)، عبدالکافی (متوفی ۷۷۱)، عماد فقه کرمانی (متوفی ۷۳۳)
سلمان ساوجی (متوفی ۷۷۸) کمال جندی (متوفی پس از ۷۹۳)، بسحق شیرازی مشهور باطعمه
(متوفی ۸۴۰)، از بادشاهان ایمنو، جلال الدین مسعود شاه، شاه شیخ ابواسحق (مقتول سال
۷۵۴) و از سلاطین آل مظفر، امیر مبارز الدین محمد (۷۱۸ - ۷۶۵) شاه شجاع (۷۶۰ - ۷۸۶)،
سلطان ربیع العابدین (۷۸۶ - ۷۸۹)، شاه محیی (۷۸۹ - ۷۵۹) شاه منصور (۷۹۰ - ۷۹۵) و از
سلاطین آل جلایر (اسلکانی) سلطان اویس (۶۷۷ - ۷۵۷)، سلطان احمد (۷۸۳ - ۸۱۳) و از
سلاطین هند، سلطان غیاث الدین موہی (۷۷۵)، محمود ث، دکنی (۷۸۰ - ۷۹۹) و تهمین بن
تورانشاه سلطان هرمز و میر امیر تبحور گورکشی (۷۷۱ - ۸۱۷)؛ از وزراء، خواجه عماد الدین
محمود وزیر شاه شیخ ابواسحق و حاج قوام لدن حسن (متوفی ۷۵۴) وزیر شاه ابواسحق،
برهان الدین (متوفی ۷۸۰) وزیر امیر مبارز الدین محمد، قوام لدین محمد صاحب عیار (مقتول
سال ۷۶۴) وزیر شاه شجاع، خواجه جلال الدین تورانشاه (متوفی سال ۷۸۷) وزیر شاه شجاع
را باید نام برد.

ادوارد پروو در چند سوم تاریخ ادبیات خود آورده است:

«... و بر تفصیلی مشروح و قابل تحسین ر عصر و زمان استاد شیراز و کلیاتی راجع

باشعار او در مقدمه ترجمه دیوان او با انگلیسی تألیف میس گر ترود لوتیان بل Miss Gertrude

Lowthian Bell تحت عنوان اشعاری از دیوان حافظ Poems from the divan of Hafiz آمده است که آنرا باید در عداد بهترین آثار انگلیسی دربارهٔ این شاعر فارسی بشمار آورد. ... مفسرین حافظ — عدهٔ مفسرین اشعار حافظ به تنها بر بان فارسی بلکه ترکی و احتمالاً پارسی سیر بسیار است. بهترین شرحی که بترکی نوشته‌اند و معروف‌ترین همه، سه شرح است یکی تألیف سروری، دوم تألیف شمعی و سوم تألیف سودی و این شرح اخیر را بهراوانی بدست میتوان آورد

لطیفهٔ غیبیه تألیف مولا محمد دارایی رسیدهٔ کوچکی دربارهٔ حافظ... و آن رسالهٔ مشتمل است بر ۱۲۷ صفحهٔ کوچک که به چاپ سگی در نهران سال ۱۳۰۴ (۱۸۸۶ م.) طبع شده است و غالباً شامل توصیحاتی از بعضی اشکار مشکلی میباشد

ترجمه‌های دیوان حافظ — طبع دیوان کامل که سووی شرح کرده است و ممکن است که با معادلهٔ تازهٔ دقیقی با نسخ قدیم کاملتر سیر بشود من حیث المجموع مشتمل است بر ۶۹۳ قطعه و منظومه باین ترتیب ۵۷۳ غزل ۲۲ قطعه ۶۹ رباعی ۶ مثنوی ۲ قصیده و یک مخمس، ترجمهٔ کاملی بآلمانی از تمام اس اییاب شعر بقلم روبروگ شووو و بیریک ترجمهٔ کامل انگلیسی بشر از تمام آن بقلم ویلبر فورس کلارک انجام گرفته است و علاوه بر آن از بسیاری غزلیات مفردة و یا مجموعهٔ ترجمه‌های بسیار بالنسبهٔ محلیهٔ انگلیسی، آلمانی، فرانسوی و غیره سیر کرده‌اند. در میان ترجمه‌های منظومه دیوان حافظ باینگلیسی بررگتر و دقیق‌تر از همه آنست که بقلم هرمان بیگل انجام گرفته و در سال ۱۸۷۵ طبع رسیده است

آرامگاه حافظ در باغ ربیانی در شیراز واقع شده است که بحفاظیه معروف است و این مقبره را ابوالقاسم ناب (پسر میرزا ناصر نو دهٔ شاهرخ بن تیمور که از سال ۸۵۲ تا ۸۶۲ در حراسان و عراق و فارس حکومت داشت) تربیس کرده و در وقعی که سال ۸۵۶ بشیراز آمد مساحین آن مقبره را بنولانا محمد معصانی رجوع فرمود ...»

(نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا با اختصار)

کریم‌خان زند وکیل لر عابا نظر بعلاقهٔ خاصی که بحواجهٔ شیراز داشت، مزار سیر حلقهٔ زندان جهان را مرمت کرد و بهرمان وی سنگ مرمری ربیا بر گورگاه خواجه نهادند و غزل معروف او را که مطلعش ایست،

مژدهٔ وصل تو کو کز سر جان بر حیرم طایر قدسم و از دام جهان برخیزم
بر آن سنگ نگاشتند

آرامگاه حافظ قبلهٔ اهل دل است و از دیرگاه از اطراف و اکناف ایران و جهان صاحب‌دلان

بزیارت این آستان پاک میروند و بر روح قسی خواجه شیراز درود میفرستند و همت میجویند و این بیت وی را زمزمه میکند.

بر سر تربت ما چون گزری همت خواه که زیارتگاه رسیدن جهان خواهد بود
برای کسب آگاهی کاملتر از احوال حافظ میتوان به آشنائیهایی که در صفحه ۱۰۶۴ جلد سوم
بخش دوم تاریخ ادبیات در ایران تألیف استاد د. شمس حناب دکتر دبیح الله صفا ذکر شده است
رجوع کرد.

نام بلد و آوازه جهانگیر حافظ که دل به عشق رنده دارد، تازیان فارسی در جهان باشند
پاینده میماند و چه خوش فرموده است:
هرگز نسیرد آنکه دلش رنده شد به عشق نیست ست بر جریده عالم دوام ما

پایان

غزل ۱

أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي أَدِرْ كَأْسًا وَنَاوِلْهَا

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها^۱

يَبْوِي مَافَةَ كَاخِرٍ صِيَاذَانَ طَسْرَةٍ^۲ بَغْشَايِدْ

زَنَابِ جَعْدٍ^۳ مَشْكِينِش چه خون افتاد در دلها

مَرَا دَر مَنزَلِ جَانَانِ چِه اَمَنِ عِيشِ؟ چَمُونِ هَر دَمِ

جَرَسِ^۴ فَرِيَادِ مَيْدَارِدْ كِه بِرِيَدِيدِ مَحْمَلْهَا

بِمِ سَجَّادِه رَنگِينِ كُنْ، گَرَتِ پِيرِ مَعَانِ^۵ گَوِيدْ

كِه سَالِكِ بِيخَبِرِ نَبُودِ ز رَاهِ وَ رَسْمِ مَنزَلْهَا

نَسَبِ تَارِيكِ وَ بِيَمِ مَوْجِ وَ گَرْدَابِي چَنِينِ هَابِلِ^۶

كَجَا دَانَنْدِ^۷ حَالِ مَسَا سَبْكَبَارَانِ^۸ سَاخِلْهَا؟

هَمِه كَارَمِ ز خُودِ كَامِي بِبَدَنَامِي كَشِيدِ آخِرِ

نَهَانِ كِي مَانَدِ آن رَا زِي كَزِو سَا زَنْدِ مَحْمَلْهَا؟^۹

حَضُورِي گَر هَمِي خَوَاهِي، اَزِو غَايِبِ مَشُوحَاظِ

مَتَى مَاتَلَقَ مَن تَهْوَى دَعِ الدُّنْيَا وَأَهْلَهَا^{۱۰}

وزن غزل ۱: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هرج مثنیٰ سالم)

۱ - معنی بیست: هان ای ساقی، جام باده را بگردش آور و با دست خود آن را بده، چه عاشقی سخت بنظر سهل و ساده آمد لیکن در این راه دشواریها پیش آمد: این بیت از لحاظ علم بدیع ملغ است و مرحوم

علامه قزوینی در مجله یادگار سال اول شماره ۹ مقاله‌ی با عنوان بعضی تصنیفهای حافظ دارند و درباره‌ی این بیت ملمع در پایان مقاله خود چنین نتیجه گرفته‌اند: «در بلاوه همهٔ آنها من احتمال بسیار قوی میدهم که دو بیت مصوعی مسسوب بهرید (یزید بن معاویه حلیه اموی) که سودی (شارح معروف دیوان خواجه بترکی) ذکر کرده بعضی».

أَنَا الْمَسْنُونُ مَا عِنْدِي بِشِرَافِي وَلَا رَاقِي
أَذْرَكَاسًا وَ سَاوِلَهَا أَلَا يَا أَتْبَهَا السَّاقِي

هم از حیث وزن و هم از حیث قافیه و هم از حیث مضامین و طرز ادا و هم بالاخره از حیث استعمال بعضی از عین همان تصیرات و کلمات از روی غزل ملمع ذیل سعدی در بدیع ساخته شده و سارشته آن از همه حیث از آن غزل باصطلاح اروپائیان هملیه شده است. بعضی از آیات غزل مشارالیه سعدی که کمال مشابَهت با دو بیت مزبور مسسوب میرسد دارد از قرار ذیل است:

پایان آمد ایسی دستر حکایت همچان باقی بعد دفتر نشاند گفت حسب الحال مشاقبی
أَخْبَلَانِي وَأَحْبَابِي فَرُّوا مِنِّي خَيْرَ مَا بِي سَرِبَ مِنَ الْعُشُقِ لَا يَثْرِي وَلَا يَشْكُرُ إِلَى لَرَّاقِي
فَمِنْ أَتْلُو وَانْصِبْ كَأْسًا وَدَعْ مَا فِيهِ مَسْمُومًا أَمَّا أَنتَ الَّذِي تَشْمِي فَكَيْفَ التَّمُّ سُرِّيَانِي
مَنْ مِثْلِي هُنَّكَ الشَّامِي وَلَمَّا سَمَّرَ مَاشَانِي أَنْتَ الْمَحْمُودُ لَا أَغْنَى بِأَخْرَاقِي وَأَغْرَاقِي

ملاحظه شود کلمات و تعبیرات الرامی و شریانی و اسمی کأس و مسموماً و اما المجرور که بعضی لمطاً و بعضی معنی عین همان الفاظ و تعبیرات دو بیت مسسوب یزید است. ۲- آخر: یکسر خواه بعضی سرانجام و عاقبت از لحاظ دستوری در اینجا فیه زمان است. ۳- طره بضم ول و تشدید دوم موی آراسته بر پیشانی. ۴- جهد: بفتح اول و سکون دوم موی پیچان و گرهگیر. معنی بیت: بامید ناهای بویا که عاقبت بهار بهاری از هم گیسوی آراسته و مشکبوی بار بگشاید، دلهای عاشقان از ریح انتظار سحت حوون گشت. ۵- چرس: بفتح اول و دوم رنگ و درای. معنی بیت: در اقامتگاه یار مرا زندگی و خوشی با ایمنی و آسودگی میسر نیست چه رنگ کاروان بانگ بر میدارد که برای کوچ کردن کجاوه‌ها را بر پشت ستوران سدید و روانه شوید که پیش درنگ جایز نیست. ۶- پیر معنی پیر تش پرستان و بکتابه مراد پیر دلیل و خضر طریق و رهبر روحانی. معنی بیت: اگر پیر دلیل در طی مراحل سوک بتو فرمان دهد که سجاده (جاسار) را بخلاف ظاهر حکم شرع بمی آغشته کن، بپذیر هر چند که حکمت این دستور را ندانی، چه پیر سالک از آئین (تأدیب نفس بشیوه ملامتیان) و طریقه دهروی نهک آگاه نیست؛ عبرت نائیسی در غزلی شنوا گوید:

تا که هر مقصدشان را هر نازده نسزدند دهر و آن محل در این مرحله وارون زده‌اند

۷- گردایی چنین هایل: غرقایی سحت هو سا که موصوف و هایل صفت آن و چنین قید هایل سه هایل: هائل بمعنی ترسناکه اسم فاعل از هول در سیای فدرسی بقاعده تسهیل همرة هائل بیاه بدل شده است. ۸- کجا دسد: نمی‌دانند استفهام مجازاً معید بقی، کجا قید استعظام. ۹- سپکباران: دل آسودگان و آسوده خاطران مجازاً. ۱۰- معنی بیت: کارم یکسره از خود رانی و خود کامگی بر سوائی و زشت نلی منتهی شد سری که بر سر انجمنها گفته شود پنهان می‌ماس: هلالی جعنائی گوید.

بعد ازین از هلاکی توان ساخت بهان که بهر خلوت ارواح جمعی ساخته اند

۱۱ - معنی بیت: اگر جمعیت خاطر و فراغ دل میجوئی، از یاد محبوب هیچگاه غافل مباشی. چون کسی را که دوست میداری، دیدار کنی، دنیا و اسباب آن را فرو گذر و رها کن.

غزل ۲

صلاح کار کجا و من خراب کجا؟

بین تفاوت ره کز کجاست تا یکجا؟

دل ز صومعه^۱ بگرفت^۲ و خرقه^۳ سالوس^۴

کجاست دبرِ مغان^۵ و شرابِ ناب کجا؟

چه نسبت برندی صلاح و تقوی را

سماح و عطف کجا نغمه^۶ رباب^۷ کجا؟

ز روی دوست دل دشمنان چه در باید

چراغِ سرده^۸ کجا شمعِ آفتاب^۹ کجا؟

چو کحل^{۱۰} بیشش ما خاکِ آستان شماست

کجا رویم بفرما ازین جناب^{۱۱} کجا؟

مبین بسبب زنیخدان^{۱۲} که چسباده در راهست

کجا همی روی ای دل بدین شتاب کجا؟

باشد که یسار خوشش بسازد روزگار وصال

خود آن کرشمه کجا رفت و آن عتاب^{۱۳} کجا؟

قرار و خواب ز حافظ طمع مدار^{۱۴} ایدوست

قرار چیست، صبوری کدام و خواب کجا؟

وزن غزل ۲: مفاعیلن فاعلین مفاعیلن فاعلین (بهر مجتث شمس مخبون معنوف)

۱ - معنی بیت: مصلحت طلبی و سودجویی زاهدان ریائی از من مست خراب هستی باخته دور مینماید

بنگر که فرق میان این دو شیوه سار — ۲ — صومعه. بفتح اول عباد معناه ۳ — بگرفت؛ پتنگ آمد و ملول شد. در اینجا بوجه لازم بکار رفته ۴ — حرفه. بکسر اول و سکون دوم جبهه مخصوص درویشان، دلق، پشمینه راهبان — سالوس. غریب و جدعه و ظاهر سائی و ریاض کاری، گاهی بصورت صفت نیز بکار میرود — حرفه سالوس؛ دلق ریاض. تشبیه صریح ۵ — دیر جمع و سکون دوم معبد و صومعه — معانی: بسم اول آتش پرستان جمع مع — دیر معانی بکنایه مقصود محفل عرفان و ادبیای حق ۶ — ریاض. بفتح اول نام ساری است رهی مانند طبر — معنی بیابان و پر میرگاری راهبان با وارستگی و قلبری سستی و پیوندی ندارد؛ میان شیدین بند و اعط و مصیحتگو و گوش دادن به در ریاض فرق بسیارست ۷ — مرده، کسایه از خاموش، صفت چراع ۸ — شمع آصاب. شمع خورشید، شبه صریح — معنی هست. دل میاه دشمن که مانند چسراع خاموش می فروغ ادراک است، بحال بوری دوست که مانند شمع فردران خورشید می درخشد می پیبرد ۹ — کحل. بسم اول و سکون دوم سره ۱۰ — حجاب. بفتح اول درگاه ۱۱ — رسدان. بفتح اول و دوم و سکون سوم چانه یا دق — معنی بیت ای دل شایسته میفتد سبب دق یا مشو و بچاه رسدان که در این راه است بگرا بکنایه جسی از آغاز عشق و ورری تا رسیدن بهصال باید بر چاه مهلکه و مفاک خطر گذشت ۱۲ — عتاب؛ بکسر اول ملاص و سررشی. مصدر ناب مفاعله — معنی بیابان وصال گشت، پادش گرامی و بهیر باد بار و شیوه مشوفانه بار چه شد، درشت خوئی و سررشی وی که جست که خواستار آیم ۱۳ — طمع مدار امید مدار، فعل بهی.

غزل ۳

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دلِ مارا

بحالِ هندویش^۱ بحشم سمرقند و بخارا را

بده ساقی می باقی^۲ که در جنت بخواهی یافت

کارِ آب رکنایاد^۳ و گلگشتِ مصلّا^۴ را

فغان کاین لولیان^۵ شوخ شیرین کارِ شهر آشوب

چنان بردند صبر از دل که ترکانِ خوانِ بخارا را

ز عشقِ ناتمامِ ما جمالِ یسار مستعنی^۶ است

بآب و رنگ و حال و خط چه حاجت رویِ زیبارا؟

من از آن حسنِ روز افزون که یوسف داشت دانستم

که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخارا^۷

اگر دشنام فرمائی و گرسفرین، دعا گسوریم

جواب تلخ میزید لب لعل شکر خارا^{۱۰}

نصیحت گوش کن جاناکه از جان دوست تر دارند

جوانان سعادت مند پسند پیر دانا را

حدیث از مطرب و می گو و را در دهر کمتر جو^{۱۱}

که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معمارا^{۱۲}

غزل گفتی^{۱۳} و^{۱۴} در صفی بیا و خوش بخوان حافظ

که بر نظم تو افشاند فلک عقد ثریا^{۱۵} را

ورن غزل ۳: معاعیل معاعیل معاعیل (بهر هرج منس سالم)

۱- ترک بهم اول و سکون دوم نام قوم مشهور آسیائی، در اینجا کنایه از معنوق ریباب است. ۲- هندو هندی، در اینجا معیاراً معنی مشکب و سیاه- معنی بیت. اگر دلبر رنای شیرازی از مادلجوتی کند و مهر بانی نماید، دو مهر بزرگ سر هند و بهار را بر حال مشکبش متار می کنم. ۳- می بافی- پادۀ پادمانده در شبیه. ۴- آب رکناباد: مهری معروف در بردکی شیراز که احداث آن را برکن الدولة دیلمی در سال ۳۳۸ هجری سبب داده اند. ۵- گنگنت بهم اول و سکون دوم و فتح سوم نعر جگاه و جلی پسر گل و سیره- مصلا، بضم اول و فتح دوم بدرگاه، اسم مکان از مصله- گنگنت مصلا، نعر جگاهی در شیراز. ۶- لولیان: کولیان جمع لولی، در اینجا معیاراً معنی شاهد سرودگویی و ریباروی مکار رفته است- معنی بیت: هر باد که این ریبابان سرودگویی، دلبر در دلبری شیرین حرکات و عواید شکب از دلها ربودد بدانگونه که ترکان در مهمانی پادشاه ترکستان دست بتاراج و تضای امیاب خورن میردند: در یکی از مایل ترک رسم بوده است که در صباقت پادشاه پس از تناول غذا میهمانان جاره داشتند که اسباب رویه و سپینه خوان را بیضا بپزند، سعدی گوید:

دل سعدی و جهانی بدمی عارت کرد همچو نورور که بر خوان ملک بضا بود

۷- مستغنی بی بیار، اسم فاعل از استغناء- معنی بیت: حسن جانان که در کمال است، از عشق ورزی ناقص و ترصیف نارنای ما بی بیار است، چنانکه چهره دهریب را احتیاجی باسباب آرایش (آب و رنگ و خط و حال) نیست و بخودزیباست. ۸- رباعا، بفتح اول و کسر دوم نام رن غزیر مصر که بر جمال یوسف شبیه گشت- معنی بیت: چون ریبابی یوسف بر خلاف دیگر صاحبان جمال هر روز در افراش بود یقین کردم که پر عزیز و خودداری رلیحا از عشق با حسن یوسف پهلوتر بدرد و رازش از پرده برون خواهد افتاد؛ چه هر چند حسن پیشتر باشد شیفتگی و بیقراری عاشق از دورتر است. ۹- اگر در اینجا حرف ربط برای تنوید و شرط معادل چه. ۱۰- شکرخا، آنکه شکر خورد صفت مرکب داعلی- معنی بیت: چه ناسراگوئی و چه لمت

هرستی من برای تو دعای خیر می‌کنم ۱۱ - کمتر جو؛ هرگز جستجوی مکن، کمتر قید تقلیل است ولی در اینجا مفید نمی‌مطلق است ۱۲ - معنای سخن پوشیده، اسم مفعول از تعمیه، مصدر باب تفعیل ۱۳ - و، حرف ربط بمعنی یا ۱۴ - در؛ بهم اول مرادید ۱۵ - عقد؛ بکسر اول گردن بند - ثریا؛ پروین - عقد ثریا؛ تشبیه صریح - معنی بوند ای حافظ تریه عاتقاه مروتی یا مروارید سوراخ کردی و پسرشته گنبدی؛ بیابشانی بحوان که فلک گردن بند پروین را بصله تار سخن منظوم تو میکند.

غزل ۴

صبا بلطف بگو آن غزالِ رعنا^۱ را
که سربکوه و بیابان تو داده^۲ ما را
شکر فروش^۳ که عمرش دراز باد، چرا
تفقدی نکند طوطی شکرخا را^۴
غرورِ هست اجازت مگر^۵ نداده ای گل
که پرشی نکنی عندلیبِ شیدا^۶ را
بخلق و لطف توان کرد صیدِ اهلِ نظر
ببند و دام نگیرند مرغِ دانا را^۷
ندانم از چه سبب رنگِ آشنائی^۸ نیست
سهی قدان^۹ سیه چشمِ ماهِ سیما^{۱۰} را
چو با حبیب^{۱۱} نشینی و باده پسیمائی
بیاددارِ محبان^{۱۲} بادپیما را
جز این قدر نتوان گفت در جمالِ تو عیب
که وضعِ مهر و وفایت رویِ زیبارا^{۱۳}
در آسمان نه عجبِ گر بگفته^{۱۴} حافظ
سرودِ زهره برقص آورد میحسار^{۱۵} را

۱ - غزال رعنا، آهوی ریبا و دلخیز، با استعاره مرد محبوب دنعواه - رعنا: پهنج اول و سکون دوم در سباق فارسی بیشتر بمعنی ریبا و خوشماست. در عربی رعنا با الف معذونه مونت از عی است بمعنی زن گول و احمق و در فارسی همره آخر آن بتجذیب حدف میشود ۲ - شکر فروش - با استعاره مقصود یار خوشین لب و شکر دهان ۳ - طوطی شکر خا، طوطی که بدندان شکر میکند و برم کند موصوف و صفت عاقلی، با استعاره مقصود شاعر شیرین سخن - معنی بیت: دلیر خوشین لب شکر دهان که رمزگشایش درار یار چیرا از طوطی گویای خود این شاعر شیرین سخن دلجوئی میکند و بمهر از حال وی نمی‌رسد ۴ - مگر، همانا، در اینجا قید تأکید ۵ - شیدا: پهنج اول و سکون دوم آشفته و شبهه صفت - عندلیب، پهنج اول و سکون دوم و صبح سوم بمعنی هزارستان - عندلیب شیدا با استعاره مقصود عاشق مرگشته ۶ - معنی بیت: دل صاحب نظران را بهوی نیک و مهربانی توان برد چنانکه پرسه در برگ ر هم با کند و تله صید توان کرد و بنزومی و لطف باید کوشید تا بدام افتد ۷ - رنگ آشنائی روش و شیوه اسی و العیت و دوستی ۸ - سهی قدان: پهنج اول و کسر دوم جمع سهی قد بمعنی یاری که قامت راست و بلند و موروث دارد، صفت جانشینی موصوف ۹ - ماه سیما: ماه رخسار یا ماه منظر - سیما: بکسر و ن معنی شدن و علامت، در این مصراع از لحاظ علم بدیع صفت تنسیق صفت مراعات شده است ۱۰ - حبیب، پهنج اول و کسر دوم محبوب، صفت شبهه از حب ۱۱ - محمد هم اول و کسر دوم و تشدید سوم ۱ عاشق، اسم فاعل از احباب مصدر باب افعال از مجرد حب - معنی بیت: چون با محبوب هشتین شوی و ده پرتی، از عاشقانی که در راه وصل رج بیهوده بردند و کامی نیافتند، پادی کی ۱۲ - معنی بیت: تنها خرده‌ای که بر حسن و بیگونی تو میتوان گرفته است که شیوه مهربانی و وفای به عهد را معنی‌ناسی ۱۳ - سیما: پهنج اول نام یالقب حضرت عیسی، کلمه است مأخوذ از عبری ما شیاح Marchiach بجای نهاده (نعل یا خنصر از لغت نامه دهخدا) - معنی بیت: شگفت نیست که ماهی را متشکر آسمان با سرودی از سخن حاضره حضرت مسیح را در فلک چهارم بوجود و نشاط آورد و بر سماع برانگیرد.

غزل ۵

دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را
دردا که رازِ پنهان خواهد شد آشکارا^۱
کشتی شکستگانیم^۲ ای بادِ شرطه^۳ برخیز
بباید که باز بینم دیدارِ آشنا را
ده روزه مهر گردون^۴ افسانه است و افرن^۵
نیکی بجای^۶ یاران فرصت شمار یارا

در حلقه گل و مل^۶ خوش خواند دوش بلبل

هَاتِ الصُّبُوحَ هَبُوا يَا أَيُّهَا السُّكَّارُ

ای صاحبِ کرامت، شکرانه سلامت

روزی تعقیدی کن، درویشِ بینوا را

آسایشِ دو گیتی تفسیرِ این دو حرفست

با دوستانِ مروتِ بسا دشمنانِ مدارا

در کویِ نسیکنامیِ ما را گذر ندادند

گر تو نمی‌پسندی، تغییر کن^۸ قضارا

أَنْ نَخْلُشَ^۹ كَهْ صَوْفَى أُمِّ الْحَبَائِثِ^{۱۰} حواحد

تَنْهَى لَنَا وَأَحْلَى مِنْ قُبْلَةِ الْعَذَارَا

هنگامِ ننگدستی در عیشِ کوش و مستی^{۱۱}

کاین کیمیایِ هسی، قبارون کد گدارا

سرکشِ مشو که چون شمع از غیرت بسوزد

دلبر که در کفِ او موسمِ سنگِ خارا^{۱۲}

أَيْسِنُهُ سَكَنَرُ^{۱۳} جَامِ مَسِيَّتِ، بَسْكَرُ

تا بر نو عرضه دارد احوالِ ملکِ دارا

خوبانِ پارسِی گو بخشدگانِ عمرسد

ساقی بده بشارتِ رندانِ پارسارا^{۱۴}

حافظ بخود پوشید این خرقه می‌آورد

ای شیخِ پاک دامنِ معذور دار مارا^{۱۵}

ورد غزل ۵: معمول فاعلانی معمول فاعلانی (بهر مضارع مشر اخرب)

۱- معنی بیت: ای عارفان برای رضای حد بدیبری کنید که مردم اختیار دل از کم پند می‌رود، درضا که سرتهان عشق من از پرده بیرون خواهد افتاد. ۲- کشتی شکستگایم، در چند نسخه کشتی نشستگان آمده که بر متن ترجیح دارد بگانه کنید بصححه ۲ جامع نسخ حافظ تألیف مسعود مرزباد ۳- شرطه: بضم اول و سکون دوم در سانی فارسی بمعنی باد موافق است در عربی بمعنی شرط و انصار و... معنی بیت: ای باد موافق،

مادر کشتی سواریم. وریدن آغاز کی بامید آنکه ملاحظات ما که آشنای عشق است با نائل شویم ۴ - ده روزه
 مهر گردون. محبت کوتاه مدت فلک ۵ - افسون صبح رو و سکون دوم - بحر و مکر و حیل ۶ - به جای
 درباره، شبه حرف اصاف ۷ - مل بضم او و باده - معنی بیت دشت در احسن گل و ساده هزار آوا نعمه
 خوشی آغاز کرد. ای ساقی بیا و باده ممدادی بده و ای مسکن در توبه ۸ - تعبیر کن دگرگون ساز، فعل
 مرکب - معنی بیت ما را بکوی حسن شهرت راه بدید، چه قسمت ما از عار عشق و رسوائی بود اگر سرا
 حال ما خوش باشد. بدگرگون کردن احکام جهان هستی بر دواز ۹ - بلع و ش بلع گوشت، صفت جانشین
 موصوف (شراب) ۱۰ - ام الحباثت. بضم او و بشدیه دوم مصوم و فتح جاء مادر پلیدیها، با استعاره مراد
 شراب - معنی بیت باده تلخ گوشت که صوفی مایه همه بدیها و سهاکاریها شمرد. سرد مسا دلخواه تیر و
 شیرین تر از بوسه دوشیرگان است ۱۱ - فارون نام مادر مشهور در زمان حضرت موسی - معنی بیت در
 وقت تهیدستی به خوشدلی و سرمستی جهد کن، چه اکسیر رنگانی عیش و مسی است که فقیر تنگدست را
 بدرجه استعنائی فارون میرساند ۱۲ - معنی بیت ای عاشق، از فرمان عشق سر میچ، چه معشوق که در پیجه
 او سنگ حاره چون موم نرم است. ترا از رشک چون شمع رواند گد حب ۱۳ - آئینه سکندر آینه ای بوده
 است که بتدبیر از سطلو بر فراز ساره سکندریه نصب کرده بودند تا بمراقبت حرکت کشتیها در دریا بپردازد و
 از حال فرنگ آگاهی دهد - معنی بیت پیاغری باده که آئینه اسکندری است، سک بگر ما حال کشور دارا را
 بهو بنماید: شاید مراد از حمام می با استعاره صبر عارفه داناس که از اوصاف جهان آگاهیست ۱۴ - معنی
 بیت: ریایان فارسی زبان جان ناز می بخشد ای ساقی، بقلبران پرهیزگار مزده بده (که دل به عشق رفته دارند
 که از رند خشک کاری پند) ۱۵ - معنی بیت حافظ این دلقی نقشته بسی را با خسار خود پیرس مکره ای
 شیخ پاکره جان پرهیزگار عنبر ما را در آلوده داسی پذیر و بش خردمگیر.

غزل ۶

بملازمان سلطان^۱ که رساند این دعا را؟

که بشکر پادشاهی ز نظر سران گذارا

زرقیب^۲ دیسو سیرت بخدای خود پیغام

مگر آن شهاب ثاقب^۳ مددی دهد خمدارا

مژه سیاهت از کرد بخون ما اشار

زفسریب^۴ او بسیدیش و غلط مکن نگارا

دلِ عالمی بسوزی، چو عذار^۱ برفروزی

نوازین چه سود داری که نسیمی مدارا؟
 همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی
 به پیامِ آشنایان بنوازد آشنا را
 چه قیامت است جانا که بعاشقان نمودی

دل و جان فدایِ رویت بشما عذار مارا
 بخدا که جرعه^۲ ده، تو به حافظِ سحر خیز
 که دعایِ صبحگاهی اثری کند شما را

ورن غزل ۶ ضلالت فاعلاتی فاعلاتی (بحر رمل شمس محبوس مکشوف)

۱ - سلطان: در اینجا با استعاره مراد جامان فرمانروای ملک دل است - معنی بیت: به همراهان فرمانروای کشور دل این درخواست مارا که ابلاغ میکند که بشکرا نه فرمان را بدین بر دلها عاشق میکنی را از نظر دور مساز و عیایتی کن ۲ - رقیب: یعنی اول مراقب و نگهبان و موکل، دو کس که بر یک معشوق عشق ورزیده هریک دیگری را رقیب خواند ۳ - شهاب ناقب: بکسر شین و صافه، شعله افروخته، موصوف و صفت، این ترکیب مقتبس است از آیه ۱۱ سورة انفصاف (۳۲) در باب رانغن شیطانها از آسمان بحد شهاب ناقب - معنی بیت: از رقیب و موکل اهرس خوی کوی یار بیزدان پناه میبرم، شاید مارتق لطف الهی پاری دهد و پهرمان حق وی را براند ۴ - عذار، بکسر اول رخسار - معنی بیت: چون چهره بنمائی، دل جهانیان را بشیفتگی بر جمال خود میگذاری، بو از این سوختن عشقان چه بهره میبری که نرسمی نسیم کنی ۵ - نمودی: نمودار ساحسی و پدید آوردی - معنی بیت: هول دشوار رستخیز را با هجران خود در دلهای مهرورزان پدید آوردی، جان و دل برخی و فدای رخسار تو باد، روی بهان مکن ۶ - جرعه: یک آشام از آب و جز آن، آنچه در یکدم نوشد - معنی بیت: ترا بیزدان سوگند میدهم که شربت وصلی یا ساغری از باده حسن بحافظ که از سحر خیزان است بنوشان، چه دعای این جمع در وقت سحر در حق شما باجابت نزدیکتر است.

غزل ۷

صوفی بیا که آینه صافیست جام را^۱
 تا بنگری صفای می لعل فام را
 رازِ درون پرده زرنده زدنِ متِ پسرِ
 کاین حال نیست زاهدِ عالی مقام را
 عنقا^۲ شکارِ کس نشود دام باز چین
 گانجا همیشه باد بدستِ دَم را
 در بزمِ دور^۳ یک دو قدح درکش^۴ و برو
 یعنی طمع صدار وصالِ دوام را
 ای دل ثیاب^۵ رفت و نجیدی گلی ز عیش
 پیرانه سرمکن هری نگ و نام^۶ را
 در عیشِ نقدِ کوش که چون آبِ خور^۷ نماند
 آدمِ بهشت روضه دارالسلام^۸ را
 ما را بر آستانِ تو بس حق خدمت
 ای خواجه، باز بین بترحم غلام را
 حافظ سرید جامِ میست ای صبا برو
 وز بنده بندگی برسان شیخ جام^۹ را

وزن غزل ۷: معرول ماعلات مفاعیل فاعلی (بحر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف محدود)

۱ - آینه... جام را: آینه جام را در اینجا حرف اضافه است که پس از مصاف الیه آورده میشود - معنی بیت: ای صوفی، بشناب تا در آینه جام که روشن و باصفاست پاکی می گدگون را نیک ببینی، سید حسین غبار گوید:

شمارم فسق کرد از غایت لطف که می در جام یا جام است در می
 ۲ - عنقا: پتخ اول و سکون دوم سبوح - معنی بیت: هیچکس سبوح را عهد نتواند کرد پس تو نیز
 دام مگستر که دام تو جز باد چیری را نخواهد گرفت بکتابه یعنی هیچ حاصلی بدست نمی آید: حافظ در غزل

دیگر نیز فرماید:

برو ایسی دام بر سرِ مرغِ دگره که عفا را بطندمت آشیانه
۳- دور: بفتح اول گردش - برم دور: مجلس باده و گردش جام ۲- در کش: بسوی ۵- وصال
دوام: یکسر اول پیوستگی هیشگی، موصوف و صفت، دوام مانند تمام در سیاق فارسی گاه بصورت صفت
بکار میرود و گاه بصورت اسم ۵- شبابه: بفتح اول جوابی ۶- تنگ و نام: آبرو و اظهار، اسم مرکب -
معنی یب: دلاجوانی گذشت و گلی از بوسان خوشدلی و عشرت نجیدی (بکتابه یعنی عشقی شورری و
بوصالی رسیدی)، بهنگام پیری برای پاس آبرو هر عشقازی را پیشه سار، در قاپوسامه تصحیح دکتر
یومعی در باب ۱۴ ص ۸۴ آمده - جهد کن تا پیری عاشق نشوی که پیر را هیچ عدوی نباشد، در جامع
نسخ دیوان حافظ تألیف مراد در صفحه ۲ در مصرع دوم این بیت «یکی بجای مکن» دیده میشود که
مناصیر بنظر میرسد، در غزل دیگر حافظ فرماید:

کام حسود آهسته عمر رسی و معشوق بگیر جف اوقات که یکسر بسطالت برود
در یک رباعی منسوب به جام نیز آمده است

امشب ورق ساق طسی خواهم کرد به سوی سپید قصد می خواهم کرد
بیمانه عمر من سهفتاد رسید این دم نکم نشاط، کی خواهم کرد؟
۷- آشور حبیب و بهره و مشرب، اسم مرکب ۸- روصه دار لسلام: باغ بهشت اصافه بیانی -
دارالسلام: سرای ایمنی و تدرستی و بی گزندی، یکی از نامهای بهشت - معنی یب: تا فرصت حوثنی فراهم
است، مقتم بدن و بهره گیر، چه حضرت آدم هم تا مشرب عیش او مشطع شد و قسمتش نیامان رسید، بهشت را
ناگزیر ترک گفت ۹- معنی یب: حافظ هوادار سطر باده ست، ای باد بهاری، وزیدن آهار کس و سلام و
بدگی چاکر را بهام باده که در حکم پیر دیل و راهنمای ماست، عرصه کن؛ شاید پایهام و طر باین معنی نیز
اشاره ای دارد که بشیخ احمد جام (۴۴۰ - ۵۳۶) سلام برسان و بگو که ما مرید جام باده ایم به شیخ جام؛ در
جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مراد در یک نسخه نسخ خام بجای شیخ جام آمده بمعنی زاهد خدام ابدشه و
ناپخته فکر.

غزل ۸

ساقیا، برخیز و در ده جام را
خاک بر سر کن غم ایام را
ساغر می بر کف نه، تا بر
بر کشم این دل ازرق قام^۱ را

گرچه بدنامیست نزدِ عاقلان
 ما نمبخواهیم ننگ و نام^۱ را
 باده در ده، چند ازین باده غرور؟
 خاک بر سر نفسِ نافرجام^۲ را
 دودِ آه سینه نالانِ من
 سوخت این افسردگانِ خام^۳ را
 محرم راز^۴ دلِ شیدایِ خود
 کس نمی‌بیم زحاص و عام را
 پادلارامی مرا خاطر خوشب
 کز دلم یکناره سرد آرام را
 ننگرد دیگر^۵ بسرواسد چمن
 هرکه گوید آن سروسیم‌اندام را
 صبر کن حافظ بهمنی روز و شب
 عاقبت^۶ روزی بیای کسام^۷ را

رون غزل ۸: فاعلان فاعلان فاعل (بهر رمل سنس محذوف)

۱ - در ده: همانا بده و عطا کن؛ میشوند «ده» بر سر فعل «ده» برای تأکید است - معنی بیت: ای ساقی، بیا ساغری باده بمانده و اسوده رودگار را بر خاک کن و بفرموشی بسیار ۲ - اوراق نام بهنج اول و سکون دوم و فتح سوم کبود رنگه صفت ترکیبی - معنی بیت: جام باده را بر کف دستم بنه تا بشویم و مست شوم و این خرقه کبود رنگ صوبابه را ر تن بپوشم، حافظ در غزلی دیگر فرماید:
 غلام همت دردی کن پکرنگم نه آن گروه که اوراق لباس و دل سپند
 ۳ - معنی بیت: اگر چه بخواستن شهرت مرد غرورمندان بدنامی است؛ ما بخواستن نام و جاه نیستیم و بهستی و رسوائی عشق دل خوش داریم ۴ - معنی بیت: می بده تا کی باد هرب در سر داشتنی و مفرور بودن، خاک بر تارک نفس بد عاقبت و فرمان ناپذیر بد ۵ - افسردگان خام: مرده دلان باپخته - معنی بیت: دوه آه جاسور سینه دردمندم در این مرده دلان خام اندیشه آتش ابروخت و اثر بخش اعتاد ۶ - محرم راز: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم حرمت راز نگه‌دارنده و راز در ۷ - دیگر، هرگز، قید نفی؛ سعدی نیز دیگر را بهمین معنی بکار برده است: پادشاهی یا غلامی صحن در کشتی نشست و غلام دیگر دربارا ندیده بود ص ۷۳ گلستان بکوشی نگارنده ۸ - کاس: مرد و آبرو و خواست.

غزل ۹

رونقِ عهدِ شب‌بست دگر^۱ بستان را
 میرسد مژده^۲ گل،^۱ بلبلِ خوش‌الحنان^۳ را
 ای صبا، گر بجوانانِ چمن^۴ باز دسی
 خدمتِ ما برسان سرو و گل و ریحان را
 گر چنین جلوه کند مغبجه^۵ باده فروش
 حاکروب^۶ در میخانه کنم مژگان را
 ای که برمه^۷ کشتی از عنبرِ سارا^۸ چوگان
 مضطرب حال مگردان، من سرگردان را
 ترسم^۹ این قوم که بر دردکشان^{۱۰} میبختند
 در سرِ کارِ خرابیات^{۱۱} کند ایمان را
 یارِ مردانِ خدا باش که در کشتیِ نوح
 هست خاکی^{۱۲} که بآبی نغرد طوفان را
 بروازِ خانه گردون بدروانِ مطلب
 کان سیه کاسه^{۱۳} در آخر بکشد مهمان را
 هر کرا خوانگه آحر^{۱۴} مشنی خاکست
 گوچه حاجت که با فلاک کشتی ایوان را^{۱۵}
 مدام کنعانی من مسندِ مصر آن تو شد
 وقتِ آنست که برود کشتی زندان^{۱۶} را
 حافظا می خور و رندی کن و خوش باش، ولی
 دم تزویر مکن چو ن دگرانِ قران^{۱۷} را

وزن غزل ۹، قاعلاتن فعلن فعلن فعلن (بهر رمل مثلش محبوب اصل)

۱- دگر: باز و دوباره، قید شمار ۲- مژده: گل: بشارت وصال گل ۳- خوش‌الحنان: خوشی آواز،

صفت ترکیبی - الحان بهنج اول جمع لحن ۴- جوانان چمن: باستعاره مراد گل و ریحان - معنی بیت: ای

یادبهارى، اگر بشاهدان جوان چمن، سرو و گل و ریحان بر خوروى و دیدار کردى، دعا و سلام و ارادات ما را
 بآنان عرضه دار ۵- مقیحه، بسم اول و سکون دوم و فتح سوم باستعاره مراد ساهی ریا، اسم مرکب از دو
 اسم، معنی لفظ بلفظ آن راده مخ؛ مخ بسم اول نام عام برای درشتیان بود، نگاه کنید به صفحه ۲۵۰ کتاب سزده
 پشنا و ادب پارسی تألیف دکتر محمد معینی - معنی بیت: اگر شاهد ریاى میبکشد بدیگونه حس نساى و
 دلربائی کند، بطیب خاطر آماده ام که با مزه خاک در میخانه را برویم ۶- مه، مخفف ماه، باستعاره مراد
 رخسار زیبا ۷- سارا: حاضی، صفت عبر - عبر سار باستعاره مراد زلف مشکین ۸- ترسم: در اینجا
 بمعنی یقین دارم بکار رفته و این روش معروف است که برای مرید تأکید امر چارم را در معرض شک و تردید
 قرار دهند ۹- درد گش، بسم اول و سکون دوم و سوم و فتح چهارم باده نوش و میگسار کهنه کار ۱۰-
 خرابات: بفتح اول شرابخانه - در سرکار خرابات کنند پیمان را پیمان خود را بسودای شرابخانه و باده
 گساری صرف کنند و اردست بدهند ۱۱- خاک: باستعاره مراد اسان حاکی نهاد و فروتنی - معنی بیت:
 مصاحب مردان حق باش که در سببه حصر روح، مردی حاکی نهاد و فروتنی (بکتابه یحیی روح پیامبر) هست
 که طرفان جهانگیر باندازه یک قطره آب در دیده هست او اعتبار ندارد و وی را هراساک دارد ۱۲- میه
 کاسه: بکتابه یحیی بحیل و سمله و گرفته، صفت بر کبی سحسی بیت، از مهمان سرای فلک گام برو نه و مان و
 کام مجوی که این مریبان تگ چشم بحیل سر بهام مهمان خود را نابود خواهد کرد کمال اسمعیل گوید:
 سار دست بحوان جهان که غفل سراو سفید جر دل بریان و اشک پالوده
 ۱۳- خواجگه آخر خوابگاه باریسین، باستعاره مقصود گور یا قبر ۱۴- معنی بیت، ای یسرف
 کتانی من (باستعاره مقصود جان پاک) کرسی فرمانروائی ملک مصر (باستعاره مقصود عالم معنی) تراستم
 هنگام آنست که زندان (باستعاره مقصود نفس تن پاردان دنیا) را وداع کنی و عریز یا فرمانروا در ملک معنی
 نوی ۱۵- معنی بیت، ای حافظ، باده نوش و قلندری کن و خوشدل باش، اما هراں کلام خد را دام نیرنگ
 و ریا مکن که نرویر و قرب از هر گاهی رشت ترست.

غزل ۱۰

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما
 چیست یارانِ طریقت بعد ازین تدبیر ما؟
 ما مریدان روی سوی قبیله چون آریم چو؟
 روی سوی خانه خمار دارد پیر ما
 در خرابات طریقت ما بهم منزل شویم
 کاین چنین رفتست در عهد ازل تقدیر ما

عقل اگر داند که دل در بند زلفش چون خوشست

عاقلان دیوانه گردند از پی زنجیر^۳ ما

روی خوبت آینه^۴ از لطف بر ما کشف کرد

زان زمان جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما

با دل سنگینت آیا هیچ درگیرد شی؟

آه آتش ناک و سوز سینه شبگیر^۵ ما

تیر آه ما ز گردون بگذرد حافظ خموش

رحم کن بر جان خود پرهیز کن از تیر ما

وزن غزل ۱۰ فاعلان فاعلان فاعلان (بحر رمل منس محذوف)

۱ - چهار. بفتح اول و تشدید دوم می فروش ۲ - دل: بفتح اول و دوم زسان بی آغاز و همبستگی -

معنی سه بیت: دیشب شیخ ما از مسجد بمیکند روی آورد، همسلکان پس ازین چاره ما چه باتند. (مربدی گفت): ما هواداران بجهاب کعبه ازین پس روی نترسیم آورد چه شیخ ما بحاجه میفروش روی نهاد. (مرید دیگر پاسخ داد): ما همراه همسفر و باراضعی خود روی بمیکند عرمان خواهیم آورد چه سرنوشت ما را در روز نبوت چنین رقم زده اند - مراد از روز اول همان روزی است که خداوند پیش از خلق اجساد با ارواح فرموده ایمان پروردگار شما نیستیم گفتند بلی (نقل با اختصار از لغت نامه دهخدا)، نیز نگاه کنید بآیه ۱۷۲ سوره اعراف (۷) ۳ - معنی بیت: اگر خرد آگاه شود که دل ما در چین گیسوی یار چه حال خوشی دارد، خردمندان هم

بدنبال زنجیر چون ما دیوانگی را بر میگزیند ۴ - آینه: آید یا نشانه - معنی بیت: چهره زیبای تو نشانه‌ای از حس بر ما آشکار کرد و از آنگاه در سخن ما جز لطافت و مکنون و تغزی نتوان یافت ۵ - سوز سینه شبگیر ما: سوز شبگیر سینه ما، گاه میان مضاف (سوز) و مضاف الیه (شبگیر) یک مضاف الیه یا صفت جدائی میافکند - معنی بیت: آیا آه آتشین و سوزش سحری سینه ما در دل جفاکار و بیرحم تو اثری خواهد داشت؟ ۶ -

تیر آه: ناوک آه، تشبیه صریح - معنی بیت: ای حافظ، ناوک خود دل ما از فلک هم فراتر میرود پس دم فرو بند و بر جان خود بهخشای و از تیر آه ما خود را بر خطر دار؛ گاه شاعر تخلص خود را شخصیت ثانوی فرض میکند و آن را مورد خطاب قرار میدهد ولی در حقیقت مقصود شاعر در اینجا هشدار دادن یار سنگدل است.

غزل ۱۱

ساقی بنور بساده برافروز جام ما
 مطرب بگو که کار جهان شد یکام^۱ ما
 ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم
 ای بیخبر ز لذت شرب مدام^۲ ما
 هرگز نمیرد آنکه دلش رسده شد به عشق
 نیت است بر جریده^۳ عالم دوام^۴ ما
 چندان بود کرشمه و نثار سهی^۵ مدان
 کاید به حلوه سرو صنوبر خرام^۶ ما
 ای باد اگر بگلشن احباب^۷ بگذری
 زنهار عرصه ده بر جانان پیام ما
 گو نام ما زیاد بمدا^۸ چه میری؟
 خود آید آنکه باد نیاری زام^۹ ما
 مستی به چشم شاهد دلیند ما خوشست
 زانرو سپرده‌اند به مستی زمام^{۱۰} ما
 نرسد که صرفه^{۱۱} نبرد و در بازخواست
 نان حلال شیخ زاب^{۱۲} حرام ما
 حافظ ز دیده دانه اشکی همی فشان
 باشد که مرغ وصل^{۱۳} کند قصد دام ما
 دریای^{۱۴} الخضر فلک^{۱۵} و کشتی^{۱۶} هلال
 هستند غرق نعمت حاجی قوام^{۱۷} ما

درن غزل ۱۱: معرول فاعلات متاعیل فاعل (بهر مضارع مشن اخرب مکفوف معنوف)

۱ - معنی بیت: ای ساقی، با فروغ می ساغر مرا روشن کن و ای رامشگر این تراته را به خواص و بساز

بر زبانه کار عالم بهر ادل ما سنده ۲ - شرب مدد: باده گساری یا باده نوشی پیوسته، موصوف و صفت -
 معنی بیت: ای آنکه از لذت باده گساری پیوسته ما آگاه نیستی، بدان که باده نوشی ما از آنست که در آینه جام
 پر تو رخسار محبوب را میگیریم ۳ - جریده، بفتح اول دفتر ۴ - دوام: چار دانگی و پایداری ۵ - سرو
 صوبر حرام، سرو قاشی که هنگام رفتار چون درخت صنوبر بار ببار میبارد و آن سویل میکند - صنوبر: بفتح
 اول درخت کاج یا نارو - معنی بیت: نار و غمرهٔ رب یار بلند بالا تا وقتی است که بار سرو رفتار صاحب
 نمائی آغار نکرده باشد ۶ - احباب: بفتح اول و سکون دوم دوستان جمع حبیب ۷ - بسعدا: بکر اول و
 فتح دوم و سکون سوم بمعنی بقصد و عمد یا از روی عمد، در سیاق فارسی قید است مرکب از به حرف اضافه
 + عمد (اسم) + ا (مأخوذ از «آ» نشان ترویج نصب در عربی)، سعدی فرماید:

مردم از فغانل عمد بگیرند بهجان پاکاران بر شمشیر بسعدا آیند
 نقل از لفظ نامه

۸ - دمام، بکر اول رشت و مهار - معنی بیت: چون مستی در دیدهٔ یار زیبا و دلخواه ما مقبول است،
 همان و سر رشته اختیار ما را بسستی واگذار کرده اند ۹ - صرعه، رهلانی و امزوی و فعل و سود مأخوذ از
 صرف عربی بمعنی فعل و امزوی - معنی بیت: یقین دارم که روز رستخیز و سؤال و جواب ثان حلال شیخ
 که از وجه وقف است بر آب حرامی (شرابی) که ما میثوقیم بر تری و رجحانی نخواهد داشت ۱۰ - مرغ
 وصل: یربدهٔ وصال، تشبیه صریح - معنی بیت: ای حافظ، قطرهٔ سرتشکی بر سر و دانهٔ تشکی تار کن، امید
 است که یربدهٔ وصال نار بسوی دم ما آید و رحمتی بر حال دار ما آورد ۱۱ - دریای اخضر فلنگه دریای سبز
 یا نیلگون گردون، تشبیه صریح ۱۲ - حاجی قوام: عرواجه قوام الدین حسن تلمیحاتی وزیر محبوب و کاروان
 شاه شیخ ابواسحاق از آل اینجو در گذشته سال ۷۵۲ که حافظ بوی ارادت کامل داشت - معنی بیت: دریای
 نیلگون آسمان و درونق ماه غوطه‌خور در دریای کرم و بخشش حاجی قوام شده اند؛ مقصود حافظ مبالغه در
 احسان و رانی این وزیر کریم است.

غزل ۱۲

ای فروغِ ماهِ حسن از رویِ رخشان شما
 آبِ رویِ خوبی از چاهِ زَنَسُخْدانِ شما
 عزمِ دیدارِ تو دارد جانِ بر لبِ آسده^۱
 باز گردد یا بر آید چیست فرمانِ شما؟
 کس بدورِ نرگست^۲ طرفی نیست^۳ از عافیت
 به که ن فروشنند مستوری بهستانِ شما^۴

بخت خواب آلود ما بیدار خواهد شد مگر^۶
 زانکه زد بر دیده آبی روی رخشان شما
 با صبا همراه بفرست از رخت گلدسته^۷
 بو که^۸ بوئی بشنوسم از خاکستان شما
 عمرتان باد و مراد ای ساقیان برم جم
 گرچه جام ما نشد پرمی بدوران شما
 دل خرابی میکند دلدار را آگه کنید
 رینهاره ای دوستان جان من و جان شما
 کی دهد دست این غرض یارب که همدستان^۹ شوند
 خاطر مجموع ما زلف پریشان شما؟
 دور دار از خاک و خون دامن جو بر ما بگنری
 گمانداری ره کشته بسارند قربان شما
 میکند حافظ دعائی بشو آمیسی^{۱۰} بگو:
 «روزی ما باد لعل شکرافشان شما»
 ای صبا با ساکنان شهر یسزد از ما بگو:
 کای سر حق ناشناسان گوی چوگان^{۱۱} شما
 گرچه دوریم از بساط قرب^{۱۲} همت^{۱۳} دوریست
 بنده شاه شمائیم و لناخوان شما
 ای شهنشاه بلند اختر خدارا^{۱۴} همتی
 تا بسوسم همچو اختر خاک ایوان شما

وزن غزل ۱۲: فاعلاتن فاعلاتن فاعلی (بهر رمل شمن معدوف)

- ۱ - رنعدان: بفتح اول و دوم و سکون سوم دق یا چانه - چاه زندان استعاره از غرور فتنگی در میان چانه - معنی یتد ای آنکه بر تو ماه نکوتی از فروغ مهر تابان چهره شما و رونق جمال از جلوه چاه دقس شادست ۲ - بر لب آمده: صفت مرکب بمعنی فاعلی، صفت جان - معنی یتد جان طلب رسیده این بدل آهنگ دین شما را دارد امر شما چیست؟ جان بشن برآید یا نر تن بیرون رود و بیجانان تسلیم شود ۳ -

فرگس: نام گل معروفی است در اینجا باسنهاده مراد چشم ۲ - طرف: بفتح اول و سکون دوم بعضی گرامه و ناحیه و گوشه مأخوذ از طرف عربی بفتح اول و دوم - طرف بستن یا طرف پر بستن بکنایه یعنی سودیافتن و بهره بردن. استاد بدیع الزمان میفرمودند که شاید این کنایه از آنجا پدید آمده است که کشاورزان در کشتزار طرف یا گوشه دلمس خود را برای چیدن حاصل بر کمر می بستند ۵ - مستان: چشمان مسته صفت چشمانش موصوف - معنی بیت: در دوران فتنه انگیزی برگس چشم تو کس از برهبرگاری و سلامت جوئی بهره و نسعی نبرده است. پس همان بهتر که بچشمان مست شما اظهار دهد و تقوی نکند که اثر بعثت بتواند بود ۶ - مگر: همانا، در اینجا قید تأکید - معنی بیت: همانا یا بخت خفته ما بیدار خواهد شد، چه فروغ روی شما اشک شوق از چشم ما روان گردد و رنگ خواب غفلت را ربود ۷ - گلدمسته: دسته گل، اسم مرکب ۸ - هر که: بود که، باشد که و شاید که، شبه جمله، قید بعضی کاش ۹ - و: در اینجا حرف اضافه است مفید معنی محاذله و برابری - معنی بیت: دل سعادت ناپسندان است و بی تابی میکند یار را باخبر سارند، هان ای دوستان جان مرا چون جان خود بشمارید و یاری کنید ۱۰ - همدان: محبت همدانستان بعضی همراز و موافق و هم صحبت - معنی بیت: این مقصود چه زمان حاصل خواهد شد که دل آسوده به عشق ما با گیسوی آشفته شما همراز و هم صحبت شود؟ ۱۱ - آمین ای خدا مستجاب کن و چسب باد و چسب کن، اسم فعل عربی - مصراع دوم این بیت مصمون دعای حافظ است ۱۲ - معنی مصراع: سر باطل پرستان ناسپاس در خم چوگان همت شما سرگشته باد از لحاظ علم بدیع خوشطبع است ۱۳ - بساط فریب دستگاه قرب کنایه از دربار پادشاه ۱۴ - همت، دعا و توجه باطنی و عبادت ۱۵ - خدا را، برای خدا یا رضای حق.

غزل ۱۳

میلند صبح و کله^۱ بست سحاب^۲

الصَّبُوحُ الصَّبُوحُ یا اصحاب

میچکد زاله^۳ بر رخ لاله

الْمُدَامُ الْمُدَامُ یا احباب

مسی وزد از چمن نسیم بهشت

هان بنوشید دم بدم می ناب

تختِ زمرد^۴ زدست گل بچمن

راحِ جون لعلِ آتشین دریاب

در میخانه ستاند، دگر^۵
 اَفْتِیَحْ بِا مُفْتِیَحِ الْأَبْوَابِ
 لب و دندان را حقوق شک
 هست بر جان و سیبهای کباب^۶
 ایس چنین موسی^۷ عجب باشد
 که ببندند میکه بشتاب
 بر رخ ساقی پری بیکر
 همچو حافظ بنوش باده ناب

در غزل ۱۳ فاعلاتی معانی صلاب (بهر سبب منس محبوس مقصور)

۱ - کله: بکسر او و تشدید ثانی پرده ۲ - صحاب: بفتح اول بر - معنی بین: بامداد برآمد و ایر در
 آسمان پرده آویخت، ای مارا شراب نامدای بساوید و نوشند ۳ - زله شیم - معنی بیت شیم بر چهره
 لاله هر و میرود، ای دوستان، باده بساوید و بشوئید ۴ - رمرود بهم دل و سکون دوم و هم سوم محض
 رمرود که گوهری است سرریگ بر حصار کریمه یا سنگهای گرانها - معنی است، اکنون که بوته گل در میان
 سبزه دار گرسی رمرودش نهاده است می بل سرخ فام سحوی و تر اردستاده ۵ - دگر فیدرمان، در این
 جا یعنی اکنون - معنی بیت: اکنون در میخانه را قبل بر نهاده اند ای گشتبسته درها بار گشای ۶ - معنی
 بیت: لب و دندان تو حق شکواری و صحاب و مهمان ری بر جان سوخت و نه های کباب در درد و ارما
 نیک پذیرائی میکند، بکتابه مقصود است که ما شک پرورده جوان عشق تویم، حافظ در غزل دیگر فرماید،

ای دل ریش مرا بال تو حق شک حق نگذر که من میروم الله معک

۷ - این چنین موسی فعلی این گروه خوش صفت و موصوف، مقصود موسم بهار

غزل ۱۴

گفتم: ای سلطانِ خوبان رحم کن بر این غریب^۱
 گفت: در دیالِ دل ره گم کند مسکین غریب
 گفتمش: مگنر ز ماسی، گفت: معنورم بدر
 خانه پروردی^۲ چه تاب آرد غم چندین غریب؟

خفته بر منجانبِ شاه^۱ نازنینی را چه غم؟
 گر ز خار و خار^۲ سازد بستر و بالینِ غریب
 ای که در زنجیرِ زلفت جایِ چندینِ آشناست
 خوش افتاد آن خالِ مشکینِ پر رخِ مشکینِ غریب^۳
 مینماید عکسِ می در رنگِ رویِ مهوشت^۴
 همچو برگِ ارغوان بر صفحهٔ سرینِ غریب
 بس غریب افتاده است آن مورِ خط^۵ گردِ رخ
 گرچه نبود در نگارستانِ خطِ مشکینِ غریب
 گفتم: ای شامِ غریبان طرهٔ شیرنگ^۶ تو
 در سحرگاهانِ حذر کن چون بنالد این غریب
 گفت: حافظ، آشنایان در مقامِ حیرتند
 دور شود گر نشیند خسته و مسکینِ غریب^۷

وزن غزل ۱۲: فاعلاتی فاعلاتی فاعلات (بهر رمل مثنی مفعول)

۱ - معنی بیت: گفتم: ای مرآتِ روی کشورِ حسن بر این عاشقِ آوارهٔ دور از وطن بهشتِش آور، پاسخ گفت: عاشقِ درماندهٔ آواره که بر پیِ دلِ می‌رود راهِ سلامت و ایمنی را گم میکند و پلایِ عشقِ دچار می‌گردد
 ۲ - خانه‌پرورد، بکنایه یعنی نازپرورده، صفت مرکبِ مفعولی - معنی بیت: به‌شوق گفتم: یک لحظه درنگ کن، پاسخ داد: حذر مرا پدید که نازپرورده‌ای چون من پروایِ ایستادهٔ عاشقِ آواره را ندارد و او همه دلجوئی تواند
 ۳ - منجانبِ شاه، بستری که از پوست نرم سباج و ویژهٔ پادشاهان درخت می‌کردند موصوف و صفت نسبی
 ۴ - خار، سبک خارا - معنی بیت: ای آنکه در سلسلهٔ گیسوی تو جایِ دل‌های عاشقان بسیارمنته خالِ هندوت بر چهرهٔ نگارین نگفت دپیر مینماید معنی گوید:
 غریبی منجست مطبوع اوستانست بسترگستانِ رویش خال هندو

۵ - مورِ خط، ماه‌گرمه، صفت ترکیبی از اسم (ماه، ماه) + ویش پسوند مشابهت - معنی بیت: بستر تو و انعکاسِ پاده بر ماهِ رخسار تو مانند گلبرگِ سرخ‌فامِ ارغوان بر صفحهٔ سبید گل سرینِ بدیع و شگفت بنظر میرسد
 ۶ - مورِ خط، مورِ سبزهٔ عذار، تشبیه صریح - معنی بیت: سبزهٔ لطیفِ عذار تو چون صدفِ آراستهٔ مودان بر گردِ چهرهٔ ات تاره و نو مینماید اگر چه در نگارخانهٔ رخسار تو خطِ سیه‌فامِ شگفت نیست (از این بیت استنباط میشود که در روزگارِ قدیم بیشتر نقاشی سیاه‌قلم مرسوم بوده است نه رنگی)
 ۷ - شیرنگ، صفت ترکیبی برای طره - معنی بیت: معشوق گفت: ای حافظ، آشنایانِ دیرینهٔ راهِ عشقِ هوز در

مقام حیرتند و واصل نشده‌اند پس بجد و شگفت باشد که عاشقی آواره ماند تو در مانده و دل‌بسته بماند

غزل ۱۵

ای شاهدِ قدسی که کند بندِ نقابت؟

وی مرغِ بهشتی که دهد دانه و آبست^۱؟

خوابم بشد از دیده درین فکرِ جگرسوز

کاغوش که شد منزلِ آسایش و مساوت؟

درویشِ نسیم‌پرسی و تیرسم که نباشد

اندیشهٔ آمرزش و پروایِ مساوت^۲

راهِ دلِ عشاقِ زده آن چشمِ اخماری^۳

پیداست ازین شیوه که مستست شرابست

تیری که زدی بر دلم از غمزه خطا رفت

تا باز چه اندیشه کند رایِ مساوت^۴؟

هر ناله و فریاد که کردم تشبیدی

پیداست نگارا که بلند است جنابت^۵

دور است سرآب ازین بادیه هشدار

تا غولِ بیابان نفریدِ سرابت^۶

تا در ره پیری بجه آئین روی ابدل

باری بعلط صرف شد ایامِ شبابت

ای قصرِ دلفروز که مستزلگه انسی

یارب مکنا^۷ آفتِ ایامِ خرابت

حافظ نه غلامیست که از خواجه گریزد

صلحی کن و باز آ که خرابم ز عتابست^۸

وزن غزل ۱۵: مفعول مفاعیل مفاعیل مفعول (بحر هرج مثنی مکشوف مخدوف)

۱ - معنی بیت: ای زیبای جهان پاک و عادم مصی که پرده از چهره تو بر میگردد و جمال ترا می بیند و ای پرده باغ و مونس (کتون که در سفری و دور و من) چه کسی آب و دانه بتو میرساند؟ ۲ - معنی بیت: از حال عاشقی تهیدست خود پریشانی میکنی و تحقیقی نمی نمایی، گوئی بیکر عمو لاهی نیستمی و علاقه بسرد و پاداش ایردی نشان نمیدی ۳ - چشم خماری دیده خماری آلود و نیم بسته موصوف و صفت سبی - معنی بیت: چشمان خماری آلوده و نیم بسته تو در هر دلهای عاشقان شد، از این جا آشکارست که شراب نگاه تو نه تنها مستی آوردست بلکه خود عیب مستی و سکر است ۴ - معنی بیت: تیر جفا می که بقصد کشتن دل من رها کردی، بآماج نرسید، بد نم دگر باره نظر صائب و ابدتیه درمست تو در باره ما چه ندیبری خواهد کرد شاعر گوید:

بعد عمری که رمزگان تو خوردم تیری / آنهم از طالع برگشته من کاری نیست

۵ - جواب: بفتح اول درگاه و آستان ۶ - سراب صبح اول رمبی شوره که از دور بآب شبیه باشد کورآب - معنی بیت: تا سرچشمه گوارای وصال ر صحرای عشق راهی درارسته بهوش باش که هو بیابانی بریب سرا بسوی کورآب (سراب) میرد شاید مقصود ر غول بیابانی باستعاره رهبران رهبرما باشد سعدی گوید:

سارال همه با یار و من هسته طلبگار / هر کس برآبی تدو سعدی برآبی

۷ - مکنا: فعل دعائی معنی سوم شخص - معنی بیت: ای کاخ که مایه شادی خاطر و اقامتگاه دلارامی، از پروردگار خواستارم که اسب پروردگار ترا ویران نکند ۸ - عتاب بکسر اول چشم و ملامت - معنی بیت: حافظ آن بده نیست که آستان خداوندگر خود ر ترک گوید آشتی کن و بازگرد که سرزنش و گله تو سرای هستی مرا ویران کرد، جامی گوید:

هستم غلامت از جان اما گیرنده / صد یارم از فروشی بگرسم و بیایم

غزل ۱۶

خمی که ابروی شوخ^۱ تو در کمان انداخت

بقصد جان من زار ناتوان انداخت

نبود نقشی دو عالم که^۲ رنگ الفت بود

رمانه طرح محبت نه این زمان انداخت

بیک کرشمه که نرگس بخود فروشی کرد

فریب چشم تو صد فتنه در جهان انداخت^۳

شراب خورده و خوی کرده میروی بچمن
 که آب روی تو آتش در ارغوان انداخت
 سبز نگاه چمن دوش من بگذشتم
 چو از دهان توام غنچه در گمان انداخت
 بنفشه طره مفتول^۱ خود گره میزد
 صبا حکایت زلف نو در میان انداخت
 ز شرم آنکه بروی تو نبش کردم
 من بدست صبا خاک در دهان انداخت^۲
 من از ورع^۳ می و مطرب بدید می زین پیش
 هوای مغیباتم در این و آن انداخت
 کنون بآب می لعل حرقه میخورم
 نصبه^۴ اول^۵ از خود نمی توان انداخت
 مگر گشایش حافظ در این حرابی بود
 که بخشش از نش در می معان انداخت^۶
 جهان نکام من اکنون شود کسه دور زمان
 مرا به بندگی خواجه جهان^۷ انداخت

ورن غزل ۱۶، معانی فلان معانی مع لال (بحر مجتث شمس محبوبی اصلم مسبق)

۱ - شوخ: دلیر و بیباک و گستاخ - می بیت کمال ابروی تو که در دلبری دلیر و گستاخ است، بری
 کنس عاشق در مانده و در پای افتاده محمی گشت (آب) که در هنگام سیر نداری با گشتن ره، کمال هم
 میشود) ۲ - که: حرف ربط معنی آنگاه که - می بیت آنگاه که طرح عشق و محبت انداخته شد، هور
 نشانی از آفرینش این جهان و آن جهان بود، مقصود آنکه عشق دیرینه و محبت اولی است و چهری سو بدید
 نیست ۳ - معنی بیت: بسبب بارو کرشمه ای که لرگس برای خود معانی و حسن فروشی کرد، چشم غربابی تو
 صد گونه شور و شیفگی در عالم بدید آورد (و گفت نام باشم یو کرشمه کردن نرسد) ۴ - مفتول: بافته و
 پیچان، اسم مفعول از متل بفتح اول و سکون دوم - می دو بیت: چون گمان بردم که غنچه شباهتی بدهان سو
 دارد، دیشب سر مست بهشت نکه باغ گنبر کردم، در آن حال که بخت گیسوی راسته و پیچان خود را بهم گره
 میرد باد بهاری در آن میان داستان رعب گر هگبر را اعر کرد تا بسده را خرمنده سازد ۵ - می بیت: چون

یاسمن را از سپیدی برخسار تو مانند کردم، دهان خود را با دست باد بهاری بخاک انباشته بکنایه یعنی ابرین
تشیبه پرورش حواست و استعمار کرد ۶- ورغ: بفتح ول و دوم پارسائی ۷- نصیبه اول: قسمت اولی-
نصیبه بفتح اول در میان فارسی معنی بهره و نصیب- معنی دوپسته: پیش ابرین بسبب پارسائی و زهد النضات
و عیانی شراب و راضیگر نداشتیم، عشق ساقیان جو ب و تماهدن زیبا مرا برین کار واداشته، ایسک بسبب
سرخ می دلق خود را شستو میدهم، این قسمت می از روز نعمت بوده است، مولوی گوید:
راهد بودم، سرا به گویم کردی آشفته و مست سو بسویم کردی
سجاده نشین باوقاری بودم بارچه کدوگان گویم کردی
۸- مگر: همانا، قید تأکید- معنی پسته: همانا فتوح حافظ و حل مشکل او در سنی و خرابی بود که
عیانت اولی وی را بمبکته ملان رهبری کرد (مقصود رخرابی در اینجا ویران کردن بنای خودپرستی و انانیت
و مراد از می معان باده معرفت و خودشناسی است)
۹- حرجه جهان: وزیر بزرگ، غالب مقصود خواجه فرام الدین وزیر شاه شیخ ابواسحاق است که
ذکر او گشت.

غزل ۱۷

سینه از آتش دل در هم جانانه سوخت
آتشی بود درین خانه که گاشانه^۱ سوخت
تنم از واسطه^۲ دوری دلبر بگداخت
جانم از آتش مهر رخ جانانه سوخت
سوز دل بسین که زبس آتش اشکم دل شمع
دوش بر من زسر مهر چو پروانه سوخت^۳
آشنائی نه غریبست که دلسوز منست
چون من از خویش برفتم دل بیگانه سوخت^۴
خرقه زهد سرا آب خرابات^۵ ببرد
خانه عقل سرا آتش سیخانه سوخت
چون پیاله دلم از توبه که کردم بشکست
همچو لاله جگرم بی می و خمخانه سوخت^۶

ماجرای^۲ کم کن و باز آ که مسرا مردم چشم
خرقه از سر بدر آورد و بشکرانه سوخت
ترک افشانه بگو حافظ و می روشن دمی
که سحفتیم شب و شمع با افشانه سوخت

درد غزل ۱۷ فاعلانی صلاتی صلاتی صلات (بهر رمل منمن محزون معصور)

۱ - کاشانه. خانه کوچک، استعاره مراد سه، چنانکه از تش با استعاره سوردن و خانه بدستعاره
دل مقصود است. ۲ - از واسطه شبه حرف اضافه بعضی است. ۳ - دمی است. سر سوردن می چشم
عنایب بگر که دشب از بسیاری آتش خرنک در تسع هم چون دل پروانه بحال می سوخت. ۴ - معنی است.
شکفت نیست که باری آشنا دل بر می سورد، چون می از خود بسجود شدم و بسرا گنم، در با آسایان میر
بر می رحمت آورد. ۵ - آب خرامات. آب میکنه با استعاره مقصود شراب و همچنین است آتش مبطانه - معنی
بیت: سبیل پاده دلق زاهدانه مرا بود و پرد و آتش می طایفه خردم سوخت و بران کرد. ۶ - معنی بیت: دل
می بسبب توبه از مگساری مانند ساغری که شکست شکست و سوزد شد و جگر ماسد لاله داغدار بواسطه
دور ماندن از پاده و میکنه بر آتش غم کیاب گشت. ۷ - ماجرا: فتح جیم بعضی سر گذشت و غصه و دامن و
داوری و گفتگو، مأخوذ از ماجری در زبان عربی که جمله بسبب مرکب از مای موصوله و جری فعل ماضی
مفرد مقایب از مصدر جریان که در سیاق فارسی بصورت هم بکار میرود - معنی بیت: ای دوست! داستان
جدائی و جدیت فراق را گوناه کی و رنجش خاطر گشته را براموشی سپار و مار گرد که مردمک دیده می
بشکر اصلاح ذات البی و رفع گله و بار گشت سو خرقه از سر سر کند و در آتش افکند. استاد شادروان
جلال الدین همایی در باب خرقه سوختن فرموده اند: خرقه سوختن در میان فقرای اهل صوفی رومی بوده
است نظیر صدقه دادن بعضی اگر بلای رفع میشد یا خبر خوش بسیار مهمی می رسید، یکی از اصحاب یا شیخ
خرقه خود را بر هم صدقه و قنکر می سوزانده است مثل سجد سوری و نظائر آن. استاد همایی حدس می زدند
که خرقه سوزی شاید مأخوذ بوده است از رسم قدم عربان یا تش کردن که سابقه آن به عرب پیش از اسلام
میرسد و در آثار اسلامی بر آن سخن رفته است مثل ر صفة ۴۲۱ بوستان سعدی تصحیح و توضیح دکر
یوسفی: شاید در این بیت مقصود از مردمک چشم با استعاره وجود عزیز پر باشد که در حکم مردمک دیده
مردان و اصحاب است و برسم شکرانه خرقه خود را سوزانده است.

غزل ۱۸

ساقیا آمدنِ عیدِ مبارکِ بادت
 وان مواعید^۱ که کردی مرواد^۲ از بادت
 در شگفتم که درین مدتِ ایامِ فراق
 برگرفتی ز حریفانِ دل و دل میدادت^۳
 بمرسانِ بستگیِ دخترِ رز^۴ گو بدر آی
 که دم و همتِ ما کرد زبندِ آزادت
 شادیِ مجلسیان^۵ در قدم و مقم تست
 حایِ غمِ بادِ مر^۶ آن دل که نخواهد شادت
 شکرِ ایرد که ز تاراجِ حسانِ رخنه نیافت
 بوستانِ سمن و سرو و گل و شمشادت
 چشمِ بد دور^۷ گزانِ تفرقاتِ بار آورد
 طالعِ ثَمور و دولتِ مادرِ زادت^۸
 حافظ از دستِ مده دولتِ این گشتی سوح
 ورنه طوفانِ حوادثِ ببرد بنیادت

درون غزل ۱۸ ماعلانِ صلاتن صلاتن مع بن (بهر رمل مثمن معجون اصلم)

۱ - مواعید: بفتح اول جمع میعاد بمعنی وعده و وید ۲ - مرواد: بفتح اول و دوم فعل دعائی معنی
 یعنی برود یا مبادا برود ۳ - معنی بیت: عجب دارم که در این روزهای جدائی، دل از هماوردانِ پیگار عشق
 یعنی عاشقانِ خود بریدی و خاطرت باین کار رسمی شد ظلمی گوید:
 بشرکِ تبدیلی گشتنِ دلت داد چه دل داری که رحمتِ بر دلت بساز

۴ - دخترِ زر دختِ ناکه، با استعاره مقصود شراب - معنی بیت: ای ساقی، ارادت و چاکری ما را
 بدخترِ ناکه، شرابِ عرصِ کن و بگو که از پرده هم برون آی و بیومِ خرام که نفسِ صدق و دعایِ ما نسرا از
 زندان و بندِ آزادی بکشید ۵ - مجلسیان اهلِ برم جمع مجلسی ۶ - مر: بفتح اول حرفی است معنی ناکید و
 حصر که گاه پیش از اسم یا هر چه جانشین اسم با صفت در جمله آورده میشود، معنی بیت: ای دخترِ زر صوفی

حال اهل یرم بقدم مبارک و بار آمدن بو بار بسته است، همه دلی که شادمانی ترا خواستار میباشد جای اسوده باد ۷ - چشم بد دور، دینۀ حسود دور و کور باد، جمعۀ دعائی ۸ - دولت مادر اذیت سخت بپکی که همراد نیست، موصوف و صفت مرکب بمعنی فاعلی ۹ - معنی بیت، ای حافظ، از سعادت و اقبال پس صبیحۀ نوح غافل مباشی و بدان چنگ درون تا سدید رویدادهای ناخوش روزگار پیاده‌سی ترا ویران سازد، مراد از پس صبیحۀ نوح با سمعاره در این مورد کشتی پاده است که در دریای غم آدمی را آسوده میدارد، حافظ در غزل دیگر فرماید:

کشتی پاده پیاور که مرا ببحر دوست گنج هر گوشه چشم ر عم دل در سائی - در همی سینه با بهام بشکل جام که آن را گاهی رورق ماند میساختد بر آسارنی دارد

غزل ۱۹

ای نسیمِ سحر، آرامگرِ یار کجاست؟
 منزلِ آن مه عاشق‌کشی عیار^۱ کجاست؟
 شبِ تار است و ره وادیِ یمن^۲ در پیش
 اثرِ طور کجا موعِدِ دیدار کجاست؟
 هر که آمد بجهان نقشِ خرابی^۳ دارد
 در خرابات بگوئید که هشیار کجاست؟
 آنکست اهلِ بشارت^۴ که اشارت داند
 نکتها هس بسی، محرمِ اسرار کجاست؟
 هر سر مویِ مرا با تو هزاران کارت
 ما کجائیم و ملامتگرِ بیکار کجاست؟
 باز پرسید ز گیسویِ شکن در شکش^۵
 کاین دلِ غمزده سرگشته گرفتار کجاست؟
 عقل دیوانه شد آن سلسلۀ مشکین^۶ کو
 دل را ما گوشه گرفت، ابرویِ دلدار کجاست؟

ساقی و مطرب و می حمله مہبّاست ولی

عیش ہی یار مہبّا^۲ نشود یار کجاست؟

حافظ از بادِ خیران در چمنِ دهر مرنج

فکرِ معقول^۸ بر ما گلِ بی خسار کجاست؟

و ربِ عزل ۶۹ فاعلانِ صلاتن صلاتن اسرارِ رمل شش معیون مفسور)

۱- عیارِ بفتح اول و تشدید دوم چابک و چالاک ۲- ایمن. بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم. جانبِ راسته سوی دستِ راسته صفتِ مشبّهه رِمن بفتح اول و سکون دوم بمعنی از سوی راست آمدن؛ وادی ایمن بیابانی که در آنجا ندای حق بموسی علیه السلام رسید و چون وادی مذکور جانبِ دستِ راست موسی علیه السلام واقع بود نهاد وادی ایمن گفتند و معنی نوشته اند که وادی مذکور جانبِ راست کوه طور واقع است (معل با احتصار بر لغت نامه دهخدا). بی ترکیبِ مقتبس است از آیه ۲۹ و ۳۰ سورة قصص (۲۸) فَلَمَّا آتَيْنَاهَا نُورًا مِّن شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ (چون بآنها آمد ندائی پوی از کنار وادی که در سمت راست بود رسید) - معنی بیت: شد تاریک هراق است و راه وادی ایمن وصال در پیش، خروج آتشِ هدایت از کوه طور بدید شد، زمان دیدار کی خواهد بود؟ ۳- معنی بیت: هر چه در عالم است دستخوش و میرایی و فناست و بقائی ندارد، همانگونه که در میکنده همه مست میگردند در حرا بات گیتی نیز همه از بادِ مرگ مست و مدخوش خواهند شد و بسوی عدم خواهند شتافت ۴- بنابرین: هر شادی بعش، مزه - معنی بیت: بآن کس مزه بخشایش میرسد که بر مر و اثماره مشغول پی برده بملطف لطیفه های دقیق بسیارست ولی رازداری نمیتوان یافت ۵- شکی در شکی چینی پرچمی هم افترخیم صفت گیسو ۶- سلسله مشکین: رنجیر مشکفام و مشکوی، استعاره موصود رلف گر هگیر یار - معنی بیت: رنجیر رلف مشکفام یار کجاست تا خرد را که دیوانگی میکند سلسله بر پای دهد دل از ما دوری گیرد ابروی یار کجاست که دل را بجای خویش باز آرد و در پناه خود قراری بخشد ۷- مہبّا هم ول و فتح دوم و تشدید سوم گوازا گردانیده و خوشی اسم مطعول از تہب ۸- معقول فهمیده و دانسته و پندیده عقل، اسم مفعول در عقل بمعنی دریافته و دانستن و خرد - معنی بیت: ای حافظ از اسپی که تدبیر مهر گسی بیاع و چمن میرساند آورده خاطر مشو، درست بپیدیش و بدان که هیچ گل بی بیش خار در چمن گیتی نیست مفسود آنکه هر شادی را غمی در پی است و شهد وصال با شرنگ فراق آمیخته.

غزل ۲۰

روزه یکسوشند و عید آمد و دلها بسر خاست^۲

می ز خمخانه بجوش آمد و می باید خواست

نوبه زهد فروشان گران جان^۴ نگذشت

وقت رندی و طرب کردنِ رندانِ پیداست

چه ملامت بود^۵ آنرا که چسب باده خورد؟

این چه عیبست بدین بیخردی وین چه خطاست؟

باده نوشی که درو روی و ریائی نبود

بهتر از زهد فروشی که درو روی و ریاست^۶

ما نه رندانِ ریائیم^۷ و حریفانِ نفاق

آنکه او عالم سرست، بدین حال گواست

فرضی ایرد^۸ بگذاریم و بکس بد نکیم

و آنچه گویند روا نیست، نگوئیم رواست

چه شود گر من و تو چند قدح باده خوریم؟

باده از خونِ رزانت نه از خونِ شماست

این چه عیبست کز آن عیبِ خللِ حواهد بود؟

و بود نیز چه شد، مردم بی عیب کجاست؟^۹

ورن غزل ۲۰ قاعلاتن فلاتن فلاتن مع لال (بهر رمل شش مبحون اصلم مسج)

۱- یکسو شد؛ بکار رفته فعل مرکب ۲- عید عید فطر یا گشایش روزه ۳- دلها پیر حاست؛

دلها بهیجان و شوق آمد ۴- گران جان، سخت جان و آنکه مصاحبتی بر دیگران سنگینی کند صد سبک

روح ۵- چه ملامت بود، ملامتی نیافتد استفهام مجرأ مفید می - معنی بسته کسی که این گونه باده گساری

کند سراوار سرزتنی بسته در این گونه باده نوشی که از حرد جام بیخود شدن و مست گشتن است، خطا و

عیبی نیابد ۶- ریا، بکسر اول مأخوذ از رتاء عربی مصدر باب مفاعله بمعنی خود را بیکی بخلق نمودن -

روی و ریا، خود نمائی و ریاکاری و ظاهر ساری، ترکیب عطفی ۷- رندان ریا، پروایان و بی قیدان ریاکار،

ترکیب اضافی معادل موصوف و صفت به یوجه دیگر میتوان گفت ریا اسم است ولی در اینجا بصورت صفت

بکار رفته است همچنین است نفاق در ترکیب حریفان نفاق که در این مورد بمعنی مسافق است ۸- فرض

ایزد فرموده و واجب کرده خدا مانند بار و روزه و حج ... ۹- معنی در یب اخیر اگر ما چند پیاله باده

بنوشیم جای نگرانی نیست چه ما خون ناک را میوشیم به خون شما را و زبانی بکسی نمیروسانیم، باده نوشی

ما خطائی نیست که از آن فسادى را بد و اگر آن را برای ما نقصی بشمار آورند، باکی نیست، چه آدمیرانی

بی عیب و گاشتی نتوان یافت.

غزل ۲۱

دل و دینم شد و دلیر بسلامت برخاست^۱

گفت: یا ما منشین گز تو سلامت برخاست

که شنیدی که درین بزم دمی خوش بنشست

که نه در آخر صحبت بندات برخاست^۲

شمع اگر ران لب خندان بریان لافى زد

پیش عشاق تو تبها بفرامت برخاست^۳

در چمن باد بهاری ز کنار گل و سرو

بهواداری آن عارض و قامت برخاست^۴

مست بگذشتی و از خلوتیان^۵ ملکوت^۶

بتماشای تو آشوب^۷ قیامت برخاست^۸

پیش رفتار تو پا برگرفت از خجلت

سرو سرکش که بنار از قد و قامت برخاست^۹

حافظ، این خرقه بپندار، مگر حبان ببری

کاش از خرقه سالوس و کرامت برخاست^{۱۰}

وزن غزل ۲۱: هلالی هلالی هلالی هلالی (بهر رمل منس مخبون اصلم مسیح)

۱ - معنی بیت: دین و دل من از دست رخت و دلستان سرزنش کردم پر داخت و گشت: هم صحبت ما
 مشو که سلامت عقل و درست اندیشی را از دست داده‌ای و عاقبت از تو دور شده است ۲ - معنی بیت:
 کیست که در بزم دنیا یک نفس پیش بردارد و در پایان همیشی و صحبت با پشیمانی این محفل را ترک
 نگیرد ۳ - معنی بیت: اگر شمع بازبان خود بگستاخی ادا کرد که خدمت من بلب خندان یار شهادت دارد
 بتوان این لاف و گراف تا بامداد در محفل در اندازن تو سوخت و اشک ریخت ۴ - معنی بیت: نسیم بهار
 عشق دیدار رخسار جانان و بالای موروں او آغوش گل و سرو را ترک کرد ۵ - خلوتیان: خلوت نشینان
 جمع خلوتی ۶ - ملکوت: بفتح اول و دوم بررگی و جبرگی - خلوتیان ملکوت: ساکنان عالم معنی با جهان
 غیب در اصطلاح صوفیان، هشتنگان ۷ - آشوب: شور و هوشا ۸ - برخاسته: پدید آمد ۹ - معنی بیت:
 سرو سرافراز که بنار و کرشمه قد برافراشت در پیش سرو خرامان قامت تو از سرم‌بای در گل ماند و گامی

پیش نهاد ۶۰ — معنی بیت: ای حافظ، دلق ریائی در رتس برکتش و بدور بیدار، باشد که در گرداب ریاجان سلامت بری، چه آتش آرو طمع از خرقه سالوسان ریاکار که ادعای کشف و کرامت میکنند برافروخت و زبانه کشید.

غزل ۲۲

چو بشنوی سخنِ اهلِ دل مگو که خطاست
سخن شناس نه جبارِ من خطا اینست^۱
سرم بدیی^۲ و عقی^۳ فرو نمی آید
تبرک^۴ که ازین فتها که در سرماست
در اندرون^۵ من خسته دل ندانم گیت
که من خموشم و او در فغان و در غوغاست
دلم پرده برون شد کجائی ای مطرب
بنال هان که ازین پرده کار ما بسواست^۶
مرا بکارِ جهان هرگز التفات نبود
رخ تو در نظر من چنین خوشش آراست^۷
نخفتم زخیالی که میزد دل من
خمار صدشبه دارم، شرابخانه کجاست^۸
چنین که صومعه آلوده شد زخونِ دلم
گرم بجاده بشوئید، حق بدست شماست^۹
از آن بدیرِ مفانم^{۱۰} عزیز میدارند
که آتشی که نمیرد، همیشه در دل ماست
چه ساز بود که در پرده میزد آن مطرب
که رفت عمر و هنوزم دماغ^{۱۱} پر زهواست
ندای عشق تو دیشب در اندرون دادند
فضای میه^{۱۲} حافظ هنوز بر زصداست^{۱۳}

ورن غزل ۲۲. مفاعیل فاعلاتن مدعلی فعات (بحر مجتث مثنی مقصور)

۱ - دنیی: بضم اول و سکون دوم این چهاره جمال دنیا، گاه بصورت حفظ ورن یا رعایت فاعیه دنیا و عقی جمال میشود ۲ - عقی بضم اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر بسجته آن جهان، برای پسین ۳ - تبارک الله: در عربی بضمی پاک و مره ست خنده اما در سیاق فسارسی گساره بصورت یکی از اصوات بکار میرود برای بیان شگفتی - معنی بیت، من باین جهان و آن جهان توجه و اعتنائی ندارم، شگفتا در این آرمونهای سحت و معنهای که در اسبشه آیم ۴ - اندرون: باطل و صمیر ۵ - معی بیت: ای رامشگر، راز دلم آشکار شد و عمل صبرم از دست رفته، آهنگی حری آغاز کن که اربن همه کار من سامان خواهد یافت ۶ - معی بیت، اگر جلوة جمال تو در عالم پدیدار شود و حس تو جهان آرد، سمیگشته، هیچگاه به جهان توجه نمی کردم و در نظرم ریبا می آمد ۷ - معی بیت: بدینگونه که عباد نگاه بحور دل یا اشک من آغشته شده است، اگر لطفی نماید و مرا بحرامات برسد و آب می شستند دهد، پاک شوم، کاری بحق و سراوار است، حافظ در غزل دیگری فرماید:

باب روشن می عارضی طهارت کرد علی الصباح جو معانه را دربارت کرد

۸ - دیر معان: نگاه کنید بغزل ۲ شماره (۵) - معی بیت: در محفل عارفان و عاشقان حتی از آن سرا گرامی مدارد که آتش خاموشی باید بر عشق همیشه در دل ما، فروخته است ۹ - دماغ: بکسر اول و غیر سر - معی بیت: چه حمة شگفتی بود که رامشگر در دستگاه بر حب که روزگار من سپری شد ولی هنوز در سرم عشق و هوای شیرینی آن نوا سحت بر جا است ۱۰ - معی بیت: دوشنه ترانه عشق تو با آهنگ سار مطرب در دلم طبل انداز شد و هنوز انکاس آن در گراحنای سینم باقیست.

غزل ۲۳

خیالِ رویِ تو در هر طریقِ همره ماست

نسیمِ مویِ تو پیوندِ جانِ آگه ماست

برغمِ مدّعیانی که منعِ عشقِ کنند

جمالِ چهرهٔ تو حقیقتِ موجه ماست

ببین که سیبِ زلفِ زلفانِ تو چه میگوید

هزارِ یوسفِ مصری فتاده در چه ماست

اگر بزلّفِ درازِ تو دستِ ما نرسد

گناهِ بسختِ پریشان و دستِ کوتاه ماست

بحاجب در خلوت سرایِ حصاصِ بگو
فلان ز گوشه شیبانِ خاکِ درگه ماست
بصورت از نظری ما اگر چه محجوبست^۲
همیشه در نظری خاطرِ مرقه ماست
اگر بسالی حافظ دری زند، بگشای
که سالهاست که مشتاقِ رویِ چون ماست

ورن غزل ۲۳ مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بحر محض شمس معجون مفعول)

۱- جان آگه دل بیدار ۲- رخم بفتح اول و سکون دوم ناپسندی و ناخواست - معنی بیت باحواء و برخلاف میل آبان که ادعای عاشقی دارد و از مهرورزی مار بار میدارد ریائی و نکوئی رخسار شود دلیل درست و روش تبعیگی و دلناحسگی ماست ۳- معنی بیت: معشوق گفته اگر چه عاشق دور و نهال از دیده ماسته ولی با این حد مرل و جدائی همواره دل ناز برورد ما بوی عیادت دارد.

غزل ۲۴

مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست
که به پیمانہ گشتی شهره شدم روز الست^۱
من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق
چار تکبر^۲ دم یکسره بر هر چه که هست^۳
می بده تا دهمت آگهی از سر قصا
که بروی که شدم عاشق و از بوی که مست^۴
کمر کوه کمست از کمر مور اینجا
تا امید از در رحمت مشو ای باده پرست^۵
بجز آن نرگسِ مستانه که چشمش مرصاد
زیر این طارم فیروزه کسی خوش نشست^۶

جان فدای دهنش باد که در بساغِ نَطر

چمن آری جهان خوشتر ازین غنچه نیست^۷

حافظ از دولتِ عشقِ تو سلیمانی شد

یعنی از وصلِ تو اش نیست بجز بادِ بدست^۸

ورن غزل ۲۴ مِلاتی مِلاتی مِلاتی (بهر رمل منس محبون مقصور)

۱ - روز الست، روز اول و روز نخست، مرکب اضامی، الست بفتح اول و دوم و سکون سوم مأخوذ از الست عربی مرکب از همره استنهام و الست فعل ماضی متکلم وحده از لیس بمعنی آیا سیستم که در سیاق فارسی مؤول باسم شده و مقبوس است از بَیْة ۱۷۲ سورة اعراف (۷) و اذا اخذتک من بی آدم من ظهورهم ذریعتهم و اشهدهم علی انفسهم اسب بر یکم قالوا بسی (چون پروردگارت از آدمیرادگان از پشت ایشان سلها ایشان را گرفت و آنان را بر خودشان گواه گردید که آیا پروردگار شما بیستم پاسخ دادند بلی هسی) - معنی بیت: عمل صالح و عبادت و آداب راهداده از من که منگسارم محوی که بیاده نوشی او میبکند عشق در روز نخست یا اول مشهور شده ام ۲ - تکبیر اَلَا کَبِرُ گفتن مصدر باب تفعیل - چهار تکبیر رن محاراً بمعنی یکباره رک گفتی چه در آئین اسلام در سار مهت بسانه آنکه مرده دست از همه چیر شسته است چهار بار اَلَا کَبِرُ گفته میشود ۳ - معنی بیت: در آن من که از سر چشمه عشق و صبر گرفتم، بر هر چه در عالم است یکباره چهار تکبیر رن و همه چیر را ترک گفتم و حل عشق سپردم ۴ - معنی بیت: باده بده تا مست شوم و بی اختیار در راز عشق که حکم پیچون و چرای جهان هستی بسته بنو هر دم تا بدانی که بر جمال چه کنی شیفته ام و از آرزو و شوق دیدار کدام کس یحود گشت در صحن تعلیمی دارد سخن پیامبر گرامی در پاره اویس عربی که رسول را ندیده بمان آورد و پیامبر اکرم درباره او فرمود ای دشمن راحه الرحمن من قبل لمن (پوی خدای بخشنده را از سوی من مستموم) ۵ - معنی بیت: در پردن بار گران عشق پشت امتوار کوه ناتوانتر از کمر مور ناتوان است، ای مست باده محبت با همه ناتوانی از بخشایش لهی بومید میباش که در اینجا کار بنایت است نه بطاعت در صحن تعلیمی دارد بایة ۷۳ سورة احزاب (۲۳) اِنَّا عَرَضْنَا الْاِسْمَانَةَ عَلَی السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ وَالْجِبَالِ فَاَبَیْنَ اَنِ یَحْمِلْنَاهَا وَ اَشْفَعْنَّ سِهَا وَ حَمَلَهَا الْاِنْسَانُ اِنَّهٗ کَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (هماما بار امانت (تکلیف و طاعت) را بر اهل آسمانها و زمین و کوهها پیش داشتیم، از بردنش سر بیچندید و از آن بیم داشتند و آدمی آن را بنوش کشید همما وی سخت متنگر و بسیار تلذذ بود - مراد از انسان در این آیه جنس مردم یا انسان است که از ضعف بشریت برای برین بار طاعت ندارد و در تکلیف تقصیر میکنند به پاکان و پیامبران، شاعر گوید

غره مشو که مرکب مردان مرد ر در سگلاخ بسایه بسپها بریده امسد
سومید هم میباش که رسد از جرعه نوش تا که بیک ترانه بمیرل رسیده امسد
۶ - معنی بیت: کس جر دیده مست مار که از چشم خیم زمان در ایمان باد، در رسر خرگاه سپهر سیلگون آرام

نگرمت ۷ - معنی بیت: جان قربان و برخی دهان یار ناد که نقاش صبح در بوستان جلوه حس و دیدار ربیانی
 بهتر از غنچه دهان محبوب صورتی سگاست ۸ - معنی بیت: حافظ ارین عشق و دردی بر جمال تو سلیمان
 شباهتی یافته چه جز یاد چیزی در دست ندرد، بکنایه مقصود آنست که از وصال یار پی بهره است؛ ضمناً
 تلمیحی دارد بر گنشت سلیمان که ناد مسخر وی بود معنی گوید:
 پیادگار کسی دامن نسیم صبا گرفته ایم چه حاصل که باد در چنگ است

غزل ۲۵

شکفته^۱ شد گلِ حمرا^۲ و گشت بلبل مست
 صلا^۳ی سرخوشی ای صوعیانِ باده پرست
 اساسِ توه که در محکمی چو سگ نمود
 سین که جامِ رجاحی^۴ چه طره اش بشکست
 بار باده که در بارگاه^۵ استعنا
 چه پاسبان و چه سلطان چه هوشیار و چه مست^۶
 ازین رباط^۷ دو در، چون ضرورتست رحیل
 رواق و طاق معیشت چه سر بلند و چه پست
 مقامِ عیش میسر نمیشود بی رنج
 بلی، بحکمِ بلا بسته اند عهد الست^۸
 بهست و نیست^۹ مرتجان ضمیر و خوش میاش
 که نیستیست سرانجام هر کمال که هست
 شکوه آصفی^{۱۰} و اسب باد^{۱۱} و مطلق طیر^{۱۲}
 پیاد رفت و ارو خواجه هیچ طرف نیست
 ببال و پر مرو از ره که تیر پرتابی^{۱۳}
 هوا گرفت زمانی ولی بخاک نشست
 زبانِ کلک^{۱۴} تو حافظ چه شکر آن گوید؟
 که گفته سخت^{۱۵} مسیرند دست پست

در غزل ۲۵، مقادعلی فعلاتی معانی صلاب، بحر مجست مثنی مجبور مقصوراً

۱- شکفته شد، شکفت و بار شد، فعل مرکب ۲- حمرا بفتح او و سکون دوم محفف حمراء معنی سرخ مؤنث احمر، افعل وصفی ۳- صلا: بفتح اول فریادی که برای دعوت کسی بصیافت یا کاری دیگر برآورد، ظاهراً مأخوذست از صلا: عربی بمعنی دعه و حوس و خواستی از خدا- معنی بیت: گل سرخ شکفت و هزار آوازه است شد، ای صوفیان مگسار یار را پیاده بوشی و معنی بخواید ۴- رجاجی، بضم اول شیشه‌ای، صفت سی در رجاج بمعنی آبگه ۵- طره، بضم اول و سکون دوم شکفت و سو و سکو- معنی بیت: بنیاد تویه را ده به که استوارتر از سنگ حار بود، بگر که حرم شیشه‌ای باده چه شکفت آن را در هم شکست و ویران کرد ۶- معنی بیت: می بده که در پیشگاه بی باری همه مدگال پنجم غایب حق بگریسته میشود کمال اسمعیل گوید:

در ضیافتخانه جوان سوادش مع بسست در گشته است و صلاب دارد و جوان اسداحه

۷- رباط، بکسر اول مهمان سر، کاروانسرا، جای غریس و فیران- معنی بیت: از مهمان سرای گیتی با سرای سپیدی که دو درآمدن و در گشتن (نکته به بعضی ر فن و مردن) دارد در کوچ کردن گریزی نیست و در این سرا پیشخان و سقف خانه زندگی حواء برافراشته و حواء کوناه داشت نکست ۸- عهد الیست: دور است یا روز اول یا روز محسوب، نگاه کنید بحزل ۲۴ شماره (۱۱)- معنی بیت: با ریح بکنی بمرلکه آرامش و آسایش برسی، خداوند پیمان محبت را در روز محسوب با عهد الیست بر محبت و آرمون دشوار عشق بساد نهاد که گفته اند، ابله لؤلؤ له (لارمه دوستی بلاکسی است) ۹- هب و هب کما به از مال و مال، حوسه و دارتی، اسم مرکب ساخته شده از دو فعل با و او عطف بمعنی پیوسته در گرد آوردن مال و مال دل را آراسته و پریشان مساز، تا توانی زندگانی را بخواستی بگردن چه عجب هر چیز که آرد کامل می شمارای مابودی است معنی گوید:

منتهای کمال مصداقست گل سرورد بهوت سیرانی

۱۰- شکوه اصعی شأن و شوکت میوب باصفه موصوف و صفت- نصف بفتح صاد لفظ میبود و مقصود اصعبین بر حیا و بر حور سلیمان است ۱۱- است باد مرکب باد، تشبیه صریح ۱۲- مطن طیر، ربان پرندگان بمعنی بیت: شأن و شوکت اصفاس بر حیا و عظمت سلیمان که باد با بر خدا مرکب وی بود و ربان مرغان را بتعلیم حق آموخته بود مابود شد و این دو حواحه بباگور اصعبه بررگی را گذاشتند و گذشتند ۱۳- تیر پرتابی تیر پرتاب، پرتاب: نوعی تیر که بسمت دور رس است- معنی بیت: بیرو و تیر خود گرفته مشو که تیر پرتاب هم با همه دور پروازی بدک رسانی اوج میگیرد ولی سر انجام بگو سار بر خاک می افتد ۱۴- کلک، بکسر اول و سکون دوم بی فله ۱۵- گفته سغب: گفتاری که عبارت از سخن توبه ترکیب اصافی، اصافه معید عطف با- معنی بیت: ربان حاتم تو ای حافظ، چگونه شکر این نعمت را تواند گزارد که گفتار ترا که کلامی دید بر لب سخن نساب دست بدست میگردانند و بهمه جا میرسانند.

غزل ۲۶

زلف آشفته و خوی کرده^۱ و خندان لب و مست
 پیرهن چاک و غزلخوان و صراحی^۲ در دست
 نرگش عربده جوی^۳ و لبش افسوس گسان^۴
 نیم شب دوش به بالین من آمد پشیمت
 سر فراگوش من آورد و ساوار حسیز^۵
 گفت: ای عاشق دیرینه من خوابت هست؟
 عاشقی را که چنین باده شگیر^۶ دهد
 کافر عشق بود، گر نشود باده پرست
 سرو ای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر
 که ندانند کجاست این تحفه بهار روز الست^۷
 آنچه او ریخت به پیمانه ما نوشیدیم
 اگر در خمر^۸ بهشت و گر باده مس^۹
 خنده جام می^{۱۰} و زلف گره گیر^{۱۱} بگر
 ای سا نوبه که چون نوبه حافظ شکست

ورن غزل ۲۶: ۱. علالی فلالی فلالی (بحر رمل مثنی محبوس معصور)

۱. خوی. بواو معذوله بر وزن می، عرق آدمی و خدوران - خوی کرده: عرق بر چهره نشسته، از لحاظ دستوری در جمله حال است بری فاعل فعل نشست و همچنین است وضع ترکیبهای وصفی دیگر. ۲. صراحی: بسم اول او نه شراب، کوره، مایه و صراحی عربی سیاه مشد. ۳. عربده جوی: ستیزه جو. ۴. افسوس گسان: بفتح اول و سکون دوم سهر و کدن، جمله خبریه به حذف «بوده» همچنین است جمله معطوف علیه یعنی با نرگش چشود خود سیر و جونی میکرد و در همان حال بال لب یا ستره امیر داشت. ۵. آواز حریز: آوای نرم و شورانگیر، سعدی گوید:

چه خوش باشد آهنگ سرم حریز / گوش حریزان مست صبح

۶. شگیر: سحرگاه - باده شگیر: شرابی که در سحرگاه دهد، اضافه معید ظریف - معنی بیت: دلداده ای که از دست محبوب سحرگاه باده نوشید، اگر هو دار دلخانه شراب بگردوی را سبب عشق با سپاس و مکر

بشمار آوردند ۷ - روز السبت: روز اول، نگاه کنید بحر ۲۴ شماره (۱) - معنی است: ای راهب ما را راه کن و بگردد و بر باده نوشان دیرینه عیب بگیر و سررش مکر، چه از دور بخت جر باده از معنی بهما بدادند و میگساری سر نوشت اولی ما بود ۸ - بحر بفتح اول و سکون دوم باده نگوری ۹ - باده است: موصوفه و صفت یعنی سحت مستی آور یا عین مستی - معنی است: هر چه در ساغر ما ریخت بوشندیم، خواه شراب ظهور بهشتی بود یا باده‌ای که تنها مستی آور بخت بد که خود عین مستی است ۱۰ - خنده جام می: مقصود فروغ شراب و لرزش آن در ساغر است: استعاره مکنه ۱۱ - گره گیر، بیجان و مجعد صفت زلف

غزل ۲۷

در دیر مسغان آمد یارم قدحی در دست^۱
 مست ارمی و^۲ میخواران ارنگی مست^۳ مست
 در نعلی سمنده^۴ او، شکل می نو پیدا
 وز قدی بلند او^۵، بالای صنوبر پست^۶
 آخر بچه گویم هست از خود حبرم چون نیست
 و بر هر چه گویم نیست باوی نظرم^۷، چون هست
 شمع دل دمسارم بشتست، چو او بر حاست
 و امان ز نظر بازان برخاست، چو او بشتست^۸
 گر غالیه^۹ خوشبو شد، در گیسوی او پیچید
 و روسمه^{۱۰} کمانکشی گشت، در ابروی او پیوست
 باز آئی که باز آید عمر شده حافظ
 هر چند که ناید باز تیری که بشد از شست^{۱۱}

ورن غزل ۲۷: معمول مدعین معمول مدعلائ (بحر هزج مثمن اعراب مسیح)

۱ - قدحی در دست: جام بر کف، از لحاظ دستوری حال است برای یار و همچنین است مست از می ۲ - و: حرف ربط و از حالیه است در اینجا ۳ - سرگس مست: سرگس حمار آلوده با استعاره چشم یار ۴ - سمنده: بفتح اول و دوم و سکون سوم سب زرده ۵ - و قد بلند او، در برابر قامت رسا و موروں یار ۶ - پست: کوتاه ۷ - نظرم: چشم دوم ۸ - معنی است: همیشه یار از میان اجمن برخاست تا پروند

چراغ دلم خاموش شد و چون در محفل درآمد مهرورزان رشوق خروشن شادی برآوردید ۹ - غالیه
 آمیزه‌ای از چند خوشبو ۱۰ - وسه: بفتح او و سکون دوم گیاهی که بدن پرو و موی را خضاب می‌کردند
 - معنی بیت: اگر مشک و غیره... پویا گشت از بست که برگرد چمن رلف او گذشت و اگر وسه کمان رسم
 کرده سبب آنست که با ابروی کمائی یار پیوستگی یافت (رکشیدن در اینجا معنی بعید آن رسم کردن مراد
 است) ۱۱ - شسته: بفتح اول نگشت بزرگ باشد که نگشت زهگیر است - معنی بیت: برگرد که بار گشت
 تو رنگانی تازه‌ای بحافظ می‌بخشد اگر چه گفته‌اند که تیری که از شست جت بکمان باز ماند

غزل ۲۸

بجان خواجه^۱ و حق قدیم و عهد درست
 که موسی^۲ دم صمیم دعای دولت^۳ تست
 سرشک من که رطوفان نسوح دست برسد
 زلوح سینه نیارست نقش مهر^۴ توشست
 بکن معامله وین دل شکسته بهنر
 که با شکستگی رزد بعد هزار درست^۵
 زبان مور باصف^۶ دراز گشت و رواست
 که جو جه خاتم حم^۷ پاوه کرد^۸ و باز نجست
 دلا طبع میر از لطف بی نهایت دوست
 چو لای عشق ردی، سر بیاز چابک و چست
 بصدق کوش که حورشید زاید از نفست
 که ر دروغ سیمروی گشت صبح نخست^۹
 شدم ز دست نوشیدای کوه و دشت و هوز
 نمیکنی بترحم نطاق^{۱۰} سلسله بست
 مرنج حافظ و از دلبران حفاظ^{۱۱} محوی
 گناه باغ چه باشد چو این گیاه نرست

وزن غزل ۲۸ مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بحر مجتث مثنیٰ محبوس مقصور)

۱ - بجان خواجه سوگند بجان وزیر (خواجه عوام لدین و وزیر شاه شیخ ابوسعحاق) ۲ - دعای دولت دعا کردن بدولت و اقبال وزیر، اصافه مصدر بمفعول ۳ - نقش مهر نشان عشق، تشبیه صریح - معنی بیت: ایشکم که از طوفاں نوح سیق برد و بر آن فرو ری گسختند از بهمه سیه نشان عشق ترا نتواند سترد ۴ - درست: بضم اول و دوم و سکون سوم صحیح و مسکوک در مشهور باسرفی - معنی بیت: داد و ستدی یکی و دل از غم آسیبیده مرا خریدار باش که با همه شکستگی باندازه صد هزار دل ناشکسته می‌ارزد (ایهامی است در کلمه درست که دو معنی دارد)، در ضمن تلمیحی دارد بحیر بیوی اما عبد المکسرة قلوبهم: من (خدا) در دل شکسته دلام ۵ - آصف فتح صدر وزیر سلیمان آصف بن برخیا ۶ - حاتم جم، انگشتری سلیمان: جم نام سلیمان علیه السلام و جعشید هم هست (نقل از برهان قاطع) ۷ - یاره کرد، گم کرد، فعل مرکب - معنی بیت: ظاهراً حافظ از خواجه یحیی وزیر گله میکند شاید مقصود از زبان مور با شماره مقصود زبان حافظ باشد و از حاتم جم نیز با شماره خود شاعر مراد است که ورسر از وی دلجوئی و تقنی نکرده و وی را مهمل گذاشته است ۸ - صبح بخت، صبح کادب - معنی بیت: راستی و در تاسع تو چو مهر جهانتاب درخسبگی و تأثیر داشته باشد چه باشد و محسن یا صبح کادب که بدو غ ادهای روشنی داشته از تاریکی چهره اش سیه شد و رسوا گشت ۹ - نطای: یکسر اول کمر بند نامیان سد - نطای سلسله: شاید مجازاً مقصود گره و مثل ریجیر حفا و همران باشد ۱۰ - حافظ یکسر اول محافظ ولی در اینجا بمعنی شرم و آردم و دها نکار رفته است - معنی بیت: ای حافظ، آرده خاطر مشو و در ریابان دستان شرم و آردم چشم مدار، چه در بوستان دلیری بهال شرم و جفا میروند، مقصود آنکه حواریان پیمان شکنی و جفاکارند.

غزل ۲۹

مبارا رخیاں تو چه پروایِ شراست

خم گو سر خود گیر که خمخانه^۱ حراست

گر خیر بهشتست بریزد که بیدوست

هر شربتِ عذیم^۲ که دهی عین^۳ عذابست

افسوس که شد دلیر و در دیده گریان

نحریر^۴ حیاں خطِ او نقشِ بر آبست

بیدار شو ای دیده که ایمن^۵ نتوان بود

زین سیلِ دمام که درین منزل خواست

ممشوق عیان می‌گردد بر تو ولیکن
 اغیار^۱، همی بسیند از آن بسته نقابست
 گل بر رخ رنگین تو تا لطفِ عرق دید
 در تشِ شوق از غمِ دل غرقِ گلابست^۲
 سیزست در^۳ و دشت بیا تا نگداریم
 دست از سر آبی^۴ که جهان جمله سراست
 در کنجِ دماغ^۵ "مطلب جاسای نصیحت
 کاین گوشه پر از رمزمه چگ و ربابست
 حافظ چه شدار عاشق و ریدست^۶ و نظربار^۷؟
 س طُورِ عجب^۸ لازم ایام شبابست^۹

- وزن غزل ۲۹ معول مفاعیل مفاعیل معاعیل (بحر هرح منس احرب مکفوف مقصور)
- ۱ - صحاحه - هم اول و سکون دوم میخانه - معنی سدی دوست، خیال تو منسی هر امر از ماده اس و با آن ما را بیاده انگوری توجه و عنایتی باشد. هم بگو که در رنو و در اندیشه کار خود باش چه با وجود خیال مستی آور یار کسی به سخاوت روی می آورد ۲ - غنچه بفتح او و سکون دوم خوشگوار و پاکیزه ۳ - عین بفتح اول درست و خالص و نفس چیری و چشمه و چشم در اینجا بایهام معنی صرف و خالص مراد است - معنی بیت: اگر پادشاهی هم باشد بر خاک یفت بید چه بی حضور یار هر نوشندی خوشگوار که پس دهد، شکفته صرف است ۴ - تحریر نوش، مصبر باب تعیل - معنی بیت: دریا که دلسنان رفت و در چشم اشک افشان من بگاشی صورت خیالی و نفس بر آب کشیدن است که حاصلی ندارد ۵ - یمن بکسر اول و سکون دوم و کسر سوم بمعنی درمان و بی ترس و بیم مدال آن صفت مشبهه از امن - معنی بیت: ای چشم خواب آلود از سلاب سرشک که هر دم زمرنگا تو رو سب، عاقل مشو که در مان بودت میسر بیست ۶ - اغیار، بفتح اول و سکون دوم جمع غیر، در سیاق فارسی بمعنی بیگانه و ناشناس - معنی بیت: یار آشکارا بر تو گذار نکند و چون آشنایان عشق را در میان نمی بیند چهره در روی سد جهان کرده و ناشناس می‌رود، سعدی گوید حق عیاست ولی طایفه ای بی بصیرت ۷ - معنی بیت: همبکه گل لطف و پاکی حوی (عرق) را بر چهره نگاری زیبای تو دید در آتش حسد بحسرت گذاخت و در عرق خود که همان گلاب باشد غرقه شد (در اینجا از گلاب گیری بشیوه شاعرانه مصبوسی لطیف انگیزه ست) ۸ - در: بفتح اول دره کوه ۹ - سرآبه کنار آب یا چشمه و بایهام مقصود «سرب روشنی» است - معنی بیت دره و صحرا همه سبز و خرم است، ای دوست بیا تا از کنار چشمه روشن می دور نشویم که دنیا همه شور مروری آب نماست که تشنگان را غریب میدهد ۱۰ - کنج دماغ: گوشه خانه سر استعاده مکینه اصابعه تحمیمی ۱۱ - رسد:

بکسر اول و سکون دوم در اینجا بمعنی عشرت طلب ۱۲ - نظر بار، صفت مرکب فاعلی آنکه نگرستن بچهره
نکویان شیوة اوست ۱۳ - طور عجب: بفتح اول و سکون دوم حالت و شیوة شگفت، موصوف و صفت
۱۴ - شباب: بفتح اول جوانی.

غزل ۳۰

رفت هزار دل بیکی تاره^۱ مو بیست
راه هزار چاره گر از چارسو بیست
تا عاشقان بیوی نسیمش دهد جان
بگشود نفاق و در آرزو بیست^۲
شیدا از آن شدم که نگارم چو ماه نو
ایرو نمود و جلوه گری کرد و رو بیست
ساقی بچند رنگ می اندر پاله ریخت
این نقشها بگر که چه خوش در کدر بیست^۳
یا رب چه غمزه کرد صراحی که خون خشم
با نعره های قلقلش اندر گلو بیست^۴
مطرب چه پرده ساخت که در پرده سماع
بر اهل وجد^۵ و حال^۶ درهای و هو بیست
حافظ هر آنکه عشق بورزید و وصل خواست
احرام^۷ طواف کعبه دل بی وضو بیست

وزن غزل ۳۰: معقول فاعلات مداعل فاعلات (بهر مصارع احرب مکوف مقصور)

۱ - تاره نارورشته ۲ - معنی بیت: گیسوی تو گره یک نافه در باطنهای مشکین خود را باز کرد اما
در آرزوی عاشق را که وصال است بر بست و بیدلان را بکام رساند تا بیوی وصل جان سپردند ۳ - کدو،
مقصود کدوی می یا کدوی صراحی - معنی بیت: ساقی اول می در جام هستی بگویم معای مختلف ریخت و
صورتهای گوناگون بکمال و جمال آفرید، بیک بگر که در میای آفرینش چه شکلهای بدیع و زیبا پدید آمد
۴ - معنی بیت: پروردگارا کوره شراب در حق باده چه ستای و سخن جبینی کرد که بکیفر این گناه صراحی با

بانگ قلقلش بحور هم گلو گیر شد یا حور هم در گنوش گهرت ۵- رجد، بفتح اول و سکون دوم تیفنگی و آتشفشانی، در اصطلاح صوفیه و ارباب اسرار سویی حد و بد بر دل که موجب اتساع ناشانی شود ۶- حال هر چه بمحض موهبت بر دل پاک سالک راه طریقت را جابجای حق وارد شود بی تعدد سالک و بدر بسط ظهور صفات نفس رائل میگردد، آن را حال میامد و چون حال دائمی شد و ملکه سالک گشت مقام میخوانند لا قامة السالک فیه (نقل از فرهنگ مصطلحات عرفیه و متصوفیه تألیف دکتر سجادی) - معنی بسیت: رامشگر چه دستگاهی بواجب که در خلوتگاه سار و آوار صوفیانه بر ششفتگان و اهل حال راه بانگ و خروش را بر بست و همه مدهوش ترانه وی شنید و خاموش ماندند ۷- حرام: بکسر اول و سکون دوم در حرم درآمدن؛ مجازاً بر دو قطعه پارچه سفید که بهنگام ادای مناسک حج یکی را بر کمر بدمد و دیگری را سر دوش افکند اطلاق میگردد - معنی بسیت: ای حافظ هر که بلای عشق ساکتیده حواستار وصل شد مانند کسی است که به وضو ناساخته و از آلاش پاک مانگشته در پیرامون کعبه دل دمید پذیرش زیارت احرام پوشیده مانند خواجه در غزل دیگر فرماید:

طهارت اربه بحور جگر کند عاشق بحکم معنی عشق در دست نیست نماز

غزل ۳۱

آن شب قدری^۱ که گوید اهل حلوت امشبست
یارب این تأثیر دولت در کدامین کوکبست^۲
تا بگیسوی تو دست ناسرایان کم رسد^۳
هر دلی از حلقه در ذکر یارب یاربست^۴
کشته چاه زلفدان توام کسر هر طرف
صد هزارش گردن جان زیر طوق غیبت
شهباز من که مه آینه دار روی اوست
تاج خورشید بلندش خاک نعل مرکبست^۵
عکس خوی بر عارضش^۶ بین کافتاب گرم رو
در هوای آن عرق تا هست هر روزش تبست
من نخواهم کرد ترک لعل یار و حمام می
زاهدان معذور دارم دم که ایتم منهبست

اندران ساعت که سر پشت صفا^۱ بستند ز من
 با سلیمان چون بر ام من که مورد مرگ است
 آنکه ناوک^۲ بر دل من زیر چشمی میزند
 قوت جان حافظش در خنده زیر لست
 آب حیوانش رمنتقار بلاغت میچکد
 رخ کنک من منام^۳ ایزد چه عالی مشربست

در نثر ۴۱ فاعلان فاعلان فاعلات امر رمل شش مقصورا

۱- شب قدر شب برات یا شب چک در صفحه ۵۵۸ ج ۵ تفسیر ابوالفتح داری نصیح شعر بی آمده است. اما شب قدر در آن خلاف کرده که برای چه قدر خوانند بیشترند ایشان گفتند یعنی شب تقدیر است و فصل احکام و تقدیر صد یا آنچه خواهد بود در سال و احوال و رزاق همه در یس شب کنند در اینجا مراد از شب قدر شب وصال است. ۲- معنی بیهوش است همان شب قدر است که با اعتقاد علوم متعارف و رنصیب‌یشتگان صاحب سازمندان بر آورده میشود پروردگارا، من سیکجعتی و پیروزی کنه رسیدن عاشق بوحال مشغولیت است از ترحمتی که با اخترا یا غرا من معین باشد. ۳- کم رسد، هرگز نرسد، در اینجا حد تعبد کم معنی مطلق است، چنانکه کم آوری بمعنی بی آوری بکار میرود حافظ گوید:

دش بساله سیار از و حتم کس حافظ که رستگاری چاوید در کم آوری است

۴- معنی است. تا رلف تو در چنگ عیار هرگز نمند دلهای عاشقان از هر شکن گسویب این دعا را پیوسته بر زبان آورند که پروردگار، پروردگار، رست خدای ماسریان نگاه دارش. ۵- معنی بیت: یاز من که سوار برگزیده مرکب حسن و بارسب و ماه تابان منصب آسوداری در خدمت وی دارد، دهم رزم مهر با همه بلندی مقام غبار بل اسب وی بشمار میآید. ۶- عارض رخصت - معنی بیت: اسکاس و پرتو عرق را بر چهره وی سگر که خورشید بیوی چند نگه در سودای دیدن صوی (عرق) سر رخصت ریشایی اوست، هر روز در تب بی نایی میسوزد. ۷- پشت صبا: پشت باد برین یا باد شرقی، ستاره مکینه، اشارتی است در این بیت بآنکه باد مرکب حضرت سلیمان بود و بامر حق وی را در شرق و غرب هانم سیر میداد و پیداست آنکه مرگش موری ناتوان باشد با سلیمان، شعر می نتواند کرد. ۸- ناوک، بفتح واو سیر کوچک - معنی بیت: کسی که پنهانی دلم را آماج نیز نگاه خود کرده است. بقای جان حافظ در تبسم اوست یعنی میتواند با خنده زیر لب بحافظ عاشق خود مایه زندگی بخشد. ۹- بام برد چشم بد دور، در اصوات است برای استعاده و تعجب - معنی بیت: آب بقا یا شعر درون جاودانی را بک رخ سیاه خامه شیوای من می بارد چشم بد دور باد که در جهان معنی آبشخوری والا دارد.

مهرورزی کاسی بخوادم یاغت چه زمام کار با اختیار من بیست و برخاستی تو وابسته اسب ۵ - معنی بیت: دل
بیچاره مرا مانند تاجه در پیچ و تاب میفکد و چون مکی که پیمای وفاداری با سر گیسوی مشکل گشای تو بسته
است تا پیوسته در آنجا مقیم باشد ۶ - وصال دیگر در جامع سبع دیوان حافظ تألیف مسعود فرزند حیات دیگر
به جای وصال دیگر آمده که مناسبتر بنظر میرسد - معنی بیت: ای پوی خوش وصال که به همراه سیم آمدی چنانی
تاره بودی، اینک اندیشه ناصواب مرا بین که دل بر وفاداری تو استوار کردم که معنی پائی و رود میگذری ۷
- که پای تو بست، اسبهم مجاراً مفید نفی، معنی پای ترا کسی بسته است.

غزل ۳۳

خلوت گزیده را پستمانما^۱ چه حاجتست؟
چون کوی دوست هست، به صحرایچه حاجتست^۲؟
جاما به حاجتی^۳ که ترا هست بهای جدا
کافر می پرس که ما را چه حاجتست؟
ای پادشاه حسن، جدا را^۴ بسوختیم
آخر سؤال کن که گدا را چه حاجتست؟
اریاب حاجتیم و زبان سؤال نیست
در حضرت کریم تسمنا^۵ چه حاجتست؟
محتاج قصه نیست، گرت قصد خون ماست
چون رخت از آن تست، بیغما چه حاجتست^۶؟
جام جهان نماست، ضمیر منیر^۷ دوست
ظهار احتیاج خود آنجا چه حاجتست؟
آن شد^۸ که بار ملت صلاح^۹ بردمی
گوهر چو دست داد بدریا چه حاجتست؟
ای مدعی پرو که مرا بانو کار نیست
احباب حاضرند، باعدا^{۱۰} چه حاجتست؟

ای عاشق گسدا، چو لب روح بخش یسار
 مبدایت وظیفه^{۱۱}، تقاضا چه حاجتست؟
 حافظ تو ختم کن که هر خود عیان شود
 با مدعی نزاع و مسحاکا^{۱۲} چه حاجتست؟

وزن غزل ۳۳: معول فاعلات معاهل فاعلات (هر شمس اخرب مکفول مقصور)

۱ - تماشا، بفتح اول مأخوذ از تماشایی عربی است که در میان فارسی بعضی تفرج و سیر و دیدن بشوق است، مصححای زبان فارسی در برخی از مصادر عربی تفسیری لغوی و گاه معنوی داده اند یعنی معای تسی و حولی و تماشایی در فارسی مسا و حلا و تماشا گویند و میسند ۲ - معنی سبب خلوت تشبیه که ذکر و ریاضت پسندیده است بهیر و تفرج بیاری ندارد چه منقبه گوی دوست را بگشت باغ و دشت حاجتی نیست ۳ - به حاجتی که سوگند به آن بیار که، ۴ - خدا را، بر فی رضای خدا میدی کن: «راه حرف اصافه است بعضی برای، پس از این گونه کاربرد در ۵ - بعد معنی را مقدر گرفته بیر بگاہ کنید بفرل ۵ بیت (۱) - ۵ - معنی بیت، ما سارمندایم و رهاں در خواست نداریم، بلی در پیشگاه راجحویان دل آگاه تیاری بحر من حاجت نیست ۶ - معنی بیت، اگر تو بقصد کشتن ما آمده ای، حاجت بندار کنیدی سخن نیست چون رخت هستی و سامان زندگی ما تراسته پس دیگر نیازی نیست که تاراج فرمائی ۷ - منیر بضم اول تاباک و مورور، اسم فاعل از اناره مصدر باب افعال از مجرد مور - معنی بیت دل روشن بار جام جهان بین است که نقش هر چیز را در خود تواند دید و از نیاز عاشقان آگاهست و بگش حاجتی نیست حافظ در غزل دیگر فرماید:

هواخواه توام جاما و میدام که مید نی
 که هم نادیده می بینی و هم سوشتم مسخوانی

۸ - آن شد: آن روزگار رفت و گذشت ۹ - ملاح، بفتح اول کشتی بار، صیغه مبالغه از صلاحیت بکسر اول ۱۰ - اعدا، بفتح اول و سکون دوم صحف اعداء جمع عدو بعضی دشمنان ۱۱ - وظیفه، بفتح اول مقرر و مشاهره و ورق - معنی بیت: ای یزدن نهیسته از آنجا که لب جان بخش دوست رزی و مقرری ترا که یوسه است تشخیص داده بیاری پدر خواست کردن نیست ۱۲ - مسحاکا، بضم اول مخفف مسحاکا مصدر باب معاقله بعضی با هم سخن گفتی، در زبان فارسی گاه تالی آخر باب معاقله حذف میشود و از این گونه است مدارا و محابا و مجارا - معنی بیت: ای حافظ، با مسکران سخن از هنر پیش مگویی که هنر خود پنهان نماند و بستیره و گفتگو با مدعی برای اثبات کمال آن باری نباشد

غزل ۳۴

رواق^۱ منظر چشم من آشیانہ تست
 کرم نما و فرودا کہ خانہ خانہ تست
 بلطفِ خال و خط ار عارفان رسیدی دل
 لطفهای عجب^۲ زیر دام و دانہ تست
 دلت بوصل گل ای بلبل صا^۳ خوش باد
 کہ در چمن همه گلبانگی^۴ عاشقانہ تست
 علاج ضعفِ دل ما یلب حوالت کن
 کہ این مریح یاقوت^۵ در حرانہ تست
 متن مقصّرَم از دولتِ سلالزمت
 وی خلاصہ جان خاکی آشیانہ ست^۶
 من آن نیم کہ دهم نقد دل بسهر شو طوسی^۷
 در حرانہ^۸ بسهر شو و نشانہ تست
 تو خود^۹ چه لعبتی^{۱۰} ای شہسوار شیرین کار
 کہ توسنی^{۱۱} چو فلک رام تازیانہ تست
 چه جای من کہ بسامزد سپهرِ تبعیدہ بار
 ازین جیل کہ در انبانیہ^{۱۲} سہانہ تست
 سرودِ مجلس است اکنون فلک برقص آرد
 کہ شعرِ حافظِ شیرین سخن ترانہ تست

ورد غزل ۳۴ معادل بیتانی معادل بیت (بهر محبت من من محبوب معصور)

۱ - رواق، بکسر اول پیشخانہ، سقفی در پیش خانہ، پیشگاه خانہ - رواق منظر چشم تشبیه صریح -
 معنی بیت، پیشخانہ (آشیانہ) نظر گاہ دیدہ من مژدہ تست؛ برگزینی کی و دهم بر چشم ما بہ و درین منزل
 رحل اقامت افکن کہ این برای بر است ۲ - عجب شگفت صفت لطیفها - معنی بیت: با نکوئی حال

مشکینی و سبزه عدو در دل از شمسایان راه عشق بردی. چه نکتته‌های شگفت‌دبیری در خم دام رلف و دامه حال خود نهان ساخته‌ای ۳. - قبل صبا اضافه تحبیبی، هر ردت سی که با سیم بهاری اثباتی دارد ۴. - گلبانگ: بزم اول و سکون دوم دار بعد خوش ۵. - مفرح یا قوت: بزم اول و فتح دوم و تشدید سوم مکسود داروی ترکیبی که جرئی از آن یا قوت بود و شیرین و خوشمزه و بیروبخش بوده است و از این جا پیداست که در طب قدیم از جوهر و حصار کریمه مفرح و معجون مساختند. - معنی بیت: درمان ناتوانی دل شکسته ما را بلبان خود واگذار کن، چه داروی بیروبخش دل که با قوت لب ساخته میشود تنها در گسسته دهان تو توان یافت ۶. - معنی بیت: از جهت پیکر حاکی (تو) که سبب ضعف و ناتوانی سعادت همیشگی ترا ندارد خود را گناهکار مدام، اما جوهر و لطفه جان پاک خوش را حاکم آستان شو می‌بخشام ۷. - شوخ: زیبایی دلیر و شاهد گستاخ ۸. - مره: بکسر ول باستعاره مراد گنج دل ۹. - خود: ضمیر مشترک برای تأکید ضمیر مفصل (تو) ۱۰. - لعل: بزم ول و سکون دوم و فتح سوم عرومک و پیکر نگاشته، باستعاره مراد شاهد زیبایی افسونگر ۱۱. - توس: فتح ول و سکون دوم و فتح سوم سرکش، صفت جاشین موصوف (مرکب) ۱۲. - انبیه: فتح ول و سکون دوم آمد یا ظرف جریم و کیه و نوشدان. - معنی بیت: فلک بی‌رنگ‌ساز در بر پر حیلها و جادوئیهای که در کیسه عدو مراستی و بهانه‌جویی نیست بر بلعش می‌افتد یا چه رسد به من پندل.

غزل ۳۵

برو بکار خود ای واعظ، این چه فریادست^۱
مرا فتاد دل از ره ترا چه افتادست^۲
میان او که خدا آفریده است از هیچ
دقیقه‌ایست که هیچ آفریده نگذاشت^۳
بکام تا نرساند مرا لبش چون نای
نصیحت همه عالم بگوش من ببادست^۴
گدای کوی تو از هشت خلد^۵ مستغنیست
اسیر عشق تو از هر دو عالم آزادست
اگر چه منی عشقم خراب کرد، و نی
اساس هستی من زان خراب‌آبادست^۶

دلا منال زبیداد و جور یار که یار

ترا نصیب همین کرد و این از آن دادست^۶

برو فسانه سخوان و فسون مدم^۷ حافظ

گزین فسانه و افسون مرا بسی یادست

وزن غزل ۲۵. معانی معانی معانی (بهر محبت من معین اصلم مسیح)

۱ - معنی بیت: ای بصحتگو، بکار خود پردر این بانگ و مراد تو از چیست، دل من از راه زهد و

صلاح روی بر ناهت و شیوه عاشقی و رسوائی برگزید، برای تو که چیری پیش نیامده است^۲ - معنی بجهت

کمرگاه وی از باریکی چنانست که گوئی حدود آن را از عدم محض آفریده است در این گویه آفرینش نکته

باریک و مسأله پیچیده‌ایست که فکر کسی نمی‌تواند برسد سعدی گوید:

دیدم دمی و رفتم از هوش دیدی که بهیچ مرده بودم

۳ - معنی بیت: تا چون می‌پرستد باز بوسه بر من و موصل وی سر من، حیر خواهی و اندر رگویی همه

جهانیان را در مع خویشتن از این کار بی‌هوده می‌نمازم و می‌پذیرم^۴ - حلد: بسم دل و سکون دوم بهشت

۴ - معنی بیت: سائل درگاه تو بهشت بهشت ساری ندارد و هر چه از چیری بخواهد چه آنکه در پند عشق گرفتار

باشد، از قید خلق این جهان و آن جهان رسته است^۵ - معنی بیت: گر چه سرمستی از بساده عشق بسیار

خود پرستی و امانت مرا ویران کرده لیکن بقای جادویی من را این ریزش است که به محبت عین آبادی و

جادو دانگی می‌باشد^۶ - معنی بیت: ای دی، از من بهر شکوه مکن که درست بلا کسی را قسمت تو کرد و این

حقا و بیداد از آن معشوق عین مهر و عدل است مولوی گوید:

عاشقم بر مهر و بر نطفش بحد بلعجب من عاشق این هر دو صد

۷ - فسون مدم، کلمات ساحران و افسون آنان را بر زبان می‌آور و فرو می‌گویی.

غزل ۳۶

تا سر زلف تو در دست نسیم افتادست

دل سود زده^۱ از غصه دو نیم افتادست^۲

چشم جادوی تو^۳ خود عین سواد معرست

لیکن این هست که این نسیم سقیم^۴ افتادست

در خم زلف تو آن خال سیه دانی چیست؟

سقطه دوده که در حلقه جیم افتادست^۵

رلفِ مشکینِ تو در گلشنِ فردوسِ عذار^۱
 چیست طاوس که در باغِ نعیم^۲ افتادست
 دلِ من در هوسِ رویِ تو، ای موسِ جان
 خاکیِ راهیست که در دستِ نسیمِ افتادست^۳
 همچو گرد این تنِ خاکی نتواند برخواست
 از سرِ کویِ نوزائرو که عظیمِ افتادست^۴
 سایهٔ قیدِ تو بر قالبِ ای عیسیِ دم^۵
 عکسِ روحیست که بر عظمِ رمیم^۶ افتادست
 آنکه جز کعبهٔ معامش بیدار باد لبت
 بر درِ میکرده دیدم که مقیم^۷ افتادست
 حافظِ گمشده^۸ را با غمت، ای یارِ عزیز
 اتحادیست که در عهدِ قدیمِ افتادست

وزن غزل ۳۶ فاعلاتن ملاتن ملاتن مجزای (بهر رمل مثنی معیون اصلیم مسح)

۱- مورد: به فتح اول و سکون دوم نام خطی سیاه ر حلاط چهارگانه باعتبار یرشکان باستان و مجازاً
 بعضی عشق و جنون و خیال و آشفگی حال - سودارده صفت مرکب معمولی بمعنی گرفتار عشق ۲- دو
 سم افتادست: دو پاره شده است ۳- چشم جادوی تو دیدهٔ جادوگرت: حاد در اسجا بصورت صفت بکار
 رفته است ۴- مقیم: به فتح اول بیمار و خمار بود و نادرست و ناصحیح - معنی بیت: دیدهٔ جادوگرت از
 سیاهی بدرست مسوده یا نوشتهٔ سحرست ولی بی مکرر باید گفت که سحر چشم تو نسیم است (بایهام
 مقصود آنکه چشم تو خمار آلود است) ۵- معنی بیت: در حلقهٔ گیسوی تو خیالِ مشکین مانده، نقطهٔ سیاهی
 است که در دایرهٔ حرف جیم نهاده باشد ۶- گلش فردوس: گلزار بهشت، اصافهٔ بیانی - گلش فردوس
 عذار: گلزار بهشت رخسار، تشبیه صریح ۷- نعیم: به فتح اول و کسر دوم بهشت و نعمت و ناسانی - باغ
 نعیم: اصافهٔ بیانی، بوستان بهشت ۸- در دست نسیم قدیمت: دستِ خوش نسیم شده است تا بکوی تو
 رسد ۹- عظیم افتادست: سخت در پای افتاده است، عظیم در اسجا قید و صفت است ۱۰- عیسیِ دم:
 عیسوی نفس و جان بخش، صفت ترکیبی از دو سم ۱۱- عظیم: به فتح اول و سکون دوم استخوان - رمیم:
 به فتح اول و کسر دوم پوسیده و ریخته، صفت عظم - معنی بیت: ای یار، عیسوی نفس جان بخش، سایهٔ قامت تو
 بر پیکر من پرتو و انعکاس روانی است که بر استخوان پوسیده تاند و آن را رنده سازد ۱۲- مقیم: بهم اول
 پیوسته و دائم و ثابت، در اینجا قید زمن است ۱۳- گمشده سرگشته از عشق و خودی خود را فراموش

کرده — معنی بیستد ای دوست گرامی، حافظ مرگشته را ما عشق تو بگامگی و پیوستگی دیرینه است، مقصود آنکه عشق و ورزی قسمت ما از روز اول بوده است.

غزل ۳۷

بیا که قصرِ امل^۱ سخت مست بنیادست^۲

بیار بناده که بنیادِ عمر بر بادست^۳

غلامِ همّتِ آنم که زیرِ چرخِ گبود

زهر چه رنگِ تعلقِ پسذیرد آزادست^۴

چگویمت که بمیخانه^۵ دوشِ مست و خراب

سروشِ عالمِ غییم^۶ چه مسزدها^۷ دادست

که ای سدیدنظر شاهیارِ سمنه‌شین^۸

شیمین^۹ بو به این کسجِ محنت‌آباد^{۱۰} ست

ترا ز کسره^{۱۱} عرش^{۱۲} مَسیرِ نَمَتِ صغیر^{۱۳}

دامت که درین دامگه^{۱۴} چه افتادست

نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر

که این حدیثِ زیرِ طریقتم یادست

عمِ جهانِ مخور و پند من میر از یاد

که این لطفه^{۱۵} عشقم^{۱۶} زهر روی یادست

رضا بداده بده و زجین^{۱۷} گره بگشای

که بر من و تو در اختیار نگشادست

محو درستی عهد از جهانِ مست نهاد

که این عجز، عروسِ هزار دامادست^{۱۸}

شانِ عهد و وفا سبست در نجیمِ گل

بنال بلیل بیدل که جای فریادست^{۱۹}

حسد چه میبری؟ ای صفت نظم بر حسانظ

قبولِ خاطر^{۱۸} و لطفِ سخن خدا دادست^{۱۹}

وزن غزل ۲۷: معانی فطانی مدعیان معانی (بهر مجت منمن معیون صلم صبیح)

۱- اصل. بفتح ول و دوم آرزو- قصرا مل شبیه صریح ۲- بست بتیاد. با اسوار پایه. صفت ترکیبی. سبب قید است برای یں صفت ۳- معنی یب ای ساقی. بشاب که کاخ آرزو شالیده و پایداش بسیدر با استوار است و هر لحظه بیم و برای آن میروند باده بده که اساس زندگی را بر باد سپاده اند و قابل اعتماد نیست (پایهام معصود آسم که زندگی باد و نمی یا بمی سار بسته است) ۴- معنی پیسته. بسته خواست و عزم آن و ارسته ام که در زیر فلک سلگون را هر چه سقش تعقیب پذیرد و دل را بسته جوده های یں برای فریب کند و در سیر کمال ندارد خوشتر را رها کرده است ۵- میخیزد با استعاره مراد میگذد معرفت و محفل صاحب دلان است ۶- مردوش عام غیب. مرسته پیام آور جهان بهان یا عالم معنی ۷- چه مرزها بشارهای سپهر یک. چه در صحت صورت صفت بکار رفته ۸- سدره بکسر اول و سکون دوم یک درخت کنار. مقصود سدره المنتهی است سدره المنتهی درخت کساری است در آسمان هفتم به جاب راس عرش که منتهی اعمال مردم و بهاد رسمن علم خلق او ملائکه و غیر نشان است (نقل از منتهی الارباب فی لفه العرب) - شاهیار سدره شیر بار سپید بزرگ سدره انبیا. با استعاره معصود جان پاک آدمی - بلند نظر بمعنی والا همه صفت مقدم برای شاهیار ۹- شمس. بکسر ول و دوم جای نشستن و اثیابه ۱۰- محبت آباد با استعاره معصود دیامت که به محبت و رنج بریامت ۱۱- کنگره عرش. بهم اول و سکون دوم و ضم سوم بلندی تحتگاه آسمان ۱۲- صبر بفتح ول و کسر دوه با بگ و مرید ۱۳- دامگاه. دامگاه با استعاره مراد دیامت که آدمی به رب از گرفتار میشود ۱۴- لطفه عشق. محسن شیرین و دلپذیر عاشقانه ۱۵- حبیب. بفتح اول پشایی. معنی یسه بطنه یری و ورق مقسوم خوشد باش و روی درهم مکش که در برای اختیار مطلق پروی من و تو یار نیست و جر سلیم و رضا چاره ای در بر پر قضای محتوم و تغییر ناپذیر الهی نداری ۱۶- معنی یب اردیانی که اساس آن استوار بسته. وفاداری مجری که این پیرون که سال پخیده خود را همسر هر ر شوهر ساخته است. معنی گوید

دنیا رسی است عشوه گر و دلستان دلی با هیچ کس بسر مجرد عهد شوهری

۱۷- معنی بیت: در حده گل آثار پیمان سر بردن و وفاداری بیسه ای هر ار آوای عاشق سرد که از

بیوفاتی گل ناله کنی ۱۸- قبول خاطر پسند یا مقبول اهل دل گشتی ۱۹- حداثان حداثه یا

حدا پخشیده. صفت مرکب معمولی

غزل ۳۸

بی مہر رخت^۱، روزِ مرا نورِ نماندست
 دورِ عمرِ مرا جسز شبِ دیجور^۲ نماندست
 هنگامِ وداع^۳ تو زس گریہ کہ کردم
 دور از رخِ تو^۴، چشمِ مرا نورِ نماندست
 میرفت خیالِ تو ز چشمِ من و میگفت
 ہیات^۵ اربن گوشہ کہ معمور^۶ نماندست
 وصلِ تو اجل را ز سرم دور میداشت
 از دولتِ ہجیرِ تو کنون دور نماندست^۷
 نزدیک شد آن دم کہ رقیبِ تو بگویشتر
 دور از تو رختِ این خستہ رنحورِ نماندست^۸
 صبرست مرا چارہ ہجرانِ تو لیکن
 چون صبرِ تو آن کرد کہ مقدور^۹ نماندست؟
 در ہجیرِ تو گر چشمِ مرا آبِ روانست
 گو خونِ جگر ریز کہ معذورِ نماندست^{۱۰}
 حافظ زغم از گریہ نپرداخت بخندہ
 متمدنہ را داعیہ^{۱۱} سورِ نماندست

وزن غزل ۳۸، معقول معاعیل معاعیل معاعیل (بحر ہرج مشن احرہ مکہوف مقصور)
 ۱- مہر رخ: خورشید چہرہ، تشبیہ صریح ۲- دیجور: بفتح اول و سکون دوم سبب تاریک ۳-
 وداع: بدرود و تودیع ۴- دور از رخ تو: بلا و آسیب از جمال و رحسار تو دور باد جملہ دعائیں بعدی
 فعل ۵- ہیات: بفتح اول و سکون دوم در سیاق فارسی از اصوات (شیہ حملہ) است و برای بیان تحسیر و
 تأسف و استعجاب یکار می‌رود یعنی تأسف می‌خورم، مأخوذ از ہیات (در عربی مثلثہ الآخر و اسم فعل است)
 بمعنی دور است ۶- معمور آبادن، اسم معمور از عمر و عمارت- معنی یہ: بخش خیال تو از دینہ من
 دور میشد و چہن میگفت: بر این جاہ تأسف می‌خورم کہ ریزانہ شدہ ۷- معنی یہ: وصال تو مرگ را
 از من دور می‌ساخت، اینک از غلہ و چیرگی عرق تو احس بمن سردیگ شدہ و سہایت عزم مرا رسیدہ

اسب ۸ - معنی بیت: آن لحظه فرار آمد که بگهیب و محافط تو بگرم، رنج و بلا از جمال تو دور باد، عاشق دلخسته بیدارت در گذشته اسب ۹ - معنودر آنچه توان بجام داد، اسم معمول از قدرت ۱۰ - معنی بسته: اگر از دیده من در فراقی بوسیل سرشک جاری ست، بگر شک ریختن تنها من نیست باید خون بگریزی تا عدوت را بپذیرند ۱۱ - دعاچه انگیزه و سبب - معنی سبب: حافظ بسبب غم از گریستن بسعد بدن روی بیاورد چه سوگوار انگیزه ای برای شادی ندارد

غزل ۳۹

باع مرا چه حاجبِ سرو و صویرست
شمشادِ حانه پرورِ ما^۱ از کجاست کمترست؟
ای نازنینِ پسر، تو چه مذهب گسرفته^۲
کت خونِ ما حلال بر ارشیرِ مادرست
چون نقشبِ غم زدورِ بسیبی، شرابِ خمیواه
تشخیص کرده ایم و مداوا مقررست^۳
از آستانِ پیرِ معان سر چرا کنیم؟
دولت^۴ در آن سرا و گشایش^۵ در آن درست
یک قصه بیش نیست غمِ عشق، وین عجب
کز هر زبان که میشتوم نامکررست^۶
دی وعده داد و صلح و درسر شراب داشت^۷
امروز تا چه گوید و بازش چه در سرست؟
شیراز و آبِ رکنی و این بیادِ خوش نسیم
عیش مکن که حالِ رحِ هفت کشورست^۸
فرستار آبِ خضر^۹ که ظلمات^{۱۰} جای و سب
تا آبِ ما^{۱۱} که مسحش الله اکبر است
ما آبروی فقر و قساعت نمیریم
با پادشه بگوی که روزی مستدرست^{۱۲}

حافظ چه طرفه شاخ نباتیست کسکب تو

کش میوه دلپذیرتر از شهد و شکرست^{۱۳}

ورن غزل ۳۹ معرول و علات مدعبل و علات (بحر مصارع متین احرب مکفوف مقصور)

۱- خانه پرور: خانه پرورده، صفت مرکب بمعنی معقولی، شمشاد موصوف- شمشاد خانه پرور. با استعاره مقصود بار شمشاد قامت است- معنی ییبت: بوسان خاطر من ببری یسرو و مصویر بدارد چه شمشاد باز پرورده ما از هیچ بلندبالائی کونا تر نیست ۲- چه منعوب گرفته چه رأی در پیش گرفته ای و کدام آئین را پذیرفته ای ۳- معنی یبت: همیشه شناسد راه را از دور دیدی باده طلب کسی که ما در دریا تماشاخانه ایم و درمان آن مسلم است که حرمی نباشد ۴- دولت بخت بیک و ظفر ۵- گشایش، رهائی دل از اندوه، خرج ۶- معنی ییبت: ماجرای مهرورزی عاشقان بر محبوب از بی بها بکداستانست که بهر زمان گفته میشود و هر عاشقی بر حسب کمال عشق خود از آن بگونه ای سخن میرسد که نامکرر میباشد ۷- در سر شراب داشت: مسب بود ۸- روح هفت کشور: چهره هفت اقلیم جهان، استعاره مکنیه ۹- آب حصر آب حیات با چشمه بقا که در ظلمات یا تاریکیها جاری است و حصر پیامبر بدان رسید و روشید و زندگی جاوده یافت ۱۰- ظلمات: مصم اول و سکون دوم تاریکیها جمع ظلمت ۱۱- آب ما: مقصود آب زکی آباد ما بهر زکی آباد که از سنگ الله اکبر شیراز میان دو کوه چهل مقام و ده کوهی سرچشمه میگردد ۱۲- معنی ییبت: پاس ابروی درویشی و خرسندی دست یار پیش پادشاه دراز میکنیم بوی بازگو که رزق معصوم ما بتقدیر خداوندی میرسد ۱۳- معنی ییبت: ای حافظ، می خاسته بوجه ساخته بروم و بگو و نگفتنی است که میوه اش از فصل و کند شیرین تر و خوشتر است.

غزل ۴۰

الیه الله که در میکند بازب

زان رو که مرا بر در او روی نیازست^۱

خنها همه در جوش و خروشند زمستی

و آن می که در آنجاست، حقیقت نه محازست^۲از وی^۳ همه مستی و غرورست^۴ و تکبر^۵

وز ما همه بیچارگی و عجز و نیازست

رازی که بر غیر نگفتم و نگوئیم
 با دوست بگوئیم که او محرمِ راست
 شرحِ شکنِ زلفِ خیمِ اندر خیمِ جان
 کونه نتوان کرد که این قصه درازست^۱
 بارِ دلِ مجنون و حمِ طرّه لای
 رخساره محمود و کف پایِ ایازست
 بر دوحتهام دیده چو باز از همه عالم
 تا دیده من بر رخ زیبای نو بازست^۲
 در کعبه کوی تو هر آنکی که بیاید
 از قبله ابروی تو در عین نمازست^۳
 ای مجلسیان سوزِ دلِ حافظ مسکین
 ار شمعِ پیرسید که در سوز و گدازست^۴

ورن غزل ۲۰ معمول مداعیل معاعیل مفاعیل (بحر هرج شمس بحر مکوف مفعول)
 ۱ - معنی بیت: سپاس خدای و که در میکرده عشق گشاده است، چه من برای بر آئین مراد خود سر نیاز
 بر آستان میخانه میسایم ۲ - معنی بیت: حمهای و حرد سالکان ر سکر باده معرفت جوش بر آورده است و
 شرابی که درین حمهاست باده حقیقت است به شرب مجاری که خود های باطل بر می انگیزد ۳ - وی،
 ضمیر سوم شخص مفصل، کسانه ر معشوق ۴ - غرور سرافرازی بحس و دلیری در دلیری ۵ - تکبر
 گردن کشی ۶ - معنی بیت و بیت بعد: قصه گیسوی گر هگیر در داستان در ری است که مختصر شاید کرد و
 این داستان شرح غمهای دل محزون در شکنج گیسوی بینی و سرگشتت جبهه سوز عاشقی چون محمود و
 پوسه ردش بر پای معشوقی چون ایازست سخی گوید:

ماجرای من و معشوق مرا پامان نیست آنچه آغاز ندارد پذیرد انجام
 ۷ - معنی بیت: از آنگاه که چشم بر روی تو گشوده م مانند بار ر هر چه در جهان جر تو دیده فرو بسته ام،
 تمبھی دارد بشیوه تربیت بار که باره در در شکار گاه کلاهکی بر سر در می نهادند و در هنگام صید آن را از
 سر بار بر میداشتند تا بوجه این پرده تنها بشکار مطوف شود ۸ - معنی بیت: هر عاشقی که برای کعبه و ر
 تو فرود آید، ابروی بر قبله خود میسازد و در بر بر آن نماز میسند ۹ - معنی بیت: ای یاران مجلس از
 داغ دل حافظ ناتوان تنها شمع گاهست که مانند ری میسورد و میگذارد سخی گوید:
 هیچکس را بر من از یاران مجلس دل نسوخت شمع را بسم که اشکش میسورد بر روی زرد

غزل ۴۱

اگرچه باده فرح بخش و باد گل بیرست^۱
 بیابک چنگ مغور می که محتسب تیزست
 صراحی و حریفی^۲ گرت بچنگ افتد
 بعقل نوش^۳ که ایام فستنه انگیزست
 در آستین مرقع^۴ پیاله پنهان کن
 که همچو چشم صراحی زمانه خونریزست
 بآب دیسه بشوئیم^۵ خرقها از می
 که موسم ورع^۶ و روزگار پرهیزست
 معجوی عیش حوش از دور بازگون سپهر
 که صاف^۷ ایس سر حم حمله ددی آمرست
 سپهر برشده پرویز نیست^۸ خون آفتان
 که ریزه اش سر کسری و تاج پرویزست
 عراق و فارس گزفتی شمیر خوش حافظ
 بیا که نوبت بغداد و وقت تبریزست

ورن غزل ۴۱: مفاعیل مفاعیل فاعل لان (بحر مجتث مثلث محبوس اصلیم مسبق)

۱- گل پیر: گل آفتان، صفت مرکب داعی، پیر ماده فعل امر است که مصدر آن بیطن است به معنی
 غریبال کردن یا پرویز کردن - معنی بیت: هر چند شراب شادی امر و نسیم گل آفتان است باده آشکارا یا
 خروش چنگ نوش که بهی کننده رنکر خشمگین و سخت کوش است ۲- حریف بفتح اول هم پیاله و
 همکار در اینجا مراد یار و محبوب است ۳- بعقل نوش: با احتیاط و حرم میگزاری کن ۴- مرقع: بضم
 اول و فتح دوم و تشدید سوم مفتوح حرقه و دلق که رقع بر رقع و یاره بر یاره دوخته شده است - معنی بیت:
 ساغر در آستین حرقه پنهان ساز تا مبادا گرفتار شوی چه نام ماسد دیده صراحی که از آن خون پاک میچکد
 در کار خون ریختن است تلمیحی در دساختن صراحی بشکل پرتوگان ریا ۵- بشوئیم: شستشو دهیم
 فعل امر حاضر ۶- ورع: بفتح اول و دوم تقوی و پارسائی ۷- صاف: روشن و پالوده، صفت چنانچنین
 موصوف (می) - معنی بیت: زندگی دلپذیر از کج رفتاری فتنک چشم مدار، چه باده نوش و پالوده هم سپهر

هم یکسره آمیخته با درد و با صاف است ۸- پرویز بصری دل و سکون دوم و کسر سوم و سکون چهارم و فتح پنجم عربال- معنی یس- آسمان بلند عربالی خون چکاست که در رجه‌های آن دیهم پرویز و کله خسرو انوشروان بیرون میریزد.

غزل ۴۲

حالِ دل با تو گفتم هوس است
حیرِ دل شنفتم هوس است^۱
طمع خام بین که قصه فاش
ار و قبیان نهفتم هوس است
شب قدری^۲ چنین عزیز شریف
باز تو تا روز جفتم هوس است
وہ که دردانه چنین نازک
دو کج تار سفتتم هوس است^۳
ای صبا، امشب مدد فرمای
که سحرگه شکفتم هوس است^۴
از برای شرف بنوکِ مزه
خاکِ راهِ تو رُفتم هوس است
همچو حافظ برغم^۵ مدعیان
شعرِ زندانه گفتم هوس است

ورن غزل ۴۲ فاعلاتن مدعیان مفعلات (بهر حقیقت مدس محبوب مفعول)

۱- معنی بیت: آرزو دارم که در حالِ دل خود به تو سخن گویم و اگر فتارش در خیم گیسوی تو خبر گیرم ۲- شب قدر- بکنایه مفعول شب و صل است ۳- معنی بیت: شکفتا که دلم مرور ازین چنین ظریف را پرشته کشیدن خواهد (شاید در این بیت شادری شب رهای شده باشد) یا معنی این بیت بدین گونه تواند بود: نیکا که هوس دارم غزلی بدین لطافت و نازکی در شب وصل برای تو سراپم ۴- معنی بیت: ای نسیم بهاری پاری کی که سحرگاه با دل ننگ چون غنچه روی شکفتن با دم شادی بخش تو دارم ۵- برغم، باخواه و بایسد.

غزل ۴۳

صحن بستان ذوق بخش و صحبت یاران خوشست
 وقت گل خوش بادگزوی وقت میخواری خوشست^۱
 از صبا هر دم مشام جان^۲ ما خوش میشود
 آری آری، طیب^۳ سفاک هواداران خوشست
 ناگشوده گل سقا^۴ آهنگ رحلت ساز کرد
 دله کن بدل که گلیانگ دل افکاران خوشست
 مرغ خوشمحو ترا بشارت باد کاینده راه عشق
 دوست را با ناله شبهای بیداران خوشست^۵
 نیست در بازار عالم خوشدلی و در آنکه هست
 شیوه رندی و خوشباشی عاران^۶ خوشست
 از زبان سوسن آزاده ام آمد سگوش
 کاینده دیر کهن کار سبکباران خوشست^۷
 حافظا ترک جهان گفتن طریق خوشدوست
 تا نپنداری که احوال جهانداران خوشست^۸

درن غزل ۴۳ فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (بهر رمل منمن مقصور)

۱ - معنی بیت: صاحب باغ شور بگیر و همیشگی با دوستان لذت بختی است. حال و روزگار گل خوش و آسوده باد که از لطفش آدم میگذرن شاد و بکام ست. ۲ - مشام جان: دماغ جان، استعارهٔ مکنیه به مشام. یعنی دلی بسی محفوف مشام بشنید منم آخر جمع مشام اسم مکان از شمع یعنی بوئید. ۳ - طیب: پاکیزه. ۴ - سقا: اول پاکیزگی. معنی بیت: در باد بهاری دماغ من خوشبو میگردد، بلی پاکیزگی نفسهای صبا که او هم مانند عاشقان هو حواء گل و پیام آور بدن است دپذیر میباشد. ۵ - ناگشوده گل سقا: در پی بندار چهره بر ناگرفته بکنایه یعنی شور تمام ناشکفته. حال برای گل - معنی بیت: گل غور تمام ناشکفته آهنگ کوچ کردن از گلزار تو بخت ای بلبل پال که بامگ خوش عاشق من دل خسته دپذیر. ۶ - معنی بیت: بیدل خوش آوا مزده دهید که در طریق محبت و وقت معشوق با نالشی عاشقان شب تا صبح سخته خوش میگردد. ۷ - شیوه رندی و خوشباشی عیاران. آیین و آرسنگان و طریقه هر چه پیش آید خوش آید چالاکان وادی طریقت - خوشباشی، بیغمی و خوش بودن، اسم مصدر مرکب است. معنی بیت: در بازار جهان نقد آسایش و خوشی

نتوان یافت و اگر باشد همان آئین و آیینی و هر چه پیش آید خوش آید چالاکان و چابک پویان وادی طریقت
 است. ۷- معنی یسند سوس که یاده زبان خاموشی گریه و آریاره گوئی خود را آزاد ساخته است، پس پیام
 داد که درین سرای دیرینه گیتی کار مجردان و ارقید تعلق رستگان آبسترسب (در حدیث آمده است نجا
 المطفون و هلك المنقولون، سیکاران رستگار شدید و گریه‌گران هلاک گشته)، شاعر می‌گوید:
 دانی رچه روی او فتاده است و چه راه رانی سرو و سوس اسدر افواه
 کوراست دو صد رهبان ولیکن خاموشی ویس ر سب دو صد دست ولیکن کوتاه
 ۸- معنی بیت: ای حافظ، راه وصل بخوشدلی و شادی سعادت و ترک دیاسته و بهار گمان نبری که حال
 مالداران و فرمانرویان نکوست.

غزل ۴۴

کنون که هر کفِ گلِ جامِ بهاده صافست
 بصد هزار زبانِ بلبلش در اوصافست
 سخواه دفترِ اشعار و راه صحرا^۱ بگیر
 چه وقتِ مدرسه و بحثِ کشفِ کشفست؟^۲
 فقیهِ مدرسه دی مست بود و قشوی داد
 که می حرام ولی به زمال اوقافست^۳
 بدرد و صاف ترا حکم نیست، خوش درکش
 که هر چه ساقی ما کرد عین الطافست^۴
 ببر ز خلق و جو عقبا^۵ قیاسِ کار بگیر
 که صیت^۶ گوشه نشینان ز قاف تا قافست^۷
 حدیثِ مدعیان و خیالِ همکاران
 همان حکایتِ زردوز و پوریابافست^۸
 خاموش حافظ و این نکته‌های چون زیر سرح^۹
 نگهدار که قلاب^{۱۰} شهر صرافست

وزن غزل ۴۴: معادل فعلاتی معاصر مع لال (بهر مجتث شمس محبوبی اسلم مسبح)

۱- صحرا در سیاق فارسی بیشتر مقصود دشت سیر و حرم است. ۲- کشف: مفتح اول و تشدید

دوم صیغهٔ مبالغه است از کشف: در اینجا مقصود از کشف اثر کم‌ظیر محمود بن محمد بن احمد ملقب به چارالله (۲۶۷-۵۳۸) است بهام تفسیر کشف - معنی مصراع دوم: ایستک هنگام سمرسه رفتن و پژوهش «کشف کشف» بیست: مرحوم قزوینی در حاشیهٔ صفحهٔ ۳۹۷ دیوان حافظ معنی فیهرست اسامی کشف نوشته‌اند کشف کشف بهام شرحی بوده است بر کشف و معشری ۲ - معنی بیست: دانشمند دین دیروز بهستی رأی داد که باده نوشی مارواست، لیکن از خوردن موال موقوفه که تجاوز بحق محرومان بشمار می‌آید بهتر است (چه گناه باده گساری که منتم بر معنی خود باشد شد بد که بآب توبه پاک شود) ۴ - معنی بیست: در پیمانهٔ عمر تو هر چه ریزند چه پالوده و چه پالوده بهوشی و گشاده رونی بهوشی که ساقی اول هر چه مرماید، جر لطف و صفاست نباشد ۵ - هنقا: بفتح اول و سکون دوه جمع ۶ - صیت، یکسر اول آوازه ۷ - قاف: نام کوهی است که با عنقود قدام بر ریح مسکون محیط بوده است - معنی بیست: در مردمان جدائی جوی و مانند سیرج کار زندگی را، میران بصیرت بسیج که آواره گوشه گیران کوی محبت مانند هنقا از قاف تا قاف گرد جهان را فرا گرفته است ۸ - معنی بیست: معنی اهل ادعا و تصویرهای باطل حریفان عرصهٔ فصل و میدان فصاحت در قیاس نام داستان مقایسهٔ زری با قاف با حصیر سارمستند معنی گوید.

بوزیا با قاف اگر چه پسا فمه است بر شیردش بکارگاه صبر

۹ - در صرح، بکنایه مراد در خالص ۱۰ - قلاب بفتح اول و تشدید دوم آنکه سکه قلب رند و سیرنگسار و دغلاکار - معنی بیست: حافظ خاموشی گری و این لطمه‌های بر چگون رویاک و گرانیهارا از دست مده و عرصه مکی که بر جای باقد و صراف معنی درین مزار آشفته سیرنگساری نشسته و در خالص سخن ترا مکنون و قلب و نمود میکند و در دبه بهام خود تشر میدهد.

غزل ۴۵

درین زمانه رفیقی که خالی از حلیت

صراحی می ناب و سفینهٔ غزلست

جریده^۱ رو که گسترگاه عافیت تنگست

پیاله گیر که عمر عزیز بی بدلت

نه من ز بی عملی در جهان ملولم و س

ملالت علما هم ز علم بی عملست

بچشم عقل در سن رهگذار پر آشوب

جهان و کار جهان بی ثبات و بی مسخلت^۲

بگیر طرّة مه چهره و قصّه مخوان

که سعد و نحس ز تأثیرِ زهره و زحلست^۴

دلِ امید فراوان بوصولِ روی تو داشت

ولی اجلِ بره عمرِ دهنِ املت^۵

بهیچ دور نخواهند یافت هشیارش^۶

چنین که حافظِ ماستِ باده ازلست

ورن غزل ۴۵. معادل معادلان معادل معادل (بهر محبت منس محبوب مقصود)

۱ - سفسه بفتح اول باص بر رگ، دفتر شمر، جنگ بهم اول ۲ - جریده بفتح اول در بیاق فارسی در این مورد بمعنی سبکبار و مجرد، قید وصف و روش - معنی بیب، سبکبار راه رسیدگی را پیمانا از معبر پارسیک ایمنی و سلامت از بلا پنهانی گذشته مقصود آنکه گر سلامت خواهی خود را از تعلقات دیوی گرانبار سار، باده پنهانی که مرصص گرامی عمر اگر از دست برود چیری جانشین آن نتواند شد ۳ - بی محل، بی قدر و اعتبار ۴ - معنی یتیم دست نگیوی پادوی زنا برسان و بی اصانه را دیگر نامگو که سکنجی و بدبختی از اثر بعضی باده احمر معد و کیوان ستاره نحس است ۵ - امل، بفتح اول و دوم آورو ۶ - ش، ضمیر متصل سوم شخص مفرد، مفعولی، مرجع آن حافظ که پس از ضمیر آمد و با اصطلاح دستوری در اینجا اضممار قبل ازیه کر مرجع است - معنی یتیم بدستگرمه که حافظ هست باده صحبت از رور ازل شده اسد دیگر در هیچ زمانی بهوش نخواهد آمد.

غزل ۴۶

گل دربر^۱ و می در کف و معشوق بکامست^۲

سلطان جهانم بچنین روز غلامست

گو شمع میارید در این جمع که امشب

در مجلسِ ما ماهِ رخِ دوست تمامست^۳

در منتهبِ ما باده حلالست ولیکن

بی روی تو،^۴ ای سرو گل اندام حرامست

گو شمع همه^۵ بر قبولِ نسی و نعمة چنگست

چشمِ همه بر لعلِ لب و گردشِ جامست

در مجلسِ ما عطر میامیز^۱ که مارا
 هر لحظه زگیسوی تو خوشبوی مشامست
 از چاشنی^۲ قند مگو هیچ وزشکر
 رآزو که مرا از لب شیرین تو گشامست^۳
 تا گنج غمت در دل ویرانه مقیمست
 همواره مرا گوی خرابات مقامست^۴
 از تنگ^۵ چه گوئی که مرا نام^۶ ز تنگست
 وز نام^۷ چه پرسی که مرا تنگ^۸ ز نامست
 میخواره و سرگشته و رندیم و نظر باز^۹
 و آنکس که چو مانیست درین شهر کدامست؟
 با محتسب عیب مگو تید که او نیز
 پیوسته چو ما در طلب عیش مدامست^{۱۰}
 حافظ، متشین بی می و معشوق زمانی
 کایام گل و یاسمن و عید صیامت^{۱۱}

و در غزل ۲۶ مفعول مخاعیل مخاعیل مخاعیل (بهر هزج منمن اخرب مکحول مقصور)

۱ - برا بفتح اول آنحوش و کنار ۲ - بکام، موافق آرزوی دل ۳ - معنی بپشت بگو که در این محفل
 شمع بر میروزی که انشب در انجمن ما فروغ ماه چهره یار بس است ۴ - بی روی تسو؛ جدا ار دستان
 تو ۵ - همه؛ همیشه و کاملاً، فید ۶ - قبول؛ بفتح و ل ترانه و تصنیف ۷ - میامیز؛ آمیخته
 مساز ۸ - چاشنی؛ مزه و گولراتی ۹ - کام؛ مراد و مطلوب ۱۰ - معنی بپشت؛ نا گوهر عشق تو در ویران
 سرای دل من جای دارد پیوسته مرل من در گوی میکنه معرفت خواهد بود ۱۱ - تنگ؛ در اینجا مقصود
 رسوائی بسبب عشق ۱۲ - نام؛ شهرت و اعتبار و افتخار ۱۳ - نام؛ شهرت و آوازه بسبب جاه و مقام
 دنیوی ۱۴ - تنگ؛ عذر ۱۵ - نظربار اهل نظر و عشق باری - معنی بپشت؛ باده نوش و سرگردان و بی قند
 و عشقبازیم و بگفتن در این شهر نتوان یافت که چون ما نباشد؛ بگنایه شاید تهریزی دارد بآن کسان که در تنهان
 باده می نوشیدند و بظاهر سجاده تقوی بر دوش می کشیدند ۱۶ - مدام؛ بضم اول باده و پیوسته - معنی بپشت؛
 از نقص و کاستی من که باده گساری است با منی کنند از متکر سخنی بر زبان می آورید که او هم چون ما پیوسته
 در جستجوی نشاط غراب و باده نوشی است ۱۷ - صیام؛ بکسر اول رور، مقصود از عید صیام همان عید
 نظر یا روزه گانی است.

غزل ۴۷

بکوی میکنده هر سالکی که ره دانست
 دری دگر زدن اندیشه تبه^۱ دانست
 زمانه افسر رنسی نداد جز بکسی
 که سرفسرازی عالم درین گله دانست^۲
 بر آستانه میخانه هر که یافت روی
 ز فیض جام می اسرارِ خسانقه دانست^۳
 هر آنکه رازِ دو عالم ز خطِ ساغر^۴ خواند
 رموزِ جامِ جم از نقشِ خاکِ ره دانست
 برای^۵ طاعتِ دیوانگان زما مطلب
 که شیخ منهبِ ما عاقلی گنه دانست
 دلم ز رنگِ ساقی امان نخواست بجان
 چرا که شیوة آن ترکِ دل سیه^۶ دانست^۷
 ز جورِ کوکبِ طالع سحرگهان چشم
 چنان گریست که ناهید دید و مه دانست
 حدیثِ حافظ و ساغر که میزند پنهان
 چه جای محتسب و شهنه^۸، پادشه دانست
 بلنمرتیه شاهی که نه رواقِ سپهر^۹
 نمونه^{۱۰} زخمِ طاقِ بارگاه^{۱۱} دانست

وزن غزل ۴۷: مفاعیلن فاعلن فع لان (هر مجتث شمن مخبون اصلم مسیح)

۱ - اندیشه تبه: فکر باطل و بکار نیامدی. موصوف و صفت ۲ - معنی یستد رورگار دیهیم قلندری و وارستگی بر تارک کسی می نهید که سر بلندی در جهان را باین تاج افتخار واپس دانست ۳ - معنی یستد هر کس بدرگاه میکنده معرفت راه جسته یا بهره یابی از جام پادشاه بر از هلی خاتمه که همان میخانه عارفان است پی برد ۴ - خط ساغر: خط جام مقصود هفت خط جام پادشاه است که ادیب العماکک لرا هانی نام آنها را بترتیب

در این بیت آورده است:

جور و بغداد و بصره و اوراق / شک و کینه‌گر و مردوبه
تقل از صفحه ۱۳۸ تحلیل هفت
پیکر، نگارش دکتر معین - معنی بیت: کسی که بسر ر دو جهنم از هفت خط جام معرفتی پی برد، میتواند از
نقش و نگار خاک را - نیز درهای جام جهنم به ر کش کند - ۵ - و راه: بفتح اول معنی جر و سوی که
در سیاق فارسی چون پیش از سی بعان مصاف تدمرة آخر آن برای سهولت تلفظ سیاه بدل میگردد و
صورت «ورای» نوشته و خوانده میشود - معنی بیت: از ما معواه که جر بشیوة دیوانگان و از خود
بیخودگشتگان طریق معصیت طاعت و مردمان برداری کنیم چه پیر آئین عشق بود چون و مصلحت‌اندیشی
عاقلاً به ر گناه شمرده است - ۶ - مرک دل به رسای پیر خم، باستعاره مرد چشم یار، بقرینه این بیت حافظ
که در لغت‌نامه دهخدا آمده است:

دیده‌ام آن چشم دل‌بیه که سوداری / حجاب هیچ اثنا نگاه ندارد
۷ - معنی بیت: دل من از مرگش چشم نمی برای پاس حال خود ایمنی بخواست چه رسم و آئین آن چشمان
سیاه زیار که بر عاشق خود در حسی نمی آورد بار شایسته است - ۸ - نموده داروغه و صابط و نگهبان - ۹ -
رواق: بفتح اول ایوان و پیشخانه - به روی سپهر، به آسمان یا سه فلک - ۱۰ - معویه: هم اول شبه و
مانند - ۱۱ - بارگه: درگاه یعنی دربار و کج - معنی بیت: شهر یاری و الامقام که به آسمان سو بر تورا
سوداری از احوالی سمع کاح عظمت اجداد منی میماند

غزل ۴۸

صوفی از پرتو می رازِ نهانی دانست
گوهر هر کس از پس لعل توانی دانست^۱
قدر مجموعه گل مرع سحر داند و س
که به هر کور و رفی خواند، معانی دانست^۲
عرضه کردم دو جهان بر دل کار افتاده
بجز از عشق تو باقی همه فانی دانست^۳
آن شد اکنون که ز استای عوام اسدیشم
محسوب نیر درین عیش سبانی دانست^۴
دلبر آسایش ما مصلحت وقت^۵ ندید
ورنه از جانب ما دل نگرانی^۶ دانست

سنگ و گل را کند از یمنِ نظر^۶ لعل و عقیق

هر که قدر نفسِ ببادِ یمانی^۸ داشت

ایکه ز دفترِ عقلِ آیتِ عشقِ آد-وری

نرسم این نکته به تحقیق ندانی داشت^۹

می بیاور که ننازد بگلِ باغِ جهان

هر که غارت‌گریِ بادِ خیزانی داشت^{۱۰}

حافظ این گوهرِ مظلوم^{۱۱} که از طبع انگبخت

ز اثرِ تربیتِ آصفِ ثانی داشت

ورن غزل ۴۸؛ فاعلانی فعلان مع لار (بهر رمل ششم محبوب اصلم مسخ)

۱- معنی بیت: درویش بودم مروت سر ز جهان هستی را دریافته، ری برکت مردم چون باده

لعل فام نوشیدنده پی توان براف رودگی گوید؛

می آورد شرفِ سرود می بسید و راه سزاد بر درم خرید

۲- معنی بیت: بها بلبل بارش دهر گل پی میرد چه هر کس یک برگ ز کتابی حوادث می‌شناسی حوادث

شد ۳- معنی بیت: این جهان و آن جهان را بر دل کار آورده و ملا کشیده نمایان و آشکار کردم بحر عشق تو

که باودای است، هر چیر دگر ز رود گدو و با بیدار شناخت ۴- معنی بیت: آن روزگار سهری شد که بهلت

میگساری، در عامی‌رادگان نادان بگران باشم، بهی کس از سگر بر از هیش و سول می‌بهرانی من اکنون

آگاه هست ۵- مصلحت و عهده خبر و صلاح حال ۶- دل بگرانی تشویش خاطر و پشیمانی و

اضطراب ۷- پس نظر بهم اول و سگر دوم مدرکی و مرخدی بگاه و عیایت ۸- یمانی: بصر اول

مستوب بیمن، صفت باد- معنی بیت: آنکه چون پادشاه گرامی سلام بمقامی رسید که از سیم یمانی سوی

حضرت رحمان شید با محبت و مبارکی بگاه خود سنگ و گل را بلبل و عقیق بدل تواند کرده در بین بیت

تلمیحی است بسخن رسول اکرم که درباره وی فرمود: «إِنِّي أَنشَأْتُ رَأْسَهُ الرَّحْمَى مِنْ قَبْلِ الْإِمْسِ» (بوی رحمت را از سوی من پیشوم) بر نگاه کنید بحزل ۲۴ شماره (۴) ۹- معنی

بیت: ای که از کتاب حرد و مصلحت اندیشی آیه عشق و از حد گذشتگی را خواهی که پیاموری، بیگمان باین

لطیفه پردای چنانکه شاید و باید در این طریقی پی سری ۱۰- معنی بیت: باده بده که هر که از تاراج و دستبرد

و سدداد حران مرگ بر بومش جهان گاهی بافت، بصحبت گلها نمی‌بالد و غمر می‌رود شد، او حسی گوید؛

چو خواهد برد باد ایس لاله‌زار چه باید کرد چندی باغبانی؟

۱۱- گوهر مظلوم، مرد رید پرشته کشده و سفته، استعاره مراد شعر ۱۲- آصف ثانی آصف دوم یا

خواجه قوام‌الدین محمد صاحب عیار وزیر شاه نجاشی مقتول سال ۷۶۴ نگاه کنید به صفحه ۷۴ کتبیه قصاید، ز

مقدمه حافظ فروشی.

غزل ۴۹

روضه^۱ خلد برین^۲ خلوت^۳ درویشانست
 مایه^۴ محشمی^۵ خدمت^۶ درویشانست
 گنج عزلت^۷ که طلسمات^۸ عجایب^۹ دارد
 فتح^{۱۰} آن در نظر^{۱۱} رحمت^{۱۲} درویشانست
 قصر^{۱۳} فردوس^{۱۴} که رضوانش بدرهانی^{۱۵} رفت
 منظری^{۱۶} از چمن^{۱۷} نزهت^{۱۸} درویشانست
 آنچه زر میشود از پرتو^{۱۹} آن قلب^{۲۰} سیاه
 کیمیایست^{۲۱} که در صحبت^{۲۲} درویشانست
 آنکه پیشش^{۲۳} بنهد تاج^{۲۴} تکبر^{۲۵} خورشید
 کبریا^{۲۶} است که در حشمت^{۲۷} درویشانست
 دولتی^{۲۸} را که نهاند غم از آسیب^{۲۹} زوال
 بی^{۳۰} تکلف^{۳۱} بشنو^{۳۲} دولت^{۳۳} درویشانست
 خسروان^{۳۴} قبله^{۳۵} حاجات^{۳۶} جهاتند ولی
 سپیش^{۳۷} بستگی^{۳۸} حضرت^{۳۹} درویشانست
 روی^{۴۰} مقصود^{۴۱} که شاهان^{۴۲} بسدعا^{۴۳} می طلبند
 مظهر^{۴۴} آینه^{۴۵} طلعت^{۴۶} درویشانست
 از گران^{۴۷} تا بگران^{۴۸} لشکر^{۴۹} ظلمت^{۵۰} ولی
 از ازل^{۵۱} تا باید فرصت^{۵۲} درویشانست
 ای توانگر^{۵۳} فروش^{۵۴} این همه^{۵۵} نخوت^{۵۶} که ترا
 سر و زر^{۵۷} در کسوف^{۵۸} هست^{۵۹} درویشانست
 گنج^{۶۰} قارون^{۶۱} که فرو میشود از قهر^{۶۲} هنوز
 خوانده^{۶۳} باشی^{۶۴} که هم از غیرت^{۶۵} درویشانست^{۶۶}

حافظ از آبِ حیاتِ ازلی^{۱۲} میخوانی

منبعش خاکِ درِ خلوتِ درویشانست

من غلامِ نظرِ آصفِ عهدِ کورا

صورتِ خواجگی و سیرتِ درویشانست^{۱۵}

وزن غزل ۲۹. فاعلان فاعلان فاعلان (بهر رمل مشن مخبون اصلم مسج)

۱ - روضه: بهنج اول و سکون دوم مر هزار و جای برگل و سبزه یا گلگشت ۲ - خلد برین: بهنج اول و سکون دوم بهشت اعلی ۳ - معشای احتشام حشمت و شکوه، مرکب از معشتم (صفت) + ی (مصدری) ۴ - طلسمات عجایب: خط‌ها و نوشته‌های جاودانه بسیار شگفت، موصوف جمع و صفت جمع برای تأکید - طلسمات جمع طلسم در میان فارسی بکسر اول و دوم خوانده میشود. ساحران و معتقدان بهجاد و گمان میکردند که این خطوط شرّ هر موفی را دفع خواهند کرد معنی بیت: دست یافتن بر گنج گویه‌شبهی و ریاضت که طلسمهای شگفت دارد بید نگاه مهر و نظر لطیف درویشان میسرست مقصود آنکه بهجت و عنایت درویشان میتوان در راه دشوار سلوک گام نهاد و منزل رسید ۵ - مظهر: بهنج اول و سکون دوم و فتح سوم تماثلاگاه و چشم‌انداز ۶ - نزهت: بهنج اول و سکون دوم و فتح سوم دوری از ناخوشی و بدی، پسایگی و صفا - چمن نزهت: باغ صفای خاطر، تشبیه صریح - معنی بیت: کاج مینو که غمرشته بهشتی، رضوان نگاهبان آن گشته، چشم‌انداز و تماثلاگاهی از چمن باغ صفای خاطر درویشان است ۷ - معنی بیت: اکسیر با کیمیای همتشینی درویشان فل سیاه چون سکه قلب و باسره را میتواند پاک و روشن مانند زر پس غش سازد: سحی گوید:

گویند روی سرخ تو سحی که رود کرد؟ اکسیر عشق در مسم آمیخت در شدم

۷ - تاج تکبیر: اصر بر برگی، تشبیه صریح ۸ - کبر: بکسر اول جلال و عظمت - معنی بیت: خورشید در برابر جلال و عظمتی که در شکوه و حرمت درویشانست اصر بزرگی از سر فرو می‌نهد و فروتنی میکند ۸ - حضرت: درگاه و آستان ۹ - معنی بیت: بیدار شد آرور را که پادشاهان بدعا از خداوند خواستارند جلوه‌گاهش آینه جمال درویشان پاکدل است ۱۰ - معنی بیت: سیاه بستم بر تاسر جهان را غرا گرفته است ولیکن نوبت و محال مناسب درویشان برای درهم شکستن لشکر ظلم از آغاز آفرینش تا پایان روزگارست ۱۱ - نعت: بهنج اول و سکون دوم و نکر ۱۲ - کف: بهنج اول و دوم پناه و جانب و سایه - معنی بیت: ای مادر ناز و تکبر میارم کن که جان و مال تو در پناه دعا و توجه درویشان که بلندگان خاص ایردند از خطر و بلا ایمن مانده است ۱۳ - معنی بیت: یقین در کتابها دیده‌ای که چون موسی و یاران وی که فقیران پاکدل درگاه خداوند بودند با غیر تمندی و حمیت و قارون توانگر بغیل که غره پمال بود نفرین کردند او و گنج خانه‌اش بقیع و غلبه لهی گرفتار آمد و بدل خاک فرو رفت و هنوز هم سرور می‌رود ۱۴ - حیات ازلی: زندگی جاودانه ۱۵ - معنی بیت: من شدة عنایت و توجه آصف زمانه وزیر و قندل عصرم که

ظاهر در جامه سروری و باتسکوه سواجگی و در ارت است ولی بحقیقت روشن و حوی متواضعانه درویشان
حاکمی بهاد را دارد.

غزل ۵۰

بدم زلف تو دل مبتلایِ خوشتن است
بکشی بغمزه که آیشش سرایِ خوشتن است^۱
گرت ز دست برآید سرادِ خاطر ما
بدست باش که خیری بجایِ خوشتن است^۲
بعبایت ای بب شیرین دهر که همچون شمع
شانِ تسیره سرادم فَنایِ خوشتن است
چورایِ عشق زدی با تو گفتم، ای بلبل
مکن که آن گلِ حندان برایِ خوشتن است^۳
بمشکِ چین و چگل بیست بویِ گل محتاج
که نافه‌اش ز بسدِ قبابِ خوشتن است^۴
مرو به خانه اربابِ بی‌مررتِ دهر
که گنجِ عاقبت^۵ در سرایِ خوشتن است
بسوختِ حافظ و در شرطِ عشق‌ازی، او
هنوز بر سرِ عهد و وفایِ خوشتن است

وزن غزل ۵۰: مفاعیل فلاتن مفاعیل فلات (بحر محبت شمس معیون مقصور)

- ۱ - معنی بیت: دل من خود در دامگاه گیسوی تو گرفتار آمد، بار و کرم‌ها را بکشی که کبیر دل، همین است.
- ۲ - معنی بیت: اگر میتوانی، حواسته دل ما را برآور و آگاه باش و این فرصت را از دست مده که احسانی درخورد و سراوار است.
- ۳ - معنی بیت: ای بلبل، چون عرم عشق درزی کردی گفتم مکن که معشوق تو تو گل خودکام‌های است و پروای ترا ندارد و بر و مستمی است.
- ۴ - معنی بیت: گل بویاست و بسیاری بمشک چین و چگل (پکسر اول و دوم شهری در ترکستان) ندارد چه در سجاغ جامه خود یا گلیر گهای خود نام‌های مشکین دارد.
- ۵ - گنج عاقبت: نگاهداشتن و ایمی از ریح و بلا، تسویه صریح

غزل ۵۱

لعل سیراب بخون تشنه^۱ لب یار منست
 وز پس دیدن او دادن جان کار منست
 شرم از آن چشم سیه بادش و مژگان درار
 هر که دل بردن او دید و در انکار منست^۲
 ساروان^۳ رخت بدروازه مسبر کان سر کو
 شاهراهیست که منزلگاه دلدار منست
 بنده طالع خویشم که درین قحط^۴ و ف
 عشق آن لولی^۵ سرمست خریدار منست
 طبله^۶ عطر گل و زلف عیرافشانش
 فیضی یک شمه زبوی خوشی عطار منست
 باغبان همچو سیم ز در خویش مران
 کاب گلزار تو از اشک چو گلزار منست^۷
 شربت قند و گلاب از لب یارم فرمود
 سرگس^۸ او که طیب دل بیمار منست
 آنکه در طرز غزل بکته محافظ آموخت
 یار شیرین سخن نادره گهتار^۹ منست

ورن غزل ۵۱: ماعلاتن مللاتن مللاتن (بهر رمل منس محبوب مفسور)

- ۱ - بخون تشنه: مشتاق ریختن خون، صفت ترکیبی، لعل موصوف - معنی بپسته لعل آبدار و مشتاق ریختن خون عاشق لب معشوق مست و برای دیدن جان تار کردن ز می شایسته است ۲ - معنی بپسته: هر کس دلبری یار مراد دید و بر دنیا جنگی من خورده گرفت و مرا بر عشق مع کرده، ترمسار چشم سیاه و مژگان بلند بار من باشد ۳ - ساروان: ساروان، شتریان - معنی بپسته: ای ساریان، بارونه بر شتران میند و او دروازه این شهر بیرون مرو که این مکان که کوی یار من است خود شاهراهی است و کجا توانی رفت که به از این دیار باشد ۴ - لولی: کولی مجاراً بمعنی شاهد سرودگویی و رباباروی، سیر نگاه کمید مغزل ۳ شماره (۶) ۵ - طبله: معج اول و سکون دوم صدوقچه کوچک و حنه و درج - معنی بپسته: گسوی عییر امیر گل و حقه عطرش

تعار اندکی از بوی دلپذیر جاناتان من است که عطر افشانی و مشک فروشی میکند ۶- ای باغبان عشق (ای مشوق) مرا از درگاه خود چون باد صبا دور ساز، چه رونق و آب برستان تو از سرشک منست که چمن شکوفه انار سرخ قلعت ۷- ترگی؛ نام گل معروف در اینجا با سفارش چشم - معنی بیت: ترگی چشم دوست که در میان بخشش دل حبه منست برای شمای این بیمار فریت گلقتند از لب یار تجویز کرد ۸- نادره گفتار: آنکه سخنش کم مانند و نو و ناز باشد صفت مرکبه یار موصوف.

غزل ۵۲

روزگار است که سودای^۱ بنان دین منست
غم این کار تشاط^۲ دل طمکین^۳ منست
دیدن روی ترا دیده جان بین^۴ بساید
وین کجا مرتبه چشم جهان بین منست
یار من باش که زینب^۵ فلک و زمین دهر
از مه روی تو و اشک چو پروین^۶ منست
تا مرا عشق تو تعلیم سخن گفتن کرده
خلق را ورد زبان مدحت و تحسین منست
دولت فقر خدایا بمن ارزانی دار
کین کرامت سبب حشمت و تمکین^۷ منست
واعظ^۸ شمع شناس^۹ این عظمت گو فروش
زانکه منزلت^{۱۰} سلطان دل مسکین منست
یارب این کعبه مقصود تماشا که کیست
که فیلان^{۱۱} طریقش گل و نسیم منست
حافظ از حشمت پرویز دگر قصه سخنان
که لبش جرعه کس خیر شیرین منست^{۱۲}

وزن غزل ۵۲: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (بحر رمل مثنی مفعول مقصور)

۱- سودا: بفتح اول و سکون دوم مخفف سوداء مؤنث اسود یعنی سیاه و نام یکی از اخلاط چهارگانه

بدن با اعتقاد یزیشکار قدیم و مجاراً بر عشق نیز اطلاق میشود چه سبب عشق و جنون را کثرت خلط سودا گمان میکردند - معنی یت: سالهاست که عشق زیبا یان آئین مست و رنج بوانقرسای عاشقی مایه حوشی خاطر انوشکین من میباشد معنی گوید:

اگر تو جور کنی جور نیست نریخت اگر تو داغ بهی داغ نیست درمناست

۲ - جان بین: جان نگر، صفت مرکب بمعنی فاعلی، دیده موصوف - معنی یت: برای دیدار جمال تو چشمی باید که لطیفه جان را بنگرد و ردون صورت را ببیند ولی دیده مرا که ظاهر بین است چنین میرتبه والائی نباشد ۳ - زبده بکسر اول آرایش ۴ - پروین: تریا، نامی است که بر چند ستاره صرد در کوهان صورت فلکی ثور یا گاو اُسمان اطلاق شده است - اشک جو پروین: سرشکی که مانند حوشه پروین پاک و ناپاک است از لحاظ علم بدیع در این یت صنعت ثلث و ثمر مرتب دیده میشود ۵ - تمکین: قدرت بخشیدن و دست دادن بکسی در کاری و مسلط گردانیدن - محی یت: خداوند، سعادت بروشی و یاز مندی مرگه خود را برای من مسلم و میردار و مرا سر اولز این بخت یاز، چه این اکر ام و برگذائت مایه احترام و شکوه و والائی مقام من است چنانکه پیلیر فرمود *الْفَتْرُ فَتْرِي* (درویشی افتخار منست مراد از فقر در محض بهامیر اعتراف بفقر امکائی و نیاز ممکن واجب است بوی در همه حال خود را بیارم حق دیدن و سرپردگی بسر آستان ایرد کردن) ۶ - شمه: بکسر اول و سکون دوم صایط و نگاهبان شهر، حاکم - محی یت: نصیحتگری که با نگاهبان و حاکم شهر همست و آشناست از من پیلیر بر سار که یش بائستی حاکم و شمه بر من منار و غیر مفروش که دل شکسته من برای پاننده عالم هستی است که گفته است *أَنَا بَعْدَ التَّكْبِيرِ كَلْبُكُمْ* (من که پروردگار چها یانم در صمیر شکستدلان چا دلزم) ۷ - غیلان: جزم اول و کسر دوم در سیال فارسی منخف *أَمَّ غِيلَان* عربی است بمعنی مادر خولها یا دیول و مجازاً بر بوتعمای بزرگ خاردار در ریگرار عربستان اطلاق شده است چه اعراب در جاهلیت اعتقاد داشتند که خولها در زیر این درختان خاردار توالد و تناسل میکند - معنی یت: پروردگارا، این قبله گاه جای تخرج و گردنگاه کدام محبوی است که تیپهای برنده خارهای راهش پیش این عاشق برگ گل و لعلین است ۸ - معنی یت: ای حافظ، از پردگی و شکوه پرویز از این پس داستانرائی مکن که لب خسرو با همه جلال و عظمت نمایی نوشته که جرعه جام شهریار شیرین حرکات کشور دل منست

غزل ۵۳

منم که گوشه سیفانه خانقاه منست

دعای پیر مغان ورد صبحگاه منست^۱

گرم ترانه چنگ صبح^۲ نیست چه پاک^۳

نواي من بسحر آه عنرخواه منست^۴

ز پادشاه و گدا فارغم بِحَدِّالله
 گدایِ خاکِ درِ دوست^۱ پادشاهِ منست
 غرض ز مسجد و میخانه ام وصالِ شمس است
 جز این خیال ندارم، خدا گواهِ منست^۲
 مگر به تسبیحِ اجلِ خیمه برکنم، ورنه
 رمین از درِ دولت نه رسم و راهِ منست^۳
 از آن زمان که برین آستان نهادم روی
 فرازِ مسند^۴ خورشید تکیه گاهِ منست
 گناه اگرچه نبود اختیارِ ما حافظ
 تو در طریقِ ادب باش و گنو گناهِ منست^۵

ورن غزل ۵۳؛ مفاعیل فتلان مفاعیل فتلان (بحر محبت شمس محبوب مفعول)

۱ - معنی بیت: من رویه می‌کنم عرفان را حایقه خود ساختم و دعای دولت پیر میخانه را که رهبر روحانی هست هر بامداد مکرر بر زبان می‌رسم ۲ - صبح بفتح اول شرایبی که بامداد پوشیده شود - معنی بیت: اگر سرود با نوای چنگ بامدادی بگویم سرزند غمی بسته چه بجای آن نرائه سعیری من که آه سورانست، عطر گناهان گذشته مرا هر دو حس ۳ - گدای خاک در دوست: گدایان خاکسار درگاه حق که پادشاهان راستین ملک دهند ۴ - معنی بیت: مقصودم از رفتن به بادنگاه و میخانه عشق یا خائفان دیدار محبوب است و خدا شاهدست که شیر از این دیشه‌ای سرم بسته تسبیح بهائی گوید

که متکف دبرم و گه ساکس مسجد یعنی که سرا، میطلم خانه بسگاه

۵ - معنی بیت: جر آنکه حجر مرگ جبهه هستی مرا در و در جای برکنم و گره روی بر تافتن و گریختن از آستان بیکبختی بجای درگاه دوست نبوده و آئین من نیست ۶ - مسجد بفتح اول و سکون دوم تحت و سریر، کرسی و دست ۷ - معنی بیت: ای حافظ، اگرچه بحر است و میل خود گناه را برنگزیدیم و سارا بر آن داشتند، تو ادب نگهدار و بگو با فرمای از من آمد؛ ظاهراً از پی گفته حافظ شانی از اعتقاد بحیر معانی است، شاید هم اشارتی بسریچی آدم از فرمال خود و رسیده شدن او از بهشت بتقدیر ایزدی رفته باشد.

غزل ۵۴

ز گریه مردم چشمم نشسته در خونست
 ببین که در طلبت حال مردمان چووست
 بباد لعل تو و چشمم مست میگونت
 ز جام غم می لعلی که میخورم خونست^۱
 ز مشرق سر گو، آفتاب طلعت تو
 اگر طلوع کند طالعم همایونست^۲
 حکایت لب شیرین کلام فرهادست
 شکج^۳ طره لیلی مقام محزونست
 دلم بچو که قدمت همچو سرود لجونست
 سخن بگو که کلامت لطیف و موزونست
 ز دور باده بجان راحتی رسان لسانی
 که ریج خاطر ام از جور دور گردونست
 از آندمی که ز چشمم برفت رود عریس
 کنار دامی^۴ من، همچو رود جیحونست
 چگونه شاد شود اندرون غمگیم
 با اختیار که از اختیار بیرونست^۵
 ز بیخودی طلب بیمار میکند حافظ
 چو مفلسی که طلبگار گنج قارونست^۶

وزن غزل ۵۴: مفاعیلن مفاعیلن مدعلن مدعلن (بهر جهت شش معیون اصلم مسیح)

۱ - معنی بیت: مردمک دیده من از رازی بسیار در خون دل فرو رفته است، بنگر که در جستجوی وصال تو حال مردم هائیک چگونه است. ۲ - معنی بیت: دور از لب لعل تو و چشمم معصورت که مثل شراب مستی بخش است، از صاغر ابدوه باده ای سرخ فام میروشم که جر خون دلم نیست. ۳ - معنی بیت: اگر مهر رحشان چهره تو از سرائی من سر بر زشت خنجر بختم فرستند و خجسته خواهد بود. ۴ - شکج: بکر اول و

فتح دوم و سکون سوم جبین و شکر - معنی یستد فرهاد پیوسته از لب نولین شیرین سخن میگوید و قرارگاه
دل دیوانه مجنون در خم گیسوی لیلی است ۵ - رود هریر: فرزند گراسی ۶ - کنار دامن: در جامع نسخ
دیوان حافظ تألیف مسعود فرهاد در صفحه ۵۵ در این مورد کنار و دامن آمده که بر متن ترجیح دارد - معنی
یست: از آن لحظه که فرزندی گراسی من از جهان در گذشت از پرو دامنم میل سرشک چشون رود هیچون روان
گشت ۷ - معنی یست: خاطر غمره را بهیل خود شد نتوانم کرده چه این کار در توان من نیست ۸ - معنی
یست: حافظ در عالم از خود بیخبری و مستی جوان معیوب است مانند تهیدستی که به جستجوی گنج نیافتنی
قارون برخیزد.

غزل ۵۵

خیم زلف تو دام کفر و دینست
ز کارستان^۱ او یک شمه اینست
جمالت معجز حسنت، لیکن
حدیث غمزهات سحر مینست^۲
ز چشم شوخ تو جان کسی توان برد
که دایم بها کمان اندر کمینست^۳
بر آن چشم سیه صد آفرین باد
که در عاشق کنی سحر آفرینست
عجب علمیت علم هیأت عشق
که چرخ هشتمن، هفتم زمینست^۴
تو پنداری که بدگورفت و جان برد
حاش با کرام الکاتبینست^۵
مشو حافظ ز کید زلفش ایمن
که دل برد و کنون در بستد دینست

وزن غزل ۵۵: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بهر هرج مسدس مفعول)

۱ - کارستان: هنرمانی کار شگرفه، مرکب از کار + ستان پسوند مکان - معنی یست: کند گیسوی تو

در راه کافر و مؤمن عالم گسترده است و اندکی از هنر نمایی و کار شگرف زلف تو این می باشد ۲۔ معنی یتہ صورت نیکوی تو نمودار اعجاز زیبایی است ولی دایستان باز و کرشمه تو سحری آشکار است ۳۔ معنی یتہ از تیر نگاه چشم گستاخ تو عاشق جان پدر می تواند بر دجه پیوسته با گمان آید و در کمن نشسته است ۴۔ معنی یتہ دریافتن شکل و نهاد اخگر عشق چه دامن شگفتی است که سهر هتم با همه بلندی در برابر آن چون طبقه هتم زمین پست بنماید ۵۔ گرام الکاتبین: یکسر اول کرمان نویسندگان، مقصود دو فرشته چه و راست است که خداوند بر آدمی گماشته است تا حسانت و سیئات یا نیکیها و بدیهای تو را برای الزام حجت بنویشد نیز نگاه کنید صفحه ۳۷۵ ج ۱۰ تفسیر ابو الفتح رازی تصحیح ثمرانی۔ معنی یتہ گمان میبکشی که هیبت کننده و سخن چین از نزد ما رفت و جان سلامت برد گرام الکاتبین یا دو فرشته چه و راست در نامه وصل وی گناه بدگوئی را خواهند نوشت و بکفر آن گرفتار خواهد شد

غزل ۵۶

دل سرا پرده محبت اوست
دیده آیمدار طلعت اوست^۱
من که سر در نیاورم بدو کون^۲
گردم زیر بار منت اوست
نو و طوی^۳ و ما و قامت یار
فکر هر کس بقدر همت اوست
گر من آلوده دامنم چه عجب^۴
همه عالم گواه عصمت اوست^۵
من که باشم در آن حرم که صبا
پرده دار حرم حرمت اوست^۶
بی خیالش مباد منظر چشم
زانکه این گونه جای خلوت اوست^۷
هر گل نو که شد چمن آرای
ز اثر رنگ و بوی صحبت اوست^۸

دورِ سجنون گذشت و نوبتِ ماست

هر کی پنج روز نوبتِ اوست
ملکتِ عاشقی و گنجِ طرب

هر چه دارم ز یمن هست اوست
من و دل گرفتار شدیم چه پاک؟

غرض ندر میان سلامتِ اوست
فقرِ ظاهر مبین که حافظ را

سبب گنجِ محبتِ اوست

ورن غزل ۵۶: فاعلانی معانی صلات (بهر حریف مستس محبوب مقصور)

۱ - معنی بیت: دلم خانه عشق باریست و چشم ربه آینه‌داری رخسار وی را دارد ۲ - کون: مطلع اول و سکون دوم هستی - در کون این جهان و آن جهان ۳ - و در اینجا «و» حرف اضافه است مفید معنی ملازمت ۴ - طوبی: هم اول و سکون دوم و الف مقصوره بمعنی پاک و پاکیزه موت اطیب، اما در اینجا نام درخت بهشتی است. مصراع: تو ملازمت طوبی درخت بهشتی خوشی ولی ما ملازمت سرو بالای یار را برگزیدیم ۵ - معنی بیت: اگر من آلوده گناه باشم، تنگ نیست جهان سراسر بر پاکدامنی و پرهیزگاری وی (یار من) گواهی میدهد بآیا اصل گردد:

گر جمله کایات کار گردد بر دامن کسریاش سنجید گردد

۶ - معنی بیت: در آن سر پرده که سیم بهاری با احترام مهم حاجبی و پرده‌داری را بر عهده دارد و بدرون حرم راه نمی‌یابد من در حساب نی‌آیم ۷ - معنی بیت: دیدگاه چشم از صورت خیالی یار تهنی می‌آید چه این کج خلوت‌سرای و بست ۸ - معنی بیت: گلهای تازه از تأخیر رنگ و بوی مصاحبت یار من ربور باغ و چمن گشتند ۹ - پنج روز: یکنایه مقصود مدت کوتاه ۱۰ - ملکت: هم اول و سکون دوم و فتح سوم پادشاهی ۱۱ - یمن هست: هم اول و سکون دوم نیست و بلرکی دعا و توجه باطنی ۱۲ - معنی بیت: اگر چه حافظ بظاهر تهیدست است ولی در دل گنج گرانبهای عشق محبوب را بهار دارد

غزل ۵۷

آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست
چشم میگون، لب خندان، دل خرم با اوست^۱
گرچه شیرین دهان پادشاهند ولی
او سلیمان زمانست که حاتم با اوست^۲
روی خوبست و کمال هر دامن پیک
لاحرم همت پاکانِ دو عالم با اوست^۳
خال مشکین که بدان عارض گندم گونست
سر آن دانه که شد رهبر آدم با اوست^۴
دلیرم عزم سفر کرد خدا را پیاران
جگم با دل مجروح که مرهم با اوست
با که این نکته توان گفت که آن مسکین دل
گشت ما را و دم عیسی مریم با اوست^۵
حافظ از معتقد است گرامی دارش
ر بکه بعشایشش روح مکرم با اوست^۶

درون غزل ۵۷: قاعلای قعلائ قعلائ (بهر رمن شمن محبوب اصلم مسخ)

۱ - معنی بیت: آن یار سیه چهره که سربیکاری همه جهان را با خود دارد، چشمن مست کننده چون من و لبی متبسم و دلی شاد دارد. ۲ - معنی بیت: اگر چه بوش لب امیران کشور و پادشاهان و پادشاهان در ملک دل برتبه سلیمانی رسیده و انگشتی سلطنت حسن را در نگشت دارد. ۳ - معنی بیت: یار چهره نکو و مصیبت تمام و دامن پاکیزه دارد و عباد و رعای پرورگار من جهان و آن جهان همراه اوست. ۴ - معنی بیت: راز دانه گشمنی که در بهشت موجب فریفتگی آمده گشته، در حال مشکفانی که بر روح معشوق سبز چهره است نمایان شد. ۵ - معنی بیت: این مسأله دشوار را چه کسی در میان شاید گذاشت که آن سنگدل بی شفقت عاشقان را براری گشت، در حالی که من چشمن عیسی بی مریم را با خود دارد، حافظ در غزل دیگر مرماید.

یاد باد آنکه چو چشمت بعتابم میکنی
معمر عیویت در لب شکر خدا بود

۶ - معنی بیت: حافظ از گروندگان آئین محبت است، عریض بدار، چه عفو و حمایت بسیاری از جانهای پاک گرامی با او همراه است، مقصود است که حافظ بمقام صفا و پاکدلی رسیده است.

غزل ۵۸

سرِ ارادتِ ما^۱ و استقامتِ حضرتِ دوست
 که هرچه بر سر ما می‌رود ارادتِ اوست
 نظیرِ دوست ندیدم، اگرچه از مه و مهر
 نهادم آینه‌ها در مقابلِ رخِ دوست^۲
 صبا ز جمالِ دلِ تنگ ما چسبیده^۳
 که چون شکنجِ ورق‌های غنچه تو بر نوست^۴
 نه من سبک‌کش این دیر رند سوزم و بس
 سا سرا که درین کارخانه سنگ و سبوست^۵
 مگر تو شانه زدی رلفِ عنبر افشان را
 که باد غلبه‌ها گشت^۶ و خاک عنبر بوست
 تارِ رویِ تو هر برگی گل که در چمنست
 فدایِ قدِّ تو هر سرو بن که بر لبِ جوست
 زبانِ ناطقه در وصفِ شوق نالانست
 چه جای کنگِ بریده زبانِ پییده گوست؟^۷
 رخِ تو در دلم آمد، مراد خواهم یافت
 چرا که حالِ نکو در قفایِ فالِ نکوست^۸
 نه این زمانِ دلِ حافظ در آتشِ هوست^۹
 که داغِ دارِ ازل^{۱۰} همچو لاله خودروست

وزن غزل ۵۸: مقاعطن فیلاتن معاعطن فلات (بحر مجتث مثنی مخبون مقصور)

۱ - و: حرف اصاحه است معید معنی ملازمته بر نگاه کنید غزل ۵۶ شماره (۳) - معنی پیشت سر ما
 ۲ - هواداری و اخلاص ملازم درگاه یار باد که هرچه ما را پیش آید عینِ خواست و مشیت اوست ۲ - معنی
 پیشت اگرچه از ماه و خورشید آینه ساحتم و در برابر روی دوست نهادم، همانند چهره او ندیدم، چه این آینه‌ها
 توان انعکاس جمال طلعت یار را نداشتند ۳ - معنی پیشت باد بهاری نمیتواند حال دل آورده ما را بیان کند و

گشایی از غم بدهد چه مانند برگهای غنچه پرده بر پرده ست و نسیم را بیرون آن راهی نباشد ۴ - معنی
 بیست تنها من نیستم که از کوزهٔ روزگار در خر باب قلندر کش دنیا بادهٔ غم مینوشم، چه بسیار سرهای سروران
 که در کارگاه عالم کون و فساد مانند سپو در معرض سنگ حادثه است، سعدی گوید:

تپاه تر گسلی هر چه خوبتر بسنی سرادر تر شکستی هر چه خوشتر آرائسی

۵ - باد غایبها گشته باد عطر افشان شد، بیرنگاه کنید بزل ۲۷ شماره (۹) ۶ - معنی بیست، آنجا که زبانی
 نیروی گویائی (قوة لفظ و اندیشه) در بیان اشتباها ما مانوا سسته قلم یارم سر که گاه تراشید زبانی او را با تیغ
 بریده اند معنی ندارد و کاری نتواند ۷ - معنی بیست، عکس روی تو در آینه دلم پدید آمد، بیگمان بمقصود خود
 میرسم، چه بر روی لکون حال خوش روی مینماید، تلخیصی دارد باین گمنام معروف تَقَالُوا بِالْحَمِيرِ تُجَدُّوهُ (حال
 نکو برنید تا خیر و نیکی بیاید) ۸ - آتش هوس، آتش عشق و شوق - در صفحه ۷۲ جامع نسخ دیوان حافظ
 تألیف محمود فرهاد در این مورد آتش طلبه آمده است ۹ - داغ دار اول، سوخته دل از روز محبت یا زمان
 بی آغاز.

غزل ۵۹

دارم امید عاطفتی^۱ از جناب دوست
 کردم جنایتی و امیدم بعفو^۲ اوست
 دانم که بگذرد سرِ جرمِ من که او
 گرچه پری و شست^۳ ولیکن فرشته خوست
 چندان گریستیم که هر کس که برگزشت
 در اشکها چو دید روان، گفت کاین چه جوست؟^۴
 هیچست آن دهان و نسیم ازونشان
 مویست آن میان و ندانم که آن چه مویست؟^۵
 دارم عجب ز نقش خیالش که چسبون نرفت
 از دیده ام که دم بدمش کنار شست و شوست؟
 بی گفت و گوی^۶ زلف تو دل را همی کند
 ما زلف دلکش تو کراروی گفت و گوست؟

عمریست تا زلف تو بوی شنیده‌ام

ران بوی در مشام دل من هنوز بویست

حافظ بدست حال پریشان تو ولی

برجوی زلف یار پریشانیت نکوست^۷

بوزن غزل ۵۹: مفعول فاعلاب مفاعیل فاعلاب (معر مصارع منس احرب مکموف مفعصور)

۱ - عاطفت: مهریابی ۲ - جنایب بکسر و یا گناه بزرگ ۳ - پریوش: ماند پری، صفت مرکب از اسم و پسوند و نش مفید مشابهت - معنی بیت: یعنی درم که بار گناه مرا می‌بخشاید چه اگر ماند پری از دیده بهانست ولی چون فرشته بیکهوسد در این بیت صفت تأکید امدح بعاشبه الدم بکار رفته است و بنا «اگرچه» و «ولیکن» دو بار استدراک کرده است ۴ - معنی است: آن خبر را می‌کردم که هر که بر ما گذر کرد و چربان سرشک ما را نگرینست، پند رنگ گفت: این رود حبه شکمی است ۵ - معنی است: دهان یار از حردی باجیر مسامد و اثری از آن منهدود نیست و کمروزی یار یکی مک موسب و شگفا که بار سیار سار کی است ۶ - معنی گفت و گوی، بیچون و چرا و یقین، منضم قیدی - معنی است: گسویب دل را بسقین میبرد، در برابر زلف دلاور تو کسی را ماری چون و چرا و پخت و جلد است ۷ - معنی است: ای حافظ، حال آشفته تو را درست، اما بار روی رسیدن دست بگسوی یار آشفتهگی بر حوشست.

غزل ۶۰

آن پسیک نامور که رسید اردیار دوست

آورد حرز جان زخبط مشکبار دوست

حوش میدهد نشان جلال و جمال یار

حوش میکند حکایت عز و وقار دوست

دل دامنش بمزده و خجالت همی برم

دین نقد قلب حوش که کردم شار دوست^۱

شکر خدا که از مدد بخت سارگار

بر حسب آرزوست^۲ همه کار و بار دوست

سیر سپهر و دور فمر را چه اختیار؟

در گردشند بر حسب اختیار دوست^۳

گربادِ فتنه^۵ هر دو جهان را بهم زند
 ما و چراغِ چشم و ره انتظارِ دوست
 کحل الجواهری^۶ بمن آر، ای تبِ صبح
 رانِ خاکِ می‌کنخت که شد رهگذارِ دوست
 مائیم و آسانهٔ عشق و سرِ نیار
 تا خوابِ خوش که را برداندر کنارِ دوست^۷
 دشمن بقصدِ حافظ اگر دم زند چه پاک؟
 منت خدایرا که نسیم شرمسارِ دوست

دری هرل ۶۰ مفعول فاعلاتل مفاعیل فاعلاتل (بهر مصدرع منی احرب مکفوف مفعول)
 ۱ - حرر نکسر اول و سکون دوم تعربد معنی آنچه که از عرش و آفتاب برآید و جرآن نوشته جهت
 حصول مقصود و دفع بلا یا خود دارد (نقل از مثنوی الارباب دیل نموده) - حرر جان، حافظ جان، باستعاره
 مقصود نامهٔ دوست - معنی است فاصد نامداری که از شهر بار آمد نامه‌ای بخط مشکین دوست که حرر جان
 بخاش است یا خود آورد، در اینجا اشاره‌ای درو باین که دو قدیم در دواب بری خوشتر شدن دوده (باصطلاح
 امروز مرکب) آن را با اندکی عطر یا مشک می‌آشفتند ۲ - معنی سبک دل سزده گاهی بیک بار سپردم و از
 این نسیم طلب و در ناسره که راهنمی افشاندیم، سرآمده ۳ - بر حسب آرزو بیکام دل و موافق مقصود -
 حسب بفتح اول و سکون دوم در ساق فارسی معنی عدد و شمار، در غرضی صبح دوم تلفظ میشود ولی در
 فارسی حرف دوم گاه مصوح و گاه ساق خوانده میشود ۴ - معنی بیت مشک را در حرکت و ساء راه
 گردش احساسی است پس هر دو فصل دوست میگردند ۵ - باد فتنه سداب محبت و آشوب، تشبیه صریح -
 معنی بیت: اگر سداب محبت و آشوب هر دو عالم را دربر و رو کند، ما با شمع دیدگان چشم براه دوست می‌جاییم ۶
 - کحل الجواهر: نسیم او و سکون دوم سزده‌ای که برخی خراش سرور رید سوده و جواهر دیگر باشند -
 معنی بیت ای نسیم نامداری سزده جوهری را آن غدار معارضه که در گذرگاه دوست است برای روشنی دیده
 من بیاور ۷ - معنی بیت ما سزده‌ای پیشانی بر خاک درگاه عشق نهاده ایم تا نسیم که سرانجام چه کس این
 سعادت را خواهد یافت که در کنار دوست بیاورد

غزل ۶۱

صبا اگر گذری استندت بکشورِ دوست
 بیار نغمهٔ از گیسویِ معنبر^۲ دوست

بحانِ او که بشکرا به جان برافشام^۴

اگر بسوی من آری پیامی از برِ دوست
وگر چنانکه در آن حضرت نیست نباشد یار

برای دیده بسیار غباری از درِ دوست^۵
من گدا و^۶ تمنای وصلِ او هیسات

مگر بخواب ببنیم خیالِ منظرِ دوست
دلِ صنوبریم^۷ همچو بید لرزانست

ز حسرتِ قدمِ بالایِ چون صنوبرِ دوست
اگرچه دوست بچیری نسبخرد ما را

معالمی نفروشیم موئی از سرِ دوست
چه باشد از شود از بندِ عم دلش آزاد

چو همت حافظِ مکن غلام و چاکرِ دوست

ورد نثر ۶۱ معاصر ملاح مقاطع صلات (بهر محبت من من مکنون مقصود)

۱ - معصه: فتح اول و سکون دوم بوی خوش ۲ - محبر: ضم اول و فتح دوم و سکون سوم و فتح چهارم عنبر آگین، صفت گسو ۳ - بر عشاق تبار کش ۴ - معنی بیت: ای سیم صبا، اگر بآستان دوست راه توانی یافت، گردی از درگاه وی برای روشنی چشم من بیاور ۵ - و: حرف ربط مفید تعجب، صحتی گوید

افسر خفاقت و آنگاه سرخساک آلود خیمه سلطان و آنگاه فضای درویش

۶ - هیسات: دور و جید است. نیز نگاه کنید نثر ۲۸ شماره (۵) - معنی بیت: من بسبب جای شگفتی است که خیال وصال او را هر سر پرورم، این آرزو جید است که بسر شود مگر آنکه سقت خیالی چهرة وی را در رؤیا ببینم ۷ - صوری: شکل صوبر یا مخروطی، صفت سی از صنوبر، دل موصوف: دل را بسبب مخروطی بودن صنوبری گفته اند - صنوبر بکسر یا فتح اول و فتح دوم و سکون سوم و فتح چهارم درختی از ثمره مخروطیان دارای برگهای مشرب و مخروطهای دراز باریک - معنی بیت: دل صنوبر شکل من از اندوه و دریغ نادیدن قدموز و درمبای چون صنوبر دوست بر خود مانند بید میلرزد و مگران است سلمان صابوچی گوید

شکل صنوبری که دلتش نام کرده است سلمان پیاد قدم تو در پسر گرفته است

غزل ۶۲

مرحبا^۱ ای پیکِ مشتاقان، بده پیغام دوست
 ناکتم، جان از سرِ رغبتِ فدایِ نامِ دوست
 واله و شیدا است دایم همچو بلبل در قفس
 طوطی^۲ طبعم^۳ ز عشقِ شکر و بسادام^۴ دوست
 زلفِ او دامست و خالش دانه^۵ آن دام و من
 بر امیدِ دانه^۶ افتاده‌ام در دامِ دوست
 سرزمینی بسرنگیرد تا صبحِ روزِ حشر^۷
 هر که چون من در ازل یک‌حر عمخورد از جامِ دوست
 بی‌نگویم شمع از شرحِ شوقِ خود، را آنک
 در بیک^۸ باشد بودن بیش از این اسرام^۹ دوست
 گر دهد دستم کسم در دیده همچون توتیا^{۱۰}
 خاکِ راهی گانِ مشرف^{۱۱} گردد از اقدام^{۱۲} دوست
 میلِ من سویِ وصال و قصدِ او سویِ فراق
 ترکِ کامِ خود گرفتم تا برآید کسام^{۱۳} دوست
 حافظ اندر دردِ او میسور و بی‌درمان ساز
 زانکه درمانی ندارد دردِ بی‌آرامِ دوست

ورد غزل ۶۲ فاعلاتی فاعلاتی فاعلاتی فاعلاتی (بهر رمل شمس معصور)

۱ - مرحبا: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم در ساق فارسی از اصوات یا شبه جمله است که برای آفرین و خوشامد گفته میشود و مأخوذ است از مرحبا^۱ که در عربی مفعول مطلق است که فعل و متعلق آن بجهت تخفیف حذف شده است و در اصل رَحِبْتُ لَكَ الدَّرْ مَرْحَبًا (گشاده شد و تو خانه گشاده شدنی) بوده است و مرحب مصدر میمی است بمعنی فراح شدن و الف آخر آن بارمانده نشان تنوین نصب است ۲ - طوطی طبع: طوطی سخنگوی قریحه، تشبیه صریح ۳ - شکر و بسادام: شکر و بسادام استعاره است از لب پوشین و چشم بسادامی، در ضمن اشارتی دارد بر رغبت طوطی بخوردن شکر و بدم که خوراک مطلوب این پرند است ۴ - حشر: بفتح اول و سکون دوم گرد آوردن و روز حشر روز رستخیز است - معنی بیت: آنکه مانند من در روز نخست یک

آشام (۳ جرعه) از ساغر دوست نوشید تا بامداد مستعیر، همچنان از مسمی سر بر ندارد؛ تلخیصی دارد بروز
الست و پیمان گرفتن خداوند از آدمی بر نوشیدن پیمانۀ عشق و پرستیدن حق یگانه ۵ - ایرام: بکسر اول
بسته آوردن و ملول کردن، مصدر باب افعال - معنی بیت: بیش از اندکی بر اشتیاق خود را بار نمی گویم، چه
افزون از این دوست را با گفته خود بسته آوردن مایه ریح خاطر و تصدیق است ۶ - نوتیا: بضم اول سنگ
سرمه، اکید روی که در کوره هائی که روی و سرب را میگذازند حاصل میشود عرب این کلمه را از فارسی
گرفته است عرب از دودهای فارسی (نخل یا اختصار را لغت نامه محمد، ۷ - مشرف: تشریف داده شده و
بزرگ داشته، اسم مفعول از تشریف از معرّد شرف ۸ - اقد: بفتح اول و سکون دوم قفها ۹ - کام: مراد
و آرزو ۱۰ - درد بی آرام: موصوف و وصف، درد عشق که نکس باید بر است یا درد آنکس که از هجران
دوست بیقرار است.

غزل ۶۳

روی تو کی ندیدم و هزارت رقیب^۱ هست
در کنجینه^۲ هنوز و صدف عذلب^۳ هست
گر آمدم بگوی تو، چندان غریب^۴ نیست
چون من در آن دیار هزاران غریب^۵ هست
در عشقِ خانقاه و خرابات فرق نیست
هر جا که هست، پرتو روی حبیب^۶ هست
آنجا که کار صومعه را جلوه میدهند
نفوس^۷ دیر راهب و نام صلیب^۸ هست
عاشق که شد که یار بحالش نظر نکرد؟
ای خواجه درد نیست و گسرنه طیب^۹ هست
فریادِ حافظ این همه آحر بهره نیست
هم^{۱۰} قصه غریب و حدیثی عجیب هست

وزن غزل: مفعول فاعلات معاعیل فاعلات (بهر مصارع اخرب مکفوف مفعول)

۱ - رقیب: مراقب و نگاهدار و پاسبان - معنی بیت: چهره ترا کسی ندیده است و هزار نگهبان و

مراقب داری؟ موهور شکفته ای و بی حدلس بر اصراری غیبه وجود است ۲ - عریب: شکفت ۳ -

غریب، اوارہ و دورمانده از وطن۔ همان غریب و عرب جدام نام مراعات شده است ۴۔ معنی بپشت: در
شیوه عشق و ورزی بر جمال حق میان حادقہ دروسان و مبتکذ ریدن تفاوتی نیست، چه مهر جا که باشد از
آفتاب چهره محبوب ازل فروغی میرسد، شبح محمود نسیمی گوید

اگر مؤمن بداسی که است چست یعنی کردی که دس در بت پرستیست
وگر کار رس گناه گشتی کجا در دس حدود گمراه گشتی؟

۵۔ مافوس رنگ بررگی که بر مباره کسا آورده و گاه مباره یا اعلام حیری برارده (مقل از لسان
دهخدا) ۶۔ صلیب، بفتح اول چلیب۔ معنی بیست برای راس و رونق عبادتگاه درویشان مافوس صومعه
کنیتش و اسم چیا بر بکارست، یعنی در طریق حواسداری حق و عشق مأخر بنده هستی که یکی پیش نیست
همه بدگان خدا مباد همگام و متقی باشد ۷۔ معنی بیست هر که در یا حب، دلستان مهر و عذیت در وی
مگریست، ای بررگوار، درد باید باشد ما پر شک درمان بر بردارد، مقصود آنکه رنج عاشقی مارده گنج وصال
چشم توان داشته شاعری گوید

ربح ماست گنه وره خاطر لبی بگرد سادیه در حسحوی مجوسیت

۸۔ هم مسلماً و معنی و همان، در اسرار مذاکید است۔ معنی بیست سهه سالفه و فعال حافظ از
مشکلات عشق و ورزی بیجا و بیهوده نیست، همه عشق همانا دساری عجیب و معنی سنگت آورست و گفست
نست، باید دید و آزمود

غزل ۶۴

اگر چه عرض هر پیش یار بی ادبیت

زبان خموش ولیکن دهان پر از عربیت^۱

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه حسن

بسوخت دیده زحیرت که این چه بو العجیبت^۲

دریں چمن گل بیچار کس نجید آری

چراغ مصطفوی^۳ پاشرار بولہیت^۴

سببیا میرس که چراغ از چه سفلہ سرور شد

که کام بخشی او را سہانہ بی سیت^۵

به نیم هو سخرم طاق حاتقاء و ربط^۶

مر که مصطفی^۷ ایوان و پای خم طنیت^۸

جمالِ دخترِ رز^۹ نورِ چشمِ مساست مگر

که در نقابِ زجاجی^{۱۰} و پردهٔ عنیست^{۱۱}

هزار عقل و ادب داشتیم می، ای خواجه

کنون که مستِ خرابم صلاح بی ادبیت^{۱۲}

بیارمی که چو حافظ هر دم استظهار^{۱۳}

بگریهٔ سحری و نیازِ نسیم شبیست^{۱۴}

وزن غزل: معانی معانی معانی (بهر محنت شمن مخبون مقصور)

۱ - معنی بیت: اگرچه هر سانی و فصل مروشی در پیشگاه معنوی که مسموع کمال هر -، خلاف رسم ادب مینماید و من بدین سبب خاموش مانده ام ولی رهام سرشار از معنی شیوا و رسالت: مقصود از «عربی» در مصراع دوم کنایه از کلام فصیح و بلیغ است چه متجان عرسی سویی در ادب تبحر داشتند ۲ - برالصحیح: بمعنی، شگفت کاری: در بیان فارسی بلعجبی مرکب از بلعجب (صفت) + ی مصدری، بلعجب معنی است فارسی معنی سار شگفت و مرکب است از پیشوند بل معنی پر و سار و اسم عجب و از این قبیل است در بیان فارسی بلهوس و بلکامه: این بلعجب در عربی کینهٔ «قصامه» است و غیر از این بلعجب است - معنی بیت: هر شنه چهره بهار داشته و اهریص صورت هر شنه بار و دلرمانی پرداخته است، چشم از دیدار این حال خیره و حیران میماند که این چه شگفت کاری است ۳ - مصطفوی: در بیان فارسی صفت نسبی، منسوب به حضرت مصطفی پامیر گرامی سلام ۴ - بولهبی: منسوب ببولهب، ابولهب کینهٔ عبدالعزی بن عبدالمطلب عم رسول خدا که پیامبر ایمان بیاورد و میگفت محمد دیوانه است و خود میداد چه میگوید و سورهٔ نبت در قرآن در مکوهش ابولهب مارل شده است (نقل ماحضار در لغت نامهٔ دهخدا) - معنی بیت: کسی در گلزار جهان گل بی سرورش و آسیب خار از شامه جدا نکرد بلی در این دنیا مروع خاطر حضرت مصطفی و آتش چشم ابولهب پاهم باشند، سندی گوید

جود دشمن چکنده گر نکند طایب دوستم گنج و مار و گل و خار و غم و شادی بهمند

۵ - معنی بیت: سؤال مکی که فنک را در بر کنبدن فرومایگان موجب چیست، انگیزهٔ بجرح در پسراد

رساندن سندگان بی حکمتی و ناستوار کاری است ۶ - رباط یکسر اول مهمان سرا ۷ - مصطبه: یکسر اول و سکون دوم و فتح سوم سکوی میخانه و میخانه ۸ - طنی: بفتح اول و دوم و کسر سوم ایوان، نالار - معنی بیت: ایوان بلند خانقاه و مهمان سرای صوفی پیش من بیم جو می آورد چه سکوی میخانه ایوان سرای من و کنار غم پاده نالار منست ۹ - دختر رز: به ستاره مراد شراب ۱۰ - زجاجی: بهم اول شیشه ای، صفت نسبی از زجاج، نقاب موصوف ۱۱ - عیبی: یکسر اول و فتح دوم منسوب به عیب (انگور)، صفت نسبی، پرده موصوف: مراد از پردهٔ عنی و نقاب زجاجی دو پرده از هفت پردهٔ بستم است و در اینجا پایهام از

زجاجی مقصود آوند نیشتمای شراب و از پرده عجبی مرید انگورست که می را در سر پرده خود می پرورد —
 معنی بیت: همانا طلعت زیبای دختر ناک بجای شراب فروغ دیده ماست که چون نور چشم در پرده زجاجی و
 عجبی جای دارد ۱۲ — معنی بیت: ای بزرگوار، من بسیار حرممند و آداب‌دان بودم، اینک که با نوشیدن پیاله
 معرفت مستانه بنیاد خود پرستی را ویران کرده‌ام، حیر و صلاح من دوری از خرد مصلحت جری و راه و رسم و
 آداب ظاهری است؛ شاید در این بیت اشارتی به لامتنیان دارد که برای سرکوب نفس سرکش و اعتدال از چشم
 عامه خلاف ظاهر شرع رفتار میکردند ۱۳ — استظهار: یاری خواستی و پشت گرمی، مصدر بساب
 استعمال ۱۴ — نیشی: صفت نسی از نیشید، بیار موصوفه.

غزل ۶۵

خوشتر ز عیش و صحبت و باغ و بهار چیست؟
 ساقی کجاست، گو سبب انتظار چیست؟
 هر وقت خوشی که دست دهد مستم شمار
 کس را وقوف نیست که انجام کار چیست؟
 پیوند عمر بسته به موئیست، هوشدار
 غمخوارِ حوش باش، غم روزگار چیست؟
 معنی آب زندگی و روضه ارم
 جر طرف جویبار و می خوشگوار چیست؟
 مستور و مست هر دو چو اریک قبیله‌اند
 ما دل بهشوه که دهیم اختیار چیست؟
 رازِ درون پرده چه داند فلک؟ خموش
 ای مدعی نزاع تو با پرده‌دار چیست؟
 سهر و خطای بنده گرش اعتبار نیست
 معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست؟
 زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست
 تا در میانه خواسته کردگار چیست؟

ورن عرل ۶۵ معول فاعلاب معاعیل و علالت (بهر مضارع مثنیٰ اُخرب مکوفه مقصور)

۱- سبب انتظار موجب درنگ و تأخیر ۲- وفوقه بضم ول آگاهی ۳- انجام کار: پایان کار ۴- روضه ارم: باغ بهشت آسای شداد ۵- معنی بیت: آگاه باش که زندگانی بتار موئی آسان گسل هسته است و ثباتی ندارد. مگر در حال خود باش و بدو کم و بیش مخور ۶- مستور: پوشیده و پرمهین، اسم معول از ستر بفتح اول و سکون دوم، صفت جانشین موصوف (راهد) - معنی بیت: چون راهد حلفت شبی و صبح خرابات عشق در مقام یکتایی هر دو از یک تبار و مانند یکدیگرند ما بکرشمه و مار کدام یک دل بسپاریم، شیوه مختار کدام است؟ ۷- معنی بیت: چرخ از اسرار پس پرده آفرینش آگاه نیست، ای مدعی معرفت و دانش لب از سخن فرو برد و با فلک که با همه عظمت حاجب و پرده دار برای هستی است و از درون پرده بیخبر است، شیره مکی ۸- معنی بیت: اگر هراموشکاری و گناه بده را اعتباری باشد و افعی ر در کارهای بیک و بدار خود اختیاری نیست و مسئولیتی ندارد پس بهشتش و رحمت ایزدی چه معنی تواند داشت؟ ۹- کوثر بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم نام حوتی است در بهشت - معنی بیت: پیار با شراب ظهور بهشی از چشمه کوثر و حافظ باده را جام عشق حواس ما پیچیم که مشیت پدید آورنده هستی در این میان چه خواهد بود

غزل ۶۶

سال لیل، اگر با من سر باریست^۱

که ما دو عاشقِ رازیم و کارِ ما زاریست

در آن رمی که نسیمی وردِ رطبه دوس

چه جای دمِ ردنِ نافهایِ تازیست؟^۲

بیار ساده که رنگین کسبم جسامه رقی^۳

که مستِ جامِ غروریم و تمامِ هشیاریست

خیال زلفِ بویختن نه کارِ هر خامیست

که زبیرِ سلسله رفتنِ طریقی عیاریست^۴

لطیفه ایست نهانی که عشق ازو حیرد

که نامِ آن نه لبِ لعل و خطِ زنگاریست^۵

جمالِ شخص به چشمست و رلف و عارض و خال

هر از نکه درین کار و بارِ دلداراست^۶

آنکه در نظر دندن مجرد ارزش آدمی به حساب است به بسیم و رد داشتش ۸ - عروج: به هم اول بر شمن و بالا رفتن - معنی بیست و بیست و نه توراه تیران یافته چه بر شمن بر سپهر بر رگی که آستان نیست کار آسانی نیست ۹ - زهی، بکسر اول و دوم از اصوات یا شبه هل است برای تحسین و شگفتی - معنی بیت: سحرگاه نواز و اشاره چشم ترا در خواب دیدار کردم، چه بیک است مراحل روزیای وصلی که بهتر از بیداریست ۱۰ - کم آزاری: بی آزاری، کم در اینجا مفید نفی مطلق است نه نیر نگاه کنید بغزل ۳۱ شماره (۳) - معنی مصراع: نجات ابدی آدمی در آنست که بی آزاری پیشه کند و راحت رسا باشد

غزل ۶۷

یارب این شمع دلفروز^۱ ز کاشانه کیست؟
 جان ما سوخت پیرمید که جانانه^۲ کیست؟
 حالیا^۳ خانه بر انداز دل و دین منست
 تا در آغوش^۴ که می خسبد^۵ و همخانه کیست؟
 باده لعل لبش کز لب من دور سباده
 راج^۶ روح^۷ که و پیمان ده پیعانه کیست؟
 دولت صحبت^۸ آن شمع سعادت پرتو
 باز پیرمید خدا را که پروانه کیست؟
 میدهد هر گشای افسونی^۹ و معلوم نشد
 که دل نازک او مایل افسانه کیست؟
 یارب آن شاه و ش^{۱۰} ماه رخ زهره جبین^{۱۱}
 در یکتای^{۱۲} که و گوهر یکدانه کیست؟
 گفتم آه از دل دیوانه حافظ بی تو
 زیر لب خنده زنان گفت که دیوانه کیست؟^{۱۳}

وزن غزل ۶۷: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (هر رمل شمن مخبون مفعول)

۱ - شمع دلفروز: چراغ روشنی بخش دل، با استعاره مقصود محبوب زیبا ۲ - جانانه: معشوق و

مطلوب ۳ - حالیا: اکنون، ای که، قید زمان ۴ - می خسبد: بخواب میرود ۵ - راج روح: باده روان -

معنی بسته می لعل لب یار که هرگز از لبم جدا می‌شد شراب مستی بعضی رولن کبست و با ساغر کدام کس پیمان بسته که هم پیاله شود ۶ - دولت صحبت: سعادت مصاحبت: تسبیح صریح - معنی بسته برای خدا سؤال کنید که سعادت مصاحبت آن شمع محفل حس که فروغ نیکبختی از آن می‌تابد با اجازه که باشد؟ ۷ - افسون: بفتح اول سکون دوم فریب و جامه ۸ - شاموش: شاه ماسد در کشور نار و حسن، صفت چاشمین موصوف (یار) ۹ - چین: بفتح اول پیشانی - زهره چین: صفت ترکیبی، آنکه از پیشانی وی فروغ زیبایی چون ستاره ماهی می‌تابد ۱۰ - معنی بسته یار گفتیم بر آشتی دل حافظ دور از تو دریغ می‌خورم، یا خنده پنهانی زیر لب تجاهل کرد و گفت: دل او دیوانه عشق کبست؟

غزل ۶۸

ماهیم^۱ این هفته برون رفت و بچشم نالیت^۲
 حالِ هجران تو چه دانی که چه مشکلِ حالیت^۳؟
 مردمِ دیده زلفِ رخِ او در رخِ او
 عکسِ خود دید گمان برد که مشکینِ خالیت^۴؟
 می‌چکد شیر هنوز از لبِ همچون شکرش
 گرچه در شیوه گری^۵، هر مزه اش قنالیست^۶
 ای که انگشتِ نعمتی^۷ بکرم در همه شهر
 وه^۸ که در کارِ غریبانِ محبتِ اهلالت^۹؟
 بعد ازینم نبود ثایبه^{۱۰} در جوهرِ فرد^{۱۱}
 که دهانِ تو درین نکته خسوش استدلاست
 مرده دادند که بر ما گدیری حواهی کرد
 نیتِ خیر مگردان که مبارکِ فالیت^{۱۲}؟
 کوهِ اندوهِ فراق^{۱۳} بسچه حالت بکشد؟
 حافظِ حسنه که از ناله تنش چون نالیت^{۱۴}؟

ورد غزل ۶۸: فاحلاتن فحلاتن فحلاتن (بهر دمل مشن مقبول اصلیم مسیح)
 ۱ - ماه: قمر، استعاره از یار ماه رخسار است در یحی ۲ - محی مصراع: یار ماه رخسارم در ایس

هفته از من جدا شد و این هفت روز در دینه من یکسال می‌باشد ۳ - معنی بیت: مردمک چشم عکس خود را در آینه روی بار از لطافت و پاکی مشاهده کرد و پند شب که حالی مشکفام است ۴ - شیوه گری: بار کردن و کرشمه نمودن و عشوه گری ۵ - قتال: بفتح او و تشدید دوم بسیار کشته، صیغه مبالغه از قتل - معنی بیت: بار چندان بر جوان است که گوئی از لب نوشی وی شور قطره های شیری که در طفلی حورده است تراوش میکند، با آنکه هر مژه اش در قتل عاتقان صبر عمره و تار بر کشیده است ۶ - انگشت نما: صفت مرکب از ماده فعل امر یعنی معولی، آنکه همه وی را با انگشت نشان دهد، کایه از مشهور و معروف ۷ - وه: بفتح اول از اصوات است یا شبه جمعه که برای بیان فسون و شگفتی در پس جا بکار رفته است ۸ - افعال: فرو گذاشتن و سستی و غفلت، مصدر باب افعال ۹ - تشابه: تشابه و آلودگی و آمیزش چیز بد در بهتر ۱۰ - جوهر مرد: کوچکترین جرم و هر جسم که قابل تجزیه و تقسم بسته جرمه لا یتجری با اعتقاد متکلمین، کسایه از دهان محبوب (مقل از لقب مایه) حکماء جوهر فرد را باطل می‌داند - معنی بیت: در این پس درباره جوهر مرد که تجزیه ناپذیر است شانه شکی نخواهم داشت چه دهان سو از حردی سر حل این مسأله دشوار دلیلی پسندیده و مقبول است ۱۰ - کوه اندوه نرانی کوه عم جدائی، تشبیه صریح ۱۱ - بسجه: حالت بگسار استغلام محاراً معید می، بهیچ حال نتواند کشید ۱۲ - بال: رشته های تاریک درون می میای

غزل ۶۹

کس نیست که افتاده آن زلف دو تا نیست

در رهگذر کیست که دامی زبلا نیست

چون چشم تو دل میرد از گوشه شبیان

همراه تو بودن گنه از جانب ما نیست^۱

روی تو مگر آینه لطف الهیست

حقاً که چنین است و درین روی و رما نیست^۲

نرگس طلبد شیوه چشم توزهی چشم

مسکین خبرش از سر و در دیده حیا نیست^۳

از بهر محسدا زلف میرای^۴ که ما را

شب نیست که صد عریده^۵ با باد صبا نیست

بارای که بی روی تو ای شمع دلبرور

در بزم حریفان اثر نور و صفا نیست

تیمارِ غریبان اثرِ ذکرِ جمیل^۶ است
 چنانا، مگر این قاعده در شهرِ شما نیست
 دی^۸ میشد و گفتم صنما^۹، عهدِ بحای^{۱۰} ر
 گفنا غلطی^{۱۱} خواجہ درین عهد^{۱۲} وفا نیست
 گر پیرِ مغان مرشدِ من شد چه تفاوت؟
 در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست^{۱۳}
 عاشق چه کند، گر نکشد بارِ سلامت؟
 با هیچ دلاور سپرِ تیرِ قضا نیست^{۱۴}
 در صومعه زاهد و در خلوتِ صوفی
 جز گوشه ابروی تو محرّابِ دعا نیست^{۱۵}
 ای چنگ فسو و برده بخونِ دلِ حافظ
 فکرِ مگر از عیوبِ قرآن و خدا نیست؟

وردِ حرف ۶۹ معرول معاعیل معاعیل (بحر هرح منس احرب مکفوف مقصور)

۱- دوتا: هم در خم و گرهِگیر، صفت رلف- معنی یب. هر که را بینی در خم گیسوی گرهِگیر یار گرفتار است و کسی توان یافت که در گذرگاهش دام بلایی بآدم عشقی گسوده باشد. ۲- معنی بسته چون نگاهت دل از زهدان گوشه نشین بر میبرد تا تو بوس و دل به مهر تو ماحض گناه ما بیست، سعهی گوید، گوشه گرفتهم رحاق و هادنی بسبب گوشه چشم بلای گوشه نشین است مهستی گوید:

گر زاهد صد ساله بسد و نهد بر گریز من که پارسائی نکند

۳- معنی بیت: گوئی رحسار تو آمد است که بطف صبح و هر آفرینش در آن نمایاست به حقیقت همین گونه است و درین صحن ریا و ساحمگی نیست. ۴- معنی بیت شگفتا دیده سرگی آفسون و فریبائی چشم ترا میجوهد و میجوید، این را توان از تهی مری خود مانا گشت و آب شرم در چشم ندارد. ۵- پیرای: پیرایسته مکن و کوتاه مسار. ۶- عربده: بشره و هر دو تدحیثی. ۷- جمیل: بفتح اول و کسر دوم نیکو، صفت ذکر- معنی بیت: غمخواری آوارگان نشان بفرای باد شک است، جان من، مگر تیمارداری از عاشقان غریب در دیار شما مرسوم نیست؟ ۸- دی: یکسر و ل دپرو. ۹- صنم: بفتح اول و دوم بیت با صبحا ره مقصود یار ریا. ۱۰- غلطی: خورجه بر غلطی یا در شتاب افتاده ای ای بر رگوار، حرف اضافه «بر» حذف شده است. ۱۱- درین عهد: درین پیمان و بهام مقصود در این روزگار و عصر. ۱۲- معنی بیت: اگر پیر

میگفته بدان راهمای من گشته نقاوی ندارد و جانی مرده گیری نباشد، چه در هر سری از سرهای پسندگان
وازی از معرفت حق توان یافت ۱۳ - معنی بیت: پندل جر تحمل بار سرزنش کاری ستواند کرد، چه هیچ
دلیری در برابر تیر قصای آسمانی چری ندارد که ر آسیب رسد مانند ۱۴ - معنی بیت: پارسا در هیئتگاه و
صوفی در خلوت، پیشگاه دعا و یازدن تنها قبله بروی تست بی همه دعاگو و ناسخون تو باشند که محیوب
جهاییانی ۱۵ - معنی بیت: ای آنکه پنجه بحون دل حافظ آغشته ای، آیا ترا پروا و اندیشه ای از حشم خداوند
و حمیت قرآن که حافظ آرا از برداری باشد؟

غزل ۷۰

مردم دیده ما جز برخت ناظر^۱ نیست

دل سرگشته ما غیر ترا داکر^۲ نیست

اشکم احرام طواف حرمت می بندد

گرچه از خون دل رش نمی طاهر نیست^۳

بسته دام و قفس بباد چو مرغ وحشی

طایر سدره^۴ اگر در طلبت طایر^۵ نیست

عاشق مغلس اگر قلب دلش کرد تار

مکنش عیب که بر نقد روان^۶ قادر نیست

عاقبت دست بدان مرو بلندش برسد

هر که را در طلبت همت او قاصر نیست

از روان بخشی عیسی^۷ نزنم دم هرگز

زانکه در روح فرانی^۸ چو لب ماهر نیست

من که در آتش سودای تو آهی نزنم

کی توان گفت که بر داغ، دلم صابر نیست^۹؟

روز اول که سر زلف تو دیدم گفتم

که پریشانی این سلسله را آخر نیست^{۱۰}

سر پیوند تو تنها نه دل حافظ رست

کیست آنکس سر پیوند تو در خاطر نیست؟

وزن غزل ۷۰: فاعلاتن فعلاتی فعلاتی فعل لار (بهر رجل من من محبون اصلم مسخ)

۱ - ناظر: پیشنده و نگران ۲ - داکر یادآور، اسم فاعل از ذکر ۳ - معنی بیت: سرشک من برای گشتن پیرامون آستان مقدس تو احرام میپوشد، هر چند که تنگ من هر نفس بسبب خون دل خسته که با آن می آید پاک و طاهر نیست؛ للمیعی است در این بیت با آداب احرام پیش در طواف خانه خدا که از شرایط آن طهارت کامل است ۴ - سدره: یکسر اول و سکون دوم در حجت کساری است در آسمان هفتم سیر نگاه کنید بزل ۳۷ شماره (۸)، مقصود سدره المنتهی است که در قرآن از آن یاد شده است، آیه ۱۴ سورة النجم (۵۳) ۵ - طایر، پرواز کننده، اسم فاعل از طیار - معنی بیت: جان پاک یا پرتنه عرش آشیان سدره نشین اگر به جستجوی تو پرواز میکند، چون مرغان ترسان دشت و صحرا اگر رفتار بند و قفسی بهمانند ۶ - نقد روان: نقدینه رایج - معنی بیت: اگر دوستار بهیست در ماسره دل خود را در قدم جانان افتانند، جای خرده گیری نیست چه بر تار کردن نقدینه رایج یا رو و سیم تو نای ندارد، خواجه در غزل دیگر فرماید:

نقد دلی که بود مرا صرا صراعه شده قلب سیاه بود از آن در حیرام رهست

۷ - روان بخشی عیسی: زنده کردن مردگان بهر حق و جان تازه بخشیدن بآنان که از معجزات حضرت عیسی است، نگاه کنید آیه ۱۱۰ سورة مائده (۵) ۸ - روح فزائی: حیات بخشی ۹ - معنی بیت: من که از سوز عشق تو آهی بشکایت بر می آورم، نمیتوان پنداشت که در برابر دافهای جانگدار شکیبایی و تپاب بیاورم ۱۰ - معنی بیت: روز نعت که سر گیسوی ترا بیدار کردم این سخن مرا بر زبان رفت که پرشانی سلسله عاشقان ترا چون پرشانی زلفت پایی نباشد.

غزل ۷۱

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست

در حق ما هر چه گوید، جای هیچ اکراه نیست^۱

در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست

در صراط مستقیم، ایدل، کسی گمراه نیست^۲

تا چه بازی رخ نماید؟ بیدقی^۳ خواهیم راند

عرصه شطرنج رندان را مجال شاه نیست^۴

چیز است این سقف بلند ساده بسیار نقش

زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست

این چه استغناست یا ربوبین چه قنادر حکمت است؟

کاین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست^۵

صاحب دسوان ما گسوثی نمیداند حساب

کاندربین طغرا^۱ نشانِ حبیب^۲ الله نیست^۳

هر که خواهد گو بیا و هر چه خواهد گو بگو

کبر و ناز و حاجب و دربان مدین درگاه نیست

بر در میخانه رغنِ کسارِ یک رنگان بود

خود فروشان را پکوی می فروشان راه نیست^۴

هر چه هست از قامتِ ناسازِ بی اندام ماست

ورنه تشریف^۵ تو بر بالای کس کوتاه نیست

بنده پیر حرا بانم که لطمش دائمست

ورنه لطفِ شیخ و زاهدگاه هست و گاه نیست

حافظ از بر صدر مستبید ز عالی مشربست

عاشقِ دردی کش^۶ اندر بدِ مال و حیا نیست

ورن غزل ۱۷۱، فاعلاص فاعلاتن فاعلاتن (بحر رمل شمن معصور)

- ۱ - اکراه، بکسر اول و سکون دوم در سیاق فارسی بیشتر بمعنی ماحوش و ناپسند داشتن و کراهت و ماحوشی است - معنی یسب پارساتی که ظاهر شروع ردی را دلیلتگی نشان میدهد از حال ما سالکان طریق معرفت خبری ندارد و از آنچه در پرتو ما باد بی گوید، بهیچ روی رسیده و ماحوشندل میباشد - ۲ - معنی یسب، در آئین درویشی هر پیش آمدی که برای رهروان طریق روی دهد بغیر و صلاح آسان است - دلا در راه راست معرفت حق هیچ کس گم نخواهد شد - ۳ - بدیق، بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم مأخوذ از بدیق عربی که معرب پیاده و پیادک فارسی است - مهره پیاده در باری شطریج - معنی یسب تا بیسیم که چه باری و نقشی پدید می آید، ما ایک پیاده ای بر نطق شطریج پیش میبریم، در شطریج باری با وار سگان سلیم شاه فرصت و میدان ناخت و تازی ندارد و بروی مات خواهد شد - ۴ - سقف بند ساده بسیار نقش، باستعاره معصود آسمان است که در حقیقت آن بی نقش میباشد و ستارگان بر این عرصه پهناور نقشهای زیبای بسیار پدید آورده اند - ۵ - معنی یسب: پروردگارا، این چه بی ساری است و چه موجب حکیمانده و استوار کاری در میان است که با همه جراحها و ریشهای درون فرصت و رحمت یک آه کشیدن و شکایت کردن نداریم - ۶ - طغرا، بضم اول و سکون دوم محفف طغرا، نشانی که بر فرمانها و سکههای پادشاهان نگاشته میشد - ۷ - معنی یسب، رئیس دیوان ما پنداری رسم حساب و شمار را فراموش کرده باشد چه بر بالای فرمان صدقه ای که صادر کرده است، نشان و عنوان حبیب^۲ الله (ثواب و مزد تنها از خداوند چشم باید داشت) دیده

نیشود ۸ - معنی بیت: بدرگاه سگده رسدن روی آوری شیوه نکدلان پاکیزه صیر است. اما آنکه کرامت انسانی خود را باندک مال و جاه دنیا فروخته بد، بکوی بجمع که می صاف معرفت میروشد، راه ندارد.

۹ - تشریف: بزرگ گردانیدن و پررنگ داشت، محاراً بحلقه سیئت انسیه سبب یا سبب سبب) بمعنی خدمت - معنی بیت: هر کاستی و عیبی که باشد بواسطه قدما و زور و با اعتماد ماست و گر نه خلعت و بر کفایت هر کسی رسیده و برآورده است؛ مقصود آنست که بحال در مبدأ فیاض نیست ولی ماده باید شایستگی پذیرش فیض را داشته باشد مولوی گوید:

جهانهای چو عیسی سوی چرخ برآید غم نیست، اگر ره پیرو لاشه خری را
معدی گوید:

پرتو خورشید عشق بر همه بکسان بافت سنگ بیک روح بسبب ناهمه گوهر شود
۱۰ - دردی کنی، بهم اول و سکون دوم و کسر سوم باده نوش، صفت مرکب فاعلی - دردی، آنچه از شراب و چر آن از مایعات به تنش شود و در ظرف رسوب کند محاراً باده «بالوده و صاف باکرده را می گفتند - معنی بیت: اگر حافظ در پیشگاه محسن نکیه بر مسدود میرسد از بلد ظری اوست، چه بیدلی که باده معرفت نوشیده باشد، در اندیشه یا سبب سبب و در و رسیدن باده و مقام در این سرای غریب نیست.

غزل ۷۲

راهیست راه عشق که هیچش کنار نیست

آنجا جز آنکه جان سپارند چاره نیست^۱

هر گه که دل بعشق دهی، خوش دمی^۲ بود

در کار غیر حاجت هیچ استفساره^۳ نیست

مارا ز منع عقل مترسان و می بیار

کار شمع^۴ در ولایت ما هیچ کاره نیست

از چشم خود پیرس که ما را که میکشد؟

جانا گاه طالع و جرم ستاره نیست^۵

او را بچشم پاک توان دید چون هلال

هر دیده جای جلوه آن ماه پاره نیست^۶

هر صفت شمر طریقه رسدی که ایس شدن

چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست^۷

نگرفت^۸ در تو گریه حافظ بهیج رو

حیران آن دلم که کم از سنگِ خاره^۹ نیست

ودن عرل ۷۲ مفعول ماعلات معاعیل ماعلات (بهر مضارع مشن اخرب مکثوف مقصور)

- ۱- معنی بیت: راه عاشقی طریقت که پادشاه دارد و در این کار برای رسیدن به محبوب چنانکه از جان غریب بگذراند، گریزی نباشد. ۲- خوش معنی: دمی خوش پارسائی دلپذیر، صفت و موصوف ۳- استعاره: بهترین یکی از دو کار را از خداوند خواستی و نیکی جستی، مصدر پادشاه استعجال ۴- شعله، بکسر اول و سکون دوم نگاهبان و صابط و حاکم - معنی بیت: ما را از بهی حرد بیم مده و پاده پده که نگاهبان حرد در کشور دل ما هیچکاره هم بسبب بعضی از هیچ هم کمتر است ۵- معنی بیت: از دیده خود سؤال کن تا بگوید که ما کشته بر نگاه توایم، جان من قتل عاشق را تفصیر و گناه کوکب بهجت و اصرار فلکی مدان ۶- معنی بیت: محبوب لطیف را با دیده بر بس روش آجما که هلال را مگردان دید، چه هر چشم شایستگی دارد که جلوه گاه آن ماهرخ رساند ۷- معنی بیت: شوه طندری و وارستگی را غنیمت بدان که طریق آن چون راه گنجینه گرابها بر هر کسی پدید نیست ۸- نگرفت: اثر نکرد ۹- سنگ خاره: سنگ حار را سگی است بسیار سخت و صلب.

غزل ۷۳

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست

مَشِّ خاکی درت بر بصری^۱ نیست که نیست

ناظرِ رویِ تو صاحبِ نظرانده آری

سرِ گیسویِ تو در هیچ سری نیست که نیست^۲

اشکِ غماز^۳ من از سرخ برآمد چه عجب

خجل از کرده خود پرده دری نیست که نیست

تا بسدامن نشینند ز نسیمش گسردی

سیل خیز از نظرم رهگذری نیست که نیست^۴

تا دم از شام سر زلفِ تو هر جا نزنند

با صبا گفت و شنیدم سحری نیست که نیست^۵

من ازین طالع شوریده برنجم ورسی
 بهرمند از سرِ کویت دگری نیست که نیست
 از حیای لب شیرین تو ای چشمه نوش^۱
 غرقِ آب و عرق اکنون شکری نیست که نیست
 مصلحت نیست که از پرده بیرون افستد راز
 ورنه در مجلسِ رندان خبری نیست که نیست^۲
 شیر در بادیه عشق تو روپناه شود
 آه از این راه کمد روی خطری نیست که نیست^۳
 آب چشمم که بسرو مستِ خساک در تست
 ریز صد منت او خاک دری نیست که نیست^۴
 از وجود قدری نام و نشان هست که هست
 ورنه از کُحلف در آنجا اثری نیست که نیست^۵
 غیر ازین نکته که حافظ ز تو ناخشنودست
 در مرآیای وجودت هنری نیست که نیست^۶

ورن غزل ۷۳، ماعلان صلاب (بحر رمل مثنوی مقصور)

- ۱ - بصر: یعنی اول و دوم چشم - معنی بیت: هر چشمی از هروع چهره تو روانی است و سپاس غبار روشنی بخش درگاه تو بر هر دیده ای باشد
- ۲ - معنی بیت: صاحب دلان چشم بر جمال تو دوخته اند، آری راز نهان دلپسنگی پرلف تو در هر سری هست
- ۳ - غمار: یعنی اول و نشانی دوم سخن چین و پرده در، همیشه مبالغه از غمز - معنی بیت: اگر سرشک پرده در من حویین شد شکفت نیست، چه هر که راز عاشق را قاش کند از کردار ناپسند خود شرمسار خواهد گشت
- ۴ - معنی بیت: ب غباری از جنبش نسیم بر دامن یار نشیند، هر هر گذرگاهی از اشک دیده ام سببی روان است، حافظ در غزلی دیگر فرماید:
تا بر دلش از غصه غباری نشیند / ای سبیل سرشک از عقب نامه روان باش
- ۵ - معنی بیت: برای آنکه از شب گیسوی مشکین تو در هر احسن معنی برود هر بامداد پگاه با نسیم صبا که پیک عاشقانت عتاب و خطاب بسیار میکنم تا بوی زلف ترا بهر محفل بپراگند
- ۶ - چشمه نوش: چشمه آب زندگی یا حیات، باستعاره مقصود لب پار - معنی بیت: ای چشمه آب زندگی شهید و شکر از شرم آنکه با وجود لب نوشین تو بر خود نام شیرین نهاده اند، غرقه آب شرم و عرق حجلت گشتند
- ۷ - معنی بیت:

آشکار شدن اسرار بحیر و صلاح ییب و گریه محض رندان از هر چه روی دهد با حیرند ۸ — معنی بیت: در
 صحرای بی‌رمهار عشق تو شیر عوی پسمه چون رود، ناتوان گردد، درد از این طریق هولناک که هر خطری
 که گمان بری در آن هست ۹ — معنی ییب: اشک من که سپاسگزار مرصهٔ عبار آستان تست، بر خاک هر
 درگاهی که باشد، منت فیض رسانی دارد ۱۰ — معنی ییب از شخصی من اندک اسم و رسمی بر جای مانده
 است که پر رنده پوس دلالت دارد و گریه هر نشانی که از ناتوانی و شکستگی بجوئی، در پیکر من هست ۱۱
 — معنی ییب: چرا این مآله که حافظ از تو گلمند در سرتاسر وجود تو هر کمالی که در جهان باشد توان
 یافت.

غزل ۷۴

حاصلِ کارِ که کون و مکان^۱ این همه نیست
 باده پیش آر که اسبابِ جهان این همه نیست
 از دل و جان شرفِ صحبتِ جانان غرضت
 عرض ایست و گریه دل و جان این همه نیست^۲
 منتِ سدره و طوبی^۳ رپی حایه مکش
 که چو حوش بگری ای سرورِ روان این همه نیست
 دولت آنست که بسی خونِ دل آید بکثار
 ورنه با سعی و عمل باغِ جهان^۴ این همه نیست
 پنج روزی^۵ که درین مرحله مهلت داری
 حوش بیاسای زمانی که زمان این همه نیست
 بر لبِ بحرِ فنا منتظریم، ای ساقی
 فرصتی دان که رلب باید هان ایس همه نیست^۶
 زاهد ایمن شو از بازیِ غیرت زندهار
 که ره از صومعه تا دیرِ معان^۷ این همه نیست
 دردمندیِ می سوخته زار و نزار
 ظاهراً حاجتِ تقریر و بیان این همه نیست

نام حافظ رقم^۸ نیک پذیرفته ولی

پیش رندان رقم سود و زیان این همه نیست

وزن غزل ۷۴: فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مثنوی محبوب منصور)

۱ - کارگاه کون و مکان کارخانه هستی و عالم ماده که بیدار بندگان دارد جهان آفرینش - معنی بیت: محصول و سیاحت جهان هستی یا عین ماده در دمه عارف چندین در حور اعتنا سمع. ماده بنار و بده که سال و ملک گیتی اعتبار ندارد و اعتماد را شاید ۲ - معنی بیت: عرض و کمال مطلوب از جان و دل داشتنی، شرف و اصحاب مصاحبت یار رسیدن و گریه دل و جان بی پایان در ریشی ندارد ۳ - سدره و طوبی، مقصود سدره المنتهی و درخت بهشتی طوبی است، نیز نگاه کنید بغزل ۲۷ شماره (۸) - معنی بیت: آرمیدن در سایه سدره المسمی درخت عرشی و طوبی شاخسار بهشت را بهای مسکن شدن پذیر که ای سرو خوشه ارم، چون بیک پذیریشی، چندان نمی آورد ۴ - جهان بکسر اول جمع جت جمع اول به معنی بهشت - معنی بیت: ناز و نعمت آن باشد که بی حور دل خوردن و ریح بواهر ساکنین دست آید و اگر چنین باشد، باغ بهشت را با کوشش و کار سخت بدست آوردن چندان در ریشی ندارد ۵ - پنج دور که در صفت کوتاه - معنی بیت: در پنج دوره بوس عمر خود در مرگه جهان یک نفس بهوشی و شادی بنگران که فرصت تو بسیار اندکست ۶ - معنی بیت: بر لب دریای نیستی ایستاده ام چشم براه و منظر عوالم رنجم، ای ساحلی، سیراب کردن ما را غیب شمار، چه از لب دریای ما ناهای و گام عدم چندان روی سب یا آنکه مقصود آب که شاید پسمانه از لب ندهای برسد و اجل برسد یعنی فرصت رحمت رود گذر و ناپایداریست ۷ - معنی بیت: هان ای پارسا، از نفس طهرت و بازی رشک پردی که ترا در غرور رهد می بیند و بدان سبب از عبادتگاه ترا بکوی مقابله عروش میکشاند، خود را در امان میدارد در صحن منجمی بنیج صحن دارد که پس از گواردن پناه صبح بحرور طاعت گرفتار آمد و بدحتر ترسانی در باغب و از حرم رحمت سخاوت خمار کشید ۸ - رقم، نشان کردن و نوشتن - معنی بیت: حافظ بیک نامی مشهور شد اما در نظر رندان و وارستگان قلندر سود و زیان چندان اعتباری ندارد و نفع ضرر این جهانی را بهجبری نگیرد

غزل ۷۵

خواب آن ترگی فتان^۱ تو بی چیری نیست

تاب آن رلف پریشان تو بی چیزی نیست

از لبت شیر روان بود که من میگفتم

این شکر گرد نمکدان تو بی چیزی نیست^۲

جان درازی تو بسا که بقی می‌دانم
 در کمان باوکِ مرگانِ تو بی چیزی نیست^۲
 مبتلانی بغمِ محنت و اندوهِ فراق
 ابدل این ناله و افغانِ تو بی چیزی نیست^۳
 دوشِ باد از سرِ کوشِ بگلستانِ بگذشت
 ای گل این چاکِ گریانِ تو بی چیزی نیست^۴
 دردِ عشقِ ارچه دل از خلق نهان میدارد
 حافظ این دیده گریانِ تو بی چیزی نیست^۵

ورن غزل ۷۵: ماعلانی مملاتی فعلان (بهر رمل مضمون مضمون اصلم صبیح)

۱ - فتاب بفتح اول و تشدید ثانی فته انگیز، صفت برگس - برگس فتاب، استعاره از چشم یار - معنی
 بیس جوابِ برگس چشم فته انگیز بر بی علتی نیست، مقصود آنکه فته حفته است که بزودی بیدار میشود پیچ
 و تاب گسری آشفته بر بی دلیل نیست یعنی برای بکشد امگدن دلهای عاشقانه ۲ - معنی بیست، دور
 هر سال بودی که من با خود میگفتم، این لب نمکین بر پیرامون نهان نمکین تو خالی از حسن و صلاحیت
 نیست ۳ - معنی بیست، عمرت دراز باد که درست می‌شاسم و در می‌یابم که سیر مزه در کمان ایرو نهان
 بی هدمی محو شد بود مقصود آنکه اما جگانه این تیر دل عاشق است ۴ - بی چیزی نیست، بی سبب و اثر
 نیست ۵ - معنی بیست، دیشب سیم از کوی یار بگلزار ورید ای گل، گریان چاک ترا موجب است، مقصود
 آنکه گل از شوق آمدن نسیم کوی محبت گریان خود را چاک رده است ۶ - معنی بیست، اگر چه دل غم
 عاشقی را از مردم پنهان میدارد ولی ای حافظ این چشم اشکبار تو بی کار نمی‌ماند و راز ترا فاش میکند

غزل ۷۶

جز آستانِ توام در جهان پناهی نیست
 سر مرا بجز این در حواله گاهی^۱ نیست
 صو چو تیغ کشد من سپر بسیندارم
 که تیغ ما بجز از ناله و آهی نیست^۲
 چرا زکویِ خرابات^۳ روی برتابم؟
 کزین بهم بس جهان هیچ رسم و راهی نیست

زمانه گریزند آتش بخرمنِ عمر
 بگو بسو ر که بر من بسپر گِ کاهی نیست^۱
 غلامِ سرگسِ جمائ^۲ آن سہی سرور
 کہ از شرابِ غرورش بکس نگاہی نیست
 مباش در پیِ آزار و هر چه خواهی کن
 کہ در شریعتِ ما غیر از این گناهی نیست
 عنان کشیده^۳ روه ای پادشاهِ کشورِ حسن
 کہ نیست بر سرِ راهی کہ دادخواهی نیست
 چنین کہ از همه سو دامِ راه می‌بیم
 بہ از حمایتِ زلفش مرا پناهی نیست
 خزینہ دلِ حافظِ بزل و حالِ مده
 کہ کجاکہای چنین حدِ هر سیاهی^۴ بسب

- ورن غزل ۷۶ معانی معانی معانی معانی (بهر بحث شمس معین اصل مع)
- ۱- حواله گاه: محل یارگشت و مرجع و ملحق - معنی مصراع: سر من جر درگاه تو محل یارگشتی و پناهی ندارد ۲- معنی بیت: چون شمس مقصد هلاک من شنید آهیخته دارد من سپر مقاومت از دست می‌افکنم و تسلیم می‌شوم، چه شنید ما ناله نیاید و آه سحر گهی است کہ از هر تبیی پریده بر است ۳- خرابات: بفتح اول بمعنی شراب خانه و در اصطلاح عبارت است از خراب شدن صفات شریعت و فانی شدن وجود جسمانی و خرابانی مرد کامل است کہ از عوارف الهی بی‌احتیاج صادر شده و خراب نیز حرایی عالم بشریت را گویند (مقل از فرهنگ مصطلحات عرفا و متصوفه تألیف سید جعفر سجادی)
- ۴- معنی بیت: اگر روزگار حرم من بدگانی مرا بآتش کشد، بگذار بسورد کہ مردم این جنات دور رود از پر کاهی کہ ارش تراست ۵- جمائش بفتح و و تشدید ثانی شوح و افسونکار - سرگس جمائش باستعاره مقصود چشم افسونگر یار است - معنی بیت: بنده چشم شوح و افسونگر آن سرور را فرازم کہ از بنده غرور حسن مست است و بکس عنایتی و نظر لطیفی نمی‌کند ۶- عنان کشنده: در حال باز پس کشیدن دوال لگام از ظر دستوری حال یا قید حال برای دین فعل (پادشاه کشور حسن) - معنی بیت: ای شهریار ملک ربانی، دوال لگام را باز پس کش و آهسته بر آن کہ بر سر هر راهی عاشق سمدیده‌ای است کہ از تو داد میجوید ۷- سیاه: در اینجا استعاره از گیسوی سیاه و خال مشکین است - معنی بیت: گنجینه دل حافظ را بهر گیسوی سیاه و خال مشکینی سپار و چه من بر همان تو عاشقم و ایس دیری از هر زلف و خالی بریاید.

نباید مراد از رلف و خال تعلقات بین جهانی باشد و مقصود^۱ است که دل حافظ را جلوه‌های فریبده عالم حاکمی نمیتواند بهود مشغول سازد

غزل ۷۷

بلبلِ برگِ گلی خوش رنگ در مستقار داشت
و ندر آن برگ و نوا^۱ خوش نالهای زار داشت
گفتش در عین وصل این ناله و فریاد چیست؟
گف ما را جلوه^۲ معشوق در این کار داشت^۳
یارا اگر شست با ما نیست جویِ اعرض
بدشاهی کامران بود از گسدا می عار داشت
در میگیرد نیار و ساز ما با حسِ دومت
خرم آن کز تار تار سحتِ بر حوردار داشت^۴
خیز تا بر کلکِ آن نقاشِ جانِ افشان^۵ کنیم
کاین همه نقشِ عجب در گردشِ پرگار داشت
گر مسریدِ راهِ عشقی فکرِ بدنامی مکن
شیخِ صنعان خرقه رهنِ حایه^۶ خمار داشت^۷
وقتِ آن شیرین قلندر^۸ خوش که در اطوار سیر
ذکرِ تسبیحِ ملک در حلقه^۹ زُئار داشت
چشمِ حافظ زیرِ بامِ قصرِ آن حوری سرشت
شیوه^{۱۰} جَنَاتُ تُحْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ داشت^{۱۱}

ورن غزل ۷۷. فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (بهر رمل ضمن مقصور)

۱ - برگ و نوا ساز و سامان و سرانجام - معنی یب هرار دستا می گلب برگ خوش نقش و نگاری
بروک خود گرفته بود و یادانش ساز و سامان و اسباب وصال گل باز ناله میکرد ۲ - معنی بخت به بدیل
گفتم در حال وصال معشوق این پدگ و افسار را سبب چه باشد؟ بلبل پاسخ داد: تابش غروب وصال گل ما را
بر این بگرانی برانگیخته جانی گوید:

محبت قرب و بعد افروست دلم از محبت قربش محروست

نیست در حجر چر امید وصال هست در قرب همه بیم روال

۳- معنی بیت: چه عرصه بیار بمائیم و چه سعادتی دهیم، هیچیک در برابر جمال بی‌سایان و اثر بخش نیست و ما را بمقصود نمیرساند. شاد و خوش کسی باشد که در حیوان سار پرور کسوی مستحب کار و است. ۴- جان افشان، جان تار کردن یا حاشایی، اسم مصدر- معنی: بیا تا بر خضامت مرا عریض صورتگر آفرینش جان تار کنیم که با یک حرکت پرگار بهمه بنش و مگر شکفت و نوید بد آورد. ۵- معنی بیت: اگر هوادار طریق محبتی، از رسوائی بیم مدار شیخ صفای پیر عهد خود یا همه افنهار بپیک نامی ورزد حرفه شیخ الاسلامی را بجبر عشق بگرو بخانه باده فروش سپرد و جام گرفت. ۶- قلندر برودن سحر، عبارت از ذاتی است که از نقوش و اشکال عادت و آمال بی‌محدودی مجرد و با صفا گشته و بحرثه روح ترقی کرده و از قیود و تکلفات رسمی و حرفات اسمی خلاص یافته و در وجود خود ر همه درجده و از همه دست کشیده، و بدل و جان از همه بریده و طالب جمال و حلال حق شده و بدان حضرت رسیده. ۷- عرق میان قلندر و ملامتی است که قلندر تجرید و تعزید بکمال دردد و در محراب عبادت و عبادات کوتید و ملامتی آن را گویند که کتم عبادت بر غیر کند و اظهار هیچ خیر و خوبی نکند (معل باختصار از برهان قاطع). ۷- رسار هم اول و شدید دوم رسمایی است بستیری انگشت از ایرتیم که آن را بر کمر سدید، کمر بیدی بود که نمایان صراحی در منبری نامر مستمانان مجبور بوده ند داشته باشند تا بدین وسیله از مستلمانان محضار گردید (معل از لغت نامه دهخدا). - معنی بیت: حال و رووگار آن درویش و ارسته نمیرسکار بکو و خوش باد که در گوناگون مراحل سیر و سلوک ما آنکه برای مصراف بوجه خلق از خویش بظاهر در جمع اهل رید درری و هیأت آسان بود همان دگر و ورعی را که فرشتگان در ستون حداد دارند بر زبان میرند و در دل داشت. ۸- معنی بیت: دیده حافظ مرود بام کاج آن ریدی میوی زاد بحالت بهشتیهای هشتگانه شاه دارد که بر ریر آنها سهرهای آب روان است. جفات تجری- معنی: است از آیه ۸ سورة بیه (۹۸) جَرُّوْهُمْ بِحُتْرٍ بَیْهَمِ جَآءَتْ عَنْهُمْ جُجْرٍ مِّنْ تَحْتِهَا الْآنْهَارُ (پاداش آسان بر پروردگارشان بهشتیهای جاودن است که بهرها از ریر آنها روان باشد).

غزل ۷۸

دیدنی که یار جز سرِ جمور و ستم نداشت

شکست عهد و زغم ما هیچ غم نداشت

یارب مگیرش، ارچه دل چون کجوترم

افکند و گشت و عزتِ صیدِ حرم نداشت

بر من جفا ر بختِ من آمد و گسرنه یار

حائلاً که رسمِ لطف و طریقِ کرم نداشت

با این همه هر آنکه نه خواری کشید از او

هر جا که رفت هیچکس محترم نداشت^۳

ساقی بیار باده و با محتسب بگو

نکار ما مکن که چنین جام جم نداشت^۴

هر راه رو که ده بحریم درش نبرد

مسکین برید وادی و ره در حرم نداشت^۵

حافظ بر تو گوی فصاحت که مدعی

هیچش هنر نبود و خبر نیز هم نداشت^۶

وزن غزل ۷۸ معمول فاعلات معافین دعلات (سر مصارع منس اخرب مکثوف مقصور)

۱- معنی بیت پروردگارا، بار باریستم مؤانده مکن، اگر چه دل مرا که کجوتر حرم عشق است.

شیر حفا عیاک هلاک میکند و حرم صمد حرم وایس داشت. ۲- حاشا در ساق فارسی معنی هرگز و ابتدا و هرگز چنین مباد و از اصوات ماشیه جمله اسمیه برای تحذیر و سریه و ماحود است از حاشاک و حاشالک و حاشی فی عربی معنی دور باد از تو و دور باد - معنی بیت: شتم بر من از دست بهت بدرفت و هرگز چنین بیت که یار نبوده مهریابی و آئین خواستری را فاعله باشد، شاعر می گوید:

از بخت سده مستحب بسمهری تو مس عادت بخت حسویشن میدانم

۳- معنی بیت: یا وجود این هر کس که تحمل حفا و سرورش یار را نکرد، بهر جا که روی آورد، حرمتی

نیافت. ۴- معنی بیت: ای ساقی، باده بده و بهی گنده از مکراف پیام ما را برسان که باده گساری ما را بایسد شمعار که چمنید، جامی جهان ما چون جامه داده داشت. ۵- معنی بیت: سالکی که به حرم آستان یار راه نیافت، درمانده است که طمع مراحل راه خانه خدا را گردد و سرانجام بمقصد نرسید. ۶- معنی بیت: ای حافظ در میدان سمحوری گوی نیوانی بر پای و بر همه پیشی گیر، چه آنکه بیاطل دعوی فصاحت سخن میکرد با تو برابری تواند که هیچ همری ندارد و از اهل هنر هم خبری باز برسد است.

غزل ۷۹

کنون که میلدم از بوستان نسیم بهشت

من و شراب فرح بخش و یار محور سرشت^۱

گدا چرا نزنند لافِ سلطنت امروز

که خیمه سایه ابرست و بزمگه لب کشت^۲

چمن حکایتِ اردی بهشت میگوید

نه عاقبت که سیه خرید و نقد بهشت^۳

بمی عمارتِ دل کن که این جهسانِ خسر ب

بر آن سرست که از خاکِ ما بسازد خشت^۵

وقا مسجوی ز دشمن که پرتوی ندهد

چو شمع صومعه افروزی از چراغِ کشت^۶

مکن بنامه سیاهی ملامتِ من مست

که آگهیست که تقدیر بر سرش چه نوشت^۷

قدم درسیخ مدار از جنازهٔ حناظ

که گرچه غرق گشاست می رود به بهشت^۸

ورن غزل ۷۹ معادلن صلاتن مفاعیل فلات (بهر مجت شش مخبون مقصور)

۱ - و در اینجا حرف اضافه است معنی ملازمت و مصاحبت، بر نگاه کنید غزل ۵۶ شماره (۳)

۲ - جور سرشت: آنکه از زاده چشم بهشتی باشد صفت مرکبه یار موصوف ۳ - کشت، بکسر

اول مرزعه، کنترار - معنی بیت: یک که سیم بهشت از بوستان میورد، گدا هم دعوی شکوه شاهی تواند

داشت، چه سرایردهٔ بر افراشتهٔ وی سایه گستردهٔ ایر و مجلس آسایش کنار کنترار و صحرائی میر و حرم

است ۴ - بهشت بکسر اول فرو گذاشت و ترک کرد میان بهشت یعنی جنت و بهشت بمعنی ترک کرد از

تعاطل صایح لفظی رعایت جناس نام شده است - معنی بیت: چمن بما از صمیم بهار که ماه اردیبهشت است

آگهی میدهد. آنکه نسیهٔ بهشت را خرید و بهشت نقد گیتی را که بهار حرم است ترک گفت خرمند نیست ۵

- معنی بیت: ملک دل را با پوشیدن باده آباد کن که هر به برای گیتی در سر دارد که او غبار پیکر میا خلست

برند. ۶ - کشتند: بضم اول و کسر دوم و سکون سوم معنی ببرد - معنی بیت: از خصم پیمان بر سرین

مطلب، چه آنکه بخواند بحد چراغ معبد بهود شمع بر ستیگاه زاهد را بر افروزد، فروغی بیاید و در تاریکی

ماند ۷ - معنی بیت: من باده گسار گشکار را پیش سر زدن مکن، چه کسی میداند که خامهٔ سر نوشت چه

بنام او رقم رده است: مقصود آنکه شاید من سر انجام بخوبی آفریده شوم و تو بخود نفس گرفتار گردی ۸ -

معنی بیت: برای تسخیر حازهٔ حافظ یا پیکر بیجان او قدم رنجه کن که هر چند گناهکار است یمن قدم مبارک تو

بهشتی خواهد شد.

غزل ۸۰

عیبِ رساندن مکن، ای راهبِ پاکیزه سرشت

که گناهِ دیگران بر تو نخواهند نوشت^۱

من اگر نیکم و گرد تو برو خود را بیاش

هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

همه کس طالبِ یارند چه هشیار و چه مست

همه جا طایفهٔ عشقشست چه مسجد چه کشت^۲

سر تسلیمِ من و حشمتِ در میبکدها

مدعی گر نکند فهم سخن، گو سرو^۳ حشمت

ناامیدم مکن از ساقی^۴ لطفِ ازل

تو پس پرده چمدانی که که خوبست و که زشت^۵

نه من از پردهٔ نقوی بدمر اعتماد و بس

بدمر نیز بهشتِ ابد از دست بهشت^۶

حافظا روزِ اجل، گر تکف آری حامی

یکسر از کویِ خرابات بر نبت به بهشت^۷

وزن غزل ۸۰: ماعلاتی مغلّاتی مغلّاتی فغلّات (بحر رمل منس محبوس مقصور)

- ۱ - معنی بیت: ای پارسای نیک نهاد، بیبجوتی قلدران و ارسته مهردار که گناه کسان دیگر در نامهٔ کردار تو نوشته میشود؛ در صحن تلمیحی دارد بآیهٔ ۱۸ سورة فاطر (۳۵) وَلَا تُزِرُّوهُ^۱ وَزُرَّ الْآخِرُ (نفس گناهکاری بار گناه دیگری را بدوش نکند) ۲ - معنی بیت: هر کس خواه در راه باشد خواه سر مست از پادۀ عشق، محبوب یکتا را میجوید، سر ی پرستش عاشقانه خداوند همه بجاست خواه مسجد مسلمانان باشد یا معبد یهود ۳ - و در اینجا حرف اضافه است معنی معادله و بر بری، نیز نگاه کنید بقرن ۱۲ شماره (۹) ۴ - معنی بیت: من سر بتسلیم و ارادت بر حشمت در میخانه عشق می بزم، مدعی نادان اگر معنی سخن را در نیابد قاتل باش و معتقد شو که مرش در عدم ادراک و در بافت با حشمت یکسان و بر پرست ۵ - معنی بیت: از لطف و مهر دیرینه و پیشینه خداوند مرا مأیوس مساز که تو بر پس پرده گاهی نداری و بر راستی نمیدانی که نیکوکار کداست و بدکار کیست؛ مقصود آنکه شاید بطلاف تصور تو من شایستهٔ رحمت حق باشم چه خداوند

فرموده است سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي (مهر من بر قهر من پیشی گرفته است) ۵- بهشت: بهشت اول و دوم فرو گذاشت - میان بهشت یعنی جنت و بهشت یعنی فرو گذاشت صفت جناس تام مراعات شده است - معنی بیت: تنها من نیستم که از سر آورده پر هیزگاری رانده ام، حضرت آدم پسر من نیز بهشت جاودان را بفریب ابلهس فرو گذاشت و ترک گفت ۶- معنی بیت: ای حافظ، اگر روز پایان زندگی هم چایی از پلانه معرفت بنویسی، از میخانه گهی ترا پیرنگ بهشت جاودان رسانند.

غزل ۸۱

صبحدم مرغِ چمن با گلِ نوحاسته گفت
 ناز کم کن^۱ که درین باغ بسی چون تو شکفت
 گل بخندید که از راست نرنجیم ولی
 هیچ عاشق سخنِ سخت بهمشوق نگفت
 گر طمع داری از آن جامِ مرصع می لعل
 ای بسا در^۲ که بنوکِ مزهات باید سفت
 تا ابد بسوی محبت بهشامش کسرمد
 هر که خاکِ در میخانه برخساره نرفت^۳
 در گلستانِ ارم^۴ دوش چو از لطفِ هوا
 زلفِ سنبل بنسیمِ سحری می آشفت
 گفتم: ای مسترِ جمِ جامِ جهان بینت کس
 گفت: افسوس که آن دولت بیدار بهفت
 سخنِ عشق نه آنست که آید بزبان
 ساقیا می ده و کوتاه کن این گفت و شنفت^۵
 اشکِ حافظ خرد و صبر بدریا انداخت
 چکند؟ سورِ غمِ عشق نیارست نهفت^۶

وزن غزل ۸۱: فاعلاتن فعاتلن فعاتلن فعاتلن (بحر رمل مشین معیون مقصور)

۱- ناز کم کن: ناز مکن، کم قید است مفید نمی، بر نگاه کنید به غزل ۶۶ شماره (۱۰) - معنی بیت:

بامدادان بلبل بگل سرح پوشکفته چنین گفت. سرگری و بی عایتی با عاشق مکن که درین چمن گل‌های
 بسیار مانند تو حداد شده است. ۲- در هم اول مروارید با ستاره مقصود قطره‌های اشک - معنی بیت:
 اگر امید داری که از آن جام گهر نشان باده سرح معرفت بنوشی، مرواریدهای سرشک بیشمار با سر میزگان
 خود باید برشته کنی، یا مقصود آنست که نوشیدن باده وصل بی کشیدن رنج توان فرساست نسپهد و از
 دشواری گوئی باید مرواریدها را با اشک سوراخ کنی. ۳- معنی بیت: نکه سر بر آستان می‌کند معرفت
 نسود و عبار آن درگاه را بچهره پاک نکرد با پایان روزگار از گلزار عشق بوئی سحراهد نشید. ۴- ارم،
 یکسر اول و فتح دوم باغ هاد با نام شهری که تعداد پسر عاد با کرد (نقل از لغت نامه)، در اینجا مراد از گلستان
 ارم همان باغ ارم معروف شیراز است که ظاهر آن در زمان حافظ آباد بوده است - معنی بیت و بیت بعد: دیشب
 در گلزار باغ ارم شیراز هنگامی که بسیم صبحگاهی برمی گسوی سبل را پریشان میکرد، بباد که مرکب جم
 معنی سلیمان است گسم. جام جهان معنی تو کجاست باد پاسخ داد دریا که بحد پیدار جم سحاب عدم فرو
 رفت. ۵- گفت و شفت: گفتگو، اسم مرکب. ۶- معنی بیت: عقل و شکیب حافظ در دریای سرشک وی
 غرقه گشت و تاب و توانش بیش نماد و یارهای پنهان کردند سوز و گذار آتش عشق را نداشت.

غزل ۸۲

آن ترک پرچهره که دوش از برِ ماری رفت
 یا چه خطا دید که از راهِ خطا رفت؟
 تا رفت مرا از نظر آن چشمِ جهان بین
 کس واقفِ ما نیست که از دیده چها رفت؟
 بر شمعِ نرفت از گذرِ آتشِ دل دوش
 آن دود که از سوزِ جگر بر سرِ ماری رفت؟
 دور از رخِ تو، دم بدم از گوشتِ چشمم
 سیلابِ سرشک آمد و طوفانِ بلا رفت؟
 از پای فتادیم، چو آمد غمِ هجران
 در دردِ بمریدیم، چو از دستِ دوا رفت؟
 دل گفت: وصالش بدعا باز توان یافت
 صبرست که عزم همه در کارِ دعا رفت؟

احرام چه بندیم؟ چو آن قبله نه اینجاست
در سعی^۷ چه کوشیم؟ چو از مروه^۸ صفارفت
دی گفت طیب از سر حسرت چو مرادید
هیئات که رنج تو ز قانونِ صفارفت^۹
ای دوست پرسیدنِ حافظ قدمی نه
زان پیش که گویند که از دارِ صفارفت^{۱۰}

وزن غزل ۸۲: مفعول مفاعیل مفاعیل مفاعیل (هر هزج شمن مکثوف مقصور)

- ۱ - معنی بسته آن شاهد فرشته نژاد و ریاروی که پیش بر ما جدائی بسته آیا چه گاهی از ما سررد که بناصواب ما را رها کرد و رفته مقصود آنکه ما گاهی مکرریم که مستوجب هجران باشیم.
- ۲ - معنی بسته از آنگاه که دیده روشن من بجای پدرم از من روی نهان کرد کسی آگاه از حال ما نیست که از چشم من چه جویدها روان شد ۳ - معنی بسته دود آبی که از جگر سوخته ما برآمد و بسوی سرما بر شد دشب از سوز درون شمع برخواست ۴ - معنی بسته از حمال پدی و آفت دوربات در هجران روی نواهر نفس سیل اشک از کنار دیده روان شد و تدبیر محنت فاحش آورد ۵ - معنی بسته چون آمده جدائی پسا رسید از دست رفتیم و چون دارو فراهم نیامد از رنج بیماری جان سپردیم ۶ - رخت سپری شد و گشت ۷ - سعی: شتاب رفتن و دویدن ۸ - مروه: بفتح راء و سکون دوم نام کوهی در مکه و همچنین صفا نام کوهی در مکه است که حجاج بر وفق مناسک هفت بار میان این دو کوه میدوند ولی در اینجا از صفا بایهام پاکی مراد است - معنی بسته اکنون که قله گاه عاشقان در این مکان بسته برای ریارش احرام نتوان هست و بهروله و یوبه (سعی) نتوان کوشید چه از مروه بیدلان که کوی محروپ است با رفتن جانان صفا و پاکی نیز دور شد ۹ - معنی بسته دیروز چون پریشک مرادید و کرد با نحوه گفته جای افسوس و درمیست که بیماری نواز ملباس درمان در گشت و بی علاج ماند در صحن تلمیحی بقاوت و شفای حکیم ابوعلی سینا در طب و حکمت دارد ۱۰ - دارها: بفتح هاء برای بستن و ناپایداری و پاستماره مقصود دیاست.

غزل ۸۳

گر ز دست زلف مشکینت خطائی رفت رفت
ور ز هندوی^۱ شعا بر ما جفائی رفت رفت
برقِ عشق از غرمن^۲ شمشینه پوشی سوخته سوخت
جوهر شاه کامران گر بر گدائی رفت رفت^۳

در طریقت رنجشِ خاطر نباشد می بسیار

هر کشورت را که بینی چون صفائی رفت رفت^۲

عشق بازی را تحمل باید ای دل پسای دار

گر ملالی بود بود و گر خطائی رفت رفت^۴

گر دلی از غمزه دلدار باری برد برد

ور میانِ جان و جانان ماجرایی رفت رفت^۵

از سخن چنان ملالنها پدید آمد ولی

گر میانِ همشینیان ناسزائی رفت رفت^۶

عیبِ حافظ گو مکن واعظ که رفت از غف بقاء

بای آرای چه بندی؟ گر بجائی رفت رفت^۷

وزن عرل ۸۳. ماعلاش ماعلاش ماعلاش (سحر رمل شمس مفصوفا)

۱ - هندو: بکسر اول و سکون دوم هندی. در اینجا محاراً بمعنی مشکین و سیاه، صفت جساتین موصوف (حال) - معنی بیت: اگر گیسوی مشکبوی تو گناهی کرد بکیرش بگیرد و اگر حال سیاه بر ما بیبهری و درشتی روا داشت چیری نیست و آسان باید گرفت. ۲ - معنی بیت: اگر آفرختن عشق بخرمن هستی دروش بلاش پوئی آتش در رد جای شکوه نیست و اگر ستم سلطان کامروایی کشور دل بر فقیر کوی محبت رود، چیری نیست. ۳ - معنی بیت: می بد که آرد دل شدن و اظهار ملال کردن دور از آئین دروشی است. هر تیرگی خاطر و رنجش که میان یار و پدید آید چون بحکم دوستی دیرینه صفا و پاکدلی و رند از میان برخیزد حافظ در غزل دیگر فرماید:

وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقت ما کافری است رنجید

۴ - معنی بیت: دلا، در آئین مهرورزی بردبار باید بود و استقامت باید داشت. اگر دلتنگی پدید آید، آسان باید شمر و اگر گناهی از یار مرده و بی لطفی سود ناپدید نباید گرفت. ۵ - معنی بیت: اگر خاطری بار اندوهی بسبب کرشمه و نار دلدار کشید، جای گله نیست و اگر میان دلدار و دل سخنی رنجش آید گفته شد، رفت و گفت و از آن یاد نباید کرد. ۶ - معنی بیت: دل آرد گیاه از درو بهم رنن پدید آمد اما اگر میان یاران ناروایی یا نامعقولی پیش آمده باشد با گفت و جرائع روی بروی از خاطرشان میروند سعدی گوید:

کنند این و آن خوش دگر باره دل وی سحر میان شور بسخت و خجسته

۷ - معنی بیت: زنده ای واعظ، بر حافظ خرده بگیر که از خانقاه صوفیان روی بر تافته آراجه را پای میند که هر جا رفته، جای سرزنی نیست.

غزل ۸۴

ساقی بیار باده که ماهِ صیام^۱ رفت
 در ده قدح که موسمِ ناموس^۲ و نسام رفت
 وقتِ عزیز رفت، بیا تا قضا کنیم
 عمری که بی حضورِ صراحی و جام رفت^۳
 مستم کن آنچنان که ندانم ز بیخودی
 در عرصه خیال که آمد کدام رفت^۴
 بر بوی آنکه جرعه جسامت بهما رسد
 در مصطبه دعایِ تو هر صبح و شام رفت^۵
 دل را که مرده بود حیاتی بجان رسید
 تابوئی از نسیمِ میش در مشام رفت^۶
 زاهد غرور داشت، سلامت نبرد راه
 رند از ره نیاز بدارالتلام^۷ رفت
 نقدِ دلی^۸ که بود مرا صرفِ باده شد
 قلبِ سیاه بود از آن دو حرام رفت
 در تاپِ توبه چند توان سوخت همچو هود
 می ده که عمر در سر سودایِ خام رفت^۹
 دیگر مکن نصیحتِ حافظ که ره نیافت
 گم گشته که باده ناش به کام رفت^{۱۰}

وزن غزل ۸۴ مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثنی اخرب مکسوف مقصور)

۱ - صیام: یکسر اول روزه گرفتن ۲ - ناموس: شهرت و آوازه - معنی بیت: ای موشگر (ساقی)، شراب بده که ماه روزه سیری شد ساغر بر کفم نه که ایام شهرت پیرسانی و نامور شدن بتقوی از روی ریا گذشت ۳ - معنی بیت: ماه گرانی رمضان گذشت (با بهم عمر عزیز سپری شد)، برخیز تا تلافی روزگاری که بی وجود مینا رمی گذشت باز باده بنوش ۴ - معنی بیت: چاه مراست ساز که بهشت پیشبری و

پیهوشی در عالم خیال و تصور هم آمدن کسی را از رفتن کسی دیگر باز نشناسم ۵ - معنی بیت: یارزوی آنکه
یک آشام (جرعه) از ساغر کرم تو نصیب ما شود هر باعداد و شبانگاه بر سکوی میخانه (تختگاه میخانه) ترا
دعا میکنم که سلامت باز آئی، شیخ الرئیس قاجار گوید

آسمان منی ما دید و یَلَا رَحْمَیْهِ صَبَّ گفت نه جرعه‌ای از کاسِ کرامت هوس است

۶ - معنی بیت: دل که از دستبرد غم پژمرده بود همیشه پری باده را از سیم بهاری تمیّد گوئی جهانی تازه
یافت ۷ - دارالسلام: مرئی سلامت و بی گزندگی و آسودگی، یکی از سامهای بهشت است - معنی بیت:
پارمنا بهر لب زهد ریائی راه زندگی را بی گرد و خطر پایان نرساند و بدو رخ رفت ولی قلندر وارسته با
اخلاص و نیاز بهشت جاوید راه یافت ۸ - نقد دل، نقدینه دل، تشبیه صریح - معنی بیت: نقدینه یا سرمایه
دلی که داشتیم در خرید باده پرداختیم، آری در باسره‌ای بود که در کار ترویج باده گزاری صرف شد ۹ -
معنی بیت: تا کی مانند عود در گرمای آتش توبه میثوس گذشت، باده بیار و بده که رسدگای در اندیشه خیال
باطل گذشت، در اینجا بایهام مقصود از سودای جام همان توبه است ۱۰ - معنی بیت: از این پس با بدو
گوئی حافظ مبردار که گشته کوی عشق که باده خالص مرغت بر او دل نوتیّد دیگر بهالم باده روی می‌آورد و
بدین راه پیوید

غزل ۸۵

شریبتی از لبِ لعلش نچشیدیم و برفت

روی مه پسبگر او^۱ سیر ندیدیم و برفت

گوئی از صحبت ما یک بستگ آمده بود

بار بر بست و بگردش نرسیدیم و برفت

بس که ما فاتحه و حرزِ بهمانی^۲ خواندیم

در پیش سوره اخلاص دمیدیم و برفت

عشوه دادند که بر ما گزری خراهی کرد

دیدی آخر که چنین عشوه خریدیم و برفت^۳

شد چمان^۴ در چمنِ حسن و لطافت لیکن

در گلستانِ وصالش نچمیدیم^۵ و برفت

همچو حافظ همه شب ناله و زاری کردیم

کای در سفا بودا عش نرسیدیم و برفت^۶

ورن غزل ۸۵: فاعلاتی مملاتن مملاتن مملات (بهر رمل مثنیٰ معیون مفسور)

۱- معنی مصراع: روی من بیکر او با چهره وی را که شکل ماه داشت چنانکه باید دیدار نکردیم و یار از بر ما دور شد. ۲- حرز یحیی: بکسر ول و سکون دوم و کسر سوم و فتح چهارم ادعیه چندیست که گویند حضرت رسول یا امیر المؤمنین علی گاه سر به پس تلقی و تعلیم فرمود (نقل از لغت نامه دهخدا) - معنی بیت: ما برای انصراف محبوب از سر سوره فاتحه لکتاب (سوره حمد) و دعای معروف حرز یحیی را بر زبان آوردیم و بر پی آن سوره اخلاص خواندیم ولی وی از ما جدا شد و رفت. ۳- معنی بیت: ما را ارباب دادند که بنزد ما تو بازخواهی گشت، عاقبت خود گواه بونی که ما ارباب خوردیم و یار هم بسمر رفت: در ایمن پشت صنعت التماس از حاضر بغایب مراعات شده است. ۴- چنان: بفتح اول خرامان، قید حالت یا حال. ۵- نچمیدیم: سیر و تماشا نکردیم و برم نرمک گام نهادیم بر مصدر جمعی بفتح اول. ۶- معنی بیت: شب تا پایان مانند حافظ نالیدیم و گریستیم که اسوس مرمت برود بیاقنیم و یار شتابان رهسپار شد.

غزل ۸۶

ساقی بیا که یار زرخ پرده سوگرفت
کار چراغِ حلوتیان یار در گرفت^۱
آن شمع سرگرفته^۲ دگر چهره بر فروخت
وین پسر سالخورده جوانی ز سر گرفت
آن عشوه داد عشق که مفتی^۳ زره برف
و ان لطف کرد دوست که دشمن صبر گرفت
زنهار^۴ از آن عبارت شیرین دلفریب
گوئی که پسته تو^۵ سخن در شکر گرفت
بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود
عجبی دمی خدا بفرستاد و برگرفت^۶
هر سرو قد که برمه و خور حسن می فروخت
چون تو در آمدی، پی کاری دگر گرفت^۷
زین قصه هفت گنبد افلاک بر خداست
کونه نظر بین که سخن مختصر گرفت^۸

حافظ، تو این سخن ز که آموختی که بخت^۱

تعویذ کرد شعر ترا و بزر گرفت

وزن غزل ۸۶: مفعول فاعلات معاجل فاعلات (بهر مصارع متش اخرب مکفوف مقصور)

۱ - معنی بیت: ای ساهی بشتاب و باده بده که معشوق پرده از چهره برانداخت و از جمال تاباک خود چراغ خلوت گزیدگان کوی عشق را بار بار برآموخت. ۲ - شمع سر گرفته: موصوف و صفت مفعولی، شمع که برای افروخته تر شدن قسمت سوخته فتنه اش را، مقراص چیده باشد، استعاره از چهره امروزان بنار. معنی بیت: بار دیگر شمع برافروخته رخسار یار فروزن شد و یی پیر که سال عاشق از نوجوان گشت. ۳ - معنی: بنهم اول و سکون دوم. فتوی دهنده بروفق مواری شرع، قاضی شریعت، اسم فاعل از افتاء مصدر باب افعال - معنی بیت: عشق چنان کرشمه کرد و غربانی نمود که ماضی شرع هم در ایس راه سرگشته شد و یار چنان مهر ورزید که شمس از ما پر هیر کرد و دوری گریذ. ۴ - رسهار: بکسر اول و سکون دوم از اصوات بنا شبه فعل است بمعنی امان و الحذر. ۵ - پسته تو: استعاره از دهان - معنی بیت: امان از آن سخن شریانی خوش، گویا دهان چون پسته حداد تو کلام را با قند درآمیخته است، معنی گوید.

ز بهار از آن نسیم تیر بس که میکنی کمر حلقه شکوفه سیراب حوش شرب

۶ - معنی بیت: خداوند جانان را که مانند حضرت مسیح پیامبر جان بخش است بهر استاد تا یار گران اندوه و هجران که دل ما را ریش کرده بود برداشت و ما را از صفت غمور هانید. ۷ - معنی بیت: هر صهی قامت که بر ماه و بهار بخور حسن می بالید، تا تو به حمل در آمدی، حسن صروشی را گسار گذاشت و بکاری دیگر پرداخت. ۸ - معنی بیت: صدای سخن عشق و داستان محبت در هفت قبه آسمان پیچیده است، کوتاه بین هست، ندیشه را ینگر که بنادانی این حکایت را سر سری نسرود. ۹ - بحث: اقبال، در صفحه ۱۰۱ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود نوری در یکی از نسخها «بهره بعای» به خط آمده است که بر متن ترجیح دارد - معنی بیت: ای حافظ، کدام کسی این شیوه سخن سرانی آسمانی را بنو آموخت که یار محبوب شعر ترا چون سرز و دعا در حلقه زرین نهاد و با خود همراه داشت.

غزل ۸۷

حسنِت با اتفاقِ مِلاحت^۱ جهان گرفت

آری با اتفاق جهان می توان گرفت

افشای رازِ خلوتیان خواست کرد شمع

شکر خدا که سر دلش در زبان گرفت^۲

زین آتشِ نهفته^۳ که در سینه منست
 خورشید شعله ایست که در آسمان گرفت
 میخواست گل که دم زند از رنگ و بوی دوست
 از غیرت صبا نفس در دهان گرفت^۴
 آسوده بسرکنار چو پرگار میشدم
 دوران چو نقطه عاقبتم در میان گرفت^۵
 آن روز شوقِ ساغر می خرمم سوخت
 کاش زعکسِ عارض ساقی در آن گرفت^۶
 خواهم شدن بکویِ مغان آستین فشان
 زین متنها که دامنِ آخر زمان گرفت^۷
 می خور که هر که آخر کار جهان بدید
 از غم سبک^۸ برآمد و رطل گران^۹ گرفت
 بر برگ گل بخونِ شقایق نوشته اند
 کانکس که بخته شد می چون ارغوان گرفت^{۱۰}
 حافظ چو آب لطف ز نظم تو میچکد
 حاسد چگونه نکته تواند بر آن گرفت^{۱۱}؟

درون فرل ۸۷: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مضارع معن انحراف مکفوف مفعول)

۱ - ملاحظه: بفتح اول شیرین نمکی و خورشیدی و ممکن گشتن - معنی بینه ربائی نو یا شیرین نمکی سر تاسر گیتی را فرا گرفته بلی با یگانگی و اتحاد عالم را سحر توان کرد ۲ - معنی بینه شمع قصد داشت که سر خلوتیان کوی محبت را هائی کند سپس حدای را که را در دل شمع که همان راز دل عاشقاست در زبانش گره خورده و از گفتن فروماند ۳ - آتش نهفته: سوز نهان عشق ۴ - معنی بینه گل سرخ سایل بود که پلاف و خود ستائی بگوید که همرنگ و بوی یار است، باد بهاری بر او رشک برد و گفته من عاشق یارم و وصف او توأم نه نو، گل ناگزیر خاموش ماند ۵ - معنی بینه در گوشه اروا دل آسوده چون پرگار گردش میکردم ولی سر انجام گردش چرخ مرا چون نقطه مرکز در میس دایره حوادث فرا گرفت و محصور کرد ۶ - معنی بینه: آرزومندی و اشتیاق نوشیدن جام باید آن دم در خرم هستی من آتش در زد که فروغی تابناک از پرتو جهره یار در آن افتاد ۷ - معنی بینه بر آن سرم که گردفته عرصه آخر زمان را از آستین خود بیضام و

بیمانه عشق روی آورم و از بلاهای دور گرد حوریشنی را دور مارم ۸ - سبک: چست و چالاک و پندریک
و شتابان، نمید حالت یا حال ۹ - رطل گران بهنج ول و سکون دوم بیمانه سگین و کلان - رطل: بیمه، نیم
من سگ مگه و آن دوا رده اوقیه است، معرب لقر (فتح اول و دوم) مأخوذ از لاتی *Lata* (نقل از لغت نامه
تختدا)، معادل ۸۴ مثقال (مرهک معین) - معنی یت بده نوش که هر کسی بهاقبت گیتی که گذاشتن و رفتن
است اندیشید، از غم دنیا پندریک خود را رها کرد و بیمانه گرانسنگ باده بکف آورد و نوشید ۱۰ - معنی
بیب: با حوس شرح شقایق پروردی لطف گل رهم رده بد که کار آرموده و سحر به آموخته کسی است که باده
از غوانی نوشد و غم بخورد ۱۱ - معنی مصرع: حسود خرده برشمر یا ظلم تو نتواند گرفت.

غزل ۸۸

شنیده‌ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت

فراق یار نه آن میکند که بتوان گفت^۱

حدیثِ هولِ قناب که گفت واعظِ شهر

کنایتیست که از روزگار هجران گفت^۲

شان یار سفر کرده از که پرسم باز؟

که هر چه گفت برید^۳ صبا پریشان گشت

فغان که آن مه سامه ربان مهر گسل

ترک صحبت یاران خود چه آسان^۴ گفت

من و مقام رضا بعد اربن و شکر رقیب

که دل بدرد تو خو کرد و ترک درمان گفت^۵

غم کهن بمی سالخورده دفع کنید

که تخم حوشدلی اینست، پیر دهقان^۶ گفت

گریه بیاد مزن، گسریچه بر سراد رود

که این سخن بمثل باد با سلیمان گفت

بمهلای که سپهرت دهد ز راه مرو

نرا که گفت که این زال^۷ ترک دستان گفت؟

مژن ز چون و چسرا دم که بنده مقل^۱

قبول کرد بهان هر سخن که جانان گشت

که گفت حافظ از اندیشه تو آمد باز؟

من این نگفته‌ام، آنکس که گفت بهتان گفت^۲

ورن غزل ۸۸: معانی معانی مقاصد معانی (بهر معنی مثنی معنوی اصلم مسیح)

۱ - معنی بیت: از شیخ شهر کتلی حضرت پغوب پدر یوسف کلامی دیدیر برای من نقل شده است که فرموده: آتش جدائی یار عزیز با عاشق پدر جهان میکند که گفتمی بیت ۲ - معنی بیت: داستان هراس رود رسته‌یز که بر زبان واعظ شهر رفت سخی مهم و ماصریح رفتواری ایام عراق پارسیت ۳ - برید. بفتح اول تابه برویخام بر ۴ - چه آسان بسیار آسان، آسان قید وصف برای گفت: چه قید آسان ۵ - معنی بیت: ازین پس من ملازم مقام حنفودی خواهم بود و بجای گله از ستم رفیق بسیارگری زبان میگشایم، چه دلم بریج عاشقی خوبتر شده و از درمان چشم پرشیده است ۶ - برید حقان. صفت و موصوفه، کشاورز کهال ۷ - زال. پیر، باستعاره مقصود ملک گوزشت کهال - معنی این بیت و بیت پیش: بر چوری مایندار و بی اعتبار تکیه مکن و بیود محبت استوار ساز که باد پستان برای مثال و نمونه این گفتار را بر زبان آورد که ای سلیمان بهر صحت و دولی که آسمان بنود و مریعه مشو و از طریق صواب روی بر صواب که هیچکس بنو خیر نداده است که پیر گوزشت ملک که از بزرگ و ضربکاری دست برداشته است ۸ - مقل: بضم اول و سکون دوم و کسر سوم نیکبخت، صفت بنده ۹ - معنی بیت: که گفته است که حافظ از اندیشه مهرورزی با تو روی گردان شد؟ من چنین سخنی نگفتم آنکه گفت: دروغی بر من بسته است.

غزل ۸۹

یارب سببی ساز که یارم سلامت

باز آید و برهاندم از بندر سلامت

خاک ره آن یار سفر کرده، بیارید

تا چشم جهان بین کنش جای اقامت^۱

فریاد که از شش جهنم^۲ راه بپسند

آن حال و خط و زلف و رخ و عارضی^۳ و قامت

امروز که در دست توام مرحمتی کن

فردا که شوم خاک^۴ چه سود اشک ندامت^۵؟

ای آنکه بتقریر و بیان دهنی از عشق

ما با تو نداریم سخن غیر و سلامت^۱

درویش مکن ناله زشمشیر^۲ احباً

کاین طایفه از کشته ستانند غرامت

در حرقه زن آتش که غم ابروی ساقی

پرمی شکند گوشه محراب امامت^۳

حاشا که^۴ من از جور و جمای تو بنالم

بیداد لطیفان^۵ همه لطفست و کرامت^۶

کوته نکند بحث سرزلف تو حافظ

پیوسته شد این سلسله تا روز قیامت^۷

رون غزل ۸۹: معمول مدعیل مدعیل مولن (بحر هرج شش مکفوف معنوف)

۱ - معنی یی: گرد راه یار بسمر رفته را من آورید تا دهنه جهان نگر را جانگاه اقامت غبار فیمش

سازم ۲ - شش جهت شش سو که عبارت از بالا و پائین و پس و پیش و چپ و راست باشد ۳ - عارض،

بکسر سوم رخسار ۴ - نوم حاک: پیرم و پیکرم حاک گرفته ۵ - چینه سودا شک بدلت: سرشک

پشیمانی ریختن سودی ندارد، استفهام مجرأ مفید معنی ۶ - غیر و سلامت: بهخیر و سلامت یا بهخوبی و

خوشی؛ حذف حرف اضافه «بیت» بدون قرینه گاه دیده میشود

اسرور هر چنان بدی فردا از ما مکایره (بشکاره) همه بریائی

ص ۴۰۲ دیوان ناصر خسرو

معنی بیت: اگر میخواهی معنی عشق را با سخن و دلیل اثبات کنی، تو شایسته خطاب و گفتگوی با ما

نیاشی بهخیر و خوشی از بر ما دور شو، چه عشق حاس است و بقال درماید ۷ - احباً: بفتح اول و کسر دوم و

تشدید سوم محقق احباً جمع حبیب بمعنی دوست - معنی بیت: ای فقیر، از رحم تیغ محبوب سال که این

گروه معشوقان چون عاشقان را شهادت رسانند، از کشتگان خود بهپناه و نفعه شدن دستشان تاوان و غرامت

هم طلب میکنند ۸ - معنی بیت: دل تو دهد ریائی و در آتش افکن که کمان ابروی ساقی با تیر نار و غمره خود

کنج محراب عبادت را نیز ویران بسازد، مقصود آنکه در سپردن طریق عشق باید هر گونه تعلق و تمین را ترک

گفت ۹ - حاشا که باله: هر گر مباد که باله: بیر بگه کید بحر ۷۸ شماره (۲) ۱۰ - لطیفان: بفتح اول

خوبان و یکوان جمع لطیف ۱۱ - کرامت: بهمعنی دل بزرگواری و بواخت و بهشدگی ۱۲ - معنی بیت:

حافظ گفتگو از گیسوی ترا منصرف نمیکند، چه این رشته سخن عاشقانه پرستخیز پیوستگی دارد و تا قیامت

بایداد میماند

غزل ۹۰

ای همدرد صبا^۱ بسبا می فرستمت
 بگر که از کجا بکجا می فرستمت
 حیفت طایری چو تو در خاکدان غم
 زاینجا باشیان وفا می فرستمت^۲
 در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست
 می نیست عیان و دعا می فرستمت^۳
 هر صبح و شام قافله از دعای خیر
 در صحبت شمال و صبا می فرستمت
 تا لشکر همت نکند ملک دل خراب
 جان عزیز خود بنوا^۴ می فرستمت
 ای غایب از نظر که شدی همشین دل
 میگویم دعا و ثنا می فرستمت
 در روی خود تفرج^۵ صنع خدای کس
 کایه خدای نما می فرستمت
 تا مطربان زشوق منت آگهی دهند
 قول^۶ و غزل ساز^۷ و نوا^۸ می فرستمت
 ساقی بیا که هاتف^۹ غیم بمزده گفت
 با درد صبر کن که دوا می فرستمت
 حافظ سرود مجلس ما ذکر خیر تست
 بشتاب هان که اسب و قبا می فرستمت^{۱۰}

درین غزل ۹۰: معقول قافلات مفاعیل فاعلن (بهر مضارع مشن الخرب مکثوف محذوف)

۱ - همدرد صبا: تشبیه صریح - همدرد - بضم اول و سکون دوم و ضم سوم پرنده معروفی که به فارسی

یونیک میر نامیده میشد - معنی بیت: ای همدرد سیم بهاری ای بیک مشتاقان ترا بشهر سبا دیار معشوق گسیل میدارم. بین که بچه راهی دور تر میرستم از لحاظ علم بدیع میان سبا (بفتح اول نام شهر بلفیس در ملک یمن) و سبا جاسی لفظی مراعات شده است. میر تلمیحی دارد بداستان سلیمان و بلفیس که همدرد پیام آورشان بود ۲ - معنی بیت: درخشت که پرندهای سبکیان ماسد تو در سر ای خاکی اندوه که کلبه عاشق است، اسیر بعاد. ترا ارباب جا بصر نگاه محبوب که آستان وفاست روانه میدارم ۳ - معنی بیت: در سلوک راه مهر مردبکی و دوری مکایی تصور سوان کرد چه عشق چون یکسال رسد، عاشق بهر سو مگرد، جانان را آشکار بیند و بدولت یار دعا کند. حافظ در غزل دیگر فرماید:

گرچه دوریم بسپاد شو قدح میگیرم بعد مسرل سجود در سفر روحانی

۴ - بوا: بفتح اول گروگان - معنی بیت: ما سپاه عشق تو کشور دل را ویران سازد جان گرامی خود را بگروگان باستان گسیل میدارم ۵ - مرجع: گندیش یافتن و ارتنگی و دشواری بیرون آمدن، مصدر باب فعل، در مباح فارسی بیشتر بمعنی سیر و تماشایا بکار میرود - معنی بیت: در چهره خود هنر آفرینش خدای را تماشا کن، چه روی تو آیه است که جلوه گاه بردان سبب مقصود آنست که چون را بگریستی در چهره خود برانگیختم، گوئی آیه صبح صا برای تو فرستاده مانم ۶ - قول: بفتح اول و سکون دوم ترانه ۷ - ساز، سازی که بواخته شود از قبل جنگ و ظنیر ۸ - بوا: بفتح اول آهنگ و سعه ۹ - هانف: بکسر سوم وارد شده، اسم فاعل از هانف بهضم اول ۱۰ - معنی بیت: ای حافظ، یاد بیک تو ترائه محفل ماست هان نامدن شتاب کن که اینک برای تو جامه و مرکب گسیل میدارم؛ دو صمی تلمیحی دارد باین رسم کهن که چون بزرگان کسی را بمجلس خود میخواندند باحرام برای میهمان اسب و دبا میفرستادند.

غزل ۹۱

ای غایب از نظر بسخدا می چارمست

جانم بسوختی و^۱ بدل دوست دارمست

تا دامن کفن^۲ نکتم زیر پای خاک

باور مکن که دست ز دامن بهدارمست

محراب ابرویت بنما تا سحر گهی^۳

دست دعا برآرم و در گردن آرامست

گر بایدم شدن سوی هاروت^۴ یابلی

صدگونه جادویی بکنم تا بیارمست

خواهم که پیش میرمت، ای بیوفا طیب
 بیمار بازیرم که در انتظارمت^۵
 صد جوی آب بستم از دیده برکنار
 بر بوی تخم مهر^۶ که در دل بکارمت
 خونم بر ریخت و رخم عشقم خلاص دد
 منت بذیر غمزه خنجر گذارمت^۷
 میگیرم و مرادم ازین سیل اشکیار
 تخم محبتست که در دل بکارمت
 ببارم ده از کرم سوی خود تا بسوزد دل
 در پای دم بدم گهر^۸ از دیده ببارمت
 حافظ، شراب و شاهد و رندی نه وضع تست
 فسی الجملة میکتی و فرو میگذارمت^۹

وزن غزل ۹۱ معمول فاعلات معاهیل فاعلی (بهر مصارع مشی احرب مکحوف محذوف)
 ۱- و: حرف ربط برای استدراک یعنی رجم توفیق معادل ولی- معنی بیت: ای یار هفته از پیشم، ترا
 پامان جدا و میگذارم. جان من در آتش هجران گدازی ولی من از دل و جان بتو مهر می‌وردم ۲- کنن:
 بفتح اول و دوم جامه مرگ ۳- سحر گهی در هنگام سحر (بای آخر مفید معنی توقیت)، سحرگاهان- معنی
 بیت: قبله ابروی خود را نشان بده تا سحرگاهان دست یار بدرگاه جد و بد پر آورم و بر گردن تو حمایل کنم ۴
 - هاروت باپی: موصوف و صفت- هاروت: نام یکی از دو فرشته است که در چاه بابل سرازیر آویخته
 بعداب الهی گرفتارند اگر کسی بر سر آن چاه بطب جادوی رود او را تعلیم دهد (نقل از لغت نامه)- معنی
 بیت: اگر برای بار آوردن تو برد فرشته سحرآموز، هاروت باپی یا در می، میروم و بسا حد شیوه سحر و
 لیرنگ ترا بنزد خود می‌آورم ۵- در انتظارمت: در انتظارت هستم، ت ضمیر متصل مضارع الیه انتظار- معنی
 بیت: ای طیب دل که پیمان محبت بر بدن مدای، آوردمم که بیش مرگ تو شوم، از این بیمار عشق عیادت
 و تعفدی کن که چشم براه توام تا آسان جان بسپارم ۶- تخم محبت: دانه مهر، تشبیه صریح- معنی بیت:
 صد جویبار از چشم در کنار روان کرده ام، بدین آردو که دانه محبت و دوستاری را در مزرع دل تو بستم
 کاشت ۷- خنجر گذار: آنکه خنجر را از چهری بگیراند و بشکافد صفت مرکب فاعلی، غمزه موصوف.

مرا خنجر چسو ابر در بر ببارمت ترا غمزه چسو تیر دل گذارمت
 (فخرالدین اسعد گرگانی)

معنی بیست: کرشمه یار مرا گشت و از بند غم آزاد کرد آری پاسگزار غمره یارم که با تیغ ناردلهای عاشقان را حست و مجروح میکند ۸- گهر: گوهر، استعاره از اشک ۹- معنی بیست: ای حافظ، پادشاهی و شاهیاری و بی فبندی شایسته حال تو بیست. خلاصه این کارها را بپکنی و من بر تو سعت نمیگیرم و ترا بخود وامیگذارم.

غزل ۹۲

میر^۱ من خوش میروی گاندر سرو یا میرمت

خوش خرامان شو که پیشِ قدرِ رُخسارِ میرمت^۲

گفته بودی کی بمیری پیشِ من، تعجیل چیست؟

خوش تقاضا میکنی پیشِ تقاضا میرمت^۳

عاشق و مغرور و مهجورم، بتساقی کجاست؟

گو که بخرامد که پیشِ سرو یا لا میرمت

آنکه عمری شد که تا بیمارم از سودای او^۴

گو نگاهی کن که پیشِ چشمِ شهلا^۵ میرمت

گفته لعل لبم هم درد بخشد هم دوا

گاه پیشِ درد و گاه پیشِ مداوا^۶ میرمت

خوش خرامان میروی، چشمِ بد از روی تو دور

دارم اندر سر خیالِ آنکه در پا میرمت^۷

گرچه جایِ حافظ اندر خلوتِ وصل تو نیست

ای همه جای تو خوش، پیشِ همه جا میرمت^۸

رون غزل ۹۲: ماعلاش ماعلاش ماعلاش (بهر رمل مشمن معنوف)

۱- میر: معنوف امیر یعنی فرمانروا ۲- رخا: بفتح اول و سکون دوم در سباق فارسی بیشتر بمعنی

مورود و خوشما- معنی یب: ای فرمانروای دلب، رهبری دلپذیری که فدای سرو قلمت شوم، بهوشی و

نارروای فلو که پیش قامت مورود جان را پیشکش دهم ۳- معنی بیست: پرسیده بودی که چه رسان در قدم

تو جان می سپارم، چرا شتاب داری؟ در هر سی دلپذیر گردهای جان بر منی و قربان این تقاضایت باد ۴-

بت ساقی، بت یا معشوقی که ساقی مجلس بسته صافه بیایی - ممی بیت دلداده ای حمار آلوده و جدا از یار مانده ام، معشوق من ساقی مجلس کجاست؟ بگوئید که بار فرار آید تا در پیش قامت سرو مانندش جایی بنشینم
آورم؛ در مصراع دوم مراعات صنعت التماس از غیب به حاضر شده است ۴ - سودا: عشق و خیال، سیر نگاه کنید بقرن ۳۶ شماره (۱) ۵ - شهلا: بفتح او و سکون دوم سپه، آمیخته بکبودی، مبین، مؤنث اشهل، اصل وصفی، چشم موصوف ۶ - مداد: مضم اول دوا و درمن کردن، معصب مد رة مصدر باب معاعله ۷ - دریا میرسد در پایت میرم یا در قیمت جان بسیارم ت ضمیر متصل مضاف الیه یا که بصورت حفظ وزن بعمل پیوسته است ۸ - ممی بیت، هر چند حافظ را پس چة وصال یو راه نباشد ای آنکه سرتا قیمت دهنده بسته پیش همه اندام تو جان تار میکنم.

غزل ۹۳

چه لطف بود که ناگاه رشعة قلبت^۱

حقوق خدمت ما عرضه کرد بر کرم

بنوک خنامه رقم کرده سلام مرا

که کارخانه دوران^۲ مباد بی رقمت

نگویم از من بیدل^۳ سهو کردی یاد

که در حساب خرد نیست سهو^۴ بر قیمت

مرا ذلیل مگردان، بشکر این نعمت

که داشت دولت سرمد^۵ عزیز و محترمت

بیا که با سر زلفت قرار خواهم کرد

که گر سرم برود بر ندارم از قدمت^۶

ز حال ما دلت آگه شود مگر وقتی

که لاله برد مد از خاک کشتگان غمت^۷

روان تشنه ما را بجرعه دریاب

چو میدهند زلال خضر^۸ زجام جمت

همیشه وقت نو، ای عیسی صبا^۹ خوش باد

که جان حافظ دلخسته زنده شد بدعت

ورن غزل ۹۲. مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بهر محنت شمس مخبون محذوف)

۱ - رشحه: بفتح اول و سکون دوم بر او ش و پشنگ - معنی یس: مهربانی بسیار بر رگی بود که ناگهان تراوش خامه تو حق چاکری دیرینه مرا، پیشگاه گرم و رانی تو بیان کرد و عرضه داشت ۲ - کارخانه دوران: کارگاه روزگار، تشبیه صریح - معنی یس: با سر زخم بین درود و سلام بوشتی، امید است که کارگاه روزگار هیچگاه بی اسم و رسم تو نباشد ۳ - بدل: عاشق، صفت می ۴ - سهو: اشتباه و غفلت و غریبوشی ۵ - سرمد: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم همیشه و دائم، صفت دولت - معنی یت: سپاس این موهبت را که اقبال جاوید ترا گرامی دانست، مرا خوار مدار ۶ - معنی یس: بارگرد که با سر گیسوی تو پیمان می بندم که اگر سر می درین عشق پیاد فارود، از قیمت بر سر هم گرفت ۷ - معنی یس: استغلام مجاراً مفید می نمی است یعنی جر آن هنگام که عاشقان تو در خاک حبه و لاله از گورشان روئیده یابند، در حالتشان نمی رسی ۸ - حضر: بکسر اول و سکون دوم نام پیغمبر معروف (ارمیا) بدل از مرهنگ اندراج، بضرورت ورن شعر گاه حرف دوم مکسور خوانده میشود - معنی یت: اکنون که در ساعر جمنید بتو آب حیات ابدی که حضر پیامبر پوشیده است، می دهند جان تشنگان عشق را بهر یک جرعه از هلاک برهان ۹ - عیسی صبا: نادیدهاری که مانند حضرت عیسی می جانفش دارد تشبیه صریح

غزل ۹۲

راں یارِ دنوازم شگریست با شکایت^۱

گر نکمدانِ عشقی، شنو تو این حکایت

بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم

یارب مباد کس را مخدوم بی عنایت

رندانِ تشنه لب را آبی نمیدهد کس

گوئی ولی شناسان رفتند از این ولایت^۲

در زلف چون کمندش، ای دل، مپیچ کانتها

سرها بریده بینی بیجرم و بی جنایت^۳

چشمت بغمزه ما را خون خورد و می پسندی

جانا روا نباشد، خوریز^۴ را حمایت

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود

از گوشه برون آی، ای کوکب هدایت^۵

از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود

رهبر ازین بیابان وین راه بسی نهایت^۱

ای آفتابِ خوان میجو شد آندرونم

یکساعتی بگنجان در سایه عنایت^۲

این راه را نهایت صورت کجا توان ست؟

کش صد هزار منزل بیشست در هدایت^۳

هر چند بر روی آبم روی از درت نسیم

جوهر از حبیب^۴ خوشتر گز مدعی رعایت

عشقیت رسد بفریاد، از حدود بیان حافظ

قرآن زهر بخوانی در چهارده روایت^۵

درون غزل ۹۲ معمول ماعلامی معمول ماعلامی (بهر مصارع شعر حری)

- ۱- معنی بیت اول و دوم: در بار مهرایی که دلم را سوخت میاسگرارم و از اینکه قدر خدمتم را تشبیهت ننکوه دارم. اگر تو در عاشقی دخیلشناسی و بکشمسچی این ماجرا را بشو که هر بدگی و ادبی که کردم یار بی‌یادش گذاشت و اظهار امتنان نکرد. حد میکند که کسی را مایه بدمی سروری بسی توجه و لطف باشد.
- ۲- معنی بیت: کسی قلندر آنست که کم را سیرب میکند. پنداری آنانکه مقام اولیای حق یا رتدن پاک‌بخته را می‌شناسند، ازین شهر رفته بد ۳- معنی بیت: ای دل در کمند گیسوی یار خود را گرفتار مساز که در آن هم دلف سرهای عاشقان را می‌گشاید و از تکاب برهی از نس جدا نموده پای ۴- خوریز: قاتل - خوریز را حمایت، حمایت خوریز، در ۵ حرف صافه نشین مصاف‌الیه ۵- کوکب هدایت: ستاره راهنمایی و ارشاد اصافه تخصیصی ۶- معنی بیت: بهر سو که روی آوردم، بیم خاطر و گسرفتگی دلم در تنهایی هرون گشته پناه بر خدا از بیابان بی‌مان عشق و طریق پیداکردن سلوک ۷- معنی بیت: ای مهر درخشان بکوروبان دل و جگر من زان جدائی مسکدرده معنی من در پناه توجه و نگرش خویش جای بده ۸- هدایت: بکسر اول آغاز - معنی بیت: پایان راه عشق و سیر و سلوک بسوی حق از حد تصور بیرون می‌نماید، چه در آغاز این طریق پیش از صد هزار مرحله است ۹- حبیب: فتح اول محبوب - معنی بیت: اگر چه آبروی مرا بر خاک ریختی، ر آسان تو روی میگردم به سمت و درشی در محبوب دلپذیر و مراعات و مهربانی است که مدعیان با دوست می‌ایند کند ۱۰- معنی بیت: اگر چه مانند حافظ قرآن را با چهارده روایت قاریان معروف از حفظ تلاوت کنی، بار هم عشق بحق برای وصول یکمال و رسیدن بنهایت سیر و سلوک باید فریاد رس و مددگار تو شود.

غزل ۹۵

مدام مست میدارد نسیم جعدِ گیسویت^۱
 خرابم میکند هر دم فریب چشمِ جادویت^۲
 پس از چندین شکستایی شبی یارب توان دیدن
 که شمع دیده افروزم در محرابِ ابرویت^۳
 سوادِ لوحِ بیش را عزیز از سهرِ آن دارم
 که جابر انسحه باشد رلوح حالِ هندویت^۴
 تو گر خواهی که جاویدان جهان یکسر بیرانی
 صبا را گو که بردارد زمانی برقِ^۵ از رویت
 و گر رسمِ فناخواهی که از عالم براندازی
 ز افشان تا فرو ریزد هزاران جانِ زهرِ مویت^۶
 من و باد صبا مسکین دو سرگردان^۷ بی‌حاصل
 مرا از افسونِ چشمِ مست و او از بویِ گیسویت
 زهی همت که حافظ راست از دنی^۸ و از عقی
 باید هیچ در چشمتی بجز خاکِ سرِ کویت^۹

درن غزل ۹۵ معانی معانی معانی (هر هج منس سالم)

۱ - جعد گیسویت: گیسوی مجعد و زلف پیچیده و گره‌گیر، صفت مقدم که به‌عانت اضافه بسشش از موصوف هر از گرفته است، در نظر بر ظریف گونه دیده مشهود و کلی مو صلاب عالم جبر برای عاجل مع ممکن باشد یعنی مع عاجل، ص ۲۷۴ کلمه و دمه تصحیح می‌بوی ۲ - جادو افسونگر و ساحر، چشم موصوف - معنی بیت: نسیم خوش‌ودن از گیسوی پیچان تو مرا بی‌سوت نشاط و سرمستی میدهد و فریبانی چشم سحرانگیزت هر نفس پیاد خود بر منی و اتانیت مرا ویران میکند ۳ - محراب ابرو: قبه ابرو، تشبیه صریح ۴ - معنی بیت سیاهی روح بیایی یا سیاهی مردمک دیده و از آن گرامی بشمارم که برای جان عاشق صورت مکتوبی از لوح حال مشکین است ۵ - برق: هم اول و سکون دوم و فتوح سوم بقیاب و روید ۶ - معنی بیت: اگر در اندیشه آنی که نشان بونی در جهان ریشه بر کنی، گیسوی خود را برشان کنی تا جانهای عاشقان رنده دل فرو ریزد و رسم فسا را از عالم براندازد ۷ - مسکین دو سرگردان، دو

سرگشته با توان صفت مقدم و موصوف ۸- معنی یب: چه همب بلندی حافظ دارد که از دو جهان فرو دس
و برین جز غبار کوی تو هیچ پیر در نظرش هنر و بهائی ندارد.

غزل ۹۶

دردِ ما را نیست درمان الفیث^۱
 حجرِ ما را نیست پایان الفیث
 دیس و دل بردند و قصدِ جهان کنند
 الفیث از جورِ خوبان الفیث
 در بهایِ بوسه جانی طلب
 مکنند این دلستانان الفیث
 خونِ ما خوردند این کاهودلان
 ای مسلمانان، چه درمان الفیث^۲
 همچو حافظ روز و شب پی‌حسبشتن
 گشته‌ام سوزان و گریان الفیث^۳

ورد غزل ۹۶. فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (حجر رمل مسدس مقصور)

۱- الفیث: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم به معنی بفریادم برسد، در سیاق فارسی حالت شبه فعل دارد و در شمار حیوانات اسب یا خود از غیث عربی بکسر اول به معنی فریادرس و فریادخواهی ۲- معنی یبته: این سیاه‌دلان بیرحم خون ما را ریخته‌اند، ی گروندگان بآیین حق علاج کار چیهسته بفریادم برسید ۳- شبان روزان حافظ‌وار یهود و یتاب در آتش جدائی میسورم و مرشک میارم، بفریاد برسد.

غزل ۹۷

توئی که بر سرِ خوبان کشوری چون تاج
 سرد اگر همه دلیران دهنت بساج
 دو چشمِ شوحِ تو بر هم رده خطا^۱ و حبش^۲
 بچین زلفِ تو ما چین^۳ و هند داده خراج

بیاض^۱ روی تو روشن، چو عارض^۲ رخ روز

سواد زلف سیاه تو هست ظلمت داج^۳

دهان شهید تو داده رواج آب خضر^۴

لب چو قند تو برد از نبات مهر رواج

ازین مرض بحقیقت شفا نخواهم یافت

که از تو درد دل، ای جان، نمیرسد به علاج

چرا همی شکنی، جان من، ز سنگدلی^۵

دل ضعیف که باشد بسازگی چو زجاج^۶

لب تو خضر و دهان تو آب حیواست^۷

قد تو سرو و میان موی و بر^۸ بهیات عاج^۹

فتاد در دل حافظ هوای^{۱۰} چون تو شهی

گمینه^{۱۱} ذره خاک در^{۱۲} تو بوی کاج^{۱۳}

ورد غزل ۹۷ معانی معانی معانی قع لال (بحر مجتث منضم محبوس اصلم عسج)

۱ - خطا. حنا بفتح اول نام شهری است در ترکمنستان که مشک حیر است و پایان آن بحسن

مشهور ۲ - حبش، بفتح اول و دوم هوشه، کشور سیاهان در حوض افریقا ۳ - ماچین چین بزرگ یا چین

اصلی (لفظ نامه دهخدا) - معنی یس: دیدگان سو که در دلبری گساحند، در سرزمین حیا و هوشه نوری

بر آنگیخته اند و چین بزرگ و هندوستان بشکن زلف تو بشن اهانت باج داده اند ۴ - بیاض، بفتح اول

سپیدی ۵ - عارض رخ روز صفحه رحمت حورشید ۶ - داج، ساریک، صفت جاتشین موصوفه

(شب) ۷ - آب حصر: آب حیات که حصر از آن نوشند خضر در آبها ضرورت حفظ وزن بکسر دوم

حوالده میشود - معنی بیت، دهان تو که از بگیس است، مایه شهرت آب حیات یا چشمه بوش گمینه و لب

شکرین تورو تنق نار از نبات مصری ر شکسته است ۸ - سنگدلی: بیرحمی و نامهربانی ۹ - زجاج، بضم

اول آبگینه یا شیشه ۱۰ - معنی مصراع: سوزی بر در کنار دهان به لالمت خضر یا چشمه حیوان تشبیه

کرده است ۱۱ - بر: بفتح اول سیه و آغوش ۱۲ - بهیات عاج: شکل پیچیده از پیچیدگی ۱۳ - هوی:

بفتح اول و الف معصومه در آخر عشق ۱۴ - گمینه بفتح اول و کسر دوم کمترین، صفت ذره ۱۵ - در

درگاه ۱۶ - کاج: بمعنی کاش و کاشکی هم هست که بمعنی صوم و تاسف می‌باشد و آنرا بیشتر بوقت

طلب چیری با کرم کاری بطریق آردو گویند (نقل باحضر از برهان قاطع)

غزل ۹۸

اگر بمندهب تو خون عاشقت مسح^۱
 صلاح^۲ ما همه آنست گان تراست صلاح
 سواد زلف سیاه تو جاعل الظلمات
 بیاض روی چو ماه تو فائق الاصباح^۳
 زچین زلف کمدت کسی نیافت خلاص
 از آن کمانچه ابرو و تیر چشم نجاج^۴
 زدیده ام شده یک چشمه در کنار روان
 که آشنا^۵ نکند در میان آن ملاح^۶
 لب چو آب حیات تو هست قوت جان
 وجود خاکی ما را اروسه ذکر^۷ رواح^۸
 بداد لعل لب بوسه بصد زاری^۹
 گرفت گام دلم رو بصد هزار الحاح^{۱۰}
 دعای جان تو ورد زبان مشتاقان
 همیشه تا که بود متصل ما^{۱۱} و صباح^{۱۲}
 صلاح و توبه و تقوی زمامجو حافظ
 زرد و عائق و محنون کسی نیافت صلاح^{۱۳}

وزن غزل ۹۸: مععلن معلن معلن معلن (سر معشش مشن محبوب منصور)

۱- مسح: بضم اول حلال و جابر، اسم معمول در سبزه ۲- صلاح: بفتح اول مصاحبت و خیر و نیکی ۳- معنی بیت: سیاهی گیسوی مشکین تو طلعت آفرین است و میبوی چهره چون ماه تو شکافتند و پدید آورنده صبحهای روشن است ۴- نجاج: بفتح و ر رستگاری و پیروزی - معنی بیده هیچکس از شکن گیسوی هم اندر خم تو رهایی پند، از آن کمان حرد پروان ویر نگاه آیا چشم رستگاری توان داشت؟ استغهام مجاراً مفید نفی است یعنی رسی و جان بردن میر نیست ۵- آشنا: شناسا ۶- ملاح: بفتح اول و تشدید دوم کنشی بان ۷- ذکر، یکسر اول دعا و سار ۸- رواح: بفتح اول تیانگاه در صفحه ۱۱۲ جامع

نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود مراد لدت راح بجای ذکر رواج آمده که بر متن ترجیح دارد و راح در عربی
بمعنی شراب است. معنی بیت لب چون چشمه نوش و نیز و بخش جان است و پیکر حاکمی ما از آن لدت
شراب و نشاط باده می‌یابد. ۹- راری لایه و عجز و سیار. ۱۰- الحاح بکسر اول و سکون دوم
درخواست ماضی و مبالغه کردن. ۱۱- ما بفتح و ل شاء. ۱۲- صباح بفتح اول بامداد. ۱۳- صلاح
بفتح اول خبر و نیکی و بارشایی؛ میان صلاح در آخر بیت و صلاح در آخر بیت صنعت ردالصدر الی تعذر
رعایت شده است.

غزل ۹۹

دل من در هوای روی فرخ^۱
 بود آشفته^۲ همچون موی فرخ
 بحر هندوی زلفش^۳ هیچکس نیست
 که بر خوردار شد از روی فرخ
 سیاهی^۴ نیک محبت آنکه^۵ داریم
 بود همراز و هم زانوی^۶ فرخ
 شود چون بیدلرزان^۷ سرو زار
 اگر بیند قید دلخوی^۸ فرخ
 بده ساقی شراب ارغوانی
 بیاد نرگس جادوی^۹ فرخ
 دوتا شد قامت همچون گمانی
 زعم پیوسته چون ابروی فرخ
 نسیم مشک تاتاری خحل کرد
 نسیم زلف عنبر بوی فرخ
 اگر میل دل هرکس بجایست
 بود میل دل من سوی فرخ
 غلام همت^{۱۰} آنم که باشد
 چو حافظ بنده و هندوی^{۱۱} فرخ

ورد غزل ۹۹ مفاعیلی مقاعیلی معولی (بهر هرج مستحسن معنوی)

- ۱ - در هوای روی فرخ به شوق روی محبوبم فرخ ۲ - آشفته: پریشان ۳ - هدوی رلف: ساهی که گیسوی مشکین است. اصنافه: بیانی ۴ - سپاه یکجفت: با استعاره مقصود مسوی مشکین ۵ - هم رانلو: هم نشین ۶ - رگس جادو: رگس اسونگر. با استعاره چشم مقصود است ۷ - شمیم: به فتح دل سوی خوش ۸ - هدوی فرخ: غلام و در حرید فرخ.

غزل ۱۰۰

دی پیر می فروش کسه ذکرش بسخیر باد^۱
گفتا: شراب موش و غم دل بر ریاد
گفتم: بباد میدهم باده نام و ننگ^۲
گفتا: قبول کن سخن و هر چه باد باد
سود و زیان و مایه چو خواهد شد ز دست
از مهر ایمن معامله غمگین مساش و شاد^۳
بادت بدست باشد، اگر دل نهی هیچ
در معرض^۴ کسه تحت سلیمان رود بباد
حافظ گرت رسید حکیمان ملالتست
کوته کنیم^۵ قصه که عمرت دراز باد

ورد غزل ۱۰۰ معول هاعلاب مقاعیلی هاعلاب (بهر مصارع شمس احرب مکفوف مقصور)

- ۱ - ذکرش بسخیر باد: نادش بسکی باد ۲ - باده و ننگ: آبرو - معنی بیست: پیر میفروش گفتم. میگزینی آبروی مرا بر باد میدهد و نابود میسازد. پاسخ داد: بپذیر و می پوشی، هر چه پیش آید، خوش آید ۳ - معنی بیست: زندگی دنیا چندان ارزشی ندارد و سود آن شادشو و آرزایش درو هگی میباش چه سرمایه و سود و ریانش همه بر باد میرود ۴ - معرض: به فتح اول و سکون دوم و کسر سوم جایگاه و عرص گاه - معنی بیست: آنجا که بحث فرمائید و آنی حضرت سلیمان باد و می رود، تو اگر بر ندگی دنیا که بیستنی هست مساش دل بیدی، چیزی هر باد در دست خواهی دست مقصود آنکه به دست خواهی ماند، معنی گوید: بیادگار کسی دمس سیم صبا گرفته پیچیده صبل که به بدر چنگ است ۵ - کوته کنیم: کوتاه و مختصر کنیم - میان کبوه و در در پس مصراع مرعات صنعت تضاد شده

غزل ۱۰۱

شراب و عیشِ بهان چیست؟ کارِ بی‌بنیاد
 زدیم بر صفِ رندان و هر چه بادا باد^۱
 گره زدل نگشا و ز سپهر باد مکن
 که فکر هیچ مه‌دس چنین گره نگشاد^۲
 ز انقلابِ زمانه^۳ عجب مدار که چرخ
 ازین فسانه هزاران هزار دارد باد
 قدح بشرطِ ادب^۴ گیر، زانکه ترکیش
 ز گیاهِ سیر جمشید و بهمنست و قباد^۵
 که آگهست^۶ که کاوس^۷ و کی^۸ کجارفتند؟
 که و فست^۹ که چون رفت تخت جم بر باد؟
 ز حضرت لب شیرین هنوز می‌بینم
 که لاله می‌دمد از خونِ دیده فرهاد^{۱۰}
 مگر که لاله بدانست بیوفائی دهر
 که تا یزاد و بشد حمام می‌زکف ننهاد^{۱۱}
 بیا بیا که زمانی زمی خراب شویم
 مگر رسیم بگنجی در این خراب‌آباد^{۱۲}
 میدهند اجازت مرا بسیرِ سفر^{۱۳}
 نسیم بادِ مصلّا و آبِ رکتا باد
 قدح بگیر جو حافظ مگر بماله چگ
 که بسته‌اند بر ابریشم طرب دل‌شاد^{۱۴}

وزن غزل ۱۰۱ مفاعیل مفاعیل مع لا - (بهر محنت شش مخبون اصلم مسخ)

۱ - معنی بند باد و نشاط شراب بهان را چه متولن خود، کاری بی‌پایه و ناستوار. ما بجمع

قدسراں وارسته پیوستم، هر چه پیش آید خوش آید ۲ - معنی بیت: در دل عقده غم را بار کن و مایل میانش و باسرا آسمان مبردار که اندیشه هیچ مهنسی بر مر پیچیده این عقده پی ببرد ۳ - انقلاب و سانه: برگشتن روزگار و دگرگونی آن ۴ - شرط ادب: برسم ادب و پاس حرام ۵ - جشید و بهمن و قباد: نام سه تن از شاهان پاستانی که در شاهنامه ذکر آنان رفته است، مراد بر قباد همان کبشاد پادشاه سلسله کیانی است ۶ - که آگهست: کسی آگاهی ند رد استفهام مجازاً مفید می ۷ - کاوس، همان کیکاوس پادشاه کیانی مقصود است ۸ - کی: غنچ اول و سکون دوم پادشاه پادشاهان و پادشاه قهار، لقب شاهان سلسله کیان ۹ - واقع: آگاه و با وقوف معنی مصراع: کسی نمیداند که تخت جم یا سلیمان را باد چگونه میبرد و پایهام مقصود آنکه تحت جم چگونه بر باد رفت و نابود شد ۱۰ - معنی بیت: تاکنون هم می نگرم که از مرشک خویی فرهاد که در شمع جدائی از لب شیرین بر خاک میچکد لاله سرح سر از زمین بر میرد، عبار همدانی گوید: ییای لاله کدامین شهید مدهو است که از لحد بدافزاده گوشه کفش ۱۱ - معنی بیت: لاله همانا پیمان شکنی روزگار بیک پی برده است که تا بجهان آمد و از جهن رفت، معنی از سائر گرفته شافل نماند ۱۲ - معنی بیت: پشاپ و یا تا یک آن با سوشیدن مسمی معرفت بسیار خودپرستی را ویران کنیم شاید بگنج وصال چنان در حراب ابد جهان که آسایش عین ویرانی ست دست یابیم ۱۳ - سیر سفر گشت و تفرح مسافرت ۱۴ - معنی بیت: حافظ وار با سعه چگ سائر بگیر و شوش، چه شادی خاطر را بر تارهای برشمس چنگ بسته ندیعی شادی از شیلن موی چگ در دل پدید میآید.

غزل ۱۰۲

دوش آگهی زیارِ سفر کرده داد باد
من نیز دل بسپاد دهم، هر چه باد باد^۱
کارم بستان رسید که همرازِ خود کنه
هر شام برقی لامع^۲ و هر باهداد باد^۳
در چین طره تو دل بی حفاظ من
هر گر نگفت: مسکنی مألوف^۴ یسار باد
امروز قدر پند عزیزان شناختم
یارب رواں ناصح^۵ ما از تو شاد باد
خون شد دلم بیاد تو، هر گه که در چمن
بند قبابی غنچه گل میگذارد باد^۶

از دست رفته بود وجودِ ضعیفِ من^۷

صبحم^۸ بوی وصلِ تو جان باز داد بباد

حافظ نهادِ نیک^۹ تو کامت بر آورد

جانها فدایِ مردمِ نیکو نهاد بباد

ورن غزل ۱۰۲. معول و غلات مفا عیل و غلات (بهر مصارع احرب مکوف مقصور)

۱ - معنی یتیم؛ دیشب سیم از محبوب صبر گزیده خبر آورد، من بجز دگانی دل خود را بسپادم، هر چه پیش آید، حوش آید. ۲ - لامع؛ درخشش، اسم و عل از لعلان - برق لامع آدرخش درخشنده، با استعاره مقصود شرار آتش سوزان سینه. ۳ - باد با استعاره معصود آه سرد - معنی یتیم، کارم بآنجا کشید که هر شب شرار آتش سوزان سینه و هر صبح آه سرد در دمار خود میبارم. ۴ - مألوف؛ دلخواه و محبوب و خو گرفته، اسم معول از الفت - معنی یتیم؛ در شکن گسوی تو دن ساروای من هیچگاه از فضای سینه که جایگاه خو گرفته اوست یادی نمیکند. ۵ - ماصبح حیر خواهر و صمیمی و انبر و دهنه. ۶ - معنی پسند هر زمان که نسیم گره جامه خنچه گل را باز میکرد و آن را شکفته میساخت، من یاد مدتها گشودن تو می افتادم و دلم از ریشک حور مشتد. ۷ - وجود ضعیف من، بیکر ناتوان. ۸ - صبحم صبح مرا. ۹ - نهاد نیک، سربست پاک - معنی یتیم؛ ای حافظ، سرفتن پاک تو ترا پیر دل میرساند جانها بفریان مردم سگ طپیت باد.

غزل ۱۰۳

روزی وصلِ دوستداران^۱ یاد یاد

یاد یاد آن روزگاران یاد یاد

کام از تدخیر غم چون زهر گشت

بانگی نوشِ شادخواران یاد یاد^۲

گرچه یاران فارغند از یادِ من

از من ایشانرا هزاران^۳ یاد یاد

مبتلا گشتم درین بند و بلا

کوششِ آن حق گزاران یاد یاد^۴

گرچه حد رودست در چشمم مدام

زنده دود^۵ باغ کاران^۶ یاد یاد

رازِ حافظ بعد ازین ناگفته ماند

ای دروغِ رازداران یاد یاد^۶

وزن: غزل ۱۰۳، فاعلاتی فاعلاتین فاعلات (بهر رمل مدی مفعول)

۱- دوستداران، محبوبان و معجبان یا معشوقان و عاشقان ۲- معنی بیت: از شرنگ بدو دهان من تلخ شد. آوایی بلند نوشتن میگزاران که بشادی خوشن می‌نوشتیدند یاد یاد ۳- هزاران، هزارها بار. قید شمار ۴- معنی بیت: در رجیر صحبت باکسان و عذاب جدائی گرفتار ماندم مساعی و مجاهدتهای نیک یارانی که حق دوستی را ادا میکردند و ما را با آنها میگذشتند، هرگز فراموش میاد ۵- رنده رود، بفتح اول و سکون دوم رودخانه اصفهان که امروز بآن رانده رود گویند و بصورت رنده رود و رنده رود تعبیر شده است ۶- باغ کاران: نام یکی از چهار باغ معروف اصفهان که مشرف بر رنده رود بوده است و متصل بیابان شهر (نقل با احتصار از تصانیف دهخدا) - معنی بیت: هر چند که پیوسته دیده‌ام سرچشمه صد جویبار اشک سه با این حال یاد نهر رنده رود که از کنار باغ کاران میگذرد، در خاطر فراموشی مناسد حافظ در غزل دیگر از رنده رود یاد کرده است.

حرف در رنده رود اسرار و می‌نوشت بگلانگ جوانان عرقی

۷- معنی بیت: از این پس حافظ سر خود را با کسی در میان نتواند نهاد در بح و احوال که محرم سری بافت نمیشود، یاد یاران رازبوشی بخیر باد

غزل ۱۰۴

جمالت آفتاب هر نظر باد

زخوبی روی خوبت خوبتر باد^۱

همای زلف^۲ شاهین شهرت را

دلِ تماهاں عالم زیرِ پر باد

کسی کو بسته زلفت نباشد

چو زلفت درهم^۳ و زیروریر^۴ باد

دلِ کو عاشقِ رویت نباشد

همیشه غرقه در خون جگر باد

بستا^۵ چون غمزهات ناوک فشانند^۶

دلِ مجروح من پیشش سر باد

چو لعل شکرینت^۷ بسوسه بخشد

مذاق^۸ جان من زو پرشکر باد

مرا از تست هردم تازه عشقی

ترا هر ساعتی حنی دگر باد^۹

بحان مشتاق روی تست حافظ

ترا در حال مشتاقان نظر باد

درن غزل ۱۰۴ معاین معاین معاین (بهر هرج سلس معصور)

۱- معنی بیت: خدا کند که چهره ت و ربعتش هر دیده باشد و رحسار نکوت از نظر حسن زور برور

رباثر گردد ۲- همای رلف تشبیه صریح، گیسوی تو که سایه ات چون سایه هما فرزندگی و معیشت

می بخشد - معنی بیت: دل فر مار و مان جهان هر مار بدیر و در پناه گیسوی تو باد که از بلند پروازی گوشتی شهیر

شاهین بر خود بسته است ۳- درهم پریشان ۴- زور زور سرنگون و آشفته و پریشان ۵- شاه ای ست،

صما، استعاره در معنوی ۶- ناوک نشانده بیراه کند ۷- لعل شکرین لب لعل غام پوشین ۸- مذاق

جان، بفتح و ل کام و زبان جان، استعاره مکیه ۹- معنی بیت: مهر من هر نفس بر تو ناره میشود و می اهرید،

ترا نیز هر ساعت جلوه جمالی دیگری یابد.

غزل ۱۰۵

صوفی از باده بآندازه خورد نوشش باد

ورنه اندیشه این کنار فراموشش باد^۱

آنکه یک جرعه می از دست تواند دادن

دست با نماید مقصود در آغوشش باد^۲

پیر ما گفت: خطا بر قلم صبح^۳ نرفت

آفرین بر نظیر یاک خطا پوشش باد

شاه ترکان سخنی مدعیان می شنود

شرمی از مظلمه^۴ بخون سیاوشش باد

گرچه از کبر^۵ سخن با من درویش نگفت

جان فدای شکرین پسته خاموشش^۶ باد

چشمم از آینددارانِ خط و خالش گشت

لَم از بوسه‌رسایانِ برودوشش باد^۷

نرگسِ هست^۸ نوازش کن مردم‌دارش

خون عاشق بقدرِ گر بخورد نوشش باد

بعلامی تو^۹ مشهور جهان شد حافظ

حلقهٔ بندگی^{۱۰} زلف تو در گوشش باد

وزن غزل ۱۰۵ ماعلاص لعلاتی لعلاتی معلاص (بحر رمل ضمن مخبون اصلم مسبح)

۱- معنی بیت: درویش سالک اگر شراب عشق باندازهٔ تابووان خود بنوشد، گوارای وی باد و اگر حد خویشش نباشد، همیشه سیر و سلوک در طریق معرفت از خاطرش دور باد. ۲- معنی بیت: کسی که یک آشام (جرعه) ماده کمتر تواند نوشید و اندر دهان نگذارد، نو بداندنشته باشد که دست در گردن شاهد مقصود آورد و از وصال محبوب کامیاب گردد. ۳- صبح، بزم اول و سکون دوم آفرینش و کار- علم صنع حمامه هستی، اصافهٔ تمصیصی- معنی بیت: پیر روشنی و بفراموشی در ماهیت و سرمدی که پنداشته بود خطائی بر حمامهٔ آفرینش رفته است، فرمود خطا و اشتباهی از هم صبح در کنارگاه هستی صابر تنیده است، آفرینش بر دهنهٔ پاک‌بین پیر مرشد باد که خطای مرید را دریافت ولی بر روی او ساورد و هدایتش کرد؛ برخی هم میگویند که از این بیت همان ظاهر معنی العاط مرادست و بنأویل نیازی ندارد. ۴- مظلومه، بهمتج اول و سکون دوم و کسر سوم دادخواهی- معنی بیت: پادشاه ترکستان افراسیاب بگفتار سخن‌چینی که ادعای دوستی با وی دارنید، گوش فر می‌دهد و کنش ساوش را مباح و روا، بشمارد از دادخواهی چون سیاوش که بنتم میریرد باید حیا کند؛ در صفحهٔ ۴۱ لطیفهٔ غیبیه تألیف محمد بن محمد ندرابی آمده است: مراد از شاه ترکان باصطلاح هل عراق افراسیاب بعضی است و مدعیان خواهش‌های نمائند که باعث هلاک و بید و سیاوش عبارت از عقل مفاد است. ۵- کبر، یکسر اول بررگی و گردش فر ری. ۶- شکرین پستهٔ خاموش، باستعاره مقصود همان نوشین یار که لب بعضی نمی‌گشاید. ۷- معنی بیت: چون جمال یار همواره در نظرم نمایان است، گوئی دهنهٔ من آینددار سبزهٔ عذار و حال هندوی اوست، امید است که لیم نیز سعادت بوسه‌ریودن از سینه و لبانته‌وی ر بیابد. ۸- نرگس هست، استعاره از چشم حمار آلود- معنی بیت: اگر نرگس چشم مخمور و مردم‌خوی مهر باتش خون بیدلان را در پیاله بپوشد بر او گوارا باد. ۹- بعلامی تو، بسبب چاکری و بندگی تو؛ بای حرف اصافه معنی سببیت. ۱۰- حلقهٔ بندگی، نشان غلامی و در حرید بودن حلقه‌ای در گوش بندگان می‌کردند که بآن حلقهٔ بندگی می‌گفتند، سمدی گوید.

بسندهٔ حلقه بگوشی از سواری برود لطف کن لطف که میگانه شود حلقه بگوشی

غزل ۱۰۶

تست بنابر طیبیان نیازمند مباد
وجود نیازکت آزردۀ گزند مباد^۱
سلامت همه آفاق^۲ در سلامت تست
بهیچ عارضه شخصی تو دردمند مباد
جمال صورت و معنی زامن صحت تست
که ظاهره دزم^۳ و باطنت نژند مباد
درس چمن چو درآید حیرن بهیمانی^۴
رهش برو سهی قامت پلند مباد
در آن بساط که حسن تو جلوه آغازد
مجال طمعه بدبین و بدبند مباد^۵
هر آنکه روی چو ماه بچشم بد بید
بر آتش تو بجز جان او سپند^۶ مباد
شفا زگفته شکرشان حافظ جوی
که حاجت بهلاج گلاب و قند مباد

ورن غزل ۱۰۶ مفاعیل فاعلین مدعلن فعات (بحر مجتث منس محبوس مقصور)

۱ - معنی بیت: بنی تو بی اعتنائی و کبر پرشکری محتاج مباد و بیکر طرف و لطیف تو ربحه آسیب و درد نگردد. ۲ - آفاق: گواها جمع افق - سلامت همه آفاق: یعنی و سودگی کران تا کران گیتی و مجاراً مقصود همه مردم جهان. ۳ - دزم: بکسر ز و فتح لای و سکون میم امسوده و غمگین و اندوهناک (پرهان قاطع) - معنی بیت: زیبایی ظاهر و کمال باطن در پناه ندرستی تست، امید است که ظاهره نرسده و خاطرات غمزه باشد. ۴ - بهیمانی: تاراج و یحما و غارت در سیاق فارسی گاه حرفی بر آخر برخی کلمات افزوده میشود که تغییری در معنی پدید نمی آورد و در این قبیل مثل ربانیت و رستدنی، ارمغان و ارمغانی، قربان و قربانی، یحما و یحمانی فاعل و علانی - معنی بیت: چون باتیر در این گلستان بتاراج و سلعاگری روی آورد راه او بسوی سرو آفراشته بالایی تو بسته باد. ۵ - معنی بیت: در ن پهنه که ریائی تو بجلوه و نمایش پرداخته آن را که از بندش چشم ریابسد ندارد و خوب بدیده نی بد و بد خوب نماید، فرصت عیبجوئی و سرزنش

مباد. ۶- سپید بکسر ول و فتح دوم و سکون سوم تعمی باشد که بجهت چشم رحیم (دفع آسیب چشم بد) سوزد (برهان فاطم) معنی یست، هر کسی که چهره ماهوش را با دندۀ بدپسند بگرد و خوبی و حسن را نبیند، در آتش سوزان چشم تو چادر وی سپید باد در جامع نسخه دیوان حافظ تألیف مسعود فراد در صفحه ۱۲۳ «بجز بر آتش غم» بجای «بر آتش تو بحر» آمده که بر من ترجیح دارد

غزل ۱۰۷

حسن تو همیشه در فزون باد
روست همساله لاله گون باد
اندر سیر ما خیالِ عشقت
هر روز که باد در فزون باد^۱
هر سرو که در چمن درآید
در خدمت قامت نگون باد^۲
چشمی که نه فتنه تو بهاشد
چون گوهر اشک غرقِ حوون باد^۳
چشم تو زهر ~~مگر~~ پستی
در کردنِ سحر ذوقنون^۴ باد
هرجا که دلیت در غم تو
بی صبر و قرار و بی سکون باد
قد همه دلبران عالم
پیشِ اَلِفِ قدرت چو ثون باد^۵
هر دل که ز عشقِ تست خالی
از حلقه وصل تو بیرون باد^۶
لعل^۷ تو که هست جانِ حافظ
دور از لبِ مردمانِ دون^۸ باد

وزن غزل ۱۰۷، مفعول مفاعیلن مفاعیل (بحر هرج مدس احرب مقبوضی مقصور)

۱- معنی یست: تصور مهرورزی بر جمال تو در ندیده ما هر روز که باشد پیش از دور پیشی باد ۲-

معنی بیت: هر سرو سهی که در گلستان میروید در بیش بالای نهراشته تو پست باد یا بشان بسدگی در پیش بالای و قامتش حمید باد ۳- معنی بیت دیده ای که فریخته جمال تو باشد، چون مرواریدهای اشک مخون دل آغشته باد: در صفحه ۱۲۱ جامع نسخ دیوان حافظ در یکی از صفحات «ارگوهر اشک» بجای «چون گوهر اشک» آمده که بر متن ترجیح دارد یعنی ز بسبب گریه عرق خون باد ۴- ذره خون، صاحب فضا و شیوه ها و فریادها، صفت ترکیبی ۵- معنی سب صفت همه دلربایان جهان در برابر بالای ر سب افسان سوم باد حرف «ر» حمیده باد یعنی همه بگویند در پیش تو بس در گذشت سر ورود آورد ۶- معنی بیت دلی که راستی عاشق تو باشد و بهوس وصل تو خواهد ر جسم و صالت دور باد ۷- لعل؛ با استعاره مراد لب لعل نام ۸- دون: بسم اول فرومایه، صفت مردمان.

غزل ۱۰۸

خسروا گوی فلک^۱ در خیم چوگان تو باد
 مباحث کون و مکان عرصه میدان تو باد
 رلف حانون ظفر شفته برچم^۲ نسب
 فیده قنچ ابد عاشق جولان تو باد
 ای که اشیاء عطارد^۳ صفت شوکت تست
 عقل کل چاکر طعراکت^۴ دیوان تو باد
 طیره^۵ جلوه طویی قید چوں سرو تو شد
 غیرت خید برین مباحث بستان تو باد
 نه بتنها حیوانات^۶ و نباتات و جمادات
 هر چه در عالم امرست^۷ فرمان تو باد

درون غزل ۱۰۸: فاعلان فعلاتی فعلاتی صلاب (بحر رمل منس مخبون مقصور)

۱- گوی فلک: گوی گردون، تشبیه صریح - معنی بیت: شهریار، گوی گردون دستخوش و سرگردان چوگان فرمان تو و بهینه گشاده جهان هستی حولانگه تو باد ۲- برچم: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم جبری باشد سیاه و مدور که برگردن بیر و عزم بندد برهن فاطع و عنی الظاهر رشته هائی سیاه و یادم گناو و یا غزغاو بود که در زیر سیاه علم یا بیر چون طره از آن می ویخته بد مجراً کاکل (لغت نامه دهخدا) - معنی بیت: گسوی ملکه پیروزی عاشق برچم درفش نیست و چشم فتح و گشایش حاودای دلباخته تاحصوتار تو باد.

مقصود آسب که بهر سوی که جنبش کنی و روی آوری فتح و پیروزی هو در سو باشد ۳ - عطار: بهم
اول و کسر چهارم یکی از هفت ساره معروف که فارسی آنرا بیر نامند و دبیر فلک خوانند و مری نویسدگان
شمردند ۴ - طغراکش. بضم ول و سکون دوم نگارنده طغرا یا نشان ویژه پادشاهی بر فرمانها، صفت
مرکب فاعلی - معنی بست. ای که دبیری میر بری توصیف شکوه بسته عقل کل که مجمع حردهاست، بنده
طغراویس یا طغرا نگار فرمانهای دفتر بود ۵ - طیره بفتح ول و سکون دوم سبکی و حفت - ممی بست
بالای سرو آسای تو مایه سبکی و حفت قدر جلوه و خودمائی طویی درخت بهشتی گشت و بهیه گشاده گلستان
تو مایه رشک بهشت اعلی باد ۶ - حیوانات بفتح رن جاوران، در سیاق فارسی گاه بسکون دوم خوانند
میشود ۷ - عایم امر، چهار غیب و عالم منکوت - در مصراع حیر ظاهر غنوی شده است که خلاف ادب
شرعی است.

غزل ۱۰۹

دورست که دلداری پیامی نفرستاد

نخستین سلامی و کلامی نفرستاد

صد نامه فرستادم و آن شمایا شواران

بسیکی ندوانید و سلامی نفرستاد

سوی من وحشی صفت عفل رمیده

آه و روشی، کبک خرامی^۲ نفرستاد

دانست که خواهد شدنم سرع دل^۴ از دست

وز آن خط چون سلسله دامی نفرستاد

فریاد که آن ساقی شکر لب هر مست

دانست که مخمورم^۵ و جامی نفرستاد

چندانکه زدم لاف کرامات^۶ و مقامات^۷

هیچم خبر از هیچ مقامی نفرستاد

حافظ بادب باش که واخواست نباشد

گر شاه پیامی بسلامی نفرستاد

وزن غزل ۱۰۹: معقول معاعیل معاعیل مداعیل (بهر هرج منحنی اخرب مکفوف مقصور)

۱ - معنی بیت: صد نامه گیل د شتم ولی آن فرنگرهای سواران عرصه حسن قاصدی برد من روانه نکرد و درود و سلامی برساند ۲ - آهروش: آه و رفتار، صفت ترکیبی جانشین موصوف (دلبر) که در جمله مسدالیه یا فاعل است ۳ - کیک خرام: کیک پویه بکتابه یعنی تیز گام، صفت ترکیبی جانشین موصوف (قاصد) - معنی بیت: دلبر آه و رفتار که در دلدادگان میرسد، قاصد کیک پویه و تیز گامی سردمن عاشق بیابان نورد خرد گم کرده میرسد ۴ - مرغ دل: طایر دل، تشبیه صریح - معنی بیت: دریافته بود که طایر دل من از دست می‌رود و سرگشته میماند ولی در حظ ربی بهم پیوسته خود نامه‌ای بفرستاد تا دلم بسته آن شود و آرام گیرد ۵ - و: حرف ربط برای استعراک یعنی رفع توهم، معناد ولی - معنی بیت: جسای شکوه و فریاد است که ساهی نوشین لب سبب از بدنه حسن دریافت که حمار آورده‌ام ولی سافری برای من نرستاد ۶ - کرامات: بفتح اول جمع کرامت در اصطلاح تصوف کار شگفت‌آور و حارق عادت‌ها است که از اولیاء حق ظهور می‌رسد ۷ - مقامات: بفتح اول جمع مقام، مقام عبارت از منزلت و مرتبه است که پدیده بواسطه آداب خاصی بدان رسد و از طریق تحلل سحنی و مشقت بدان مایل گردد (مقل از تفسر هبک مصطلحات عرفا و متصوفه) - معنی بیت: هر چند ادعا کردم که من در صبر و سکوت صاحب مقامات و کراماتم، ساهی شکرباب بسمن من انتقامی نداشت و خبری از هیچ‌جا برای من نیاورد و گفته‌های مرا نایب نکرد.

غزل ۱۱۴

پیرانه سرم^۱ عشق جوانی سر افتاد

وان راز که در دل بنهفتم بدر افتاد

از راه نظر مرغ دلم گشت هواگیر^۲

ای دیده نگه کن که بدام^۳ که در افتاد

دردا که از آن آهوی مشکین^۴ سیه چشم

چون نافه بسی خوبی دلم در جگر افتاد

از رهگذر^۵ خاک بر کوی شما بود

هر نافه که در دست نسیم^۶ سحر افتاد

مژگان تو تا تیغ جهانگیر برآورد

بس کشته دل‌زننده که بر یکدگر افتاد^۷

بس تجربه کردیم درین دیر مکافات^۷

با دردکشان هر که درافتاد برافتاد

گر جهان بدهد سنگ سیه لعل نگرده

با طبیعت^۸ صلی چکند مدگهر افتاد

حافظ که سر زلفِ متان دست کشی^۹ بود

بس طرفه حریفیست کش اکنون بسر افتاد

ورن غزل ۱۱۰. معول معاعیل معاعیل (بحر هرح مشن احرب مکعوف مقصور)

۱- پیرایه سر پیران سر، سر پیری، در ایام پیری، پند رمن - معنی بیت: در ایام پیری عشق سوزان روزگار جوانیم بدرگشت و سری که در خاطر یک عمر پهن داشتیم آشکار شد. ۲- هواگیر: گرفتار عشق. صفت مرکب مشتق از ماده فعل امر بمعنی معولی - معنی بیت: با نگه‌های طایر در گرفتار عشق و هوی شد، ای چشم سیه که دل پای بند چه معشوق ستگری گشت. ۳- آهوی مشکین: با استعاره مقصود دلبر آهروش - معنی بیت: دروغ و درد که از آن دلبر سیاه چشم که چون آهوی مشکین از من می‌رند جگر سوجام چون نافه بر از خون در و ریج جانم سا گشت. ۴- رهگیر معبر، گنبر، راه گنبر، اسم مکان. ۵- دست سیم، دست باد، استعاره مکعبه. ۶- معنی بیت: همیشه مزگان تو خنجر بری تسخیر جهان عشق بر کشید از کشتگان تیغ تو که با تار جان زندگی جاوید یافتند پشته‌ها پدید آمد. ۷- دیر مکافات: سرای جبر و پاداش، اضافه تخصصی - معنی بیت: بارها آزموده یم که در ین جهان که سرای پاداش و جرات، هر کس با نوشندگان باده عشق به معاصیه برخاست و دشمنی ورزید بیخ وجودش بر کنده شد و مابود گشت. ۸- طینتد پکسر اول سرشت - معنی بیت: اگر سنگ تیره دل با کوشش بسیار جانش هم بلب برسد لعل گرایها ستواند گشت با سرشت بیادای چه تو ند کرد که بیک گهر افریده شده است، شاعر گوید

قبول مساده شرط است در افاصت فیض و گرنه بعمل نباشد بمیدیه فیاض
۹- دست کش: دستخوش و ریرست و در دست گرفته، صفت مرکب از ماده فعل امر بمعنی معولی - معنی بیت: حافظ که در روزگار جوانی دمسش بهارش بگیسوی ریلای می‌رسید، اینک که پیر شده است و باز عشق جوانی بسرین رده در اندیشه حریفی کردن و عشقاری شکم‌آوری است.

غزل ۱۱۱

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد

عارف از خنده می^۱ در طبع خام افتاد

حسنِ رویِ تو بیک جلوه که در آینه کرد
 این همه نقش در آینه او هام افتاد^۱
 این همه عکس می و نقشِ بگاریں^۲ که نمود
 یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد
 غیرتِ عشق زان همه خاصان برید
 کز کجا سِرِ غمش در دهنِ عام افتاد^۳
 من زمسجد بسخراشات سه خسود افتادم
 اینم از عهدِ ازل حاصلِ فرحام افتاد^۴
 چکند کر پی دورانِ نرود چون پرگار؟
 هر که در دایره گردشِ ایام افتاد
 در خمِ زلفِ تو آویخت دل از چاهِ رنج
 آه کز کجا برون آمد و در دام افتاد^۵
 آن شد^۶ ای حواجه که در صومعه^۷ بارم جینی
 کارِ ما به ریج ساقی و لبِ حام افتاد
 ز سر شمشیرِ عشقِ رقصِ کسان^۸ باید رفت
 کاینکه شد کشته او نیک سرانجام افتاد
 هر دمش^۹ با من دلسوخته لعلی دگرست
 بن گداین که چه شایسته انعام^{۱۰} افتاد
 صوفیان حمله حریفند^{۱۱} و نظرِ بار ولی
 زین میانِ حافظِ دلسوخته بدنام افتاد

ورن غزل ۱۱۱ فاعلاتن فعلن فعلن (هر رمل منمن محبوس اصلم مسجع)

۱ - حبه می با استعاره مراد نشاط می و پرورنده در جام - معنی بیت: چون عکس جمال تو، ای محبوبِ ارمی، در آینه ضمیر عارف پدیدار شد، وی و نشاط و پر تو می معرفت بوجد آمد و پیداشت که بمقام جمع و قرب رسیده و دلش جلوه گاه معشوق گشته است. ۲ - معنی بیت: جمال چهره تو در آینه هستی جلوه ای نمود و از آن بعلی این همه عشق گوناگون در پنه گمان و وهم پدید آمد و هر کس از آن جلوه بگونه ای

تعبیر کرد، جامی گوید.

ممکن رنگینای عدم ساکتشده رجب رجب بعرصه گناه عیان ساهاده گام
در حیرتیم که ایس همه نفس عجیب چیست سر روح صورت آمده مشهود خمیاس و غام
جامی معاد و معده ما وحدت است و پس ما در میده کثرت موهوم والسلام
۳- نگارین: بکسر اول ریا، صفت بسی مرکب ر سم (نگار) * پسوند سبب (این)، نفس موصوف-
معنی بیت: صورتهای ریا و عکسهای که در آنکه دل عارفان بمانند یک پرتو از جمال مافی اول است که
در جام هستی افتاده است ۴- معنی بیت: غیبت و حمیت غلق به آنکه با حبران و مقربان را از سخن باز
داشت، نمیدانم که از من در چگونه همگان آگهی یافتند و سوی مضمون اولی روی آوردند سعدی گوید.
ایس مدعیان در طلبش بیخبرند کان را که خبر شد خبری باز نماند
۵- معنی بیت: من از راهدی و یارسانی هیچ-ری و مسمی معنی ترک شایسته و خودپرستی بهودی
خود روی بیاوردم از دور رجب بتدبیر ایردی عاقبت کارم چسب بود ۶- کز محبت که ارا که در اینجا
حرف ربط است مفید شرط معادل گر- معنی بیت: هر کس در محیط سیر دورگار گرفتار آمد، گر پسر کاروار
دمتخوش سرگشتگی و دوران نماند چه مسواک کرد یعنی حرا این کاری بود ۶- دام: باستعاره رلف هم
نذر هم- معنی بیت: دل از چاه و بعدان دست در کند رلف تو رد ولی دریغ که از چاه برآمد و در سد امیر
ماند؛ مقصود است که دشواریهای راه عشق پایان نندارد و دام خطر یکی پس از دیگری گسترده است ۷-
شد، رفت و گذشت ۸- صومعه: عبادتخانه ۹- رفیق کمال، شادمان و پای کوبان، عید حیات یا حال-
معنی بیت: با شادی و وحد پای کوبان دید جان بیغ عشق حانان سیرد، چه هر که کشته محبوب شد عافیتش
محمود (ستوده) است ۱۰- هر دمش هر نفس وی ر ۱۱- انعام، بکسر اول نعمت دادن، مصدر باب
افعال ۱۲- مدح رجب: هم پشه و همکار و هم حربه و محار معنی چابک و چالاک- معنی بیت:
پشمینه پوشان مرپاده خوشی چابک و چالاک و همگی عاشق پشه مدوی از من جمع تنها حافظ جگر سوخته
رسوای عشق شده است.

غزل ۱۱۲

آنکه رخسار ترا رنگ گل و سرین داد

صبر و آرام تواند بمی مسکین داد

وانکه گیسوی ترا رسم نسطاول^۱ آموخت

هم تواند کرمش، داد می غمگین داد

من همان روز زفرهاد طمع ببریدم

که عثان^۲ دل شدا بلب شیرین داد^۳

گنج زرگر نبود، گنج قناعت^۱ بساقست

آنکه آن داد شاهان بگدایان این داد

خوش عروسیت جهان از رو صورت لیکی

هر که پیوست بدو عمر خودش کاوین^۲ داد

بعد ازین دست من و دامن سرو و لب حوی

حاصه اکنون که صبا مسزده فروردین داد

در کف غصه دوران دل حافظ خون شد

از فراقِ رحمت ای خواجه قوام الدین^۳ داد

درب غزل ۱۱۲، فاعلاتن فعلاتن فعلاتن مع لال (بهر رمل شش محبوس اصلح مسح)

۱- رجسار برا بچه‌ریه بود، را حرف صافه معادل به ۲- سطاوول در اردسی و گرجی کنی - معنی

است کسی که بر لب بلند تو شیوه در اردسی تعلیم داد بختشاند گش مسو به مغرباد من سبجاده سرسود و از

گیسوی تو داد مرا بخواهد ۳- معنی بیست من آن روز از فریاد قطع امید کردم و گفتم کارش از کار گذشته،

که زمام دل شیفته خود را بلب خوشین شیرین سپرد ۴- گنج فاعت: گوشه سرای حرمسندی قسمت خود

استعاره مکنیه ۵- کارین: کابین یا مهر و هست پیمان - معنی بیست داد از نظر نفس و نگار فریبده عروسی

دلپذیرست ولی هر کس با این عروس رفت و وصل خواست، اگر بر عمر گرامی را به مهر یاو سپرد و فرصت

آموده دلی را از دست داد ۶- خواجه قوام الدین: حاجی قوام وزیر شاه شجاع ابواسحاق که حافظ بسوی

ارادت داشت، نیز نگاه کنند بغزل ۱۱ شماره (۱۲)

غزل ۱۱۳

بنفشه دوش بگل گفت و خوش نشانی داد

که تاپ من بجهان طرّه فلانی^۱ داد

دل خزانة اسرار بود و دست قضا

درش بست و کلیدش بدستانی^۲ داد

شکسته‌وار بدرگاهت آمدم که طیب

بمویانی لطف^۳ توام نشانی داد

تنش درست و دلش شادیداد و خاطر خوش
 که دست دادش^۲ و یاری^۱ نتوانی داد
 سرو معالجه^۳ خود کن ای نصیحت گرو
 شراب و شاهد شیرین کرازایی داد^۴
 گذشت بر من مسکین و بارقیان گفت
 دربع حافظ مسکین من چه جانی داد^۵

ورن غزل ۱۱۳، معانی فعلات معانی فعلان (بهر مجتث من محبوب اصلم صبیح)

۱- ۱- فلانی فلان، صبر مهم یا از مهمات است و بیشتر جایش شخص غیر معلوم میشود ولی در اینجا ابهامی ندارد و مراد معشوق است که از ذکر اسم وی بصر حب خودداری شده است. در مثنوی فارسی گاه یائی بر آخر کلمه افزوده میشود که صبری در معنی مسند نگاه کنید بغزل ۱۰۶ شماره (۴) - معنی است: همیشه دشب با گل سرخ پس آمد و شان بر شکار بر رهن آورد و گفت که تافگی و دویائی گیسوی من بخشنده چس رلف باز است ۲- معنی بیت دل من گنجینه راهای عشق بود و پخته نفیر در این گنج را فعل بر نهاد و کلیه را بدلیری داد که یگانه گجور عشق باشد ۳- مومبائی لطف دار و مرهم برمی و مهر نانی، تشبیه صریح - مومبائی داوری اصلاح شکستگی اعضای بدن، سعدی گوید: جدائی نا بخت دوست قدر دوست کی داد شکسته اشخو ر داد بهای مومبائی را معنی بیت: شکسته دل باستان تو روی آوردم که طیب دلها مرا بمومبائی برمی و مهربانی تو که در روی در میان بخش درد جدائی است رهبری کرد ۴- دست دادش، بری وی میرشد و امکان نافت ۵- معنی بیت: بر من بیدل ناتوان گذری کرد با نگهبانان خود گفت بر جان حافظ بیچاره دربع و افسوس میخورم که چگونه جان تسلیم کرد و بی مضایقه سر در راه عشق باحب پاهائی که در قافیه آمده همه نکره است بحر پاء فلانی که مرید علیه فلان است.

غزل ۱۱۴

همای اوج^۱ سمادت بیدام ما افتد
 اگر ترا گذری بر مقام^۲ ما افتد
 حبابوار^۳ براندازم از نشاط کلاه
 اگر زروی تو عکسی بهجام ما افتد

شی که ماهِ مراد^۲ از افق شود طالع
 بود که^۳ پرنو نوری بیام^۵ ما افتد
 بهارگاه تو چون باد را نباشد بار
 کی اتفاقِ مجالِ سلام ما افتد^۶
 چو جان فدای لبش شد خیال می‌ستم
 که قطره ز زلالش بکام ما افتد^۷
 خیال زلفِ نو گشای که جان وسیله مساز
 کزین شکار فراوان بدام ما افتد^۸
 بنامیدی ارین در سرو بزن فالی
 بود که قرعه دولت بنام ما افتد^۹
 رهاک کوی بوهر که که دم رسد حافظ
 نسیم گشای جان^{۱۰} در مشام ما افتد

و رب غزل ۱۱۴ معانی معانی معن (بحر محبت منمن محبون اصلم)

۱- اوچ، بفتح اول و سکون دوم طرف بالای هر چیز - روح سعادت بلندی حدک سیکبختی استعاره
 مکيه ۲- مقام، بفتح اول جایگاه، جای استادن سه مکان در مقام ۳- حجاب و در حجاب آساید و صف
 و روش به معنی بیت، اگر از چهره تو، ای شاهد حقیقت عکسی در جام دل ما افتد همچون حجاب کلاه خود در
 از بحر آسمان بر می افکند و شادی منکم، کلاه براند من کسایه از کمال دوی کردن و شاد شدن، حکیم
 حاقانی؛ دل بسوداب سر درآورد سر در هفت کفه بر ندارد اصل از فرهنگ آسرای ۴- ماه مراد ماه
 مقصود و آرزو، شبیه صریح ۴- بود که باشد که ۵- به معنای مقصود خانه و کلیه است معیار مرسل
 بعلاقه حرم و کل ۶- معنی بیت، بهارگاه تو چون باد را ندارد، فرصت آنکه ما بتوانیم بدان آسمان راه یابیم و
 سلامی کنیم دست بخواهد داد ۷- معنی بیت، نگاه که حاتم فد و برهی چایان شد، امید داشتیم که با دادن
 جان یک چکره (یک قطره) از لال چشمه نوشین لب مکام من برسد و بی برسد ۸- معنی بیت، صورت
 خیالی گیسوی تو با من بسختی آمد و گشت، جان را واسطه رسیدن بر لال لب من مکن که چندان اعتنایی ندارد
 و از این گونه صید بی در دام ما است ۹- معنی بیت، آستان چایان مایوس بار مگرد، هالی بگیر، شاید
 قرعه دولت وصال بام ما درآید ۱۰- گشای جان به گشای معنی، شبیه صریح

غزل ۱۱۵

درخت دوستی^۱ بنشان که گام دل بسیار آرد
 نهال دشمنی بر کن که رنج بسی شمار آرد
 چو مهمان خراپاتی، بحزرت باش بارندان
 که در دیر کنی جانان گرت مستی خمار آرد^۲
 شب صحبت^۳ غنیمت دان که بعد از روزگار ما
 سی گردش کند گردون بسی لیل و نهار^۴ آرد
 عماری دار^۵ لیلی را که مهد ماه در حکمت
 خدا را در دل اندازش که بر معجون گذار آرد
 بهار عمر خواه ای دل، و گرنه این چمن هر سال
 چون سرسبز صد گل آرد بار و چون بلبل هزار آرد^۶
 خدا را چون دل ریشم قراری بست ما رفت
 فرما نعل نوشتین را که زودش با قرار آرد^۷
 درین باغ از خدا خواهد، دگر پیرایه سر^۸ حافظ
 نشید بر لب جوئی و سروی^۹ در کنار آرد

ورد غزل ۱۱۵: معانی معانی معانی (بهر هرج مناس سالم)

۱ - درخت دوستی: نهال محبت، تشبیه صریح ۲ - معنی بیت: چون در می‌کند مهمان باشی، با
 حریفان می‌گسار با احترام رفتار کن، چه پس از مستی بهمار گرفتار خواهی شد و اگر ادب را مراعات نکرده
 باشی شو بده بخواهد داد و جان من ناگیر از تحمل رنج خمار میشوی و با بهام مقصود است که اگر به مستی
 غرور گرفتار شوی دچار خمار و ناکامی و شکست حریفی شد ۳ - شب صحبت: شب مصاحبت، اصافه
 معبد ظرفیت ۴ - لیل و نهار یعنی لام و سون، شب و روز ۵ - عماری دار یعنی اول نگاهبان هودج یا
 کلاه دار، عماری در ساق فارسی مأخوذ است از عماریه عربی بشنید به - معنی بیت: بنگاهیان هودج لیلی
 که تحت روان ماه زیباتر (للی) بر من اوست، ای سروده ترا بعد از آوری کن که بر معجون گذری کند ۶
 - معنی بیت: دلا، باندیشه عشرت باش و هوئی و دراری عمر طلب کن والا طبع از سر خود باز می‌ایستد
 و این گلزار هر ساله خواه ماحوه مانند سرین گنبدی بسیار مسیور و در مانند هزارستان هزار پرته

خوشخوان بیاع مرا میخواند ۷ - معنی بیت چون در حسه من با گیسوی تو عهد محبت استوار کرده است،
برای رضای خدا لعل لب شیرین خود بگو که با بوسه ی دل سارا آرامشی بخشند ۸ - پیرانه سر در ایام
پیری ۹ - سروی: باستعاره مراد یاری سرو قامت.

غزل ۱۱۶

کسی که حسن و خطِ دوست در نظر دارد
محققست که او حاصلِ بصر^۱ دارد
چو خامه در ره فرمان او سیر طاعت
نهاده ایم مگر او بنیغ بردارد^۲
کسی بوصول تو چون شمع بساعت پروانه
که زبیر نیغ تو هر دم سری دگر دارد^۳
پای بویی تو^۴ دست کسی رسید که او
چو آستانه بدین در همیشه سر دارد
ز رهد خشک ملولم کجاست بساده ناب
که بوی ساده مدام دماغ تر دارد^۵
زیاده، هیچت اگر نیست این نه س که ترا
دمی ز وسوسه عمل بسی خبر دارد^۶
کسی که از ره تقوی قدم برون نهاد
بعزم میکند^۷ اکنون ره سفر دارد
دل شکسته حافظ بسحاک خواهد برد
چو لاله داغ هوائی که بر جگر دارد^۸

ورن بحر ۱۱۶ معانی صلاتن معانی فعل (بحر محبت من من محبوب اصلم)

۱ - بصر بفتح اول و دوم بیانی و چشم - معنی بیت: آنکه جمال و سیره عذار یار را تماشا میکند
بررسی و درستی از بیانی خود نتیجه و بهره ای برده است، سطرعی گوید:
دیده را مشاهده است که دلبر بید و در بید چه بود مشاهده بیانی را؟

۲ - معنی بیت: مانند قلم در خط هر مبرداری بدر سر تسلیم بر نمیگیریم، جز آنکه جانان سر ما را بشمشیر جدا کند. ۳ - معنی بیت: آنکس یوصال تو رحمت یادت که در زیر شمشیر عشق با هر ضربه سری تازه برای تبار پیدا چنانکه شمع هم هر بار که بگر (بمقراض، سرش را میبرد با سری دیگر بسوختن میبرد دارد. ۴ - پای بوس تو بوسیدن پای تو، اسم مصدر مرکب - معنی بیت: آنکس شرف بوسیدن بر پای تو ناقل میشود که مانند درگاه پیوسته سر بخدکاری بر در سرای تو دهد. ۵ - معنی بیت: از خشک مغزی و تعصب زاهدان ریائی بتنگ آمده ام شراب خام یا خالص کجا توان یافت، چه بوی باده ناب دماغ جان را تروتاره میدارد. ۶ - معنی بیت: گر شراب هیچ سود دیگری نداشته باشد، آیا این هنر بی بیست که یکنفس ترا از تشویش و بد اندیشیهای عقل سودجو مصرف میکند و بار میدارد. ۷ - مکنه: با شماره مقصود محفل صاحبان است که در آنجا با باده معرفت آدمی را از فید خودپرستی و امانیت آزاد میارند. ۸ - داغ هوی: اصفاء تحصیصی - معنی بیت: دل حسته حافظ نشان سر عشقی را که لاله سان بر جگر دارد یا خود در خاک گور نهان خواهد داشت.

غزل ۱۱۷

دل ما بدور رویت ز چمن فراع دارد^۱
 که چو سرو پای بندست و چو لاله داغ دارد^۲
 سر ما فرو سیاید بکمان ابروی کس
 که درون گوشه گیران ز جهان فراغ دارد^۳
 ز بنفشه تاب^۴ دارم که ز زلب او رنم دم
 تو سیاه کم سها بین که چه در دماغ دارد
 بچمن خرام و بنگر بر تخت گل^۵ که لاله
 بدیم شاه مساند که بکف ایاغ^۶ دارد
 شب ظلمت و بیابان کجا توان رسیدن
 مگر آنکه شمع رویت^۷ برهم چراغ دارد
 من و شمع صبحگاهی سزدار بهم بگریم
 که بسوختیم و از ما ببت ما فراغ دارد^۸
 سزدم چو ایر بهمن که برین چمن بگریم
 طرب آشیان^۹ بلبل بنگر که زاغ دارد

سرِ درسی عشق دارد دلِ دردمند حافظ

که به خاطر تماشا نه هوای^۱ بساع دارد

ورن غزل ۱۱۷. غلات و غلاتی غلات و غلاتی (بحر رمل مثنیٰ مشکول)

۱- معنی بیت: دل مادر دوران تجنی حس بو ر باغ و گلش بی سار سب و بچم می رود چه مانند سر و لب جوی پای بند غم عشق است و چون لاله دغ هوای بو بردن دارد ۲- چراغ بفتح اول پرداختن و خار غ شدن - معنی بیت: ما سر نسیم در برابر هم ابرو و چین پیشانی کسان هرود می آوردیم، چه دل حلوت نشینان کوی محبت از عالم و عالمیان پرداخته است و بیار خورد رانها بدرگاه سی سیاری عرصه می کند ۳- تاب، خشم و غضب و رنج - معنی بیت: از دست بفته خشمگم و بر خود می پیچم که ادعای همانندی با رلف ساز را دارد بگر که این سیه چهره درون بها چه غرور و سودی باطلی در سر می رود ۴- تحت گل اورنگ پادشاه گل، اسماطه مکه ۵- یاع: بفتح او و پی به تراب - معنی بیت: باران و حرامان بگلزار برو و بین که در پیش سلطان گل لاله حام بر دست ماسد حرف مجلس سرم یا هم پماله ای استاده است ۶- شمع رویت: چراغ فروزان چهره بود، شبیه صریح ۷- معنی مصرع: معشوق مادل از ما فارغ دارد و از سوختن ما پروائی ندارد ۸- طرب آسان لاله نادی و عیش اسم مرکب - معنی بیت: سر او از سب که مانند اسر بهمی برین گلزار سرشک افشام چه لاله نادی هزار مقدر را بدست راع ساحوش آوا امده است و با ستاره مقصود است که مثنیٰ با سرایان بر حسنه تماشاگران بکجه رده اند ۹- خاطر تماشا: اندیشه سر و تفرج ۱۰- هوای: بفتح اول و الف مقصوده در آخر، آرزو و خواهش دل و خواسته.

غزل ۱۱۸

آنکس که بدست جام درد

مستطاسی^۱ جم مدام دارد^۲

آبی که خصر حیات ارو یافت

در می کنه جو که جام دارد^۳

سر رشته جان^۴ به جام نگدار

کاین رشته ازو نظام^۵ دارد

ماو می و زاهدان و تقوی

تا بیار سر کدام دارد

بیرون رلب تو ساقیا نیست
 در دور کسی که کام دارد^۱
 نرگس همه شیوه‌های^۲ مستی
 از چشمِ خوشست بوم دارد
 ذکر رخ و رلب تو دلم را
 وردیست^۳ که صبح و شام دارد
 بر سیه ریش دردمند
 لعلت^۴ سحکی تمام دارد
 در چاه ذقن^۵ چو حیاطی جان
 حسی تو دو صد علام دارد^۶

درون غزل ۱۱۸ معقول مفاعیل مفعول (بحر هزج مستقیم احزاب معیوس محتوف)

۱ - معنی بیت: سلطنت و شکوه چشمت با سلطان جاودانه از آن کسی است که ساعر معرفت پر کف دارد و می‌شود ۲ - معنی بیت: آن آب بقار که خضر پیاپی خوشید و رنگی جاودان یافت در حیاطه معرفت جستجو کن که در قدح باده آب حیات است ۳ - سر رشته جان رمام حیات، تشبیه صریح ۴ - نظام، یکسر اول آراستگی و ترتیب ۵ - و حرف اضافه برای بیان معنی ملازمت، بر نگاه کنید، بحرل ۷۹ شماره (۱) - معنی بیت: ما و ملازم می‌حاجه معرفت، پارسا و ملازم رهد و عبادت با بیسیم که عاست محبوب ازل شامل حال که خواهد شد ۶ - معنی بیت: ی ساهی آنکه در روزگار کامرواست، کامکاری وی تنها از نوش لب است ۷ - شبوه، نار و کرشمه و هر ۷ - ورد، یکسر ول و سکون نوم پاره‌ای از خواندن از قرآن و جز آن (مستهلل العرب فی لغات العرب) - معنی بیت: دل من هر بامداد و شامگاه بیاد چهره و گیسوی تو می‌افند و این دعای صبحگاه و شبانگاه اوست ۸ - لعل، با استعاره مقصود لب یار است - معنی بیت: لب لعل تو بر سینه مجروح عاشقان شک حسرت و اندوه می‌افشاند سندی گوید

نگار من چو درآید یسجد سبکین سبک ریماده کند بر جراحات ریشان
 ۹ - ذقن، بفتح اول و دوم ر بعد ن و چانه - چاه دقن، شبه صریح - معنی بیت: جان من، ریائی تو در چاه ر بعد آن مانند حافظ صد بده با حسن یوسف حده بگوش و اسیر عشق خود دارد، در ضمن تلمیحی دارد بدستان یوسف و افکنی برادران وی را در چاه، نگاه کنید بآیه ۱۸ و ۱۹ سوره یوسف (۱۲)

غزل ۱۱۹

دلی کہ غیبِ نمایست و حامِ جم دارد

ز خاتمی کہ دمی گم شود چه غم دارد^۱

بحط و خالِ گدایان مده خزینہ دل

بدمتِ شاه‌وشی^۲ به کہ محترم دارد

به هر درختِ تسخّل کند جفایِ حزان

علامِ همتِ مروم کہ این قدم دارد^۳

رسید موسمِ آن کز طرب چو سرگس مست

سہد پیایِ قدحِ هر کہ شش درم دارد^۴

زر از بهایِ می اکون چو گلِ درِ یخ مبدار

کہ عقیلِ کسلِ بصدتِ عبِ مستهم دارد^۵

ز سیرِ غیبِ کس آگاہ نیست قصہ مخوان

کدامِ مستحرمِ دل ره درینِ حرم دارد^۶

دلہ کہ لافِ تجرد^۷ زدی کسوں صد شعل

سبویِ زلفِ نو با بادِ صعدم دارد

مرادِ دلِ زکہ پرسم کہ نیست دلداری

کہ جلوۂ مظر و شیوۂ کرم دارد^۸

ز جیبِ خرقۂ حافظِ چه طرفِ بتوان بست؟

کہ ما صمدِ طلیدیم و او صنم دارد

وزن غزل ۱۱۹: معاضل معاضل معاضل (بحر مجتث متشعّب بحر اصلم)

۱- معنی بیت: آنقدر کہ چون جامِ جهان بین چمشید (سلیمان) اسرارِ بهان در آن نمایان میگردد و همواره در مقام کشف و شهود است. اگر انگشتی بر منبر وائی وی یک برمان ناپدید شود و بدست دیوان افتد، غمی ندارد؛ مقصود آنکہ اگر یک نفس هم همتِ ری بدینا تعلق یابد، بارِ بحالِ محبتین بار میگردد، چنانکہ پیامبر گرامی اسلام پس از تعمل بار سنگین وحی برای ترویجِ خاطرِ نباشد میفرمود کلمتی یا حمیراء (ای

سبید روی سخن بگو، من ۲ - شاهوش، شهر را مانند صنعت حاشی می‌صوف - معنی بسته گنج دل را
سبزه عذار و حال هندوی آنکه از نظر مصیبت بهیبت است بسیار بلکه بدست فرمانروای صاحب کمالی
بده که آن را گرامی دارد و قدر شناسد شاید شاره‌ای در دهنش بگوید پیامبر اکرم که فرمود *أَيُّكُمْ وَ خَضِرَاءُ النَّفْسِ*
(پیر هیزد از سبزه مرطوب) و مراد آنست که از ربانی که طهری آراسته و باطنی کاسه و سایه‌راسته دارد باید
پرهیز کرد ۳ - معنی بیت هر درختی با رستم پائیز را بواند برد بسته عزم استوار سروم که پایداری و ثبات
دارد و سلیم خزان نمی‌شود و همچون سرو و حرم بر پای می‌ماند ۴ - معنی بیت هنگام آن فرار آمد که هر
کس تشنم دارد از شادی مستانه مانند برگس در پای حمام شاد کند یعنی هر چه دارد، در وجه می‌صرف کند
۵ - معنی بیت اسب در و ستم را بی‌مصلحت برای خرید می‌صرف کن چنانکه گل خرج کرده و رسته خرید
کامل بر تو صد عیب و صد حربه گیرد حافظ در عین دیگر فرماید

احوال گنج خارون کسانم داد بر باد در گوش دل فرو خوان نادر بهان ندارد
۶ - معنی بیت: کس از راه‌های بهان چندان با خبر نیست، صافه بگو، هیچ واقف بر اسرار دلی را
نتوان یافت که راه پراورده غیب یافته باشد ۷ - معنی بیت: واریگی از علائق و سبکباری، مصدر باب تفعیل
- معنی بیت: دل من که ادعا میکرد، بهقام واریگی و سبکباری رسیده است، اینک بآرزوی بوی گیسوی تو
صد گونه سروکار با سسم سحری دارد و تعلق خاطر پندانه متعاند ۸ - معنی بیت: اکنون دل‌واری نتوان یافت
که روشن بین باشد و نظر عیاشی یعنی کند ناخواسته دل را، آرزو محروم ۹ - چه طرف نتوان بست، سود و
صرفه‌ای نتوان برد، بهر نگاه کنبد معر ۱۲ شماره (۴) - معنی بیت: از دل‌ربایی حافظ صرفه‌ای نتوان برد،
چه ما از حافظ حدای بی‌بیار بهمتا را سواستیم ولی او به پیرست است یعنی شرک حقی می‌پوردد اگر چه
بظاهر خود را صمد پرست می‌خواند.

غزل ۱۲۰

بني دارم که گردِ گل ز سنبل سایه‌بان دارد
سهارِ عارضش^۲ خطی سخونِ ارغوان دارد
غبارِ خط پوشانید خورشیدِ رخس^۳ یسار
بقی جاوداش ده که حسنِ جاودان دارد
چو عاشق میشدم گفتم که بر دمِ گوهرِ مقصود
نداستم که این دریا^۴ چه موجِ خون‌فشان^۵ دارد
ز چشمت جان شاید بردکز هر سو که می‌بینم
کمین از گوشه کردست و نیراندر گمان دارد^۶

چو دامِ طَهره افشامد ز گردِ خاطر^۷ عشاق

بعمارِ صبا گوید که رازِ ما نهان دارد

یفشان جرعه بر خاک و حالِ اهلِ دل بشنو

که از جمشید و کیخسرو فراوان داستان دارد^۸

چو در رویت بخندد گل مشو در دامش ای بلبل

که بر گل اعتمادی نیست گر حسنِ جهان دارد^۹

لحدا را دادِ من بستان ازو ای شعلهٔ مجلس^{۱۰}

کمی بادگیری خوردست و بامن سرگران دارد

بفراک^{۱۱}، اره می بندی، حصار ازود صیدم کن

که آفتهاست در تأخیر و طالبِ رازیان دارد

ز سروِ قدِ دلجویت مکن محروم چشم را

بدین سرچشمه اش^{۱۲} بشان که خوش آبی روان دارد

ز خوفِ محرمِ ایمن کن، اگر امید آن داری

که از چشمِ بداندیشان خدایت در امان دارد

چه عنبرِ بخت خود گویم که آن عیارِ شهر آشوب

بتلخی گشت حافظ را و شکر در دهان دارد^{۱۳}

وزن غزل ۱۲۰: مفاعیل مفاعیل مفاعیلین (بهر هرج مثنی سالم)

۱ - گل: باستعاره چهره و سبیل باستعاره گیسو ۲ - بهار عارض: شکوفهٔ رخسار، تشبیه صریح -

معنی بیت: مراد لبر زیبایی است که بر پیرامون گل چهره اش از سبیل گیسو سائبانی آویخته است و شکوفهٔ رخسارش فرمانی برای ریختن خون شکوفه از غواں دارد؛ مقصود آنکه از غواں در پیش لطافت رخسار او

ارجی ندارد ۲ - خورشید رخ: مهر تابان رخسار، تشبیه صریح همچنین است غبار خط - معنی بیت سبزهٔ

خط بر عذار چون مهر تابان بار بر دلبه پروردگار، زندگی پاینده اش بیخش که زیبایی جاوید دارد ۳ -

گوهر مقصود تشبیه صریح و مراد گوهر وصل ۲ - دریا: باستعاره مراد دریای عشق ۵ - موج خسون

فشانهٔ موج خورقیر، باستعاره مقصود خطر ها و دشواریها و گردابهای دریای محبت ۶ - معنی بیت: از تیر

نگاه تو جان ایمن توان داشت، چه از هر جانب که می بگرم، چشم تو بکمن تشبیه است و نلوک سزگان در

کمان ابرو دارد ۷ - گرد خاطر: غبار دل تشبیه صریح - معنی بیت: چون از دام گیسو دل عاشقان را گرد آید

بفشاند و فرو ریزد و هستی آمان را بر باد دهد، بهیچا که چون سخن چنان بهمه جا می‌رود و پیام می‌رساند فرمان میدهد که از آوارگی و پریشانی ما سحنی بر زبان بیاورد

۸ - معنی بیت: می‌بخوش و یک جرعه بیاد دوستار رفته بر خاک بریز و سربان محال ار دل خاک سرگشت آنان را پیرس که در سبزه‌اش از سران عالم جم و کبشرو قصه‌های بسیار نهفته دارد مولوی گوید: یا بیاد این مستانه خاک بریز چونکه حوردهی جرعه‌ای بر خاک ریز

۹ - معنی بیت: ای بلبل چون گل با تو تسمی کند و لب بعبده گشاید در بند عشق وی خود را گرفتار ساز که بر وفای گل و بلای او تکیه نتوان کرد. اگر چه یک عالم زیبایی داشته باشد، سعدی گوید:

جای خنده است برین عمر که چون خنده گل پسج دوری است بسفای دهن خندانش

۱۰ - شعله: بکمر اول و سکون دوم ضابط شهر و حاکم در اینجا مقصود بر دگر محفل - ای بزرگتر محفل برای عدا داد مرا از وی (یار) بخواند چه با دیگران می نوشته است و نشاط کرده ولی بر من ناز میکند

و سرسنگین است ۱۱ - فراق: بکمر اول و سکون دوم تسمی که از پس و پیش رین اسب او بر نهد لاجرم بند - معنی بیت: اگر بحجیر بند اسب خود مرا حوامی بست را بخدا سوگند رود سر بشکار من پرداز

که در برگ کردن موجب گزنفه است و بجوینده آسیب می‌رساند ۱۲ - سرچشمه: باستعاره مراد چشم و آب روان باستعاره مقصود اشک - معنی بیت: از بالای چون سرو دلپذیرت دیده مرا می‌بهره مگردان و در کنار چشمه چشم من آن را غرس کن که جو بیاری ردین از اشک دارد ۱۳ - معنی بیت: راه غم و بهانه آوردن بر

بخت من بسته است مقصود آنکه من به چون و چرا و بی گفتگو نگون بختم چه آن دهرن جانها و شرورانگیز کشور دلها حافظ را بخلع کامی گشت و حال آنکه مداحش شیرین و لبش نوشین است

غزل ۱۲۱

هر آنکو خاطرِ مجموع^۱ و یارِ نازنین^۲ دارد

سعادتِ همدم^۳ او گشت و دولت^۴ همتشین دارد

حریمِ عشق را در گه بسی بالاتر از عقلست

کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد^۵

دهانِ تنگِ شیرینش مگر ملکِ سلیمانست^۶

که نقشِ خاتمِ لعلش جهان زیر نگین دارد

لبِ لعل و خطِ مشکین^۷ چو آتش هست و اینش هست

بنازم^۸ دلبرِ خود را که حسنتش آن و این دارد

بخواری منگر ای منعم صعیفان و نحیفان را

که صدر مجلسِ عشرت^۱ گدای ره نشین دارد

چو بر روی زمین باشی، توانائی عنیمت دان

که دوران نسانواییها بسی زیر زمین دارد^۲

سلاگردان جان و تن دعای مستعدانست

که بپند حیران آن خرم که ننگ از خوشه چین دارد؟

صا از عشق من رمزی بگو با آن شه خوبان

که صد جمشید و کیخسرو غلامِ کمترین^۳ دارد

و گر گوید نمیخواهم چو حافظ عاشقِ مفلس

بگوئیدش که سلطانی گدائی همتشین دارد

ورن غزل ۱۲۱ معاعیل معاعیل معاعیل (سر مرع مشر، سالم)

۱ - مجموع: آسوده و فراهم ۲ - نازین: ناز پرورده و تحریر و گرمی ۳ - دولت: بخت و اقبال ۴

- معنی بیت: آستان حرم عشق عاقبت سوز می‌دلازد و بر تراز خانه حرد مصلحت اندورسته برآورد

عشق کسی راه می‌یابد که جان بری تار در راه جان بر کف بهد ۵ - ملک سلیمان: در صفحه ۱۳۷ جامع

سیح دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد مهر سلیمان: یعنی ملک سلیمان آمده که بر متن ترحیم دارد - معنی

بیت: دهان خرد شکریں نار گوئی خاتم سلیمان است که نقش و نگار انگشتری لعل لبش مانند خاتم سلیمانی

جهانی را مسحر کرده است ۶ - خط مشکب: با استعاره سیرة عدل ۷ - بارم: می‌بالم و فخر میکنم -

معنی مصراع: پیاده‌روی خود افتخار میکنم که جمال وی این و آن یعنی لعل و مشک هر دو را با هم دارد ۸

- عشرت: یکسر اول و سکون دوم و فتح سوم عیش و خوشدلی و کامرانی - معنی بیت: ای توانگر، در

نانوایی و برادران بهقارت نگاه مکن، بدر که صدر نشین محفل بزم در پایگاه و ورود مجلس جهانی برای

پذیرفتن تهیستان خاکسار نیز دارد: سعدی گوید:

فکرانه بازوی توانا بگرفتن دست نانوایت

ممکن است این معنی نیز مقصود باشد در نانوایان بهقارت نگاه مکن که گدایان بر صدر مجلس عشرت و

خوشدلی جای دارند و عیش و رامتنی بهره آنان است ۹ - معنی بیت: چون بر پشت زمین تسرست و قوی

باشی، بیروندی را سود و بهره بی خون در بنست آمده بشمار و حیری کن که روزگار بسیار توانایان و

قدرتندان را که ناتوان شدید و بریر خاک رفتند یاد دارد: سعدی گوید:

ای که دستت میرساند کداری بکن پیش از آن که نتوانیاید هیچ کار

۱۰ — مستمند: بضم اول و سکون دوم و صغ سوم و چهارم محتاج و بیارمند و اندوهگین و گله‌مند — معنی بیت: دعای خیر بیازمند از جسم و جان گزند بلا را دور میکند صاحب خرسی که گدایان خوشمچین را بر گسرد خرمن خود مایهٔ سنگ و بی آبرویی بدانند، خیر و برکت خواهد دید. ۱۱ — غلام کمترین: کمینه بندهٔ در خریف موصوف و صفت.

غزل ۱۲۲

هرآنکه جانبِ اهلِ خدا^۱ نگه دارد
خداش در همه حال از بلا نگه دارد
حدیثِ دوستِ مگویم مگر بس حضرتِ دوست
که آشنا سخنِ آشنا نگه دارد^۲
دلا معاشِ جان کن که گر بنفردیای
فرشته‌ات بدو دستِ دعا نگه دارد^۳
گرفت هواست که معشوق بگسلد بیجان
نگاهِ دارِ سرِ رشته تا نگه دارد^۴
صبا بر آن سرِ رلف از دلِ مرا بسجی
ز رویِ لطفِ بگویش که جا نگه دارد^۵
چو گفتمش که دلم را نگاه دار، چه گفت؟
زدستِ بنده چه خیزد؟ خدا نگه دارد
سر و زر و دل و جانم فدایِ آن یاری
که حقِ صحبتِ مهر و وفا^۶ نگه دارد
غبارِ راه‌گذارت^۷ کجاست تا حافظ
بیدگارِ نسیمِ صبا نگه دارد

ورن غزل ۱۲۲. معالین معلاتی معالی معی (بهر محبت مثنی مخبون اصل)

۱ — اهل خدا: بندگان روی‌خوار خداوند گفته شده است اَلْعَلَقُ عِیَالُ اللَّهِ (مردم و طایفه خوار

خداوند) ۲ — معنی بیت: سخن در عشق گفتن جز در بیشگاه پارساوار نیست، چه دوست راز دوست را

فاش نمی‌کند. ۳ — معنی بیت: ای دره، آنگونه رفتار و زندگی کن که اگر در راه حیات خطری پیش آید و پست

از جای پرود، فرشتگان یا برداشتن حسب دعا جرگه حق ترا از گزند حوادث حفظ کنند ۴ - اگر خواهی که
 بار عهد شکست سر رشته وفار از حسب مده نادوست نیز رشته محب را گسسته ندارد ۵ - معنی بیت: ای
 سیم بهاری، اگر دل مرا در خم گیسوی او دیدار کنی، بهربانی و رمی بدل پیغام برسان که از جای خود دور
 شو که پناهگاهی امن است ۶ - رحمت بنده چه حیرت از من کاری بیاید، استغاثم مجاراً مفید نفی ۷ -
 صحبت مهر و وفا: مصاحبت مهرآمیز و با وفا ۸ - راهگذار: گذرگاه، اسم مکان - معنی بیت: گرد راه نرا
 کجا توان یافت تا دلدادۀ تو حافظ یاد پیمنی که بد بهاری همراه هزار قدم تو می آورد، نزد خود نگاه دارد.

غزل ۱۳۳

مطربِ عشق عجب ساز و نوائی دارد

نقشِ هر نغمه که زد، راه بسجائی دارد^۱

عالم از ناله عشاق مبادا خالی

که خوش آهنگ و فرح بخش هوایی دارد^۲

بسرِ دردی کشِ ما گرچه ندارد زِر و زور

خوش اعطابخش و عطایوش خدائی دارد^۳

محترم دار دلم کاین مگرِ فخرپرست

تا هواخواه نو شد فِرِّ همائی دارد^۴

از عدالت نبود دور گرش^۵ پرسد حال

پادشاهی که بهمسایه گدائی دارد

اشکِ خونین بنمودم بطیبیان گفتند

دردِ عشقست و جگرسوز دوائی دارد^۶

ستم از غمزه میاموز که در مذهبِ عشق

هر عملِ اجری و هر کرده جزائی دارد^۷

نفر گفت آن بتِ ترسایچه ساده پرست

شاید رویِ کسی خور که صفائی دارد^۸

خسروا حافظِ درگاه تشیی فاتحه خواند

وز زبانِ تو تمثایِ دعائی دارد^۹

ورن غزل ۱۲۳. فاعلاتی صلاتین صلاتی فعلی (بهر وصل منمن معجون اصلم)

۱- معنی یسند را مشگر محبت چه سار خوش آهنگ و آوای دلپذیری دارد هر آوازی را که با سار خرد نواخت بهنجار و بیجا و مستقیم است ۲- هوایی درد در صفحه ۱۳۹ جامع نسخ دیوان حافظ «صدائی دارد بهجای هوایی دارد» آمده که بر من ترجیح دارد، سیر احتمال دارد که هوایی مصحف یوایی باشد- معنی بیت: جهان از بانگ عاشقان نهی میابد که پژوگ (صدای) ن یک مور و نشادی افز است ۳- معنی بیت: اگر چه شیخ دردوش و باده پرست ما سیم و رو و نوایی بدرد خدائی بحثند و بحث یسند دارد که خواهند گلن را از درگاه خود محروم باز میگرداند ۴- معنی بیت: دل مرا گرامی دار که این رهبر عسلی است که فید لب ترا دوست دارد و از آنگاه که بر تو عاشق شد شکوه پرست سیکه معنی، همار بیافته است ۵- گرش پرسد حال: اگر از حال وی (گدا) پر منشی بهر کند، مرصع صمیرا نشی گد است که پس از صمیر آمده و با اصطلاح خود ضمیر بر متأخر شده است ۶- معنی بیت: سرشک گلگون بر پرشکان عرصه کرده، تشخیص دادند که این نشان بیماری عشق است و داروی آن صبر جا نگهدارست که عاشق تاب آن را ندارد ۷- معنی بیت: از گرشه چشم خود رسم ستگری فرامگیر تا صدا گیر بری، چه در آبی محبت هر کرده را مردی و هر عمل را پاداشی است ۸- معنی بیت: آن صم و بیای براراده که در میخانه با حلاص حشمتگزاری می کند، معنی خوش و دلپذیر گشت که باده را سلامت و نشادی آن یار بنوش که صمبای صمیر و پاکدلی دارد ۹- صمبای دعائی دارد خواستار و طلبی دعا-

غزل ۱۲۴

آنکه از سنبل او غایب نایی دارد
باز با دلشدگان ناز و عتابی^۱ دارد
از سر گشته خود میگذری همچون باده
چه توان کرد که عمرست و شتابی^۲ دارد
ماه خورشید نمایش^۳ ز بس پرده زلف
آفتابست که در پیش سحابی^۴ دارد
چشم من کرد بهر گوشه روان سیل سرشک
تا مهی سرو ترا تازه تر آبی^۵ دارد
غمزه شوخ تو خونم بس خطا میریزد
فرصش باد که خوش فکر صوابی^۶ دارد

آب حیوان اگر^۱ اینست که دارد لب دوست

روشنست این که حضر بهره سربازی دارد

چشم مخمور تو دارد زدم قصد جگر

ترک مست^۲ مگر میل کبابی دارد

جان بیمار مرا نیست ز توروی سوال

ی خوش آن خسته^۳ که از دوست جوایی دارد

کی کند سوی دل خسته حافظ سطری؟

چشم منش که بهر گوشه حسرای^۴ دارد

ورن عرب ۱۲۲ فاعلان ملامت ملامت معزل (معر رمل منمن محبوب اصلم)

- ۱ - معانی: آمیزه‌ای از چند ماده مطهر ۲ - عباب: بکر اول یرحاش و گله کردن، مصدر باب معاعله (معانه) - معنی بیت: آنکه خانه بر سبیل گسوی مشکین لوحید میرود و در تاب و خشم مشغول، بار دیگر با عاشقان کرشمه و یرحاش و گله آغاز کرده است ۳ - معنی بیت: از بالین شهید عشق چون باد بتندی دور میشود؛ کاری توان کرد چه مشغول در حکم عمر است که بشناب میگذرد و در برگ میبکد، در این بیت صنعت التماس از حاضر (میگدزی) جایب (شتابی درد) مرعات نموده است ۴ - خورشید نعلایش: با جلوه و نمود آفتاب، صنعت ترکیبی، ماه موصوف ۵ - سحاب: معنی اول: ابر - معنی بیت: ماه و حسار سو که جوته آفتاب دارد، در پشت سحاب گیسوان گونی مهری است که پاره ابر آن را فرا گرفته باشد ۶ - معنی بیت: از چشم من بهر کنار سبیل اشک جاری شد تا بالای چون سرو را آبی که از دیده میرود تازه تر و شادابتر سازد؛ در صفحه ۱۲۰ جامع سبع دیوان حافظ تألیف مراد ناز «ناره بآبی» بجای «ناره تر آبی» آمده که بر متن ترجیح دارد ۷ - معنی بیت: کرشمه گستاخانه چشم تو بی گناه مرا میکند و قب و محال او تنگ میباد که ریختن سخن عاشق بدست وی اندیشه‌ای درست و دلپذیر است ۸ - اگر حرف ربط مفید معنی جرم و تحقیق - معنی بیت: همانا لب نوشین یار آب حیات دارد و آشکار است که آب حیوان که حضر پیامبر نوشید در بر این چشمه بقا سربازی (کورایی) پیش نیست ۹ - ترک مست: باستعاره مراد چشم مشغول که هر گشتن عاشق دلیر است - معنی بیت: دیده خمار آلود تو بر آن سرست که جگر دل مرا چون کند، گونی ترک مست چشم تو که در گشتن عاشق گستاخ است، بکباب جگر رغبت دارد ۱۰ - خسته: بیمار و مجروح، صفت جانشین موصوف (عاشق) ۱۱ - حراپد از دست رفته و از پای درآمده، صفت جانشین موصوف (عاشق)

غزل ۱۲۵

شاهد آن نیست که موئی و میانی دارد
 بنده طلعت آن مائش که آنی^۱ دارد
 سیوه حور و پری گسرجه لطیف^۲ ولی
 خویی^۳ است و لطافت^۴ که فلانی^۵ دارد
 چشمه چشم^۶ مرا، ای گل خندان^۷، درباب
 که بامید تو خوش آب روانی^۸ دارد
 گوی^۹ خویی^{۱۰} که برد از تو که حورشید^{۱۱} بجا
 نه سوار است که در دست عنانی^{۱۲} دارد
 دلشان^{۱۳} شد سختم تا تو قبولش^{۱۴} کردی
 آری / آری، سخن عشق نشانی^{۱۵} دارد
 خم ابروی تو^{۱۶} در صنعت تیراندازی
 برده از دسته هر آنکس که گمانی^{۱۷} دارد
 در ره عشق شد کس بیقین محرم راز
 هر کسی بر حسب فکر گمانی^{۱۸} دارد
 با خرابات تشینان ز کرامات ملاف
 هر سخن وقتی و هر نکه مکانی^{۱۹} دارد
 مرغ زیرک مرتد در جمتش پرده سرای
 هر بهاری که بدنباله خزان^{۲۰} دارد
 مدعی گولفر^{۲۱} و نکه بحافظ مفروش
 کلک ما نیز زبانی و بیانی^{۲۲} دارد

ورن غزل ۱۲۵: ماعلاتی ماعلاتی ماعلاتی فحش (بهر رمل سخن مغبون اسلم)

۱- آن نمک و چاشنی و حالتی و کیفیتش را بر گوشت که در حسن میباید و بتخریر هنرمی آید و آنرا جر

بدوق بتوان یافت - معنی بیت: ریا آن بست که وی را موئی مشکین و میایی باریک باشد بسته مهر رخسار کسی بانی که لطیفه‌ای از حسن دارد که دریافت میشود ولی بوصف درمی آید ۲ - لطیفه: نیکو و دلپذیر و نضر ۳ - لطافت: بفتح اول نازکی و نقری و نکونی و نرمی ۴ - فلانی: صمیر مبهم در اینجا گسایه از مشرق نیر نگاه کنبد بحمل ۱۳ (شماره ۱) ۵ - چشمه چشم تشبیه صریح ۶ - گل خندان: باستانواره مقصود یار ریا ۷ - آب روان: باستانواره مقصود اشک جاری - معنی بیت: ای گل شکفته بچشمه چشم من عناینی کن که بآروزی بدار تو سرشک پاکش روی است ۸ - گوی حوی: گوی حس، تشبیه صریح - معنی بیت: کسی در عرصه مسابقه حسن گوی نکونی از تو نتواند ریود چه مهر درخشنده هم در برابر جمال تو سواری نیست که رمام اختیار از دست نهد و مغرور تو شود ۹ - دلنشان: آرام بخش دله صفت مرکب فاعلی - معنی بیت: از آنگاه که گفتار من پسند خاطرت فتاد محرم آرامش بخش دلها گشته بلی بلی، گفتار عاشقانه رسم و شیوه خاص دارد ۱۰ - خم ابروی تو، نهایی گمان ابروی تو، استعاره مکثیه ۱۱ - معنی بیت: گمان ابروی تو در پیشه نیر افکنی بر هر گماندار نیر اندازی غلبه کرده است ۱۲ - معنی بیت: کسی در طریق عشق بسیمه هستی بیگمان واقف اسرار نگشت هر رهروی بر انداره اندیشه و دریافت خود از عشق و معرفت نصوری دارد این سپا گوید:

دل گرچه درین بساده بسیار شناخت
یک سوی مدانست ولی سوی شکافت
اسیر دل من هر از حورشید پناه
آخر بکمال دره‌ای راه نیافت

۱۳ - معنی بیت: پیش ساکنان محفای عشق بدعوی کشف و کرامت خردستانی و خودنمایی مکن که هر گفتار را زمانی خاص و هر لطیفه‌ای را جانی مقرر است ۱۴ - معنی بیت: پرند هوشیار در گلزار بهارانی که بر پی حران دارد، خیمه اقامت نمیرند؛ نباید باستانواره مقصود نیست که آنچه باید، دلپستگی را نشاید ۱۵ - نضر: بضم اول و فتح دوم چوستان و صفا ۱۶ - معنی بیت: بدی فصاحت و بلاغت بارگر که بلاطی و صفا و معماهای خود بر حافظ ماز، حمله ما نیز گویا و خوش بیان است: در این بیت صنعت التفات از غایب (حافظ) بستکلم (ما) مراعات شده است.

غزل ۱۲۶

جان بی جمالِ جانان میلِ جهان ندارد

هر کس که این^۱ ندارد حقاً که آن^۲ ندارد

با هیچ کس نشانی زان دلستان ندیدم

یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد^۳

هر شبنمی^۴ درین ره صد بحر آشنیت

دردا که این معماً شرح و بیان ندارد^۵

سر منزل فراغت نستان زدمت دادن
 بی ساروان فروکش کاین ره کران ندارد^۵
 چنگ خمیده قامت میخواندت بعشرت
 بشو که پند پیران هیچست زبان ندارد
 ای دل طریق رندی از محنت بیاموز
 مسنت و در حق او کس این گمان ندارد^۶
 احوال گنج قارون کسایام داد سر باد
 در گوش دل فرو خوان تا زر نهان ندارد^۷
 گر خود رقیب شمعیت اسرار او پوشان
 کان شوخ سر بریده پند زبان ندارد^۸
 کس در جهان ندارد یک بنده همچو حافظ
 زیرا که چون تو شاهی کس در جهان ندارد

وزن غزل ۱۲۶ معقول فاعلاتی مفعول فاعلاتی (بحر مصارع متنی احرب)

۱- این: ضمیر اشاره بر دیک مرجع آن جان ۲- آن: ضمیر اشاره بدور مرجعش جان - معنی
 یت: جان بی دیدار یار گراشی بگیتی و سبب عشق شان می دهد آنکه جانان ندارد برآستی بگر بی جان
 است ۳- معنی یت: اندر و تشابه ای از تشابه دلربای حقیقت رد هیچکس نیافیم یا بعض از آن خبری بر سیده
 یا نشان حقیقت بی نشانی است ۴- معنی یت: در راه عشق یک قطر د زاله دو حکم صد دریای پر از آتش
 است که گذشتن از آن محال است دریا که این سخن پوشیده بیش ازین شرح و تفصیل نمی پرد و ظاهر از
 شبنم با ستاره مقصود مشکلات راه عشق است که پشت سر گذاشتن آنها با گذشتن از چند بحر آتشی برآبری
 میکند و محال مسامد ۵- معنی یت: برای آسوده دلی را ترک نتوان کرد ای نگاهبان گاروان، همین جا بار
 فرو نه و رحل قامت بیکن که راه ابرون طلی را پای بست ۶- معنی یت: دلا، آتشی زهرکی و حیل گری
 را از نهی گنبد از متکرات فراگیر که خود باده پوشیده ست و هیچکس طی نمیرد که او میجواری است و با
 آنکه خود میگواری میکند دیگران را از پوشیدن می منع میکند ۷- معنی یت: سرگذشت گنج قارون که
 بتاراج رودگار رفت درسی عبرتی بسته بگوش دل فرو گوی ما سیم و در پنهان سارد و در راه حیر صرف
 کند ۸- معنی یت: اگر حرفه تو در عشق شمع هم باشد، راز دل پر او هاش می که آن گساح سر از تن
 جدا شده زبانش بند و بست ندارد و سر را آشکار میکند سر بریده: صفت مفعولی برای تروخ و مقصود شمع
 است که گاهگاه در هنگام سوختن سر قتیله اش را با مفرص خاص می چینند تا آهروخته تر گردد.

غزل ۱۲۷

روشنیِ طلعتِ تو ماه ندارد
 بیشِ تو گلِ رونقِ گیاه ندارد^۱
 گوشهٔ ابرویِ تست منزلِ جانم
 خوشتر اریمن گوشه پادشاه ندارد
 تا چه کند بارِ رخِ تو دودِ دلِ مسز؟
 آینه دانی که تابِ آه ندارد
 شوخیِ برگسِ نگر که بیشِ تو بشکفت
 چشمِ دریده^۲ ادبِ نگاه ندارد
 دیدم و^۳ آن چشمِ دل‌سیه که تو داری
 حسابِ هیچ آشنا نگاه ندارد^۴
 رطلِ گرانم ده ای مریدِ خمرانات
 شادیِ شبنمی که حانقاه ندارد^۵
 خونِ خور^۶ و خامش نشین که آن دل‌نارک
 طاقتِ فریادِ دادخواه ندارد
 گو برو و آستینِ بخونِ حگر شوی
 هر که درین آستانه راه ندارد^۷
 نی من تنها کسم تطاولِ رقصت
 کیست که او داغِ آن سیاه^۸ ندارد؟
 حافظ اگر سجدهٔ تو کرد مکن عیب
 کافرِ عشقِ ای صنم گناه ندارد^۹

وزن غزل ۱۲۷: مفعولن فاعلات مفعولن مع (بحر مریح مشمن مطری مسحور)

۱ - معنی بیت: ماه بغروبِ چهرهٔ تو نیست و در پیشِ رویِ تو گل جلوهٔ گیاه هم ندارد: هیرت مائینی

بر سر رده گل که تا بدانند گل در بر روی او گیاهست
 ۲ - دود دل: باستعاره مفصود آه - معنی یت: بیدام که آه سیموز من با چهره رخشان تو چه خواهد کرد
 یقین بدان که آینه توان پایداری در برابر آه ندارد و تیره خواهد شد پس از دود دم پرهیز ۳ - چشم دریده:
 بکنایه مفصود بیحیا و گستاخ، تحت سببی، صفت جانشین موصوف (نرگس) - معنی یت: بگستاخی سرگس
 نگاه کن که در برابر تو شکفته شد آری بیحیا رعایت دلب می کند ۴ - و: حرف ربط است و رائده بظرف
 میرسد و معنی خاصی ندارد چنانکه در شعر انوری نیز دیده میشود.

من به سهرابم و ولی بهامس رختی میکند به بهمن

ص ۷۰۴ دیوان انوری ج ۲ تصحیح مدرس رضوی

۵ - معنی یت: بچشم خرد نگریستم و دانستم که چشم سیاه تو رختی بر هیچ آشنا نخواهد کسود: چنانکه
 ملاحظه میشود «نگاه» در این بیت و بیت سابق قافه است و تکرار شدن آن را گاه شرط مضمون مناسب محار
 می شمارند ۶ - معنی یت: ای هوادار میخانه، بتادی و خرمی پیری که غیر عم و بناخواه مدعیان معرفت
 خانقاهی و دکانی ندارد و از نام و عنوان بیزار است ۷ - پیانه بررگ باده بده: در اینجا شاید مفصود از شمع خود
 حافظ باشد ۷ - خون خور، غصه و اندوه محور ۸ - معنی یت: هر آنکه باستان عشق راه باید باو بگو که
 از محرومی و بی نصیبی حای آن است که خون نگرسد ۹ - سیاه، رلف مشکین، صفت جانشین
 موصوف ۱۰ - معنی یت: بت من اگر حافظ مرا پرستد و بر سجده برد حای حرد گیری نیست، چه آنکه
 بسبب عشق از دین برگشته و جر عشوق مبرودی بیند گاهی مرتکب نشده است.

غزل ۱۲۸

نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد

بسختم ارباب شود رختم از اینجا ببرد^۱

کو حریفی کش^۲ سرمست که پیش کرمش

عاشق سوختدل نام تمنا ببرد

باغانا ز خزان بیخبرت می بینم

آه از آن روز که بادت گل رعنا^۳ ببرد

رهزن دهر نغفتست مشو ایمن ازو

اگر امروز نبرده است که فردا ببرد^۴

در خیال این همه لعبت^۵ بهوس می بازم

بو که صاحب نظری نام تماشا ببرد

علم و فضلی کہ بچل سال دلم جمع آورد
 ترمیم آن نرگسِ مستانه بیضا ببرد
 بانگِ گاوی چه صدا ساز دهد نشو و سحر
 سامری کیست که دست از بدِ بیضا^۱ ببرد
 جامِ مینائی می سزِ ره تنگ دلیست
 مه از دست که سیلِ نعمت از جا ببرد^۲
 راهِ عشق از چه کمین گاهِ کماندار نست
 هر که دانسته^۳ رود صرفه زاعدا ببرد
 حافظ از جان طلبد عمره^۴ مستانه یار
 خسانه از غیر بپرداز و بهل نسا ببرد^۵

ورن غزل ۱۲۸ : علائی فلالی فلالی (بحر رمل مشعشع محذوف)

۱ - معنی بیت: ربانای دلربا در این دیار هست، گر اقبال مدد کند و این شهر و خط سحر بسر بدم و
 بروم ۲ - کنش، بفتح اول بیک و خوش - معنی بیت: یاری بگو و شاد گجاست که عاشق دلسوخته پیش وی
 نامی از آرزوی خود بر زبان آورد ۳ - رعنا، بفتح و و سکون دوم ریا و خوشنما و مورون، صفت، گل
 موصوف - معنی بیت: ای باغبان بوستان جمال ای یار ریا، از حراں عمر را ناگاه می یاب، در پیچ و درد که
 روزی مرا میرسد که گل و بیای حسن تو بتدریج تبدیل به خراسی رود ۴ - معنی بیت: درد روزگار بیدارست، از
 کند از خود را در امان میدارد اگر مرور کالای حیات بر بیضا برده باشد، همانا فردا خواهد برد ۵ - لعبت،
 بضم اول و سکون دوم و فتح سوم عروسک - معنی بیت: من با این همه عروسکان ربابی سلطان در عالم خیال
 باری آغاز کرده ام بکنایه یعنی اشعار خیال انگیز دلربا سروده ام، شاید که صاحب دلی هر شناس خواستار دیدار
 این لعبتان شود ۶ - بانگ گاوی تلمیحی در آیه ۱۴۷ سوره اعراف (۷) که مصفون آن در قرآن با ترجمه
 فارسی مهدی الهی فضه ای چنین آمده است: قوم موسی بعد از او (بعد از رفتن موسی بکوه طور) آنها مجسمه
 گوساله ای که صدائی میکرد از طلا و ریورهای خود ساخته و پرستیدند آیا ندیدند که آن مجسمه بیروح با آنها
 سخنی نمیگوید و آنها را هدایت نمیکند (آری دیدند و از چهل و عماد) باز پی آن گوساله گرفتند و مردمی
 (اسمجدل) و ستمکار بودند، و بر آیات ۸۵ و ۸۷ و ۹۵ سوره طه (۲۰) ۷ - بیضا: بفتح اول و سکون دوم
 رحمتان مؤث ایض صفت بد (دست)، تلمیحی دارد بآیه ۲۲ سوره طه (۲۰) که در آن ذکر معجز حضرت
 موسی بد بیضا یا دست و خشان رفته است که چون آن حضرت بامر پروردگار دست در گریبان فرو میبرد و
 بر میآورد رختان مانند آفتاب بود - معنی بیت: آوار بند گاوی زرین سامری انعکاس و تأثیری نتواند داشت.

فریب مغور، نیرنگ این شایاد میتواند بر معجزة ید بیضای مرستاده حق چیره شود، مقصود آنکه سرانجام غلبه با حق است. ۸- معنی یس: ساغر لاچوردی باده راه بر هجروم عم برمی بختد، پیاله را از کف منه و گرنه سیل اندوه ترا با خود میبرد. ۹- دانسته: آگاهانه، قید وصف و روش - معنی یت: اگر چه در طریق خطرناک عشق رهزنان تیر انداز نهان شده اند، هر کس آگاهانه گم در راه دهد بر دشمنان پیشی گیرد و غالب آید و بر سر منزل مقصود رسد. ۱۰- معنی یت: ای حافظ، اگر کرشمه چشم مست یار جان از تو خواهد، خانه دل را از غیر این اندیشه تهی ساز و بگذار تا عمره یار جان ترا با خود ببرد.

غزل ۱۲۹

اگر نه باده غمِ دل ز یساده^۱ ما ببرد
 نهیب^۲ حادثه بنیادِ ما زجا ببرد
 اگر نه عقل بمستی فرور کشد لنگر^۳
 چگونه کشتی ازین ورطه^۴ بلا ببرد^۵
 فغان که ماهمه کس غایبانه^۶ بساخت قساک
 که کس نبود که دست ازین دعا^۷ ببرد
 گذار بر ظلماتِ حضرِ راهی کو
 مباد کساتشِ مسحرومی آبِ ما ببرد^۸
 دلِ ضعیفم از آن میکند بطرفِ چمن
 که جانِ رمزرگ به بیماری صبا ببرد^۹
 طیبِ عشقِ منم باده ده که این معجون^{۱۰}
 فراغت آرد و اندیشه خطا ببرد
 بسوخت حافظ و کس حال او بیار نگفت
 مگر نسیم پیامی خدا را^{۱۱} ببرد

وزن غزل ۱۲۹: مقاعن مقلان مقاعن هسن (بحر مجتث مشن مبیون محذوف)

۱- نهیب: یکسر اول بر وزن فریب ترس و بیم باشد (برهان قاطع) - معنی یت: اگر شراب اندوه دل ما را بفراموشی نسپارد بیم و آسیب روید، هدای بد بیان سراهی وجود ما را از جا بر کند و ویران سازد. ۲- لنگر: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم، آهی باشد بسیار سنگینی که کشتی را بدان از رفتار نگاهدارند (برهان

قاطع) ۳ - معنی بیت: اگر خرد با پوشیدن می مست نشود یارای آن ندارد که در دریای طوفانی غم لنگر اندارد و کشتی حیات را از ورطه حوادث ساحل محبت برساند. ۴ - غایبانه: غایب بار، شطرنج بار کامل که خود از حریف غایب شکست براسطه دیگری مهره بهایمها دواید و حریف را مات کند (مهرنگ معین) ۵ - دغا: فتنه اول بار است - معنی بیت: جای فریاد و حس است که چرخ ماهرانه با همه مردم دغل بازی نموده و آنان را مات کرد، آنگونه که ناکتوان کسی نبوده است که یک نوبت برین ساراست، فریادگار غالب شود. ۶ - معنی بیت: راه زندگانی از میان تاریکیهای جهل و غرور میگردد خضر روشن دل راهها کجاست که ما را دست گیرد تا آتش حرمان و بی نصیبی آبروی ما را بر باد نهد. ۷ - معنی بیت: دل ناتوانم بدان سبب گرایشی بگلزار دارد که سیم اعتنان حیران بهاری اگر چه بیدرگونه راه می سپارد، بخش جان بخش است. ۸ - معجون: سرشته و خمیر کرده، با اصطلاح پزشکی قدیم چند دوی سائیده یا قند یا شهد آمیخته، اسم معمول از عجن (بفتح اول و سکون دوم) - معنی بیت: من پزشک درمان بخش عاشقانم، شراب بده که ایس دارو بیمار غم را آسوده دل میسازد و سودای باطل را از سر او دور میکند. ۹ - حدایر: برای رضای خدا، راه، حرف اضافه.

غزل ۱۳۰

سحر بلبل حکایت یا ضیا کمره
که عشق روی گل با ما چها کرد
از آن رنگ رخسار خون در دل افتاد
وزان گلشن، بخارم مبتلا کرد
غلام همت آن نازنینم
که کار خیر پیروی و ریا کرد
من از بیگانگان دیگر نفالم
که با من هرچه کرد آن آشنا کرد
گر از سلطان طمع کردم خطا بود
ور از دلیر وفا جستم جفا کرد
خوشش باد آن نسیم صبحگاهی
که درد شب نشینان را دوا کرد
نقاب گل کشید و زلف سبل
گره بسد قبابی غنچه وا کرد

بهر سو بلبلِ عاشق در افغان
تعمُّ^۱ از میان بادِ صبا کرد
بشارت بر بکوی می‌فروشان
که حافظ توبه از زهدِ ریا کرد
وفا از حواجگانِ شهر با من
کمالِ دولت و دینِ بوالوفا^۲ کرد

ورن غزل ۱۳۱ معانیل معانیل (بحر هرح مسنس مقصور)

۱- که حرف ربط برای تفسیر و توضیح، حد را این «که» فعل ادبندی «بقریه» محالی معذوف است. ۲- چها کرد: چه کارها کرد و چه بلاها بر سر ما آورد. ۳- معنی بیت: بلبل گفت که عشق بر چهرهٔ شرح گل دل مرا خون کرد و ارگزار آسودگی محارر و محبت و لا گرفتار ساخت. ۴- بی‌روی و ریا: بی‌ظاهر ساری و خودمائی، ضد وصف و روتن. ۵- معنی بیت: من از اغیار هرگز نکایت نکتم، چه بر من هرچه ستم رفت از دست آسار رسد؛ دیگر در اینجا قید ملی و مان است: معنی هم در گلستان دیگر را معنی هرگز نکار برد است: پادشاهی یا علامی معنی در گشتی شمس و علام دیگر در بار اندیده بود ص ۷۴ گلستان بکوشش نگارنده. ۶- طمع کردم: امید و انتظاری داشتیم. ۷- واکرد گشاده و بار کرد: معنی این بیت و یب پیش: یاد ملایم بامدادان را وقت خوش یاد که دره عاشقان شهرمدمدار را بفرمان رسانند: روی پندار چهرهٔ گل برداشت و در گیسوی سبیل چنگ در درد و تکهٔ لبای غنچه را بر کرد. ۸- تعم: بهار و نصبت ریستی، رندگانی هراح و آسان و بار و محبت. معنی بیت: بلبل بدل بهرها از یوفائی گل میبald و ارس میلان سیم بهاری با گل خوش میگرداند و هم آغوشی میکند. ۹- زهد ریا: پارسائی ریاکارانه و برای خودمائی، ترکیب اضافی معادل موصوف و صفت یا آنکه ریا در اینجا اسم است و لی بصورت صفت بکار رفته است سیز نگاه کنید غزل ۲۰ (معارف ۷) ۱۰- بوالوفا: خواجہ کمال الدوله والدین سید ابوالوفا شیرازی از اولیاء الله که مرازش در شمال غربی شهر شیراز است و حافظ بوی علاقه و نفقت داشت.

غزل ۱۳۱

بیا که ترکِ فلک^۱ خوانِ روره غارت کسرد
هلال^۲ عبد بدورِ قدحِ اشرف کرد
ثوابِ روزه و حجِ قبول^۳ آنکس برد
که خاکِ میکندهٔ عشق را زیارت کرد^۴

مقامِ اصلیِ ما گوشهٔ خراباتست

خداش خیر دهد آنکه این عمارت کرد^۵

بهایِ بادهٔ چون لعل چیست؟ جوهرِ عقل

با که سود کسی برد کاین تجارت کرد^۶

نماز در خمِ آن ابروانِ محرابی^۷

کسی کند که بخونِ جگر طهارت کرد

فغان که نرگسِ جمالش^۸ شیخِ شهرِ امرو

نظرِ بدرد گشای^۹ از سرِ حقارت کرد

برویِ یارِ نظر کن ز دیدهٔ منتِ دار

که کار دیده^{۱۰} نظر از سرِ بصارت^{۱۱} کرد

حدیثِ عشقِ رحافظ شنو سه از واعظ

اگر چه صفتِ بسیار در عارت کرد^{۱۲}

ورن غزل ۱۳۱ مفاعیل مفاعیل فاعلن فاعلن (بهر معنی شش معیون اصلیم مسیح)

۱ - ترک فلک: تاراجگر گردوی، تشبیه صریح همچو است خزان روزه ۲ - هلال: بکسر اول

ماه، ماه یکشنبه - معنی بیت: شنباب که چرخ غارِ بگر بساطِ روزه را بر چید و بیجا برد و ماه تو که مژدهٔ عید

طر آورد، بگردش ساغر مرمان داد ۳ - حج هجر: حج پذیرفته و مقبول، موصوف و صفت، قبول در سیاق

فارسی بیشتر بصورت صفت بکار میرود و در عربی اسم مصدر است بمعنی پذیرائی ۴ - معنی بیت: کسی

اجر روزه و ثواب حج مقبول یافت که خاک میخانهٔ معرفت را دیدار کرد و سر بر آن آستانِ پاک سود ۵ -

معنی بیت: اقامتگاه ثابت ما کنج میخانهٔ عشق است، برد بآنکس که خرابات را بی افکند، پاداش بیک

دهاد ۶ - معنی بیت: قیمت می لعل قام چه باشد! بهایِ بادهٔ معرفت گوهرِ حردست که چون آدمی نوشید از

وسوسهٔ عقل مصلحت اندیشی آسوده میشود شنباب و این تجارت را بکن که هر که این داد و ستد کرد مایده

برد ۷ - ابروانِ محرابی: ابروانِ کنای، موصوف و صفت سبی از محراب - معنی بیت: آنکس که وضو

از خونِ دل گرفت و در راه عشق جان باخت، در محرابِ ابروانِ کنای بجانان شمار تواند گرارد ۸ -

جمالش، یعنی اول و تشدید دوم در سیاق فارسی بمعنی اضمحلال، دلربا و شوح و هوسار - نرگس جمالش،

موصوف و صفت با استعاره چشمِ افسونگر سر دست ۹ - درد گشای: بضم اول و سکون دوم و سوم

میگساران کهن کار و با تجربه ۱۰ - کار دیده: تجربه آموخته، صفت جانشین موصوف (چشم) ۱۱ -

بصارت: بفتح اول دانستن و بیا گردیدن - معنی بیت: بر رحمار جانان نظر بگشای و از دیدهٔ خود سپاسگرار

باشی که چشم تجربه آموخته تو از روی بیش و آگاهی بر چهرهٔ بار نگاه کرد ۱۲ — معنی مصراع: هر چند واعظ صنایع لفظی بسیار در تعبیر بکار برد و متکلمه سخن گفته گفتارش لفظی ندارد

غزل ۱۳۲

بآب روشن می عارفی طهارت کرد
 عنی لصباح^۱ که میبانه رازِ یسارت کرد^۲
 همین که ساغرِ رزینِ خورِ نهان گسردید
 هلالِ عید بدورِ قدح اشارت کرد^۳
 خوشا نماز و نیازِ کسی که از سرِ درد
 بآب دیده و خونِ حگر طهارت کرد^۴
 امام، خواجه^۵ که بودش سرِ سمارِ دراز
 بخورِ دهرِ رز خرقه را قصارت کرد^۶
 دلم ر حلقهٔ زلفش^۷ بجان خرید آشوب
 چه سود دید ندانم که این تجارت کرد^۸
 اگر امامِ جماعت طلب کند امروز
 خبر دهید که حافظِ بی طهارت کرد^۹

ورن غزل ۱۳۲ معانی معانی معانی (بحر مجتث مثنی مثنی اصلم مسبق)

- ۱ — علی الصباح در بامداد یا بامدادان قید زمان مرکب از علی (حرف جر) + صباح (اسم) ۲ —
- معنی بیت: بامدادان که صاحبِ دلی شناسا بیدار میگردد عشق شتافت، نخست بآب پاک پناه میسر و ضرورت و گرد تعلق از خود بشت ۳ — معنی بیت: ۴ — حمام رزین مهر در واپسین روز ماه رمضان در پس پردهٔ افق پنهان گشت، ماه نور شب عید صفر بگردش پیمانه و ساغر دسوری داد و حکم کرد ۴ — معنی بیت: نماز و عرض نیاز آنکس که با خاطری دردمند و دلی سوخته و صوب با شک چشم و خونا به جگر گرفته، پسندیده و مقبول در گاه بی یاری است ۵ — امام خواجه پیشوی دین، سرور، خواجه عظمیایان یا بدل امام است و هر دو لقب است و گاه گفته میشود خواجه امام ۶ — مصارت: بکسر اول جمله را گاروی کردن و سپید و پاک ساختن ۷ — معنی بیت: خواجه، امام که در بدیشه بود که معاری با درنگ و تأنی بسیار بگزارد، با شراب که خون دهر ناک است نخست خرقه پیشوائی را گاروی کرد و از هر آلودگی پاک ساخت ۷ — حلقهٔ

رلف؛ چیر گسو، تشبیه صریح ۸- دل بیهای جدن ار چمبر گیسویش خریدار بلاو متنه شد، سمیدانم چه بهره‌ای برد که این سودا کرد ۹- اگر امروز ادم جمعه مرا برد خود بخواند و احوال من پیجوید، بگوئید که حافظ با می معرفت وضو گرفت و از آلاشها پاک شد.

غزل ۱۳۳

صوفی نهاد دام و سر حقّه بار کرد
 بنیاد مکر با فلک حقّه باز کرد^۱
 سازی چرخ شکنش بسیمه در کلاه
 ریرا که عرض شنبه با اهل راز کرد^۲
 ساقی بیا که شاهد رعنائ صوفیان
 دیگر بسجلوه آمد و آغاز نماز کرد^۳
 ابن مطرب از کجاست که سار عرائ ساخت
 و آهنگ سارگشت بسراهِ حجاز کرد^۴
 ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم
 آنچه آسین کوتاه^۵ و دست دراز کرد
 صنعت مکن که هر که محبت نه راست ساخت
 عشقش بسروی دل در معنی فراز کرد^۶
 فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
 شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد
 ای کبک خوش خرام کجا میروی بایست
 غره مشو که گریه راهد نماز کرد^۷
 حافظ مکن ملامت رسان که در اول
 ما را خدا ز زهد ریا بی‌نیاز کرد^۸

وزن غزل ۱۳۳: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مصارع منس اخرب مکفوف مقصور)

۱- معنی یت: بسته پوش نیرنگ باز دام در راه خلق جدا گسترده و حقّه یا آوردن شنبه بازی خود را

در گشود و با چرخ مکار مکر و فریب اعار کرد، بکاه مقصود است که صومی از فلک هم در حقه باری دس
 میبرد ۲ - معنی بیت: برنگ فلک صومی را رسوا خواهد کرد، چه وی بر عارف را در آن به خود سمانی
 سحر و المون عرضه کرده در لغت نامه دهخدا آمده است: و بیه در کلاه کسی شکستی کپاه از رسوا شود،
 ماخذش آنکه بازیگران بیه را در کلاه یکی نگذارند و دیگری را گویند بشکن او بهر دو دس دور کند بیه
 غایب شود و آنکس خجل گردد و مردم هنگامه در حده آمده برخی بر گویند کسی تخم مرغ از خانه ای در دید و
 در کلاه خود پنهان کرد صاحب حاه باو رسید و بر سرش کوبید و تخم مرغها شکست درد رسوا شد ۳ -
 معنی بیت: ای ساقی بشتاب که زیبای موزون قامت برم صوفیان عشرت پرست بار دیگر نمایان شد و کرشمه و
 خمره نمود ۴ - معنی بیت: بایهام مقصود است که من را بشکر از کجا آمده است که سفته عراق را
 بواحت و پس از آن نوانی در دستگاه حجار پرداخت، شاید نیز این معنی بر مراد باشد که گاه ما را با بواحت
 مقام عراق شاد کرد و سپس با بواحت مقام حجار غمگین ساخت ۵ - آسین کوتاه گویا صوفیه آسین
 کوتاه داشته اند و ما نیم سق پرستین کوتاه آسین می پوشیده اند (لغت نامه، باعداشت محیط مرحوم دهخدا) و از
 اینجا کوتاه آسین بصورت ترکیب وصفی با صفت مرکب جانشین موصوف (صوفی) شایع شده است - معنی
 بیت: ولا بشتاب تا از کردار ناروا و گفتار ناهنجار کوتاه آسین بحدارند پناهنده شویم و از او حمایت خوئیم.
 حافظ در غزل دیگر فرماید:

هریر دلق مسلح کمنها دارند دوار دسی این کوه آسین بین
 ۶ - معنی بیت: ترویج و دبا و تصحیح مکن که عشق راستین بر روی آنکه در در ستاری پاکناز نیست، در
 برای حقیقت را بر بست و وی را عالم معنی راه بداد ۷ - پیشگاه حقیقت، استعاره مکنیه، پیشگاه سلطان
 حق و راستی - معنی بیت: فردای قیامت که حق و دسی بر صدر مجلس داوری نشیند و بهان دلهای آشکار
 شود شرمسار سانکی است که رفتار وی آلوده ربا و خلاف حقیقت باشد ۸ - معنی بیت: ای کبک که
 نازان میروی، درنگ کن و حریب گریه را هدرا که بهار میگزارد مسحور که این همه جان دشمن چاشنکار
 نیست ۹ - معنی بیت: ای حافظ، بر سرش قلدران و ارسته میردار که خداوند ما را از دور بخت که
 پیروده گاری وی ایمان آوردیم از این گوه پارسائی رباکارانه که بقصد فریب مردم ساده دل است، بی نیاز
 ساخت.

غزل ۱۳۴

بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد
 ساد غیرت^۱ بهدش خار پریشان دل کرد
 طوطی را بسخیال^۲ شکری دل حوش بود
 ناگهش سیل فنا^۳ نقش اصل باطل کرد

قرّة العین^۱ من آن میوه دل یانش بلاد

که چه آسان بشد و کار مرا مشکل کرد
ساروان بار من افتاد خدا را مددی

که امید کرم همزه این محمل^۲ کرد
روی خاک و نم چشم مرا حوار مدار

چرخ فیروزه طربخانه ازین کاهگل کرد^۳
آه و غریب که از چشم حسود مه چرخ

در لحد^۴ ماه کمان ابروی من منزل کرد
نزدی شاه رخ^۵ و فوت شد امکان حافظ

چکم؟ بازی ایام مرا غافل کرد^۶

وزن غزل ۱۳۴ عاقلاتی صلاتی صلاتی معلان (سر رمل منس معیون مسلم مسیح)

۱ - باد غیرت؛ تند باد حمیت و رشک. تشبیه صریح - معنی بیت: پللی رنج بسیار کشید و گلی بدست آورد. تند باد قهر و رشک روزگار با پیش جد عالم محنت دل او را خسته و عیشوش کرد؛ گویا حافظ این غزل را در مرثیه فرزند ناکام خود ساخته است. ۲ - میل ماه میل پستی، تشبیه صریح، همچنین است نقش امل - معنی بیت: دل طوطی بتصور رسیدن بشکر شد بود ساکهای میل مبیسی نقش آروزی وی را ساچیر کرد. ۳ - قرّة العین: چشم اول و شدید دوم مفتوح و صم سوم روشنی و خلکی چشم، کنایه از فرزند که سر چشم پدر و مادر است - معنی بیت: نور چشم من قرّة دلم خاطره اش مرا خوش میزد که سحت آسان برای جاوید رفت و براحه رسید و مرا گرفتار رنج جدائی ساخت. ۴ - محمل: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم هودج، کجاوه - معنی بیت: ای نگهبان کاروان یارم بر رمب افتاد، برای رضای خدا مرا یاری کن، چه امید کرم و پردگوازی تو مرا یا این کاروان، همسر کرد معنی گوید:

بار بار افتاده را در کاروان بگذاشتند بیوفا یاران و بر بستند بار خویش را
۵ - معنی بیت: در چهره غبار آنوه و اشک دیده من بطراوی منگر که فلک لاجوردی خانه شادی را در آسمان از این کاهگل که از نم چشم و گرد و حصار بسته ساخته است. ۶ - لحد بفتح اول و دوم نهانگاه گور - معنی بیت: دریغ و درد که از چشم رحم و آسیب ماه فلک به زحمار هلال ابروی من در نهانخانه حای نهان گردید و جای گزید. ۷ - شاد رخ: در لغت شامه نهان چسبیده است و شاد رخ زدن، کشت دادن بحریف مهره شطرنج را - معنی بیت: در شطرنج میباید و آن کشت دادن بحریف بطرزیکه ضرب بر رخ او میر و افق شود. ۸ - معنی بیت: ای حافظ، با کشت دادن بحریف رخ او را در بازی سردی و مجال از دست

رفت، چه میتوان کرد میرنگ دورگار مرا بخت و ییجیری گرفتار ساخت؛ در ایس بیست صنعت التماسات از مخاطب (نزدی) بمتکلم (چکم) مراعات شده و مرجع هر دو ضمیر حافظ است.

غزل ۱۳۵

چو باد عزمِ سرِ کسویِ یار خواهم کرد
نفسِ بیویِ خوشش مشکبار خواهم کرد
بهرزه بسی می و معشوقِ عمر میگذرد
بطالتم^۱ بس، از امروز کار خواهم کرد
هر آبِ روی که اندوختم رداش و دین
نثارِ خاکِ ره آن نگار خواهم کرد
چو شمعِ صبحدم شد رمهرِ او روشن
که عوکرِ سرِ این کار و بار^۲ خواهم کرد
بیادِ چشمِ تو خود را خراب خواهم ساخت
بمایِ عهدِ قدیم استوار خواهم کرد^۳
صبا کجاست که این جانِ خون گرفته چو گل
فدایِ نکبت^۴ گیسویِ یار خواهم کرد
نفاق^۵ و زرق^۶ نبخشد صفایِ دل حافظ
طریقِ رندی^۷ و عشقِ اختیار خواهم کرد

وزن غزل ۱۳۵. معادل فطالین معادل صلال (بهر مجتث شمس محبوب اصلم مسبل)

- ۱ - بطالتم یعنی اول بیکارگی و معطل ماندن و هرل - معنی بیت: زندگی بی باده و بار بیهوده از دست میرود و بیکاری و معطل ماندن بیش ازین مصلحت نیست. از امروز بیکار می و معشوق میگردم - ۲ - کار و بار، مشغله، اسم مرکب - معنی بیت: از عشق وی چون شمع فلک یا خورشید بامدادی بر من آشکار و روشن گشت که زندگانی من در این مشغله صرف خواهد شد - ۳ - معنی بیت: با خاطره ای که از چشم مست تو دارم، بنیاد خودپرستی را ویران خواهم کرد و پیمان دیرینه را که در ازل با تو بستم با جانپازی محکم و پایدار خواهم ساخت - ۴ - نکبت یعنی اول و سکون دوم و فتح سوم پوی خوش - معنی بیت: باده بهاری

کجا رخت تا جان یحیی آغشته را که بسر حی گل است فدای بوی دلپذیری کسم که صبا از سر زلف یار
 میآورد ۵ - تعاقب؛ پیگیری اول دور و نسی و دورنگی ۶ - برق؛ بفتح اول و سکون دوم در سیاق فارسی
 بمعنی ریا و تزویر و دروغ و مکر و فریب و سانس ۷ - رندی، رند بودن، و در حالت و هیأت و افکار و
 عقاید چون رندان بودن؛ رند در اصطلاح متصوفان عرفا بمعنی کسی است که جمیع کثرات و تعصبات و جسمی
 ظاهری و امکانی و صفات و اعیان از خود دور کرده و سراسر ار عالم و آدم است که سریت هیچ مخلوقی
 بر نت رهیج او نمی رسد؛ آنکه با تیربسی و دکاوت خاص مراتبان و سالوسان را چنانکه هند بشناسد نه چون
 مردم عامی، بر گروهی می گویند که بی قید و لا بالی بوده باشند و رندان مجردان و صافان و بیملانگان را گویند
 (نقل با اختصار از لغت نامه دهخدا)

غزل ۱۳۶

دست در حلقه آن رفیق دو تا نتوان کرد

تکیه بر عهد تو و بساد صبا نتوان کرد^۱

آنچه سعیت من اسدِ طلیح سنجایم

این قدر هست که تعبیر قضا نتوان کرد^۲

دامنِ دوست بهد خونِ دل افتاد بدست

بفسوسی^۳ که کسد خصم، رها نتوان کرد

عارضش را بعثل ماهِ فلک نتوان گشت

سببِ دوست بهر بی سرو پا نتوان کرد^۴

سروبالایِ من آنکه که درآید بسما^۵

چه محل حامه جان را که قبا نتوان کرد؟

نظرِ پاک تواند رخِ جانان دیدن

که در آینه نظر جز بصفان نتوان کرد^۶

مشکلِ عشق نه در حوصله دانش ماست

حلِ این نکه بدین فکر خطا نتوان کرد^۷

غیرنسم گشت که محبوبِ جهانی لبکی

روز و شب عربده با خلق خدا نتوان کرد^۸

من چگویم که ترا نازکی طبع لطیف

نا بدیدیت که آهسته دعا نتوان کرد^۱

بجز ابروی تو محراب دل حافظ نیست

طاعت غیر تو در مذهب ما نتوان کرد^۲

وزن غزل ۱۳۶: ععلن ععلن ععلن ععلن (بهرر مل منن محبوب اعظم مسبح)

۱ - معنی بیت: دست ما بچهره آن گیسوی شکن بر شکن و هم یافته نتواند رسید، بر پیمان تو و بساط بهاری اعتماد نشاید. مقصود آنست که عهد تو چون باد صب ثبات و فراری ندارد. ۲ - معنی بیت: هر کوششی که باشد برای رسیدن بهصال تو حواهم کرده اما این مقدار مسلم است که احکام کلی آسمان (مانند حکم مرگ و زندگی) تغییر پذیر نتواند بود و بر همه یکسان جاری میگردد. ۳ - معنی بیت: بکسر اول استهزاء و لاغ و غریب و مسطرگی سرودن. ۴ - معنی بیت: چهره وی را هفتای ماه آسمان نتوان خواند، چه جمال بار والا تر از آنست که ماهر طوار و ربونی منجیده نمود. ۵ - معنی بیت: بفتح اول وجد و سرود و پای گوئی و دست افشانی صوابعان متعزداً یا جمعاً با آداب و تشریفات خاص (مرهنگ فارسی دکتر معین)، وجد و حالت و سرود و آواری که ششدر آن دلپذیر باشد. معنی بیت: آن رمان که ماریهی قاسم مسافشانی و پای گوئی آغازد پیراهن جان چه قدر و بهائی دارد که آن را از وجد چاک چاک سمبکئی، مقصود آنکه باید جامه جان را در حال سماع دوست چاک رد و پاره کرد.

۶ - معنی بیت: چشمی که از آرایش دور باشد شایسته دیدار چهره یارست. چه در آینه رخسار جهانان جر با صمای دل و پاکی جان نگاه نتوان کرد. ۷ - معنی بیت: صاله دشوار عشق از وسع و تاب علم محدود ما افرون است حل این مشکل با اندیشه ناصواب ما امکانپذیر نتواند بود. ۸ - معنی بیت: رشک عاشقانه مرا هلاک کرد که ترا همه جهانیان دوست دارند. اما چگونگی که برای فرو نشاندن آتش غیرت نمیتوان با یکایک آفریدگان خدا بستیزه برخاست. ۹ - معنی بیت: سببی بر زبان میآورم، چه لطافت طبع تبارک تو چندان است که تحمل شنیدن دعای آهسته مرا نداری تا چه رسد بسر گذشت من. ۱۰ - معنی بیت: قیله دل حافظ تنها محراب ابروی هلالی تست، در آئین ما عاشقان بکاری جر پرستش محبوب نشاید پرداخت.

غزل ۱۳۷

دل از من برد و روی از من نهان کرد

خدا را با که این بازی توان کسرد؟

شب تنهائیم^۱ در قصد جان بود

خیالش لطفهای بیکران کرد

چرا چسبون لاله خونین دل نباشم

که با ما نرگسِ او^۲ سرگران^۱ کرد
کرا گویم^۵ که با این دردِ جانسوز

طیّب قصدِ جانِ ناتوان کرد
بدانسان سوخت چون شمع که بر من

صراحی گریه و بسریط^۶ لطفان کرد
صبا گر چاره داری وقتِ وقتست^۷

که دردِ اشتیاقم قصدِ جان کرد
میانِ مهربانان کی توان گفت

که یارِ ما چنی گفت و چنان کرد^۸
عدو با جانِ حافظ آن تگروری

که سیرِ چشمِ آن ابرو کمان کرد^۹

ورد غزل ۱۲۷ معانی معانی (بهر هرج مناس مقصود)

۱ - خدا را: برای خدا، باید فعل افعال دهد را در تقدیر گرفت - معنی بیت: دل را از دهندهام پنهان گشت، برای خدا افعال دهد که با کدام کس در قمار عشق چنین بازی کند ۲ - شب تنهائی: تنام هجران، تشبیه صریح - معنی بیت: تنام هجران میخواست بر من شبی چون زنده ولی نقش خیال یار در این گیر و دار بی اندازه مهربانی کرد و بسند من آمد ۳ - نرگس او: با ستاره مقصود چشم یار ۴ - سرگران کردا بی مهری نموده و بی اعتنائی کرد ۵ - کرا گویم یا هیچکس نتوان گفته استقام بجاراً مفید نفس - معنی بیت: یا هیچکس نمیتوان گفت که با وجود رنج جانکاه عشق طیب دل من بجای آنکه بدر مانم بپردازد، خود دشمن جانم گشت ۶ - بریط: جفت اول و سکون دوم و فتح سوم کلمه فارسی است معرب مرکب از بر بمعنی سینه و بط مرغابی چه هیأت آن پسه و گردن مرغابی مانند خود (لفظ ثامنه نه خدا) سار زهی که با مطراب نواخته میشد - معنی بیت: بدن گریه معشوق مرا شمع سان در غم جدائی گداخت که شیشه می بر حالم گریست و بریط بالید، بمباله مقصود آنست که حال چنان راز شد که جملات هم بر من گریستند تا چه رسد بچاداران.

۷ - وقت وقت: وقت مناسب، موصوب و صفت، وقت در اینجا بشکل صفت بکار رفته است نظیر آن مرد مرد یعنی مرد کامل - معنی بیت: ای یار بهاری، ای پیام آور عاشقان، اگر چاره ای می شناسی اینک وقت فرصت و هنگام مناسب است، چه رنج آرزومندی بدست یار در کار کشتن نیست. ۸ - معنی بیت: در

جمع عاشقان نمیتوان گفت که معشوق ما بریان پیمان بست ولی بعهد خود وفا نکرد ۱ - مصی بیسته چنان
زخمی که ناوک نگاه یار کمان ابرو بر دل حافظ زد دشمن جانستان هم نمیتوانست رفت.

غزل ۱۳۸

یاد باد آنکه ز ما وقتِ سفر یاد نکرد
بودای^۱ دلِ غم‌دیده^۲ ما شاد نکرد
آن جوان بخت که میزد رقصِ خیر و قبول
بسته^۳ پیر ندانم زچه آزاد نکرد^۴
کاغذین جامه^۵ بخوناب بشویم که فلک
ره نسویم ییایِ علم داد نکرد^۶
دل بسامیدِ صدائی که مگر در تو رسد
سایه تا باز گرفتی زچمن، سرعِ سحر
آشیان در شکنِ طره^۷ شمشاد نکرد^۸
شایدار پیک صبا^۹ از تو بیاموزد کر
زانکه چالاکتر از این حرکتِ باد نکرد
کلیکِ مشاطه^{۱۰} صنم^{۱۱} نکشد نقشِ مراد
هر که اقرار بدین حسنِ خدا داد نکرد
مطربا پرده بگردان و بزن راهِ عراق^{۱۲}
که بدین راه بشد پسا روز صا بساد نکرد
غزلیاتِ عراقیست^{۱۳} سرودِ حافظ
که شنید این ره دلسوز که فریاد نکرد؟

وزن غزل ۱۳۸: فاعلاتن فلاتن فلاتن فلات (بهر رمل مثنی مضمون مفعول)

۱ - وداع: بفتح اول بدو و ۲ - مصی بیسته: بار یکبخی که جاسد دلها نگاه مبدانست و بر آنها

نشان خوبی و مهر پذیرش می نهاد، نمیدانم این سده دیرینه سال را چرا از بند محبت رهائی نمی بخشد، سندی می گوید:

شرطست که سالکان تسخیر آزاد کنند سده پیر

۳- کاغذین جامه: جامه کاغذین یا ساخته از کاغذ در روزگار قدیم مرسوم بوده است که دادخواهان و مظلومان پیراهن کاغذی بر تن می کردند و برای عرض شکایت و دادخواهی در پای علم داد سالوای عدل (درش داد) که فرمانروایان در جایگاهی خاص بر می افراشتند گرد می آمدند. مولوی در صفحه ۵۰۳ دفتر سوم مشوی چاپ بروخیم از لوای عدل برای دادرسی یاد کرده است:

تا گناه و جرم او پیدا کس تا لوای عدل بر صحرا رنم

۴- معنی بیت: پیراهن کاغذین دادخواهی را با اشک حوبین شستند و هم، چه سپهر گردنده مرا با جایگاه که لوای عدل یا درش داد افراشته است، رهبری نکرد تا داد خود بنام: کمال اسمعیل گوید:

کاغذین جامه پیونید و پسرگاه آمد رانده خاطر من تا بسعی داد مرا

۵- معنی بیت: تا ساق مهر خود را از سر گذرد برداشتی، بلبل یا صرغ صحرای هم دیگر در چین رلف

شمشاد آشیان نگردد، چه داسب که چمن بی حضور تو صفائی ندارد ۶- پیک صبا قاصد باد بهاری، تشبیه صرغ - معنی بیت: ای مار شناسه هست که قاصد صبا گرم یونی را از تو فرا گیرد، چه ساد هم بسای

شتاب که تو از مراد دور شدی، نتواند شتاب ۷- مشافه صبح، تشبیه صرغ - مشافه، بفتح اول و تشدید دوم آرایشگر - صبح: بضم اول و سکون دوم آمرزش - معنی بیت: آنکه بحال جدا افریده تو مصرف شود، حاشا آرایشگر هستی آردوی وی معنی بند و بکام دلش رساند ۸- راه عراق، بنده عراق - معنی بیت:

ای رانشگر، دستگاهی را که میبواحتی، تصرف و همه هر ی را بنوار، چه یار من بسوی عراق رخت و از

دلشدگان باد بیاورد ۹- غزلیات عراقی، معصود غزلیهای محمالدین ابراهیم عراقی شاعر عارف پیشه (در

سده گذشته سال ۶۸۸) با مراد غزلیات است که در دستگاه عراق خوانده شود - معنی بیت: سخن شورانگیر حافظ چاههای دلپذیر عراقی است که است که این همه های جانسور را بشود و فروش از جانش بریاید؟

غزل ۱۳۹

روبر رهش نهادم و بر من گذر نکرد

صد لطف چشم داشتم و یک نظر نکرد

سبیل سرشک ما زد دلش کین بسدر سبرد

در سگ حاره قطره باران اثر نکرد

یارب تو آن جوان دلارز مگه دار

کر نیر آه گوشه نشیان هنر نکرد

ماهی و مرغ دوش زافغانِ مرِ نخفت
 وان شوخ دیده بین که سر از خواب بر نکرد^۱
 میخواستم که میرمش ندر قدم چو شمع
 او حود گذر بما چو نسیم سحر نکرد^۲
 جانا کدام سگ دلِ بسی کفایت
 کو پیش زخمِ تسبیح تو جهان را سپر نکرد^۳
 کلکِ زبان بریده حافظ در انجمن
 با کس نگفت رازِ تو تا ترکِ سر نکرد^۴

وزن غزل ۱۳۹ معمول و اعلات معاعیل فاعیل (بحر مصراع اعراب مکفوفه محفوظ)
 ۱ - نظر: نگاه مهرآمیز ۲ - سگ حاره سگ خدر - معنی بیت: اشک سیل آسای ما سفتش
 دشمنی را از دل وی سترده بلی در سگ حارا دانه باران تأخیری ندارد در مصراع دوم بصورت تشبیه مصرع
 دل سگ حارا در اثر ناپذیری و اشک بطرفه باران در نرمی و لطافت تشبیه شده است ۳ - معنی بیت
 پروردگارا، آن یار موخاسته گنج را که از آسیب تیر آه عاشقان گوشه نشین پرهیز نکرد از هر ملایم انسان
 بدار ۴ - معنی بیت: دیشب ماهی دریا و مرغ هوا از مایه من آرام نگرفت ولی بنگر که آن دلیر گنج با
 شیدن افغان من سر از بالین برنگرفت و بدار بلند ۵ - معنی بیت: خواهان آن بودم که در مقدم وی چون
 شمع جان تسلیم کنم ولی دریغ که چون نسیم سحری بر ما نگذشت و بیدار ما نیامد ۶ - معنی بیت: ای
 جان نمیدانم کدام سنگین دل بی مهر یا کاردن است که جان عزیز خود را در معرض صرعه شمشیر عشق نهاد،
 مقصود آنست که کاردایان عالم از شتر کردن جان برای عشق تو دویع نمیکند ۷ - معنی بیت: چون خضامه
 حامول حافظ خواست راز عشق تر در میان جمع هاش کند، ترک سر گفت: اشارتی است بر ردن قلم با
 کارد برای تراشیدن و نوشتن و مبالغه در این مسأله که افشای راز سر باختن است

غزل ۱۴۰

دلبر برقت و دلشدگسار را خبر نکرد
 بدِ حریفِ شهر و رفیقِ سفر نکرد
 یا بخت من طریقِ سروت فرو گذاشت
 یا او بشاهرامِ طریقت گذر نکرد^۱

گفتم مگر بگریه دلش مهربان کنم

چون سخت بود، در دل سگشی اثر نکرد

شوخی مکن که مرعِ دل بقرار^۲ من

سودایِ دامِ عاشقی از سر بسدر نکرد

هر کس که دید روی تو بسوید چشم من

کاری که کرد دیده من بی نظر نکرد^۳

من ایستاده تا کسمش جانِ خدا چو شمع

و خود گفتم بسا چو نسیمِ سحر نکرد^۵

وزن غزل ۱۴۰ معمول فاعلات معاجل فاعلات (بهر مصارع احرب مکثور مفعول)

۱ - حریف: هم پشته و همکار و مصاحب - معنی بیت: یار سحر کرد و دلدادگان را آگاهی داد و از مصاحب شهر و رهبر و خود یاد ناورد. ۲ - معنی بیت: با طالع شبویه جوانمردی را رها کرد با بار من برای راه - معنی بیت: که شبویه معجب و وفاس گام نهاد. ۳ - معنی بیت: طایر دل پریشان، شبیه صریح - معنی بیت: گستاخی در اثر عاشقان مودر که طایر دل پریشان خیال گرفتاری در بد عشق را از دماغ خود بیرون نکرده است. ۴ - معنی بیت: هر که چهره ترا دید بوسه بر چشم من زد (نکایه مفعول آمد که گفت: مریان نظر ریا پسندت)، بی آنچه چشم من کرد روی بصیرت و داناتی بود. ۵ - معنی بیت: من در گزرگاه ایستاده ام تا ماند شمع بیکدم جان مریان وی کم اما باز نسیم وار بر من نگذشت؛ در اینجا «ش» ضمیر متصل پیش از، او «ضمیر مفعول» آمده و با اصطلاح عود ضمیر بر متأخر شده است.

غزل ۱۴۱

دیدم ای دل که عمِ عشق دگر بار چه کرد

چون بشد^۱ دلبر و با یار و فادار چه کرد؟

آه از آن نرگسِ جادو^۲ که چه باری انگیفت

آه از آن مست که با مردمِ هشیار چه کرد؟

اشکِ من رنگِ شفق^۳ بافت ز بی مهری بار

طالعِ بی شفقت بین که درین کار چه کرد؟

برقی از منزلِ لیلی بدرخشید سحر
 وہ^۱ که با خرمیِ مجنونِ دل افکار چه کرد؟
 ساقیا جامِ میم ده که نگارنده غیب
 نیست معلوم که در پرده اسرار چه کرد؟^۵
 آنکه بر نقش زد اسن دایره میبائی^۶
 کس بدانست که در گردشِ پرگار چه کرد؟
 فکرِ عشقِ آتشِ غم در دلِ حافظ رد و سوجت
 یارِ دیرینه بسید که سایار چه کرد؟^۷

و در غزل ۱۴۱: فاعلاتن مملاتن مملاتن (بحر رمل شش محزون مقصور)

۱- شد برقت ۲- برگس حادو باستعاره مقصود چشم سحرانگیر یار- معنی ییب- هوس که
 ترگس دینه عربا و اسونگر بارفته ای شگفت بر پا کرد و درجا که آن صبا از باده حس یا عاشقان سرزانه
 چندانکه نواسب سمهری نمود ۳- شعی، بفتح اول و دوم سر حسی امق پس از عروب ۴- وه بمع
 اول از اصواب یا شبه فعل است برای بیان شگفتی- معنی بیت: سحرگاه آبرخش عشقی از کبوی لیلی جست
 و شگفتا که حرم هستی مجنون حسنه دل را صاحب سوجت ۵- معنی ییب ای ساهی، ساعر باده پس بده
 که هیچکس نمیداند که صورنگر بهان یا نقشید دل در پس پرده راز چه نقشه رقم رده است ۶- دایره
 مینائی: باستعاره مقصود فلک لاجوردی- معنی بیت: هیچکس برار حرکت پرگار آفر شده ای که فلک
 لاجوردی را پر نقش و نگار کرد پی برده است؛ در صفحه ۱۵۸ جامع سح دیوان حافظ تألیف مقصود سرزاد
 «بر نقش زده بجای پر نقش رده» دو مس آمده که ترجیح د رد و بر معنی رد بمعنی منفش ساملت؛ حافظ در غزل
 دیگر می فرماید:

سفن از مطرب و می گسو و راز در کسفر جو که کس نگشود و نگشاید به حکمت ایس مسعدارا
 ۷- معنی بیت: حال عاشقانه آتش بدل حافظ مکتد و سوجت بگرید که فکر عشق که یار دیرین عاشقان
 است بر این عاشق دل سوجت چه حتمائی روا داشت؛ سطی گوید
 مجال حواب می یاشدم ر دست حبال در سرای شاید سرآشایان ست

غزل ۱۴۲

دوستان دخترِ رز^۱ نوبه زمستوری کرد
 شد سویِ محتسب و گار به دستوری^۲ کرد

آمد از پرده بمجلس عرقش پاک کند

تا نگویند حریفان که چسرا دوری کرد^۱

مزدگانی بده ای دل که دگر مطرب عشق

راه مسنانه^۲ زد و چاره مخموری کرد

نه بهفت آب که رنگش صد آتش سرود

تجه با حرقة زاهد مسی انگوری کرد^۳

عجبه گلین وصل^۴ ز نسیمش بشکست

مرغ خوشخوان طرب از سرگ گل سوری کرد

حافظ افتادگی^۵ از دست مده رانکه مسود

عرض وصال و دل و دین در سر مغروری کرد

درن محل ۱۹۲ ماعلاص مملاتی مملاتی مملاتی (محر دمل متی محبور اصلم مسج)

۱- دحرور باستاره مقصود شراب است ۲- دستوری رحمت و اجاره - معنی بسته ای باران

شراب از روی بهان کردن در پرده هم توبه کرد و برود پاسپان تیرج یا بهی کده از سكرات رفت تا برای آمدن

بمجلس برم پروانه گیرد و اجاره یابد ۳- معنی بست می از حجاب هم شتابان بجرم گام نهاد طسوی از

چهره اش برداشت تا از این پس همکاران محفل بگویند که دختر در ما را ترک گفته است ۴- راه مسنانه

هفته مسنانه - معنی بست ای دل برای آوردن این خبر خوش از نو مزدگانی میبخواهم که بار دیگر و آشکر برم

محبت بعهده ای از سر شور و مستی خواخت و حمار آلودگی ما را درمان کرد و نشاطی تازه بخشید ۵- معنی

بسته شراب دلی پارسایان را چنان رنگین کرد که به بهفت بار شمس که حد تطهیر است رنگش زائل میشود و

به با صد بار در تنش سوختن ۶- گلین وصل بهان وصال شد صریح - معنی بسته نسیم مهربانی دوست

عجبه بهال وصال مرا شکسته ساجده پرده خوش بغمه (بلبل) بیونی که از معشوقش گل سرخ رسید به نشاط

آمد ۶- افتادگی هروسی و تواضع اسم مصدر مرکب از افتاده (صفت) + ی مصدری - معنی بسته ای

حافظ هروسی و خاکساری را نگاهدار چه آنکه بر تو رنگ میرود دین و دل خود را بسبب غرور و خود -

خواهی تباه کرد و از دست داد پوریای ولی گویند:

افتادگی امور اگر تشنه فیضی هرگز نخورد آب زمینی که بلندست

غزل ۱۴۳

سالها دل طلبِ جامِ جم^۱ از ما میکرد
 و آنچه خود داشت زیگانه نعمتا میکرد^۲
 گوهری کر صدفِ کور و مکان بیرونست
 طلب از گم شدگان لبِ دریا میکرد
 مشکلِ خویش بر پیرِ معان^۳ بر دم دوش
 کو بتأد نظر حلِ معما میکرد
 دیدمش خرم و خندان قدح باده بدست
 و اندران آینه صد گونه نماشا میکرد
 گفتم این جامِ جهان بین بنو کی داد حکیم؟^۴
 گف: اسرور که ایس گسد مسامی کرد
 بیدلی در همه احوال خدا با او بود
 او سمیدیش و ار دور خدا را^۵ میکرد
 این همه شعله خویش^۶ که میکرد اسحا
 سامری پیشِ عصا و پدِ بیضا میکرد
 گفت: آن یار کز و گنت سردار بلند
 جرمش این بود که اسرار هویدا میکرد
 فیضِ روح القدس^۷ ار بار بند فرماید
 دیگران هم بکنند آنچه مسبعا میکرد
 گفتش: سلسله زلفِ بتان از پی چیست؟
 گفت: حافظ گله از دل شیدا میکرد^۸

ورن عرب ۱۴۳: ماعلان ملان ملان (بحر رمل منن محیون اصلم مسبح)

۱ - جام جم: جام جهان نما یا جام گیتی نما یا ستاره مقصود دل و صمیر مرد حق و عارف کامل است و از آن سبب گاه از دل بجام جم تعبیر میشود که دانایان روزگار برای جمشد جامی ساخته بودند که اوصاف صف

گردون را در آن مشاهده میکرد: در لغت نامه دهخدا بسمل از کسر الحقایق شیشتری چند بیت آمده است از
احمد:

یکی جسم نام هستی پادشا بود که جامی داشت کنار گنجی سما بسود
نصورت کرده بودندش چنان راست که بسینا میشد از وی هر چه میخواست
حافظ در غزل دیگر فرماید:

جام جهان صاحب صبر میر دوست اظهار احیای خود اسباب چه حاجت

۲ - معنی بیت اول و دوم. سالها دل جام گنجی سا را که راهای عالم هستی در آن آشکار بود از ما طلب میکرد و
چیزی که خود داشت از ناآشنایان بآرزو میخواست و آن مروارید را که در صدف جهان هستی و مکان ستوان
یافت از مدعیان معرفت که بر کزانه قریای سرار وجود چون گم گشتگان سرگردان مانده اند باز میبخت ۳
- پیر معان. کنایه از رهبر روحانی و مرشد و حصر طریق - معنی بیت سوم و چهارم. دیشب سألہ دشوار خود
را بر پیر میخانه معرفت. مرشد کامل عرصه کردم که به پیروی پیش و قدرت بصیرت از مسائل پیچیده و
پوشیده پرده بر میگرفت و گره مشکنها را میگشود: وی (پیر معان) را شاد و مسسم ساغر می (باده حقیقت)
بر کف یافتیم که در آیه جام همچنان گرم کشف و شهود بود ۴ - حکیم. دانای استوار کار و صاحب حکمت
یکی از نامهای خداوند - معنی بیت. از پیر معان پرسیدیم که حکیم مطلق، خداوند این جام گنجی ما را چه زمان
سو بختید پیر بیاسح کعب. همانگاه که حد این فیه لا جوردی را فرید ۵ - حدار. برای خدا - معنی بیت
یکی از دلباختگان عشق الهی که همواره خداوندی همه بود ولی او خداوند را بدیده دل مردی که میبافت و
از دوری میآید. میگفت: برای رضای خدا که مقصود را بس نشان بدهد، در صحن تلمیحی دارد بآیه ۴ سوره
حدید (۵۷) وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْمًا كُنتُمْ (خدا با شماست، هر جا باشید)، سعدی میگوید:

دوست مردی که از من بصب و صب مشکل که من از وی دورم

چکم با که توان گفت که او در کار من و من مهجورم

ص ۱۶۴ گلستان بگوشش نگارنده

۶ - شعبده خویش. در نسخه های دیگر شعبده عقل بعدی شعبده خویش آمده که صحیح بنظر میرسد - معنی
بیت: اینه سحر و جادو که حرد مصلحت خود را بر عین عشق چاره سور که لطفه الهی و مؤید سپروی حق
است میسود. با فسونگری سامری در مقابل پدیده (دست و حشا) معجزه سوسی شباهت دارد ۷ - گفت:
فاعل این فعل پیر معان یا گوینده غیبی است - معنی بیت. پیر معان یا گوینده ای از غیب مداد داد که آن پیر
جانباز (حسین بن منصور حلاج) که دار از بر کشیدش بر بالای خود سرافرازی و عزت باخته گناهایش این
بود که راز حق را فاش کرد و اِنِّیْ اَنَا اللّٰهُ (همانا من خدای یگانه ام) گفت: حسین بن منصور حلاج ببصاوی از
عارفان بزرگ صاحب تألیفات بسیار است که از عیب و جد و حال و غلبه عشق سخنانی مانند اَنَا الْحَقُّ وَلَیْسَ
فِیْ حُجَّتِیْ اِلَّا اللّٰهُ بر زبان میراند از ایرو بامر و بر مسکنر حلیفه عباسی و بصفوی علمای دینی در سال ۳۰۷
هجری هزار نارینه بر وی زدند و دست و پایش را بریدند و پیکر وی را در آتش سوختند و خاکسترش را بیاب
میردند یا در دجله ریختند نگاه کنید بلفظ نامه دهخدا ۸ - روح القدس: جان پاک و مقصود روح الامی یا

جبرئیل - معنی بیست: اگر روح الامین بفرمان حد و تدبیر یاری مرعوب، دیگران هم مانند حضرت مسیح عیسی بن مریم مرده زنده شوند کرد. ۹ - صبی صبا، از پیر پرسیدم: رهبر گیسوی رهبانان بچه کار آید؟ پاسخ داد: چون حافظ از دل دیوانه خود شکوه داشت، شیدای تشنه حال را از رهبر گریزی نباشد.

غزل ۱۴۴

بسرّ جامِ جم آنکه نظر توانی کرد
که خاک می‌کند کحلِ بصر^۱ توانی کرد
مباش بی‌می و مطرب که زیر طاقِ سبهر
مدین نرانه عم از دل بدر توانی کرد
گلِ مراد^۲ تو آنکه نقاب بگشاید
که خدمتش چو نسیم سحر توانی کرد
گدائی در میخانه طرّفه اکسیریت^۳
گر این عمل بکنی، خاک زر توانی کرد
بعزم مرحله عشق پیش به قدمی
که سودها کنی، از این سفر توانی کرد
تو کز سرایِ طبیعت^۴ نمی‌روی بیرون
کجا بکوی طریقت گزر توانی کرد؟
جمالِ یار ندارد نقاب و پرده ولی
غبارِ ره‌بشان تا نظر توانی کرد^۵
بپا کسه چساره فوقِ حضور و نظمِ امور
بنفیس بخشی اهلِ نظر توانی کرد^۶
ولی تو تالِبِ معشوق و جام می‌خواهی
طمع مدار که کارِ دگر توانی کرد
دلا ز نور هدایت گم آگهی یابی
چو شمع خنده زنان ترکِ سرتوانی کرد^۷

گر ایس نصیحت شاهانه بشنوی حافظ

بشاهراه حقیقت گذر توانی کرد

ورن غزل ۱۴۲. معاعلی فعلاتی معاعلی مع لای (مهر مجنت مثنی محبوب احلم صبح)

۱- کحل بصر جسم اول و سکون دوم سر به چشم- معنی یس. از راه بهان جام جم یا جام جهان نما که دل پیر عارف است، آنکه آگاهی یوانی یافت که در کنار اهل طریقت باطنی و عیار در میخانه معرفت را چون سر به در چشم کشی باروش بس شوی ۲- گل مراد نو، تشبیه صریح- معنی یس. گل آروزی تو و لبتی از پرده برون می آید که تو ماسد سیم سحری در شکوفایش بجان و دل بکوشی؛ سعدی گوید:

سارده ریح گنج مبرر میشود / مرد آن گرفت جان برادر که کار کرد

۳- طره اکسیر- بهم اول و سکون دوم کیمیای شگفت- اکسیر- بکسر اول و سکون دوم و کسر سوم کیمیا را گوید و آن جوهر است که می را خلا میکند و نظر مرشد کامل را بر محاراً اکسیر گوید (از برهان قاطع باختصار من شد)- باید داس که کیمیاگران باستان یا شیمی دانان کهن میکوشیدند داروئی بسازند که بسند آن حیوه به نقره و مس به زر بدل شود و نام این دارو را اکسیر نهادند و در عرف شاعران گاه این دو کلمه کیمیا و اکسیر معای یکدیگر بکار میرود- معنی یس: خواهد گلی در آستان میکند کیمیای شگفتی است، اگر بگدائی در میخانه معرفت پرداری با اکسیر ضرر خاک را بدل بر خواهی کرد، مقصود آنکه بمقامی میرسی که در عالم عرفان وجود ماضی را بکمال بر می رساند ۴- سرای طبیعت- جهان مادی و عالم حاکمی، تشبیه صریح همچین است کوی طریقت- معنی یس: تو که در جهان حاکمی پای بست هوای نفس مانده ای، برای معرفت و عالم معنی راه نتوانی یافت ۵- معنی یس: بر چهره جامان روی بند و پرده ای بسته گرد راه را فرو نشان نادیده بجمال بار روش کنی یا مقصود آنکه خویش را از آلائشها و تطلقات پاک ساز تا شایسته دیدار جامان شوی؛ سعدی گوید:

حقایق سرائی است آراسته / هوی و هوس گسرد بر خاسته
نبی بختی که بر خاست گرد / نمید نظر گرچه بیبست مرد

۶- معنی یس: بیت و بیت پس از آن، بشناب که ندیر یافت لذت حضور دل و جمعیت خاطر و سامان بخشیدن با مور معنوی بآن بستگی دارد که صاحب نظران بنو فیض رسانند و لطیف نمایند ولیکن تا تو بمی انگوری و مشوق مجازی دل خوش کرده ای امید مدار که کاری شایسته از دست تو بر آید؛ مولوی گوید:

زمرلات هوی گر برون سهی فلهی / سرو در حرم کسب ریاتوانی کرد
ولیکن این عمل رهروان چالاکت / تو ناری جهان کسب اتوانی کرد؟

۷- معنی یس: ای دل اگر پرنوی از خورشید ارشاد بر تو افتد چون شمع سروزان یا خنده و شادی سر پراه دوست نثار توانی کرد.

غزل ۱۴۵

چه مستیست ندانم که رو بما آورد
 که بود ساقی و این باده از کجا آورد؟
 تو نیز باده بچنگ آر و راهِ صحرایِ
 که مرغِ بعهه سرا سارِ خوش نوا آورد
 دلا چو غیچه شکایتِ رکارِ سه مکن
 که بادِ صبح نسیمِ گره‌گشا آورد^۱
 رسیدنِ گل و نسرینِ بخیر و خوبی باد
 سفته شاد و کش آمدنِ سمن صفا آورد
 صبا بسخوش خبری همدردِ سلیمانست
 که مژده طرب از گلشنِ سا آورد^۲
 علاجِ ضعفِ دلِ ما کرشمه ساقیست
 برآر سر که طیب آمد و دوا آورد^۳
 مریدِ پیرِ مسعانم ز من مرنج، ای شمع
 چرا که وعده تو کردی و او سجا آورد^۴
 بستگ چشمی آن ترکِ لشکری ندارم
 که حمله بر من درویشِ یک قسبا آورد
 فلکِ علامیِ حافظ کسورِ سطوع^۵ کند
 که التجا بدرِ دولتِ شما آورد

درون غزل ۱۴۵: معانی معانی معانی (بهر بحث منس معیون صلیم سیم)

۱ - معنی بیت: ای دل، در کار فرو بسته و گره خورده غیچسان شکوه مکن و گهه مست که به همراه بادبامدای سیمی هم وزید که عقده‌ها را می‌گشاید. حافظ در غزل دیگر فرماید:

چو غیچه گره چه سرورِ بسگیست کار جهان تو همچو باده بهاری گره‌گشا میانی

۲ - کش: بفتح اول خوش. شاد و کش: سرور و خوش، فد و صف و روش. ۳ - معنی بیت: مادبهار از

نظر آوردن مزدحمای دلیدیر گوئی همد است که سپیدان پیامبر از گلستان میاملک ملکه بلخیس خیر ندای
 بخش رساند: این مصمون مقتبس است از آیه ۲۲ سورة نمل (۲۷) که چون سلیمان همد را در میان مرغیان
 ندید گفت همد کجا رفت... پس از اندک درنگی همد پاسخ داد که من پرچیری که تو از آن آگاه نیستی
 آگاهی یا تمام و چشک من سبباً بشأ یقین (از ملک سیا خبری راست برای تو آورده‌ام)؛ در این بیت میان صبا و
 سباصت جناس لفظی مراعات شده است. ۴ - معنی بیت: ناز و غمزه ساقی ناتوانی دل ما را در میان میکند.
 دلاسر از رانوی غم برگیر که ایک طیب و فرار آند و داروی جان بخش کرشمه را با خود دلدرد. ۵ - معنی
 بیت: ای دانای دین، از من که هواخواه پیر می‌کشم م آورده خاطر میانش چه تو تنها بوی شراب ظهور در سرای
 دیگر دادی ولی پیرمغان در همین جهان ما بقدر دیده معرفت داد. ۶ - درویش یک قبا، نهیدستی که یکتا جامه
 بیش ندارد موصوف و صفت - معنی بیت: فدای تکی چشم آن ربای سپاه خوبان شوم که چشم دید یکتا قباهم
 برای این حقیر بداشت و بتاراج آن بر من تاحتی آورد. ۷ - طوع: بفتح اول و سکون دوم سرمانبرداری و
 دلخواه و اختیار. ۸ - النجا: پناه چنان مصدر یا ب افعال. ۹ - در دولت: آستان دولت سرا، استعارة مکنیه.

غزل ۱۴۶

صبا وقتِ سحر سوئی ز زلفِ یار می آورد

دلِ شوریده ما را بسو در کنار می آورد^۱

من آن شکلِ صنوبر^۲ را ز باغِ دبیده بسر کنم

که هر گل کز غمش بشکفت محنتِ یار می آورد

فروغِ ماه می دیدم ربامِ قصر او روشن

که رو از شرمِ آن خورشید در دیوار می آورد^۳

ز بیمِ غارتِ عشقش دلِ پر خون رها کردم

ولی میریخت خون وره بدان هجبار^۴ می آورد

بقولِ مطرب و ساقی برون رفتم گه و بیگه

کز آن راهِ گران قاصد خبر دشوار می آورد^۵

سراسر بخششِ جانان طریقِ لطف و احسان بود

اگر تسبیح می فرمود اگر زَنار می آورد

عَفَا اللَّهُ^۶ چینِ ابرویش اگر چه ساتوانم کرد

بعنوه هم پیامی بر سرِ بسیمار می آورد

عجب میداشتم دیشب ز حافظ جام و سماه

ولی معش نمی کردم که صوفی و ارمی آورد^۸

وزن غزل ۱۲۶: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر ۹ زح منس مسج)

۱ - معنی بیت: سحرگاه مندیهای غمیبی از گیسوی یار همراه می آورد و دل پریشان ما را با آرزوی وصال بر کار عشق برمیانگیزد. ۲ - تصویر بکسر دل و فتح دلم و سکون سوم و فتح چهارم، از تیره نازویان (مخروطیان) دارای برگهای ضخیم کوبه و مخروطهای باریک و دراز (نفت سامة دهخدا) - شکل صنوبر: با ستاره مقصود قامت یار که در بلندی صویر ماند - معنی بیت: نقش صویری قامت یار را از باغبان چشم از ریشه بر آوردم (بکتابه یعنی ترک عشق باری کردم)، چه گنی که از بهال غم آن دلبر شکوفا شد، رنج و اندوه بارش بود. ۳ - معنی بیت: بر تو ماه رخسار وی را بر بام کاخ آتشکار میدیدم، بدانگونه که مهر تابان از شرمساری در برابر ماه رخ او حیران بود. ۴ - صحرای فتح اول و سکون دوم راه و طریق و روش و قیام و قانون - معنی بیت: از ترس ترکار عشق او دل خویش را فرو گذاشتم و ترک کردم ولیکن او دل خویش میچسبید و بدین طریق راه میبرد که کیسب و ارکجا آمده است. ۵ - معنی بیت: پنهان را منکر و ساقی گاه و بیگاه گام بر راه عشق نهادم، چه از آن طریق دشوار و جدو بیک پآسای خبری نمی آورد. ۶ - اگر - اگر مرادف چه - چه حرف ربط برای سوره می برآورد. معنی بیت: دهن و عطای محتوی سر بر از روی مهر و نیکی بود چه در طریق عشق زبان سبحان که گفتن میگوید و چه گشتی و در میان ترمایان بر کمر می بست. ۷ - عفا الله: بهنج اول عفو کند خداوند و ببخشد - معنی بیت: خداوند سرشکی اسروی وی ببخشد که اگر چه مرا راز و مرار کرد، گاهی هم با ما و کرشمه پیمانی بدین این مریض با تو انجیر ساید. ۸ - معنی بیت: دوشنبه از باده نوشی حافظ در شکست بوم ولی او را ازین کار بار میداشتم چه بی روی و ریا صوفیانه باده میداد نه چون راهزن رهایی در خلوت و پنهانی

غزل ۱۴۷

نسیم باد صا دوشم^۱ آگهی آورد

که روز محبت و عزم رو بکوتهی آورد

بمطربان صیوحسی^۲ دهیم جسامه چاک

بدین نوید که باد سحرگهی آورد

بیایا که تو حور بهشت را رضوان^۳

درین جهان ز برای دل رهی آورد

همی درسم بشیراز با عنایتِ بسخت^۱

زهی رفیق که بحکم بهم‌ری آورد

بجبر^۵ خاطرِ ماگوش کاین کلاهِ نمد

با شکست که با افرِ شهی آورد

چه نالها که رسید از دلم بخرمنِ ماه

چو بادِ عارض آن ماهِ خرگهی^۶ آورد

رساند راستِ مصور^۷ سرفلکِ حافظ

که النعا^۸ بحبابِ شهنشهی^۹ آورد

در غزل ۱۴۷ مفاعیل فاعلین مفاعیلین (بحر مجتنب منضم معیون اصلیم صبح)

۱ - دوشم دینب مرا یا من، م صمیر منضم معقولی ۲ - مطربان صوحی موصوف و صفت، رامسگرانی که در باده بوسی نامدی ترانه خوانده و بواجتهاد - معنی یب: حاتم خود را که از غلظت و خلوت نوی در برم باده بوشی نامدای خاک رده یم بواسطه سرده و علی که سیم بحر گاهی آورد سرامشگر می محشم ۳ - رصوون بکسر آورد و سکون دوم بگشال بهشت - معنی یب: بشتاب بشتاب که سرامی سیمه حشم بهشتی رصوون بگشال بهشت برای حشودی از مهرورز خاکر بگسی آورد ۴ - عبات بهشت: النعا و وجه اقبال بیک: در صفحه ۸ ۲ جامع صبح دیوان حافظ مایلیم محمود هراد در صفحه بدل عنایت دوست به نحای «عبات محشم آمده که بر من بر حج در د - معنی یب: بعبات دوست شیر ر بار میگردد، اقبال سک من به بار حوی همسفرم کرد ۵ - جر مع آورد و سکون دوم بیکو حال گردایدن و شکسته بس - جبر خاطر دل بدست آوردن و اصلاح حال دل - معنی یب: معنی کن ب دل مار بهشت آوری، چه سبایش آمده است که کلاه مددی درویشی باج شاهی را مغلوب کرده است ۶ - ماه خرگهی ماه سرامیده شمس، موصوف و صفت باستعداره مقصود باریبای پرده شمس - معنی یب: همسکه دل از چهره ربای بار پرده شمس باد کرد، فریادهایش بهاله ماه فلک پرشد ۷ - راست مصور برش پیرومند ۸ - النعا سب سب، مصدر باب فعال ۹ - بحباب شهنشهی موصوف و صفت سب درگاه شاهان شاه یا شاه شاهان معنی سرامد پادشاهان.

غزل ۱۴۸

یارم چو قدح بدست گیرد

بازارِ ستار^۱ شکست گیرد

هر کس که بدید چشم او گفت
 کو محسبی که مس گیرد^۲
 در بحر فتاده ام چو ماهی
 تا یار مرا شست^۱ گیرد
 در یاش فتاده ام بزاری
 آیا بود آنکه دست گیرد^۳؟
 خرم دل آنکه همچو حافظ
 حامی ز می الست^۴ گیرد

وزن عرل: مفعول مفاعیل مفعول (بحر هرح مدس عرب مقوس محذوف)

۱- قدح بفتح اول و دوم کاسه و در اسجام مد ساغر می ۲- پر رشان بهار در حسن نکویان ۳- معنی
 بیه هر پیسده که رگه بر چشم مس پار افکند، گفت بهی کسده از مکر کجاست با این مس را پار داشت
 کند ۴- نست بفتح اول و سکون دوم غلاب ماهیگیری ۵- می نست اصافه تخصیصی، ماده عشق که در
 روز اول بادی دادند، میر نگاه کنند، هرل ۲۴ شماره (۱) معنی بیت نداد دل نکس باد که باید حافظ بیالهای
 از می عشق که روز ازل بادی دادند بنوشند

غزل ۱۴۹

دلم جر مهر مهر و یار طریقی بر نمیگیرد
 زهر در میدهم پندش ولیکن در نمیگیرد^۱
 خدا را ای نصیحت گو حدیث ساغر و می گو
 که معنی در خیال ما ازین خوشتر نمیگیرد^۲
 بیا ای ساقی گلرخ، بیاور بساده رنگین
 که فکری در درون ما ازین بهتر نمیگیرد^۳
 صراحی مکشم پنهان و مردم دفتر انگارند
 عجب گر آتش ایش ررق^۴ در دفتر نمیگیرد
 من این دلق مرقع^۵ را بحواهم سوختن روزی
 که پیر می فروشنش بسجای سر نمیگیرد

از آنرو هست یاران را صفاها بسا می لعلش
 که غیر از راستی نقشی در آن جوهر نمیگیرد^۶
 سر و چشمی چنین دلکش تو گوئی چشم ازو پر دوز
 برو کاین وعظ بی معنی مرا در سر نمیگیرد^۷
 نصیحت گوی رندان را که با حکم قضا جنگست
 دلش پس تنگ می بیم، مگر ساغر نمیگیرد^۸
 میان گریه میخندم که چون شمع اندرین مجلس
 زبان آتشینم هست، لیکن در نمیگیرد^۹
 چه خوش صیددم کردی بنازم چشم مست را^{۱۰}
 که کس مرغان وحشی را ازین خوشتر نمیگیرد
 سخن در احتیاج ما و استعنای مشوقست
 چسودا صو بگری، ای دل که در دلبر نمیگیرد^{۱۱}
 من آن آینه را روزی بدست آرم سگندر وار
 اگر میگیرد این آتش رماتی در نمیگیرد^{۱۲}
 خدا را رحمی ای منعم که درویش سر کویت
 دری دیگر نمیداند، رهی دیگر نمیگیرد
 بدین شعر تر شیرین ز شاهنشاه عجب دارم
 که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمیگیرد^{۱۳}

ورن غزل ۱۴۹ معاعبلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هرج مثنی سالم)

۱ - معنی بیت: دل من جر عشق ماه چهرگان رهی در پیش نمیگیرد، از هر باب بوی صحبت میبکم ولی اثر نمی بخشد: سعدی گوید:

گفتم آتش در رسم آهنگ را گفت: سعدی، در بگیرد با صفت

۲ - نمیگیرد: نمی نشید و صورت نمی پذیرد ۳ - نمیگیرد: تأثیر می کند و نقش نمی بندد ۴ - ورق بصر اول و سکون دوم بیرنگ و ریا - معنی بیت: میبای می بهایی به خود میبزم و مردم گمان میکنند که دفتر دعاسته ولی در شگفتم که چرا آتش بیرنگ و ریای من در این دفتر می افتد و آن را می سوزاند ۵ - مرقع

بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم مفتوح خرقه و دلقی پاره بر پاره دوخته — معنی بیست: من این خرقه و صله بر
وصله را یک روز بآتش خواهم کشید، چه پیر می‌کنه این دلقی را در پهای بک جام می نمی‌برد، مقصود آنکه
این خرقه که بیک جام نیرزد سوختنی است ۶ — معنی بیست: دوستان از پادۀ لعل قام پیر صبحانه آینه دل را
از آرد بسیار روشنی و صفا می‌بخشند که این گوهر بی می تنها نقش حقیقت را می‌برد که گفته‌اند بیستی و
راستی ۷ — در سر نمی‌گیرند در سرم جانی نمی‌گیرد و بفرم فرو می‌رود و تأثیر در اندیشه‌ام نمی‌کند ۸ —
معنی بیست: اندرزگوی رعدا باد گسار با فرمان قصاص می‌گارد ردو از بی روی از باده سوشی مادل آرد
است و خرده بر ما می‌گیرد آیا جامی نمی‌باشد تا در پاد که باده خوردن ما نقدیر ارنی است ۹ — معنی بیست: در
حال گریستن از تأثر حده‌ام می‌گیرد که شمع سان درین بزم مرا را باسی آتش و دمی گرم است ولی در مجلسیان
سببم انری می‌بخشد؟ معنی گوید:

چون بیک بدیدم که نداری سر سخی بر بخت بسعدیدم و بسرخود بگرستم

۱۰ — بازم چشم مست را، بر چشم حمار توده تو آفرین می‌گویم ۱۱ — معنی بیست: جهان کیلام و مسموع
سخن هست که ما بیمار میدیم و معشوق از ما بی‌نیازست. لا ساحری تو در سخن فایده‌ای ندارد، چه در دل یار
از بحث بیست ۱۲ — معنی بیست: روی من پان شاهد آینه رو مانند اسکندر که آینه اسکندری را بکوشش
ارسطو هست آورد دسترس خواهم دانست اگر چه آتش عشق من بکار اثر کند و یار دیگر کارگر نیست
بهر حال دست از طلب برنهدارم ۱۳ — در ور نصیحت بارر می‌رود

غزل ۱۵۰

ساقی از باده ازین دست بهجام اندازد

عارفان را همه در شرب مدام^۱ اندازد

ور چنین زیر خم زلف نهد دانه خال^۲

بی بسا مرغ خمر را که بدم اندازد

بی خوشا دولت آن مست که دریای حریف

سر و دستار نداند که کدام اندازد^۳

زاهد خام^۴ که انکار می و حمام کند

پخته گردد، چو نظر بر می خام^۵ اندازد

روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز

دل چون آینه در زنگ ظلام^۶ اندازد

آنرمان و قَبِ می صبح فروغست^۷ که شب
گردِ خسرگاهِ افق^۸ پردهٔ شام اندازد
باده با محاسبِ شهر نشوئی زندهار
بمخورد بادهات و سگ سجام اندازد
حافظا، سر زکله گوشهٔ خورشید^۹ برار
بخت ارقعه^{۱۰} بدان ماه تمام اندازد

درب غزل ۱۵۰، فاعلان فعلانی فعلان معین (بحر رمل مثمن محبوس اصلم)

۱- مدام جسم اول باده و بر بعضی همنه و پیوسته - معنی است اگر ساهی بدین گونه می در ساعر
ربرد، اهل عرفان و صاحبان را بر خویش باده معرفت برانگیرد ۲- دانهٔ حال، تشبیه صریح و همچنین
است مرغ خرد ۳- معنی بیت چه یک است بحث آن سر مست بادهٔ محبت که هنگام تبار کردن در قدم
معتوق سر از دستار و کلاه بارتشاسد ۴- جام؛ ناپخته، صفت را حد ۵- می جام، بادهٔ خالص، میان جام و
مقام جناس نام مراعات شده است و همچنین، میان پیمه و جام صفت نهاد - معنی بیت: پارسای ناپخته اندیشه
که بر تپیدن باده و گرفتن ساغر را ناپسند منجمارده چون دیده بر سراب خالص افکند بحریه امورد و پرورده
اندیشه شود ۶- ظلام، یعنی اول تاریکی - رنگ ظلام سرگی تاریکی، تشبیه صریح - معنی بسا درور
بهر آموری پرداز که باده گساری روزانه دل پاک و روشن چون آینهٔ را سرگی رنگ تاریکی گرفتار خواهد
کرد ۷- صبح فروغ تا ساق چون بامداد، صفت بر کبی از دو اسم، می موصوف ۸- هرگاه افق، حیمه و
سر پردهٔ بزرگ کرانهٔ آسمان، تشبیه صریح و همچنین است پردهٔ شام یا حجاب غروب ۹- کینه گوشه
خورشید، گوشهٔ تاج آفتاب ۱۰- قرعه، جسم اول و سکون دوم سهم و نصیب - معنی بیت: ای حافظا، اگر
بخت نیک قرعهٔ وصال آن ماه وصال را هم تو رند پی وصال وی نصیب تو شود، سر هفتار گسار تاج
خورشید بلند بر افراز.

غزل ۱۵۱

می ما غم بسر بردن جهان یکسر نمی ارزد
می بفروشد دلِ ما^۱ کزین بهتر نمی ارزد
بکوی می فروشنش بسحا می بر نمیگیرد
دهی سجادهٔ نقوی^۲ که یک ساغر نمی ارزد

رقیبم سرزنشها کرد کزین باب رخ بر تاب
 چه افتاد این سر ما را که خاکِ در نمی‌ارزد؟^۲
 شکوه تاج سلطانی که بیم جان درو در جست
 کلاهی دلکش است اما بترکِ سر نمی‌ارزد^۳
 چه آسان^۴ مینمود اول غمِ دریا بیوی سود
 غبط کردم که این طوفان بصد گوهر نمی‌ارزد
 ترا آن به که رویِ خود زمشتابان پیوشانی
 که شادیِ جهانگیری غمِ لشکر نمی‌ارزد^۵
 چو حافظ در قناعت کوش وز دسیِ دوز^۶ بگذر
 که یک حو مستِ دونان دو صد من زر نمی‌ارزد

ورن غزل ۱۵۱ معاعیل معاعیل معاعیل (بحر هرح منس سالم)

۱ - دلی ما معنی اول و سکون دوم حرفه ما - معنی بسته همه عالم به اندازه یک نفس با اندوه ریستن
 ارزش ندارد حرفه زهد ما را در بهای پادیده که این دلی پیش از این قیمتی ندارد ۲ - سجاده تقوی، معنی
 اول و تشدید دوم جانماز پرهیزگاری، اصافه تخصیص - معنی بسته در میخانه جانماز پرهیزگاری را به عرض
 یک جام پادیده می‌دیرد، جای شکمی بست که سجده تقوی به اندازه یک ساغر می بها ندارد ۳ - معنی
 بسته نگاهبان آستان دوست مرا ملامت کرد که اری درگاه روی بگردان، آیا چه پیش آمد که سر ما را ارزش
 خاک این درگاه نیست ۴ - معنی بسته فر دهمیم شاهی که خطر جانی در آن متفرج است کلاهی دلپذیر است
 ولی ارزش آن ندارد که آدمی برای بدست آوردنش سر خود را ر دست بدهد ۵ - چه آسان: سخت آسان، چه
 قید برای آسان (سخت) - معنی بسته اندیشه و بیم از دریا بامید سود بردن سخت آسان بسطر مسیر سید ولی
 پنداری مادر است بود، چه ارزش یافتن صد گهر گرا بهی ۶ ریح طوفان برابری نتواند کرد ۶ - معنی بسته
 بهتر است که چهره از عاشقان خود پنهان داری، چه سرت سحر ملک دلها با رنج غمخواری و تپمار سپاه
 دلدادگان برابر نتواند بود ۷ - دسیِ دوز: بهم اول و سکون دوم و کسر سوم و تشدید چهارم مال و مقام هست
 دنیوی، دنیای صفت سبی از دنیا - در صفحه ۱۴۰ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود قمری دنیای دوز
 بجای دنیای دوز آمده که بر متن ترجیح دارد، دنیا در اصطلاح تصوف چیزی است که انسان را از خدا بازدارد،
 دنیا عبارتست از حظوظ - معنی بهر چه می توانستند گردد آن دنیای تو باشد (نقل باختصار از لغت نامه
 دهخدا)

غزل ۱۵۲

در ازل پر تو هست زنجلی^۱ دم زد
 عشق پیدا شد و آتش همه عالم زد
 جلوه کرد رخت، دید ملک^۲، عشق نداشت
 عین آتش شد ازین غیرت و بر آدم زد
 عقل میخواست گران شعله چراغ افروزد
 برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد^۳
 مدعی خواست که آید بنماشگاه راز
 دست غیب آمد و بر سینه نلحرم زد^۴
 دیگران قرعه قسمت همه بر عیش زدند
 دل غمده ما بود که هم بر غم زد^۵
 جان علوی^۶ هوس چاه رنخدان تو داشت
 دست در حلقه آن زلف خیم اندر خیم زد
 حافظ آنروز طرب نامه عشق تو نوشت
 که قلم بر سر اسباب دل خیرم زد^۷

ورن غزل ۱۵۲: فاعلاتن فعلاتن فعلین (بر رمل مثنوی معلوم)

- ۱- زنجلی: ظاهر و هویدا شدن و جبره گرفتن، مصدر باب تفعّل - معنی بیت: در روز نخست فروغ
 حسن تو ای محبوب ازل آهنگ ظهور و جلوه گری کرد. از این معنی جمال عشق پیدا آمد و چون عشق زاده
 حسن است، جهان را در شور افکند و همه را در آتش خود سوخت. ۲- ملک: بفتح اول و دوم فرشته - معنی
 بیت: جمال تو نمایان شد، ابلیس دید، چون در نظرت عشق نبود تا ترا عاشقانه بیرسند، از شدت رشک مانند
 آتش سوزان شد و راه بر دل آدم زد و بگمراه گردش برد خشت تلصیحی در ردیاء ۱۶ سورة اعراف (۷)
 ۳- معنی بیت: خرد مصلحت جو مایل بود که از آن مرغش ایردی چراغ خود را فروغی بخشد و سودی جوید
 برق رشک عشق تابان شد و شوری پا کرد و جهان را در گرگون ساخت. ۴- معنی بیت: عقل مصلحت اندیش
 باذهای رقابت با عشق خواست که در معرض اسرار غیب گام نهد، دست نهان حق نمایان شد و بر سینه خرد
 که زاردار غیب نمیتوانست باشد، گرفت و او را دور کرد. ۵- معنی بیت: جز دل معشوق کسبیده ما که غم عشق

را برگزید و در صف عاشقان بلاکتی درآمد دیگران بهره مطلوب خود را در ریاضت و آسوده جستند
 ۶ - علوی: بکسر اول و سکون دوم و کسر سوم برین مسوب به عنو (بکسر اول و سکون دوم) بمعنی بلندی -
 معنی بیت: روح قدسی یا جلن پاک میخواست که چاه دق را ببند بکنا به معنی حواستار وصال تو بود ناگزیر
 در چنبر گیسوی دراز شکن بر شکن تو دست آوریمت، مقصود آنکه جان از جهن برین معیان فرود بین یا عالم
 کثرت آمد، چه جان را در قالب تن برای عشق ووری با تو آورنده اند ۷ - معنی بسجده: حافظ آن زمان سلمه
 شادی فرای عشق ترا بنگارش آورد که بر سر و سامان دل شد خود قدم محو کشید و هم تو دل خوش کرد

غزل ۱۵۳

سحر چون خسرو خاور^۱ علم بر کوهساران زد
 بدست^۲ مرحمت یارم در امیدواران زد
 چو پیش صبح شد روشن که حال مهر گردون چیست
 برآمد^۳ خنده خوش بر هرور گامگاران زد^۴
 نگارم دوش در مجلس جرهر قص چون برخاست
 گره بگشود از ابرو و بر دلهای یاران زد^۵
 من از رنگ صلاح آنم بخوبی دل بشستم دست
 که چشم باده پیمایش صلا بر هوشیاران زد^۶
 کدام آهن دلش آموخت این آیین عیاری^۷
 کر وک چون برون آمده شب زنده داران زد
 خیال شهسواری پخت و شد ناگه دل مسکین
 خد وندا نگه دارش که بر قلب سواران زد^۸
 در آب و رنگ بر خسارش چه جان دادیم و خون خوردیم
 چون نقش دست داد اوّل رقم بر جان سپاران زد^۹
 منش با خرقه پشمین کجا اندر کنند آرم
 زره موئی که مژگانش ره خنجر گزاران زد^{۱۰}
 نظر بر قمره توفیق و یمن دولت شامت
 بده گام دل حافظ که فال بسختیاران زد^{۱۱}

شهنشاهِ مظفر فر شجاعِ ملک و دینِ منصور^۱

که خود بی درخشش^۲ خنده بر ابر بهاران زد
از آن ساعت که جام می مدست او مشرف شد

ز صانه ساغر شادی بیاد می گساران زد
ز شمشیر سرافشانش ظفر آتروز بدرخشید

که چون خورشیدِ بهم سوز^۳ تنها بر هزاران زده
دوامِ عمر و ملک او بخواه از لطفِ حق بی دل

که چرخ این سگّه دولت بدورِ رورگاران^۴ زد

وزن بحر ۱۵۴ معانی معانی معانی (هر هرج متی سالم)

- ۱- خسرو حاور شهریار مشرق به استعاره معصود حورشید- معنی بیت: چون بهامداد بگاه حورشید شهریار مشرق درختی نور بر کوهستان ابراست. مار من با دست لطف حنقه بر در کلبه عاشقان امیدوار
- ۲- معنی بیت: چون حال بی ثباتی لطف و دلی ملک بر صبح هویدا شد یا با بهام معصود آنست که چون صبح داسد که حورشید آسمان در حجاب غروب بایدید خواهد شد. بر فریفتگی و غرور مهر که خود را مسلط بر جهان میدید با استهزاء حنقید^۳ بمعنی یسند دیشب بار زیبای من چوون بسآهنگ بسای گویی و دست افشایی بر یا ایستاد چینی مار و نگیر از ابرو بار کرد و دلهای یاران را با گره عشق استوار بست
- ۴- معنی بیت: من آنگاه هست از رنگ تقوی و پارسائی ما چون دل پاک کردم (آمد دست از تقوی نستیم) که چشم مست بار هوشمندان را پیاده گساری و عشقبری دعوت کرد ۵- عبارتی: بفتح اول و تشدید دوم زیر کی و چالاک و گستاخی در رفتن راه دل اسم مصدر از عبار. بر نگاه کنید بحر ۶۶ شماره (۲)- معنی بیت: کدام سگی دل سخت دل شیوه رهبری دلها را بوی تعیم داد که از سخت چون گام بیرون بهاد راه بر عاشقان شب تا سحر نخفته گرفت و دلهای آنان را بیخما برد ۶- معنی بیت: دل من هوای بکسواری از سواران عرصه حسن را در سر پرورد و از دست رفت و بسوی یار شقاوت بی خدا، دل بیچاره ما را حفظ فرما که بسمان صف این سواران تاغت تا باشد که برد آن سوار بگانه برسد ۷- معنی بیت: در آروزی جلوه چشانش چنانها باختیم و ریحها بردهیم همینکه در برد عشق نقش و جان مطلوب را بنست آورد، محبت فرمان کنشی عاشقان جان نثار را بگانت ۸- حنجر گزار صبح آن خنجر گزار، صفت مرکب غامضی آنکه خنجر را از تن دشمن بگنراند و بیکر حصم را بشکافد- معنی بیت: من با دلی پشیمه و جامه فقیرانه آن یار زده گیسو را در کسند عشق خود گرفتار نتوانم کرد یاری که تیر مژگانش راه دل پهلوانان شمشیرین رازده است ۹- معنی بیت: ظر و توجه ما بپهرو توفیق الهی و فرزندگی اقبال پادشاهست که مددگار تو شود پس مراد خاطر حافظ را برآورد که حال نیکبختان را برای تو گرفت ۱۰- معصوم: ظاهراً مقصود شاه منصور آخرین حکمران آل ظفر

است که از ۷۸۹ تا ۷۹۵ در اصفهان و هارس و عراق فرساروایی داشت ۱۱ - جمود بی دریغ، کرم عام و بی مضایقه ۱۲ - انجم سور - سورتده - ستارگان، انجم بفتح او و سکون دوم و هم سوم جمع سجم به معنی ستاره - معنی بیت: از تبع سر شکافته اش پیروزی آن دور نمایان شد که وی مانند آفتاب که آتش در حیل ستارگان می‌زند، تنها بر هزاران تن رسپاه دشمن تاخت - (گویند در حمله شاه منصور بر سپاه تیمور که بردنک بود با تبع خود غرق تیمور را شکافت ۱۰ سپرد بر تیمور مایع آمد و تیمور گریخت و پس از آن دوباره حمله آورد و شاه منصور را نکست) ۱۳ - معنی بیت دلا، ستای رسدگاری و پادشاهی او را از عایب جداوندی حواسنار شو چه این نقش و مهر سلطنت تا زمانهای دراز بسم او خواهد بود و دولت وی تا روزگارست دوام خواهد یافت.

غزل ۱۵۴

راهی بسز که آهی بر ساز آن توان زد
شعری بخوان که با او رطلِ گران توان زد^۱
بر آسارِ حایان گر سر سون نهان
گنبانگِ سر بلندی^۲ بر آسمان توان زد
قد خمیده ما مهلت شمایند^۳
بر چشم دشمنان تیر از این کمان توان زد^۴
در خائنه نگجد اسرارِ عشقاری
حمام می مغانه هم با مغان توان زد^۵
درویش را نباشد برگ^۶ سرایِ سلطان
مائیم و کهنه دلفی کاش در آن توان زد
اهلِ نظر دو عالم در یک نظر ببازند
عشقت و دواو^۷ بر نقدِ جان توان زد
گر دولتِ وصالِ خواهد دری گشودن
سرها بدین تخیل بر آستان توان زد^۸
عشق و شباب و رندی مجموعه مرادست
چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد^۹

شد رهزن سلامت زلف تو و من عجب نیست

گر راهزن تو باشی، صد کاروان توان زد^۱

حافظ بحق قرآن کز شید^۲ و زرق بازای

باشد که گوی عیشی^۳ در این جهان توان زد

۱ وزن غزل ۱۵۴، معمول فاعلاتی معمول فاعلاتی (بهر مصارع مثنی احرب)

- ۱ - معنی بیت: همه‌ای بتوازی که بر آهنگ آن بر من نمی عاشقانه بر آورد و سرودی بخوان که به همراه آن بیعانه گران توان گرفت و سونید ۲ - گدایک مریضی، پایک بسند و خشوش سرافرازای، اضافه تخصیصی ۳ - معنی بیت: قامت دو ناگفته مادر خط تو حوار و بی فایده است ولی از این کمان خمیده تیر بر دیده حشم توان افکند ۴ - معنی بیت: رازهای مهرورزی صادقانه در خافاه تنگ صومعی چنان میگیرد: مقصود آنکه خانقاه جای عشق باطنی نیست تنها در میخانه پیر عارفان که مجمع اهل دلست میخوان ساغر بافته معرفت بآئین معانی روشن ضمیر نوشید ۵ - برگ: بفتح اول و سکون دوم سار و دستگاه و سامان - معنی بیت: فقیر را توجهی نکاح ناشکوه و تجمل و سر و سامان شاه پسند تنها یک پشمینه زنده داریم که اگر آن را در آتش هم بیفکند چیزی بماند و چندان اعتباری ندارد ۶ - دواول: توبت اول در باری - معنی بیت: صاحب‌دلان هر دو جهان را در یک لحظه در راه محبوب تار میکنند بلی کار عشق است و در این قمار در توبت اول باید سرمایه جان را باخت ۷ - معنی بیت: اگر دولت وصل تو دری بیروی هائقی بگشایند بدین خیال میتوان پیشانی بر درگاه سود و دست و پائی رد و کوشی نمود ۸ - معنی بیت: عاشقی و جوانی و وارستگی جامع آرزوهاست و ما این سه برادر توان رسید آری چون حقایق فراهم آمد و معانی نخر دست داد گوی سخن را از میدان بلاغت تو بر برد و بصاحت هر صافی توان کرد ۹ - معنی بیت: گیسویت عاصی و صبر ما را بیخما برد و جای نشکفتی بیستد اگر در حق دلها تو باشی، راه بر صد قافله توان گرفت ۱۰ - لبه: بفتح اول و سکون دوم مکرو و هرب ۱۱ - گوی عیش تشبیه صریح - معنی مصراع: امید است که در هر صفت گیتی با چوگان عمر گوی خوشی و عشرت را بتوانی ربود

غزل ۱۵۵

اگر روم ز پیش فستها برانگیزد

ور از طلب بپشیم بکینه برخیزد^۱

وگر برهگنری یکم از وفاداری

چو گرد در پیش افتم، چو باد بگرمزد^۲

وگر کنم طلبِ نیم بوسه صد افسوس^۱
 زحمتِ دهش چون شکر فروریزد
 من آن فریب که در نرگس^۲ تو می بینم
 بس آب روی که با خاکِ ره برآمیرد^۳
 فراز و شیب^۴ بیابانِ عشق^۵ دامِ بلاست
 که است شیردلی کز بلا نهریزد
 تو عمر خواه و صبوری که چرخ شعبه باز
 هراس بازی ازین طرفه تر برانگیزد^۶
 بر آستانه تسلیم^۷ مر بسته حافظ
 که گر ستیزه کنی، روزگار بستیزد

ورن غزل ۱۵۵ - معائنِ معلنِ معان (بحر مجتث مثنی معیون اصلیم)

۱ - معنی بیت: اگر بدبختی روی روان شوم، آشوب و غوغا بپا میکند و اگر از حیواس و جس او بازایستم، بکین جویی و انتقام کشیدن میردازد که چرا ترک عشق کردی. ۲ - معنی بیت: و اگر بکنش از سر حفظ پیمان دوستی غبار گونه بری و او روم، مستجاب باد و من دور میشود. ۳ - افسوس، استهزاء و طعنه - معنی بیت: اگر از نیم بوسه بخواهم، از حقه (آورد خرد) دهانش صد استهزاء و طعنه حائز نقل و نبات بر من تار میکند. ۴ - برگس، استعاره، مقصود چشم. ۵ - برآمیرد: آغشته کند و مقصود آنکه از میان میرد و نابود میکند. ۶ - فرار و شیب، بلند و پست. ۷ - بیابان عشق، تشبیه صریح. ۸ - معنی بیت: دوام زندگانی و شکستگی بجزی، چه گردد و نیرنگ باز هراس نقش حادثه شکفتن را این پدید آورد. ۹ - آستانه تسلیم، درگاه گردن نهادن، تشبیه صریح - معنی بیت: بر درگاه تسلیم بامر حق سر برضا و خشنودی بسای، چه اگر با پیش آمدهای ناگزیر با سازگاری کنی، روزگار هم با تو خصومت ورزد.

غزل ۱۵۶

بحسن و خلق و وفا کس بیار ما نرسد
 ترا درین سخن اتکارِ کار ما نرسد^۱
 اگرچه حسن فروشان بجلوه آمده اند
 کسی بحسن و ملاحات بیار ما نرسد

بسحقِ صحبتِ دیرین که هیچ محرم راز
 بیارِ یکِ جهتِ حق گزارِ ما نرسد^۱
 هراز نقشِ سرآید ز کلکِ صبح^۲ و یکی
 بدلیزیریِ نقشِ نگارِ ما نرسد
 هراز نقدِ بیازارِ کاینات آرند
 یکی بستِ صاحبِ عیارِ ما نرسد^۳
 دریغِ قافلهٔ عمر کسایچنان رفتند
 که گردشِانِ بهوایِ دیارِ ما نرسد^۴
 دلا در سبجِ حدودانِ مرنج و وانیق بانش
 که بد بسخاطرِ امیدوارِ ما نرسد^۵
 چنان بری^۶ که اگر خاکِ ره شوی گس را
 غبارِ | حاطری از رهگذارِ ما نرسد
 سوختِ حافظ و ترسم که شرحِ قصهٔ او
 سَمعِ پادشاهِ کامگارِ ما نرسد

ورن غزل ۱۵۶، معاضل معاضل نفس (بهر محبت نفس محبوب محذوف)

۱ - مصی بیت: بر بیانی و حوی بیک و بیچار دوستی سر بردن هیچکس با دار ما همگی بیت و ترا
 سرود که متکذیب کار عشق ما یا انکار کین معیوب ما پیرداری ۲ - مصی بیت: سرگند تعلیمت دوستی کهن
 که هیچ رازداری با یار بکسل و بکرمگ ما که حق را ر ادا میکند بر ابری نتواند کرد ۳ - کلک صبح خفاصه
 بقاش افریش، استعارهٔ مکنیه ۴ - مصی بیت: هر رگوبه سکه سره در برار هستی عرصه میکند وی یکی از
 آنها بخلوص پایهٔ سکهٔ تمام عیار ما میبرد. بکنیه یعنی کس در عالم ریائی با یار ما بر ابری نتواند کرد ۵ -
 مصی بیت: کاروان دورهای رندگانی چنان غنایان رو به شد که غبار این قافله با آسمان شهر ما دیگر میبرد
 بکنایه یعنی عمر گشت و اثری از آن بر جای نماید ۶ - مصی بیت: ای دل، از آوار حاسدن رسیده مشو و
 مطمش بانی که گزند و آسیب نل بر امید ما میبرد ۷ - بری رست کن، فعل امر از مصدر رستن - مصی
 بیت: آنگوبه رندگانی کس که اگر در راه کسی غبار گشتی، از گذرگاه من و تو گردد که دورتی بر آینه دل هیچکس
 نشیند! صنعت التفات از مخاطب در مصراع اول متکلم در مصراع دوم مراعات شده است.

غزل ۱۵۷

هر که را با خطِ میرت^۱ سر سودا باشد
 پای ازین دایره بیرون نهد تا باشد
 من چو از خاکِ لحد لاله صفت سر حیزم
 داغ سودایِ توام سرِ سویدا^۲ باشد
 تو خود ای گوهر بکدانه کجائی آخر
 گر غم دیده مردم همه دریا باشد
 از بی هر مزه ام آب رواست بسیا
 اگر تـو میل لبِ حوی و تـحاشا باشد
 چون گل و می دمی از پرده بیرون آی و درآ
 که دگر باره ملاقات نه پیدا باشد^۳
 ظلِ محدود^۴ خیمِ رلف توام سر سر ساد
 کانتـرین سایه فرارِ دل شیدا باشد
 چشمـت از ناز بحافظ نکند میل آری
 سر گرانی^۵ صفتِ نرگسی رعنا باشد

ورن غزل ۱۵۷، فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن معس (بحر رمل مثنوی معیون اصل)

- ۱ - خطِ سیر: استعاره مرد سیر و سیرت. هر کسی که با سیرت عذار تو خیال عشقباری داشته باشد، تاریده داند پای را محیط عاشقی بیرون نگذارد. ۲ - سویدا: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم محفف سویدا و مصدر سود و بمعنی میان و مرکز در یاد نه سیاهی که گمان میکردند بر دل است. معنی بیت: من چون در بهانه گور مانند لاله خوبی کهن سر بگیرم، دغ عشق تو در میان دل من پنهان خواهد بود. ۳ - معنی بیت: چون گل ر پرده غیبه و چون می از حجاب هم بیرون حراء و بمحفل ما گام نه که بار دیگر رمان دیدار ما معلوم نیست و میسر نمیگردد. ۴ - ظل محدود یکسر اول و تشدید دوم سایه گسترده، موصوف و صفت: محدود اسم معنون ر مد یفتح ول و تشدید دوم بمعنی کشیدن و گستردن - معنی بیت: سایه گسترده کمد گیسوی تو بر سر من پیوسته باد (یکتایه بمعنی لطف تو عاشق بر دوام باد) که در پناه این سایه دل دیوانه را آرامشی است. ۵ - سرگرانی: بی اعتنائی و عدم التفات - معنی بیت: دیفته تو از کرشمه و ناز بحافظ گرایش ندارد آری سرنگی و بی التفاتی وصف برگی چشم شوخ و زیبای تست.

غزل ۱۵۸

من و^۱ انکارِ شراب این چه حکایت باشد؟

غالباً این قدم عقل و کفایت باشد

تا بغایت ره میخانه نمی دانستم

ور نه مستوری^۲ ما تا بچه غایت باشد؟

زاهد و عجب و تماز و من و مستی و نیاز

تا ترا خود زیان با که عنایت باشد؟

زاهد از راه برندی نبرد معنورست

عشق کاریست که موقوف^۳ هدایت باشد

من که شبهاره تقوی زده ام باد و چنگ

این زکمان سر بره آرم، چه حکایت باشد؟^۴

بنده پیرِ معام که زحلم برهاند

پیرِ ما هر چه کند عینِ عنایت باشد^۵

دوش ازین غصه نحفتم که رفیقی میگفت

حافظ از مست بود جای شکایت^۶ باشد

وزن غزل ۱۵۸: فاعلان فعلاتی فعلاتی فعل (بهر رمل شمس محبوب اصلم)

- ۱- و: حرف ربط برای استبعاد و استفهام (بعد شمرن و پرسش کردن) - معنی بیست: از من بعید است که میگذاری را مکر شوم و ناپسند شمارم. بن قصه رست نیست یا غلب احتمال مرا این اندازه حرد و کاردانی هست که بانکار باده نوشی نپردازم ۲- مستوری: پوشیدگی بکنایه مقصود دهد و پارسائی، مرکب از مستور اسم مفعول از ستر بفتح ول بمعنی پوشیدن و پای مصدری - معنی یت: تا این زمان راه مییکه را نمی شناختم و گرنه پارسائی ورده ما بن حد نمیگنید ۳- و: حرف اضافه معید معنی ملازمت، نیر نگاه کنید بقرن ۵۶ شماره (۳) - معنی یت: پارسا و ملازم خودیسی و حوشتن رسیدن من و ملازمت مستی از باده محبت و سوز و گداز عاشقانه تا بگریم که تو ای محبوب اری از این دو بکدام لطف و اعتنا خواهی داشت ۴- موقوف: وابسته، اسم مفعول از وقف - معنی یت: اگر پارسا معنی وابستگی عاشقانه و قلندری را در نیابد عنقریب پذیرفته است، عشق هر صحت که ر بسته و در گرو ارشاد و راهمائی حق باشد ۵- معنی

بیت: من که شب همه شب با هوای دلف و چنگ رهبر درستانی و رعد بودم، آیا اکنون براه بقوی بار خواهم گشته، نه این سخن درست نیست. — دلف: صبح ول دره رنگی ۶ — معنی بیت: چاکر پیر می‌کند معرفتم که مرا از تاریکی نادانی و غرور رهائی بخشید. آری مرشد ما هر گویا رهتار کند لطف محض و عین توجه است ۷ — معنی بیت: در شب از این آسودگی بگذریم به ماندن که دوستی برستی و سرخوشی حافظ حردی می‌گرفت و گله می‌کرد.

غزل ۱۵۹

نقد صوفی نه همه صاقی بسپیش باشد
ای بسا خرقه که مستوحش آتش باشد^۱
صوفی ما که رو در سعری مست نسی
شما گاهش نگران باش که سرخوش باشد^۲
خوش بود گر محک^۳ تحریره آید بسمیان
تا سیمروی شود هر که در او غش باشد
خط ساقی گر ازین گونه زند نقش سواب
ای بسا رخ که بحونا به مقش باشد^۴
ناز پرورد تقم^۵ نبرد راه بدوست
عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد
غم دنی دنی^۶ چند خوری باده بخور
حیف باشد دل دانا که مشوش باشد
دلق و سحاده حافظ ببرد باده فروش
گر تراش ز کف ساقی مهوش باشد^۷

وزن غزل ۱۵۹: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (بهر رمل مثنی مخبون اصل)

۱ — معنی بیت: نقد آمدن صوفی همیشه پاک و سره نیست چه بسیار دلق ریاکاران که در خور سوختن است ۲ — معنی بیت: صوفی ما که چون دعای سحر می‌خواند و از غلبه وجد مست و مدهوش میشد، مواظب شب او باش که از باده نوشی حالی خوش خواهد داشت ۳ — محک: پیکر اول و فتح دوم سنگ آرمون — معنی بیت: چه بیکرمست اگر سنگ آرمون را بعیان جمع آورند تا هر که درو بار حیانت باشد، چون در تاسره

سیاه روی و رسوا شود ۴ - معنی بیت: اگر خط خوش و دلقرب عذار ساقی بدین گونه نقش تقوی را بر آب
رعد و محو سازد چهره های بسیاری بهائقی خواهد گزاید و رحمتش را بر محبتها و بلاهای عشق باشد
خونین یا جوابه دل نگار خواهد شد ۵ - تمام: بار و نعمت و رحمت: مصدر باب تعلل - معنی بیت: آنکه در
فراخی و آسای بار و نعمت پروریش یافته باشد، بکوی معشوق راه نتواند یافته عشق و روی آئین و آرسنگار و
قدردان است که در راه رسیدن دوست هر گونه بلا و محب را بجان می پذیرد ۶ - دسی دسی: مال و جاه
پست دیوی: در صفحه ۱۷۹ جامع مسیح دیو: حافظ دیبای دی: بجای دسی دی آمده است که بر مس ترحیح
در: بر نگاه کنید بهزل ۱۵۱ شماره (۷) ۷ - معنی بیت: اگر مهر و عشق پاده بر دست باقی مساه رحمت
بمحافظ بندد، حرقه و جامه او را که اسباب رعد و تقوی است در بهای پاده تواند گرفت.

غزل ۱۶۰

مخوشست خلوت، اگر یار یار من باشد

نه من بسورم و او شمع انعم باشد^۱

من آن نگین سلیمان بهج نسام

که گاه گاه برو دست اهرمن باشد^۲

روا مدار خدایا که در حشرکم و عذاب

رقیب مسحرم و حرمان نصیب من باشد

همای گو مفنکن سایه شرف هرگز

در آن دیار که طوطی کم از زغن^۳ باشد

بیان شوق چه حاجت که سویر آتش دل

توان شناخت زسوزی که در سخن باشد^۴

هوای کوی تو^۵ از سر نبرد آری

غریب را دل سرگشته با وطن باشد

بسان سوسن اگر ده زبان شود حافظ

چو غنچه پیش تو اش مهر بردهن باشد^۶

۱ - معنی بیت: جلوت شمس و تنهایی دید برسد گر بدام که باز بها صاحب مست به آنکه در
 رفتن بگذارم و وی در همان حال شمع من فروغ بخش برم و قیام باشد ۲ - معنی بیت: من مهر یا
 انگشتری یا خاتم حضرت سلیمان را بهیچ میجرم چه بر پس بگین گناه گ، دیو دست می باید چنانکه
 مشهورست حضرت سلیمان انگشتری داشت که سم عظم یا نام مهبی خداوند بر آن خن بود و بعد از حاتم
 بر جن و انس حکم می برد، آنگاه بسبب غفلتی که پیش آمد بدست دیو افتاد و پس دیو خود را سلیمان خواند
 سرانجام آن حضرت پس از کوتاهی بسیار انگشتری خود را باز مست آورد و بر مسند فرمود و آتی نشست،
 نگاه کنید صفحه ۵۸۱ تاریخ بلخی، تصحیح بهار و غزل ۳۹۰ شماره (۳) در همین کتاب ۳ - رغن یعنی
 اول و دوم پرندۀ گوشت ربا - معنی بیت در شهری که طوطی خوش سخن شکرشکن کم قدر برار پرندۀ
 گوشت ربا باشد (پکنایه یعنی بی هراس بر راز هر مردان باشد)، بهمای بیکختی بگوئید که هرگز سایه
 سعادت بر آن دیار نگردد ۴ - معنی بیت: یاری بست که عاشق شرح اشتیاق خود پردازد چه بآتش درود
 سپیه از سوری که در کلام گویده است میتوان پی برد ۵ - هوای کوی تو دوستی و شوق و هوای محله
 تو ۶ - معنی بیت: اگر حافظ در شعرپردازی سوس و رده زبان بهت سازم در برابر تو پیاس ادب ر
 غنچه دوش مهر جاموشی بر لب می دهد تا تو بگفتار آیی.

غزل ۱۶۱

کی شعر تر^۱ انگیرد خاطر که حزن سائند
 یک نکته ازین معنی گفتیم و همین سائند
 از لعل تو گریام انگشتری ز^۲نهار^۳
 صد ملک سلیمانم در زیرنگین سائند
 غمناک نباید بود از طعن حسود ای دل
 شاید که چو و ابینی، خیر تو درین سائند^۴
 هر کو نکند فهمی زین کک خیال انگیر
 نقشش بحرام، از خود صورتگر چین سائند^۵
 جام می و خمون دل هر یک بکسی دادند
 در دایره قسمت اوضاع چنین سائند^۶
 در کار گلاب و گل حکم اری این بود
 کاین شاهد بازاری و آن پرده نشین سائند^۷

آن نیست که حافظ را رندی بشد از خضاطر

کاین سابقه پیشین تا روز پسین باشد^۷

دین غزل ۱۶۱: مفعول مفاعیل مفعول مدحی (بحر هزج منس اخرب)

۱ - تر آیدار و لطیف صفت شعر - معنی بیت: از دل غمگینی شعر آیدار و لطیف برمیخیزد از این حقیقت یک سخن دمی و باریک بیان کردیم و مطلب همین است ۲ - انگستری ریهار انگستر زیسهار عبارت از آن است که پادشاهان جبار چون خواهد که کسی را امان بخشند و مردم سرانجام احوال او نگردند برای تصدیق وی انگستری یا سیری بوی می دهد (نقل از لغت نامه دهخدا) - معنی بیت: اگر لعل لب تو انگستری امان بمن بدهد یعنی بر زبان تو برود که مرا ریهار داندای، آنگاه صد کشور پیهاوری ملک سلیمان در زیر نگین حکمرمانی خود خواهم داشت ۳ - معنی بیت: دلا، از سرورش حامد اندوهگین نباید شد چه وقتی درست بگری، مصلحت تو در این استند سعی گوید

همچو یانم حکایت پیش چنانان گفته اند
من خود این پدا همی گویم که پنهان گفته اند
دستی کردند با من لیک از روی قیاس
دوستی باشد که دردم پیش درمان گفته اند
۴ - معنی بیت: هر که لطف هر خانه خیال پر داز من در سخن پی برد نقش خیال شاعرانه کنهش بر روی حرام یاد، اگر چه نقاش چین باشد ۵ - معنی بیت: ساغر باده نویسن قصت یکی شد و خور دل خور من بهره دیگری گشت، آری در حلقه سرنوشت و تدبیر حال بدینگونه است ۶ - معنی بیت: فرمان تخصیص یا حکم سرنوشت درباره گل و گلاب چسب صادر شد که گلاب محبوب ربانی باشد که در بازار میان مردم نمایان شود و گل در پرده غجه پنهان بماند ۷ - معنی بیت: آنکه به بست که می رندارد رندی و قلندری از خضاطر حافظ رفته باشد، چه این پیشینه اولی تا واپسین روز (تا ابد) بر جای خواهد ماند و هیچگاه فراموش نخواهد شد.

غزل ۱۶۲

خوش آمد گل وزان خوشتر نباشد

که در دست بجز ساغر نباشد

زمان خوشدلی در سب و در سب^۱

که دایم در صدف گوهر نباشد

غنیمت دان و می خور در گلستان

که گل تا هفته دیگر نباشد

ایا پر لعل کرده جامِ زرین
 ببخشا بر کی کس زر میباشد^۱
 بیا ای شیخ و از خمخانهٔ ما^۲
 شرابی خور که در کوثر^۳ نباشد
 بشوی اوراق اگر همدرسی ما^۴
 که علم عشق در دفتر نباشد^۵
 زمن بنیوش و دل در شاهی بد
 که حسنی ستهٔ زیور نباشد^۶
 شرابی بسی خمار^۷ بحش یارب
 که با وی هیچ دردسر نباشد
 من از جان بسندهٔ سلطان اوسم^۸
 اگر چه بادش از چاکر نباشد
 بتاج عالم آرایش که خورشید
 چنین زبندۀ اهر نباشد^۹
 کسی گیرد خطا بر نظم حافظ
 که هیچش لطف در گوهر^{۱۰} نباشد

وزن غزل ۱۶۲: معاعیلن معاعیلن فعولن (بهر هرج منسی محذوف)

۱ - دریاب و دریاب. نگاهدار و غیبت بدان. تأکید لفظی - معنی همیشه: فرصت عیش و شادی را
 نگاهدار و غیبت بدان که همیشه گوهر مراد در صدف روزگار بیست ۲ - معنی یسه ای که ساغر در بر آر
 یادهٔ لعل فام کرده ای بر آنکه سیم و زر ندارد نرحم کن ۳ - خمخانهٔ ما: میخانهٔ ما که در آن یادهٔ معرفت توان
 نوشید ۴ - کوثر: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم جوی است در بهشت که در آن جمیع چشمه‌های بهشتی
 جاری میگردد. حوض کوثر، نهر کوثر (نقل از لغت نامهٔ دهخدا) ۵ - معنی بیت، اگر با معادری خواهی
 خواند دفتر علم قال (علم اکتسابی) را بآب بشوی و هر موش کن تا فروغ علم حال (علم حصولی) که عشق و
 معرفت است و در کتاب نیست، بر دل تو بتابد ۶ - معنی یسه سخن مرا شنو و پذیر و دل بسهر ماهروتی
 استوار کن که جمالتی بستگی نآریش ندارد و بهود ریباست؛ سعدی گوید:
 بسریورها بسیارند نفسی خوبرویان را تو سیمین بر چاه خوبی که زیورها بیارانی

۷ - شرابی بی خمار باده‌ای که پس از نوشیدن دردمر می‌آورد و مراد بادهٔ معرهب است ۸ - سلطان اوس، مرحوم علامهٔ هندی صحن مهر صب اسمی و حال دیوان حافظ در حاشیهٔ صفحهٔ ۲۸۷ نوشته بدطر هر یک از دو مایهٔ آل مظفر ملوک فارس و جلایریان ملوک بغداد سلطان اوس نامی بوده است که هر دو معاصر خواجه و هر دو ممکن است ممدوح خواجه در این غزل باشند و قریه بر بعضی هیچکدام در بین غزل موجود نیست ۹ - معنی بیت: سوگند بدبهم و که ریور جهان است که مهر ناسده هم برای آنکه تاج بر نازک وی گردد شایستگی ندارد ۸ - گوهر: سرشت و طرّت و نهاد.

غزل ۱۶۳

گل بی رخ یار خوش نباشد

بی‌ساده بهار خوش نباشد
طسرف^۱ چمن و طواب^۲ بستان
بی‌لاله عذار^۳ خوش نباشد
موصوف^۴ سر و حال^۵ گل
بی‌صوت^۶ هزار^۷ خوش نباشد
با یار^۸ شکر لب^۹ گل اندام
بی‌سوس و کنار خوش نباشد
هر نقش که دست^{۱۰} عقل بسد
جز نقشی نگار خوش نباشد^{۱۱}
جان بفر^{۱۲} محقرست^{۱۳} حافظ
ار بهر^{۱۴} نثار^{۱۵} خوش نباشد

ودن غزل ۱۶۳: مفعول مفاعلی معرب (بهر هرح معرب) احرب محذوف

۱ - طرف: بفتح اول و سکون دوم گوشه و کنار، در پنج حرف دوه که مفتوح بوده است بهرورت حفظ وزن ساکن خوانده میشود ۲ - طواب بفتح اوّل گشش ۳ - لاله عذار لاله رخسار، صفت حاشیش موصوف (یار) ۴ - هزار، بمع اول بلبل - معنی بیت حبش نشاط آمیز و میل سرو و لطف گل سی‌آوای هر دو دستان دلدیر بیت ۵ - شکر لب، نوشین لب، صفت ترکیبی از دو اسم همچنین است گل اندام ۶ - بی‌صوت: هر تصویر که دست خرد بگارد هر صورت یار در آن مان نکود دلدیر بیت ۷ - محقر خرد و

ناچیز، اسم معنوی از محبیر، صفت نقد و نقد معنی در و سیم حاصلی در پنجاهم اسرمایه ۸ - نثار بکسر
اول پر کنش و آشنایی و آنچه بر سر عروس یا در قدم یار پیشاید

غزل ۱۶۴

مفسر باد صبا مشک فشان خواهد شد
عالم پیر دگر باره جوان خواهد شد^۱
ارغوان جامِ عقیقی^۲ بسمن خواهد داد
چشمِ نرگس بشقایقِ نگران خواهد شد
این تطاول^۳ که کشید از عمِ هجران بسمل
تا سرا پرده گلی نعره زنان خواهد شد
گر زمسجد بخرابان شدم حشره مگیر
محسن و عظم در ارس و زمان خواهد شد^۴
ای دل، از عشرتِ امسروز بسفردا فکس
مایه نهد سگار که صمان خواهد شد^۵
ماه شعبان مه از دست قدح کاین حورشید^۶
از نظر تا شبِ عیدِ رمضان^۷ خواهد شد
گلِ عزیرست عسمت شمریدش صحت
که بباغ آمد اریسن راه و از آن خواهد شد^۸
مطر با مجلسِ انسست، عزل خوان و سرود
چند گوئی که چنین رفت و چنان خواهد شد
حافظ از بهر نسو آمد سوی اقلیم وجود
قدمی نه بود اعش که روان خواهد شد^۹

در غزل ۱۶۴: فاعلاتی فاعلاتی فعلی (بهر رمل منس محبوب اصم)
۱ - معنی بسته دم باد بهاری از بوی گنجا مشکار خواهد گشت. جهان که در رستان چو پسران

فرسوده ناتوان می نمود یار دیگر با فرار آمدن بهار حرم و یا شادان خواهد شد ۲ - جام عقیقی: جام عقیق رنگ یا سرخ نام، موصوف و صفت سببی معنی بیت. از عنوان ساعر عقیق رنگ پیاسمن میدهد و دینۀ برگس ناظر بچهره شقایق خواهد شد ۳ - تظاول بفتح ص و صم واو در ردیفی و ستم مصدر باب تفاعل - معنی بیت. از این ستم که بدل عاشق در روزگار جدی بهنگام حرم تحمل کرد، ایست که بهار فرار آمد پس با سنگ و خروش خود را بر پرده معشوق خویش گل میرساند ۴ - معنی بیت. گر از مسجد سمیکه معرفت روی آوردم عجم مکن، چه خطایه و اعط ظولانی است و فریب از دست می رود و باید دم را غیب شمرد ۵ - ضمان بفتح اول ضمانت و باید می، در اینجا بمعنی صامی - معنی بیت. ای دل من اگر عیش و خوشی امروز را تا فردا بتأخیر اندازی، چه کسی صامی خواهد شد که سرمایه گرانیهای زندگی برای سو سازد دیگر نباید ۶ - حورشید، مهر رخسار، با استعاره مقصود داده تا آفتاب می ۷ - عید رمضان، عید فطر یا روزه گشایی ۸ - معنی مصراع. بکانه مقصود است که بام دولت گل سیار کوناه است ۹ - سرود بضم اول باصطلاح امروز مقصود تصنیف است ۱۰ - معنی بیت، حافظ بامید دیدار تو بجهان هستی آمد، برای بدرود کردن باوی یک گام پیش به که بنیاب از می سرای رحمت بر خواهد بست و روان وی در اسباب خواهد ماند.

غزل ۱۶۵

مرا مهر سیه چشمان ز سر بیرون بخواهد شد
قصای آسمانست این و دیگر گون نخواهد شد
رقیب آزارها فرمود و جای آشنی بگذاشت
مگر آه سحر خیزان سوی گردون نخواهد شد؟
مرا روز ازل کاری محزونندی نفرمودید
هر آن سمت که آنجا رفت، از آن افروغ نخواهد شد
خدا را محبت ما را بهر یاد دف و نی محس
که ساز شرع از این افسانه بی قانون نخواهد شد
مجال می همین باشد که پنهان عشق او ورزم
کنار و بوس و آغوشش چگویم چون نخواهد شد؟
شراب لعل و جای امن و یار مهربان ساقی
دلا، کی به شود کارت اگر اکنون نخواهد شد؟

مشوی، ای دیده، نقشِ غم ز لوحِ سینهٔ حافظ

۸
که زخمِ تبیعِ دلدار است و رنگِ خوں نخواهد شد

وزن غزل ۱۶۵، مقاعیلی مقاعیلی مقاعیلن مقاعیلن (بحر هرج مثنیٰ سالم)

۱ - قضای آسمان: فرمان فلک یا تقدیر و سرپرست ارضی - معنی بیت: حریف بر من جفاها روا داشت و راه سازگاری و صلح را بسته، آیا دودش عاشقان شب رسد دار بر آسمان می‌رود و مالهٔ آنان بگوشِ فلک نمیرسد؟ ۲ - فرمودند: فرمان نداده و امر نکردند ۳ - قسمت، بهره و هیچ و مقصود نصیب روز اول ۴ - سارِ شرع: سامان و نظام دین، تشبیه صریح - معنی بیت: ای نگاهبان شرع و سهی گسسته از سکر، برای خشنودیِ پروردگار دَف (دایره زنگی) و بی‌رِسا از رنی‌دار و بوختی و شیبین بوی آنها را بر ما عیب و حربه بگیر که سامان دین از نصهٔ عشق ما که از آردایی بی‌و مالهٔ دَف بگوش می‌رسد دچار بی‌نظمی و پریشانی نخواهد شد ۵ - چون نخواهد شد: بسبب آنکه میسر نخواهد گشت ۶ - معنی بیت: ای دل مالهٔ لعلِ تمام و جای ایمن و آرام و ساقی یار دلجوی تو فراهم بسته اگر بی‌رمان حال و کار تو نکو نشود، دیگر بهبودی نخواهد یافت ۷ - نقشِ غم: تکیان عشق، تشبیه صریح - معنی بیت: ای چشم اشکیار، نشان عشق را از پهنهٔ سینهٔ حافظ پاک مکن که این نقش از حرمةٔ شمشیر یاروست و رنگِ حود از آن می‌رود و نسبی بسته

غزل ۱۶۶

رو بر هجران و شبِ فرقت^۱ یسار آخر شد

زدم این فال و گذشت اختر و کار آخر شد

آن همه ناز و تنعم که خزان می‌فرمود^۲

عاقبت در قدمِ بادِ بهار آخر شد

شکر ایزد که با قبالِ کله گوشهٔ گل^۳

نفوت^۴ بادِ بی و شوکت^۵ خسار آخر شد^۶

صبحِ امید که بدمتکف^۷ پردهٔ غیب

گو برون آیی که کارِ شبِ نار آخر شد

آن پریشانیِ شبهایِ دراز و غمِ دل

همه در سایهٔ گیویِ نگار آخر شد

یاورم نیست زبده عهدی ایام هوز

نصه غصه^۱ که در دولتِ یار آخر شد

ساقیا لطف نمودی قدح پرمی باد^۲

که بستدیر تو، شویش^۳ خمار آخر شد

در شمار ارچه نیاورد کسی حافظ را

شکر کان محبتِ بیحد و شمار آخر شد^۴

وزن غزل ۱۶۶: فاعلاتی فعاتی فعلن مع ل (آخر رمل منمن معجون اصل)

۱ - هفت: هم اول و سکون دوم و فتح سوم جدائی و فراق - معنی بست: دور جدائی و شب فرای دوست پیدای رسیدن، عالی گرم و در همان حال ساره بکیختی یا آخر سعد در حرکت بود و در نتیجه کار فراق پیدای گرفت: ظامی گوید

ساملا که از ساریچه بسوخت

۲ - بار و تمام میفرمود: سحره مقصود تکبر و ستبره جوی میگرد - معنی بست: آن همه تکبر و ستبره جوی که باثر مکلف برانجام در پیگاه نسیم بهاری پیدای رسید ۳ - کله گوشت گیل گوشت ساح گیل ۴ - معنوت: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم باز و تکبر ۵ - شوکت: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم قوت و قدرت ۶ - آخر آمد پیدای رسید ۷ - معنوت: هم اول و سکون دوم و فتح سوم و کسر چهارم مقیم، اسم فاعل از اعتکاف مصدر باب افعال از مجرد معنوت هم اول و معنی مقیم ماندن - معنی بست: بیامداد امید که در حجاب عیب مهم مانده است بگو برآید و طوع کند که کار تمام برآید و معنی پیدای رسید ۸ - غصه داستان انده، تشبیه صریح - معنی بست: از سبب عهدی و پیمان شکنی روزگار هنوز نمیوانم داستان انده گلوگیر فرای که با همان بلند بار پیدای رسیده است دور کم و یقی شمارم ۹ - قدح پرمی باد: ساغر هیش تو همگه بهی ر باده شرب مباد، جمله دعائی ۱۰ - شویش: شوریده کردن کار، مصدر باب تعیل، در اینجا مراد شوریدگی و اشتعلگی - معنی بست: ای ساقی، مرحمت کردی، ساغر تو در باده نهی میان چه بهاره جوی نو بود که شوریدگی و اشتعلگی حال ما که از رنج پوشیدن میزدید آمده بود، پیدای بهشت ۱۱ - در شمار ارچه نیاورد: اگر چه بحساب نیاورد و بگیری نشود - معنی بست: اگر چه کسی از دوستان و محبوبان حافظ را بحساب نیاورد و غم ما را بخورد، سپاس هدای را که هم بر پیدای ما خود بخود پیدای رسید.

غزل ۱۶۷

ستاره بدرخشید و ماه مجلس شد

دل رمیده ما را رفیق و مونس شد

نگار^۱ من که بمکتب نرفت و خط نموشت
 بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد
 بیوی او دل بیمار عاشقان چو صبا
 فدای عارض سرین و چشم نرگس شد^۲
 بصر مصطبه^۳ می‌نشاند اکنون دوست
 گدی شهر نگه کن که میر مجلس شد
 خیال آب خضر بست و جام اسکندر^۴
 بجرعه نوشی سلطان ابوالفوارس^۵ شد
 طرب سرای محبت^۶ کنون شود معمور^۷
 که طاق ابروی^۸ یار منش^۹ مهندس شد
 لب از ترشح می‌پاک کس برای خدا
 که خاطرم بهزاران گنه موسوس^{۱۰} شد
 کرشمه^{۱۱} تو شرابی بهعاشقان پیمود
 که علم بیخبر افساد و عقل بیحس شد^{۱۲}
 جو زر عزیز وجودست نظم من آری
 قبول دولیان^{۱۳} کیمیای این مس شد
 ز راه می‌کده یاران عنان بگردانید
 چرا که حافظ از این راه رفت و مفلس شد

ورن عرب ۱۶۷ معانی فطانی معانی محس (بحر محبت منمن محبوب احدم)

- ۱ - ستاره: اختر و باستعاره مراد ستاره حسن یعنی پوری رب - معنی بیت ستاره ربانی تابید و ماه انجمن گشت و برم را بفرغ چهره خود روشن کرد و دل گریزایی و حسرت رده مارا همراه و هدم گشت ۲
- نگار بکسر اول نقش و باستعاره مقصود محبوب و معشوق - معنی بیت: محبوب ربیای من که بدستان برمت و خط پیاموغب یعنی معرفت او دش اکسبی بود ب کرشمه و بازیاری علم حصولی و هوش حداداد مسائل دشوار صد عالم و مدرس را حل کرد ۳ - معنی بیت: مانند پادبهار که فتن و حیزان بر گلستان می‌وزد دل مبتلای عاشقان بااروی وصال فدای چهره چون سرین یار و هربان دیده چون سرگی محبوب گشت ۴ - مصطبه: بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم سکونمانندی که برای نشستن سارتند تختگاه - معنی

بسا، ایک یار مرا در پیشگاه سکوی میخانه جای میدهد، بیی که فقیر شهر بنایت دوست امیر و بزرگ محفل گشت ۵ - جام اسکندر صحیح آن بر طبع مایه سحر جام کپحرو است که همان جام گیتی ناماست، جام جم یا جام جهان نما در شاهنامه مسبوب به جغتید نیست بلکه فردوسی آنرا بکیحرو نسبت کرده است (الفتاویٰ نهضت) ۶ - ابوالقوارس؛ بزرگ سواران جنگی، لقب شاه شجاع فرزند امیر مبارزالدین محمد است از آل مظفر که در ۷۶۵ هجری سلطنت رسید و محمود حافظ بود - معنی یستد چون دل من تصور دسترسی به چشمه حصر یا آب بقا و جام کپحرو داشت برای رسیدن دین مراد بزم شاه شجاع سلطان ابوالقوارس شتافت و پیمانه کش در آن مجلس شد ۷ - طرب، برای محبت، شادی، برای عشق و دوستی، تشبیه صریح ۸ - محمود، آبادان، اسم معمول در عمر بن بزم او ۹ - طاق ایرو سحراب برو ۱۰ - ش ضمیر متصل مصاف آلیه مهندس است که بضرورت حفظ وزن پس پورسته یعنی مهندستی شد ۱۱ - موسوس، بضم اول و فتح دوم و سکون سوم و کسر چهارم اندیشه بد کند، سه فاعل از وسوسه - معنی یستد تراوش باده را از لب برای رسانی جدا بردای که دل من هر از اندیشه بد میکند که میاد یا انبار می نوشیده باشی ۱۲ - معنی یستد بار و شمرة چشم محمود بوباده ای به لادگان نوشاند که سبب شد بد و در آن حال علم نکندان ما آگاه گشت و خرد از دریاحت و درک فروماند ۱۳ - دولاب، مقلان و یککتن جمع دولتی، جمعیت جاشین موضوعه مرکب از دولت + ی جمعیت - معنی یستد شعر من مانند در گرانقدر و گنساب است، بلی پذیرش مقلان و یککتن اکسیر من سخن من گشت و آن را اندر ساخت؛ صحتی گوید

گویند روی سرح تو سعدی که درد کرد؟ اکسیر عشق بهاسم امیخت بر شدم

غزل ۱۶۸

گداخت جان که شود کار دل تمام و نشد

بسوختیم درین آرزوی خضام و نشد^۱

بلابه^۲ گفت: شبی میر مجلس نوشوم

شدم بر رغبت خویشی کمین علام و نشد

پیام داد که خواهم نشست با رندان

شد بر نندی و دردی کشیم نام و نشد^۳

رواست در بر اگر می طید کبوتر فل

که دید در ره خود تاب و پیچ دام و نشد^۴

بدان هوس که بستمی بهبوسم آن سپاهل

چه خون که در دلم افتاد همچو جام و نشد

بکوی عشق منه بی‌دلیل راه قدم
 که من بخویش نمودم صد اهتمام و تشد^۵
 فغان که در طلب گنج نامه مقصود
 شدم خراب جهانی ز غم تمام و تشد^۶
 دربع و درد که در جستجوی گنج حضور
 بسی شدم بگدائی سپهر کرام^۷ و تشد
 هزار حیل^۸ برانگیخت حافظ از سر فکر
 در آن هوس که شود آن نگار رام و تشد

ورن غزل ۱۶۸، مفاعیل مفاعیل هجری (بهر معنی منس مخبر معنوی)

۱- معنی یست جان سوخت که کاردن معنی وصال جانان میسر شود ولی ممکن نگشتند ما در آتش این
 آرزوی ما یخته و طمع خام گذاختم و کاردن سامان نرسید ۲- لا: هریب و باری- معنی یسته: بکشد
 باری و هریب گشت، امیر برم و سرور معنی تو خواه شد، من بحیل خود کمرین چاکر او شدم ولی و
 میر مجلس من تشد ۳- معنی یست یار پیغام داد که من هم صاحب قلندرین خواهم گشت، نام من یقلندری و
 میحوارگی مشهور گشت ولی کار وصل ناچار میسر نشد ۴- معنی یسته: اگر کجوتر در در سینه بی‌سای
 میکند سزااست، چه در راه خود پیچ و خم گیسوی یار را دید ولی بآرزوی حویشی که گرفتار شدن در آن
 کندست دست یافت ۵- معنی یسته بی‌راهی پی دلیل بکوی معرف و عشق گام منه که من در این راه
 صدبار کوشیدم و کارم بجائی نرسید ۶- معنی یسته: مرید که در جسد و مر گنج مراد بیاد خود پرستی را با
 عالمی از غم عشق یکسره ویران کردم ولی گوهر مقصود دست داد ۷- کرام: بکسر اول جمع کریم در اینجا
 بطور مدعی کرامت- معنی یسته: افسوس و اندوهست که من در یافتن گوهر جمیعت خاطر و گسستن از خودی
 خود بگدائی رد آنالکه مدعی کرامت رفتن ولی حضور قلبی حاصل تشد ۸- حیل: چاره.

غزل ۱۶۹

یاری اندر کس نمی‌بینم یار انرا چه تشد؟
 دوستی کی آخر آمد، دوستدار انرا چه تشد؟
 آب حیوان تیره گون شد، خضر فرخ‌خیسی کجاست؟
 خون چکید از شاخ گل، باد بهار انرا چه تشد؟

کس نمیگوید که یاری داشت حق دوستی

حق شناسانرا چه حال افتاد یار انرا چه شد؟^۱

اعلی از گمان مروت^۲ بریامد سالهاست

تابش حورشید و سعی باد و بارانرا چه شد؟

شهر یاران^۳ بود و خاکِ مهربانان^۴ این دیار

مهربانی کی سرآمد، شهر یارانرا^۵ چه شد؟

گوی توفیق و کرامت^۶ در میان افکنده اند

کس بمیدان در نمی آید، سوارانرا چه شد؟

صد هزاران گل شکفت و با بگِ مرغی بر نهاست

عندلیانرا^۷ چه پیش آمد، هزارانرا^۸ چه شد؟

زهره^۹ ساری خوش نمیسازد، مگر عودش بسوخت

کس ندارد دوقِ مستی، می گسار اسرا چه شد؟

حافظ اسرار الهی کس نمیداند خموش

از گمی برسی که دورِ روزگار انرا چه شد؟^{۱۰}

ورن عرب ۱۶۹ فاعلان فاعلان فاعلی (عرب رمل متص محذوف)

۱ - معنی بیت: از کسی دستگیری و مدد مشاهده نمیکند برای یاران چه پیش آمده است، عمر

دوستی چه زمانی پایان رسیده و بر مهرورزان چه گذشت؟ ۲ - معنی بیت: آب حیات با همه روشنی و صفای

تیره و کدر گشت، صبرِ مبارک قدم کجاست با چاره ی کد، در شادمانی گل بسبب مهر حیران خون برآوش کرد

چرا نسیم بهاری که جان پرورست باز دیگر نمی رود ۳ - معنی بیت: شخص از حقوق دوستی و معرفت که

یاری برگردن یاری داشت در میان بپسند برای حقگزاران چه و معنی پیش آمد و برای دوستان چه اتفاقی

افتاد؟ ۴ - گمان مروت: معنی جوانمردی، شبیه صریح - معنی بیت: سالها رفت که از معنی جوانمردی گوهر

رادای و کرم بدست نیامد برای مروج حورشید مهر و کوشش باد و باران رحمت چه روی داد که دیگر

هنری نمی نماید و گوهری نمی پرورد؟ ۵ - شهر یار بر چه شد برای پادشاهان کشور فل چه روی داد یا

برای دیار دوستان چه پیش آمد، در صورت معنی اول میوان گفت که میدان شهر یاران (کشور دوستان) و

شهر یاران (پادشاهان) تجسیس مرکب مراعات شده است ۸ - گوی توفیق و کرامت: تشبیه صریح - معنی

بیت: گوی کامیابی و بررگی در عرصه میدان زندگی داده است، چرا کس تو من کوششی نمی نارد، برای

سواران داوطلب چه روح داده است که بمیدان نمی آید ۱۰ - معنی بیت: اعتقاد حافظ به شرب اختیار پیدا است ۹

— عندلیب: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم بدل ۱۰ — هزاران، بفتح اول جمع هر در معنی هزارستان یا
عندلیب ۱۱ — رهز، بضم اول و سکون دوم باید را بشکر محک، سبزه، بست صحت درختان، گروهی در
پیشیان آن را الهه جمال می‌داشتند (نقل با احتصار از لقب نامه دهخدا) — معنی بیت: سامد، عود به خوشی
نمی‌نوازد آیا ساروی در آتش افتاده است هیچکس رغبت مست شمس ندارد یا برای می‌پرستان چه پیش آمد
ماگواری روی داده است؟ ۱۲ — معنی بیت: ای حافظ، در راهای یردی کس آگاه نیست، تو هم دم درکش و
از کس سؤال مکن که چرا حال دورگار تباه گشته و بی‌سایمان شده است که او هم مانند تو خبری ندارد

غزل ۱۷۰

زاهد خلوت نشین دوش بمیخانه شد
از سر پیمان برقت، با سر پیمانه شد^۱
صوفی مجلس که دی جام و قدح می‌شکست
باز بیک جرعه می عاقل و فسرزانه شد^۲
شاهد عهد شباب^۳ آمده بودش به خواب
بناز بنا پیرانه سرعاشق و دیوانه شد
محبچه^۴ میگذاشت راهرن کیتن کیتن دل
در پی آن آشنا از همه بیگانه شد
آتش رخسار گل حرمین سلیل سوحب
چهره خندان شمع آفت پروانه شد^۵
گریه شام و سحر شکر که ضایع نگشت
قطره باران ما گوهر یکدانه شد^۶
سرگس ساقی بخواند آیت افسونگری
حلقه آورد ما مجلس افسانه شد^۷
منزل حافظ کون بارگه پادشاست
دل بر دلدار رفت، جان بر جانانه شد^۸

۱ - معنی بیت: دیشب پارسای چله‌شیر بمیکند آمد، از عهدی که باره‌ده بسته بود، تجاوز کرد و پساغر
 سباده روی آورد. ۲ - معنی بیت: صوفی پشمیه پوش که دیروز حمام و قندح آلاش عشق و اسباب بیاده گسادی را
 خرد میکرد، با نوشیدن یک آشام (چرعه) باده بر سر عمل آمد و داسا گشت و از رهد فروشی و خشک مغزی
 دست برداشت. ۳ - شاهد عهد شباب: محبوب جوانی، تشبیه صریح - معنی بیت: محبوب ریختن را که
 روزگار جوانی است در رو بآید و باردیگر در وقت پیری عشق و شیدانی پیشه کرد. ۴ - معنی بیت: بسم اول و
 سکون دوم و فتح سوم هر دمغ (آتش پرست)، باستاره مقصود شاهد و ساهی و خادم میخانه، سیز نگاه کنید
 بحرل ۹ شماره (۵) - معنی بیت: شاهد جوانی که راه دین و دل میرد برهتار آمد، راهد بر پی آن دلدار اشارت
 و از همگان پیوند برید و دوری گیرد حافظ در غزل دیگر فرماید:

من از ورع می و مطرب ندیدم زین پیش / هوای مصیبت‌گام در پس و آن اسداخت
 ۵ - معنی بیت: چهره سرح گل آتش در خرم هستی مثل عاشق رد و روی منبسم شمع آسب جان پروانه
 گشت، بکتابه مقصود است که جنوه معشوق عاشقان را بیرنگاه خطر میکند. ۶ - معنی بیت: سیاس خدای
 را که گریستن شبانروزی ماتباه شد و فطره باران شک مادر صدف دورگار گوهری یکتا گشت. ۷ - معنی
 بیت: برگس چشم ساهی آمد سحر بر ما خواهد و دمد و دهمس ورد و دعای ما بمحفل داسان پرداری عاشقانه
 بدل گشت. ۸ - معنی بیت: ایک آستان شهر یار عشق فردرگاه حافظ اسب یمنی دل پردلبر فتاح و جان
 محصور حاناه رعب در صفحه ۱۹۰ جامع سیح دیوان حافظ تألیف مسعود مرزاده مارگه کبریا، محای مارگه
 پادشا آمده که بر متن مرجع دارد و بعضی آستان بزرگی و عظمت الهی است.

غزل ۱۷۱

دوش از جنابِ آصف^۱ بیکِ بشارت آمد
 کز حضرت سلیمان عشرت اشارت آمد
 خاک وجود ما را از آب دیده گل کن
 ویران سرای دل را گاه عمارت آمد^۲
 این شرح بی نهایت کز زلف یار گم شد
 حرفیست از هزاران کاندر عبارت آمد
 عییم بیوش زنهار، ای خرقه می آلود
 کان پاک پاک دامن بهر زیارت آمد^۳
 امروز جایی هر کس پیدا شود زخومان
 کان ماه محسنی امروز اندر صدارت آمد^۴

بر تحتِ جم که تاجش معراج^۵ آسمانست
 همتِ مگر که موری با آن حقارت آمد
 از چشمِ شوخش، ای دل، ایمانِ خود بگه دار
 کن جادوی کمانکش^۶ سر عزمِ غارت آمد
 آلوده تو حافظ، فیضی ز شاه در حواء
 کانِ عصرِ سماعت^۷ بهر طهارت آمد
 دریاست مجلسِ او دریا و وقت و دریاب^۸
 هان ای زیان رسیده وقتِ تعارت آمد

در غزل ۱۷۱ معمول فاعلان معمول دُعلائش بحر مضارع شمس اخربا

۱- صف: صبح صادق نام وزیر معروف سلیمان بر خیا در اینجا شاید بکنایه منظور از اصف و وزیر
 پادشاه شجاع و از سلیمان بکنایه شاه شجاع مقصود باشد که برخلاف پدر خود امیر مسعودالدین مسعود پسر
 مسکینان صحت میگرد - معنی شد دشتِ اردرگاه اصف و زمانِ وزیر عصر، فاصد مزده قرار میدهد و پیام
 آورد که از پیشگاه سلطانِ زمانِ پادشاه کرم و بخشنده هرمن خوشدلی و کامرانی صدور یافت ۲- معنی
 شد: حاکم هستی ما را تا اشک سرشته کن، چه وقت است که خانه ویرانه دل را با گل سرنمک درست کنی؛
 در صفحه ۱۹۱ جامع سبع دیوان حافظ «آب باده» بهی «آبیدیده آمده» که بر متن ترجیع دارد که در همین
 صورت معنی بیت مشابهتی بین بیت دیگر حافظ می‌یابند

دوش ددم که ملا یک در میخانه ردید گل ادم برشتند و یسمانه ردید

۳- معنی بیت: هان، ای دلق ساده آغشته، غیب مرا از دیده پنهان مدار تا بشنم سرساری برم، چه آن یار
 پاکدل پاکیزه جو بدیدار من هم رنجه فرمود ۴- صدارت: بفتح اول صدر تشبیه و تقدم - معنی بیت: امروز
 مقام هر کسی از ریایان در غایتِ جمال معین میشود چه آن ماه و حساب که برم را فروغ حسن خود روشن میکند
 در پیشگاه محفل (صدر محسن) نشست تا حوالی دیگر حد خود بنماید؛ حافظ در غزل دیگر فرماید:
 خوش بجای خوشش بود پی نشست حسری تا شمد هر کسی اکنون بجای خوشش

۵- معراج: بکسر اول و سکون دوم ردبان و بر بعضی صعود و بیلا برشدن در سیاق فارسی بکار رفته
 است ولی در این جا بمعنی روح و بلندی استعمال شده است - معنی بیت: اراده موری خردپیکر را بنگر که
 خود را بیای تحت سلیمان که دبهیمش سندی اوج سبزه است و بگشگو یا آن حضرت پرداخت، تلمیحی
 دارد بآیه ۱۷ و ۱۸ سوره نمل (۲۷) حی یا اوی عمی واد سمی - آیه تا در آمدن بودی مورا، موری گفت:
 ای مورا، پلانهای خود در آید مسافرا سبب و مبهیاش شما را پایمال کند و بداند پس سلطان لب بحدنه
 گشود (از این گفتار مورا) ۶- جادوی کمانکش: هر تیر بدان، با استعاره مراد چشم اسونگر پدر ۷-
 ۷-

سماحت. یعنی اول جوابمردی - ای حافظ، تو آلوده بپرو گناهی، پادشاه بخشش بطلب، چه آن وجود
عزیز که اصل و مایه جوابمردی است برای پاک گشتن تو از آلائش قدیم رنجه کرد. ۸ - دریاب، و دریاب،
تأکید لفظی - معنی بسته پیشگاه وی دریای کرم و رادی بسته فرصت را از دست مده و مفتاح بدان، ای زبان
دیده هنگام سوداگری مرا رسید.

غزل ۱۷۲

عشق تو نهال حیرت آمد
وصل تو کمال حیرت آمد^۱
بس غرقه حال وصل کاخر
هم بر سر حال حیرت آمد^۲
یک دل بنما که در ره او
بر چهره نه خال حیرت آمد^۳
نه وصل سماند و نه (واصل)^۴
آنجا که خیال حیرت آمد^۵
از هر طرفی که گویی کردم
آواز سوال حیرت آمد^۶
شد منهرم از کمال عزت
آن را که جلال حیرت آمد^۷
سرتا قدم وجود حافظ
در عشق نهال حیرت آمد^۸

وزن غزل ۱۷۲: معقول مفاعیل موزون (بحر هرح مسدس احرب مهبوض مصبوف)

۱ - معنی بیت: مهر تو سرگشتگی بیار آورد و وصل تو هم موجب کمال شگفتی و سرگردانی دلدادگان
شد. ظاهراً تلمیحی دارد به سخن حضرت علی علیه السلام که میفرماید اللهم زدنی فیک تحیراً (بار خدایا
سرگشتگی مرا در عظم خود افزون مدار، مقصود آنکه حیرت خود شان درک و دریافت بیشتر است) ۲ -
معنی بیت: بسا دلداده غریب در دریای وصل که سرانجام کارش سحر و سرگشتگی کشید و خود را از
معتوق بار شناخت ۳ - معنی بیت: دمی بمن شان مده که بر رخصتاش شدن سرگشتگی در طریق عشق

بباشد ۴ - معنی بیت: جانی که تصور حیرت پدید آمد. سالک و وصل از غلبه حیرت دیگر به از خود خبر دارد نه از حال وصال، چه یکره غرقه در پای حیرت است ۵ - معنی بیت: از هر جانب که گوش فرا دادم و پیوسته کردم گوئی حیرت پریش میگرد که آیا محبوق محکم است عظمت خالق را چنانکه بساید تسلطیت بشناسد؟ ۶ - معنی بیت: عاشقی که بر روی عظمت و مسطره حیرت غالب گشت، در برابر توانی محبوق شکسته شد و همی در باغت ۷ - معنی بیت: سر تپای وجود حافظ در عشق بهال حیرت بدل گشت.

غزل ۱۷۳

در نمازم خم ابروی^۱ تو بایاد آمد^۲
حالتی رفت که محراب بفریاد آمد
از می اکنون طمع صبر و دل و هوش مدار
کان تحمل که تو دیدی همه بسر بساد آمد^۳
یاده صافی شد و مرغان چمن مست شدند
موسم عاشقی و کار به بسیاد آمد^۴
بوی بهبود^۵ زاوضاع جهان می شنوم
شادی^۶ شور و گل و باد صبا شاد آمد
ای عروس هر^۷ از بخت شکایت منما
حله حسن^۸ بیارای که داماد آمد
دلفریبان نباتی^۹ همه زیور بستند
دلبر ماست که با حسن خداداد آمد^{۱۰}
زیر بارند درختان که تعلق دارند
ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد^{۱۱}
مطرب از گفته حافظ غری سر بخور
تا بگویم که زعهد^{۱۲} طریم^{۱۳} ییاد آمد

وزن غزل ۱۷۳ فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن مع ل (هر رمل شش معیون اصل)

۱ - خم ابرو، خم کمان ابرو، استعاره مکیه ۲ - بایاد، ییاد، یاد، یاد، حرف اضافه بنا در اینجا معید ظرفیت است - معنی بیت: هنگام گزاردن تعار کمان ابروی تو ای محبوب ییاد آمد جدالی بمن دست داد که

محراب هم با من بیرونی آمد و هم بوازی کرد ۲ - معنی بیت: اینک امید شکیب و خرد و ریر کی و آگاهی از من نتوانی داشته چه از بار گرس غزاق آن بردناری که در من بافتی بر باد غنارت ۳ - کار به پیاد کار اماسی و بنیادی یا استوار و محکم موصوف و صفت به پیاد صفت مرکب از به پیشبرد و بنیاد (اسم) ۴ - بهبود: مصدر مَرَحَم است که حالت اسم یافته و آوردن به مصدری بر آخر آن درست نیست ۵ - عروس هنر: تشبیه صریح ۶ - حمله در سیاق فارسی بفتح او و سکون دوم خوانده میشود ولی در عربی بفتح اول و دوم و سوم است. حانه آراسته برای عروس در شب رفاف - معنی بیت: ای عروس رسانی هر در طالع شکوه مکن، خانه عرضمدانی جمال خویش را آراسته کن که خرید ر هر بکر بوداماد فرار سپید ۷ - دلفریبان نباتی: گنجا و درختان دلریبا، صفت جانشینی موصوف ۸ - خدا داد: محقق حداداده معنی خدا آفریده یا بخشیده، صفت مرکب مفعولی، حسن موصوف ۹ - معنی بیت: در حدادی که دبستگی بداشتی گل و میوه دارند در زیر بار خمیده اند، خوش بهال سرو که شانه از گرانی بار تعلقی نهی کرده است. معنی گوید سرو گفت کسی میوه ای ساری جواب داد که آرد گلن بهی دستند

۱۰ - عهد طرب و درگار خوشی

غزل ۱۷۴

مژده، ای دل، که دگر باد صبا باز آمد

دهد خوش حیر از طرف صبا باز آمد

برکش، ای سرعِ سحر، سحمة داودی بار

که سلیمان گل از باد هوا باز آمد

عارفی کو که کند فهم زبان سوسن؟

تا یبرسد که چرا رفت و چرا باز آمد

مردمی کرد و کرم لطف حداداد^۱ بمن

کن بت ماه رخ از راه وفا باز آمد

لاله بوی می نوشین بشنید از دم صبح

دع دل^۲ بود باقیمر دوا بار آمد

چشم من در ره ایس قافیه راه بماند

ت بگوش دلم آواز درا^۳ باز آمد

گرچه حافظ در رنجش^۷ زد و پیمان شکست

لطف او بین که لطف از در ما باز آمد

ورن غزل ۱۷۴ «علائن معلاتی مع یس (بهر رمل منمن محبوب اصلم)

۱- معنی بیت دلا، بنو بشارت میدهم که بار دیگر سیم بهاری وریدن گرهت و دهند بیک مرزده آور
خبری خوش از سوی شهر سنا دیار بار رسا پدید پر بگه کنید بغزل ۹۰ شماره (۱) ۲- سلیمان گل تشبیه
صریح - معنی بیت ای بلبل سحری، نوای دود مانند خود را صادر کن که سلطان چمن سلیمان گل با نفس
جایبختی یا سیم هوای بهاری باز گشت! در صحن تنم نمی دارد بحضرت داود نبی که آوای خوش داشت ۳
- معنی بیت شاسای حقی کجاست که زبان گل سوس را بداند تا بر او سوال کند که چرا در بستان رفت و
پژمرد و بار دیگر بار آمد و شکست ۴- لطف حد داده مهر و محبتی که جدا بیار داده است! از لحاظ دستوری
فاعل جمله است ۵- داغ دل، سوخته دل، صفت مرکب - معنی بیت لاله در من صبح بوی باده خوشگوار
و مستی آور شد و برای درمان سوز دل خود با آمدن بچشم آمد و شکسته شد ۶- دراه بلخ اول رنگ و
چرس - در صفحه ۱۹۲ جامع سحر دیوان حافظ تألیف مسعود هرزاده «قافله در راه» بجای «قافله راه» آمده که
بر من ترجیع دارد - معنی بیت ددهام بدست این کاروان که آرام جان من در آنست بر راه دوخته ماند تا آنگاه
که بانگ رنگ باز گشت از بگوشتم رسد ۷- هر رنجش، باب رنجدگی خاطر و گله‌مندی، استعاره مکنیه -
معنی بیت اگرچه حافظ آورده خاطر شد و رشته عهد بر بد مهر بانی بار را سگر که بخوشی و خوبی باز بدیدار
با آمد.

غزل ۱۷۵

صبا بتهنیت^۱ پیر می فروش آمد

که موسم طرب و عیش و ناز^۲ و نوش آمد

هوا مسیح^۳ نفس گشت و باد نافه گشتی^۴

درخت سبز شد و مرغ درخروش آمد

تنور لاله^۵ چنان بر فروخت^۶ باد بهار

که غنچه غرق عرق گشت و گل بجوش آمد

بگوش^۷ هوش نبوش^۷ از من و بعشرت کوش

که این سخن سحر از هانفم^۸ بگوش آمد

ز فکر تهرقه باز آی تا شوی مجموع

بحکم آنکه چو شد اهرمن سروش آمد^۹

زمرع صبح ندانم که سوسن زاد

چه گوش کرد که باده ربان هموش آمد^{۱۰}

چه جای صحت نامحرمت مجلس نس

سر پیاله پیوشان که خرقه پوش آمد^{۱۱}

ز خانقاه سمیخانه میروود حافظ

مگر زمینی رهد ربا بهوش آمد^{۱۲}

درن غرن ۱۱۷۵ مفاعیل مفاعیل معین (بحر مجتث مثنی معیون اصل)

۱ - تهییج: افتتاح اول و سکون دوم و کسر سوم و فتح چهارم شادباش و مبارکباد گویی، مصدر باب فاعیل از مجردهن، افتتاح اول و سکون دوم شادمان شستن

۲ - بار بسم و کامرانی و اسایش در صفحه ۱۹۵ جامع سیح دیوان حافظ بابت مسعود فراد در دو نسخه «نای» بعی «مار» است که ظاهراً بر مس ز صبح دارد - نای ووش یعنی نوازی سی و مانگ پوشاوش مستانه بیر نگاه کند صفحه ۲۲۲ گلستان بکوشش نگارنده ۳ - مسیح نفس عیسوی دم و جانحش، صفت مرکب ۴ - ناله گشتای عطر افشان و مشک بیر، صفت مرکب مفاعیل ۵ - سوز لاله تشبیه صریح ۶ - برهروخت: برامروحت و شعله ور کرد - صبی بیست باد بهار آتش تنور لاله را چنان شعله ور کرد که از گرمی آن غلیچه در خوی (عرق) غوطه ور گشت و گل سرخ بر تنه جویین گرهت ۷ - پوش: بکسر اول و ضم دوم بشو و بیدیر، فعل امر از پوشیدن ۸ - هاتف: بکسر سوم او ردهنده غشی ۹ - صبی بیست و بیست پیش بگوش خردار من بشو و بیدیر و پیش و طرب پیردار که سروش غیب این پیام را بعی داد که از پریشان فکری روی بگردان تا آسایش خاطر یابی، چه دیو و سرور نفس را چون از خود راندی هر شیشه آرامش بدل تو در آمد ۱۰ - صبی بیست: میدانم از لیل سحری سوسن آزاد چه شید که بدست ده ربان حماموش گریخته در برهان قاطع آمده است سوسن پرورن سوزن گئی است معروف را آن چهار قسم میباشند یکی سعید و آنرا سوسن آزاد میگویند ده ربان دارد ۱۱ - صبی بیست: انجم دوستان همدم جای آمزش بیگانه و نامحرم نیست، ساغر ناده را هر روز پرده پنهان کن که صومی دنی پوشیده ریاکار هرز آمد ۱۲ - زهدریا: پارسائی ریائی، موصوف و صفت، بیر نگاه کنید بقرن ۱۳۰ شماره (۹) - صبی بیست حافظ از خانقاه صوفیان بمسکنة معرفت روی می آورد همانا وی از صستی و غرور پارسائی ریاکارانه هوشیار شده است.

غزل ۱۷۶

سحررم دولتِ بیدار بدین آمد
گفت: برحیز که آن خسرو شیرین آمد^۱
قدحی درکش و سرخوش بتماشا بخرام
تا بینی که نگارت بچه آیین آمد^۲
مزدگانی بده، ای حلوتی ناله‌گشای
که ز صحرایِ حن^۳ آهوی مشکین آمد^۴
گریه آبی بر رخ سوختگان باز آورد
ناله فریادرس عاشقِ مسکین آمد^۵
مرع دل بار هوادار کمان برویش^۶
ای کسور، نگران باش که شاهین آمد
ساقیا می بده و غم مخور از دشمن و دوست
که بیکام^۷ دل میا آن بشد و این آمد^۸
رسم بدعهدی^۹ ایام چو دید ابر سهار
گریه‌اش بر سمن و سنبل و سرین آمد
چون صبا گفته حافظ بشنید از بلبل
عبر افشان بتماشای ریاحین آمد^{۱۰}

ورن غزل ۱۷۶ فاعلان هملان هملان فاعل (بهر وزن مثنوی اصم)

۱ - معنی بیت: بخت مساعد آگاه سحرگاه بکار سحر من آمد و گفت که از خواب بیدار شو و میا که شهریار شریکدار ملک حبس، محبوب و مراد آمد. ۲ - معنی بیت: پیاله‌ای بنوش و شادمان برای دیدار روان شو تا بگری که معشوقِ زیبای تو با چه ریب و آرایشی آمده است. ۳ - معنی بیت: بزم اول و فتح دوم از شهرهای معروف ترکستان شرقی است. ۴ - معنی بیت: ای ندیمِ حلوت که با گشودن نافه بوی خوش میپراگنی، بمن مزدگانی بده که آهوی مشک در دشتِ حن بار آمد و دیگر پاری نافه مشکین نیست. ۵ - معنی بیت: گریستنِ مایهٔ آبرونی برای سوخته‌دلان شد و با دیگر ری مددگار عاشقِ بیچاره گشت. ۶ - کمان ابرو هلال برود، صفت ترکیبی عاشقین موصوف (یار) - معنی بیت: طایر دل بار دیگر خواخواه و دوستار یاری هلال

ایروست، ای کبوتر دل بگر که بار شکاری بصید کرد و آمده است ۷ - معنی مصراع: برآمد دل ما آن
(دشمن) رخت و این (دوست) هراس آمد ۸ - بدعهدی پیمان شکنی و بیوفائی - معنی بیت: - چون ایسر
بهاری شیوه پیمان شکنی و بیوفائی روزگار را در پرتو دیده شنید گفتر دهد بر حال یاس و سدل و سیریس
گریستن گرفت ۹ - معنی بیت: چون باد بهاری سخن حافظ را در میان هراسان دستان تشدید مشکین نفس نمود و
بدیدار گنجا و سیزده آمد.

غزل ۱۷۷

نه هر که چهره بر افروخت دلری داند
نه هر که آینه سازد سکند ری داند^۱
نه هر که طرف کج نهاد و نهد نشست
گلاهداری و آیین سروری داند^۲
تو بستگی چو گدایان شرط (برآمد مکن)
که دوست خود روش بنده پروری داند^۳
غلام همت آن رند عاقبت سرورم
که در گدا صفتی کیمیاگری داند^۴
وفا و عهد مگو باشدار بیاموری
و گرنه هر که تو بینی مستغری داند
بباختم دل دیوانه و ندانستم
که آدمی بچه شیوه پری داند^۵
هرار نکته باریکتر رمو اینجاست
نه هر که سر پتراشد قلندری داند^۶
مدار نقطه پیش زخا لست مرا
که قدر گوهر یکدانه جوهری داند^۷
بقدر و چهره هر آنکس که شاه خسویان شد
جهان بگیرد اگر دادگتری داند^۸

ز شعر دلکشی حافظ کسی بود آگاه

که لطف طبع و سخن گفتن دری داند^۱

ورد غزل ۱۷۷ مفاعیلن مفاعیلن معرل (بهر محبت مشمن محبوب اصلم)

۱- معنی بیت، چنین نیست که هر کس لایق رحس درش سرور آن شد و بظاهر جمالی داشته دل تواند ریود و چنان بیت که هر کس چون اسکنبر ایسماری بد بد و آینه اسکندری داشته باشد مانند وی جهانگیری تواند کرد، نیز نگاه کنید بغزل ۵ شماره (۱۳) ۲- معنی بیت چنین نیست که هر کس کلاه را مایل بیکسو بر سر گذاشت و با تکبیر بر جای خود بکشد زده شیوه تاجداری و رسم فرمانروائی را شناسد ۳- معنی بیت شو مانند تهیدستان میباش که نا اجرتی بگیرد، کاری نکند و فرمایی نبرند، چه محبوب نو آئینی چاکر نوادی و رسم مهربانی را بیک میداند ۴- معنی بیت، چاکر بیت والای آن فلندر درستم که عافیت و سلامت را در آتش عشق سوخته و بیس فقر و درویشی میبواند با کسیر معرفت وجود ماهی در رکب یبا آنکه در عیب فقر و تنگدستی کیمیای استعنا دارد ۵- معنی بیت، دل تسفته خود را در قمار عشق در دست دادم و گمان نمیگیرم که آدمیراده ای باشد که چون پربان رسم دلبری و اسیرنگری را بد بد ۶- معنی بیت، هر از لطیفه ظریفتر از یک تار مو در این جا نهفته است و چنان نیست که هر کس سر بر سر شد و موی سر پشود آئینی وارستگی و رفتی را شناسد ۷- معنی بیت، بقطعه دید نامد و نگاه من دایره حال نسد، چه گوهر شناس باروش گوهر یکتا پی میبرد، بکتابه معنی حال چهره تر گوهر یکتا به است و من جوهریم ۸- معنی مصرع، ملک دلها را مسحر میکند شرط آنکه با عاشقان شیوه عدل و داد پیش گیرد ۹- معنی بیت آنکس بدلدیری نظم حافظ پی میبرد که هم مارک طبع باشد و هم شیوه سخن پردازی فارسی دری را بیک بشناسد

غزل ۱۷۸

هر که شد محرم دل در حرم یار همانند

و آنکه این کار ندانست در اتکار همانند^۱

اگر از پرده بیرون شد دل من عیب مکن

شکر ایزد که نه در پرده پندار^۲ همانند

صوفیان واستندند از گسرومی همه رحمت

دلق ما بود که در خانه خنار^۳ همانند

معنوب شیخ شد و عشق^۴ خود از یاد برد

قعه ماست که در هر مر بازار همانند

هر مي لعل گز آن دستِ بلورين ستديم
 آبِ حسرت شد و در چشمِ گهربار بماند^۵
 جز دلِ من گزarl تا بابد عاشق رفت
 جاودان کس نشنيديم که در کار بماند^۶
 گشت بیمار که چون چشم تو گردد نرگس
 شيوه تو تشنه‌ی حاصل و بیمار بماند^۷
 از صدایِ سخن عشق^۸ ندیدم خسوشت
 یادگاری که درین گنبد دوار^۹ بماند
 داشتم دلقی و صد عیب مرا می‌پوشید
 خرقه رهن می و مطرب شد و زئار بماند^{۱۰}
 بر جمال تو چنان صورت چینی حیران شد
 که کدیش همه حادر در و دیوار بماند^{۱۱}
 بتماشا که زلفش^{۱۲} دلِ حافظ روزی
 شد که باز آید و جاود گسرفتار بماند

ورن غزل ۱۷۸ ماعلاتن علالتن علالتن (بهر رمل منین مخبون مقصور)

۱ - معنی بیت آنکه رازدن را نگهداشت، در آستان پاک بار مقیم شد و کسی که برارداری بی نبرد، بشکدیب و انکار پرداخت و همچنان در باگهی و بیخبری ماند. ۲ - پرده بدار: حجاب گمان باطل، تشبیه صریح - معنی بیت: اگر در دل من از پرده بروی افتاد، خرده بگیر. سیاسی حدای را که دلم در حجاب گمان باطل و خودپرستی گرفتار ماند. ۳ - حدر: بفتح و و تشدید دوم میفروش، آنکه حمر میفروشد - معنی بیت: پشمه پوشان جامه و اسباب خود را نادان و حه می از گرو باز گرفتند، خرقه ما بود که همچنان در خانه میفروش بگروگان است. ۴ - عشق، یکسر دوز و سکون دوم فروگذاشتن حکم حدای، تا فرمائی و زناکاری - معنی بیت: بازدارنده از ناشایست فقیه شهر شد و بپگساری و ناپکاری خود را قراموش کرد، تنها داستان باده نوشی و عشق و رسوائی ماست که در کوی و برری بر سر زبانها افتاده است. ۵ - معنی بیت: هر ساعر لعل قام باده که در هنگام وصال از دست بلور مانده یا رگرفتیم، در روزگار مراقب آب اسوده گشت و در دیده اشیک افشان ما بگریه خون آلود بدل شد. ۶ - معنی بیت: بغیر از دل ما که بر آغار عالم تا پایان راه عشق پیمود، نشسته‌ایم که کسی پیوسته بر سر یک کار بماند و بهت قدم و ورد. ۷ - معنی بیت: برگی خود را بمار ساخت

تا چون چشم تو شود بار و کرشمه تر بدست بیاورد وی همچنان مبتلای به معاری ماند ۸ - صدای محسوس عشق، انعکاس گفتار عاشقانه ۹ - دوار فتح اول و تسدید دوم بساز گردنده و گرد گرد صیفه میالقه از دور بمعنی گردش، صفت گنبد؛ گنبد دور با استعاره فلک گرد - مقصود است ۱۰ - معنی بیت: خرقه رهنی مرا بود که بر عیبهای بسیارم پرده میکشید ولی بگرو وجه بدد و مرد را مشگر رخت و کمر بند پش پرستی من بر جای ماند و مرا رسوا کرد ۱۱ - معنی بیت: صورت ربیای چینی در دیدار چهره دلربای تو آنگونه متعیر گشت که داستان این حیرت هور در نقشهای در و دیوار نمایان است ۱۲ - نمایشگاه راهد تخرج گاه گیویا گلگلک زلف، تشبیه صریح - معنی بیت: یک روز دل حافظ بتخرج گاه گیوی او رخت تا بار گردد ولی جاودانه در بند زلفش اسیر بماند.

غزل ۱۷۹

رسید مرده که ایسام غم نخواهد ماند
چنان نماند چنین نیر هم نخواهد ماند
من ارچه در نظر یار حاکسار شدم
رقیب سیر چنین محترم نخواهد ماند
چو پرده دار بشمشیر میرنده همه را
کسی مقیم حرم حرم نخواهد ماند^۱
چه جای شکر و شکایت ز نقشی بیک و بدست
چو بر صحیفه هستی^۲ رقم نخواهد ماند
سرود مجلس جمشید گفته اند پس بود
که جام باده بیاور که چم نخواهد ماند
غنیمتی شمر، ای شمع، وصل پروانه
که این معامله ت صبحدم نخواهد ماند^۳
توانگرا دل درویش خود بدست آور
که محرن زرد و گنج درم نخواهد ماند^۴
بدین رواق زبرجد^۵ نوشته ند بزر
که جز نکوئی اهل کرم نخواهد ماند

زمهر بانی جانان طمع میر حافظ

که نقشِ جسور و نشانِ ستم نسخواهد ماند^۷

ورد غزل ۱۷۹: مفاعیلن مفاعیلن مع لای (بهر محبت مخبون اصلم مسیح)

۱- هم: حرف ربط برای تأکید حرف ربط «بیز» - معنی بیسته: بشارت آمد که روزگار اندوه نمی‌باید همانگونه که روز شادی دوام نیاورد، نوبت غم بر یقیق می‌گذرد. ۲- معنی بیته: چون حاجب درگاه یار با تیغ خیرت همه را میکشد و باز میدارد، هیچکس به پیر مرن آستن محبوب راه نخواهد یافت. ۳- صمیمه هستی: بفتح اول دفتر زندگی و وجود، تشبیه صریح - معنی بیته: چون ییگان در دفتر زندگی نوشته و نشانی از تو نمی‌ماند، از هر نقشی که باریگر انام بنماید جای سپاسگزاردن یا گله کردن نیست؛ انوری گوید:

ارین سرای دو در چون ضرورت رحیل دو دوره مرل و آرامگه چه خوب و چه زشت

۴- معنی بیته: ای قلم وصال پروانه را معتم بدان، چه معامله و صل تا حدین صبح بیش نمی‌باید و حیات تو پایان می‌یابد. ۵- معنی بیت: ای مالدار خود از فقیر دلجوئی کن که خزانه در و گنجینه سیم بر جای نمی‌ماند و بیاد فنا میرود؛ در مصراع اول، درویش خود میتواند به حالت اضافه خواند و معنی چنین تواند بود «مفیران پیرامون خود احسان کن». ۶- ریحی: بفتح اول و دوم و سکون سوم و فتح چهارم نوعی از مردم باشند (برهان قاطع) - رولق: ریحی - سقف بلگون یا سیرقام، با استعاره مراد طایر سبزگون فلک یا سپهر - معنی بیته: بر سقف بلگون سپهر بارش پر تو خورشید نوشته است که در عالم تنها چیزی که پایدار میماند، نیکوکاری جوانمردان است؛ خیام گوید:

باری چو فسانه میشوی ای بحرد افسانه بیک گونه افسانه بد

۷- معنی بیت: از مهر و لطف معشوق رفته بید مگس که بروی نشان ستم و جفای یار از میان میرود و آثار مهریانی نمایان میشود.

غزل ۱۸۰

ای پسته تو^۱ خنده زده بر حدیثِ قند

مشتاقم از برای خدا یک شکر بخند

طوبی^۲ ز قامت تو نیارد که دم زند

زین قصه بگنرم که سخن میشود بلند

خواهی که بر نخیزد از دیده رود حسون؟

دل در وفای صحبتِ رودِ کسان مسبند^۳

گر جلوه می‌نمائی و گر طعنه میزنی
ما نیستیم معتقدِ شیخِ خودپسند^۱
زآفتگیِ حالِ من آگاه کی شود؟
آرا که دل نگشت گرفتارِ این کمند
بازارِ شوق^۲ گرم شد آن سرو قد کجاست
تا جانِ خود بر آفتِ روشِ کنم سپند^۳
جائی که یارِ ما بشکر خنده دم زند
ای پسته کیستی تو؟ خدارا^۴ بسخودمخند
حافظ چو ترکِ غمزه ترکان نمیکنی
دانی کجاست جایِ تو؟ خوارزم^۵ یا خجند^۶

۱. وزن غزل ۱۸۰ معمول ماعلات ماعیل ماعلات (بهر مصراع شش اعراب مکشوف مفعول).
۱ - پسته: بو دهان خندان تو، ستاره ست - معنی بیت: ای آنکه پسته دهان تو با ستاره بر داستان
شهری قند خندیده است، آرومند لحد سوام، خدارا یک شکر خند یکی ۲ - طوبی: بسم اول و الف
مقصود در آخر نام درختی است در بهشت - معنی بیت: طوبی درخت بهشتی با همه زیبایی قامت نمیتواند
بگساشی بگوید که قدش سودار بالای مورور نسته در این سحر چشم می‌پوشم، چه رشته کلام بدرار
میکنند ۳ - معنی بیت: اگر خواستار آنی که در چشم و شک چون جوی خون زود دل پیمان معاشرت با
فرزند مردم استوار کنی و گرد نلای عشق مگرد: حافظ در غزل دیگر فرماید:
گر خورد خون دلم مردمک دیده روست که چرا دل بجگر گوشه مردم دادم
۴ - معنی بیت: اگر بر داریانی جلوه می‌پروشی و اگر ما را بهحق سرزنش میکنی ما بتو ای شیخ
خودپرست اعتقاد نداریم و نمی‌گوییم: در این بیت صفت نفات از خطاب (می‌نمائی) بحیب (شیخ) بکار
رفته است ۵ - بازار شوق: بازار اشتیاق و آرومندی، تشبیه صریح همچنین آتش روی ۶ - معنی مصراع
دوم: تا جان گرانی را سپوار بر آتش چهره وی بسوزم و بلا گردانم شوم ۷ - خدارا: ترا بعدا سوگو
میدهم، را حرف اضافه مفید قسم ۸ - خوارزم: نام ناحیتی است که در سغلی بیخون قرار داشت... این
بطوطه گوید خوارزم شهری بیکوست دارای باروتی محکم (محل باختصار از لغت‌نامه) ۹ - خجند: چشم اول
و فتح دوم و سکون سوم از شهرهای معروف ماوراءالنهر در ساحل چپ رودخانه سیحون (نقل از لغت‌نامه
دخدا) - معنی بیت: ای حافظ چون بنار و گر شده دلیران ترک دلمستای، بدان که قرارگاه دل تو دیار ترکان
خوارزمی و خجندی است (قرارگاه دل تو دیار یار سرزمین خوارزم و خجند است)

غزل ۱۸۱

بعد ازین دست من و دامن آن سرو بلند

که ببالای چمن^۱ از بن و بیخ^۲م برکند
حاجت مطرب و می نیست تو برقع^۳ بگشا

که برقص آوردم آتش رویت چو سپند
هیچ روشنی نشود آینه حجله سخت

مگر آن روی که مآلند در آن سَم سمند^۴
گفتم: اسرار غمت، هر چه بود گومی باش

صبر این یش ندارم، چکنم تا کی و چند^۵
مکش آن آهوی مشکین مرا، ای صیاد

(محرّم) آن چشم سیه دار و میندش بکند^۶
من خاکی که^۷ ازین در نتوانم برخاست

ار گجا بومه زسم^۸ بر لب آن قصر بلند؟
باز مستان دل از آن گیسوی مشکین حافظ

زانکه دیوانه همان به که بود اندر بند^۹

وزن غزل ۱۸۱. فاعلاتن فعلن فعلن فعلن (بحر رمل مشن مخبون مقصور)

۱ - چمن. بهنج اول بارین و خرامین صفت بالا (افس) - معنی بیست پس از این دستم ملارم دامن آن
محبوب سرو قامت خواهد بود (اسب در دامن وی بر خواهم داشت)، سروی که با قامت خرامان و بازان خود
ریشه نهال هستی مرا برکند ۲ - برقع: بسم اول و سکون دوم و فتح سوم روی بند - معنی بیست: نیازی
بخشیاگر و باده نیست تو پرده از چهره برگیر تا آتش رخسار تو مرا سپید آسا بجنبش نشاط آمیزی برانگیرد ۳
- سمند: بفتح اول و دوم و سکون سوم اسی که رنگش بر روی رند - معنی بیست: هیچ چهرهای مانند آینه حجله
نیکیخی روش و درخشان نخواهد بود جر آن چهره که برای پاک شدن از غبار تیرگی بر سم اسب محبوب
مآلبد شود ۴ - معنی بیست: رازهای عشق ترا فاش کردم، هر چه بادا یاد: شکایتی مرا یش این بیسته کاری
نمیتوانم کرد تا کی و تا چند صبر کنم؟ ۵ - معنی بیست: ای شکارگر، غزال مشکین نافه مرا بخفاک و خون
مکش و میازار، از چشم سیاهش حیا کن و بند بر او نه ۶ - من خاکی، من خاکسار و فرومانده، موصوف و

صفت ۷- از کجا بوسه زدم: بوسه تو تم ری، مستفهم مجرد معبد می ۸- معنی بیت: ای حافظ، دل دیوانه را از زنجیر رلف مشکبوی او بار مگیر، چه بهتر آن باشد که محبوس را در بند نگاه دارند.

غزل ۱۸۲

حسبِ حالی^۱ ننوشتی و شد ایامی چند
محرمی کو که فرستم بتو پیغامی چند
ما بدان مقصدِ عالی^۲ نستوانیم رسید
هم مگر بیش نهد لطفِ شما گامی چند
چون می از خم بسو رفت و گل افکند نقاب
فرصتِ عیش نگذار و بزن حامی چند^۳
قند آمیخته با گل^۴ نه علاجِ دل ماست
بوسه^۵ / بخت برآمیز بدشنامی چند
زاهد از کوچه رندان سلامت بگیر
تا خرابت نکند صحبتِ بدنامی چند^۶
عیب می جمله چو گشتی هنرش نیرنگو
نقی حکمت مکن از بهرِ دلِ عامی چند^۷
ای گدایان خرابات خدا یار شماست
چشمِ انعام^۸ مدارید ز انعامی^۹ چند
پیر میخانه چه خوش گشت بدردی کشِ خویش
که مگو حالِ دلِ سوخته با خامی چند^{۱۰}
حافظ از شوقِ رخِ مهر فروغِ تو سوخت
کامگارا نظری کن سویِ ناکامی چند^{۱۱}

ورن غزل ۱۸۲: ماعلاتی لعلاتن مغلانی مع لار (بهر رمل مثنی مخبون اصلم مسجع)

۱- حسبِ حالی: بخت اول و سکون دوم گزارش حال: حسب در عربی بفتح اول و دوم است بمعنی

اندره و قدر و شمار - معنی یسته: گزارش حالی نرسندگی و روزگاری گذشته و از داری نمیتوان یافت تا چند پیامی بتو رسانم ۲ - مقصد عالی مرنگه والا و مراد کوی وصال یار ۳ - معنی یسته: چون بساده صاف گشت و از خم در کوره ریخته شد و گل پرده از چهره برگرفت و شکفته سبوت شادی را حفظ کن و خوشدلی را غنیمت شمار و سافری چند باده بوش ۴ - قند آمیخته با گل؛ موصوف و صفت مرکب مضمولی، شربت گلاب یا گلفد یا گلشکر - معنی یسته: شربت گلاب درمان دل بیمار ما بسته چاره این درد چند بوسه شیرین تست اگر چه با دسر اغشت آمیخته باشد ۵ - ای پارسا، از کوی قلندران و ارسته با احتیاط بیرون برو تا معاشرت با چند رسوای عشق حال ترا تباہ نکند و آبرویت را ببرد؛ حافظ در یک رباعی میفرماید:

گر همچو من افتاده ایس دام شوی ای بس که حراپ ساده و جسام شوی

ما عاشق و رند و مست و عالم سوریم با ما مشین و گرنه بدنام شوی

۶ - معنی یسته: اهدای بدیهای باده را بر شمری ر غوییهی آن سیر سحی بگو، فلسفه و دانش را برای دلجوئی و خوشآمد چند ساده دل نادان نکدیپ مکن و سادیده مگیر ۷ - انعام: بکسر اول نعمت بخشیدن، مصدر باب انعام ۸ - انعام: بفتح اول و سکون دوم جمع نعم بفتح اول و دوم یعنی شتر و گوسفند - معنی یسته: ای غمخواران میکنده عشق ایرد مددگار شماسنه از چند مالدار که چون ستوران بیحریدند امید صحت بعضی و احسان نداشته باشد ۹ - معنی یسته: پر میکنده سحروردای که آشنای دیرین او بود گفت که از سو دل خود با باطنیگانی که پیخیز از سلاوت عشق سحی در میان مه ۱۰ - معنی یسته: حافظ در اشتیاق دیدار خورشید رخسار تو گداخته ای بکام دل رسد عاشقان محروم از سر مهر نگاهی کن.

غزل ۱۸۳

دوش وقتِ سحر از غصه نجاتم دادند

و نذر آن ظلمتِ شب آبِ حیاتم دادند^۱

ببخود از شمشعه^۲ پرتوِ ذاتم کردند

باده از جامِ تجلی صفاتم دادند

چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی

آن شبِ قدر که این تازه براتم دادند^۳

بعد ازین رویِ من و آینه و صفِ جمال

که در آنجا خبر از جلوه ذاتم دادند^۴

من اگر کام روا گشتم و خوشدل چه عجب

مستحق بودم و اینها بزرگاتم دادند^۵

هاتف آنروز بمن مژده این دولت داد
که بدان جور و جماع صبر و ثباتم دادند^۶
این همه شهد و شکر گر سخنم میریزد
اجر صبرست کز آن شاخ نجاتم دادند^۷
همت حافظ و انقباس^۸ سحر حیران بود
که ز بند غم ایام نجاتم دادند

ورن غزل ۱۸۳: ماعلان مملاتن مملاتن مع لای (بحر رمل شمس مخبون اصلم مسجع)
۱ - معنی بیت: دیشب سحرگاهان از اسوه گلوگیر سحلفات دسیوی آرامم کردند و در آید تاریکی شب
عالم ماده، آب زندگی جاودانی عشق و معرفت بمن دادند. ۲ - ششمنه: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم
تأش و روشنی و تاباکی - معنی بیت: با ناهش نور ذات حق مرا از بند اسارت و خودپرستی آزاد کردند و
شراب معرفت از جام ضمیر مرشد روشندل که صفات احدیت در آن نمایان است بمن نوشاندند. ۳ - معنی
بیت: چه بامدادی فرخنده و چه شامگاهی حسیه برد آن شب مراد که براب و فرمان ارادی از بند اسارت و
خودخواهی و رستی از بداین نیستی همت ما را بمن دادند. ۴ - معنی بیت: از این پس من و ملازمت ضمیر
مرفند که آینوار اوصاف جمال ازل در آن هویداست و برای آینه در ظهور ذات حق نشانی توان یافت. ۵ -
معنی بیت: اگر من همراه دل رسیدم و شاد شدم شگفت نیست چه سراوار این شادی و کامروایی بودم و این دو
را محبوب بهیوان صدقه پس درانی داشت. ۶ - معنی بیت: آن روز سرون عالم غیب شربت اس بخت
تیک را بمن داد که در بر من بارستم و محبت ریاضت و طبعه تشکیلاتی و نیات مردم. ۷ - معنی بیت: اینهمه
شیرینی که از کلام من تراوش میکند، مرد تشکیلاتی و رزین بر محنتهای عشق و طلب است که بسبب تحمل
آنها بمن شاخ نجات مقصود را بخشیدند. ۸ - انقباس: بفتح اول و سکون دوم جمع نفس بمعنی دم - معنی بیت:
اراده استوار حافظ و دعاهای شب رتبه در صبح خیر بود که مرا از چنگ نموده زمانه آزاد کردند.

غزل ۱۸۴

دوش دیدم که ملایک^۱ در میخانه زدند
گل آدم برشتند و به پیمان زدنند
ساکنان حرم ستر^۲ و عفاف^۳ ملکوت^۴
با من راهشین باده ستانه زدند

آسمان بارِ امانت^۵ نتوانست کشید
 قرعة کارِ بسام^۶ من دیوانه زدند
 جنگِ هفتاد و دو ملت^۷ همه را غنر بنه
 چون ندیدند حقیقت، ره افسانه زدند
 شکر ایزد که میان من و او صلح افتاد
 صوفیان رقص کنان ساغرِ شکرانه زدند^۸
 آتش آن نیست که از شعله او خند شمع
 آتش آنست که در خرمن پروانه زدند^۹
 کس چو حافظ نگشاد از رخ اندیشه نقاب
 ت سر زلف سخسن^۴ را بقلم شانه زدند

ورن غزل ۱۸۴ ماعلانی صلاص صلاص صلاص (چمر رمل منس محبور معصور)

۱- ملائک: به فتح ميم و کسر ياء فرشتگان جمع ملک به فتح اول و دوم- معنی بیت: دیشب در رؤیای
 راستین دیدم که فرشتگان در میکه معرفت را گویند و گل وجود آدم پیر شرر در اینجا با باده محبت
 در آمیختند و در قالب آفرینش ریختند ۲- ستر: بکسر اول و سکون دوم پرده، در اینجا بجای صنعت است
 یعنی مستور و پنهان ۳- عفاف: به فتح اول پاکدامنی در اینجا بصورت صنعت بمعنی پاک ۴- ملکوت:
 به فتح اول و دوم بزرگی و بزرگی و بزرگی و باصطلاح تصوف عالم غیب و جهان معنی- معنی بیت: مقسمان آسمان
 مستور در پرده عرت و حرم پاک و مقدس جهان معنی بمعنی فرشتگان معرب و فرشته خوبان وارسته و بحق
 پیوسته با این خاکسار راه نشین باده مستی آور معرفت یونیدند ۵- بار امانت: بار طاعت و تکلیف، تشبیه
 صریح- معنی بیت: آسمان یا همه عظمت بار طاعت و تکلیف را که خداوند بر او عرصه کرده نتوانست بردن،
 این کار دشوار و مهم سهم و نصیب من شد که نمودار بیشتر انعام که بدست و نسجیده کشیدن بار امانت را
 پذیرفتند ولی از عهده حمل آن بریامند؛ اشارتی در اینجا بآیه ۷۳ سوره حرا (۳۳) دارد: انا عرجب الامانة
 على السموات والارض والجبال فاین ان يحملنها و شفقی منها وحملها الانسان انه كان ظلوماً جهولاً، ترجمه
 آیه ما هعنا بار امانت (تکلیف و طاعت) را بر اهل آسمانها و زمین و کوهها پیش داشتیم، از بردنش
 سرپیچیدند و از آن بیم داشتند و آسمان را به دوش کشید، همانا وی سخت ستمگر و بسیار نادان بود، مراد از
 انسان در آیه جسی مردم یا انسان است که از ضعف بشری پاری بردن بار طاعت ندارد و در تکلیف بقصیر
 میکنند نه گروه پیامبران و پاکان درگاه حق، بر نگاه کنید صفحه ۱۴۴ گلستان نکوش نگارنده ۶- ملت:
 بکسر اول و تشدید دوم مفتوح کیش و آیین و منصب- معنی بیت: ستیزه و پیکار هفتاد و دو ملت از مجموع

هفتاد و سه هرقه اسلام را از تعصب و نادانی بدان و عذر نفس را بپذیر، چه طریق یگانه حق را تشاخشختند و برده
پند و خرافات رفتند و گمراه شدیدند نمیچنی دارد بحديث بوی. سترق امتی علی ثلثة و سبعین هرقه، الناجی
منها واحد، امتان من بعد از من هفتاد و دو گروه شوید و رستگار از ایشان یک گروه یابند (جوامع الحکایات
عوفی بنعل دکتر معین در حوش صفحه ۷۹ چهارمقاله نظامی عروضی) ۷- معنی بیت: سپاس خدای را
که مرشد، پیر دلیل یا من بلطف آشتی کرد و از تقصیرم درگذشت. باران خانقاه بدین مناسبت بسماع برخاستند
و سغری در بانه معرفت پشیمان شکرگزاری از عبادت پیر نوشیدند ۸- معنی بیت: آتشی که ربانۀ آن موجب
خدمت شمع شود آتش نیست، آتش راستین سوز عشق است که در خرمن هستی پروانه امتداد و آسرا تمام
بسوخت ۹- زلف سحی، گیسوی عروس سحی، ستاره مکتبه - معنی بیت: رآن روز که گیسوی عروس
سحی را با شانه دم آرایش دادند، هیچ سحی سراتی مانند حافظ از چهرۀ بکر هر پرده برنگرفت و جمال او را
آشکار نساخت.

غزل ۱۸۵

نقدها را بود آبا که عیاری گیرند^۱
تا همه صومعه داران پی کاری گیرند^۲
مصلحت دید^۳ من آنست که یاران همه کار
بگذارند و خم طره^۴ یاری گیرند
خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی
گر فنکشان بگذارد که قرار ی گیرند^۵
قوت بازوی پرهیز بخوبان مفروش
که درین حیل^۶ حصاری سواری گیرند
یارب این هیچ ترکان چه دلیرند بخوب
که به تیر مرز هر لحظه شکاری گیرند^۷
رقص بر شعر تر و نیاله نی خوش یابند
خاصه رقصی که در آن دست نگاری^۸ گیرند
حافظ ابنای زمانرا^۹ غم مسکینان نیست
زین میان گر توان به که کناری گیرند^{۱۰}

وزن غزل ۱۸۵: فاعلاتن معلن معلن معلن (بهر رمل مشع معیون اصلہ مسبق)

۱ - معنی بیت: گاش عیار خلوص و میزان پاکی طاعتی را معین میگرداند، تا راهدان ریاکار دیرتشنین ازین همه آواره و نام و نفوس دست میکشیدند و بکاری دیگر میپرداختند معنی گوید:

کان همه ناموس و نام چوں درم ناسرد روی طلا کرده داشته هیچ نبودش عیار

۲ - مصلحت دید، صواب دید، صلاح دید مصدر مَرَحِم است که بصورت اسم بکار میرود ۳ - طره: بضم اول و تشدید دوم موی آراسته بر پیشانی - هم طره، حنقه رانف ۴ - معنی بیت: پاران بهخوشی دست در گیسوی بار زدند، لیکن معلوم نیست که گردش سپهر مجال دهد که آرامشی یابد ۵ - خیل: بفتح اول گروه سواران - معنی بیت: با نیروی سرپیچہ نفوی در بر بر لیکوں خودمائی مکن که سواران عرصہ حسن و جمال دزهای استوار دلها را بیک سوار مسحیر میکنند ۶ - معنی بیت: پروردگار! این شاهدان جوان در ریسمان خون عاشقان بسیار ما پروا و گستاخند چنانکه با ناوک مزگان در هر نگاه صید دلی میکنند ۷ - نگار باستعاره مقصود یار زیبا ۸ - سای رمن، بفتح ر و سکون دوم را دگان روزگار، استعاره مکنیه - اینها محض ابنا جمع این معنی پر ۹ - معنی بیت: ای حافظ، را دگان روزگار چون روزگار اوقا و مروت بهره ندارند و غمخوار بیچارگان بایستد بهترست آنان که میتوانند در صحبت این بیوفایان کناره جویند

غزل ۱۸۶

گر می فروش حاجت رندان رو کد

ایزد گه ببخشند و دفع بلا کند^۱

ساقی بجام عدل^۲ بده باده تا گدا

غیرت نیاورد که جهان پر بلا کند^۳

حقاً کمزین غمان برسد مژده امان

گر سالکی بعهده امانت وفا کند^۴

گر رنج پیش آید و گر راحت ی حکیم

نسبت مکن بغیر که اینها خدا کند^۵

در کارخانه که ره عقل و فضل نیست

فهم ضعیف رأی،^۶ فضولی چرا کند؟

مطرب بساز یرده که کسی بی اجل سمر

وانگونه این تسرائه سرایند خطا کند^۸

ما را که دردِ عشق و بلایِ خمار گشت
با وصلِ دوست یا میِ صافی دوا کند
جان رفت در سرِ می و حافظ به عشق سوخت
عیسی نمی گنجاست که احیای^۱ ما کند

وزن غزل ۱/۸۶ مفعول فاعلات معاعیل فاعیل (بحر مصارع متین احرب مکحوف معذوف)

۱- معنی بیت: اگر پیر می‌کند معرفت پیر رهروان و ارسته را بر آورد و عیاضی فرماید، خداوند هم از تقصیر و ندانان خواهد گذشت و محنت را به وصل خویش از آن دور خواهد کرد. ۲- عدل، مصدر است که در اینجا بصورت صفت به کار رفته یعنی مساوی و معادل، جام موصوف: رودکی گوید

آن ملک عدل و آفتاب رمیانه رفته مدوداد و روشنائی گسیهان

۳- معنی بیت: ای ساقی با پیمانه مساوی بخواگر و نهید سب می بده تا گدا بر مالدار رشک مبرد و غوغا در گیتی پیا بکند؛ شاید در این جا تخریصی دانسته باشد بر حلی و حاقه مدبران که میان سریدان غنی و فقیر فراق می‌گذاشتند. ۴- حقا: مؤول به جمله میشود یعنی محقق است و یقین یابند. ۵- معنی بیت: اگر رهروی در طریق معرفت بار امانت یعنی تکلیف و طاعت را سرل مقصود برسد و بر پیمان دور الت استوار ماند، محقق است که بشارت ایمی از آسیب غمهای جهان بوی خواهد رسید. ۶- معنی بیت: ای دانه، چه محنت بینی و چه آسایش یابی، این هر دو را از خدا دان به ر کس دیگر؛ سعدی هم گوید

گر گیرندت رسد و خلق مریج که نه رحمت رسد و خلق و نه رنج

از خدا دان خلاف دشمن و دوست کاین دل هر دو در تصرف اوست

۶- ضعیف رای، مست رای و ناتوان تدبیر، صفت جاشین موصوف (آدمی). - معنی بیت: چون خرد و دانش اندک پی برار حکمت کارگاه هستی بصیرت پس درک و دریافت آدمی ناتوان تدبیر و مست رای نباید در این کار کوشش پیوده کند؛ در ضمن تلمیحی دارد بآیه ۲۸ سوره ساء (۴): خن الانسان صحیفاً (انسان ناتوان آفریده شد). ۸- معنی بیت: ای راهشگر، آمگی بود و دم را غنیمت بدان که هیچکس تا مرگش فرا نرسد، جان نسپرد و آنکه ترانه «دم غنیمت رسته» را نخواند، بطریق صواب روی بر نداشته است؛ سعدی گوید:

نگهدار فرصت که عالم نمی است نمی پیش د سا به از عالمی است

۹- احیا: مخفف احیاء بمعنی زنده کردن، مصدر باب تعالی - معنی بیت: چنان در کار مانده گزاری او دست رفت و حافظ در آتش عشق گذاشته، یاری عیسوی نفس به جانبش گنجاست تا دل مرده ما را بهر جانی ناره

غزل ۱۸۷

دلا بسوز که موزِ تو کارها بکند
 نیازِ نیم شی دفعِ صد بلا بکند^۱
 عتابِ یارِ پری چهره عاشقانه بکش
 که یک کرشمه تلافیِ صد جفا بکند
 ز ملک^۲ تا ملکوتش حجاب بردارند
 هر آنکه خدمتِ جامِ جهان نما بکند
 طیبِ عشق مسیحا دست^۳ و مشفق لیک
 جو درد در تو نبیند، کرا دوا بکند^۴
 تو با خدایِ خود اندازِ کار^۵ و دل خوش دار
 که رحم اگر نکند مدعی، خدا بکند
 ز بختِ خفته ملولم بود که بیداری
 بوقتِ فاتحه صبح^۶ یک دعا بکند
 بسوخت حافظ و سوئی برلف یار ببرد
 مگر دلالتِ این دولش صبا بکند^۷

وزن غزل ۱۸۷: معاض معائن معائن فعلی (بهر محبت شمس مخیون محذوف)

۱- معنی بیسته ای دل بگذار که از سوز و گداز تو مشکنها بگشاید؛ عجز و زاری در یک نیم شب
 صدگونه بلا را براند و دور کند ۲- عتاب یار: بکسر اول چشم و علامت یار. اصاحه مفید و ایستگی فاعلی -
 معنی بیسته چشم و علامتی که یار فرشته سپا کند بشیوه عاشقان پذیرا شو و بردباری از خود بنماید چه یک بار و
 غمره وی صدگونه درشتی و شتم را تدارک کند و اندر آن را زمین ببرد ۳- ملک: بضم اول و سکون دوم
 جهان فرودین یا عالم ماده - معنی بیسته از جهان فرودین یا عالم معنی غمه پرده ها از برابر چشم رهروی که
 کمر چاکری جام جهان بین یعنی ضمیر روشن مرشد پاکدل را بر میان بندد، برداشته خواهد شد ۴- مسیحادم،
 جانبخش و عیسوی نفس، صفت مرکبه برای مسیح نگاه کنید غزل ۴ شماره (۱۳) ۵- معنی بیت: عشق
 طیبی است جان بخش چون عیسی مسیح، مهربان و دلسوز، لیکن چون دردی نداری، بتو داروئی نتواند داد؛
 مقصود آنکه درد نیست و گرنه درمان هست. بگفته معنی «ارادتی شما تا سعادت پیبری» مثالی گوید.

هر کسی از رنگ گفتاری بدین ره کی رسد بود باید مرده موز و مسره بساید گام زن
 ۶ — با حدی خود انداز کار کار خود بعد از گذار کن ۷ — فائحه صبح، آغار بامداد — معنی بیت: از بهجت
 نامساعد تنگدل، آیا ممکن است که دل آگاهی هنگام آغار، بمداد دعائی در کار ما بکند، چه دعای صبح خیران
 ۸ — معنی بیت: حافظ در آتش جدائی گداحب و نشانی از گیسوی یار ندیده، شاید نسیم
 مشکین نفس بهاری که بر رلف یار وریده است، و ر بدین تولد یا بهجت بیک رهبری کند.

غزل ۱۸۸

مرا برندی و عشق آن فضول غیب کند
 که اعتراض مرا اسرارِ علم غیب کند^۱
 کمالِ سرِ محبتِ بین نه نقصِ گده
 که هر که بی هنر افتد نظر بسعیب کند^۲
 ز عطرِ حورِ بهشت آن نفس برآید بوی
 که حاکِ مسکده صا غیرِ جیب^۳ کند
 چنان رند ره اسلام غمزه ساقی
 که احتساب^۴ ز صهباء^۵ مگر صهباء^۶ کند
 کلیدِ گنجِ سعادت قبولِ اهل دلست
 مباد آینه در پس نکته شک و ریب^۷ کند
 شبانِ وادیِ ایمن^۸ گهی رسد برادر
 که چند سال بحان خدمتِ شعیب^۹ کند
 ز دیده خون بچکاند فسانه حافظ
 چو یادِ وقتِ زمانِ شباب و شب^{۱۰} کند

وزن غزل ۱۸۸: مفاعیلن فاعلن مفاعیلن (بهر مجتث شمس مخبون معذوفه)

۱ — معنی بیت: آن پاوه گو بر مهرورزی و وارستگی من خرده میگیرد که بر رازهای دانش عالم غیب
 ریان اعتراض و عیبجویی بیگناید. ۲ — معنی بیت: بکمال راز عشق من بنگر نه بگاستی و رفتی گناه، چه
 آنکه هنر و کمالی ندارد، چشم وی جر غیب و نقص ببیند سعدی گوید:

الا ای هنرمند فرخنده خوی هنرمند تشبیهام عیبجوی

۳ - حبیب: بفتح اول و سکون دوم گریبان - معنی ییب آن دم بوی خوش سبزه چشم بهنشی پراگنده میشود که غبار میخانه ما را عطر گریبان خود سارده ۴ - صهب: بفتح اول و سکون دوم پیاده ۵ - صهب: بهم اول و فتح دوم و سکون سوم مقصود ابو یحیی صهب بن مثنی الزومی صحابی پیامبر است که درباره تقوای وی رسول اکرم فرمود: *يَعْقِبُ اللَّهُ كُنْ يَخْصَهُ* (بده طوری است صهب که اگر از خدا هم ترسد، ناهرمانی نمیکند، چه رسد بآنکه خدا نرس هم هست) - معنی ییب: کرشمه سافی بدانگونه راه دل اهل اسلام را میرسد که هیچکس حتی صهب را پیاده بوشی برهبر نتواند کرد ۶ - رسب: بفتح اول و سکون دوم شک و تردید - معنی ییب: کلید حرامه بیکمعنی بدرفتگی و مقبولی در پیشگاه صاحبزادان است، نباید کسی در این مسأله دقیق شک و تردید بخورد ۷ - اس: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم جانب راست، اصل وصفی از یمن: وادی اس بیابانی که در مجادای حق موسی علیه السلام رسیده میرنگاه کنید بسفر ۱۹ شماره (۲) - شبان وادی ایمن گنابه از حضرت موسی است ۸ - شعب: بهم اول و فتح دوم و سکون سوم نام پیغمبر و پدر زن موسی که حطاب الاساء لقب رست (بقول از لغت نامه دهخدا) - معنی ییب: چوپان وادی ایمن حضرت موسی آنگاه بمقصود خود که تقرب بخداوند و پیوند با حیوانات شعب پیامبر است نائل میگردد که سالیانی چند در دل و جان کمر بخدمت شعب می خد. بند و راه کمال پوید ۹ - شیب: بفتح اول و سکون دوم پیری - معنی ست: آنگاه که حافظ از روزگار جوانی و پیری خود یاد میآورد همه سرگشتش جاسورش از دیده خون روان میسارده

غزل ۱۸۹

طایر دولت اگر ساز گذاری بکند

بار باز آید و با وصل فراری بکند

دیده را دستگیر در و گهر گرچه نماند

بخورد حونی و تدبیر تزاری بکند

دوش گفتم: بکند لعل لبش چاره من

هاتف غیب ندا داد که آری بکند^۲

کس نیارد^۱ بر او دم زند از قصه ما

مگرش باد صبا گوش گذاری بکند

داده ام باز نظر^۵ را بتدری^۴ پرواز

بار خواند مگرش^۶ سقش و شکاری بکند

شهر خیالست ز عشاق بود کسز طرفی
مردی^۱ از خویش برون آید و کاری بکند
کو کریمی که ز سرم طربش غمزد^۲
جرعه در کشد و دهن خماري بکند^۳
یا وفا یا خبر وصل تو^۴ یا امرگ رقیب
بود آیا که ملک رین دوسه کاری بکند
حافظا گر نروی از در او هم روزی
گفتری سر سرت از گوشه کناری بکند^۵

دری عزل. ماعلان ماعلان ماعلان (سحر رمن شمن معین محفوظ)

۱ - طایر دولت، پرده اقبال یا همای بهب، تشبیه صریح - معنی بیت: اگر همای بهب بیک بار دیگر بر ما گذری کند، دوسه بار مگر در و برای وصال عهدی می بندد. ۲ - غمزد: محفوف دستگاه بعضی دسترس و استطاعت - معنی بیت: هر چند چشم آن دسترس و استطاعت را بدرد که مروارید و گهر نثار کند ولی خون دل میخورد و سرشک خون در قدم بار می افشاند. ۳ - معنی بیت: دیشب با خود میگویم که کاش لب لعل فامش بتدبیر دل بیمار من ببردارد، نوار دهنده عیبی بانگ بر آورد که بلی چنین خواهد کرد. ۴ - سیارد: نمیتواند، مصدر آن پارس - معنی بیت: هیچکس نمیتواند در پیش یار از سرگذشت ما سخن گوید چنانکه باد بهاری پیام را بگوش وی برساند. ۵ - بار نظر شاهین دیده، تشبیه صریح. ۶ - ندرو، بفتح اول و دوم و سکون سوم و چهارم خروس صحرائی، ترنگ. ۷ - مگر قدشک بعضی شاید - معنی بیت: شاهین دیده را بسوی ترنگی پیرواز آورده ام، شاید بشیوه عید ندرو پی برد و بدانش افکند یکایه معصود است که شاید بتواند دل یار را بدست آورد و بوصول برسد. ۸ - مرد مرد مرده یا پهلوان - معنی بیت: شهر از عاشقان نهی است، باشد که از گوشه ای پهلوانی از خود گذشته گم پیش بید و کار خطرناک عشق دوری را پشسته سازد. ۹ - معنی بیت: در آمدی بر رگوار کجاست که رحفل شادی وی غمگینی یک آشنام (جرعه) می نوشد و در دسر شرابردگی را از خود دور سازد. ۱۰ - یا حرف ربط برای عطف مفید معنی اباحه (جایز شمردن) - معنی بیت: یا تو پیمان بسر بری یا پیم وصال بهی یا خبر درگذشت حریف من در عشق برسد؛ کاش که گردون از این دوسه کار یک کار را انجام دهد. ۱۱ - معنی بیت: ای حافظ، اگر از آستان پسر روی برتابی، دوری بر بالین تو از گوشه و کنار همانا گذری خواهد کرد.

غزل ۱۹۰

کلکِ مشکین^۱ تو روزی که رما بباد کد
 ببرد اجرِ دو صد بنده^۲ که آزاد کند^۳
 قاصدِ منزلِ سلمی^۴ که سلامت بآتش
 چه شود گر بسلامی دلِ ما شاه کند
 امتحان کن که بسی گنجِ مراد^۵ بدهد
 گر خرابی چو مرا لطفِ تو آباد کند
 یارب اندر دلِ آن خسرو شیرین^۶ اندر
 که رحمت گسذری بر سرِ فرهاد کند
 شاه را به بود از طاعتِ صد ساله و رهد
 مددِ یکساعته عمری^۷ که درو داد کند
 حالیا عشوه ناز^۸ تو زیبا دم برد
 تا دگر باره حکیمانه چه بسپارد کند؟
 گوهرِ پیاکِ تو از مدحتِ ما مستغنیست
 فکرِ مشاطه چه با حسنِ خداداد کند؟
 ره نبردیم بمقصودِ خود اندر شیراز
 خرم آن روز که حافظِ ره بسفداد کند^۹

وزن غزل: فاعلاتن فاعلاتن فعلن (بحر رمل مثنوی مخموف)

۱ - کلک مشکین: یکسر اول و سکون دوم قلمی که از مرکب آن بوی مشک بمشام برسد (لغت نامه دهخدا). در قدیم مرکب را با اندکی مشک درمی آمیختند تا بوشته عطر آگین شود. ۲ - بنده: چاکر و خیرید و مملوک و غلام. ۳ - آزاد کند: از قید بندگی و سارت بردگی برهاند. ۴ - سلمی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر، از عرب پس عرب رمی معشوقه در عرب و مجازاً هر معشوق را گویند (مقل از لغت نامه دهخدا). - معنی بیت: یک اقامتگاه سلمی که گردد و آسب هرگز بوی مرساند چه زیبا دارد اگر بسدرود و سلامی از سوی دوست دل ما را خوش سازد. ۵ - گنج مراد: گنج معصود تشبیه صریح - معنی بیت: پیارمای

و ببین که اگر از دست رفته‌ای مانند مرا مهریابی و نطف تو بسامان بر ساند و ویران سرای دلی را عمارت کند
پیدایش آن بتو گنجهای مقصود بخشد ۶ - خسرو شیرین شهریار شریک‌کار کشور حسن، با ستاره مقصود
پار زیبا - معنی بیت: پروردگارا، شهریار شریک‌کار کشور حسن الهام فرما که ییعتشایی و مهریابی بر بالین
عاشق از جان گذشته خود فرهاد گدیری آرد ۷ - یکساعتی عمر رسیدگانی بقدر یک ساعت، صفت نسی و
موصوف - معنی بیت: ارزش یکساعت از رسیدگانی شهریار که بدل پر دارد بهتر و سر برار یکصد سال عبادت
کردن و پارسائی ورزیدن است معنی گوید.

طریقت بجز خدمت خلق نیست بتسبیح و سجاده و دلق نیست
۸ - بار تاره و بورسته (برهن قاطع) - معنی بیت: اکنون کرشمه تو اساس هستی مرا ویران کرد، تا
بار دیگر ندانم عشوه تو چه شیوه حرمنداده‌ای را بیاد بدهد ۹ - معنی بیت: سرشت پاکیزه تو از ستایش ما
بی‌بازرس، اندیشه آرایشگر چیری بر ریائی خدا آفریده تواند آورد ۱۰ - ره بغداد کند، راه بغداد در پیش
گیرد و بدربار مدح خود سلطان احمد شیخ اویس حس اینکای برود.

غزل ۱۹۱

آن کیست کر روی کرم با ما و عباداری کنند؟
بر خای بدکاری چو من یکدم نکوکاری کند^۱
اول بیانگی نسای^۲ و نسی آرد بدل پیغام وی
وانگه بیک پیمانه می با من و فساداری کند
دلبر که جان فرسود ارو، کام دلم نگشود ارو
بومید سوان بود ارو، باشد که دلداری کند^۳
گفتم: گره نگشوده‌ام زان طره نام من بوده ام
گفت: مش فرموده‌ام با ما تو طراری^۴ کند
پشمیه پوش^۵ تند خو از عشق تشدید است بو
ار مستیش رمزی بگو تا ترک هشیاری کند
چون من گدای بی نشان مشکل بود یاری چنان
سلطان کجا عیش نهان سارند بازاری کند؟^۵
زان طره پر پیچ و خم سهلست اگر بفینم ستم
ار بدور بجیرش چه غم، هر کس که عیاری کند؟^۷

شد لشکرِ غم بی عدد، ز بهجت میخو هم مدد
 با فخر دین عبد الصمد^۱ باشد که غمخواری کند
 با چشم پر سیرنگِ او حافظ مکرِ هبکِ او
 کان طسرة شیرنگِ او بسیار طراری کند^۲

ورن غزل ۱۹۱ مستعمل مستعمل مستعمل (بحر رحر مثنی سالم)

۱- معنی بیت: آیا کسی توان باعث که گریه به عهد خود با ما و ما کند و پیمان بگاهدارد و درباره گناهکاری ما مدس بکند. ۲- مانگ بای، ز رخوش حشره. ۳- معنی بیت: حمام در عراق دستان باعمال گشت و مراد خاطر من روی حاصل شد پس از وی مأیوس شاید بود که تواند بود که مدجوتی ما بپردازد. ۴- طراری، صبح او و شدید دوم کسه بری و حبه گیری و عاری، اسم مصدر از طرار که صبعة مبداءه است از طر یعنی اول و شدید دوم بمعنی بریدن. معنی بیت: یار گفتم که از گیسوی تنکن برشکن تو گرهی باز مکرده ام. پاسخ داد من بر لب گرهگیر خود فرمان داده ام تا دل مرا چون عازان سیلما ببرد. ۵- پشمینه پوش، حرقه پوش، صفت جانشین موصوف (صوفی)، معنی بیت: صوفی عربده جسو از عشق و معرفت حق بوئی برده است. رستن و بیهوشی پاری بمعنی بگو ما و خود پرستی دست شود. ۶- معنی بیت: دشوار است که یاری چنان ربا ما گدای بی نام و تشانی مانند من لقب ببرد و جو گردد همانگونه که پادشاه هم با قلندر کوچه و بازار هرگز بسای و بوش نمیرد. ۷- معنی بیت: اگر از آن لقب گرهگیر و پیچان جوور کشیم، آسان است، چه آنکه صداری و برهبری کند، از کندو رجیری که برپای او در میدان بماند، پاک نخواهد داشت. ۸- فخر دین عبد الصمد، شاید مراد از فخر الدین چنانکه آقای سید ابوالقاسم اسجری شیرازی در صفة ۷ بکلمه پر دیوان حافظ شیرازی مصحح خود نوشته بد این مرد بزرگ به گمان نزدیک به یقین مولانا بهاء الدین عبد الصمد بحر بادی از اعداب شیخ سعدالدین محمد حموی و از عالمان و دانشمندان معاصر حافظست که مورد تحلیل و تکریم رجال و مرای رعای میر بوده و به تعبیر جید شیرازی در شمدالارار... به ملازمت سلطان متلاشد و به برکت علم از آن آفت رهایی و سلامت یافته. ۹- معنی بیت: ای حافظ با وجود دنده اسونگر او بقصد دمدار روی میاور که لقب شگون دی معجب غارنگر دهاسه.

غزل ۱۹۲

سرو چمان^۱ من چرا میل چمن نمیکند؟
 همدم گیل نمیشود، یسار سمن نمیکند؟
 دی گله زطره اش کردم و از سرِ فوس^۲
 گفتم که این سیاه کج^۳ گوش بچمن نمیکند

تا دلِ هرزه گسرد من رفت بچین زلف و
 رانِ سفرِ درازِ خود عزمِ وطن نمیکند^۱
 پیشِ کمانِ ابرویش لایه همی کشم ولی
 گوش کشیده است رانِ گوش بمن نمیکند^۲
 با همه عطفِ دامنست^۳ آیدم از صبا عجب
 کز گذرِ تو^۴ خاک را مشکِ ختن نمیکند
 چون ز نسیم میشود زلفِ بنفشه پرشکن
 وه که دلم چه یاد از آن عهد شکن نمیکند؟^۵
 دل بامید روی او هدمِ جان نمیشود
 جان بهوای کوی و خدمتِ تن نمیکند^۶
 ساقی سیم ساقِ من گسر همه درد میدهد
 کیست که تن جو جام می حمله دهن نمیکند؟^۷
 دست خوشِ جفا مکن آبِ رخم که فیضِ ابر
 بی مسدِ سرشکِ من درِ عنس^۸ نمیکند
 کشته غمزه تپو شد حافظ ناشیبه پسند
 تیغ سراسب، هر کرا دارد، سفین نمیکند^۹

وزن غزل ۱۹۹۲، متعلی معاضی، معنی معاض (بحر رجز مثنی مطوی محبوب)

۱ - چمان، به فتح اول حرامان، صفت سرو، مصدر آن چیدن است - معنی بیت: از چیست که سرو
 خوش حرام من آهنگ رفتن بگلزار ندارد و خود را همس گل میسازد و یاسمن را بیاد می آورد ۲ -
 قوس، مخفف امسوس بمعنی ریشخند و استهزاء ۳ - سیاه کج سپه رنگ خمیده و دوسا، با استعاره زلف
 لحم ابرو هم مقصود است - معنی بیت: دیروز ز رلف پیچان او شکوه کردم، یار پریشانند و استهزا پاسخ داد
 که گسوی سیاه من بسختم گوش فر نمیدهد و فرمان نمی پذیرد ۴ - معنی بیت: از آن زمان که دل یساره پوی
 من در چین و شکج گیسوی دراز و جای گرد، دیگر ر این سر طولانی و دور و دراز قصد پارکش بسته
 من که وطنگاه اوست ندارد؛ در مصراع اول ر چین به هم شکن زلف مراد است ۵ - گوش کشیده؛ گوش
 تاب داده و خمیده، صحت مرکب معنوی، مسد، کمان 'برو مسدالیه است - معنی بیت: در برابر کمان ابروی
 او بیومنه عرض نثار و خواهش میکنم ولی گوئی بدست باز دو گوش این کمان با کشیدن زه پیچیده و تاب

یافته است و در این حال بسخن من گوش مرا بپندد ۶ - عطف دامن، بفتح اول و سکون دوم سجااف و چین دامن ۷ - گذر تو: گذشتن و رفتن تو یا گشت و گذار تو؛ گذر در اینجا بصورت اسم مصدر بکار رفته است - معنی بیت: بادامن پرچون تو که عطر اشنان است از باد بهاری در شکتم که چرا هنگام گشت و گذار تو خاک را با این بوی خوش بشک خش بدن میکند ۷ - معنی بیت: چون گیسوی بعشه از باد بهاری آشفته و پرچین میگردد، شگفتا که دل من چه یاده از آن پسند گسل میکند؟ مقصود آنکه بسیار یاده از آن سار سست عهد میکند ۸ - معنی بیت: دل مأر زوی دیدار چهره جان من جان میگردد یعنی وصل جانان را بر صحبت جان ترجیح میدهد و جان بر بهواداری کوی درست رحمت تن سربار میرسد و نافرمانی میکند ۹ - معنی بیت: اگر ساقی سیمین اندام من یکسره باده پالوده (صاف ناکرده) بدهد هر که باشد تن خود را چون ساعره یکباره بدهد بدل میکند تا بهره بیشتری بگیرد: استفهام مجازاً امید تقریر و التیاف ۱۰ - عین، بفتح اول و دوم ناعده ای است در جنوب غربی شبه جزیره عربستان که مروارید آن مشهور بوده است - معنی بیت: آبروی مراریدون ستم و پایمال بی مهری مبار که بر رخ بر بی مدد اشک من که آب روی مست در دریای عین مروارید نتواند پرورد ۱۱ - معنی بیت: حافظ نصیحت ناپدر کشنه تبع کر شمه نو گشت، بلی شمشیر جزای کسی است که گنار دردی و سوری و آری در دل وی پدید بیاورد.

غزل ۱۹۳

در نظر باری ما بیجبران حیرانند

من چینم که نمودم دگر ایشان دانند

عاقبتان نقطه سرگاز وجود^۱ وی

عشق داند که درین دایره سرگردانند

جلوه گاه رخ او دیده من تنها نیست

ماه و خورشید همین آینه میگردانند^۲

عهد ما بآلب شیرین دهان بست خدا

ما همه بنده^۳ و این قوم خداوندانند^۴

مفلسانیم و هوای می و مطرب داریم

آه اگر خرقه پشمین بگرو نتانند^۵

وصل خورشید شب پره اعی^۶ نرسد

که در آن آینه صاحب نظران حیرانند

لافِ عشق و گله از بار زهی لافِ دروغ

عشقبارانِ چین مستحقِ هجرانند^۸

مگرم چشمِ سیاهِ تو پیاموزد کار

ورنه مستوری و مستی همه کس نتوانند^۹

گر بترهنگه ارواح^{۱۰} سرد بویِ تو باد

عقل و جان گسهرِ هستی بشتار افشانند

زاهد اررندیِ حافظ نکد فهم چه شد؟

دیو مگر یزد از آن قوم که قرآن خوانند^{۱۱}

گر شوند آگه از اندیشه ما معجبگان

بعد از این خرقه صوفی بگرو نستاند^{۱۲}

ورن غزل ۱۹۲ قاعلاس مغلان مغلان قع لان (بهر رمل منمن محیون اصلم مسع)

- ۱ - نمودم: نشان دادم - معنی بیت: عاقلان در کار عشق ورزی ما سر گشته اند، من بدینگونه ام که خود را نشان دادم، از این پس بیجبران حود، اند که چه بکند ۲ - سر گار وجود پرگار هستی و صمم، تشبیه صریح به معنی بیت: خردمندان مرکز دایره پرگار هستی میبایند و برگردانِ عالمند، ولیکن عشق یقین دارد که در دایره وجود سرگشته اند و برادر آفرینش می برود و خواهد برد ۳ - معنی بیت: چشم ما بپنهانی محل جلوه و نمایش چهره محبوب ازلی بسته شد، و خورشید بر آینه دار جمال یارید ۴ - پند: چاکر زر خرید و مملوک ۵ - خداوند، خواجہ و مولی و مالک ۶ - معنی بیت: تهیدستیم و رغبت بنوشیدن می و شنیدن نوای رامشگر داریم، مایه دریغ و تأسف خواهد بود اگر دلِ پشیمه ما را در بهای می و مطرب بگروگان بپذیرند ۷ - اعمی، بفتح اول و سکون دوم و با معصومه در آخر کور، اصل و وصفی از مصدر اعمی بفتح اول و الف معصومه در آخر تاییاتی - معنی بیت: شیره کور توانائی وصال آفتاب را ندارد چه در آینه خورشید جهان هستی دیده و را سرگشته مانده اند یا چه رسد بگور دلا ۸ - معنی بیت: ادعای عاشقی کردن و از یار گله نمودن بعید مینماید و چه لاف دروغی است، چسب عشق و زردنی شایستگی وصال ندارند و سراوار آند که همواره گرفتار هراق میبایند ۹ - معنی بیت: شد که چشم سیاه تو بمن ایس هر را تعلیم دهد که در عین مستی از یاد عشق در پرده پرهیزگاری پوشیده است و این کاری است که از هر کس بریاید ۱۰ - سرهنگه: محف برهت گاه، جای خوش و آرام و با صفا - سرهت: بسم ول و سکون دوم و فتح سوم پاکیزگی و صفا بگوئی - برهنگه ارواح: اضافه تحصیصی - معنی بیت: اگر بپند بسیم بوی جانبخش تو بآرامگاه روانها رسد خرد و روح آدمی گوهر وجود خوش را بشارت آورد ۱۱ - معنی بیت: گر پارسای دیاکار بوارستگی

حافظ پی برد، ناکی مست، چه گفته‌اند، شیطان از جماعتی که کلام خدا را تلاوت کنند هراسان دور میشود
بکتابه مقصود آید که من حافظ قرآنم و راه‌دريا کار دیو است؛ مصراع دوم را حافظ از بیت معروف سعدی
تصمیم کرده و بصورت ارسال مثل آورده است:

دیو بگیرد از آن قوم که فرمان حواید و آدمیزاده نگهدار که فرمان بسپرد
مقصود از مصراع دوم بیت سعدی این است: سان را بنگر که سینه‌اش میتواند حامل کلام الهی قرآن
باشد ۱۲ - معنی بیت: اگر از فکر ما پشمنه پوشان ریاکار، شاهدان می‌کند معرفت آگاه شومند، از این پس
خرقه ما را بپهای باده بگروگان نمی‌پذیرند و ما را بجبری نشمارند.

غزل ۱۹۴

سمن بویان عبار غم چو بنشینند، بنشانند

پری رویان قرار از دل چو بستیزد، سستازد^۱

بفتراکِ جفا^۲ دلها چو سربندند، سربندند

ز دها عبیرین حاشا چو بگشایند، بگشایند

بعمری یکنفس با ما چو بنشیند، سرخیزد

نهارِ تنوق^۳ در خاطر، چو برحیزند، بنشانند^۴

سروشکِ گوشه‌گیران را چو دریاسد دریاسند

روح مهر از سحر خیزان نگردانند، اگر دانند^۵

ز چشم لعلِ رمایی،^۶ چو می‌خندند، می‌بارند^۷

زرویم رازِ پنهانی، چو می‌بیند، میخواند

دوایِ دردِ عاشق را کسی کو سهل پندارد

زهکِ آمان که در تدبیر در مانند، در مانند^۸

چو منصور^۹ از مراد آنان که بردارند،^{۱۰} بردارند

بدین درگاه حافظ را چو میخوانند، میرانند

درین حضرت چو مشتاقان نیاز آرند، ناز آرند

که با این درد اگر در بند در مانند، در مانند^{۱۱}

ورن غزل ۱۹۴ - معاعیل معاعیلن معاعیلن (بهر هزج منمن مسیم)

۱ - معنی بیت: چون یاران یاسمی بو در برم نمانند، گرد سوه از قصای سینه بچسبند و فرو نشینند و فرشته رویان چون بجدال و پیگار برخیزند آرام ز دل ببرند. ۲ - هتراک: بکسر اول و سکون دوم تسمه‌ای که از پس و پیش رین آید، بچسبند. هتراک جدا: گند منم، تشبیه صریح - معنی بیت: فرشته رویان چون دلهای عاشقان را بکنند منم استوار بندید دیگر نخواهد گشتود و چون گریه از گیسوی مشکین باز کنند جانهای بیدلان را پراکنده سازند. ۳ - نهال شوق: شخ نورسته اشتیاق و آرزومندی، تشبیه صریح. ۴ - بنشاند غرس کند یا بکارند. ۵ - معنی بیت: چون با شک گوشت نشینان کوی محبت التفاتی کنند، گهر بدست آورند روی مهربانی از عاشقان شب رسد مدار بگرداند اگر بداند که دعای سحر خیران باجانب بر دیک است - میان دریابند و دریابند صفت جاس مرکب ماضی. ۶ - رمائی: بسم اول و تشدید اناری، صفت سببی، لعل موصوف - لعل رمائی: از انواع لعل رنگ نارداه (العت سائمه دهخدا) در اینجا باستعاره مراد اشک سرخ خام. ۷ - می بارند روان میبارند در اینجا بصورت فعل متعدی بکار رفته است - معنی بیت: چون شاهدان تبسم کنند از شوق اشک سرخ دم از دیده‌ام روان میبارد و چون بگاهی کنند از چهره‌ام سر نهان عاشقی را دریابند. ۸ - معنی بیت: آنکه درمان بیماری عشق را آسان گمان میبرد و آن کسان که باتدبیر خام خود بیچاره خوئی درد عاشق می‌دارند، سرانجام همه بضر خود پی خواهند برد. ۹ - منصور: حسین بن منصور حلاج عارف نامی که انا الحق می‌گفت و بموای علمای دین کشته شد، میر نگاه کنید بحرل ۱۲۲ شماره (۷). ۱۰ - بردارند بدار آویخته شده‌اند. ۱۱ - بردارند بهره و عمر و سود دارند - میان بردارند و بردارند تجنیس مرکب تام - معنی بیت: کسانی که منصور را بردار آویخته شوند، از شاهد مقصود کام میگیرند و چون حافظ را بدین آستان دعوت میکنند بدرنگ وی را دور می‌سازند که نه هنوز بمقام جایاری رسیده‌ای و شایستگی خدمت این درگاه را پنده‌ای. ۱۲ - معنی بیت: در این آستان چون آرزومندان اظهار عجز و عرض حاجت کنند، شاهدان سماع نمایند و چشم عنایت بر آنان نگرند، چه با درد محشی اگر مشتاقان در اندیشه علاج دل و حواهان وصال باشند، یقین فرو مانند و بجائی می‌رسند.

غزل ۱۹۵

غلامِ نرگسِ مستِ تو^۱ تاجدارانند

خرابِ بساده^۲ لعلِ تو^۳ هوشیارانند

ترا صبا و مرا آب دیده شد غماز^۴

و گریه عاشق و معشوق رازدارانند

ز زیر زلفِ دو تا چون گذر کنی بگر

که از یمن^۵ و یسارت^۶ چه سوگوارانند

گذار گن چو صبا بر سفسفه زار و بسین

که از نطاولِ رقت چه بیقرارانند^۱

نصیبِ ماست بهشت، ای خداشناس، پرو

که مستحقِ کرامت گناهکارانند^۲

نه من بر آن گلِ عارضِ غزلِ سرایم و بس

که عندلیبِ تو از هر طرف هزارانند

تو دستگیر شو، ای خضرِ پی خجسته^۳ که من

پیاده میروم و همراهان سوارانند

بیا بمیکند و چهره ارغوانی کن

مرو صومعه کایا سیاهکارانند^۴

خلاصِ حافظ از آن زلفِ تابیدار^۵ میاد

که سنگان کند تو رسگاراسند^۶

ورن غزل ۱۹۵. معانی معانی معانی قع لال (بهر محتب منی محبوب اصلم میخ)

۱ - برگس مست: برگس محمود یا مستعاره مقصود چشم حماری ۲ - باده نعل یا مستعاره مقصود باده

لعل لب ۳ - عمار صبح اول و شید دوم صبح چپ و صام - معنی بیت: یاد بهاری پیام سرا هاش کرد
واشک با میامی سر عشق مرا اشکار نمود و اگر چس میود عاشق و مضنوق را ر محبت را همواره پوشیده
میدانند ۴ - یمن، بفتح اول سوی راست ۵ - بر صبح دل سوی چپ - معنی بیت: چون حرامان

بروی، از زیر گیسوی خم اندر خم نظر کی نا بدای که در راست و چپ تو عاشقان بسوگ شسته و مصیبت
رده بسارید ۶ - معنی بیت: مانند نسیم بهاری بر ششها گذر کی و بگر که از در دستنی زلف پیچان سو
آنها سخت بیناب و قرارید ۷ - معنی بیت: ای که لال خداشناسی میری و خدا را نشناخته ای، بهشت

موجود قسمت ما خواهد بود از بر ما دور شو، چه شایسته بخشش ایردی گناهکارانند که بامید کرم و غفر
عدادی بدرگاه ایردی روی آوردند نه مرور عبادت و خودپرستی ۸ - پی خجسته: میارک قدم، صفت
مضرب نسی الله که هر جا قدم می نهاد سیره میروید در شعا یا مستعاره پیر دلیل یا نجات بخش ره گم کردگان

مقصود است ۹ - معنی بیت: بمحابه بشتاب و با پوشیدن می حساره ر گنگون کی، بدیر عاهد مرو که جای
سبه نامگان دامن آلوده است ۱۰ - معنی مصراع: سپر بودن در بند عشق تو عین رهائی و نجات است -
سنگان کنند تو مستدالیه، رسنگاران مستد و اسرا بطله، گاه برای مزید تأکید مستد را با مستداله از لحاظ جمع
مطابقه میدادند.

غزل ۱۹۶

آنان که خاک را بـ نظر کـیمیا کنند
 آیا بود که گوشهٔ چشمی سما کنند؟^۱
 دردم نهفته به زطیبیانِ مدّعی
 بشاگرد که از غـزانهٔ غـیم دوا کنند؟^۲
 معشوق چون نقاب زرح در نمی‌کشد
 هر کس حکایتی بتـصور چرا کنند؟^۳
 چون حسن عاقبت نه برندی و راه‌دست
 آن به که کارِ خود به‌عنایت رها کنند؟^۴
 بی‌معرفت مباشی که در من سرزد عشق^۵
 اهلِ نظرِ معامله با آشنا کند
 حالی درونِ پـرده بسی فـتـنه می‌رود
 تا آن زمان که پرده سـرافـتد، چـها کنند؟^۶
 گر سنگ ازین حدیث بنالد عجب مدار
 صاحب‌دلان حکایتِ دل حـوش ادا کنند؟^۷
 می‌خور که صد گـاه را غبار در حجاب
 بهتر ز طاعتی که بروی و ریا کند؟^۸
 پیراهنی که آید از بوی یوسفم
 ترسم برادرانِ غیورش^۹ قبا کنند
 بگذر بکویِ می‌کده تا رمهٔ حـصـور^{۱۰}
 اوقاتِ خود ز بهر تو صرفِ دعا کنند
 پنهان ز حاسدانِ بخودم خوان که منعـمان^{۱۱}
 خیرِ نـهـان بـرای رضایِ خدا کنند

حافظ دوام وصل^{۱۲} میسر نمیشود

شاهان کم التفات بحال گدا کسد

در غزل ۱۹۶، معمول فاعلات معاعیل و غلات (بهر مصارع مثمن اعراب مکثوف مقصور)

۱- معنی بیت: کسی که با اکسیر بگه خود خاک تیره را در تواند کرد آیا تواند بود که با گوشه چشمی بعیایب بها بنگرند؟ گویا حافظ در این غزل تعرضی گونه‌ای بدین غزل از شاه نعمت الله ولی دارد.

ما خاک راه را بسطر کبچ کسیم صد درد را بگونه چشمی دوا کنیم

۲- معنی بیت: بیماری من از این پر شک میان پنهان بعاند بهر سینه امید آن دارم که از گنجینه غیب داروتی بمن دهند و درمانم کنند. ۳- معنی بیت: چون محبوب ارلی در حجاب کبر یا و جلال خود پنهان است، هر کس یگمان خود باید صوری ابرو بسارد که بی صورت مصنوعی دهی و تصور سازنده است نه نمودار جمال حق. در ضمن توضیح دارد بگفتار حضرت عیسی علیه السلام درباره تصور مردم از وجود خداوند که میفرماید: کَلِمًا مِزْ تَمُوهُ يَا هَٰؤُلَاءِ لَكُمْ فِي لَدُنِّي مَعَايِهُ هُوَ مَصْنُوعٌ مِثْلُكُمْ مَرْدُودُ الْكَمِّ (هر چه را بنگمان خود در باریکترین معانی مشخص کنید، ساخته‌دهی شماست و درست نیست و بشما باز گردانده میشود). ۴- معنی بیت: فرجام سگ را بغرور پارسائی و لاف و ارسنگی توان یافت، خوست که آدمی کار و کوشش خود را بعیایب و لطف ایزدی واگذارد و بوفی از حق بعزید، حافظ در غزل دیگر فرماید:

کار خودگر بکرم سارگداری حافظ ای بساعیش که با بخت جدا داده کسی

۵- من برید: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم یعنی که زیاد میکند، جمله است که در سیاق فارسی مؤول باسم شده بعضی حراج و مرایده؛ در لغت نامه دهخدا برای گواه این معنی عبارتی از صفحه ۱۸۲ سندباد نامه نقل شده است: دل و جاش را در مراسم معاملت عشق من برید برداشته - معنی بیت: از بعد شایع حتی تهیست مباش که در حراج عشق صاحبظران با هن معرفت که در بار جهان دل پاک دارند، داد و ستد میکنند؛ نظامی گوید:

کند هر جس با همجس پرردار کیوتر با کیوتر بار با بار

۶- معنی بیت: اکنون زیر پرده نیست ایمان فسادها پیا میشود، میدانیم که آنگاه که از کار رشت انسان پرده بکنار رود و رسوا شود چه عذری خواهد بر شید. ۷- معنی بیت: اگر دل سگی سگ از سحر عشق بناله آید، شکفت مکی، چه اهل دل همه جاسور عشق را بیک اثر بخش بیان تواند کرد. ۸- معنی بیت: عبادت ریائی چنان بی ارزش است که صد گنده پنهان از دیده دیگران کردن بر آن رجحان دارد، سعدی گوید:

گناه کردن پنهان به از عبادت مباح اگر خدای پرستی، هواپرست مباح

من ۱۳۰ کلیات سعدی تصحیح فروغی چاپ بروجم

۹- غیور بفتح اول و رشک بریده. ۱۰- ب کسید: پدید و چاک کنند، در لغت نامه دهخدا این بیت از سلمان ساوجی بگواه این معنی آمده است:

تا مگر وصل تو یک شب وصه کارم شود در فراقت پیرهن را ساحتم در تن عیا
معنی بیت: معنی دارم که آن پیراهن که از و بسوی یوسف خویش را توام شرف بدست برادران رشک
برنده‌اشی پاره خواهد شد تا مایه روشنی چشم من شود: برای توضیح بیشتر نگاه کنید بداستان حضرت یوسف
در قرآن مجید بویژه آیه ۹۲ سوره یوسف (۱۲) اذهبوا بقمیصی هذاللقوه علی وجه ایسی پأت بصیراً: ایسن
پیراهن مرا ببرید و بر رخسار پدرم افکند تا پارسید گردد. ۱۰ - حضور: بضم اول جمع حاضر - زمره
حضور در اینجا مقصود گروهی که جمعیت خاطر و حضور دل دارند - معنی بیت: بکوی میخانه بشتاب تا
گروهی که حضور قلب و جمعیت خاطر دارند، وقت خود را در کار دعا بدولت حق تو صرف کنند. ۱۱ -
منعم: توانگر و مالدار، اسم فاعل از اعلم - معنی بیت: پوشیده از حسودان مرا ببرد خود فراعوان چه
توانگران جوانمرد نیکی رسایی پنهانی را برای حسودی صدا بد کنند. ۱۲ - دوام وصل، پیوستگی و
همیشگی وصل یا وصل بر دوام.

غزل ۱۹۷

شاهدان^۱ گر دلبری زبسان بکنند
راهدانرا^۲ رخته در ایمان بکنند
هر کجا آن شایخ نرگس^۳ بشکفتد
گلرخانش دیده نرگسدان بکنند^۴
ای جوانِ سرو قد گوشتی ببر
پیش از آن کر قامت چوگان کند^۵
عاشقانرا بر سر خود حکم نیست
هرچه فرمان تو باشد، آن بکنند^۶
پیش چشم کمترست از قطره
این حکایتها که از طوفان بکنند^۷
یارما چون گیرد آغاز سماع
قدسیان بر عرش دست افشان بکنند^۸
مردم چشم بخون آغشته شد
در کجا این ظلم بر انسان^۹ بکنند؟

خوش برآ با غصه ای دل کاهل راز

عیش خوش در بونه هجران^۱ کنند

سرمکش حافظ ز او نیم شب

تا چو صحت آینه رحشان کنند^۲

وزن غزل ۱۹۷ فاعلاتی فاعلاتی فاعلات (بهر رمل مدس مقصور)

۱- شاهدان، ریا رویان ۲- شمع برگس با شعله مرده یار گل چهره ۳- معنی بیت: آن ریبای

لرگس مانند هرجا تبسمی کند، گل چهرگان او بر چشم خود حای دهد ۴- معنی بیت: ای تاره جوان سهی هامت، گوی سعادت از میدان هسی بر بای، از آن پس که بالای راس تو چو گل و درخسیده شود و از نو کاری بیاید: سعدی گوید:

ای که دست میرسد کاری بکن پیش از آن که تو بیاید، هیچ کار

۵- معنی بیت: بیدلان جان افشان را پرس و جان خویش فرمانروائی باشد، هر چه حکم تو باشد، همان

را بجای آورند ۶- معنی بیت: داستانی که از طوفان نوح میگوید در حب سل سرشک من از یک قطره

ناچیزتر بشمار آید ۷- معنی بیت: چون بار ما سماع پر دارد و شب هشامی و پای کویی بر حیرد، هرسنگان

جهان پاک در عرش یا تختگاه آسمان بموافقت او سماع کند و بوجد آید ۸- انسان مردم و مردمک چشم

که بآن انسان العین گویند، در اینجا از اسان بایهام مردم مقصود است ۹- معنی بیت: مردمک دیده ام از بسیاری

گریه غرقه در خون شد، در کدام سرزمین این گویه ستم بر مردم روا دارند؟ استغهام مجاراً مسعد سقی معنی در

هیچ سرزمینی این گویه ستم بر مردم روا نمی دارند ۹- بونه هجران: بونه عراق، تشبیه صریح - بونه: ظریفی

که از گل سارند و در آن درو نیم گذارند - معنی بیت: دلا، با اندوه جدی خوش سار که صاحبان اسرار و

محروران را در آتش هجران که آن بر حواس دوست است میورند و میسارند، بگفته مولوی:

عاشقم بر قهر و سرلطفش بسجد بلعجب من، عاشق این هر دو صدد

۱۰- ای حافظ، از آه و ناله سحری روی مگردان ما چون صبح آینه دلت رخسیده و ناباک شود.

غزل ۱۹۸

گفتم: کسیم دهان و لب کامران کنند؟

گفتا: بچشم، هر چه تو گوئی چنان کنند^۱

گفتم: خراج مصر طلب میکند لب

گفتا: درین معامله کمتر زیان کنند^۲

گفتم: سَنَقَطَةُ دَهْنَتِ خُودِ کِه بِسَرْدِ رَاه؟
 گفتم: صَنَمِ پَرِسْتِ مَشُو، بِا صَدِّ^۱ نَشِین
 گفتم: هَوایِ مِیکدِه غَم مِیرِدِ رَدَل
 گفتم: شَرَابِ و حَرْفِه بِه آئِشِ مِی‌دِه‌بِست
 گفتم: زاعِلِ نِشِوِشِ لَانِ بِسَرِ رَا چِه سُوْد؟
 گفتم: کِه خِواجِه کِسی سَرِ حَجه مِیرِود؟
 گفتم: دَعایِ دُولِ او وِرِدِ حَافِظِ اسْت
 گفتم: اِیْنِ دَعَا مَلایِکِ هَمْتِ آسَمَانِ کِسد

ورن غزل ۱۹۸: معقول فاعلات معاعیل فاعلات (بحر مصرع مثمن احرب مکفوف مقصور)
 ۱- معنی بیت: اریار پرسیدم که لب و دهن تو چه زمان مرا نکم میرساند؟ یار پاسخ داد: هرمان سو بالایی چشم، من هرمان بردارم، هرچه تو خواهی دهان و لبم بر آن کند. ۲- معنی بیت: یار گفتم: ببهای یک بوسه لب تو یار و ساوملک مصر را میجوید، یار پاسخ داد: بوی سوداگری هیچ ربایی نیست. ۳- معنی بیت: پرسیدم بقطعه موهوم دهان تو که راه تو بد چیست؟ یار پاسخ داد: این داستانست است که با مکه سج عشق در میان توان گذاشت به با فعل ضعیف که از دریدف این حدیثه ناتوان است. ۴- صمد، بفتح اول و دوم بی نیاز و پاینده و آنکه در مهمات آهنگ بوی کند صفت حدیثی موصوف (هدا) - معنی بیت: یار گفتم: بت را عبادت مکی و ما خدا باش. یار پاسخ داد که در کوی عشق ما را در بت پرستی بعدا پرستی میرسانند، در صحن تلمیحی دارد بآیه ۸۱۵ سوره بقره (۲) وَلِلّٰهِ الشَّرُّ رَاسِخٌ تَوَلَّوْا فَمِنْ وَجْهِ اللّٰهِ خَاورٌ وَ بَاخْتَرِ از آن خداست، پس بهر جا روی کنی بسوی حق آورده بد و آمحادات حق است. ۵- معنی بیت: یار گفتم: هَوایِ میخانه غم از دل میزداید یار پاسخ داد: خوشحال آنان که دل مردم را از اسوده میروانند. ۶- معنی بیت: یار گفتم: ناده نوشی نابشعیه پوشی صوفیانه خلاف دین است و با هم جمع بیاید، یار پاسخ داد: این

دو کار را بآئین پیر منکته با هم توان کرد ۷ - معنی این: گفتم که خواجه چه وقت برای رفاقت می‌رود؟ پاسخ داد: مگه که دو اختر سعد یعنی مشتری و ماه قرین یکدیگر شوند، حافظ ظاهر^۱ در اینجا اشاره به ازدواج ممنوع خود کرده است که احتمال دارد خواجه قوام ندین باشد. نیز مگه کنید بهزل ۱۱ شماره (۱۲)

غزل ۱۹۹

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر میکنند

چون سخلوت می‌روند، آن کار دیگر میکنند^۱

مشکلی دارم، ز دانشمند مجلس^۲ باز پرس

توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند؟

گوئیا باور نمی‌دارند روز داوری

کاین همه قلب و دعل در کار داور میکنند^۳

یارب ای نمودلتانرا با حریمودشان شان

کاین همه نار از علام ترک و استر میکنند^۴

ای گدایِ خنایه سرجه که در دیر مغان

می‌دهد آبی که دل‌هارا توانگر میکند^۵

حسن بی‌پایان او چندانکه عاشق میکند

زمره^۶ دیگر به عشق از غیب سر بر می‌کند

بر در میخانه عشق ای ملک، نسج گوی

کاندر آنجا طینت آدم مخمر^۷ میکند

صبحدم از عرش می آمد خروشی، عقل گمت

فدسیان گوئی که شعر حافظ از سر میکنند^۸

وزن غزل ۱۹۹: فاعلاتی فاعلاتی فاعلاتی فاعلاتی فاعلاتی (بحر رمل شمس مقصور)

۱ - معنی این: نصیحت‌گویان ریاکار که در محراب مسجد و بر کرسی وعظ در جامه پارسائی و تقوی

نمایان می‌شوند، همینکه در خلوت قدم نهند بآن کار دیگر (بکتابیه کارهای خلاف شرع) مسیر دارند ۲ -

دانشمند مجلس: فقیه محفل - معنی این: مسأله دشواری مراسته حل آن را از فقهی که در مجلس است،

بحری. مشکلم این است؛ آنانکه بویه و یارگشت بدرگه حق فرمان میدهند از چیست که خود از باطنیست توبه
نمیکنند؛ ظاهرأ حافظ تلمیحی بآیه ۴۴ سوره بقره (۲) کرده است *أَسْأَمُوهِنَّ أَلَمَ الْبَاسِ بِالْبُرُوسِ* انفسکم (آیا
مردم را بنیکی فرمان میدهید و خویشی را از مونس میکنید. ۳ - معنی بیت: *یس واعظان ههنا برور چرا*
یقین ندارند که این همه مادرستی و نرسنی در کار آمدگر دادگر مبرورند. ۴ - معنی بیت: *پروردگارا، ایس*
نو کیسه‌ها را بر خر خود سو ر کی (بکنانه معنی برجای خود بنشان) تا حد خویش بشناسد چه همه سار و تکبر
آنها بداشنی برده ترک و مرکب راهوار است. ۵ - معنی بیت: *ای صومی بهدست خانقاه، ارشادی سهوا پیر*
که در مجلس عارفان با آب نوش معرفت دلهارا غای طمع بخشند و سی بیار سازند. ۶ - مرصعه، بهم او و
سکون دوم گروه - معنی بیت: *هر چند جمال ازل و ندی محبوب عشق را شیخ مار میکند* باز گروهی دیگر
برای مهرورزی و جابباری از پس پرده غیب رح میمانند؛ سانی گوید.

سر بر آر از گلشن توحید تاد کوی دوست کنگان رسد سایی اسمعی در سخن

۷ - محمر سرشته، اسم مفعول تحمیر - معنی بیت: *ای فرشته بر در میخانه محبت و معرفت خدای را*
پیاکی یاد کن، چه در این جایگاه مقدس بهاد آدمیر در *و دة عشق سرشته میسارید*. ۸ - معنی بیت: *بامدادان*
بانگی رسا از تحتگاه آسمان شنیده شد حرد گفت: همانا این بانگ وای پاکان عالم بالاست که نظم حافظ را
تکرار میکند و بخاطر می‌سیارند.

غزل ۲۰

دانی که چنگ و عود^۱ چه سریر میکنند

بمهان خورید بساده که تسخیر^۲ میکنند

ناموس عشق^۳ و رونق عشاق می‌برند

عیب جوان و سرزنش پیر میکنند

جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هوز

باطل درین خیال که اکسیر میکنند^۴

گویند رموز عشق مگوئید و مشنویید

مشکل حکایتیست که تقریر میکنند

ما از بروی در شده مغرور صد فریب

تا خود درون پرده چه تدبیر میکنند؟^۵

تشویش وقت پیرمغان میدهند بر

این سالکان نگر که چه با پیر میکنند؟^۶

صد ملک دل به نسیم نظر میتوان خرید

خوبان درین معامله تقصیر میکنند^۷

قومی بجدّ و جهد نهادند وصل دوست

قومی دگر حواله بتقدیر میکنند^۸

فی الجمله^۹ اعتماد مکن بر ثبات دهر

کین کارخانه ایست که تغیر میکنند

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محاسب

چون نیک بنگری همه تزویر میکنند^{۱۰}

درن هرل ۲۰۰ معمول و غلاب مداعیل و غلاب (بهر مصارع منشی احرب مکشوف مقصور)

- ۱ - عود هم اول ساری است دهی همانند ریاب ۲ - تحریر ادب کردن، صریح است کمتر از حد مصدر باب تعیل - معنی یست یا فرمی یایی که چنگ و عود چه بیان میکند؟ میگوید شراب در سبزه بپوشد، چه بهی کتندگان از مکر ساده گماران را به ضرب ساریانه ادب میکند ۳ - ناموس عشق، شرف و آبروی عشق، اصافه بخصیصی - معنی یست این و هد و دشان ریاکار شرف عشق و آبروی عاشقان را از میان میبرد و بخرده گیری و عیبجوئی از جوان و پیر میرد رند ۴ - معنی یست از صفت ریاکاران چیری جر دردم سیاه نامره بدست نیامد ولی اهل باطل یا باطل پرستان شور در این خیال حامد که کیمیاگری میدانند و مس وجود ناقص را بر توانند کرد و بکمال تواند رساند ۵ - معنی یست ما در بیرون در بصد گونه مکر نفس هرخته شده ایم و خود نمیدانیم که کار هر مایان قصا و قدر در اندرون این سرای سرده چگونه در ساره کارها میانداشند و چه میکند ۶ - معنی یست این راهرو دلب بیاور حته وقت عمر پر عارف را شوریده میدارد، بین که یا شیخ و راهمائی خود چه غنار با درستی میسایند ۷ - معنی یست صد کشور دل را بیم نگاه میتوان خریداری کرد، ریبایان در این سوداگری و داد و ستد کوتاهی میکند که نظری بساطت جانب دلها نمی افکنند ۸ - معنی یست یک گروه وصال یار را بسی و کوشش عاشق وابسته دانستند و گروهی دیگر این کار را بتقدیر واگذاشتند ۹ - فی الجمله باری، نیمه حرف ربط برای تلخیص - معنی یست باری بر ثبات مانندن اوصاع روزگار تکیه مکن، چه این جهان کارگاهی است که کارگران قضا تعمیر و دگرگونی را در آن میسازند یعنی حاصل کارخانه جهان دگرگشت و بر یک هر در نماند و عدم ثبات است که گفته اند العالم متغیر ۱۰ - معنی یست باده معرفت بوش و دل را صد و روشنی بخش که چون درخت بیشدیشی حافظ و فقیه و فتوی دهند و بار دارند از مکر همه دروغ میگویند و بیرنگ میکنند؛ شاید از محاسب بتمریضی امیر مبارزالدین محمد مقصود باشد.

غزل ۲۰۱

شرابِ بیغش و ساقیِ خبوش دو دام دهند
 که ریزگانِ جهان از کمندشان نرهند^۱
 من ارچه عاشقم و رند و مبت و نامه سیاه^۲
 هر ر شکر که یارانِ شهر^۳ بی‌گنهند
 حفا نه پیشه درویشیت و راهروی
 یار بافه که این سالکان نه مرد رهند^۴
 مسبین حقیر گسدا یارِ عشق را کاین قوم
 شهن بی‌کمر و خروان سی‌کله‌ند^۵
 سهوش بانش که هنگامِ بادِ استعنا^۶
 هزار خرمن طاعت به بیم جو نهند^۷
 مکن که کوکبه دلبری^۸ شکسته شود
 چو بندگان بگیرند و چاکران بسجند
 غلامِ همتِ دردی کشانِ یکرنگم
 نه آن گروه که ازرق لباس^۹ و دل سیهند
 قدم منه به خرابات جز بشرطِ ادب
 که سالکانِ درش محرمانِ پادشهند^{۱۰}
 جنابِ عشق بلندست، همتی حافظ
 که عاشقان ره بی‌همتان به خود ندهند^{۱۱}

ورن غزل ۲۰۱: معادلین معلاتن مفاعس هلاب (بهر محنت مشن مغیور مقصور)

۱ - معنی بیت: بافه ناب و ساقی دلپذیر دو دامند که در راه دل آدمی گسترده است، آنچنانکه هوشیاران
 عالم هم خود را از بند این دورها نوسند. مساحت ۲ - نامه سیاه سیه نامه یا گناهکار ۳ - یاران شهر
 همنه‌ریان ۴ - معنی بیت: اگرچه من بیدلی قلندر و میگساری گناهکارم، خدای را سپاس که همنه‌ریانم همه
 نامه همنشان سپید است و گناهی ندارند، در مصرع دوم ترجمه بکسانی است که خود را بی‌گناه می‌شمردند و

دیگران گناهکار ۴ - معنی بیت: یداد و دروغی شوه سنوک و صریگری بست. ساقی، شراب بنده که این گونه رهروان شایستگی پیمودن طریق معرفت حق را ندارد. ۵ - کله هم اول و فتح دوم محقق کلاه یعنی تاج - معنی بیت درویشان کوی محبت را بحوری مگر که این گروه فرما بر و این و شهر یاران بی تاج و کمر ملک فقرند. ۶ - استغناء، محقق، استیاء، عنصر ناب استعمال پس بی بازی و بی نیاز شدن - معنی بیت: آگاه باش که چون باد بی نیازی ایرد و ریزد هر رخسار پارسائی و عبادت را بهیم جو سخی پذیرد و همسگ نمی شمارد. ۷ - کوکه دلیری، سفتح و سکون دوم و فتح سوم موکب و جماعت و گروه هواداران دلربائی تو - معنی بیت: حقا و مدبر که چون اسیر عشق و بندگان بر حرید محبت بگریزند، موکب هواداران دلربائی تو پراکنده شود و شکوه حس تو آید پذیرد. ۸ - ارق لباس، کبود جامه، صفت مرکب جاشین موصوف (صوفی) - معنی بیت: راده ستار و بیت والای پده پوشان یکدل و یکجهتم که ظاهر و باطنشان یکی است، بآن گروه صوفیان کبودپوشی ساهکار مرا کاری نیست و اعتنائی بآیاں نمیکنم. ۹ - معنی بیت: هر بار عایت ادب و التزم رسم و آیین بیجا به معرفت گام مه که رهروان این طریقت را دراران جهان، شهریار کشور دل باشند. ۱۰ - معنی بیت: درگاه عشق و الاست، ای حافظ، اراده ای استوار بجوی، چه بیدلان جانباز در جمع خود عاشق ناچیز همت و سسده عنصر را نمی پذیرد.

غزل ۲۱۲

بود آیا که در میکرده‌ها بگشایند؟

گره از کار فرو بسته ما بگشایند

اگر از بهر دل زاهد خود بین بستند

دل قوی دار که از بهر خدا بگشایند

بصفای دل رندان صیوحی دهگان^۱

س در بسته بمفتاح دعا^۲ بگشایند

نامه تعزیت دختر رز^۳ سوید

تا همه مفسجگان رلف دو تا بگشایند

گیسوی جنگ^۴ ببرد بمرگ می ناب

تا حریفان همه خون از مژه‌ها بگشایند

در میخانه بیستند، خدایا^۵ پسند

که در خانه تزویر و ریا بگشایند

حافظ این خرقه که داری تو بینی فردا

که چه زَنارز زیرش بدغا^۱ بگشاید

ورن غزل ۲۰۲: *صلاتی صلاتی صلاتی* (بحر رمل منس محبون اصلم مسبق)

۱ - صبحی ردگان بهنج اوج جمع صبحی رده، ^۱ تا مکه شراب بامدادی نوشیده اند، صفت جمع. رندان موصوف جمع، گاه در قدیم برای موصوف جمع صفت جمع آورده میشد و بر آن نوعی تأکید و مبالغه در وصف استنباط میشود. ۲ - معراج دعا بکسر دل و سکون دوم کید بیار و خواهنش، تشبیه صریح - معنی بیست اول تا سوم، گاش در میخانه‌ها را بار کند و مشکل را آسان سازند و اگر این بستگی برای رضای خاطر پارسای خود پسند است، دل اسوار دار که بری حسودی حق ناردگر گشوده خواهد شد، آری سبب پاکدلی و ارستگان داده‌موش کارگران عالم عیب درهای ناگشده را نا کید بیار و خواهنش ایسی روشی دلاں سار خواهند کرد. ۳ - دختر در استعاره شراب معصود است - معنی یث. سرک نامه دختر تاک را پیگاریفت تا شاهدان در عرای او گسوی شکن برشکنی در پریشان مدرسه برای بوضیح بیشتر دربارهٔ مسیحگان نگاه کنید بغزل ۹ شماره (۵) و غزل ۱۷۰ شماره (۲). ۴ - گیسوی جنگ تدرهای جنگ، استعارهٔ مکنیه - معنی بیست: در مانم دحرور رلف جنگ را بگشاید تا همه بنیمان و همه صعیبل از مزگان حور روان کند. ۵ - میسند پذیر و قبول معرما، فعل بهی. ۶ - حایهٔ برور خاتنهٔ دروغ و فریب، تشبیه صریح. ۶ - دعا بهنج اول دغل و نادرستی - معنی یث. ای حافظ، مرد خواهی دید که از زیر دلقی بر چه کمر بند دغل و نادرستی گشاده میشود و چگونه رسوا خواهی شد.

غزل ۲۰۳

سالها دفترِ ما در گرو صها^۱ بود

رونقِ میکه از درس و دعایِ ما بود

نیکی پیرمغان بین که چوما بنمستان

هر چه کردیم، بچشمِ کرمش^۲ زیبا بود

دفترِ دانش^۳ ما جمله بشوئید بمی

که فلک دیدم و در قصدِ دل داسا بود

از بستان آن^۴ طلب، ارحسن شناسی ای دل

کاین کسی گفت که در علمِ نظرِ سینا^۵ بود

دل چو پرگار بہر سو دورانی میگرد
 وندران دایرہ سرگشتہ پابرجا بود^۱
 مطرب از درد محبتِ عملی میرداخت
 کہ حکیمانِ جہانرا مژہ خونِ پالا بود^۲
 می شکفتم زطرب زانکہ چو گل بر لب جوی
 بر سرم سایہ آن سروسہی پالا بود
 پیرِ گلرنگِ من اندر حقِ ازرق پوشان
 رخصتِ خستِ نداد ارنہ حکایتها بود
 قلبِ اندودہ حافظ^۳ براو خرچ نشد
 کاب معامل^۴ بہمہ عیب نہاں بینا بود

دورِ غزل ۲۰۳. فاعلاتی صلاتی فاعلانِ صلا (بهرِ رمل ششم محبوبِ اصمٰدِ مسیح)

۱ - صہاء: بفتح اول و سکون دوم می - معنی بیت: سالیانی چند دفتر داناتی ما در رهن بادہ بود و فسکوہ میخانہ معرفت از درسِ عشق و دار و نیازی بود کہ با خدایود داشتیم ۲ - چشمِ گرم: دیدہ گذشت و جوامعردی، استعارہٴ مکنیہ - معنی بیت: بیکو کردی و گرم پیر میروشن را بگر کہ ما مستانِ عربدہ جوہر کار کہ میگردیم در دمنہٴ گذشت و بحثناش وی حوتید میمود و بدیہا ر ببررگواری حسودِ سیکمی میشرود و پردباری میمود ۳ - دفتر دشت: دفتر علم - تشبیہ صریح - معنی بیت: یاب بادہ دفتر علم ما را یکبارہ شستشو دہید و داش ما را رمان ببرد چہ د سنم و درماقم کہ چرخ گردون در اندیشہٴ آرار دلہای خرمندان است: حافظ در غزل دیگر فرمایند

فلک بمردم دادن دہد رعامِ مرد تو اہلِ فصلی و دانش همین گناہت پس

۴ - آن، بیک و چاشنی و حانی و کیچی را پیر گوید کہ در حس میباشد و بتقریر درمی آمد و آن را جر بدوق نقوان یا مت (برہان قاطع) ۵ - معنی بیت: دلا، گر ربائی را شناختہ ای از زیبا یان آن لطیفہ سہای را کہ عشق از آن خیرد بجوی، چہ این بکتہ را کسی گمت کہ در زرف اندیشی آگاہی و بصیرت داشت ۶ - معنی بیت: دل مانند پرگار بہر جانب گردش میگرد و جویان حقیقت بود ولی با ایہمہ حضور قلب داشت و در حلقہٴ عشق پای برجا بود ۷ - معنی بیت: رامشگر از مر درد و مور عشق ہری میگرد و آہنگی مینواخت کہ از تأثیر آن خردانگن جہان از مزگان خود خون میریختند ۸ - سروسہی پالا: سرور است قامت، موصوف و صفت، باستعارہ مقصود یار بلند پالا ۹ - پیرِ گلرنگ: پیرِ گلگون رخسار یا باستعارہ مراد یادہٴ گلغام معرفت - معنی بیت: پیرِ گلرنگ من کہ بادہٴ گلگون معرفت ستد، دربارہٴ صوفیان کیود جانہ اجارہٴ نقین و سحر چمی

نداد، اگر به داستانه‌ها از آمان بار میگفتم، چه در آیین درویشی کین وری و حودیننی روا نیست، حافظ در غزل دیگر فرماید:

حافظ مرید جام می است ای صبا برو در بده پندگی برسان شیخ جام را
 نباید هم چنانکه در شرح سودی آمده است حافظ در این بیت بشیخ محمود عطار شیرازی ملقب بشیخ گلرنگ که پیر و مرشد او بوده است اشارت کرده باشد. ۹- قلب مدوۃ حافظ: روانه سره یا بساب در پوشیده حافظ - اندوده صفت معمولی از بودن. ۱۰- معامل بضم اول سوداگر و داد و ستد کننده، اسم فاعل از معامله - مصی بیت: در قلب یا نقد تاسره حافظ مردوی روشنی بیافت و پذیرفته تند چه این صراف سوداگر بهر نقص و کاستی اگرچه از دین دیگران پنهان بود آگاهی داشت.

غزل ۲۰۴

یاد باد آنکه نهانت نظری با ما بود
 رقم مهر^۱ تو بر چهره ما پیدا بود
 یاد باد آنکه چو چشمت بعتابم می گشت^۲
 معجز عیسویت در لب شکرخا بود^۳
 یاد باد آنکه صبحی زده^۴ در مجلس اتس^۵
 حزم من و یار نبودیم و خدا با ما بود
 یاد باد آنکه رخت شمع طرب^۶ می افروخت
 وین دل سوخته پروانه ناپروا بود
 یاد باد آنکه در آن بزمگه خلق و ادب
 آنکه او خندو مستانه زدی صها بود^۷
 یاد باد آنکه چو پاهوت قدح^۸ خنده زدی^۹
 در میان من و لعل تو حکایتها بود
 یاد باد آنکه نگارم چو کمر بر بستی
 در رکابش مه نو پیک جهان پیما بود^{۱۰}
 یاد باد آنکه خرابات نشین بودم و مست
 و آنچه در مسجد امروز گشت، آنجا بود^{۱۱}

یاد باد آنکه باصلاح شما میشد راست

نظم هر گوهر ناسفته^۱ که حافظ را بود

ورد غزل ۲۰۴: فاعلاس هلاس فملان مع لائن (بحر رمل شمس محزون اصلم مسیح)

۱- رهم مهر بفتح اول و دوم نشاء عشق، صافه تخصیصی - معنی بیت روزگاری که پنهانی با ما عنایتی داشتی و نقش عشق تو بر رخسار ما نمایان بود، هرگز فراموش مباد ۲- معنی بیت: آن دم که نگاه تو با بار و ملاطبت حاست می میکرد و لب نوشیت با معجز عیسوی جان بخشی مینمود، یاد باد ۳- صبروحی زده، بفتح اول شرب با مدامی نوشیده، حال با قد حالت - معنی بیت: آن روز که در محفل محبت شراب با مدامی نوشیده بودم و غیر از من و یار کسی در آنجا نبود و توفیق الهی ما را همراهی میکرد هرگز فراموش مباد ۴- شمع طرب، شمع شادی، تشبیه صریح - معنی بیت: آن ایام که چهره تو در گرم شمع فرورد شادی بود و دل در آتش عشق گداخته من پروانه آت بر گرد آن می‌برد و پرواز میکرد یاد باد ۵- معنی بیت: آن روز یاد باد که در محفل طرب انگیز بیکمویان و هل ادب تنها کسی که مستانه و بی اختیار بر خلاف رسم می‌خندید، یاد باد و جام بود ۶- مافوت قدح، با استعاره مراد ماده یاغوت ماء ۷- خنده رندی خنده میرد، استعاره است از ترخشدن ماده در جام - معنی بیت: آن روزگار هرگز فراموش مباد که چون ماده یاغوت رنگ در جام می‌خندید، من و لب لعل قام تو داستانها میگفتم و ماهم سخنها داتسیم ۸- معنی بیت: آن روزگار فراموش مباد که چون یار رپنای من آهنگ مهر میکرد، گوئی حلقه ماء بو خود را را گلاب مرکب او مساحف و بهمه یار جهان پیمائی و سیاحت میکرد ۹- معنی بیت: آن ایام هرگز فراموش مباد که من در می‌کنه معرفت پیخیر از تعلقات دیوی مقیم بودم و یاد و نشاطی که امروز در مسجد ندارم، آنجا هر هم بود ۱۰- گوهر ناسفته، گوهر بکر و سوره ناسفته با استعاره مراد سبحان بدیع و بکر - معنی بیت: آن روزگار یاد باد که با نقاد و تصحیح شما هر گوهر بکر سخن حافظ برشته گشوده میشد و عذری فراهم می‌آمد.

غزل ۲۰۵

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود

سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود^۱

حلقه پیر مغان از ازل در گوش است

بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود^۲

بر سر تربت ما چون گدیری هبت خواه

که زیارتگه رندان جهان خواهد بود^۳

برو، ای زاهد خودین که ز چشم من و تو
 راز این برده نهانست و نهان خواهد بود^۲
 ترکِ عاشق کُش من مست برون رفت امروز
 تا دگر خور که از دیده روان خواهد بود^۳
 چشمم آندم که ز شوقِ تو نهد سر بلعد^۴
 تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود
 بختِ حافظ گر ازین گونه مدد^۵ خواهد کرد
 زلف معشوقه بدست دگران خواهد بود^۶

درب غزل ۲۰۵: ماعلان مملان مملان مع لای (مهر رمل مملان معجون اصلیم مسبل)

- ۱- معنی بیت: نا آن رمان که در یرم روحانی و ناده معرفت در جهل سم و رسمی نباشد، سر مبارادت بر آستان پیر معان مرتد روتن دل جو هم نهاد. ۲- معنی سید حلقه بدگی پیر عارفان از رود بحث در گوش صند ما بر همان عهد و مینای که بودم می یاتیم و خواهیم ماند. ۳- معنی سید، چون بکار آرامگاه ما آمدی، نظر عذابی بطلب و بوجه ماطی از ما بجوی، چه این خاک پاک و بر نگاه و مبله حاجت آرادگان وارسته جهان خواهد بود. ۴- معنی سید ای پارسای خود پسند دور شو که در دیده ظاهر بین من و تو سر سرافرده هستی و راز جهان آفریش نهانست و همچنان پوشیده خواهد ماند. ۵- معنی بیت: امروز پادشاهی سرمست من که ریختن خون عاشق را روا بشمرد بیرون شامت. ۶- معنی بیت: ای خواجیه از دیده کدام دلدادۀ جاری خواهد شد؟ ۷- معنی بیت: صبح اول و دوم به نگاه گور، در هر بی بسکون دوم تلفظ میشود. معنی بیت: آن نفس که با روی دیدار تو دیده من در به نگاه گور سر بر خاک گذرد تا فرار آمدن صبح رستخیز همچنان مشتاق و در انتظار خواهد ماند. ۸- معنی بیت: بخت خواهد چنانکه در بی بیت حافظ مبارکد در بجای تعزیت و سلیت بکار برده است. تا شدم حلقه بگوش در میخانه عشق هر دم آید غمی از نو به بار کبدم. ۸- معنی بیت: اگر طالع چینی ناسرگاری کند گیسوی یار بجنگ اغیار خواهد افتاد.

غزل ۲۰۶

پیش ازینت پیش ازین اندیشه عشاق بود
 مهرورزی تو با ما شهره آفاق^۱ بود

یاد باد آن صحبتِ شبها که بسانوشین لبان

ببحثِ سرعشق و ذکرِ حلقهٔ عشاق بود^۲

پیش ازین کاین سقفِ سبز و طاقِ مینا برکشند

منظرِ چشمِ مرا اسروی جانان طاق بود

از دمِ صبحِ ازل تا آخرِ شامِ ابد

دوستی و مهرِ بریک عهد و یک میثاق^۳ بود

سایهٔ معشوق اگر افتاد بر عاشق، چه شد؟

ما باو محتاج بودیم، او بمانشاق بود^۴

حسنِ مهر و بیانِ مجلسِ گرچه دل میبرد و دین

بحثِ ما در لطفِ طبع و حویِ اخلاق بود^۵

بر درِ شاهم گدائی نکنه در کار گردد

گفت بر هر حور که مشستم حذارِ راق بود^۶

درشتهٔ تسبیح اگر بگسست معدومِ بدر

دستم اندر دامنِ ساقیِ سپمین ساق بود^۷

در شبِ قدرار صوحی کرده ام عیبِ مکن

سرِ حوش آمد یار و جامی بر کنارِ طاق بود^۸

شعرِ حافظ در زمانِ آدم اسدِ بیاع حلد^۹

دفترِ نرسین و گل را زینتِ اوراق بود

وزن عمل ۲۰۶ فاعلاتی فاعلاتی فاعلاتی و علات (سر رمل منمن مقصور)

۱ - شهرةٔ آفاق: مشهور کران تا کران گیتی - شهرهٔ بهم اول و سکون دوم در فارسی بصورت جمعیت

بکار میرود و در عربی مصدر است یعنی آئینکار کردن ۲ - معنی بیت: معاشرت آن شبها که با شاهدان شیرین

لب بگفتگوی راز عاشقی می نشستیم و یادی از جمع مهرمان بر زبان میرفتند هرگز فراموش مباد ۳ - سقف

سبز و طاق مبتدا؛ با استعاره مراد آسمان و گند فلک - معنی بیت: پیش از آنکه این گنبد سبز رنگ و طاق نیلی

قام سپهر افراشته شود نظر گاه دیدهٔ من تنها کمان یا صاق ابروی معشوق بود و یگان مهر میوزیدم، در غزل دیگر نیز آمده است.

بیود سقش دو عالم که رنگ است بود زمانه طرح محبت نه این زمان است
 ۴ - میثاق. یکسر اول پیمان استوار - معنی بیت: ر آثار بامداد روز نخست تا پایان شبام چاروا دانی،
 محبت و عشق پر یک عهد و پیمان استوار همچون پایدار خواهد ماند ۵ - معنی بیت: اگر سایه لطف محبوب
 بر سر دل داده باشد شکست نیست، چه ما عاشقان به معشوق میرویم و معشوق به محبت و مهرورزی ما میں و
 اشتیاق داشت ۶ - معنی بیت: اگر چه ریباتی شاهدان محفل دل و دین میر بود، گفتگوی ما درباره سبک و حی
 و نکوحوئی آنان بود ۷ - معنی بیت: ففیری بر درگاه پادشاهی لطیفه ای در مورد و حال و کار من بر زبان راند
 و گفت: هر سر هر سفره که هرود آمدم تنها جدا بود را روی رساند ستم و دیگران را در این میان واسطه ای
 بیش نشمر دم ۸ - سیمین ساق: صفت ترکیبی، ساقی موصوف - معنی بیت: اگر شد تسبیح (سبزه) پاره شد و
 من در تیغتم هذر مرا پذیر، چه در آن دم دست من در دست من می سیم بیکر بود و سعت محبوب و شیفه اش
 بودم ۹ - معنی بیت: اگر در شب غریب تدبیر و براب حاجات بدگن باده نوشیده ام خرده مگیر، چه نار مس
 بدیدار من آمد و ساغری باده بر طاقچه نهاده بود ۱۰ - حسد بهم ول و کون دوم بهشت و چاروا دانی -
 معنی بیت: نظم حافظ در روزگار اهریش آدم در گلر بهشت ربور مجموعه گل و سرین بوده است.

غزل- ۲۰۷

یاد باد آنکه سر کسوی توام مرل بود
 دیده را روشنی از خاکِ درت حاصل بود^۱
 راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاک
 سر زین بود مرا آنچه ترا در دل بود
 دل چو از پیر خرد نقل معانی میکرد
 عشق میگفت شرح آنچه برو مشکل بود^۲
 آه از آن جور و تطاول که درین دامگه است
 آه از آن سوز و نیازی که در آن محفل بود^۳
 در دلم بود که بسی دوست نباشم هرگز
 چه تو ن کرد که سعی من و دل باطل بود؟
 دوش بر یاد حریفان بخرابات شدم
 خم می دیدم خون در دل و پسا در گسل بود^۴

بس بگشتم که بیرسم سبب دردِ فراق

مفتی عقل درین مسئله لایعقل^۵ بود
راستی خاتم فیروزه بواسعاقی^۶

خوش درخشید ولی دولت مستعمل^۷ بود
دیدنی آن قهقهه کبک حرامان حافظ

که رسر پسنعه شاهین قضا غافل بود^۸

ورن غزل ۲۰۷ فاعلاتی فعلاتی فعلاتی مع لا (محر رمل منمن محزون اصمدم مسبح)

۱- معنی بیت اول و دوم، آن روزها غموش میاد که قرارگاه دل من در کوی تو بود و غبار آستانه تو سرمه وار حایه امراش فروغ چشم من بود و حامد موس و گل از مایه مصاحبت بی آلاش و یکدلی آنچه تو در دل داشتی، بر زبان من میرفت ۲- معنی بیت، آنگاه که دل از زبان پیر عقل حقیابقی را بار میگفت و تقریرش مارسانا بود، عشق بعد می آمد و مصاتی را که بر خرد دشوار مآلند با شرح و بیان حل میکرد ۳- معنی بیت، از رسم و درازدستی که در دامگاه دنیا بر مردم میروند باید بسی آرد و نأسف خورد و بر آن حالت اشیای و زار و باری که در محض اس میان دوستان بود جای پسی حسرت و دروغ است ۴- معنی بیت: دسب بیاد یار من هم پیانه بمیکند رفیق، خیم شراب را دهم که بسبب جدائی دوستان از دلش حزن میچکد و پایش از آب دیده در گل فرو رفته بود ۵- لاجع بفتح با و سکون عین و کسر قاف در سیاق فارسی صفت است بمعنی نادان و مأخوذ است از لاجع عربی عمل مصارع معنی مفرد مذکر غایب از مصدر عقل ۶- معنی بیت: بسیار باین سو و آنسو رفتن ما علت درد حدیثی را مارایم ولی خرد که در هر مسأله دشوار نظر میکند و رأی میدهد، در بیان این مشکل نادان و ماوان بود ۶- فیروزه بواسعاقی، یک قسم فیروزه از معنی پشماپور بوده است ولی در اینجا بایهام مراد انگشتر فیروزه فرما روئی شاه شیخ ابواسحاق اینجو است که پشماپور دوسی و فصلی پروزی مشهور بوده است و در سال ۷۵۷ به سارت امیر مبارالدین درآمد و کشته شد ۷- مستعمل، رود گند و پر شتاب، اسم فاعل را استعجال بمعنی شتاب و عجله کردن ۸- معنی بیت: انگشتری فیروزه فرمانروائی ابواسحاق یسجو فروغی نیکو دشت، اما امسوس که مبطشتی رود گند و پر شتاب بود ۸- معنی بیت: ای حافظ آیا آن حنده یا آور کبک خوش رهبر را دیدی که از چنگال بار تقدیر که در گمین او بود بیخبر ماند؟ برخی میگویند که ظاهر آن در اینجا مقصود از کبک حرامان یا ستاره شاه شیخ ابواسحاق و از شاهین قضا یا ستاره امیر مبارالدین محمد مقصود است که در فصل بهار بشیر از لشکر کشد تا با شیخ ابواسحاق جنگ کند. شاه شیخ ابواسحاق چون بی خبر را شنید گفت امیر مبارالدین عجب مرد نادانی است که این بهار خرم و فرصت مختم عیش را بر ما و خود ناگوار میگرداند و بجنگ میرد دارد.

غزل ۲۰۸

خستگانرا چو طلب باشد و قوت نبود

گر تو همداد کنی شرط مروت نبود^۱

ما چفا از تو ندیدیم و تو خود نپستی

آنچه در مذهب ارباب طریقت^۲ نبود

خیره آن دیده که آتش نبرد گریه عشق

تیره آن دل که در و شمع محبت نبود

دولت از مرغ همایون^۳ طلب و سایه او

زانکه بازاغ و زغن شهر دولت^۴ نبود

گر مدد خواستم از پیرمغان عیب مکن

شیخ^۵ گفت که در صومعه همت نبود^۶

چون طهارت نبود کعبه و بتخانه یکیت

نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود^۷

حافظا علم و ادب ورز که در مجلس شاه

هر که را نیست ادب، لایق صحبت نبود

ورن غزل ۲۰۸: فاعلان فعلان فعلان فاعل (بهر رمل مثنوی محبوس محذوف)

۱ - معنی بیت: چون دل خستگان عشق را درد طلب باشد و نیروی پیمودن راه وصل نباشد اگر موهم بر آید ستم روا داری و مهربانی ناشی، دور از آئین جوامد نیست. ۲ - ارباب طریقت: خداوندگاران آئین درویشی و جوامد دردی. ۳ - معنی بیت: چشمی که آب و فروغ او را گریه عشق نبرد تیره باد و دلی که چیراغ مهر در آن نیروود تاریک است و تاریک باد. ۴ - مرغ همایون، پرده عجبسته و مقصود هماغه است که معتقد بودند بر سر هر کس سایه گسترده یکیت گردد. ۵ - شهر دولت: پروبال پرده بخت، استعاره مکنیه. ۶ - معنی بیت: اگر از پیر میکنه معرفت باری جستیم حردمگیر چه پیر ما فرمود که در عبادتگاه راهبان ریائی همت نتوان یافت یعنی این یارمایان عذاب و توجهی بحد دیگران نتواند کرد. ۷ - معنی بیت: اگر با دل پاک و جامه نمازی به خانه خدا تروی غرق میانی کعبه یا بتکه، که هیچ آدی ندارد نخواهد بود. آری در خانه‌ای که پاکی و پاکداسی نباشد بیکی و آسایش نتوان یافت.

غزل ۲۰۹

قتل این خسته بشمشیر تو تقدیر نبود^۱

ورنه هیچ از دل بیرحم تو تقصیر نبود

من دیوانه جو زلفِ تو را می‌کردم

هیچ لایق‌ترم از حلقه زنجیر نبود

یارب این آینه حسن^۲ چه جوهر دارد

که درو آه مرا قوتِ تأثیر نبود^۳

سر ز حسرت بدر می‌کندها برگردم

چون شناسای تو در صومعه یک پیر نبود^۴

نازنین تر^۵ ز قدرت در چمن نار^۶ ترست

خوشتر از نقشِ تو در عالم تصویر^۷ نبود

تا مگر همچو صا ساز بکوی تو رسم

حاصلم دوشِ بجز ناله شبگیر نبود^۸

آن کشیدم رتو، ای آتشِ هجران که جو شمع

جز فنایِ خودم از دست تو تدبیر نبود^۹

آیتی بود عذابِ انده حافظِ بی‌تو

که بر هیچ‌کس حاجتِ تفسیر نبود^{۱۰}

وزن غزل ۲۰۹: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (بحر رمل مثنی‌معه مفسور)

۱ - تقدیر نبود: مقرر نبود و فرمان داده نشده بود ۲ - آینه حسن: آینه جمال، تشبیه صریح ۳ -

نبود: بمعنی نبود و نیست و نباشد گاه فعل ماضی هر سه زمان را در بر می‌گیرد - معنی نیست: پروردگار، آینه ربانی دوست را چه گوهر و سرشتی است که او من در آن اثر بخش نتوانم بود ۴ - معنی بیت: با دروغ و پشیمانی بی‌محافتها سرردم تا آشنای دات ترا بیابم چه در عبادگاه راهبان یک پیر که عارف حق باشد ندیدم.

«برگردم» در مصراع اول در نسخه متن حافظ تصحیح علامه فروبی با اشتباه کاتب «برگردم» نوشته شده است.

۵ - نازنین تر: باربرورده تر و گرامی تر ۶ - چمن نار: گلزار نعم و عیش و دلیری، تشبیه صریح ۷ -

عالم تصور: جهان صورنگری و آفرینش، تشبیه صریح ۸- معنی بیت: نا شاید مانند صبا اقتان و خیزان و نالان بکوی تو گذر کنم، دیشب کاری جر ناله سحری بد شتم (ورش به دره بباله تشبیه کرده است) ۹- معنی بیت: ای آتش هراق، چنان در تو گداختم و تبسم کردم که سمع سان جر نابردی هستی خود چاره دیگر نشناختم تا از طریق منا بمقام بقا رسم ۱۰- معنی بیت: عم حاض بر مر قی جانکاه نو آیه و رمزی از شکفته دورح بود که بسبب وضوح معنی نیازی بگزارش و تأویل هیچ مفسری نداشت.

غزل ۲۱۰

دوش در حلقهٔ ما قصهٔ گیسوی تو بود
تا دل شب سخن از سلسلهٔ موی تو بود
دل که از ناوکی مرگان^۱ تو در خون می گشت
باز مشتاق کمانخانهٔ ابروی تو بود
هم عفا الله^۲ صبا کس تو پیامی میداد
ورنهٔ در کس نرسیدیم که از گوی تو بود
عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت
فته بگیر جهان غمزهٔ جادوی تو^۳ بود
من سرگشته هم از اهل سلامت بودم
دام راهم شکن طرهٔ هندوی تو بود^۴
بگشا بندر قبا تا بگشاید دل من
که گشادی که مرا بود ز پهلوی تو بود^۵
بوفای تو^۶ که بر تربت حافظ بگذر
گر جهان میشد و در آرزوی روی تو بود

ورن غزل ۲۱۰ قاعلاتن فعاتلن فعاتلن فعاتلن (بحر رمل منمن محبون مقصور)

- ۱- دل شب: میانهٔ شب، ستارهٔ مکتبه- معنی بیت: دیشب در محفل دادستان رلف تو در میان بود و تا میانهٔ شب دربارهٔ رجبر گیسویت سخن بر زمین میرفت ۲- ناوکی مرگان: بفتح واو نیر مژه، تشبیه صریح
- ۳- کمانخانهٔ ابرو: تشبیه صریح- معنی بیت: دل من که ر یکن نیر مرگان تو در خون می غلتید، با اسبچه

آررومند دیدار ایروی کمانی تو بود ۴ — عفا به یعنی اول جداورد ببخشاید، عفا فعل ماضی مفرد معایب از عفو یعنی بخشودن — معنی بیت: جداورد سیم پدیری را ببخشاید که بلفظ پیغامی از تو با خود آورد و اگر نه با کسی که از کوی تو آمده باشد، دیدار نکردیم ۵ — غمره جادوی تو: کرشمه چشم سحر انگیز تو — معنی بیت: جهان از شوغای عاشقی هیچ آگاهی نداشت، کرشمه چشم اسونگر تو عالم را در بلایی شکست افکند.
 ۶ — طره هندو رلف سیاه، موصوف و صفت — معنی بیت: می که سرگردان عشقم، روری آسوده دل و ایمن بودم ولی چینی و تاپ رلف سیاه تو دلم راه شد و بلای عشق گرفتارم کرد ۷ — معنی بیت: بد فبابت را مارگی و جامه راه از تن برون آر تا خاطر من شاد شود چه رهائی من از دست غم آنگاه است که در کنار تو باشم ۸ — بوعای نو: ترا یوفلاداریت سوگند میدهم ۹ — میشد میرفت.

غزل ۲۱۱

دوش می آسود و رخساره برافروخته بود

تَل کجا باز دل غمزدۀ سوخته بود^۱

رسم عاشق کسی و شوق شهر آشوبی

حامۀ بود که بر قام او دوخته بود^۲

جان عشاق سپند رخ خود میداشت^۳

و آتش چهره بدین گسار برافروخته بود^۴

گرچه میگفت که زارت بکنم، میدیدم

که نهانش نظری با من دلسوخته بود^۵

کفر زلفش^۶ ره دین میزد و آن سنگین دل

در پیش مشعلی از چهره برافروخته بود

دل بسی خون بکف آورد ولی دیده بر ریخت

لله الله^۷ که تلف کرد و که اندوخته بود؟

یسار مفروش بس دنیا که بسی سود نکرد

آنکه یوسف بزر ناسره بس فروخته بود^۸

گفت و خوش گفت برو غرقه بسوزان حافظ

یارب این قلب شناسی ز که آموخته بود^۹

ورن غزل ۲۱۱: فاعلان صلاتی صلاتی فاعلات (بحر رمل شمس محبوس مقصور)

- ۱ - معنی بیت: دیشب میخواستید و مهر رویش پرتو افکن بود، میدانم که بار دیگر کجا در دل گرفتار عشقی آتش در زده بود ۲ - دوخته بود، بجای درخته شده بود بکار رفته است - معنی بیت: آنجی گشتن مهرورزان و طریقه فتنه انگیزی در کشور دلها گزینی قبائی ریبده است که بر قدو بالایی او دوخته شده بود ۳ - معنی بیت: جان بیدلان را برای دفع چشم رحیم از جمال خود سپید میسپرد و آتش رحسار را برای سوختن جان عشاق روشنی کرده بود ۴ - معنی بیت: اگر چه بر رایتش میرفت که بتندی و سختی جانت را می ستسم ولی آشکار از چهره وی نمایان بود که پنهانی نظر عنایتی به من سوخته دل در ۵ - کفر رلف: پرده زلف، تشبیه صریح ولی بایهام مراد و مقصود رلف کافر کیش و عاشق کس یار است - معنی بیت: رلف کافر کیش او از سیه ولی دین و دل عاشقان را یغما میبرد و آن محبوب سنگدل چراغ طلعت خویش را در قفای گیسو روشن کرده بود یا مدگار آن رهرو باشد ۶ - الله الله از اصوات یا نشانه جمله است برای بیان شگفتی - معنی بیت: دی چون سیار اندوخت اما دیده آن را بر خاک ریخت و پراگند، نگفت که فراهم آورده ایس را آن بر باد داد ۷ - معنی بیت: یار عزیز را بهای تمام دنیا از دست دهنده چه آنکه یوسف را بر رقلب و یا پیشیزی چند فروخت، هرگز معنی نبرد؛ بسی در اینجا قید است برای معنی هرگز و بدآ معنی گوید دوست ندید و آخرت ستون داد صحبت یوسف به از درهم محدود ۸ - معنی بیت: گف و سخن دلدیر گف که ای حافظ شتاب و دلی رمانی را در آتش افکن پروردگار، این گونه شتاب در ماسره را از که هر گرفته بود؛ مقصود بایهام اینست که شناسائی من که گویی چون در ماسره بود و از کمال حرص بهره نداشت از کجا پی آورده بود

غزل ۲۱۲

- یکدیو جامم دی سحر که افتاده بود
و رلب ساقی شرابم در مذاق افتاده بود
از سر مستی دگر باشاهد عهد شباب^۱
رجعتی^۲ میخواستم، لیکن طلاق^۳ افتاده بود
در مقامات طریقت^۴ هر کجا کردیم سیر
عاقبت را با نظر بازی فراق افتاده بود
ساقیا جام دمام ده که در سیر طریق
هر که عاشق و شن نیامد، در نفاق^۵ افتاده بود

ای معبر، مژدهٔ فرما^۷ که دوشم آفتاب

در شکر خوابِ صبحی^۸ هم وثاق^۹ افتاده بود

نقش می‌بستم که گیرم گوشهٔ زدن چشم‌مست

طاقت و صبر از خمِ ابروش طاق افتاده بود^{۱۰}

گر نکردی نصرتِ دین شاه یحیی^{۱۱} ر کرم

کار ملک و دین ز نظم و اتساق^{۱۲} افتاده بود

حافظ آن ساعت که اسی نظم برشان می‌بوست

طایرِ فکرش^{۱۳} بدامِ اشتیاق افتاده بسود

ورن غزل ۲۱۲ فاعلاس فاعلاس فاعلاس (بحر رمل مثمن مقصور)

۱ - دمی، بکسر اول دور گذشته، دیروز - معنی یسه در اتفاق بیک دیروز هنگام سحر (یگاه) یکی دو

سافر بدستم رسید و ارباب بوشی مامی یاده در کام ربحه شد ۲ - شاهد عهد شباب محبوب ریای

جوانی، شیه صریح ۳ - رحمة صبح ول و سکون دوم و صبح سوم بار گردیدن طلاق دهنده بوی در

مطلقة خود (نقل از منتهی الادب) ۴ - طلاق، بفتح اول رها شدن زن از قید نکاح، در اینجا مقصود طلاق

ثلاث یا طلاق باتی است که رجب ندارد - معنی یسه بار دیگر از روی سر می یا محبوب ریای روزگار

جوانی بازگشتنی میخواستم می پیرانه سر میل بردم که عالم جوانی بار کردم وی میل من و شاهد جوانی

طلاق باتی واضح شده بود که رجعت پذیر نیست ۵ - مقامات طریقه بفتح اول مراتب سلوک، اصافه

تخصیصی - معنی یسه در مراتب سلوک هر جا گاه بهادیم، دریافتیم که سلام و ایمنی یا عشقباری و

مهرورزی بارگاری ندارد و عشق جد و بلا و محبت تو مد بود ۶ - اتفاق، بکسر اول دوروثی - معنی

یست، ای ساقی، سافر بیایی من یسه که در پیچودن ره سلوک هر کس عاشق گونه نباشد و مهر نورزد در

طریقت اتفاق و دوروثی و رزیده است که ر کفر بدرست ۷ - فرما، فعل امر از فرمودن که در اینجا بر رعایت

احترام آمده و تفریة حالی معنی دادن بکار رفته است ۸ - شکر خوب به رؤیای شیرین یا خواب بوشین،

اسم مرکب، صبحی بمعنی یامدانی صفت آن ۹ - وثاق، بضم اول در وثاق فارسی بمعنی خانه و حجره و

اطلاق، برحق وثاق را از اصل ترکی مأخوذ میداند - هم وثاق، همخانه، صفت ترکیبی از پیشوند هم و اسم

(وثاق) - معنی یسه ای خواستگار یا تعبیر خود بمن مژده دهد، چه دیشب در رؤیای شیرین یامدانی دیدم که

خورشید با من همخانه شده بود ۱۰ - معنی یسه تصور میکردم که از آن چشم مست کناره گیرم ولی کسان

ایروی او شکیب و تاب را از من فرد و جدا ساخته بود ۱۱ - شاه یحیی، بهرة الدین شاه یحیی بن

شرف الدین مظفرین امیر مبارز الدین ممدوح حافظ از آل مظفر که در سال ۷۹۸ بفرمان تیمور حاکم شیراز شد

۱۲ - اتساق، بکسر اول و تشدید دوم ترتیب در و درست و راست و فراهم شدن، مصدر بیاب، اتصال از

مجرد و سق بفتح اول و سکون دوم یعنی گره ررس ۱۳ - طایر فکر مرغ ادشده، تشبیه صریح

غزل ۲۱۳

گوهر مخزنِ اسرار است همانست که بود
حقّه مهر^۱ بدان مهر^۲ و تسانست که بود^۳
عاشقان زمره اربابِ امانت باشند
لاجرم^۴ چشم گهریار همانست که بود^۵
از صبا پرس که ما را همه شب تادم صح
بوی زلف تو همان مونس جانست که بود^۶
طالبِ لعل و گهر نیست و گرنه خورشید
همچنان در عمل معدن و کاسب که بود^۷
کشته غمزه خود را بزیارتِ درصاف
زانکه بیچاره همان دل بگراست^۸ که بود
رنگِ خوبِ دلِ ما را که بهال میداری
همچنان در لبِ لعل تو عیانست که بود^۹
زلفِ هندوی^{۱۰} تو گفتم که دگر ره نبرد
سانها رفت و بدان سیرت و سانست که بود
حافظا باز نما قصه حونا به چشم
که برین چشمه همان آب رواست که بود^{۱۱}

ورن غزل ۲۱۳ ۱-اعلانی فلال فلال فلال (بهر رمل منس محبوس مقصور)

۱ - حقّه مهر بضم اول و تشدید دوم و تسانست مکعبه ۲ - مهر بضم اول و سکون دوم نقش و رقم: میان مهر و مهر جناس ناقص مراعات تشبیه است ۳ - معنی بیت: گوهر عشقی که در گنجینه راز یعنی دل ماسک همان گوهر است که در روز ارل به داده شد و آلود محبت یعنی سیه ما بهمان نشان است که از این پیش بوده است ۴ - لاجرم بفتح سواد و چهارم ضرورت و ناگزیر، قید تأکید، مرکب از لا (حرف می) + جرم بفتح اول و دوم که سه است در اصل یعنی خط و گاه ۵ - معنی سیه بیدلان جمع

امانتداران عشقند که با تحمل این بار گران دیده آن همچنان آشکار است ۶ - معنی بیت: از باد بهاری که پیام آور عاشق و معشوق است، پرسش کن تا بدی که هر شب تا دمدم صبح بوی دلاور گسوی تو که همراه نسیم میرسد، همچنان اسیر بحث جان ماست که پیش را این بوده است ۷ - معنی بیت: آنکه جوینده و خواهند لعل و گوهر گرانبها بود اکنون در جهل بیست و گریه مهر غمور رفته همچنان در کار بدل ساختن سنگ بگوهر است، نکتایه مقصود است که ماسک شایسته ای اکنون بیست و گریه پیران رهشاس هور هم یافت میشود ۸ - دل بگران پریشان خاطر و هراسان، صفت مرکب از اسم و صفت - معنی بیت: آن را که تیغ بار و گریه گشتی، بیداری جان تازه ببخش، چه این گریه را باوان همچنان پریشان دل و هراسان است که پیش از این بود ۹ - معنی بیت: نشان خون دل ما را که پنهان مساری، هنوز در لب سرح غم تو چنانکه نمایان بود، آشکار است ۱۰ - ریف هندو، گیسوی سیاه دل را موصوف و صفت - معنی بیت: گفتم که گیسوی سیاه دلربای تو در این پس رو، دلها را میرسد، دلها گذشت و این هندو (راهزن) بهمان روش و شیوه ایست که پیش از این بود ۱۱ - معنی بیت: ای حافظ! دستن شک خویش دیده را، بارگو تا بار بداند که از چشمه چشم هنوز همان حورینه (سراشک خون آلود) میرود که پیش ازین میرفت

غزل ۲۱۴

دیدم به خواب خوش که بدسته پیاله سود
تعبیر رفت و گسار بدولت حواله بود^۱
چل سال رنج و غصه کشیدیم و عاقبت
تدبیر ما بدست شراب دوساله^۲ بود
آن نافع مراد^۳ که میخواستیم ز بخت
در چین رلف^۴ آن بت مشکین گلاله^۵ بود
از دست برده بود خمیر غم سحر
دولت مساعد آمد و می در پیاله بود
برآستان میکده خون میخورم مدام
روزی ما زخوان قدر این نواله^۶ بود
هر کو نکاشت مهر و زخوی گلی بچید
در رهگذار باد نگهان لاله بود^۷

بر طرفِ گلشمن گذر افتاد وقت صبح
 آندم که کارِ مرغِ سحر آه و ناله بود
 دیدیم شعرِ دلکشِ حافظِ بمدحِ شاه
 یک بیتِ اریسِ قصیده^۶ به از صدر رساله^۷ بود
 آن شاهِ تند حمله^۸ که خورشیدِ شیر گز
 پیشش بیروزِ مهر که کمتر غزاله^۹ بود

ورد غز ۲۱۴ معقول و غلاب مداعل و غلات (بحر مزارع مثنی بحر مکثور مفعول)
 ۱- معنی بیت در روایات شیرین دیده که - غری می بر کف و ستم، رژیای مر گز از نشی و سه پیری بود
 یعنی کار و بارم باقبال نیک و گذر شد ۲- شرب در رساله موصوف و صفت، مقصود ساده کنهن است -
 معنی بیت: مدی در معنی چهل سال بحمل محب و از رو بدوه کردم و بر حام باده کنهن چاره کار باشد
 ۳- مافه مراد، مافه مشکین آرد و تشبیه صریح ۴- گلاله بضم اول کاکل و رلف محذره مشکین گلاله
 صفت ترکیبی است به موصوف آن - معنی [بسی از ماری] امیل آن مافه مشکین آرد و که می هستم، در شکج
 گسوی آن ریا نگار بود که کاکلش مشکین است ۵- بواله، بفتح ول لقمه، مقداری غذا که یکی احتیاج
 دهد، سهم غذا - معنی بیت: می اگر چه در میخانه ام، شد بیستم و پیوسته خون در معجورم، ررق ما از مانه
 تقدیر این لقمه بود ۶- معنی بیت: هر کس محب در مرغ دل سیر نکرد و ر گلزار بگی گلی بچید،
 مانند کسی است که در گذرگاه تند باد بخواهد لاله ر بر سرش بین نگاه درد (یا چیراعی) را که بشکل لاله
 میساختند از خاموش شدن باز دارد ۷- قصیده چکمه ۸- رساله بکسر اول کتاب و پیام ۹- تند
 حمله، سبک تاز، صفت ترکیبی شاه موصوف ۱۰- غزاله، بفتح اول آهورة ماده - معنی بیت: آن شهریار
 سبک تاز که خورشید شیر شکار در ردوی روز کرد و چون آهورة صحت ناتوانی است (چون برج اسد برج
 خاص خورشید است از این نظرگاه وصف شیر گیر بر می خورشید آورده شده است)

غزل ۲۱۵

بکویِ میکرده، یارب، سحر چه مشعله^۱ بود
 که جوش^۲ شاهد و ساقی و شمع و مشعله^۳ بود
 حدیثِ عشق که از حرف و صوت مستغنیست
 لاله دغ و نی در حروش و ولوله^۴ بود

مباحثی که در آن مجلسِ جنون میرفت

ورایِ مدرسه و قال و قیل^۵ مسئله بود

دل از کرشمه ساقی بشکر بود ولی

زناساعدی بحثش اندکی گله بود^۶

قیاس کردم و آن چشم حادوانه مس

هزار ساحر چون سامریش در گله^۷ بود

نگفتمش بلم بوسه حوائث کن

بهنده گفت: کیت یا من این معامله بود^۸

ز اخترم نظری سعد^۹ در رهت که دوش

میان ماه و ریخ یسار من مقابله بود

دهان یسار که درمان درد حافظ^{۱۰} داشت

مغان^{۱۱} که وقتِ مروت چه تنگ حوصله بود^{۱۲}

در غزل ۲۱۵ معارض فطاس مفاعلات (بهر مجتث منس محبوب مضمون)

۱- مشعل. بفتح اول و سکون دوم و فتح سوه کاروبار سبب مشغول کننده، هنگامه ۲- جوش ۱ بهم اول اردحام و بوهی ۳- مشعله بفتح اول و سکون دوم عدل - معنی بیت پروردگار، میدادم که در معده میخانه سحرگاه چه هنگامه مشغول کننده ی بود که در بها اردحامی از ریبایان و ساقیان و انبوهی از شمع و عدل یافته میشد ۴- ولوله بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم جوش و حروش و شور - معنی بیت: سفس عشق یا گفتگوی عاشق و معشوق که از حرف و آرزوی بیارست در میگذرد با ناله های دف و نی بیایک بدند و فریاد طبل اکی بود ۵- قال و عیل گفتگو و برغ لفظی قال و مقال - معنی بیت: بحث و پژوهش عاشقانه ای که در آن محفل شور و شادی و شهنشایی پیش می آمد مرا تر از حد دریافت اهل مکتب و برتر از گفتگو در مسائل علمی بود ۶- معنی بیت: دلم ر بار و غمره ساقی سپاسگر ری میکرد، اما از ناسازگاری بحث خود مختصر شکایتی داشتم. حافظ در غزل دیگر میفرماید

در حق می لیت آن لطف که میفرماید گرچه خوبست ولیکن قدری بهتر درس

۷- معنی بیت: سحیدم و دیدم که از دیده ی منوگر محمود تو هر از ساحر بتردمتی سامری که اماب موسی را اهریف گله و شکایت داشتند که تو ما را که جدوگریم سحر بنگاه خود افسوس کردی؛ اگر گله بفتح اول خوانده شود، معنی مصراع چنین تواند بود دیده ی افسوگر تو هر از ساحر چون سامری در گله یا حیل و جسم خود داشت. ۸- معنی بیت: بیار گفتم برات یک بوسه لب من بر لب خود بده، یا تبسم پاسخ داد که

من با تو چنین دادوستدی هرگز نداشتم ۹ — سعد بهج ول و سکون دوم مر حده، صفت نظر — معنی بست: ستاره بهجت من نگرشی فرخنده و نظری میمون با من خواهد داشت، چه دیشب ماه گردون با مهر رحسار بار رویاروی شد و قرآن سعدین (مقارنه دو سعد باد و اختر مر حده) اتفاق افتاد ۱۰ — معنی بیت: دهان دوست که علاج درد حافظ پیوسته شیرین آن دایسته است فریاد که در هنگام رادی و بحثش بسیار کم گنجایشی بود و گرمی نسود.

غزل ۲۱۶

آن یار کزو خانه ما جای پری بود
سر تا قدمش چون پری از عیب پری^۱ بسود
دل گفت: فروکش کنم این شهر^۲ بجویش
بیچاره ندانست که یارش سفری بود
تنها نه ز راز دل من پرده پیرا افتاد
تا بسود فلک شیوه او پرده دری بود
منظور^۳ خردمند من آن ماه که او ر
با حسن ادب شیوه صاحب سطری بود
از چنگِ مستی^۴ اختر بد مهر بسر بسود
آری چکنم دولتِ دورِ قمری بود^۵؟
عذری بهنه ای دل، که تو درویشی و او را
در مملکتِ حسن سر تاجوری بود^۶
اوقاتِ خوش آن بود که بادوست بر رفت
باقی همه بیعاصلی و بیخیری بود
خوش بود لب آب و گل و سبزه و نسرين
افسوس که آن گنج روان^۷، رهگنری^۸ بود
خود را بگش ای بلبل ازین رشک که گل ر
با باد صبا وقتِ سحر جلوه گسری بود^۹

هر گنج سعادت که خدا داد بمعافظ

از یمن دعای شب و وردِ سعری بود

وزن غزل ۲۱۶ معمول معاذیل معاذیل (بهر هرح شمس خرب مکوف مقصور)

۱ - بری. یعنی اول و کسر دود پاک و مبرا، محفف بری، صفت مشبهه از برائت (براهه) - معنی بیت: یار ربانی که از مصم او سرای ما گوئی جای بر یار رب منگشت، چون مرشته سر ته پایش از مقص و کاستنی پاک و مبرا بود: سعری گوید.

بری که در همه عالم محس مشهور است و شرم چون تو پری راده میشود پنهان میان پری بمعنی موجود خیالی ریا و پری بمعنی مرشته صفت تجلیس یا جناس مام سر اعات شده

اسب

۲ - این شهر در این شهر، منم فیدی معادل قند مکان، حرف اضافه «در» بدون فربه حذف شده است و این گونه حذف بسیار کم دیده میشود - معنی بیت: دل منگفت که درین شهر بامید و آروزی وی رحل اقامت می افکنم و مقیم مشوم، بیچاره آگاه بود که در رین دیار آهنگ سر داشت ۳ - منظور: مورد نظر و توجه و مصدقه و مقبول مجاراً بمعنی معشوق و محبوب، اسم معمول از نظر - حردمد صفت منظور ۴ - مش می او را، س صمبر متصل معمولی که بصورت حفظ وزن از فعل «سمر» مرده جدا افتاده است ۵ - معنی این بیت و بیت پیش معشوق دانای من آن ماه لقا که با کمال فصل و دانش عیایت و بصیرت را سیر جمع داشت، طالع ناسارگار از دست من او را رود بلی کاری سوان کرد چه فرصت دیدار چون دولت ناپایدار گردش ماه بود که پیش از دو هفته نیست ۶ - معنی بیت: دلا، اگر معشوق یا تو نمی شپید، معذورش بداد، چه در کشور ربانی تاج فرمانروائی بر سر دارد و بر نهیدسی یو بیش سسی ۷ - گنج روان: گنجی که در شتاب و سیر باشد، باستعاره مقصود معشوق ۸ - رهگذری، گزیده، صفت فاعلی - معنی بیت: کنار جو بیار و گل و میره و سرین خوشی و صفائی دانست، دریف که آن یار ریب که از آرامتگی بگنج فارون میماند، بشتاب گذشت و درمگی برد ما نکرد ۹ - معنی بیت: ای بلین عاشق، خود را از حسد هلاک کن که گل معشوق تو سحرگاه (پگاه) حسن خود را بر نسیم صب عرصه میبرد و با یاد بهاری بهیش و رقص میرداخت.

غزل ۲۱۷

مسلمانان مرا وقتی دلی بود

که با وی گفتمی، گر مشکلی بود

بگردابی چو می افتادم از غم^۲

بتدبیرش^۳ امید^۴ ساحلی بود

دلی همدرد و یاری مصلحت بین
 که استظهار^۲ هر اهل دلی بود
 زمن ضایع شد اندر کوی جان
 چه دامن گیر، یارب، منزلی سود^۵
 هنر بی عیب حرمان^۶ نیست لیکن
 زمن محروم تر کی سائلی بود؟
 برین جان پریشان رحمت آرسد
 که وقتی کاردانی^۷ کاملی بود
 مرا تا عشق تسلیم سخن کرد^۸
 حشمت نکته هر محفل بود
 مگو دیگر^۹ که حافظ نکته داست^{۱۰}
 که مَلِ گویدیم و محکم حاهلی بود

در غزل ۲۱۷ معانی معانی معانی (بحر هزج مستفصل معصوم)

۱- گفتمی میگفتم ۲- گردایی رعم عرقاب سهوهی ۳- بندبیرش بچاره جوتی و
 نیک اندیشی دل ۴- استظهار پشت گرمی مصدر است معنی بست دلی دشتیم که ماسد من درد
 محب دانب و مصلحت من بود رمایه پشت گرمی محذران ۵- معنی بست دلی در کوی دلدار از دست
 من رفت، پروردگار! کوی جان سرمرئی بود که مر محب پای بد صاحب ۶- حرمان بکسر و و
 سکون دوم بی بهره گردانیدن و بی بهره گی - معنی بست هر عشق بی نقص محرومی و بی بهره ماندن و وصال
 یار هیچگاه میسر نیست و جو همه و آرزومندی ناکامی من بون نامت، چه هرم بش است حافظ در غزل
 دیگر هر مایه.

عشق میوررم و صد که پس من شریف چون هرهای دگر مایه حرمان شود

۷- کاردان کار آزموده و کارگاه ۸- بعبه سخن کرد سخن آموخت، اصنافه جزء اول فعل مرکب
 (تعلیم) بمفعول آن سخن ۹- دیگر هرگز بید می رسد ۱۰- نکته دان، نکته سنج و لطیفه گو - معنی بست
 هرگز مگو که حافظ لطیفه گو و نکته سنج است که مایه بسیم که و در نادانی استوار بود و بههل مرکب گرفتار
 یعنی میداست که میداند.

غزل ۲۱۸

در ازل هر کسو بسفیض دولت ارزانی بود
 تا ابد جامِ مرادش همدم جسانی^۱ بود
 من همان ساعت که از می خواستم شد توبه کار^۲
 گفتم: این شاخ اردهد باری، پشیمانی بود
 خود گرفتم کافکنم سجاده چون سوسن بدوش
 همچو گل بر حرفه رنگ می سلمانی بود^۳؟
 بی چراغ جام در خلوت سمن یارم تشب
 زانکه گنج اهل دل باید که نورانی بود^۴
 هفت عالی طلب، جامِ مرصع^۵ گو میباش
 رسد را آبِ غیب^۶ ماهوت رمایی بود
 گرچه بی سامان نماید کار ما، سهش مسجین
 کانقرین کشور گدائی رشک سلطانی بود^۷
 نیکنامی خواهی، ای دل، با بدان صحبت مدار^۸
 خودپسنندی جان من برهان^۹ نسادانی بود
 مجلس انس و بهار و بحث شعر اندر میان
 سندن^{۱۰} جام می از جانان، گرانجایی^{۱۱} بود
 دی عزیری گفت: حافظ میخورد پنهان شراب
 ای عزیز من، نه عیب آن به که پنهانی بود^{۱۲}؟

در غزل ۲۱۸ «اعلانی» «اعلانی» «اعلانی» (هر رمل منس محذوف)

۱ - همدم جانی موسی که پیوند با حق دارد موصوف و صفت سنی - معنی بپید هر کس بعضی و
 عدت دولت فقر و انقطاع از ما سوی الله هم در روز رحمت مستحق گشت، ما جاودان جام مقصود و ساعر
 مراد موس جان وی خواهد بود ۲ - توبه کار تائب یا توبه کننده - معنی یب - من همانوقت که عزم داشتم از
 پادشاهی توبه کنم، با خود گفتم این بهال توبه گر میره ی برآرد، حرفشمانی و مدامت چیزی نخواهد بود ۳

— معنی بیت: گیرم که سوس و در سجاده بنوش گشتب آید وقتی که بر دلق من رنگ باده مانند گل سرح نمایان باشد من مسلمانم؟ مقصود آنکه در این حال بر منی مسلمان نسیم و سجاده بنوشی ریا کارم ۴ — معنی بیت: بی فروع ساغر می در خلوت خانه نمیتوانم مقیم بمانم چه ز ویه قاشگاه صابدلان باید که مانند دشتان روشن باشد ۵ — مرصع: گوهر تثنای اسم مفعول از ترصیع، صفت جام ۶ — غنچه: بکر اول و فتح دوم انگور — معنی بیت: اراده والا بهجوی، گر ساغر گوهر نشن بماند، ناکی نیست، چه برای قلندر وارسته آب انگور خود یا قوت سرح شمار آید ۷ — معنی بیت: اگر چه کار ما پریشان بنظر میرسد، بخواری در آن نظر مکن، چه مقام سلطنت و پادشاهی بر گدائی و درویشی در کوی عشق رشک میبرد و غبطه میخورد ۸ — صحبت مدار: آمیزش و معاشرت مکن ۹ — برهان ص: دل و سکون دوم دلیل روشن و جهت قاطع ۱۰ — سنتی: به فتح اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم مگر فتی ۱۱ — گر بجانی، صد سیکر و وحی، کاهلی، سستی ۱۲ — نه عیب آن نه که پنهانی بود، استهزام در سجا مجار امید تفریر و اثبات است یعنی عیب میگزینی بهتر است که پوشیده ماند

غزل ۲۱۹

کنون که در چمن آمد گل از عدم موجود
بنفشه در قدم او نهاد سر بسجود
بنوش جام صبووحی^۱ بنالۀ دف و چنگ
ببوس غنچه^۲ ساقی بنغمۀ نی و عود
بدور گل منتشین بی شراب و شاهد و چنگ
که همچو روز بقا هفته بود معدود^۳
شد از خروج ریا حین^۴ چو آسمان روشن
زمین بساحت میمون و طالع مسعود^۵
زدست شاهد نازک عذار^۶ عیسی دم
شراب نوش و رها کن حدیث عاد^۷ و نمود^۸
جهان چو خلد برین^۹ شد بدور سوسن و گل^{۱۰}
ولی چه سود که در وی نه ممکنست خلود^{۱۱}؟
چو گل سوار شود بر هوا سلیمان وار^{۱۲}
سحر که مرغ درآید بنغمۀ داود

بباغ تازه گن آیین دینِ زردشتی

کنون که لاله برافروخت آتشِ نمرود^{۱۲}

بخواه جامِ صیوحی بیادِ آصفِ عهد

وزیرِ ملکِ سلیمان، عمادِ دینِ محمود^{۱۳}

بود که مجلسِ حافظِ بیمِ تریش

هر آنچه می‌طلبید جمله بشادش موجود^{۱۴}

ورن غزل ۲۱۹ معانی صلاتی مدعیان صلات (بهر مجتث شمس مخبرن مقصور)

۱ - جام صیوحی: ساعر ناده بامدی موصوف وصف ۲ - عهد: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم طوق گنو ۳ - معنی بیت: در ایام گل بی باده و پر رویا و سار طرب باش که روزگار گل مانند روز عمر آدمی هفته‌ای بیش نیست ۴ - خروج ریاحی: سرب آمدن گلها و گیاهان خوشبو، در نسخه بدل «خروج» بجای «خروج» آمده که بر منی تر حیح دارد - معنی بیت: از هروغ گلها و گیاهان خوشبو و تأثیر ستاره فرخنده و اختر سعد رس چون آسمان نورانی گفت ۵ - نازک هدر: بکسر عین لطف رخسار، صعب ترکیبی، شاهد موصوف - معنی بیت: در دست بار ریانی لطیف رخسار و عیسوی نفس جانیحتش باده درکتش و دامن قوم عاد و نمود را خرامونی سپار و بر آفتاب سخن مگو ۶ - عاد نام قوم هود پیامبر که سب ساغرمانی بطوفان باد نابود شدند ۷ - نمود نام قوم صالح پیامبر ۸ - غله برین: بضم اول و سکون دوم بهشت جاودان اعلی ۹ - دور سوسن و گل: بفتح اول سوسن و ایام دولت گل ۱۰ - خود هم اول جاود مگی و همیشه مانند ۱۱ - سیمین دار سلسله‌رونی: قید مشتابهت ۱۲ - نمرود بضم اول سام پادشاهی که در سرزمین بابل شهری ساخت و همه مردم را پرستی خود مجبور کرد و ادعای الوهیت نمود - معنی دو بیت: آنگاه که گل بر هر در شاخه مانند سبید بر دوش باد بر نشید و سحرگاه که بلیل نغمه خوش داودی آغاز، در بوستان رسم آئین زردشتی را که مگساری باشد از بو برای دار که ایسک چراغ افروخته لاله نمودار آتش نمرود است که بر حضرت ابر هم گلستان شد ۱۳ - عماد دین محمود: بکسر اول عمادالدین محمود وزیر شاه شیخ ابواسحاق ایبحو ۱۴ - معنی بیت: امید است که برم حافظ بهیبت ادب پروری و احسان وی هر چه خواهد، جنگی فراهم گردد.

غزل ۲۲۰

از دیده خون دل همه بر روی ما رود^۱

بر روی ما ز دیده چگونم چها رود^۲

ما در درونِ سینه هوائی نهفته‌ایم
 بر باد اگر رود دلِ ما، زان هوا رود^۱
 خورشیدِ خاوری کند از رشک جامه چاک
 گر ماهِ مهرِ پرور^۲ من در قبا رود
 بر خاکِ راهِ یار نهادیم رویِ خویش
 بر رویِ ما رواست، اگر آشنا رود^۳
 سیلست آبِ دیده و هر کی که بگردد
 گر خود دلش ز سنگ بود هم ز جبارود^۴
 ما را بآبِ دیده شب و روز ماحراست
 زان رهگذر که بر سرِ گنویش چرارود^۵
 حافظ بکویِ میکنده دایم مصدقِ تل
 چون صوفیان صومعدار^۶ از صفارود

ورن غزل ۲۲۰ معقول فاعلات معاعیل فاعلن (بهر مصارع احرب مکفوف محذوف)

۱ - خون دل؛ با استعاره مقصود اشک ۲ - رود جاری میشود ۳ - معنی مصراع: آنچه از دست آب
 دیده بر سر ما می‌رود بگفتن در نمی‌آید ۴ - معنی بیت: ما در مصای سینه مهری پنهان داریم و اگر دل ما بجا
 رود و جان در گردابِ خطر افتد، از تأثیر همان عشق و برای بهای است ۵ - ماه مهر پرور با استعاره مقصود
 معشوق زیبای مهربان - معنی بیت: اگر ماه رخسار عشقِ تهرین من می‌پرتد و جلوه‌گری نماید، مهر خاور از
 حسد جامه بر تن درد ۶ - رود قدم بر سر ما نهاد و بگردد ۷ - معنی بیت: سرشک ما سببی رواست و هر
 که بر ما گذر آرد، اگر دل وی سگی هم باشد، در برابرِ یں سیلِ آبِ سیارود و از جای برکنده شود و رحم
 آورد ۸ - معنی بیت: ما با اشک خود کشمکش و گفتگوئی داریم، از آن سبب که او بکویِ یار رسیده است
 ولی ما مهجور مانده‌ایم ۹ - صومعه، بفتح ول و سکون دوم و فتح سوم عبادت‌خانه یا خلوت‌گاه صوفیان -
 صومعدار: صنعت مرکب فاعلی، صوفیان موصوف - معنی بیت: حافظ با نیت درست مانند درویشان
 خلوت‌نشی با دلی پاک به پناهت معرفت روی می‌آورد

غزل ۲۲۱

چسو دستِ بر سر زلفش ز نسیم بستاند رود
 در آشتی طلبیم با سرِ عتاب^۱ رود

چو ماهِ نوره بیچارگانِ نظاره^۱

زند بگوشه ابرو و در سقاب رود

شب شراب خرابم کند به بیداری

وگر سرور شکایت کنم بسخواب رود^۲

طریق عشق پر آشوب و فتنه ست، ای دل

ببفتد آنکه درین راه با شتاب رود

گدائی در جهانِ سلطنت مفروش

کسی ز سایه این در آفتاب رود؟^۳

سوادِ نامه موی سیاه چون طی شد

بیاض کم نشود، گر صد انتخاب رود^۴

حجاب را چو فتد بادِ نفخوت اندر شر

کلامِ کارش اندر سر شراب رود^۵

حجابِ راه توتی حافظ از میانِ بحر خیز

خوشه کسی که درین راه بسی حجاب رود^۶

وزن غزل ۲۲۱ مفاعیلن هملاتی مدعلن همل (بهر محنت شمس محیون محذوف)

۱ - عتاب: بکسر اول چشم گرس و ملامت کردن، مصدر باب معاذله - معنی بیت: همسکه بگیسوی

وی (بهر) دست میرسانم چشمگیر میشود و اگر مهر و سرگاری بهویم بعلامت و برعاش روی میآورد ۲

نظاره بفتح اول و تشدید دوم تماثلی یا تماثل گر صفت بیچارگان - معنی بیت: با گوشه ابروی هلالی خود

رهزن دل تماثلیان درمانده میشود و آنگاه رخ در حجاب پنهان میسازد ۳ - معنی بیت: در شب بسن ساده

مینوشاید و مرا از دیدر مگاهداشتش آشفته حال میکند و گر روز روی شکایت دوش را، بکنم خود را بحواب

میرد و شکوای مرا نادیده میگیرد نظامی گوید:

ببینی چشم بستی و قلب حسوست به خواست ایس، حریفان را جواست

۴ - معنی بیت: در پیوزگی آسود عشوق را با پادشاهی میاده مکی که هیچکس در سایه این درگاه بسوی

آفتاب روی نمیآورد (استفهام مجازاً معید نفی است) مقصود آنکه پی سایه پر نور آفتاب بر روی دارد ۵ -

معنی بیت: طومار گیسوی سیاه چون در نور دیده شد، سپیدی کم خواهد گشت، اگر چه صد گونه کوشش در

برگزیدن موی سیاه بکار رود سودی نخواهد داشت ۶ - معنی بیت: چون باد سار و تکبر در سر حجاب جای

گیرد، تا جداری و تسلطش بر روی شراب پری میشود و خود را بود مگردند، نکایه مقصود آنست که هر که در

در بای هستی گرفتار غرور شود برودی حباب وجودش دستخوش فنا گردد ۷- معنی بیت: ای حافظ، خودی و خودپرستی تو را از سپردن راه حق درمیدارد چه خوش است حال آنکه در پی نمودن این راه پرده می و هستی را بردارد و از خود غایب گردد تا بمقام حق تواند رسید؛ معنی گوید:

رهستی پری زان تنهی میروی تنهی آئی تا پسر معانی روی

غزل ۲۲۲

از سر گوی تو هر گو بملالت برود
نرود کارش و آخر به فجالت برود^۱
کاروانی که بود بدرقه اش^۲ حفظ خدا
بتمحل بستید، بجلالت برود
سالک از نور هدایت^۳ بر در راه بدوست
که بجای سرمد گر بملالت برود
کام خود آخر عمر ارمی و معشوق بگیر
حیف اوقات که یکسر بطلالت^۴ برود
ای دلیل دل گم گشته، خدا را مددی
که غریب از نبرد ره، بدلات برود^۵
حکم مستوری^۶ و مستی همه بر خاتمیت
کسی ندانست که آخر به چه حالت برود
حافظ از چشمه حکمت بکف آور حامی
بو که از لوح دلت^۷ نقش جهالت برود

درن غزل ۲۲۲، فاعلاتی فعلاتی فعلانی فعلن (بهر وزن مثنوی معدول)

۱- معنی بیت: هر کس اقامتگاه تو را در بچدگی و ملال خاطر ترک گوید، کارش پیش سرود و دوستی بیابد و مفرجام شرمسار و سرگردان باشد. ۲- بدرقه: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم رهسا و نگاهبان. معنی بیت: فاعله ای که پاس ایزدی نگاهبان و رهسپارش باشد باشوکت و راستگی رحل اقامت افکند و با بررگی و نمیکوه رهسپار شود. ۳- نور هدایت: فروغ رهائی، تشبیه صریح. معنی بیت: رهرو پراهنمایی فروغ حق بکوی دوست بستگیری بر راه میجوید چه گر کور کورانه و بگمراهی ره سپارد، سر منزل

بوقت رسید ۴ بطاقت. بفتح اول یکاری و معطل من ۵ - معنی بیت: ای راهنمای دل سرگشته برای
 رضای خدا یاری کن و دستم بگیر، چه آواره دور از وطن اگر ره گم کند، باید از راهنمایی پیر دلیل مدد
 جوید ۶ - مستوری: پرده نشینی، اسم مصدر مرکب از صفت (مستور) + ی مصدری - معنی بیت: حکم
 پرده نشینی و تقوی و مستی و نادمه نوشی بر هر جام گارت و معنوم نیست که آدمی در پایان زندگی به چه وضعی
 از دنیا خواهد رفت پرهیزگار یا میگسار، شاعری گوید

غره مشو که مرکب مردان مرد را در سگلاخ باده بسها بریده‌اند
 بومید هم میانی که رسد چرخه نوش تا که نیک ترانه بصحرل رسیده‌اند
 ۷ - لوح دل تشبیه صریح - معنی بیت: ای حافظ، در چشمه معرفت ساغری بدست آور، باشد که از
 دفتر دل تو نشان نادانی سترده شود

غزل ۲۲۳

هرگز منقش تو از لوح دل و جان نرود
 هرگز از یاد من آن سرو حرامان^۱ نرود
 از دماغ^۲ من سرگشته بحیال^۳ دهن
 بحفای ملک و عصه دوران نرود
 در ازل^۴ بست دلم با سر رلفت پیوند
 تا ابد سر نکند^۵ وز سر پیمان نرود
 هر چه جز بار غمت^۶ بر دل مسکین منست
 برود از دل من وز دل من آن نرود
 آنچنان مهر توام در دل و جان جای گرفت
 که اگر سر برود، از دل و از جان نرود^۷
 گر رود از پی خوابان دل من معذورست
 درد دارد چه کند گز پسی درمان نرود^۸؟
 هر که خواهد که چو حافظ نشود سرگردان
 دل بخوبان ندهد وز پسی ایشان نرود

- ۱ - سرو حرامان، سروی که سار و ریبائی روں داشت موصوف و صفت ۲ - دماغ: بکسر اوز مغزو فکر ۳ - اول: مراد روز ارباب روز السبت نگاه کشید بمرل ۲۲ شماره (۱) ۴ - بر نکشد سر بار نمیرند ۵ - بار غم؛ بار بدود، تشبیه صریح - معنی بیت: جر بار بدود تو هر عمی که بر دل بیچاره من سنگینی کند، فراموش خواهد شد ولی بدود عشق همچنان در دین من بر جای میماند، رحمت علিশاه گوید، نقش کردم رح ریبای تو بر حایه دل حایه ویران شد و آن نقش بدیوار میماند ۶ - معنی مصراع: اگر سرم بر باد رود، عشق تو در دل و جام همچنان بر جای ماند ۷ - معنی بیت: اگر دلم بدیال ریبایان رود عمرش مقبول و پذیرفته است، چه دودی در سینه بهمنه دارد و اگر بهلاج آن بکوشد چه کند؟ استغهام مجاراً معبد نمی ست یعنی جر آنکه درمان بکوشد، چاره دیگر ندارد.

غزل ۲۲۴

- خوشا دلی که مدام از پیِ نظر نرود
بهر گردش که بسخوانند، بیخبر نرود^۱
طمع در آن لب شیرین نکردیم^۲ اولی
ولی چگونه مگس از پیِ شکر نرود^۳
سواد دیده غمدیدهام باشکه مشوی
که نقش خالی توام هرگز از نظر نرود^۴
زم جو باد صبا بوی خود در بوی مدار
چرا که بی میر زلف توام پسر نرود^۵
دلا مباش چنین هرزه گرد و هرجائی
که هیچ کار ریخت بدین هنر نرود^۶
مکن بچشم حقارت نگاه در من مست
که تو روی شریعت بدین قدر نرود^۷
من گدا هوسِ سرو قسامتی دارم
که دست در گهرش چسبیم و رر نرود^۸
تو کز مکارم^۹ اخلاق عالمی دگری
وفای عهد من از خاطرت بدر نرود

سیاه‌نامه تر از خود کسی نمی‌بینم

چگونه چون فلجم دودِ دلِ بسر نرود^{۱۰}؟

بستاجِ هدمم از ره مبر که باز سفید

چو باشد^{۱۱} در پی هر صیدِ مختصر نرود

بیار باده و اولِ مدتِ حافظ ده

بشرط آنکه زم‌جلس سخن بدر نرود^{۱۲}

ورد غزل ۲۲۴ مفاعل فلات مفاعل فعل (بحر محض مثنی‌معهی معنوی)

۱ - معنی بیت: چه خوشست حال آن دل که پیوسته در پی خوشه‌های دینه سرود و بهر جا که او را فراخوانند، بی‌تنگی از پایان کار بگذشت، روی چارود ۲ - اولی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر سر او رتر ۳ - معنی بیت: سر او در آست که طب بوشین بار طبع سدم و هوس بوسه بکنم ولی این کار شدنی نیست، چه مگی را جز رفتن سوی شکر گزری نباشد: سعدی گوید:

رو گه کرم روی سالیبی نیست کجا رود مگی از کارگاه حلوانی؟

۴ - معنی بیت: سیاهی چشم غمزده مرا پادیده نشست و مده که بحر شدنی نیست، چه این سیاهی نشانی از حال همدوی نسب و هیچگاه از پنجم من دور میشود: در صفحه ۳۰۳ جامع نسخ دیوان حافظ در دو سطر این بیت بصورت ذیل آمده که بر متن قزوینی ترجیح دارد:

سواد دنده عمده دم شوی ای اشک که نقش حال و سم هر گز از نظر نرود

۵ - معنی بیت: بوی دل‌بیر خود را باید بسم بهاری از من مصایقه مکن، چه بی‌دسترسی بگپسوی تو کارم بسامان نمیرسد و انعام نمی‌پذیرد: سعدی گوید:

در من این عیب قدیمست و بدر می‌نرود که مرا بی‌می و مخلوق بسر می‌نرود

۶ - معنی بیت: ای دل، این گونه پاوه‌پوی مناش که بهر جا بروی، چه با هر ره‌گردش که هر تسته‌کاری نتوانی کرد: او «هره» در اینجا «استعاره» نمادیده معنی صد آن معنی بعض و کاسی معصود است ۷ - معنی بیت: بدنه خواری در این بدل مست مگر که شکوه و ناموس دین حق بدین اندازه که یکبار مسلمانی باده بوشد، در میان نمیرود ۸ - معنی بیت: من درویش آرزوی وصال یاری سهی بالا در سر می‌پرورم که تنها بیاری زرو سیم دست در کمر او توان زد: حافظ در غزل دیگر فرماید:

تا بو که دست در کمر او توان رس در حوی دل نشسته چو یاقوت احمریم

۹ - مکارم: بفتح او و بر گواریها جمع مکرمت - معنی بیت: تو که از بررگواریهای اخلاقی جهانی دیگر در پی جهانی، نباید آتین بسر بردی پیمان محبت را بهر بوشی سپاری ۱۰ - معنی بیت: گناهکارتر از خود کسی نمی‌شمام، چگونه ممکن است که باید خامه آتین غم من را تأسف و اندوه زبانه نکشد؟

۱۱ - باشد پرده ایست شکاری خردتر از بار - معنی است نکلاه چهارداری که می‌سازد ساح همدم محصور و ناچیرسد، مرا گمراه مدار که من دار سپید به پرده خرد شکاری که بدستال هر صید ناچیر پرو رکند - ۱۲ - معنی است، شراب یاور و بحسب ساعری به حفظ برونش ولی به این پیمانی که داستان می‌گساری حافظ از این محفل بگوش کسان نرسد.

غزل ۲۲۵

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود
وین بحث با ثلاثه غساله^۱ می‌رود
می‌ده که نو عروس چمن^۲ حدیث حسن یست
کار این رمان ز صنعت دلّاله^۳ می‌رود
شکرشکن شوند همه طوطیان هند
زین قدر پاریسی که به بنگاله^۴ می‌رود
طیّ مکان بسین و زمان در سلوک شعر
کاین طفل یکتبه ره یکساله می‌رود^۵
آن چشم جادوانه عابد فریب بین
کی کاروانِ سحر^۶ ز دنیا به می‌رود
از ره مرو به مشوه دنیا که این عجز
مکاره^۷ می‌نشیند و محتاله^۸ می‌رود
باد بهار می‌وزد از گلستان شاه
وز ژاله^۹ باده در قدح لاله می‌رود
حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث‌الدین^{۱۰}
غافل مشو که کار تو از ناله می‌رود

وزن غزل ۲۲۵، مفعول فاعلات معذیل هـ عین (بهر مصارع شمس احرب مکفوف محذوف)

۱ - ثلاثه غساله: بقیع ناه و عین و تشدید سین، حکمای یونان اصطلاحی دارند در شرب مدام (باده) که علی‌الصباح سه کاسه می‌خورند و آنرا ثلاثه غساله می‌گویند که غسل معده می‌کند. (مقل از فرهنگ اندراج) -

معنی یسته ای ساقی، سخن از بهار و سرو و گل و لاله در میان است و این گفتگو در صحبت سه جام شراب خوشگوار انجام می‌پذیرد؛ یا آنکه مقصود از سرو و گل و لاله باستانه نام سه معشوق باشد که پادشاهان سه ساغر باده نوشند ۲ - نوعروس چمن، باستانه مقصود گل ۳ - دلاله بفتح اول و تشدید دوم زنی که زن خواه و مردجوی را بیکدیگر رهنما شود (لغت نامه دهخدا) - معنی یست؛ باده بده که گل عروس زیبای گلستان به کمال زیبایی رسید و دیگر نیازی به چاره اندیشی و آرایشگری دلاله محبت نیست، چه این عروس بخود دلربا و ریاست ۴ - ینگاله: بفتح اول و سکون دوم سرزمین پهناوری است در مشرق هندوستان - معنی یسته همه طوطیان سبذنگوی هندوستان از این قند لعل پارسی که یسگاله مرستاده میشود شکر بدندان سایند و شیرین کام شوند ۵ - معنی یسته طی کردن مکمل و طومار زمان را در راه پیمانی نظم شیوا یسگر که نسوزاه یکسره باندازه یکساله مسافت را در هم می‌نوردد و بهمه آفاق منتشر میشود ۶ - کاروان سحر: قضاة افسونگری، تشبیه صریح - معنی یسته چشم سحرانگیر یار را یسگر که پارسا را سر از راه بدر میبرد و یک قضاة افسونگری و دلربایی برپای او روان است ۷ - مکاره: بفتح اول و تشدید دوم زن فریبنده و بدسگال ۸ - محتاله: چشم اول و سکون دوم زن حیل‌گر یا محیل - معنی یسته فریب دیا به راه مرو که این گنده پیر فریاد در تنگین مکر می‌ورزد و در رفتن حیل‌گری میکند یعنی همه کار او پیوسته نیرنگ و فریب است ۹ - زاله: چشم ۱۰ - سلطان شهاب‌الدین، غیاث‌الدین سن اسکر معروف به اعظم شاه از ملوک یسگاله در سال ۷۹۲ بر تخت نشست (لغت نامه دهخدا) - معنی یسب ای حافظ، از اشتیاق ویدار محفل سلطان شهاب‌الدین مدح خود طعنت مکن که کار تو بسبب ناله شوق پیش می‌رود و بهرام میرسی.

غزل ۲۲۶

ترسم که اشک در غم ما پرده در شود

وین راز سر بهر به عالم سمر^۱ شود

گویند سنگ لعل شود در مقام صبر

آری شود ولیک بخون جگر شود^۲

خواهم شدن بسیمیکه گریان و دادخواه

کز دست غم خلاص من انجامگر شود^۳

از هر کرانه تیر دعا^۴ کسره‌ام روان

باشد کز آن میانه یکی کارگر شود

ای جان حدیث ما بر دلداریسارگو

لیکن چنان مگو که صبا را^۵ خبر شود

از کیمیای مهر^۱ تو زر گشت روی من
 آری بسیم^۲ لطف شما خاک زر شود
 در تنگنای حیرتم از سخوت^۳ رقیب
 یا رب مباد آنکه گدا معتبر شود^۴
 پس نکته غیر حسن باید که تا کسی
 مقبول طبع مردم صاحب نظر شود^۵
 این سرکشی^۶ که کنگره^۷ کاخ وصل رست
 سرها بر آستانه او خاک در شود
 حافظ چو نایب سر رلفش بدست نیست
 دم درکشی، از نه یاد صبا را خبر شود^۸

ورن غزل ۲۲۶ معمول غزلات معانی علی (سر مصارع من احرب مکثوف محذوف)
 ۱- مهر: بهنج اول و دوم اصناف - معنی یت: مگر اسم که سرشک پرده از عشق ما برگردد و سر بهان
 دافته مهر من در جهان صانه گردد و زبان بران گفته آید ۲- معنی یت: مردم عقیده دارند که سنگ بی بها
 پس از سالها درنگ و انتظار در معن بدل گر نمایه پس میشود بلی این سخن راست است ولی ناسنگ چون
 جگر بخورد و درجهها بکشد این کار میسر نگردد ۳- مگر شود: همانا میسر گردد مگر در اینجا قید تأکید
 است ۴- نیر دعا شبه صریح ۵- صارا: حد را حرف اصافه - معنی یت: جان من، داستان ما را برد
 دلبر بشرح بیان کن ولی آنگونه سخن پر زبان مآورد که خبرش بگوش یاد صبا برسد اگر چه محرم عشاق
 باشد ۶- کیمیای مهر اکسیر عشق، تشبه صریح - معنی یت: از اثر اکسیر محبت تو چهرة من در خاک
 گشت، بلی برکت و خجستگی مهر بانی شما خاک نیره بر بدل شود معنی گوید
 گوید روی شرح تو سعدی که رد کرد؟ اکسیر عشق با هم آمیخت در شدم
 ۷- معنی یت: از تکبر و نارنگی کوی در در مجال تنگ سرگستگی افتاده ام، پروردگارا، چس
 پیش نیاید که نهیدستی بی سرو پا صاحب عتبار و مقبول نظر شود چه خود پسندیش افروزی گیرد ۸- معنی
 یت: جز زیبایی ظاهر لطیفه های نهانی دیگر لازمست تا یکی بتواند پذیرفته طبع مشکلی پسند صاحب دلان گردد
 حافظ در غزل دیگر فرماید:

لطیفه است نهایی که عشق از آن حیرد که نام آن به لب نعل و خط زنگار است
 ۹- سرکشی: بلندی و رفعت ۱۰- کنگره: بهم اول و سکون دوم و هم سوم دندانه و آنچه بر سر
 دیوار حصار و قلعه ساخته میشد - معنی یت: ما این رفعت و بلندی که دندانه های بالای دیوار قصر وصال
 دارد بر سر سرافرازی بر درگاهش خاک پس هر حد بود مقصود آنکه همه سرقراران در برابر عظمت مقام

یار خاکسارند ۱۱ - معنی بیت: ای حافظ، چون نہ مشکین گیسوی یار ہدست تو افتاد خاموش باش
وگرنہ حیر بہاد بہاری میرسد و باغہ سر رلف دلہ را از دست تو میریاید

غزل ۲۲۷

گرچہ بر واعظِ شہر این سخن آسان نشود
تا ریا ورزد و سالوس^۱، مسلمان نشود
رندی آموز و کرم گن کہ نہ چندان ہنرست
ہیوانی کہ ننوشد می و انسان نشود^۲
گوہر پاک بباید کہ شود قابلِ فیض
ورہ ہر مسگ و گلی لؤلؤ^۳ و مرجان نشود
اسمِ اعظم بکند کار خود، ای دل، خوش باش
کہ بتلیس و حیل دیو مسلمان نشود^۴
عشق می ورزم و امید کہ این فتنِ شریف
چون ہنرہای دگر موجبِ حرمان نشود^۵
دوش میگفت کہ فردا بدم کلام دلت
سببی ساز، خدایا کہہ پشیمان نشود
حسنِ خلقی ز خدا می طلبم حوی ترا
تا دگر خاطرِ ما از تو پیریشان نشود
ذرہ را تا نبود ہمتِ عالی، حافظ
طالبِ چشمہ خورشید^۶ درخشان نشود

ورد غزل ۲۲۷: غلغلانی غلغلانی غلغلانی غلغلانی (بہر رمل شمس محبوب محفوظ)

۱ - سالوس: غریب و چربہربانی و صلاح ظاہری - معنی بیت: ہرچند این گفتار بر نصیحہگوی شہر
فتوار میآید ولی باید بداند کہ تا ظاہر خود را بیکی بحق بساید و غریب و حیلہ بکار برد، اسلامش درست
نیاتند؛ چہ ریا شرک حقی است یعنی در برابر معبود حقیقی مردم را ہم بغوشتاید معنی معبود پداشته است
پس چنین کسی مشرک است نہ موحد ۲ - معنی بیت: وارسگی مرا گیر و جوامرندی کن کہ آن جاور کہ

باده نمیخورد و از فضائل انسانی و حوی مردمی بی بهره است، بحقیقت کمالی ندارد ۳- لَوْلُو جسم اول و سکون دوم و ضم سوم و سکون چهارم مروارید است معنی یس در شش پاکیزه و استعداد دانی باید باشد، کسی بتواند پذیرای فیض الهی و بهره یابی از بعثش خداوندی شود، چنانکه در جهان طبیعت هم می بینیم که هر سنگ و خاکی در دریا شایستگی مرجان و مروارید شدن را ندارد! شاعر گوید:

قبول ساده شرط است در افاضه مبغی و گریه سهل سیاشد بحدی فیاض

۴- معنی یتیم دلا، نایاب مہین خداوند آسوده دل باش و رذکر او عدل مشو که حق ترا مراموش بخواهد کرد و ارریا و بیرنگ دور شو که دیو گر چه نقاب فریب و صلاح ظاہری بر چہرہ سجد، بحق تسلیم نخواهد شد و کاری از پیش نتواند برد، در این بیت تلمیحی دارد بداستان حضرت سلیمان که انگشتری او را دیو بحیلہ ریود، اما سہیل با پاکدلی کاری نر بست کرد و سرانجام آن را برپا آمداحت و بامر خداوند بار انگشتری نصیب سلیمان شد ۵- معنی یتیم عاشقی پیشہ کرده ام و امیدوارم که این کار بزرگ مانند فصائل دیگر برای من محرومی و بی عیبی بار بار در ظاهر فارابی گوید

سر ر دست ہرہای حوشش نسر یاد کہ ہر یکی بدگرگوہ دارم ساشاد

۶- چشمہ خورشید: تشبہ صریح - معنی یتیم ای حافظ، اگر ذرہ خردار ادہ والا بداشتہ ساسد بہوا بر نشود و ہیچگاہ خوشتر رسد بچشمہ خورشید بچہاں مرور مگرد.

غزل ۲۲۸

گرم از باغ تو^۱ یک میوہ^۲ بجینم، چہ شود؟

پیش پائی بسجراغ تو^۳ بینم، چہ شود؟

یارب اندر کنف^۴ سایہ آن سرو بسد^۵

گرم من سوختہ^۶ یکدم بستشینم، چہ شود؟

آخر ای خاتم جمشید^۷ ہمایون آثار^۸

گر فتد عکس تو بر نقش بگینم، چہ شود؟^۹

واعظ^{۱۰} شہر چو مہر ملک و شمعہ^{۱۱} گزید

من اگر مہر نگاری بگزیم، چہ شود؟

عقلم از خانہ بدر رفت و گرمی اینست

دیدم از پیش کہ در خانہ دینم، چہ شود؟^{۱۲}

صرف شد عمر گرامیایہ بمشوقہ و می

تا از آنم چہ پیش آید، ازینم^{۱۳} چہ شود؟

خواجه دانست که من عاشقم و هیچ نگفت

حافظ از نیز بداند که چنینم، چه شود؟

وزن غزل ۲۲۸: غاعلان فعاتی فعاتی فعاتی (بهر رس مثنی محبوب محذوف)

۱ - باغ تو: باستعاره مقصود بوستان وصال تو ۲ - یک میوه: باستعاره مقصود یک بوسه ۳ -

کتف: بفتح اول و دوم حفظ و پناه و جانب ۴ - سر بلند: باستعاره مقصود قامت موزون یار ۵ - من سوخته، من سوخته جان در آتش هجر، موصوف و وصف ۶ - حاتم جمشید همایون آثار انگشتی مرخنده اثر جمشید (سلیمان)، همایون آثار صفت است برای خاتم جمشید مصداق خاتم در شمرگاه مضایق اله را پیش از صفت آورده: صفتی گوید

پسران در سر باقی عقل بگدانی پروستا رفتند

۷ - معنی بیت: ای انگشتی مرخنده اثر جمشید (سلیمان)، اگر پرتوی از تو بر دهم و نشان بگیری من

یافتد و مرا بکام رساند، تراریانی ندارد ۸ - تجمیع بکسر اول و سکون دوم ضابط شهر و حاکم ۸ - معنی بیت: اکنون که واعظ شهر دل بلفظ شاه و حسان صراط شهر خوش کرده است، اگر من عشق ریساردی دل سپارم، زیانی ندارد ۹ - معنی بیت: خرمم در جای بر رفت و اگر می بختن خاصیت شگرمی دارد، بقین میتوانم پیشانی کنم که در سرای دین من چه فتنه ای پیا خواهد کرد ۱۰ - آن و این صیر اشاره شور و مدیکه، مرجع آنها پرتیب می و مشوقه: در این بیت صنعت لفظ و شر مرتب بکار رفته است.

غزل ۲۲۹

بخت از دهان دوست نشانم نمیدهد

دولت خبر زراز نهانم نمیدهد^۱

از بهر بوسه زلیش جان میدهم

اینم^۲ همی ستانند و آنم^۳ نمیدهد

مردم درین فراق و در آن پرده^۴ راه نیست

با هست و پرده دار^۵ نشانم نمیدهد

زلفش کشید باد صبا، چرخ سفله بین

کانجا مجال باد و زام^۶ نمیدهد^۶

چندانکه بر کنار چو پرگار می‌شدم

دوران چو نقطه ره بمیانم نمیدهد^۷

شکرِ بصرِ دست دهد عاقبت، ولی

بد عهدیِ زمانه زمام نمیدهد^۸

گفتم روم بخواب و بسینم جمالِ دوست

حافظ زآه و ناله امانم نمیدهد^۹

درون غزل ۲۲۹، معمول فاعلات مدعیل ماضی (بحر مصارع متین احرب مکوف محذوف)

۱- معنی بیت: طالع باسارگار اثری از دهان باز نمی نماید و اقبال از سر بهار که همان دهان یار است پیامی میرساند. ۲- این، ضمیر اشاره مرجع آن جان. ۳- آن، ضمیر اشاره مرجع آن بوسه، دریس بیت صحت لف و بشر بکار رفته است. ۴- پرده: سراپرده و بارگاه. ۵- پردهدار: حاجب. ۶- معنی بیت: گیسوی وی بچنگ سیم بهاری افتاده، پتگر که فلک دور چه کرد که بمن باندازه یاد صبا هم فرصت نداد که دست بگیسوی او برسانم. ۷- معنی بیت هر چه پرگاروار سرگشته بر کار و پیرامون رفتم، گردش روزگار مانند نقطه که پیمان دایره جای دارد، مرا راه بپایان کار نمیدهد و همچنان حیران میدارد. ۸- معنی بیت: شهید موفقیت و کامیابی را با صبر و شکیبایی در برابر دشواریها توان یافت، اما چه توان کرد که سبب پسیمانی روزگار بمن فرصت مستطد تا از حاصل کوشش خود بهره ناهم. ۹- معنی بیت: ما خود میگفتم که سر سائین خواب می نهم و چهره یار را در رؤیا دیدار میکنم ولی حافظ بسبب اه و اعصابی که برمیآورد مرا بی تاب میکند و مهال خواب بمن نمیدهد (باید توجه داشت که در اینجا شاعر برای خود شخصیت لایوی فرض کرده است)

غزل ۲۳۰

اگر بباده مشکین دلم کشد، شاید

که بسوی خیر ز زهدِ ریا نسیم آید^۱

جهانیان همه گسرِ منع من کنند از عشق

من آن کنم که خداوندگار^۲ فرماید

طمع زفیضِ کرامت مبر که خلقِ کسریم

که ببخشد و بر عاشقان ببخشد^۳

مقیم حلقه دگرست دل، بدان امید

که حلقه ز سرِ رلفِ یار بگشاید^۴

ترا که حسنِ خدا داده ست و حجله بخت

چه حاجتست که مشاطهات^۵ بیاراید؟

چمن خوتست و هوا دلکش است و می‌بیش^۶

کنون بجز دل خوش هیچ در نمی‌باید^۷

جمیله‌ایست^۸ عروس جهان، ولی هشدار

که این مخدیره^۹ در عقد کس نمی‌آید

بلا به گفتمش، ای ماهرخ، چه ساشد، اگر

بیک شکر ز تو دلخسته^{۱۰} بیاساید^{۱۱}

مخنده گفت که حافظ خدا را^{۱۲} می‌بند

که بوسه تو رخ ماه^{۱۳} را بیالاید^{۱۴}

در غزل ۲۳۰: مفاعیل مفاعیل مع ل (بحر مجتث منض محزون اصل)

۱ - معنی بیت اگر دل من بوشیدن شراب مشکبوی صل کند، شبسینه است، چه از پارسائی ریاکارانه بوی بکی می‌شوم و در آن خویی می‌بیم ۲ - خداوندگار مالک و فرمانروای جهان هستی که بندگان را پرستش عاشقانه مراحوالند، ما با استعاره مقصود جاد را می‌گوید که مالک دل عاشق شمرده میشود ۳ - معنی بیت از بهره رسانی کرم و رانحوتی بومید باشد چه خوی بیک و کریمانه یار خطاها را عفو میکند و بر بیدلان رحمت می‌آورد ۴ - معنی بیت دل در مجمع یاد معبود پیوسته نشسته است، نامیدی که از گیسوی یارگره یار کند و دستی در آن هم ریف رید ۵ - مشاطه؛ فتح اول و تشدید دوم آرایشگر - معنی بیت ترا که خداوند ریا آفریده است و بخت بلند بود در حایه آراسته موفق جای دارد دیگر یاری مس که آرایشگر بآراستش تو پر دارد، بگفته سعدی در دیباجه گیسوان و حاجب مشاطه بسب روی دلارام راه ۶ - بیش: سب و حالص، صفت مرکب آری (پیشوند سلب و معنی) + فتح اول در سنان فارسی بمعنی آلودگی و بسا پاکی، معنی موصوف ۷ - در معنی باید ضرورت بدرد - معنی مصراع ایسک چمر دل آسوده چیری لازم و ضروری بس ۸ - جمیله: فتح اول ریا مؤث حیل ۹ - مخدیره: بضم اول و فصح دوم تشدید سوم موصوح پرده نشی، اسم مفعول از تحذیر، مصدر باب فعیل، صفت حاشین موصوف (عروس) - معنی بیت: عروس دیا ریا روئی است اما بهوش و گاه باشد که این پرده نشین دگر بپیان ریا روئی یا کسی بسر میبرد: سعدی گوید:

دیار رسی ست عشوه گرو و دستار ولی با هیچکس سر نبرد عهد شوهری

۱۰ - معنی بیت با عجز و یار گفتم ای مه جبین، اگر ب یک بوسه شکرین خسته دلی از تو بآراستی

برسد، بر آریایی نخواهد داشت ۱۱ - خدیر می‌بند ترا بعد از گوشت راضی مشو ۱۲ - ماه در اینجا

با استعاره مراد، یا ماهرخی است ۱۳ - بیالاید: آلوده سازد

غزل ۲۳۱

گفتم: غم تو دارم^۱. گفتا: غمت سر آید
 گفتم که ماه من شو. گفتا: اگر بر آید^۲
 گفتم: ز مهرورزان^۳ رسم وفا بیامور
 گفتا: زخو برویان ایسن کار کمتر آید^۴
 گفتم که بر خیالت راه نظر ببدم
 گفتا که شبروست او از راه دیگر آید^۵
 گفتم که بوی زلفت گسراه عالم کرد
 گفتا: اگر بدانی، هم اوت رهبر آید^۶
 گفتم: خوشا هوایی کز باد صبح خیزد
 گفتا: خنک نسیمی کز کوی دلیر آید
 گفتم که نوش لعلت^۷ ما را با آرزو گشت
 گفتا: تو زندگی کن کو بده سرور آید
 گفتم: دل رحیمت^۸ کی عزم صلح دارد؟
 گفتا: مگوی با کس تا وقت آن در آید^۹
 گفتم: زمانِ عشرت دیدی که چو سر آمد؟
 گفتا: خموش حافظ کای غصه هم سر آید^{۱۰}

وزن غزل ۲۳۱- معقول فاعلاتن معقول فاعلاتن (بحر مصارع متین احزاب)

۱- غم تو دارم. بانصوب جدائی تو گرفتارم. ۲- معنی مصراع: بیدار گفتم که ماه تابان شب نار می باشد. پاسخ داد اگر دست دهد و ممکن شود. ۳- مهرورزان: عاشقان. ۴- این کار کمتر آید: این کار هرگز ساخته نیست. کمتر قید تقلیل در اینجا معنی مطبی. ۵- معنی بیت: بیار خطاب کردم که صورت خیالی ترا در هر صحنه فکر راه بخوام داد. پاسخ داد که خیال من شگرذی عیار و چابکست است و طریق دیگر در آید و دل از تو برآید. ۶- معنی بیت: بیار گفتم که بوی دلبر ب گیسوی تو مرا بپیراهه در جهان کشید. پاسخ داد: اگر آگاه شوی این گمراهی عین رده یافتگی است و خودمایه راهمائی تو خواهد گشت؛ شاید مراد از بوی زلف

باستعاره علائق و دل‌بستگی‌های بسیار این جهانی باشد یعنی سرانجام این کثرت ترا به وحدت رهبری خواهد کرد ۷- توش لعل، باستعاره مراد لب لعل بوئیش - معنی بب؛ یار گهم، لب لعل بوئیش تو ما را در اشتیاق هلاک کرد. پاسخ داد تو همچنان در غصه و طعنه بگوش که لب من آئین دلجوئی از خدمتگزاران را نیک میداند؛ حافظ در غزل دیگر فرماید

تو بندگی چو گد یا بشرط مردم کن که خواجه خود روش بند پروری داند

۸- رحیم، بفتح اول مهربان صفت دل ۹- درآید، مراد ۱۰- معنی بب؛ دم درکش که انموه پایان رسیدن دورگار عشرت بر سپری خواهد شد و یار دیگر ایام وصال قرار آید؛ در این غزل صنعت سؤال و جواب مرهعات شده است.

غزل ۳۳۲

بر سرِ آسم^۱ که گر ز دست برآید

تست بکاری زخم که شعله سرآید

خلوتِ دل^۲ است حایِ صحبتِ اخذاد

دیو چو بیرون رود فرشته درآید

صحتِ حکامِ ظلمِ شبِ بِلداست^۳

نور ز غورشید جوی، بو که برآید

بر درِ اربابِ بی‌مروتِ دنیا

جد تشبی که خواجه کی بدر آید؟^۴

ترکِ گدائی مکن که گنج بیای

از نظرِ رهروی که درگذر آید^۵

صالح و طالح^۶ متاعِ خویش نمودند

تا که قبول افتد و که در نظر آید؟

بلبلِ عاشق تو عمرخواه که آخر

باغ شود سبز و شاخ گل بر آید^۷

غفلتِ حافظِ درین سراچه^۸ عجب نیست

هر که بمیخانه رفته بیخبر آید

ورن غزل ۲۳۲: مفتعل فاعلات مفتعل مع (بحر مسرح منس مطوی مسحور)

۱ - بر سر آنم: در این اندیشه ام و عزم آن دارم ۲ - خلوت دل: سرای یا خانه دل، تشبیه صریح ۳ -
اضداد: بفتح اول و سکون دوم جمع ضد بعضی ماضی و مضارع، در صفحه ۲۵۵ جامع مسح دیوان حافظ تألیف
مسعود فرزاد، اغیار «جایی» اضمداد آمده که بر متن ترجیح دارد. اغیار بفتح اول و سکون دوم بیگانگان جمع
شیر - معنی بیت: خانه دل جای همشینی ناهمتایان یا بیگانگان نیست. چون شیطان را که مظهر خیالهای خام و
هوسهای باطل است از خود راندی، مرسته آرامش و بیکوکاری و بیک اندیشی در سرای دل تو جای گیرند و
ضمیر بر بنور حق روشنی شود ۴ - بلدا: بفتح اول و سکون دوم شب آغاز زمستان که درازترین شب سال
است - معنی بیت: همشینی با فرما روایان شمرگر تاریکی و سربلندی شب بند است. فروغ از آفتاب حقیقت یا
ضمیر پیر روشنندل بجوی باشد که این مهر جبهه تاب طلوع کند ۵ - معنی بیت: سر آستان سرای مهتران
ناجوانمرد این جهان تا کی مقیم باشی که خانه خدا بیرون آید و شدید بنوا حسانی کند و منی شهد ۵ - معنی
بیت: خودهدگی و سؤال از روشن ضمیران را در یلصیر، تا باشد که گنج سعادت را حایت و مبد سالکی که بر
تو گذار کند، بدست آوری ۶ - طالع: بکسر سوم بدکردن است معنی بیت: بیکوکار و بدکردار کالا و بضاعت
خود را عرصه گردید تا ببینم که خداوند کدام یک از این دو را می رسد و بظرف عبادت می نگیرد: مقصود آسب
که شاید صالح برور عبادت از درگاه حق رانده شود و طالع بسبب توبه بخشوده آید ۷ - بر آید: بهار آید و
شکفته شود ۸ - سر اچه: سرای حرد و کوچکه مصغر سر را با سحاره مقصود گسی با دلتا - معنی بیت: در
این دنیا ناآگاهی حافظ از پایان کار شکست نهانست چه هر کس در میخانه جهان هرودین بساده هوی و هوس
بوشیده مست و غافل گردد.

غزل ۲۳۳

دست از طلب ندارم تا کام من برآید

یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید^۱

بگشای تربتم^۲ را بعد از وفات و بنگر

کز آتش درونم^۳ دود از کفن برآید

بنمای رخ که خلقی واله^۴ شوند و حیران

بگشای لب که فریاد از مرد و زن^۵ برآید

جان بر لبست و حسرت در دل که از لبانش

نگرفته هیچ کامی، جان از بدن برآید

از حسرت دهانش آمد بتنگ جانم

خود کام نسگستان کسی زان دهن برآید؟^۶

گویند ذکرِ حیرش در خیلِ عشق‌بزان^۷

هر جا که نامِ حافظ در انجمن برآید

وزن غزل ۲۳۳ مقول فاعلاتن مقول فاعلاتن (بهر مضارع مثنی اخری)

۱ - معنی بیت: از خواستش و جیشش یار می‌شیم تا که مروا نعوم و آرروی من اینست که یاتن یوصال معشوق رسد و یا در این راه جان سپارم که آن کمال مطلوب عاشق است. ۲ - تربت: ضم اول و سکون دوم در فتح سوم خاک و مجاراً برگزیده طلاق میشود. ۳ - آتش درون آتش دل. ۴ - والله یکسر لام شیفته سرگشته، اسم فاعل از وله بفتح اول و دوم. ۵ - مرد درون مقصود همه مردم است. ۶ - معنی بیت: از هریخ و اندوه خوردن بر بوسه نگرفتن از دهان او دلم گرت و جام ملول شد. آیا دهن بوشش وی مراد بین تهیستان را چه زمان برآورده خواهد صاحب؟ ۷ - خیل عشق‌بازان بفتح اول و سکون دوم گروه مهرورزان - معنی بیت: هر جا اسم حافظ در گروه عاشقان برده میشود از وی بیکی در محفل یاد میکند.

غزل ۲۳۴

چو آفتابِ می^۱ از مشرقِ سیاه برآید

رباعِ عارضِ ساقی^۲ هزار لاله برآید

نسیم در سرِ گل شکند گلاله^۳ سنبل

چو از میانِ چمن بوی آن گلاله برآید

حکایتِ شبِ هجران نه آن حکایتِ حال است

که شمع^۴ رهپاش بصد رساله^۵ برآید

زگرد خوان^۶ نگونِ فلک طمع نستان داشت

که بی ملالت صد غصه یک نواله برآید

بسمی خود نتوان بردی بی مگو هر مقصود

خیال باشد کاین کار بی حواله برآید^۸

گرت چو نوح نی صبر هست در غم طوفان

بلا بگردد و کام هزار ساله برآید^۹

نسیم زلف تو چون بگنرد بترتِ حافظ

زخاک کالدش صد هزار لاله برآید

در غزل ۲۲۴ مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بحر محض شمس معین)

۱ - افتاب می: خورشید داده، تشبیه صریح، چسب است مشرق بیاله و باغ عارض (چهاره) - معنی
 یست: جنوب خورشید داده در مطمح ساغر بر دمت، رپرتومی در گلزار چهره ساقی هزار لاله سرخ روید ۳ -
 گلانه سسل: بسم اول زلف پیچیده و کگل محض - معنی یسه همبکه از میان گلزار بوی خوش زلف مجعد
 معشوق بر حیرد، باد بهاری گسوی سسل را برای خوار دشن و حفر شمرن بر بارک گل میگوید که شمارا
 برسد که در برابر زلف یار خیره هروید ۴ - شمع صبح اول و شید دوم یکبار بوتین و مجازاً پس می
 اندک و کم ۵ - رسانه نکسر اول کتاب ۶ - برآمد بگجد ۷ - گرد حوان، سمره مدور، گرد صفت مقم
 خوان موصوف - معنی یسه امید توان داشت که در سمره مدور و زگون چرخ بی رنج صد اندوه یک لقمه
 نصب شود ۸ - معنی یسه بکوشش خود بمران بگنج برادرسد این تصور باطلی بیش نیست که حاجت
 بنده بی حواله و برت عام غلبه میر گردد، راس سب ظاهر اعتقاد بحر نمایان است ۹ - معنی یسه اگر
 مانند روح پیامبر در اندوه طوفان جهانگیر شکبائی نوی کرد بلا و محنت سیری شود و دفع گردد و مرادی که
 هزار سال بانتظار رسیدن آن بودی، دست دهد مولوی گوید

سوح بهصد سال دعوی میبود دمیدم بکار قوش مسرود
 هیچ از گس عین و یس کشد؟ هیچ اندر عار خاموشی حیرد؟

غزل ۲۲۵

زهی خجسته زمانی که یار باز آید

مکام غمردگان غمگار باز آید
 به پیش خیل خیالش کشیدم ابلق چشم
 بدان امید که آن شهسوار باز آید
 اگر نه در خشم چسوگان او رود سر من
 رسر مگویم و سر خود چه کار باز آید؟
 مستقیم^۲ بر سر راهش شسته ام چون گسرد
 بدان هوس که بدین رهگذار باز آید
 دلی که ما سر زلفین او^۵ قرار داد
 گمان مبر که بدان دل فرار باز آید
 چه جورها که کشیدند بلبلان از دی
 بسوی آنکه دگر نوبهار باز آید

زنقش بندرِ قضا هست امید آن حافظ

که همچو سرو بدستم نگار بازآید

ورن هرل ۲۳۵: معاصر فلاح معاصر مع ل (بحر مجتث مثنی معیون اصلم)

۱- زهی بفتح اول حوشا و یکا از اصوات باثبته فعل است برای تحسین و تشگفتی ۲- ابلق

چشم: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم اسب سپه و سپید رنگ دیده تشبیه صریح - معنی پیش اسب سپاه و سپید دیده را بسوی موکب خیال وی رهبری کردم بی امید که آن یکتا سوار ماهر عرصه حسن برین سرکب سوار شود و بازگردد مقصود آنکه بار بار آید و قدم بر چشم ما نهاد.

۳- معنی یتیم اگر مر می گوی چوگان محبت وی نشود دیگر از سر سخن بر زبان نسپارم که یکاری نمی آید معنی گوید:

سر که به در راه عریزان بود بار گران است کتیل بدوش

۴- مقیم، بضم اول پیوسته قید زمان ۵- رلهی او: بضم اول و سکون دوم و کسر سوم رلف یا

گسوی مار - معنی یتیم آن دل که با سر زلمه تو عهدی بسته میدار که دیگر قرار و آرام یابد ۶- نقش بند حصا: صورت دیگر یا معاش تقدیر، تشبیه صریح - معنی یتیم ای حافظ، در صورت دیگر تقدیر بی طمع دارم که نگار سروقامت من بار دیگر با من هست تو هست مهد و بارگردد.

غزل ۲۳۶

اگر آن طایرِ قدسی^۱ ردم بازآید

عمرِ بگنشته پیرانه سرم بارآید

دارم امید برین اشکِ چو بارن که دگر

برقِ دولت^۲ که برفت از نظرم بازآید

آنکه تاجِ سرمِ خاکِ کفِ پایش بود

از خدا می طلبم تا سرم بازآید^۳

خواهم اندر عقبش رفته بیارانِ عزیز

شخصم^۴ اربازنیاید خبرم بازآید

گر تارِ قدمِ بارِ گرامی نکتم

گوهرِ جان بچه کارِ دگرم بازآید؟

کوسِ نو دولتی^۵ از بامِ سعادت^۶ بزنم
گر بینم که مه نو سفرم باز آید
ساعتش غافلِ چنگست و شکر خوابِ صبح
ورنه گر بشنود او سحر، باز آید^۷
آرزومندِ رخِ شاهِ چو ماه، حافظ
همنی تا سلامت زدم باز آید^۸

وزن هرل ۲۳۶ - فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن مع لن (بحر رمل شمس مخبون اصلم)

۱ - طایر: بکسر سوم پرنده، اسم فاعل بر طیران - طایر قنسی پرنده جهان پاک با استعاره مرید یار
فرشته خوی، موصوف و صفت - معنی بیت: اگر آن پرنده جهان پاک، یار فرشته خوی من یار گردد، رندگانی
میری فتنه در ایام پیری بمن یار خواهد گشت و از نو جوان خواهم شد ۲ - برق دولت: خروج سواره بخت و
اختر اقبال، استعاره مکتبه - معنی بیت: هر شک پاران آسای خود امید بستم که در تأثیرش یار دیگر خروج
اختر بخت و اقبال یار که از دهنم ناید شد یار گردد ۳ - معنی بیت: ماری که از عرب و شکوه غار قدش
را افسر تارک خود بشمرم، از خداوند میجویم که باز بیدار من آید ۴ - شخص: بفتح اول و سکون دوم
کالبد آدمی یا تن او، وجود خود - معنی بیت: بدیال یار خواهم شمامت و اگر من خود بسرد دوستان یار نگردم
خبر من میرسد که در طلب مقصود جان سپردم ۵ - کوس نو دولتی نقاره پادشاهی نوباخته، مقصود پنج نوبت
سلطنت زدن است که در اوقات تمارهای پنج گانه بر درگاه پادشاهان بقره میدادند ۶ - بام سعادت: بام قصر
نیکبختی، استعاره مکتبه - معنی بیت: اگر بگریم که ماه رخسار تاره سر کرده من باز مسیگرده بشادی
باز آمدنش پنج نوبت اقبال و پادشاهی نوباخته را بر بام سرای نیکبختی میرسم ۷ - معنی بیت: خروج جنگ و
خواب شهرین میگساری بامدادی ویرا بر آمدن برداشته ست والا گر آه سحری من بگوش وی میرسد
یگمان باز میگشت ۸ - معنی بیت: ای حافظ، مشتاق دیدار بهره ماه مظهر پادشاه، دعائی و عنایتی کن تا
بی آسیب و گزند به خانه من قدم رنجد کند

غزل ۳۳۷

نفس برآمد و کام از تو بر نمی آید
فغان که بخت من از خواب در نمی آید^۱
صبا بچشم من انداخت خاکی از کوش
که آبِ زندگیم در نظر نمی آید^۲

قدر بلند ترا تا بیر نمی‌گیرم

درختِ کام^۱ و مرادم بیر نمی‌آید.

مگر برویِ دلاری یارما ورنی

بهیچ وجهِ دگر کار بر نمی‌آید^۲

مقیمِ رلف تو شد دل که خوش سوانی^۳ دید

ورانِ غریبِ بلاکش خبر نمی‌آید

زشتِ صدق^۴ گشادم هراز تبرِ دعا

ولی چه سود؟ یکی کارگر نمی‌آید

بسم حکایتِ دل هست^۵ با نسیمِ سحر

ولی سحر من امشب سحر نمی‌آید

درین خال بسر شد زمانِ عمر و هنوز

بلائی رلفِ سیاه بسر نمی‌آید^۶

رس که شد دلِ حافظ رمیند از همه کس

کنون رَحْلَةُ زلفت بدر نمی‌آید^۷

ورن غزل ۲۳۷ معانی ضلالتن مفاعیل مع لن (بحر معین مثنوی محبوس اصلیم)

۱ - معنی بیت: بسم برید و جامه بلب رسید و مرادم از او محاصص نشد. فریاد که طالع باسازگار من از سحر بطلعت ندارد نمیشود. ۲ - معنی بیت: نادیده‌ی غباری رکوی مار بدیده‌ی من افکند، چنانکه از آن پس حَسْمَةُ ب معاذ برابر خاک کوی محبوب در چشم من بگذرد. ۳ - در حبت کام و مراد تشبیه صریح - معنی بیت: تا بالای امر شنه تر در آغوش بگیرم، بهان آورو و مقصود من درور نمی‌شود. ۴ - معنی بیت: چو آنکه رخسار دلجوی و دلارام بآید کند و گره بهیچ طریق دیگر کار ما سامان نمی‌دهد. ۵ - سواد، بفتح اول سیاهی و حوالی شهر و بیر بحمی کشور و شهر، در اینجا بابهام معنی آخر مراد است - معنی بیت: دل در شکج گیسوی تو جای گزید که شهری با جایگاهی دلپذیر است و از آن آوره محبت آرموده (دل) دیگر خبری نمیرسد. ۶ - شمس بفتح اول و سکون دوم رهگیر و آن انگشتی، مدعی است که از ستخوان سارند و در انگشت ابهام کند و در وقت که مداری ره کمان را بدی گیرد و آنرا باعتبار تگشت ابهام شمس میگویند (برهان فاطم) - شمس صدق رهگیر کمان راستی استعاره مکنه - معنی بیت: در رهگیر کمان راستی و نیست در دست هراز ماوک دای افکنم، ما فایده‌ی نکرد و یکی مؤثر بقتاد و تاج مراد نرسید. ۷ - بسم حکایتِ دل

هست؛ بسیار داستان دل مرا رسیدم صمیر متصل، معمم مسد ۸ - معنی بیت: درس تصور باطل رسد گاهی
سپری شد و محبت دور ماندن از گیسوی میوه بوهور پادشاهی پدیدد و دست عاشق بر لاف تو سمیرسد ۹ -
معنی بیت: دل حافظ چنان از بیوفائی همگان گریان شد که ایک در هم گیسوی تو مقیم ماند و ازین جای
خوش بیرون نمی آید

غزل ۲۳۸

جهان بر ابروی عید^۱ از هلال و سمه^۲ کشید
هلال عید در ابروی یار باید دید
شکسته گشت چو پشتِ هلال قامتِ من
کمانِ ابروی یارم چو و سمه باز کشید^۳
مگر نسیمِ حطتِ صبح در چمن نگذشت
که گل بوی تو بر تن چو صبح جامه درید^۴
نبود چنگ و رباب^۵ و نبد^۶ و عود^۷ که^۸ بود
گل وجودِ من آغشته گلاب و نسید
بیا که با تو بگویم غمِ ملالِ دل
چرا که بی تو ندارم مجالِ گفت و شنید^۹
بهای وصلِ تو گر جان بود خریدارم
که چس خوب مبستر^{۱۰} بهر چه دیده خرید
چو ماهِ روی تو در شامِ زلف^{۱۱} میدیدم
شیم برویِ تو روشن چو روز می گردید
طلب رسید مرا جان و بر نیامد کام
بسر رسید امید و طلب بسر نرسید^{۱۲}
ز شوقِ رویِ تو حافظ نوشت حرفی چند
بحون ز نظمش و در گوش کن چو سروارید^{۱۳}

۱ - ابروی عید ابروی عروس عید، استعارهٔ مکتبه ۲ - و سعه: بفتح اول و سکون دوم گیاهی است که بدن ابرو و موی را خضاب میکردند - معنی بیت: عالم ابروی عروس عید را یار رنگ و خضاب هلال آرایش داد ماه بوتسب عید را با دیدار ابرو و روی دلآزایی او نو باید کرد ۳ - معنی بیت: چون ابروی کمائی یار دوباره با خضاب خود را آرایش داد بالای من از حسرت مانند خمیدگی ماه یکتبه دو تا گشت ۴ - معنی بیت: شاید نسیم سبزهٔ عذار تو بامداد بر چمن گهاری کرد که گل از شوق بیوی خوش تو مانند صبح گریبان چاک رد ۵ - ربابه: بفتح اول ساری است زهی مانند طنبور ۶ - نید: بفتح اول شراب ۷ - عود: به صوب سیاه رنگ درختی است بومی چوب دهند که در وقت سرخس پری خوش دهند ۸ - که: حرف ربط بمعنی آنگاه که - معنی بیت: آنگاه که گل هستی مرا در اول با گلاب محبت و بانهٔ معرفت می سرافقت، نشانی از اسباب طرب یعنی چنگ و ریاب و شراب و عود خوشبوی در عالم نبود ۹ - معنی بیت: پشتاپ تا اندوه دلتنگی را با تو در میان بهم چه جدا از تو با کسی مرا فرصت و حال سخن گفتن نیست؛ معنی گوید: در هیچ موصعم سرگشت و نشید نیست الا در آن مقام که ذکر شما رود

۱۰ - مبصر: بضم اول و فتح دوم و تحذید سوم مکسور در سیاق فارسی بیشتر بمعنی اهل بصیرت و بینا و بصیر اسم فاعل از تبصیر بمعنی بینا گردانیدن - معنی بیت: اگر وصال تو یقینت جان میسر شود میخرم چه صاحب بصیرت کلای مرغوب را بهر مقدار یامت خریداری کرد ۱۱ - شام زلفه: تشبیه صریح ۱۲ - مرشد: پایان یافت و اسطاع پذیرفت ۱۳ - معنی بیت: حافظ در آردوی دمدار تو سحری چند نگاشته از شعرای پیروی بخوان و اری سلک گهر مرواریدی آویزهٔ گوش کن؛ معنی گوید: سخن معنی بشنو که تو خود و بیانی خاصه آفرمت که در گوش کنی مروارید

غزل ۲۳۹

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید
و طبعه^۱ گر برسد، مصرفش گلست و نید
صغیر^۲ مرغ برآمد بط^۳ شراب^۴ که جاست؟
فغان فتاد به بلبل، نقاب^۵ گل که کشید؟
زمیوه‌های بهشتی چه فوق دریابد؟
هر آنکه سبب زلفدان^۶ شاهدهی نگزید؟
مکن زغمه شکایت که در طریق طلب
بسراحتی نرسید، آنکه زحمتی نکشید^۷

ز روی ساقی مهوش گلی بسچین امروز
 که گردِ عارضِ بستان خطِ بنفشه دمید^۱
 چنان کرشمه ساقی دلم زدست ببرد
 که با کسی دگرم نیست برگ گفت و شنید^۲
 من این مرقع رنگین^۳ چو گل بخواهم سوخت
 که پیر باده فروشش بجرعه نخرید
 بهار میگذرد دادگترا^۴ درباب
 که رفت موسم و حافظ هنوز می نجشید

وزن غزل ۲۳۹ مععلن معلنی مدعلنی هلاط (بهر محبت شمن مخیون مفعول)

۱- وظیفه مقرر و راتبه- معنی یتد بشارت آمد که بهار فرا رسید و سیره روئید، اگر مقرر و وجه معاش داده شود، صرف گل و باده خواهد شد ۲- صغیر، بسنح اول آوار ۳- سبط شراب، بسنح اول صراحی شراب که بشکل بط (نوعی مرغابی) ساخته میشد- معنی یت: آوار پرتد گل برخاسته نبشته باده کجاست؟ بلل مرید آمده است که روئید گل، مشوق او را که از چهره برداشت و پوی دست درازی کرد؟ ۴- معنی یت: هر کس که سبب چانه یار زبانی را لغایت پادشاه بکشد در آن جهان از سوره های بهشت مزدایی درخواهد یافت ۵- معنی یت: از اندوه و نگرانی شکوه مکن که در راه جستی مطلوب آنکه رنجی نبرد با ساقی دست نیافت ۶- معنی یت: اکنون که بر پیرامون رخسار باغ بنفشه چون خط سبز عذار یار روئید، تو هم از گلزار چهره ساقی مه سیم گل بوسه ای بچین و از وصل یار گامی بجوی ۷- برگ گفت و شنید: هتج اول و سکون دوم قصد و پروای گفتگو- معنی یت: پدانگونه نار و غمزه ساقی دل از من ریود که با هیچکس جز وی قصد گفتگو ندارم ۸- مرقع رنگین: خرقه یا دلق رنگارنگ- مرقع: هضم اول و هتج دوم و تشدید سوم مفتوح پاره بر پاره دوخته، اسم مفعول از ترقیع یعنی رقه بر رقه دوختن- معنی یت: من این دلق وصله بر وصله رنگارنگ را مانند گل که در آتش خود میسوزد خواهم سوخته چه پیر میکنم صرعت این خرقه را بپهای یک جرعه (یک آنام) می هم نپذیرفت: حافظ در غزل دیگر فرماید
 از پس که دست میگزیم و آه میگویم آتش ردم چو گل بتن لغت لغت حوش
 ۹- دادگترا: ای دادگر، صفت جانشین موصوف (پادشاه)

غزل ۲۴۰

ایسر آذاری^۱ برآمد، باده نوروری وزید
 وجه من میخواهم و مطرب، که میگوید رسید

شاهدان در جلوه و مین شرمسار گیسهام
 بارِ عشق و مفلسی^۱ صعب^۲ است، می باید کشید
 قحطِ جودست^۳، آبروی خود نمی باید فروخت
 باده و گل از بهای خرقه می باید خرید
 گوئیا خواهد گشود از دولتم کاری که دوش
 من همی کردم دعا و صبح صادق می دمید^۴
 بسا لبی و صد هزاران خنده آمد گلِ بساغ
 از کریمی گوئیا در گوشه سوئی شنید^۵
 دامنی گر چاک شد در عالم رندی چه باک؟
 جامه در نیکنامی نیز می باید درید^۶
 این لطایف^۷ کر لب لعل تو من گفتم که گفت؟
 وین تطاول^۸ کز سر زلف تو من دیدم که دید؟
 عدلِ سلطان^۹ گر نرسد حالِ مظلومانِ عشق
 گوشه گیران را از آسایش طمع بساید پسرید
 تیرِ عاشق کش ندانم بر دلِ حافظ که زد؟
 ین قدر دادم که از شعر ترش حوص میچکد^{۱۰}

وزن غزل ۲۲۰: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (بهر رمل ملین مقصور)

۱ - ایر آذاری، موصوف و صفت نمی - آه را مدت مایل آفتاب در برج حوت (ماه اسفند) و آن ماه ششم است از ماههای رومی (نقل از آندراج) - معنی بیت: ایر بهاری نمایان شد و نسیم غروردین بهجش آمد من در جستجوی رروسم برای خرید باده و دانه دشمنم برامشگرم، کدام جوانمرد میگوید: سیارت برآورده شد؟ ۲ - مفلسی، افلاسی یا تنگدستی ۳ - صعب: بهنج اول و سکون دوم دشوار - معنی بیت: زیباییان حسن نمائی میکنند و من ر تهیدستی شرمیده، مهرورری یا سگدستی کاری دشوار است و این بار گران را باید برد ۴ - قحط جود بهنج اول و سکون دوم خشکال بهخشش - معنی بیت: خشکال بهخشش است، باید آبروی خویش را بامید واهی احسان کسان بر دست داد شراب و گل را بهقیمت فروش دلق خود باید خریداری کرد ۵ - معنی بیت: پندری از بهجت نیک گرهی از کدام بسا خواهد شد و گشایشی خواهم یافت چه من دعا می کردم و همانگاه صبح رآسین طلوع میکرد و پادعای من من میرد و آمین

میگفت ۶ - معنی بیت: گل با لبی که بر آن مصدر ر تبسم نقش بسته بود، به گلستان خرامند؛ پنداری از راد
مردی در مکانی پوئی برد و جبری شنید که دست بکرم گشاده است؛ صفت حسن طلب ایهام آمیز در این بیت
پکار رفته ۷ - معنی بیت، اگر دامن تقوایی در جهان قدیری و عیاری پاره شد، جای مگر ای نیست، نباید
جامه‌ای هم در حسن شهرت فرسوده کرده‌ی مدی را بپیک نامی نباید گذرانند ۸ - لطایف: بفتح اول
حریبها و چیزهای بیکو جمع لطیفه ۹ - مفاول: بفتح اول دراز دستی، مصدر باب تفاعل - معنی بیت: این
نکته‌های آبدار که از لب لعل نام و من بیای کردم کسی ساکنون نگفته است و این بیداد و دراز دستی که از
گیسوی نور بر من رفت بر کسی هرگز بر نه است ۱۰ - سلطان: در اینجا پادشاه ملک دل مقصود است -
معنی بیت: اگر داد شهریار کشور دل حال ستم‌دیدگان کوی عشق را جویا نشود از این پس هر لب گریذگان
مظلوم امید راحت و فراغت نتواند داشت ۱۱ - معنی بیت، مدام ناوک هلاک بر دل حافظ عاشق پشه
که انداخت ولی این مقدار میدام که از شمر خوش و مرودی قطره قطره خون دل درون بود

غزل ۲۴۱

معاشران^۱ زحریفِ شبانه^۲ یاد آرید
حقوقِ بدگیِ محصلانه^۳ یاد آرید
هوقتِ سرخوشی از آه و ناله^۴ عشاق
بصوت و نغمه^۵ چنگ و چمانه^۶ یاد آرید
چسبِ لطفِ باده کند جلوه در رخِ سافِی
ز عاشقانِ سرود و ترانه^۷ یاد آرید
چو در میانِ مراد^۸ آورید دستِ امید
ز عهدِ صحبتِ ما در میانه^۹ یاد آرید
سمندِ دولت^{۱۰} اگر چند سر کشیده رود
ز هم‌هانِ سرِ تازیانه^{۱۱} یاد آرید
نمی‌خسورید زمانی غمِ وفاداران
ز بی وفائی دورِ زمانه^{۱۲} یاد آرید
بوجهِ مروتِ ای ساکنانِ صدرِ جلال
ز رویِ حافظ و این آستانه^{۱۳} یاد آرید

وزن غزل ۲۴۱: معاعطن فملاطن معاعطن مع لال (بحر مجتث مشن محبوبن اصلم صرخ)

۱- معاشر: بضم اول هشتین، اسم فاعل از معاشرت ۲- حریف شباهه: هم پیشه و مصاحب شبیه موصوف و صفت بسی - معنی بیت: ای همشایار، ر مصاحب بزم شبانه خود یاد کنید و حرفهائی که خدمت یا اخلاصم بشما برای من (حافظ) مقرر داشته است، بفرمایید ۳- چمانه: بفتح اول نام سازیمت که مطربان می‌نوازد و بعضی گویند ساز قانون است (برهان قاطع) - معنی پیله: هنگام منی و شادی یا آوای جنگ و نوای قانون یادی از دم جاسور و امان عاشقان کنید و آشکی بیاد ما بیدلان بیاورید ۴- معنی بیت: چون صفای می از چهره ساقی پرتو افکن شود ز مهرورزان با سرود و ترانه ای یاد کنید ۵- میان مراد: کمر شاهد مقصود استعاره مکبیه و همچنین اسب دست امید - معنی بیت: چون دست امید در کمر شاهد مقصود ردید از پیمان دوستی و آشنائی در آن اتنا یاد کنید ۶- مسند دولت: بفتح اول و دوم و سکون سوم مرکب اقبال یا اسب بحد، تشبیه صریح ۷- سر کشیده: گردن افراشته، قید حالت یا حال برای مسند ۷- سر تازیانه یاد آرید: ظاهراً بکبیه مقصود بکرم باشاره یاد کردن است: سر تازیانه بخشیدن و دادن چیزی را باشاره سر تازیانه عطا فرمودن و میر از سر تازیانه دادن بعضی باشاره تازیانه بخشیدن در لغت نامه دهخدا ضبط است - معنی بیت: اگر چه توسن بخت گردن افراشته می‌برد ولی شما از هر هان خود بکرم (باشاره تازیانه) یاد کنید ۸- معنی بیت: یک لحظه بضمخواری یارن و با پیشه نمی‌رسد از به آخر از پیمان شکنی گرفتار دورگار هم نادی کنید ۹- معنی بیت: ای مقیمان پیشگاه عظمت و بزرگی از آن زمان که حافظ بر این آستانه چهره بارداشت می‌سود بشیره مهربانی یاد کنید

غزل ۲۴۲

بیا که رایست منصور^۱ پادشاه رسید

نسود^۲ فتح^۳ و بشارت بهر و ماه رسید

جمال بخت ز روی ظفر^۴ نسقاب انداخت

کمال^۵ عدل بفریاد دادخواه رسید

سپهر دور خوش اکنون کند که ماه آمد

جهان بکام دل اکنون رسد که شاه رسید

ز قاطعان^۶ طریق^۷ ایمن زمان شوند ایمن

قوام^۸ دل و دانش^۹ که سرور^{۱۰} راه^{۱۱} رسید

عزیز^{۱۲} مصر^{۱۳} بر غم^{۱۴} برادران^{۱۵} غبور

ز قعر^{۱۶} چاه برآمد بساوج^{۱۷} ماه رسید

کجاست صوفی دخیال فعل^{۱۲} ملحد شکل^{۱۳}
 بگو بسوز که مهدی دین پناه^{۱۴} رسید
 صبا بگو که چها بر سرم در پس عی^{۱۵} عشق^{۱۶}
 ز آتشی بر سوران و دود آه رسید
 زشوق روی تو شاها بدین اسیر فراق
 همان رسید کز آتش بزرگ گناه^{۱۷} رسید
 مرو بخواب که حافظ بسارگاه قبول^{۱۸}
 زورد نیم شب و درس صبحگاه رسید

ورن غزل ۲۴۲: مفاعلتی مفاعلتی مفاعلتی (بحر محبت منس محبور مفعول)

۱ - رایت مفعول پادشاه در عشق پیرومند شاه، در صحن نایهام مفعول در عشق شاه مفعول در سلسله
 آل مظفر (۷۹۰ - ۷۹۵) ۲ - بید فتح بهم اول و کسر دوم مزده پیروزی و گشایش - معنی بیت: بشتاب
 که در عشق پیرومند شهر بار فرار آمد و بحر حوش فتح و گشایش و مزده پیروزی بحور تند و ماه سر شد ۳
 - روح ظفر: چهره شاهد پیروزی، استعاره مکینه - معنی بیت: سبکبختی پرده از چهره شاهد پیروزی
 برگرفته و تمام عدل یاداد کامل فریادرس ستمیادگان و دافخو اهان شد ۴ - ماه: استعاره مفعول ماه
 سفر کرده یا پادشاه است - معنی بیت: این زمان ملک گردنش دلپذیری آغار میکند که ماه سفر کرده فرار آمد و
 گیتی اینک مراد دل خود دست می یابد که پادشاه کامیاب گشت ۵ - فاطمان طریق راهبان ۶ -
 قول: بهیچ اول کاروانها جمع فاعله - قوام دل و دیش: تشبیه صریح ۷ - سرد راه: سالک و رهبر
 راه شناس و شایسته رهبری - معنی بیت: کاروانهای عرفان و علم از رهبان معصب و چهل اکسوس در میان
 مانند که رهبری شایسته و راه شناس پدیدار آمد ۸ - بحر مصر: بهیچ اول وزیر ملک مصر در اینجا مراد
 یوسف پیامبر است که بهریری رسید ۹ - رغب: بهیچ اول و سکون دوم ناپسندی و ناخواه ۱۰ - غیور:
 بهیچ اول رشنگناک و متعصب - معنی بیت: وزیر ملک مصر حضرت یوسف بساحوا و سرادران رشنگناک و
 متعصب از تک چاه بیرون آمد و از عرب به بلندی بر معطف فلک ماه دست باعه: نگاه کنید بقرآن مجید سوره
 یوسف (آیه ۱۱) ۱۱ - دجال: هل: بهیچ اول و شدید دوم ناراست کردار فریسته: صفت ترکیبی از صفت و
 اسم: صوفی موصوف - دجال: فریسته و بیس کتمه و دروغگو و لقب مسیح کذاب که در آخر زمان ظاهر
 شود و دعوی الهیت کند (هل در استرجاع) ۱۲ - ملحد شکل: بهم اول و سکون دوم و کسر سوم فاسق
 روی: صفت: صوفی موصوف ۱۳ - دین پناه: حامی و پشتیبان دین: صفت مهدی - معنی بیت: پیشینه
 پوش ناراست کردار و فریسته و فاسق روی از دین برگشته پیام بده که در آتش اندوه بگدار چه حضرت مهدی
 آخر زمان حامی دین حق ظهور کرد ۱۴ - عی عشق: صفة بیایی (نموصیعی) ۱۵ - بزرگ گناه:
 ۱۶ -

پرگاه ۱۶ - بارگاه قبول: آستان پذیرایی و مقبولی، تشبیه صریح - معنی بیت: عاقل بشو که حافظ با
دعای شب و درس صبحگاهی بآستان پذیرش و حسن قبول راه یابد و پسندیده حق شد.

غزل ۲۴۳

بویِ خوشِ تو هر که زباده صبا شنید
 ر یارِ آشنا سخنِ آشنا شنید
 ای شاهِ حسن چشم بحالِ گدا فک
 کاین گوش بس حکایتِ شاه و گدا شنید^۱
 خوش می‌کنم بباده مشکین مشامِ حان
 کر دلقِ پوشِ صومعه بویِ ربا شنید^۲
 سرِ خدا که عارفِ سالک نکس نگفت
 در حیرتم که باده فروش ار کجا شنید^۳
 یارب که حاست محرمِ راری که یک زمان^۴
 دل شرح آن دهد که چه گفت و چه شنید
 ایش سرا نبود دلِ حق گزارِ من
 کر عمگسارِ خود سخنی ناسزا شنید
 محروم اگر شدم ز سرِ کوی او چه شد؟
 از گلشنِ زمانه که بویِ وفا شنید^۵
 ساقی بیا که عشق ندا میکند بلند
 که نکس که گشت قهقهه ماهم ز ما شنید^۶
 ما باده ز سرِ خسرقه نه امروز میخوریم
 صد بار پیر می‌کند این ماجرا شنید^۷
 ما می سبایکِ چنگ نه امروز می‌کشیم
 بس دور شد که گندِ چرخ این صدا شنید^۸

بند حکیم محض صوابست^{۱۲} و عین حیر^{۱۳}

فرخنده آنکسی که بسمع رضا شنید

حافظ وظیفه نو دعا گفتت و بس

در بند آن مباحث^{۱۴} که شنید با شنید

وزن غزل ۲۴۳: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بهر مضارع منس احرب مکموف مقصور)

۱ - یار آفتاب: یار شناخته و محرم با ستاره در اینجا مقصود باد صباست که پیک عشاق است - معنی

بیت: هر کسی بوی دلپذیر ترا از باد بهاری شنید از سیم صبا که پیک عشاق و یار بدلان است پیام دوست را

در یافت کرده است ۲ - معنی بیت: ای شهریار کشور بکونی و ربیائی عابثی باین درویش کن که گوش

وی دانستهای بسیار از پادشاهان و درویشان شنیده است که گذاشتند و گذاشتند: حافظ در غزل دیگر هر مایه

بگنیز رکیز و تار که دیده است دور گسار چین قهای قسبر و طسرف کسله کسی

۳ - معنی بیت: دعاغ جان را با شراب مشکبوی طر آگین مهبارم، چه از حرفه پوشی رهند هروش جر بوی

ناخوش و یاکاری و فریب بمشام رسید ۴ - معنی بیت: سر ارل که رهرو شناسای حق با کسی در میان

نگذاشته منحرم که هروش حمایه معرفت چگونه مان پی برد: شام مقصود این باشد که پیاده هروش

پی او شده پیر دلیل خود بر او معرفت حق ملهم شد ۵ - یک زمان، یک لحظه، یک دم، یک زمان.

۶ - حق گزار: آنکه حق را ادا کند حق شناس و سیاستگر، صفت مرکب فاعلی، دل موصوف - معنی

بیت: سزاوار نبود که دل حق شناس و سیاستگر او می در یار غمخوار خویش کلامی ناپسند و ساروا شود ۷

- معنی بیت: اگر از آستان وی رانده شدم: جای تنگنی پسند چه از گلستان دور گار هیچکس گل و عانی

نبوئید ۸ - معنی بیت: ای ساه، بشتاب که عشق ناواری رسا میگوید: کسی که داستان ما را نقل کرده هم

از ما (عشق) الهام گرفت ۹ - معنی بیت: باده نوشی پنهانی ما امروزی نیست، صد سوپ بگوش پسیر

میفروش این سرگذشت رسیده است ۱۰ - دور: بهنج اول گردش ۱۱ - معنی بیت: ما با نوای چنگ

تنها امروز نیست که باده می نوشیم، بسیار گردشهای فلک سپری شد و در قبه آسمان همچنان آوای پیگساری

ما انعکاس یافت و پیچید ۱۲ - محض صواب: راستی و درستی سره و خالص، صفت مقدم و موصوف که

بمال اضافه خوانده میشود ۱۳ - عین حیر: عین نیکی یا بهترین نیکی - عین: بهنج اول بهترین گزیده

چبری ۱۴ - سمع رضا: اصافه تعصبی، استعاره مکبیه ۱۴ - در بند آن مباحث: در اندیشه آن مباحث،

بند یعنی اندیشه معار مرسل، تسویه شیء باسم آت چنانکه زبان را بعضی قول بکار برند

چنانکه از کرم او سرد مرا بسواخت امید کرد و ریس داد کار کرد آسان

(فرخی نقل از لغت نامه دهخدا)

غزل ۲۲۴

معاشران^۱ گره از زلفِ یار باز کنید
 شبی خوشت، بدین قصه‌اش دراز کنید
 حضورِ خلوتِ اس^۲ است و دوستانِ جمعد
 و آن یکاد بخوانید و در فراز کنید
 رباب و چنگِ سببگِ بلند میگویند
 که گوشِ هوش به پیغامِ اهلِ راز کنید^۳
 بجانِ دوست که غم پرده‌بر شما ندرد
 گر اعتماد بر الطافِ کار ساز کنید^۴
 میانِ عاشق و معشوقِ فراقِ بسیارست
 چو یار ناز نماید^۵، شما نیاز کنید^۶
 نخست موعظهٔ پیرِ صحبت این حرفست
 که از مصاحبِ ناجنسِ احتراز کنید^۷
 هر آنکسی که درین حلقه نیست زنده بعشق
 برو نمرده بفتوی^۸ من نماز کنید
 و گر طلب کند انعامی از شما حافظ
 حوائش بلبِ یارِ دلواز کنید^۹

ورن غزل ۲۲۴: معانی فعلاتی، معانی غلات (بهر مجتث شمس مجنون مقصور)

۱ - معاشران: همشایان جمع معاشر اسم فاعل از معاشرت - معنی بیت: ای همشایان، گره گسری
 یار را بگشایید؛ شبی دلپذیر است با دامستانِ درازی زلفِ یار آن را طولانی سازید ۲ - خلوت انس: محفل
 حرمی و شادی و دوستی، تشبیه صریح - معنی بیت: محفل خرمی و شادی فراهم و آماده است و یاران گردد
 آمده آیه و آن یکاد را که دور سازنده چشم به با عین کمال است بر زبان آورید و در را ببندید و آن یکاد جرئی
 است از آیه ۵۱ سورة الم (۶۸) و آن یکاد الدین کفرُوا لیرثوُنک بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّکْرَ وَیَقُولُونَ إِنَّهُ
 لَمَجْنُونٌ ای پیامبر نزدیک بود که کافران چشم بر شما بیند، آنگاه که قرآن بشنود و از رشک گویند همانا

وی دیرانه است ۳ - معنی بیت: رباب و چنگ بآرامی رسا بیان میکنند که پیام اهل دل را بشنوید چه نوای موسیقی ندای دل است ۴ - معنی بیت: سوگند بجان یار که اسبوه و نگرانی پرده از راه نسیان شما بر نمیگرد چه با اعتماد بر لطف خداوند که برآورنده حاجت بندگان است دیگر غمی نمی ماند که پرده دری کند ۵ - بار نیاید، چون معشوق استغناء و بی نیازی شدن دهد ۶ - بیار کنید آردو مینی و میل و خواهش بنماید و عرض حاجت کنید ۷ - معنی بیت: اولین اندر پیروی که سالک بهمشینی و دستگیری او نیازمند است ایست که از هم صحبت باسارگار بیره برید که معاشرت اثر بخش است ۸ - معنی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر رای فیه یا حکم شرع و معنی معنی بیت: کسی که در دایره هستی به عشق زنده جاوید هست، اگر چه هنوز بهرگ تن جان سپرده باشد، برای شرفی من سر روی سمار سرزدگان بخوانید، چه تن مرده و جان بی عشق یکی باشد ۹ - معنی بیت: و اگر حافظ از شما دعشی و بحثی خواهد، برانی بر لب بوشین و دلجوی یار بنام وی (حافظ) بویید.

غزل ۲۴۵

الا ای طوطی گویای [اسرار] مبادا^۱ خالیت شکر^۲ زمستار^۳
سرت سبز و دلت خوش باد^۴ جاوید^۵
که خوش نسفتی نسودی از خسط^۶ یسار^۷
سخن سر بسته^۸ گفنی با حریفان
خدا را زین معما پرده بردار
بروی ما زن از ساغر گلای
که خواب آلوده ایسم ای بسخت بیدار^۹
چه ره^{۱۰} بود این که ز در پرده مطرب
که می رقصند بسا هم مست و هشیار
از آن افیون^{۱۱} که ساقی در می افکند
حریفانرا نه سر ماند نه دستار
سکندر را نمی بخشند آبی
بزور و زر میسر نیست این گار^{۱۲}

بیا و حاصلِ اهلِ درد بشنو
 بلنظِ اسدک و معنیِ سیار
 ستِ چینی^۸ عدویِ دین و دلهاست
 خداوندا دل و دینم نگهدار
 بمستوران^۹ مگو اسرارِ مستی
 حدیثِ جانِ مگو با نقشِ دیوار
 سمین^{۱۰} دولتِ منصور شاه^{۱۱}
 علم شد^{۱۲} حافظاندر نظمِ اشعار
 خداوندی^{۱۳} بجای^{۱۴} بدگان کرد
 خداوندا از آفاتش نگهدار

ورن غزل ۲۲۵: معاعیل معاعیل معاعیل (بحر هرج مسمی مقصور)

- ۱ - معنی بیت: خانه، ای طوطی ز درگزی و خوشی سخن شکر از کام و دهان تو جدا مباد (یا کام و زار شکر تهی مباد)
- ۲ - معنی بیت: بهال وجود خرم و باطراوت و خاطرت همیشه شاد باد، چه نقشی ریب و دریا از سهره عفار دوست بر ما جلوه گر ساختی
- ۳ - سر بسته پیچیده و دشوار و بکنانه، عید و صف - معنی بیت: پیچیده و دشوار با همزمان بزم سخن گفتی، برای رضای خدا از این سخن پوشیده پرده برگیر و آشکارا بیان کن
- ۴ - معنی بیت: ای طالع آگاه، گلایی از ساغر پاده بر روی ما بیفتان، چه در حساب غفلت مانده ایم
- ۵ - ره، محض راه بعضی ضمه - معنی بیت: این چه مضمه بود که رامشگر در دستگاه موسیقی نواخت که از تأثیر آن مست و هوشیار همه با هم بدست افشانی و پای کوبی برخاستند
- ۶ - امیون، بفتح اول و سکون دوم نریاک - معنی بیت: از تریاکی که ساقی برای افروخته شدن نشاء و نساثر با پاده در آمیخته، ندیمان مجلس را عمامه از تارک جدا میشود و سر دیوار می افتد
- ۷ - معنی بیت: جرعه ای از آب حیات یا سکندر نمی دهند، آری حصول این مقصود نه بقدرت و ثروت بلکه بستوفیق و عبادت الهی است
- ۸ - بت چینی موصوف و صفت؛ باستعاره مقصود معشوق زیبا که گوئی نقش چهره او را بکارگران چینی بسته اند
- ۹ - مستور؛ پوشیده، اسم مفعول از مضر بفتح اول و سکون دوم - معنی بیت: راز مستی از پاده عرفان را نا آنها که دلهایشان در حجاب غفلت است، در میان من که سخن از جان و روان یا صورت پیچان دیوار گفتن کاری پیوده است
- ۱۰ - پمین، بهم اول و سکون دوم هر چه دگی و میست
- ۱۱ - دولت منصور شاه؛ سلطنت و اقبال شاه منصور آخری هر ماروای آل مظفر (۷۹۵ - ۷۹۰) مدح حافظ
- ۱۲ - علم شد؛ بفتح اول و عدم مشهور گشت و نامبردار شد
- ۱۳ - خداوندی؛ سروری و بزرگی و پروردگاری و تربیت
- ۱۴ - بجای؛ دربار، شبه حرف اصاحه

غزل ۲۴۶

عیدست و آخرِ گل و باران در انتظار
 ساقی بروی شاه بین ماه و می سیار^۱
 دل برگرفته بودم از ایامِ گل ولی
 کاری نکرد همتِ پاکانِ روزه دار^۲
 دل در جهان مسید و بستی سزال کن
 از فیضِ جام و قصه جمشیدِ کامگار
 جز نقدِ جان بدست ندارم شراب کو؟
 کان نیز بر کسر شمعِ ساقی کنم نثار
 خوش دولیت حرم و خوش خسروی کریم
 یارب ز چشمِ رخم^۳ رماش نگاه دار
 می خور بشهرِ بنده که ریسی دگر دهد
 جمامِ مرصع نو بدین دُرِ شاهوار^۴
 گرفت شد سحر، چه قصه‌ان؟ صبح هست
 از می کنند روزه گناه طالبانِ یار
 ز آنجا که برده پوشی عفو کریم تست
 بر قنبر ما بسببش که تقدیرت کم عیار^۵
 ترسم^۶ که روزِ حشر^۷ عان بر عان رود
 تسبیح شمع و خرقه رندِ شراب‌خوار
 حافظ، چو رفت روزه و گل سیز میرود
 ناچار باده نوش که از دست رفت کار^۸

ورد غزل ۲۴۶: مفعول فاعلات معاعیل فاعلات (بحر مصارع مشن بحر مکفوف مقصور)

۱ به معنی بیت: عید فطر است و پایان فصل گل و دوستان چشم بر آید، سایه ماه سو را بشکود سر رح

شاه دبدار کی و باده بیار و بده ۲ - معنی بیت: ر فصل کو باده گل دل برکنده بودم و رورگار گل را پیا بان
یاخته بیشتردم، اما غنای و دعای روزه داران پاکدل تر بهشید و عمر گل درازتر شد ۳ - جام و قصه: در
صحنه ۲۷۸ جامع شرح دیوان حافظ تألیف سعید فرد در نسخه «جام قصه» آمده که بر مبنی ترجیح دارد و
معنی بیت با راند شمرده «و» چسبی میشود تعلق خاطر بدنیامور و در حال معنی از فیض بخشی جام داستان
جشنید کامروا را پیرس که سرانجام چگونگی ناکام از جهان برفت ۴ - چشم و چشم: آسیب چشم بدو خود
اسم مرکب ۵ - شاهوار: صفت بمعنی، شاهانه و لایق شاه مرکب از شاه (اسم) + وار (پسوند اتصاف و
لیاقت و سببیت، در بهم اول و تشدید دوم مروراید موصوف - معنی بیت: بر شعر من باده بنوش که سافر
گهرنشان تو با من مروراید شاهانه یکتا (معنی من) رپوری و خواهد یافت ۶ - محورا: بهنج اول طعام
سحر ماه رمضان ۷ - صبح، بهنج اول شرایمی که در بامداد سوخته شود ۸ - روره گناه: افطار، اسم
مصدر - معنی بیت: اگر طعام سحری از دست رفته، کم و کاستی باشد چه شراب بامدادی یافت میشود و
جویندگان هوادار یار با باده افطار کنند: شاعر گوید:

اگر نو لطره دهی فطره من از می ده که قوت غالب من باده بود در رمضان
۹ - معنی بیت: از سر چشم پرستی و گذشت گریه بانه بر سگه ناسره دل ما ببخشی که عیاری اندک دارد
و ناری امرو ۱۰ - ترسم، بمعنی یقین دارم بکار رفته گاه برای مرید ناگید امر جارم را در معرض شک
و تردید قرار دهد ۱۱ - حشر: بهنج اول و سکون دوم گردد کردن مردم دو قیامت - معنی بیت: یقین دارم که
رور رستخیز میبده (تسبیح) پیر عابد و مرفق پادلق قلندر میبگساز همدوشی و برابر در پیشگاه داوری حق
باشد و تسبیح بر حرفه پیشی بگیرد و حرفه بی برد ۱۲ - معنی بیت: ای حافظ چون ایام روره سپری
میشود و گل بر می ریافت چاره ای نیست جر آنکه می بگساری، چه فرصت بیگمان از دست میرود.

غزل ۲۴۷

صبا ز منزلِ جانان گذر دریغ مدار
و زو بسعاشقِ بیدل^۱ خبر دریغ مدار
بشکرِ آنکه شکفتی بکامِ بهجت، ای گل
نسیمِ وصلِ زمرغِ سحرِ دریغ مدار^۲
حریفِ عشقِ تو بودم، چو ماه نو بودی
کسوف که ماهِ تمامی، نظرِ دریغ مدار^۳
جهان و هر چه درو هست سهل و مختصر است
زاهلِ معرفت این مختصرِ دریغ مدار^۴

کنون که چشمهٔ قسندمت لعلِ پوشینت^۵
 سخن بگوی و ز طوطی^۶ شکر دریغ مدار
 مکارم^۷ تو بافاق میرد شاعر
 ازو وظیفه و زادِ سفر دریغ مدار
 چو ذکرِ غیرِ طلب میکنی، سخن اینست^۸
 که در بسهای سخن سیم و زر دریغ مدار
 غبارِ غم^۹ برود، حال خوش شود عجب
 تو آب دیده ازین رهگذر دریغ مدار

وزن غزل ۲۴۷: مععلن معلاتن مععلن معلات (بحر معنث منس معیون مقصور)

۱ - بیدل: دل از دست دادهٔ قیدار، صنعت عاشق، مرکب از بی (پیشوند سلب و نفی) + دل (اسم) ۲ - معنی بیت: ای گل، بشکریهٔ آنکه براد طایع نیک خود شکوفه و حدایی، بوی وصال را بر دست سیم از بلبل بیدل سحری مصایقه مکن ۳ - معنی بیت: تا هلال بونی، من همدم و همکار مهر تو بودم، اسک که سر گشایی، عیادت و لطف خود را از من مصایقه مکن ۴ - معنی بیت: گیتی و آنچه در آن می‌بینی حصار و ناچیز است؛ جان من، از غارهای اندک خواستهٔ بی‌مقدار دیار را مصایقه مکن ۵ - لعل پوشین: باستعاره مراد لب نوش لعل فام ۶ - طوطی: بااستعاره مراد عاشق است که گویای اسرار حسن است ۷ - معنی بیت: اینک که لعل جان بخش تو چشمهٔ شهد است، لب سخن نگفت و از من که مانند طوطی خوش بیان به وصف جمال تو ترانه میسرایم، بوسه شکرین مصایقه مکن ۸ - مکارم: بفتح اول بر رگواریها جمع مکرمات ۹ - وظیفه: مقرری و مشاخره یا ماهیانه و سالانه - معنی بیت: شاعر بر رگواریهای اخلاقی ترا از کمران سا کمران جهان مهر ساید، پس نباید که از وی توشه راه و مقرری مصایقه کنی ۱۰ - معنی بیت: جان کلام این است ۱۱ - غبار غم: گرد آلوده، تشبیه صریح - معنی بیت: حافه گرد بهوسر حیزد و حال بکو گردد، بسدین سبب از گریستن مصایقه مکن تا آب دهنه غبار غم را فرو نشاند.

غزل ۲۴۸

ای صبا نکستی^۱ از کسویِ فلانی^۲ بمن آر
 زار و بیمار غم، راحتِ جانی^۳ بمن آر
 قلب بی حاصلِ ما را بزن اکسیرِ مراد^۴
 بعضی از خاکِ درِ دوست نشانیِ بمن آر

در کمین گاهِ نظر بسادل خویشم جنگست
 رابرو و غمزه او تیر و کمانی بمن آر^۵
 در غریبی و فراق و غمِ دل پسر شدم
 ساغر می زگرفت تازه حوانی بمن آر
 منکرانرا هم از بس می دوسه ساعر بچشان
 و گسراشان نستانند روانی^۶ بمن آر
 ساقیا، عشرتِ امروز بسفردا مکن
 باز دیوانِ قضا خطِ اماسی بمن آر^۷
 دلم از دسب بشد^۸ دوش، چو حافظ میگفت
 کای صبا، نکستی از کویِ فلانی بمن آر

ورن غزل ۲۴۸ فاعلانی فلانی فاعلاتی (بهر عمل منس محبور مقصور)

- ۱ - نکست، منع اول و سکون دوم و صغ سوم بوی حوش ۲ - فلانی، فلاحه بهم اول گاه صغیری است که جانشین اسم میشود خواه اسم معرفه باشد یا مکره، در اینجا کلاه از معشوق است ۳ - راحت جانی: آسایش روان و دلی ۴ - اکسیر مراد: یکسر اول و سکون دوم کهمای حصول مقصود، تشبیه صریح - معنی بیت: ای باد بهاری دریا سره و بی فایده وجود ما را با کهمای حصول مقصود صاحب حیار و پاک بسار، مقصود آنکه از غبار آسمان مار نشان و اثری نماند برای من یاور ۵ - معنی بیت: ای نسیم صبا، در آنجا که چشم دردمند و پنهانی نگاه میکند، من بادل خود در ستیرم که چرا بر پی یک نگاه چنین شیفته گشته است، تو هم از ابروی مار کمانی و از کرشمه او ببری برای من بلور تا کنار دل را بیا پس دو بهارم ۶ - روانی، منع اول بیدریگ و بره ور و زود، قید زمان ۷ - معنی بیت: ای ساقی، خوشدلی و عیش امروزین را بفردا و امگذار یا اردقتر تقدیر الهی اماں بهای بند من بستان که تا روز دیگر حادثه ای ناگوار رخ نهد ۸ - از دسب بشد، بی اختیار گشت و از پرده بیرون افتاد و رسوا شد: در این غزل دو کلمه را که پناه وحدت ندارد (فلانی مرید علیه فلان و روانی مرید عبه روان) با پناه های وحدت (جانی، نشانی، کمانی، جوانی، امانی) در قافیه بهمراه آورده است.

غزل ۲۴۹

ای صبا، نکستی^۱ از خاکِ رهِ بارِ بسیار
 پسر اندوهِ دل و مژدهِ دلدارِ بسیار

چشم جو نشان من بیاور ۹ - معنی بیت: رسم و راه عاشقان جان افشان با پختگی و ساده اندیشی نیست.
 برای ما خبری از یار چالاک در دلیری و چابکست در ردن راه دل بیاور، مقصود آنکه ما یار عیار می پسندیم
 نه دیو و سست عصر ۱۰ - صبر، فتح اول و سکون دوم شکیبائی و دوائی معروف که شیرۀ تلخ درختی
 است، در اینجا بایهام معنی شکیبائی مقصود است ۱۱ - تکرار - تکرر بر، صفت مرکب فاعلی، لب
 موصوف ۱۲ - معنی بیت: سالها سپری شد که من روی شاهد مراد را ندیده است، ای ساقی، آن ساغر
 روشنی آنه مانند را بر کف نه تا چهره مقصود را بر آن رسم ۱۳ - معنی بیت: حرقه حافظ بهائی ندارد، آن را
 با شراب آغشته ساز و بهافظ باده به و پس بر آن روی ر سرست و مدهوش در میان پارار باز گردان

غزل ۲۵۰

روی بسمای و وجود خودم از یاد ببر

خرمن سوختگانرا همه گو باد ببر^۱
 ما چو دادیم دل و دیده بطوفانِ سلا^۲
 گو سیا سیل غم و خانه زبناد ببر
 راب چون عبر خامش^۳ که بپوید؟ هیهات^۴
 ی دل حمام طمع، این سخن از یاد ببر
 سیه گو شعله آتشکده فسارس^۵ بکش
 دیده گو آب رخ دجله بغداد ببر
 دولت پیر مغان باد که باقی سهلت
 دیگری گو سرو و نام من از یاد ببر^۶
 سعی نابرده^۷ در این راه، بحائی نرسی
 مزد اگر می طلبی، طاعت استاد ببر
 روز مرگم نفسی وعده دیدار بده
 وانگهم تما بلعد^۸ فارغ و آزاد ببر
 دوش میگفت بمرگان درازت بکشم
 یارب از خاطرش اندیشه بغداد ببر
 حافظ اندیشه کن از نازکی خاطر یار^۹
 برو از درگهش این ساله و فریاد ببر

وزن غزل ۲۵۰ ماعلان معلان فعلان فعلن (بهر دمل شمع مخبون محذوف)

۱- معنی بیت: نقاب از چهره برگیر، هستی و حوتی مرا بفراموشی سپاری و بگذار باد فضا خرم من
هستی عاشقان سوخته دل را با خود برد و ناپود سارد ۲- طوع بلا تعد باد محبت تشبیه صریح همچنین
است سیل غم - معنی بیت: ما چون چشم و دل بتدبید محبت فرستاده سپردیم، پاکی نیست اگر سیل اسوده
روان شود و خانه هستی ما را از بن ویران کند ۳- عبر خدام، عبر حالص، موصوف و صفت ۴- هیئات،
فتح اول و سکون دوم بمعنی دور و جفا است در سیاق درسی را اصوات با تشبیه جمله است در اینجا برای
استعداد نیز نگاه کنید بغزل ۳۸ شماره (۵) - معنی بیت: میسر نشد من آر و که عبر سارای (خالص) گیسوی
وی را کسی بر کند، سخت عید میباید ای من بی تحریر ز من این قصه را فراموش کن ۵- آتشکده فارس،
در فارس چندین آتشکده بوده است «مذکران باحیت پارس آتشکده است که آنرا بزرگ دارنده
حدود العالم بقل لب نامه دهد - معنی بیت: مسه بگو که با آه سوزنده خود رمانه آتشکده فارس را بکشد و
خاموش کند و بچشم بگو که اندر گریه کن که سیل سرمک تو بروی رود خانه دجله بعدادر برسد ۶-
معنی بیت: بجز و اقبال بزم میخانه معرفت یابنده ناد که بیرون دیگر چیزها نشو و نیست، بگذار دیگران بروند و
نام مرا فراموشی بسیارند ۷- معنی ناپرده عید و صفت و روش - معنی بیت: اگر در راه معرفت بکوشی،
بمعانی سیرسی اگر حرمت و یادش محفوظی، از هر مان استاد یابد پیروی کنی ۸- لحد، فتح اول و دوم
به نگاه گور - معنی بیت: روز مردم یک دم برید ملاقات بده و آنگاه من با وعده وصال سو هول مرگ را
فراموش میکنم و اسوده دل و از بند تعلق رسته مرا به نگاه گور توانی برد ۹- نازکی خاطر یار، ساری
مراجعی و رودر بخی یار

غزل ۲۵۱

شب وصلست و طلی شد نامه هجر

سلام میهنی حتی مطلع الفجر

دلا در عاشقی ثابت قدم باش

که در این ره نباشد کار بی اجر

من از رندی نخواهم کرد توبه

وَلَوْ أَذْبَنِي بِالْهَجْرِ وَالْعَجْرِ

برای ای صبح روشن دل، خدا را

که من تاریک می بینم شب هجر

دلم رفت و ندیدم روی دندار

فغان از این تطاول، آه ازین زجر

وفا خواهی، جفاکش باش حافظ

فَيَا الرِّيحَ وَالْخُسْرَانَ فِي التَّجْرِ^۷

ورن غزل ۲۵۱ معاین معاین معاین (بهر هرج منس مقصور)

۱ - نامه مهر دفر و طومار هجران و جدائی، تشبیه صریح ۲ - معنی بیت، شب وصال است و نامه جدائی در موردیده شد، این شب هنگام سلام و بی گریزی است با سپیده دم (چه وقت وصال یار است)؛ مصراع دوم آیه ۵ سور قدر (۹۷) است و در مرآن می بجای می آمده است که باید مصراع را اصلاح کرد باین صورت. سلام می حتی مطلع الفجر ۳ - ای دل، در مهرورزی پلای اسوار بدار که در ره عاشقی شرط ثبات قدم فداکاریهای نوی مرد می ماند ۴ - معنی بیت، من از قدری و وارستگی بازگشت نخواهم کرد، اگر چه مرا دوری و مع از دیدار خود از رسانی ۵ - معنی بیت، ای بامداد وصال برای رهای جدا طلوع کن که شب جدائی را سخت تیره و تار می یسم ۶ - رجز، بصر اول و میگون دوم یارداشتی و راندن ۷ - معنی بیت، ای حافظ، اگر وفامی خواهی، فلاکش باش، چه سود و ریان در تجارت هر دو تواند بود؛ مقصود آنکه رسیدن به وصال مطلوب بی تحمل دشواری و محنت میسر نیست.

غزل ۲۵۲

گر بود عمر بسمیخانه رسم یارِ دگر

بهر از خدمتِ رندان بکنم کارِ دگر

خرم آن روز که با دیده گریان بروم

تا زخم آب در میگذد یکبارِ دگر^۱

معرفت نیست درین قوم، خدا را سببی^۲

تا برم گوهرِ خود را بخریدارِ دگر

یار اگر رفت و حق صحبتِ دیرین شناخت

عاشقِ شیه^۳ که روم من زین یارِ دگر

گر مساعد شوم دایره چرخ کبود

هم بدست آورمش باز پیرگارِ دگر^۴

عافیت می طلبد خاطر، از بگذاردند

غمزه شوخش و آن طره طرارِ دگر^۵

راز سر بسته ما^۶ بین که بدستان^۷ گفتند
 هر زمان با دف و نی بر سر بازارِ دگر
 هر دم از درد بنالم که فلک هر ساعت
 گندم قصدِ دلِ ریش^۸ بازارِ دگر
 باز گویم نه درین واقعه حافظ تنهات
 غرقه گشتند درین بادیه بسیارِ دگر^۹

در غزل ۲۵۲ فاعلان هلاک هلاک معنی (هر رمن رمن محبوب محذوف)

۱ - معنی بیت: خوشا روزی که با چشم اشکار رو به شوم تا بار دیگر با سرشک خود بر در میخانه آیی
 پیشام ۲ - خدا را سببی، برای رضای خدا اسبابی را هم آورید، در اینجا باید فعل «مراهم آوریده» را در
 تقدیر گرفت - معنی بیت: درین گروه شهاب و دریا منی هستند برای رضا خدا اسبابی مراهم کنید تا گوهر
 هر خود را بر قوم دیگر که حریدار و فروشناس باشند، عرضه کنم ۳ - حاشا لله بفتح شین بمعنی دور باد در
 من و منه بر حده، در مورد معذیر و انکار و سوگند بر انجام دادن کاری گویند از لحاظ دستور و معنی مناسب
 حاشا است بر نگاه کنید جمل ۷۸ شماره (۲) - معنی بیت: اگر دوست از ما جدا شد و حق همشینی دیرینه و
 بادیه گرفت دور ما از من که من دل بیاری دیگر بندم و پیمان شکم همی هرگز بیوفائی و پیمان شکنی مراهم
 کرد: بر عایت ورن الی الله بصورت فتحه تلفظ میشود ۴ - معنی بیت: اگر دایره فلک بپایان ما من سرگرد
 شود، با جولان و حرکت برگاروار بار دیگر بار خورده رسید: مرحوم قزوینی در حاشیه صفحه ۳۰۹ دیوان
 حافظ مصحح خود نوشته اند که حافظ «برگزار» را نمیدانید بمعنی مکر و حبه و تدبیر و اصرار و تسبیح و تسبیح
 استعمال کرده است، در این صورت معنی مصرع چنین تواند بود: بحیله و تدبیر دیگر بار بوصول بار میرسم،
 بر نگاه کنید بمقطع غزل ۲۲۲

چو نقطه گفتش اندر میان دایره ای بعد، گفت که ای حافظ این چه پرگاری؟

۵ - طره طرار دگر، آن گیسوی رهرو دل یا دلریا - معنی بیت: اگر بار و کرشمه گساح وی و آن گیسوی دلریا
 مرا رها کند، دل من خواستد ایمنی و آسودگی است ۶ - راز سر بسته ما سر بهان و پوشیده عشق ما، راز
 موصوف و سر بسته صفت آن ما مصاف الیه راز ۷ - دستان، بفتح اول و سکون دوم ترانه و نغمه و آواز ۸
 - دل ریش، خاطر مجروح ۹ - معنی بیت: بار میگویم که حافظ در این حادثه سحت تنها نیست و در بیابان
 بی زیهار عشق گروه پشمارای دیگر نیز چنان سپردد

غزل ۲۵۳

ای خرم از فروغِ رحمت لالَمزارِ عمر^۱
 باز آ که ریخت بسی گلِ رویت بهارِ عمر^۲
 از دیده گر سرشک چو باران چکد رواست
 کآمد عمت چو برق بشد روزگارِ عمر
 این بکودم که مهلت دیدار ممکنست
 دریاب کار ما که نه پیداست کنارِ عمر^۳
 تا کی می صبح و شکر خوب بامداد^۴
 هنیار گردان که گشت اختیارِ عمر^۵
 دی در گذار^۶ سود و نظر سوی مانکرد
 سمجاره دل که هیچ بدد ار گذارِ عمر
 اندیشه ار محیط فنا نیست هر کرا
 تر شَکْفَةُ دَهان تو باشد مدارِ عمر^۷
 در هر طرف ز محل حوادث^۸ کمین گهست
 ران رو عنان گسسته^۹ دواند سوارِ عمر
 بی عمر زنده ام من و این بس عجب مدار
 روز فراق را که نهد در شمارِ عمر^{۱۰}
 حافظ سخن بگوی که بر صفحه جهن^{۱۱}
 این نقش ماند از قلمت یادگارِ عمر

وزن غزل ۲۵۳، مفعول فاعلات مع عیال فاعلات (بحر مصارع متنی، بحر مکتوف، مقصور)

۱ - لالَمزارِ عمر لالَمزارِ رحمت، شبه صریح ۲ - بهار عمر شکوفه بهارِ زندگی، استعاره مکنه

- معنی بیت، ای آنکه او پرتو چهره تو لالَمزارِ زندگی سیر و خرم گشته ست، باز گرد که جدا از گلِ رخسار تو شکوفه زندگی من پژمرد و برگ و بارش فرو ریخت و پراکنده شد ۳ - می بیند این چند نفس که فرصت ملاقات میسر نیست، دل ما را بجوی و نکار ما عجبی کن که پایان کارِ زندگی معلوم نیست ۴ -

اختیار عمر بخش برگزیدهٔ زندگی، اختیار مصدر (اسم) است که بصورت صفت (مختار، برگزیده) بکار رفته است. صفت جانشین موصوف (بخش) معنی است با چند سوئیدی می بامدانی و حواش شیرین صبحگاهی میبرداری، رها ر بهوش باش که بخش برگزیدهٔ زندگی که ایام جو بیت سبزی شد ۵- گذار گذر و عبور، اسم مصدر گذاردن مترادف گذشتن - معنی بیت دیوار در بر ما گذشت و رفت و انتفانی نکرد. حال دل پیچاده مرا بگر که از گذشت زندگی هیچ نمایش و حوشتی ندید ۶- معنی بیت هر کس مدار و خط سیر زندگی خود را بر نقطه دهان تو بهد و برگرد عمرش بر گردین مرکز گردش کند (نکته یعنی از دهان تو بکام دل پوسه گیرد)، هرگز از دریای بهادر نیستی و عدم بهیمن نخواهد داشت ۷- خیل حوادث، بهنج اول و سکون دوم ابوء پیش آمدها و رویدادها ۸- عیان گسسته افسار گسخته، قد و صف و روش - معنی بیت: ابوء رویدادهای ناگوار در هر کراں بری گرس جان آنمیراد پنهان شده اند از من دوست که نوسی عمر افسار گسیخته و شبان میر بدنا حوشت مر اوصاف ثابت ۹- معنی بیت عمر راسمین من که پام وصال بود پیدای رسید، اکنون در هران چون صورت سیحان شده ام و در پس در شکست عاشق چه روز جدائی را از عمر بشمار سوان آورد ۱۰- صفحه جهان، بهه برای گشتی، استعارهٔ مکنیه.

غزل ۲۵۴

دیگر رشاح سرو سهی بلبل صبور
گنایک رد که چشم بد از روی گل بدور^۱
ای گل، بشکر آنکه توئی پادشاه حسن
با بلبلان بیدل شیدا مکن غرور^۲
از دست غیبت تو شکایت نمیکتم
تا نست عیبتی، نبود لذت حضور^۳
گر دیگران بعیش و طرب خرمند و شاد
ما را غم نگار^۴ بود مایهٔ سرور
زاهد اگر بحور و قصورست^۵ امیدوار
ما را شرابخانه^۶ قصورست و یار حور
می خور بهایک چنگ و مخور عصه در کسی
گویند را که باده مخور، گو: هو! الغفور^۷

حافظ شکایت از غم هجران چه میکنی؟

در هجر وصل باشد و در ظلمتست نور

وزن غزل ۲۵۴ مفعول مفاعلات مفاعیل مفاعلات (بحر مصارع متین احرب مکفوف مقصور)
 ۱ - معنی بیت: بار بدیل شکایت در هر ر شاحه سرو را بس بالا یا وای آمد میگوید که چشم حدود در
 دیدار رحسار گل دور باد ۲ - مکن غرور هریب و عشوه گری موزر ۳ - معنی بیت از غایب بود سب گنه
 نمیکم چه تا کسی غایب نشود، لطف و حورنی حد صر بوس وی را در سیاهید ۴ - نگار بگر اول بقی،
 ماستغاره مقصود یار ربا ۵ - قصور حصم اول کچه مقصود قصرهای بهشت ۶ - شرانجانه میگذد ۷
 - هو الففور و (حد وید) آمرزگار است ۸ - معنی بیت: ای حافظ، گله از ندوه حدائی مکن، چه در هجران
 آمد وصال و در تاریکی شب فروغ دور است

غزل ۲۵۵

بوسفِ گم گشته^۱ مار آمد مکهار^۲، غم مخور

کله احزان^۳ شود روزی گلستان، غم مخور

ای دل غمدیده، حالت به شود، دل بد مکن

وین سر شوریده^۴ باز آید بسامان، غم مخور

گر بهارِ عمر باشد، باز بر تسخیرِ چمن^۵

چنر گل^۶ در سر کشتی، ای مرغ خوشخوان، غم مخور

دور گردون^۷ گر دو روری بر مراد ما نرفت^۸

دائماً یکسان نباشد حالِ دوران، غم مخور

هان مشو نومید، چون واقف^۹ نه از سر غیب

باشند بدر پرده سارهای پنهان، غم مخور

ای دل، از سیلِ فنا^{۱۰} بنیاد هستی^{۱۱} بسر کند

چون ترا بوحشت کشتی بان، ز طوفان^{۱۲} غم مخور

در بیابان گر بشوقِ کعبه حواهی زد قدم

سر رنرها گر کند خارِ مخیلان^{۱۳}، غم مخور

گرچه منزل بس خطرناکست و مقصد بس بعید

هیچ راهی نیست کانرا نیست پایان، غم مخور

حال ما در فرقت چنان^{۱۲} و ابرام رقیب^{۱۵}

حمله میداند خدای حال گردان^{۱۶}، غم مخور

حافظا، در کنج فقر^{۱۷} و خلوت شبهای بر

تا بود وردت دعا و درس قرآن، غم مخور

وزن غزل ۲۵۵ فاعلاتی فاعلاتی فاعلات فاعلات (بحر رمل مشق مفصّل)

- ۱ - گم گنه گم شده، صفت مرکب مشق از ماده ماضی بمعنی فاعلی، یوسف موصوف ۲ - کمان - بفتح اول و سکون دوم سرزمینی را گویند که رذگان کتک نام پسر چهارمین امام بی روح در آن وطن داشتند میان لبنان و دشت سوریه و دشت عرب و دریای متوسط (دریای مغرب، مدیترانه) و قح است، نگاه کنید به صفحه ۷۲۰ قاموس کتاب مقدس، ترجمه و تالیف هاگس امریکائی ۳ - حران بفتح اول و سکون دوم عمها جمع حر - کلمه احران حانه عمها، شه صریح - معنی یوسف گم شده یوسفی حدود کمان بار میگردد غمین میباش، حانه عم دوری بگلزار شادی بدل میشود اندوه میر - در پی یوسف اشداد دارد سرگذشت حضرت یوسف و رشک بر ادران یروی و افکندش در چاه و کور شدن یعقوب پدر یوسف در عراق هر مرد پس از آن بریری مصر رسیدن یوسف و باز ییاش شدن پدر بیوی پیراهن یوسف و بار آمدن یوسف بکنعان و پایان غمهای پدر برای هر کس که عراق عربی متلا باشد بیست را برای تسلی دادن میخواهد
- ۴ - شوریده آشفته، صفت مشتق از ماده ماضی بمعنی فاعلی، سر موصوف - معنی بیست؛ ای دل آندوهگین، حال تو نکو خواهد شد، نگران میباش، این سر آشفته و آسوده دوازه آتش و سامان باشد، غصه محور ۵ - نعت چمن، اورنگ گلزار، تشبیه صریح ۶ - چتر گل مدیجان گل، تشبیه صریح - معنی بیت؛ ای بلبل خوش بوا، اگر فرصتی از عمر باقی بماند و بهار رنگینی در آید، بر اورنگ گلزار از خنر گل سایبانی بر سر خواهی داشت، پس عمین میباش ۷ - دور گردون - بفتح و و سکون دوم گردش فلک یا چرخ ۸ - مرمت - روان نگشت و جریان نیامد ۹ - واقف آگاه، سم فاعلی ردقوف - معنی بیت زبهار مأیوس میباش، چه از راز پنهان که همانا لطف نهایی خداوند بماند، آگاه نیستی و یقین ندان که از پس پرده غیب نقشها پدیدار خواهد آمد، پس اندوه میر ۱۰ - سین فنا سین بیستی تشبیه صریح ۱۱ - بسیاد هستی اساس برای وجود، استعاره مکنیه، اضافه بحصی ۱۲ - را کسی یی، کشتی یان بر را در اینجا حرف اضافه است که در حالت اضافه بجای کسره اضافه آورده میشود اما پس از مصدالیه در این بیت تلمیحی است بدانسان حضرت یوح و باقرمائی قوم و پدید آمدن طوفان و ساختن برج کشتی را با بروردگار و نجات دادن آنان را که در کشتی یوح سوار شدند و غرق دیگران که باقرمائی کردند ۱۳ - مغیلاں بضم اول و کسر دوم و سکون

سوم محفص ام عیلاز، یونتهای بزرگ حار در صحرای عربستان. میرنگه کنید بحرل ۵۲ شمارة (۷) - معنی بیت. اگر بآرزوی رسیدن یکعبه در نادیه راه می سپری، گر حار معیلاز نرها دریای تو بخلد، عمگین مباش که دهنار خانه خدا بکشیدن این ریحها می ارزد ۱۴ - هفت جانان، بسم اول و سکون دوم و فتح سوم دوری و فراق یار عزیز ۱۵ - ابرام رقیبه بکسر او و سکون دوم ملال افروتن نگاهبان و مراقب ۱۶ - حال گردان، دگرگون سازنده حال و کار، صفت مرکب هاعی، خدا موصوف - معنی بیت خداوندی که محمول احوال و دگرگون سازنده و مقلب امور است، حال ما را بر جدائی دوست و ملال اهرائی رقیب یک میداد، پس عمین مباش ۱۷ - کنج فقر راویة کلبه درویشی، استعاره مکنیه - معنی بیت. ای حافظ، در زاویة درویشی و تنهایی شبهای تاریک نا ذکر تو دعا و حو تن قرآن کریم نماند، جای اندوه و مگرایی است.

غزل ۲۵۶

نصبعتی گنمت بشنو و نهانه بگیر

هر آنچه صاصع مشفق^۱ بگویدت، یذیر

زوصل روی جوانان تفترا^۲ ببردان

که در گمین گیه عمرست، مکر عالم پیر

نعیم هر دو جهان پیش عاشقان بختوی

که ایس متاع تسلیلست و آن عطای کثیر^۳

معاشری خوش^۴ و رودی ساز^۵ میخوام

که درد خویش بگویم بسالة بزم و زیر

بر آن سرم^۶ که ننوشم می و گنه نکم

اگر موافق تدبیر من شود تقدیر

چو قسمت ازلی^۷ بی حضور ما کردند

گر اندکی نه بوفی رضااست، خرده بگیر

چو لاله در قدحهم ریز ساقیامی و مشک

که نقش خال نگارم سمیرود ز صمیر^۸

بیار ساغر دُر خوشاب، ای ساقی

حسود گو کمرم آصفی^۹ بین و بمر

بهرم توبه نهادهم قدح زگف صد بار
ولی کرشمه سافسی نمسکند بقصیر^۱
می دو ساله و محبوب چارده ساله
همین بسست مرا، صحبت صغیر و کبیر^۲
دل رمیده ما را که پیش میگیرد؟
خبر دهید بمجنون خسته از زنجیر^۳
حدیث توبه درین بزمگه مگو حافظ
که ساقیان گمان اسرویت رسد بستر^۴

درب محل ۲۵۶ معانی صلابت معانی (بهر بحث شمس معجون مفسر)

۱ - ناصح شمس. مصححگر مهران ۲ - معنی بیت خوشی رنگایی دو جهانی در مرد عاشقان حق
بیک جو آورد و وری ندارد چه این دو هم کالای ناچیز و آینه گشت، ولی آن عطیه یعنی عشق الهی دهی
گر بعد و آورده است ۳ - معانی همی - مفاعل از معاشره، موصوف، خوش صحبت است ۴ -
بشار یکسر اول بهیچار و خوش آهنگ، صفت مرکب از پیشوند به + اسم (سار)، رود موصوف، رودساری
معروف بوده است از سارهای رهی - معنی ست: همیشگی دلپذیر و رودی خوش آهنگ و بوا میخواستیم تا اندوه
درون را با نغمه پر و بم بیان کنم ۵ - سر قصد و اندیشه، معیار مرسل، ذکر محل (سر) و راده حال (قصد)
- معنی بس، قصد دارم که باده محرم و گاهی مرکب شود. گر چاره بدینی من با حکم سر و شمس سازگار
افتد، کنایه از این است که می نوشیدن من معتد بوده است ۶ - صفت ارلی بخش روز بحسین، موصوف و
صفت سبی - معنی بیت چون در روز رل بوش و بیش ر بی حضور ما صفت کردند، پس اگر بخش سو
چندان بدلتخواه نیست، خرده باید گرفت ۷ - معنی بیت نگویم که لاله در سائر خود می و مشک دارد، تو
هم ای ساقی، در جام من یاد حال مشکین یار باده و مشک بوده بریر که این صورت هیچگاه از آینه دیم صحو
نمیشود ۸ - کرم آصفی: هیچ صناد بخشدگی حضرت آصف وزیر سلیمان روزگار، موصوف و صفت -
معنی بیت: ای ساقی، جام پر از مروارید آید و دوستان را که دهش آصف رمن است بدور و بگذار که جاسد
این بخشش گرامیایه را بگرد و ر غصه بپیرد ۹ - معنی بیت صد بار بقصد برگشت ر میگساری جام باده
را از دست فرو نهادهم، اما باز و غمره ساقی در من میان بری شکستن توبه مر کوتاهی نمسکند ۱۰ - معنی
بیت: می کهن دو سال در حم آرمیده و معشوق خوب چهره ساله مر ر مصاحب خرد و برگ همما کدب
میکند یا این معنی باشد که مصاحب همین صغیر (می دو ساله) و کبیر (محبوب چارده ساله) برای می
کافیست برخی برای این بیت تعبیر عرفانی کرده اند ۱۱ - معنی بیت: بس که مانند مجنون در رهبر صاحب
معروح و گرفتار مانده ام، خبری برسانید که چه کسی منتو به از دل بی قرار و آرام ما نگهداری و پسر ساری

کند ۱۴ - معنی بیت: ای حافظ، داستان توبه از میگزاری و درین مجلس عشرت بر زبان مباد، چه ساهین
از حم ابروی کمائی خود با نگاهی غیر ملامت بر تو مکرد.

غزل ۲۵۷

روی بنما و مرا گو که ز جان دل سرگیر
پیش شمع آتش پروانه، بهان گو درگیر^۱
در لب تشنه مسا بین و مدار آب درمع
بر سر کشته خویش آی وز خاکش برگیر^۲
ترک درویش مگیر، از نبود سیم و زرش
دو غمت سیم شمار اشک و رخس را زرگیر^۳
چنگ بنواز و بساز، از نبود عود چه باک؟
آتش عشق و دلم عود و تنم مجمر گیر^۴
در سماع آی وز سر حرقه بر انداز و سرقص
ور نه با گوشه رو و خرقه مادر سرگیر^۵
صوف^۶ برکش ز سر و باده صافی درکش
سیم دربار و بسزر سیم ببری در برگیر
دوست گو یار شو و هر دو جهن دشمن باش
بخت گو پشت مکی، روی رمین لشکر گیر^۷
میل رفتن مکی ای دوست، دمی باما باش
بر لب حوی طرب جوی^۸ و تکف ساغر گیر
رفته گیر از برم وز آتش و آب دل و چشم
گونه ام زرد و لبم خشک و کنارم تر گیر^۹
حافظ آراسته کن برم و بگو واعظ را
که بین مجلسم و ترک سر منبر^{۱۰} گیر

وزن غزل ۲۵۷. هاءلانی هاءلانی هاءلانی هاءلانی بحر زمل مثمن محبوس اصلهم مسجع

۱- معنی بیت: حجاب از چهره برگیر و بمن خرم ده که در جهان من سرگرم و چشم پیوستم بگذار در برابر شمع دروی تو، ای معشوق، آتش در خرم پرورده و خود عاشق ببند. ۲- معنی بیت: گاهی بلب تشنه ما بیفکن و از آب مصیبه مکن بیالین شهید عشق خود بشب و رخسارک پست وی را بردار. ۳- معنی بیت: عاشق تنگدست را اگر سیم و زر نباشد، رهامکن و ترک و مگوی. سرشک پاک وی را در عشق خود سیم و چهره در دراور در شمار. ۴- معنی بیت: چنگ را سو در آور و تراهی سر کن، اگر خود خوشبوی برای بهور در برم نباشد باکی نیست، عشق سوز من آتش و دل مرا، خود و تن مرا خود سوز بشمار، در مصرع اول بیت را لفظ خود که هم نام صبری است و هم نام خوب خوشبوی که بر آتش می بزند تا برم نام بعد را معطر سازد بایهام معنی دوم را اراده کرده است. معمر بکسر در و سکون دوه و فتح سوم خود سوز را ظریفی که در آن خود سوزد. ۵- معنی بیت: سماع صوفیه پردر و دقیق را بر بیکن و دست افشایی و پای کوبی کن و اگر مرد این کار بیسی خرقه رهندیانی را در سرگش دیوش و بکاری بشی. ۶- صوف بضم اول چشم و نوعی از حاشه گنده یشمی در سبب مقصود خرقه شمشه. معنی بیت: خرقه پشمیه را از سر ستر آرمی و صرف پوشن سیم خرمه کن و یادان رویی در آغوش گیر. ۷- معنی بیت: دوست بگو یار شو و اگر هر دو جهان دشمن شوند، باکی سبب محبت بگو روی مگردان و گر سر سر دمنی سیاه حشم گیر، پروانی ندارم. ۸- طرب حوی، نشاط و نشاطی پردار میان حوی معنی مهر و رود و حوی فعل امر از جسم تجسس تام مراعات شده است. ۹- معنی بیت: ای دوست، حبیبی ایگر که از کنار من بروی، آنگاه از سوز دل و آب دیده رخ مر زرد هام و لب مر خشک و دامن مرا آغشته اشک خواهی دید، در این بیت صنعت لفظ و نشر مراعات شده است. ۱۰- سر بکسر در و سکون دوم و فتح سوم کرسی و عظم

غزل ۲۵۸

هزار شکر که دیدم بکامِ حوِشت باز
ز رویِ صِبق و صفا گشته با دلم دمساز^۱
روندگانِ طریقت ره بلا سپرند
رفیقِ عشق چه غم دارد از تشیب و فسرار^۲؟
غمِ حیب^۳ نهان به زگمگوییِ رفیق^۴
که نیست سیه از سببِ گینه محرمِ راز^۵
اگر چه حسنِ تو از عشقِ غیر مستعی است
من آن نیم که ازین عشقازی آیم باز^۶

چه گویمت که زسوزِ درون چه می بینم؟

زاشکِ پرسِ حکایت که من نسیم غماز^۵

چه فتنه بود که مشاطة قضا^۶ انگیزمت

که گردِ نرگسِ مستش سیه بصرمه^۷ نار^۸

بدین سپاس که مجلسِ منورست^۹ بدوست

گرت چو شمعِ جفائی رسد بسوز و بساز

غرضِ کرشمه حسنست ورنه حاجت نیست

جمالِ دولتِ محمود را بزلفِ ایاز^{۱۰}

غزلِ سرائی بآهید^{۱۱} صرفه نبرد

در آن مقام که مصافظ برآورد آواز

در نعل ۲۵۸ معانی صلابت معانی (بر محبت منس محبوب اصلم مع)

- ۱ - معنی بیت: هرگز بر سپاس میگزایم که ترا مراد من خود به هم که از راسی و پاکدلی با دل من همدم و موافق شده ای ۲ - معنی بیت: و هر روان طریق معرفت را به محبت می بینم، آری آنکه با عشق همراه و ساز گشت از دشواری و باهمواری راه بینی بخود راه شد ۳ - حبیب یعنی اول محبوب و معجب (عاشق) - معنی بیت: غم عشق دوست را در گفتگوی رقیب همان به که پوشیده دارند چه سینه گیه توران دشمن هوی نمایسته را از جان بیست ۴ - معنی بیت: اگر چه جمال تو بیاری بهر وروری دیگران ندارد من آن کس میباشم که ریوشتن راه عشق رو بگردانم ۵ - غماز یعنی اول و تشدید دوم سخن چین - معنی بیت: آنچه من در آتش دل میگویم، نتوانم گفت، پس ماهر را را آب دیند مؤب کی که من سخن چین میباشم و ایس را از فاشی نسازم ۶ - مشاطة قضا از شکر تقدیر تشبیه صریح ۷ - بصرمه در بصرمه عشوه، تشبیه صریح - معنی بیت: چه بلای شگفتی بود که ز شکر تقدیر پیا کرد، چه سرگس چشم وی (سار) را بصرمه عشوه و دلیری سیهام نمود ۸ - مورد: بصرم اول و فتح دوم و تشدید سوم مفتوح روشن شده، اسم معمول از تصویر - معنی بیت: بشکر نه آن که محفل به جمال دوست نورانی است، اگر بر تو ستمی رود و درشتی و تشددی بیسی قسم سان بگذار و شکایت کن ۹ - ایاز، بفتح و سیه سالار صریح محمود عربی، نگاه کنید به صفحه ۲۶۲ تاریخ بیهقی، تصحیح دکتر فیضی، چاپ اول، بهار و صفحه ۵۵ چهارمقالة نظامی عروضی تصحیح دکتر معین چاپ تهران و صفحه ۳۳۳ گلستان سعدی بکوشش نگارنده چاپ تهران؛ در ادبیات صوفیانه در بیان عشق محمود و امار جلوة عرفانی گرفته است - معنی بیت: مقصود آنست که حسن ناردلیرانه کند و گریه چهره اقبال محمودی بیاری بر لبه پار ندارد؛ شاید مراد از نظر عرفانی این باشد که غرض از حنوه های گوناگون جمال تجلی حسن بی پایان محبوب از می است که همه باو در میزیم و گریه آستان وی بسیارگاه بسی بیاری و

استفاسه ۱۰ - ناهید ره ره، پروردگار هر - معنی بیت: عرب سرودن ره ره، پروردگار هنر، آنجا که حافظ بواخوسی کند، بی فایده میباید و نمیتواند در رسانایی و شیوایی بر سبوحی حافظ پیشی گیرد.

غزل ۲۵۹

منم که دیده بدیدار دوست کردم بر^۱
 چه شکر گویمت، ای کارساز بنده نواز^۲
 نیازمندِ بلا گو رخ از غبار مشوی
 که کیمای مرادست خاکِ کوی نیاز^۳
 ز مشکلاتِ طریقت عنان متاب، ای دل
 که مرد راه نپندیشد از تیب و فسران^۴
 طهارت ارنه بخون جگر کد عاشق
 بقولِ معنیِ عشقش^۵ درست سیت مراز^۶
 دریس مقام محاری بحر پیاله مگر
 درین سراج^۷ بازجه^۸ غیر عشق مبارز
 به نسیم بوسه دعائی بخر ز اهل دلی
 که کید دشمن^۹ از جان و جسم دارد باز
 نکند زمزمه عشق در حجاز و عراق
 نوبی سادگِ غزلهای حافظ از شیراز

وزن غزل ۲۵۹. معانی غزلیات مدحی مع لای (بر محبت شمس محبوب اصلم میم)

۱ - معنی بیت: شکرگذا. منم که چشم جمال پر رویش کردم ای برارنده یار و بنده پرور چگونه از تو سپاس گزارم که محبت دیدار دوست را قسمت من ساختی. ۲ - معنی بیت: به حاجت محبت عشق بگو که چهره از عذر کوی دوست پاک نکند که اکبر ریس بر مرین مقصود گرد کوی سار و خاکساری در راه معشوق است. ۳ - معنی بیت: دلا، از دشواریهای سبک و مگردان و ر، بر متاب، چه ره و کامل از با همواریهای طریق نگران و مشوش نشود. ۴ - معنی عشق: بضم و و سکون دوم و کسر سوم داور یا فتوی و معنی محبت، تشبیه صریح. ۵ - معنی بیت: اگر عاشق با خون جگر و صوم سار و از جان دست نشوید، بغتوی داور عشق، عارش درست باشد و مقبول حق بپند. ۶ - سراج^۷ بازجه^۸ برای فریب و افسوس،

باستعاره مراد دنیا یا جهان هرودیس — معنی بست در بن دنیا که سودی بی بودنت و بقائی ندارد، جر باده معرفت
موش و در این سراب غریب جر عشق مورر ۷ — کینه دشمن، بهنج آون و سکون دوم بیرنگ و مکر دشمن —
معنی ییب: پیوسته ای مختصر دعای حیر صاحب دلی ر حریدار شو که دعای اهل دل بیرنگ دشمن را از تن و
جان تو دور خواهد داشت ۸ — حجار و عرای، نام دو مقام در موسیقی و نیز نام سرزمین حجار در مغرب
شبه جریره عربستان و عراق در مغرب ایران؛ در اینجا بایهام معنی دوم سرادست، مقصود آنکه حافظ
غزل سرائی شهره آفاق شد

غزل ۲۶۰

ای سروِ نارِ حسن که خوش میروی بسار
عشاق را بنارِ تو هر لحظه صد نیاز^۱
فرخنده بساد طمعتِ غیبت که در ازل
ببریده اند بر قدِ سروت^۲ قسبایِ نیاز
آنرا که بویِ عنبرِ زلفِ تلو آرزوست^۳
چون عودِ گو بر آتشِ سودا بسوزوساز^۴
پروانه را ز شمع سود سورِ دل، ولی
بی شمع عارضِ تو دلم را بود گداز^۵
صوفی که بی تو توبه زمی کرده بود، دوش
شکست عهد چون در میخابه دید باز^۶
از طعنه رقیب نگرده عیارِ من
چون در اگر برند مرا در دهانِ گراز^۷
دل کز طوافِ کعبه کویب^۸ و قوف یافت
از شوقِ آن حریم ندارد سرِ حجاز
هر دم بخون دیده چه حاجت وضو، چون نیست
بی طاقِ ابرویِ تو نسازِ مرا جواز^۹
چون باده باز بر سر خم رفت کفازِ نمان^{۱۰}
حافظ که دوش از لبِ ساقی شید راز

ورد غزل ۲۶۰ مفعول فاعلات مداعیل دَعَلات (بهر مضارع منضم احرب مکفوف مقصور) ۲

۱ - معنی بیندای سرو دارنده و باسنة جوسان ریائی که مادر یائی میجر امی، هر لحظه عائنهار در پیش کرشمه و غمره تو عهد حاجت عرص میبکند ۲ - قد سروت، هامت سرو مساند جو بر رستی و اعتدال تشبیه صریح، اضافه تشبیه بنبه به، و اگر بگوئیم سرو هد اضافه مشبیه بنبه خواهد بود - قبای سار تشبیه صریح ۳ - سار: فعل امر یعنی سازگاری و تحمل کی و لب و شکوه فرو برد - معنی بیت عاشقی که مشتاق نلن گیسوی مشکین نیست، بگو، عودسان بر تن عشق سوز و شکایت مکی که حصول س آرزو بآسانی میسر نباشد ۴ - گذار بضم اول گذاشت، اسم مصدر - معنی بیت شمع فروخته در دل پردانه آتش میرد، اما من با آنکه از شمع رخسار تو دور مانده م دلم در سوز و گذار است ۵ - معنی بیت صومنی که خدا را تو باده نوشی را رها کرده بودی شب چون در میبکند را بار ده پیمان شکست و باز پیمانه گرفت ۶ - گار: مفراص، آلتی است که با آن روسیم را بیرد - معنی بیت اگر ماسد در مراد دهن مفراص بگذارند و ریره ریره کند، عیار عشق من با سرورنش رقیبان تغیر میبرد و همچنان پاک میماند ۷ - کعبه کو، قبه آستان، تشبیه صریح - معنی بیت چون دل از طواف کعبه آستان و آگاهی یافت، با تنبلی و بارت این حرم دیگر قصد دیدار خانه خدا را در حجاز ندارد ۸ - حوار بفتح اول اجاره و پروانه - معنی بیت هر نفس سار سب که با اشک خونین و مصو بگیرم چه حد از محراب ایرویی تو نماز من حائر و مقبول است ۹ - کعبه آستان نشادی کنان، دید حال و روش - معنی بیت حافظ دشب در من ساقی زاری تشبیه و بوجد آمد و نشادی کنان مانند من که از مستی جوش بر آورده بر سر خم رفت و پناه گرفت

غزل ۲۶۱

درا که در دل هسته توان درآید باز

بیا که در تن مرده روان درآید بار

بیا که فرقت تو چشم من چنان در سب

که فتح باب وصال مگر گشاید بار

غمی که چون سب زنگ ملک دل بگرفت

زخیل شادی روم رخت زداید باز

به پیش آینه دل هر آنچه میدارم

بجز خیال جمالت نمی نماید باز

بدان مثل که شب آبستنته روز از تو

ساره می شمرم تا که شب چه زاید بار؟

بیا که بسلیلِ مطبوعِ خاطرِ حافظ

بجویِ گلبنِ وصلِ تو می‌سرایند بساز

ورن غزل ۲۶۱. معانی غلاتی معانی مع لار (بهر محقق متن مطبوع اصلم صحیح)

۱- فرقت تو بضم اول و سکون دوم و فتح سوء جدائی و فراق تو- معنی بیسته پشتاب که جدائی و فراق تو دیده مرا چنان بر دوح و کور کرد که همانا گشایش در وصال تو آن را باز میکند و روشن میسازد ۲- زنگ: بفتح اول و سکون دوم ولایت رنگار در آمرزنی شرفی- سپهرنگ: لشکر رنگین سیه‌عام بانستاره مقصود سیاه ظلمت شب ۳- خیل شادی: سیاه طرب و تشبیه صریح ۴- روم: مراد از روم آسیای صغیر یا روم شرقی است که پایتخت آن استانبول بود- چون روحیانی میچند چهره بودند در ادبیات فارسی رخ را هر روم تشبیه کرده‌اند- روم‌رخ روم چهره تشبیه صریح- معنی سته اندوهی که مانند لشکر ظلمت شب کشور دل را مسخر کرد از سیاه طرب روم چهره روشن درختان تو روده خواهد شد ۵- معنی سب: در برابر آینه دل هر چه می‌بهر صورت چهره تو چهری در آن بدید و بشنوی مقصود آنکه در هر چیز نقش رخ تو را می‌بینم و بصورت تو در آینه دلم جلوه میکند ۶- معنی سب: روزها در انتظار مومسانم و احتراسک می‌شمارم و می‌گرم تا بگرم که شب از پرده غیب چه پدید آید که گفته‌اند شب آهستی است (الَّیْلَةُ هَبْلِي) یعنی شاید شب آهس روز مراد من باشد ۷- بسلیل مطبوع خاطر: عدلیت خوش طبع دل تشبیه صریح همچین است گلبن وصال با بهال وصال

غزل ۲۶۲

حالِ خونین‌دلان که گوید باز؟

وز فلکِ خونِ خم که جوید باز؟

شرمش از چشمِ می‌پرستان باد

نرگسِ مست، اگر بروید باز؟

جز فلاتونِ خم‌شیں^۱ شراب

سرِ حکمتِ بما که گوید باز؟

هر که چون لاله کاسه‌گردان شد

زین جفا رخ بخون بشوید باز؟

نگشاید دلم جو غنچه، اگر

شاغری از لبش نبود باز؟^۵

بس که در پسرده جنگ گفت سخن
 برش موی^۱ تا نموید باز
 گرد بیت الحرام خم^۲ حافظ
 گر نمیرد بر پیوید باز

وزن بحر ۲۶۲: فاعلاتن مفاعیل مع لای (بحر جفت مستحسن معیون اصلح مسیح)

۱- معنی بیت: از حال عاشقان خون جگر کسی غیر نمیدهد و از منم گردون که خم را شکست یکی نیست که خوبخواهی کند. ۲- معنی بیت: گر بر گنبد مشهور بار از خاک سر بردند بیا بد از ادعای مستی در برابر خمار آلودگی چشم میگذاران حساس شرمساری کند. ۳- مضم شش: مقیم در خم صفت فاعلاتن- فاعلاتن خم شش شراب: تشبیه صریح- معنی بیت: هر فاعلاتن مانه که در خم مقیم است، کسی نیست که راز دریافت حقیقت هر چیز و سر دانش و فلسفه را برای ما بیک بیان کند. ۴- معنی بیت: هر کس مانند لاله کاسه در یورگی و سوال بردست گیرد و باین در و آن در روی آورد، سر انجام ابرین ستم که بر همت نفس خود روا داشت، چهره خوش را پنهن حساب خواهد کرد. ۵- معنی بیت: اگر دلم جامی از نوشش لبش بسوخته، مانند غیچه سته اندوه هر دم ماند. ۶- موی با سیماره محصور بارهای پریشم جنگ که پرشتهای گسو ماند- معنی بیت: جنگ در پردمهای خود را زطل مار هاشم کرد؛ کنون تارهای ابرشمن جنگ را نگسل تا دیگر سالد و خاموش ماند. ۷- بیت الحرام خم، حرم سرای یا حرم میخانه؛ بیت الحرام مطلق خانه خداست که شکستن حرم آن نارواست- معنی بیت: اگر حافظ جان سپارد، بار دیگر پیراهن حرم سرای میخانه که منکده معرفت است بر شوق بطواف میبرد.

غزل ۲۶۳

بیا و کشتی ما در شطِ شراب^۱ انداز
 حروش و ولوله در جانِ شمش و شاد انداز
 مرا بکشتی باده^۲ در افکن، ای ساقی
 که گفته اند: نکوئی کن و در آب انداز
 ز کویِ میبکه برگشته ام ز راهِ خطا
 مرا دگر ز کرم باره صواب انداز^۳
 ببار زان می گلرنگ مشکبو جامی
 شرارِ رشک و حسد در دلِ گلاب انداز^۴

اگرچه مست و خرابم، تو نیز لطفی کن

نظر برین دل سرگشته خراب انداز^۵
به نیم شب اگر آفتاب می^۶ باید

دروی دختر گلچهر رز^۷ نقاب انداز^۸
مهل که روز وفاتم بخاک سپارند

مرا بسپارند بر در خم شراب انداز^۹
ز جور چرخ چو حافظ بسجان رسید دلت

بسوی دیو محن^{۱۰} ناوک شهاب^{۱۱} انداز

ورن غزل ۲۶۳ مفاعیل مفاعیل فعولان (بهر محبت عشق محبوبان صلیح)

۱ - شط شراب: فتح اول مهر باده، احسانه بینی (معین تبیین حسن) - معنی بیت: ای ساقی، بشتاب و کشتی وجود ما را در مهر باده بیدار و مانگ و خروشی در جان بپوش و جوان بپمکی ۲ - کنسی باده: سفینه می، تشبیه صریح، در ضمن کشتی بعضی کاسه برگ که بصورت کشتی می ساختند نیز ضبط است - معنی بیت: ای ساقی مرا در کنسی باده بیدار که از در باز میگردد، نیکی بر درو در آب افکن؛ شاعر گوید: تو سبکی میکنی و در دجله اسرار که ایستد در بیابانت دهد باز ۳ - معنی بیت: از راه میخانه باشتهای بارگشته ام باز دیگر بزرگواری و احسانی کن و مرا همراه راحت میکند رهبری فرما ۴ - معنی بیت: از آن باده گفتم مشکین - غری بده و اگر غبطه و حسد در دل گلاب بیفکن، مقصود آنست که گلاب بر خوشبوی این می رشک میرد ۵ - معنی بیت: ای ساقی، هر چند منی از پسا افتاده ام، تو هم مهربانی کن و بسایت بگاهی ماین دل حیران و از بلای عشق ویران بسفکن ۶ - آفتاب می: خورشید باده، تشبیه صریح ۷ - دختر گلچهر در: دختر سرخ روی تاک، باستعاره مراد باده است که مادرش در است ۸ - معنی بیت: اگر در دل شب خو سنار مهر درخنده ای، از چهره دختر سرخ روی تاک پرده برگیر، مقصود آنکه در خم را بگشاید و دردی گوید.

و آنکه اگر سم شب درش بگشایی بچشم خورشید را بینی تسایان ۹ - معنی بیت: ای ساقی، مگذار که روز در گشتن این جهان مرا در خاک دفن کند، پیکر بیجان مرا بمیخانه بر و در خم باده بیفکن تا در آن نشاء نیز از صحبت می جدا نسام ۱۰ - معنی: بکسر اول و فتح دوم جمع محنت - دیو محن: شیطان بلاهای تشبیه صریح ۱۱ - ناوک: بفتح سوم موسی تسیر - شهاب: بکسر اول درخش آتش و باره آتش در ایجا مراد شهاب نقاب یا شعله آهروخته است که بتعبیر قرآن برای راندن و رجم شیطانی است که باستراق سم یا سم از نردیک میشود، نگاه کنید بآیه ۱۸ سورة حجر (۱۵) - ناوک شهاب: تشبیه صریح - معنی بیت: آنگاه که از منم ملک دلت بجان و جانت پلای رسید تیر شهاب می را که اندوه کش است بر اهریمن بلا و هم بیفکی

غزل ۲۶۴

خیز و در کاسه زر آبِ طربناک^۱ انداز
 بیشتر زانکه شود کاسه سر^۲ خاک انداز
 عاقبت منزلِ ما وادی خاموشانست^۳
 حالیا غلغله در گبدر افلاک انداز
 چشم آلوده نظر^۴ از رخ جنان دورست
 بر رخ او نظر از آینه پاک انداز
 بسر سیز تو، ای سرو،^۵ که گر خاک شوم
 ناز از سر بنه و سایه بریں خاک^۶ انداز
 دل ما را که زمارِ سر زلف تو^۷ بسخت^۸
 از لب خود بشفا خسانه بریاک^۹ انداز
 منک این مزرعه^{۱۰} دانی که نباتی ندهد
 آتشی از جگر جام در املاک انداز
 غسل در اشک زدم کاهلِ طریقت گویند
 پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک^{۱۱} انداز
 یارب آن زاهدِ خودبین که بسجز عیب ندید
 دودِ آهیش در آینه ادراک^{۱۲} انداز
 چون گل از نکبتِ او جامه قبا کس^{۱۳} حافظ
 وین قبا در ره آن قامتِ چالاک^{۱۴} انداز

درب غزل ۲۶۴: ماعلان صلاتن صلاتن مع لال (سر رمل شمن مغبون اصلم مسخ)

۱ - آب طربناک: آب شادی نگیز، باستعاره مقصود باده است. ۲ - کاسه سر: تشبیه صریح - معنی
 پیته ای ساقی، یا و در کاسه زرین باده شادی بخش بریر پیش از آنکه کاسه سر یا جبهه می پرورد و خاک
 شود، لطفی کی و باده بده - انداز: فعل امر معنی بریز و ببما در شعر رود کی بر بهمین معنی بکار رفته است
 رود کی چنگ برگرفت و نوحهت باده انداز گو سرود انداخت

۴ - وادی خاموشان، بیابان یا صحرای خاموشان با ستاره مقصود گورستان - معنی بیت: سرانجام اقامتگاه ما گورستان است، اکنون که فرصت بر جاسد شور و خروش مستی در قبه سپهر یغکن ۴ - چشم آلوده نظر دیده ناباک، موصوف و صفت مرکب (جت مسبی) - معنی بیت: چشم ناباک از فیض دیدار چهره یار دور و بر مصیب است، بر رصا روی نگاه از آینه پاک دیده یغکن به زروی هوای نفس ۵ - سرو با ستاره یار سرو قد مقصود است ۶ - خاک، با ستاره مقصود عاشق خاکسار - معنی بیت: بخرمی و سرسبزی است ای دلبر سرو قد ترا سوگند میدهم که اگر بمیرم و خاک شوم، بار و غرور حس را کنار بگذار و سایه مهری برین عاشق خاکسار یغکن ۷ - مار سر لعل: مار گیسوی پیچان، تشبیه صریح ۸ - به خسته: یکسر اول و فتح دوم خسته و مجروح شد، در اینجا بوجه لایم یکار رفته ۹ - شفاخانه تریاک: درمان خانه پادشاه و نوشدارو، اصفه تحصیصی - معنی بیت: دل ما را که از مار گیسوی پیچان تو خسته و مجروح شده است، بمدد بوسه ای از لب نوشین درمان خانه عافیت و نوش روانه کن ۱۰ - ملک این مرزعه: پادشاهی و فرمانروائی بر این کشور - این مرزعه: با ستاره کشور از دها مقصود است - معنی بیت: چون آگاهی که فرمانروائی بر کشور دنیا دوا و پاداری ندارد، شعله ی از جگر سوراخ جام در ملک و حال گیش یغکن یعنی ناله گلگون منوش و شمع خفته و مال دنیا را در آتش می بسوز ۱۱ - پاک: محبوب پاک نهاد صفت جانشین موصوف - معنی بیت: گناهان را با سرشک ندامت شستم، چه رهروئی طریق معرفت معتقدند که محبت باید از هوای نفس پاک شد و پس از آن طری بر محبوب پاکیزه نهاد امکان ۱۲ - آینه ادراک: یغ دریا و فهم تشبیه صریح - معنی بیت: پروردگار، بآن پارسای خود بسند و خود پرست که در مهرورزی ما هر عیب چهری دیگر ندیده بود، آهی از سینه سوراخ عاشقان باده پرست در آینه فهم و دریاوت او یغکن نا شاید از مایه آه پیدای آینه ادراک او روشن شود و بهیچونی پردازد حیا گریه:

آه سحرری زبیه حساری از ناله بوسجید و اندم خوشتر

۱۳ - جامه فاکن، جامه چاک برون و بفره سلطان ساوجی گوید:

ما مگر وصل تو یک شب وصله کسارم شود در همراه پیروی را سلحشم بر سر قبا
نقل از لغت نامه دهخدا

۱۴ - قامت چالاک، قد و بالای برارنده، موصوف و صفت - معنی بیت: ای حافظ، از لطف بوی خوش چنانی گریبان جامه وجود خود را چاک برون و از هسی بگنر و این جامه دریده را تار بالای برارنده یار کن

غزل ۲۶۵

بر نیامد از تحنای لب کسام هنوز

بر امید کسام لعلت دردی آشامم هنوز

روز اول رفت دینم در سر زلمین تو

تا چه خواهد شد درین سودا سرانجامم هنوز

ساقیا یک جرعه زان آب آتشگون^۳ که من
 در میانِ بختگانِ عشقِ او خامم هنوز
 از خطا گفتم شی زلفِ ترا مشکِ حن
 میزد هر لحظه تیغی مو بر اندامِ هنوز^۴
 پرتو رویِ تو تا در خلوتم دید آفتاب
 میرود چون سایه هردم بر درو بامِ هنوز^۵
 نامِ من رفتست روزی بر لبِ جانان سهو
 اهلِ دل را بویِ جان می آید از نامِ هنوز^۶
 در ارل دادست جا را ساقی لعلِ لب
 جرعه جامی که من مدهوش آن خامم هنوز^۷
 ای که گفتم، جان بده تا باشدت آرامِ جان
 جان بعمهایش سپردم، بسبب آرامم هور
 در قلم آورد حافظ قصه لعلِ لبش
 آب حیوان میبرد هردم را اقلام^۸ هور

رور غزل ۲۶۵ فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (سر رمل منقصور)

- ۱ - معنی بیت: 'رزوی دل من که بوسیدن لب نوشی تو بود، تا این زمان دست مداد و من هور بامید روری که از لعل لب تو باده نوشم، شربت لعل دم می آشامم' معنی گوید.
- ۲ - رملین. بضم اول و سکون دوم و کسر سوم زلف، در اصل بمعنی حلقه ای است که بر چهارچوب در خانه نصب کنند، و مجازاً بمعنی گیسو بکار می رود - معنی بیت: رور نخستین عاتقی دیم هر کار گیسوی تو از دست رفت، لیکن میدانم که درین عشق و آرور هر جام من چه خواهد بود ۳ - آب آتشگون: آب آتش خام و سرخ رنگ، استعاره از شراب - معنی بیت: ای ساقی، یک آشدم (جرعه) از باده آتش خام بدن بده، چه من در میان مهرورزان و سوخسان عشق یار هور نوکار و بختام ۴ - معنی بیت: یک شب بغلط گیسوی ترا مشکِ حن خواندم نا هم اکنون ازین باصواب گفتن هردم موی بر تن من مانند تسع مسجلد ۵ - معنی بیت: همینکه حورشید هروغ در حشان چهره ترا در خلوت سرائی من دیند از تو گاه ناکنون بطلب پرتوی از مهر روی تو سایه وار درو بام مرا می رساید ۶ - معنی بیت: یک رور اسم من باقتضای از لب معشوق شیده شد و از آن وقت یار بمشام صاحب دلان از نام من بویی جان پرور می رسد ۷ - معنی بیت: لعل لب تو که ساقی ماست، در

روز نهصت یک جرعه از ساغری بمن پیمود که تا این رمن از مستی آن سرگشته و یخودم A — اقلام: بهمنج
اول و سکون دوم خامه‌ها جمع قلم — معنی یسب. حافظ در نشان لب لعل یار را با خامه نوشتن از آنرمان تا
هم‌اکنون آب حیات از قلمهای من روانست و سخن من جان من بخشد سعدی گوید:
ضرورتست که زوری بسوزد این ورق که تاب آتش زوری نیاپورد اقلام

غزل ۲۶۶

دلم رمیده لولی وثیت شورانگیز
دروغ وعده و قتال وضع و رنگ‌آمیر
هدای پیرهن چاک ماهروبان باد
هرار حمامه تقوی^۱ و خرقه پرهیز
خیال خالی تو با خود سخاک خواهم برد
که تا از خالی تو خاکم شود غیر‌آمیر^۲
هرشته عشق نداند که چیست، ای ساقی
بحواء جام و گلای بیخاک آدم‌ریز^۳
پیاله بر گفتم بند تا سحرگاه حشر
بمن زدل بزم هول روز رستاخیز^۴
فقیرو خسته بدرگاهت آمدم رحمی^۵
که جز ولای^۶ توام نیست هیچ دست‌آویز^۷
پیا که هاتف میخانه دوش بامن گمت
که در مقام رضا باش وز قضا مگریز^۸
میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست
تو خود حجاب خودی، حافظ، از میان برخیز

در غزل ۲۶۶: مفاعیل هلالن مفاعیلن هلال (بهر مجتث شمس مجنون اسلم مسیح)

۱ — لولی وثن: لولی صفت، صفت حاشین موصوف (یار)، لولی و لوری همان کولی است و معیاراً بر
ربانی ظریف و شاهد سرود حوران اطلاق میشود بر مگر، کنید جزل ۳ شماره (۶) — معنی یت یاری لولی صفت

و شوق آفرین و دل‌انگیر که نویدهای دروغ می‌دهد و عاشق کس و سیرمگ باز من، دل مرا از فضایی سیه
 گیرانده و آواره کرده است. ۲- جمله تقوی: لباس پارسائی، تشبیه صریح همچنین است خرقهٔ پرغیر ۳-
 عبیر آمیز: آمیخته با بوی خوش عبیر، صفت مرکب معطرلی - معنی بیت: نقش خال ترا با خود بدل خاک می‌برم
 تا از حال مشکین تو گور من بویا شود. ۴- معنی بیت: بید عشق الهی بر حوسه است و گزینش است و فرشته از
 موهبت اختیار بر حوردار بیت و تنها بر شک بیکی که خداوند وی را بر آن آفریده، رفتار می‌کند و از عشق
 چیری درمی‌یابد پس پیمانهٔ محبت را بهواء و شراب عشق ر که مایهٔ گلاب حوشو است با خاک وجود
 آدمی بیامیزد. ۵- معنی بیت: در جامهٔ مرگ من ساغری باده تا صبح قیامت که مردگان بصرای محشر آیند
 هراس روز رستاخیز را باری باده از خود دور کنم. ۶- رحمی بخشاشی و مرحمی کن، فعل کن، و امانال
 آن را در این گونه موارد به تناسب معنی باید در تقدیر گرفت، نگاه کنید مرل ۲۶۵ بیت سوم جرعه یعنی جرعه‌ای
 بده. ۷- ولا، بکسر اول دوستی. ۸- دست‌آور و سبه و بهانه، اسم آلب مرکب - معنی بیت: تنگست و
 دل‌ریش باستان تو روی آوردم، مرحمی کن که جر دوستی تو وسیله و بهانه‌ای برای حصول مراد خود
 ندارم. ۹- معنی بیت: پستاب که آورده‌اند غمی در می‌کند دشت پس گفت که بهر چه میرسد حشود باش و
 بقضای الهی گردن به. ۱۰- حایل، جداکننده و فاصل اسم فاعل - معنی بیت: هیچ‌چیز عاشق صادق را از
 معشوق جدا نمی‌کند، ای حافظ، اگر تو بجانان رسیده‌ای هستی و خودیستی تو حجاب را هسه، اس پرده
 خودی را بدر تا بدوست پیوستی.

غزل ۲۶۷

ای صبا، گر بگنری بر ساحلِ رود ارس^۱
 بوسه زن بر خاکِ آن وادی^۲ و مشکین کن نفس
 منزلِ سلمی^۳ که بادش هر دم از ماصد سلام
 بر صدای ساربانان بینی و بانگِ جرس
 محمل^۴ جانان پیوس، آنکه بزاری عرضه‌دار
 کز فراقِ سوختم، ای مهربان، فریادرس
 من که قولِ ناصحان را خواندمی قولِ رباب
 گوشمالی دیدم از هجران که اینم پسند پس^۵
 عشرتِ شبگیر^۶ کن، می‌نوش کاندراهِ عشق
 شبروان را^۷ آشناسیهاست سا میر عسی^۸

عشق‌بازی کارِ ساری نیست، ای دل، سرِ بهاز

ر نکه گویِ عشق نتوان زد بچوگانِ هوس^۱

دل بر غبت می‌سپارد جان، بچشمِ مستِ بهار

گرچه هشیاران ندادند اختیارِ خود بکس^۲

طوطیان در شکرستان کامرانی میکنند

وز تحسّر^۳ دست بر سر می‌زند مسکینِ مگس

نامِ حافظ گر بر آید بر زبانِ کلکِ دوست

رجنابِ حضرتِ شاهم پس است این ملتئم^۴

دود غزل ۲۶۷ فاعلاتی فاعلاتی فاعلی (بهر رمل شش محذوف)

۱- رود ارس، رودخانه معروف در شمال آنزلیجان ۲- وادی رودخانه و دره یا گساده‌کی میان دو کوه و بر مسمی صحرا ۳- مسمی نام ری و مجلراً بر هر مشتوق اطلاق میشود نگاه کنید غزل ۱۹۰ شماره (۲) - مسمی بیت حانه معشوق مسمی که در هر نفس از ماحد درود سروی باد، بر در صدای شهر پاسبان و بانگ رنگهاست، بکنایه مقصود است که در گوی محبوب از عاشقان کاروان در کاروان بیسی ۴- محفل؛ بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم کهاوه ۵- مسمی بیت من که مسمی حیرتشان مصیبتگو را بر اندر باب مبشر دم و گوش می‌کردم، بهر ی مبتلا نظم و چش درری و حدائی یار گوش بیچی بمن داد که این سیاست برای عبرت من کفایت میکند ۶- شکرگر سحرگاه، اسم زمان ۷- تیر و بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم عیار ۸- عسّی بفتح اول و دوم پاسبان و نیگردن جمع عسّی، در سباق فارسی گاه عسّی را به معنی مهر و پکار برده‌اند سعدی گوید:

یکی را عسّی دست بر جسته بود همه شب پرسیشان و دلخسته بود

عیر عسّی، امیر و فرمانده پاسبان - مسمی بیت هیش سحرگاهی پیر در و می حور که در طریق محبت عیاران را با فرمانده شکرگان و پاسبان دوستهاست مقصود آنکه امیر عسّی هم خود اهل عشق است و بر عاشقان سخت نخواهد گرفت ۹- چوگان هوس چوگان خواهش نفس، تشبیه صریح همچنین است گوی عشق - مسمی بیت دلا مهر درری کاری آسان و سرسری بسته سر در و دوست خدا کی، چه گوی عشق را تنها بچوگان اخلاص و ارادت توان زد نه بچوگان خواهش نفس ۱۰- مسمی بیت دل بطیب خاطر جان بچشم مست باز میدهد، اگرچه آگاه‌دلان اختیار خویش بکسی سپردند ۱۱- تحسّر حسرت و پشیمانی بردن و دریغ خوردن، مصدر باب نفل - مسمی بیت طوطیان در کنتزار بشکر بکام دل شکر می‌شکنند و مگس بیچاره از حسرت مجرومی دست نومی‌ری بر سر می‌کوبد، بکنایه مقصود است که برخی از عاشقان شهید وصال میشوند و برخی دیگر بی‌نصیب میمانند؛ ظهیر قزلباشی گوید:

طوطی طبع در هوس شکرلیت بر سر همی رسد چو مگس زار و زار دست

۱۲ - مناس: بسم اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم حواسه و مطلوب: اسم معقول از التماس -

معنی بیت: اگر اسم حافظ بر هم بار جاری شود، در درگاه حضرت شاه حصول این حواسه و مطلوب مرا کفایت میکند

غزل ۲۶۸

گله‌داری ز گلستانِ جهان^۱ مار^۲ پس

زین چمن^۳ سایه^۴ آن سرو روان^۵ مارا پس

مس و^۶ همصحبتی اهلِ ریا دورم باد

در گرامانِ جهانِ رطلِ گران^۷ مارا پس

قصرِ فردوسِ پیاداشِ عمل می‌بخشد

ما که رسیدیم و گسدا دیسر^۸ معانِ مارا پس^۹

سشن بر لبِ صوی و گذرِ عمر بس

کاین شاربِ ر جهانِ گذرانِ مارا پس

بعدِ سارارِ جهانِ بگر و آزارِ جهان

گر شمارانه پس این سودوزسان^{۱۰} مارا پس^{۱۱}

یار یا ماست چه حاجت که زیادت طلبیم؟

دولتِ صحت^{۱۲} آن مونسِ جانِ مارا پس

از درِ خویش خمدار را به بهشت^{۱۳} مفرس

که سرِ کویِ سوار کور و مکان^{۱۴} مارا پس

حافظ از مشربِ قسب^{۱۵} گله با اصابت

طبع چون آب و غزلهای روانِ مارا پس

وزن غزل ۲۶۸: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلا (بحر رمل شش محزون اصله مسبح)

۱ - گله‌داری: بسم اول و سکون دوم و کسر سوم گل چهارم، صفت مرکب جانشین موصوف (بار) ۴ -

گلستانِ جهان: گلزار گیتی، تشبیه صریح ۲ - این چمن: استعاره از چمن جهان ۴ - آن سرو روان: آن

سرو قامت حرامان، استعاره ریا و سرو قد ۵ - در حرف ربط مفید معنی اسباده (بعید شمردن) ۶ -

رطل گران: بفتح اول و سکون دوم پیمانه سگی می‌صرف و صفت - معنی بیت: هبهات که می‌بارد یا کاران،
 همیشه شوم بجای اهل ریا که مصاحبتشان بر آدمی گران و سگی می‌آید پیمانه گرانستگ ما را کفایت
 میکند ۷ - معنی بیت: کاغذ بهشت را در جرای کرد و بیک پیارسایان میدهد ما که از قنطریان دارسته و
 قهیران یار صد آستان ایردیم صومعه پیر معان یا محفل سالکان راه حق ما را بسته است ۸ - سود و ریان،
 معامله و تجارت، اسم مرکب ۹ - معنی بیت: در فتنه یا درد و بیم دیا و رنج و محنتی که از نگاه داشتن آن
 میکنی پیدایش، اگر این معامله و تجارت که حریرانکاری حاصل ندارد برای عبرت شما کفایت میکند ما
 را کافی است ۱۰ - دولت صحبت، تشبیه صریح، نعمت مصحبت ۱۱ - کون و مکان، بفتح اول و سکون
 دوم همی و عالم ماده که بار بمکان دارد، بر نگاه کنید بغزل ۷۴ شماره (۱) - معنی بیت: در آستان خود برای
 رعبای خد مرا بهشت هم روانه مکن چه سر سرل تو را جهان هستی ما را کفایت میکند مقصود آنکه سعیم
 قرب حق برد عاشق از خود و قصور والا نرسد ۱۲ - مشرب صفت، بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم
 آبشخور بهره مقصوم، تشبیه صریح - معنی بیت: ای حافظ از آبشخور بهره مقصوم گله کردن دور از داد و
 انصافست، دانستن چشمة فیاض در بهره و غرلهای روان چون آب ما را کفایت میکند در مصراع دوم صفت
 التماس از مخاطب (حافظ) بمکالم (ما) مراعات شعور است

غزل ۲۶۹

دلا رفیقِ سفر بختِ میخواستِ بس
 نسیمِ روضه شیراز^۱ پس یکِ راحت بس
 دگر ز منزلِ حایان سفر مکن درویش
 که سیرِ معنوی و کنجِ حاقاقتِ بس^۲
 و گر کمین بگناید غمی ز گوشه دل
 حریمِ درگه پیرِ معان^۳ پناهت بس
 صدرِ مصطفی^۴ بشیخ و ساغر می‌نوشی
 که این قدر ز جهان کسب مال و جاهت بس
 زیادتِ مطلب کار بر خود آسان کن
 صر حی می لعل و بستی چو ماهت بس
 فلک بمردم بآدان دهد رمام^۵ مراد^۶
 تسو اهلِ فضلی و دانش همین گناهت بس

هوای مسکنِ مألوف^۶ و عهدِ بارِ قدیم

ز رهروانِ سفر کرده عذرِ خواست بس

بختِ دگرانِ خسرو مکن که دردِ جهان

رضایِ ایزد و اسعافِ پادشاهت بس

بهیچ ورد^۷ دگر نیتِ حاجتِ ای حافظ

دعایِ نیشب و درسِ صبحگاهت بس

درن غزل ۲۶۹: معانی معانی معانی (سرِ محبت شمس محبوب اصلم)

۱- روضه شیراز بفتح اول و سکون دوم باغ شیراز، تشبیه صریح - معنی بیت: ای دل، همسرِ نو
طالع سارگارت بسته است و باد ملایم باغ شیراز قاصد و راهبای تو برای بارگشتن بوطن گاهی است ۲-
معنی بیت: ای صوفی صافی درون از کوی معشوق آهنگِ سحر مکن، چه ماندن در وطن و معیبه حائضه شمس و
سیرِ انفسی کردن ترا کفایت میکند ۳- پیر معانی رهبرِ روحانی و سیرِ دلین و حصرِ طریق ۴- مصطلح،
بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم صبحگاه، سکون - معنی بیت: بر پستگاه سکوی میخانه بکجه برون و جامِ یگبر
که همین اندازه حواسته و مقام از گیتی بدست آوردن (صدر شمس میخانه بودن و می بر کفِ دانش) برای تو
بس باشد ۵- رهام مراد سر رشته آرزو و مطلوب، استعاره مکنیه - معنی بیت: گسردون سر رشته آرزو و
مطلوب را بنادانان می سپارد و آنان را تکام میرساند، تو صاحبِ فصیلت و علمی و همین از نظر ملک گاهی
است که برامحروم دارد ۶- مألوف: مأنوس و الف و حو گرفته - معنی بیت: هوای خوش وطن که بدان
اس و الصداری و پیمان یاران دیرینه بحای همراهان سحر گزیده برای پورتن حواهی از تو کفایت میکند و
ترا دل خوش میدارد ۷- ورد بکسر اول و سکون دوم دعا و ذکر؛ دگر صفت ورد

غزل ۲۷۰

دردِ عشقی کشیده‌ام که میرس

رهر هجری^۱ چشیده‌ام که میرس

گشته‌ام در جهان و آخرِ کار

دلبری برگزیده‌ام که میرس

آنچنان در هوایِ خاکِ درش

میرود آبِ دهنده‌ام که میرس

من بگوشِ خود از دهانش دوش

سخانی شنیده‌ام که می‌رس

سوی من لب چه می‌گری که مگوی

لبِ لعلی گزیده‌ام که می‌رس^۲

بی‌سو در کلبه گدائی حویش

رنج‌هایی کشیده‌ام که می‌رس

همچو حافظ عریب در ره عشق

سقامی رسیده‌ام که می‌رس^۳

دور غزل ۲۷۰ فاعلاس مفاعس صلاب (بحر جفت مدحی معیون مقصور)

۱- ره ره جگر شریک حدائی، تشبیه صریح - معنی بب. محبت عشقی بعمل کرده‌ام که از آن سوال
مکن که بخواهم پاسخ گفتم و ره حدائی و شنیده‌ام که از تلخی آن نوب برسد یعنی ترک و لا شو صفت است
۲- معنی بب چرا ندادن بر لب هنرمند یعنی شاره می‌کشی که خاموش باشی، من چنان لب نوشتن لعل
فامی را بوسیده‌ام که خلاوت آن در نماند می‌شود و پس در می‌آید ۳- معنی بست مانند حافظ غریب‌ر از
دور از وطن سالک طریق محبت شدم و سقامی از معانات ترک رسیده‌ام که پرسیدنی نیست یعنی سه در
وصف کنند و نه در ادراک

غزل ۲۷۱

دارم از زلفِ سباهش گله جدا که می‌رس

که چنان زو شده‌ام بیسر و سامان که می‌رس

کسی بسامید و با ترکِ دل و دین مکناد^۱

که چنان من ازین کرده پشیمان که می‌رس

بیکی جبرعه که آزار کش در پی نیست

رحمتی می‌کنم از مردمِ نادان که می‌رس^۲

زاهد از ما سلامت بگذر کاین می‌لعل

دل و دین می‌برد از دست بدانسان که می‌رس^۳

گفت و گوهاست درین راه که جان بگدard
 هر کسی عریده این که میببین آن که میپرس^۱
 پارسائی و سلامت هوسم بود ولی
 شیوه میکند آن سرگسفتان^۵ که میپرس
 گفتم از گویِ فلک صورتِ حالی پرسم
 گفت آن میکشم اسدِ خمِ چوگان که میپرس^۶
 گفتمش زلفِ پشون که شکستی؟ گفتم
 حافظ، این قصه درازست سقرآن که میپرس^۷

ورن غزل ۲۷۱ قاعلان مملات مملات (بهر رمل مش محزون مقصود)

۱ - ترکد. مکناد: بفتح میم و ضم کاف فعل دعائی میمی میمی مبادا ترک بکند - معنی بیت: مبادا کسی یا انتظار و هاداری دلیر دل و دین از دست بدهد که می درین معامله چندان زمان کرده ام و پشیمام که از حد سوال پیروست ۲ - معنی بیت: سبب نوشیدن یک آشام می که بدبال آن رنجی از من نکس میبرد. محل دردمر و آزاری از جاهلان میگویم که از حد پرشی فرارست، مقصود است که مرا بصدق منسوب میدارند ۳ - معنی بیت: ای پارسا، از آسیب ما حوشی را بر کار دار و دور شو، چه این باده لعل تمام دل و دین ترا می رباید، بدایگونه که از حد پرشی بیرون است، حافظ در غزل دیگر بر میآید.
 راهد از کوچه رسد از سلامت بگرد با حریب نکند صحبت بدنامی چند
 ۴ - معنی بیت: در راه عشق مسائلی است که هر آن جا می رسد، هر کسی در چشمت این اسرار قیل و قال پیا میکند، خدا کند که این عریده ها را بیوش و نشوی و از آن بار پرسی ۵ - فتان: بفتح اول و تشدید دوم سحت فتنه بگیر - معنی بیت: مایه برهد و رری و ایمنی از بلای عشق داشتیم، اما آن سرگس دیده فتنه بگیر چنان کرشمه ای میکند و دل میرد که از حد پرشی فرارست، معنی گوید:
 گوشه گرفتیم ر حلق و مایه نسیست گوشه چشمت بلای گوشه نشین است
 ۶ - معنی بیت: با خود گفتم از کوه سپهر چگونگی حالش را جو یا شوم پاسخ داد که مرا از خود اختیاری نیست و در چتر چوگان تقدیر رنجی تحمل میگویم که بوصف درمی آید و از آن نتوان باز پرسید ۷ - معنی بیت: بیار گفتم: گیسو را برای ریختن حون کدام عاشق شکسته و تابدار کردی؟ پاسخ داد: داستان گیسوی من پدرازا میکند، مقصود آنکه در راه عشق عاشق بسیار جان باخته و خواهند باخت، ترا بفرآن سوگند که ازین ماله میپرس که از حد پرشی و پاسخ بیرون است.

غزل ۲۷۲

باز آی و دل نگه مرا موس جان باش
 وین سوخته^۱ را محرم اسرار نهان باش
 زان باده که در میکند عشق فروشد
 ما را دو سه ساغر بده و گو رمضان باش^۲
 در غمره چو آتش زدی، ای عارف سالک
 جهدی کن و سر حلقه رسان جهان باش^۳
 دلدار که گهنا بتوام دل مگرانت
 گو می رسم ایک سلامت، نگران باش^۴
 خون شد دلم از حسرت آن لعل روا سببش
 ای درج محبت^۵ بهمان مهر و نشان باش
 تا بر دلش از غصه غباری نشیند
 ای سیل سرشک از عقب نامه روان باش
 حافظ که هوس میکندش جام جهان سین^۶
 گو در نظر آصف حمشید مکان باش

ورن غزل ۲۷۲. معمول معاعیل معاعیل معاعیل (بحر هرح مشی احرب مکوف مقصور)

- ۱ - سوخته در آتش عم گذاشته، صفت حاشیش موصوف (عاشق) ۲ - معنی بست. از شراب معرب که در میخانه عشق ابهی سالکان راه دهد، بعد از سه جام بوشان، اگر چه ماه حرام رمضان باشد، چه نوشیدن این می همیشه مباح است ۳ - معنی بست. ای تناسای رهرو حق چون در خرقه تن آتش زدی بکنایه یعنی چون برک ریا و تنگ و نام و خودپرستی کردی، ایک کوششی کن که در دارستگی و قلندری در مجمع رسان عالم صدرشیش باشی، نصارت دیگر یعنی گر در راه ف قدم نهاده ای جهدی کن تا بمقام بقا رسی ۴ - معنی بیت: دلبر که میگفت. دلم اندیشه مد و منظر تسبیح بارگو که هم اکنون تدریس و ایمن از آسیب گرد برد تو می آیم، چشم براه من ۵ - درج محبت مصم اول و سکون دوم صندوقه مهر، تشبیه صریح - معنی بیت: دل من از اندوه دور مانم از آن لب لعل در برتیش خون گشت. ای صندوقه مهر همچنان با مهر و نشان عشق در سه دست بخورده بمان ۶ - هوس میکندش جام جهان بین از راهوس جام جهان بین پدید می آید.

ش ضمیر متصل مفعولی متمم فعل می‌کند؛ سعدی نیز گوید:
 آردو می‌کنم با سو دمی در بستان یا بهر گونه که باشد که تو خود پستانی
 ص ۳۴۲ غزلیات سعدی مصحح فروغی

— معنی بیت: حافظ که آرزوی دست یافتنی بهام چهره‌ها را داده سفارش کسی که از نظرگاه لطف
 آصف دورگار وزیر روشن‌دل که پایگاهش چون حمشید و لالاست، دور نشود؛ باید در نظر داشت که آصف به فتح
 صلا نام وزیر حضرت سلیمان است و پیشینیان گمان می‌کردند که حمشید همان سلیمان بوده است — در
 غزلیات حافظ مراد از آصف بیشتر مقصود خواجه جلال بدین نور، شاه وریر شاه شجاع است، نگاه کنید
 بصفحه ۱۸ حافظ شناسی نگارش شادروان محمدعلی بامداد.

غزل ۲۷۳

اگر رفسیق شفیقی درست پیمان باش
 حریفِ خنابه و گرمابه و گلستان باش^۱
 شکج^۲ رلف پریشان مدسب باد منه
 مگو که خاطر عشاق گو پریشان باش
 گرفت هواست که با خصر همنشین باشی
 سها ز چشم سکندر چو آب حیوان ساش^۳
 زبور عشق نواری^۴ نه کار هر مرغیست
 بیا و سوگی این بلبلِ غزلخوان باش
 طریق خدمت و آئینِ بدگی کردن
 حدایر^۵ که رها کن بسا و سلطان باش
 دگر بصیدِ حرم^۶ تیغِ برمکش زنهار
 وز آن که با دلِ ما کرده پشیمان باش
 تو شمعِ انجمی یکزبان و بکدل شو
 خیال و کوششِ پرو نه بین و خندان باش^۷
 کمالِ دلبری و حس در نظر باز است
 بشیوه نظر از نادران^۸ دوران باش

خموش حافظ و از جورِ یار ناله مکن

ترا که گفت که در رویِ خوب حیران باش^۱؟

ورن غزل ۲۷۳ معادل معانی معادل (بهر مجتث مثنی مخبون اصلم صبح)

۱ - معنی بیت: اگر یار مهربان دلسوزی و دداری کن و همدم یار خود در همه جا باش، چه سرای چه حمام چه گلزار ۲ - شکنج، بکسر اول و فتح دوم و سکون سوم چسب و باب - معنی بیت: چنین گیسوی آشفته را بسیم سپار و مگو که از آشفته گشتن دل عاشقان پروائی نباشد ۳ - معنی بیت: اگر دوست میداری که با حصر و حصر فریب شوی و آب بقا بوشی و جمعیت خاطر یابی، از دیده اسکندر عهد یسی پادشاه عصر خوشتن را پنهان بدار و گوشه نشینی اختیار کن؛ بدانگونه که چشمه آب حیات از چشم اسکندر بپدید گشت ۴ - ربور عشق، بفتح اول کتاب و سرود عشق، تشبیه صریح - ربور: نام کتاب داود سی و قسمتی از آن را بصورت سرود میخواندند و با سر میخواندند که آن سر میبر گفته میشد که جمع سزمارست بمعنی سرودها - معنی بیت: سرود عشق خواندن را نواحق هر هر پرده ای بیست، ای یار بشتاب و قدم ر مجه کن و گل تاره شکفته لعل داستا سرای خود بپند که مغم ۵ - خدای را، ترا بخدا سوگند میدهم، سیر نگاه کند بزل ۱۱۵ شماره (۵) و غزل ۲۳۰ شماره (۱۱) - معنی بیت: ترا بخدا سوگند شیوه خدمتگزاری و رسم بدگی و وریدن را بپا و گذار و نور مار برداش که ما بفرمانبرداری دلخوشیم ۶ - صید حرم، اصافه محصی، در لغت نامه دهخدا آمده است و صید حرم و حشی که در سرزمین حرم باشد کشتن و شکار کردن آن حرامست و اخلاقی حرم بر زمین حوالی مکه معظمه کند ۷ - در این بیت مراد از حرم باستعاره حرم عشق است - معنی بیت: هان بار دیگر بر من که صید حرم عشق توام، شمشیر جفا همته مدور و از جوری که بر دل من روا داشته ای بدامت اظهار کن ۸ - معنی بیت: بر فروغ بعث محفل ماسد شمع باش که دل و ریش هر دو یکسان آتش است، طلعت پروانه عاشق و سعی و را بر گرد شمع فروران وجود خود بسنگر و تبسمی کن ۹ - مادران جمع مادر بکسر دال مقصود، در زمان یا یگانه روزگار - معنی بیت: نهایت دلستایی و ربیائی در عاشقان خود بعنایت نگریش است، تو هم ای دلبر در آئین مسهر و نگرش از یگانگان روزگار باش ۱۰ - معنی بیت: ای حافظ، دم درکش و رسم یار سال کسی بتو نگفت که بر چهره رب نگاه کن و سرگشته شوه خودت عاشق شدی جای شکوه نیست.

غزل ۲۷۴

دور لاله قدح گیر و بی‌ریامی باش

ببوی گل نفسی همد صبا می باش^۱

بگویمت که همه ساله می پرستی کن
 سه ماه می خور و نه ماه پارسا می باش
 چو پیر سالک عشقت بسی حواله کد
 بنوش و منتظر رحمتِ خدا می باش^۱
 گرت هواست که چون جم پسر غیب رسی
 بیا و همدم جام جهان نما می باش^۲
 چو غنچه گرچه فرو بستگیست کار جهان
 تو همچو باد بهاری گره گشامی باش^۳
 وفا بجوی ر کس در سخن نمی شوی
 بهره طالب سیمرغ و کیمیا باش^۴
 سرید طاعت بیگانگان مشو حافظ
 ولی معاشیر رسان پارسا می باش

وزن غزل ۲۷۴ مفاعیل مفاعیل فاعلان (بحر معشق مثنی محبون اهدم مسبح)
 ۱ - معنی بیت: در نوبت و موسم لاله باده بنوش و در ریاکاری پرهیز و نه بوی دلاویز گل یک دم با
 سیم بهاری همبخت شو و در گنسان های گریب ۲ - معنی بیت: چون پیر دبل راه عشق پیاده موشی ترا
 در حواله، میگزاری کن چه تو از حکمت کار آگاه نیستی چشم بره بهشایش بردان بهان که بفصل و رحمت
 خود از گناه درگذرد، در غزلی دیگر بر حافظ فرموده است
 بسی سجاده رنگین کن گرت پیر معان گوید که سناک پیغمبر بود در راه و رسم مرلها
 ۳ - معنی بیت: اگر آرزو داری و میخواهی که ماند جشتید ر راهای بهان جهان آگاه شوی، بشتاب و
 از مصاحبت جام جهان بین که صمیر روشن مرشد کامل است بهی بجوی ۴ - معنی بیت: هر چند کار دنیا
 غنچه سان پاپسگی و پیچیدگی و اشکان و ابهام همراه است تو ماند سیم بهاران که گلها را شکفته میسازد
 عقده مشکها را بگشا و دشواریها را آسان شمار ۵ - معنی بیت: درست پیغمبری از کسی چشم مدد و طلب
 مکن و اگر قول مرا نمی پذیری، بیهوده بختجوی عقاو کسیر بردار که یافت شدنی نیست. ۶ - رسان
 پارسا در صفحه ۳۲۱ جامع سخن دیوان حافظ تألیف مسعود مرزاد «رسان آشنای در متن آمده است که ترجیح
 دارد - معنی بیت: هوادار فرمانبرداری در ناآشنایان طریق محبت هرگز مباش اما همشین و ارستگان فلتدر شو
 که آشنایان راه عشقت

غزل ۲۷۵

صوفی گلی بچین و مرقع^۱ بخاربخش

ویس رهید خشک را بمی خوشگوار بخش

طامات^۲ و شطح^۳ در ره آهنگ چگ به

تسبیح و طبلان^۴ بمی و میگساربخش

رهیدگران که شاهد و ساقی بسی حیرند

در حلقه^۵ چمن بنسیم بهاربخش^۵

راهم شراب لعل^۶ زده ای میرعاشقان

خون مرا بچاه ز نخدان یاربخش

یارب بوقت گل گبه بده عفوکن

ویس ماحرا^۷ بسرو لب جویاربخش

ای آنکه ره مشرب مقصود^۸ سرده

زین بحر قطره بمن خاکساربخش

شکراه را که چشم نوروی ستان^۹ بدید

ما را بعفو و لطف خداوندگار بخش

ساقی چو شاه نوش کند باده صبح

گو حام^{۱۰} زر بحافظ شب زنده دار بخش^{۱۰}

ورن غزل ۲۷۵. معقول ماعلاب معاجیل «علات (بحر مصارع مثمن احرب مکعوف مقصور)

۱ - مرقع. خرقة و دلق پاره بر پاره دوخته بر نگه کبید بمرل ۲۳۹ شماره (۸) - معنی بسینه، ای

پشمینه پوش، گلی از بوستان عشق بچین تا بهره ای را عمر برده باشی و دلق وصله بر وصله را بخار بده و دور

افکنی و این رهد آمیخته با تعصب را بیاده گوارا بخش و می صاف معرفت یوش ۲ - طامات: طامات سرد

صوفیه عبارت از خود سنائی و خود فروشی است، نقل از فرهنگ مصطلحات عرفان و متعوفه تألیف سید حمصر

سجادی. لاف و گزاف صوفیانه و بعضی ادعای کشف و کرامت و خرق عادت ۳ - شطح، بفتح اول و سکون

دوم کلمه ایست که بوی خود پسندی بدهد و ادعا را استعمال شود. و گفته شده است شطحیات سخنی را،

گویند که ظاهر آن بظاهر شرع راست نیاید و بعضی گویند سنجاسی است که در حال شدت و جسد ادا شود و ششید آن بر ادبای ظاهر سحت و ناحوش باشد مانند آن، (حق گفتن مسموم علاج) و موجب ظن و ابتکار گردد (مقل از فرهنگ مصطلحات عرفا و متصوفه تألیف سید جعفر سجادی) ۴ = طیلان: بفتح اولی و سکون دوم و فتح سوم ردای قاضی و خطیب = معنی بیت ادعای کشف و کرامت و لاف و گزاف موصیانه و اقوال شکست انگیز را در راه نفقه جنگ به و پختاری بگذار، تسبیح و ردای فقیه و قاضی و پیاده پوشین بده و ساغر پستان و بوشی ۵ = معنی بیت: پارسائی متعصبانه را که در نظر معشوق ریا و ساقی پریم بهائی ندارد در مجمع گلنهای بهاری پیاد بده ۶ = شراب لعل: پیاده لعل دم یا سرخ رنگ، موصوف و صفت = لعل: بفتح اول و سکون دوم از احجار کریمه یا سنگهای گرانیه است یا رنگ سرخ درخشنده = معنی بیت: ای فرمانفرمای پیدلان و ای سر حلقه عاشقان، پیاده لعل نام رهن دلم شد و راز عشق مرا فاش کرد، بچاه رنجدان یاز خون مرا ببخش و از کشتنم در گذر ۷ = ماجرا سرگشسته و اقامه دعوی و داوری، ماجرا در اصطلاح عرفایی، آن را گویند که اگر از درویشی حریفه در وجود آید یا رجواست کند تا آن غبار از دل آن برادر دینی دور شود (مقل از لغت نامه دهخدا)، بر نگاه کند بعرل ۱۷ شماره (۷) = معنی بیت: پروردگار موسم بهار و گل از خطای بشه خود که میگزازی میکند در گذر و بر این داوری بباروی سرو قامت یار ببخشایش آور ۸ = مشرب مقصود: آشخور مراد، تشبیه صریح = معنی بیت: ای آنکه با بشخور مراد رسیده ای، درین دریا یک قطره بسم بدل حوار افغانه گرم کن ۹ = سم: بسم اول با سمعاره مراد شاد و مسرور و مکروری = معنی بیت: ای راهز متعصب بشکر آنکه روی بیکوان را ندیدی که عاشق شوی، ببخشایش و مهرهای خداوند بر ما رحمت آور که دل از دست داده ایم ۱۰ = معنی بیت: ای ساقی، چون شهریار شراب صبحگاهی بپوشد بگو که ساغر درین بحافظ عطا کند که هر شب تا بامداد در کار دعاگوئی است

غزل ۲۷۶

باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایندش^۱

بر حقای حار هجران صبر بلبل بایندش

ایدل اندر بند زلفش از پریشانی منال

مرع ریبرک چون بدام افتد تحمل بایندش^۲

رند عالم سوز را با مصلحت بینی چه کار؟

کار ملکست آنکه تدبیر و تأمل بایندش^۳

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافرست

راهرو گر صد هنر دارد توکل بایندش^۴

با چنین زلف و رخس بآدا نظر بازی حرام

هر که روی یاسمین و جعد سنبلی^۵ بآیدش

نازها زان نرگس مستانه اش باید کشید

این دل شوریده تا آن جعد و کاکل بآیدش^۶

ساقیا در گردش ساغر تعلل^۷ تا بجند؟

دور^۸ چون با عاشقان است، تسلسل^۹ بآیدش

کیست حافظ تا نتوشد باده بی آواز رود؟^{۱۰}

عاشقی مسکین چرا چندین تجمل بآیدش؟

ورن غزل ۲۷۴ فاعلاتی فاعلاتی فاعلاتی فعلی (سر رمل ششم معنوی)

۱ - بآیدش باید آورد (بغافل از)، ش صمیر متصل معنوی متمم فعل (باید) - معنی بیت: اگر باغبان

بخواهد جعد روی با گل همیشه باشد، بر سر زنی و درختی حار هراق باید چون طبل شکبائی ورود ۲ - معنی بیت: دلا در شکج گیسوی یار در آشفته حالی شکوه مکن که گفته بد چون مرغ با هوش بدم گرفتار شد باید بردباری نماید نه بیتابی تا راه صحابی پیدا آید، معنی گوید:

در سرو کار تو کردم دل و دیس با همه داتش مرغ ریزک بحقیقت مسم امروز و نو دمی

۳ - معنی بیت: قلندر وارسته از جهان گذشته و حاضری بر باد داده باصلاح اندیشی و مال ندوری کاری ندارد؛ ملکداری و کشورداری است که بار بیچاره اندیشی و ژرف نگری دارد ۴ - معنی بیت: در سلوک عارفانه و

سپردن طریق عشق انکه بر پرهیزگاری و علم خود داشتن و این دو مرور شدن کمرست و حجاب راه اگر سالک صد کمال هم دارد باید کار خود بر بصیرت حق و گذارد ۵ - جعد سبیل، بفتح اول و سکون دوم

گیسوی پیچان سبیل، استعاره مکیه، اصطلاح تخصصی همچنین است روی یاسمین - معنی بیت: حرام و نارواست بر کسی که با وجود چهره یار و گیسوی وی نظر کردن بر رخسار یاسمین و زلف پیچان سبیل یاری داشته باشد ۶ - معنی بیت: نادل آشفته و محسوب ما را گریزی از آن گیسوی پیچان و طره نباشد، کرشمه

بسیار از نرگس مخمور یار (چشم حمار آلود یار) باید تحمل کند ۷ - تعلل، تن رفتن، مصدر باب تفعیل در مجرد علت ۸ - دور بفتح اول و سکون دوم گردش، در اصطلاح فلاسفه و اهل معقول عبارت از توقف دو

امر است بر یکدیگر که نتیجه آن توقف شیء بر نفس است و توقف شیء بر نفس محال باشد (نقل باختصار از لغت نامه دهخدا) و مثال معروف آن موقوف بودن وجود مرغ بر وجود بیضه و موقوف بودن وجود بیضه بر

وجود مرغ است ۹ - تسلسل، بفتح اول و دوم و سکون سوم و هم چهارم پیوسته شدن، در اصطلاح فلاسفه عبارتست از وجود امور غیر متناهی در یک وقت بر سبیل توقف، یکی از آن موقوف بر دیگری باشد و آن

دیگری موقوف بر دیگری از آنها - نقل از لغت نامه دهخدا - معنی بیت ای ساقی تا کی در گردش در آوردن

جام تن میری و درنگ روا میداری، گردش پیمانه چون جاشق رسد، باید پیوستگی و توالی داشته باشد، در این مصراع با بهام از دور و تسلل معنی بعید آن که گردش بر آمدن و پیوستگی یافتن باشد مقصود است ۶۰ - معنی نیست؛ حافظ آن کس نیست که بری خوشی می بیدار به سوای رود و مطرب و دیگر تکلفها داشته باشد بل، عاشق بیچاره تنگدست بادیشه یرم ناشکوه و آرامشگی مجلس نیست.

غزل ۳۷۷

فکرِ بلبل همه آنست که گل شد^۱ بارش
گل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش
دلربائی همه آن نیست که عاشق بکنند
خواجه آنست که باشد غم خدمتگارش^۲
حای آنست که حور موح رسد در دل لعل
رین تعاین^۳ که حرف میشکند بازارش
بلبل از فیضِ گل آموخت سخن ورته سجده^۴
این همه قول^۵ و غزل تعبیه^۶ در منقارش^۷
ای که در کوچه معشوقه ما میگیری
بر حذر باش که سر میشکند دیوارش^۸
آن سفر کرده که صد قافله دل^۹ همیره اوست
هر کجا هست خدایا سلامت دارش
صحبت عافیت گرچه خوش افتاد، ای دل
جانب عشق عزیزست، فرو مگذارش^{۱۰}
صوفی سرخوش ارین دست که کج کرد کلاه
بدو جامِ دگر آشفته شود دستارش^{۱۱}
دلِ حافظ که بدیدار تو جوگر شده بود
تاز پرورد^{۱۲} وصالست، مجو آزارش

وزن غزل ۲۷۷: قاعلاتن فطالتن فطالتن مع لری (بهر رمل مثنیٰ معیون اصل)

۱- شد: فعل ماضی مطلق سوم شخص مفرد بجای خواهد شد بکار رفته با اصطلاح مستقبل محقق الوقوع است که بهیضه ماضی بیان شده است؛ معنی گوید:

چو کوردی با کلوح ندازد بیکار سر خود را بسادی شکستی
گرم بسایه در آسایشی بسخلق رسد بهشت بریدی و در سایه خدای آسای
معنی بیت: اندیشه هر از دستان تمام آنست که بیگمب گیل آسای عشق وی خواهد شد، گیل هم در این خیال
است که چگونه در کار مهرورزی بلبل کرشمه و نار نماید. ۲- معنی بیت: تمام دلبری این نیست که دلدادۀ را
ابتغای هلاک سپارند، خداوندگار آنکس باشد که بیمار و غمخواری خدمتگزار خود پیردازد، نه بسخط و
فهروی. ۳- تقابلی: در بیان افکندن مصدر باب مدخل در مباح فارسی بمعنی ریان زدگی و ریانکاری نیز
بکار می‌رود. معنی بیت: رواست که ازین ریان زدگی خون در دل لعل بجوش آید و سخت آورده و ملول شود
چه رونی باران او را سعالینه کم بها از میان می‌برد. ۴- قول: بفتح اول ترانه و سرود. ۵- معنی: بفتح اول و
سکون دوم بر وزن تصفیه، آراست و آماده کردن، مصدر باب تعیل. ۶- معنی بیت: هزارستان از پرتو عشق
گل چنین شیوا سخن گشت و اگر مهرمانی در میان بود این همه ترانه و چاشمه عاشقانه از ریان بلبل شنیده
نمیشد. ۷- معنی بیت: ای که در کوی محبوب ما راه می‌پیری و با ما آهنگ رقابت داری تری و پیرهر که
دیوار این کوی سرشکی است و این لعل پیش از حوصله تست و این کار از حو باید. ۸- مصدر قاعله دل، مصدر
کاروان که باز آن دل باشد، مصاف و مصافیه، اضافه مقید نیست جس. ۹- معنی بیت: دلا، اگر چه سلامت
و ایمنی را خوش میداری و می‌رسی و از ملا دوری میکنی، با این حال بدن که طرف عشق با همه محنتها
گرامی است، این جهت را با همه دشواری ترک مکن و ز مهرورزی روی مناب. ۱۰- دستار، بفتح اول و
سکون دوم عمامه و سرمد. معنی بیت: صوفی سر مست که بدینگونه کلاهش از میگزازی کج شده است، با
دو ساغر دیگر که پوشیده، سر بندش بر پریشان میشود. ۱۱- بار پرورده، پرورده سار، صفت مرکب از ماده
فعل ماضی بمعنی معولی. معنی بیت: دل حافظ را که بملاقات تو الفت گرفته و اس پذیرفته است میباران،
چه وصل تو وی را بلطف و مهربانی پرورده است.

غزل ۲۷۸

شراب تلخ میخوامم که مردافکن بود زورش

که تا یکدم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش^۱

سماط^۲ دهر دون پرور ندارد شهد آسایش

مذق حرص و آرای دل بشو از تلخ و از شورش

بیاور می که نتوان شد ر مگر آسمان ایمن
 بسلب^۱ زهره جنگی و مزیخ سلاحشورش
 کمند صید بهرامی بیفکن، حمام جسم بر در
 کمن بیمودم این صحرای به بهرامستونه گورش^۲
 بیا تا در می صافیت راز دهر بنمایم
 بشرط آنکه نسائی بکج طبعان^۳ دل کورش^۴
 نظر کردن بدرویشان صافی^۵ بررگی نیست
 سلیمان با چنان حشمت نظرها بود با مورش
 کمان ابروی جامان نمی پیچد سر ر حافظ
 ولکی حده می آید بدین باروی می دورش^۶

ورق عرق ۲۷۸ معاعیل معاعیل معاعیل (بحر هرح متن سالم)

۱ - معنی یتیم خواستار باده تلخ مرده ای که خوب مستی آن بتواند را، رباعی اسرار میباشم تا با
 پوشیدنش یک نفس از دست دیا و بدیها و غمتهاش آسوده و فارغ بحالم ۲ - سماع، یکسر اول سهره با
 آنچه بدان طعام کشند - معنی یتیم سهره رودگار سهره بر ر شیرینی آسوده گی و خوشی نهی است. دلا، گام
 آزمندی و طمع از تلخ و شور جهان پاک کن و هرگز طمع نمایی گوارا مذر ۳ - لعب: مفتاح دل و سکون
 دوم باری - معنی یتیم باده بده که بر نوارندگی ماهیدر مشگر آسمان و باری بهرام حداد بدگار جنگ اعتماد
 نتوان کرد، چه هیچیک از مرید و بسگانی فلک را در مار نواند داشت ۴ - معنی یتیم کسی که بهرام
 با آن بشکار گور میرفت بکناری رها کن و ساعر جمشیدی ر برگیر و بوش (بکتابه یعنی باندیشه جهانگیری و
 کسب مال و جاه مباش و دل فارغ دارا که من دشت گیتی ر بروردیدم از بهرام گور و گورش نشانی بر جای
 یست ۵ - کج طبعان: کج اندیشان جمع کج طبع، صفت ترکیبی جاشین موصوف ۶ - دل کور سادان،
 صفت ترکیبی - معنی یتیم قدم رتبه کن نادر آیه روشن می سر رودگار را بتو نشان دهم تا دلت از غم آزاد
 شود، یا این پیمان و قرار که این را در بر کج اندیشان نادر - دانش یکی ۷ - صافی، بسم اول باطل کننده و
 مخالف، اسم فاعل از صافات، مصدر باب معاعله از مجرد می بمعنی نکار کردن - معنی یتیم عیایت بفقیران
 خلاف آئین خواجگی و سروری نیست، حصر سلیمان، همه شکوه و جلال عیاینها بر سروری نتوان دانسته
 نگاه کنید بسوره نمل (۲۷) آیه ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ - ۸ - کمان برو تشیه صریح - معنی یتیم کمان ابروی مار را
 حافظ صریحی ندارد بکتابه یعنی یار در حافظ در مقام بحر ص نیست، اما بر باروی نازون او که قصد کشیدن
 کمان عشق را دارد خنده اش میگیرد

غزل ۲۷۹

خسوتها شیراز و وضع بی‌مثالش
 خداوند، نگهدار از زوالش^۱
 ز رکابها صد لوحش^۲ الله
 که عمر خضر می‌بخشد زلالش
 میان جعفر آباد^۳ و مصلی^۴
 غیر امیر می‌آید شمالش^۵
 شیراز آی و فیض روح قدسی^۶
 بجوی از مردم صاحب کمالش
 که نام قد مصری^۷ برد آنجا
 کما شیرین ندادند انفعالش^۸
 صبا زان لولی^۹ شنگولی^{۱۰} سرمست
 چه داری آگهی، چونست حالش؟
 گر آن شیرین پسر^{۱۱} خونم بریزد
 دلا، چون شیر مادر کن حالش
 مکن از خواب بیدارم خدا را
 که دارم غلوتی خوش با خیالش^{۱۲}
 چرا حافظ چو می‌ترسیدی از مهر
 نکردی شکر ایام وصالش

ورد غزل ۲۷۹: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بحر هرج مثنوی محذوف)

۱ - زوال: بفتح اول هلاک و نابودی ۲ - لوحش الله: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم محفف لا اوحشه الله خداوند بی‌گناه و مردم بی‌بدن را یعنی پیر به آبادن یاد، مجازاً بمعنی چشم بد دور نیز بکار می‌رود در سیاق فارسی از اصوات (شبه جمه) است برای دعا و تحسین و استعجاب و تعظیم - معنی یس: خداوند کاریز رکابدار را در بر بی درامد در دو همواره آبادن بماند که آب روشنش آریاکی و خوشی

پوشنده عمر جاودان یار مدگانی حضرت خضر میدهد ۳ - جعفر آباد، نام ده در نزدیکی شیراز ۴ - مصلی؛
بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم و الف مقصوره در آخر، نام تفرجگاهی ست در شیراز، نیز نگاه کنید بغزل ۳
شماره (۵) ۵ - شمال؛ بفتح یا کسر اول باء شمال ۶ - روح قدسی؛ جان پاک یا روح القدس ۷ - قند
مصری، موصوف صفت، قند مصری در قدیم بخوبی معروف بوده است؛ سعدی گوید:

بذل گعتم از مصر قند آورد بر دوستان ارمغانی ببرند

ص ۶ بوستان، تصحیح هروغی، چاپ بروخیم

۸ - افعال؛ در سیاق فارسی بیشتر بحضی سر فکندگی و شرمندگی است، در عربی بمعنی شدن است و از
مصادر ثلاثی مرید فیه اسب از مجرد فعل بمعنی کردن - معنی یست، هر کس در تمیز از اسم قند مصری را ببرد
مشاهدان شیرینکار و بوش لب آن دیار وی را سراهکند و شرمسار خواهند کرد که با وجود قند لب ما نشاید که
نام قند مصری بر زبان رود ۹ - لولی، مجازاً شاهد سرودگویی و زیباروی، سیر نگاه کنید بغزل ۳ شماره
(۶) ۱۰ - شنگول، شوح و ظریف و رنده دل ۱۱ - شیرینی، سر شاهد ریا، موصوف و صفت ۱۱ - معنی
پس ترا بخدا سوگند که مرا از خواب برساند، چه ب شخص دوست در رؤیا برمی دلبدر و دور از اخبار
دارم.

غزل ۲۸۰

چو بر شکست صبا رلف عنبرافشان

بهر شکسته که پیوست، تازه شد جانش^۱

کجاست همعسی تا بشرح عرضه دهم

که دس چه میکند از روزگار هجرانش؟

زمانه از ورق گل مثال^۲ روی تو بست

ولی ز شرم تو در غنچه کرد پنهانش

تو خفته و نشد عشق را گرامه بدید

تدرک^۳ الله از سن ره که نیست پایانش

جمال کعبه مگر عنبر رهروان خواهد

که جان زنده دلان سوخت در بیابانش^۴

بدین شکسته بیت^۵ الحزن که می آرد

نشدن یوسف دل^۶ از چه زندانش؟

بگیرم آن سر زلف و بدست خواجه دهم

که سوخت حافظ بیدل ز مکر و دستاش^۷

وزن غزل ۲۸۰ مدعیان مدخلی معانی (بحر مجتث مثنیٰ معیون اصل)

۱- معنی بیت: چون سیم بهاری گسوی مشکین بر باد را چین و شکنی داد و پیرشان کرد و رفت، آنگاه بهر شکسته دلی که رسید، بر بوی رف دوست بوی جانی تازه بخشید. ۲- مثال مکر اول مانند و نداده و مقدار و کالبد- معنی بیت: روزگار از برگ گل همانند چهره تر آریست و نقش بسی کرد ولی از شرمساری و رفتهای گل را در غچه پنهان کرد چه در بهمت که گل با همه ریائی نمودار چهره تو نتواند بود. ۳- تبارک الله، بفتح اول و چهارم و پنجم، بمعنی پاک و مره است خدا، مادر سیدی فارسی، بر اصوات (ثبیه جمله) است بر ای تعجب یعنی شگفتا- در صفحه ۳۲۶ جامع شرح دیوان حافظ سألهم مسعود هر را در دو نسخه «بسی ششم» بجای «و حقه» آمده که بر من ترجیح دارد- معنی بیت: طریق عشق را بسیار پیمودیم و پهنایت آن بر رسیدیم شگفتا از بر راه که پستی و کمر بهای دارد. ۴- معنی بیت: همانا ریائی دیدار کعبه عطرخواه سالکان میشود و ملاها و رجبهای که در راه رسیدن به و کشیده اند، ملافی میکنند، چه حسان روشن صمبران در صحرائش از آتش ملا و مصیبتهای سر گذاخت، حافظ در غزل دیگر فرمود:

حار رجه جان نکند، گل عنبر از مسعود
سهند معنی می در حد دوی مسی
۵- بیت الحزن، بفتح حاء و راه حایه اندوه و غم. ۶- یوسف دل تشبیه صریح همچین است چاه و تبعدان، در ضمن تلمیحی دارد بآسان حضرت محبوب و یوسف و افکنش برادر وی را در چاه- معنی بیت: کیست که از یوسف دل که در چاه دفن یار فغانه ست پس که در هم حایه عراق گرفتارم اثری و نشانی بیاورد. ۷- دسان بفتح اول و سکون دوم قریب و بیرنگ- معنی بیت: بر آن سرم که سر گسوی وی را بچنگ آورم و برای دانهایی بکف خواهم (نماید مقصود حوجه جلال لدین نوراشاه وزیر شاه شجاع باشد که دوست صمیم حافظ بوده است) سپارم چه حافظ در ر بهمت داده از قریب و بیرنگش در آتش بداد سوخت.

غزل ۲۸۱

یارپ این نوگل چندان که سپردی بهمنش

می سپارم بتو از چشم مسود چمنش^۱

گرچه از کوی وفا گشت به صد مرحله دور

دور باد آفت دور فلک^۲ از جان و تنش

گر بر منزل سلمی^۳ رسی، ای باد صبا

چشم دارم که سلامی برسانی ز منش

با دب نساغه گشائی کن از آن رلفِ سیاه

جای دلهای عزیزست، بهم بر مرثی^۲

گو دلم حقّ وفا با خط و خالت درد

محترم دارد در آن طرّة عنبر شکش^۵

در مقامی که بیاد لب او می‌نوشتند

سفته^۶ آن مست که باشد خبر از خوشتش

عرض و مال از در میخانه شاید اندوخت

هر که این آب^۷ خورده رخت بدریا فکش

هر که ترسد ز ملال، انده عشقش نه حلال

سرمیا و قدمش یسا لب ما و دهش^۸

شعر حافظ همه بیت‌الغرل^۹ معرفتست

آخرین سر نفسِ دلکش و اطفای سخنش

ورن غزل ۲۸۱ غاعلاتن معلاتن معلاتن فعلن (بهر رمل منس محبوس محذوف)

- ۱- حسود چمن تشبیه صریح - معنی بیت: پروردگارا، این گل تازه شکفته را که بمن بامانت دادی، از چشمم راحم چمن باغ که بر ریبتی بوگل من حسد میبرد، بامن سو می‌سپارم ۲- دور فلک: بفتح اول گردش چرخ - میان دور و دور تجسس باطن است ۳- سلمی: بفتح اول و سکون دوم و افع مقصوره در آخر مجازاً بمعنی معشوق، هر نگاه کند بغزل ۱۹۰ (شماره ۴۱) ۴- معنی یی بیت و بیت پیش: ای باد بهاری اگر بمرلگاه معشوق من برسی، توقع دارم که درودی از جانب من ابلاغ کنی و از آن گیسوی مشکین با احترام گره باهدای بار کنی و بوی خوش بر کنی، ولی گیسوی وی را آشفته سازی، چه آنجا هرارگاه دلهای گرامی عاشقان است ۵- عبرشکی عنبر شدن، صفت مرکب فاعلی، طره موصوف - معنی بیت: ای صبا، پیار من بگو که دل مرا بر سیرة عذار و حال مشکین بر حقی در دوستی و نصیبی از وفاداری است و یرتست که آن را در چین زلف عنبر ایشان خود به حرمت و عروت نگاه داری ۶- سفته: بکسر اول و سکون دوم فرومایه - معنی بیت: در برمی که بیاد لب نوشین یار ساغر گریب هستی که در آن محفل از خود بخود نشود و هستی خویش را هراوش نکند فرومایه و پست است ۷- این آیه باستعاره مراد پاده یا آب آتشگون - معنی بیت: آبرو و خوارسته از خدمت در میکده زندان بدست توان آورد، هر که پاده شود و در حمام معرفت سیراب شود وی را دمت از هستی شسته و بمقام قنار رسیده شمار ۸- معنی بیت: هر کس از بستوه آمدن و سلول شدن و سقرار گشتن تگران است، غم عاشقی که با شادی جهان بر بری میکند بر وی هر ام یاد با سر در پای یار میبازیم و یا

لب بر لبش پیوستن می‌بیم ۹- بیت‌العرل، بیت برگزیده غزل- معنی بیت: نظم حافظ چنانگی بسیم
برگزیده غزل عرفان و جامه عشق بهی است، بر دم پاک دلپذیر و شیرین و نرمی گفتارش درود و محبت باد.

غزل ۲۸۲

سپرد از من قرار و طاقت و هوش
بیت سنگین دل^۱ سیمین بناگوش^۲
نگاری، چانکی، شگی^۳، کمدار^۴
ظریفی، مهوشی^۵، ترکی^۶ قباپوش^۷
ز تاب آتش سودای عشقش^۸
سان دیگ دایم میزنم جوش
چو پیراهن شوم آسوده خاطر
گرش همچون قبا گیرم در آغوش^۹
اگر پوسیده گردم^{۱۰} اینخوانم
نگردد^{۱۱} مهرت از جانم فراموش
دل و دینم دل و دینم بسپردست
برو دوشش برو دوشش برو دوشش^{۱۲}
دوای تو دوای تست حافظ
لب نوشش لب نوشش لب نوش

ورن غزل ۲۸۲ معاعیل معاعیل (بحر هرح مسمی مقصور)

۱- سنگین دل: سخت دل و بی‌رحم. صفت ترکیبی، بیت موصوف، همچنین است سیمین بناگوش-
بناگوش: بضم اول عدار، پس گوش، نرمة گوش که بهر طرف رجسار باشد، در اصل بن گوش بوده است، اسم
مرکب ۲- شگی: بهنج اول و سکون دوم شوخ و شیرین حرکت ۳- کمدار مخفف کلاه‌دار بمعنی
تاجدار و صاحب عثمت یا آنکه از ربیاتی گوئی تاج هجار بر سر دارد ۴- مهوش ماه رخسار، صفت
مرکب از مه مخفف ماه دوشش پسوند مشابهت ۵- ترکی: بضم ول شاهد ریا ۶- قباپوش: صفت مرکب
فاعلی، پوشنده فاکه بیشتر جامه برگان بود در این بیت صفت تشبیه صفت سر اعاب شده است ۷-

سودای عشق، بهنج اول و سکون دوم جنون و غلبه عشق، تشبیه صریح، نیز نگاه کنید بغزل ۳۶ شماره (۱) —
معنی بیت: از گرمی آتشی که غلبه عشق وی در من برپا بگیرد مانند دیگ بر سر آتش میجویم ۸ — معنی
بیت: اگر فباگونه بار را در پهل گیرم، چون پیراهنش که در کنار وی جمعیت خاطر دارد من نیز آسوده دل
خواهم شد ۹ — پرو دوش: بهنج اول سینه و شاید در دو بیت آخر صنعت تکریر مراعات شده است بهناسبت
مکرر آوردن دل و دین و پرو دوش و لب نوش.

غزل ۲۸۳

سحر ز هاتفا غیبم^۱ رسید مزده بگوش
که دور شاه نجاعست^۲، می دلیر بنوش
شد آنکه اهل نظر برکناره میرفتند
هر از گونه سخن در دهان و لب خاموش^۳
بصوت چنگ بگوئیم آن حکایستها^۴
که از نهفتن آن دیگ سینه میرد جوش^۵
شراب خابگی ترس محنت حورده^۶
سروی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش
ز گوی میکه دوشش^۷ بدوش^۸ میردند
امام شهر که سجاده میکشید بدوش
دلا، دلالت خیرت کنم براه نجات
مکی بفق مباحات و زهد هم مفروش^۹
محل نور تجلیست^{۱۰} رای انور^{۱۱} شاه
چو قرب او طلبی، در صفای نیت کوش
بجز ثنائی جلالش مساز ورد ضمیر
که هست گوش دلش محرم پیام سروش^{۱۲}
رموز مصلحت ملک خیروان دانند
گدای گوشه نشینی تو، حافظا مخروش^{۱۳}

وین غزل ۲۸۳: مفاعیل مفاعیل فاعل فاعلات (بحر مجتث شمن مخبون مقصور)

۱- هانف غیب: یکسر نه آوارده‌ی پنهانی یا صافی، غیبی ۲- شاه شجاع: فرزند امیر مبارزالدین محمد ار آل مظفر است که بیست و پنج سال سلطنت کرد و در سال ۷۶۸ در گفتش شاه شجاع فاضل و شاعر دوست و ادب‌پرور بود (نقل باختصار از لغت‌نامه دهخدا) ۳- معنی بیت: آن روزگار که صاحب‌نظران از گوشه و کنار با نگرانی راه می‌پیمودند و گفنی بسیار داشتند و با گریز لب از سخن فرو بسته بودند گذشت ۴- معنی بیت: آن داستانهای غم‌انگیز که ریشه‌های دشن آن دیگ سیه‌جوش بر می‌آورد و تاب نگاهداری آنها را نداشت، ایک با نوای جنگ بگوش دوستان میر ما بیم ۵- رس محتسب حورده: صفت مرکب از ماده فعل ماضی بمعنی فاعلی شراب موصوف- معنی بیت: ماده در خانه ساخته که بیم از پاسبان شرع را تحمل کرده و پنهان مانده است، ایک بر جمال بار و در پیش وی با نوای خوش باد و گوارا باد دوستانه می‌نوشیم ۶- دوش: دوشیه شب گذشته ۷- دوش شانه: میان دوش و دوش صفت تعین تام مراعات شده ۸- معنی بیت: ای دل، ترا براه رسگاری بیک رهنمایی کن بترک فرمان جدای سارشی و فخر مکی و پادشاهی خود را هم برح مردم مکن و از ریاکاری پرهیز ۹- تجلی بفتح اول و دوم و شدید سوم مکسور روشن و هویدا شدن و جلوه کردن، مصدر باب تفعیل- نور نمایی مروج جلوه حق که بر موسی در کوه طور نفاذ شد و آن حضرت از دیدارش بیهوش افتاد ۱۰- نور بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم روشن و نیکو و نورانی ۱۱- سروش: جسم اول هر رشته‌ای که پیغام‌آور باشد (برهان قاطع) ۱۲- معنی بیت: شهریاران از اسرار حیر و صلاح مملکت آگاهند، ای حافظ، تو مقبری خلوت‌تنی، خاموشی گزین و آرام باش.

غزل ۲۸۴

هانفی^۱ از گوشه میخانه دوش

گفت: بسخشند گه، می بنوش

لطف الهی بکند کار خویش

مژده رحمت برساند سروش

این خرد خام بمیخانه بر

تا می لعل آوردش خون بجوش^۲

گرچه وصالش نه بکوش دهد

هر قدر ای دل که توانی بکوش^۳

لطف خدا بیشتر از جرم ماست

نکته سربسته^۴ چه دانسی خموش

گوشِ من و حلقه گیسوی یار
رویِ من و خاکِ درِ می فروش^۵
رندی حافظ نه گناه نیست صعب^۶
با کرم پادشه عیب پوش
داورِ دین شاه شجاع آنکه کرد
روحِ قدس^۷ حلقه امرش^۸ بگوش
ای مسلک العرش، سرادش بد^۹
وز خطرِ چشمِ بدش دارگوش^{۱۰}

ورن غزل ۲۸۴. مفصلی مفصلی فاعلات (بهر سجع مسنن مطوی موعوف)

۱ - هاتعد بکسر سوم آوار دهمه. اسم فاعل و هتک بفتح اول و سکون دوم، در شعر حافظ بیشتر مراد منادی ظبی است. ۲ - معنی پند این عقل بایسته نیارموده را بمیکند عارفان رهبری کن تا پادشاه سرخ قام معرفت در خون وی گرمی و هیجانی پدید آورد و پخته و مهرش سار. ۳ - معنی پند اگر چه با آنکه بر کوشش و طاعت خود میتوان برصل یار رسید، و لا، چندانکه دو تون داری کوشش کن (مقصود آنست که علاوه بر کوشیدن پند عنایت حق هم باید مدد کند تا آدمی بمقصود براندرسد). ۴ - سر بسته. صفت مرکب معمولی، بکنه موصوف - معنی بیت: مهربانی و رفق ایردی اقربتر از گناه دستانه تو از لطیفه تنهائی حمایت خدا آگاه نیستی، دم فرو بند. ۵ - معنی پند: گوشم ملالرم حلقه بسدگی زلف دوست بساد و رخسار من از مجاورت غبار آستان پیر میفروش دور مباد. ۶ - صعب: بفتح ول و سکون دوم دشوار و سخت. ۷ - روح قدس: چشم قاف و دال جان پاکد نام جبرئیل. ۸ - حلقه امر: حلقه پشای فرمانبرداری، اضافه تحصیصی - معنی بیت: شاه شجاع، حاکم عادل اسلام کسی است که جبرئیل حلقه بگوش فرمان اوست. ۹ - معنی بیت: ای خداوند، ای فرمانفرمای تهنگاه آسمان خواسته وی را بر آور و از چشم بدان و جاسدان وی را نگاه دار.

غزل ۲۸۵

در عهد پادشاه خطا بخشِ جرم پوش
حافظ قرا به کس^۱ شد و مفتی بیاله نوش
صوفی ز کنج صومعه با^۲ پای غم نشست
تا دید محتسب که سیو می کشد بدوش

احوال شیخ و قاضی و شرب الیهودشان^۱

کردم سوال صبحم از پسرِ می فروش
گفتا: نه گفتیست سخن، گرچه محرمی
برکش زبان و پرده نگمدار و می بنوش^۲
ساقی بهار میرسد و وجه^۳ می نمازد
فکری بکن که خون دل آمد ز غم بجوش
عشقت و مفلسی و جوانی و نوبهار
عزم بسزیر و جرم بسزیر کرم^۴ بیوش
تا چند همچو شمع زبان آوری کنی
پروانه سراد^۵ رسید، ای محب^۶، خموش
ای پادشاه صورت و معنی که مثل نسو
نادیده هیچ دیده و شنیده هیچ گوش
چندان بمان که خرقه ازرق^۷ کند قبول
بختِ حوانات از فلک پیر ژنده پوش

ورد غزل ۲۸۵: مفعول فاعلات مقابیل فاعلات (بهر مصارع متین اخرب مکفوف مقصور)
۱ - قرابده کش: بهنج اول پرده شیشه می، صفت مرکب فاعلی مستند - معنی بیت: در روزگار
شیرازی که از گناه بی قصد ریرستان درمیگردد و برگناه عمدی بندگان پرده صحر میبکشد، حافظ شیشه
شراب بر دوش میبکشد و فیه ساغر میبوشد، از حافظ بایهام از بردارنده کتاب خدا (حافظ قرآن)
مقصودست ۲ - یا: حرف اضافه برای ظرفیت بمعنی در - معنی بیت: همیشه پشمینه پوشی در یافت که
پاسبان شرع با بازدارنده از منکر خود کوره پاده بر دوش میرد و میگیری میکند او هم خائفه را رها کرد و
در پای خم زانو رود و مقیم میکند شد ۳ - شرب الیهود: بضم اول و سکون دوم معنی لغوی آن شراب خوردن
یهود است چون آن قوم بر سیل اعتقاد شراب خورد بمعنی پنهان خوردن شراب (نقل از لکنه دعهذا) -
معنی دو بیت: درباره چگونگی حال عالم و داور دین و می نوشیدن پنهانی آنان از پیر میکند پرسیدم، پاسخ داد:
هر چند تو بر آزداری، نمیتوان از این مطلب مخفی گفت، خاموش بمان و پرده پوشی کن و ساغر بگیر ۴ -
وجد: بهنج اول در سیاق فارسی بمعنی درد و سیم نیز بکار میرود - معنی بیت: ای ساقی (نوشگر)، فصل بهار
فرار آمد و سیم و زری برای خرید یاده فراهم نیست: تدبیری کن که خون دلم از هیجان اندوه مانند خم می

جوش بر آورد ۶ - ذیل کرم: داس جامه جو نمدی و پشیمانی، استعاره مکتبه - معنی بیت: اگر در آثار بهار به حکم جوانی با تنگدستی عشق میورم، مرا معذور بدان و بر گناه من بجوانمردی پرده پوش باش ۷ - پروانه مراد بفتح اول اجازه و رغبت کامیابی، در اینجا بایهام از پروانه معنی بعید آن قصد شده است در ضمن همناسبت معنی قریب پروانه صنعت مرعات نظیر تیر منظور شده است ۸ - محبده بضم اول و کسر دوم عاشق، در عربی اسم فاعل است از باب افعال و حرف آخر آن مشدد است ولی در بیاق فارسی گاه مختلف تلفظ میشود - معنی بیت: تا کی شمع جان همه ربانی و سخن میگوئی، اجازه و رغبت کامیابی بتو داده شد، ای عاشق، دم درکش و بکار خود پرداز ۹ - ازرق: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم کبود، صنعت خرقه - معنی در بیت: ای شهریار این جهان و جهان حقیقت که چشمی مانند تو ندیده و گوش نظیر اوصاف ذات کریم تو از کسی شنیده، آنقدر زندگانی تو دراز باد که بخت بلند و پیروزمند تو خرقه کسود آسمان را پدیدرد و در جاودانگی جانشین پیر فلک شود: در ضمن تلمیحی دارد بآداب سیردن پیر خرقه ارشاد را بهجانشین خود.

غزل ۲۸۶

دوش با من گفت پنهان کاردانی تیر هوش
وز شما پنهان نشاید کرد سرّ می فروش
گفت: آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع
سخت میگرد جهان بر مردمان سخت گوش^۱
وانگهم در داد جامی کز فروغش بر فلک
زهره در رقص آمد و بر بط زنان^۲ میگفت: نوش^۳
با دلِ خونین لب خندان بیاور همچو جام
نی گرت زخمی^۴ رسد، آئی چو چنگ اندر فروش
تا نگر دی آشنا، زین پرده رمزی نشنوی
گوش نامحرم نباشد جای پیغام فروش^۵
گوش کن بند، ای پسر، وز بهر دسیا غم مخور
گفتمت چون در^۶ حدیثی، گرتوانی داشت هوش
در حریم عشق نتوان زد دم از گفت و شنید
زانکه آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش^۷

بر بساطِ نکمندانان خود فروشی شرط نیست

یا سخن د بسته گو، ای مردِ عاقل، یا خموش^۸

ساقیا می‌ده که رندیهای حافظ فهم کرد

أصقب صاحب قران^۹ جرم بخش عیب پوش

دری نزل ۲۸۶ فاعلاتی فاعلاتی فاعلات (بهر رمل شمس مقصور)

۱ - معنی در بیت: دشب دل آگاهی کارشناس و هوشمند بهای یا من سخنی در میان نهاد و از شما نیز راز عارف دانا را نتوان بهان داشت. پیر میخانه معرفت گفته: کارهای گیتی را آسان شمار، چه دنیا که پسرشت و نهاد خود سخت گیر و رحمت افراسنه بر کسی که خویشی را در طلب حیا و مال برنج افکند سخت و دشوار خواهد شد و بهر جام هم نامراد و ناکامشان خواهد گذاشت. در نسخه بدل «سخت میگیرد» بجای «سخت میگرد» آمده که از لحاظ معنی ترجیحی بر من ندارد. ۲ - بر بطریان. یا بواسط بر بط. قید حالت یا حال. - بر بط ساز رهی که با مصراپ نواخته میشد بر نگاه کنید بفول ۱۳۷ شماره (نو) ۳ - معنی بیت: پس از آن پیر ساغری داده بمن داد که از بر تو آن بر سپهر ناهید نقصان شد و با توارش بر ط میگفت: می بر شما گوارا باد. ۴ - رخم: یعنی اول صربه و آسیب و جراحت. - معنی بیت: پیر میفروشد گفته: ماند جام باش که اگر چه دلت خون است خنده از لبش دور میشود (بار بودی ندانده جام و لوروش می در آن پندهان خندان تشبیه شده است). چون چنگ مهانش که اگر با رخمه صربه ای بتوزنت فریاد بر کنی؛ مقصود آنکه باید در برابر مصائب جهان شکیبائی ورزید. ۵ - سروش: بضم اول فرشته پیام آور و جبرئیل ملک وحی. - معنی بیت: تا آنگاه که آشنای عشق و عرفان تشوی از برای پرده محبت روی در نخواهی یافت. بلی گوش آنکه پیگانه از حق و لایبراسته خوی باشد، جایگاه پیام جبرئیل تواند بود. ۶ - در: بضم اول مرورید، حرف راه آن مشددت ولی در سیال فارسی گاه بی تشدید تلفظ میشود. - معنی بیت: ای فرزند پند مرا بیوش و برای مال و مقام ایس جهانی اندوه ببر، سخن بگران قدری و اردنگی مرورید بنو گفته، اگر هوشیار باشی. ۷ - معنی بیت: در پیرامون آستان عشق جای گفتگو بسته چه در آن حرم قدس باید یا تمام اسدلمها و همه سوان نگر بسته و شود. ۸ - معنی بیت: در پیشگاه نکمتهسجان و حکیمان فصل فروشی و خودمائی خلاف رسم و ادب است؛ ای باخرد، یا عالمانه سخن بر زبان آور یا سب از گفتار فرو برد و آبروی خویش مریر؛ شاعر گوید: در محفلی که خوردشید اندر شمار فزده است خود را بزرگ دیدن شرط ادب نباشد. ۹ - صاحب قران: بکسر قاف آنکه در وقت تولدش دهه و مشتری در اختر سعد را در یک برج اجتماع باشد مجازاً معنی وصفی دارد: یگانه روزگار و بزرگ عصر، أصف موصوف. - معنی بیت: ای پوشگر (ساقی)، یاده بده که أصف زمان، وزیر بزرگ روزگار بخشاینده گداس و در گذرنده از نفس بندگان از قلندری و پای بند بودن حافظ بر سوم ظاهری آگاهی دارد و خرده نخواهد گرفت. مقصود از أصف ظاهرأ خواجه جلال الدین نورانشاه وزیر شاه شجاع است.

غزل ۲۸۷

ای همه شکلِ تو مطبوع و همه جایِ تو خوش
 دلم ز عشوه شیرینِ شکر خای^۱ تو خوش
 همچو گلبرگِ طری^۲ هست وجودِ تو لطیف
 همچو سروِ چمنِ خلد^۳ سراپایِ تو خوش
 شیوه و نازِ تو شیرین، خط و خالِ تو ملیح^۴
 چشم و ابرویِ تو زیبا، قد و بالایِ تو خوش
 هم گلستانِ خیالم ز تو پر نقش و نگار
 هم مشامِ دلم از زلفِ سمن سبایِ تو خوش
 در ره عشق که از سیلِ بلا نیست گذار^۵
 کرده ام معطرِ خود را سمنایِ تو خوش
 شکرِ چشمِ تو چگویم که بدان بیماری
 میکند دردِ مرا ز رخِ زیبایِ تو خوش^۶
 در بسانِ طلبِ گریچه رهروِ محسوس^۷
 میرود حافظِ بسیدلِ بتولایِ تو خوش

ورد غزل ۲۸۷ ماعلان مغلانی مغلانی (بحر رمل مثنوی معنوی)

۱- شکر خا: بفتح اول و دوم مفتوح شکر شکلی یا شکر دندان برم کننده، صفت مرکب فاعلی- معنی
 بیت: ای همه صورت تو دلپذیر و ای همه اداهای تو بیکو، دل من از صریب و کرسنه تو که گویی در
 سحر گویی شکر شکنی میکند، شاد است ۲- طری: بفتح اول و کسر دوم با طراوت، ترونازه، در عربی
 حرف آخر آن تشدید است ۳- چمن خلد: باغ بهشت جاوید، تشبیه صریح ۴- ملیح: بفتح اول نمکین و با
 ملاحه ۵- گذار: هم اول گذرگاه، اسم مکان- معنی بیت در طریق عشق که بسبب سیل محبت و مصیبت
 گذرگاه و پایایی نیست و ساحل وصال تو رسیده، دلم را پازروی دیدار تو خوش داشته ام ۶- معنی بیت:
 من از عهده سپاسگری از چشم و بر تو نم آمد که با وجود بیماری و بی‌مستی، درد عشقی را که از چهره
 زیبای تو بر من عارض شده است، آسار و مطبوع می‌دارد ۷- بتولا: بفتح اول و دوم و تشدید سوم محبت و
 مبد و دوست داشتنی گریچه بری این معنی تولی است لیکن فارسیان بتصرف خود به الف خوانند چنانکه

تمی را بمنّا گویند (لغت نامه) معنی بیت: در وادی طلب و جستجو اگر چه از هر جانب بیم هلاک است، حافظ دل از دست داده بدمد مهر و دوستی تو بشدی راه میروند

غزل ۲۸۸

کنار آبویای بید و طبع شعرو یاری خوش

معاشردلبری شیرین و ساقی گلعلزاری خوش

الا ای دولتی طالع^۱ که قسدر وقت میدانی

گوارا نادت این عشرت کمداری روزگاری خوش

هر آنکس را که در خاطر ز عشق دلبری سارست

سبیدی گویر آتش نه که دارد کاروباری^۲ خوش

عروس طبع^۳ را ز مورد ز فکر بکر^۴ می بندم

بود کز دست ایام بدست افتد نگاری خوش^۵

شب صحبت غیمت دان و داد خوشدلی ستان^۶

کمهنای دلفروزست و طرف لاله زاری خوش

می در کساست چشمست ساقی را بنا میرد^۷

کمیستی میکند با عقل رمی بحشد خماری خوش

بخلت عمر شد حافظ، بیا بیا بمیخانه

که شنکولان خوشباشست^۸ پیاموزند کاری خوش

وید غزل ۲۸۸ معاین معاین معاین (بهر هرج مثنی سالم)

۱ - دولتی طالع نیکبخت، صفت ترکیبی از صفت (دولتی) + اسم (طالع) - معنی دو بیت: بر لب جوی و کنار بید با قریصه شاعرانه بر صحبت دوست دلخواه که دلستانی آداب دل و شیرین حرکات و ساقی گل چهره دلپذیری باشد. شستن خوش است. هان ای که بهت تو بیار و مساعد است و ارزش وقت را نسچ می شناسی، این شادی و عیش بر تو سارگار بند که ایامت بکام است ۲ - کار و بار: سرو سامان، اسم مرکب - معنی بیت: بهر کس که بردش بار نموه عشق یاری باشد بگو که برای دفع چشم و جسم حسودان، بپند بر آتش بریز که سرو سامانی مطلوب و دلخواه داری ۳ - عروس طبع: تشبیه صریح ۴ - بکر: بکر اول و سگون دوم نو و بدیع و دوشیزه، صفت مکر ۵ - نگاری خوش: نقشی دلپذیر و باستعاره مقصود یاری زیبا -

معنی یتد بر عروس فرجه خود ریت و آرایش اندیشه بو و بدیع بستانم باشد که از دست روزگار یاری زیبا
 پچنگ آورم ۶۔ داد خوشدلی بستان، بهره خود را ر عیش و کامرانی بگیر ۷۔ طرفه بفتح اول و سکون
 دوم کنار و کرائه، حرف دوم که مفتوح است بصورت حفظ وزن ساکن شده است ۸۔ بنامیرد: محفف بنام
 ایزد از اصوات است در بیان تعجب و دلع چشم رخم بمعنی شگفتا و چشم مدور۔ معنی یتد در بیالہ چشم
 ساقی، چشم مدور، بادہ ایست که با خرد بستیزه جوئی و عربده بر میخیزد و معنی دلپذیری میدهد ۹۔
 خوشبائن: خوشامد گو و خوش معاشر، صفت نسکولان۔ معنی یتد ای حافظ، زندگانی تو در بیجیری
 گنشته با ما همپکنه بستانب که زیبا یان ظریف خوش معاشرت بتو میگساری و معنی بیامورند کنه گساری
 دلپذیر است.

غزل ۲۸۹

مجمع خویی و لطفست عذارِ چومهنش
 لیکش مسهر و وفانیت، خدایا بدهش
 دلبرم شاهد و طعلست^۱ و بیازی روزی
 بکشد زارم و در شرع نباشد گنهنش
 من همان به که ازونیک نگه دارم دل
 که بدو نسیک ندیدست و ندارد نگهنش^۲
 بوی شیر از لب همچون شکرش می آید
 گر چه خون میچکد از شیوه چشم سیهش^۳
 چارده ساله بتی چابک شیرین دارم
 که بجان حلقه بگوش است سه چار دهنش
 از پی آن گلِ نورسته دلِ ما یارب
 خود کجا شد که ندیدیم درین چند گهنش
 یارب دلدار من ار قلب بدیشان شکند
 ببرد زود بجانداري^۴ خود پادشهنش
 جان بشکرانه کنم صرف گر آن دانه در
 صدف مینه حافظ بود آرامگهنش^۵

وزن غزل ۲۸۹: فاعلان فعلان فعلی (بهر رمل منین مبحون محذوف)

۱- عذار: بکسر اول و خسار ۲- طفل: بکسر اول مرد و صغیر، در اینجا بمعنی نوجوان و موخاسته
- معنی بیت: دلستان من ربانی موخاسته است و بشوخی یک روز مرا بهلاک میرساند و آنگاه بحکم دین
بروی که حرد سالت قتل عاشق را جرم شمارند ۳- معنی بیت: نیک سراو درست که دل به او نسپارم، چه
هنوز تجربه آموخته نیست و نیک را از بد و پلوس ر او عاشق باز نمی شناسد و آئین دلداری میداند ۴-
معنی بیت: از لب بوئیس وی عبور بوی شیر شبیه میشود اگر چه از بار و گرشه چشم سیاه دلش که عاشق
کش است قطره قطره چون تراوش میکند ۵- جلداری: سلاح داری و نگاهبانی، اسم مصدر مرکب از
جاندار و یای مصدری - معنی بیت: اگر بار دلجوی من قلب سیاه عاشقان را بدین گونه درهم شکند و پراکنده
سازد بزودی پادشاه او را بسلاح داری و نگاهبانی خوش خواهد گماشت ۶- صدف سینه: تشبیه صریح -
معنی بیت: اگر آن مردار دیکتا که یار من است صدف سینه حافظ را قرارگاه خود سازد جان بشناس
سپاسگزاری در قدم وی خواهم یافت

غزل ۲۹۰

دل رمیده شد و غافل من دروش
که آن شکاری^۱ سرگشته را چه آمد پیش
چو بید بر سر ایمان خویش می لرزم
که دل بدست گمان ابروئیست کافر کیش^۲
خیال حوصله^۳ بحر می یزد هیبت^۴
چهاست در سر این قطره محال اندیش
بنازم آن مژه شوخ عاقبت کس را
که موج میزندش آب نوش بر سر نیش^۵
ز آستین طیبان هزار خون بچکد
گرم بنحربه دستی نسند بر دل ریش^۶
بکوی میگده گریان و سرفکنده روم
چرا که شرم می آیدم ز حاصل خویش^۷
نه عمر حضر بماند نه ملک اسکندر
نزاع بر سردنیه^۸ دون^۹ مکن دروش

بدان کمر نرسد دستِ هر گدا حافظ

خزانۀ بکف آور ز گنجِ قارون بیش^۸

درون هرل ۲۹۰: مفاعلات مفاعلات مفاعلات (بهر مجتث منس مغیور اصلم مسیح)

۱- شکاری، در اینجا بمعنی صید و شکار شده است و صفت معمولی است به قاعلی - معنی بیت: دل من آواره گشت و من میکنم بیحرم و میدانم که چه بر سر آن صید سرگردان آمده است. ۲- معنی بیت: بسبب ارمیت دلفن دین خود پیدمان لرزان و هر ساله چه دل من در پیچۀ یاری خمیده ابرو و کافر پیشه و بیرحم گرفتار آمده است. ۳- هیئات: بهنج اول و سکون دوم بمعنی دور است، در سیاق فارسی از اصوات (شبه جمله) است و در این مورد برای اسبهاد و تعجب است، بر نگاه کنید هرل ۳۷ شماره (۵) - معنی بیت: اندیشمهای شگفتی در سر این قطره باطل اندیش است که سودای گنجانش دریائی را در درون خود دارد چه دور است این آردوی خام! ۴- عاقبت کس کشنده و هلاک سارده صحت و سلامت، صفت مرکب مفاعلی - معنی بیت: همزگان عاقبت سوری که در دلبری گستاخ است می بالم و فخر میکنم چه آب حیات بر سر نیشی که مرده وی میزند میجوشت و موج میزند مقصود آنکه نیش وی باوش همراه است با عین نوش است و زندگی بختی ۵- معنی بیت: اگر بیکبار بر تنکان بر دل مجروح من آرمون را دست بگذارند، هزار بار از آسین آنان خون قطره قطره خواهد چکید. ۶- معنی بیت: من با شرمساری و سراهکنندگی با دیده تر بهیچانه میروم، چه از نتیجه عمر خود شرمسارم و خجالت میکنم که این محصول ناچیز را وقف خرابات کنم. ۷- دسیی درن، در صفحه ۳۳۶ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف معروه فرادۀ دنیای درن آمده است که بر متن ترجیع دارد - معنی بیت: زندگانی جاودانی خصر می و سلطنت اسکندر مقدونی می باید، رنده جاوید تنها خداست، ای فقیر، برای دنیا و مال و جاه دیوی کشمکش مکن که ارزشی ندارد. ۸- معنی بیت: ای حافظ، هر گدایی میکنی نمیتواند دست در کمر یار زند و برصال برسد، گنجی بیش از گنج قارون برای حصول این مقصود هست باید آوردن سعی گوید:

گر من گدای کوی تو گشتم غریب نیست قارون اگر یحیل تو آید گدا رود

غزل ۲۹۱

ما آزموده ایم درین شهر بختِ خویش

بیرون کشید باید ازین ورطه^۱ رختِ خویش

از بس که دست میگزیم و آه میکنم

آتش زدم جو گل بتنِ لختِ لختِ^۲ خویش

دو شدم ز بلبلای چه خوش آمد که می سرود
گل گوش پهن کرده ز شاخ درخت خوش
کای دل تو شاد باش که آن یار تند خو
بسیار تندروی نشیند ز بخت خوش^۲
خواهی که سخت و سست جهان بر تو بگنرد
بگنر ز عهد سست و سخنهای سخت خوش^۳
وقتست کسر فراق تو و سوز اندرون
آتش در افکنم بهمه رخت و بخت^۴ خوش
ای حافظ، ار مراد میسر شدی مدام
جمشید نیز دور نماندی ز سخت خوش^۵

ورن غزل ۲۹۱- معرول فاعلات معاعیل فاعلات (هر مصارع شش اسرب مکثوف منصور)
۱- ورطه: بفتح ول و سکون دوم مهلکه یا جای هلاک و گرفتاری ۲- لغت لغتته بفتح اول و سکون دوم یاره یاره- معنی بیت- چندان بهسرت پشت پشت بدن دان میبرم و آه سوزناک بر میآورم که نس یاره یاره ام از آتش درون ماسد خرمی امروزه گل میسورد ۳- معنی این بیت و بیت پیش، دیشب هزار آوازی این سخن بسیار دلپذیر را بر زبان آورد و در آن حال گل- مضروب وی بر بگفتار و گوش بیک فراداده بود بلبل میگفت: دلا، خوش باش که بار آتشین مراج و سخت گوش تو از طالع سازگار چهره درهم خواهد کشید و بلای حرام گرفتار خواهد شد ۴- معنی بیت: ای یار، اگر خواهی که دشوار و آسان دورگار سپری شود و رنجها ن تسازد و آسیبی به تو نرساند، از پیمان ناستور و گفتار دلخراش صرف نظر کن ۵- بخت: بفتح اول و سکون دوم مترادف رخت- بخت بفتح اول و با یاء همرسی از اتباع و مرا و بیته رخت است از قبیل کار و بار (نقل از حواشی دیوان حافظ تصحیح قزوینی)- معنی بیت: هنگام آنست که از بلای جدائی و داغ دل همه سامان و اسباب خود را آتش سوزم، چنانکه مرحوم قزوینی در حاشیه صفحه ۱۹۷ دیوان حافظ نوشته اند، در غالب نسخ بجای بیت متن این بیت آمده است:

گر موج خیر حاده سر بر فلک زند عارف بآب نر نکند رخت و پخت خوش
معنی بیت: اگر طغیان امواج رویدادهای ناگوار بر آسمان برسد، تناسلی حق جامه حیات خود را بآب اسوده و غصه آغشته نسازد و حالش منقلب نشود و همچنان آرام بماند ۶- معنی بیت: حافظا اگر همیشه کلام دل آسان بدست میآید، جمشید هم از تورنگ شاهی جدا می ماند.

غزل ۲۹۲

قسم بحشمت و جاه و جلالِ شاهِ شجاع^۱
 که نیست با کم از بهر مال و جاه نزع
 شرابِ خانگیم بس، میِ صفانه بسیار
 حریفِ پاده رسید، ای رفیقِ توبه وداع^۲
 خدایرا بحیم شست و شویِ خسوفه کنید
 که من نمی‌شوم بسویِ خیر ازین اوضاع^۳
 بین که رفیقانِ می‌رود بنالهٔ جنگ
 کسی که رخصه^۴ نفرمودی استماعِ سماع
 بعاشقان نظری کن شکرِ این نعمت
 که من غلامِ مطعم، تو پادشاهِ مطاع^۵
 بفیضِ جرعهٔ جامِ تو تشنه‌ایم ولی
 نمیکیم دلیری، نمیدهیم صداع^۶
 جبین^۷ و چهرهٔ حافظِ خدا جدا^۸ مکاد^۹
 ز خاکِ بارگهٔ کبریا^{۱۰} شاهِ شجاع

وزن غزل ۲۹۲: مفاعیلن فاعلن مفاعیلن فاعلن (بهر محض ثمن محبوب منقصور)

۱ - شاه شجاع: فرزند مبارزالدین محمد در آل مظفر که پادشاهی سمرقند و ادب‌پرور بود، سیر نگاه کنید بزل ۲۸۳ شماره (۲) ۲ - وداع: بفتح اول می‌رود کردن - معنی بستاند بوشیدن پادشاه در خانه ساخته بس استه اینک شراب در خم آرمیده کهن دغان را برای من مرهم آور هم‌پایه من قرار آمد ای دوست همراه من که اهل توبه‌ای با تو وداع میکنم و می‌رود میگویم چه من ر توبه روی گردان شده‌ام ۳ - معنی بیت: شمارا بخداوند موگند که خرقه هستی مرا با پادشاه بشوئید تا سرمست شوم و در کار دنیا یبهر ماتم، چه نشان بیکی و صلاحی در این روزگار نمی‌بینم ۴ - رخصه: جسم اول و سکون دوم و فتح سوم رحمت بمعنی دستوری و اجازه و آسان فرمودن کاری را - معنی بیت بگر آنکه اجدهٔ شمس سماع درویشان را نمیداد، اینک با فرماند چنگ بدست افشانی و پای کویی پرداخته است ۵ - مطاع: بضم اول اطاعت نمده یا فرمانبردار، اسم معمول از اطاعت (مصدر باب‌الفعال) ۶ - صداع: ضم اول دردسر - معنی بیت: ما بپهره‌ای از جرعهٔ شاعر شو

سخت آوردند، اما برای یافتن این بیس گشته‌ای سبک‌بیم و در دسر سبک‌بیم ۷- جبین، بفتح اول
پیشانی ۸- جدا: میان جدا و جدا صحت جاس خط سر، عات شده است ۹- مکان: بفتح اول و ضم دوم
فعل دعائی مفعی سوم شخص مفرد که در محاوره بجای آن نکره گفته میشود ۱۰- کوریا: بکر اول و سکون
دوم و کسر سوم بر رگی و عظمت محبت کبریه.

غزل ۲۹۳

بامدادان که ز خلوت‌نگر کساح ابداع^۱

شمع خاور^۲ فکند بر همه اطراف شمع

بر کشد آینه^۳ از جیب افق چرخ و در آن

بسماید رخ گیتی بهزاران انواع

در زوایای طربخانه جشید^۴ خاک

لرغنون سار کند رهرو باهنگ سماع

چنگ در غلافه آید که کجا شد مسگر

جام در قهقهه آید که کجا شد مئاع^۵

وضع دوران بسنگر، ساغر عشرت^۶ برگیر

که بهر حالتی اینست بهین اوضاع^۷

طسره شاهد دنیی^۸ همه بدست و فریب

عارفان بر سر این رشته نجویند نزاع

عمر خسرو طلب، از نفع جهان می‌خواهی

که وجودیست عطا بخش کریم نسف^۹

مظهر لطف ازل^{۱۰} روشنی چشم اصل

جامع عدم و عمل، جان بهسان شاه شجاع

وزن غزل ۲۹۳. قاعلاتی صلاتی صلاتی فعلان (بهر رمل شش مضبوط اصلم مسخ)

۱- کساح ابداع: تشبیه صریح ۲- شمع خاور، باستعاره مراد حورشید ۳- آینه: باستعاره مقصود

مهر تابان - معنی دو بیت. صبحگاهان که از خلوت‌سرای کساح آفرینش مهر شمع خاوری بر همه جای نور

افشاند، فلک آینه تاباک خورشید را از گریبان بی بالا میآورد و چهره گیتی در آن آینه بهراران رنگ رسیا نمایان میشود ۴ - جمشید فلک: باستعاره خورشید مراد است که فرمانفرمای سیهر شمار میرود - معنی بیت: ناهید را مشگر فلک در خلوت سرای بزم جمشید گردن خورشید جهانتاب از غنچون خود را برای تاختن و دست افشایی و سرود خواندن کوک میکند ۵ - سماع: بفتح اول و تشدید دوم صحت بازدارنده، صیغه مبالغه از مع - معنی بیت: چنگ فروش شادی بر میآورد که مکر سماع و پریم گجا رفت، ساهر بهخته لب میگشاید که بازدارنده از باده گساری گجا شد ۶ - ساعر عشرم: جام شادی و خوشدلی، تشبیه صریح ۷ - بهین اوضاع: بکسر اول بهترین اوضاع، بهین صفت وضع است که حذف شده و اوضاع از آن نیابت گرفته است یعنی بهین وضع از اوضاع و بهین علت بهین اوضاع بشکل مصاف و مصاف الیه در میآید ولی اگر پس از صفت عالی اسم مفرد آید باید بحال اصافه خواند چه در این صورت صفت مقدم بر موصوف محسوب میشود (بهین وضع) - معنی بیت: حال روزگار را بهین و جام شادی بر کف به چه بهر حال بهترین وضع در میان این اوضاع متغیر و ناپایدار باده نوشی و غم خوردن است ۸ - شاهد دبی: معشوق دیوی، در صفحه ۳۴۹ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزدی شاهد دیده در همه نسخهها آمده است که صحیح بنظر میرسد - شاهد دنیا، تشبیه صریح - معنی بیت: رفیع معشوق رسیای دنیا بکسره رشته اسارت و مکر و حيله است - شناسندگان حق بر حسب طرقة این شاهد بنسبت با دیگران بر تضرع و بر سر دسای دون نزاع نکنند ۹ - سماع: بفتح اول و تشدید دوم بسیار مودرسانه صیغه مبالغه از مع ۱۰ - مظهر بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم جلوه گاه و محل ظهور - لطف اول: رحمت و بخشایش بی پایان خداوند که همشگی است ۱۱ - اصل: بفتح اول و دوم آرزو - چشم اصل: دیده شاهد آرزو، استعاره مکیه.

غزل ۲۹۳

در وفای عشق تو مشهور خوانم چو شمع
شب تشبیه کوی سربازان و زندانم چو شمع^۱
روز و شب خوابم نمی آید بچشم عمر برست
بس که در بیماری هجر تو گریانم چو شمع^۲
رشته صبرم بمقراض غمت^۳ سپرده شد
همچنان در آتش مهر تو سوزانم چو شمع
گر کمیت اشک^۴ گلگونم نبودی گریدو
کی شدی روشن بگیتی، راز پنهانم چو شمع؟

در میان آب و آتش همچنان سرگرم تست

این دل زارِ نزارِ اشک بارانم چو شمع^۵

در شبِ هجران مرا پروانهٔ وصلی فرست

ورنه از دردت جهانی را بسوزانم چو شمع^۶

بی جمالِ عالم آرای تو روزم چون شبست

با کمالِ عشقِ نو در عینِ نقصانم چو شمع^۷

کوهِ صبرم^۸ نرم شد چون موم در دستِ غمت

نا در آب و آتشِ عشقت گدازانم چو شمع

همچو صبحم یک نفس باقیست با دیدارِ تو^۹

چهره بنما دلبرِ اتا حان بر افشانم چو شمع

سرفرازم کن شی از وصلِ خود ای نازنین

(اَنا مَوَدَّه) گردد از دسارتِ^{۱۰} ایوانم چو شمع

آتشِ مهرِ ترا حافظِ عجب در سر گرفت

آتشِ دلِ کی بسابِ دیده بتشانم چو شمع^{۱۱}

ورن غزل ۲۹۲. فاعلاتی فاعلاتن فاعلات (بهر رمل متعین مقصور)

- ۱ - معنی یست: در پسر بر من پیمان محبت تو در میان نیکان جهان شهره ام و چسبون شمع میسوزم و میسازم و در کوی عاشقان جانبار و وارستگان قلبم شمع من تسبیح نهداری میکنم ۲ - معنی یست: چندان در رنجوری فراق شمع من میگیرم که شبانروز خواب دیدهٔ عمر پرور من راه نمی یابد ۳ - مقراض غم یا بکسر اول و سکون دوم کاره یا بیغ عشق تشبیه صریح - معنی یست: بند شکیبائی من بتیغ عشق تو گسیخت و سخت یقینار شدم و هور در آتش محبت تو شمع و بر میسوزم ۴ - کمیت اشک: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم تو من سرشکه تشبیه صریح - معنی یست: اگر تو من سرشک سرخ غم من تندبوی نسود و اشک بر رخسارم نمی دوید سر نهان عشق من شمع من بر همه هائش نمی گشت ۵ - معنی یست: دل بدحال ناتوان من شمع وار سرشکه یزان در میان دریای غم و آتش بلا همچنان بنو مشغول است و دمی از یادت فارغ نیست ۶ - معنی یست: در شام حداتی فرمان وصال و رخصت دیداری بفرست و گر نه از آتش غم تو هالم را چون شمع افروخته خواهم سوخت ۷ - معنی یست: دور از رخسار جهان افروز تو روز بر من چون شام تار یکسته با آنکه در عشق و روزی بکمال رسیده ام تم چون شمع در گلاختن و کاستن است ۸ - کوه صبر: تشبیه صریح

— معنی یسته از آن زمان که در آتش محبت تو شمع سار گداختیم کوه شکیبایی من در پناه بیرومندی عشق تو نرم و فرسوده گشت ۹ — با دیدار تو: در صفحه ۲۵۰ جامع سیخ دیوان حافظ «بی دیدار تو» آمده که بر متن ترجیح دارد — معنی یسته جدا از روی تو مانند صبح که بک دم سته مرا بر یک نفس بر جای مانده است، روح هیان کن تا شمع سار شعله حیاتم خاموش شود و جان عاریت تسلیم گم ۱۰ — دیدار: چهره و ملاقات ۱۱ — معنی یسته سوز عشق در سر حافظ افتاد، آتش درون را با اشک نمیشوایم خاموش کرد، چنانکه شمع هم از فروتشاندن آتش دل خود ناتوان است.

غزل ۲۹۵

سحر بیوی گیلستان دمی شدم در باغ
که تا چو بلبل بیدل کنم علاج دماغ^۱
بجلوه گل سوری^۲ نگاه میکردم
که بود در شب تیره بروشنی چو چراغ
چنان بسحس و جوانی خوشتن مسرور
که داشت از دل بلبل هزار گونه فراغ^۳
گشاده نرگس رعنا^۴ ز حسرت آب از چشم
نهاده لاله ز سودا بهمان و دل صد داغ
زبان کشیده چو نیخی سرزنش سوسن
دهان گشاده شقایق چو مردم ایساغ^۵
یکی چو باده پرستان مصراعی اندر دست
یکی چو ساقی مستان بکف گرفته ایساغ^۶
تشاط و عیش و جوانی چو گل غنیمت دان
که حافظا نبود بر رسول غیر بلاغ^۷

ورن غزل ۲۹۵: معانی معانی معانی (بحر مجعول شمس محبوب اصله مسخ)

۱ — دماغ: بکر اول مغز سر — معنی یست: نگاه باز روی دیدار گل یکدم بیاض رفتم تا مانند بلبل عاشق پیرمان دماغ خود پردازم و بند غم از دل بگشایم ۲ — گل سوری: گل سرخ، گل آتشی ۳ — معنی مصراع: گل از دل بلبل بهزار بهانه خاطر پردخته بود و عیایتی عاشق خود نمیکرد ۴ — رعنا: بفتح اول و سکون دوم

در سیاق فارسی بیشتر بمعنی ریا و موروں، در عربی بمعنی گول، اقل و صفی مؤث ارعن — معنی بسته
برگس ریا او اندوه اشک از دهنه روان کرده است و لاله از غلبه موز عشق بر جان و دل عهد نشان دارد ۵
— ایضاً: بکسر اول و سکون دوم سخن چیں ین کلمه مغربی یا ترکی است، نگاه کنید بحاشیہ صفحه ۲۰۰
دیوان حافظ، تصحیح فردوسی ۶ — ایضاً: بفتح اول یا له شراب (برهان قاطع) — معنی بسته مومن چون
میگساران تنگ شراب در دست بگامیافته و شقایق با صد ساقی برم پادہ پوشان جام پر کف ایستاده است ۷
— بلاغ: بفتح اول ابلاغ و رسانیدن — معنی بسته خوشی و عشرت و جوانی و نویت گل را مہتمم بشمار و سود
خوش بدان کہ ای حافظ بر مرسانده جر رساندن یہ تکلفی نیست، بر رسولان پیام رسانند و پس، مضمون
مصرع دوم مقتبس است از آیت ۹۹ سورہ مائدہ (۵)، مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ.

غزل ۲۹۶

طالع اگر مدد دهد، دامنش آورم بکف
گسر بکشم زہی طسروب^۱ و ربکشد زہی شرف
طرف کرم رکس نیست^۲ این دل پر امید من
گرچه سخن همی پرد قصہ من بہر طرف
از خم ابروی توام هیچ گشایشی نشد
وہ^۳ کہ درین خیال کج عمر عزیز شد تسلف
ابروی دوست کی شود دستکش^۴ خیال من
کس نزدست ازین کمان تیر مراد بر هدف
چند بنار پرورم مہر بتان سنگدل
یاد پدر نمیکند این پسران ناخلف^۵
من بخيال زاهدی گوشه نشین و طرفہ^۶ آنک
مفہجہ زہر طرف میزنم بچنگ و دف
بسیخبرند زاهدان، نقش بخون و لائقل^۷
مست ریاست محتسب پادہ بدہ و لائخلف^۸
صوفی شہرین کہ چون لقمہ شبہ^۹ میخورد
باردمش دراز باد آن حیوان خوش علف^{۱۰}

حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان بصیق

بدرقه^{۱۲} رخت شود همت شجته سچف^{۱۳}

وزن غزل ۲۶۶ معتدل مفاعیل مفاعیل مدعیس (بهر رجز منس مطوی محبوب)

۱- زهی طرب: تکسر اول چه شای: ره و رهی برای محب است خواه از حوی چیری یا بدی آن، در این مورد برای سم بعد از تویل صفت میرود - معنی بیت: اگر بخت پار شود دامن یار را بچنگ خواهم آوری اگر من دامن دور سوی خود تو هم کشد چه شدایی بر رگی است و اگر مار دامن از دست من بصره و ناز بیرون کشد و برود مایه بسی سر فراری است، چه شدن میدهد که وی را به من بهر حال سروکاری است ۲- طرف: سبب بفتح اول و سکون دوم بهره ی برد و سودی صاحب: بزرگوار کید مرل ۱۲ شماره (۴) - معنی بیت: دل امیدوار من بهره رادی و بخشش از کسی صاحب: اگر چه شعرد بیان بگدسی مرا بهر گوشه و کنار رساند ۳- وه: بفتح اول از اصوات سب برای بیان محبت بمعنی شگفتا یا در شگفتم - معنی بیت: از کمان آبروی تو هیچ عوجی دست نداد و مشکلی نگشود شگفت که درین گمان نادرست، عمر گرامی سپست شد ۴- دستکش: دست کشیده و لمس شده، صفت مرکب از ماده فعل امر بمعنی معزولی - معنی بیت: خیال من هم دسرسی نابروی باز ندارد هیچکس از جم بروی وی بزر آرد و بر آماج کم و هدف مقصود میبکند است ۵- ناخلف: ماهر و ناشایسته و بدکردن، صفت پسر - مصرع دوم بر وجه ارسال مثل و تحذیل آمده است یعنی در مسگدلی و فراموشکاری رفتار شان مانند پسران ناخلف بیهوش است ۶- طرفه: بضم اول و سکون دوم شگفت و نو و بدیع - معنی بیت: من بگمان پارسائی گوشه گرفتم و شگفت آست که شاهدهی سرودخوان از هر سو مایه ای چنگ و دف (بفتح اول در ره و رگی، ره رن دلم میشود) بزر بگما کند باین بیت از مرل ۱۷۰ که حافظ فرماید

میچینه مسگدنت راهرن دیس و دل در پی آن آتسا از همه بیگانه شد

۷- لا تفل: بفتح تاء و ضم فاء و سکون لام فعل بهی سب از مصدر قول بمعنی مگو ۸- لا تلعف: بفتح تاء و حاء و سکون فاء فعل بهی است از مصدر خوف بمعنی مرس - معنی بیت: یارسان با آگاهد، مرا به و عولی بچو و با آنان چیری مگو، باز دارنده از مکر خود از یاد رسا سر مست گشته است، شراب پسا شده و بیم مدار ۹- شبهه: بضم اول و سکون دوم اسم است از شته و آن امر مایه حلال و حرام و حق و باطل باشد یا تردید میان حلال و حرام و حط و صواب، در اینجا از شبهه مقصود بقعه حرام است - ۱۰- پاردم: بسکون سوم و ضم چهارم زیر معنی: رانکی چرمی باشد بهی که بریس بالان چاروا دورند و بریس ران چاروا ندارد (لغت نامه دهخدا) ۱۰- حیوان خوش علف: جانور پر حواره و شکم سازه، موصوف و صفت ترکیبی، حیوان در اینجا بفتح اول و دوم خوانده میشود - معنی بیت: پشم پوش شهر را بگر که چگونه از حورری مواله حرام باکی ندارد، این جانور پر حواره رانکی و سار دراز باد بهر چه بیشتر در پرورش جنبه حیوانی خود بکوشد و در مرغزار شهوت بچرد و فریده شود ۱۱- بدرقه: بفتح اول و سکون دوم و فتنع سوم راهمائی

مگاهبان و رهبر ۱۲ - شصت و شصت: بکسر اوز و سکون دوم حاکم و ضابط و عامل شهر سجف، کنایه از امیرالمومنین علی علیه السلام است - معنی یس: ای حافظ، اگر راه خاندن پیامبر را صادقانه پیونی، عبادت و توجه امیر تحف، حضرت علی، نگاهبان تو خواهد شد.

غزل ۲۹۷

زبانِ خامه^۱ ندارد سرِ بیانِ فراق
وگرنه شرح دهم بنا تو داستانِ فراق
دریغ مدتِ عمرم که بر امیدِ وصال
پس رسید و نیامد پس زمانِ فراق
سری که بر سرِ گردون بفخر می‌سوم
براستان^۲ که نهادم بر آستانِ فراق
چگونه باز کنم بال در هوایِ وصال^۳
که ریخت مرغِ دلم پر در آشیانِ فراق
کنون چه چاره که در بحرِ غم بگردابی
فتاد زورقِ صبرم^۴ ز بادبانِ فراق
بی نماند که کشتیِ عمر^۵ غرقه شود
ز موجِ شوقِ تو در بحرِ بیکرانِ فراق
اگر بدستِ من افتد فراق را بکشم
که روز هجر سیه باد و خان و مانِ فراق^۶
رفیقِ خیلِ خیالیم و همنشینِ شکیب
قرینِ آتشِ هجران و هم قرانِ فراق^۷
چگونه دعویِ وصلت کنم بجان که شدست
نم وکیلِ قضا و دلم ضمانِ فراق^۸
ز سوزِ شوقِ دلم شد کباب دور از یار
مدم خونِ جگر میخورم زخوانِ فراق^۹

فلک چو دید سرم را اسیرِ چنبرِ عشق^{۱۱}

ببست گردنِ صبرم^{۱۲} برِ سمانِ فراق

بیایِ شوقِ گسراین ره بر شمی حافظ

بدمستِ هجرِ ندادی کسی عنانِ فراق^{۱۳}

وزن غزل ۲۹۷: مفاعِل فُعلاتن مفاعِلن فُعلات (بهر مجتث مثنی مغیور مقصور)

- ۱- زبانِ خامه، استعارهٔ مکتبه، اضافهٔ تحصیصی - معنی بیت: زبانِ قلم در این اندیشه و سودا نیست که قصهٔ پرغصهٔ جدائی را شرح دهد و اگر چنین نبود سرگشت فراق را نیک بیان میکردم ۲- برآستان: سوگند بر هروان راستی، به حرفِ اصاحه مفید معنی قسم - میان برآستان و برآستان تجنیس ناقص - معنی بیت: آن سر که از بالشی و مارشی بر آسمان میرسد، سوگند بر هروان راستی که آن را بر درگاهِ فراق و آستانِ جدائی گذاشتم و سودم ۳- هروی وصال، قضای وصل، تشبیه صریح همچنین است آتبانِ فراق ۴- زورق صیر: تشبیه صریح همچنین است بادهای فراق - معنی بیت: ایک گزیری بسته چه زورقِ شکبائی من که بادهای فراق بر آن اهرشته بود در دریای عشقِ طرقای گرفتار آمده است ۵- کشنی عمر: تشبیه صریح همچنین است موجِ شوق و بحرِ فراق - معنی بیت: کم مانده است که زورقِ زندگانی من از هیجانِ اشتیاقی که بیدار بودم در دریای مایدا گرانِ جدائی غرق شود ۶- مصرعِ رور جدائی تاریک و خانهٔ فراق خراب باد ۷- قرآن: بکسر اول مقارنهٔ بمعنی یار و رفیق همدگر نشن و دو چیر را با هم یار کردن - هم قرآن، مقارن و رفیق و یار، صفت مرکب از پیشوند (هم) و اسم (قرآن) - معنی بیت: دوست و همراز جمع خیال یار در رؤیا گشتم و هم صحبت صیر و پردیاری، همنشین سوزِ دوری شدیم و با جدائی در یکجا فراهم آمدیم ۸- صمان، بفتح اول ضمات و باید بی و کفایت و در عهدهٔ شن و پذیرفتن - معنی بیت: ادعای رسیدن بر وصال ترا بیهای جان هم نتوانم کرد چه ن من گماشته و فرمانپذیر تقدیر است و دلم در صدماتِ فراق و گروگانِ جدائی است ۹- حواسِ فراق مانده و خوردنی جدائی و هجران، تشبیه صریح - معنی بیت: دل من جدا از دوست از آتشِ اشتیاق و آرزومندی سوخت، پیوسته از ماندهٔ جدائی نوالهٔ من بخسودن دل و غصه است ۱۰- چنبرِ عشق: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم حلقهٔ عشق، تشبیه صریح همچنین است ریمانِ فراق ۱۱- گردنِ صبر استعارهٔ مکتبه - معنی بیت: چون گردنِ سرم را در حلقهٔ عشق گرفتار دیدم، گردنِ شکب مرا با رشتهٔ جدائی استوار بست ۱۲- عنانِ فراق، رمانِ توس هجران، استعارهٔ مکتبه - معنی بیت: اگر راه وصالِ بیایِ اشتیاق پیورده میشد (بکایهٔ صبی اگر آرزومندی و شوقِ تنها کافی بود) هیچکس زمامِ ناگامی و محرومی و دوری عاشق را بست جدائی نمی‌سپرد

غزل ۲۹۸

مقامِ امن و میِ بیخشی و رفیقِ شفیق

گسرت مدامِ میبستر شود زهی توفیق^۱

جهان و کار جهان جمله هیچ بر هیجست
هرار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق^۲
دریغ و درد که تا این زمان ندانم
که گیمیای سعادت^۳ رفیق بود رفیق
بمانی^۴ رو و فرصت شمر غیبت و وقت
که در کمین گه عمرند قاطعان طریق
بیا که توبه زلزل نگار و خنده جام
حکایتیست^۵ که عقلش نمیکند تصدیق
اگر چه موی میانت بچون منی مرسد
خوشست خاطر من از فکر این خیال دقیق^۶
حلاوتی^۷ که ترا در چه زنده داشت
نکته^۸ آن نرسد صدهزار فکر عمیق
اگر برنگ عقیقی^۹ شد اشک من، چه عجب
که مهر حساتم لعل تو هست همچو عقیق
بخنده گفت که حافظ غلام طبع توام
بین که تا سچه حسد همی کند تحقیق^{۱۰}

ورن غزل ۲۹۸ معانی معانی معانی (بهر مجتث من من معین مقصور)

۱ - معنی بیت: اگر جای آسوده و باده صافی و دوست مهربان دلسور همیشه دست دهد، چه کامیابی بزرگی است. ۲ - معنی بیت: گیمی و شغل و مقام آن همگی ناچیز و در حکم عدم است، من هرار مرتبه حقیقت این مسأله پیچیده را دریافته‌ام. ۳ - گیمیای سعادت: گسر بیکجختی، تشبیه صریح - معنی بیت: جای بسی احساس و حسرت است که تا این دم پی نبرده بودم که گسر بیکجختی آدمی دوست دلسار و یسار موافق است. ۴ - مانس بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم جای امن و آسوده - معنی بیت: بجای امن و آسوده‌ای روی آور و وقت را که چون کالایست که از دست رهبر ایام گرفته‌ای دریاب که غمها و رویدادهای ناگوار بقصد محبوم بر رندگانی بر در دانه کعبین کرده‌اند. ۵ - حکایتیست: چنانکه در صفحه ۴۰۳ دیوان حافظ تصحیح قزوینی در حاشیه آمده است در برخی نسخ تصویر است بجای حکایتیست آمده که بر متن ترجیح دارد.

— معنی بیت: بستانب که توبه کردی از بوسیدن لعل یار و دندار دهان خندان جام تصویری است که خرد آن را
 صدیق نمکند و درست نمی‌شمارد و می‌ستند ۶— معنی بیت: اگر چه تهی‌نسی چون من بکمر تو که در
 بارپکی مانند تار موئی است، بخواهد رسید، با این همه دلم را اندیشه این خیال ظریف نداشت ۷— حلاوت؛
 بفتح اول شیرینی ۸— کته، هم اول و سکون دوم حقیقت و غایت و اصل ۹— رنگ عقیقی؛ موصوف
 صفت عقیق قام— معنی بیت: اگر سرشک من عقیق قام و سرح رنگ گشت، جای شکفتن نباشد، چه نقش
 انگشتی لب لعل تو که در برابر چشم من نهاده شده عقیق گونه سرح است ۱۰— بحقیق، گول و احقق
 پنداشتن، مصدر باب تفعیل— معنی بیت: بار خدای پس گفته ای حافظ، چرا که قریحه شاعرانه توام، بگر که
 تا چه اندازه مرا گول می‌درد که چنین سعی را دور کنم.

غزل ۲۹۹

اگر شراب خوری جرعهٔ خشان سرخاک
 از آن گناه که نسفی رسد بغیر چه پاک^۱
 برو بهر چه سوداری سحور، دریغ مخور^۲
 که سی‌دریغ رند روزگار نیغِ هلاک
 بچاک پسای تو ای سروِ نازِ پرورِ سر
 که روزِ و امه^۳ پاوامگیرم از سرِ خاک
 چه دوزخی چه بهشتی چه آدمی چه پُری^۴
 بمنهب همه کفرِ طریقتست امساک
 مهندسِ فلکی راهِ دیرِ ششِ جهتی^۵
 چنان مست که ره نیست زیرِ دیرِ مفاک
 فریبِ دخترِ رز^۶ طسرفه میزند ره عقل
 مباد تا بقیامت خراب طارمِ تاک^۷
 براهِ میکده حافظ خوش از جهان رفتی
 دعایِ اهلِ دلت باد موسی دلِ پاک^۸

ورن غزل ۲۹۹ معالین معالین معالین (بحر مجتث شش محزون اصدم مصنف)

۱— معنی بیت: اگر باده بوشی، یک جرعه (شام، بیاد دوستان در گذشته و یاران سهر کرده بر خاک

بریز که گفته اند: اگر گناهی و ستمی بر نفس خود روا داری که سودی از آن بدیگران عاید شود، جای بگرایی نیست. شاعر گوید:

غَرِبْنَا وَأَهْرَقْنَا عَلَى الْأَرْضِ جُرْعَةً كُرْبًا رَبِّ مِثْ كَأْسِ الْكِرَامِ نُصِيبُ
 که ترجمه آن بفارسی اینست: باده نوشیدیم و بر خاک جرعه ای افشادیم و زمین را از جام شراب گریبان بهره ای است. ۲ - معنی یس: چنانکه مرحوم فروبی در حاشیه صفحه ۲۰۳ دیوان حافظ ذکر کرده اند: در نسخ چاپی «محمود درخ و بهوره بجای «بخور درخ محوره آمده که معنی آن روشن بر است - معنی بر هر چه ر آن تست و در اختیار داری امسوس محور و بی مصیقه تمنی ر آن بر گیر و بهره ای ببر، چه ایام شمیر هلاک نکش تو بیمحابا بر میکشد. ۳ - رور و لعه: رور مرگ - معنی بیت، ای سرو عادت بار و گرشه خو گرفته، من ترا بفار قدمت سوگند میدهم که رور مرگ بر سر گورم بشین و قدم از خاک من درخ مدار. ۴ - چه - حرف ربط دو گاه برای سوره بمعنی حواء - حواء - معنی بیت، در راه و رسم هر آفریده خواه اهل دوزخ باشد یا مقیم بهشت حواء اقصی اد یا فرشته رفتی و بعل، پوشش و پنهان داشتش آئین و طریقه چو اسرخی است. ۵ - شش جهتی: شش سوره، صفت سبی، در موصوف - معنی بیت، معمار آسمانی راه صومعه شش سوره گیتی را جان مسدود کرد که راهی از ریز این جهان حاکی بیرون نمی شناسیم. ۶ - دختر در: باستعاره مراد شراب. ۷ - طارم ناک: محتاج راه دارست روزی که معنی بیت: باده، دختر در رهزن خرد، بشیوه ای نو و شگفتا انگیز سه تار مسحیر دارست ناک از آسیب این پیماناد تا ما را از بند عم رها دارد. ۸ - معنی بیت: ای حافظ، از دنیا و گرفتاریهای آن بیک و رستی و بهیخانه معرفت روی آوردی، دقای حیر صاحب دلان همدم فل پاک و روشن تو باد.

غزل ۳۰۰

هزار دشمنم از میکنند قصه هلاک

گرم تو دوستی از دشمنان ندارم بیاک

مرا امید وصال تو زنده میدارد

و گرنه هر دمم از حجر تست بیم هلاک

نفس نفس^۱ اگر از بیدار بشوم بوش

رمان رمان چو گل از غم کنم گریبان چاک

رود بخواب دو چشم از خیال تو هیهات^۲

بود صبور دل اندر فراق تو حاشاک^۳

اگر تو زخم زنی به که دیگری مرهم
وگر تو زهر دهی به که دیگری تریاک^۱
بِضَرْبِ سَیِّفِكَ قَتَلِ حَيَاتُنَا اِبْدًا
لَإِنْ رَوَّحِنِي قَدْ طَابَ أَنْ يَكُونَ فِدَاكَ^۲
عنان میبج که گر میزنی بشمشیرم
سپر گنم سرو دستت ندارم از فتراک^۳
ترا چنانکه تسوئی هر نظر کجا بیند
بقدر دانش خود هر کسی کند ادراک^۴
بچشم خلق عزیر جهان شود حافظ
که بر در تو مهد روی مسکنت^۵ بر خاک

دور غزل ۳۰۰: معانی فعلاتی معادلان (بحر محنت شمس مثنویان مقصور)

۱ - نفس نفس، مردم یا هر نفس، بیدرمان و همچنین است رمان رمان - معنی بیت: اگر مردم از پند صبا بوی جان پرور معشوق را شنوم، لحظه ملاحظه ماسد گل گریبان خود را از هم دوری میدرم ۲ - هیبت: یعنی اول و سکون دوم بید و دور است، نیز نگاه کنید بمرل ۳۸ شماره (۵) - معنی مصراع: بعد میباید که دیدگان من با حضور صورت حیالی تو محال جواب یابد ۳ - حاشاک: محض حاشا که بعضی هرگز و ابتدا و مباد که، نیز نگاه کنید بمرل ۷۸ شماره (۲) - معنی مصراع: آبادل من در جدائی و هراق تو شکیبامی ماند، نه هرگز چنین مباد که صبر تواند کرد ۴ - تریاک: یعنی اول پاندر هر ۵ - معنی بیت: کشتن من برخم شمشیر تو زندگانی چاوید ماست چه روانم خوش است که بر من و فدای تو شود ۶ - فتراک: یکسر اول و سکون دوم تسوئی که از پس و پیش زین است آویزد، محیرید ۷ - معنی بیت: هر دیده ترا بیدانگوبه که تسوئی نمی بیند و نمی شناسد، آری دریافت هر کس بر مداره عدم و سجزیه اوست ۸ - مسکنت: یعنی اول و سکون دوم فقر و حاجت یا درویشی و نیاز

غزل ۳۰۱

ای دل ریش مرا با لب تو حق نمک
حق نگه دار که من میروم الله مَعَكَ^۱
توئی آن گوهر پاکیره که در عالم قدس
دگر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک^۲

در خلوصی منت از هست شکی، تحر به کسی

کس عیارِ زرِ خالص نشناسد چو میحک^۲

گفته بودی که شوم مست و دو بوست بدهم

وعده از حد بشد و مانده دو دیدیم و نه یک

بگشا پسته خندان و شکر ربزی کن

حلق را از دهنِ خویش مینداز بشک^۴

چرخ برهم رنم، از غیرِ مرادم گسرد

من نه آنم که زیبونی کنم از چرخِ فلک^۵

چون برِ حافظِ خویشی نگداری باری

ی رقیب از بر او بکند و قدم دور ترک^۶

دورِ غزل ۳۰۱ - ماعلان مغلان مغلان مغلان (بحر رمل منمن معیون محدود)

۱ - معنی بیت: ای آنکه دل مجروح من با لب تو حق محکموارگی و آزمائشی دارد و از بهر سستی شایسته
 نمک تو بهره مند شده است حق مرا محفوظ بدار که من رفتم جدا با تو باد ۲ - معنی بیت: تو آن پاک
 سرشتی که در جهان پاک ملکوت باد بیکبهای تو حاصل ذکر و ورد هنسگان است ۳ - معنی بیت: اگر در
 پاکدلی من مرددی، مرا بیارم ای که هیچکس عیارِ زرِ پاک را چون سنگ آزمایش در نمی یابد ۴ - معنی بیت:
 دهان خود را که مانند پسته خندان است باز کن و شکر سخن بپشان و گریه مردم را از تنگی دهان خویش
 گرفتار شک و تردید بسیاری که آیا این دهانست یا بطنه موهوم ۵ - معنی بیت: اگر گردون بخلاف اراده من
 گردش کند، شوریده و بی سامانش حوالم کرد، آن به من یاشم که از چرخ آسمان عاجز آیم و بحواری تن
 دردم ۶ - معنی بیت: بهر حال ای نگاهبان، چون در راه میبکشی که در کنار حافظ نفوذ باشد، پس اندکی
 از حضور دوست دورتر بایست.

غزل ۳۰۲

خوش خبر باشی، ای نسیم شمال

که بما میرسد زمانِ وصال^۱

قِصَّةُ الْعِشْقِ لَا أَتِمُّصَامَ نَهَا

نُصِصْتُ هَاهُنَا لَأَنَّ الْقَالَ^۲

مَالِ سَلَمَى وَ مَنْ يَذِي سَلَمَى
 آيِسَن جِيرَانِا وَ كَيْفَ اَلْحَالِ^۱
 عَفَّتِ الدَّارُ بَعْدَ عَائِيَةِ
 فَاسْأَلُوا حَالَهَا عَنْ اَلْأَطْلَالِ^۲
 فِي جَمَالِ الْكَمَالِ نِلْتُ مُسْنَى
 صَرَفَ اللهُ عَنْكَ عَيْنَ كَمَالِ^۳
 يَا نَرِيدُ الْجَمِ حَمَاكَ اللهُ
 مَرْحَبَا مَرْحَبَا تَعَالِ تَعَالِ^۴
 عَرَصَةُ بَرْمَكاهِ خَالِي مَادِ
 از حریفان و جام مآلامال^۵
 سایه افکند حالیا شبِ هجر
 تَنَاهَا كَيْفَ بازند شبِ روانِ خیال^۶
 تَرَكِ مَا سَوِي كَسِ سَمِي نَكِرْدِ
 آه اَز بِنِ گُبریا و جاء و جلال^۷
 حافظا عشق و صابری^۸ تا چند؟
 ناله عاشقان خوشست، بنال

وزن غزل ۴۰۲: فاعلاتن مععلن هزلات (بحر حقیف مدس مخبون مقصور)

۱- معنی بیت: ای یاد برم و حکم شمال که همواره مژده بعضی باشی و حیرت حوض بیاوری، بیفتی نوبت پیوستن ما بدوست نزدیک شده است. ۲- معنی بیت: داستان عشق را هیچ گسستی نیست (این قصه پیوسته بر جاسه)، در اینجا زبان گفتار بریده ماند، مولا ما گوید.

گرچه تعبیر زبان روشنگرست / لبیک عشق بی زبان گویاترست

۳- معنی بیت: سلمی معشوق ما را چه رسیده است و در دی ملهم منزلگاه یار ما کیت؟ همسایگان ما کجا رفتند و حال چگونه است؟ ۴- معنی بیت: خانه ای که درست و آباد بود ویران و مایه دید گردید، حال آن سرای از ویرانه های بارمانده پیرسید. ۵- معنی بیت: در برخی نسخ چنانکه مرحوم قزوینی در حاشیه صفحه ۲۰۶ دیوان حافظ ذکر کرده اند در برخی نسخ می کمال الجمال بجای می جمال الکمال آمده که بر متن ترجیح دارد. معنی بیت: ناداشش کمال ربانی و مکنونی کامرواشدی، ایرد چشم

زحم حسود را از تو دور گرداناد ۶ - معنی بیت: ای پیک جایگاه ویژه معشوق، خدا ترا نگه دارد، خانه بر تو گشاده باد، خوش آمدی بیا و هرود آی ۷ - حام ملامت: ساغر سرشار و پر، موصوف و صفت ۸ - معنی بیت: اکنون شب حدائی سایه گستر شد و عرصه را فرا گرفت تا بگریم که خیالهای شب پیمای چه سفتی باری میکند و عاشق را تا کجا میکشد ۹ - معنی بیت: شاهد زیبای ما نکسی اسفاتی ندارد، دروغ از این گرد نکشی و منزلت و بزرگی ۱۰ - صابری: صبر ورزیدن.

غزل ۳۰۳

شَمَعْتُ رَوْحَ وَدَادٍ وَنَمِئْتُ بَرَقَ وَصَالٍ

بیا که بویِ ترا میرم ای نسیمِ شمال^۱
احادیاً بِجِمالِ الْحَبِيبِ قِفْ وَ انْزِلْ

که بیت صبرِ جمیل و اشتیاقِ جمال^۲
حکایتِ شبِ هجران فرو گذاشته به

بشکر آنکه سرافکند پسرده روزِ وصال^۳
بیا که پرده گلریز همت حانه چشم

کشیده آیم بنحریرِ کارگاهِ خیال^۴
چو یار بر سرِ صلح است و عذر میطلبد

توان گذشت ز حورِ رقیب در همه حال^۵
بجز خیال دهان تو نیست در دلِ تنگ

که کس مباد چو من در پیِ خیالِ معال^۶
قتلِ عشق^۷ نشود حافظِ غریب ولی

بخاک ما گنری کن که خونِ ماتِ حلال

رون غزل ۳۰۳: مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بهر مجتث شمس مجنون مقصور)

۱ - معنی بیت: بوی خوش دوستی را شنیدم و روشنی و نور حسن وصال را بگریستم، ای باد برم و حنک شمال که از کوی جانان برخاسته ای، بشتاب که جامه فدای بوی خوشت باد ۲ - معنی بیت: ای حادی (ای هدایه، جوان یا سرود جوان) برای راندن شران دوست در بگ کن و هرود آی که مرا از آرزو مندی دسار وی شکست تمام (صبر جمل) نماید ۳ - معنی بیت: بشکر آنکه مهر وصال از حجاب برآید و آشکار شد، بهتر آنکه داستان شب حدائی را درها کنیم و بار بگوئیم ۴ - گلریز: نگارین، صفت پرده - معنی بیت: ای یار، شتاب که

پرده نگارین هفت طبقه چشم یمنی پرده سرشک گلگون را برای مگاشش نفس چهره نسو بکارگاه خیال
آورده ایم ۵ - ممی بیت: در دل غمگین بتنگ آمده هر صورت حالی دهان تنگ تو می گنجد، خدا کند که
هیچکس مانند من بدببال خیال ناممکن نرود ۶ - فقیل عشق، مقول و کشته عشق: فقیل بفتح اول فحیل
بمعنی مقول است - ممی بیت: حافظ آواره از وطن کشته مهر تو گشت، اما لطفی کن و قدمی بر خاک و ی
بنه که خون ما حلال تو باد چه بشریت محبت از توده نوحهیم، سعدی گوید.
بخون سعدی اگر تکه حلالیت باشد که در شریعت ما حکم سبب بر قتال

غزل ۳۰۴

دارای جهان^۱ نصرت^۲ دین^۳ خسرو^۴ کامل
یحیی بن مظفر^۵ ملک عالم عادل
ای درگاه اسلام بناه^۶ تو گشاده
بر روی زمین روزنه^۷ حان و در^۸ دل
تعظیم تو بر جان و حرد واجب و لازم
انعام تو^۹ بر کون و مکان فایض^{۱۰} و شامل
روزی ازل از کلک تو یک مطره سیاهی
بر روی مه افناد که شد حمل مسائل^{۱۱}
خورشید چو آن حال سیه دید بدل گفت
ای کاج که من بودم آن هندوی مقبل^{۱۲}
شاهای فلک از بزم تو در رقص و سماعست
دست طرب از دامن این زمزمه مگسل^{۱۳}
می نوش و جهان بخش که از رلف کمدت
شد گردن بدخواه گرفتار سلاسل^{۱۴}
دور فلکی یکسره بر منهج عدلت^{۱۵}
حوش باش که ظالم نسبرد راه بمنزل
حافظ قلم شاه جهان مقسم^{۱۶} در رقص
از بهر معیشت مکن اندیشه بساطل^{۱۷}

وزن غزل ۳۰۴: مفعول مفاعیل مفاعیل فعول (بحر هرج مثنیٰ اسرب مکفوفی معذوف)

۱- دارای جهان: مالک و دارندهٔ ملک عالم ۲- نصرت دین، نصرة الدین، مقصود یار بگر دین است لقب شاه یحییٰ محدوح حافظ هرند مظفرین امیر مبارزالدین محمد محدوح حافظ که از جانب امیر تیمور در سال ۷۸۹ هجری قمری بحکومت شیراز منصوب شد ۳- معنی بیت: ای که آستان پناهگاه اسلام و حامی دین خداست و بر روح رمین دریچه‌ای از صفای جان و روح باز کرده است ۴- انعام تو: یکسر اول و سکون دوم نعمت بخشی تو، اصنافهٔ ثبیه فعل (مصدر) بفاعل آن (تو) ۵- فاض روان و جاری و فیض رسان ۶- معنی بیت: دور رحمت از خامهٔ تو، ای معشوق بر چهرهٔ چون ماهت حالی همانند یک قطره میاهی نهاده شد که راهنمای گسودن دشوارسهای عالم عشق گشت ۷- مفعول بهم اول و سکون دوم و کسر سوم بیکبص، اسم فاعل از اقبال، صفت همد (غلام) - معنی بیت: آفتاب چون آن حال مشکین را بر چهرهٔ تو دید، با خود گفت ای کاش که من غلام بیکبصت جمال تو بودم ۸- معنی بیت: سهریارا، گردون از تأثیر محفل شادی تو بیانی کوپی و نراه هوایی بر خاسته است توهم دلب شادی را دامن این آوای سرم کوتاه مسار و همچنان بطرب پیروار ۹- سلاسل: بفتح اول و بحر جمع سلسله - معنی بیت: باده بحور و جهان را با انعام ساین و آن بنده که گردن دشمن بداندیش در حلقهٔ کمدب بسته رحیمها ماند ۱۰- مهج عدل: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم راه گشاده و روشن داد، تشبیه صریح - معنی بیت: گردن جرح گردون بر طریقه و مدار عدل است، شادبری که سیمگر ره بر سر منزل سرد و گمراه ماند ۱۱- مقسم: بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم جانی قسمت کردن ۱۲- معنی مصراع: برای رستن فکر بهوده و باصواب بدن راه مده که روری یقین میرسد.

غزل ۳۰۵

بوقتِ گل شدم از نوبهٔ شراب خجل

که کس میاد ز کردارِ ناصواب خجل^۱

صلاح ما همه دامنِ رهست و من رستنِ بحث

بیم ز شاهد و مافی بهیج باب خجل^۲

بود که یار برنجد ز ما بختِ کریم

که از سؤالِ ملولیم و از جواب خجل^۳

ز خون که رهست شبِ دوش از مراچهٔ چشم^۴

شدیم در نظرِ رهروانِ خواب خجل

رواست نرگسِ مست از فکند سر در پیش

که شد ز شیوهٔ آن چشمِ پر عتاب خجل^۵

توئی که خوبتری ر آفتاب و شکر خدا

که بیستم ز تسو در روی آفتاب خجل
حجابِ ظلمت از آن بست آبِ خضر که گشت
در شعرِ حافظ و آن طبعِ همجو آبِ خجل^۱

ورن غزل ۳۰۵: مفاعیلن مفاعیلن فعول (بهر مجتث منمن مضمون محذوف)

۱ - معنی بیت: بسبب توفای که از توفیق شرب در فصل گل کردم، شرمده شدم که خدا نکند کسی
از کردار نادرست خود شرمساری برد. ۲ - معنی بیت: بیکوکاری و تقوای ماجر فریب و دام‌گسری بست و
می‌آرین باب از بار ریبا و ساقی شرمده بیستم چه هر دو در دوست دارم و بآین مهر می‌وردم. ۲ - معنی بیت:
امید است که دوست بهوی پسندیده و برگوار خود در درجه خاطر شود که از بارخواست او تکذیب می‌شویم
و بهون پاسخ می‌خواهد، شرمسار می‌شویم، چه از جوابگوئی عاجزیم. ۲ - سراچه چشم، خانه چشم یا چشم
خانه، تشبیه صریح - معنی بیت: بسبب جوابه‌ی که دینش از چشم خانه ما روان شد در پیش لشکر خواب که
چون راه‌یمنانی از دنده ما می‌گذشتند و آرام نمی‌گرفتند، شرمده ماندیم معنی گوید
سجّال حساب معنی با قدم ر دست خجل در سرای شاید بر افساسان بست
۵ - معنی بیت: اگر برگس محمود در بر دیده‌ی بار در حالت سر بریر افکند، سراوارست چه از فریب
و کرمه چشم یار که ملائکروی است، شرمساری میرد. ۶ - معنی بیت: چشمه آب حیات که حصر از آن
نوشید، بدان سبب در پرده تاریکی پنهان مانده است که از شعر جان بخش حافظ و روانی طبع او شرمسارست.

غزل ۳۰۶

اگر بگوی تو باشد مرا سجّال و صول

رسد بدولت وصل تو کار من باصول^۱

قرار برده زمن آن دو نرگس رع

فراغ برده زمن آن دو جادوی مکحول^۲

چو بر در تو من بی‌نوا بی‌زور و زور

بهیچ باب ندارم ره خروج و دخول

کجا روم، چکنم، چاره از کجا جویم؟

که گنهام ز غم و جور روزگار ملول

من شکسته بدحال زندگی یابم

در آنزمان که بتیغِ غمت شوم مقبول^۲

خراپتر ز دل من غم تو جای نیافت

که ساحت در دل تنگم قرارگاهِ نزول^۳

دل از جواهرِ مهتر چو صیقلی^۵ دارد

بود ز زنگِ حوادثِ هرآینه مصقول^۶

چه جرم کرده‌ام، ای جان و دل بهحضرت تو

که طاعت من بیدل نمیشود مقبول^۷

بمردِ عشق بازو خموش کن حافظ

رموزِ عشق مکن فاش پیشِ اهلِ عمول^۸

ورن غزل ۳۰۶: معادل صلات معادل صلات (هر مجتث شمس مجنون معصور)

۱ - معنی بیت: اگر فرصت و اجازهٔ رسیدن بکوی ترا یابم، کاروبارم از سمت وصال بسپادی استوار می‌یابد. ۲ - مکحول: سرمه کشیده، اسم مفعول از کحل بفتح اول بمعنی سرمه کشیدن، کحل (بضم اول) سرمه، صفت دوجادو؛ دو جادو در اینجا باستعاره مراد دو چشم سحرانگیز یارا؛ همچنین است دو سرگس رعنا که باستعاره مقصود دو دیدهٔ ربا و خوشمای یار است. ۳ - معنی بیت: من فرسوده دار و سرار حیات تازه آن گاه بدست آورم که با شمشیر عشق کشته شوم. ۴ - معنی بیت: چون گنج عشق تو سرانی ویرانتر از دل تنگ من ندیده، آن را اقامتگاه خود ساخت. ۵ - صیقل: بفتح اول ردایسده و روشنگر. ۶ - مصقول: بفتح اول و سکون دوم صیقلی و زدوده، اسم مفعول از صقل بفتح اول و سکون دوم - معنی بیت: چون دلم از فیض گوهر عشق تو روشگری یافته است، از رنگار رویدادهای پدیده خواهد ماند. ۷ - معنی بیت: ای دل و جان من، در پیشگاه تو چه گناهی کرده‌ام که مرا بر داری من عاشق پسند تو نیست. ۸ - عقول: بضم اول عقلها - معنی بیت: ای حافظ، باریج عاشقی مبارک‌گارش و دهان سروید، راهای عشق را سزد خردمندان آشکار مکن که در نمی‌یابند.

غزل ۳۰۷

هر نکته که گفتم در وصفِ آن شمعائل^۱

هر کو شنید، گفتا: لَیْلَهُ دُرُ قَسَائِلِ

تحصیلِ عشق ورنندی آسان نمود اول

آخر بسوخت جانم در کسبِ این مضائل^۱

حلاج^۲ بر سرِ دارِ این نکته خوش سراید

از شافعی^۳ پرسند امثالِ این مسائل

گفتم که کی ببخشی بر جانِ ساتوام

گفت: آن زمان که تجود جان در میانه حائل^۴

دل داده‌ام بیاری شوخی کشی نگاری

مرصیة النعمایا محمودة الخصائل^۵

در عین گوشه‌گیری بودم چو چشم مست

و اکنون شدم بمستان چون ابرویِ نومائل^۶

از آب دیده صد ره طوفانِ نسوح دیدم

وز لوحِ مینه نقشست هرگز نگشت زائل^۷

ای دوست، دستِ حافظِ تعویذ^۸ چشم زخمست

یارب ببینم آنرا در گردنت حائل^۹

ورن غزل ۳۰۷: معقول فاعلاتن معقول فاعلاتن (بهر مصارع متنی اخرب)

- ۱ - شمائل: بفتح اول در سیاق فارسی بیشتر بمعنی روی ریا و شکل مطبوع و در عربی جمع شبیه است بمعنی طبع و خوی و خلق - معنی بیت، هر مسأله دقیقی که در توصیف آن شکل مطبوع و چهره زیبا بیان کردم، هر کس سخن مرا شنید گفت: گوینده را در خداوند حیر بسیار بساد ۲ - معنی بیت: روز سحبت عشق و ورزی و وارستگی دشوار بنظر نمی‌آمد، اما سرانجام جان من در بدست آوردن این کمالات در بوته محبت گذاشت ۳ - حلاج: حسین بن منصور حلاج در عارفان بزرگ در سال ۲۰۷ هجری بفتوای علمای دین بسجی کشته شد و سرش را بر جسر (پل) بغداد آویختند بر نگاه کنید بفرل ۱۴۳ شماره (۷) ۴ - شافعی: محمد بن ادریس مطلبی شافعی فقیه نامی پیشوای مذهب شافعیه از مذاهب اهل سنت (۱۵۰-۲۰۴) - معنی بیت: حلاج بر بالای دار این لطیفه نثر را یک بر خواند که از شافعی فقیه معروف مائل عاشقانه را نمیتوان پرسید، چه وی از عشق خانما سوز خبری ندارد ۵ - معنی بیت، از یاد پرسیدم که چه رمان بر جان تزار من رحم خواهی آورد پاسخ داد آنگاه که هستی تو در میان حجاب باشد و بهای مطلق رسیده باشی ۶ - معنی بیت، دل بدلبری گستاخ و شیرین حرکات و زیبا سپرده‌ام که پسندیده باشی و ستوده خوی است ۷ - معنی بیت، در کمال گوشه‌نشینی ماندم چشم مست تو بودم که گوشه‌گیرمست و زاویه‌نشین و ایسک بهانشان سرمست تحایل

باعثم همانگونه که ابروی تو مایل به چشم مست تسته سعدی گوید:

گوشه گرفتم ز خلق و سایدنی بخت گوشه چشمت بلای گوشه نشین است
۸- معنی بیت: با آنکه از سیل سرشک خود صد بار طوفان نوح روان کردم، نقش جمال تو همچنان بر
لوح مینه‌ام پاینده است ۹- تکرید، بفتح اول و سکون دوم و کسر سوم حرز، آنچه از آیات قرآنی و جز آن
نوشته جهت حصول مقصود و دفع بلاها یا خود دارد ۱۰- حائل، بفتح اول جمع حمیل و حماله بمعنی
علاقه و دوال و بند شمشیر و آنچه دربر آویزد و برار ابریشمی پهن که در ارای خدمت پادشاه به خدمتگزاران
میداد که بر پیکر خود می‌آویختند - معنی بیت: ای بار دست حافظ حرزی است برای دفع آسیب چشم بد، خدا
کند که دستم برگردن تو حایل‌وار آویخته شود.

غزل ۳۰۸

ای رخت چون خلد و اعلت سلسیل^۱

سلسیلت کرده حسان و دل سیل^۲

سبزیوشان خط^۳ بر گورد لب

همچو موراوند گرد سلسیل

ناوک چشم تو در هر گوشه^۴

همچو سر افتاده دارد صد قتیل^۵

یارب این آتش که در جان منست

سرد کن زانسان که کردی بر خلیل^۶

من نمی‌بایم مجال ای دوستان

گرچه دارد او جمالی بس جمیل^۷

پای مالنگست و منزل بس دراز

دست ما کوتاه و خبر ما بر نسخیل^۸

حافظ از سرینجه عشق نگار

همچو مور افتاده^۹ شد در پای پیل

شاه عالم را بقا و عز و ناز

ساد و هر چیزی که باشد زین قبیل^{۱۰}

درد غزل ۳۰۸: فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بهر رمل مسمی مقصور)

۱ - سلسیل: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم نام چشمه‌ایست در بهشت ۲ - سبیل کرده: وقف کرده و مباح و رایگان ساخته - مصی بیت: ای آنکه چهره‌ات چون بهشت جاودان و لب لعل فصاحت چشمه روح فزای بیوست، سلسیل لب نوشین تو جان و دل عاشقان را بر خود وقف و مباح کرده است: ابتکار مضمون در این بیت از بیت ادیب صابر نرغزی است که حافظ آن را پسندیده و با تغییر وزن مطلع غزل خود قرار داده است نگاه کنید به صدمه ۵۰۵ دیوان ادیب صابر نصیح استاد محمد علی ناصح چاپ تهران: ای روی تو چو خلدو لیلت چو سلسیل بر خلدو سلسیل تو جان و دلم سبیل ۳ - سبر پوشان خط: تشبیه صریح - مصی بیت: سبر پوشانی که خط عذار تواند بر پیرامون لب مانند مورلی بر چشمه بهشتی صف آراسته اند ۴ - قنیل: بفتح اول و کسر دوم مقتول یا کشته ۵ - مصی بیت: پروردگارا، آتش سوزان عشق را که در جان من افروخته است، سرد و خوش بار هماگونه که بر ابراهیم حلیل آتش نمرود را گلستان کردی ۶ - جمیل: بفتح اول و کسر دوم صفت مشبیه از جمال بعضی ریا و بیکو و بکمال - مصی بیت: اگر چه ریهائی و حسن خوی او بکمال است، ای یاران، مرا رخصت راه بساط بکوی او نیست و من از جمال وی بسی نصیب افتاده‌ام ۷ - نعل: بفتح اول و کسر دوم در حب حرما، محل - مصی بیت: پای مائل و راه بسر مرل مقصود دورودار است، دست ما کوتاه و حرما بر بالای نعلی بلندسته این دو مصراع بصورت مثل سائر درآمده و مراد از آن بیان ناتوانی و عجز کسی در انجام دادن کاری است ۸ - اصاده مصم اول عاجر و ناتوان - مصی بیت: حافظ از قدرت و غلبه عشق یار گوئی چون موری در زیر پای گران هیل عاجر و ناتوان شد ۹ - بناد: باشد، لعل دعائی.

غزل ۳۰۹

عشق بازی و جوانی و شراب لعل قام

مجلس اس و حریف همدم و شرب مدام^۱

ساقی شکر دهان و مطرب شیرین سخن

همنشینی نیک کردار و ندیمی^۲ نیکام

شاهدی از لطف و پساکی رشک آب زندگی

دلبری در حسن و خوبی غیرت ماه تمام^۳

بر مگامی دلشان چون قصر فردوس برین

گلشنی پیرامش چون روضه دارالسلام^۴

صف نشینان نیکخواه و پیشکاران بسا ادب

دوستاناران صاحب اسرار و حریفان دوستکام^۶

باده گلرنگ تلخ نیز خوشخواز سبک

نقش^۷ از لعل نگار و نقلش^۸ از یاقوت خام^۹

غمزه ساقی بیغمای خرد آهخته^{۱۰} تیغ

زلف جانان از برای صید دل گسترده دام

نکته دانی بدله گو، چون حافظ شیرین سخن

بخشش آموزی جهان افروز چون حاجی قوام^{۱۱}

هر که این عشرت نخواهد خوشدلی بروی تها^{۱۲}

و آنکه این مجلس نجوید، زندگی بروی حرام

ورن غزل ۳۰۹: فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بحر رمل مشمن منصور)

۱ - حرف همد، هم بیاله مسار و رازدار و هم نفس ۲ - همدام: بضم اول باده و پیوسته ۳ - ندیم:

بفتح اول حریف شراب و همسین باده گساری ۴ - معنی بیت: ریائی که هر پاکیزگی و لطافت او چشمه

حیات غبطه میخورد، دلستانی که در جمال و نکتی مدتش چهارده پر او رشک میبرد ۵ - معنی بیت: محفل

عیشی که آرام بخش دل بود مانند کاخ بهشت برین و گلزاری در پیرامون آن چون باغ میوه (روصه

دارالسلام) ۶ - دوستکام: نقیص دشمس کام، بعضی اینکه کارهایش بر حسب مطلوب و براد دل دوستان

باشد و بعضی شرابخواری با دوستان و پیدایشان هم هست (برهان قاطع) - معنی بیت: آنانکه در محفل

رخصت نشستند نیک اندیش بودند و خدمتگزاران ادب آموخته و رسدیان و عاشقان رازدار،

هم بیالگان هم بیاد دوستان ساعر میگردند ۷ - نقل: بهضم اول آنچه بر سر شراب خوردند جهت تخییر ذائقه

(منتهی الارب) ۸ - نقل: بفتح اول انتقال و ارجائی بجائی بردن ۹ - یاقوت خام: یاقوت خالص - معنی

بیت: شرابی سرخی گل بلخ گونه سوزیده خوش طعم آسان گوار که مرده آن لب شیرین یار بود و گوئی یاقوت

خالص است که بصورت باده درآمد و بدین حال انتقال یافته است ۱۰ - آهخته بکسر هاء و سکون خله از

نیام برگشیده ۱۱ - حاجی قوام: وزیر شاه شیخ ابواسحاق، نگاه کنبد بفرل ۱۱ شماره (۱۲) ۱۲ - تها،

ناپود و ضایع و تیره و مکدر باد، فعل دعائی باد گاه بقرینه حالی حذف میشود.

غزل ۳۱۰

مرحبا طایر فرخ پی فرخنده پیام

خبر مقدم چه خبر، دوست کجا، راه کدام^۱

یا رب این قسافه را لطفِ ازل بدرقه باد
 که ازو خصم بسدام آمد و معشوقه بکام^۱
 ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست
 هرچه آغاز ندارد نبدرسد انجام^۲
 گل ز حد برد تنم^۳، نفسی رخ بنما
 سرو می‌مازد و خوش نیست خدا را به‌خرام
 زلفِ دلدار چو زئار^۴ می‌فرماید
 برو، ای شیخ که شد بر تنِ ما خرقه حرام
 مرغِ روحم که می‌زد ز سرِ سدره^۵ صغیر^۶
 عاقبت دانه خال تو هکنش در دام
 چشمِ بیمار مرا خواب نه در خور باشد
 عَنْ لَهُ يُقْتَلُ دَاءُ دَتَفُ كَيْفَ يَسَامُ^۷
 تو ترخم نکنی بر من مخلص گفتم
 ذاک دعوائی وها آئت و تلک الایام^۸
 حافظ، ار میل با بروی تو دارد شاید
 جای در گوشه محراب کنند اهل کلام^۹

وزن غزل ۱۴۱۰: فاعلاتی فاعلاتن فاعلاتن فاعلات (بهر رمل مثنی معیون مقصور)

۱ - معنی بیت: ای پرندۀ مبارک قدم و حجت پیام خاتمه بر تو گشاده باد و خوش آمدی، خبر چیست، یار کجاست و راه رسیدن باو کدام است. ۲ - معنی بیت: پروردگارا، لطف دیرینه تو نگاهبان این کاروان باشد، چه از یمن بار گشت این قافله دشمن گرفتار شد و یار بهمراد دل عاشق گشت و سازگاری نمود. ۳ - معنی بیت: سرگشت عشق من با خدای محبوب ازلی پایان نپذیرست، چه هر چه ازلی باشد ابدی است، مقصود آنست که حسن و لطف ایزدی بی‌کران است و آغاز و انجام آن در تصور نمی‌گنجد و عشق سلطه موجودات نسبت به وجود حقیقی پایانی ندارد. ۴ - تنعم: تاز و پروردگی، مصدر باب تفعیل - معنی بیت: گل تاز و پروردگی و خودنمایی از اندازه بیش کرد، یکضی چهره عیان ما تا سرمساری برد سرو می‌بالد و تاز میکند ولی پسند خاطر ما نیست، ترا بخدا بناز روان شو و قلنت برافراز. ۵ - زئار: بضم اول و تشدید دوم کمریندو سلفه، رشته مانندای که ترسایان بر میان بندند (لغت‌نامه دهخدا). - معنی بیت: چون گیوی یار بهما فرمان

میدهد که ز ناز کفر بر میان بیندیم و از هر چهر بجز عشق چشم بیوشیم؛ پس ای فقیه ما را راها کن که حرقه پیشوائی دین بر پیکر کافر عشق شاید و راست نباید ۶ - سدره: بکسر اول و سکون دوم درخت کساری است در آسمان هفتم که بآن سدره المنتهی گویند بیز مگاه کنید غزل ۲۷ شماره (۸) ۷ - صبر: به فتح اول آواز - معنی بیت: طایر جان علوی می که در آسمان هفتم بر بالای شامه سدره المنتهی آوار میشود، سرانجام بهوای دانه حال مشکین تو ای محبوب در بند عشق گرفتار آمد و بدامگاه گیتی پای نهاد. ۸ - معنی بیت: خواب و آسایش با دیده بیمار و حمار آلود من سارگاری ندارد کسی که وی را دردی کشنده است، چگونه دیده بر هم تواند نهاد، سعدی گوید:

شب دراز لخصم که دوسان گویند سر زش عجیباً للمُحبیب کیف یسام
۹ - معنی بیت: گفتم بر من که عاشق صادق، بهشایش می آوری، ادعای من ایست و ایست توئی که بیمهری و این روزگار من است؛ این نوع غزلها را که مصراعهای پیشی نری با ابیات فارسی درآمیزد مطلع گویند. ۱۰ - معنی بیت: اگر حافظ گرایش بمحرب ابروی تو دارد ندیده است، چه اهل کلام (ادیبان و متکلمان) در زاویه محراب مساجد معکف شوند و درس و بحث پردازند از اینجا روشن میشود که مسجد هم جایگاه عبادت و هم محل تدریس بوده است.

غزل ۲۸

عاشقِ رویِ جوانی خوشِ نو خاسته‌ام

در خدا دولتِ این غم بدعا خواسته‌ام^۱

عاشق و رند^۲ و نظر باز^۳ و میگویم فاش

تا بدانی که چندین هنر آراسته‌ام

شرم از خرقه آلوده حمود می‌آید^۴

که برو وصله بصد شعبده پیراسته‌ام

خوش بسوزاز غمش ای شمع که ایک من نیز

هم بدین کار کمر بسته و برخاسته‌ام^۵

با چنین حیرتم از دست بشد صرفه کار

در غم افزوده‌ام، آنج از دل و جان گامته‌ام^۶

همچو حافظ بخرابات روم جامه قبا^۷

بو که در سر کشت، آن دلبرِ نو خاسته‌ام

ورن غزل ۳۱۱: فاعلاتن عملاتن فعلن (بهر رمل مثنوی مخبون محذوف)

۱- معنی بیت: بر چهره یاری دلپذیر و جوان و نورسیده در عالم حسن شبنم شده و از خداوند سعادت
این عشق را خواستار شده‌ام ۲- رنند: بکسر اول و ارسته از قید تعلقات دنیا، پیراسته و مجرد ۳- نظرباز:
آنکه مشتاق دیدار ربایان و خوبان است ۴- معنی بیت: از دلق با پاک خود شرمسارم، چه با صد سیرنگ
بر آن وصله دهد ریائی زده و آنرا یرنگ خرقة اهل صلاح آراسته‌ام ۵- معنی بیت: ای شمع از عشق وی نیک
بسوز و بگذار که اکنون من بر برای مهرورزی مهیا شده و بدین کار هیام کرده‌ام ۶- معنی بیت: با حیرت و
سرگشتگی که من دارم سر رشته نمود و صلاح از دست من برفت و هر چه از دل و جان خویش هرسوده و از
نبرد و توان خود کاسته‌ام، صرف اهریش غم عشق کرده‌ام ۷- جامه قبا: گریبان چاک‌رده، حال یرای فاعل
در جمله - معنی بیت: حافظ وار از سر شوی گریبان چاک‌رده بمحانه حواهم رفته، شاید که آن بویاوه بوستان
حسن مرا دربر کشد و بنوازد.

غزل ۳۱۲

بُشْرَى إِذَا السَّلَامَةُ حَلَّتْ بِسِدَى سَلَمٍ

إِلَيْهِ حَمْدٌ مُّعْتَرِفٌ غَايَةُ النِّعَمِ

آن خوش خبر کجاست که این فتح مرزده داد

تا جان فشانمش چو زروسیم در قدم^۲

از بازگشت شاه درین طرفه منزلست^۳

آهنگی خصم او برابردۀ عدم^۴

پیمان شکن هرآینه گردد شکسته حال

إِنَّ الْعُهُودَ عِنْدَ مَلِكِ الْهُىْ بِئْسَ

می‌جست از سحابِ امل رحمنی ولی

جز دیده‌اش معاینه بیرون ندادتم^۵

در نیلِ غم^۶ فتاد سپهرش بطنز^۷ گفت

الْآنَ قَدْ تَدِمْتُ وَ مَا يَنْفَعُ النَّدَمَ

ساقی چو بار مهرخ و از اهلِ راز بود

حافظ بسخورد بساده و شیخ و فقیه هم

وزن غزل ۳۱۲: مقول فاعلات معاعیل فاعلن (بهر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف محذوف)

۱ - معنی بیت: مرده یاد آنگاه که تندرستی و عاقبت در دی سلم مرود آمد، خدای راست ستایش آنکه نهایت نعمتهای حق را می‌شناسد، شاید در این غزل حافظ یکی از فتوحات شاه شیخ ابراهیم اچچو اشاره کرده باشد - ذی سلم نام جایگاه یا شهری است و در اینجا شاید کنایه از شهر تبریز باشد ۲ - معنی بیت: آن پیک پیک مرده که این پیروزی را بشارت داد کج رفت ناسر و زر در قلعش تار کتم ۳ - طرّه منزل: بضم اول و سکون دوم منزل نو و بدیع، صفت و موصوف ۴ - سر ابرده عدم: حجاب نیستی، تشبیه صریح ۵ - معنی بیت: عهدشکی یقین بد حال و زار و نزار خواهد شد همانا پیمانها نزدیک گردند ان ضمانت و امان است؛ مقصود آنکه حفظ پیمان فرض همه است و آدمی باید از عهده عهد بپرازد ۶ - معنی بیت: (الخصم) پیمان شکن از ابر آرزو فیض رحمت و بخشایشی میخواست ولی تنها چیزی که آشکارا می‌بیرون داد چشم وی بود؛ مقصود آنکه چشم عدوی پیمان شکن از حسرت اشک ببارد و از فیض رحمت حق بی‌نصیب ماند ۷ - نیل غم: تشبیه صریح ۸ - طر بفتح اول و سکون دوم ریشخند - معنی بیت: پیمان گسل مانند فرعون در نیل غصه و رنج غرق شد و آسمان آنگاه بر شعله‌ور گشت؛ ایک پشیمان شدی و پشیمانی را سودی نیست؛ مضمون این بیت مفتی از آیه ۹۰ و ۹۱ سوره بقره (۱۰) است در باب ستم فرعون و ظلم میاهنی بر بنی اسرائیل و تعقیب آنان و فرار سیدن لحظه غرق فرعون در نیل و در آن حال از بیم ایمان آوردنش و خطاب حق بوی که اکنون قصد داری ایمان آوری که عذاب ما را دیدی و پیش از این در تمام ایام زندگی از تهاکوران بودی.

غزل ۳۱۳

باز آی ساقیا که هراخواه خدمتم

مشتاقِ بندگی و دعاگویِ دولت^۱

زانجا که فیض جام سعادت فروغ^۲ نت

بیرون شدی^۳ نحای ز ظلماتِ حیرتم

هرچند غرقِ بحر گناهم ز صد جهت

تا آشنایِ عشق شدم ز اهلِ رحمت^۴

عیم مکن برندی و بدنامی، ای حکیم

کاین بود سرنوشت ز دیوانِ قسم^۵

می‌خور که عاشقی نه بکسبست و اختیار

ایمن موهبت رسید ز میراثِ فطرت^۶

من کز وطن سفر نگزیدم بسعمر خویش
در عشقِ دینِ تو هواخواه غریبم
دریا و کوه در ره و من خسته و ضعیف
ای خفته بر پی خسته مدد کس بسهم^۷
دورم بصورت از در دولت سرای تو
لیکن بجان و دل ز مقیمانِ حضرت^۸
حافظ به پیش چشم تو عواهد سپرد جان
درین خیال از بدد عمر مهلم

وزن غزل ۳۱۳: مفعول فاعلات مفاعیل فاعل (بهر مصارع مثمن احرب مکفوف معذوف)
۱- معنی بیت: ای ساقی، باز گرد که دوستدار خدمتگزاری بآستان تو و آرزو مدد چاکری و دعاگوی
اقبال و نیکیختی توام. ۲- سعادت فروغ: صفت ترکیبی، جام موصوف. ۳- بیرون شد: اسم مکان، محل
خروج یا راه بیرون رفتن. معنی بیت: چون جام تو فروغ و پرور سکبختی دارد از تاریکیهای سرگستگی من
راه بیرون رفتن نشان بده. ۴- معنی بیت: اگر چه در دریای گناه از حد سو مرو رفته‌ام، انگاه که شناسای
عشق گشیم، شایسته رحمت آدم و بهشتی نسیم. ۵- معنی بیت: ای حرمند بر من بسبب پای بند بودن بر رسوم
ظاهری و رسوائی در عالم عشق خرده مگیر که از دیوان تقدیر سرنوشت مرا چنین رقم زدند. ۶- معنی بیت:
پاده بتوش و خوش باش که عاشق شدن مولود خواست دل و اکسایب بسته این بهشتی از میراث خلقت و
فطرت است و عشق را در گل من سرشته‌اید. ۷- معنی بیت: ای حصر مبارک قدم، با عنایت و توجه باطنی
خود مرا یاری کن و دستگیر، چه ناتوانی با پای مجروح و راه از میان کوه و دریا میگذرد. ۸- معنی بیت: از
درگاه تو که سرای نیکیختی و اقبال است، بتن دورم زلی جان و دلم از ملازمان و عاکفان آن آستان است.

غزل ۳۱۴

دوش بیماری چشم تو ببرد از دهنم
لیکن از لطف لب صورتِ جهان می‌بستم^۱
عشق من با خط مشکین تو امروز نیست
دیبرگاهست کزین جامِ هلالی ستم^۲

از ثباتِ خودم این نکته خوش آمد که بحور

در سرِ گوی تو از پایِ طلبِ نشستم^۱

عاقبت چشم مدار از منِ مباحه نشین

که دم از خدمتِ رندان زده‌ام تا هشتم^۲

در ره عشق از آن سویِ فنا صد خطرست

تا نگوئی که چو عمرم پسر آمد، رستم^۳

بعد ازینم چه غم از تیرِ کج انداز^۴ حبود

چون بمحسوبِ کمانِ ابرویِ خود پیوستم

بوسه بر درجِ عقیق^۵ تو حلالست مرا

که بافوس و جفا مهر وفا بشکستم

صنی لشکریم^۶ عارتِ دل کرد و هزفت

اگر عاقبتِ شاه نگیرد دستم

رتبت داتش حافظ بفلک برشده بود

کرد غمخواری شمشادِ بلندت^۷ پستم

ورن غزل ۳۱۴ فاعلاتن فعلاتن فعلاتن معس (بحر رمل منس معیون اصلم)

۱ - معنی بیت: دینش خمار آلودگی چشم تو مرد و اله و شیدا کرد ولی از لطافت و شیرینی لب بوشتی تو

نقش جان در نظرم مصور میشد؛ مقصود آنست که چشمش پکرشده می‌گشت و لبش جان تازه می‌بخشید ۲ -

خط مشکین تو: باستعاره مراد سبزه هدار تو ۳ - معنی بیت: مهر من بر سبزه لب تو که مانند خطی از مشک

است، از امروز آغاز نشده است، دیرزمانی است که رین جام دایره گون داده می‌بوشم و مستم ۴ - معنی بیت:

این لطیفه از ثبات قدم خود را خوشی داشتم و پستیدم که با همه ستمهای عشق در راه رسیدن بکوی تو دست

از طلب بر نداشتم ۵ - معنی بیت: صلاح و تقوی و ایمنی از بلا از من بخواه که تا باشم کمر بخندنگزاری

فلندران میگزار بستم و خواهم بست ۶ - معنی بیت: پس از مرگ که های صوری است بار روح در طریق

عشق راه می‌سپارد و خطرها و دشواریها همچنان در کمین خواهد بود، زبهار مگو که چون زندگانی من در این

جهان پایان یافته دستگارشده‌ام ۷ - کج، ندارد؛ صفت مرکب از ماده فعل امر بمعنی معمولی یعنی کج افکنده،

تیر موصوف - معنی بیت: پس از این از تیری که حدود از کمان نهمت افکنده و بآماج بخواهد رسید، مرا

اندیشه‌ای نخواهد بود، چه بوهسال یار کمان ابروی خود رسیده‌ام ۸ - درج عقیق: یضم اول و سکون دوم

صندوقچه حاصی زر و زیور یا پیرایه‌دان باستعاره مراد دهان معشوق - معنی بیت: بوسیدن حلقه عقیقی دهان تو

بر من رواست، چه بستم و در شتحوئی اغیار پیمان و عار بشکستم و درج محبت من بهمان مهر و نشان است که بود. حافظ در غزل دیگر فرماید:

گوهر محزون اسرار همانست که بود حقه مهر بندان مهر و نشانست که بود
۹ - صبی لشکری، بفتح اول و دوم بی سپاهی بومرغ و صفت، باستعاره مراد زیبارویی که در دلبری دلیر بود - معنی بیت زیبایی که در دلبری چون سپاهی گسیاح و دلیر بود دلم را بتاراج برد و رخت، دریا اگر مهربانی پادشاه مددگار من شود و ددم را روی بار سناست ۱۰ - شمشاد بلند، باستعاره مراد قامت افراشته و سوزون بار که در بلندی و اعتدال شمشاد شباهت دارد - شمشاد: بکسر اول و سکون دوم درختی است بلند و چوب آن بهایت محکمی دارد (لشنامه دهخدا) - معنی بیت: مقام علمی حافظ بلندک رسیده بود ولی چون شمشاد قامت سرافراز تو مهر ورزید غم عشق عدوی را حمیده و کوتاه کرد.

غزل ۳۱۵

بغیر از آنکه بشد دین و دانش از دستم

بیا بگو که ز عشقت چه طرف بریستم^۱

اگر چه حرم عمرم عم تو داد بسپاد

بخاک بسای غریبت که عهد نشکستم^۲

چو ذره گر چه حقیرم، بجای بدولت عشق

که در هوای رحمت چون بهر پیوستم^۳

بیار باده که عمریست تا من از سر امن

یکج عاقبت^۴ از بهر عیش نمیشستم

اگر ز مردم هشیاری، ای نصیحت گو

سخن بخاک میفکن، چرا که من مستم^۵

چگونه مر ز خجالت برآورم بر دوست

که خدمتی بسزا بر نیامد از دستم^۶

بسوخت حافظ و آن یار دلنواز نگفت

که مرهمی بفرستم که خاطرش خستم^۷

۱ - طرف بر بستم: بفتح اول و سکون دوم بکتابه یعنی سود یافتن و بهره بردن برای توضیح بیشتر نگاه کنید بقرن ۱۲ شماره (۴) - معنی بیت: ای دوست یا و باز گو که من در محبت تو بجز از دست دادن سرمایه دین و دانش چه سودی بردم؟ مقصود آنست که هرگز پانده نشود چوئی نبوده‌ام ۲ - معنی بیت: اگر چه آتش عشق تو خرمن زنده گانی مرا نابود کرد بجز قدم گرامی تو سوگند میخورم که پیمان محبت را همچنان استوار داشتیم، مصراع دوم از بیت معروف سعدی است که حافظ تضمین کرده است: سعدی گوید: به خاکبای عریزت که عهد شکستم ز من بریدی و با دیگران پیوستم ۳ - معنی بیت: اگر چه مانند دره‌ای خردم بنگر که باقبال عشق بدرستی روی تو میخورم پیوستم و برصل آفتاب چهره نور میبدم ۴ - کنج عاقبت: گونه سرای ایمنی، استعاره مکب - معنی بیت: شراب بده که زمانی بدرازی یک عمر گذشت که من بآسوده دلی بساط عشرت و شادی در گوشه سرای ایمنی بگسترده ۵ - معنی بیت: ای اندررگو، اگر عاقلی گفته خود را ببقدر مکن و آبروی سخن بر خاک مریز، چه من مستم و صبیحت نمی پذیرم ۶ - معنی بیت: میدانم از شرمزدگی چنان در پیش دوست سر بلند کنم که حتمی شایسته نگردم ۷ - خستم: مجروح کردم.

غزل ۳۱۶

زلف بر باد مده تا ندهی بر بادم
 ناز بنیاد مکن تا نکنی بنیادم^۱
 می مغور با همه کس تا نخورم خون جگر
 سر مکش تا نکشد سر بفلک فریادم^۲
 زلف را حلقه مکن تا نکنی در بنم
 طره^۳ را تاب^۴ مده تا ندهی بر بادم^۵
 یار بیگانه مشو تا نبری از خسویشم
 غم اغیار مغور تا نکنی ناشادم^۶
 رخ برافروز که سارغ کنی از سرگ گلم
 قد برافراز که از سرو کنی آزادم^۷
 شمع هر جمع مشو ورنه بسوزی ما را
 یاد هر قوم مکن تا نروی از یادم^۸

شهره شهر مشو تا نهنم سر در کوه

شورِ شیرین منما تا نکنی غم‌هادم^۹

و هم کن بر من مسکین و بفریادم رس

تا بخاک در آصف^{۱۰} نرسد فریادم

حافظ از جور تو حاشا^{۱۱} که بگرداند روی

من از آن روز که در بند توام آزادم

وزن غزل ۳۱۶: قاعلاتن مقلاتن قملاتن فحلن (بهر رمل مثنی معیون اصل)

۱- معنی بیت: گیسو بدست باد میبار، تا از رشک هستی مرا بیاد ما ندهی، کرشمه و غمره مکن تا بسج و جودم را بر پیمکتی. ۲- معنی بیت: با هر کس ساغر میگیر تا خویش دل نشوم و از من اعراض مکن تا سالام با آسمان بر نشود. ۳- طره: بضم اول و نشدد دوم سوی آراسته بر پیشانی. ۴- شامه: چین و شکن. ۵- معنی بیت: گیسو را حلقه در حلقه مکن تا در میان دل را استوارتر سازی و بر لاف چین و شکن مده و بیش مار و کرشمه منما ناهستی مرا بر یاد ندهی. ۶- معنی بیت: با ناآشنایان دوستی مکن تا مرا از خود بسجود تسازی. ۷- معنی بیت: چهره لطیف را گل حور را عیان کن تا از گلبرگ بی یار شوم و قامت بلند اهراشته دار تا مرا از طایفه سرو فارغ سازی. ۸- معنی بیت: در هر محفلی چون شمع رخ بر میرو و گرنه مارا در آتش رشک خوراهی سوخت، تا در یاد منی، از دیگران یاد مکن: منظور آنست که هیچگاه از یاد من معیروی پس بدیگران مبردار. ۹- معنی بیت: خود را بسزیبایی و دلیری مشهور شهر مکن تا من از رشک دیوانوار سر بکوه و بیابان سهیم شورامگیزی و آتش امروز چون شیرین مکن تا مرا بناگامی غم‌هادر گرفتار سازی. ۱۰- آصف: بفتح صاد نام وزیر حضرت سلیمان و در اینجا شاید مقصود وزیر عصر خواجه جلال الدین نورانشاه وزیر شاه شجاع باشد. ۱۱- حاشا: در سیاق فارسی بمعنی ابدأ و هرگز چنین مباد در سیاق فارسی از اصوات استند نیز بگناه کجده بغزل ۷۸ شماره (۷) - معنی بیت: هرگز مباد که حافظ از بیداد تو روی بگرداند و رجه شود من از آنگاه که در کمتد عشق گرفتار آمدم از تعلقات دیوی رها گشتم: مصراع دوم از مطلع غزل معروف سعدی است که حافظ در مقطع غزل خود تضمین کرده است.

من از آن روز که در بند توام آزادم یاد دهم چو بدست تو اسیر افتادم

غزل ۳۱۷

ماش میگویم و از گفته خود دلشادم

بندۀ عشقم و از هر دو جهان آزادم^۱

طایر گلشنِ مدسم چنه دهم شرحِ عراق
 که درین دامگه حسادته چمن افساندم^۱
 من ملک^۲ بودم و فردوس برین^۳ جایم بسود
 آدم آورد درین دیر خراب آسادم^۴
 سایه طویی^۵ و دلجوئی حور و لب حوض^۶
 بهوای سر کوی تو برقت از یسادم
 نیست بر لوحِ دلم^۸ جز الف قامت^۷ دوست
 چکنم حرفِ دگر یسادم نداد استادم
 کوکبِ بسخت مرا هیچ منجم شناخت
 یارب از ملدِ گیتی بچه طالع^۹ زادم^{۱۰}
 تا شدم حلقه بگوش در میخانه عشق
 هر دم آید غمی از سو ببحار کیدم^{۱۱}
 میخورد خونِ دلم مردمکِ دهنده سزاست^{۱۲}
 که چرا دل بجگر گوشه مردم دادم
 پاک کن چهره عافظ بر رلفِ راشک
 ورنه این سبلِ دمام بسیرد بنیادم^{۱۳}

وزن غزل ۳۱۷: فاعلاتن فاعلاتن فعلاتن معس (بحر رمل مثمن محبوس اصل)

۱ - معنی بیت: آشکارا این سخن را بر زبان میرسم و از گفتن آن عوشدلم. من چاکر آستان محبت و از قید علائق این جهان و جهان دیگر رها گشته‌ام. ۲ - معنی بیت: من پرده گلزار پاک بهشت، ماجرایی جدا اعتاد خود را از عالم قدس و گرفتار آمدن در این حدکد بر که رویدادهای ساکوار هر دم در راه من دام میگسترند، چگونه بار گویم. ۳ - ملک: پهنج اول و دوم فرشته. ۴ - برین: بفتح اول اعلی و برتر، صفت فردوس. ۵ - خراب آباد: یاسنده مراد دیاست که بانی آن هم عین دیرای است - معنی بیت: من فرشته بودم و جایگاهم بهشت اعلی بود آدم پدر بشر بسبب آنکه باهرمانی کرد از فردوس برین رانده شد و مرا با خود بدین ویران سرای دنیا آورد؛ در این بیت تمجید دارد بوسه شیطان که بآدم گفت میخوای تسرا بدرخت جاودانگی رهبری کنم و فرشته شدی آدم و حوا و خوردن از آن درخت و باقرمانی گردن و گمراه شدن و از بهشت فرود آمدن. نگاه کنید بقرآن کریم آتات ۱۲۰ ن ۱۲۳ سوره طه (۲۰) ۶ - طویی: بضم اول و الف

مقصود در آخر نام درختی است در بهشت مؤث الطیب در اینجا بصورت حفظ وزن شعر الف مقصود بصورت پاه ساکی درمیآید و حرف باء مکسور خوانده میشود و طویی بیرون حویلی بنلفظ درمیآید ۷- حوض: بفتح اول و سکون دوم جایی که برای آب در زمین ساخته شود در اینجا بصورت معرفه مقصود حوض کوثر است که از آن جمیع چشمه‌های بهشت جاری میگردد - معنی بیت: سایه طویی در عجب بهشتی و دلبری سیه چشمان ملبوی و کنار حوض کوثر را بشوق کوی تو بهراموشی سپردم و جر عشق تو ای محبوب اول و اید از همه چیز گذشتم ۸- لوح دل: صفحه خاطر، تشبیه صریح ۹- الف قامت: الف قد، تشبیه صریح - معنی بیت: بر صفحه دلم غیر از الف قد دوست بقشی بهاند، چه توان کرد که اسناد اول حرفی هر الفبای عشق بمن نیاورده است: مرحوم محمد علی مامد در صفحه ۵۸ حافظ شناسی آورده اند. از آستانه حضرت احدیت در عبارات کنائی مصبرات به الف تعبیر میشود که شایه بدائس اصافات و بساطت مطلقه و مبده وجود سایر حروف است که از آنها بالاخره کلمات مرکب شده اند ۱۰- طالع سر آینه و طلوع گسیده، طالع در علم احکام نجوم برجی است که هنگام رادن طفل از مشرق بر بده باشد، در لغت نامه تصحفا آمده است: جبروی است از منطقه البروج که هنگام ولادت یا وقت سوال جبری از این شرقی سرورار باشند و اثر هر طالع در دعوت و سعادت علیحد است ۱۱- رادم: بجهان آدم و مولد شدم، در اینجا فعل رادن به وجه لارم بکار رفته است - معنی بیت: هیچ ستاره شناسی اختر طالع مرا رصد نکرد و از آن آگاهی نتوانست داد، سروردگار، نمدام از مادر دهر بکدام طالع من یا بجهان جادم ۱۲- مبارکیاد شاد باش و میریک، از لحاظ علم بیان استعاره عبادیه است یعنی مبارکیاد بهای تسلیم بکار رفته - معنی بیت: از آن زمان که هسته در گناه میبکند محبت و عرفان شدم هر نفس معنی تازه و بلایی تو بمن شاد باش میگوید که گفته اند الَّيْلَةُ لِلْوَلَاءِ (دوستی و محبت را پلا و محبت است) مقصود است که عاشقان حق هر دم ببلایی گرفتارند ۱۳- سر است: سرار است، قبل از این جمله واو حرف ربط بقرینه حالی حذف شده است - معنی بیت: مردم چشم من چون جگر میخورد و رنج و محنت گران میرد و بدی مصیبت سرار است چرا که دل بظهر هر زید دلبد کسان میرد و خود را در بلای عشق افکند ۱۴- معنی بیت: سرشک از رخ حافظ با سر گیسوی خود پردانی و گرنه این سبیل پیایی اساس هستی مرا دیون کند و بآب دهد: سعدی گوید:

اشک حسرت بستر انگشت فرو میگیرم که گزینی راه دهم قضاوت در گل برود

غزل ۳۱۸

مرا می بینی و هر دم زیادت میکنی دردم

ترا می بینم و میلم زیادت میشود دردم

بسا مانم نمی برمی، نسیدانم چه مر داری

بدر مانم سخی کسوشی، نسیدانی مگر دردم؟

نہرا هست این که بگذاری مرا بر خاک و بگری

گذاری آر و بازم پرس تا خاک رخت گردم^۱

ندارم دستت از دامن بجز در خاک و آندم هم

که بر خاکم روان گردی، بگیرد دامنست گردم^۲

فرو رفت از غم عشقت دم، دم میدی تا کی؟

دور از من بر آوردی، نمیگوئی بر آوردم^۳

شبی دل را بتاریکی زلفت بار می‌جستم

رخت می‌دیدم و جامی هلالی^۴ باز میخوردم

کشیدم در برت ساگاہ و شد در تاب گیسویت

بہادم سر است لب را و جان و دل فدا کردم

تو خوش می‌باش با حافظ، برو گو خصم جان‌مید

جو گرمی از تو می‌بینم، چه پاک از خصم دم سردم؟^۵

ورن غزل ۳۱۸. معانی معاین معاین (بهر هرج منس سالم)

۱ - بسامانم در سجدہ بدل و سامانم آمده کہ بر من ترجیح دارد. بگاہ کشید بصفحہ ۴۷۰ جامع سبع

دیوان حافظ تألیف مسعود مراد - معنی بیت: از سرو سامان و وضع و حال بمهر پرستی نمیکنی، من از

اندیشہ‌ای کہ در سرداری آگاہ نیستم، در علاج من جہدی نمیکنی، آیا درد مرا سعی شناسی و یقین است کہ

بیک میدانم؟ ۲ - معنی بیت: درست نیست کہ مرا خوار و رارها کنی و روی برتایی، بر من گذری کن و

تغذی بنما تا خاکسار و فدای تو شوم ۳ - معنی بیت: دست از دامنست کنواہ نکتم، چہ آنکہ ہمیرم و در آن

بفس هم کہ بر گورم قدم بھی، غبار پیکرم چگ در دامن تو رخت ۴ - معنی بیت: از اندوہ عشق تو تسمم بند

آمد و بریامد، تا چند مرا فریب میدی، ہلاکم کردی و سعی بدیری کہ دمار از دورگار من بر آوردی ۵ - جامی

ہلالی: ساغری ہلالوار، موصوف و صفت سیی - معنی بیت: یک شب بسجستگی دل خسرو در ظلمت

گیسویت پرداختم، چشم بر رخسارت دوختم بودم و از ساغری ہلالوار پادہ میوشیدم ۶ - دم سرد: بفتح اول

آنکہ سختش بی اثر باشد صفت ترکیبی، خصم موصوف - معنی بیت: تو با حافظ مہربانی کن و بر قیب بگو

برو و از رشک جان بسیار چون محبت و گرم خوشی مرا می‌یابی پروائی از سخن سرد خصم نخواہم داشت چہ

گفتار او گیرا و اثر بخش نیست.

غزل ۳۱۹

سالها پیرویِ مذهبِ رندان کردم
 تا بفتویِ خرد^۱ حرص بسزدان کردم^۲
 من بسر منزلِ عنقا^۳ نه بسخود بردم راه
 قطع این مرحله با مرغِ سلیمان کردم
 سایه بر دل ریشم فکن، ای گنجِ روان^۴
 که من این خانه بودایِ نو ویران کردم^۵
 توبه کردم که نجوم لبِ ساقی و کون
 میگزیم لب^۶ که چرا گوش بنادان کردم
 در خلافِ آمد^۷ عادتِ بطلبِ کام که من
 گسبِ کجَمیت از آن زلفِ پریشان کردم
 نقشِ مستوری و مستی نه بدستِ من و تست
 آنچه سلطانِ ازل^۸ گفت بکن، آن کردم
 دارم از لطفِ ازل جنتِ فردوس طمع
 گرچه دربانِ میخانه فراوان کردم^۹
 این که پیرانه سرم^{۱۰} صحبتِ یوسف بخواخت
 اجرِ صبرِ است که در کلبه احزان کردم
 صبحِ خیزی و سلامتِ طلبی چون حافظ
 هر چه کردم همه از دولتِ قرآن کردم^{۱۱}
 گر بدیوانِ غزل^{۱۲} صدر نشینم چه عجب
 سالها بستدگیِ صاحبِ دیوان کردم

وزن غزل ۳۱۹: فاعلاتن فعلن فعلن فعلن (بهر رمل مثنیٰ معیون اصل)

۱ - فتوی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر رای فقیه و مفتی یا حکم شرع، در اینجا چون

ضرورت قافیه نیست بهتر است بقوای حرد موش و حراید و ممال کردن الف مقصوده و تشدید آن لرومی ندارد - فتوای خرد: رأی قاصی حرد استعاره مکيه ۲ - معنی بیت: سالیانی در ارباب که آئین و ارستگان ارفید علائق را پذیرفته و بدان شیوه رفتار کرده‌ام و بحکم پیروی از این مذهب برآی داور حرد دبو آژ و طمع را پسند کشیده‌ام ۳ - عنقا: پهنج اول و سکون دوم سیمرخ، در اینجا باستعاره مراد از سرمستزل عنقا پیشگاه سیمرخ حقیقت و مراد از مرغ سلیمان یا همدند یا ستاره پیر دلیل مقصود است - معنی بیت: من باستان سیمرخ حقیقت پیاری خود راه مجستم، این راه دراز را بپند دهند بیک راهنمای سلیمان پس معنی پیر دلیل پیمودم در ضمن تلمیحی دارد بسرگذشت سلیمان و خبر آوردن دهند بآن حضرت از بلقیس ملکه مباد، بگاه کنید پیران مجید آیات ۱۹ بعد سورة نمل (۲۷) ۴ - گنج روان: گنج جان و روان باستعاره مراد محبوب ازلی - معنی بیت: ای گنج جان و روان ای محبوب ازلی سایه لطیفی بر دل مجروح من بگستر که من این سرا را بحق تو ویران کردم تا در آن جای گزیسی که خود فرمودی اَکَا عِنْدَ التَّكْوِينِ قُلُوبُهُمْ (من در نزد شکسته دلام) ۵ - میگرم لب: بکنایه معنی پشیمانم و مأسف میخورم ۶ - حلاف آمد: بکسر اول سلسارگاری و ناموافق پیش آمدن، مصدق مرخم مرکب است که صورت اسم یافته - معنی بیت: مراد خاطر خود در ناسازگاری و ناموافق پیش آمدن امور عادی بجوی، چه من آسودگی دل و خاطر محمود را از پریشانی گیموی یار یافتم؛ همانگونه که آمدی بازهد و دریدن و شکیبانی که بر حلاف مشتهیات نفس است بهشتی تواند شد، نیز بگاه کنید مصفحة ۵۰۴ گلستان بکوشش نگارنده ۷ - سلطان ازل: کار فرمای جاودان جهان هستی - معنی بیت: احیار زهد و تقوی یا میگزاری و رندی من و تو داده شده است، هر چه کار فرمای جهان هستی مقدر فرمود همان بردست من رفت ۸ - معنی بیت: از مهر و عنایت پادشاهان اینی امید رسیدن بفرمودن برین دارم، اگر چه سالها خدمتگزار میکده زندان قلندر بوده‌ام ۹ - پیرانه سر هنگام پیری، فید زمان - معنی بیت: پاداش شکیبانی من در خانه تنگ غمهای فراق آن شد که هنگام پیری در مصاحبت یوسف یار عزیز و محبوب خود باشم و از نور بوازش ببینم، نیز بگاه کنید بفرل ۲۵۵ شماره (۳) ۱۰ - معنی بیت: سحر خیری و کامروائی و با خلق حداد در صلح و صفا بودن و هر چه از این دست ماسد حافظ بر دست من رفت، یکباره از برکت و سعادت قرآن کلام ابروی بوه چنانکه در این بیت دیده میشود گاه شاعر معلم خود را بصورت شخصیت ثانوی فرض میکند ۱۱ - دیوان غزل: در اینجا مراد محفل غزلسرائی، تشبه صریح - معنی بیت: اگر در محفل غزلسرائی در پیشگاه جای دارم شگفت نیستم، چه سالیان بسیار بچاکری و خدمت صاحب دیوان یا وریر بزرگ عصر برداشته‌ام.

غزل ۳۲۰

دیشب بسیل اشک ز حواب میزد

نقشی بیاد خط تو بر آب میزد

ابروی یار در نظر و خرقه سوخته

جامی بسیار گشته معراب میزد

هر مرع فکر^۲ کز سر شاخ سخن^۱ بحسنت
 بازش ز طره تو بمضرب^۵ میزد
 روی نگار در نظرم جلوه می نمود
 وز دور بومه بر رخ مهتاب میزد^۶
 چشم بروی ساقی و گوشم بقول چنگ
 فالی بچشم و گوش در پس باب میزد^۷
 نقش خیال روی تو تا وقت صبحدم
 بر کارگاه دیده بیخواب^۸ میزد
 ساقی بصوت این غزل کاسه می گرفت^۹
 میگفتم این سرود و می ناپ میزد
 خوش بود وقت حافظ و فال مراد و کلام
 بر نام عمر و دولاب اعیان^{۱۰} میزد

ورد غزل ۳۲۰. معقول فاعلات معاعیل فاعلی (بحر مصارع متشعشع محذوف).
 ۱- خط تو با استعاره مراد سیره عذار تو - معنی بیت شب دوشین ر سیل سرشک حواطم میبرد و
 بیاد سیره عذار تو بقشای بر آب می بسم که میگری و کاری بمحاصل بود ۲- خرجه سوخته، خرجه سوختن
 ظاهراً رسمی بوده صوفیانه که از هر ط شوی یا علامت شکر خرجه خود را می سوزانند (معل از لغتنامه
 دهخدا) - معنی بیت: در آن حال که ای روی دوست در برابر چشم من نمایان بود و حرقة من را از شدت وجد
 سوخته و ترک خودی و همنی کرده بودم، ساغری بیاد گوشه محراب ای روی یار می نوشیدم (ممکن است بن
 معنی نیز مراد باشد جامی بیاد ایام رهد و گوشه نشینی در محراب عبادت می نوشیدم) ۳- مرع فکر: طایر
 اندیشه، تشبیه صریح ۴- شاح سخن: شاحه در حد سخن، استعاره مکیه ۵- مضرب: بکسر اول و
 سکون دوم دام - معنی بیت: هر طایر اندیشه که ر شاحدر کلام بر میرید و بقایب لفظ در می آمد، آن را با دام
 زلف تو میگریتم و برشته سخن میکشیدم ۶- معنی بیت: چهره ریبای یار در آینه دیده ام پیدا بود و از
 دور دست بر رخسار ماه که همانند چهره معنوق در چشم من می نمود بومه ای شرم می کردم ۷- معنی بیت:
 دیده بر چهره ساقی دوخته و گوش بر لبه چنگ سپرده بودم و با چشم و گوش خود درباره رسیدن بوصول یار
 تعالی میزد و این حال را بشگون میگریتم ۸- کارگاه دیده، مگر خانه دیده، تشبیه صریح - معنی بیت:
 صورت خیالی چهره ترا تا بر آمدن صبح در نگار خانه چشم بیدار خود مصور مینمودم و می نگاشتم ۹- کاسه
 میگریتم: ظاهراً در اینجا مقصود از کاسه میگریتم یعنی به شراب بر کف میگریتم و در مجلس میگردانیدم -

معنی بیست. ساقی مجلس بر آوی این چاه پیداله شرب بر کف میگرفت و در مجلس جام را بگردش می‌آورد.
من بیر این ترانه را میخواندم و باده صافی اردشیر ساقی میوشیدم ۱۰ - احباب: یعنی اول و سکون دوم
دوستان جمع حبیب - معنی بیت: روزگار حافظ بحرشی میگشت و بنام رسیدگانی دوستان و باقبال نیکشان
مالی که متعصم مراد و رسیدن آنان بکام دل باشد میگرفتم.

غزل ۳۲۱

هرچند پیر و خسته‌دل و ناتوان شدم

هر گه که یاد روی تو کردم، جوان شدم
شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا

بر مسهای هفت^۱ خود کامران شدم^۲
ای گلبن جوان،^۳ پسر دولت بخور که من

در سایه تو بلبل ساع جهان شدم
اول ز تحت و فوق و حولم خبر رسد

در مکتب غم تو چنین نکته‌دان شدم^۴
قسمت حوالتم بخرآبات^۵ میکند

هرچند کاینچنین شدم و آنچنان شدم^۶
آن روز بر دلم در معنی گشوده شد

کز ساکنان درگاه پیر معان شدم^۷
در شاهراه دولت سرمد بتحت بهت

با جام می بکام دل دوستان شدم
از آنزمان که فتنه چشمت بمن رسید

ایمن ز شر فتنه آخر زمان شدم^۸
من پیر سال و ماه نیم بار بی‌وفاست

بر من چو عمر میگردد پیر از آن شدم^۹
دو شمع نوید داد عنایت که حافظا

سازا که من بعفو گناهت ضمان^{۱۰} شدم

و در غزل ۳۲۱ معرول فاعلات معاعیل و اعلی بحر مصارع اخرب مکعوف محذوف)

۱ - بر منتهای همب بهایب معصود و کمال معصوب ۲ - کبائران شدم دست یافتم و مسوق شدم
۳ - گلبن جو ن با استعاره مراد یار جوان حواصحت - معنی بیت ای بهال گل یوسال میوه سیکبختی و اقبال
بیچین و بهکام دل تمنع و بهره ر آن بیر که من در پر بو عایت و سایه نوحه نو هر در آوای حوش سوای بوستان
گیتی شدم ۴ - معنی بیت: در آغاز من با اصطلاح عارفان ر نعم وجود یعنی هوس سرولی هستی که مواید
ثلاث (جماد و نبات و حیوان) باشد آگاهی نداشتیم و از هوس صعودی وجود که مقام والای انسانیت است سر
ببغیر بودم ولی از فیض بخشی مکتب عشق تو بدینگونه بکته مسیح و دانا شدم ۵ - معنی بیت: تقدیر ازل مرا
نمیگذاشت رندان قلندر روانه میسار و بدینجای میبارد اگرچه روز گاری عابد و رمانی راهد بودم ۶ - معنی دو
بیت: روزی که مقیم استان پیر عارفان شدم و بدین معرفت نوشتم بر روی دلم باب حقیقت بار شد و در راه
گشاده بیکجای حاددن بر او رنگ اقبال ساغر نکف دوستکم و کامروا گشتم ۷ - معنی بیت: از آنگاه که
بلاي چشم تو مرا فر گرفت، از آسیب فء آخر رمان در من ماند، معصود آنکه در برابر غم عشق تو محتضای
روزگار در مظلم ناچیر است، سعدی گوید

غم عشق آمد و غمهای دگر بساک مسرد سوری باید گر پای برآرد جاری

۸ - معنی بیت من نه از گذشت روزگار بلکه ر بی مهری و بیان سکنی بار فرسوده و سر شدم، چه وی هم
ماند روز عمر یک لحظه برد من نمی یابد و شدان میگردد ۹ - صمان، بفتح اول یابیدانی و کدب در اینجا
معنی صامن و پایدار است از لحاظ دشواری بکار رستن سم (مصدر) اسم بجای صفت - معنی بیت شب
دوشنبی یار من مزده لطف و امید مرحمی داد که ای حافظ، باز گردد و بومید مباشد که من در پیشگاه حق برای
بخشایش گناهانت صامن شده ام.

غزل ۳۲۲

خیال نقش تو در کنارگاه دیده کشیدم

بصورت تو نگاری ندیدم و نشیدم^۱

گرچه در طلبت همعان باد شمالم

بگرد سرو خرامان قامت نرسیدم^۲

امید در شب زلفت^۳ بیروز عمر سپشتم

طمع بدور دهان ز کام دل ببریدم

بشوق چشمه نوشت^۴ چه قطرها که فشادم

ز لعل یاده فروشت چه عشوها که خربدم

ز غمره بر دلِ ریشم چه نسیرها که گشادی

ز غصه بر سرِ کویت چه بارها که کشیدم^۵

ز کویِ یارِ بسیار، ای نسیمِ صبحِ غباری

که بویِ حوّلِ دلِ ریش از آن تراب^۶ شنیدم

گناهِ چشمِ سیاهِ تو بود و گردنِ دلخواره

که من چو آهویِ وحشی ز آدمی بر میدم^۷

چو غنچه بر سرم از کویِ او گذشت نسیمی

که پرده بر دلِ خونینِ بیویِ او بدریدم^۸

بهاکِ پایِ تو سو گند و نور دیده حبِ خط

که بی‌رحمِ تو فروغِ ار جِراغِ دیده ندیدم^۹

وزن غزل ۳۲۲: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر مجتنب منمن محبوس)

۱- معنی بیت: صورت خیالی شمایل برادرِ بکارخانه چشم تصویر کردم و مانند نقشِ چهرهٔ تو ریختی

بدریدم و نه باین صفت از کسی شنیدم ۲- معنی بیت: اگرچه در جستجوی تو بهمراه بادِ سبک‌پوی روانم، ما

اینهمه گرد سرو قد خوشحرام ترا نیز در بستم و در بستم مرسد ۳- شبِ زلف: ظلمتِ گیسو، تشبیه صریح

۴- معنی بیت: در ظلمتِ گیسوی تو با وجود غمِ عشقِ دلِ در دورِ روشنِ رنگاییِ برداشتم و از حیاتِ گرامیاید

تو عهد شدیم و در روزگارِ فراموشیِ دهانِ تو رشته میبدم از رسیدنِ بمرادِ دلِ گسست ۵- چشمهٔ نوش: با

استعاره مراد دهانِ معشوق ۶- معنی بیت: در آرزوی چشمهٔ نوشِ دهانِ تو آشکها ریختم و از لعلِ لبِ میگسار

میروش تو هریبهایِ بسیار خوردم ۷- معنی بیت: بسا تیرهایِ بار و کرشمه که بر دلِ مجروحِ من هکندی و

بسی بار غم که در کویِ تو بنوش دل کشیدم ۸- بر پ: بهم اولِ حاک ۹- معنی بیت: ای بادِ خوشِ بامدادی

از محلهٔ دوستِ گردیِ پیاور، چه در حاک آن سرِ کویِ بویِ حوّلِ دلهایِ افکارِ عاشقانِ بستم نامیرسد ۱۰-

معنی بیت: تقصیر از دیدهٔ سیاهدین تو و گردنِ زیبایِ دپسندت بود که شبیه و مجنونم ساحتِ نامس از آدمیزاد

چون آهویِ دشتی گریزان شدم ۱۱- معنی بیت: بادِ برمی از کویِ دوستِ بر من که از فروپسگی و دلنگی

مانند غنچه بودم، گذر کرد و بویِ خوشِ یار و شوقِ دیدارش پرده را بر دلِ خون شده چاک ردم و دارِ عشقم را

آشکار نمودم ۱۲- معنی بیت: بخیار قدمِ مبارکِ تو هم میخورم و بفروغِ چشمِ حافظ که آنهم حاک پایِ تست

که از فراقِ رویِ تو نوری در چراغِ چشمِ من فائده است

غزل ۳۲۳

زدستِ کوتاهِ خود زیرِ بارم
که از بالا بلندان شرمسارم^۱
مگر زنجیرِ موئی^۲ گیردم دست
و گرنه سرِ بشیدائی برآرم
ز چشمِ من پیرِ اوضاعِ گردون
که شب تا روز اختر می‌شمارم^۳
بدین شکرانه^۴ می‌بوسم لبِ جام
که کرد آگه ز رازِ روزگارم
اگر گفتم دعایِ می‌فروشان
چه باشد حقِ نعمت می‌گزارم^۵
من از بازویِ خود دارم پیِ شکر
که ^{در محبت} ^{مردم} ^{آزاری} ندارم^۶
سری دارم چو حافظ مست لیکن
بلطفِ آن سری امیدوارم^۷

ورن غزل ۳۲۳: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (بهر هرج مسدس محذوف)

۱ - معنی بیت: از تهی‌دستی بستم در زیر بار غم و بدوه دوتا است و بدین سبب از دلیران سهی قامت شرمندهم، حافظ در غزل دیگر فرماید:

شاهدان در جلوه و مین شرمسار کسب‌ام ای ملک ایس شرمساری تا بکی باید کشید

۲ - زنجیر مو: سلسله گیسو، صفت ترکیبی جاشین موصوف (یار) - معنی بیت: جز آنکه یاری سلسله گیسو یاریم کند و مرا از آشفته‌گی حال رهائی بخشد و گرنه دیو نه خواهم شد ۳ - معنی بیت: حال و وضع فلک را از دیده من بجوی، چه هر شام تا بامداد دیده برهم می‌بهم و ستاره‌شمار می‌کنم ۴ - شکرانه: نذر و نثار، آنچه بدرکند یا بفقره دهند بر سبیل شکرگزاری (العتمة دهقد) اسم مرکب از شکر و انه پسوند سبت - معنی بیت: بر لب مناظر معرفت پیاس آنکه مرا راسر ز دهر یا خبر مساحت بوسه میریم ۵ - معنی بیت: اگر بدولت مرشد پیرو می‌کنم عشق دعا کردم کاری نکردم جز آنکه حق نعمت معرفت را که بر من ارزانی داشته

بجا آوردم ۶ - معنی بیت: من از دست خود بسیار سپاسگزارم، چه مرا توان آوردن کان نیست، چنانکه شادروان قزوینی در حاشیهٔ صفحهٔ ۲۲۱ دیوان حافظ آورده‌اند مصراع دوم این بیت حافظ از بیت معروف سعدی است در گلستان که حافظ تصمین کرده است:

چگونه شکر این سعادت گوارم که روز مردم آزاری ندارم
۷ - معنی بیت: من حافظ وار سرمستم ولی بهایت آن سری (آن جهانی) امید بستم چه خداوند بخشندهٔ یحشایده است.

غزل ۳۲۴

گرچه افتاد ز زلفش گرهی در کارم
همچنان^۱ چشم گشاد^۲ از کسرمش میدارم
بطرب حمل مکن سرخیِ رویم که چو حمام
خونِ دل عکس بیرون میدهد از رخسارم^۳
پرده^۴ مطربم از دست بیرون حمواهد ببرد
آه اگر رانکه درین پرده نباشد یارم
پاسبانِ حرمِ دل^۵ شده‌ام شب همه شب
تا درین پرده جز اندیشهٔ او نگذارم
منم آن شاعرِ ساحر که بافسونِ سخن^۶
ر نی کلک همه قند و شکر می‌بارم
دیدهٔ بخت^۷ بافسانهٔ او شد در خواب
کو نسیمی ز عنایت که کند بیدارم
چون ترا در گذر^۸ ای یار نمی‌بارم دید
با که گویم که بگوید سخنی با یارم
دوش میگفت که حافظ همه رویت و ریا^۹
بجز از خاکِ درش با که بود یازارم؟

وزن غزل ۳۲۴: ماعلاتن ماعلاتن فع ف (بهر رمل مثنی مثنوی اصل)

۱ - همچنان: هنوز، می‌درمان ۲ - گشاد گشایش و هتوح، مصدر مرخم است که بصورت اسم

یکار می‌رود - معنی بیت: اگر چه از کمد گیسوی وی (بار) کنار من فرو بسته مباد و دشوار گشت، هورار
 بحثش و جوانمردیش امید مشکل‌گشائی دارم ۳ - معنی بیت: سرح‌روئی بر بشادمانی سببت مده که رنگ
 چهره من مانند ساغر می‌انعکاسی از دل خویش ست ۴ - پرده مجاراً بمعنی آهنگ - معنی بیت: آهنگ
 رامشگر مرا از خود بیخود میکند، جای تریح و افسوس است اگر بس اجاره حضور یافتن در این خلوت و
 سرایرده داده نشود - میان پرده و پرده تجسس نام مراعات شده است ۵ - حرم دل تشبیه صریح - معنی
 بیت: هر شب تا صبح نگاهبان سرای دلم تا در این سرای پرده حیرت خیال وی را بر ندهم ۶ - افسوس محسوس
 سحر کلام، تشبیه صریح ۷ - دیده بخت: چشم طالع، استعاره مکيه - معنی بیت: چشم طالع من با قصه عشق
 او در خواب شیرین فرو رفته، سیم نرم لطف و بگوش بر کف است تا مرا از خواب برانگیزد و آگاهی بخشد
 کمال اسمعیل گوید:

از کوی تو گر باد قسولی آورد ماسده برگ گل ر شادی پریم
 ۸ - گذر گذرگاه و مهتر، اسم مکان مشتق از ماده فعل امر ۹ - روی و ربا ریاکاری و ظاهر ساری، اسم
 مرکب - معنی بیت: دیشب مدعی می‌گفت که حافظ کارش همه خودمانی و ظاهر آرائی است، چنین نیست، من
 جر با غبار آستان دوست با کسی سرو سودائی ندارم

غزل ۳۲۵

گر دست دهد خاکِ کفِ پایِ نگارم
 بر لوحِ بصرِ خطِ غباری^۱ بنگارم
 بر بویِ کنارِ تو شدم غرق و امیدست
 از موجِ سرشکم^۲ که رساند پکنارم^۳
 پروانه^۴ او گر رسدم در طلبِ جان
 چون شمع همان دم بدمی حان بسیارم
 امروز مکش سر ز وفایِ من و اندیش
 زان شب که من از عمِ بدعا دست پرآرم^۵
 زلفین^۶ سیاهِ تو بدلداریِ عشق
 دادند قراری و ببردد قرارم
 ای باد، از آن باده نسیمی بمن آور
 کان بویِ شفاعتش بسود دفعِ خمارم^۷

گر قلبِ دلم^۱ را نهند دوست عیاری

من نقدِ روان^۲ در دلمش از دیده شمارم

دامنِ مفشان^۳ از منِ خاکی که پس از من

زبس در نتواند که برد باد غبارم

حافظ لبِ لعش چو مرا جانِ عزیزست

عمری بود آن لحظه که جان را بلب آرم^۴

ورن غزل ۳۲۵ معنوی معانیل مدعیان معنوی (بهر هرج مناس احرب مکشوف محدود)

۱ - خط عیار با علم عیار یکی، در هفت قلم جدید است، خطی با قلمی سحر رسر (بغل از لغت نامه دهخدا) در اینجا بایهام مقصود خطی است که با غدر کف پای دوست نوشته شود - معنی بیت: اگر گرد قدم یار بدستم افتد، بر صفحه دیده خط عیاری من مکتوب مقصود آنکه خاک پای دوست را چون سرمه در چشم بچشمیم ۲ - موج اشک: تشبیه صریح ۳ - کنار باسناره ساحل مراد وصال - معنی بیت: بارودی آغوش و کنار تو غرقه بریای عشق شدم و از موج سرشک خود چشم درم که مرا ساحل مراد افکند ۴ - پروانه، بفتح اول و سکون دوم دو معنی دارد اول پروانه: حشره ی پرند که عاشق شمع است دوم بمعنی فرمان و رخصت و دستوری در اینجا بایهام معنی دور آن که فرمان باشد مقصود است - معنی بیت: اگر فرمان او در خواستن جان من برسد، شمع جان یاسانی در همان من بسیمیم ۵ - معنی بیت: از پیمان دوستی من سرپیچی مکن و از شیی که از منوه در دستم بدعا بلند شود، بسیمیم دار ۶ - رلقین: نظم اول و سکون دوم و کسر سوم و سکون چهارم رلق با گیسو یی کلمه از اصل فارسی است - معنی بیت: گیسوی مشکین تو برای نگاهداری دلهای عاشقان رسم و نیی بهادد و مرا از رشک بستانب ساختند بدان سبب که بدلهای همه در هم و تاب خود هراری دادند و دل من سرگردن و بی قرار ماندند ۷ - دهنج عمار: دور مارنده خمار آلودگی و دردسر، دهنج در اینجا اسم ست و بجای صفت دافع بکار رفته است ۸ - قلب دل: در ناسره دل، تشبیه صریح در ضمن صفت بایهام ترجمه بر مراعات شده چه لقب عربی بمعنی دل فارسی سبز هست ۹ - نقد روان: در و سیم سره و راثع باسناره مراد شک پاک سیمگون - معنی بیت: اگر در ناسره دل مرا دوست بی عیار شمارد، من سیم پاک روان سرشک را بید رنگ از چشم نثار میکنم و می فشام ۱۰ - دامن مفشان: بکنایه یعنی اعراض مکن و ترک ری مگو - معنی بیت: از عاشق خاکسار خود روی بر متاب و جدا شو که پس از مردنم باد هم خاک مرا در آستین بپندد دور برد ۱۱ - ای حافظ، چون لب سوشین لعل عاشق جان گرامی مست پس آن دم که جان عزیز یعنی لب او را بر لب خود بهم یک عمر بشمار آید.

غزل ۳۲۶

در نهانخانه^۱ عشرت^۲ صنی خوش دارم
 کز سر زلف و رخش نعل در آتش دارم^۳
 عاشق و رندم و می خواره باواز بلند
 وین همه منصب از آن حور پریوش^۴ دارم
 گر تو زین دست مرا بی سرو سامان داری
 من باو سعرت زلف مشوش دارم^۵
 گر چین چهره گشاید خط زنگاری دوست
 من رخ زرد بغویایه منقش دارم^۶
 گر پکاشانسه^۷ رسد از قدمی حواهی زد
 نقل شمع^۸ شکر سن و می بسعش دارم^۹
 ناوکی غمزه^{۱۰} سیار و رس زلف که می
 جنگها با دل محروح بپلاکش دارم
 حافظا چون غم و شادی جهان در گذرست^{۱۱}
 بهتر آنست که من خاطر خود خوش دارم

وزن غزل ۳۲۶: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فحل (بحر رمل مثنوی اصل)

۱ - نهانخانه عشرت: خلوت سرای عیش و هوشدلی، شبیه صربح ۲ - نعل در آتش دارم: بکتابه یعنی پریشان و بیقرارم؛ چه هرگاه خواهد که شخصی را بخود رام کند نام او را بر نعل آسبی بکشد و آن نعل را در آتش نهاده و اخسوی چند که مناسب است بخورد و آن شخص مضطرب گردد و رام شود (یرهان قضاطی) ۳ - می بیت: در خلوت سرای هوشدلی و عیش بتی ریب و دلپذیر مراست که سرگیسو و چهره وی برای بیقرار کردن من گوئی نعل در آتش نهاده اند ۴ - حور پریوش: سیه چشم فرشته مانند. حور بضم اول جمع حوراء است یعنی زبان سیه چشم بهشت و بی درسیان فارسی بعضی جمعهای عربی گاهی مفرد محسوب شده است. ۵ - بر نگاه کنید به صفحه ۷۴ گلستان سعدی بکوشش نگارنده به معنی بیت: من سیدلی را علائق دارستم که آشکارا باده میبارم و این مقام و مرتبه والا از عشق آن سیه چشم فرشته حوی مصیب من شده است. ۶ - می بیت: اگر تو بدین روش مرا آشفته حال و ماسد مان کنی، من با آهی که سحرگاه بر میآورم گیسوی تو را

پیشانی و شوریده خواهم کرد ۵- معنی بس، اگر سیره عذار یار بدیگونه بجلوه گری رخ نماید، من از شدت شوق چهرهٔ ورد خویش را بحون دل بگاز میکنم ۶- معنی بس، اگر بکلمهٔ و ارستگان قلندر قدم رنجه جوای می کرد برای پذیرائی تو نقل شهر شیرین و پادۀ ناپ فرهم دارم ۷- باوک غمره: تیر کرشمه، تشبیه صریح همچوین است رسن رلف ۸- معنی بیت: تیر کرشمه و کمند گیسوی خود را بیاور که من ستیره ها با دل ریش ترک عافیت گفته خویش دارم با دادار و بستم ۸- در گذر با پایدار و گمرا، صفت مرکب از حرف اضافه در و اسم گذر بعضی عهود و گذشت

غزل ۳۲۷

مرا عهدیست با جانان که تا حیا در مدن دارم
هو داران کویش^۱ را چو جانِ خویشی دارم
صفای خلوتِ خاطر از آن شمع چگل^۲ حویم
فروع چشم و سوردل از آن مساه^۳ حتن^۴ دارم
یکام و آرزوی دل چو دارم خلوتی حاصل
چه فکر از لبث^۵ سدگویان میانِ انجمن دارم
مرا در خانه سروی^۶ هست کاندل سایهٔ قدش
فراغ از سروِ سنائی^۷ و شمشادِ چمن دارم
گرم صد لشکر از عویان بمصدل^۸ دل کمین سارم
سزد گر خاتمِ لعلش^۹ زسم لافِ سلیمانی
چو اسم اعظم باشد، چه پاک از اهرمن دارم
الا ای پیرِ هررانه مکن عییم و میخانه
که من در ترکِ پیمانه دلی پیمان شکن دارم^{۱۰}
خدا را ای رقیب امشب زمانی دیده برهم نه
که من با لعلِ خاموشش^{۱۱} بهانی صدسخن دارم
چو در گلزارِ اقبالش خرامانم بسحمد^{۱۲} نه
نه میل لاله و نسرین نه برگ^{۱۳} نسن دارم

برندی شهره شد حافظ میان همدمان لیکن

چه عم دارم که در عالم قوام الدین حسن^{۱۱} دارم

دور غزل ۳۲۷: معانی مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بحر هرج مثنی سالم)

۱- هواداران کویش. بفتح او و دوستان و عرواح و مهرورزان کوی وی - در صفحه ۳۹۲ جامع نسخ دیوان حافظ در چند نسخه هواداری بجای هواد و ر آمده که بر مثنی سرحدید در دو هواداری بمعنی مهرورزی و دوستی و عشقورزی و دوستداری - معنی بیت: یا یار جانی خود پیمانی بسنام که تا ریده باشم، عشقورزی یا کوی و دوستداری خایه‌ای را که در آن سکنی داشته باشد جان خویش گرامی مدارم! معنوی هم بحب و دوستداری لیلی بر دیوار خایه‌اش بوسه میرد. مرعی الدیار دیوار بلی. انلیل دال‌الحمدار و ذال‌الحمدار و صاحب الدیار شعبان فلی. ولکن حبّ من سکنی اندیدار ۲- چنگل بکسر اول و دوم نام سرزمینی است حسن شیر در ترکستان - شمع چگن، شمع محفل ریایان چنگل با استعاره محبوب مراد است همچنین است ماه حسن ۳- حسن، بضم اول و فتح دوم شهری است در ترکستان شرقی که مردم آن سزیمانی شهرت داشتند ۴- حبث بضم اول و سکون دوم پلید خوئی و مدعی - معنی بیت: چون سحراد خیاط را حرم‌سرای وصلی فراهم است، اندیشه‌ای از پلید خوئی و مدعی عیبت کنندگان در میان جمع ندارم، سعدی گوید:

روی در روی دوست کسی بگدار تا عنو پش دست می‌باید

۵- سرو: با استعاره مراد یار سرو قامت - معنی بیت: سرو قامتی در خانه دارم که در سانه بالایی موزون وی از سرو یستانی و شمشاد چمن بی‌نیاز شده‌ام، سعدی گوید:

یکی درخت گل استر میان خانه ماست که سروهای چمن پیش قامش هستند

۶- معنی بیت: اگر صد سپاه از ریایان برای بودن در من در بهانگ، مترجم باشد، سپاس و محبت خدای را که مرا عظمی است که بعضی خود لشکر حویان را درهم می‌شکند ۷- حاتم لعل: انگشتری لعل قام یا مهر لعل با استعاره مراد لب لعل پارچه معنی بیت: شایسته است که من یا مهر لعل پوشین او ادعای سلطنت سلیمانی کنم و چون نقش لب او در حکم اسم اعظم یا نام مبین حدی نگهدار من تواند بود، پروائی از رفیایان دیوسیرت ندارم ۸- معنی بیت: ای شیخ خرم‌عبد، بر می‌کنده رفتن من حرده مگیر، چه دلم در کنار گذاشتن ساغر و پوشیدن می بههد خود و هادار می‌ماید و توبه می‌شکند ۹- لعل خاموش: با استعاره مراد لب لعل قام یار که سخن نمی‌گوید - معنی بیت: ای نگهبان، امشب ترا بعد یک لحظه چشم فرو بند و بیامای که من یا لعل لب یار که خاموشیش هم عین سخن گفتن است، گفتنی بسیار دارد ۱۰- برگ: بفتح اول و سکون دوم سرو سودا و آرزو منائی گوید.

برگ بی‌برگی مداری لاف درویشی مری رح چو عیاران میارا جان چو سامردان مکن

۱۱- قوام الدین حسن: وزیر محبوب شاه شیخ بو سحاق، نگاه کنید بغزل ۱۱ شماره (۱۲) - معنی بیت: حافظ بی‌نگساری و ناپرواخی در میان دوستان هم نفس با میرد در گشت ولی تشو می از خرده گیری عیجویان

ندارم چه فوادم الدین حسن پایبرد و دستگیر منست؛ صحت النعات از عایب (شهره شد) بحتکم (عم دارم) در این بیت مراعات شده است.

غزل ۳۲۸

من که باشم که بر آن خاطرِ عاطر^۱ گنزم؟
 طعنها میکنی، ای خاکِ درت تاجِ سرم
 دلبراهِ بسنده نوازیت که آموخت؟ بگو
 که من این ظنِ بمرقیبانِ تو هرگز نبرم^۲
 هبتم بدرقهٔ راه کن، ای طایرِ قدس^۳
 که درازست ره مقصد و من نسو فرم
 ای نسیمِ سحری، بزدگی من جرم^۴
 که فراقموش مکن وقتِ دعایِ سحرم^۵
 حرم آن روز گزین مرحله بریدم سار
 وز سرِ گویِ نو پرسند رفیقانِ خبرم^۶
 حافضا، شایسد اگر در طلبِ گوهرِ وصل
 دیده دریا کنم از اشک و درو عوطه خورم^۷
 پایهٔ نظم بلندست و جهاتگیر، بگو
 نا کد پادشهِ بحر دهان پرگهرم^۸

وزن غزل ۳۲۸: فاعلاتن فعلاتن فعس (بحر رمل شش مخبون معذوف)

۱- عاطر: بکسر سوم بوی عطر دارنده، بویا و خوشبوی، صفت خاطر - معنی بیست، من آن قدر و مقدار ندارم که بر آن ضمیر پاکیزه بویا گذاری کنم و یاد من در خاطر وی آید، ای که غبار آستانت دهبیم احتعار بر تارک منست، تو مهربانها می‌ورری و از من یاد میکنی ۲- معنی بیست: ای دلستان، چه کسی بتو تعلیم داد که با چاکرت مهربان باشی، چه من هرگز گمان ندارم که مراغبی و بگهبانان تو بنده‌ی تواری ترا آموخته باشند ۳- طایرِ قدس: پردهٔ بهشتی یا مرغِ بهشتی یا ستارهٔ مقصود پیرِ دیل یا رهسای روحانی محبوب - معنی بیست. ای پردهٔ بهشتی دعا و حمایت و توجه باطنی خود را بگهبانی من بگذار، چه راه تا مرلکه مقصود طولانی است و من رهروی سفر ناکرده و رنج راه نیازموده‌ام ۴- معنی بیست. ای یاد نرم سحر گاهی، مراتب چاکری و ارادت

مرا بر رهنمای روحانی عرصه دار و بگو که در آن بنده به گام دغای سحر یادی بهر ما ۵ - معنی بیت:
خوشا دوری که درین مرلگاه کوچ کنم و چون دوسن پرستی جان من ایند از سر کوی تو خبر از من گیرند
یعنی چه خوشی است امروز که نکوی وصل رسیده باشم ۶ - معنی بیت: ای حافظ، مرا سزد که در جشن
مروارید وصال دوست چشم را از باران مرتضی دریا سارم و در آن غوطه رسم ۷ - معنی بیت: مقام و درجه
سحق منظوم می والا است و شهرت آن عالمگیر، بهر ماروی دریا (سلطان البحر) بگو که بعنوان صله دهان مرا
از مروارید ایاشته سارد.

غزل ۳۲۹

حوزا^۱ سحر نهاد حمایل^۲ برابرم
یعنی علام^۳ شام و سوگند می خورم
ساقی بیا که از مدد^۴ بخت کارسار
کامی که خواستم ز حیداء شد میسر^۵
جامی بنده که باز بشادی روی^۶ کشاء
پیرانه سر هوای جوانیست در سرم
راهم مزن بوصف زلال^۷ حضر که من
از جام شاه جرعه کش حوض کوثر^۸
شاهها اگر بعرش رسانم مریر^۹ فضل
مملوک^{۱۰} این جاسم^{۱۱} و مسکین^{۱۲} این درم^{۱۳}
من جرعه نوش بزم تو سودم هزار سال
کی ترک^{۱۴} آشخورد^{۱۵} کند، طبع خوگرم
ور باورت نمیکند^{۱۶} از بنده این حدیث
از گفته^{۱۷} کمال^{۱۸} دلیلی بیاورم
گر برکت^{۱۹} دل از تو و بردارم از تو مهر
آن مهر سر که اهکم^{۲۰} آن دل کجا بزم
منصور بن مظفر غاریست^{۲۱} حرز^{۲۲} من
وز این خفته^{۲۳} نام بر اعدا مظفر^{۲۴}

عهد الست^{۱۲} من همه با عشقِ شاه بود

وز شاهراهِ عمر بدین عهد بگردم
گردون چو کرد نظمِ ثریا^{۱۳} بامِ شاه

من نظم در چرا نکم از کس که کمترم؟
شاهین صفت چو طعمه چشدم ز دستِ شاه

کی باشد التفاتِ بصیدِ کبوترم^{۱۴}
ای شاهِ شیرگیر چه کنم گرددار شود

در سایه تو ملکِ قراعت^{۱۵} می‌رم
شهرم بهینِ مدحِ تو صد ملکِ دل گشاد

گوئی که تیغِ تستِ زبانِ سخورم^{۱۶}
بر گاشی اگر بگذشتم چو ببادِ صبح

بی عشقِ سرو بود و نه^{۱۷} شوقِ صنوبرم
بوی تو می‌شیدم و بر یادِ روی تو

دادند ساقیانِ طربِ یکدو ساغر
مستی بآبِ یکدو غیب^{۱۸} وضع بنده نیست

من سالخورده پیرِ خرابان پرورم
باسیرِ اخترِ فلکمِ داوری^{۱۹} بسیست

انصافِ شاهِ ببادِ درین قصه یاورم
شکر خدا که باز درین اوجِ بارگاه

طاووسِ عرش^{۲۰} می‌شنود صیحه شهرم
نامم ز کنارخانه عشاقِ معهود

گر جز محبتِ تو بود شغلِ دیگر
شبیلِ الاسد^{۲۱} بصیدِ دلم حمله کرد و من

گر لاغرم و گرنه شکارِ غصفرم^{۲۲}

ای عاشقانِ رویِ تو از ذره بیشتر
 من کی رسمِ بوصولِ تو کز ذره کمتر^{۲۲}
 بنما بمن که مگر حسنِ رح تو کیست
 تا دیده‌اش بگزیند غیرت^{۲۳} برآورم
 بر من فتاد سایه خورشیدِ سلطنت^{۲۴}
 و اکنون فراغتست ز خورشیدِ خیاورم
 مقصود ازین معامله بازار تیریت^{۲۵}
 نی جلوه میفروشم و نی عشوه میفروم

درد غزل ۳۲۹: (مفعول فاعلات معاضل فاعس) بحر مصارع منس احرب مکفوف معذوف)
 ۱- جورا: بفتح اول و سکون دوم برج دو پیکر، در عربی جوراء سالف معذوفه است. ۲- حمائل: حمائل، علاقه و بند شمشیر، بر نگاه کند بفرل ۳۰۷ شماره (۱۰) - معنی بیت: سحرگاه دو پیکر (برج جورا) که آن را شکل مردی با حمایل و شمشیر ضرور میکرده و ریزش صورتش (شمار مایل) علاقه و بند شمشیر طود را بپیشان فرمانبرداری از شاه گشود و پیش من نهاد که سده زر خرید پادشاهم و برین جاگری قسم یاد میکنم؛ در قدیم رسم بوده است که چون امیری بر دشمن میرفته حمائل و شمشیر را از پیکر با احترام شاه میگشود و بپیشان تسلیم و اطاعت در پیش وی می نهاد. ۳- کوثر: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم نام جوشی است در بهشت - معنی بیت: با بیان پاکی و صفای چشمه آب حیات که خضر بی از آن نوشید و هرن دلم بشو و فریبش مده که من از ساغر پاده در برم شهریار جرعه نوش شراب ظهور از حوض کوثرم. ۴- مخلوک: پنده زرخریده اسم مفعول از ملک بکسر اول. ۵- جدب: بفتح اول آستان. ۶- در درگاه و بارگاه. ۷- آبخورده: آبشخور، مشرب، اسم مکاب، جایی که از آن آب نوشد - معنی بیت: من در مجلس عشرت تو سالیان بسیار پاده نوشیده‌ام سرشت من که چنین خو گرفته است، این آبشخور را رها نمیکند. ۸- باورت میبکنند: باورت میشود و تصدیق میکنی، ت ضمیر مفعولی، این حدیث مسد لیه باورت میکند، مسد و رابطه و ضمیر مفعولی یا متمم فعل. ۹- کمال: مقصود کمال بدین سجعیل اصفهانی شاعر نامی (در گذشته سال ۶۳۵) که حافظ با اندکی تمیز در قافیه یعنی «برم» بجای «کتاب» بیت معروف قصیده کمال را نصیب کرده است. ۱۰- عاری: بجهگو یا پیکارگر یا دشمن دین، اسم فاعل از غزو بفتح اول و سکون دوم، لقب شاه منصور بن شرف الدین مظفر هررتد امیر مبارز الدین محمد از آل مظفر که در سال ۷۹۰ بر شیراز از مسلط شد. ۱۱- حرر: بکسر اول و سکون دوم تعزید - معنی بیت: تعزید و پناه استوار من منصور فرزند مظفر غاری است و پدید این نام فرخنده بر دشمنان پیروزم. ۱۲- عهد است: پیمان روز الست یا روز اول یا روز نخست - نیز نگاه کنید بفرل ۲۴ شماره (۱) - معنی بیت: پیمان من از آغار آغریش با مهر پادشاه استوار شده است و از راه

گشاده زندگانی بر همین عهد میگذرم و میروم یعنی رادت و محبت من بشهریار جاودانی است ۱۳ - ثریا: بهم اول و فتح دوم و تشدید سوم پروین - معنی بیست: چون فلک گردن بد پروین با عقد ثریا را بام شاه پرشته کشید، من چرا بروارید معنی را بام شهریار مظلوم سازم، چه از دیگر ستایشگران درسی مقام کمتر نیستم ۱۴ - معنی بیست، من که چون بار شکاری از دست شهریار سوا لة حصان خسورده ام، دیگر بسطر بسر شکاری ضعیف چون کجوتر نکتم ۱۵ - مذک مر غب، بهم اول کشور آمده دلی، تشبیه صریح ۱۶ - معنی بیت شعر من بیست و هر حدیگی سبایش تو صد کشور دل را مسحر کرد پذاری که ریان سفندان من شمشیر کشور گشای تست - می و نه حرف ربط دو گانه برای عطف در نمی ۱۷ - عیب: بکسر اول و فتح دوم انگور - معنی بیست، حال من چنان بیست که بآب یک دو دانه انگور مست شوم، من پیری که سال و پرورده میگذرد عشقم، شاعری گوید:

کفایت کی دهد این بلدها بمحسی ما / هم زمانه سبهی شد رمی پسرستی ما
۱۸ - داوری: شکایت و حکومت - معنی بیست، ز گردش فلک بسیار شکایت دارم، داد شهریار در این عرص حال مددگار من باد ۱۹ - طاموس عرش، مر و طاموس املائی که است که از القاب حزقیل است ۲۰ - صبت، بکسر اول اواره - معنی بیت: سبای حدی را که بار دیگر در این آستان که با فلک از عظمت و رفعت پهلو میرد حزقیل طاموس عرشتگان آسمان آزار شهر مرا می شود مقصود ایست که شهرت من در آسمان بگوش حزقیل بر رسیده است ۲۰ - شبیل الاسد، بچه شیر، شبیل بکسر اول و سکون دوم و آمد بفتح اول و دوم خوانده شود ۲۱ - غصص، بفتح اول و دوم و سکون سوم و فتح چهارم شیر بیست ۲۲ - معنی بیست: ای آنکه شبفتگان جمالت از عدد درات افزونترند، من به صورت توام بار یافت چه از دره خرد هم ناچیزترم ۲۳ - گزلبک غیرت: بکسر اول و سکون دوم و کسر سوم کارد رشک، تشبیه صریح - معنی بیت: بمن شان بد که ریباتی جمال ترا که نکدیپ میکند، تا من چشم او را با کارد حمیت و رشک از کاسه بیرون کنم ۲۴ - خورشید سلطنت: مهر پادشاهی، تشبیه صریح ۲۵ - بازار نیری، بازار رونق دادن و گرم کردن - معنی بیت: مراد من از این شیوه رفتار بار خود در رونی دادن است و گر نه ظاهر سازی و جلوه نمائی عرصه میکنم و خریدار بیرنگ هم نیستم.

غزل ۳۳۰

تو همچو صبحی و من شمع خلوت محرم

تسلی کن و جان بین که چون، همی سپرم

چنین که در دل من داغ زلف سر کش تست

بمنفعه زار شود تیرتم، جو در گذرم

برآستانِ مرادت^۱ گشاده‌ام در چشم
 که یک نظر هکنتی، خسود فکندی از نظرم
 چه شکر گویمت، ای خیلِ غم، عفاک الله^۲
 که روزِ بیکسی آخرِ نمبروی رسم
 غلامِ مردمِ چشم که با میاه دلی^۳
 هزار قطره ببارد چو دردِ دل شرم
 بهر نظر بتِ ما جلوه میکند، لیکن
 کس این کرشمه نبیند که من همی نگرَم^۴
 بخاکِ حافظ، اگر یار بگذرد چون باد
 زشوق در دل آن تنگنا^۵ کفنِ بدرم

ورن غزل، معادلن معالین معال معال (بهر مجتث مشن مخبون معذوف)

۱ - معنی بیت: نو بامداد روشی و من شمع جلوتگاه ما را پرده حرم که در واپسین دم رسیدگانی است، ای پخته نمکین بگشا و بگر که چه آسان جان تسلیم میکنم ۲ - معنی بیت: ایسگونه که در حیا طرم شور جانگدازی از درار دستی و سربچی گیسوی نو بها است پس از مرگ بسبب این داغ از خاک من پشیمان حسرت دل بنفشه میروید ۳ - آستان مراد: استعاره مکبه و همچین است در چشم - معنی بیت: پر درگاه تو که آستان مقصود است، دیده امید در حتم تا یکبار بچشم غنایت در من نگاه کنی ولی تو بمن بی اعتنائی کردی و مرا از نظر انداختی ۴ - عفاک الله، بفتح عین و کاف، جمله دعائی است خداوند ترا سلامت دارد - معنی بیت: ای لشکر اندوه، حدوند ترا سلامت دراد من ز عهد سپاسگزاری از تو بر نمی آیم، چه در دورگار تنهائی و فراق یاران از من جدا میشوی و هواره در کنار می ۵ - میاه دلی، بکتابه مراد پیرحمی - معنی بیت: چاکر مر دمک دیده‌ام که اگر چه سیاه دل و بیرحم منته آنگاه که من غمهای دل را یکایک بر زبان میآورم، قطره‌های پیشمار سرشک روان میسارد ۶ - معنی بیت: ربای مادر برابر هر چشمی نمایشی از حس میدهد ولی هیچکس این ناروغه را که من از وی می بینم نمی‌یابد ۷ - تنگنا: بفتح اول و سکون دوم و سوم جای تنگ، اسم مکان مرکب از صفت (تنگ) و پسوند اسم‌ساز (نا) - معنی بیت: اگر محبوب بر گور حافظ مانند نسیم بک سیرگداری آرد، من از اشتیاق دیدارش در آن جای تنگ جامه مرگ را چاک میزنم.

غزل ۳۳۱

بتیغم گر کشد دستش نگیرم

وگر نیرم زند منت پذیرم^۱

کمانِ ابرویت را گو بزن تیر
 که پیشِ دست و بازویت بمیرم^۱
 غمِ گیتی گر از پایم در آرد
 بجز ساغر که باشد دستگیرم؟
 بر آی ای آفتابِ صبحِ امید^۲
 که در دستِ شبِ هجران اسیرم
 بفریادم رس ای پیرِ خسراوات
 بیک جرعه جوانم کن که بمیرم
 بگیسوی تو خوردم دوش سوگند
 که من از پایِ تو سر برنگیرم^۳
 بسوز این خرقهٔ تقوی تو، حافظ^۴
 که گر آتش شوم، دروی نگیرم

ورد غزل ۱۳۶ معاین معاین فحولن (بهر هزج مستحسن محذوف)

۱ - منت‌پذیر: سپاسگزار، صفت مرکب فاعلی، مصدر ۲ - معنی بیت: فرمان بده تا کمان ابروی تو بر من بر افکند. خدا کند که پیشِ مرگ و همدی دست و یاروی تو گردم ۳ - صبح امید: تشبیه صریح - معنی بیت: ای چهرهٔ یار که مهر درخشندهٔ پامداد امید می نمایان شو که در پیچهٔ تاریکی شب فراق گرفتار آمده‌ام ۴ - معنی بیت: دیشب بر لب تو قسم یاد کردم که هر بر فلحت بهم، همانگونه که گیسوی تو سر بر پای تو دارد ۵ - حافظ: اسم حافظ از لحاظ دستوری عطف بیان «تو» - معنی بیت: ای حافظ، تو این دلقِ پرهیزگاری را کارانه را با تو در افکن و نابود ساز، چه اگر من چون آتش هم گرم معش شوم، در این خرقه تأییری نتوانم کرد؛ صفت التفات از مخاطب به متکلم در این بیت مراعات شده است.

غزل ۳۳۲

مزن بر دل ز نوکِ غمزه تیرم
 که پیشِ چشمِ بیمارِ بمیرم^۱
 نصابِ حسن^۲ در حدِ کمالست
 زکاتم ده که مسکین و فقیرم

چو طفلان تا کسی ای زاهد، فریبی
 بسببِ بسوستان و شهد و شبرم^۱
 چنان پر شد فضایِ مینه^۲ از دوست
 که فکرِ خویش گم شد از ضمیرم
 قدح پر کن که من در دولتِ عشق^۵
 جوانبخت جهانم، گر چه پیرم
 قسراری بستم با می فروشان
 که روزِ غم بجز صاغر نگیرم
 مبادا جز حسابِ مطرب و می
 اگر نقی کشد کلکِ دهرم
 درین غوغا که کس کس را نبرد
 من ^{از} پیرِ مغان مت پذیرم
 خوشا آندم کز استغایِ مستی
 فراغت^۴ باشد از شاه و وریرم
 من آن مرغم که هر شام و سحرگاه
 زبام عرش می آید صغیرم^۶
 چو حافظ گنج او^۷ در سینه دارم
 اگر چه مدعی بیند، حقیرم

وزن غزل ۴۴۲: مفاعیلن مفاعیلن هجول (بهر هرج سدس معذوف)

۱ - معنی بیت: با پیکانِ تیرِ کرشمه و نازِ دلم را هدفِ مبار که من خود در برابر چشمِ خمار آلود تو جان می سپارم و نیازی به تر افتادن نیست ۲ - فضایِ مینه: فضایِ زیباتی و سرمایهِ زیباتی - معنی بیت: سرمایهِ زیباتی تو بدرجه و حدِ کاملِ رسید است که رکابِ آن را دادن واجب است پس رکابِ حسنِ خود را باین بیدل در مانده نهید دستِ پرداز ۳ - معنی بیت: ای پارسا دیگر مرا چون کودکان بوعده نعتهای بهشتی مانند سبب و غسل و شیر غریب مده که من تنها شهید لب و سبب ز سبختان یار را خواهم ۴ - فضایِ مینه: کشادگی یا بهشتِ مینه تشبیه صریح - معنی بیت: آنگونه بهشتِ سینه از هوای دوست پرگشت که اندیشه خودی فراموش شد و ناپدید گشت ۵ - دولتِ عشق: یمن و سعادت و اقبالِ محبت تشبیه صریح - معنی بیت: صاغر

سرشار بده که من بسعدت عشق یار یکتا بیکبخت جهان گنشم اگرچه پیر شده‌ام ۶ - معنی بیت: اگر خامه
 دبیران محاسب یا کرام الکاتبین در نامه حساب من چیری پیورسد، امیدوارم که سنها هرینه را مشکر و باده
 باشد ۷ - استعای مستی: بی نیازی سرمستی و رهاپش از قید خودی ۸ - فراغت: به فتح اول در میان
 فارسی بمعنی فراغ و آسوده‌الی ۹ - صفر: به فتح اول آوار - معنی بیت: من آن طایر قدسی‌ام که در پس
 خاکدان اسیرم و هر شب و بامداد بگاه آوار جاهای پاک از هزار تحتگاه آسمان مرا بسوی خود میخوانند
 حافظ در غزل دیگر فرماید:

ترا ز ککرة عرش میزنند صبر بد نیت که درین دامگه چه استلاست
 ۱۰ - گنج او بامتناره مقصود گنج عشق یار - معنی بیت: حافظ وار گنج عشق دوست را در صبه
 پنهان کرده‌ام، هر چند رقیب مرا بدیده خواری بگرد

غزل ۳۳۳

نمازِ شامِ غریبان چو گریه آعارم

بمویهای^۱ عریبانه قصه پردازم

بیادِ یار و دیار آنچنان مگریم زار

که از جهان ره و رسم صفر براندارم^۲

من از دیارِ حبیب نه از بلادِ غریب

مُسهِماً، بسرفیقانِ خسود رسان بشارم

خدا را مددی، ای رفیقِ ره، تا من

بکویِ میکه دیگر علم بسرافرازم^۳

خرد زبیری من کی حساب برگیرد

که باز با عسی طفل^۴ عشق می‌بازم

بجز صبا و شمال نمی‌شناسد کسی

عزیر من، که بجز باد نیت دمازم^۵

هوایِ منزلِ یار، آبِ رندگانی^۶ ماست

صبا بیار نسیمی ز خاکِ شیرازم

سرشکم آمد و عیم بگفت روی بروی

شکایت از که کنم؟ خاکِ گیت غمازم^۷

ز چنگِ زهره^۱ شنیدم که صبحدم میگفت

غلام^۱ حافظِ خوش لهجه خوش آوازم

ورنُ غزل ۳۳۳: مفاعیل فاعلن مفاعیل فاعلن (سر محنت مشن معیون اصلم)

۱- سرمویه: جمع مویه بمعنی گریه - معنی بیت: یهنگام نزاری که در شام غربت و دوری از دیار و یار خوانده میشود. چون گریستن گیرم یار دلیهای غریب وار ماحرای خود را بار میگیریم ۲- معنی بیت: پیاد دوست و شهر یار چنان موزناک گریه خواهم کرد که از گیتی شیوه و آئین سفر را نابود سازم ۳- معنی بیت: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم و کسر چهارم نگاهبان و ایمن سازنده از ترس و یب، از صفات خداوند است - معنی بیت: من از شهر دوست آمده‌ام به از کشور بیگانه ای خداوند نگاهبان مرا که آوازه شنیدم بدیار خود بزد یاران یار گردان ۴- معنی بیت: ای همسر من برای خنودی خدا یاری فرما تا بار دیگر در کوی میفروشی درفش اقامت افراشته دارم ۵- معنی طفل: بفتح اول و دوم بشی سوجوان، موصوف و صفت - معنی بیت: عقل که سال مرا پیر بحساب نمی‌آورد و جوان می‌پندارد چه می‌پند که با نگاری تو جوان و ریا مهر می‌وردم ۶- معنی: بفتح اول و سکون دوم همدم و هم نفس و محرم ۷- آب زسدگانی آب حیات ۸ - غماز: بفتح اول و تشدید دوم سخن چینی - معنی بیت: اشکم رولی شد و عجب مرا در برابرم هاش کرد (و مرا در عشق و درری رسوا نمود)، از کسی گفتمد بنوام بود، چه سخن چینی من یعنی اشک دشمن حابه را دوست نه بیگانه ناشناس ۹- چنگ زهره: بمعنی اول سار ناهید زهره را را اسنگر فلک بشمرده خداوندگار طرب و موسیقی ۱۰- غلام: بضم اول چاکر زور خرید.

غزل ۳۳۴

گر دست رسد در سر زلفینِ تو بسازم

چون گوی چه سرها که بچوگانِ تو بسازم^۱

زلفِ تو مرا عمرِ درازست، ولی نیست

در دستِ سرِ موئی از آن عمرِ درازم^۲

پروانه^۳ راحت بده ای شمع، که امشب

از آتشِ دل پیشِ تو چون شمع گدارم

آندم که بیک خنده دهم جانِ چو صراحی

مستانِ تو خواهم که گزارند نمازم

چون نیست نمازِ منِ آلوده نمازی^۵

در میکند زان کم نشود سوز و گدازم

در مسجد و میخانه خیالت اگر آید

محراب و کمانچه^۶ زدو ابروی تو سازم

گر خلوتِ ما را شبی از رخ بسروزی

چون صبح بر آفاقِ جهان سربفرازم^۷

محمود بود عاقبتِ کار درین راه

گر سر برود در سر سودایِ ایازم^۸

حافظ، غم دل با که بگویم که درین دور

جز جام نشاید که بود محرمِ رازم

وزن غزل ۲۲۲ مفعول مفاعیل مفاعیل فعلن (سر هزج مثنیٰ مخموف مخموف)

۱ - معنی بیت: اگر بار دیگر در گیسوی تو چنگ در زب، گوی سان سرها در هم چوگان عشقِ حواهم

باحث یعنی جان بارها حواهم کرد ۲ - معنی بیت: گیسوی تو فرد من در حکم رشته دراز زندگانی است اما

افسوس که یک تار از آن رلف فروخته که رشته عمر منست در کفم هست ۳ - پروانه: در اینجا بابیام معنی

بهد پروانه که رخصت و اجازه است منظور شده است - معنی بیت: ای شمع مجلس افروز، رخصت آسایشی

بمن بده تا امشب از سوز درون در بر تو شمع سان بسوزم و بسازم ۴ - صراحی بسم اول مینای می - معنی

بیت: در آن نفس که بیکبار مانند مینای می خنده ار گهر بر آورم و قالب تهی کنم، میخواهم که سر مستان عشق

تو بر جازه می نماز گزارند و قدر این عاشق دلسوخته را بشناسند شاعر گوید:

سردم ز رشک چند بچشم که جام می لب بر لب گذارد و قالب تهی کند

۵ - نمازی: بکتابه یعنی پاکیزه، صفت نسبی ر نماز - معنی بیت: چون سمار من آلوده دامن پاک و

پاکیزه نیست، در میخانه محبت پیوسته در سوختن و گداختن تا آتش عشق آلاشی مرا بزداید و نزاری و پاکم

سازد ۶ - کمانچه: بهنج اول نام نزاری است زهی - معنی بیت: اگر طلعت تو در مسجد و میکند در آینه خیال

من نمایان شود، از دو ابروی تو برای دل خود در مسجد محراب و در میخانه ساز طرب میسازم ۷ - معنی

بیت: اگر یک شب با آفتاب چهره خود خلوت برای ما را روشن کنی، مانند پلداد تایاک بر کران نا کران

عالم سر بفخر بلند کنم ۸ - معنی بیت: اگر سر در راه عشق ایاز خود (محبوب خود) پیارم یعنی جان فدا و

بر حی جانان خویش کنم، در طریق عاشقی فرجام کارم پسندیده و محمود (متوده) خواهد بود: در این بیت

ضمن تلمیح بدانسان عشق محمود و ایاز از کلمه محمود بابیام معنی بعد آن متوده و پسندیده منظور شده

است.

غزل ۳۳۵

در خراباتِ مغان گسر گذر افند بازم
 حاصلِ خرقه و سجاده روان در بازم^۱
 حلقهٔ توبه^۲ گر امروز جو زهاد رنم
 خازنِ می‌کده فردا نکند در بازم^۳
 و در چو پروانه دهد دست فراعِ بای^۴
 جرِ بیدان عارضِ شمعی^۵ نبود پروازم
 صحبتِ جورِ سخوام که بود عینِ تصور
 با خیالِ نو اگر با دگری پردازم^۶
 سَرِ سودایِ تو در سینه بماندی پنهان
 چشمِ سر دامن^۷ اگر باش نکردی رازم
 مرغِ سان از قفسِ خاکِ هوایی گشتم
 بهوایی که مگر صید کند شهبازم^۸
 همچو پتنگ از نکاری ندهی کامِ دلم
 از لبِ خویش چونی یک نفسی بنوازم^۹
 مساجرایِ دلِ خون گشته نگویم با کس
 زانکه جز تیغِ غمت نیست کسی دمسازم^{۱۰}
 گر بهر موی سری بر تنِ حافظ باشد
 همچو زلفت همه را در قدمت اندازم^{۱۱}

وزن غزل ۳۳۵: فاعلاتن فعلاتن فعلاتن معالی (بهر رمل مشمن معیون اصلم)

۱ - معنی یتیم: اگر بار دیگر بیکده معرفت (خر بات معان) راه یابم سرمایه طاعتی را که بهادق
 راهدانه و چاتمار عابدانه فراهم آورده‌ام، بیدرنگ در قمار محبت سخوام باخت و صرف می‌گساری سخوام
 کرده، خواجه حافظ باین غزل شیخ محمدی نظر داشته است.
 از تو با مصلحت خویش نسوزم پردازم همچو پروانه که میسوزم و در میسوزم

۲ - حلقه توبه حلقه در سرای بارگشته، استعاره مکيه - معنی پسته، اگر امروز حلقه در بارگشت و بویه را بگویم و راه دشوم و از عشق روی بنایم، مرد بگهان میباید در بروی من بخواهد گشود چه میخانه مقام عاشقان است نه جایگاه عاقلان ۳ - سراغ یار، بفتح اول آسودگی دل ۴ - عارض شمع، چهره بر ابروخته چون شمع، موصوف و صفت بسی از شمع - معنی پسته، اگر پروانه آسودگی و ابرو صنی بدست آید، جر بر گرد آن چهره بر ابروخته چون شمع با پاک پرواز نکند ۵ - معنی پسته، با وجود چهره تو در آینه خیال اگر نکس دیگر بنگرم عین گونه فکری است و از این روست که همیشگی با سیه چشمان بهشتی را هم خواستار نیست، سعدی گوید:

حضور لعلها که چنین روی بهشتی بیند گرش انصاف بود مستتر آید بقصور
۶ - چشم نر داس، چشم گناهکار و گریان موصوف و صفت - معنی پسته، اگر دیده گریان سر عشق را آشکار نمیکرد، راز شیمیکی من بر جمال تو همچنان در فضای سیه میباید ۷ - معنی پسته، از تنگنای نفس خاک پرندوار هواگیر شدم و پرواز آمدم و از دام معنی رستم، در این اسدینه و خیال که شاهباز عالم قدس شاید مرا صید کند ۸ - معنی پسته، اگر ماسد چنگ با یکبار در آغوش گرفتن مرا بسراد دل سهرسانی، یکدم بوارش همچون نی لب بر لبم بنده، سعدی گوید:

همچو چنگم سر سلیم و ارادت در پیشی تو بهر صرب که خواهی بسرن و بسوادم
۹ - معنی پسته، سرگذشت دل خویش و با کسی در میان میباید چه خون گشنگی دل من بشیر عشق نیست و جر تع غم مرا یاری هضم باشد ۱۰ - در قدمت اندازم، در پای تو نثار کنم.

غزل ۳۳۶

مژده وصل نو کو کز سر جان برخیزم
طایر قدسم و از دام جهان برخیزم^۱
بولای^۲ تو که گر بنده خویشم حونی
از سر حواجگی کون و مکان برخیزم
یارب از ابر هدایت^۳ برسان بارانی
بیشتر زانکه چو گردی زمین برخیزم
بر سر تربت من بسامی و مطرب بنشین
تا بسویت زلحد رقص کان برخیزم^۴
خیز و بالا^۵ بنمای بستم شیرین حرکت
کز سر جان و جهان دست قشان برخیزم

گرچه پیرم توشی تنگ در آغوشم کش
تا سحر که ز کنار تو جوان برخیزم
روزِ مرگم نفسی مهلت دیدار بده
تا چو حافظ ز سر جان و جهان برخیزم^۱

وزن غزل ۳۴۶: فاعلاتن فعلاتن فعلی (بحر رمل مثمن معجون اصلم)

۱ - معنی بیت: بود دیدار و خبر خوش وصال تو کیجاست که من جان فدای آن کنم و بترک این پیوست
هست بجا گویم، من پرندۀ عرش آشیانم و با بشارت وصال تو از بد جهان خفاکی جویشتن را رها خواهم
ساخت ۲ - ولا بکسر اول دوستی محقق ولاء مصدر مفاعله (موالات) - معنی بیت: بدوستی و مهر نو
میکنند میخورم که اگر مرا چاکر خودشماری از فکر سروری یافتن بر جهان آفرینش دست بردارم ۳ -
ابر هدایت: ابر راهمائی و کرم، تشبیه صریح - معنی بیت: پروردگارا، پیش از آنکه وجود من همچون غباری
از فضای هستی بر حیرد و بپدید گردد، از ابر کرم خود قطره آب عیانی بر این دره ساجیر بپاشان؛ مقصود
است که خداوند پیش از آنکه مرگ فرارسد، هدایت فرما و رحمتی آور ۴ - معنی بیت: بر خاک من با جام
بلند و رامشگر گام رنجه کن و هرود آی نام بر روی وصال تو از بهانگاه گور با وحد و شوق بر حیرم و در بزم
شریک شادی تو شوم ۵ - بالا: فد و قامت - معنی بیت: ای زیبایی خوش رفتار بر پا بایست و با قامت بلند
خود جلوه گری آغاز کن، تا من پای کویان و هست افشان از شور و اشتیاق دست از جان و جهان بشویم و
بترک هر دو گویم ۶ - معنی بیت: هنگام مردن من رخصت ملاقات ارجمندی دار تا حافظ و در پفرزندگی این
دیدار جان فدا کنم و دست از جهان بشویم، حافظ در عزل دیگر فرماید:
ایس جهان عاریست که بمحافظ سپرد دوست روری رخن پیچم و تسلیم وی کنم

غزل ۳۴۷

چرا نه در پی عزمِ دیارِ خود باشم
چرا نه خاکِ مر کویِ یارِ خود باشم؟
غمِ غریبی و غربت چو بر رمی تابم
بشهرِ خود روم و شهرِ یارِ خود باشم^۱
زمحرمانِ سرا پرده وصال شوم
ربندگانِ خداوندگارِ خود باشم^۲

چو کارِ عمر نہ پیداست باری آن اولی^۱
 که روزِ واقعه^۲ پیشِ نگارِ خود باشم
 زدستِ بختِ گرانِ خواب^۳ و کارِ بیسامان
 گرم بود گلهٔ رازدارِ خود باشم
 همیشه پیشهٔ من عاشقی و رندی بود
 دگر^۴ بگوئیم و مثنویِ کارِ خود باشم
 بود که لطفِ ازل رهنمون شود حافظ
 و گرنه تا باید شرمسارِ خود باشم^۵

وزن غزل ۳۳۷: مععلن مععلن مععلن (بحر مجتث مثنیٰ معیون اصل)

۱ - معنی بیت: چون اندوه آوارگی و دور ماندن از وطن را میتوان تحمل کنم و تاب آورم، بدبار خود باز میگردد تا پادشاه و صاحب اختیار خویش باشم. ۲ - معنی بیت: در شهر خود از رازداران حرم و صل یار خواهم شد و جاکری از مدگان سرور خود خواهم گشت و سر در پیش بیگانه فرود نخواهم آورد. ۳ - اولی: بفتح اول و مکون دوم و الف مقصوره در آخر سزاوارتر، الف تعریف یا صفت تفصیلی. ۴ - واقعه: یکسر سوم مرگ - معنی بیت: چون حال زندگانی معلوم نیست، خلاصه سزاوارتر آن باشد که روز مرگ و هنگام رحیل در پیش یار خود در وطن جان سپارم. ۵ - بخت گران خواب: طالع مسکین خواب، موصوف و صفت ترکیبی - معنی بیت: اگر از سنم طالع خواب آلود و پریشان حال خویش رجحانی داشته باشم، سر بگریبان خود مرد میبرم و راز دل را فاش نمیکم. ۶ - دگر، دیگر بمعنی از این پس، فید زمان. ۷ - معنی بیت: امید است که مهر بی پایان ابروی برای بازگشت بوطی دستگیر و رهبر من شود و اگر چنین نباشد تا قیامت شرمندۀ خواهم بود که چرا پتک یار و دیار خویش گفتم.

غزل ۳۳۸

من دوستدارِ رویِ خوش و مویِ دلکشم
 مدهوشِ چشمِ مت و میِ صافِ بیفشم^۱
 گفتم زمرِ عهدِ ازل یک سخن بگو
 آنکه بگویمت که دو پیمانۀ درکشم^۲
 من آدمِ بهشتیم اما درین سفر
 حوالیِ امیرِ عشقِ جوانانِ مهوشم^۳

در عاشقی گزیر نباشد ز ساز و سوز

استادهام چو شمع، مسترمان ز آتشم^۵

شیراز معدن لب لعلست و کان حسن

من جوهری مفلسم، ایرا^۶ مشوتم

از پس که چشم مست درین شهر دیده‌ام

حقاً^۷ که می نمی خورم اکنون و سر خوشم

شهریست پر کرشمه حوران زشش جهت

چیزیم نیست و نه حریدار هر ششم^۸

بخت ارمدد دهد که کشم رخت سوی دوست

گیسوی حور گرد فشانم و مفرشم^۹

حافظ عروس طبع^{۱۰} مرا جلوه آرزوست

آسه^{۱۱} ندارم، از آن آه می‌کشم

وزن غزل ۳۳۸، معول فاعلات معاهیل فاعلن (بحر مصارع شمس احرب مکثوف محدود)

۱ - مدهوش: بیخود و حیران، اسم معول از دهش بفتح اول و دوم ۲ - یعنی: حالش و سره، صفت

می ۳ - معنی بیت: گفتمی از راز پیمانی که خداوند بر آمریدگان بر پروردگاری خود در روز محبت گرفت تا در مقام عشق الهی اسوار باشند مطلبی بر زبان آورم، من آن رمان با تو را این در سخن می‌گویم که دو ساغر باده بنوشم و حالی دست دهد: غبار هدای گوید

روزی که می‌گرفتند پیمان رسل قلم عشق از میان درات در چسبجوی ما بود

۴ - معنی بیت: من انسانی از اهل بهشتم و یکن درین سیر و سلوک اینک گرفتار عشق ماه رویان زیبا

شده‌ام تا بحکم الْمَجَارُ فَطَرَهُ الْحَقِيقَةُ (مجار پل حقیقت است) از عشق مجاری به عشق حقیقی رسم ۵ - معنی

بیت: در آئین مهرورزی چاره‌ای جز سرخس و ساحل نیست، من شمع مان استوار پیا حاسنه‌ام مرا از آتش

محنت و بلای محبت بهراس می‌فکمی که مرا بیمی از آن نباشد ۶ - ایرا ازین رو، حرف ربط برای تعلیل -

معنی بیت: شهر حسن حیر شیراز کان لب مع غام و مرکز ریائی است، ولی من گوهرشناسی تهیدستم، از این

رو پریشان خاطریم که توان خرید مرا نیست ۷ - حقاً، بفتح اول و تشدید دوم به معنی بحقیقت می‌گویم، قسید

تأکید جانشین جملات معنی بیت: چندان دیده‌ام مست حمار آلوده در شیراز مشاهده کرده‌ام که برآستی می‌گویم که

من شراب هم اکنون می‌نوشم ولی از دیدار چشمان مست ربابان مست شده‌ام ۸ - معنی بیت: شیراز از

شش سوی پر از باز و غمره سیه چشمان بهشتی روی است، من مرعیه‌ای ندارم و اگر داشتم هر شش جهت شهر را که پر از کرشمه است میخردیم ۹- بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم بهالی و نوشک و شادگونه- معنی بیت: اگر طالع باری کند که رحمت سفر بکوی دوست برم، آنگاه بهیمنت و فرخندگی این توفیق سیه چشمان بهشتی با گیسوی خود غبار را از بهالی و بترم خواهد افشاند و خدمتگزار من خواهد شد ۱۰- عروس طبع: تشبیه صریح- معنی بیت: ای حافظ عروس آراسته قریحه من آرزومند جلوه‌گری و حسن نمائی است ولی محضرقی آینه رو ندارم تا جمال طبع و قریحه خود را بوی بسایم، ایست که تأسف میخورم و آه بر لب دارم

غزل ۳۳۹

خیالِ رویِ تو چون بگذرد بگشِ چشم
دل از پیِ نظرِ آید بسویِ روزنِ چشم^۱
سزایِ نکیه‌گفتِ مظری نمی‌بیم
منم زعالم و این گوشتِ معینِ چشم^۲
بیا که لعل و گهر در شارِ مقدمِ تو
ز گنجِ خیانتِ دل^۳ میکشم برورنِ چشم^۴
سحرِ سرشکِ روانم سرِ حیرابی داشت
گرم نه خونِ جگر میگرفت دامنِ چشم^۵
نخست روز که دیدم رخِ تو دل میگفت
اگر رسد حلیِ خونِ من بگردنِ چشم^۶
بویِ مسزده وصالِ تو تا سحر شبِ دوش
براهِ باد نهادم چسراعِ روشنِ چشم^۷
بمردمی که دلِ دردمند حافظ را
مزن بناوکِ دلدوزِ مردم افکنِ چشم^۸

ورن غزل ۳۳۹: معاذن صلاتی معاذن فلاب (بهر محنت منس محبوب مفسور)

۱- معنی بیت: چون صورت خیالی تو بر گلزار دیده گذر کند، دلم برای دیدار خیالِ رویِ تو از سیه برورنِ چشم می‌شناید ۲- معنی بیت: شایستهٔ مسدود شدنِ تو نظر گاهی می‌یابم و از این روسِ ارحمِ جهان ملال راویۀ معصومِ چشم گشته‌ام ۳- گنجِ خیانتِ دل، گنجیۀ صمیم، تشبیه صریح ۴- رورنِ چشم، در

صفحه ۲۰۵ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزند معزن چشم بجای روض چشم آمده که بر متن ترجیع دارد و علاوه بر آن قافیه هم مکرر میشود - معنی بیت: بشتاب که لعل و مروارید اشک را برای افشاندن در قدم تو از گنجینه دل بخزانۀ دیده میآورم ۵ - معنی بیت: اگر خون چگره گوشۀ چشم را نمی گزرفت و راه پر اشک نمی بست، سحرگاه آب روان دهنده من عهد و پیمان کردن سرای دل داشت ۶ - معنی بیت: روراول که دل بر چهره تو نظر کرد گفت: اگر آسیبی بمن رمد و حالم تباه شود خون من بر فقه چشم است که دید و دل را گرفتار بلای عشق کرد، با باطلهر گوید:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد که هر چه دیده بید، دل کسند باد
۷ - چراغ چشم: تشبیه صریح - معنی بیت: با روی حیرت و خوش وصال دوست دوشینه نایگاه چراغ فروزان دیده را بر رهگذار باد نهادم بکنایه یعنی کاری بیهوده و بی نتیجه کردم ۸ - معنی بیت: نرا بسانیت و اسانیت سوگند میدهم که خاطر و مجور حافظ را آماج نیر دهرانش مردم کشی دیده خود مسار

غزل ۳۴۰

من که از آتش دل چون حم می در جوشم
مهر بر لب زده خون میخورم و خاموشم
قصید جانست طمع در لب جانان کردن
نو مرا بین که درین کار بجان می کوشم^۱
من کی اراد شوم از غم دل چون مردم
هندوی زلف^۲ بستی حلقه کند در گوشم
حاش الله^۳ که نسیم معتقد طاعت خویش
این قدر هست که گه که فدای می نوشم
هست امیدم که علی رغم^۴ عدو روز جرا
فیض عفویش نهد بار گنه بر دوشم
پدرم روضه رضوان^۵ بدو گندم بر روست
من چرا ملک جهان را بجوی نفروشم
خرقه پوشی من از غایت دیسن داری نیست
پرده بر سر سر صد عیب نهان می پوشم^۶

من که خواهم که ننوشم بجز از راقع^۸

چکم گرسخن پیر مغان ننوشم

گر از این دست زند مطرب مجلس ره عشق

شعر حافظ بسپرد وقت سماع از هوشم^۹

وزن غزل ۳۴۰: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (بحر رمل منس محبون اصلم)

۱- مهر بر لب رده: مهر خاموشی بر دهان نهاده، حال یا قید حالت - معنی بیت: من که از سوز پنهانی

عشق مانند حم باده در هیجانم مهر خاموشی بر لب چون دل معجورم و سخن نمیگویم، حافظ در غزل دیگر نیز فرماید.

در آنسورون منس هسته دل سدام کیست که من حموشم و او در مغان و در غوغاست

۲- معنی بیت: امید بوسه از لب یار داشتن نهنگ هلاک خود کردن است، تو مرا بشکر که در کشش

خود از دل و جان معنی میکنم ۲- هندی زلف: تشبیه صریح، هندو، یکسر اول و سکون دوم مجازاً بمعنی

سیاه از هر چیز، غلام ساه، در اصل بمعنی هندی - معنی بیت: من از بند اسوده خاطر رها نمیشوم، چه هر

معنی گسوی سیاه دلرئای یار رسانی مرا اسیر و حلقه مگویش خود مسارد ۴- حاشی: بفتح سوم دور پاد

از من، از اصوات است معنی شبه جسته است که در تحذیر و انکار گویند نیز نگاه کنید بغزل ۲۵۲ شماره (۳)

- معنی بیت: دور پاد از من که اعتقادی به هدایت و طاعت و توحای خود داشته باشیم، این قدر مسلم است که

گاهگاه ساغری در می کشم ۵- علی رغم: بر هم یا بر رهم، با خواه و بر خلاف میل، سرکب از دو چیز علی

(بر) و رغم بفتح اول و سکون دوم ناپسندی، نیز نگاه کنید بجزل ۲۳ شماره (۲) - معنی بیت: امیدوارم که

بهاخواه دشمن در روز رستخیز که هنگام پاداش بیک و کبر بدان است، بحثایش بیکران الهی یار گران گناه

را از شانه من برگیرد ۶- روضة رضوان: باغ بهشت که مرسته معروف بر رضوان نگاهبان آنست - معنی

بیت: حضرت آدم پدر من (ابوالبشر) باغ بهشت را بکبر با فرمانی معنی خوردن دو دانه گندم واگذار کرد و از

باغ مینو رانده شد، من فرید آن پدرم شاید که سلطت عالم غای را بیک سو فروشم و ملک جهان را ناچیز

شمارم، تلمیحی دارد بداستان حضرت آدم نگاه کنید بقرآن کریم آیات ۱۲۰ تا ۱۲۳ سوره طه نیز نگاه کنید بغزل

۳۱۷ شماره (۳) ۷- معنی بیت: از کمال دین داری و تقوای من بیست که دلق زاهدانه میوشم، بلکه ایس

چامه را پرده پوش عیبهای بشمار و پنهان خود کرده ام، در غزل دیگر حافظ فرماید

من این مرقع پشمینه بهر آن دارم که ریز خرقه کشم می کسی این گمان نبرد

۸- راقع: بهم سوم کاسه شراب صافی و بلده پالوده و پالونه - معنی بیت: من که خود مایلم که جز از

می صافی در خم آرمیده نخورم، فرمان یار میکنم معرفت را در نوشیدن بلده می پذیرم و جز این کاری

نمیکم ۹- معنی بیت: اگر بدین گونه رامشگر برم باستانی نهنگ عشاق را بتوازد ترانه حافظ هنگامی که

یاران بدست آشنایی و پای کوی بر حیرت، هوش از سرم میریزد،

غزل ۳۴۱

گر من از سرزنیِ صدعیان اندیشم
شیوهٔ مستی و رندی نرود از پیشم^۱
زهدِ رندانِ نوآموخته^۲ راهی بند نیست
من که بد نام جهانم، چه صلاح اندیشم؟
شاهِ شوریده سرانِ خوانِ من بیامان را
زانکه در کم خردی از همه عالم پیشم^۳
بر جبین^۴ نفس کن از خونِ دلِ من خالی
تا بداند که قربانِ تو کافر کیشم
اعتقادی بنما و بگذر بهر خدا
تا درین خرقه ندانی که چه نادریشم^۵
شعرِ خونبارِ من، ای باد، بدان یارِ رسان
که ز مرگانِ سیه بر رگِ جان^۶ زدِ پیشم^۷
من اگر باده خورم ورنه چه کارم با کس
حافظِ رازِ خمود و عارفِ وقتِ خویشم^۸

وزن غزل ۳۴۱: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاع لای (بهر رمل مشن مخبون اصلم)

۱ - معنی بیت: اگر من از ملالت آنانکه ادعای معرفت دارند مگران شوم، راه بیهودی و وارستگی از قید تعلقات و رسوم ظاهری را نتوانم یهود و کاری نتوانم کرد. ۲ - نوآموخته: آنکه تازه چیزی را فرا گرفته باشد، صفت مرکب بمعنی فاعلی، بدان موصوف - معنی بیت: پرهیزگاری قلندرانی که تازه بآموزش زهد پرداخته‌اند و بنا بر شستن باده تظاهر میکنند، وجهی توانه داشت و صافی آر بودی برای آنان در قریب دادن دیگران نیست ولی من که رموای عالمی بشرابخواری شده‌ام در اندیشهٔ زهد و صلاح نیستم. ۳ - معنی بیت: من خانه بدوش را سرور آشنندگان و شیدایان کوی عشق شمار، چه در نداشتن عقل مصلحت اندیش و سودجو ار همه جهانیا از گوی پیشی روده‌ام. ۴ - جبین: بفتح اول پیشانی - معنی بیت: از خون دلم بر پیشانی خود نشانی بنگار تا مردم دریابند که من کشتهٔ هست توام که چون که مران رحیمی سمی‌آوری؛ در ضمن تلمیحی دارد بیاک و متبرک بودن خون شهید عشق. ۵ - معنی بیت: ارادت و گرایش منان بده و برای رضا خدا نزد من

در بگ مکن و بکنجکاری میردار که آنگاه پی مپیری که ناچه اسطاره از عالم درویشی و ویرستگی دور و از آن
بیخیرم ۶ — رگ جان شریان و آن رگی است که بدل تعلق دارد.

ای گشته دلم پی تو چو آتشگاهی و ر هر رگ جان من بآتش راهی
عطار، بنقل لغت‌نامه دهخدا

۷ — نیش: نیشتر، تیری سر چیر بریده ۸ — معنی بسته می اگر شراب میوشم یا نمی نوشم، یکی
آزاری نمی‌رسانم من راز می‌گذاری خود را از انظار خلق پنهان میدارم و شاسای قدر وقت خوشم و مرصع
مقننم عیش را از دست میدهم.

غزل ۴۴۲

حجابِ چهرهٔ جان^۱ میشود غبارِ تنم^۲
خوشا دمی که از آن چهره برده برهکنم
چنین قفس به سزای جو من حوش الحانیت^۳
روم بگلشِ رضوان که سرخِ آن جسم
عیان نشد که چرا آمدم، کجا رفتم
دریغ و درک که غافل ز کار خویشتم^۴
چگونه طوف کم^۵ در فضای عالم قدس
که در سراج^۶ ترکیب^۷ تسخیر بستند^۸ تسم
اگر ز خونِ دلم بسوی شوق می‌آید
عجب مدار که هم دردِ نافه ختم^۹
طراز^{۱۰} پیرهنِ زر کشم^{۱۱} مبین چون شمع
که موزهاست نهانی درون پیرهنم
ببا و هستی حافظِ زبیش^{۱۲} او برردار
که با وجود تو کس نشنود زمن که منم^{۱۳}

ورن غزل ۴۴۲: معالین معالین معالین همس (بهر مجتث شمس مخبون معذوب)

۱ — چهرهٔ جان: رخسار شاهد جان، استعارهٔ مکتبه ۲ — غبارتن: بضم اول گردتن، تشبیه صریح —
معنی بسته گرد تیره تن پرده رخسار شاهد جان شده است، چه حوش باشد آن معنی که از چهرهٔ جان حجاب

جسم را بر اندازم و از بند تن آزاد بشوم و بگشتم رصوب بروم ۳- الحان- بفتح اول و سکون دوم آوازا جمع لحن- خوش الحان، خوش آواز، صفت ترکیبی جانش موصوف (مرع)- معنی بیت: قالب حاکی تن و تنگنای دنیا شایسته پرنده خوش توانی چون من نیست، بیخ بهشت باز میگردم که طایر آن گلزارم؛ مرحوم محمد علی بامداد گلشن را بر ضوای من ابراهیم می مژده رضا و شنودی خدا تفسیر کرده اند، سیر نگاه کنید بآیه ۷۲ سوره توبه (۹) و صفحه ۱۵۸ حافظ شامی، تأیید بامداد ۴- معنی بیت: راز آمدن بهمان فرودین (دنیا) و باز گشتم بر من آشکار شد افسوس میخورم و رنج میبرم که از پایان کار خوش ناگاهم، مولانا جلال الدین محمد فرماید.

روزها فکر می اینست و همه شب مستم که چرا فاسل از احسوال دل خوشتم
از کجا آمدام آمدم بهر چه بود بکجب میروم آخر سحائی و طم؟
۵- طوف کنم؛ بفتح اول و سکون دوم و سوم گرد چبری گردش کنم ۶- سراچه ترکیب برای کوچک مرکبات مادی و باسمازه مقصود جهان حاکی با عالم ماده ۷- سخته بد بفتح اول و سکون دوم بمعنی محبوس و در بند افتاده، صفت مرکب مشتق از ماده فعل امر بمعنی معمولی- معنی بیت: در عرصه جهان پاک برین میروم بگردش و پرواز پر دارم، چه در جهان حاکی گرفتار حس نسیم و پایم در کس و رنجیر تعقیبات دمیوی بسته است ۸- معنی بیت: اگر از خون دل من بوی خوشی آرومندی و اشتیاق پدیدار ساز بشام میرسد، حای تنگنی مست، چه من هم مانند ناله آهوی مشکین حس سالها رنج و محبت کشیده ام ۹- طراز؛ بفتح اول نقش و نگار جامه با علم جامه ۱۰- در رکش ریافت و ررنار، صفت مرکب مشتق از ماده فعل امر بمعنی معمولی، پیراهن موصوف- معنی بیت: بهشت و نگار پیراهن ریافتی که شمع سان بر من دارم مگر که آتش پنهانی عشق از درونم افروخته است و رنابه بر میکنند سعدی گوید،

به هر که رمابه کار او در سدد فریاد و جبرع بر آسمان پسیوند
سیار کا که اندرونش چو دهل می یابد و چوون برق لبش می خندد
در ضمن از این بیت غزل حافظ پیداست که برخی شمع را از موم می ساختند که رنگ آن پردی میزد و در عریب شمع بمعنی موم صیقل است. ۱۱- معنی بیت: ای یار، شتاب و خودی و انابت حافظ را از وی دور و جدا ساز تا دیگر با حضور تو بگوشت کسی دعوی هستی و خودپرستی من نرود.

غزل ۳۴۳

چل سال بیش رفت که من لاف میزنم
کز چاکران پیر معان کمترین منم
هرگز بیمین عاطفت پسر می فروش
سافر تسهی نشد زمی صافی روشنم

از جامِ عشق و دولتِ رندان پاکبار
 پیوسته صدرِ مصطبها^۱ بود مسکنم
 در شأنِ من بدرد کشی ظنّ بد میر
 کالوده گشت جامه ولی پاک دامنم^۲
 شهبازِ دستِ پادشهم^۳ این چه حالتست
 کز باد برده اند هوایِ نشیمنم؟
 هیفتست بلبلِ چو من اکسوف درین قفس
 با این لسانِ عذب^۴ که خامش چو سوسنم
 آب و هوایِ فارس عجب سفله پرورست
 کوهمرهی که حیمه ازین خاک برکنم^۵
 حافظ بزرِ حرقه قدحِ نایکی کشی
 در نغمه خواجه پرده زکارت سرافکنم^۶
 تورانشِ حجت^۷ که در من یزیدِ فضل
 شد محبتِ مواهبِ او طوقِ گردنم

ورن غزل ۳۴۳ معمول ماعلاب مدعی دغیس (بحر مزارع منمن احرب مکروف معذوف)
 ۱- بمن عاطفت بضم ول و سکون دوم برکت و محبت مسهر و لطف ۲- مصطبه بکسر اول و
 سکون دوم و فتح سوم سکون و معنگاه - معنی است بر بر تو مقام والای عاشقی و باقیال وارسگان پاک باخته
 که هر چه داشتند، در راه دوست در طبق اخلاص و اندر نهادند، همواره در پیشگاه سکوهاى میخانه ها جای
 داشتم ۳- معنی بیت: بسبب باده پیمائی دیرینه در باره من گمان بد مکن، چه جامه ام بشراب آغشته شد ولیکن
 باطمینان پاک است و در آلودگیهای حلاقی سرهم: در بین بیت خواجه خود را بصراحت از ملامتیار میشارد ۴-
 پادشاه: در اینجا باستعاره مراد سلطان عشق است - معنی بیت: من بار میبدم که بر دست سلطان عشق جای
 دارم، این چه وضع نادیده است که بنام دیا گرفتار مدام و هفتات این جهایی آرزوی آشیانه قدسی را از
 پادم برده است ۵- لسان عذب: بکسر لام و فتح عین و سکون دال زبان خوش و شیرین - معنی بیت: من
 بزرگ است که هر از آوازی مانند من اینک در قفس ننگ با این آوای خوش و زبان شیرین گرفتار بماند و
 سوسن وار خاموشی گیرد ۶- معنی بیت: آبوهوای اقلیم فارس محبت بکام دل فرومایگان است و اسها را
 برمیکنند رفیقی ندارم با بیاری او حیمه اقامت از پس سرزمین برچیم و کوچ کنم ۷- معنی بیت: ای
 حافظ، تا چند در زیر دلق ماعر باده با خود میبری در مجلس زری، خواجه تورانشاه سر تراغاش خوامم

کرد ۸ - تو را بنده خجسته، تو را، شاه مبارک پی و فرجده، موصوف و وصف ۹ - من یرید: محقق هل من یرید (آیا کسی هست که رپاده کند؟ جمله ایست مؤنر باسم که بمعنی حراج و مرایده بکار رفته است) ۱۰ - مواهب، بفتح اول بحششها جمع موهبت - معنی یب - خواجه جلال الدین مبارک پی و ریر شاه شجاع که در حراج فصل کالای فضیلت را بیش از دیگران خریدارست و اظهار امتنان و شکرگزاری از کرمهایش همچون حلقه‌ای بر گردن من است و خود را مدیون حسنه‌های وی میداند.

غزل ۳۴۴

عمریست تا من در طلب هر روز گامی میزنم
دست شفاعت هر زمان در نیکنامی میزنم^۱
بی ماه مهر افروخ خود تا بگردا برم دور خود
دامی براهی می‌نهم، مرغی بسدای میزنم^۲
اورنگ^۳ کو، گلچهر کو، نقشی وفا و مهر کو؟
حالی من اندر عاشقی داو^۴ تمامی میزنم
تا بو که یابم آگهی از سایه سروی همی^۵
گیانگ^۶ عشق از هر طرف بر خوشخرامی میزنم
هر چند کان آرام دل دانم نسجند کام دل
نقش خیالی میکشم، فال دوامی میزنم^۷
دانم سرآرد غصه را، رنگین برآرد قصه را
این آخون افشان که من هر صبح و شامی میزنم^۸
با آنکه از وی^۹ عایبم وز می جو حافظ تا بزم^۱
در مجلسی روحانیان گه گاه جامی میزنم

وزن غزل ۳۴۴ مستعملن مستعملن مستعملن (بحر رجز مثنی‌م)

۱ - معنی بیت: عمری گذشت که من همه روز در سیر و ستوک عرفانی قدمی پیش می‌نهم و دست خواهشگری و توسل هر لحظه بسوی آنکه در رشاد و رهبری حسن شهرت دارد دراز میکشم ۲ - معنی بیست: دور از یار ماه چهره جودشید هودع خود برای گذران وقت خویشی را بهر نوعی مشغول میسازم و دام طلب در هر راهی میگشتم و مرغی شکار میکنم باشد که پرمده مراد روزی صید من شود ۳ - اورنگ: بفتح اول و

سکون دوم و فتح سوم و سکون چهارم نام شخص است که عاشق گنجهر نامی بوده (نقل از برهان قاطع) ۲ — داور: بویت باری شطرنج و برد و غیر آن — معنی بیت: اورنگ عاشق گلچهر کجاست، نشان محبت و پیمان دوستی پدیدار نیست. اینک هم که در قمار عشق دست که ملی باری می‌کنم ۵ — سهی: بدینج اول و کسر دوم راست، سرو موصوف — سرو سهی: با ستاره مرد یار سرو قامت ۶ — گلبایگ: بضم اول و سکون دوم آوار بلند — معنی بیت: تا باشد که ر سایه یار سرو قامت خوشحرام خود خبری یابم، در هر سو باوار بلند عاشقی بهر سرو خوش رفتاری ندا در میدهم ۷ — معنی بیت: اگرچه آرام بخش دین من مرا براد دل نمیرساند، سار هم من صورت خیالی وی را در ایینه صمیر رسم می‌کنم و فال می‌روم که نظر عنایت او پیوسته و بر دوام باشد ۸ — معنی بیت: آه حوباری که من بامداد و شبانگاه در سینه بر می‌آورم، یقین دارم که اندوه هجران را پایان می‌دهد و داستان عشق مرا دلپذیر و جالب میسازد ۹ — روی: در صفحه ۴۱۱ جامع سیح دیوان حافظ تألیف مسعود مراد «ار حوده بجای» از وی آمده است که بر من ترجیح دارد ۱۰ — تائب: تائب، بازگشت کننده، اسم فاعل از توبه — معنی بیت: آنکه از خود بعبود و سرک خودی و هستی گفته‌ام و حافظ وار از می‌گساری توبه کرده‌ام، یار در برم اهل دل گه، و بیگانه فدای ر بادۀ معرفت می‌وشم؛ سعدی گوید:

هر گسرو و خود خد صبر غایب نبوده ی من در میان جمع و دلم جای دیگرست

ص ۳۶ غزلیات سعدی تصحیح فردوسی

غزل ۳۴۵

بی تو ای سرو روان ما گل و گشایش چکنم

۱ رلف سسل چه کشم، عارض سوسن چکنم؟

آه کز طعنه بدخواه ندیدم رویت

۲ نیست چون آیه‌ام روی ز آهن چکنم؟

برو ای ناصح و بر در دکشان خورده مگیر

۳ کار فرمای قدر می‌کند این، من چکنم؟

برق غیرت چو چین می‌چهد از مکمل عیب

۴ تو بر ما که من سوخته خرم چکنم؟

شاه ترکان^۵ چو پندید و سچاهم اداخت

دستگیر از شود لطف نهمتن، چکنم؟

۶ مددی گر بسجراغی نکند آتش طور

۷ چاره تیره شب وادی ایمن چکنم؟

عشق در دانهست و من غواص^۱ و دریا میکند

سر فرو بردم در آنجا تا کجا سر برکنم

لاله ساغر گیر و ترگس مست و بر ما نام نسق

داوری دارم بسی یارب کرا داور کنم^۲

باز کش یکدم عنان ای ترک شهر آشوب من

راشک و چهره راحت پرور و گوهر کنم^۳

من که از یاقوت و لعل اشک دارم گسها

کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم^۴

چون صبا مجموعه گل را بآب لطف نست

کج دلم خوان گر نظر بر صفحه دفتر کنم^۵

عهد و پیمان فلک را نیست چندان اعتبار

عهد با پیمان بهسد، شرط^۶ با ساغر کنم

من که دارم در گدائی گنج سلطانی بدست

کی طمع در گردن گردنِ دون پرور کنم^۷

گرچه گرد آلود فقرم، شرم باد ر همتم

گر بآب چشمه خورشید^۸ دامن تر کنم

عاشقانرا گر در آتش می رسد لطف دوست

سگ چشمم، گر نظر در چشمه کوثر کنم^۹

دوش لعلش عشوه میداد حافظ را ولی

من نه آنم که روی این افسانهها بساور کنم^{۱۰}

درن غزل ۳۴۶: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (بحر رمل مثنوی محذوف)

۱ - معنی بیست و من آن قلندر میگردد نیستیم که عشق باری باده نوشی را کنار بگذارم، محسوب

که نهی از مکر میکند بیک مداد که من بی گناه کارها بعضی ترک میدهد و ساعری گویم ۲ - معنی بیست:

من که بر توبه کنندگان بارها حربه گرفته ام، اگر از بیگاری در فصل بهار توبه کنم، عاقبت بمانم ۳ -

غواص: به فتح اول و تشدید دوم فرو رفته در دریا صیغه مبالغه از غوص به فتح اول - معنی بیست: میخانه

در مائیت که من بامد صید مروارید عشق در آن غوطه میرم و دست را جان میجویم و سر بر پر آب فرو میبرم

و خود ندانم که در کجا سر در آب بر خواهم آورد ۴ - معنی بیت: لاله باده نوش است و نرگس خمار آلود ولی
بما سبب کز رفتاری و ترک فرمان خدای میدهند، پروردگار! سوار دادخواهی و مظالم دارم و میدانم چه کسی
را در این داوری دادرس تواند کرد ۵ - معنی بیت: ای ربیای من که بحس خود در شهر فتنه انگیزته‌ای،
یک نفس درنگ کن تا من مروارید اشک و زرچهره زرد شار را بهت کنم ۶ - معنی بیت: من که از پرنو
خورشید عشق گنجهای یافوت و لعل سرشک اسوخته‌ام، دیگر توجهی بهیض و بحشی و تأثیر خورشید ندید
آسمان ندارم، حافظ در غزل دیگر فرماید:

طالب لعل و گهر بیت و گهره خورشید همچنان در عمل معنی و کاست که بود
۷ - معنی بیت: چون باد بهاری دفتر گل را بآب پاک باران نشست و داد و بر صفای گلزار فرود، اگر من به
و خود مجموعه گل چشم بر صفحه کتاب بهورم و از سیر جمن بازم بزم، بی‌دوی و کج سلیمه‌ام ۸ - شرط.
پیمان ۹ - معنی بیت: من که در عالم فقر و مساحت گسوانی اسمهای پسادشاهان را، دارم، هرگز امید و
چشم‌دشمنی از دور چرخ سعه‌نوار ندارم ۱۰ - چشمه خورشید شبیه صریح - معنی بیت: اگرچه غبار
تهیدستی بر چهره من نشسته است ولی از هم بلند خود مرا نرساری باد، اگر بخواهم بآب چشمه خورشید
کرم و احسان بررگان گرد فر را پاک کنم و دامن هم بیت کسان بی‌الایم ۱۱ - معنی بیت: اگر حمایت بار
سور و گداز عاشقان را در آتش هجران حوش میدرد من کوتاه نظرم اگر از پس پس سآب گسوارای چشمه
بهیسی انتقام و روحی داشته باشم ۱۲ - معنی بیت: شب لعل بش حافظ را فرستد داد که بوسه خواهم
داد ولی من ساده‌دل بیستم که باین حکایت نامقول معتقد شوم

غزل ۳۴۷

صمّا^۱ با غمِ عشقِ تو چه تدبیر کنم
نسا یکی در عیمِ تو ناله شبگیر^۲ کنم؟
دل دیوانه از آن شد که نصیحت شنود
مگرش هم ز سر زلفِ تو رجیر کنم^۳
آنچه در مدبِ هجرِ تو کشیدم، هیات^۴
در یکی نامه محالست که تحریر کنم
با سر زلفِ تو مجموع پریشانی خود
کو مجالی که سراسر همه تقریر کنم^۵
آنزمان کارزوی دیدنِ جانم باشد
در نظر نقشِ رخِ خوبِ تو تصویر کنم^۶

گر بدانم که وصال تو بدین دست دهد

دین و دل را همه دربارم و توفیر کنم^۷

دور شو از سرم ای واعظ و بیهوده مگوی

من نه آنم که دگر گوش بستزیر^۸ کنم

نیست امید صلاحی^۹ ز فساد حافظ

چونکه تقدیر چنین است، چه تدبیر کنم

درن غزل ۳۴۷ فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن (هر رمل مثل محزون معنوی)

۱- صبا بفتح ول و دوم ای صبه ای بی شماره مقصود ای یار صبا ۲- سالت شگیر سالت و

فریاد در هنگام سحر، سالت سحری ۳- معنی بیت که در دل سید از حد سدر سوتیدن گشت و چاره ای

نیست جر آنکه این دیوانه را یار محیر گوی شود رسد کنم ۴- هیبت بفتح اول و سکون دوم دور

می معاند و معید است را اصوات، شصت و سه است بری متعاند بر بگه کبید غزل ۲۸ شماره (۵) معنی

بیت: و بجهائی که در ایام جدائی پر دم دور میماید و ناخندگی است که در یک کتاب نگارش است ۵- معنی

ست همة اشغلی حال خود را سر گسری بریشانی و هر صفت است که نکار بر رس آورم ۶- معنی بیت

از لحظه که مایل بدیدار جان محضم باشم، شکل چهره زیبای تر بر صفحه دسه میگارم ۷- توفیر کنم، سود

برم، مصدر مرکب - توفیر بفتح اول و سکون دوم و کسر سود در عربی مصدر، ب فعل است بمعنی افزودن

و بسیار گردانیدن را محدود و دور بهم ول غروبی و سیاری - معنی بیت اگر بفین کنم که واصل تو بپایین حد

از خود گذشتگی حاصل میشود که دین و دین بدهد، من پس هر دو را در قمار غنشق از دست میدهم و میدانم که

این ناخس برامنی سود بردن است ۸- بر ویر بفتح ول و سکون دوم و کسر سوم در سیاق هجاری بمعنی

هر سب و دروغ و ریو و حيله و دورنگی، ما خود از بر ویر عربی مصدر باب تفعیل بمعنی دروغ را آراستن ۹-

صلاح، بفتح اول پارمائی و بیکی صد همداد بفتح اور بمعنی بیاهی - معنی بیت که حافظ بیتیاهی کنشیده و

امید براه دانست آمدن و پارمائی در رسیدن از روی شوق داشته، چون سر سوتست چنین بود، سر چاره ای دیگر

نباشد

غزل ۳۴۸

دیده دریا کنم و صبر بصحرای فکم

واندرین کار دل خویش بدریا فکنم^۱

از دل تسک گشته کار برآرم آهی

کاش اندر گنه آدم و حوا فکنم^۲

مایه خوشدلی آسجاس که دلداری آسجاست
 میکم عهد که خود را مگر آسجا فکتم
 بگشا بند قبا، ای می خورشید کلاه^۲
 تا چو رلفت سر سودازده در پسا فکتم
 خورده ام تیر فلک، باده بده تا سرمست
 عقده در بند کمر ترکش^۳ جزو فکتم
 جرعه حام برین نحت روان^۴ فکتم
 غافل چنگ درین گنبد مینا^۵ فکتم
 حافظا، تکیه بر ایام چو سهوست و حطا
 من چمر اعرش^۶ امروز بهردا فکتم؟

ورن غزل ۳۴۸: «اعلاسی صلاسی صلاسی فعلی (بحر رمن مثنوی محذوف)

۱ - معنی بیت: از گریه سیر چشم را در ما میسر دم و شکبانی را بدور می فکتم و در کار عشقاری و مهرورزی در سر جان بر محبوس و دل بدو میزدن همراه از این کار بکتاب عشق و روری و شاهد باری است. سعدی گوید:

چون من بهمن خوشش یی کار میکم بر محل دیگر ن سچه انکار میکم؟

۲ - معنی بیت: چنان بری بویه کردن از دل عمیق گدازد نمی سورناک بر کشم که نه تنها گداز خود بلکه گداز ماه و ماهی حصب ادم و حواری و فرغان پروردگار در تشنه خود بسوزم و معشاش و عفو الهی و سبب شوم ۳ - خورشید کلاه صفت ترکیبی از دو اسم معصوف - معنی بیت: ای ماه و حصار که خورشید بلند تاج تارک تست، کمر قبا را باز کن بکاه بهی درنگی سعادتا مانند گسوی دراز تو که سر بر پای سودارد، من بر سر بر قدمت بهم ۴ - کمر ترکش، بفتح اول و دوم و سکون سوم و فتح چهارم و سکون پنجم و فتح ششم، کمر بندی است که تیردن یا ترکش را بدان می آویزند اسم مرکب از دو اسم - معنی بیت: از کمان سپهر تیر حادثه ای بمن خورده است، اینک ساغر ده ت در مرستی در کمر بند چو (دو پیکر صورت برج سوم) گرمی اندازم و در کارش عمده ای افکتم و در شمشیر دهش بردارم، بر نگاه کنید بغزل ۳۲۹ شماره (۱) ۵ - نحت روان، موصوف و صفت، باستعاره مقصود فلک گردان ۶ - گنبد مینا قبه بیلگون، باستعاره مراد آسمان یا سپهر مسانی - معنی بیت: یک جرعه در ساعر خود بشو میگری را در مردان آوازه بر نحتگاه گردان فلک میبرم که یا همه عظمت و بلندی در مقام عشق حکم رزمی دارد و بانگ و ناله چنگ و بگبد بیلگون آسمان بر ساسه شیخ الرئیس فاجار گوید.

آسمان مستی ما دیدد و دلارضا نصیب گفت. نه جرعه‌ای از جام کرامت هوسب
۷- عشرت: بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم خوشدلی و کامرانی و خوشگذرایی

غزل ۳۴۹

دوش سودایِ رخس گفتم ز سر بیرون کنم
گفت: کو زنجیر تا تدبیر این مجنون کنم؟^۱
قامتش را سرو گفتم، سر کشید از من بخشم
دوستان، از راست میرتحد نگارم، چون کنم؟^۲
نکته ناستجیده گفتم، دلبراه معذور دار
عشوۀ فرمای تا من طبع را موزون کنم^۳
زردروئی میکشم ران طبع نثارک بیگناه
مناقب، حامی بده تا چهره را گلگون کنم^۴
ای بسیم منزل لیلی، حدار تا مکی
ربیع^۵ را یرهم زئم، اطلال را جیعون کنم
من که ره بردم بگنج حس بی‌سایان دوست
صد گدای همچو خود را بعد ازین هارون کنم^۶
ای مه صاحب قران^۸ از بنده حافظ یسار کن
تا دعای دولت آن حسن روزافزون کنم

ورن غزل ۳۴۹: فاعلان فاعلاتن فاعلن (بهر رمل منس محدود)

۱- معنی بیت: دیشب بر ردم رقب که اندیشه شیطنتی بر جمال وی را از سر بدر کنم، یسار گفتم که زنجیر کجاست تا این دیوانه عشق را بر پای هم و اورا براه آورم تا پیش حیان محال نکند. ۲- معنی بیت: بالایی راست وی را یسرو مانند کردم، با حشم بر من اعتراف کرد یاران، محبوب ریبای من از سخن رسب آزوده خاطر مشود چه توانم کرد؟ ۳- معنی بیت: ای دوستان، قطعه‌ای دسارگار بر زبان آوردم، پورشم را پذیر و بکرم ببخش، اینک کرشمه‌ای بماند قریحه مر برانگیر، ب سخن بهچار و سجیده بسرایم. ۴- معنی بیت: از طبع رودرنج یار بی آنکه خطائی کرده باشم فرموده ام: ای حامی سعاری بنده تیار تاثیر آن رساره ام سرخ ماند و بگویند که در عشق زردروئی میکشم و بی نصیب از لطف ویم. ۵- ربیع: بفتح اول

و سکون دوم سرای و محبه ۶ - طلال، صبح اول و سکون دوم آثار سرای و جای ویران شده جمع طلل بمنح
اول و دوم - معنی بیت: ای باد مرم کوی بی من (محبوب من)، برای حد معنی کن، تا چند کوی و سرای را
آشفته و مشوش سازم و آثار بازمانده حابه معشوق را ر آب دیده دریای جیحوں کنم؟ چنانکه مرحوم قزوینی
یادآوری فرموده‌اند حافظ درین غزل بیت معروف قصیده معری اشارتی دارد

ربع از دلم پر حوٰں کنم، اطلال را جیحوں کنم خاک دمن گنگوٰں کنم، در آب چشم حوٰیش
۷ - فاروق، نام توأمگری معروف در زمان حضرت موسی که در یونانگری بوی مش رسد - معنی بیت: من که
بگنجینه جمال پایان باید پر دوست دست یافتم، پس از بن مینو بم صد درویش مانند خود را استعدای غیروں
بهخشم، بکنایه شاید مقصود این باشد که خود مقدم رشاد و رهبری می‌رسم و بدستگیری سالکان می‌پردازم ۸
- مع صاحب‌عزرا، ماه رحسار یگانه روزگار، موصوف و صمصه، بزرگوار کید پهل ۲۸۶ شماره (۹) - معنی
بیت: ای ماه رحسار بگانه و سر آمد روزگار بحس و گمان، چاکر خود حافظ را بدلتور و غاشی فرما تا من
برای سلطنت جمال فرایده تو دعا کنم.

غزل ۳۵۰

بهرم نوبه سحر گسسم استخاره کنم^۱
بهار توبه شکن میرسد، چه چاره کنم؟^۲
سخن درست بگویم: نمیتوانم دید
که می‌خورد حریفان و من نظاره کنم^۳
چو غنچه با لب خندان بیاد مجلس شاه
بیاله گیرم و از شوق جسمه پساره کنم^۴
سدر لاله دماغ مرا علاج کید
گر از میانه برم طرب کناره کنم^۵
ز روی دوست مرا چون گل مراد شکفت
حواله سر دشمن بسگی خاره کنم^۶
گدای می‌کده‌ام، لیک وقت مستی بس
که تاز بر فلک و حکم سر ستاره کنم^۷
مرا که نیست ره و رسم لقمه پرهیزی^۸
چرا ملامت رنید شرابخواره کنم^۹

بتختِ گل بنشام بستی چو سلطانی

ز سبیل و سمش سازِ طوق و یاره کم

زیاده خورَدنِ پنهان معلول شد حافظ

بیانگی بر ربط و نی رارش آشکاره کم

درن غزل ۳۵۰ معانی معانی معنی (بحر محبت منمن معجون معنوف)

۱- استعاره: نکر اول و سکون دوم خیر و یکی حوسس از حدای: مصدر باپ: استفعال ۲- چه چاره کم: چاره ای نتوانم کرد: استفهام معارف مفید می ۲- یاره کم: بفتح اول تماشا کم و بگرم و نگه کم: مصدر مرکب ۲- معنی بیت: بیاد بزم حیروانه ساغر پوشش و عجبدهان با دهان خندان در اشتقاق گریبان چاک رسم و شکفته شوم ۵- معنی بیت: گرمی در بوسه لاله و فصل بهار در مجلس عشرت کنارده جویم: باید برمان بیماری دماغی و حائل روانی می پردرید ۶- معنی بیت: چون در گلبن آروزی می بدیدار یار گل مقصود شکفته شد: سر دشمن را بسنگ حار: حو نه مندهم مقصود آنکه سر خصم بسنگ حاره شکسته باد ۷- معنی بیت: من بیارمندی حراعه پوشش در میخانه عشقم و چون از سادق معرفت سر مست شوم: معنایی میرسم که بر فلک سرگرمی میکنم و سناره در زیر هرمان خود میورم: شاید در اینجا اشاری نیکارهای حار و عادت دارد که بر دست اولیای حق میبرد ۸- لقمه پرهری: حس و امساک: اسم مصدر مرکب از صفت (لقمه پرهری) و پای مصدری ۹- معنی بیت: من که و شیوه امساک و حس بهر درم سرورش فلندران که با کنال بهیستی هر چه دارند در وجه شراب مندهم بحر هم پرد خمد ۱۰- سار سامان و ساختگی کنار و تدارک: اسم مشتق از ماده فعل امر در مصدر ساختن به معنی بیت: می ریبه صمیمی را حیروانه بر اورنگ پوشیده از گل های میدهم و از سبیل و یاسمن برای دی گردن بد و دست به میسارم ۱۱- معنی بیت: دل حافظ از می پوشیدن بهایی گرهه: من با خروش بر ربط و نوای می سر ناده خوردن پنهانی وی را فاش خواهم کرد

غزل ۳۵۱

حاشا که من بموسم گل ترک می کم

من لای عقل میزم: ایمن کار کی کم؟

مطرب کجاست تا همه محصول دهد و عزم

در کار چگ و بر ربط و آوار نی کم

از قبل و قال مدرسه حالی دلم گرفت

یکچند نیز خدمت محشوق و می کنیم

کی بود در زمانه وصال؟ جام می بسیار

ن من حکایمِ جسم و کاورس کی کنم
از نامه سیاه نترسم که روزِ حشر^۵

ب بیضِ لطفِ او صد اریس نامه طی کنم^۶
کو پیکِ صبحِ نسا گیلِهای شبِ سرق

ب آن خجسته طالعِ فرخنده پی کنم^۷
این جانِ عاریت^۸ که به حافظ سپرد دوست

روزی رحش بسینم و تسلیم وی کنم

ورن غزل ۳۵۱. معقول فاعلات معاعیل فاعس (بهر مصارع نفس احرب مکفوف معطوف)

۱ - حاشا در سیاق فارسی از اصوات یا تشبیه جمله است برای تحذیر و سزیه بسمی دور بلاد و هرگز چنین مباد. بزرگوار کنید نعل ۷۸ شماره (۲). - معنی بیت: هرگز چنین مباد که در بوم بهار من سنگساری را رها کنم. چه مرا ادعای حرمندی است و مرکب نادمه نوشی نمیکم. ۲ - معنی بیت: رانشگر کو ما سحابی حاصل پارسائی و دانش خود را در راه شمس نموده جنگ و برط و اوای بی صرف کنم. ۳ - قبل. بکسر اول و سکون دوم گفس. مصدر عربی است همچنین است آن که مصدر است در عربی بعضی گفس. در زبان فارسی قبل و قال اسم مرکب است بعضی مباحثه و گفتگو و داد و فریاد. ۴ - حالی. اکنون. این زمانه حالیا. فید زمان. ۵ - حشر. صبح اول و سکون دوم گردآوریدن مردم و روز حشر روز قیامت است. ۶ - معنی بیت: از سیاه نامگی و گناهکاری در روز دستاخر بگریسم. چه با بسیاری فصل الهی صد نامه سیاه از این گونه را میتوان در پیچید و مشغول بخشایش بردی شد. ۷ - معنی بیت: فاصد باعداد وصال کی هزار میآید نسا گیلها و ربشهای شب حدائی را نا آن پار فرجیده حب و مبارک پی در میان بهم. ۸ - جان عاریت: جان مستعار، موصوف و صفت. - معنی بیت: این جان را که عاریت از محبوب گرفته ام روزی که هنگام جان آهنگ من فرا رسد و چهره دوست در واپسین دم در نظرم نمایان شود بوی بار حواهم سپرد: اشاری باین اعتقاد در این بیت پنداست که در هنگام مرگ شبی ربا بر بیکو کار و صورتی رنیت در بر، بر بدکار ظاهر میشود و جان از آسان میآید.

غزل ۳۵۲

رورگاری شد که در میخانه سلامت میبکیم

در لباس فقر کارِ اهلِ دولت میبکیم

تا کی اندر دام وصل آرم تدروی^۱ خوش حرام
 در کمینم و انتظار وقت فرصت میکنم
 واعظ ما بوی حق نشنید، بشو کاین سخن
 در حضورش نیر میگویم نه غیبت^۲ میکنم
 با صبا افتان و خیزان^۳ میروم تا کوی دوست
 وز رفیقان ره استعداد^۴ همت میکنم
 حاکم کویت زحمت ما بر نتاید بیش اریسن
 لطمها کردی بستا،^۵ تحفیف رحمت میکنم
 زلف دلبر دام راه و عمره اش نیر بهلاست
 بیدار ابدل که چندبخت بصیحت میکنم^۶
 دیسده بدین پوشان ای کریم عیب پوش
 دین دلربها که من در کنج خلوت میکنم^۷
 حافظم در محاسنی، دردی کشم^۸ در محفلی
 بگر این شوخی که چون با خلق صنعت میکنم

ورن غزل ۲۵۲ ماعلاسن ماعلاسن ماعلاسن (بهر رمل شمس محذوف)

۱ - بایں مهر حامه درویشی، تشبیه صریح - معنی بیست، سالها گذشت که در میکنه معرفت
 حمصگری و چاکری میکنم و در جامه درویشی (مفردی و مکانی) کار مردمان دولتمند و بیگ بهشت را
 انجام میدهم ۲ - تدری و بفتح اول و دوم و سکون سوم و چهارم حروص صحرائی، تریگ - تدروی
 خوش طرا، موصوف و صفت بدستاره مرد یاری رید که سار و سرکشی خوش میبرد، معنی بیست؛ نمیدانم
 چه وقت میسر میشود که تریگی حرامان بدم و صنان بدم، هم اکنون در کعبگاه نشسته ام و چشم براه فرصت
 مساعدم ۳ - عیب، بکسر اول و سکون دوم رشت یاد و بدگونی و ملامت در قفای دیگران کردن - معنی بیت
 این گفتار مرا که اینک میگویم گوش کن بدر گوی ما ندک بهره ای در حق و راستی بیافته و رباناش با دل
 یکی بیست و آنچه میگوید خود عمل نمیکند و من پس سخن در پیشی وی نیز بر زبان میآورم تا ربان برشت یاد
 نگشوده باشم ۴ - احسان و خیر آهسته آهسته و برم برم، بد حال بد حال ۵ - استعداد، مدد و یاری
 حواسی، مصدر باب استفعال - معنی بیت: با سیه بهاری آهسته آهسته و برم برم بکوی یار روی میآورم و ار
 و هر دو آن طریق حقیقت برای وصول به قصد حوائط بوجه باطنی و غایبم ۶ - بستا، بکسر اول مخفف بهل تا
 بهی نگذار تا و رخصت بده و احازه فرما - معنی بستا، غوغا و بردحام ما را سر کوی تو افروان درین تحمل

نمیکند. مهربانیها نمودی و اینک رحمت فرما تا رحمت کم کنم و در دهر پیش ندهم. حافظی گوید.
 کوی عشق آمد شد ما بر نتابد پیش درس دامن بر بردن آنجا، بر نتابد پیش درس
 بر سر کویش بسجوسیم آستان و بگرییم کاستن سنگت ما را بر نتابد پیش از پس
 در غزلیات سعدی «بنا» محقق بهلنا دیده میشود.
 بنا هلاک شود دوست در محبت دوست که رسیدگانی او در هلاک بودن دوست
 ص ۵۰ غزلیات سعدی مصحح فروغی
 ۷- جدیدیت مصیحت میکنم. ترا بسار اندر مندم. چندی دید کمیند با صبر معمولی است که بهرورت
 حفظ وزن شعر بقید پیوسته است. ۸- معنی سب ای بعینه عطا پوش. اردین معاص می چشم برهم نه و
 بکرم از گستاخیهای من در گوشه تنهایی اعصاب عرواحه میداد که بی پروا همان ترا بردم. ۹- دردی کش:
 دردی آشام - دردی بضم اول لای و ته شین شراب و جرآن از مایعات - معنی بیند من در یک مجلس حافظ
 عرواحه و در یک انجمن داده برشم. بین گستاخی مرا که چگونه در پیش خلق عدا بریاکاری و ظاهر سازی
 میپردازم.

غزل ۳۵۳

من ترک عشق شاهد^۱ و ساغر نمیکنم

صد بار نوبه کردم و دیگر نمیکنم

باغ بهشت و سایه طوبی^۲ و قصر^۳ و محور^۴

با خاک کوی دوست برابر نمیکنم

تلفین^۵ و درس اهل نظر یک اشارتست

گمنم کمایتی^۶ و مکرر^۷ سس میکنم

هرگز نمیشود ز سر خود خبر مر

تا در میان میبکده سر بر نمیکنم^۸

ناصر بطمن گفت که دو ترک عشق کن

محتاج جنگ^۹ نیست برادر، نمیکنم

این تقویم^{۱۰} تمام که با شاهدان شهر

ناز و کرشمه بر سر منبر نمیکنم

حافظ جناب پیر مغان^{۱۱} جای دولتست^{۱۲}

من ترک خاکبوسی ایسی در نمیکنم

ورن غزل ۳۵۳. معمول فاعلات معاعیل و عن (بحر مصارع متشعر بحرف مکفوف محذوف)
 ۱- عشق شاهده عشق و زربدن و بار ریا ۲- طوبی بضم و و سکون دوم و الف مقصوره در آخر
 نام درختی است در بهشت ۳- قصر کاح در بجای مرد قصرهای بهشتی ۴- حور بضم اول سپیدچشان
 بهشتی. جمع حوراء- معنی بیت. باغ میوه و سایه درخت بهشتی طوبی و کاخ جنت و سپیدچشان فردوس
 برین را با غبار آستان یار غرور همسنگ می شمارم (چه عاشق صادق جر یار از بار خواهد) ۵- تلخیص.
 سخن هر آریان کسی دادن و آموختن و بهمانند مصدر باب معیل- معنی بیت. صاحب نظر بیک اشاره
 اجمالی معرفت می آورد و درس عشق میدهد من سپر شیوه اهل دین یک سخن پوشیده گفتم و تکرار
 نمیکتم ۶- معنی بیت. مادر جمع میگاران سر بر سر داشته و در شمار باده نوشان دریامده م. از راز معرفت
 آگاهی ندارم و از حال خود بیخبرم ۷- جنگ ستیره و حدال ۸- تقوی. بفتح اول و سکون دوم و الف
 مقصوره در آخر پرهیزگاری در اسما ضرورت حفظ ورن شعر الف مقصوره بیاه بدل شده است- معنی بیت
 این پرهیزگاری و پارسائی من کفایت میکند که هر ریا بسم و بر بالای میر نادریان شهر بعمره و داربائی
 سمیر دارم ۹- حباب پیر معان بضم او و آسان و درگاه رهبر روحانی و پیشوای طریق ۱۰- دوست.
 بیکسختی و ظلم و پیروزی.

غزل ۳۵۴

بمژگانی سه کردی هزاران رخنه در دلبسم
 بیا گز چشم بیماریت هزاران درد بسر چینم^۱
 الا ای همشین دل که یارانت سرفت از یاد
 مرا روزی مباد آیدم که بی یاد تو بنشینم
 جهان پیرست و بی بنیاد، ازین فرهاد کش فریاد
 که کرد افسون و نیرنگش ملول از حان شیرینم^۲
 رتاب آتش دوری شدم عرق عرق چون گل
 بیارای باد شگیری، نسیمی زان عرق چینم^۳
 جهان فانی و ساقی، فدای شاهد و ساقی
 که سخطاسی عالم را طفیل^۴ عشق می بسیم^۵
 اگر بر جای من غیری گزیند دوست، خاکم رست
 حرامم باد، اگر من جان بجای دوست بگریم^۶
 حرامم باد، اگر من جان بجای دوست بگریم^۷

صَبَاحُ الْغَيْرِ زِدْ^۸ بَلْبِلْ، کَجائی ساقیا، بر خیز

که غوغا میکند در سر خیال خوابِ دوشینم

شَبِیرِ حَلَّتْ^۹ هَم از بسترِ روم در قصرِ حُورِ العین^{۱۰}

اگر در وقتِ جان دادن تو باشی، شمعِ بالینم

حدیثِ آرزومندی که در ایس نامه ثبت افتاد

همانا بی غلط باشد که حافظ داد تسلیم^{۱۱}

ورن غزل ۳۵۲: مفاعیل مفاعیلن مفاعیل مفاعیل (بحر هرج مثمن سائلی)

۱ - معنی بیت: در بنای استوار دین من با تیرِ مزگانِ سباحتِ هزارها حلالِ پدید آوردی، بازگرد تا من بلاگردان دیدهٔ بیمار تو شوم و دردها از آن برگیرم. ۲ - الا: بفتح اول از اصوات است برای تنبیه همصو هان - معنی بیت: هان ای همدل من که دوستان را فراموش کردی، آن صبی که من از یاد تو غافل بهمان مصیب و دوری من نشود (مشتواد). ۳ - معنی بیت: عالم کهن و هست پایهٔ ست از ستم آن که عاشقانی پاکباز چون فرهاد را میکشد جای فریاد است، چه غریب و ترور من مرا از جان عزیزم ستوه آورد و تنگدل ساخت. ۴ - عرقِ جبین: بفتح اول و دوم و سکون سوم بوعی کلاه بی لبه که صمغی از عرق سر را میوشاند - معنی بیت: از گرمای آتشِ هجران مانند گل بهنگام گلاب گیری غرقه در عرقِ شدم ای بادِ سحری، برونی از شب کلاه بار که با کیسوی او مرین است بیایور تا مایهٔ تسلی دل من شود. ۵ - طویل: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم مجازاً بمعنی و بسته و تابع و وسیله و درجه - طویل در اصل ۷۷ شخصی از بنی امیه که در حالتِ عشرت و تنگدستی بشادیهای مردم بی طلب رفتی و او را طویل العرائس گفتند، طیلی مسروب بطویل الاعراس یا طویل العرائس یعنی طویل بن زلال کومی که بههمامیها مانخواسته رفتی (بفل از لغت نامهٔ دهخدا). ۶ - معنی بیت: عالم گدوان و جهان پایدار برخی یار ریا و ساقی گلچهره باد چه در برابر عشقِ ماردیبا و آخرت را مدری نباشد و سلطنت گیتی هم پنج عشق است و خود اصالتی ندارد. ۷ - معنی بیت: اگر بحوض من یار عاشقانی دیگر انتخاب فرماید، فرمان او راست ولی بر من حرام باد، اگر جان شیرین را بر دوست رجحان دهم، سعدی گوید:

تا دل از آن تو شد دیدهٔ اردو دوختیم هر چه پسند شمامسته، بر همه عالم حرام

۸ - صَبَاحُ الْغَيْرِ زِدْ: بفتح اول صبح بخیر گفت، فعل مرکب مأخوذ از صَبَا حُكْمٌ بِالْغَيْرِ عربی که جملهٔ دعائیّه است یعنی بامداد شما خوش باد - معنی بیت: هزار آوا صبح بخیر گفت، ای ساقی، کجائی از خواب بیدار شو و باده بیایور، چه خیالهای پریشان که در رویای شب گذشته دیده‌ام، در من هیچجانی سعیت و در سرم شوروی پراکنگفته است. ۹ - وحلت: بکسر اول و سکون دوم کوچ کردن یا ارتحال. ۱۰ - حُورِ العین: زنان سیم چشم فراخ چشم بهشتی - حور بضم اول و سکون دوم جمع حُوراء بمعنی سیاه چشم و عین بکسر اول و سکون دوم جمع عیناء بفتح اول و سکون دوم بمعنی گشاده چشم - معنی بیت: اگر هنگام جان آهنگ تو شمع من در کنار بالین من استفاده باشی، بهر خدگی دیدار تو، همانا در شب کوچ از جهان از بستر مرگ بکاخ

سینه چشمان فراخ چشم بهشتی میروم ۱۱ - معنی بیت: داستان اشتیاق که درین دفتر نگاشته شد، بسپیس درست است، چه حافظ این حدیث را بمن فرا گفته و آموخته است.

غزل ۳۵۵

حالیاً مصلحتِ وقت در آن می بینم
که کشم رخت بمیخانه و خوش بنشینم
جسام می گیرم و از اهلِ ریا دور شوم
بمی از اهلِ جهان پاک دلی بگزینم^۲
جز صراحی و کتابم نبود یار و ندیم
تا حریفانِ دغا^۳ را بس جهان کم بینم
سر بازادگی از خلق برآرم چون سرو
گرده دست که دامن ز جهان درچینم^۴
بس که در خرقه آلوده زدم لای صلاح
شرمسار از رخ ساقی و می رنگینم^۵
سینه تنگ من و یارِ غم او هیبت^۶
مردِ ایمن یارِ گران نیست دلِ مسکینم
من اگر رنم حیرایاتم و گر زاهد شهر
این متاعم که همی بینی و کمتر زینم^۷
بنده آصفِ عهدم دلم از راه مبر
که اگر دم زنم، از چرخ بخواهد کینم^۸
بر دلم گردِ ستمهاست خدایا میسند
که مکنر شود آینه مهرآینم

وزن غزل ۳۵۵: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن مع لن (بهر رمل مشن معیون اصلم)

۱ - حالی: حالی، اکنون، قید زمان ۲ - معنی بیت: ساغر بله نوشم و از مردم دوری پرهیر کنم.

مقصود آنست که صحبت صافی دلی مانند جام را بر مصاحبت اهل ریا ترجیح دهم ۳ - دغا: بفتح اول

باراست و دغل، حریفان موصوف آن - معنی بیت: جر میبای پاده و دفتر شعر دوستی و همدلی بر نمیزنم تا همکاران فریبده و دغل را هیچ دیدار نکند ۴ - معنی بیت: اگر ممکن شود که خویشی را از بند تعلقات دنیوی برهانم و گوشه‌ای گیرم، از میان مردم برآستی و آزادگی سروان سر برآرارم: سستی گوید.

گرت ز دست برآید چو نخل بهاش کسرم و گرت ر دست نباید چو سرو سرو بهاش آزاد ۵ - معنی بیت: از بی که با دلق آغشته می ادعای دهد و تسوی کردم، از روی ساقی و شراب سرح هام شرمندم، چه بمن میگویند تو که اهل عشق‌بازی و می‌گاری بودی، چرا لاف رددردی ۶ - هیئات: بفتح اول و سکون دوم بعد مینماید، شبه جمله یا از اصوات است برای استبعاد، هر نگاه کنید بفصل ۳۸ شماره (۵) - معنی بیت: بعد مینماید که در فضای اندک سببه من بار گران غم عشق او بگنجد، دل ناتوان من توان بردن این بار سنگین را ندارد ۷ - معنی بیت: من اگر قلندر مبحانه یا پارسی شهر باشم، همین کالایم که می‌نگری و کم‌لرزش‌ترم از آنچه تو گمان میری ۸ - معنی بیت: من چاکر آصف‌رورگار خواجه جلال‌الدین نورانشاه وزیر ملک سلیمان، سرزمین پارسم، مرا گمراه ساز و بیراهه میر که اگر لب شکایت بگشایم، انتقام مرا از فلک میگیرد ۹ - خدایا: در صفحه ۲۲۲ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف سعید فردرادی در دو نسخه «خدا را» بجای «خدایا» آمده که بر متن ترجیح دارد - معنی بیت: غبار ظلمها بر آینه دل من تشنه است، برای خدا راضی شوم که آینه دل مهر و روش من از ملالت تیره و تار گردد، ظاهراً در این بیت مخاطب آصف عهد است و یا مقایسه بیت پیش صحت التعلات از غایب بمخاطب مراعات شده است.

غزل ۳۵۶

گرم از دست برخیزد که با دلدار بنشینم
ز جام وصل^۱ می نوشم، زباغ عیش گل چینم
شراب تلخ صوفی سوز بنیادم بخواند برد
لبم بر لب نه ای ساقی و بستان جان شیرینم^۲
مگر دیوانه خواهم شد درین سودا^۳ که شب تاروز
سخن با ماه میگویم، پری در خواب می بینم
لبت شکر بهستان داد و چشمت می بمیخواران
منم کز غایت حرمان نه با آنم نه با اینم^۴
چو هر خاکی که باد آورد، فیضی برد از انعامت^۵
ز حال بنده یسار آور که خدمتگار دیرینم

نه هر کو نقشِ نظمی^۶ رد، کلامش دلیلی^۷ است

تذرو^۸ طرفه^۹ من گیرم که چالاکت شاهینم

اگر باور نمیداری رو از صورتگر چین پرس

که مانی سبغه میخواهد زنوکِ کلکِ مشکینم^{۱۰}

وفاداری و حق گوئی نه کار هر کسی باشد

علامِ اصف ثانی جلال الحق والذینم^{۱۱}

رموزِ مستی و رندی زمن بشو نه از واعظ

که با جام و قدح هردم ندیم ماه و پروینم^{۱۲}

ورن غزل ۳۵۶، مغایلی مغایلی مغایلی (بهر هرج منم سالم)

۱ - جام وصل: ساغر وصال، تشبیه صریح همچنین است باخ عیش ۲ - می: باستعاره شراب آرد و همچنین است گل که مقصود گل مراد است ۳ - معنی بیت: باده نلح مره خالصی که هستی و خودی صوفی را سوراخد شالفت و خود مرا ویرن میکند ای ساقی، این می انگاه یکام من میرسد که لب هر لبم مهبی تا من بیهای آن جان شهریں بتو هم ۴ - سودا بصر اول و سکون دوم آشفته حالی و غلبه عشق، نیز نگاه کتب بزل ۳۶ شماره (۱) - معنی بیت: همانا ارین آشفته حالی کارم بچنون خواهد کشید، چه هر شام تا بامداد دیوانهوار با ماه آسمان گفتگو میکنم و چو ویری در رؤیا می بینم ۵ - معنی بیت: لب تو نقل و شیرینی سرمستان بسانه محبت داد و دده تو باده باین میگساران پیورده تنها منم که از بهایت بومیدی و بی بهرگی به دسار لب تو و به فرین چشم تو باشم ۶ - انعام: بکسر اول و سکون دوم نصبت بخشی و کرم - معنی بیت: چون هر گردی که در رهگذار باد بود، از ایر کرم تو نصیبی پاشته از حال این چاکر که خاک راه تنسه بیادی کن که خدمتگزار قدیم ۷ - نقش نظم: طرح شعر، تشبیه صریح ۸ - تذرو، بفتح اول و دوم و سکون سوم و چهارم ترنگ با خروس صحرائی در اینجا باستعاره مراد شعر ریا و مرغوب؛ از شاعری نیز باستعاره قریحه مقصود است ۹ - طرفه: بسم اول و سکون دوم بدیع و نو، صفت تذرو - معنی بیت: هر کس طرح شعری میکند سفخنش مقبول و مطبوع اهل ادب نیست ترنگ زیبا و بدیع نظم را من قنکار توانم کرد که شاعری قریحه نام نیز پر و مینک پوی است ۱۰ - معنی بیت: اگر باور نمیداری و معتقد نیستی، از خائن چیر دست چینی سؤال کن تا بدانی که مانی صورتگر مشهور از نوک خامه مشکبار من سرمشق هنر می جوید ۱۱ - جلال الحق والذین: شاید مقصود جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع باشد که حافظ از وی مکرر نام میبرد - معنی بیت: پیمان پاری نگاهداشتن و حق گفتن از هر کسی بر نمی آید من چاکر زر خرید اصف دوم خواجه جلال الحق والذین تورانشاهم که وفادوست و حق پرست است و وفادارین را می وارد ۱۲ - معنی بیت: اسرار مستی و قلندری را از من بنیوش نه از واعظ شهر، چه من هر شام تا بامداد پیوسته باد و هم بیاله خود ماه و پروین با جام و قدح

میگساری میکنم، بر وفق نسخه متی در این غزل حافظ از آوردن تجلی خود صرف نظر کرده است و این مستبعد می نماید.

غزل ۳۵۷

در خراباتِ مغان^۱ نورِ خدا می بینم
این عجب بین که چه نوری ز کجا می بینم^۲
جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج^۳ که نو
خانه می بینی و من خانه خدا می بینم
خواهم از زلفِ بستانِ نسا فیه گشتی کردن
فکرِ دورست^۴ همانا که خطا می بینم^۵
سوزِ دلِ اشکِ روانِ آهِ سحرِ ناله شب
این همه از نظرِ لطفِ شما می بینم^۶
هر دم از رویِ تو نقشی ز ندیمِ راه خیال
با که گویم که درین پرده چه می بینم^۷
کس ندید دستِ زمشکِ خشن و نسا فیه چین
آنچه من هر سحر از بادِ صبا می بینم^۸
دوستانِ عیبِ نظر بازیِ حافظِ مکید
که من او را ز محبان^۹ شما می بینم^{۱۰}

وزن غزل ۳۵۷: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (بهر رمل مثنی مخبون اصل)

۱ - خرابات مغان: شرابخانه مجوسان و راهبان با شماره مراد میکنه معرفت نیز نگاه کنید بغزل ۷۶ شماره (۳) ۲ - معنی بیت: فروغ ابروی را در میکنه عرفان می نگرم، در این کار شگفت بنگر که من چه پرتوی از کجا مشاهده میکنم، در غزل دیگر خواجه فرماید:

مر خدا که عارف سالک یکس بگفت در حیرتم که بنده فروش از کجا شنید

۳ - ملک الحاج: بفتح اول و کسر دوم امیر حاجیان کلروان سالار حاجاج - معنی بیت: ای امیر حاجیان خرد نمائی بر من مکن که تو خانه خدا را می نگری و زیارت میکنی ولی من خدا را بچشم دل می بینم و تجلی او را مشاهده مولوی گوید:

حج زیارت کردن خضائه بود حج رب الیت مردانه بود
 ۳۔ مکر دور: مقصود اندیشه محال و باطل است و دور بفتح اول و مکون دوم در اصطلاح فلسفه و
 اهل معقول عبارت از توقف دواور است بر یکدیگر که نتیجه آن توقف شیء بر نفس است و توقف شیء بر
 نفس محال است (نقل باختصار از لغت نلمه دهندا) نیز نگاہ کنید بنزل ۲۷۶ شماره (۸) ۴۔ معنی پینہ
 آرزو دارم کہ از گیسوی خوبان بندہ نافہای بگشایم چنی گرہ زلفی باز کنم ولی این اندیشہ محال بنظر میرسد و
 ناصواب میساید چه دست من بگیسوی بتان نرسد ۵۔ معنی بیت: آتش دل سرشک جاری، آہ معری
 لغزان شبانگاہی ایہا ہمہ از پرتو لطف و مہبتی است کہ شمارا با این عاشق استہ مفصود آنکہ عاشق قہر
 مشوق را نیز مانند لطف او خوش دارد و می رسد مولوی گوید:

عاشقم بر قہر و بر لطف بجد بلجہب من عاشق این ہر دو ضد
 ۶۔ معنی بیت: ہر مہم از تجلی جمال تو جلوی رہن خیال من میشود یا کہ این سخن را در میان
 نہم کہ در پردہ عشق چہ شکستہا می گرم ۷۔ معنی بیت: بوی خوشی کہ من از نسیم صبا کہ بر کوی دوست
 میگذرد می شوم، هیچکس از مشک حتی و نافہ آہوی جہی نیافتہ است ۸۔ معنی بیت: اول و کمر دوم و
 تشدید سوم عاشق و دوستار، اسم فاعل از احباب مصدر باب افعال از مجرد حب ۹۔ معنی بیت: ای پارون
 بر عشقازی و مہرورری حافظ خرمہ مگیرید کہ من وی را از عاشقان جمال شما می شناسم.

غزل ۳۵۸

غم زمانہ کہ هیچش کران نمی بینم

دواش جز می چسون ارغوان نمی بینم^۱

بترک خدمت پیرمغان^۲ نخواہم گفت

چرا کہ مصلحت خود در آن نمی بینم

ز آفتاب قدح^۳ ارتفاع عیش^۴ بگیر^۵

چرا کہ طالع وقت آن چنان نمی بینم

نشان اہل خدا عاشقیست با خود دار

کہ در مشایخ شہر^۶ این نشان نمی بینم^۷

بدین دو دیدہ حیران من ہزار افسوس

کہ با دو آیینہ رویش عیان نمی بینم^۸

قدر تو تا بشد از جویبار دیدہ من^۹

بجای سرو جز آب روان نمی بینم

درین خماریکم جرعة نمی‌بخشد

۱۰ ببین که اهل دلی در میان نمی‌بینم

نشان موی میانش که دل درو بستم

۱۱ زمن میرس که خود در میان نمی‌بینم

من و سفینه حافظ^{۱۲} که جز درین دریا

بضاعت سخن درشان نمی‌بینم

وزن غزل ۱۴۵۸ معادلین فعلاتین معادلین معالی (بهر محنت شمن معیون اصلم)

۱ - معنی بیت: اندوه و درگار که بی پایان بنظر میرسد برای درمان آن داروئی غیر از بساطتِ مرع نمی‌شناسم ۲ - پیر معان: پیر میکند معرفت یا رهبر روحانی و پیر دلیل: نیز نگاه کنید بغزل ۱ شماره (۶) و غزل ۱۴۳ شماره (۳) - معنی بیت: من خدمتگزاری آستان پیر میکند معرفت یا رهبر روحانی را راها نمیخواهم کرد چه ترک این خدمت را بصلاح و خیر خود نمی‌شناسم ۳ - آفتاب قدح: خورشید جامه تشبیه صریح ۴ - ارتفاع عیش: مراد درجه عشرت و شادمانی - ارتفاع: بلندی: باصطلاح اهل تنجیم مقدار مسافت بلند شدن کوکب از افق تا سمت الرأس و نهایت آن نود درجه است (نقل از الف ليلة المعصدا) ۵ - بگير: در صفحه ۲۲۷ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزند در چند نسخه همگیر آمده که بر متن ترجیح دارد و درست مینماید - معنی بیت: از خورشید جام یعنی بافته روش درجه عشرت و شادمانی را اسنچ و اندازه مگر چه طالع وقت (اختر طلوع کننده در این وقت) مساعد یا مہنگماری نیست: مقصود اینکه این ایام مناسب باده نوشی نیست و نیز نگاه کنید بغزل ۳۱۷ شماره (۱۰) ۶ - مشایخ شهر: در اینجا مراد صوفیان و عالمان و محدثان و واعظان شهر - مشایخ: بفتح اول جمع شیخ بر خلاف قیاس مانند محاسن جمع حسن یا آنکه مشایخ جمع مشیخه است و مشیخه جمع شیخ و شیخ در لغت بمعنی پیر و دانشمند و حواجه آمده است ۷ - معنی بیت: معرف اهل حق و لایق طریقت عشق است پیوسته مهر بور و از عشق پیوند مگسل چه در واعظان شهر این نشان توان یافت و از معرفت حق بیخبر باشند ۸ - معنی بیت: بر دو چشم سرگشته من باید هزار بار دریغ خوری چه با آنکه مانند دو آینه است آن بخت و محادث را ندارد که نمایانگر چهره زیبای بسیار شود ۹ - جویبار دیده: جوی چشم تشبیه صریح - معنی بیت: تا قامت سرو آسای تو لر کنار جوی دیده من دور شده جز سبل روان الشک بجای سرو روان بالای تو چیزی در این گونه نتوان یافت ۱۰ - معنی بیت: کسی در این خماری که دگرگی بمن یک آشام (جرعه) باده نمی‌دهد پیدیش و سنگر چمه روزگاریست که یک صاحب دل هم در آن نیایی، خواجہ در غزل دیگر فرماید:

رندان تشنه لب را آبی نمیدهد کسی گسری ولی شناسان رفتند ازین ولایت

۱۱ - معنی بیت: از میان موی مانند وی که دلپاخته آن قدم از من نشان آن را مجوی، چه من در عشق

وی خروشتن را فراموش کرده ام یا بایهام مقصود است که من خود نیز از دیدن آن بسبب ساریکی ستوان

مانند نام ۱۲ - سفینه حافظ: پایهام جنگ یا مجموعه اشعار حافظ، نیز نگاه کنید بنزل ۲۵ (شماره ۱)، سفینه
 پلنگ اول بمعنی گشتی در لفت آمده است - معنی پیشه بر منعت که پیوسته ملازم جنگ و مجموعه سخن
 حافظ با هم و از این سفینه جدا نمائیم چه تنها در دریای حقایق شعری کالای سخن گوهرها را بتوان یافت.

غزل ۳۵۹

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم
 راحتِ جان طلبم وزی جانان بروم^۱
 گرچه دانم که بجائی نبرد راه غریب
 من ببوی سران زلفِ پریشان بروم^۲
 دلم از وحشتِ زندانِ سکندر^۳ بگرفت
 رختِ بر بندم و تا ملکِ سلیمان^۴ بروم
 چون صبا باین بیمار و دلِ بی طاقت
 بهوا داری آن سروِ خرامان بروم^۵
 در ره او چو قلم گر برم باید رفت
 با دلِ زخم کش و دیسه گریان بروم^۶
 نذر کردم گر ازین غم بدرآیم روزی
 تا در میبکده شادان و غزل خوان بروم
 بهواداری او ذره صفتِ رقصِ کنان
 تا لبِ چشمه خورشیدِ درخشان بروم^۷
 نازیان^۸ را غمِ احوالِ گرانباران نیست
 یارمایان مددی تا خوش و آسان بروم
 در چو حافظ زیبايان نبرم ره بیرون
 همزه کوکبه آصفِ دوران^۹ بروم

وزن غزل ۳۵۹: ماعلاتن فلاتن فلاتن فطن (هر رمل ششم مخبون محذوف)

۱ - معنی پیشه: خوشا روزی که ازین دیرانه سرای دنیا کرج کشم آسایش روان بهیوم و بدنبال معیوب

روانه شوم ۲ - معنی بیت: اگرچه یقین دارم که آواره جانی را سعی شناسد و بمنزلی نتواند رسید ولی من با روزی دیدار آن گیسوان آشفته راه می یابم ۳ - زندان اسکندر: گویا باستعاره مراد شهر یسزد است و هم اکنون در یزد یکی از لمکنه تاریخی را زندان سکندر نام داده اند ۴ - ملک سلیمان: کشور پارس چه جمشید پادشاه باستانی را برخی همان سلیمان پلیمبر پند شده اند - معنی بیت: از هول و هراس جنگاه اسکندر شهر یزد خاطر من طول شد ساز سفر کنم و خود را بکشور سلیمان ملک پارس برسانم در این بیت اشارتی است به سفر حافظ شهر یزد در روزگاری که امرای آل مظفر حاکم آن سرزمینی بودند نگاه کنید بتاریخ ادبیات در ایران دکتر صفاج ۳ بخش دوم صفحه ۱۰۷۰ ۵ - معنی بیت: من سیر مانند سیم صبا که چون بیماران افتان و خیزان راه می سپارد بدوستی و مهرورزی با آن سرو نازان و خوشحرام روانه می شوم ۶ - معنی بیت: اگر در طریق عاشقی حامسان بسر راه باید پوئید من بر با دل مجروح و چشم اشکبار قدم در راه می نهام ۷ - معنی بیت: من مهرورزی و دوستاری پاره سان شادی کسان تا کنار چشمه آفتاب رختنه وجود گرایی یار خود را خواهم رسانده خواجه در طرل دیگر فرماید

گمتر از ذره نه پست شو مهرورز تا بخوتنگه حور شبه رمی چرخ زنان

۸ - تازیان: جمع تازی صفت عالی از تاختن (مثل سیری از سپردن و شکاری از شکردن) یعنی تازندگان یا آنان که براسبان رهوار سوارند و می تازند - معنی بیت: کسانی که براسبان رهوار سوارند و می تازند مگر آن حال آنان که در زیر بار گران حادثه پشیمان حیده است معنی یافته ای بتدگان پارسا و با معوی حتی و هنایتی در کار من کنید تا پدهای قضا پهرمی و آسانی از اینجا رخت بر بدم و بهار و بهار خود بیوردم ۹ - معنی بیت: و اگر مانند حافظ در بیابان فرسوار راه گم کنم، هم نباشد چه همراه موکب آصف عصر وزیر ملک سلیمان (شاید مراد خواجه جلال الدین نورانشاه وزیر شاه شجاع باشند) ره می سپرم و بسر منزل مقصود می رسم

غزل ۳۶۰

گر ازین منزل ویران بسوی خانه روم

دگر آنجا که روم عاقل و فرزانه روم

زین سفر گر سلامت بوطن باز رسم

نفر کردم که هم از راه بمیخانه روم

تا بگویم که چه کشتم شد ازین سیر و سلوک

بدر صومعه با بریط و پیمان روم^۲

آشایان ره عشق گرم خون بخوردند

ناکس گر بشکایت سوی بیگانه روم^۲

بعد ازین دستِ من و زلفِ چو زنجیرِ نگار

چند و چند از پیِ کامِ دل دیوانه روم؟^۴

گر ببینم خمِ ابرویِ چو محرابش باز

سجده شکر کنم وز پیِ شکرانه روم^۵

خرم آندم که چو حافظ بستولایِ وزیر

سرخوش از میکنه با دوست بکاشانه روم

ورن غزل ۳۶۰: فعلاتن فعلاتن فعلن (بهر رمل مثنوی معنوی)

۱ - معنی بیت: اگر ازین ویران سرا بخانه خود بازگردم، از این پس که با نجا رسم دیوانگی نخواهم کرد و دیگر ترک وطن نخواهم گفت. ۲ - معنی بیت: تا باز گویم که در این سیر آهائی و رهروی در طریق عرفان چه رازی از حقیقت بر من آشکار شد. با آسان عبادگاه راهد با ساز و ساغر میروم تا وی را با خیر سازم. ۳ - معنی بیت: اگر یاران طریق محبت خون مرا پریرند، با مردم اگر با اظهار گله و شکوه بنزد ناساقتایان برروم، سعدی گوید:

چو میتوان بصوری کشید جور عدو چرا صور نسیانم که جور یار کنم

۴ - معنی بیت: پس ازین دست تو رمل بسلسله گیسوی یار برای دریند کردن دل دیوانه میزنم، آخر تا کی و تا چند بدنبال هوی و هوس بشتابم. ۵ - معنی بیت: اگر طاق ابروی محرابی با هلال داری را ببینم برای سیاس سر بسجده نهم و جان را بشکرانه تار کنم.

غزل ۳۶۱

آنکه پامال جفا کرد چو خاکِ راهم

خاک می بوسم و عنبرِ قدمش می خواهم^۱

من نه آنم که ز جورِ تو بنالم حاشا^۲

بنده معتقد و چاکرِ دولتخواهم

بسته ام در خمِ گیسویِ تو امیدِ دراز

آن مجادا که کند دستِ طلب کوتاهم^۳

ذره خاکم و در کویِ تو ام جای غوثِ مست

ترسم، ای دوست که بادی بسرد ناگاهم^۴

پیر میخانه سحر جام جهان بستم داد
 واندر آن آینه از حسن تو کرد آگاه^۵
 صوفی صومعه عالم قسم^۶ لیکن
 حالیا دیر مغانست حوالنگاه
 با من راه نشین خیز و موی میکده آی
 تا در آن حلقه بینی که چه صاحب جام^۷
 مست بگذشتی و از حافظ اندیشه نبود
 آه اگر دامن حسن^۸ تو بگیرد آم
 خوشم آمد که سحر خسرو خاور میگفت
 بیا همه پادشهی بسته توران شاهم

وزن غزل ۳۶۱، ماعلان فعلان فعلان (بحر وعل مثنی معرّن اصل)

۱ - معنی بسته آنکه چون غبار راه مرا پای کوب پیغمبری و در شجوتی کرد، پر خاک آشنای بومه
 مهزوم و از قدم مبارکش بوزنی می طلبم چه وجود من از ریش پاهمال شدن را هم ندارد ۲ - حاشا؛ هرگز چنین
 مباد و دور باد، در سیاق فارسی لز اصوات یا شبه جملهاست برای تحذیر و تسریع نگاه کنید غزل ۷۸ شماره ۱
 (۲) - معنی بسته من آن کس نیافتم که از منم تو فریاد کن هرگز چنین مباد که شکایت کنم من بخدمتگزاری
 بآستان تو پای بند و عقیده منم و خادمی هوادار بخت نیک توام ۳ - معنی بسته امید دور و دور و من بملقه
 زلف تو بسته است هرگز چنان مباد که گیسوی بلند تو دست طلب مرا کوتاه کند و مرا از رسیدن باین آردو باز
 دارد ۴ - معنی بسته غباری ناچیرم و جای من در سر کوی تو دلپذیر بسته ای دوست یقین دارم که دوری باد
 حلقه مرا از این جای خوش دور سازد؛ ترسم چنانکه میدانم گاه بجای یقین دارم بکار میرود، معنی گویند

ترسم ترسم بکعبه ای اعراسی کاین ره که تو میروی بستر کستانست

نگاه کنید به صفحه ۱۵۴ گلستان بکوشش نگارنده ۵ - معنی بسته پیر میکده صحبت یار شد دستگیر
 سحرگاه دل مرا بنور پادشاه معرفت روشن بین کرد و صفاتی بآن داد و در این آینه پاک جمال بی مانند ترا پس
 نمود ۶ - صومعه عالم قسم، دیر جهان پاک، تشبیه صریح - معنی بسته من صوفی صافی دل دیر جهان
 پرستم ولی بحکم تقدیر اکنون مرجع و بازگشتگاه من در مراحل سیر و سلوک صومعه معان پناهمیخانه اهل
 عرفان است ۷ - معنی بسته برخیز و با این حاکم ببعیانه روی آور تا در آن جمع یگری که مقامی پس
 والا مراست ۸ - دامن حسن؛ استعاره مکبیه دامن جامه جمال - معنی بسته سرمست و بیخبر یر من گذار
 کردی و بحافظ خود عنایتی نفرمودی، موجب دروغ و تأسف من خواهد شد، اگر آه شرر بارم در دامن جامه
 حسن تو افتد و در آن آتش درزند

غزل ۳۶۲

دیدار شد میسر و بوس و کنار هم
 از بخت شکر دارم و از روزگار هم
 زاهد برو که طالع اگر طالع منست
 حام بدست باشد و زلف نگار هم
 ما عیب کس بمستی و رندی نمیکنیم
 لعلِ بتان خوشست و می خوشگوار هم
 ای دل بشارتی دهمت محسوب نماند
 وز می جهان پرست و بت می گسار هم^۱
 خاطر بدستِ تصرفه دادن نه زیر گیت
 مجموعه بسخواه و صراحی بیار هم^۲
 بر خاکیان عشق فشان جرعه لبش
 تا خاک لعل گون شود و مشکبار هم^۳
 آن شد که چشمِ بسدنگران بسودی از کمین
 خصم از میان برفت و سرشک از کنار هم^۴
 چون کاینات جمله بسبوی^۵ تورنده اسد
 ای آفتاب مایه ز ما برمدار هم
 چون آب روی لاله و گل فیضِ حسن تست
 ای ابر لطف بر منِ خاکی بسبار هم^۶
 حافظ امیر زلف تو شد از خدا بترس
 وز انصاف^۷ آصف جم اقتدار^۸ هم
 برهان ملک و دین که ردست وزارتش
 اتمام کان یمن^۹ شد و دریا بسار^{۱۰} هم

برینادِ رأیِ انور^۱ او آسمانِ بصر
 جان میکند فدا و کواکبِ تارهم
 گویِ زمین^۲ رسیده چوگانِ عدلِ اوست
 وین برکشیده گنبدِ نیلیِ حصارهم^۳
 عزمِ سبکِ عنان^۴ تو در جیش آورد
 ابنِ پایدار مرکزِ عالیِ مدار هم
 تا از نتیجهٔ فلک و طورِ دورِ اوست
 تبدیلِ ماه و سال و خزان و بهار هم^۵
 خالی مباد کجای جلالش ز سرور
 وز ساقیانِ سروقدِ گلزار هم

ورن غزل ۳۶۲، مفعول فاعلات معاعیل فاعلن (بحر مصارع متنی اخرب مکثوف محذوف)
 ۱ - معنی رسیده دلا مژده‌ای سو بدهم، محسوب که بار دلورده از مواهی شرع و منکر است رفت و مردو
 گیتی از پاده و ساقی ریا همچنان پرگشته است ۲ - معنی بپشت دل بهر شامی سپردن از هوشیاری نیست
 سینه پا جنگ غزلی بجوی و نشسته می مرام کن ۳ - معنی بپشت بهر خاکساران طریق صحبت یک اقام
 (جرعه) از پاده لعل یار را نثار کن تا خاک تیره سرخ هام و مشک افشان شود؛ در قدیم رسم بوده است که پیاد
 یاران رفته هنگام میگساری جرعه‌ای برخاک می افشانیدند مولوی گوید:
 یا پیاد این فتاده خاکبیر چونکه خوردی جرعه‌ای برخاک ریز
 ۴ - معنی بپشت آن روزگار گذشت و رفت که بدخود از کمبگانه بقصد ما چشم دوخته بود دشمن نابود
 گشت و آب دیده از کنار ما دور شد ۵ - بود شوق و آرزو - معنی بپشت: چون همه هستی یافندگان بشوق و
 آرزوی تو زندگی میکند، ای مهر هستی بخش جهان سببه لطف از سر ما برمیگیر ۶ - معنی بپشت: چون روستی
 و صمای چهره لاله و گل بهره‌ای از جمال نیست ای ابر کرم بر من خاکسار میر می بپشتان ۷ - انتصاف:
 دادستند ۸ - آصف جم اقتدار، موصوف و صفت؛ چنانکه مرحوم فروشی در فهرست اسامی رجال دیوان
 حافظ نوشته‌اند مراد از آصف در این جا برهان الدین ابونصر فتح الدین خواجه وزیر امیر مبارک الدین محمد
 است وزیر سلیمان عصر که آصف ثانی است و باندازه جمشید شاه توانائی دارد ۹ - گمان یسین: آنکه دست
 راستش مانند معدن زر و سیم بختنه باشد صفت ترکیبی مرکب از دو اسم کان (معدن) و یسین (بفتح اول و
 کسر دوم دست راست) ۱۰ - دریا یسار: آنکه چون دریا توانگرست، صحبت تسرکیمی - یسار بفتح اول
 توانگری - معنی بپشت: برهان الملک والدین که از فیض مستند (دست) و زبری او روزگار دینی بختنه مانند
 کان بافت و توانگری و غنای دریا رسد ۱۱ - آنور، بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم تورانی و درخشان -

معنی بیت: سپهر بیاد تدبیر روشن این وزیر بامدادان جان برخی (قربان) وی میسازد و سروارندهای ستارگان را در قدمش می افشاند ۱۱ - گوی رمین، کره خاک تشبیه صریح ۱۲ - گنبد نیلی حصار: گنبد بلند که بارونی بیلگون دارد، استعاره بری آسمان با سپهر بیلگون - معنی بیت: کره خاک همچون گوی در خم چوگان دادگری وی است و این گنبد بلند آسمان که بارونی بیلگون گرداگرد آن را فرا گرفته است، نیز مستطیر اوست ۱۳ - سبک عیان: سبک پوی، صفت ترکیبی، عرم موصوف - معنی بیت: توسن اراده سبک پوی تو رمین را که مرکز ثابت فلک بلند مدار و رفیع است، بحرکت درمی آورد ۱۴ - معنی دو بیت آخر: تا نوشدن فصلها و جانشین شدن سالی بسال دیگر و ماهی پناه دیگر زاده حرکت آسمان و شبیه گردش فلک است، سرای عظمت وی از بزرگان و ساقیان (نوشگران) سرو قلمت گل چهره نهی مباد! این دو بیت که شریطه و دعاست با اصطلاح موقوف المعانی است و یکدیگر بستگی دارد.

غزل ۳۶۳

در دم از یارست و درمان نیز هم

دل فدای او شد و جان نیز هم

این که میگوید آن خوشتر ز حسن

یار ما این دارد و آن نیز هم

یاد باد آنکو بقصد خون ما

عهد را بشکست و پیمان نیز هم

دوستان در پرده میگویم سخن

گفته خواهد شد بدستان^۱ نیز هم

چون، سر آمد دولتِ شبهای وصل

بگذرد ایامِ هجران نیز هم

هر دو عالم یک فروغ روی اوست

گفتمت پیدا و پنهان نیز هم^۲

اعتمادی نیست بر کارِ جهان

بلکه بر گردون گردان نیز هم

عاشق از قاضی نترسمی بیار

بلکه از سرغوی^۳ دیوان نیز هم

محاسب داند که حافظ عاشقت

واصف ملک سلیمان^۵ نیز هم

وزن غزل ۳۶۳: فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بهر رمل مدح معنوف)

۱ - معنی بیت: این مطلب که مردم اعتقاد دارند که آن یمنی لطیفه‌ای از جمال که دریاخته می‌شود و بر صفت در نمی‌آید بهتر از زیبایی ظاهری است محبوب ما پس و آن را بهام دارد. ۲ - داستان بفتح اول و سکون دوم افسانه - معنی بیت: یاران سخن پوشیده می‌گویم و این کلام در سرودها و افسانه‌ها نیز گفته خواهد شد. ۳ - معنی بیت: بنو گفتم که هر دو جهان یک پرتو از تجلیات جمال حق است و نیز هر چه پیدا و محسوس باشد یا معقول و نامحسوس همه از آن خداست. ۴ - بر نحو: بفتح اول و سکون دوم کلمه مغولی است بمعنی پازیرسی - معنی بیت: بیدل شیدا از داور شرع بیم ندارد شراب آماده کن و بده که عاشق را از پازیرسی دیوان جزا پاکی نیست. ۵ - اصف ملک سلیمان وزیر کشور فارس که ملک سلیمان با جم است؛ چنانکه گفته شد اصف به فتح صاد نام وزیر حضرت سلیمان بوده است و حافظ این نام را مکرر بر وزیران پادشیر اعلیم فارس اطلاق می‌کند.

غزل ۳۶۴

ما بیخمان مست دل از دست داده‌ایم
 هراز عشق و همنفسی جام باده‌ایم^۱
 بر ما بسی کمان سلامت^۲ کشیده‌اند
 نا کار خود زابروی جاتان گشاده‌ایم
 ای گل تو دوش داغ صبحی^۳ کشیده
 ما آن شقایقیم که با داغ زاده‌ایم
 پیرمغان ز توبه ما گر ملول شد
 گو باده صاف کن که بعنر ایستاده‌ایم^۴
 کار از تو می‌رود، مندی ای دلیل راه
 کسانصاف می‌دهیم و ز راه اوفتاده‌ایم^۵
 چون لاله می‌مسبین و قدح در میان کار
 این دیع بین که بر دل خونین شهاده‌ایم^۶

گفتی که حافظ این همه رنگ و خیال چیست

نقشِ غلطِ مبین که همان لوحِ ساده‌ایم^۷

وزن غزل ۳۶۴: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مضارع مثنیٰ اخرب مکفوف مقصور)

۱ - معنی بیت: ما آسوده خاطر آن ار غم دنیا و سر مستان دل داده‌ایم، از محرمان بهار گاه عشق و همدام
 ۲ - کمان ملاحت: کمان سررتش، شبیه صریح - یا کمان طعنه و سرزنش ما را بسیار آماج
 خود ساخته‌اند تا آنکه پس از تحمل ملاتنها گشتایشی در کار ما از دیدار ابروی جانان پدید آمد و فتوحی دست
 داد ۳ - صیوحی: بهمع اول نوشیدن شراب پلمدی، اسم مصدر از صیوح پاده پامدادی - معنی بیت: ای گل
 تو دیشب از نوشیدن پاده صبحگاهی داغ ناگهانی تحمل کرده‌ای ولی ما آن شقایقی که از هنگام رادن داغ بر دل
 بوده‌ایم ۴ - معنی بیت: اگر پیر مبعانه معرفت از توبه مادل آزرد شد که پاده سی بر شیم، بگویی پالوده کن که
 برای پوزش خواهی از گذشته پابر جا و ثابت قدمیم ۵ - معنی بیت: ای رهبر مرشد پاری فرما که کار بهمت
 تو پیش میرود و تمشیت می‌یابد، چه ما بر اسی مغروریم و بحق می‌گوئیم که گمراه شده‌ایم ۶ - معنی بیت: در
 کار ما آنگونه که پالاله نگاه میکنی و آن را جامی سرشار از پاده می‌بینی مگر بلکه پداغی که از عشق بر دل
 حور شده نهاده‌ایم سک عبات کن ۷ - معنی بیت: گفتی که ای حافظ، این همه تعلقات گوناگون و تصورات
 چیست؟ این که ما را اسیر رنگ و خیال می‌بینی در عین غلط در پیش تست، چه ما از آرایش و غش
 بر کناریم و لوح ضمیر ما پاک و بی نقش است؛ شاید اشاره باین مطلب باشد که هستی یکی پیش نیست ولی
 مظاهر گوناگون دارد، جامی گویند:

صمکن ز ننگهای عدم سا کشیده رحمت	واجب بر صده گاه عیان نهاده گم
در حیرتم که دیشه نقش بدیع چیست	بر روح صورت آمده مشهود خاص و عام
جامی معاد و مبدأ ما وحدت است و بس	ما در میانه کثرت موهوم والسلام

غزل ۳۶۵

عمریست تا برای غمت رو نهاده‌ایم

روی وریای^۱ خلق بیکو نهاده‌ایم^۲

طاق و رواق^۳ مدرسه و قال و قبیل علم

در راه جام و ساقی مه رو نهاده‌ایم

هم جان بدان دو نرگس جادو^۴ سپرده‌ایم

هم دل بدان دو سبیل هندو^۵ نهاده‌ایم

عمری گذشت تا بامیدِ اشارتِ منی
 جسمی بدان دو گوشهٔ ابرو^۱ نهاده‌ایم
 ما ملکِ عافیت نه بلشکر گرفته‌ایم
 ما تختِ سلطنت نه ببازو نهاده‌ایم^۲
 تا سحرِ چشمِ یار چه بازی کد که باز
 بنیاد بر کرشمهٔ جادو نهاده‌ایم^۳
 بی‌رلفِ سرکشی سرسودائی از ملال
 همچون بفسه بر سرِ راسو نهاده‌ایم^۴
 در گوشهٔ امید چو مظارگانِ ماه
 چشمِ طلبِ برآن خمِ ابرو نهاده‌ایم^۵
 گفتمی که حافظا دلِ سرگشته‌ات کجاست؟
 در حلقه‌های آن خمِ گسو نهاده‌ایم

وزن غزل ۳۶۵: مفعول فاعلات معامیل فاعلات (بسر مصارع احرب مکحوف معصورا)

- ۱ - روی و ریا: ظاهر و خودنمایی - روی بمعنی اتفاق و دورنگی و با ریا بصورت تنه‌ای آید بمعنی ریا.
- ریا عظمی تمسیری است (نقل از لغت‌نامهٔ دهخدا)؛ یا آنکه مومن گفت روی و ریا اسم مرکب است که از ترکیب عظمی ساخته شده، ریا بکسر اول محقق ریه مصدر باب معاملة عربی است بمعنی خود را بیکی بخلق نمودن و خلاف اعتقاد خود را نشان دادن ۲ - معنی بیت: دورگار درازی است که ما پیراه عشق سو گسام نهاده‌ایم و خودنمایی و ظاهر سازی در برابر مردم را ترک گفته‌ایم ۳ - قال و قیل: قال و مقال، گفتگو و نزاع لفظی، اسم مرکب ساخته شده از ترکیب عظمی؛ در عربی قال و قیل و قول مصدر است بمعنی گفتن ۴ - رواو: بکسر اول پیشخانه یا پیشگاه خانه - معنی بیت: محراب و پیشخانه مدرسه و گفتگوی علمی را در راه نوشیدن پادشاه معرفت و دیدار شاهد ماه روی حقیقت رکب نهاده‌ایم ۵ - برگس جادو: باستعاره مقصود دو چشم افسونگر یار ۶ - دو سبیل هندو: دو شاخهٔ سبیل مشکین باستعاره زلف سیاه یار، هندو مجازاً بمعنی سیاه بکار میرود صفت سبیل نیز بکار کشید بزل شماره (۲) ۶ - گوشهٔ ابرو: گوشهٔ کمان ابرو، استعارهٔ مکتبه ۷ - معنی بیت: ما کشور آسودگی و ایمنی را با سیاه مسحر کرده‌ایم و اورنگ فرمانروائی ما بر دلها بقوت دست نیست، بلکه یارادگی و رادمدی در عالم عشق سلطنت یافته‌ایم ۸ - معنی بیت: تمیذایم که افسون دیدهٔ دوست چه نقشی خواهد زد و با ما چه خواهد کرد چه ما یار دیگر اساس کسار دل را بر سر عمدهٔ جادوئی وی نهاده‌ایم ۹ - معنی بیت: جد از گیسوی دراز و بلندوی سر سوه آمده و آشفته از عشق را بسبب

دلشکی بنفشه‌وار بر رانوی غم گذاشته‌ایم ۱۰ - معنی بیت: در گنج حایة امید مانند نماشاگران ماه چشم هر
طلوع خم ابروی هلالی بار نهاده‌ایم تا دیده بدیدارش روشن شود.

غزل ۳۶۶

ما بدین درنه پی حشمت و جاه آمده‌ایم
از بد حادثه اینجا به پناه آمده‌ایم^۱
رهرو منزل عشقیم وز سر حد^۲ عدم^۳
تا باقلیم وجود^۴ این همه راه آمده‌ایم
سبزه خط^۵ تو دیدیم درستان بهشت
بطلب کاری این مهر گیاه^۶ آمده‌ایم
با چنین گنج که شد حازن^۷ او روح امین
پگدائی^۸ بدر خانه شاه^۹ آمده‌ایم
لنگر حلم^{۱۰} تو ای کشتی توفیق گنجاست
که درین بحر کرم عرق گناه آمده‌ایم
آب رو می‌رود، ای ابر خطابوش ببار
که بدیوان^{۱۱} عمل نامه میاه آمده‌ایم^{۱۲}
حافظ این خرقه^{۱۳} پشمینه بسفیداز که ما
از پی قاعله با آتش آه آمده‌ایم^{۱۴}

وزن غزل ۳۶۶: ماعلان معلان معلان فلات (بهر رمل مشن محبوب مفسور)

۱ - معنی بیت: ما بدین درگاه برای کسب شأن و شکوه و بزرگی و منزلت روی می‌آورده‌ایم بلکه از
آسیب رویدادهای ناگوار جهان باین آستان پناه آورده‌ایم ۲ - سر حد عدم، مرز نیستی، استعاره مکنه ۳ -
اقلیم وجود: جهان هستی، تشبیه صریح - اقلیم: بکسر اول و سکون دوم و کسر سوم غفت یک بهره ربع
سکون کره زمین یا اعتقاد قدام - معنی بیت: ما سالک طریق محبتیم و از مرز نیستی و عدم تا جهان هستی و
وجود راه پی‌آمده‌ایم تا در این عالم بار امانت الهی با تکلیف و عشق را بدوش کشیم و بمنزل مقصود
برسانیم ۴ - سبزه خط: تشبیه صریح ۵ - مهر گیاه: گیاهی باشد شبیه بادامی (برهان قاطع) - معنی بیت:
میرة عذار ترا ای محبوب دیدیم و دل باختمیم و از سر آستان مینو بچستن این گیاه محبت بجهان خاکی روی

آوردیم؛ بکایه مقصود آنست که فرود آمدن حضرت آدم از بهشت باین خاکدان برای مبتلا شدن بیدام عشق و دست یافتن بگنج محبت بود ۶- شاه: با شماره مقصود فرمانروای مطلق ملک وجود- معنی بیت: با داشتن گنج عشق که گنجور آن جبرئیل روح امین استند دست توسل و نیاز بدرگاه فرمانروای جهان هستی برداشته ایم ۷- لنگر حلم: تشبیه صریح و همچنین است کشتی توفیق و بحر کرم- معنی بیت: ای کشتی توفیق حق در دریای بخشایش الهی لنگر انداز و ما غرقگان گرداب نفس را نجات بخش ۸- معنی بیت: ای ابرکرم که خطاها و کارهای ناصواب ما گناهکاران از دینه پنهان میداری، آب رحمتی فروبار، چه در دیوان الهی با نامه میاد که نشان گناهکارسته حاضر شده ایم ۹- معنی بیت: ای حافظ این دلق پشیمین تن را رها کن که ما پیروکاروان عشقیم و آهی آشناک داریم که حرفه سوز است پس زودتر غرقه زن را ترک کن و جان مهرد شو.

غزل ۳۶۷

فستوی^۱ پیرمغان دارم و قولیست قدیم
که حرامست می آنجا که نه یارست ندیم
چاک خواهم زدن این دلقِ ریائی چکم؟
روح را صحبتِ ناجنس عذابست الیم^۲
تا مگر جرعه فشاند لبِ جانان بر من
سالها شد که مسم بر درِ میخانه مقیم
مگرش خدمتِ دیرین من از یاد بر رفت
ای نسیمِ سحرری یاد دهش^۳ عهدِ قدیم
بعد صد سال اگر بر سرِ خاکم گذری
سر بر آرد رگلم رقصِ کنانِ عظمِ رمیم^۴
دلبر از ما بصد امید مستد اولِ دل
ظاهر^۵ عهدِ هرامش نکند خلقِ کریم
غنچه گو تنگ دل از کارِ فرو بسته میباش
کردم صبحِ مدد یابی و انفس^۶ نسیم
فکرِ بهبودِ خود ابدلِ ردی دیگر کن
در درِ عاشق نشود به به بمدادِ ای حکیم^۷

گوهر معرفت آموز^۸ که با خود ببری

که نصیب دگراست نصاب رو و سیم

دام سختست مگر یار شود لطف خدا

ورنه آدم نبرد صرفه زشیطان رجیم^۹

حافظ ارسیم وزرت نیست چه شد شاگرد باش

چه به از دولت لطف سخن و طبع سلیم^{۱۰}

ورن غزل ۳۶۷: ماعلاتن عملاتی عملاتی (بهر رمل مشین محبوبون مقصور)

۱ - فتوی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر رای فقیه یا حکم شرع، در اینجا بضرورت حفظ وزن شعر الف مقصوره بهاء بدل میشود - معنی بیت: از پیر میکنم حکم و اجازه دارم و این رای دیرینه اوست که باده نوشی بارواست اینجا که محبوب همدم و هم پداله میاند - ۲ - انیم: بفتح اول دردناک - معنی بیت: خرقه ریا را پاره پاره خواهم کرد و حر این مرا اجازه ای هست، چه مصاحبت روح پاک عاشق با ریاکاری و هرب که ما آن ماسک و سازگاری ندارد شکمهای دردناک است - ۳ - ماد دهنش: بادوی آور - ۴ - عظم رجیم: استخوان پوسیده، عظم بفتح اول و سکون دوم و رجیم بفتح اول و کسر دوم خوانده میشود - معنی بیت: پس از یکصد سال اگر برگور من قدم رجه فرمائی، استخوان پوسیده من یا وحد و نشاط پای کوبان و دسب افشان از بستر خاک سر بر میگیرد - ۵ - ظهرا: آشکاراست، هید وصف و روشی - معنی بیت: دلستان با صد نوید که برای وصال میداد دل ما را برد، آشکاراست که خوی کریمانه و ارادتمشی یار اختصاص میکند که پیمان خود را از یاد نبرد - ۶ - ابلهانی: بفتح اول و سکون دوم جمع نفس بعضی دم - معنی بیت: بصبغه بگو که از فروبستگی کار آورده خاطر مشو که از نفس بامداد تو مدد میرسد و دم سیم بهاری ترا شکفته خواهد مصاحبت، در غزل دیگر خواجه فرماید:

چو غنچه گرچه فرو بستگست کار جهان تو همچو یزد بهاری گسره گشا میباش

۷ - مداوای حکیم: دوا و درمان کردن بر شک د با - مداوا: بضم اول محذوف مداواة مصدر باب معاعله است، از مصادر باب معاعله در سیاق فارسی گاه تازی آخر حذف میشود مانند مداوا بجای مداواة و محایا بجای معاياة - ۸ - آموز: در صفحه ۴۲۳ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود هرزاد اندوز بجای آموز آمده است که بر متن ترجیح دارد - معنی بیت: مروارید عرفان و کشف حقیقت را اندوخته ساز تا با خود به جهان دیگر توانی برد ولی زر و سیم از تو بار میماند و چون بعد نصاب رسد، رکات آن را به حکم شرع باید پرداخت - ۹ - رجیم: بفتح اول رانده شده از درگاه حق، صفت شیطان - معنی بیت: بد ابلیس استوار و گسست ناپذیر است، چو آنکه عنایت الهی مدد کار شود و اگر لطف نهایی بخشد پاری میکند، آدم پسر پسر هم پسر شیطان رانده از درگاه حق چیره تواند شد و بوسه نفس گرفتار خواهد گشت - ۱۰ - سلیم: بفتح اول درست و سالم -

معنی بیت: ای حافظ، اگر مالدار باشی، باکی نیست. بسیار گزار بردان باشی که مراقبه سخن شیرین و لطیف و قریحه درست و مستقیم نداری.

غزل ۳۶۸

خیز تا از در میخانه گشادی^۱ طلبیم
 برو دوست نشینیم و مرادی طلبیم
 زاده را حرم وصل نداریم مگر^۲
 بگدائی ز در میکند زادی طلبیم
 اشک آلوده ما گرچه روانست ولی
 برصالت^۳ سویی او پاک نهاده طلبیم
 لذت داغ غمت بر دل ما باد حرم
 اگر از حور غم عشق تو دادی طلبیم^۴
 نقطه خال تو بر لوح بصر^۵ نتوان زد
 مگر از مردمک دیده مدادی طلبیم
 عشوه از لب شیرین تو دل خواست بجان
 شکر خنده لب گفت مزادی طلبیم^۶
 تا بود نسخه عطری دل سودا زده را
 از خط غالبه سای تو سواد^۷ طلبیم
 چو غمت را نتوان یافت مگر در دل شاد
 ما بامید غمت خاطر شادی طلبیم^۸
 بسر در مدرسه تا چند نشینی حافظ
 خیر تا از در میخانه گشادی طلبیم^۹

و در غزل ۳۶۸: فاعلاتی فعلاتین فعلاتین فعلات (بهر رمل شمس محبوس مقصور)

۱ - گشاد. بهم اول گشایش و ابطاط خاطر و فتوح و مرج - معنی بیجا، بر حیر و بیانش از آستان

میکنده دعای عرج و گشایشی بچوئیم، خاکسار راه پدر شویم و حاجتی از دوست طلب کنیم ۲- مگر، همانا، در اینجا قید تأکید است - معنی بیت: همانا نوشته راه برای رسیدن به حرم وصال ما را نیست، با خواهدگی و درپودگی از آستان میخانه محبت رد مهر فنی بکب آریم ۳- رسالت: یکسر اول پیام بردن - معنی بیت: سرشک ما که آغشته ریاست بر رخسار ما میدود، اب آن شایستگی را ندارد که از سوی ما بسرد محبوب رود، باید برای این رسالت و پیام رسانی قاصدی پاک سرشت جز اشک بچوئیم ۴- مصی بیت: اگر از ستم عشق تو دادخواهی کنیم، خوشی سور غم تو بردل ما حرام و ناروا باد، سعدی گوید:

زحم شمنبر غمت را سهم مسرهم کس طشت زریسم و پیوید نگیرم پسریش

۵- لوح مصر: صفحه دیده، تشبیه صریح - معنی بیت: بر صفحه چشم نقطه مشکین طالع ترا نقش نتوان رد، جر آنکه از مردم دیده مداد یا سیاهی طلب کنیم؛ مقصود آنکه مرکب شایسته این صورتگری تنها مردمک دیده ماست ۶- مراد: بفتح اول ریاء کردن قیمت چیزی، افزون کردگی قیمت چیزی مصدر میمی - دل بیهای جان در لب موشین تو اشاره ای خواست لب با تبسم شیرین پاسخ داد که باید قدری بر بها پهرانی چه جان پنهانی کفایت نکند ۷- سواد: بفتح اول در صیاق فارسی بمعنی نسخه و رو نوشت نیز بکار میرود - مصی بیت: نا آنگاه که در امراض سودائی و خون برای درمان بیمار عطر تجویز میشود ما نیز از سیره هزار تو که مشک افشانست، نسخه و رو نوشتی میجوئیم، از این بیت استنباط میشود که با اعتقاد پزشکان قدیم عطر در معالجه یبعاران سوداوی مؤثر بوده است ۸- معنی بیت: چون عشق تو جر دردلی که فارغ از اندیشه دوا باشد، نمی گنجد ما سر بآر روی یافتن این گنج غم دلی نهاد و وارسته از عهد نطق میجوئیم ۹- معنی بیت: ای حافظ، بیش از این بر در مدرسه که جای قبل و قال است، درنگ مکن که ترا بمطلوب میرسانند، برخیز و شتاب کن تا از آستان مبعاض معرفت عنوحی بچوئیم و شادی دل یابیم.

غزل ۳۶۹

ما زیاران چشم یاری داشتیم
خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم^۱
تا درخت دوستی بر کی دهد؟
حالیا^۲ رفتیم و نغمی کاشتیم
گفت و گو آیین درویشی نبود
ورنه^۳ با تو ماجراها^۴ داشتیم
شیوه چشمت فریب جنگ داشت
ما غلط کردیم و صلح انگاشتیم^۵

گلبنِ حسنه^۵ نہ خود شد دلفرور
ما دمِ همتِ فرو نگماشتیم
بکتھا رفت^۶ و شکایت کسی نکرد
جانبِ حرمتِ فرو نگذاشتیم
گفت خود دادی بما دل حافظا
ما محصل^۷ بسر کسی نگماشتیم

ورن غزل ۳۶۹: فاعلاتی فاعلاتی فاعلاتی افعال ماضی معصوم

۱۔ معنی بیت: ما را از درسیان انتظار مند بود، آن تصور و پدیدار سکی کہ ما از یداری یاران داشتیم، همانا درست بود ۲۔ حالیا حالیا، اکنون، حیدر من، مأخوذ از حالیا عربی یا تشدید بناء و تسویر۔ معنی بیت: میدانم کہ بہال محبت چہ زمان بارور خواهد شد، اکنون سآمدی گام پیش نهادیم و نعم دوستی اختیار کردیم ۳۔ ماحراھا جمع ماجر افعالی و گفتگو و عرض حال و دعوی، سیر بگاہ کنید بحزل ۱۷ شماره (۷) و غزل ۲۷۵ شماره (۷)۔ معنی بیت: حداد و قیل و قال از شیوہ درویشی و ورستگی دور شد و اگر چنین بود ما و عرض حالیا و داوریا داشتیم ۴۔ معنی بیت: بار و کرشمہ دہدہ تو در ہاں با ما بجنگ بود ما ہائسہ افتادیم و این شیوہ را آشتی و مصانہ بداشتیم ۵۔ گلبن حسنی۔ بہال ریائی، تشبیہ صریح۔ معنی بیت: بہال ریائی تو بعود چنین زیبا و دلنوا بود، ہنگہ نفس حب و دعای ما نگہبان و حافظ او شد تا بدینگونہ دلفرور گشت ۶۔ نکتہ: ہم ول در ہجا مراد سعی سر بستہ و خردہ و اعتراض۔ معنی بیت: سبحان سر بستہ و خردہ ما و اعتراضها پیش آمد ولی ما ریان شکایت نگنودیم و احترام را رعایت کردیم و جانب ادب را بگاہ داشتیم ۷۔ محصل حاصل کنندہ، اسم فاعل از تحصیل مصدر بہاب تفعیل از مجرد حصول، در اصطلاح دیوینی بمعنی مأموری کہ حراج (مالیات) یا طلبھا را مطالبہ کند و بستاند۔ معنی بیت: یار پاسخ داد کہ ای حافظ، تو خود دل بما سپردی و گرنہ ما برای دستانی پیش تو مأمور و گماشتہ ای ہر ستادیم

غزل ۳۷۰

صلاح از ما چہ میجوئی کہ مستان را اصلاً گفتیم؟

بدورِ برگِ مستِ سلامت را دعا گفتیم

در میخانہ ام بگشا کہ ہیچ از جانقہ نگشود

گرت باور بود ورنہ، سخن این بود و ما گفتیم^۲

من از چشم تو ای ساقی حراب افتاده‌ام لیکن

بلائی کز حبیب آید، هزارش مرحبا^۲ گفتیم

اگر بر من نبخشاشی، پشیمانی خوری آخر

بحاطر دار این معنی که در خدمت کجا گفتیم^۵

قدت گفتم که شمشادست، بس حبل بسار آورد

که این نسبت چرا کردیم و این بهتان^۶ چرا گفتیم

حگر چون نافه‌ام خون گشته، کم رینم^۷ می باید

جزای آنکه ما رلفت سخن از چین خطا گفتیم^۸

تو آتش گشتی، ای حافظ، ولی با یار در مگرمت

ربد عهدی گل گوئی حکایت با صبا گفتیم^۹

وزن غزل ۳۷۰: معانی معانی معانی معانی (بحر هرح شمس سالم مسلغ صربا)

۱- چه معنوی، اسهام محاراً معنی می می میجو ۲- صلا بفتح اول آوار دادن برای طعام

خوردن یا چیری دادن بکسی (محل از لعب نامه) - معنی یب یارسانی و رهد از ما معنوی که مسکساران را بهاده نوشی خواندیم و در بوبت هر بانی برگی چشم بست نو به عاقبت برود کردیم و از سلام و ایسی چشم پوشیدیم ۳- معنی بیت در می‌کنند و بدان پاکبار بر روی می بار کی که از خاشااق صوفی و دکان تصوف

صوفی دست دداد و مشکلی حل شد چه باور کی و چه مکر شوی مطلب همین بود که گفته آمد ۴- مرحبا بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم در سیاق فارسی بمعنی خوش آمدی و حیر مقدم و آفرین، از اصوات یا شبه جمله است، مأخوذ از مرحب عربی بمعنی گشادی و مرحی و ایف علامت نصب است چون در ترکیب مفعول

مطلق بوده است - معنی بیت: بقیامین در دپدار دپده بوست شدم و بای خود پرستی را ویران کردم، آزمون دشواری که از سوی دوست باشد و بلائی که یار بر ما پسندد بآن خوشآمد مگوئیم؛ در اینجا فعل گفتیم بهای می‌گوئیم بکار رفته است و باصطلاح مستقبل محقق بوضع ماضی بیان شده است ۵- معنی یب: اگر

بریں دلسوخته رحمی بیاوری، سرانجام بدامد دچار میشوی. ین نکته را هراموش مکن که در حضور تو کی و کجا بر ویران آوردیم ۶- بهتان، بهم اول و سکون دوم دروغ بر بافتن - معنی بیت: بهامت ترا شمشاد خواندم و این سخن مایه بسیار شرمندگی شد که از چه چین بستی ناروا روا داشتیم و دروغی پربافتیم ۷-

کم رینم، کمتر از این مرا ۸- معنی یب: جگرم به نافه آهو خون شد و بکمتر از این کیر مستحق بیستم (این کمترین محارات من بود)، بهت آنکه سخن از چین و نافه آهو را چین در برابر گیسوی چین پیر چین سو گفتی خطا و ناروا بود؛ در اینجا بایهام از چین معنی بهد آن کشور چین آمده شده است و با آوردن خطا یا چین صعب مراعات نظیر بدین مبادر میشود ۹- معنی یب: حافظا سخت از عشق مانند آتش سوزنده گشت،

ولی در دل یار کارگر بفتاد و اثری ببخشید پنداری و پیمان شکنی و بست مهری گل بهاد صبا شکایت بردیم
که سودی نداشت.

غزل ۳۷۱

ما درسِ سحر در ره میخانه نهادیم^۱
محصولِ دعا در ره جانانه نهادیم^۲
در خرمنِ صد زاهدِ عاقل زند آتش
ایں داع که ما بر دل دیوانه نهادیم^۳
سلطانِ ازل گنجِ عمِ عشق بسا داد
تا روی درین منزل ویرانه نهادیم^۴
در دل ندیم ره پس از این مهرستان را
مهر لب او بر در ایں خانه نهادیم^۵
در خرقه ازین پیش منافع نتوان بسود
بنیاد ازین شیوه رندانه^۶ نهادیم
چون میروود این کشتی سرگشته^۷ که آهر
حان در سر آن گوهر یکدانه نهادیم
الْحَمْدُ لِلَّهِ که چو مایی دل و دین بود
آن را که لقب عاقل و فرزانه نهادیم^۸
قانع بخیالی ز تو بودیم چو حافظ
با رب چه گدا همت و بیگانه نهادیم^۹

وزن غزل ۳۷۱: مفعول معاعیل معاعیل معاعیل (بهر هرج ضمن اعراب مکحول مقصور)

۱ - معنی بیست: ما تدریس و علم آموری سحرگهی را در راه وصول بمیکده عرفان رها کردیم و حاصل
ورد و ذکر را که نتیجه عبادت چندین ساله ما بود در کار عشق جانان اوردست دادیم ۲ - معنی بیست: داع
عشقی که ما بر دل آشفته زدیم در خرمن رعد صد پارسای خردمند آتش برمی افروزد و آن را میسوراند ۳ -
معنی بیست: آنگاه که پویران سرای حاکم از عانم پاک تدریس خداوند سرمانرمای دل و ابد گنج غم عشق را

بما بعشید ۴ - معنی بیت: اریں پس عشق دریای را در لحاظ دل من راه نیست، چه بر در این سرای نقش و نشان لب یار را بگاشتیم و بنام و نشان وی مهر کردیم ۵ - اریں شیوه و بدانه: برین راه و رسم و ندان پاکیار؛ از حرف اضافه در اینجا بمعنی بر بکار رفته است - معنی بیت: در دلق پشمینه صوفیگری پیش اریں نباید دورویی نمود، ما اساس کار را بر راه و رسم و ندان پاکیار استوار کردیم که دیگر منافق نبائیم ۶ - این کشتی سرگشته: با استعاره مقصود کشتی حیات است و مراد از گوهر یکدانه با استعاره در یکتای مقصود - معنی بیت: کشتی زندگی (حیات) چگونه سرگشتگی و حیرت بر دریای وجود پیش می‌رود که ما بهر جام جان گرامی را در راه یافتن گوهر بگانه مراد با حنیم و بمقصود بر سپهیم؟ ۷ - معنی بیت: کسی را که خرمند و مینسوف می‌خواندیم، سپاس هدای را که چون نیک بدیدیم، و هم مانند ما دل و دین یافته بود ۸ - معنی بیت: ما حافظ‌وار بخیال عشق تو حوشیم، پروردگرا چه گویا همت و ناآنسا با معرفتیم که خواستار وصال که کمال مطلوب عاشقان است شدیم.

غزل ۳۷۲

بگذار نا زشار^۱ میخانه بگیریم

کز^۲ بهر جرعه همه محتاج این دریم^۱

رو ز نخست چگون دم رسدی ردیم و عشق

شرط آن بود که جز ره آن شیوه نسپریم^۲

جائی که تخت و مسد جسم می‌رود بسجاد

گر غم خوریم، خوش نبود به که می‌خوریم^۳

تا بو که^۴ دست در کمر او توان زدن

در خون دل نشسته چو میاقوت^۵ احمریم

واعظ مکن نصیحت^۶ شوریدگان که ما

با خاک کوی دوست بفردوس ننگریم^۷

چون صوفیان بحالت و رفعتند مقتدا^۸

ما نیز هم بشعبه دستی برآوریم

از جرعه تو خاک زمین درو لعل یامت

بیچاره ما که پیش تو از خاک کمتریم^۹

حافظ چورہ بکنگرہ^۱ کاخ وصل نیست

با خاکِ آستانہٴ این در پسر بریم

وزن غزل ۳۷۲: معمول فاعلات مفاعیل فاعلات (بحر مصارع متسنن الخرب مکھوف مقصور)

۱۔ شمار: پکسر سوم راہ راست گشاده، خماییان ۲۔ معنی بیت: بما رخصت (احارہ) بدہ تا قدم در راہ راست و گشادہ میکند عشق بہیم، چہ ہمہ برای نوشتن یک آشام (جرعہ) در یادہ معرفت بیارمند این آستانہم، عبرت نائیمی گوید:

ما خمار آوردگان صحناج یک پیماہ ایم بہر یک پیماہ می عمریست در میماہ ایم

۳۔ معنی بیت: چون در روز الست کہ خداوند بر پرستش عاشقانہ خود از آفریدگان پسمای مسکرفت، ما قلندر وار بدعوی محبت کمر بستیم، لارمہ پیمان دوستی است کہ بجر طریق عشق براہی ہوئیم، میر نگاہ کنبد بقرنل ۲۴ شمارہ (۱) ۲۔ معنی بیت: در گذر گاہ دیہای غنی کہ بہت و کرسی جسم یا سلیمان پیامبر ہم دستخوش نابودی میشود، اگر غصہ حوریم پسندیدہ بہست، بہر است کہ یادہ ہوئیم و غم حوریم ۵۔ ہو کہ: مخفف بود کہ بمعی باشد کہ، شبہ جملہ، قید تفسی بمعنی کاش، میر نگاہ کسید بقرنل ۱۲ شمارہ (۸) ۶۔ اصر۔ بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم سرح، صحت یاخوت۔ معنی بیت: ما باشد کہ روری دست ما پکمر یسد یار برسد، مانند یاخوت سرح غرقہ در خون دل شدہ ایم و ریح میکشیم ۷۔ معنی بیت: ای مصیحتگو بما افتتہ سران دل از دست دادہ اندر ر مدہ کہ ما با دانش غبار گوی دوست بیہشت بحیم ہم التعمانی نسیمکنیم ۸۔ مقتدا، بضم اول و سکون دوم و فتح سوم پیشوا و قندوہ، اسم مفعول از اقتداء۔ معنی بیت: اکسوں کہ مردم در وجد و سماع صوفیان را پیشوائی خود برگزیدہ اند، ما ہم مانند این ریاکاران صوفی ما بہرنگ دستی سماع از آستین بیرون میآوریم و بار از خود را گرم میکشیم ۹۔ معنی بیت: از جرعہ حام سو حساک لعل فام و مرواریدگون گشت (دانههای لعل و مرواریدگون) بدست آوردہ، در مانده و محروم مائیم کہ پیش ہو بقدر خاک راہ ہم ادرش نداریم ۱۰۔ کنگرہ: بضم اول و سکون دوم و ضم سوم، بلند پہای ہر چیز را گوید عموماً و آنچه بر سر دیوار مضار و قلعہ و دیوارہای دیگر سازند خصوصاً آن را عربان شرفہ خوانند (بقل از پسران قاطع)۔ معنی بیت: ای حافظ، چون راہ بیالای قصر وصال بستہ است، ما گزیر ما با غبار این در گاہ میسازیم بدان دل خوش کردہ ایم۔

غزل ۳۷۳

خیز تا خرقہ صوفی بخرابیات بریم

شطح و طامات^۲ بی بازار خرافات بریم

سوی زندان قلندر برہ آورد^۳ سفر

دلق بسطامی^۴ و سجادہ طامات بریم

تا همه خلوتیان جام صبوحی گیرند
چنگ صبحی^۵ بدرِ پیرِ مناجات بریم
با تو آن عهد که در وادی اَیْمَن^۶ بستیم
همچو موسی آرنی گوی^۷ بمیقات^۸ بریم
کوسِ ناموس^۹ تو بر کنگره عرش زنیم
علمِ عشقِ تو بر بامِ سموات بریم
خاکِ کویِ تو مصححِ قیامت فردا
همه بر فرقِ سر از بهرِ مباحات^{۱۰} بریم
ور نه در ره ما خیارِ سلامت^{۱۱} را هد
ر گلستانِ بزدانِ مکافات بریم
شرمان باد زِ شمشینه آلوده خویش
گر بدین فصل و هنر بامِ کرامات بریم^{۱۲}
قدرِ وقت ارتشاسد دل و کاری نکند^{۱۳}
س خجالت که ازین حاصلِ اوقات بریم
فته می بارد ازین سقفِ مفرس^{۱۴} سرخیز
تا بمبحانه پناه از همه آفات بریم
در بیابانِ فنا^{۱۵} گم شدنِ آخر تا کسی؟
ره پرسیم مگر پی بهمهتات^{۱۶} بریم
حافظ آبِ رخِ خود بر درِ هر سمله^{۱۷} سریز
حاجت آن نه که بر قاضی حاجات بریم

درن غزل ۳۲۳: فاعلاتن فلاتن فلاتن (بهر رمل شش مبحون مقصور)

۱ - شطح: بهنج اول و میكون دوم كلمه ايست كه يوي خودپسدي دهد. سخاسي كه در حال شدت و حد ادا شود مانند انا بحق گفتن منصور حلاج، مير نگاه كنيد بغزل ۲۷۵ شماره (۳) ۲ - طامات: لاف و گراف صوفيه و ادعي كشف (كرامت) مير نگاه كنيد بعرن ۲۷۵ شماره (۲) - مصي بيت: برخيز و بيا تا دلق يشعد پوشي را بسكده معرفت برسم و آب مي ياك بشوئيم و سخيان خلاف شرع و لاف و گراف صوفيانه را

بهار از باوه گوئی و خرافه پرستی بفرستیم ۳ - ره آورد ز ره آورد از معان یا هر چیز که کسی از جایی بیاید و برای کسی بیاورد، صفت جانشین موصوف ۴ - دلق بستمی، حره مسوب بیایید بستمی عارف سامی؛ در صفحه ۲۴۲ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود مراد در دو نسخه دلق شطاحی بجای دلق بستمی آمده که شاید بر متن ترجیح داشته باشد؛ شطاحی بهمعنی اول و شدید دوم ادعا کردن و معان خود پسندانه خلاف ظاهر شرح گفتی در حال شدت وجد، نیز نگاه کنید بجزل ۱۷۵ شماره (۲) - معنی بیت: حره خود پسندی و ادعا و جامه کشف و کرامت را که بر صوفیان دست مایه هریب خلق جدا کرده اند، پس از سیر و سیاحتی که در خانقاهها کردیم بتوان از معان سفر برای و رستگان مجرد بیاوریم. ۵ - صبحی، در صبح، بامدادان، قید رحان، مرکب از صبح + ی پسوند توفیق، نظیر سحرگاهی بمعنی در سحرگاه در این عبارت گلستان، ششم که سحرگاهی (در سحرگاه) یا نی چند حاصل بیابن فاضی قرار آمده نگاه کنید بصفحه ۴۰۰ گلستان بکوشش نگارنده - معنی بیت: تا خلوت شبان همه ساغری از ماده صبحگاهی باشند بامدادان با چنگ بدر خانه پیر میرویم که همواره در کار ذکر و دعا و راز گش با حدیث ۶ - وادی ایمن، سیاهی که در آن صدای حبیبی بموسی علیه السلام رسید، نگاه کنید بجزل ۱۹ شماره (۲) ۷ - اری گوی: بفتح اول و کسر دوم و سوم صفت مرکب فاعلی (صفت حالیه)، در حالی که میگوئیم خود را، پس شما و شان شده؛ اری مرکب است از سه حره فعل امر از ارائه + ن و قابه + ی صمیر مکلم معمولی، این جمله مقتبس است از آیه ۱۴۳ سوره اعراف (۷) وَ نَحْنُ حَادُّ مَوْسَىٰ لِمَعْنَاهُ وَ كَلِمَةُ رَبِّهِ هَالِ زَتْ اَرِسِي نَظَرًا اَلَيْكَ: شارت دورد نامدن حضرت موسی با همدان از بزرگان قوم بیعت (و عده گاه) و سخن گفتی خدا با موسی و آنگاه درخواست موسی باصرار هم که پروردگارا خود را پس بمان تا ترا دیدار کنم و پاسخ خداوند که ای موسی مرا بپنجم سر هر گسر سحواهی دید (الْ تُرَانِی) ۸ - بیعت: یکسر اول و سکون دوم و عده گاه، وقت کار و جای آن اسم رسان و مکان - معنی بیت: بییمان مجتبی که ای محبوب با و در وادی ایمن عشق استوار کردیم ماسد موسی اری گویان در وعده گاه و ما کنیم و خواهان دیدار شویم ۹ - کوس ناموس، طبل شکوه و عظمت، تشبیه صریح - معنی بیت: طبل شکوه و آوازه جلال ترا بر بلندبهای تختگاه آسمان بود، در آریم و درفش محبت ترا بر بام آسمانها برافرازم ۱۰ - مباحات: بهضم اول صحر کردن و بالیدن - معنی بیت: مرد ماهه غبار کوی عشق ترا بر تارک سر برای کسب فقر در دشت رستخیز با خود میبریم ۱۱ - حار ملامت تشبیه صریح و همچنین است رسیدن مکافات - معنی بیت: اگر پارسا حار سرورش در راه ما هکند وی را ز گلزار گیتی بجسگه کبر میراییم ۱۲ - معنی بیت: اگر این مقدار دانش و کمال را کرامت ادبیه و کار حارق عادت نام نهیم، جای آسب که از خرفه آلوده دامن سرد شرم کنیم و از این ادعا چشم پیوئیم ۱۳ - کاری نکند، خدمتی شایسته انجام ندهد ۱۴ - مفرس: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم و فتح چهارم بر هیأت سردبان ساخته، مجازاً یعنی آراسته و بلند صفت سقف - معنی بیت: بلا از بام سپهر بسیار نقش آراسته فرود میآید بشتاب و بیاتنا از شر ایس آسیبها پناهگاهی در میکند معرف بچوئیم ۱۵ - پیدان هوا، در نسخه بدل هوا بجای هوا آمده که بر متن ترجیح دارد نگاه کنید بصفحه ۲۸۵ دیوان حافظ تصحیح قزوینی ۱۶ - مسلمات: بضم اول و کسر دوم و شدید سوم کارهای مهم جمع مهمه، صفت جانشین موصوف - معنی بیت: در وادی هواهای نفسانی تا چه زمان سرگشته و

گمراه توان بود، بکوشیم و نشان راه را بیرسیم، تا ار کارهای مهم که همدن عشق و معرفت حق است آگهی
 یابیم ۱۷ - سله نکر اول و سکون دوم فرومایه - معنی بیت: ای حافظ آبروی خود را در نزد هر فرومایه
 میر، شایسته است که نیاز خود را بر خداوند که برآورندهٔ بارهاست عرضه کنیم.

غزل ۳۷۴

بیا تا گل برافشایم و می در ساغر اندازیم
 فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم^۱
 اگر غم لشکر انگیزد که خونِ عاشقان ریزد
 من و ساقی بهم تازیم^۲ و بنیادش بر اندازیم
 شرابِ ارغوانی^۳ را گلاب اندر قدح ریزیم
 نسیم^۴ عطر گردان را شکر در مجمر^۵ اندازیم
 چو درد منست و روی خوش^۶ بر من مطرب سرودی خوش
 که دست افشان غزل خواهیم و پاکوبان سر اندازیم
 صبا خاک وجود ما بدان عالی جناب^۷ انداز
 بود کان شاهِ خوبان را نظر بر منظر اندازیم
 یکی از عقل می لافد یکی طامات می بسازد
 بیا کاین داورها را به پیشِ داور اندازیم^۸
 بهشتِ عدن اگر خواهی بیا با ما بمبغاه
 که از پایِ خمت روزی^۹ بهوصی کوثر اندازیم
 سخن دانی و خوش خوانی نمی ورزند در شیراز
 بیا حافظ که تا خود را بسلکی دیگر اندازیم^{۱۰}

وزن غزل ۳۷۴: معاین معاین معاین معاین (بحر هرج مثنی سالم مصبغ صرب)

۱ - معنی بیت: بیا تا گل ریزان کنیم و جسی بیارائیم و باده در جام بریزیم، سقف سپهر را که بنیادش
 کج است، بدریم و شالند نوی پی افکنیم ۲ - تازیم: حمله آوریم - معنی بیت: اگر غم روزگار لشکر بکشد تا
 بیدلان را بکشد، من و ساقی با هم بر سپاه غم حمله آوریم و سامش را وازگون کنیم ۳ - راه در اینجا حرف

اصافه اسب شان مصاف‌الیه، شراب ارغوانی را، املر قبح یسی املر قبح شراب ارغوانی ۲ - مجمر: یکسر اول و سکون دوم و هیچ سوم عود سوز یا آتشدان - معنی بیت: در جام پادشاه سرح برای خوشبو شدن گلاب می‌افزائیم و در مجمر نسیم که عطر گوئی می‌پراکند، شکر می‌افشانیم تا بویاتر شود و رابطه‌اش بیشتر فضای بزم را فرا گیرد؛ نگارنده بیاد دارد که در کرمان سال پیش برای خوشبو کردن هوا گناه پاره قندی در آتش منقل می‌انداختند ۵ - رودی خوش: موصوف و صفت، رودساری زهی بوده است - معنی بیت: ای رامشگر، چون رودی خوش نوا آماده است، سرودی دلپذیر بخوان و بنواز تا ما ترانه عاشقانه‌ای با رقص برائیم و در حال پای‌کوبی سر تار قدم یار کنیم ۶ - عالی‌جواب: آسان والا، صفت و موصوف - معنی بیت: ای نسیم صبا، غبار یکر ما را بآن آستان و لا یرسان ما باشد که چشم ما بر دستان آن سرور زیسایان افتد ۷ - معنی بیت: کسی از خرد خویش ستایش میکند، دیگری از ادعای کشف و کرامات خود پراکنده گوئی میکند، برخیز تا این دعویها را در برد قاضی عادل جهان هستی طرح کنیم ۸ - رووری، در صفحه ۲۲۵ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در چند نسخه «یکسر» بجای «رووری» آمده که بر مبنی ترجیح دارد - معنی بیت: اگر بهشت جای‌پادشاه را خواهی، همراه ما نمیکند عشق روی آورد تا از کنار خمخانه معرفت ترا یکباره بمحوی کوثر، جوهر گوارای بهشت برسانیم ۹ - معنی بیت: در سعی شامی و سحر سرائی در شهر شیراز کوششی نمیکند و قدر هرمنده را می‌شناسند ای حافظ، هشتاپ تا رخت بکنور دیگر کشیم.

غزل ۳۷۵

صوفی بیا که خرقه سالوس^۱ برکشیم
وین نقشِ زرق را خسطِ بطلان برکشیم
نذر و فتوح^۲ صومعه در وجه می‌نهیم
دلِ دیا بآبِ خرابات برکشیم
فردا اگر نه روضه رضوان بدهند
خلعان^۳ زروضه حور زجت برکشیم
بیرون جهیم سرخوش و از بزمِ صوفیان
غارت کنیم باده و شاهد برکشیم^۴
عشرت کنیم ورنه بهسرت کشندملان
روزی که رختِ جان بجهانی دگر کشیم^۵

سر خدا که در تنقی غیب^۱ مستزویست

مستانه‌اش نقاب زرخسار برکشیم

کو جلوه زابروی او تا چو ماه نو

گویی سپهر در خم چوگان زر کشیم^۲

حافظ نه حد ماست چنین لافها زدن

پای از گلیم خویش چرا بیشتر کشیم^۳

ورن غزل ۳۷۵: مفعول ماعلات معاعیل ماعلات (بهر مضارع منمن احرب مکثوف مفعول)

۱ - حرقه سالوس: دلق ریا، تشبیه صریح. نیز نگاه کنید بهزل ۲ شماره (۲) - معنی بیت: ای صوفی شتاب کن تا دلق ریا را از تن برکتیم و بر این نشان برنگ و غریب و ظاهر سازی خط ناپودی بکشیم و آن را معو کنیم ۲ - فتوح: بهضم اول در اصطلاح صوفیه مال و نعمتی که درویش یا پیر را بر ایگان چو نذر و مانند آن آرند (نقل از لغت نامه دهخدا) - معنی بیت: بدر و بیاری که در عبادتگاه فراهم شده است، در راه می صرف کنیم و خرقة ریائی را بآب ناله تطهیر کشیم و پاک سازیم ۳ - غلمان: بکسر اول و سکون دوم جمع غلام، خدمتگاران بهشتی بصورت پسران سده روی - معنی بیت: اگر فردای قیامت باغ رضوان یا بهشت را بسا نبهشتد، رضوان در بان بهشت را از باغ میو و خدمتگاران ساده روی بهشتی را از بهشت بیرون میرانیم ۴ - معنی بیت: سرمست بیرون میدویم و از عشرتگاه صوفیان شراب بتاراج میریم و شاهد ریبای بزم را در آشوش میگیریم ۵ - معنی بیت: خوش بگذرانیم و اگر عشرت بکشیم رویدادهای ناگوار جهان ما را با اندوه و تأسف در آن روز که باید سامان و اسباب سفر جان را بآن جهان فراهم کنیم، خواهد گشت ۶ - تنقی غیب، بهضم اول و دوم برده غیب تشبیه صریح - معنی بیت: شاهد راز الهی را که در برده غیب نهانست، در شور مسی روی بند از چهره‌اش بر میگیریم. خواجه در غزل دیگر فرماید

راز دون پرده زرنبدان مست پرسس کاین حال نیست راهد عالی مقام را

۷ - معنی بیت: جلوه و کرشمه‌ای از ابروی دوست کجاست تا با دیدار آن هلال و لر گوی فلک را در خم چوگانی زرین بگیریم ۸ - معنی بیت: ای حافظ، این گونه گزافه گویی و خودستایی تجاوز از حد خویش است و ما نباید از گلیم خود پا فراتر گذاریم

غزل ۳۷۶

دوستان وقت گل آن به که بعشرت کوشیم

سخن اهل دلست ایسن و بسجان بسنوئیم^۱

نیست در کس کرم و وقتِ طرب میگذرد

چاره آنست که سجاده بسی بپروشیم^۲

خوش هواییست فرح بخش معدا یا بفرست

نازنینی^۳ که برویش می گلگون نوشیم

ارغنون سازِ فلک^۴ رهنِ اهلِ هنرست

چون ازین غصه ننالیم و چرا نخروشیم؟

گل بجوش آمد و از می نزدیکش آبی

لاجرم^۵ ز آتشِ حرمان و هوس می جوشیم^۶

می کشیم از قدحِ لاله شرابی موهوم^۷

چشم بد دور که بی مطرب و می مدهوشیم^۸

حافظ این حالِ عجب^۹ با که توان گفت که ما

بللاییم که در موسمِ گل خاموشیم

ورن غزل ۳۷۶: فاعلاتن فعلاتن فعلان (بهر رمل متن مضمون اصلم مسیح)

- ۱- معنی بیت: ای یاران در فصلِ گل شایسته است که به خوشی و عیش بپردازیم. این گفته صاحبِ دلانست و باید آن را از دل و جان شنید و بکار بست ۲- معنی بیت: آثار بهشتندگی و رادی در کسی پدیدار نیست و فرصت شادی سیری میشود علاج کار است که جانمار را بپروشیم و از وجه آن باده بخریم ۳- نازنین: یار نازپرور و عزیز، صفت جوانمین موصوف- معنی بیت: هوایی دلپذیر و شادی آورست، خداوند، یاری نازپرور و حریر بیرم ماروانه کن تا بر جمال فرخنده او باده سرح درکشیم ۵- ارغنون سازِ فلک: تشبیه صریح- معنی بیت: ارغنون نوازنده سپهر دزدانه هنرمند کئی است. باید از این قم نالید و فریاد کرد ۶- لاجرم: ناگزیر و ضرورت. قید تأکید نگاه کنید بغزل ۲۱۳ شماره (۴) ۷- معنی بیت: گل روئید و شکفت و از آب می بر آتشِ گل آبی بیفتادیم و در کنار گل باده ننوشیدیم، ناگزیر از سوز محرومی و داغ خواهشِ دل، دیگ سینه ما بجوشد و حاضرمان منوش است ۸- شرابی موهوم: باده ای خیالی، موصوف و صفت ۹- معنی بیت: باده ای خیالی از جامِ سرخ لاله می نوشیم، چشم حسود دور و کور باد که جدا از راهشگر و باده مرصعیم ۱۰- حال عجب: حال شگفت، موصوف و صفت- معنی بیت: ای حافظ، این حالِ شگفت را یا کس باز نمیتوان گفته، چه ما عندلیبانیم که در بهاران بناخواه دل حسود مهر سنگوت بر لب نهاده ایم.

غزل ۳۷۷

ما شبی دست برآریم و دعائی بکنیم
 غم هجران ترا چاره زجائی بکنیم^۱
 دل بیمار شد از دست^۲ رفیقان مسدی^۳
 تا طیش بر آریم و دوائی بکنیم
 آنکه بی جرم برنجید و بستیغم زد و رفت
 بازش آید خدا را که صفائی بکنیم^۴
 خشک شد بیخ طرب راه خرابات کجاست؟
 تا در آن آب و هوا نشو و نمائی بکنیم^۵
 مدد از خاطر رندان طلب ایدل ورنه
 کار صعت، میادا که خطائی بکنیم^۶
 سایه طایر کم حوصله کاری نکند
 طلب از سایه میمون همائی بکنیم^۷
 دلم از پرده بشد حافظ خوش گوی کجاست
 تا بقول^۸ و غزلش سار نوائی بکنیم

وزن غزل ۳۷۷: فاعلاتن فعاتلن فعاتلن فعاتلن (بهر رمل مثنی معیون مقصور)

- ۱ - معنی بیت: بکنیم ما دست دعا پیرگاه خدا بلند میکنیم و استغاثه جدائی را بطریقی درمان میکنیم
- ۲ - شد از دست: از دست رفت
- ۳ - مسدی: مسدی کید جمله است که فعل آن بقرینه حالی محذوف است
- ۴ - معنی بیت: آنکه گناه باکرده از من آورده خاطر شد و بیخ چفا مرا دل بهخست و از من جدائی جست، شما را بعدا سرگند میدهم که او را بازگردانید تا بر دست یکنیگر برسم درویشان پنهان تجدید صفا و رفع کنورت یوسه دهیم
- ۵ - معنی بیت: نهال مسدی پژمرد، راه میخانه را بهما نشان دهید تا در آب و هوای خوش آن پرورش یابیم و بیابیم
- ۶ - معنی بیت: لا، از توجه باطنی و ارستگان یاری بجوی و گرنه کار سخت دشوار است، نیاید که براه خطا و طریق ناصواب رویم
- ۷ - معنی بیت: از سایه و هیری پرده اسدک حوصله و کم بضاعت (باستعاره مقصود سالک تاره کار و کم تجربه) در راه سلوک کاری ساخته نیست، از عذاب فرخنده همای بلند پرور آسمان معرفت (بیر دلیل) مدد میکنیم، خواجہ در غزل دیگر فرماید

من بسر منزل عشقانه بسخود بردم ره / قطع این مرحله با سرغ سلیمان کردم
۸۔ قول: بفتح اول و سکون دوم ترانه۔ معنی بیتہ دل من آئینہ و پریشان شد حافظ نثر گفتار کجاست تا با
ترانه و جامہ او نوائی خوش ساز کنیم

غزل ۳۷۸

ما نگوئیم بد و میل بناحق نکیم
جامہ کس سبب و دلخ خود ازرق^۱ نکیم
عیبِ درویش و توانگر یکم و بیش بدست
کارِ بد مصلحت آنست کہ مطلق^۲ نکیم
رقمِ مغلطہ^۳ بر دفترِ دانش نزنیم
سرِ حق بر ورقِ شعبده ملحق نکیم
شاه اگر جرعهٔ رنمدان نہ بہرمت نوشد
التفاتش بعی صافِ مروق^۴ نکیم
خوش برانیم جهان در نظرِ راهروان
فکرِ اسبِ سب و زمینِ مغرق^۵ نکیم
آسمان کشتیِ اربابِ هنر می‌شکند
تکیہ آن بہ کہ برین بحرِ معلق^۶ نکیم
گر بستی گفت حدودی و رفیقی رنجید
گو تو خوش باش کہ ما گوش باحق نکیم^۷
حافظ از خصم خطا گفت بگیریم سرو
ور بحق گفت، جمل با سخنِ حق نکیم^۸

وزن غزل ۳۷۸: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (بهر رمل شمن محبوس مقصور)

۱۔ ازرق: بفتح اول و سکون دوم و ففتح سوم کیود۔ معنی بیتہ ما بیدگونی و نکویش کسی
نمی‌پردازیم و گراشی بیاطل و ناصواب نداریم، جامۂ نقوای ہیچکس را برنگ گناه تیرہ و آلودہ نمی‌سازیم و
پشمینۂ خود را کیود رنگ نمی‌کنیم تا خود را در لباس صوفی نمایان بخلق جدا نشان دهیم ۲۔ مطلق: مطلقاً

و بی قید و شرط، هید تأکید - معنی بستن قهر را بسبب ننگدستی مذمت کردن و غمی را بمالداری نگوئید
 ناپسند است (یا آنکه عیوونی از غمی و فقیر چه کم چه بسیار خوش نیست)، صلاح آسب که کار رشت و
 باروا مطلقاً از عا سر نرند - ۳ - معنیه: بفتح و ل و سکون دوم و فتح سوم کلامی که مردمان بدان در غلط و
 اشتباه افتند (مثل اولت نامه دهخدا) - در قم معنیه، تشبیه صریح و هیچی است دفتر داش و سر حق و ورق
 شعبده - معنی بیت بر کتاب علم نشان غلط بودن مکتب و معنیه مکتب و راز حقیقت را در ورقهای بیرنگ و
 افسون پنهان نداریم و درهم بیامیزیم - ۴ - مروق: بهم و ل و صغ دوم و شدید سوم مفتوح پالوده و مصفا،
 اسم مفعول از ترویج از مجرد ورق بفتح اول بمعنی صاف - معنی بیت: اگر پادشاه ته جرحه‌ای از جام قلندران
 را با احترام نوش نکند، ماهم پیاده روش پالوده او اعد می‌کیم - ۵ - مغرق: بهم اول و فتح دوم و تشدید
 سوم مفتوح بسیم آراسته و غره کوب، صفت رین - معنی بیت در پناه عنایت و حسن نظر سالکان راه حق
 زندگی جهان را دور از غم میگردانیم و در اندیشه محض مستقیم و آسب گران بها و کمیاب سیاه رنگ و رین
 بسیم آراسته و غره کوب میخواستیم - ۶ - معلی: هرو زحمت و سرگون شده، اسم مفعول از بطریق مصدر باب
 تعیل، صفت بحر - این بحر معنی استعاره از آسمان - معنی بیت: امواج فلک کشنی وجود هر میدان را حرد
 میکند، مصلحت آسب که بر دریای سرگون سپهر اعتماد نداشته باشیم - ۷ - معنی بیت: اگر حدودی بر رفیق
 ما تهنیتی رد و خاطرش آرند بدوست ما بگوئی خوش دار که رفیقان تو سخن دشمنانک بدان را سر پذیرند و
 بدان گوش مرا می‌دهند - ۸ - معنی بیت: ای حافظ، اگر دشمن غلط گفت و اعتراضی سازد، کرد و ی را
 مواخذه می‌کنیم و اگر راست گفت، چون جاهلان با حقیقت بستیره و مجادله بر نمی‌خوریم.

غزل ۳۷۹

سرم خوشست و بباگِ بلند میگویم

که من نیم حیات^۱ از پیاله میجویم

عبوس زهد^۲ بوجه خمار^۳ نشیند

مرید خرقه^۴ دردی کنان خوشخویم^۵

شدم فسانه سرگستگی و ابروی دوست

کشید در خم چوگان^۶ خویش چون گویم^۷

گرم نه پیر مغان در سروی بگشاید

کدام در بزمن، چاره از کجا جویم^۸؟

مکن درین چمن سرزنی بخودرونی

چنانکه پرورشم میدهد^۹ میرویم^{۱۰}

تو خانقاه و خرابیات در میانه مسین
 خداگواه^۸ که هر جا که هست با اویم
 غبارِ راه طلب کیمیایِ بهر دوزیست
 غلامِ دوابِ آن خاکِ عنبرینِ مویم^۹
 ز شوقِ نرگسِ مستِ بلند بالائی
 چو لاله با قدحِ امتاده سر لبِ جویم^{۱۰}
 بیار می که به فتوایِ حافظ از دلِ پاک
 غبارِ زرق^{۱۱} بسفیضِ قدحِ فرو شویم

ورن غزل ۳۷۹: معادلی صلاتی معادلی فتح ل (بهر معنیت شمس مخبر اصل)

۱ - سیم حیات دم خوش گلزارِ زندگی، استعارهٔ مکنه - معنی بیت: سرمه و آوای رسام گویم که
 من دم خوش بوستانِ زندگی را از لبِ ساغرِ طلبِ میبکشم ۲ - عوس رهد بضم اول ترشروئی رهد تشبیه
 صریح ۳ - وجه حمار، چهرهٔ مسی، تشبیه صریح ۴ - معنی بیت: بر چهرهٔ مستی یا چهرهٔ مستان ترشروئی
 زهد نمایان میشود و جای گریس میگیرد. در این رو من هوادارِ دلق و شصار میگذارم آن کشته کار و
 گشاده رویم ۵ - معنی بیت: من بآنچه سری و حیر می مشهور شدم و ابروی چو گانی و خندهٔ سار این
 سرگشته را مانند گوی در هم خود کشید ۶ - معنی بیت: اگر پیر میبکند یا رهبر سالکان طریق معرفت در
 بروی من باز نکند، پدر دهگری جر میخانه روی می آورم و تدبیری جر این نمیدانم ۷ - معنی بیت: هر من
 خرده بگیر و ملائم مکن که گلی خود رویم و تهذیب تابافته، چنین مبدار، من بهمان گونه که باغبان آفرینش
 مرا تربیت کرده است، شو و نما میبکشم، حافظ در غزل دیگر فرماید:

من اگر حارم اگر گل چمر آرائی ص - که از آن دست که میسروردم میرویم

۸ - خداگواه: جمله ایست بعد از فعل ربطی (است) بقرینهٔ حای - معنی بیت: باین وسائط و وسائل یعنی
 خانقاه صوفی و میخانهٔ مغار اعتناء مکن و آنها را در نظر بگیر، حد شاهد است که هر جا باشیم دلم با خداست
 و از یاد او غافل نیستم ۹ - معنی بیت: آنچه چوبِ غیر بریاست، صفت ترکیبی خاک موصوف - معنی بیت:
 گرد طریق سلوک و طلب معرفت اکسیر نیکبختی است، چاکر بخت بیک آن تربیت پاکم که چمن عنبر
 خوشبوست ۱۰ - معنی بیت: بآرزوی دیدارِ نرگس چشم خمار آلود یاری سهی قامت مانند لاله با جام باده بر
 کنار جوی نشسته ام ۱۱ - زرق: بهتج اول و سکون دوم سیرنگ و ریا - غبارِ زرق: تشبیه صریح - معنی
 بیت: من بده که برآی شرعی حافظ، بآب روان باده گرد سیرنگ و ریا را از آینهٔ دل پاک خود برداشتم.

میردورد تشو و نما میکنم ۴ - معنی بیت: یاران مرده گیری بر این عاشق سرگشته ریان مگشایید چه من
گوهر عشقی دارم و بختجوی صاحب دلی برخاسته م که قدر آن بشناسد ۵ - ملامع: بضم اول و فتح دوم و
تشدید سوم مفتوح رنگین، رنگارنگ، اسم معمول از تنسیع، صفت دلق - معنی بیت: اگر چه با خرقه و صله بر
وصله رنگارنگ نوشیدن پادشاه سرح قام رشت و بایستست، بر من مرده بگیر چه بآب می آلودگی ریا و
ظاهر سازی را از آن میزدایم ۶ - معنی بیت: شادی و غم و نفعان از یک و بد رویدادهای این جهان نیست،
بلکه این حالت بسط و شادی و قبض و اندوه از جهان دیگری است که بر دل عاشق بهوت وارد میشود این
است که شامگاه شادم و سرودخوان و هنگام سحر بالان و گریان ۷ - معنی بیت: حافظ بمن گفت که حاک
آستانه میکند را یو مکن، یوی بگو بر من عیب بگیر که غیار در میخانه معرفت در نظر من مشک پویای خن
است و این است که بهوتیدنش میردارم.

غزل ۳۸۱

گرچه ما بندگان پادشهم
پادشاهان ملک صبح گهیم^۱
گنج در آستین و کبک^۲ قشعی
چام گیتی سما و حاک رهیم^۳
هوشیار حضور و مست غرور^۴
بحر نوحید و غرقه گنهم^۵
شاهد بخت^۶ چون کرشمه کند
ماش آینه رخ چو مهیم
شاه بیدار بخت را هر شب
ما نگهبان افر و کلهم
گو غنیمت شمار صحبت ما
که تو در خواب و ما بدیده گهیم^۷
شاه منصور^۸ واقفت که ما
روی همت بهر کجا که نهیم
دشمنانرا زخون کفن سازیم
دشمنانرا قباي فتح دهیم

رنگِ تزویر پیش ما نبود

شیرِ سرخیم و افعی^۷ سیهم

وامِ حافظ بگو که باز دهند

کرده اعتراف و ما گوئیم^۸

وزن غزل ۳۸۱:فاعلاتی مفاعلی فعات (بهر حقیف مدس محبون مقصور)

۱ - معنی بیت: اگر چه رعایای شهر داریم ولی خود شاهان کشور سحر خیزی هستیم که ملک بی زوال عارفان و راز و یار کنندگان با خداوندست. ۲ - معنی بیت: گنج معرفت در آستین داریم ولی بظاهر نهیدیم، دل ما جام جهان نعمت و با این حال تحمل و تواضع خاک راه را داریم. ۳ - معنی بیت: دل آگاه و مراقب در حضور دویم و از اینکه پیشگاه یار راه یافته‌ایم از حلاوت این غرور و لاف سرست شده‌ایم، ما دریای یکتا پرستی و یکی گوئی هستیم و در همان حال خود را غوطه‌ور در گناه می‌بینیم، چه ترک اولی کرده‌ایم که برای مفریان درگاه حق گناه است و دیگر آنکه لاف در حضور دوست بودن زده‌ایم که خود گناهی دیگرست. ۴ - شاهد بعثت: تشبیه سریع - معنی بیت: چون عروس ربابی اقبال ساز و غمزه آغازده، رحسار چون ماهش را ما آینه داریم، مقصود آنست که رحسار شده بعثت را در آینه دل ما توان دید. ۵ - دیده گاه محل دیده بانی و مراقبت. ۶ - شاه منصور فرزند شرف الدین مظفر از آل مظفر که در سال ۷۹۰ هجری شیراز تسلط یافت - معنی دو بیت: شاه منصور آنکه است که ما روی عنایت و عزم بهر سو که آوریم، بسدخواهان راجعان می‌کنیم که جامه مرگشان خوششان باشد و بدوستان و یاران خلعت پیروزی می‌دهیم. ۷ - افعی: مفتح اول و سکون دوم و کسر سوم مار برگ معنی مأخوذ از افعی عربی که در آخر آن الف مفسوره است و در سیاق فارسی بیاه بدل شده است - معنی بیت: نشان دروغ پردازی در ما نیست، در برابر خصم دلیر چون شیر سرخ و گزنده چون مار سیاهیم. ۸ - گواه: بسم اول و فتح دوم مخفف گواه بمعنی شاهد، در این بیت عنایت حسن طلب مراعات شده است - معنی بیت: ای شهریار بر ما تا قرضی را که بحافظ داری پردازند، چه خود اقرار کرده‌ای و ما بر آن شاهد بوده‌ایم.

غزل ۳۸۲

فاتحه چو آمدی بر سر خسته بسفوان

لب بگشا که میدهد لعل لبِ پسرده جان^۱

آنکه پیرمش آمد و فاتحه خواند و میرود

گو، نفسی^۲ که روح را می‌کنم از پیش روان

ای که طیب خسته^۲، روی زبان من بسین
 کاین دم و دود سینه‌ام، بار دلست بر زبان
 گرچه^۳ تب استخوان من کرد ز مهر گرم و رفت
 همچو تبم نمیرود، آتش مهر^۴ از استخوان
 حال دلم^۵ ز خال تو هست در آتش وطن
 چشمم از آن دو چشم تو خسته شدست و ناتوان
 بساز نشان حرارتم ز آب دو دیده و بسین
 نبض^۶ مرا که میدهد هیچ ز زندگی نشان؟
 آنکه مدام شیشه‌ام از پی عیش داده است
 شیشه‌ام^۷ از چه میبرد پیش طیب هر زمان؟
 حافظ از آب زندگی شعر تو داد شربتم
 ترک طیب کن، بیا نسخه شربتم بخوان^۸

وزن غزل ۱۳۸۲ معتدل معادل معادل معادل (بهر رجز متن مطری سفین مزال)

۱- معنی بیت: چون بر بالین خسته دلی از عشق گذارت افتاد سورة الحمد یا فاتحه الکتاب را از کلام
 اله برای شفا یوی بخوان و معنی بگو که لعل نوشین لب تو برده جان تازه می بخشد. ۲- معنی: نفسی
 درنگ کن، عمل جمله بقریه حالی معذوق است - معنی بیت: بیاری که بتغذ و احوال پرسی ما قدم رتبه کرد
 والحمدی خواند و آهنگ رفتن دارد بگو که یک نفس درنگ کن تا در وقت جان دادن من سمع بالینم باشی و
 اگر بروی روح خود را بر پی تو می فرستم ۳- طیب خسته: پزشک این دلخسته، مضاف و مضاف الیه -
 معنی بیت: ای آنکه پزشک این دلخسته‌ای بر روی زبانم مگانی کن، چه آه و ماله مینه من که شان غم دل
 است. آثارش بر روی زبان من پدید آمده است ۴- چه: در صفحه ۲۵۲ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف
 مسعود غرزداد بجای دچمه در چند نسخه آمده که بر متن ترجیح دارد ۵- آتش مهر: تشبیه صریح -
 معنی بیت: هر چند معشوق با گرمی عشق مانند تب استخوان مرا گرم کرد و سپس از من جدا شد همانگونه که
 حرارت ملازم تب است، آتش عشق هم از استخوان من بیرون نمیرود ۶- حال دلم: در صفحه ۲۵۲ جامع
 نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود غرزداد و جان و دلمه بجای حال دلم آمده که بر متن ترجیح دارد و در مصراع
 دوم در چند نسخه بدل و جسمه بجای چشمه آمده که بر متن ترجیح دارد یا مناسب‌ترست - معنی بیت: دل و
 جان من مانند خال میاه تو که بر آتش رخسار نهاده است در آتش عشق بسوزد و تن من از نیر نگاه دیدگان تو
 مجروح و نزار شده است ۷- نبض: بخش اول و سکون دوم رگ چند مهر بالای سج دست که به حال بیمار از

ضربان آن بی توان برد - معنی بیت: با تار افک خود گرم لب مرا بکاه و بنیض من بنگر که آبا حرکتی دارد و اثری از حیات ظاهر میسازد؟ ۸ - شیشه: مبتای شراب و قاروره بیمار که بنزد پزشک برای تشخیص مرض میبردند در اینجا در مصراع دوم بایهام معنی دوم که بعد است اراده شده - معنی بیت: کسی که همیشه شیشه شراب برای خوشی زندگی بمن داده است، چرا هر لحظه قاروره مرا بنزد حکیم میبرد مگر نسیباند که این کار سودی ندارد و هرد عاشق نشود بشداوای طیبه ۹ - معنی بیت: حافظ، کلام مظلوم شراب حیات بمن بوشاند، پزشک را رها کن و بیا سعه داروی شفابخش مرا که شمرست برخوان.

غزل ۳۸۳

چندانکه گفتم غم با طیبیان
درمان نکردند مکن غریبان^۱
آن گل که هر دم در دست بادیت^۲
گو شرم بادش از عندلیبان
یارب امان ده تا باز بپسند^۳
چشم محبان^۴ روی حبیبان^۵
درج محبت^۶ بر مهر خود نیست
یارب مبادا کام رقیبان
ای منعم آخر بر خوان جودت^۷
تا چند بائیم از بی نصیبان
حافظ نگشتی شیدای^۸ گیتی
گر مسی شنیدی^۹ بند ادیبان

وزن غزل ۳۸۳: معان معولن معولن (بهر مقارب ضمن اللم) بصورت مستعملن مع مستعملن فاع
نیز مبران تقطیع کرد (بهر مجتث ضمن معجوف مسج)

۱ - معنی بیت: هر قدر اندوه خاطر خود را با پزشکان در میان نهادم، این بیچارگان بیگانه از عالم عشق درد مرا علاج توانستند کرد (یا آنکه مصراع دوم باین معنی باشد که پزشکان، آوارگان درمانده عشق را درمان نتوانند کرد) ۲ - بادی: در صفحه ۲۵۴ جامع مسج دیوان حافظ تألیف محمود فرزانه خاری و هجای «بادی» آمده که بر متن ترجیع دارد و مراد از خار یا ستاره عاشق هوس باز است - معنی بیت: بگلی ریا که هر

نفس در دست عاشق هوس بازی است بگو؛ از عاشقان حقیقی که چون بلبلان طبیعت جمال او باشند، حیا کند ۳ - محبه بضم اول و کسر دوم و تشدید سوم دوست و عاشق ۴ - حبیب، بفتح اول محبوب و معشوق ۵ - درج محبت حقه با صندوقچه مهر، تشبیه صریح - معنی بیت: مهر حقه مهر شکسته است و مهر نام و نشانی که بود نیست، پروردگارا مبدا که رفیقان سلفه بمراد خود رسیده و دستبرد یساین درج رده باشند ۶ - منعم بضم اول و سکون دوم و کسر سوم توانگر و صاحب نعمت ۷ - حوان جود: سفره کرم تشبیه صریح ۸ - شیدا: بفتح اول دیوانه ۹ - گرمی شنیدی: اگر می نویشد و می پذیرفت، یای آخر می شنیدی یای وجه شرطی است.

غزل ۳۸۴

می سوزم از فراق روی از جفا بگردان
هجرانِ بلایِ ما شد، یاربِ بلا بگردان^۱
مه جلوه می نماید بر سبز خنک گردون^۲
تا او بر درآید، بر رخسِ پابگردان
سرغول^۳ را برافشان یعنی بر غم سنبل^۴
گردِ چمن بخوری همچون صبا بگردان
بمبای عقل و دین را بیرون خرام سرمست
در سر کلاه بشکن، در بر قبا بگردان^۵
ای نسور چشمِ مستان در عین انتظارم
چنگِ حزین و جامی بنواز یا بگردان^۶
دوران همی نویسد بر عارضش خطی خوش
یارب نوشته بد از یارِ ما بگردان^۷
حافظ ز خویرویان بخت جز این قدر نیست
گر نیست رضائی حکم قضا بگردان^۸

وزن غزل ۳۸۴، مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بهر مصارع مشع اخرب)

۱ - معنی بیت: در آتش جدائی می سوزم، از درشتی و ستم اعراض کن؛ فراق آسیب سخت جان ماست.
پروردگارا این صفتی و انده را از ما دور کن ۲ - مهر خنک گردون: تشبیه صریح - خنک بکسر اول و

سکون دوم اسب — معنی بیت: ماه بر اسب سیر تنگ خودمائی میکند، ای محبوب زیبا بر محمد حسن سوار شو و جلوه‌ای سما تا ماه گردون از شرمساری سرگون شود ۳ — مرغول: پستخ اول و سکون دوم رلف و گیسوی پیچان ۴ — رخم: پتخ اول و سکون دوم ناخواه و خلاف میل — معنی بیت: گیسوی پیچان را پریشان کی مقصود است که بناخواه سب، تو بر پیرامون گذار چهره خود ماسد نسیم صبا با پریشان ماسخن رلف مشک آشنایی کن ۵ — معنی بیت: برای تاراج حرد و دین مستانه بار روان شو و گوشه کلاه را برزی تا چهره‌ات بیشتر نمایان شود و جامه را دگرگون ساز ۶ — یاد حرف ربط در اینجا بمعنی واو عطف است ۷ — معنی بیت: ای هروع دینه عاشقان سرمست من سخت چشم برده مایده‌ام، چنگی با اولد حرین و سوزناک بسار و ساغری باده بگردش آور، در این بیت میان چشم و غیر مراعات صحت ابهام الترخیص نشده است ۸ — معنی بیت: گردش روزگار سیره عدار را که ماسد خطی ریاست، بر چهره یار می نگارد، پروردگار را سر سوش بد را از محبوب مادیور بدار ۹ — معنی بیت: ای حافظ از ریایان جرمی عیبی ترا بهره‌ای نیست، اگر باین قسمت محسود نیستی، برو مرغان قضا را دگرگون ساز

غزل ۳۸۵

یارب آن آهوی مشکین^۱ بختن بازارسان

و آن سهی سرو خرامان بچمن بازارسان

دل آزده^۲ ما را بنسیمی^۳ تاتبتولاز

یعنی آن جان زتن رفته بختن بازارسان^۴

ماه و خورشید بمنزل چو بامر نورسند

یار مهرودی مرا نیز بمن بازارسان^۵

دیده‌ها در طلب لعل یسمانی^۶ خون شد

یارب آن کوکب رحشان بیمن بازارسان

برو ای طایر میمون^۷ همایون آثار^۸

پیش عنقا^۹ سخن زاع و زغن بازارسان

سخن اینست که ما بی تو نسخواهیم حیات

بشنو ای پیک خبرگیر و سخن بازارسان^{۱۰}

آنکه بودی وطنش دیسه حافظ یارب

بمرادش ز غریبی^{۱۱} بوطن بازارسان

ورن غزل ۳۸۵: فاعلاتی فعلاتی فعلات (بهر رمل مثنوی محبوب معصور)

۱۔ آہوی مشکبیں، باستعارہ مراد پار آہووش مشکبیں گیسو، ہمچس است سہی سرو حرمان۔ معنی بیت: پروردگارا، پار آہووش مشکبیں گیسوی مرا بعض موطن خود بارگردن و آن سرو بلند سارن را بچمن، زادگاہش بارآور ۲۔ معنی بیت: خاطر ملول مارا نسیم عایشی بوارش کن، مرادم آست کہ محبوب ر کہ ہر حکم روان رفتہ می است بکالبد من بارگردن ۳۔ معنی بیت: حد یا، ہماگونہ کہ مہر و ماہ بہرمان سودر مارل آسمان سیر میکشد و بمقصد میرسد پار ماہ رحسار مرا ہم سرد من بارآور ۴۔ لعل یمانی موصوف و صفت سہی از یمن کہ ہدائش لعل معروفست باستعارہ مراد گوہر و جود یار۔ معنی بیت: چشمہا در عراق و جستجوی آن لعل یمانی کہ معشوق مسد، از گریہ بسیار خوبس گشت، پروردگارا آن اختر ضروران معنی سہیل یمانی را بوطنش بارگردان ۵۔ میمون، بہتج زن مبارک و فرجندہ، صفت طایر، اسم مفعول از یمن ۶۔ ہمایون آثار: خجستہ اثر و فرخندہ نشان، صفت ترکیبی ۷۔ عفا، بصر اول و سکون دوم سیمرخ۔ معنی بیت: ای پرندہ فرخندہ کہ چون ہما خجستہ اثری بدرگاہ شہربار مرغان سیمرخ روی اور و سحر و ادعای دشمنان رخ صفت و مدحان رخ سیرت فروماہ طبع ر بارگو، شاید مراد از عفا باستعارہ شاہ شیخ ابواسحاق اینجو و معصود از راع و رخ دشمنان وی باشد ۸۔ معنی بیت: مطلب ایست کہ ما جدا از سوار زندگانی میریم، ای قاصد این خبر را از ما بگیر و برو یا بسخ یار را سا بارگردان ۹۔ عربی، غریب و آوارگی و دوری از وطن۔

غزل ۳۸۶

خدا را کسم نشین ہما خرقہ پوشان
رخ از رندان بی سامان مپوشان^۱
درین خرقہ بی آلودگی ہست
خوشا وقت قہای می فروشان^۲
درین صوفیوشان دردی ندیدم
کہ صافی باد عیش دردسوشان^۳
تو نازکی طبعی و طاقت نیاری
گرانیہای مثنی دلق پوشان^۴
چو منم کردہ مستور^۵ منشین
چو نوشم دادہ زہرم منوشان

بیا وز غبنِ این سالوسیان^۱ سین

صراحیِ خون دل و بربطِ خروشان

ز دل گرمیِ حافظ برعذر باش

که دارد سینه چون دیگ جوشان^۲

وزن غزل ۳۸۶: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بهر هزج مدیس مقصور)

۱ - معنی بیت: فرا بحد سوگند یا مدعیانِ تصوف و پشیمته پوشان هرگز معاشرت مکن و از عاشقان وارسته و بی سرو سامان روی نهان مساز؛ در مصراع اول «که» قید است و مقید نفی مطلق است نه تنقیل، نیز نگاه کنید بهزل ۳۱ شماره (۳) ۲ - معنی بیت: در دلق صوفی نمایان ناپاکی بسیارست، حال و وقت قبیای میگیساران می فروشی چه خوشی است، بکده بهی حال می فروشان خوش باد ۳ - معنی بیت: در پهن گروه صوفی نمایان سوز و نیازی و حبشی بهاسم خدا کند که مجلس انس باشد نویشان کهن همواره خوش و از آلودگی پاک ماند ۴ - معنی بیت: تو سبک طبع و لطیف خونی و در برابر گرانجانی و خشونت طبع گروهی حرفه پوش تاب نتوانی آورد ۵ - مستورا پراشیده و پنهان اسم معمول از ستر بفتح لول و سکون دوم - معنی بیت: اکنون که مرا سرمست ساحبی روی در پرده نهان مکن و چون باقه بوتسین پس داده ای، بر پی آب ترنگ جدائی در کامم مریر ۶ - سالوسی: ریاکاره صفت سبی از سالوس بمعنی فریب و خدعه و ریا - معنی بیت: پشیمان و زیان رسانی این ریاکاران را بنگر که از آسیب و زیان رسانی این گروه مبنای می خونین دلست و بربط بفریاد و هفان ۷ - معنی بیت: در مورد دل حافظ پیرھیر که در فراق تو سینه ای دارد که چون دیگ از غصه میجوشتد معنی گوید:

دل سگیت آگاهی ننداره که من چون دیگ دوتسین میزنم جوش

غزل ۳۸۷

شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهان

که بهزگان شکند قلب همه صف شکنان^۱

مست بگذشت و نظر بر من درویش انداخت

گفت: ای چشم و چراغ همه شیرین سخنان^۲

تا کی از سیم و زرت کیسه تهی خواهد بود

بنده من شو و بر خور ز همه سیم تنان

کسبتر از ذره نفع پست مشو، مهر بورز
 تا بخلو نگر خورشید رسی چرخ زسان^۳
 بر جهان تکیه مکن در قدحی می داری
 شادی زهره جینان خور و تارک بدنان^۴
 پیر پیمانه کش من که روانش خوش باد
 گفت: پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان^۵
 دامن دوست بدست آر و ز دشمن بگسل
 مرد یزدان شو و فارغ گذر از اهرمستان^۶
 با صبا در چمن لاله سحر میگفتم
 که شهیدان که اند این همه خونین گفتان^۷
 گفت: حافظ من و تو محرم این راز نه ایسم
 از می لعل حکایت کسی و شیرین دهان

وزن غزل ۳۸۷: فاعلاتن فعلاتی فعلاتی فعلات (بحر رمل شش محصور معصور)

۱ - معنی بیت: مرا تفرمای سهی قامتان شهر یار نوشین لبان ملک ریائی که با سیر مژگان خود دل همه آنان را که دلبران صف درند می شکند و هاجرشان میسازد. ۲ - معنی دو بیت: معشوق سرمست بر من گذار کرد و بهایت باین فقیر بگاهی افکند و گفته ای فروغ دیده و روشنی برم شاعران شهرین زبان تا چند بهیدست مانی بر خیز و بنده عشق من باش و بامن عشق بورز که گوئی از همه سیمبران بهره برده ای (که گفته اند چونکه صد آمد نودهم پیش ماست) ۳ - معنی بیت: کم از ذره هستی، از مقام خود تنزل مکن و عشق بورز تا سیرکنان و گردش کتان بسرا یرده آفتاب تا بان رسی و بخورشید پیوندی. ۴ - معنی بیت: پر دنیا اعتماد مکن و اگر ساغری باده داری بشادی و سلامت آنان بپوش که لطیف اندامند و فروغ ریائی مانند پرتو ماهید از چهرهشان می درخشند. ۵ - معنی بیت: مرشد و راهنمای من پیر میخانه معرفت که روان وی شاد باد گفت: از مصاحبت عهدشکنان دوری کنید یا آنکه مقصود دوری کردن از صحبت کسانی است که پیمان روز الست را شکستند و جز خدا را پرستیدند. ۶ - معنی بیت: دست تو سل بد من دوست بزن و از بدخواه پیوند ببر، مرد طریق حق باش و آسوده دل از گرد دیو حویان و شیطانان براه کمال پوی. ۷ - معنی دو بیت: سحرگاه بیاد صبا در باغ لاله میگفتم که این گلهای سرخ کنهای کدام شهیدان باده صبا پاسخ داد ای حافظ من و تو آگاهی از این راز نداریم پس از این سخن مد گفت و از می سرخ فم و از نوشین لبان باز گوی.

غزل ۳۸۸

بهار و گل طرب انگیز گشت و نوبه شکن
 بشادی رخ گل بیخ غم زدل برکن^۱
 رسید باد صبا غنچه در هواداری
 ز خود برون شد و بر خود درید پیراهن^۲
 طریق صدق^۳ بیاموز از آب صافی دل
 برآستی طلب آزادگی ز سرو چمن
 ز دست برد صبا گرد گل کلاله^۴ مگر
 شکج گبوی سبیل سین پروی سمن
 عروسی غنچه رسید از حرم بظالم سعد
 پیفته^۵ دل و دین میبرد بسوجه حس^۶
 صغیر بلبل شوریده و صغیر هزار
 برای وصل گل آمد برون ز بیت حزن^۷
 حسدیت صعبیت خسوبان و جسام بساده بگو
 بقول حافظ و فتوی پیر^۸ صاحب فن

ورن غزل ۳۸۸: مفاعیل فاعلین مفاعیل حس (بحر مجتث مثلث مخبون محذوف)

۱ - معنی بیت: بهار و گل شادی افراسد و نوبه ای را کهستان برای نوشیدن باده کرده بودند شکسته.
 ۲ - معنی بیت: صبا چهره گل غم را از دل ریشه برکن. ۳ - معنی بیت: صبا پیاده سیم بهاری ورید و غنچه بهوا حیوانی و شوی والد و از خود بیخود گشت و جامه بر خویشتن چاک زد و شکسته شوریده شیرازی گوید:
 ۴ - کلاله: گل سره سدیدیم یک چاک پیرهن. آنهم ز شوق بوده اگر جامه میبرد.
 ۵ - طریق صدق: روش و شیوه راستی، تشبیه صریح - معنی بیت: از آب پاکدل روشن رانستی و صفای را فراگیر و از سرو چمن بحقیقت آزادگی و وارستگی را بجوی که با نهیدمی آراده است و همیشه سبز و حرم باشد. حافظ در غزل دیگر فرماید:

نه هر درخت تحمل کند جمای خزان غلام همت سرورم که این قسم دارد
 ۶ - دین برد: هرمانی، اسم مرکب ۵ - کلاله: بسم اول موی پیچیده - معنی بیت: از هنر نمائی و

شیرینکاری نسیم صبا پردوی گلبی، رلف اشک گل را بین و چسب و شکلی سوی سبیل را بر رخسار یاسمن
 تماشا کن ۶ - عروس غنچه: تشبیه صریح ۷ - بجه: یکسر اول و فتح دوم و سکون سوم و کسر چهارم و
 پنجم با اشباع کسره یعنی هدرست مانند اوهر کب از سه جزء یاء حرف جر عین اسم و هاء ضمیر متصل مفرد
 مفایب - در صفحه ۲۶۰ جامع سخن دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در دو نسخه معاينه بجای هیئت آمده که بر
 متن ترجیح دارد ۸ - وجه حسن: بفتح اول و سکون دوم طریق بیکو، موصوف و صفت - مصی بیت: غنچه
 عروس وار از سر پرده یا احتر مسعود و یخت نیک بدو آمد و آشکارا دل و دین ما را با چهره ریا بطرفی نیکو
 میریاید ۹ - مفر: بفتح اول و کسر دوم فروش ۱۰ - بیت حرن: بیت الحرن بفتح حاء و راه بهمی سرای
 اندوه - معنی بیت: آوای بلبل و اله و آشفته و حروش هزار آوا برآی رسیدن بسو حال گسل از اندوه سرای
 زمستانی برخاست ۱۱ - فتوی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر رأی صغیه در ایستجا چسبون
 ضرورت وزن و قافیه ایجاب نمیکند بهتر است بصورت فتوی پیر سوشه و خوانده شود و معال کسردن الف
 مقصوره و تشدید آن ضرورتی ندارد

غزل ۳۸۹

چو گل هردم بسویت جامه در تن
 کم چاک از گریبان تا بدامن^۱
 تنت را دید گل گوئی، که در پماغ
 چو مستان جامه را بدرید بر تن^۲
 من از دستِ غمت مشکل^۳ برم جان
 ولی دل را تو آسان پردی از من
 بقول دشمنان برگشنی از دوست
 نگرده هیچکس بسا دوست دشمن^۴
 تنت در جامه چون در جام باده
 دلت در سینه چون در سیم آهن^۵
 ببار ای شمع اشک از چشمِ خونین
 که شد سوزِ دلت بر خلق روشن^۶
 مکن کز سینه‌ام آه جگر سوز
 برآید همچو دود از راهِ روزن^۷

دلَم را مشکن و در پا مسینداز

که دارد در سر زلفِ تو مسکن^۸

چو دل در زلفِ تو هستست حافظ

بدینسان کار او در پا میفکن^۹

ورن غزل ۳۸۹: معایلی معایلی حول (بحر هرج مسر محذوف)

۱- معنی بیت: هر نفس مانند گل بشوق دیدار تو جامه را از گریبان نادام بر پیکر خود بر میدرم ۲-

معنی بیت: پنداری گل پیکر مرا در باغ دیدار کرد که از رشک مانند مردم مست جامه بر تن چساک زد ۳-

مشکل: باشکال، غید وصف و روشن همچنین است. آسان در مصراع دوم؛ از نظر صناعات ادبی میان مشکل و

آسان مراعات صنعت تصادف شده است ۴- معنی بیت: بسعی باطل بدخواه او دوستدار خود روی بر تافتی.

خدا کند که کسی با دوست خود دشمن شود یا باین معنی است که هیچکس بدخواه دوست خود نمیشود ۵-

معنی بیت: پیکر سیمین تو از و رای جامه مانند می در ساغر هویدا است و دل سگین تو در سینه گشوی پاره ای

آهن است که در میان توده ای از سیم نهاده بافتد جمال الدین عبدالرزاق گوید.

در سینه دلش از سازگی بسوزد دهنده مانند سگ حاره در آب دلال

۶- معنی بیت: ای شمع او دهنه خونبار سرشک بیفتان چه دای دل تو بر مردم آشکار شد معصود آنس که

چون توانستی را در عشق خود را بهان داری جای آنست که بر حال خود اشک بریزی ۷- ورنه؛ بفتح اول

و سکون دوم و فتح سوم منفذ و ورنه ۸- معنی بیت: دل مرا اجماع مبارک و یا بمال مکن که که از معیان غم

گیسوی تست و در شکن زلف تو قرار دارد ۹- کار او در پا میفکن کار وی را حوار شمار و نادیده بگیر

غزل ۳۹۰

افسرِ سلطانِ گل^۱ پیدا شد از طرفِ چمن

مقدمش یاربِ مبارک بساد بسرو و سمن

خوش بجایِ خویشتن بود این نشست^۲ خسروی

نا نشیند هر کسی اکنون بجایِ خویشتن

خاتمِ جم را بشارت ده بحسنِ خاتمت

کاسمِ اعظم^۳ کرد از د کوناه دستِ اهرمن

تا ابد مسمور^۴ باد این خانه کز خاکِ درش

هر نفس با بویِ رحمن می وزد بسادِ یمن

شوکت پوریشنگ^۵ و تسبیح عالمگیر او
 در همه شهرنامه‌ها شد داستان انجمن
 خنک چو گانی چرخ^۶ رام شد در زیر زین
 شهسوارا چون بمیدان آمدی گسویی بزین
 جویبار ملک^۷ را آب روان شمشیر تست
 تو درخت عدل بنشان بیخ بدخواهان^۸ بکن
 بعد ازین نشکفت اگر با نکبت^۹ خلق خوشست
 خیزد از صحرای اینج^{۱۰} نفاقه مشک ختن
 گوشه گیران انتظار جلوه خوش میکند
 بر شکن طرف کلاه و برقع^{۱۱} از رخ سرفکن
 مشورت با عقل کردم گفت حافظ می بنوش
 ساقی، می ده بقول مستشار مؤتمن^{۱۲}
 ای صبا بر ساقی بزم آسایک^{۱۳} عرصه دار
 تا از آن جام زرافشان^{۱۴} جرعه بخشد بمن

وزن غزل ۳۹۰: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (بهر وزن مثنوی محذوف)

۱ - سلطان گل تشبیه صریح - معنی یس: تاج شهریار گل از گوشه چمن باغ نمایان شد، پروردگارا
 هراز آمدن گل بر سرو و یامعن فرخنده یاد ۲ - بنسبت جلوس، اسم (مصدر مرخم) - معنی بیت: این
 جلوس شاهانه بسیار بجا و مزاور بود تا هر کس حد خود بشناسد و پای از گلیم خویش هراز نهد و داعیه
 محال در سر نبرد ۳ - اسم اعظم: بزرگتر نام خداوند یا نام مهین خدای، موصوف و صفت - معنی بیت:
 بگین سلیمانی یا انگشتی جم مزده بر سار که بیک فرجام شدی، چه نام مهین خدای از تو دست دیو را دور
 ساخت و دوباره بدست حضرت سلیمان رسیدی؛ چنانکه میدانیم حضرت سلیمان که وی را با جسم یکی
 شمرده‌اند، انگشتی داشت که اسم اعظم خداوند بر آن نقش بود و بعد از آن هر جس و انس حکم میراند آنگاه
 بسبب غفلتی که پیش آمد بدست دیو افتاد و خود سلیمان خواند سرانجام آن حضرت پس از کوشش بسیار
 انگشتی خود را بار بدست آورد و بر مسد فرمانروائی نشسته نگاه کشید مصدحه ۵۸۱ تاریخ یلمعی تصحیح
 بهار ۲ - مصدحه: آبادان، اسم مفعول عمران - معنی بیت: این سرای تا پایان روزگار آبادان یاد که هر دم یاد
 یمن از غبار آستانه‌اش بوی لطف و کرم رحمت را با خود می‌آورد؛ ظلمتی دارد بحیر نبوی که اویس قرنی
 پیامبر اسلام را ندیده ایمان آورد و آن حضرت درباره اویس فرمود ندائی اشم رائحة الرحمن من قبل الیمن (از

سوی یعنی بوی رحمن را می شنوم) ۵- پوریشک پسر پشک، پشک بفتح اول و دوم و سکون سوم پدر افراسیاب پادشاه توران- معنی بیت: شکوه و جلال امر امیاب پسر پشک و سرگذشت شمشیر جهانگیر او در شاهنامه افسانه مشهور محفل گشت؛ شاید در اینجا شارتی به مولده شاه شیخ ابواسحاق یعنی آل ایچو دارد که گویا ترک نژاد بودند ۶- خگ چو گاسی چرخ نویسنده پوی فلک، تشبیه صریح- معنی بیت: نویسنده پوی فلک در زیر زین تو آمد و هر ما بردار نو گشت، ای سوار یگانه ایک که پا در میدان بهادی، گوئی برادر دل بزن ۷- جو بهار ملک: جوی بزرگ مملکت یا مملکداری، تشبیه صریح همچنین است در تحت عدل ۸- بیح بدخواهان: ریشه دشمنانه استعاره مکیه- معنی بیت: بیخ رخنه چون آب نو در حکم آب چاری جوی بزرگ مملکت است در کنار این آب روان در تحت داد بکار و ریشه دشمنان به اندیش را بر کن ۹- نکشت: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم بوی خوش و بوی دهان ۱۰- ایذج، یکسر اول و سکون دوم و فتح سوم نام یکی از شهرهای اهواز است (مقل از لغت نامه)- معنی بیت: پس اریس جای شگفتی نیست اگر با وجود بوی خوش خوی تو از صحرای ایذج بوی ماهه مشک حتی بمشام برسد ۱۱- برفع، بضم اول و سکون دوم و فتح سوم روپوش یا روی بند- معنی بیت: گوشه نشین دعاگوی تو چشم بر اهند که حرامیدن و نمایان شدن دلپیر ترا بنگرند پس گوشه کلاه را حمده و برزد و روپوش از چهره برگیر ۱۲- مستشار مومنین، رای دین امین، موصوف و صفت: مستشار اسم مفعول از استشاره است بمعنی رای و مشورت خواستن از کسی- مؤتمن، بضم اول و سکون دوم و فتح سوم و چهارم امین گرفته یا امین قمرده، اسم مفعول از اتمان مصدر باب اعتعال، معنی است از حدیث معروف الْمُشْتَارُ مُؤْتَمِنٌ- معنی بیت: با هر دری ردم پاسح داد که ای حافظ باده بنوش، پس ای ساقی بقنای رای دین امین می بده تا بنوشم ۱۳- اتاپک: بفتح اول و چهارم و اتاپک بمعنی پدر بزرگ، این لقب بر حسب معمول از طرف پادشاهان سلجوقی بلامان ترک نژادی داده میشد که در دیار بواسطه ابراز لیاقت و کفایت به مرتبه حاجبی رسیده بودند، مرحوم قزوینی در فهرست اسامی رجال حافظ نوشته اند شاید مقصود پیر احمد بن اتاپک پشک از اتاپکان لر بزرگ باشد ۱۴- درافشان، زرقشان مجازاً بمعنی زرین و زرگون و تابان، صفت مرکب فاعلی، جام موصوف- معنی بیت: ای باد بهاری ساقی بزم اتاپک این پیام را برسان تا از آن ساغر درین جرعه می بمن دهد.

غزل ۳۹۱

خوشر از فکر می و جام چه خواهد بودن؟

تا بپیم که سرانجام چه خواهد بودن؟

غم دل چند توان خورد که ایام نماند

گونه دل باش و نه ایام چه خواهد بودن؟

مرغِ کم حوصله^۱ را گویم خود خور که مرد
 رحمِ آنکس که نهد دام چه خواهد بودن^۲؟
 پاده خور غم مسخور و پندِ مقلد^۳ منبوش
 اعتبارِ سخنِ عام چه خواهد بودن؟
 دستِ رفیعِ تو همان به که شود صرفِ یکم
 دانی آخر که بناکام چه خواهد بودن^۴؟
 پسرِ میخانه همی خواند معنائی دوش
 از خطِ حام^۵ که فرجام چه خواهد بودن؟
 بردم از ره دلِ حافظ بدف و چنگ و غزل
 تا عزای من بدنام چه خواهد بودن^۶؟

ورنِ غزل ۳۹۱ فاعلاتن فعلاتن فعلان معنی (بهر رمل منس محبوس اصلم)

۱- سرانجام، فرجام و عاقبت کار ۲- معنی بیت داشت چه عمر سپری کند، بگذار دلی نباشد و دورگار هم معاند باکی نیست؛ استغهام مجازاً مفید معنی ۳- حوصله: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم چینه‌دان یا زاجر مرغیان و بکنایه بمعنی تاب و شکیب و تحمل - معنی بیت: بمرع تنگ حوصله بگو که بفر خود باش و از دام حادثه بگریز و خود را بر شد نصیحت دیوی که مانند صیادی است میبکشد چه آنکه دام میگیرد بر شکار خود رحمی نمی‌آورد ۴- مقلد: بهم اول و فتح دوم و تشدید سوم مکسور تقلید کننده و کار در عهده دیگری گذارنده، اسم فاعل از تقلید - معنی بیت: پاده بتوش و اندوه میر و پاندرز آنکه خود از دیگری تقلید میکند و استقلال فکر ندارد گوش فرآمده و پدیدر، چه گفتار عامه را اهمیت و اعتباری نیست؛ استغهام مجازاً مفید معنی ۵- معنی بیت: مرد نو که حاصل گوشش تست بهتر آنست که بمراد و آرزوی تو مصرف شود میدانی که بناخواه باید بهر جام هر چه داری بگذاری و بگیری ۶- خطِ جام: یا هفت خط بمعنی خطوط جام جم است که آن خط چور و خط بغداد و خط بصره و خط اربق و خط اشک و خط کاسه‌گر و خط هرودنه باشد (بقل از برهان قاطع) - معنی بیت: دیشب پیر می‌کنه یا پیر معان از هفت خط جام معنائی کشف کرد و سخی پوشیده و آشکار بود و گمت که پایان کار آدمی بناخواه وی چه خواهد بود ۷- معنی بیت: دل حافظ را با نوای ده و چنگ و چامه عاشقانه از راه بندر بردم و بدنام کردم و خواستید آنم که کفر من گمراه رسوا چه خواهد بود: در هر دو مصراع فاعل حافظ است و چنانکه دیدیم گاه شاعر برای خود شخصیتی ثانوی فرض میکند و از زبان او سخن میگوید.

غزل ۳۹۲

دانی که چیست دولت دیدارِ یارِ دیدن
 در کویِ او گدائی بر خسروی گزیدن^۱
 از حان طمع بریدن آسان بود ولیکی
 از دوستانِ جانی^۲ مشکل توان بریدن
 خواهم شدن بستان چون غنچه بادلِ تنگ
 و آنجا به نیک نامی پیراهنی دریدن^۳
 که چون نسیم با گل رازِ بهفته گفتن
 که سرّ عشق‌بازی از بلبلان شنیدن^۴
 بوسیدن لبِ یارِ اوّل ز دست مگذار
 کساخر ملول^۵ گردی از دست و لب گریدن
 فرصت شمار صحبت کز این دورا راه منزل
 چون بگذریم دیگر نتوان بهم رسیدن^۶
 گوئی برفت حافظ از بیادِ شاهِ یحیی^۷
 یارب بیادش آور درویش پروریدن

وزن غزل ۳۹۲: معقول فاعلاتی مفعول فاعلاتی (بهر مضارع مثنیٰ الخرب)

۱ - معنی بیت: آیا میدانی که بحث نیک چه باشد؟ بحث نیک دیدارِ چهرهٔ دوست است و در محبت محبوب گدائی کردن را بر شاهی در دیگر جدا تر جیح دان. ۲ - دوستانِ جانی: یارانی که پیوند با جان آدمی دارند، موصوف و صفت نسبی - معنی بیت: از حیات رشتهٔ امید گسستن سهل است ولی از یارانی بکندلی و یکجهت که با جان ما پیوند دارند بریدن سخت دشوار است. ۳ - معنی بیت: بر آن سرم که غنچه‌سان بادلتگی و انقیاص خاطر بیاغِ روم تا در آنجا اسبساط خاطر و گشایش دلی دست دهد و من در عین شورستی که موجب نیک نامی است، پیراهنی از شوق چاک برم. ۴ - معنی بیت: گلشنی سیم آسا سر بهان عشق بر گوش گل حواس و گاه راز مهرورزی و دلدادگی را در بلبلان عاشق بنیوشم. ۵ - ملول: پستوه آمده و آزرده مشق از ملال بفتح اول. ۶ - معنی بیت: مصاحبت با دوست را غیبت شمار و این فرصت گرانی را از دست مده که چون از منزلگاه دنیا که مرد وجود و عدم است، رهسپار شویم، از این پس یکدیگر را نتوان دید و دیدار محال

استه (یا باین معنی است که دیگر بار باین عالم در سگر دم ما عشق بورزیم) ۷ - شاه یحیی، ر سواده‌های
امیر مبارز لدین محمد بن امیر شرف بدین ار آل مظفر در سال ۷۸۹ امیر تیمور فرمانداری شیراز را بشاه
یحیی واگذاشت حافظ شیرازی در زمان سلطنت شاه یحیی در شیراز چهار غزل در مدح او سروده است (بقل
باختصار از لغت‌نامه دهخدا)

غزل ۳۹۳

منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن

۱ منم که دیسده نیالوده‌ام بسجده دیدن

وفا کسیم و سلامت کشیم و خوش باشیم

۲ که در طریقت ما کسهریت رحیم

به پیر می‌گده گفتم که چیست راه نجات

۳ بخوانست حمام می و گفت عیب پوشیدن

مراد دل ر تحاشای باع عالم چیست؟

دست مردم چشم از رخ تو گل چین

همی پرستی از آن سقش خود زدم بر آب

۴ که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن

بر حمت سر زلف تو وائسم ورنه

کشتش چو نبود از آتسو چه سود کوشیدن؟

عنان همی‌گده خواهیم تافت زین مجلس

۵ که وعظ بی‌علان واجبست نشیندن

ز خط پاره پیاموز مهر با رخ خوب

که گرد عارض خوبان خوشست گردیدن

مبوس جز لب ساقسی و جام می حط

۶ که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن

وزن غزل ۳۹۳: مفاعن فعلاتی مفاعن فعان (بحر مجتث مشی مخبون اصلم)

۱ - معنی بیت: این من باشم که بهر ورزی در شهر بلند آواره‌ام و این من باشم که چشم را بسپاکی

اغشته بکرده‌ام و عشق من از سر شهوت و هوای نفس بیست ۲ - معنی بیت: پیمان محبت را بسر بریم و محفل سرورش کنیم و با این همه شاد باشیم چه در تویی ما از دوست رسجیدن و آورده خاطر شدن کس و باپاسی است ۳ - معنی بیت: از پیر دلین، مرشد روشن صمیر پرسیدم راه رستگاری کدام است، پسر ساغری باده طلب کرد و گفت: رستگاری چشم را عجب پیی فرو بشی است: پوربای ولی گوید.
 با قوت پیل مور می‌باید بود با ملک دو کون عور می‌باید بود
 این طره بگر که عجب هر آنمی می‌باید دید و کور می‌باید بود
 ۴ - بدست مردم چشم، یا دست مردمک دیده، استعاره مکنه - معنی بیت: مقصود دل از دیدار و نظاره پوستان گیتی چیست، مراد دل آنست که با دست مردمک دیده از گلزار چهره تو گل و فانی سچیند و بهره‌ای از وصل یابد ۵ - معنی بیت: نقش هسی خود را (پشیوه ملائیان) یا مانده بوشی بر آب ردم تا با خدمت محضانه در میخانه معرفت اساس خود پرستی و انانیت را ویران کنم (مرصع اشارتی دارد باین مطلب که نقش بر آب و در بعضی چیزی را محو کردن و از میان بردن) ۶ - وائی محمد و میثوار، سم فاعل از و ثوق - معنی بیت: حمایت گیسوی تو ابدی استوار دارم و گر نه چون حادیه‌ای از جانب مضوق بباشد، کوشش عاشق بیچاره برای رسیدن بوصول سودی ندهد شاعر گوید:

ما که از جناب مضوق بباشد نظری کوشش عاشق بیچاره بجائی نرسد
 ۷ - معنی بیت: از مجلس و عطر روی برمی‌ماییم و بیجا به میزیم چه اندر ایس و اعطای را که بدیگران پسند میدهند و خود بدانچه میگویند عمل نمیکنند، نباید شنید ۸ - خط بار: باستعاره مراد سیره عذار محبوب - معنی بیت: عاشق شدن بر چهره رب را از سیره عذار نافر اگر، بدانگونه که ایس خط سبز بر گردد رخسار نیکوان دور میرند و یکدم جدا نمیشود ۹ - رهنروش: زاهد نما و ریاکار، صفت مرکب فاعلی جانشین اسم.

غزل ۳۹۴

ای روی ماه منظرِ تو نو بهارِ حسن
 خال و خطِ تو مرکزِ حسن و مدارِ حسن^۱
 در چشمِ پر خمار تو پنهانِ فسونِ محرم
 در زلفِ بیقرار تو پیدا قرارِ حسن^۲
 ماهی تفاوت همچو تو از سرخِ نیکوئی^۳
 سروی نغاست^۴ چون قند از جویبارِ حسن^۵
 حرم شد از ملاحظتِ تو عهدِ دلبری
 فرخ شد از لطافتِ تو روزگارِ حسن

از دام زلف و دانه خال تو در جهان

یک مسرع دل نماند نگشته شکارِ حسر^۷

دایم بلطف دایه طبع^۸ از میانِ جن

می‌سرورد بنابرِ ترا در کنارِ حسن

گسرد لبست بنفشه^۹ از آن نازه و ترست

کتابِ حیات می‌خورد از حویبارِ حسن

حافظ طمع برید که بسیند سطرِ نو

دیوار^{۱۰} نیست جز رخت اندر دیارِ حس^{۱۱}

ورن غزل ۳۹۴: مفعول فاعلات معاعیل فاعلات (بهر مصارع شمن احرب مکوف مقصور)

۱- معنی بیت: ای که چهره تو مسطره ریشای ماه را دارد و بهار آراسته جهان ریشائی است، خال ساه رخسار تو مرکز دایره جمال و سیره عذار تو محط و مدار این دایره است. ۲- معنی بیت: در دنده میم مست و مسجره جاذبگری بهان است و در گیسوی بریشان تو قرارگاه ریشائی است. ۳- برج سکونی برج آسمان جمال: استعاره مکنیه - برج: بهم اول و سکون دوم یکی از دوازده بهمن ملک. ۴- بحاست سر بر سر بفراشت و قیام نکرد. ۵- حویبار حس: جوی بوستان ریشائی، استعاره مکنیه. ۶- ملاحظ، بمع اول ملک داشتن یا شیرین مکی - معنی بیت: از شیرین مکی یا ملک حس داشتن تو روزگار دلستایی طراوت و تازگی یاخت و از نارک اندامی تو ایام ریشائی مرحمه و مبارک گشت. ۷- معنی بیت: هر طایر دلی که در عالم بود از بند گیسو و دانه خال تو ترست و صید نهایی جمال تو گشت. ۸- دایه طبع: تشبیه صریح - معنی بیت: دایه طبیعت پیوسته با مهر نانی از صمیم جان ترا در آغوش ریشائی جسد داد پرورش میدهد. ۹- بنفشه یا ستاره مقصود خط عذار و لب - معنی بیت: بر پیرامون لب تو بنفشه خط سیرت بدان جهت خسر و با طراوتست که آب نوشین بقا از حویبار بنشان حس تو سرشد. ۱۰- دیوار بفتح اول و تشدید ثانی باشد و کس و ساکن دیر. ۱۱- دیوار بکسر اول جمع در بمعنی حایه و سری و در سباق فارسی بمعنی شهر و کشور نیز بکار میرود میان دیوار و دیوار مراعات تجسس ناقص شده است - معنی بیت: حافظ امید ندارد که دیگری بجمال تو بیاید، چر طلفت دلگشای تو در ملک زیبائی چهره ای بیسته.

غزل ۳۹۵

گلبرگ^۱ راز سنبل مشکین نقاب کن

یعنی که رخ پیوش و جهانی خراب کن^۲

بفشان عرق زچهره و اطرافِ باغ را
 چون شیشه‌های دیده‌ما پرگلاب کن^۱
 ایامِ گل چسو عمر برفتن شتاب کرد
 ساقی بسورِ بساده گنگون شتاب کن^۲
 بگشا بشیوه^۳ نسرگسِ پسر خوابِ مست^۴ را
 وز رشک چشمِ نرگسِ رعنا بخواب کن^۵
 بویِ بنفشه بشنو و زلفِ نگار گیر
 بنگر برنگ لاله و عزمِ شراب کن
 زانجا که رسم و عادتِ عاشق کشتی^۶ نیست
 با دشمنان قدح کش و با ماعتاب^۷ کن
 همچون حباب دیده بر روی قدح گشای
 وین خانه^۸ را قیاسِ اساس از حباب کن
 حافظ وصال می‌طلبد از ره دعا
 یارب دعایِ هستمدلان مستجاب^۹ کن

وزن خزل ۳۹۵: مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن (بهر مضارع مشن اعراب مکفوف معنوف)

۱ - گلبرگ: برگ گل باستعاره چهرهٔ بار و همچنین است سنبل مشکین که مراد گیسوی محبوب است.
 ۲ - معنی بیت: از سنبل مشکبوی گیسو بر برگ گل چهرهٔ خود روپوشی بیفکن یعنی روی در حجاب زلف نهان کن و یک جهان دل را از دیدار نومید ساز و در آتش اشتیاق بسوز و نابود کن. ۳ - معنی بیت: عرق (خوی) از گل رخسار قطره قطره بریز و پیرامون بوستان را مانند شیشه‌های چشم ما که پر از گلاب سرشک است از گلاب چهره پر ساز. ۴ - معنی بیت: رورهای بهار و عمر گل مانند زندگی ما زودگذر است، پس ای ساقی (نوشگر) بشتاب و می گشام را بگردش آور و بتوشان. ۵ - شیهه: ناز و کرشمه. ۶ - نرگس پر خواب: باستعاره چشم مخمور. ۷ - معنی بیت: ساز و کرشمه نرگس دیده خواب‌آلود مخمور را باز کن و از حسد چشم نرگس خود نمای باغ را مرو بند (چه نرگس از رشک ناپ دیدن نرگس چشم ترا ندارد). ۸ - عتاب: بکسر اول چشم گرفتن و درشتی کردن و گنه نمودن، مصدر عتاب مفاعله. معنی بیت: چون شیوه و خری تو کشتن بیدلان است، باحواه ما با دشمنان پناه بیما و یا مادرشتی و گله آغاز کن. ۹ - خانه: باستعاره مراد سرای فانی یا دنیا. معنی بیت: حباب‌وار چشم بر قدح بدوز (مانند حباب که بر روی پناه

دیده دوخته است، تو هم چشم بر قدح مقرر) و اساس این حایه‌دیا را مانند حباب (عوره آب) ست و بی‌دوام بدان ۱۰ ... مستجاب: پذیرفته و جواب گفته، اسم معمول از استجاب.

غزل ۳۹۶

صبحست صافیا قدمی پر شراب کن
دور فلک درنگ ندارد، شتاب کن^۱
زان بیشتر که عالم فانی شود خراب
ما را رجاء باده گنگون خراب کن^۲
خورشیدی^۳ ز مشرق ساغر طلوع کرد
گر برگ عیش می‌طلبی، ترک خواب کن
روزی که چرخ از گل ما کورها کسد
زنهار^۴ کسانه سر ما پر شراب کن
ما سر زهد و توبه و طاعات نیستیم
با ما بجاء باده صافی خطاب کن^۵
کار صواب باده پرستیت حافظ
بر حیز و عزم جزم بکار صواب کن

ورن غزل ۳۹۶: معمول فاعلات معاعیل فاعلی (بهر مضارع منس احرب مکفوف محذوف)
۱ - مصی بیت: ای صافی بامداد است، ساغری از باده سرشار کن. گردش گردون نبات و آرام ندارد و فرصت عیش را زود سپری می‌سازد، پس در فراهم آوردن سیاق خوشدلی بشتاب ۲ - مصی بیت: پیش از آنکه این جهان رودگذر ویران شود، با ساغر باده گنگام بای خودپرستی ما را ویران کن و ما را از عید ایس نهی هست شما و ارهان ۳ - خورشیدی: آفتاب باده، تشبیه صریح همچنین است مشرق ساغر - مصی بیت: آفتاب باده از مشرق جام برآمد اگر مبار و سامان خوشدلی و شادی میجویی صواب را رها کن و بر حیز ۴ - زنهار: از اصوات یا شبه‌جمله است برای تأکید و تشبیه - مصی بیت: آن روز که فلک از خاک بیکر هر سوده ما سبزه سازد، هان کسانه سر ما را از باده سرشار کن ۵ - مصی بیت: ما اهل بار سائی و توبه کردن از نوشیدن می و ادعای کرامت و خودنمایی نیستیم، آنگاه که با ما آهنگ گفتگو داری بخت می‌یاب و پس از آن یا ما سخن ساز کن.

غزل ۳۹۷

زدر درآ و شستان^۱ ما منور کن
 هوای مجلس روحایان مسطر کن
 اگر فقیه نصیحت کند که عشق مبار
 بیال^۲ بدهش، گو دماغ را تر کن^۳
 به چشم و ابروی جهان سپرده ام دل و جان
 بیا بیا و تماشای طاق و منظر کن^۴
 ستاره شبِ حیران نمی فشانند نور
 سام قصر برآ و چراغ مه برکن^۵
 بگو بحارِ حب^۶ که خاکِ این مجلس
 بتحفه بر سوی فردوس و عودِ مجمر کن
 اریس مسروحه^۷ و حیره میک در نسیم
 بیک کرشمه صوفی و شم^۸ قلندر کن
 چو شاهدانِ چمن زیر دستِ حسنِ تواند
 کرشمه بر صمن و جلوه بر صنوبر کن^۹
 فضولِ نفس^{۱۰} حکایت سی کند مافی
 نو کارِ خود مده از دست و می بساغر کن
 حجاب دیده ادراک شد شعاع جمال
 بیا و هرگز خورشید را موز^{۱۱} کن
 طمع بقدر وصال^{۱۲} تو حد ما نبود
 حوائتم بلب لعل همچو شکر کن
 لبِ پیاله ببوس آنکهی بمسان ده
 بدین دقیقه^{۱۳} دماغ معاشران تر کن
 پس از ملازمتِ عیش و عشقِ مهر و بان
 رکارها که کنی شعرِ حافظ از برکن

ورن غزل ۳۹۷: معانی معانی معانی معنی (بهر معنی معنی معنی)

۱ - شبستان: بفتح اول و دوم و سکون سوم اقامتگاه شبانه - معنی بیت: از در سرای بدرون حرام و اقامتگاه شبانه یا شب خانه ما را که تاریک است، بنور جمال خود روشنی کن و هوای محفل اهل معنی را بفردوم خود بویا ساز ۲ - معنی بیت: اگر دامای دهن برورد دهد که از عشق ووری دست بدار، جانی بوی بده و بگو بوش تا تر دماغ شوی و از خشکی برهی ۳ - معنی بیت: دل و جان بچشم و ابروی یار دادم، بشتاب و بیانا طاق و نظرگاهی ریا مظاره کنی ۴ - معنی بیت: ستاره شبانگاه جدائی مروع دارد، تو بر پیام کاش بر شو و چراغ ماه رخسار خود را بر افروز و طلعت تاباکت را بس ۵ - حارر جب نگاهان بهشت یار رضوان - معنی بیت: بر رضوان نگاهان بهشت بگو که غبار این محفل را باریدن با خود بیای فردوس بر و ایس خاک معطر را عود معطر بهشت ساز ۶ - مروجہ: بسم اول و فتح دوم و تشدید سوم مفتوح، اسم معمول از ترویج و کلاهی است که میان آن پیغمبر می آگند (نقل از حاشیه صفحه ۲۷۲ دیوان حافظ با اهتمام شادروان محمد فروسی) ۷ - صوفی و ش: صوفی مانند صفت کرشمه - معنی بیت: از این کلاه پندای و دلق پشمینه صوفی نمایان مزور صفت بتنگ آمده ام، ای محبوب، با کرشمه حیایت و نگاه مهری که از آن صوفیان با صفات سرا وارسته ای پاکیزه ساز و از زهد فروشی و خودمائی و ارها ۸ - معنی بیت: چون رسیایان گلزار در جمال فرو دست تواند، پس با چهره زیبای خود بر یاسمن ناز نما و با قامت بلند در پیش صویر خودمائی کن ۹ - حصول نفس: بسم اول در اینجا بمعنی هرزه در آئی نفس - معنی بیت: هر مردانی و بیهوده گونی نفس داستانها صبراید ولی موای صافی بکار خود بپرداز و می در جام کن تا دل ما را از غم دنیا آزاد کنی ۱۰ - معنی بیت: در پر تو زبانی تو چشم خرد خیره شد، بر خیز و سراییده آفتاب را بفروغ جمال خود بورانی کن ۱۱ - قند وصال: نهاده وصل، تشبیه صریح - معنی بیت: امید رسیدن بشهد وصال تو در انداره توان ما بیرون است، کار ما را بلب لعل شکریں و اگذار نامگر پیوسته ای دل ما را حوش سازد ۱۲ - دقیقه: بفتح اول لطیفه و شیرین کاری - معنی بیت: ای محبوب، بر لب جام برای تبرک پیوسته ای یز و آنگاه بدست مستان بده و با ایس لطیفه و شیرین کاری مصاحبان را تر دماغ و سرخوش ساز

غزل ۳۹۸

ای نور چشم من سخن هست گوش کن

چون ساغر ت پرست، بنوشان و نوش کن^۱

در راه عشق و سوسه اهرمن بسیمت

پیش آی و گوش دل به پیام سروش کن^۲

برگ نواته شد و ساز طرب مماند

ای جنگ ناله برکش و ای دف خروش کن^۳

تسبیح و خرقہ لذتِ معنی نبخشدت

همت درین عمل، طلب از می فروش کن^۱

پیران سخن ز تجربه گویند گفتمت

هان ای پسر که پیر شوی^۲ پسند گوش کن

بر هوشمند سلسله ننهاده دستِ عشق

خواهی که زلفِ یار گشی، ترکِ هوش کن^۳

با دوستان مضایقه در عمر و سال نیست

صد جان فدایِ یار نصیحت نیوش کن^۴

ساقی که جامت از می صافی نهی مباد

چشمِ عنایتی بمنِ دردِ نبوش^۵ کن

سرمست در قسبایِ ررافشان چو بگنری

یک بوسه نذرِ حافظِ پشمینه پوش کن^۶

وردی مرل ۳۹۸، معمول غزلات معانیل معلن (بحر مصارع مثمن احرب مکثوف محدود)

۱ - معنی بیت: ای موردینه من صبحی دارم که باید پیوشی. اکنون که بهام عیش تو مرشارمت خود بنوش و بدیگران هم پیاله ای بده بکنایه یعنی خود از جهان کام بگیر و بدیگران هم مددی برسان ۲ - معنی بیت: در طریقی عشق الهی هریب ابلیس نفس بسیارست و گاه لمر بر آدمی عشیه میشود، مردانه گام پیش نه و از شر و وسوسه نفس بدترمای خود را برهان و بهام هفت غیبی را بگوش جان بنوش ۳ - معنی بیت: ساز و برگ عیش و خویشی نابود شد و سامان شادی بر جای نماند و بر باد رفت. ای چنگ از صفدان اسباب خویشی ناله بلند کن و ای دف بانگ بر آور ۴ - معنی بیت: سببه و دلق اهل ریا خویشی سرمستی از بهام معرفت و یاد معنی را بنو میدهد، در این کار باید عنایت و توجه باطنی از پیر میکند یا مَرشد صاحبِ دل خواست تا بهشادی رامتین توان رسید ۵ - پیر شوی: عمر دراز بایی و کامیاب باشی ۶ - معنی بیت: سببه سیر و مد عشق بر پای کسی که فرمانبر عقل مصلحت اندیش و سودجوست، رجیر نمی دهد اگر بر آن سری که دست در گیسوی یار زبی، هوش و خرد را رها کن و عشق بور ۷ - نصیحت نیوش: اندرزپذیر، صفت مرکب فاعلی - معنی بیت: بایاران راستین در عمر و حال تنگ گرفتن و در رخ روا نیست، باید نه یک جان بلکه صد جان قربان دوستی کرد که اندرزپذیرست، سعدی گوید:

زر چه باشد که نثار قدم دوست کنم سر و جان را نتوان گشت که مقداری هست

۸ - دردِ نبوش: بزم اول و سکون دوم و سوم آنکه دردی شراب نرشد بکنایه مقصود که بیشتر ابخوار یا

دردآشام ۹ - معنی بیت: چون شاد و سرخوش قبای زرکش پوشیده رهسپار شوی، شکرانه را یک بومه
بحافظ درویش برسم نیاز بده.

غزل ۳۹۹

گرشمة کن و بازارِ ساحری بشکن
بغمزه روستق و ساموسِ سامری^۱ بشکن
بباد ده سرو دستار^۲ عالمی یعنی
کلاه گوشه بآیینِ سروری بشکن
بزلف گوی که آیینِ دلبری بگذار
بغمزه گوی که قلبِ شمری بشکن^۳
برون خرام و ببر گوی خوبی ار همه کس
مزایِ حور بده رونقِ پری بشکن^۴
بآهوانِ نظر شیرِ امنا^۵ بگیر
بایروانِ دونا قوسِ مشتری بشکن
چو عطرسای شود زلفِ سنبل از دمِ باد
تو قیمتش بسرِ زلفِ عنبری^۶ بشکن
چو عندلیب فصاحت فروشد ای حافظ
تو قدرِ او بسخن گفتنِ دری بشکن^۷

وزن غزل ۳۹۹: معاعل معلاتن معاعل مع ل (بحر مجتث مثنی معیون اصلم)

۱ - سامری: یکسر میم آن که پرستش گوساله کرد (نقل از منتهی الارب) نام ساحر معروف عصر
حضرت موسی که در غیاب آن حضرت لرزه و زلزله ها گوساله ای ساخت و قوم موسی را فریفت و گفت معبود
انما و موسی همین گوساله است. نگاه کنید بآیات ۸۵ بعد سوره طه (۲۰) - معنی بیت: جلوه حسنی بنما و با
افسون نگاه خود بازار جادوگری را از رونق بپنداز و با باز و گرشمة رونق کار و شهرت و آواره سامری را از
میان ببر ۲ - دستار: بفتح اول سرید و عمامه - معنی بیت: گوشه کلاه خود را بشیوه سروری و تاج‌داری در
جهان خوبان خم بده و بر زن و بر دلبری بپرا نا سرو سرید یک عالم یا عالمیان را بیاد دهی ۳ - معنی بیت:
بگیسوی پریشان شود پگو که دست از روش دل ربودن بردارد و بار و گرشمة خود بفرما که قلب سپاه منم را

بشکند و بینی با تیر نگاه و کمان ابرو عاشقان را دل بسته سازد ۴ - معنی بیت: بتاز و کرشمه جلوه‌ای بنما و گوی حسن از میدان حویان بر بای و حور بهشتی را که ادعای یرایری با تو در ریشائی دارد بر برای حور یرسان و بارار جمال یربان را بی روستق بساز ۵ - شیر آفتاب: شیر خورشید، تشبیه خورشید، همچنین است آهوان نظر - معنی بیت: شیر خورشید را گرفتار آهوان چشم خود کن و با ابروان خسته کمان مشتری را خرد کن ۶ - رلف عبری: گیسوی عبری، موصوف و صفت سببی - معنی بیت: چون گیسوی سبیل با دم نسیم عطر افشانی آغازده تو با پریشان کردن رلف عبری بوی بهای عطر سبیل را بگناه وی قدر و قیمتش بساز ۷ - معنی بیت: چون بلبل در بارار سخن شبنمی عرصه کند تو قدر و مقام او را با سخن سرائی یربان فارسی دری کاسته ساز و بازارش را از رونق بیداز.

غزل ۴۰۰

بالا بلند^۱ عشوه گر نقش باز^۲ من
 کوتاه کرد قصه زهد دراز^۳ من
 دمدی دلا که آخر پیری و زهد و علم
 با من چه کرد دیده معشوقه باز^۴ من
 می ترسم از خرابی ایمان که می پرد
 محراب ابروی^۵ تو حضور نماز^۶ من
 گفتم بدلق زرق^۷ پیوشم نشان عشق
 غماز^۸ بود اشک و عیان کرد راز^۹ من
 مستست یار و یار حریفان نمیکند
 ذکرش بخیر ساقی مسکین نواز^{۱۰} من
 یارب کسی آن صبا آورد کز نسیم آن
 گردد شمامه^{۱۱} کرمش^{۱۲} کار ساز^{۱۳} من
 نقشی بر آب میزنم از گریه حال^{۱۴}
 تا کی شود قرین حقیقت مجاز^{۱۵} من
 بر خود چو شمع خنده رنجان گریه میبکنم
 تا با تو سنگدل چه کند سوز و ساز^{۱۶} من

زاهد چو از نماز تو کاری نمیرود

هم مستی شبانه و راز و نیاز من^۱

حافظ زگریه سوخت بگو حالش، ای صبا

با شاه دوست پرور دشمن گسداز^۲ من

وزن غزل ۴۰۰. مفعول فاعلات مفاعیل فاعس (بهر مضارع احرب مکعوف محذوف)

- ۱ - بالا بلند، دلبر بلند قامت، صفت عاشقین مرصوف - معنی بیت: دلبر بلند قامت فریبا و سیرنگ یباز من داستان پارسائی دهرینه مرا کوناه کرد، بکایه یعنی پیرانه سر عاشقی پیشه کردم و ترک زهد گفتم ۲ - معشوقه بار: شاهد بار و ریا پرست، صفت مرکب فاعلی، دیده مرصوف ۳ - محراب ابرو، طاق ابرو، تشبیه صریح - معنی بیت: از ویران شدن بنای ایمان خود بگرام، چه طاق ابروی تو جمعیت خاطر و حضور قلب مرا در هنگام عقد ساز سلپ میکند که گفته شد لا صبره الا بمحضور القلب (هیچ نمازی جز بشرط حصول حضور قلب درست نباشد) ۴ - ورق، صبح اول و سکون دوم در سیاق فارسی بمعنی ریا و ترور و سالوس - دلق ورق: تشبیه صریح ۵ - غماز: صبح اول و تشدید دوم پرده و محسوس - معنی بیت: یا خود گفتم یا معرفه نیرنگ و رهدمائی آثار عاشقی خود را پنهان سازم در این سال اب دهنه من پرده دری کرد و راز عشق مرا هویدا ساخت ۶ - معنی بیت: بار ایک از بلایه سرخوش است و پندی از مصاحبان خود نمیکنند، یاد ساقی مهربان ما خوش و مگو باد که بعاشقان درویش ناتوان لطفی داشت (مراد از ساقی بار همان بار است که پیش ازین عیانی بحرمان داشت) ۷ - شمع: بفتح اول بوی خوش، مأخوذ از شمع عربی بتشدید سیم - معنی بیت: پروردگارا، آن باد بهاری چه رمای و ریش خواهد گرهت که بوی خوش سیم گرمش چاره سار من بیدل شود ۸ - حالیا، اکنون، قید زمان مأخوذ از حایا عربی بتشدید یاء و تنوین - معنی بیت: اکنون گریه من از سر ریا و ترور است و مانند نقش بر آب است که کاری بهوده است، میدادم چه زمان از پس گریه مجازی دست بار خواهم داشت و از سر دل گریه حقیقی خواهم کرد ۹ - معنی بیت: بر حال نیاید حدود شمع مان خنده ام میگیرد و اشکم روان میشود، میدادم که این سر و ساز در دل سحر تو چه تأثیری خواهد کرد ۱۰ - معنی بیت: ای پارسا، چون از سار تو کاری ساخته نیست و گریه نمیگشاید، همانا معنی شبانه و ذکر عاشقانه من بر آن برتری دارد ۱۱ - دشمن گداز، دشمن سوز، صفت مرکب فاعلی.

غزل ۴۰۱

چون شوم خاکی رهش، دامن بیفشاند زمن^۱

ور بگویم دل بگردان، رو بگرداند زمن

روی رنگین^۱ را بهر کس می‌نماید همچو گل

ور بگویم باز پوشان^۲، باز پوشاند زمن

چشم خود را گفتم، آخر یک نظر سیرش ببین

گفت: می‌خواهی مگر تا جوی خون راند زمن^۳

او بخونم تشنه و من بر لبش تا چون شود

کام بستانم ازو یا داد بستاند زمن^۴

گر چو فرهادم بتلخی جان بر آید، پاک نیست

س حکایت‌های شیرین باز می‌ماند زمن^۵

گر چو شمعش پیش میرم، بر ععم خندان شود

ور بر نجم، خاطر نازک بر بجاند زمن^۶

دوستان جان داده‌ام بهر دهانش بسنگرید

کو چیزی مختصر^۷ چون بار می‌ماند زمن؟

صبر کن حافظ که گر زین دست باشد در من غم

عشق در هر گوشه‌ای افسانه خواند زمن^۸

ورن غزل ۲۰۱. فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بحر رمل مثنی محدود)

۱ — دامن بپوشاند زمن: بکنایه یعنی خود را در دور سارد و مر ترک گوید و اعراض نماید — معنی

بیت، چون غبار راه وی کردم، دامن از گرد وجود من پاک میکند و خود را در دور می‌سازد و اگر بگویم دل از

جفا بگردان و مهربان شو، روی از من می‌باید و اعراض میکند ۲ — روی رنگین، چهره نگارین زیبا ۳ —

باز پوشان، سخت نهان ساز ۴ — معنی بیت، بچشم خود صفارش کردم که ساری در یک دیدار وی را نیکی

بگر، چشم پاسخ داد آیا از این کار قصد بر آست که بار از من رود خون روانه سارد ۵ — معنی بیت: یار

مشتاق بر یختن خون مست و من آرزو مند بوسیدن لب اویم، میدانم چه پیش آید، یا من مراد دل ازو می‌گیرم و یا

وی مرا بستم میکشد و بر این جفا بام داد می‌دهد ۶ — معنی بیت: اگر فرهاد را بسا کامی جانم بطلب رسد،

پرداشی بیت، چه بسیار داستانهای عاشقانه خوش را من بیادگار بر جای می‌ماند یا مقصود اینست که

داستانهای بسیار دلپسند از عشق من بر یار که شیرین و درگرمست، بر جای خواهد ماند؛ سجدی گوید،

چو فرهاد از جهان سعدی بتلخی می‌رود لب و لیکن شور شیرینش بماند تا جهان باشد

۷ — معنی بیت، اگر شمع جان در پیشگاه او جان بسپارم، بر اندوه من حتمه می‌زنند و اگر آورده دل شوم،

خاطر لطیف ناز پرورده را یکبار از من ملون می‌سازد و میرجدد که چرا از روی رنجیده‌ام ۸ — چیزی مختصر؛

چیزی اندک باستعاره مراد دهان تنگ یار — معنی بیت: ی یاران، برای گرفتن کام از دهان وی جانفشانی کرده‌ام. اینک بگریید که یار دهان تنگ و خرد خویش را از من دریغ میدارد و مرا بسایک پوسه بکام معیرساند. ۹ — معنی بیت: ای حافظ شکب باش که گرد من اندوه هجر را بدینگونه باشد، عشق خانمانسوز در هر جا از ناکامی من دستاها خواهد گشت.

غزل ۴۰۲

نکته دلکش بگویم، خال آن مهر و بین
عقل و جان را بسته زنجیر آن گیسو بین^۱
عیبدل کردم که وحشی وضع^۲ و هر جانی مباح
گفت چشم شیر گیر و عنج^۳ آن آهو بین
حلقه زلفش تماشاخانه باد صباست
جان صد صاحب‌دل آنجا بسته یک مو بین^۴
عابدان آفتاب از دلبر ما اغافلند
ای ملامت گو خدا را رو بین آن رو بین^۵
زلف دل‌زدش صبارا بند بر گردن نهاد
ما هواداران رهرو حیلۀ هندو^۶ بین
این که من در جست و جوی اوز خود فارغ شدم
کس ندیدست و نمید مثلش، از هر سو بین
حافظ ار در گوشه محراب می‌نالد رواست
ای نصیحت گو خدا را آن خم ابرو بین^۷
از مراد شاه منصور^۸ ای فلک سر سرمه
تیزی شمشیر بنگر، قوت بارو بین

وزن غزل ۴۰۲: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن (بهر رمل مثنی مفسور)

۱ — معنی بیت: لطیفه‌ای دلپذیر می‌گویم، بقطعه‌ای مشکین آن ماه رخسار رها نگاه کن و جان و خرد را در بند سلسله زلف وی بنگر. ۲ — وحشی وضع انس، پیرو و رهنده و سرگشته، صفت ترکیبی ۳ — عنج: بفتح اول دلال و کرشمه و حرکت چشم و ابرو — معنی بیت: بر دل خورده گرفتم که انس ناپذیر و سرگشته

مباش، پاسخ داد که چشمش شیر شکار و کرشمه آن یار آهوش نگاهی کن تا موجب این حال را بدانی ۴ -
معنی بیت: در چمبر گیسوی او (یار) نسیم بهاری سیر و تفریح می‌رود و در آن حلقه رلف جان بسیاری از اهل
دل را بیک تار مو آویخته بنگر ۵ - رومی: مرحوم قزوینی در حواشی صفحه ۲۷۸ دیوان حافظ نوشته‌اند:
روی دهن کنایه از جانب داری کردن و طرف‌گیری باشد، امیر خسرو گوید:

چو رویش بهر که می‌گویم روی آن دلربای می‌بیند...

بنابر این نظر معنی بیت چنین است که ای ملامت‌گو از بهر خد جانب‌داری مکن یعنی جانب‌داری
افتاب را منما و آن‌رو ببین یعنی روی دلبر ما را ببین تا بدانی که هزار مرتبه از افتاب بهتر است و در صفحه ۲۷۶
جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود مراد در چند نسخه روایی و روایی آمده است و در این صورت معنی
بیت چنین تواند بود. پرستندگان مهر از ریباتی چهره یار ما بچهره که بر شیعیگی ما بر جمال یار حیره
میگیرند، ای ملامتگر نه روی یار ما را بنگر و چه روی و یشرمی که در برابر چهره او محس از روشنی
دیگر می‌گویی ۶ - دل‌درد، رهن دل، صفت ترکیبی، رلف موصوف ۷ - هندو با ستاره سراد هندوی رلف
یا گیسوی سیاه - معنی بیت: گیسوی او که رهن دل است، گردن باد بهاری را در کسمند آورد و از وریدش
بارداشت تا بر حلقه‌هایش بگذرد، حبله و سیرنگ رلف سیاه وی را با صبا که از رهروان دوستار اوست
بگر ۸ - معنی بیت: اگر حافظ در کنج محراب عشق ناله می‌کند سراوار است ای اندرگو، ترا بعد از
محراب ابرو را بگر تا دریابی چرا ناله می‌کنم ۹ - شاه منصور فرزند شرف‌الدین مظفر بن امیر مبارک‌الدین
محمد از آل مظفر که در سال ۷۹۰ بر شیراز تسلط یافت.

غزل ۴۰۳

شراب لعل‌کش و روی مه‌چینان^۱ بین

حلاب مذهب آنان جمال ایسان^۲ بین

بزیر دلق ملع^۳ کنندھا دارند

دراردمتی این گونه آسینان^۴ بین

بخرمن دو جهان سر فرو نمی‌آرند

دماغ^۵ و کبر گدایان و خموشه‌چینان^۶ بین

بسهای نیم کرشمه هزار جان طبعند

نیاز اهل دل و نیاز نازنینان^۷ بین

حقوق صحبت ما را بباد داد و برگشت

وفای صحبت یاران و همتشیتان^۸ بین

امیر عشق شدن چاره خلاص منست

ضمیر عاقبت اندیش پیش بنیان بسین^۷

کدورت از دل حافظ ببرد صحبت دوست

صفای همت پاکان و پاک‌دستان بسین^۸

ورن غزل ۴۰۳ معانی معانی معانی (بحر معنی مشن معیون اصلم مسبق)

۱ - معجبین، بفتح میم و جیم ماه بیشناسی و مقصود ماهر حصار و زیبا، صفت ترکیبی جهانیش
موصوف ۲ - معنی بیت: باده لعل قام بوش و بر حصار ماه چهرگان نگاه کن و سرغم شیوه رهندسمايان و
ریاکاران ریباتی بیکوان را بگر ۳ - ملج، رنگارنگ، سم معمول از تلج، صفت دلج - معنی بیت: در زیر
حرقه رنگارنگ ریا بدهای بیرنگ پنهان کرده‌اند، تجدد و دراردستی این بظاهر دست از دیانتسنگان را
بگر که زاهدانه جامه آستین کوتاه پوشیده‌اند ۴ - دماغ، بکسر اول مجازاً بصری سرکشی و غرور و نفع‌عن
- معنی بیت: سرکشی و بزرگ‌منشی فقیران کوی عشق و حوشه چنان خرم معرفت را مشاهده کن که
بجاصل این جهان و آن جهان التفاتی ندارد ۵ - معنی بیت: حویان هر از جان گرامی از هواداران در بهای
اندک مار و عمره خود محویت، حواهدگی و عروتنی صاحب‌دلاغ عاشق و محرو و عورت دلیران سارپرور را
بگر ۶ - معنی بیت: پاس دوستی و مصاحبت ما را نفیشت و از ما جدائی گردید، بگر که ما پیاران راستین و
همشپهان دیرین پیمان و قار را همچنان استوار میداریم و دمساز دما می یار بر نمی‌داریم ۷ - معنی بیت: گرفتار
عشق گشتن علاج رهائی از موسسه‌های نفس سته باده‌بسته زرف بهان ما عیبت کن که پایان کار را از پیش
می‌گیریم و میداییم که گرفتاری مردم صحبت عین رهایش و خلاص است ۸ - معنی بیت: مصاحبت دوست
غبار نیرگی از آینه دل حافظ ردود پاک‌ی بیت و از روش دعا و توجه پاکیره دامن و نیک اعتقادان را ببین که
چگونه صفا بخش است.

غزل ۴۰۴

می‌فکن بر صفِ رندان نظری بهتر ازین

بر در می‌کده می‌کن گزری بهتر ازین^۱

در حق من لبث این لطف که می‌فرماید

سعت خوبست و لیکن قدری^۲ بهتر ازین

آنکه فکرش گره از کار جهان بگشاید

گو درین کار بسفر ما نظری بهتر ازین^۳

ناصرم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق؟

برو، ای خواجه عاقل، هری بهتر ازین^۴؟

دل بدان رودگرا می^۵ چکنم، گسر ندهم؟

مبادی دهر ندارد پسری بهتر ازین

من چو گویم که قدح نوش و لب ساقی بوس

بشو از من که نگوید دگری بهتر ازین

کلک حافظ شکرین میوه^۶ سیاتیسست بسچین

که در پس باغ نیبی ثمری بهتر ازین^۷

ورن غزل ۴۰۴: ماعلاتر فعلاتر فعلاتر (بهر رمل منمن محیون منصور)

۱- معنی بیت: بر رسته و جمع و اوسنگان آراسته نگاهی بلفظ پیش اریں بر ما و ما آنان به از این باش و بر میخانه رندان یا عیایت بیشتری بکن و توجهی شاملتر بنما. ۲- قدر: به فتح اول و دوم انداره و قدر- معنی است. لب تو در باره من این سخن لطف و دلپذیر که میگوید بسیار خوش و مطبوع است، ولی شاید که مقداری بیشتر لطف و مهربانی نماید. ۳- معنی بیت: هر چند دانا که بقدرت اندیشه گره گشای مشکلات عالم است بگو که در کار ما عیایس پیش اریں فرماید. ۴- معنی بیت: صبح بگو بخرده گیری گفت: عشق جگر اندوه و نگرانی چه لطفی دارد؟ ای سرور که دم از عقل میری، چه کدالی در عشق برتر از دل شکسته میجویی! خداوند بر زبان پیامبر فرمود انا عبد المکسرة قلوبهم (من در دل شکستمدلان جای دارم). ۵- رود بضم اول هرزند، گرامی صفت رود- معنی بیت: اگر در بدان هر ریزه بریزم، چه توانم کرد؟ ملذذ روزگار هر زیدی به از وی نیروورده است، در اینجا از هر روزه شاید با استمرار محبوب مقصود باشد. ۶- شکرین میوه: صفت شکرینی- بهات: به فتح اول رستنی و گیاه موصوف آن. ۷- معنی بیت: خاتمه حافظ بهائی است که بر سخن شیرین دارد این میوه را بهین که در بوستان ادب به از آن نعره می یافت.

غزل ۴۰۵

بجانِ پیر خرابات^۱ و حق صحبت او

که نیست در سر من جز هوای خدمت^۲ او

بهشت اگر چه^۳ نه جای گناه کارانست

بیار باده که مستظهرم^۴ بهمت او

جِ رَاغِ صَاعِقَہٗ^۵ اَن سَحَابِ رُوشَنِ بَسَادِ
 کَہ زِدِ بَخْرَمِیْنِ مَآ آتِشِ مَحَبَّتِ اَو
 بِرِ اَسْتَانِہٖ مِیْخَاہِ گِرِ سَرِی بِنِی
 مَزُنِ بِنَایِ کِہ مَعْلُومِ نِیْسَتِ نِیَّتِ اَو^۶
 بِنَا کَہ دُوشِ بِمَسْتِی سُرُوشِ عَالِمِ غِیْبِ
 سُوْبِدِ دَادِ کَہ عَامَسْتِ فَبِضِ رَحْمَتِ اَو^۷
 مَکُنِ بِچَشْمِ حَقَّارَتِ نِگَاہِ دَرِ مَنِ مَسْتِ
 کَہ نِیْسَتِ مَحْمِیَّتِ وَ زَہْدِ بِنِی مَشِیَّتِ اَو^۸
 نَمِی کُنْدِ دِلِ مَنِ مِیْلِ زَہْدِ وَ تَوَہِ وَیِ
 بِسَامِ خَوَاجَہِ بِکُوشِیْمِ وَ فِرِّ دَوْلَتِ اَو
 مَدَامِ خِرَقَہٗ حَافِظِ بِنَادِہِ دَرِ گِرُوسَتِ
 مَکَرِ زَخَاکِ خِرَابَاتِ سُوْدِ فَطَرَتِ^۹ اَو

ورن غزل ۱۴۰۵، مفاعلی مفاعلی معلن (بحر مہجت عشق محبوب محذوف)

۱۔ پیر خرابات، پیرمغان یا پیر میکنہ معرفت و رہبر روحانی ۲۔ ہوائی خدمت، آرزوی چاکری
 ۳۔ اگرچہ: حرف ربط مرکب برای استتراح یعنی رفع توہم ۴۔ منتظر: پشت گرم، اسم فاعل از
 انتظار مصدر باب استعمال از مجرد ظہارۃ بمع اول قوی پششدن۔ معنی بیت: اگرچہ بیاع فرودمن
 اقامتگاہ برہکاران نیست، می بده کہ بیاییت و طلب پیر خرابات و مرشد رندان پشت گرم کہ از این گنہگار
 شفاعت خواہد کرد ۵۔ چراغ صاعقہ: تشبیہ صریح۔ معنی بیت: چراغ برقی (آذرخش) اَن اہر رحمت کہ
 در خرمن هستی ما آتشی عشق برافروخت، هرگز خاموش مباد ۶۔ معنی بیت: اگر مری را بر درگاہ میخانہ
 بہادہ دیدی، پایمال مکی و بحواری مگر کہ از قصدش آگہ بیسی چہ ہور میدادی کہ وار میکنہ ہم بسوی
 حق راہی هست ۷۔ معنی بیت: برحیر و بیا کہ دیشب در حال سرخوشی جبرئیل پیام آور جهان نہان معنی،
 مزدہای آورد کہ بعضی بحثایش ایردی فراگیر ہنگام اسب ۸۔ معنی بیت: بہ چشم حواری در من بادہ پرست
 منگر، چہ گناہکاری و پارسائی بندگان بخواست و علم بردی باز بسنه است: در یک رباعی منسوب بہ خیام
 آمدہ است:

من می خورم و ہر کہ چو من اہل بود می خوردن او ہر د حق سہل بود
 می خوردن من حق را دل میدانت گر می نخورم علم خدا چہل بود
 و بابا افضل کاشانی در یک بیت باین رباعی پاسخ دادہ است کہ بعقیدۂ حکیم علم ازلی علت عصیان

آمدی نیست؛

علم ازلی علت عصیان بودی در سزد حکیم غایب چهل بود

۹ - مردولت؛ بفتح اول و تشدید دوم شکوه، محب و اقبال، اصافه تخصیصی - معنی بیت: دل من

گرایشی پیارسائی و رسیدن و توبه کردن از باده نوشی ندارد، لیکن بفرحندگی نام آن سرور پررگ و شکوه بخت

او کوششی میکنم تا توفیق توبه دست دهد ۱۰ - هطرت؛ بکسر اول آفریش و نهاد - معنی بیت: پیوسته دلق

حافظ بگروگان در مردمی فروش است؛ گوئی وی را ر خاک میکند عشق آفریده اند که چنین گرایشی بمیوه

دارد که گشاده اند کل شره بر جمع الی اصله (هر چیر باصل حرد باز گردد)

غزل ۴۰۶

گفتا برون شدی بنمائشای ماه نسو

از ماه ابروان^۱ مسنت شرم بساده، رو

عمریست تا دلت زاسبران زلف ماست

عافل زحفظ جانب یاران^۲ خود مشو^۳مفروش عطر عقل^۴ بهندوی زلف ما

کانبجا هزار سافه مشکین به نیم جو

تحم و فامهر^۵ درین کهنه کشتهزار^۶

آنگه عیان شود که بود موسم درو

ساقی بیار بساده که رمزی بگویمت

از میر اختران کهن سیر و ماه نسو^۷

شکلِ هلال هر سرمه میدهد شان

از افیر سیامک و ترکی کلاه زو^۸حافظ جناب پیر مغان ماسم^۹ و فاست^{۱۰}

درمی حدیث عشق برو خوان وزو شنو

ورن غزل ۴۰۶، مفعول فاعلاب مفاعیل فاعس (بهر مصارع مثمن احرب مکثوف محدود)

۱ - ماه ابروان، تشبیه صریح - معنی بیت: بار باعتراض گشاده برای نظاره و دیدار هلال پیرون آمدی،

از هلال ابروان من شرم کن و بی کار خود برو و از بر من دور باش ۲ - معنی بیت: یکمهر گذشت که دل تو

در چنین گیسوی ما گرفتارسته تو هم از رعایت جانب یاران دیرینه کوتاهی مکن و از ما جدا مشو ۳ - عطر

عقل: تشبیه صریح و همچنین است همدوی رلف — معنی بیت: از بوی خوش خرد بنا گیسوی سیاه ما مگو و
تظاهر بداشتن عقل مکن، چه در پیش موی مشکین هزار دانه مشک نه بیم جو می‌آورد ۴ — نجم وها و مهر،
تشبیه صریح ۵ — کهنه کشته‌زار، با استعاره مررع گسی مراد است — معنی بیت: پلر پیمان دوستی و محبت در
مررع کهسال گیتی آنگاه حاصلش نمایان میشود که هنگام درو یعنی وقت کوچ و رحلت اربن جهان فرا رسد
که گفته‌اند الدیا مزرعة الأحره (دیا کشته‌زار آخرت است) ۶ — معنی بیت ای ساقی، می بده نازاری از
اسرار ستارگان دیرینه سیر و هلال ماه نو با تو در میان بهم که این روشنایی یکی شاهد چه حوادثی در جهان
بوده‌اند ۷ — روز بهنج اول و سکون بانی نام پسر طهماسب است که در ایران پنج سال پادشاهی کرد — معنی
بیت: نقش ماه نو در آغاز هر ماه نمودار تاج ماه نشان سپهرک هرید کیو مرث و پسخنهای کلاهزو سرزند
طهماسب است ۸ — مأس وها: بهنج اول و سکون دوم و فتح سوم پناهگاه مهر و وها، استعاره مکنیه — معنی
بیت: ای حافظ، استان پیر مبدکه معرفت پناهگاه مهر و وهاست، درس داسان عشق را نزد پیر بخوان و سخن
وی را بگوش جان بیوش.

غزل ۴۰۷

مزرع سبز فلک^۱ دیدم و داس^۲ همه به
بیادم از کشته حویش آمد و هنگام درو^۳
گفتم ای بخت بهختدی^۴ و خورشید بهسید
گفت: با این همه از سابقه نسوید مشو^۵
گر روی پاک و محرد چو مسیحا^۶ بهنگ
ار چراغ تو بهخورشید رسد صد پرتو
تکیه بر اختر شب دزد^۷ مکن کساین عیار
تاج گاووس بسپرد و کمر گیشرو
گوشوار زر و لعل ارچه گران دارد گوش
دور خوبی گذرانست، نصیحت بشنو^۸
چشم بد دور زخالی تو که در عرصه حس
بیدقی^۹ راند که بردار مه و خورشید گرو
آسمان گو مهروش این عظمت کادر عشق
هرمن مه بجوی خوشه پرورین بسو جو^{۱۰}

آتش زهد و ریا خرمین دیب خواجه سوخت

حافظ این خرقه پشمیه پسنداز و برو

وزن غزل ۲۰۷ حافظات غلاتی غلاتی غص (بحر رمل منظم مضمون محدود)

۱ - مرع سبز فلک: تشبیه صریح همچین ست داس مدو ۲ - معنی بیت: بکشتزار سپر و حرم گردون و داس هلال نظر افکنم، از کشته خود در مرع دیا و فرارسیدن هنگام درو آن که وقت رحیل و رحب بر بستی بجهان دیگرست یاد کردم ۳ - بمعنیدی بهسپیدی یا بحواب فرو رفتی مصدر آن حفتیدن و فعل امر آن بخت و فعل نهی آن مخفت است سعدی گوید

بگه کرد شوریده از خواب و گف مرا لسه حیوانی و گونی محفت

۴ - معنی بیت: با بخت خود گفتم بحواب غص فرو رفتی و بگاه بر نحاسی با آفتاب برآمد و کاروان رفت. بخت پاسخ داد: یا همه این احوال از لطف پیشین خداوند مایوس مباش که فرمود سبب رحمتی غصی (بهشتیش من بر چشم پیشی گرفت) ۵ - مسیح: صبح اولیام یا لقب حضرت عیسی، بمرنگاه کند غزل ۴ شماره (۱۳) - معنی بیت: اگر پاکدل و وارسته از غلاتی غصی دار با آسمان سر شوی، مهر دختسده از چیراع صمیر تاباک تو فرو عها کسب خواهد کرد ۶ - شب درد: آنکه شب مدردی پر درازد صفت تر کسی اختر موصوف - معنی بیت: بر سواره طالع که شب بگه رهبری میکند اعتماد مکن که این درد چایکست دسهم کاوس و کمر بند شاه کیصرو در بود و بساط پادشاهی تان را سرچند: در صفحه ۲۸۸ جامع سبع دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در چند نسخه شبگرد بجای شب درد آمده که ظاهر آن ترجیح دارد و شبگرد بمعنی پاسبان و درد و آنکه در شب گردش کند در هر گهک صبط است ۷ - معنی بیت: اگر چه گوشواره درین لعل شان گوش را از شستن پند سبکی میسازد و از اندر بردبری یار میدارد با ای همه بدن که دوران حسن و دورگار نار و بهمت پایدار نمی ماند پس بصاحب ما گوش مراده و لطیفی کس ۸ - بیدق: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم پیاده در غریبی بدال معجمه است - معنی بیت: از حال مشکین تو چشم ناپاک مسود دور ماه که در عرصه شطرنج ریائی پیاده ای پیش آورد که در این مسابقه بر ماه و مهر که شهبازان عرصه آسمانند پیشی گرفت و شرط را برد ۸ - معنی بیت: بگو با آسمان که سهم بر رگی معروش و خود نمائی مکن که در میران عشق و جهان محبت هاله ماه بقدر یک جو ورن و ارزش دردد و عقدت را یا باندازه دو جو (دو جو به حساب ابجد معادل هیچ است یعنی هیچ ارزش و دردی ندارد) ۹ - زهد و ریا در صفحه ۲۸۹ جامع سبع دیوان حافظ تألیف مسعود فرزاد در یک نسخه زهد و ریا آمده و در چند غزل حافظ از جمله غزل ۱۳۰ و ۱۳۳ و ۱۷۵ و ۲۳۰ چنانکه مرحوم قزوینی نوشته اند زهد ریا آمده که بر متن ترجیح دارد - معنی بیت: آتش زهدی که عین ریاست یا زهد ریاکارانه خرمین دین را میسوزد و نابود میکند ی حافظ بن دلق پشمین را که آلوده ریاست از دوش بیفکن و سبکیار و مجرد براه معرف پیوی

غزل ۴۰۸

ای آفتاب آینه‌دارِ جمالِ تو
 مشکِ سیاهِ مجمره گردانِ خالِ تو
 صحنِ سرای دیده^۱ یشستم ولی چه سود
 کاین گوشه نیست در خور حیلِ خیالِ تو
 در اوجِ ناز و نعمتی ای پادشاهِ حسن
 یارب مباد تا بقیامت زوالِ تو
 مطبوع‌تر ز نسقِ تو صورتِ بهشتِ بهار
 طغرانویس^۲ ابروی مشکین مثالِ تو
 در چین زلفش ای دل‌مسکین چگونه^۳
 کاشفته گفت باد صا شرحِ حالِ تو^۴
 برخاست بوی گل ز درِ اشلی‌تجرای
 ای نوبهارِ سارحِ مرحنده مالِ تو^۵
 تا آسمان زحلقه بگوشانِ ما شود
 کو عشوه را بروی همچون هلالِ تو^۶
 تا پیشِ بهت باز روم تسهیت کنان^۷
 کو مژده زمقدم^۸ عید وصالِ تو^۹
 این نقطه سیاه که آمد مدارِ نور
 عکسِست در حدیقه^{۱۰} بیش ز حالِ تو
 در پیشِ شاهِ عرضِ کدامین جفا کنم^{۱۱}
 شرحِ نیازمندی خود با ملالِ تو
 حافظِ درین کمد^{۱۲} سرِ سرکشانِ بسیست
 سودایِ کجِ مِز که نباشد مجالِ تو

ورن غزل ۴۰۸ معقول فاعلین (بحر مصارع متین اخرب مکثوفه محذوف)

۱- مجمره گردن. عود سوز گرداسه یا سپید سوز بگردش آورده. صفت مرکب فاعلی - مجمره
بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم مجمر یا عودسوز یا آتشدان - معنی بیت: ای که هروع آفتاب اسفکامی از
بور خورشید جمال تست یعنی مهر جهانتاب آیددار چهره تست و مشک مجمره گردان حال مشکین تست یعنی
مشک سپیدسوزی میکند تا چشم بد را از حال روی تو دور سازد ۲- سرای دیده: خانه چشم، تشبیه صریح
- معنی بیت: ساخت خانه چشم را با مشک پاک ساختم. اما این کار فایده ای ندارد چه کسج دیده مصراتش
شایستگی نیست که سپاه خیال تو در آن جای گیرد ۳- طهر: بسم اول و سکون دوم نشانی که بر فرمانها و
سکه ها نقش میکردند - طهر ابویس صفت مرکب فاعلی - ابویس مشکین مثال صفت و موصوف و مجبوعاً
بسم معنوی طهر ابویس - معنی بیت: آنکه نشان ابوی مشکین صفت ترا نگاشت، خوشتر از نگار روی تو
یعنی بیا فرید. مقصود آنکه فلم صبح ریختن از روی تو چهره ای نقش بست ۴- معنی بیت: ای دل بیچاره در
شکر گیسوی او حالت چو بس، چه باد بهاری حال بر پریشان وصف کرد ۵- معنی بیت: عطر گلهای
بهاری همه جا رسید. ای آنکه چهره مبارک و صاحب تگوت تو بهار تازه آسمان است. با ما مبارکباری و
مهربانی بسا ۶- معنی بیت: کرشمه ای از ابوی هلاکوار تو که دست که نصیب ما شود تا سبب این عذاب
آسمان چاکر در حرم ما گردد ۷- بهیت کنن شادباش گویند قد حالت یا حال ۸- مقدم سفتح اول و
سکون دوم و فتح سوم مصدر مبی معنی فراوانند ۹- عدو حال اصنافه بسانی ۱۰- حده
بیش. صبح اول باغ بیانی، تشبیه صریح - معنی بیت: عطفه سیاه مرصک دیده که مرکز گردش سوز است در
باغ بیانی گونی پرتو و تصویر از حال مشکین تست ۱۱- این کمد با سحره کمد عشق مقصود است -
معنی بیت: ای حافظ، سرهای بسی گردن مرا در کمد عشق گرفتار است. خیال خام در سر میروزی که ترا این
جا جای نباشد.

غزل ۴۰۹

ای خونبهای^۱ سافه چین خاک راه تو

خورشید سایه پرور^۲ طرف کلاه تو^۳

نرگس کرشمه می برد از حد، برون خرام

ای من فدای شیوه^۴ چشم سپاه تو^۵

خونم بخور که هیچ ملک^۶ پا چنان جمال

از دل نیایدش که نویسد گناه تو

آرام و خواب خلق جهان را سبب توئی

زان شد کنار دیده و دل تکیه گاه تو^۷

بسا هر ستاره سروکارست هر شمع
از حسرت فروغ رخ همچو ماه تو^۷
یارانِ همتشین همه از هم جدا شدند
مستائم^۸ و آسانه دولت پناه تو
حافظ طمع مبر ز عنایت که عاقبت
آتش زسد بخرمی غم^۹ دود آو تو

درون غزل ۴۰۹ معمول فاعلات معاعیل فاعلی (بحر مضارع شمس حرب مکفوف معجوف)
۱ - حوییه‌ها بهای خون یادیه، اسم مرکب ساخته شده از رکیب اصنافی مفعول ۲ - سایه پرور
صفت مرکب از ماده فعل امر بعضی مفعولی، سایه پرورده و تزیین شده ۳ - طرف کلاه تو یعنی اول و سکون
دوم گوشه تاج تو ۴ - طرف یعنی اول و دوم است ولی در سیاق فارسی بصورت حفظ وزن حرف دوم آن گاه
ساک می‌شود - معنی بیت: ای که خاک قدمگاه تو با حوییه‌های ماه آهوی چسبی بر ابری می‌کند یعنی خاک قدم
تو بدل و عوض ماه مشک تواند بود و مهر درخشانده در سایه گوشه تاج جمال تو پرورده و رنگ شده است.
۵ - معنی بیت: ای من بر حق (فرمان) گرفته چشم پناه تو، برگس نار و عمره بیش از اندازه می‌بیند
تو یار پرور ای ۶ - برگس شرمسار نبود و خد خویشاست ۷ - میک: یعنی اول و دوم فرشته - معنی بیت: مرا
نکنش که هیچ مرسته‌ای با چنین حسی که تو داری راهمی نیستود که گناهی بر تو نبوسد ۸ - معنی بیت:
چون وجود تو مایه آرامش و غودن مردم جهان است، از این نظر گوشه دیده و گنج دل من مستند نیست ۹ -
معنی بیت: هر شامگاه از دروغ و اندوه بر محروم ماندن از پرتو ماه رخسار تو یا احمران آسمان یدآوری و گنگو
میردارم ۱۰ - حرف اصنافه اسم در اینجا مفید معنی ملازمت، نیز نگاه کنید بحزل ۵۶ شماره (۳) ۱۱ -
دولت پناه، آنکه بخت و پیروزی و ظفر و اقبال در پناه و حمایتش باشد، صفت آستانه ۱۲ - حرم غم، توده
اندوه، تشبیه صریح همچنین است دود آه - معنی بیت: ای حافظ، رشته امید از لطف سرمدی جداوند مگسبل،
چه سرانجام دود آهی که از سر صدف بر می‌آید، حرم اندوه را می‌سوزاند (و شادی وصال را پس از غم هجران
بارمغان می‌آورد).

غزل ۴۱۰

ای قباي پسادشاهی راست بر بالاي تو
زين تاج و نگي از گوهر والاي تو^۱
آفتاب فتح^۲ را هر دم طلوعی میدهد
از کلاه خسروی، رخسار مه سبای تو

جلوه‌گاه طایر اقبال باشد هر کجا

سایه اسدازد همای چتر^۲ گردون سای تو

از رسوم شرع و حکمت با هزاران اختلاف

نکته هرگز نشد فوت از دل دانی تو^۴

آب حیوانش^۵ رمنقار بلاغت^۶ میچکد

طوطی خوش لهجه یعنی کلک شکر خای تو

گرچه خورشید فلک چشم و چراغ عامست

روشنائی بخش چشم اوست، خاک پای تو

آنچه اسکندر طلب کرد و ندادش روزگار

حرعه بود از رلال جام جان امزای تو^۷

عرض حاجت در حریم حضرت محتاج نیست

را در کس معنی نماند با شروع رای تو^۸

حسروا، پیرانه سر^۹ حافظ جوانی میبکد

بر امید عمو جان بخش گه فرسای تو^{۱۰}

ورن غزل ۴۱۰. فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (بهر رمل مثنی معدوم)

- ۱ - معنی بیت: ای آنکه جامه سلطنت بیک بر رفته بر قامت نسب، ای که گوهر سرشت عالی تو ریور دیهم و انگشتری سلطنت است به تاج و نگین ریت بخش تو ۲ - آفتاب فتح؛ تشبیه صریح - معنی بیت: چهره ماه مظهر تو از ریر تاج شاهی هر نفس خورشید پیروزی و ظفر بر بسطلوع کسردن و جلوه نمودن بر می انگیزد ۳ - همای چتر؛ تشبیه صریح، گردون سای صفت آن محفل گردون ساییده - معنی بیت: چتر هماچون تو که بفلک از فخر میساید، هر جا سایه گسرد پرنده یکمحتی در آن جایگاه جلوه گری بال گشاید ۴ - معنی بیت: از آیه های دین و طریقه های فقهی بآنکه با یکدیگر هزار گونه اختلاف دارند، هیچگاه یک مسأله دقیق از دیده خاطر آگاه تو پوشیده نماند ۵ - آب حیوان؛ با استعاره مراد سخن حیات بخش ۶ - رمنقار بلاغت؛ نوک بلاغت یا زبان سعادت، تشبیه صریح - معنی بیت: جامه شکر افشان تو طوطی شیرین دلی است که آب حیات سخن از منقار بلاغت یا سخندانش روان است ۷ - معنی بیت: آب حیات را که اسکندر میجست ولی روزگار وی را از رسیدن بآن بازداشت، یک شربت از بافه صافی ساغر روان بخش تو بود ۸ - معنی بیت: نیازی نیست که در پیرامون درگاه تو حاجت خویش را عرضه دارد، چه در پرتو رای روشن تو سر

هیچکس پنهان نمی‌ماند ۹ - خسروا، ای شهریار، شاید این غزل در وصف شاه شجاع باشد که می‌گوید از ادب بهره‌ای داشته است ۱۰ - پیر دهر هنگام پیری، قید زمان ۱۱ - گنه‌فرسا، گناه‌ردا پنده و خطابه‌ش و جرم‌پوش، صفت عفو.

غزل ۴۱۱

تابِ بنفشه میدهد طرّه مشک سایی تو
 پسرده غنچه میدرد خنده دلگشایی تو^۱
 ای گل خوش نسیم^۲ من بلبل خویش را مسوز
 کز سر صدق میکند شب همه شب دعای تو
 من که ملول گشتم از نفسِ مرشتگان
 فال و معدل^۳ عالمی می‌کشم از برای تو
 دولتِ عشق^۴ بین که چون از سر فقر افتخار
 گوشه تاج سلطنت می‌شکند گدای تو
 خرقه رهد و جام می‌گرچه به در خور همد
 این همه نقش میزنم از جهت رضای تو^۵
 شور شرابِ عشق^۶ تو آن نفس رود ز سر
 کاین سر پر هوس شود خاک در برای تو
 شاه نشین چشم من تکیه گیه خیال تست
 حای دعاست شاه من، بی تو مباد جای تو
 خوش چمنیست عارضت خاصه کهدر بهار حسن
 حافظ خوش کلام شد مرغ سخن برای تو^۷

وزن غزل ۴۱۱: مفتعلن معاعن مععلن معاعل (بهر بحر مثنوی محبوس)

۱ - معنی بیت: زلف مشک پیر تو بنفشه و حشمگین می‌دارد و رتبه می‌دارد و لبخند شدیدی بخش دهان تنگ تو غنچه را زهر می‌کند ۲ - خوش نسیم: صفت ترکیبی گل موصوف - معنی بیت: ای گل خوشبوی من بلبل باده‌ساز خود را در آتش جفا مگذر که هر شب تا بامداد صدقانه برای تو دسب بدعا بر میدارد ۳ -

قال و معال، قیل و قال، اسم مرکب - معنی یست: من که از نار کجایی از دم فرشتگان هم آورده میشدم، ایک در راه وصل تو خرده گیری و گفتگوی جهانی را تحمل میکنم ۴ - دولت عشق، تشبیه صریح - معنی یست: سلطنت و شکوه عشق را بنگر که چگونه گدای بیستان در عالم فقر با فقر و مباحات لبه کلاه سلطانی خود را بآئین سروری خم مینهد در غزل دیگر خواجه فرماید:

بباد ده سرودستار عالمی بسی کلاه گوشتی بآئین سروری بشکی

۵ - معنی یست: هر چند دلق راهداده و ساغر داده با هم سازگاری ندارد، ما ابهه برای خشودی سوای محبوب من آنچه در تصور آید حواهم کرد بسی گاه ساکنی میخانه میشوم و گاه مفیم دیگر ۶ - شراب عشق، باده محبت، تشبیه صریح - معنی یست: آن زمان که جان سپرده باشم و سر پر آرزوی من خاک درگاه تو شود، شور و هیجان باده محبت تو آن دم از سرم بیرون میرود ۷ - شاه نشین چشم، غرقه والای چشم، تشبیه صریح - معنی یست: خیال تو در غرقه و لای دمه من جای گرفته است، ایک جای دعا کردن است و میگویم: جای تو هرگز از وجود گرامی تو تهی نمباد، مقصود آنکه همیشه بدرست بمانی

۸ - معنی یست: چهره تو گلزاری با صفاست، بویژه که در بی بهارستان جمال، حافظ مگر گفتمار بخیل خوش بخت تو گشت.

غزل ۴۱۲

مرا چشمیست خون افشان ردستی آن کمان ابرو

چهره سفته خواهد دید آن چشم و آن ابرو^۱

غلام چشم آن ترکم^۲ که در خواب خوش مستی

نگارین گشش رویست و مشکین سایبان ابرو

هلالی^۳ شد تنم رین غم که با طغرای ابرویش^۴

که باشد مه که یساید ز طاق آسمان ابرو؟

رقیبان عاقل و ما را از آن چشم و جبین هر دم

هر ران گو به پیغامست و حاجب^۵ در میان ابرو

روان گوشه گیران را جبینش^۶ طرفه گنار است

که بر طرف سمن زارش همی گردد چمان ابرو

دگر حور و پری را کس نگوید با چنین حسنی

که بی را این چنین چشمست و آن را آنچنان ابرو^۷

تو کافر دل نمی‌بندی نقاب رلف^۸ و می‌ترسم

که محرابم بگرداند خم آن دلستان ابرو

اگرچه مرغ زیرک بود حافظ در هواداری

بتیر غمزه^۹ صیدش کرد چشم آن کمان ابرو

وزن غزل ۴۱۲. معانی معانی معانی (بهر هرج مثنی سالم)

۱ - معنی بیت: از قوت پیچۀ عشق آن یار حمید ابرو از دینۀ من خون می‌چکد، عالم در اسون چشم و ابروی وی گرفتار عذابها و آرمود محتها خواهد شد. ۲ - ترک: بضم اول و سکون دوم کنایه از یار و شاهد ریا - معنی بیت: بنده چشم آن شاهد ریا را که در مستی چون بحواب باز روی چهره اش گلزاری پرنقش و نگارست و ابروی وی در آن گلستان سایبانی مشکام. ۳ - هلالی: هلال گونه، صفت سبی. ۴ - طغرای ابرو، بضم ول و سکون دوم نقش کمانی ابرو، تشبیه صریح - معنی بیت: پیکرم از این بدوه ساد ماه بکشمه لاغر و برار گش، چه با حلوة نقش ابروی یار ماه آسمان را برسد که از سقف فلک ابرو سما بد و دعوی همسری کند. ۵ - حاجب: پرده دار، اسم فاعل از حجاب - معنی بیت: نگهبانان بی‌عبرند و هر نفس از چشم و پشانی یار محبوب هزارها پیام میرسد و در این میانه پرده دار و پیام رسان ابروی اوست. ۶ - حبس: پشانی - معنی بیت: پشانی یار برای جان گوشه شیلان کوی محبت گنجان ناره و سکونت که بر کدر پاسبان راز دلخسارش ابروان بار در سر کند. ۷ - معنی بیت: کسی با حال آشنایی یار از آن پس نخواهد گفت که حور و پری (زبان سپه چشم بهشتی و هرشته و پری) را چشم و ابرو ریاست. ۸ - نقاب رلف: یکسر اول روی پوش گیسو، تشبیه صریح - معنی بیت: تو که چون گاهران رحمی بدل نداری، روی پوش گیسو بر چهره سی‌آوری و ابرو میسانی، من یعنی دارم که محراب بروی دنجوی تو قبلۀ مرا بطیر میدهد و سبب میشود که بسوی آن منار بگرام. ۹ - تیر غمزه: ناوک نار و کرشمه، تشبیه صریح - معنی بیت: اگرچه حافظ مرغ هوشیاری بود ولی چشم یار هلال ابرو با ناوک نار و کرشمه بدو ستداری و هراس خواهی وی را شکار حسود ساخت.

غزل ۴۱۳

خط عذار^۱ یسار که بگرفت ماه^۲ ازو

خوش حلقه‌ایست لیک بدر نیست راه اردو

ابروی دوست گوشه محراب دولست^۳

آنجا بمال چهره و حاجت بسخواه اردو

ای جرعه نوش مجلس جم، سینه پاک‌دار
 کاینه‌ایست حمام جهان بین که آه ارو^۱
 کردار اهل صومعه‌ام کرد می پرست
 این دود من که نامه من شد سیاه ازو^۲
 سلطان غم هر آنچه تواند بگو مکن
 من برده‌ام بساده فروشان پناه ازو
 ساقی چراغ می^۳ بره آفتاب‌دار
 گو بر فروز مشعل^۴ صحرگاه ازو
 آبی بروز نامه اعمال^۵ ما نشان
 باشد توان سزد حروف گناه ازو
 حافظ که ساز مطرب عشاق سار کرد
 حاکم^۶ کساد عرصه این بزمگاه ارو^۷
 آبا درین خیال که دارد گدای شهر
 دوری بود که یاد کند پادشاه ارو^۸؟

درون غزل ۴۱۲ معمول فاعلات معانی (بحر مصراع مثنیٰ بحر مکوف محذوف)

۱ - خط عذار: با سعاد مراد سیره عدد و رعد - ۲ - ماه با ستاره رخسار ربای دوست - معنی بیت: ماه رخسار بار از دین خط سیر عذار بره گون گشت (یا آنکه معنی چنین است که خط عذار بار پیمان ریاست که ماه با دیدن آن از رشک دچار صوف و گرمگی شد، این خط دیرای (حلقه) بگوشه ولی راه بیرون شدن از آن میتوان یافت - ۳ - محراب دولتش تشبیه صریح - معنی بیت: ابروی یار گنج محراب سکبایی است، آنجا بجز چهره بر خاک سای و بار خود را عرصه کن - ۴ - معنی بیت: ی آنکه در محفل جم یا سلیمان ملک معنی، شراب معرف و باده عشق می نوشی، سینه از رنگار هوی و هوس پاک سار، چه جام جهان بد معنی صمیر مرشد آگاه دل آینه ای تاباک است که همه چیز را می بیند و شگفتا از این روشنایی که وصف آن بگفت در می آید - ۵ - معنی بیت: عمل و رفتار اهل رعد ریا که ظاهر آراسته و باطن کاسنه دارند، مرا بخلاف آنان بیگساری برانگیخت: این دود سیاه درون تاریک آنان را بگر که مرا می خوردن و داشت تا نامه عملم چون شمار نامه گناهکاران سیاه گشت - ۶ - سلطان غم: بایهام مراد شدت و تسلط و قدرت استبداد، در صفحه ۴۸۵ جامع شرح دیوان حافظ تألیف مسعود مراد فیضان بجای سلطان آمده که بر متن ترجیح دارد بهر حال بهر دو صورت قابل توجیه میماند - معنی بیت: شیطان بدو (اهریمن غم) هر چه در توان دارد بگو

بجای آوردن من از شروی پمپکنه پناه آورده‌ام که در اینجا تشنای من غم نباشد ۷- چرخ می‌شبه
 صریح ۸- مشعل. یعنی اول و سکون دوم و فتح سوم تبدیل و چرخیدن سرگرد- معنی بیت ای ساقی
 چراغ باده را همراه خورشید بگذار و بگو که تبدیل بامدادی یا شمع صبح را با سور باده برآورد ۹-
 دورنامه اعمال تشبیه صریح- معنی بیت ای ساقی، برنامه سیاه کردارهای ماروای ما آب باده بیاش که
 بیگانه میتوان نقش گناه را با آن زدود- «باشد» در اینجا برای حقیق و تأکید است نه برای احتمال ۱۰-
 معنی بیت حافظ که سارامشگر عاشقان و کوک کرد و بیاورد هرگز ساخت من محفل نادی اروی
 نهی مباد ۱۱- در این بیت از لحاظ بدیعی صنعت حسن طلب مراعات شده است.

غزل ۴۱۴

گلبن عیش^۱ میدمد ساقی گنبدار کو
 باد بهار می‌وزد، باده خوشگوار کو
 هر گل نوز گلرخی باد همی کمد ولی
 گوش سخن شو کجا، دیسده اعتبار^۲ کو
 مجلس برم عیش را غالیه^۳ مراد نیست
 ای دم صبح خوش نفس سافه زلف یار کو
 حسن فروشی گلم نیست تحمّل، ای صبا
 دست ردم بسخون دل، بهر خدا نگار کو^۴
 شمع سحر گهی^۵ اگر لاف ز عارض نوزد
 خصم، زبان دراز شد، حنجر آبدار کو
 گفتم مگر ز لعل من^۶ بوسه نداری آرزو
 مردم ازین هوس ولی قدرت و اختیار کو
 حافظ اگر چه در سخن خازن گنج حکمتست
 از غم روزگار دون طبع سخن گزار^۷ کو

وزن غزل ۴۱۴: مفعول مفاعیل مفاعیل (بحر رجز منمن مطوی محبوب)

۱- گلبن عیش، تشبیه صریح- معنی بیت گل خوشدلی می‌روید، ساقی گلچهره کجاست سیم بهاری
 بجیش درمی‌آید، من مطبوع نوشین کجا توان یافت؟ ۲- دیسده اعتبار: استعاره مکینه- معنی بیت هر هر گلی

تاره که میروید یاد گلچهره‌ای ر که در خاک حفته است، رنده میکند گوتی که پیدبرد و چشمی که عبرت و
پند گیرد، نتوان یافت، بابا فغانی گوید:

هر شاخ گل ر کج گشهی سپیده خبر یاران رفته را به جهان نام تاره شد

۲- غالیه مراد: تشبیه صریح - غالیه: بوی حرمی است مرکب از مشک و عنبر و جز آن (لغریه گ
معین) - معنی بیت: در مجلس جنس خوشندی و میگذاری بوی خوش مقصود بمشام میرسد، ای نفس صبح
که دمی بویا داری، بر گو ماهه گیسوی یار کجاست تا بزم را عطر آگین سازی ۴- معنی بیت: ای یاد بهاری،
تاب می آورم که گل زبانی بروشد و جلوه گری نماید، من از دوری یار دستم بخون دل آغشته شد برای خدا
مددی کنید و بگوئید باز زیبایی من کجاست ۵- شمع سحرگهی نامتعاره مراد مهر تابان - معنی بیت: اگر
چراغ صبحگاهی یا خورشید درخشان بگوید که من شاد از چهره تو دارم، این مدعی گشاهی و زبان درازی
کرد تیغ آبگون کجاست تا ربان را بیرم ۶- لعل به ستاره مراد لب یار - معنی بیت: یار گفت: آیا از لب
لعل من تمای بوسه نداری؟ پاسخ دادم بلی در این آرزو جان دادم اما مرا نتوان و رخصت وصال نیست ۷-
سحر گرا: سخن پرور، صفت مرکب فاعلی، طبع موصوف - معنی بیت: گرچه حافظ گنجور سزانه دانش و
مهرت است، از هجوم اندوه رمانه پست خو قریحه سخن پرورش از سرودن پادمانده است

غزل ۴۱۵

ای بیک راستان^۱ خبر یار^۲ معیار^۳ بگو

احوال گل به بلبل دستان سرا بگو

ما محرمان خلوت^۴ اسیم غم مخور

با یار آشنا سخن آشنا بگو^۵

بر هم چو میزد آن سر زلفین مشکبار

با ما سر چه داشت؟ ز بهر خدا بگو^۶

هر کس که گفت خاک در دوست تو تیامت

گو این سخن معایه^۷ در چشم ما بگو

آنکس که منع ما ز خرابات میکند

گو در حضور پیر من این ماجرا بگو^۸

گر دیگر ت بر آن در دولت گذر بود

بعد از ادای خدمت^۹ و عرض دعا بگو

هر چند ما بدیم تو ما را بدان مگیر
 شاهانه ماجرای گناه گدا بگو
 بر این فقیر نامه آن محترم بخوان
 با این گدا حکایت آن پادشا بگو
 جانها ردام زلف چو بر خاک می‌فشانند
 بر آن غریب ما چه گذشت؟ ای صبا بگو^۷
 جان‌پرورسته، قصه ارباب معرفت
 رمیزی برو پیرس، حدیثی بیا بگو^۸
 حافظ گسرت بمجلس او راه میدهد
 می‌نوش و ترک زرق^۹ زبهر خدا بگو

وردی غزل ۴۱۵ معمول فاعلاتن معاعیل فاعلی (بحر مصارع متضام) (خرب مکشوف محذوف)

۱ - رستان صفت حاشیای موصوف - معنی بیت: ای قاصد عاشقان راسخین و پاکیزه خبری از بار
 برای ما بیار و از حال گل (محبوب) با پلین عاشق بفرستار سعی بر رهایی آور - ۲ - معنی بیت: ما اهل رازیم
 و همیشگیان خلوت کف و آفتابی، از ما اندیشه مکن، با دوست محرم سعی از بار آفتاب یا سخن از عشق ساز
 کی - ۳ - معنی بیت: ای بیک، برای خدا بارگو: آنگاه که بار گیسوی مشکین را پریشان میکرد، آیا با ما که
 دلدادۀ او تیم، بر سر بلف بود یا نظر قهر داشت؟ - ۴ - معنی بیت: آشکارا، در اینجا قید وصف و روش است -
 معنی بیت: بآن کسی که گفت عبار آستان دوست توتیای شفاعت چشم بسته، بگو که این گفتار شادی بخش را
 آشکارا در برابر دیده ما بار گرد: برای توصیح کلمۀ توتیا نگاه کنید غزل ۶۲ شماره (۶) - ۵ - معنی بیت:
 یکی که از رفتن بعبقۀ معرفت ما را باز مبدارد، بگو که این گنه و قصه را در پیشگاه پیر سرشد بارگو تا
 بهدایت وی دست از انکار ما برداری - ۶ - ادای خدمت رساندن سلام و بدگی - معنی دو بیت: ای بیک
 اگر بار دیگر بر آن درگاه بیکبختی بگذری، پس از سلام رساندن و تقدیم دعا بگو اگر چه ما خطا کاریم، تو ما
 را بدان گنه مواخذه مکن، ای قاصد قصه گنه ما را آنگونه که هر ص شهریاران می‌رسانند بر بار بارگو - ۷ -
 معنی بیت: ای سیم صبا، آنگاه که بار جابهایی عاشقان را از بد گیسو بر خاک می‌پراکند، بر دل آواره ما که در
 حلقۀ زلف وی قرار داشت، چه رفت و حالش چو صفت؟ - ۸ - معنی بیت: داستان عارفان روح پرور و دل‌سواز
 است، برو بکنه‌ای از آن پیامور و سعی بیا با ما بارگو - ۹ - رزی: بفتح اول و سکون دوم بفاق و ربا - معنی
 بیت: ای حافظ، اگر ترا بمجلس وی رحمت آمدن میدهد میگساری کن و برای رضای خدا رباکاری و بفاق
 را کنار بگذار.

غزل ۴۱۶

خنک نسیم معبر شمامه^۱ دلخواه
 که در هوای تو برخاست بامداد پگاه
 دلیل راه شو، ای طایر خجسته لقا^۲
 که دیده آب شد از شوق خاک آن درگاه
 بیاد شخص سزارم^۳ که غرق خسوف دلست
 هلال را ز کنار افق کنید نگاه
 منم که بی تو نفس میبخشم زهی خجالت^۴
 مگر تو عفو کنی ورنه چیست عذر گناه؟
 روستان تو آموخت در طریقت مهر
 میپدیده دم که صبا چاک رد شمار ساه^۵
 بعشق روی سو رو روی که از جهان بسروم
 ز تربتم بدمد سرح گل بجای گیاه
 مده بسخاطر نازکی ملالت از من زود
 که حافظ تو خود این لحظه گف بسیم الله^۶

ورن غزل ۴۱۶ مفاعلی مفاعلی مع لای (بحر مجتث مثنی مبحون اصلیم مصبغ)

۱ - معبر شمامه: عبرین بوی، صفت ترکیبی نه میوه موصوف - معبر: بسم اول و فتح دوم و مشکون سوم و فتح چهارم عبر آگین - شمامه: بفتح او و دستجو محقق شمامه بنشدید میم اول - معنی بیت: خوشا نسیم عبرین بوی دلپذیر که صبح رود بهوداری و دوستداری تو و رسیدن گرفت ۲ - خجسته لقا: فرخنده دیدار، صفت ترکیبی، طایر موصوف - معنی بیت: ای پرندۀ فرخنده دندار راهمهای من بدرگاه پار تو که چشم در آرزوی دیدار غبار آن آستان غرق سرشک شد ۳ - سزار، بکسر اول لاغر و ضعیف، صفت شخص - معنی بیت: بیاد پیکر لاغرم که در خون دل غوغا بورست، ماه یکشنبه را که نموداری از تن ضعیف مست، در کران آسمان پنگرید ۴ - زهی خجالت: چه شر مساری، صفت و موصوف، برای توضیح نگاه کرد غزل ۴۱۶ شماره (۱) - معنی بیت: چه مایه شر مساری است که من جدا از تو دم برمی آورم، چرا آنکه تو بر ما بهشتانی و گر نه پوزشی در برابر گناه خود ندارم ۵ - شمار ساه: بکسر اول پسرۀ ناریک - معنی بیت:

بدان گونه که پیران تو در طریق عشق حجاب تاریک نفس را بر تریبند و دل را بوز حق روشن کردند، صیاهم
 از آن آموخت که با نور سیده صبح پرده سیاه شب را بشکافد ۶ — بسم الله. بنام خداه در میاق فارسی در
 این مورد از اصوات یا شبه جمعه است برای آغاز کردن کاری — معنی بیت: پاهای شتاب از من دلتگی بخاطر
 لطیف راه منه و رنجه مشو که حافظ هواخواه تو همین دم دید ر ترا آغاز کرد (پس اندکی درنگ بهما)

غزل ۴۱۷

عیشم مدامست از لعل دلخواه^۱

کسارم یکامست ^۲ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ

ای بهجت سرکش تنگش بمرکش

که جام زرکش گه لعل دلخواه^۳

ما را برندی افسانه کردند

پیران جاهل شیخان گمراه^۴

از دست زاهد گردیدیم ^۵ تنبوه

وز ^۶ اَعْلٰی اَعْلٰی عابد اَسْتَغْفِرُ اللهَ

جانا چه گویم شرح ^۷ فراق

چشمی ^۸ و صدنم جان ^۹ و صد آه^{۱۰}

کافر میناد این غم که دیدست

از قامت سرو، از عارضت ماه

شوق لب برد از یاد حافظ

درس شبانه، ورد ^{۱۱} سحرگاه

ورد غزل ۴۱۷. فعل فعلی فعلی (بهر مقارب شدن ائمه)

باین صورت بر تقطیع میشود: مستعملی فاع مستعملی فاع (بهر مجتث شدن مجهول مسبق)

۱ — دلخواه: دلپذیر یا مطلوب دل، صفت مرکب از ماده فعل امر بمعنی معمولی، فعل موصوف — محض

بیت: خوشدلی و زندگی خوش من از لعل نوشین دلپذیر بار همیشگی اسند سپاس خدای را که کارم موافق

آرد و صفت (با سروکارم یا کام و همان یار است) ۲ — معنی بیت: ای بهجت سر فراز من یار را صحت در آغوش

گیر گاه پنهان رزین پاده را بوش و گاه جام لب یار را در گشایی پرسی: در جامع نسخ دیوان حافظ تألیف

مسعود فرزند در صفحه ۴۹۰ مصراع دوم بیت در نسخه بدن چنین آمده است: که جام می کش که زلف دلخواه،
یعنی گاه ساعر می بنوش و گاه چنگ در گیسوی یار برن که بنظر میرسد بر متن ترجیح داشته باشد ۳- معنی
بیت: پیران صوفی نما و شبخان راه حق نشسته ما را بقصدی و بی اعتنائی بطواهر شرع شهره شهر ساختند
تا از صوفیگری و رهد ریا روی گرهان شدیم ۴- معنی بیت: از دراردش زاهدان توبه کردیم که دیگر
گرد رهد نگردیم و از کردار زشت عابد نمایان از حد طلب آمرزش کردیم که مگر از گناهشان درگذرد ۵-
معنی بیت: جان من، داستان جدائی ترا نمیتوانم بشرح یار گویم، دیده من در فراق با صد اشک و جان من با
صد آه سوزان قرین و ملازمست

۶- میباد: فعل دعائی صغری، میبادا که بید- معنی بیت: این افدوه که ببل سرو بلند از رشک قامت
مورون تو و باده از رخسار ریایت رسیده است میبادا که کافر بید (خدا کند که بید) تا چه رسد بدیگران.

غزل ۴۱۸

گر تیغ بارد در کوی آن ماه

گسردن سهادیم، الْحَكْمُ اللَّهُ

آیس تقوی ما نیز دانسیم

لیکن چه چاره با بغت گمراه^۱

ما شیخ و داعط کمتر شناسیم

با جام باده یا قصه کوتاه^۲

من رند و عاشق در موسم گل

آنگاه، توبه، اسْتَغْفِرُ الله

مهر تو عکسی بر ما نیفکند

آبیه رویا، آه از دلت آه^۳

الصَّبْرُ مُرٌّ وَالْعُزْرُ مَانٍ

یا لیت شیخی حَتَّامُ الْقَاءِ^۴

حافظ چه نالی؟ گر وصل خواهی

خون بایدت خورد درگاه و بیگاه

مستغفلن مع مستغفلن فاع (بهر معیشت مثنیٰ معجوف مسیح)

۱- معنی بیت: اگر شمشیر در کوی آن ماه رخسار پیازد، ما گردن تسلیم تبع وی کردیم و بقصا را می شدیم، فرمان خدای راست؛ در اینجا گردن نهادیم بجای گردن می بهیم آمده است یعنی مستقبل معقول الوقوع را نصیحت ما می آورده است. ۲- معنی بیت: رسم و راه پرهیزگاری را ما نیک می شناسیم اما با بهی گمراه که میگذارد پادشاهی پیشه کنیم چه توان کرد؟ ۳- معنی بیت: ما با شیخ ریا و راهد مردم غریب آشنائی نداریم یا ساغر شراب به بادیده تا بوشیم یا سحر از راهد و شیخ مگو و داستان را کوپا کن. ۴- معنی بیت: استغفار میکنم که من با رندی و عاشقی در فصل بهار از بادیه نوشی توبه کنم، مقصود آنکه توبه از بادیه نوشی را در این ایام گناه می شمارم. ۵- معنی بیت: محبت تو بر ما بر تو لطفی بدحت، ای زیبای آینه روی که رخسار سابل دارای پناه بر خدا از دل بی مهر تو، پناه بر خدا. ۶- حتام: لقاه چنانکه مرحوم عروضی در حاشیه صفحه ۲۸۹ دیوان حافظ توضیح داده اند باید کلام را بتقدیر معنی گرفت یعنی یا بیت شعری حتام لا انقاه (گاش میدانستم که ماکی او را دیدم میگویم) ظنیر بوجه بعضی از مفسرین در آیه شریفه یبیین الله لکم انصلو یعنی لتلاصلوا آیه ۱۷۶ سوره بقره (۴) خدا برای شما حکمها را بیان میکند که گمراه نشوید. معنی بیت: صبر سلح است و رنگانی میبری و بیستی ندیر، گاش میدانستم تا کی او را دیدم میگویم.

غزل ۴۱۹

وصال او ز عمر جفاودان به

خداوند مرا آن ده که آن به^۱

بشمیرم زد و با کس نگفتم

که راز دوست از دشمن نهان به^۲

بداغ بستگی مردن برین در

بجان^۳ او که از ملک جهان به

خدا را از طیب من پرسید

که آخر کسی شود این ناتوان به

گلی کان پایمال سرو ما گشت

بود حاکش زحون ارغوان به^۴

بخندم^۵ دعوت ای زاهد، ممرما

که این سبب زنج زان بوستان به

دلا دایم گدای کسوی او بش
 بحکم آنکه^۵ دولت^۶ جاودان به
 جوانا سر متاب از پسد پیران
 که رای پیر از بخت جوان^۸ به
 شبی میگفت: چشم کس ندیدست
 ر سروارید گوشم در جهان به
 اگر چه رنده^۹ رود آب حیاتست
 ولی شیراز ما از اصفهان به
 سخن اندر دهان دوست شکر
 ویکس گفته حافظ از آن به

ورن غزل ۴۱۹ معانی مطاعلی مولی (بهر هرج سلسله معذوف)

- ۱- معنی بیت وصل وی در زندگانی اندی بهترست، ای خدا بمن آن بخش که نکوتر باشد ۲-
- معنی سه شمع حیا را حسته کرد ولی در این ششم سخنی بر زبان براندم، چه سرمار در دشمن پنهان دانش
 بیک است ۳- بجان او سرگند بجان وی محروم ۴- معنی بیت: گل و شاکی که محبوب سرو قامت ما
 بر آن قدم نهاد، عبارتش بر خون از جوان برتری داد ۵- حله: نظم اول و سکون دوم بهشت جاودان - معنی
 بیت: ای پارسا مرا به بهشت جاوید محزون که بچشم من سبب چاه پادشاه را باغ رضوان هم بهترست ۶-
- بحکم آنکه شبه حرف ربط برای تعلیل معادن چه ۷- دولت: محبت سکه، کامگاری، سعادت ۸- محبت
 جوان، موصوف و محبت - معنی بیت: ای جوان، ر پوشیدن اندر پیران سرپیچی مکن که اندیشه و نظر پیر
 از اقبال مساعد و سازگار پرورست ۹- رنده رود: بکسر اول رانده رود امروری که رودخانه معروف
 اصفهان است ۱۰- معنی بیت: گفتاری که از لب و دهان و دوست شبده میشود شیرین است، اما سخن
 حافظ از کلام نوشین یار شیرین تر میباشد

غزل ۴۲۰

ناگهان پسرده برانداخته، بمی چه؟

مت از خانه بیرون تاخته، یعنی چه؟

زلف در دست صا، گوش بفرمان رقیب

ایچین با همه در ساخته، یعنی چه؟

شاه خوبانی و منظور گدایان شده
 قدر این مریبه نشناخته، یعنی چه؟
 نه سر زلف خود اول تو بدستم دادی
 بازم از پای در انداخته، یعنی چه؟
 سخت رمزد دهان گفت و کمر ستر میان
 وز میان تیغ بما آخته، یعنی چه؟
 هر کس از مهره^۱ مهر تو بسنقشی مشغول
 عاقبت با همه کج باخته، یعنی چه؟
 حافظا در دل تنگت چو فرود آمد یار
 خانه از غیر نپرداخته، یعنی چه؟^۵

ورد غزل ۴۲۰. قاعلاتی قعلاتی معس (بهر رمل مشعش محبوبان اصلم)

۱ - معنی بیت: ناگاه حجاب از رخسار برگرفته‌ای. بر بی کار چه قصد داری؟ سرمست رخساره بیرون
 شناخته‌ای. مقصودت چه باشد؟ ۲ - معنی بیت: تو سرور زیباں جهان و محبوب گدایان کوی عشقی، چرا
 قدر سلطنت بر دلها را نشناختی و بدلداری پرداختی؟ ۳ - معنی بیت: سخن گفتن بر فاش کرد که دهانی
 داری و کمر بند بودا را باریکی میان ترا آشکار نمود و از میان همه تیغ جدا بر ما کشیده‌ای. مقصودت چیست؟
 سعدی گوید:

حب آسب که گه گه سخنی میگوید و ربه معلوم نگنسی که دهانی دورد

۴ - مهره مهر: بهم اول و سکون درم طاس محبت، تشبیه صریح - معنی بیت: هر کس بهشتی از طاس
 محبت با کمین عشق تو دل پرداخته شد، سرانجام تو با همه عاشقان کج فسماری کرده‌ای، مراد
 چیست؟ ۵ - معنی بیت: ای حافظ، اکنون که یار در دل غمگین تو جای گرفته است، چرا سری دل را از هر
 اندیشه جر اندیشه یار نهی نکردی، ندانم چه قصد داری؟

غزل ۴۲۱

در سرای مغان رفته بود و آب زده
 تشنه پیر و صلائی بشیخ و شاب^۱ زده
 سبوکشان همه در بتدگیش بسته کمر
 ولی ز ترک کله چتر بر سحاب^۲ زده

شعاع جام و قدح نور مباح پوشیده
 عذار مغبجگان^۱ راه آفتاب زده^۲
 عروس بخت در آن حجله با هزاران ناز
 شکسته کسمه^۳ و بر برگ گل گلاب زده^۴
 گرفته ساغر عشرت فرشته رحمت
 زهره بر رخ حمور و پری گلاب زده^۵
 زشور و عربده شاهدان شیرین کار
 شکر شکسته سمن ریخته رباب^۶ زده
 سلام کردم و با سمن بر وی خندان گفتم
 که ای خمارکش مفسس شراب زده^۷
 که این کند که تو کردی بضعف همت و زای؟
 رگسج حبابه شده حبه بر حیراب زده
 وصال دولت بیدار ترسنت^۸ بدهند
 که خفته نو در آغوش بخت خواب رده
 بیا بیکه حافظ که بر تو عرضه کنم
 هزار صف زده‌های مستعجاب زده^۹
 فلک جنبه‌کش^{۱۰} شاه نصره‌الدینست
 بیا بسجین ملکش^{۱۱} دست در رکاب رده
 خرد که ملهم^{۱۲} غیبست بهر کسب شرف
 زبام عرش صدش بوسه بر جناب زده

ورن غزل ۴۲۱، معانی معانی معانی (بحر مجتث مثنی محبون محذوف)

۱- شایب: جوان - معنی بیت: پیشگاه خانه پیر معروشان آب پاشیده و پاکیزه بود و مرشد که مال بر صدر مجلس نشسته و بدعوت پیر و جوان پرداخته بود. ۲- شهاب: بفتح اول ایسر - معنی بیت: همه پادشاهان با آنکه از نظر قدر و منزلت کلاهشان سایه بر ابر می‌افکند، بیچاکری پیر میان بسته بودند. ۳- مغبجه: با ستاره معصود شاهد و ساقی و خادم میخانه، نیز نگاه کنید بغزل ۱۷۰ شماره (۴) و نیز نگاه کنید بغزل

۹ شماره (۵) ۲ - معنی بیت: در برم پیر معش بر تو سناغر و جام گوئی فروغ ماه بر اطراف میگرداند و رخسار شاهدن ریب رهزن دل مهر جهان افروز بود ۵ - کسبه، بفتح اول چنانکه مرحوم قزوینی در حاشیه صفحه ۲۹۱ دیوان حافظ نوشته اند موثی باشد از رلف که سر آن را مفرض کنند و هم داده بر رخسار گذارند و آنرا پیچه بر گویند - شکسته کسبه: صفت مرکب معمولی، نعت سببی ۶ - معنی بیت: عروس طالع یک پا شاهد بخت در آن خانه آراسته رلف پیچان بر رخسار نهاده و بر چهره چون گل سرخ گلاب افشایده و با هزار بار شسته بود ۷ - معنی بیت: سامی هرشته مهر و بخشایش جام حوشدنی و عیش بسر دست نهاده و از اثر چرخه ای که بر بیابان سیه چشم بهشتی و پریاب نوشایده است، گوئی بر چهره هاشان گلاب غروی (غرق) افشایده بود ۸ - رباب بفتح اول ساری ست رهی مانند طپور - معنی بیت: از غوغا و ستیزه جوئی زیبابان شیرین حرکت در بزم شام بیابا خرد شده و گلها پراکنده گشته و رباب گوشمالی سحت دیده بود ۹ - معنی سه بیت: من بر پیر معش سلام کردم، وی با چهره ای گشایده بطرف بمن فرمود، ای خمار آلوده بهی دست و بد حال از میگزاری بسیار کدام عاقل است که آن کار که تو کرده ای بکند یعنی از گنج خانه دنیا و زر و سیم و حاش و مقام چشم پرشد و بخرافات معش و ویران سرای عشق روی آورد می ترسم که بوصول دولت پید ر برادرسی، چه ترا در کنار بخت خواب آلوده عاقل وار خفته می بینم ۱۰ - رده بفتح اول صفت معمولی بمعنی بسته و آراسته و مرتبه صفت موصوف آن، وی ضرورت حفظ وزن و قافیه گاه در شعر منعم یا مصافحیه را پیش از صفت آورده سندی گویند

سرن وریر ماهی عقل نگدنی سروسا رعبد

- معنی بیت: ای حافظ، بمیخانه معرفت بشتاب تا هزار صفت آراسته از دعوای پاچاه رسیده رسیدن را بر تو لایمان سازم ۱۱ - جیبه کش، بفتح اول و کسر دوم آنکه جیبه یا اسب کتل (پدک) را در کتاب بررگی برد، میرآخور (لغت نامه دهخدا) ۱۲ - شاه نصرة الدین چنانکه مرحوم قزوینی در اعلام دیوان حافظ نوشته اند معصود از نصرة الدین شاه یحیی است که در سال ۷۹۸ بهرامن سیمور حاکم شیراز شد، سیر نگاه کنید بحرل ۲۱۲ شماره (۱۱) ۱۲ - ملکه بفتح اول و دوم هرشته ۱۳ - ملهم، بضم اول و سکون دوم و فتح سوم آموخته و در دل افکنده، اسم مفعول از الهام - معنی بیت: عقل که امور غیبی باو بهام و آموخته میشود، برای یافتن بزرگی و آبرو از قرار تختگاه آسمان آستان بوس درگاه اوست.

غزل ۴۲۲

ای که با سلسله زلف دراز آمده

فرصت باد که دیوانه نواز آمده^۱

ساعتی نیاز مفرما^۲ و بگردان عادت

چون پیرسیدن^۳ ارباب نیاز آمده

پیش بالای تو میرم چه بصلح و چه بجنگ
 چون بهر حال سرازنده بار آمده^۴
 آب و آتش بهم آمیخته از لب لعل
 چشم بد دور که س شعبده باز آمده^۵
 آمرین بر دل نرم سو که از بهر ثواب
 کشته غمزه خود را بنماز آمده^۶
 زهد من با تو چه سنجد^۷ که بجای دلم
 مس و آشفته بخلوتگه رار آمده
 گف^۸: حافظ دگرت خرقه شراب آلوده است
 مگر از منهد ایمن طایفه باز آمده

در غزل ۴۲۲، «اعلام فطانت فطانت نفس (بهر رمل شش محزون محذوف)

۱ - معنی بیت: ای که ما را بهر گسرد بلند پیش آمده ای مجال و هر صفت پیوسته و پردرام باد که بهوارش آشفته حالی سرگشته روی آورده ای. ۲ - مار مفرقه ناز مکن، برای رعایت احترام گاه هر مردن بجای برخی افعال دیگر بکار میرود. ۳ - پرسیدن، بعد و دلجوئی و احوال پرگوشی. ۴ - معنی بیت: حواء با آشی آمده باشی یا بفهر و ستیر، جام فدای قد تو باد، چه بهر گونه که باشد جامه در بر قامت تو ریاست. ۵ - معنی بیت: لب لعل هام تو سرخی آتش و جان بخشی و صفای آب را ما هم گرد آورده است، نظر بایاک از جمال تو دور باد که در شعبده بازی و چشم بندی بسیار مهارت داری. ۶ - معنی بیت: دل مهربان تو سرای آمرین و شایسته تحسین است، چه برای یافتن مزد و پاداشی او خداوند بر جازه من که کشته تیغ بار سوام، بسیار ایستاده ای. ۷ - چه سنجد، چگونه پهلور بدی برابری تواند چه دید استهزام و استهزام مجاراً مفید می - معنی بیت: پارمائی و تقوای من در برابر قوت عشق تو درمی ندد و سبزه ستواند رد، چه تو سرمدت و خشمگین بخلوت سرای رار و بار من برای دراج دل آمده ای. ۸ - گفته کسی گفت، گاه فاعل گفت را در کلام نمی آورند و گویند ناشناخته است و این روش معروف است - معنی بیت: کسی گفت، ای حافظ، اکنون دلق ترا آغشته می بینم، گوئی در راه و رسم ریاکاران عراض کرده ای و بجمع رسیدن پیگاری پیوسته ای.

غزل ۴۲۳

دوش رفتم بدر میکنده خواب آلوده

خرقه تر دامی و سباده شراب آلوده^۱

آمد افسوس‌کسان^۱ صفیحه^۲ بساده^۳ فروش
گفت: بیدار شو، ای رهرو خواب‌آلوده
تست‌وشوئی کن و آنکه بهخراپات خیرام
تا نگرده ز تو این دیر خراب‌آلوده
بهوای لب شیرین پسران چند کسی؟
جوهر روح^۴ بیاقوت مذاب^۵ آلوده
بطهارت گذران منزل پیری و مکن
خلعت شیب^۶ چو تشریف^۷ شاب‌آلوده
پاک و صافی شو و از چاه طبیعت بدر آی
که صفائی ندهد آب تراب‌آلوده^۸
گفتم: ای حان جهان، دهر گل^۹ عیبی نیست
که گم‌گردد فصل بهار از می ناب‌آلوده
آشنایان ره عشق درین بحر عمیق
غرقه^{۱۰} گشتند و نگشتند بساب‌آلوده^{۱۱}
گفت: حافظ، لغز و مکه سیاران فروش
آه اریس لطف باواع عتاب‌آلوده^{۱۲}

ورد غزل ۴۲۴: ماعلاتی فملاتی فملاتی فملاتی (بحر رمل منس مخبون اهلیم)

۱- معنی بیت: دیشب خوابناک بدر میخانه معرفت روی آوردم، دلق من آلوده دامن بود و جانم مارم آغشته پی ۲- افسوس‌کسان، قید حالت یا حال- معنی دو بیت: خادم میکند بظریف طبعی ولایع و استهرا گفت که ای رهگذر غافل آگاه شو، نخست خود را از آرایش دنیا پاک ساز، آنگاه بهخراپات عشق گام بنه تا از آلودگی تو این صومعه که مقام محرو و قناعت آلوده نگرده ۳- جوهر روح، گوهر روان، تشبیه صریح ۴- بیاقوت مذاب، یاقوت گداخته بامتعاره مراد شراب سرخ فام ۵- شیب، بهنج اول و سکون دوم پیری- خلعت شیب، تشبیه صریح ۶- تشریف: خلعت ۷- تراب‌آلوده: بهم اول خاک آلود- معنی سه بیت: خدمت‌گزار میخانه معرفت بمن گفت: بهواخواهی شاهدهن نوشین لب تا کی گوهر روان را بیاقوت گداخته بساده آغشته مرساری و بهشق مجاری میرداری؟ مرحله پیری را بپاکدانی سپری کن و جخانه کهنسانی را چون خلعت جوانی بهوای نفس آلوده مبار، از آلاشها پاک و پاکیزه شو و در چاه ظلمانی تعلقات دنیوی بیرون آی، چه

پیدا است که آب گل آلوده را روشنی و صاف نباشد ۸- دفتر گل، تشبیه صریح ۹- معنی دو بیت: پاسخ دادم که ای جان اهل عالم، اگر در هنگام بهار که بوی شادی و طرب است، ورق گل بآب باده آغشته شود (بکتابه یعنی اگر مادر کنار گل باده گساری کنیم) خرده نباید گرفته آید که در طریق عشق آگاهانه رهمپارند، در این دریای زرف غرقه شدید ولی دانشمندان بهمنقات جهان مادی نیالود و از عشق مجازی قصد وصول به عشق حقیقی داشتند ۱۰- معنی بیت: یار گمت: ای حافظ، نزد دوستان فصل سائی مکن و بکسبجویی خود را بهرح ما مکتی که تو هنوز بکمال معنی پی نبرده ای، خاموش باش. درخوا از اینهمه مهربانی و عنایت محبوب که آسخته با ملامت و سرریش بود.

غزل ۴۲۴

ار من جدا شو که توام نور دیده
آرام جان و مونس قلب رمیده
از دامن تو دست ندارد عاشقان
پیراهن صبوری^۱ ایشان دریده
ار چشم بخت^۲ خویش مبادت گرد از آنک
دوست دلبری^۳ بغایت خویی رسیده
منعم مکن ز عشق وی، ای معنی^۴ رمان
معنور دارمت که تو او را ندیده
آن سرزنش که کرد ترا دوست، حافظا
بیش از گلیم خویش مگر^۵ با کشیده؟

وزن غزل ۴۲۴: مفعول فاعلات معاعیل فاعلی (بحر مصارع اخرب مکثوف محذوف)

۱- پیراهن صبوری: جامه شکبیه تشبیه صریح ۲- چشم بخت: دیده طالع، استعاره مکنیه - معنی بیت: آرزو منم که از نظر بخت و دیده طالع خویش آسیبی نیسی، چه در دلشناسی و زیبایی چنان بنهایت کمال دست یافته ای که بخت تو بیز بر تو رشک میبرد ۳- معنی: بضم اول و سکون دوم قاصی شرع و فتوی دهنده اسم فاعل از افتاء مصدر باب اتصال - معنی بیت: ای قاصی شرع مرا از مهرورزی یا وی بار مدار، من عذر ترا می پذیرم، چه معشوق مرا ندیده ای و گرنه از عشق معمم میگردی ۴- مگر: قید استعظام - معنی بیت: ای حافظ، آیا تو پای از حد خویش فراتر نهادی که بلامت یار گرفتار آندی؟

غزل ۴۲۵

دامن‌کنان همی شد در شرب زر کشیده^۱
 صد ماه رو زرشکشی جیبِ قصب^۲ دریده
 از تابِ آتش می بر گردِ عارضی خوی^۳
 چون قطره‌های شبنم بر برگ گل چکیده^۴
 لفظی فصیح شیرین، قذی بلند چابک^۵
 روئی لطیف زیبا، چشمی خوشی کشیده
 یاقوتِ جان‌فزایش^۶ از آبِ لطف زاده
 شمشادِ خوش خرامش در ناز پروریده
 آن لعلِ دلکشش بین وان خنده دل‌آشوب^۷
 وان رفتی خوشی بین وان گام آریده^۸
 آن آهوی سیه‌چشم^۹ از دام ما برون شد
 یاران چه چاره سارم با این دل‌رمیده^{۱۰}؟
 زنده‌ار تا توانی اهلِ نظر مبارزار
 دنیا وفا ندارد، ای نورِ هر دو دیده
 تا کی کشم عتیت^{۱۱} از چشمِ دل‌قریب
 روزی کسرشمه کن ای یارِ برگزیده^{۱۲}
 گر خاطر شریف رنجیده شد زحافظ
 باز آ که توبه کردیم از گفته و شنیده^{۱۳}
 بس شکر باز گویم در بندگیِ خواجه
 گر اوفتد بدستم آن میوه رسیده^{۱۴}

وزن غزل ۴۲۵: معمول فاعلاتن معمول فاعلاتن (بهر مضارع مشن اخرب)

۱ - شرب زر کشیده: بفتح اول و سکون دوم کتان بارگ زربفته موصوف و صفت معمولی مرکب ۲

- جیب قصب: بفتح اول و سکون دوم گریبان جامه حریر - قصب: بفتح اول و دوم جامه ابریشمین یا کتان

یارک — معنی بیت: یار در جامهٔ کتان مازک در بهت بر حرامان میرسد و در رشک جمال او صد زیبای ماه
 رخسار گریبان جامهٔ حریر خود را چاک دهد ۳ — حوی با ثانی معنوله بر وزن می، عرق انسان و حیوانات
 دیگر باشد (نقل از برهان طالع) ۴ — معنی بیت: از گرمی آتش باده بر پیرامون رخسارش، حوی مانند زاله که
 بر ورق گل افتاده باشد، نمایان بود ۵ — چابک، بهم سوم در اینجا بمعنی رعنا و ظریف ۶ — چشمی
 حوش کشیده دنده‌ای ریبا و گشاده ۷ — یاقوت جان مرا با استعاره مراد لب یاقوت رنگ و شمشاد حوش
 حرام بر با استعاره قامت بلند — معنی بیت: یاقوت لب و روح پرورش از آب چشمه سار لطافت پدید آمده و قامت
 بلند حوش رفتارش بار تربیت یافته است ۸ — دل آشوب، آشفتن سار و شورانگیر، صفت مرکب فاعلی، ضمه
 موصوف ۹ — آرمیده آرام و آهسته، صفت گام مشتق از مادهٔ ماضی از مصدر لارم آرمیدن — معنی بیت: لعل
 دلپذیر وی را سگر و آن نسیمی که تنور انگیرست و دل را آشفته عشق میکند، آن رفتار دلپسند وی را بین و گام
 نهادن آرام و آهسته اش را سگر ۱۰ — آهوی سید چشم، عزال سیاه چشم با استعاره مراد محبوب ریبا ۱۱ —
 دل رنده، دل سرکش که از بر من گریخته است، موصوف و صفت از ماده فعل ماضی بمعنی فاعلی
 (گریان) ۱۲ — عجب: یکسر اول معال غناب بعضی خشم و ملالت؛ برای فریتماری با ضرب معال شده
 است ۱۳ — یار برگزیده محبوب، محب و یگانه، موصوف و صفت مفعولی — معنی بیت: تا چند از چشم
 فریبای تو خشم و ملالت تحمل کنم، ای دوست یگانه و نسخه یک روز هم بنار و غمره نگاهی جانب ما
 کن ۱۴ — معنی بیت: اگر دل پررگوار تو از حافظ آورده شد باز کرد که از هر چه دیگران دربارهٔ ما گفته اند و
 تو نمیده‌ای یا هر چه باشد حواء درمت یا مادرست توبه کردیم و پشورش میجوایم ۱۵ — معنی بیت: در
 خدمت آن سرور بیک سپاس میگرام، اگر خدمت من پدای آن میوهٔ نو بارهٔ بکمال رسیده بوستان صحبت
 برسد؛ چنانکه گفته شد در بسیاری موارد مراد از خواجه همان حواجه جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع
 است.

غزل ۴۲۶

از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه

إِنِّي رَأَيْتُ نَهْرًا مِنْ هَجْرِكَ الْقِيَامَةِ

دارم من از فراقش در دیده صد علامت

لَيْسَتْ نُمُوعٌ عَيْنِي هَذَا لَنَا الْعَلَامَةُ

هر چند کسازمودم، از وی نبود سودم

مَنْ جَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ بِهِ التَّدَامَةُ

پرسیدم از طیبی احوال دوست، گفتا:

فِي بَعْضِهَا عَذَابٌ فَيُقَرِّبُهَا السَّلَامَةُ

گفتم ملامت آید، گر گردِ دوست گردهم

وَاللّٰهُ مَا رَأَيْنَا حُبًّا بِلاَ مَلَامَةٍ

حافظ چو طالب آمد جامی بجان شیرین

حَتّٰی يَنْفِقَ مِنْهُ كَأَمَّا مِنَ الْكِرَامَةِ

وزن غزل ۴۲۶، مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بهر مضارع مثنی اخرب)

۱ - نزدیک؛ شبه حرف اضافه معادل «به» - معنی بیت: از غصه و اندوه درون بدوست نامه نگانتم که همانا معنی روزگار را در هجران تو چون روز رستاخیز دیدم ۲ - معنی بیت: من از حدائی وی در چشم صد نشان دارم، آیا این اشکهای دیده من بر مهجوری ما نشان نیست؛ در صفحه ۵۰۴ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود نمراد در یک سطره عذی بجای هذا آمده که مطابق قواعد نحو صحیح مینماید ۳ - معنی بیت: چندانکه آرمایش کردم از وی بهره وصالی پس رسید که گفته اند: هر که آزموده را دوباره بسیارماید، پسو پشیمانی رسد ۴ - معنی بیت: از پزشک دل آگاهی حال عشق دوست را سؤال کردم، پاسخ داد در دوری معشوق شکجه و عذایی نهفته است و در نزدیکی و دیدار وی ایمنی و خوشی ۵ - معنی بیت: با خود گفتم، اگر پیرامون یار بر آیم، مرا سرریش کنند و بخدا سوگند ما عشقی را بدون سرورنش ندیدیم یسی در عشق بیقیی ملامت نیز هست. مصراع دوم بهمین صورت بدون نقص است و مقول قول عاشق برای تاکید معنی مصراع اول است ۶ - معنی بیت: حافظ هوادار و خواستار شد که جان شیرین خود را در بهای جامی بدهد، نا با دادن جان ساغری از کرامت عشق بچشد؛ ظاهراً ضمیر در «داده» بمفهوم جمله سابق یعنی مصراع اول مربوط است.

غزل ۴۲۷

جراغِ رویِ ترا شمع گشت پروانه

مرا ر حالِ تو با حالِ خویش پروانه

خرد که قیدِ مجانین^۱ عشق می فرمود

بجویِ سنبلِ زلفِ تو گشت دیوانه

بیویِ زلفِ تو گر جان بساد رفت چه شد؟

هزار جانِ گرامی فدایِ جانانه

مِنْ رَمِيدَةٍ^۲ ز غیبتِ زیبا فنادم دوش

نگارِ خویش چو دیدم بدمست بیگانه

چه نقشها که برانگیخیم و سود نداشت

سوز ما بر او گشته است افسانه^۱

بر آتش رخ^۲ زیبای او بجای سپند

بغیر خال میاهش که دید به دانه^۳

بمژده جان بجا داد شمع در نفسی

ز شمع روی تو اش چون رسید پروانه^۴

مرا بدور لب دوست هست پیمانی

که بر زبان نبرم جز حدیث پیمانه^۵

حدیث مدرسه و حانقه مگوی که باز

فتاد در سر حافظ هوای میخانه

ورن غزل ۴۲۷: معائن معلاتی معالنی فحلن (سر محبت من من محبت اصلم)

۱- پروانه توحه و التماس: میان پروانه در مصراع اول و پروانه در مصراع دوم تجسس مرکب صراعات شده است - معنی بیت: هر شمع جهان امروزی بر گرد چراغ روی تو پروانه وار بگردش درآمد تا از مهر رحسار تو کسب نور کند، من چنان بنو برداشته ام که از خود بیخبرم و بحال خوشش التماسی نکم ۲- معنائین: بفتح اول دیوانگان جمع مجنون - معنی بیت: عقل که فرمان میداد دیوانگان عشق را در بند کشیده خود بهوای سسل گیسوی تو دیوانه گشت ۳- رسیده، گیران صفت مشتق از ماده ماضی بمعنی فاعلی، من موصوف - معنی بیت: دلبش من که گریزان از مردم، چون یار ریبای خود را در کسار غیر یافتم، از رشک و حمیت از پا درآمد و محبت با تو ان شدم ۴- معنی بیت: تیرنگها و حیلها کردیم و فایده ای نداد، حیل و چاره ما پیش او افسانه گشت و باطل و بی اثر شد ۵- آتش روح تشبیه صریح - پداده، دانه مگو و رستار - معنی بیت: کیست که بجای سپند بر آتش چهره او بجز حال میاهش دانه بکوتری بشناسد ۶- پروانه بفتح اول و سکون دوم در اینجا بابهام معنی بعید پروانه یعنی رخصت و فرمان مقصود است - معنی بیت: چون شمع از شمع رحسار تو فرمان و رخصت دیدار یافت در یک نفس جان بمژدگانی بنسیم سپا سپرد ۸- معنی بیت: من در ایام کامروائی و دولت لب یار شرط کرده ام که سخن جز از ساغر و پیمانه نگویم.

غزل ۴۲۸

سحرگاهان که مغرور شانه

گرفتم باده یا جنگ و چفانه^۱

نهادم عقل را ره توشه^۱ از می
 ز شهر هستیش کردم روانه
 نگار می فروشم عشوه^۲ داد
 که ایمن گشتم از مکر زمانه^۳
 ز ساقی^۴ کمان ابرو^۵ شنیدم
 که ای تیر ملامت را نشانه
 نبندی^۶ زان میان طرفی کمروار
 اگر خود را پسینی در میانه^۷
 پرو این دام بر مرغی دگر نه
 که عقاب^۸ را پلنگست آشیانه
 که بتند طرف^۹ وصل از حسن شاهی
 که بسا خود عشق بازد جاودانه؟
 بدیم و مطرب و ساقی همه اوست
 خیال^{۱۰} آب^{۱۱} و گل در ره بهانه^{۱۲}
 بنده کشتی می تا خوش برانیم
 ازین دریای ناپیدا کرانه
 وجود ما محتاتست حافظ
 که تحقیقش فسونست و فسانه^{۱۳}

وزن غزل ۲۲۸: معاین مغایین فزون (بهر هزج مبدع محذوف)

- ۱ - چنانچه: پلنگ اول قانون، نیز نگاه کنید بقرنل ۲۴۱ شماره (۳) - معنی بیت: هنگامی که هنوز سیم مست از پاده گساری دوشین بودم، باز پاهنگ چنگ و قانون ساغر گرفتم ۲ - ره توشه: زلد توشه راه، اضافه مغلوبه اسم مرکب - معنی بیت: برای خرد زاده راه از پاده ساختم و از کشور وجود خود او را بیرون راندم ۳ - معنی بیت: معشوق زیبای پاده فروش من کرشمه‌ای کرد که با آن از دست تیرنگ و حیل روزگار در امان ماندم ۴ - کمان ابرو: صفت ترکیبی از دو اسم، ساقی موصوف ۵ - دو نسخه بدل در صفحه ۲۹۷ دیوان حافظ تصحیح مرحوم قزوینی بجای لپندی و در مصراع دوم نیینی بجای پسینی آمده که بر متن ترجیح دارد ۶ - معنی دو بیت: این معنی از ساقی (نوشگر) هلال ابرو بگوئیم آمد ای آنکه در عشق آماج

نیر سررشتی، اگر از خود پرستی تو شانی بر حای باشد و هستی خود را فراموشی کنی مانند کمریند که از میان معشوق بر حوردارست، تو هم از عشق بهره و نصیبی خواهی یافت برای توضیح معنی طرف نگاه کسبید بغزل ۱۲ شماره (۴) ۷ - عفا، بفتح او و سکون دوم سیم رخ - معنی بیت: این دام را برای حبید پرنده‌ای دیگر نگشتر، چه سیم رخ بلند آشیانست و بدام اصدایی باشد ۸ - بند طرف، بهره برد و کامیاب شود نیز نگاه کسبید بغزل ۱۲ شماره (۴) - معنی بیت: هیچکس از عشق بر جمال الهی بهره‌یاب و کامروا نخواهد شد چه فرمانفرمای مطلق جهان هستی بر خود همواره عشق می‌ورزد و چنانکه گفته‌اند خدا هم عاشق خودش است و هم معشوق، پس بر چنین معشوقی که بتواند عشق بورزد و بگام رسد؟ ۹ - معنی بیت: هفتین بزم و رامشگر و ساقی همه خداوند است یا به عبارت دیگر عشق و عاشق و معشوق همه او است و کس جز او نیستی هست سا باشد و خیال هستی و عشق‌ورزی این گرفتارن عالم مادی چیزی جز یک بهانه و دست‌آویز نیست و اصالت و بیادى ندارد ۱۰ - برانیم، در صفحه ۵۰۶ جامع شرح دیوان حافظ تألیف محمود فرزاد برانیم بجای برانیم آمده که بر متن ترجیح دارد - معنی بیت: ی ساقی، سفینه‌ی را بیا بسیار تا از دریای بیکران غم به سلامت بکناری رسیم و آسوده دل شویم ۱۱ - معنی بیت: ای حافظ هستی مادر این جهان سخنی پرشیده و رازی سرشته است که پژوهشهای مادرانه آن چون گفتار افسون‌گران و ساحران و غرایم خوانان و دامتان‌گویانست و راهی به مقصود نمیرد

غزل ۴۲۹

ساقی بیا که شد قدح لاله پر ز می
طامات^۱ تا بچند و خرافات^۲ نسا بکی؟
بگذر ز کبر و ناز که دیدمت روزگار
چین قبای قیصر و طرف کلاه کی
هشیار شو که مرغ چمن مست گشت هان^۳
بیدار شو که خواب عدم در پیست هی
خوش نازکانه^۴ می‌جمی^۵، ای شاخ نوبهار
کاشتگی مبادت از آشوب باد دی
بر مهر چرخ و شیوه او اعتماد نیست
ای دای پر کسی که شد ایمن ز مکر وی
فردا شراب کوثر^۶ و حور از برای ماست
و امروز نیز ساقی مهر وی و جام می

بادِ صبا ز عهدِ صبی^۶ یاد میدهد
 جان داروئی که غم ببرد در ده‌ای صبی^۷
 حشمت مین و سلطنتِ گل که ببرد
 غرائرِ باد هر ورقش را بر زیرِ پی^۸
 در ده بیادِ حاتمِ طی^۹ جامِ یک‌منی
 تا نامهٔ سیاهِ بخیلان کنیم طی
 زان می که داد حسن و لطافت بارغوان
 بیرون نکند لطفِ مزاج از رحشِ بخوی^{۱۰}
 مسندِ بیاضِ بر که بخدمتِ چو سندگان
 اسفاده است سرو و کمر بسته است نی
 حافظِ حدیثِ سحرِ فریب^{۱۱} حوشت رسید
 تا حدِ مصر و چین و باطرافِ روم وری

ورن غزل ۴۲۹ معمول فاعلات معادل فاعل (بهر مضارع منس الخرب مکهور محذوف)
 ۱- طامات، خودبمانی و لاف و گراف صوفیه بر مگه کتب بفرل ۴۷۲ شماره (۲) ۲- حرافات؛
 بسم اول داستانهای شب و سخن نمکین و دروغ پردازی و عیب جمع حرافه و حرافه نام صردی پری‌زاده از
 قبیلهٔ عذره و او آنچه از پریان میدید نقل میکرد و مردم و را بدروغ میداشتند و هر سخن او را باور نداشتند و
 گفتندی هذا حدیث حرافه و هی حدیث مستمض کذب و حکایت‌های شب و نقل از منتهی الارباب- معنی بیست؛
 ساقی بشتاب که بهار آمد و ساغر لاله از باد سرح سرشار شد، لاف و گراف صوفیانه پس است تا چند سخن
 دروغ و باطل توان شنید ۳- هان بفتح اول از اصوات است برای تنبیه و همچنین است هی بفتح اول-
 معنی بیست؛ هان باحبر باش که بیل باع سرمت شد تو نیز از جواب غفلت سر پر گیر که جواب درار بسنی و
 مرگ بدببال و بدگامی کوتاه است ۴- درگاه، قید وصف و روش، بتارگی و خوشی ۵- می چمی؛ بفتح
 سوم حرامان میروی و جنبشی میکنی- معنی بیست؛ ای شاخهٔ نارس بهاری با ناز و خوشی جیشی می‌کنی از
 خدا میخواهم که حال تو از غوغا و تشویش تندباد زمستانی پریشان نشود و همواره سرسبز و خرم بمانی ۶-
 کوثر؛ بفتح اول و سکون دوم نام جوانی در بهشت ۷- صبی؛ بکسر اول و الف معصومه در آخر جوانی و
 عشق‌پاری و میل ببله؛ میان صبی در مصراع او و صبی در مصراع دوم حنائی شده اشتقاق است ۸-
 صبی؛ بضم اول و فتح دوم و تشدید سوم کودک هر سال مصر صبی بفتح اول و کسر دوم نقل باختصار از
 حواشی دیوان حافظ تصحیح مرحوم قزوینی، در صبح چاپی بی‌آئمه مصر این بمعنی پسرک که نظر میرسد

بر من ترجیح داشته باشد ۹ - معنی بیت: بشکوه و فرمانروائی سلطان گل التغات مکن که بزودی فراش باد
 هر برگش را در زیر پالنگد کوب خواهد کرد ۱۰ - حاتم طی: یکسر سوم حاتم این عبدالله این سعد طائی
 مکنی به ابروسفانه مردی سخنی و جوانمرد و از قبیله طی که عرب بسخا و کرم وی مثل زنده (نقل از لغت نامه
 دهخدا) - معنی بیت: پیاد را در دروگر حاتم طائی چندی که یک من باده در آن گنجد بده تا بنوشیم و نامه
 عمل معسکان و رفعتان را که مانند نامه گنهکاران میبایست در هم پیچیم و سلسی از آنها دیگر نسیریم ۱۱ -
 حوی: بر وزن می بمعنی عرق - معنی بیت: ای ساقی بما از آن باده بده که بر حسن و لطف چهره ارغوان
 می افزاید و چون دلیر جرعه ای از آن بپوشد تأثیر شراب لطافت چهره وی را از عرقی که بر چهره اش
 می نشیند نودار میسازد ۱۲ - حدیث سحر هر چه سقنی که مانند جلد آدمی را مسحور کند، موصوف و
 صفت ترکیبی از دو اسم.

غزل ۴۳۰

بصوتِ بلبل و قمری اگر ننوشی می
 علاج کی کنست؟ آخر الدواء الکئی
 ذخیره بنه از رنگ و بوی فصلِ بهار
 که میرسد زبسی رهنمانِ بهمن و دی^۱
 چو گل سقاب برافکند و مرغ زده هو
 منه ز دست پیاله چه میکنی؟ هی، هی^۲
 شکوه سلطنت و حسن کسی ثباتی داد؟
 ز نختِ جم سخنی مانده است و افسرِ کسی^۳
 خزینه داری میراثِ خوارگان کمرست
 بقولِ مطرب و ساقی بفتوی^۴ دف و نی
 زمانه هیچ نبخشد که بازستاند
 مجوز سفله مروت که شیئه لا شر^۵
 نموشته اند بر ایوانِ جنة المأوی^۶
 که هر که عشوه دنسی^۷ خرید وای بسوی
 سخا نماند، سخن طی کنم، شراب کجاست؟
 بده بشادی روح و روانِ حاتم طی^۸

بخیل بوی خدا نشود بیا حافظ پپاله گیر و کرم و زر و الصمان علی

وزن غزل ۴۳۰ - مععلن صلاتین معاعلی فعلی (بحر محبت منمن مخیون - صم)

۱ - قمری: بضم اول و سکون دوم فاحته - معنی بیت: اگر در بهار باوای خوشن هزارستان و ساخته بلبله بخواهی، ترا از بیماری غم روزگار هرگز درمان نتوانم کرد که گفته‌اند واپسی دارو داغ کرم است (در قدیم زخمهایی را که بهیچ مرهم بهبود نمی‌یافته با داغ آهنین می‌سوراندند) مقصود آنست که تنها راه درمان تو همان داغ کردن خواهد بود که آخرین دواست ۲ - و هرمان بهس و دی: تشبیه صریح - معنی بیت: از لطف و صفا و آب رنگ بهاران اندوخته شدی فراهم ساز که غارتگران رستگاری از این پس قرا می‌برند و دست بناراج باغ و بوستان میبرد ۳ - هی: بفتح اول از اصوات است برای تشبیه محسوس آگاه شود برای تأکید لفظی دو بار تکرار شده است - معنی بیت: آنگاه که گل رویند یکسویها در پرندۀ نغمه‌خوانی آغاز کرد، ساغر از کف نه، هان و هان جر باده‌گساری نکاری میردار ۴ - کی: بفتح اول پادشاه پادشاهان، در قدیم این چهار پادشاه را که کیکاوس و کیخسرو و کبکب و کی لهراسب باشد کی می‌گفته‌اند (نقل از برهان طالع) ۵ - فتوی: فتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر هرمان فعه و معنی: ولی در اینجا ضرورت حفظ وزن را الف مقصوره محال می‌شود - معنی بیت: با اعتقاد راسخ و ساقی و فرمان معنی ده و بی، گنجوری و نگاهایی حواسه برای ورنان کفران نعمت و ناسپاسی است ۶ - معنی بیت: روزگار هر چه دهد باز می‌گیرد، از فرومایه جوایمردی مخواه که چیزی که رماه می‌دهد (جاء و سار) ساجیر است ۷ - جنة المأوی: بفتح اول و تشدید دوم بهشت که مسکن پرهیزگاران است، این ترکیب صفتی است از آیه ۱۵ سورة نجم (۵۳) عَنْهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى ۸ - دبی: بهم اول دیا، در اینجا بهتر است چنانکه در صفحه ۵۲۴ جامع سح حافظ تألیف خود مرزاد آمده است دنیا خوانده و نوشته شود و محال کردن آن ضرورتی ندارد ۹ - معنی بیت: از بخشندگی نشانی پرچای نیست، طومار سحر را در بوردم باده کو، ای ساقی بشادی و آرامش جان و روان حاتم طائی در ساغر پریز و باده ۱۰ - معنی بیت: معسک و رفت بونی از رحمت خدا تشبیه است، ای حافظ بشناب و جام گیر و بررگواری و رادی کی، ضمانت آن بر من که گناهی نخواهی کرد

غزل ۴۳۱

لبش می‌بوسم و درمی‌کشم می
بآب زندگانی برده‌ام پی
نه رازش می‌توانم گفت باکس
نه کس را می‌توانم دید با وی

لبش می‌بوسد و خون می‌بخورد جام
 رخش می‌ببند و گل میکند خوی^۱
 بده جام می و از جم مکن یار
 که میداند که جم کی بود و کی^۲
 برن در پرده چنگ، ای ماهِ مطرب^۳
 رگش^۴ بخراش تا بخروشم از وی
 گل از خلوت^۵ بهیاغ آورد مسد
 بساط زهد همچون غنچه کن طی
 چو چشمش مست را محصور مگذار
 ببار لعلش ای ساقی، بده می^۶
 نجوید جان از آن قالب جدائی
 که بشاید خون جامش در گ و پی^۷
 زیانت درکش، ای حافظ، زمانی
 حدیثِ پی‌زبانان بشنو از نی^۸

ورن غزل ۲۲۱. معانی معانی صولی (بهر هزج مسلسل معنوف)

۱ - معنی بیت: بر لب یار بوسه می‌زنم و بلاهت برهنه محبت می‌نوشم، آری بآب حیات که زندگانی جاودانی بخشد دست بافتم. ۲ - خوی: عرق، بر ورن می تلفظ میشود. معنی بیت: جام بر لب یار بوسه میدهد ولی از رشک بر آن چشمه نوش خویش دل است و گل چهره آن گلچهره را می‌نگرد و از شرم عرق بر رخسارش می‌شیند. ۳ - کی: چه وقت، قید استقامت. معنی بیت: ساغر بده و از جمشید سخن مگو، کسی نمیداند که جمشید چه زمان می‌زیست یا کی‌کارس چه وقت رطگی میکرد. ۴ - ماهِ مطرب: تشبیه صریح. ۵ - رگ: بااستعاره مقصود تارهای چنگ است. معنی بیت: ای رامشگر ماه‌سیما چنگ را با آهنگ به‌سواز و تارهایش را با رحه خارش و لرزشی بده تا بر موافقت آن خروش برآوریم. ۶ - خلوت: بااستعاره مقصود نهانگاه عدم. معنی بیت: گل از نهانگاه عدم کرسی در چمن باغ بهاد و بجلوه‌گری پرداخته، تو هم غنچه‌سان فرش پارسائی و زهد فروشی را درهم پیچ. ۷ - معنی بیت: ای ساقی، عاشق سرمست را چو چشم حمار آلوده یار بی‌همت را مکن، بر یاد لعل لبش بما باده برسان. ۸ - معنی بیت: جان از کالبدی که در رگ و عصب آن باده سرخ یعنی خون صاعر روان باشد، هرگز جدا نمیشود. ۹ - معنی بیت: ای حافظ، یکدم خاموشی گزین و از آوای من بی‌واسطه زبان و دهن سخن بپوش.

غزل ۴۳۲

مخمورِ جامِ عشقم، ساقی، بنده شرابی
 پرکی فدح که بی می مجلس ندارد آبی^۱
 وصفِ رخِ چو ماهش در پرده راست ناید
 مطرب یزن سوائی، ساقی بنده شرابی
 شد حلقه قامت من تا بعد ازین رفیقیت
 زین در دگر نراند ما را بهیج بایی^۲
 در انتظارِ رویت ما و^۳ امیدواری
 در عشوة وصال ما و خیال و خوابی
 مخمورِ آن دو چشم آیا کجاست جامی؟
 بیچارِ آن دو لعلم آخر کم از خوابی^۴
 حافظ چه می نهی دل تو در خیالِ خوبان؟
 کنی تشنه سیر گردد از لعمه شرابی^۵

وزن غزل ۴۳۲: معرول ماعلان معرول ماعلان (بهر مصارع متین الخرب)

۱ - آب: پایهام معنی بید آب که رونق و روشنی است در اینجا مقصود می باشد - معنی بیت: ای ساقی، از ساغر محبت بیم مستفید باز باده بده و جام را سرشار کن که محفل بی وجود می رونق و روشنی ندارد ۲ - معنی بیت: صفت چهره چون ماه وی در پرده سحر می گنجد پس ای روشنگر آهنگی بواز و ای نوشگر باده بده تا از پرده ساز وصف رخسار او را بشوم ۳ - بام: در - معنی بیت: قدم بر درگاه تو حلقه وار حمید تا از این پس نگهبان آستان تو مرا از این در بدر دیگر روانه نسازد ۴ - و: در اینجا حرف اضافه است معید معنی ملازمت - معنی بیت: مادر چشم براه ماندن برای دیدار تو ملازم آمد می باشیم یعنی همیشه امیدواریم و در عشوه و فریبی که وحمل تو بیا میدهد همراه حیل جالبیم و روی تو را در رؤیا می بینیم ۵ - معنی بیت: ساغری از باده نگاه تو کجاست که مرا از حمار آلودگی رها سازد من جد از لب نوشین تو بیمارم، باری دست کم (کمینه) پاسخی بده تا مرا اشفا بخشی ۶ - لعمه شراب: بفتح اول و سکون دوم درخش کور آب یا رمسی شوره در صحرا که از دور آب ماند - معنی بیت: ای حافظ، چرا دل به خیال دیدار و سپایان سپرده ای، مگر نعدایی که تشنه گام از برق شراب سیر میشود و همچنان سوخته جگر بماند.

غزل ۴۳۳

ای که بر ماه^۱ از خطِ مشکین نقاب انداختی
 لطف کردی سایه^۲ بر آفتاب انداختی^۳
 تا چه خواهد کرد با ما آب و رنگِ عارض^۴؟
 حالیا^۵ نیرنگِ مَقْشِ خوش بر آب انداختی
 گویِ خوبی بردی از خوبانِ خُلج^۶ شاد باش
 حام کبجسرو طلب کاهرا سیاب انداختی
 هر کسی با شمعِ رخسارت بوجهی عشق باخت
 زان میان پروانه را در اضطراب انداختی^۷
 گنجِ عشق^۸ خود نهادی در دلِ ویرانِ ما
 سایه^۹ دولت بر این گنجِ خراب انداختی
 زینهار از آبِ آن عارض که شیران و ار آن
 تشنه لب کردی و گردان را در آب انداختی
 خوابِ بیداران بستی و آنکه از نقشِ خیال
 نهمنی بر شبروان^{۱۰} خیلِ خواب انداختی
 پرده از رخ برفکندی یک مظر در جلوه گاه
 روز حیا حور و پری را در حجاب انداختی^{۱۱}
 باده نوش از جامِ عالم بین^{۱۲} که بر اورنگِ جسم
 شاهدِ مقصود را از رخ نقاب انداختی
 از فریبِ نرگسِ مخمور^{۱۳} و لعلِ میِ برست
 حافظِ خلوت نشین را در شراب انداختی
 وز برای صیدِ دل در گردنم زنجیرِ زلف
 چون کند خسر و مالکِ رقاب^{۱۴} انداختی
 داورِ داراشکوه ای آنکه تاجِ آفتاب
 از سرِ تعظیم بر خاکِ جناب^{۱۵} انداختی

نصرة الدین شاه یحیی^{۱۵} آنکه حصم ملک ر

از دم شمشیر چون آتش^{۱۶} در آب اسداختی

وزن غزل ۲۴۳: قاعلاتن قاعلاتی قاعلاتی قاعلی (بحر رمل مشعشع محذوف)

۱- ماه: باستعاره و حصار ریبا و همچنین است آفتاب، خط مشکین و سایه باستعاره سبزه عدس ۲-
معنی بیت: ای دیوانی که بر ماه و حصار از خط سیر عذار حمایتی نمکنی، کاری شیرین و دلپذیر کردی که بر
خورشید چهره خود سایبانی گستردی ۳- خوابا، اکنون بیدارم - معنی بیت: پس از این بیدارم که آب و
رنگ و حصار تو با ما چه خواهد کرد اکنون طرح نقشی دلپذیر از خط مشکین عذار بر چهره چون آب روشن
خود اسداختی و بر ملاحظه خوش افروزی ۴- حلیح صبح اول و شدید دوم مصموم نام شهری حسن حیر در
ترکستان - معنی بیت: شاد بمان که در مسابقه ربائی بر مگویان شهر حسن حیر حلیح پیشی گرفتی اکنون که
افراسیاب، پادشاه کشور رکن را مغلوب کردی ماند کعبه و حمام شادی بسوخت، در صحن سلیمی دارد
بدانستان جنگ کیخسرو و افراسیاب چنانکه در شاهنامه فردوسی آمده است ۵- معنی بیت: هر کس بر شمع
چهره تو بگونه‌ای عشق ورزید، از این میانه پروانه (باستعاره مراد حافظ دل سوخته) را بر گرد شمع و حصار
خود پریشان و مضطرب ساختی ۶- گنج عشق: شبه صریح - معنی بیت: دل شکسته ما را گنجینه گوهر
عشق خود ساحلی و سایه اقبال و سعادت بر سن گوشه و سران نمکنی، سلیمی دارد بحر میوی سا
عند المکسره فلوبه (من در دل شکسته دلام) بر نگاه کند بحر ۲۸ شماره (۲) ۷- آب: بایهام معنی بید
آن یعنی روشنی و لطافت معصود است - معنی بیت: از روشنی و لطافت رخسار تو بسایه پرهر کرد چه
شیردلان و درگاز را تنه آب عارض خود کردی و دلبران را غرقه در پای عشق ساختی ۸- شیراز: بفتح
اول و سکون دوم و فتح سوم کسایه از شب بیداران و - بکان باشد و کسایه از محس و درد و عارض هم هست
(برهان قاطع) - معنی بیت: راه خواب را بر شهر بند در عشق مسدود کردی و آنکه صورت خیال خود را
بر شبگردان سیاه خواب سایه داشتی و بتهمت و گمان گفتی شما خیال مرا ب خواب دیده اید ۹- معنی بیت:
باندازه یک نگاه در عرصه گاه حسن حجاب از چهره برگزینی و خور بهنسی و مرسته و پیری را از شرم جمال
خود از نظرها پوشیده داشتی ۱۰- عالم بین جهان ما، جهان بین، صفت جام ۱۱- اورنگ: بفتح اول و
سکون دوم و فتح سوم و سکون چهارم تحت - معنی بیت: از جام جهان ما باده در کشی که بر تخت چمنشید
نشستی و چهره زیبای مقصود را بی نقاب و روپوش دیدی ۱۲- برگس محصور: باستعاره چشم خسرو آلود و
لعل می پرست باستعاره لب - معنی بیت: حافظ گوشه گیر را با عنوة ترگس بهیست و لعل باده نوش خود
بمیگساری واداشتی ۱۳- مالک رقاب: آنکه حکم دی بر جارت و مال دیگران روان باشد کسایه از حاکم و
پادشاه و نیز بمعنی صاحب ده - رقاب: بکسر و جمع رقبه بمعنی گردن و مال غیر منقول و مجازاً بمعنی بده
زر خرید ۱۴- جبابه: بفتح اول آستان و درگاه - معنی بیت: ای شهریار عادل و شکوهمند چون دارا که
دیهم برین خورشید را از بزرگی خود بر خاک درگاه نمکنی ۱۵- نصرة الدین شاه یحیی: نصره
شرف الدین مظفرین امیر مبارز الدین از آل مظفر که در سال ۷۹۸ هجری قمری حاکم شیراز شد و در چند غزل

حافظ وی را مدح کرده است ۱۶ - شمشیر چون تش شمشیر آتش، موصوف و مصوب - معنی بیت: شاه
یعنی صرة‌الدین آن کسی است که با لبه تیغ آتش خود دشمن را در آب فنا غرقه کرد.

غزل ۴۳۴

ای دل مباش یگدم خالی ز عشق و مستی
وانگه برو که رستی^۱ از نیستی و هستی
گر^۲ جان هستن بینی، مشغولِ کسارِ او شو
هر قبلة که بینی بهتر ز خود پرستی
با ضعف و ناتوانی همچون نیم خوش باش
سیماری اندرین ره بهتر ز تن درستی^۳
در مذهب طریقت خدای نشان کمر بست
آری طریق دولت چالاکیست و چستی^۴
تا فضل و عقل بینی، بسی معرفت بینی
یک نکته‌ات بگویم، خود را مبین که رستی^۵
در آستان جانان از آسمان مبدیش
کز اوج سربلندی افتی بس خاک پرستی^۶
خار ارچه جان بکاهد، گل عذر آن بخواهد
مهلت تسلی می، در جنب ذوقِ مستی^۷
صوفی پیاله پیما، حافظ قسرا به پرهیز^۸
ای کوتاه آستینان، تا کسی دراز دستی^۹

وزن غزل ۴۳۴: مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بهر مضارع مثنی اعراب)

۱ - رستی - یعنی میرهی با خواهی رسته مستقبل محقق الوقوع است که بصورت فعل ماضی گاه از آن تعبیر کند - معنی بیت: دلا یک نفس بی عشق مباش و از بیخودی و مستی خود را عار و مسار و آنگه براه معرفت حق پیوی که از بند هست و نیست و تعلقات یقین رهائی خواهی یافت ۲ - گر محض اگر؛ حرف ربط است مفید معنی جزم و تحقیق، نیز نگاه کنید بغزل ۱۲۴ شماره (۸) - معنی بیت: همانا تا جان در پیکر

سب بکار معشوق پروردار و مهر بورز، چه روی سحر جادب که آری و هر چه را بپرسی از خود پرسی
 نکوتر مسد ریرانرا از خود میرهاند ۳- معنی بیت: در پیوند طریق عشق با وجود مستی و اسذکی سوان
 غمگین میانی، چه در این راه نسیم آسا بیدار و احسان و خیر را بوی نه از تن پروردن است ۴- معنی بیت: در
 آئین درویشی ناپختگی و سست کوشی علامت کاهری و ناپرسی است، بلی راه رسیدن به حادیت ابدی در طلب
 کوشیدن و جلد و چالاک بودن است ۵- دستی: بگاہ کید بشماره (۱۱) در همین غزل- معنی بیت: چندانکه
 بدانش و خرد خود بدیده تعسین بگری، از معرف حق دورمانی، بک سحن لطیف و سنجیده با شو در میان
 می نهم از خود بیسی دست بدار نارسنگار شوی ۶- معنی بیت: در پیشگاه والای معشوق به عظمت مقام خود
 اگر بینندی آسمان هم باشد، التعانی مکن، چه با این ادبشہ تواند بود که از اوج سراهری بجاک خواری و
 ذلت افنی ۷- معنی بیت: اگر چه بیش خار جابگاه است رنگ و بوی گل عنبر در شمی طیار را خواهد
 خواست و به طاعت تلافی خواهد کرد، آری تحمل مره تلخ داده در قیاس با خوشی که از مستی آن بدید می آید
 دشوار نیست ۸- همراه پرهیز: صبح اول صفت مرکب داعی- همراه: شیشه بررگ شراب- معنی بیت:
 صوفیان ریاکار زاهد سا باده می نوشند و حافظ از شیشه می پرهیز میکند، ای پشمپه پوشای که برای طهارت
 ظاهر جامه آستین کوناه می پوشید تا کی از حدود شرع تجاوز میکنید و بمیگساری میپردارید، در غزل دیگر
 حافظ فرماید:

سر بر دلی صلع کمد ها دارند در در نمی اس کوه اسپان پس

غزل ۴۳۵

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی

تا بیخبر بمیرد در درد خود پرستی^۱

عاشق شو، ارنه روزی کار جهان سر آید

تا خوانده نقشی مقصود^۲ از کارگاه هسی

دوش آن صنم چه خوش گفت در مجلس معانم

ما کافران چه کارت، گر بت نمی پرستی؟^۳

سلطان من،^۴ خدا را زلفت شکست ما را

تا کسی کمد سیاهی^۵ چندین دراز دستی؟^۶

در گوشه سلامت مستور چون توان سود؟

تا نرگس تو با ما گوید رموز مستی^۷

آن روز دیده بودم این فستها که برخاست

کز سرکشی^۱ زمسانی^۲ با مانعی نشستی
عشقت^۳ بدست طوفان خواهد سپرد حافظ

چون برق از این کشاکش پنداشتی که جستی

درن غزل ۴۳۵ معقول فاعلان معقول فاعلان (بهر مصارع مشن اعراب)

۱ - معنی بیت: راههای مهرورزی و سرمت شدن از پناه محبت و از قید خودی رها گشتن را با
لاابالی که ادعای معرفت دارد در میان مگذارید تا غافل وار در پیروی خودخواهی و خودپسندی چنان سپارد ۲
- ناخوانده نقش مقصود از کارگاه هستی حال یا فید حالت - معنی بیت: عشق یورز و گرنه یک روز کار و
هر صبت تو در گیتی پایان میرسد در حالی که در کارخانه خلقت بنحی که از آفرینش سو منظور بوده است و
همانا مهرورزی و بند پی بردی و تکلیف و وظیفه خویش را بیک بد کنی ۳ - معنی بیت: آن بت ریبها که
مشتوق مست در برم آتش پرستان سطحی بسیار دلپذیر بمن گفت که اگر جسم پرست یستی ترا با کافران کنار
ببشد! مقصود آنکه چون کافری، برای بت پرستی آمده ای، شاید مراد از بت در اینجا مظاهر الهی در عالم
وجود باشد، شبح شبیری می گوید

اگر کافرید استی که بت چیست بد استی که دین در بت پرستیست

۴ - سلطان من ای پادشاه کشور دل من، مادی بحدف حرف ندا ۵ - سیاه: مشکام یا استعاره مراد
زلف مشکین ۶ - در اردمستی کند: کنایه از ستم و جور و مظلوم نماید، جدیدی قید کمیت بعضی بسیار ۷ -
معنی بیت: نا آنگاه که مرگس چشم تو اسرار عشق و مستی را با بگاه بیا تلقین کند در کنج سرای ایمنی پنهان
سوان ماند و از عشقاری پرهیز میتر باشد ۸ - سرکشی بکبر و بدار ۹ - زمانی: یک زمان در اینجا
بمعنی یک لحظه ۱۰ - عشقت: عشق ترا، ت صمیر معربی ۱۱ - حافظ: حافظا، ماضی بحدف حرف ندا.

غزل ۴۳۶

آن غایب خط^۱ گر سوی مانامه نوشتی

گردون ورق هستی^۲ ما در ننوشتی
هر چند که هجران ثمر وصل برآرد

دعای جهان^۳ کاش که این نسیم نکشتی
آمرزش نقدست کسی را که در اینجا

باریست چو حوری و سرائی چو بهشتی

در مصطفیٰ عشق^۱ نعم نتوان کرد
چون بالشِ زر نیست، بسازیم بخششی
مفروشِ باغِ ارم^۲ و نخوتِ شِداد^۳
یک شیشه می و نوشِ لبی^۴ و لبِ کشتی^۵
تا کسی غم دنیایِ دنی^۶، ای دلِ دانا
حیفست رخسویی که شود عاشقِ زشتی
آلودگیِ خرقه خرابیِ جهانست
کو راهروی اهلِ دلی، پاک سرشتی^۷
از دست چرا هست^۸ سرِ رلفِ تو حافظ؟
تقدیر چنین بود، چه کردی که^۹ نهشتی؟

ورن غزل ۴۳۶ - معمول معاعیل مفاعیل فحون (بهر هرح منس اخرب مکحوف معصوف)
۱ - غایب خط. صفت ترکیبی جانشین موصوف (پار) ۲ - ورن هستی. طومار وجود، شبیه صریح
- معنی بیت: اگر آن یار که خط هذارش مشکب است، پناه ای می نگاشت و دل جوئی میکرد، ملک طومار
وجود ما را در هم نمی پیچید. ۳ - دهقان جهان، باغبان عالم، شبیه صریح - معنی بیت: اگر چه از بهال فراق
میوه وصال بدست می آید، آرزویم این بود که ماغبان عالم، چنین بذری در گشتزار جهان نمی افشاند. ۴ -
مصطفیٰ عشق، بکسر اول و سکون دوم و فتح سوم سکوی میخانه محبت، استعاره مکیه - معنی بیت: بر سکوی
میخانه محبت بنار و محبت و مراخی و آسای تکیه نتوان زد اینجا متکای زو بخت میتوان یافت و باید سر بر سر
خشت بهاد و با دشواریها ساخت، حافظ در غزل دیگر فرماید:
ساز پرورد نستعم نصیرد راه بدوست عاشقی شیوه رسیدن بسلاکتی بمشاید
۵ - ارم بکسر اول و فتح دوم باع عاد یا نام شهری که شِداد (بفتح اول و تشدید دوم) بر عاد بنا کرد
(قبل از لغت نامه دهخدا) ۶ - نخوت: بفتح اول ناز و تکبر ۷ - نوش لب: بار نوشین لب و شیرین دهان
صفت ترکیبی جانشین موصوف ۸ - کشت: بکسر اول کشتزار ۹ - دنی: بفتح اول و کسر دوم پست و
فرومایه صفت دنیا، محلف دنی، صفت مشبهه از دناث - معنی بیت: ای دل آگاه، اندوه دنیای فرومایه پست را
مخور، در محبت که ریائی هوادار و خواستار زشت بدکاری نمود ۱۰ - معنی بیت: اینان که در کسوت دانش
و دین داری اند آلودگی دامنه شان سبب تیاهی عالم شده است (که گفته اند: إِذَا فَسَدَ الْعَالَمُ فَتَسَدَ الْعَالَمُ) چون عالم
تباه شود جهان تباه گردد، کجاست سالکی صاحب دل پاکیزه سرشت که ما را راهبری کند ۱۱ - هست: بکسر
اول و سکون دوم فرو گذاشت و رها کرد ۱۲ - که، حرف ربط در اینجا بمعنی اگر - معنی بیت: حافظ بر

گیسوی ترا بوصل نارسیده چرا رها کرد فرمان سروشت بدیگونه بود و اگر فرو میگرداشت چه میتوانست کرد؟ استفهام مجازاً مفید نفی است یعنی کثری نمیتوانست کردن.

غزل ۴۳۷

ای قصه بهشت زکویت حکایتی

شرح جمالِ حور زرویت روایتی^۱
انفسای عیسی^۲ از لب لعل لطیفه

آبِ خضر^۳ ز نوشِ لبانت کنایتی
هر پاره از دل من و^۴ از غصه قصه

هر سطری از خصالِ تو و ز رحمت آیتی^۵
کسی عطر سایِ مجلسِ روحانیان شدی

گل را اگر نه بسوی تو کردی رعایتی^۶
در آرزوی خاکِ درِ پسر سوختیم

یادآور ای صبا که نکردی حمایتی^۷
ایدل بهره ز دانش و عمرت بید رفت

صد مایه داشتی و نکردی کفایتی^۸
بوی دل کباب^۹ من آفاق را گرفت

ایمن آتشِ درون بکند هم سرایتی
در آتشِ ارجیالِ رخس دست میدهد

ساقی ببا که نیست زدوزخ شکایتی^{۱۰}
دانی مرادِ حافظ ازین درد و غصه چیست؟

از تو کر شمه و زخرو عنایتی

وزن غزل ۴۳۷: مفعول فاعلات معاعیل فاعلن (بهر مصارع مشن احزب مکثوف محذوف)

۱ - معنی بیت: ای آنکه داستان دلکش مینو حکایتی از کوی دلفریب تست و تفصیل زیبایی به چشمان بهشتی یک سخن از حسن پیرایان تو باشد. ۲ - عیسی. حضرت عیسی مسیح که از معجزاتش زنده

کردن مردگان بوده است پافش خداوند نگاه کنید بآیه ۴۹ سورة آل عمران (۲)، بضرورت حفظ وزن شعر الف مقصوره آخر کلمه عیسی ممال میشود ۳ - خصر: یکسر اول و سکون دوم نام پیغمبر معروف (ارمیا) نقل از فرهنگ آندراج. در اینجا بضرورت حفظ وزن شعر دوم مکسور خوانده میشود - معنی بیت: نغمهای جانیبخش عیسی یک نکته بسیار دلپذیر از سخن جانپرور لبان لعل قام تست و از آب حیات که خصر پیامبر با نوشیدن آن زندگی جاودان یافت بکنایه لب نوشین و حیات بخش تو مقصود است ۴ - و: در اینجا حرف اضافه است معنی ملازم، نیز نگاه کنید بفصل ۵۶ شماره (۳) ۵ - معنی بیت: هر جرروی لزدلم ملازم با داستانهای از اندوه است و هر خطی از دفتر خصانتها و دشمنیهای یک سو همراه نشانه‌ای از بحشاش ایزدی است ۶ - معنی بیت: اگر بوی خوش تو پاس خاطر گل را میداشت، هیچگاه گل این رتبه نمی‌یافت که در محفل لعل دل عطرافشانی کند ۷ - معنی بیت: ای صبا، در اشتیاق غباری از آستان جادان سوختیم، بیاد داشته باش که بر عایت حال ما پرداختنی و گردی از آن بارگاه سیاوردی ۸ - معنی بیت: فلا، علم و زندگی را بپرده تیره کردی، چه سرمایه‌های او را از ایمنی و داشتنی ولی او محسود کاردانی و هنری نشان ندادی ۹ - دل کباب: دل سوخته، موصوف و صفت: معنی بیت: بوی دل سوخته من کران تا کران جهان را مرا گرفته، آتش سوزان صمیر من میر از سینه و پاره میکشد و از من درمیگردد و بدیگران میرسد ۱۰ - معنی بیت: اگر در آتش سوزنده هم نقش روی او را بتوانم دید، ای ساقی، بیا تا بگویم که باین امید از آتش دوزخ هم شکوه‌ای نخواهم داشت.

غزل ۴۳۸

سَبَّ سَلَمُ یَصُدُّغَبَّهَا فُؤَادِی
وَزَوْجِی کُلُّ یَسُومُ لِی یُنَادِی
نگارا بر من بیدل ببخشای
وَوَاصِلَتِی عَلَی رَغَمِ الْأَعَابِی
حبیب، در غم سودای عشقت
تَوَكَّلْنَا عَلَی رَبِّ الْأَعْبَادِ
آمن آنکرتنی عن عشق سلمی
نیز اول آن روی نهکو هوادی
که همچون مُت بهوتن دل وای ره
غریقُ العشق فی بَسخْرِ الْوَدَادِ

ببینی مایجان^۵ غرامت بسپریم

غرت یک وی روشنی از امادی

غم این دل بخواست خورد ناچار

و غرنه او بستی آنچه نشادی^۶

دل حافظ شد اندر چن زلمت

بلیل مظلم والله هادی^۷

در غزل ۴۳۸: معاین مطاعین لغزان (بهر هرج میسر محذوف)

۱ - معنی دو بیت: سلمی یگسوی فرو هشته بر دو سوی رحسار خود (یا بنورج) دلم را از بود و روان من هر روز بمن آوار میدهد که ای یار زیبا، بر این عاشق دل از دست رفته رحمتی آور و بسا خواه دشمنان مرا بوحال برسان. ۲ - معنی بیت: ای دوست در اندره چون عاشقی بر پروردگار بدگان تو کل کردیم و کار خود را بحد و اگداردیم. ۳ - معنی بیت: چنانکه مرحوم فروبزی در حاشیه صفحه ۳۰۴ دیوان حافظ سرشته است: درین غزل بعضی ابیات یا مصاریح بلکه شیرازی قدیم است و «بودی» معنی بیاید دین معنی «ای کسی که سر من انکار کردی از عشق سلمی، تو از اول آن روی بیکو را بایستی دیده باشی». ۴ - معنی بیت: مُت بهم مهم بعضی «من ترا» است و بیوس = بودن و «بودی» به «بفتح واو و کسر الف و فتح راه» بعضی یکباره و یکبارگی است... و مصمون این بیت متمم بیت سابق است... تا همچون من ترا دل یکبارگی غریبی در پسای دوستی شود. ۵ - پی مایجان: مصفف پای مایجان و پای مایجان باصطلاح صوفیای و درویشان صفی معال باشد که کفش کن است و رسم آن جماعت چنانست که اگر یکی از ایشان گناهی و تقصیری کند او را در صف حال که مقام غرامت است بیک پای بدارند و او هر دو گوش خود را چپ و راست بر دست گیرد یعنی گوش چپ را بدست راست و گوش راست را بدست چپ گرفته چندان بر یک پای بایستد که پیر و سرشد او را پدیدبرد و از گناهی بگذرد... خاقانی گوید:

هوا میخواست تا در صف شهوت برتری جوید گسرتم دست و افکنم بصف پسای مایجان

و بسپریم = سپاریم و غرت = اگر تو و «وی روشنی» معنی بی روشنی معنی گناه و تقصیری و حرکت برخلاف آیین و رسوم و اما = ما، و دی = دینی و بینی، یعنی «به پای مایجان غرامت خواهیم سپرد اگر تو یک گناه یا تقصیری از ما بدی. نقل از حواشی صفحه ۳۰۵ دیوان حافظ تصحیح مرحوم قزوینی ۶ - معنی بیت: بوانت: بیاید ترا، و غرنه = و گرنه، او بستی، یعنی آنچه نشادی = شاید و شاید باشد یعنی ترا ناچار غم این دل بیاید خورد و گرنه خواهی دید آنچه ترا شاید نقل از حاشیه صفحه ۳۰۵ دیوان حافظ تصحیح قزوینی ۷ - معنی بیت: دل حافظ در شکن گیسوی تو در دل شبی تاریک نهان شد، در حال که خداوند رحمت است.

غزل ۴۳۹

دیدم بسخوابِ دوش که ماهی برآمدی^۱
 کز عکسِ روی او شبِ هجران سرآمدی
 تعمیر رفتد یار سفر کرده میرسد
 ای کاح^۲ هر چه زودتر از در درآمدی
 ذکرش بحیر، ساقی فرخنده فالِ من
 کز در مدام با قدح و ساغر آمدی^۳
 خوش بودی از بخواب بدیدی دیارِ خوش
 تا یادِ صحبتش سوی ما رهبر آمدی^۴
 فیضِ ازل پس زور و زر ارآمدی بدست
 آبِ حِضِرِ نصیبه^۵ اسکندر آمدی^۶
 آن عهد یاد باد که ار بام و در مرا
 هر دم پیامِ بار و خطِ دلبر آمدی
 کی یافتی رقیبِ تو چندین محالِ ظلم
 مظلومی ارشبی بدرِ داور آمدی^۷
 خسامانِ ره سرفته^۸ چه دانسد^۹ دوقِ عشق؟
 دریا دلی بجوی، دلیری سرآمدی
 آنکو ترا بسنگدلی کرد رهمن
 ای کاشکی که پاش بسنگی برآمدی^{۱۰}
 گر دیگری بشبوه^{۱۱} حافظ زدی رقم
 مقبولِ طبعِ شاهِ هنرپرور آمدی^{۱۲}

ورن غزل ۴۳۹ - معرول فاعلات معاعیل فاعلی (بهر مضارع شمس احرب مکعوف محنوف)
 ۱ - برآمدی: طلوع کرد در انعالی که برای بیان رؤیا آورده میشود گاه بشبوه قدیمتر یائی بر آخر فعل می‌افزودند. فردوسی گوید:

چنین دید گوینده یک شب بس خواب که یک جام می‌دائستی چسبون گلاب
 معنی بیت: شب گذشته در رؤیایم که ماهی طلوع کرد که از سرتو اسمکاس جلوة رحسار او غیب
 تاریک فراق پایان گرفت ۲- ای کاج: کاشکی، کنهه نمسی است که آردو پاشد (سقل از بره‌ها قاطع)، از
 لحاظ دستوری قید نمسی است - معنی بیت: رؤیای من تصویر و گزارش پاشته محبوب از سفر بساز می‌گردد
 کاشکی که هر چه رودتر از در فراز می‌آمد، پای آخر در آمدی پائی است که در سبک قدیم با آخر افعال انشائی
 (نمی) امروده میشد سعدی گوید:

کاشکی قیمت انعام بدانندی حلق تا نمی چند که مانده است قیمت شعرند

۳- معنی بیت: ساقی نکو فال و خوشبخت من یلانی یک باد که همواره جام و ساغر بر کف می‌آمد
 پای آخر آمدی در این مورد پای استمراری است ۴- معنی بیت: اگر ساقی نکو فال من خانه و شهر خود را
 به خواب میدید، چه خوب بود تا خاطره همیشی دیرینه‌اش او را بسوی مازنهائی می‌کرد ۵- صبیبه: بفتح
 اول و کسر دوم در میای فارسی بمعنی نصب و قسمت، گاه در آخر بعضی کلمات مآخوذ از عربی در فارسی
 حرفی افزوده میشود که در معنی کلمه تغییری نمیدهد چنانکه ریاندی بجای ریافت، حافظ فرماید:

ریاندی مطلب کار بر خود آس کس صراحی می لعل و پستی چسب مساحت پس

۶- معنی بیت: اگر لطف و انعام جاودانی خداوند بقوت مار و داشتن سیم و زر میسر میگشت، آب
 حیات که هر بی‌بوشه و رنگی جاوید پاشه قسمت اسکندر هم میشد چنانکه میدادیم اسکندر در طلب
 آب حیات رفت و پس از گذشت از ظلمات سردیکی چشمه‌ها رسید ولی ناگاه چشمه از چشم وی نهان گشت
 و وی از بوشیدن آب رنگی محروم ماند ۷- معنی بیت: اگر حافظی ستم‌دیده بکتاب بدادخواهی بدرگاه
 خداوند عادل دست دعا بر میداشت، پاسبار و موکل تو فرصت ابهه ستم نمی‌یافت ۸- خامان‌ره: ترفنده
 موصوف و صفت ۹- چه داید: دادند استعظام محاراً معید می - معنی بیت: ناپختگان وادی طلب بایمده
 از لطف عشق آگاهی ندارند، این بکه را از عاشق بر هر صله و با گذشت و شجاع و کامل توان پرسید ۱۰-
 معنی بیت: آنکه ترا بسگین ولی و بیرحمی راه نمود، کاش خود پایش بسگ می‌خورد یعنی گرفتار محنتهای
 عشق میشد سعدی گوید:

ای غافل اگر پای بسگیت برآید فرهاد بدی که چرا سگ پریده است

۱۱- معنی بیت: اگر شاعر دیگری بطور حافظ بعضی میسرود گفتارش پسند صریحه شهریار
 هردوست می‌خاند

غزل ۴۴۰

مهر با بساد میگفتم حدیث آرزو مندی

خطاب آمد که واثق شو بالطف خداوندی

دعایِ صبح و آه شب کلیدِ گنجِ مقصودست^۱

بدین راه و روش میرو که ببادلدار پیوندی

قلم را آن زبان نبود که سرِ عشق گوید بساز

ورایِ حُرّ^۲ تقریرست شرحِ آرزومندی

الای یوسفِ مصری که کردت سلطنتِ مفرور

پدر را بار پرس آخر، کجا شد مهر فرزندی؟

جهانِ پیرِ رعنا^۳ را ترحم در حلت نیست

رمهر او چه میپرسی درو همت چه می‌بندی؟

همانی چون تو عالی قدر حرمی استخوانِ ناکی

دریغ آن سابه همت که بسرِ نسا اهل افکندی^۴

درین بازار اگر سودیست بادریشِ حرمِ سندست

خدایا محمم گردان بدرویشی و خرسندی

بشهرِ حافظِ شیراز می‌رقصد و می‌نازند

تیه چشمانِ کشمیری و ترکانِ سمرقندی^۵

ورد غزل ۴۲۰. معاعیل معاعیل معاعیل (حرف هج منس سالم)

۱ - واثق، اعتمادکننده، اسم فاعل از وتوق ۲ - گنج مقصود: گنجینه مراد، تشبیه صریح - معنی در بیت: سحرگاهان با باد صبا که پیک عاشقانه داستان اشتیاق خود را بیدار یار یار میگیم. باد مرا مخاطب ساخت و گفت: که ای بیدل مشتاق بر لطیفهای نهایی خداوند اعتماد کن، دعای صبحگاهی و آه شبانه در گنج مراد را بروی تو میگذاید، برین طریقه و شیوه مداومت کن که بوصول دلداری حوالهی رسید ۳ - وری حد: بفتح اول مراد از حد، آسوی حد و مرز - معنی بیت: خامه را آن اندازه توان گفتار نیست که راز عشق را نیک بگوید، چه بیان اشتیاق از حد تحقیق و اثبات فراترست ۴ - الا، بفتح اول هاء از اصوات است برای تنبیه و آگاهی - معنی بیت: هاء ای یوسف که بهرامیروائی کشور مصر فریفته شدی، از حال بطوب پدر پیر مهجور خود بنفقد پریشی کی آخر محبت فرزندی شو کجا رفته است؟ ۵ - رعنا: بفتح اول و سکون دوم مخفف رعنا مؤنث از رع صفت اینجا بعضی فریفته بخود یا فریاد، نیز نگاه کنید به غزل ۹۲ شماره (۲) - معنی بیت: عالم کهسال فریاد را رحم و مهر در سرشت نیست، از محبت او با خود میپرس و حمایت و توجه خود را بجهان معطوب مدار ۶ - معنی بیت: همانی مانند تو والا رتبه تا چند حرمی بر استخوان است یکناپه یعنی تا کی بفرمایگان ناگس امید بسته ای، جای بی افسوس است که باستانگران غایت کردی که قابلیت

ندارد ۷- اگر حرف ربط در اینجا مفید معنی جرم و تحقیق - در باران جهان یقین سودی توان برد و ایس بهره نصیب دروش طایع اسد پروردگار - بحسب فقر و قناعت مرا تو انگر سار و از دیگران بی بار کن ۸- ترکان سمرقندی، بایهام مقصود معشوقان ربانی سمرقند مرصوف و صفت بسی - مرحوم فردوسی در حاشیه صفحه ۳۰۷ دیوان حافظ در باره این بیت نوشته اند: چنین است بیت منقطع این غزل در اکثر نسخ دیوان که بدست است. نح (= نسخة نجوانی) ور (= نسخة اسمعیل مرآت) بجای این بیت بیت ذیل را دارند: بخوبان دل مده حافظ، بسی آن پیر فاتیها که با خوار میان کردند ترکان سمرقندی و گویا در حقیقت حواجه بیت منقطع را ابتدا بهمین نحو فرموده و بعدها بیت متن تبدیل کرده است. چه مورخ مشهور قریب العصر حافظ عبدالرزاق سمرقندی در کتاب مطلع السعدین و مجمع البحرین در ذیل حوادث سنة ۷۸۹ تصریح کرده که حواجه این غزل را با همین منقطع یعنی بخوبان دل مده الخ در اشاره بفتح خوارزم بدست امیر تیمور در اواسط سنة هفتصد و هشتاد و یک و هب و تخریب آن بلده که در آن عصر مشهور آفاق و موطی صفا دید عالم و مسکنی بخاریر بی آدم بود فرموده است...

غزل ۴۴۱

چه سودی اردل آن ماه مهربان سودی؟
 که حال ما نه چنین سودی، ارچنان سودی^۱
 بگفتی که چه اززد سیم طره^۲ دوست
 گرم بهر سر مسونی هزار جان سودی
 برات خوشدلی^۳ ما چه کم شدی یارب؟
 گرش نشان امان از بد زمان سودی
 گرم زمانه سرافراز داشتی و عزیز
 سریر عزتم^۴ آن خاکستان سودی
 زبرده کاش برون آمدی چو قطره اشک
 که بر دو دیده ما حکم او روان سودی^۵
 اگر نه دایره عشق راه بر بستی
 چو سقظه حافظ سرگشته در میان سودی^۶

وزن غزل ۴۴۱. مفاعلاتن مفاعلاتن فاعن فاعن بن (بهر مجتث مشن محبوب اسلم)

۱- معنی بیت: اگر دل آن ماه رخسار با ما سر مهر داشته، خوب میشد و اگر مهربانی میکرد حال ما را را

نبود ۲ - طره: بضم اول و تشدید دوم موی آرامسته بر پیشانی - معنی بیت: اگر در برابر هر تار موی خود
هر ار جان گرامی داشتیم میگفتم که بوی خوش زلف یار چه بهائی دارد؛ مقصود آنکه میبست نسیم گیسوی
دوست از اندازۀ شمار بیرون است ۳ - برات خوشدلی: بفتح اول حواله ندادی و آسوده دلی، تشبیه صریح
همچنین است نشان امان - معنی بیت: پروردگارا، اگر حواله آسوده دلی و سعادت ما نشان ایمنی جاودان از بد
حادثه داشت، از خزانۀ بی پایان لطف و انعام تو چیزی نمی گاست ۴ - سر بر سر عرت: تسعت ارجمندی و
احترام تشبیه صریح - معنی بیت: اگر دورگار مرا گرامی میداشت، نعتگاه ارجمندی و عزت من زمین آستانه
دوست بود ۵ - معنی بیت: کاشکی محبوب از حجاب بدگونگی که قطره سرشک از پرده چشم بیرون می آید
رخ می نمود تا فرمایش را بردیده می نهادم و می چو و چرا بنسلیم و رضاد دل خوش میداشتم ۶ - معنی بیت: در
نسخه بدل دیوان حافظ تصحیح مرحوم قزوینی در حاشیۀ صفحه ۲۰۸ مصراع دوم باین صورت آمده که بر متن
برجیح دارد؛ چو نقطه حافظ بیدل به در میان بودی - در این صورت معنی بیت چنین تواند بود. اگر عشق
دايره وار راه را مسدود نمی کرد، حافظ دل از دست داده به سد نقطه در میان حلقه محبت گرفتار سپرد و اراد و
آسوده میزیست.

غزل ۴۴۲

بجان او که گرم دست رس بحان بودی
کمینه^۱ پیشکش بستدگانش آن بودی
بگفتمی که بها چیست خاکِ پایش را
اگر حیاتِ گرانمایه جاودان بودی^۲
به بستدگیِ قدش سرو معترف^۳ گشتمی
گرش چو سوسنِ آزاده ده رسان بودی
بغواب نیز نمی بینمش، چه حایِ وصال؟
چو این نبود و ندیدیم، باری آن بودی^۴
اگر دلم تشدی پای بندِ طره^۵ او
کیش قرار درین تیره خاکدان بودی^۶
برخ چو مهرِ فلک بی نظیرِ آفاقست
بدل دریم که یک ذره مهر بان بودی
درآمدی زدم کاشکی چو لعل^۷ نور
که سر دو دیده^۸ ما حکم او روان بودی

پریده ناله حافظ برون کی افتادی؟

اگر نه همدم مرغغان صبح خوان بودی^۷

درن غزل ۴۴۲: مفاعیل فغلائی مفاعیل مع لن (بهر معجث مثنی مضمون اصل)

۱ - کمیته: بفتح اول کمترین صفت پیشکش - معنی یسته سوگند بجان عزیزش میخورم که اگر اختیار جان در دست من بود آن را کمترین هدیه‌ای میسرورم که بجاگران درگاهش تقدیم کنم ۲ - معنی بیت: اگر رندگانی عریز ابدی بود آنگاه بنو میگفتم که عمر جاوید بقدر غبار قدم وی ابرش دارد ۳ - معترف: مفر یا اقرارکننده اسم فاعل از اعتراف مصدر باب افعال - معنی بیت: اگر مانند سوسن آراد سرو هم ده ریاضی دالم، اقرار میگرد که با همه راستی بنده قامت موزین یار صاست ۴ - معنی بیت: وی را در خواب هم نمی‌بینم ناچه رسد که بوصلش توأم رسید اکنون که وصال میسر میست بهر حال کاش خیالش را در رؤیا می‌دیدم ۵ - معنی بیت: اگر دل من گرفتار شکی گیسوی یار میشد در جهان تاریک خاکی بی‌ماند و به عالم پاک بر میشد و از بند تعلق میرفت ۶ - لطفه نور: بفتح اول و سکون دوم یک درختی نورس کاش یار مانند درختی نور پرد من پاریآمد چه فرمان وی بر سر و چشم ما جاری و ناهد بود ۷ - معنی بیت: اگر حافظ با پرندگان که هر بامداد نواخوانی میکنند هم آوا میشد خاله‌اش از پرده برون نمی‌افتاد و غاش نمی‌گشت.

غزل ۴۴۳

چو سرو اگر بحر امی دمی بگلراری

حور و رغبت روی تو هر گلی خاری^۱

ز کفر زلف^۲ تو هر حلقه و آشوبی

رسم چش تو هر گوشه و بیماری

مرو چو بخت من ای چشم مست یار بخواب

که در پیست زهر سویست آه بیداری^۳

تثار خاک رخت نقد جان من هر چند

که پیست نقد روان را بر تو مقداری^۴

دلا همیشه مزن لاف زلف دلندان

چو تیره رای شوی کی گشایدت کاری^۵

سرم برفت و زمسانی بر نرفت ایسن کار

دل گرفت و نبوت غم گرفتاری^۶

چو نقطه گفتمش اندر میان دایره آی

بخنده گفت که ای حافظ ایس چه پرکاری؟^۱

وزن غزل ۴۴۳. مدعلن فعلن مفاعیل مع لن (بحر محض مثنوی معیون اصل)

۱ - معنی بیت: اگر یک نفس سرو آسا بگلستان بنار قدم نهی، از رشک جمال تو هر گل ربیانی محمل مشقت کند و سختی کند بکنایه یعنی بیکواری بر جمال تو رشک برد. ۲ - کمر زلف تشبیه صریح، پرده یا سترو پوشش گیسوی سیاه - کفر: بضم اول پوشیدن و انکار کردن و ساگرودیدن، در اینجا مراد از کمر زلف بایهام مقصود زلف کافر کیش و عاشق کثر یار، هر نگاه کند بغزل ۲۱۱ شماره (۵) ۳ - و، در ایس جا حرف اضافه است معید معنی ملازمت همچنین است دوه در مصراع دوم - معنی بیت: هر شکی از گیسوی کسافر کیش و عاشق کثرت تو با لخته ای ملال و همراه است و از انسون چشم هر بیای بود هر کجی رجور عشقی است. ۴ - معنی بیت: ای دیده معمور یار چون طالع من بخدمت شاپ مکن که آه سوراخ عاشقی شب رسد دار از هر جانب بدنیال تست و ترا میجوید. ۵ - معنی بیت: اگر چه گوهر پاک جان پیش تو بهائی ندارد با ای همه نقد جان را بفاکهای نومی افشام. ۶ - معنی بیت: از عشق ووری با گیسوی دلبران ملاف و خودستانی و خودنمایی مکن که چون از این لاف و غرور بدیورت شاه شود کثرت دشوار میگردد یا حمل بر معنی عرفانی شود و چس می توان کرد که ای دل در پی طعاب مادی و نصیبات این جهانی میانی که چون در طلب ایس کثرتها برخاستی از وحدت جدایی و تاریک دل میشوی و دیگر بوجدت نتوانی رسید. ۷ - معنی بیت: هر باختم ولی یک لحظه کار عشق من سامانی نیافت، دلم ملول شد ولی ترا پروانی ارانندوه ایس اسیر عشق نبود. ۸ - پرگار پنج اول و سکون دوم سامان و حیل و چاره - معنی بیت: یار گفتم بقطعات همچان دایره عشق بهرام با نسیم گفت: حافظا، این دیگر چه حیل و اسرونی است! هر نگاه کند بغزل ۲۵۲ شماره (۴) و حاشیه صفحه ۳۰۹ دیوان حافظ تصحیح قزوینی.

گر مساعد شوم دایره چرخ گدود هم بدست آورمش یار پرگار دگر

غزل ۴۴۴

شهریست بر ظریفان وزهر طرف نگاری

یاران صلاي عشقت گر^۱ میکبد کاری

چشم فلک نیستند زین طرفه نر^۲ جوانی

در دست^۳ کی نیستند زین خوبتر نگاری

هرگز که دیده باشد جسمی ز جهان سرگب

بر دامش مبادا زین غاکیان غباری^۴

چون من شکسته^۵ را از پیش خود چه راسی؟

کم عایتِ توقعِ بوسیتِ پا کناری
می‌یفتی^۶ است در یاب^۷ موفقی خوشست شتاب

منالِ دگر که دارد امسیدِ نوبهاری
در بوستانِ حریفان مانند لاله و گل

هر یک گرفته حامی بر یاد روی یاری
چون این گره گشایم و بس راز چون نمایم^۸؟

دردی و سختِ دردی کاری و صعب کاری
هر تار موی حافظ در دستِ زلفِ شوخی

مشکل توان نشستن در اینچنین دیاری^۹

ورن غزل ۴۴۴ - مفعول ماعلاتی مفعول ماعلاتی (بهر مضارع مشن اخرب)

۱ - گره: محض اگر، حرف ربط در اینجا معنی یادآوری و تذکار - معنی بیت: شهر پر از لطیف طبعان زیرک است و از هر سو ریهائی طرامان ای درستان بداید که اگر آهنگ عنقباری دارید، اکنون وقت آنست که صلا در داده‌اید و شمارا بمهرورزی میخواند. ۲ - گرفته‌تر بضم اول و سکون دوم بدیختر و شیرین نمک‌تر، صفت جوان. ۳ - نگار: بکسر اول یا ستاره مراد یار ریا. ۴ - معنی بیت: تمهاوی جهان مصورست و بیقین هیچگاه کس تنی که تنها از روح ترکیب شده باشد ندیده است؛ در خدا میجوهم که بر دامن پاک‌وی از ساکنان خاک غباری تشبید و آورده خاطر نشود. ۵ - شکسته: صفت مفعولی جانشین موصوف (عاشق) - معنی بیت: عاشق کوفته محبت و غمرده‌ای ماست مرا از پر حور درو ساز که مرا نهایت چشم داشت یک بومه است یا یک هم آغوشی. ۶ - بیخس پاک و خالص و بی بار، صفت و مسید، می‌مسدالیه. ۷ - دریاب: بدست آور و بگیر. ۸ - و: حرف ربط در اینجا برای استدراک است بهی وجه نوهم معادل لیکن و اما - معنی بیت: این مشکل را چگونه حل کنم و راز عشق را چنان فاش سازم، دردی است لیکن دردی جابگناه و مشکلی است اما بسیار گران و سخت. ۹ - معنی بیت: هر رشته موی حافظ در پیچه گیسوی ریهائی بی پاک و ناپروا گرفتارست در چنین شهری که از هر سو بیکوان بدلیبری پرداخته‌اند قرار و آرام محال باشد.

غزل ۴۴۵

ترا که هر چه مرادست در جهان داری

چنه غم ز حال ضعیفانِ ناستوان دازی؟^۱

بخواه جان و دل از بسنده و روان^۲ بستان
 که حکم بر سر آرادگان روان داری
 میان نداری و دارم عجب که هر ساعت
 میان^۳ مجمع خسویان کنی میان داری
 بیاض^۴ روی ترا نیست نقش در خور از آنک
 سوادى از خط مشکین^۵ بر ارغوان داری
 بنوش می که سبک روحی و لطیف مدام
 علی الخصوص در آندم که سرگران داری^۶
 مکن عتاب ارین بیش و جور بر دل ما
 مکن^۷ هر آنچه توانی که جای آن داری
 بساختیارت اگر صد هزار تیر حفاست
 بقصد جانی من هسته در کمان داری
 بکش جفای رقیبان مدام و جور حسود
 که سهل باشد اگر یار سهریان داری^۸
 بوصل دوست گرت دست میدهد یکدم
 برو که هر چه مرادست در جهان داری^۹
 چو گل بدامن ازین باغ می بری حافظ
 چه غم رساله و فریاد باغبان داری؟^{۱۰}

ورن عرب ۴۴۵ معادل صلاتی معاف می (بحر مجتث منمن معین اصم)

- ۱ - معنی بیت: ترا که هر کام و آرزو در عالم میسرست، اندوهی از حال بیدلان دار و نزار نباشد ۲ -
- روان: بیدرتنگه قد زمان - معنی بیت: از من جان و دل بطلب و بیدرتنگ بگیر، چه درمان تو بر کشتن بیدلان
- آرامه نافذ و جاری است؛ میان روان در مصراع اول و روان در مصراع دوم صحت تحسین تمام مراعات شده
- است ۳ - معنی بیت: چندان ظریفی که ترا گوئی میان و کمر نباشد ولی من در شکفتم که پیوسته در جمع
- خوبان میان دار و سروری ۴ - بیاض: بهنج اول سپیدی ۵ - خط مشکین: خط مشکام؛ باستعاره مقصود
- سیره عذار و همچنین است ارغوان که باستعاره چهره یار مرادست - معنی بیت: سپیدی چهره تو بنفس و نگار
- نیازی ندارد یعنی رخسار تو خود بخود زیباست و نیازی بآرایش ندارد، چه از سبزه مشکام بر عذار چون برگ

ارغوان خط سیاه ریائی کشیده ای ۶ - معنی پیسته باده بهور که پیوسته ظریف طبع و چون گل لطیف، بریزه در آن نفس که از نوشیدن می سرت سنگینی کند و بگریبان متمایل شود ۷ - ممکن؛ در صفحه ۵۴۶ جامع نسخ دیوان حافظ تألیف مسعود حرراده در چند نسخه بکن بجای ممکن آمده که بر متن ترجیح دارد - معنی پیسته ملامت و منم افروان از این بر دل ما روا مدار، هر چه در توان تست بجای آر که این اختیار و مقام تراس است ۸ - معنی پیست درشتی بگهیابان و منم حاسدان را پیوسته تحمل کن، چه اگر دوست مهربان باشد کشیدن جور و جدا آسان است ۹ - معنی پیست؛ اگر یک نفس وصال دوست ترا میسر شود بشتاب که با وصل یار، آنچه مقصود تو باشد، حاصل آمده است ۱۰ - معنی پیست، ای حافظ چون دامن دامن گل از این گلستان می چینی، ترا پروائی از افعال و خروجی باغبان که مراقب و بگهیابان باغ است نهانند مقصود آنکه بشکایت رفیق اعتنائی نمیکنی و پروائی او آن، تدارک.

غزل ۴۴۶

صبا تو مکنت^۱ آن زلف مشکبو داری

بپیادگار بمانی که بسوی او داری

دلم که گوهر اسرار حسن و عشق دروست

توان بدست تو دادن، گرش نکوداری^۲

در آن شمایل مطبوع^۳ هیچ نتوان گفت

جز این قدر که رقیبان تندخو داری

نوای بلبلت، ای گل، کجا پسند افتد؟

که گوش و هوش بمرغانِ هرزه گو داری^۴

بجرعه تو سرم مست گشت، نوشت باد

خود از کدام خمست اینکه در مبو داری

بسرکشی خود، ای سرو جویبار مناز

که گر بدورسی، از سرم سرفرو داری^۵

دم از محالکِ خوبی^۶ چسو آفتاب زدن

ترا رسد که غلامانِ ماهرو داری

قبایِ حسن فروشی^۷ ترا برآزد و بس

که همچو گل همه آیین رنگ و بسود داری^۸

زکج صومعه حافظ مجوی گوهر عشق

قدم برون نه، اگر میل جست و جوداری^۱

وزن غزل ۴۴۶: مفاعیل مفاعیل فع لن (بهر مجتث مثنی مغبون اصلم)

۱- نکبت: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم بوی خوش - معنی بیت: ای پاد بهاری، تو بوی خوش آن گیسوی مشکین را همراه آورده‌ای و برد ما ارمغانی از دوست باشی چه بوی جان بخش وی را بسا خودداری ۲- معنی بیت: دل خود را که گنجینه رازهای زیبایی و محبت تست، بدست تو توانم سپرد، بشرط آنکه از آن نیک نگهداری کنی ۳- شمایل مطبوع: بفتح اول روی زیبا و دلپذیر، برای توضیح در بساط شمایل نگاه کنبد بنزل ۲۰۷ شماره (۱) - معنی بیت: در باره روی خوش و خوی دلپذیر تو هیچ جای سخن نیست، چر آنکه باید گفت که نگهبانان و مراقبان درشت‌خو و جفاکارند ۴- معنی بیت: ای گل، اگر گوش دل بخروش پرندگان یاوه سرائکتی، ذوق لطیف تو تباه میشود و آنگاه آوای خوش هزارستان را احوش نصداری و پسند خاطرات نمی‌افتد، در صفحه ۵۲۷ جامع نسح دیوان حافظ تألیف فرزاد گوش خوش بجای گوش و هوش آمده که صحیح بنظر میرسد ۵- معنی بیت: ای سرو کنار جوی سراقرازی خود صحر معروفش که اگر وی (یار) را ببینی، از خجالت سر بزر هوا می‌افتد ۶- ممالک حوی: بفتح اول سرو شکوه فرمانروائی در عالم حس - ممالک جمع مملکت یعنی فرو دهنده شاه - معنی بیت: ادعای هر و شکوه فرمانروائی در عالم حسن خورشیدوار زبیده تست، چه علاوه بر آنکه خود زیبایی چاکران ماه چپین نیز داری ۷- قجای حسن فروشی: تشبیه صریح ۸- معنی بیت: تنها جامه عرضه زیبایی و جمال بر قامت تو برارنده و نمایسته است، چه مانند گل سرنا با آراسته‌ای و رنگ و بوی تو دلپذیر است ۹- معنی بیت: ای حافظ، در زاویه دهر زاهد گوهر عشق الهی پاهت میشود، اگر رغبت طلب تراست از صومعه گام برون بگذار و روی پر تاب.

غزل ۴۴۷

بیا با ما مورز این کینه داری

که حق صحبت دیرینه داری^۱

نصیحت گوش کن کاین^۲ دُر سی به

از آن گوهر که در گنجینه داری

ولیکن کی نحائی رخ برندان؟

تو کز خورشید و مه آینه داری^۳

بد رندان مگو ای شیخ وهشدار

که با حکم خدائی کینه داری^۴

نمی‌ترسی ز آه آتشینم؟
 تو دانی خرقه پشیمه داری^۵
 بفریاد خمار مفسان رس
 خدا را گر می‌دوشینه داری^۶
 ندیدم خوشتر از شعر تو، حافظ
 بقرانی که اندر سینه داری^۷

وزن غزل ۴۴۷: معاین معاین لمولن (بهر هرج مسمی محذوف)

۱ - معنی بیت: ای بار، بیا و یا ما این گویه دشمنی مرور و گین توری مکن. چه ما را یا تو حق دوستی و مصاحبت دیرین است. ۲ - در: بضم اول مروارید. ۳ - معنی بیت: اما تو بهاشفان آزاده و از بند تعلق رسته رو نشان نمی‌دهی. چه ماه و مهر چاکر آینه گردان چهره تواند و حسن خود را در آنها می‌گری و بهما التماسی نداری. ۴ - معنی بیت: شیخ، زبان بد گوئی و آریندگان آراسته مگشای و بدی که بد گفتن تو به قضای الهی دشمنی و رریدن است که تعدیر چنان بود که تو غیغ صومعه‌نشین قوی و می رند خرابانی. ۵ - معنی بیت: ای غیغ، با آنکه میدانی دلق تو پنجمین است و آتشگیر، آیا از آه سوزنده می بیم نداری و حال آنکه باید ترس داشته باشی؟ ۶ - معنی بیت: ترا بخدا سوگند اگر از بهانه دینپ (دوشین) هنوز در نشینه باقی است، هر بار رس این خمار آلودگان نهی دست شو و ما را از مدر و ارهان. ۷ - معنی بیت: ای حافظ سوگند بآن قرآن که از برداری دهنده‌تر از سخن مظلوم تو شعری نیافتم.

غزل ۴۴۸

ای که در کوی خرابات مقامی داری

جم وقت خودی، از دست بهجامی داری^۱

ای که با زلف و رخ یسار گذاری شب و روز

فرشت باد که خوش صبحی و شامی داری^۲

ای صبا سوختگان بر سر ره منتظرند

گر از آن یسار سفر کرده پیامی داری^۳

خال سر سبز تو خوش دانه عیشیت ولی

بر کنار چمنش وه که چه دامی داری^۴

بویِ جان از لبِ خندان قدح می‌شنوم
 بشنو، ای خواجه، اگر رانکه مشامی داری^۵
 چون بهنگام وفا هیچ ثباتیت نبود
 می‌کنم شکر که بر جور دوا می‌داری^۶
 نام نیک از طلبد از تو غریبی، چه شود؟
 توئی امروز درین شهر که نامی داری^۷
 پس دعایِ سحر تـ مونسِ جان خواهد بود
 تو که چون حافظِ شبخیز^۸ غلامی داری

ورن غزل غزل ۴۴۸: فاعلاتن صلاتن صلاتن فعلی (بهر رمل شمس محبوس اصلم)

۱- معنی بیت: ای آنکه در کوی می‌کنده معرفت صاحب رتبه و جاهی و از قید خودپرستی رسته‌ای چون جام می معرفت بکف داری، جمشید عصر حوش یا فرمانروای روزگار خود میبانی ۲- معنی بیت: ای آنکه با گسو و جهره یار شب و روز را بیان میری، وقت تو حوش ساد که صبح رخساری دلپذیر و شام رقصی خوش داری ۳- معنی بیت: ای سیم صبا، اگر از معصوب سفر کرده پیغامی آورده‌ای، بشتاب که عاشقان دلسوخته چشم برآهند ۴- معنی بیت: حال دلپذیر و نیکبخت تو دمه طو شدلی است، اما پیرامون جمش (مقصود بر کنار جهره‌ات) شکفتا چه دام زلفی گسترده‌ای که دلها را گرفتار میکند ۵- اگر رانکه: شبه حرف ربط برای شرط بمعنی اگر- معنی بیت: ای حناپ (خواجه) اگر ترا بروی بویانی است، در لب گشاده ساغر بوی حیات بشنو، آجنانکه می‌درمی یابم ۶- معنی بیت: در وعاداری و پیمان پسر بردن ثبات قدم داشتی، میبایس حدی را که در جفا و ستم استوری؛ در این بیت از لحاظ علم بدیع صفت «التم بمایشبه المدح» بکار رفته است ۷- معنی بیت: اگر او ره‌ای بخواهد بدرگاه تو آید و بدولت دهد ارف بکلام شود، ترا چه زیان دارد چه بگانه مامور در این شهر توئی و از تو کسب شهرت و بزرگی نتوان گسرد ۸- شبخیز: شبزیدمدار، صفت مرکب فاعلی مشتق از ماده امر- معنی بیت: تو که چاکری رو خربد و شیرزیدمدار مانند حافظ داری، دعا های سحری وی هبدم و یاور جان گرامی تو خواهد شد.

غزل ۴۴۹

ای که مهجوری^۱ عشاق روا می‌داری
 عاشقانرا ز سر حوش جدا می‌داری

تشنه باده را هم بزلالی درباب

بامیدی که درین ره بخدا میداری^۲

دل ببردی و بعل کردمت^۳، ای جان لیکن

به از این دار نگاهش که مرا میداری

ساغر ما که حریفانِ دگر می نوشند

ما تحمل نکنیم، ارتو روا میداری^۴

ای مگس، حضرت سیمرخ نه جولانگه نسب

عرضِ خود میری و زحمتِ ما میداری^۵

تو بتقصیرِ خود افتادی ازین در محروم

ر که می نالی و فریاد چرا میداری^۶

حافظ از پادشهان پایه بخدمت طلبید

سعی ما برده چه امتد عطا میداری^۷

وزن غزل غزل ۲۴۹ ماعلاتی فعلاتی فعلان (بحر رمل شمس محبوب اصل)

۱ - مهجوری، جدائی و دوری و مبتلا شمس بران، اسم مصدر مرکب از مهجور بمعنی جدا مانده، اسم

مفعول از هجر و هجران و بای مصدری ۲ - معنی دو بیت: ای آنکه جدیر می شماری که عاشقان بهجران مبتلا

باشند و آنان را از برد خود دور می سازی، شنه کام صحرای عشق را بآب مهری و شربت لطیفی دستگیر باش

چه تو هم از خداوند امید عنایت داری ۳ - بعل کردمت: ترا حلال کردم مصدر مرکب ساخته شده از بای

حرف اضافه و حل یکسر اول بمعنی حلال و فعل کرس - معنی بیت، جاما، دلم را ربودی و خلالت کردم، اما

بهتر از آنگونه که با من رفتار میکنی، پر عنایت جان من بپرداز ۴ - معنی بیت: اگر تو جدایر می شماری ما

نمی پذیریم و شکایت خواهیم بود که از جامی که با تو می نوشیده ایب رفیقان نیز باده بنوشند ۵ - معنی بیت: ای

مگس، درگاه والای سیمرخ جای پرواز و گردش تو نیست، آبروی خود را میریزی و ما را رنجه می سازی (چه

این کار شاهبازان بلند پرواز و رهروان گرم پوی است به باتوانی سست عنصر مانند تو) ۶ - معنی مصراع،

از دست کسی گله و ناله مکن و خدمش باش، استعجم مجاراً معبد نهی ۷ - معنی بیت: ای حافظ، با حسن

خدمت از فرمانروایان مقام و رتبه میجویند، کوشش ما کرده امید بخشش و انعام مدارا سعی ما برده از لحاظ

دستوری حال است.

غزل ۴۵۰

روزگاریست که ما را نگران میداری
مخصانرا نه بوضعِ دگران میداری^۱
گوشتِ چشمِ رضائی^۲ بمنت باز نشد
اینچنین عرّتِ صاحبِ نظران میداری؟
ساعت^۳ آن به که پیوشی تو، چو از سهرِ نگر
دست در خونِ دلِ پر هزان میداری
نه گل از دستِ غمت رست و نه^۴ لیل در باغ
همه را نمره زنان، جامه دران میداری
ای که در دلقِ ملتح طلبی نقدِ حضور^۵
چشمِ سرّی عجب از بیخبران میداری
چون توئی برگسِ باغِ نظر^۶، ای چشم و چراغ
سر چرا بر منِ دلخسته گران میداری؟
گوهرِ جامِ جم از کانِ جهانی دگرست
تو نما رگِ کوزه گران میداری^۷
پدرِ تجربه ابدل توئی آخر زجه روی
طمعِ مهر و وفا زین پسران میداری^۸
کیسهٔ میم و زرت پاک ببايد پرداخت^۹
این طمعها که تو از سیمبران^{۱۰} میداری
گر چه رندی و خرابی گنیماست، ولی
عاشنی گنت که تو بستده بر آن میداری^{۱۱}
مگذران روزِ سلامت بسلامت حافظ
چه توقع زجهان گذران میداری^{۱۲}؟

۱ - معنی بیت، دیر ز ما بیست که ما را پریشان و مشوش میساری و با بیدلان پاک ورز چون دیگران بر سر لطف نیستی ۲ - چشم رها: دیده حسودی - ستاره مکتبه - معنی بیت دیده حسودی و مرصع تو بر من گشاده نشد، آیا شبیه گرامی داشت تو نسبت به صاحبان عاشق این است؟ ۳ - ساعد، بکسر سوم پیش بارو یا ارش، قسمت مابین کف دست و آرنج - معنی بیت اکنون که برای خطاب بجه در محو عاشقان با هر و صاحب کمال فرو برده ای، بهتر آن است که ساعد را پوشیده داری تا ندانند که تو عاشق کنی ۴ - به... و به: حرف ربط دو گاه برای عطف در منفی - معنی بیت: بلبل و گل از دست غم عشق تو آسوده نمادند، بلبل را بهر یاد کردن و گل را به جامه چاک کردن و ادائنی ۲ - نقد حضور، تشبیه صریح - معنی بیت: ای آنکه در خرقه رنگارنگ صوفیان ریاکار سرمایه حضور دین و جمعیت خاطر میجوئی، شگفتا که انتظاری داری رازی از حضور قلب را ازین غافلان دریایی: در حاشیه ۳۱۴ دیوان حافظ تصحیح مرحوم قزوینی آمده است که در برخی نسخ چشم خیری بجای چشم سری آمده است و درین صورت معنی مصرع دوم چنین تواند بود: شگفتا که امید خیری ازین غافلان داری ۵ - باغ نظر تشبیه صریح - معنی بیت: ای دیده روشنی و ای فروغ دل، چون تو برگس شکفته باغ تماشا و بوستان حسنی، چرا با من دل ریش سرگراسی و التعانی نمیکنی ۶ - معنی بیت: جوهر جام جهان بین جمیع سرشت دل عارف مرشد از معین جهان ماده بیست بلکه از جهان معنی است، نو از دلهای گلبن مدعیان ارشاد و صوفیان دام گستر که خود در بند مطلق گرفتارند، نمیتوانی امید روشنایی داشته باشی ۷ - معنی بیت: لا، تو خود چندان آرموده شدی که برا پدر و مری هر آرمون توان دانست، یاری از چیست که از جوانان کم تجربه امید مهربانی و وفادار سر میروزی ۸ - پیاید پرداخت: پیامد تهنی کرد ۹ - سیمیران: رهبانان سیمس، صفت جانشین موصوف ۱۰ - معنی بیت: هر چند دار سبکی و مستی و ترک خود پرستی را جرم ماتوان شمرد، اما بیدی می گفت که گرفتاران عشق را بر این گناه تو بر میانگیری ۱۱ - معنی بیت: ای حافظ، روز خوشی و تندرستی را ما سر ریش سپری شمار و کاری مکن که درخور ملامت باشد، یاری از این جهان فانی و برگرد انتظار مدار که با تو وفاداری کند.

غزل ۴۵۱

خوش کسرد یاوری فلکت روز داوری

ناشکر چون کنی و چه شکرانه آوری^۱

آنکس که اوفتاده خمدایش گرفت دست

گو بر تو باد تا غم استادگان خوری^۲

در گوی عشق شوکت شاهمی نمی خورند

افرار بندگی کن و اظهار چاکری^۳

ساقی بمزدگانی عیش از درم درآی
تا بکدم از دلم غم دنیا بدر بری^۱
در شاهراه جاه و بزرگی خطر بیست
آن به کرین گریوه سبکبار بگذری^۲
سلطان و فکر لشکر و سودای تاج و گنج
درویش و امن خاطر و کنج قلندری
یک حرف صوفیانه^۳ بگویم، اجازتست
ای نوردیده، صلح به از جنگ و داوری
نیل مراد^۴ بر حسب فکر و همتست
از شاه نذر خیر و ز توفیق یسوری
حافظ، غبار فقر^۵ و قناعت زرح مشوی
کاین حماک بهتر از عمل کیمیاگری

ورن هرل ۲۵۱. مفعول فاعلات مفاعیل فاعلی (بهر مضارع شمس احرب مکعوف محذوف)
۱ - معنی بیت: گردون روز خصومت و پیگار با خصم یک بنو مند کرد تا بنگریم که سپاس چگونه
میگزاری و لشکر این پیروزی چه بیاری بدرویشان حرمی داد؟ ۲ - معنی بیت: کسی که از پای او هلاک
حدواند دستگیر وی شد، پس اکنون ای افتاده که خدا دست ترا گرفت، بر تست که بر ضعیفان رحم آوری ۳
- معنی بیت: در کوی محبت شکوه سلطنت را پیشبری نمی خرید، در اینجا بمعبر و عبودیت اعتراف کس و
خدمتی بنما تا باشد که معذرتی بیری ۴ - معنی بیت: ای ساقی، مزه خوشدلی برسان و برای گرفتن
مزدگانی از در هزار آی تا یک لحظه اردل من اندوه دیار دور سازی ۵ - معنی بیت: در راه گشاده رسیدن
به مقام و دست یافتن بشکوه و جلال، دشواری و مهلکه هر ران است؛ همان بهتر که از این گردنه مجرد و سبکبار
بگذری و بار گران منتگری بر دوش نکشی تا گرفتار خطر نشوی ۶ - ر. حرف اصافه است در اینجا مفید
معنی ملازمت - معنی بیت: حافظ پادشاه با نگرانی از سپاه خود و با اندیشه ریوس دیهیم و حرانه دیگر شاهان
همواره ملارم و مشغول است ولی فقیر با آموده دلی و رویه و آرسنگی فرین است ۷ - حرف صوفیانه:
موصوف و صفت سبی - معنی بیت: گر رحمت است یک سخن بی ریا و درویشانه بگویم: ای شروع دیده
من، آشتی از ستیره و خصومت بهتر است که گفته اند الصبح خیر ۸ - نیل مراد بفتح اول و سکون دوم سائل
شدن و رسیدن بمقصود - معنی بیت: سائل شمس بمقصود ستوجه و راده و دعای مرشد درویشان بستگی دارد،
بر پادشاه است که نیازی پسندیده به پیران بدهد و بر حسب حاجت که در فراهم آوردن اسباب کار نیک بوی مدد

کند ۹ - غبار مهر: گرد فقر، تشبیه صریح - ای حافظ، گردد روشی و حرسندی را از چهره پاک مکن که این غبار آکسیری است که بر صنعت کیمیا فصاحت و برتری دارد.

غزل ۴۵۲

طفیل^۱ هستی عشقتند آدمی و پری

ارادتی بسنعا تما سعادت بیسری
بکوش حواجه و از عشق بی نصیب مباش

که بنده را نخرد کسی بهیچ بی هنری^۲
می صبح و شکر خواب صبحدم تا چند؟

بگذریم شبی^۳ کوش و گریه سحری^۴
نو خود چه لعتی، ای شهسوار شیرین کار

که در برابر چشمی و غایب از نظری^۵
هر از جان مقدم بسوخت زین غیرت

که هر صباح و مساء شمع مجلس دگری
رمن بهصورت اصف که می برد پیغام؟

که پیاد گیر دو مصرع رمن بنظم دری^۶
بیا که وضع جهان را چنانکه من دیدم

گر امتحان مکنی می خوری و عم نخوری^۸
کلاه سروریت^۷ کج مباد بر سر حسن

که زیب بخت و سراوار ملک و تاج مری
بسوی زلف و رخت میروند و می آیند

صبا بغالیه سائی و گل بسجلوه گری^{۱۰}
چو مستعد نظر نبستی وصال معوی

که جام جم نکند سود وقت بی بصری^{۱۱}

دعای گوشه نشینان بلا بگرداند

چرا بگوشه چشمی بما نمی نگری^{۱۲}

بیاو سلطنت از ما بخر بحایه حسن

وزیر معامله عاقل شو که حیف خوری^{۱۳}

طریق عشق طریقی عجب خطرناک است

نمود پالاه، اگر ره بمقصدی نبری^{۱۴}

یمن همت حافظ امید، هست که بر

آزی اسامر تِلای لَیْلَه الْقَمَرِ^{۱۵}

ورن نزل ۲۵۲ مفاعیل مفاعیل همن (بحر محتض مثمن معین معجوف)

- ۱ - طویل: بضم اول و فتح دوم و سکون سوم مجازاً یعنی وابسته و تابع و تبع، بزرگوار، کنیز، نعل ۲۵۲ شماره (۵) - معنی بیت: آخرش آدمیزاد او و مرسته پیچ وجود عشق است، پس تو هم در مهرورزی احلاصی نشان بده تا نیکمخت شوی ۲ - معنی بیت: ای سرور جهد کن و بر هر عشق بهره ای بدست آور تا معیول درگاه معیوب شوی، چه برده هیبتاک را کس خریدار باشد ۳ - عذر بیم شبی موصوف و صفت سبی ۴ - معنی بیت: باده بامدادی نوشیدن و خواب خوش صبحگاهی سس آست، بر حیر و بعدر خواهی شبانه و گریستن سحرگاهی همت گمار ۵ - معنی بیت: ای سرور بگانه خوش حرکات در عرصه عشق ریاروشی شگفت کار و افسوگری، چه از دیده مر پنهان ولی در چشم در پیدانی ۶ - صبح اول شام - معنی بیت: در رشک آنکه هر بامداد و شامگاه محفل افروز بزم انجیری، جابه ای پاک بیدلان در تنش حسرت گداحت ۷ - نظم دری: موصوف و صفت، شعر پارسی دری یعنی مسلوب بربار یا اصطلاح امروز زبان رسمی پارسیان معیار ۸ - معنی دو بیت: کیست که از من پیامی بدرگاه نصف رمان وریر عصر برساند که پس دو مصرع از سخن مرا بشعر پارسی دری محاطر بسیار بهاد و جان غارت را آنگونه که من شباحتم و آرمودم، اگر موه از من کنی، باده میوشی و غصه خوردن را رها میکنی ۹ - کلاه سروری: تشبیه صریح - سر حسن، تارک جمال، استعاره مکب - معنی بیت: بر فرق جمال تو ناج بررگی همواره داست و استوار بماناد، چه تو آرایش طالع و شایسته فرمانروائی و دیهیم مهر بر تارک منی ۱۰ - معنی بیت: بآزروی دیدار گسیو و چهره تو نسیم بهار بمشک افشانی میردازد و ماه در آسمان بعباس میشود ۱۱ - بی بصری، کوری و ناپیایی، اسم مصدر مرکب از صفت و بای مصدری - معنی بیت: چون مادگی و شایستگی آن نداری که دیده بیدار معشوق روشن کنی، آهنگ وصال مکن که بجام جهان مای جم باده بیند نظر توان کرد ۱۲ - معنی بیت: دعای حیر گوشه گیران کوی محبت بلاگردان تست، پس چرا بدیده عجبی به عاشقان خود نگاهی نمیکنی ۱۳ - معنی بیت: بیا و با سرمایه زیبایی فرماتروائی بر دلهای ما را بدست آور و این دادوستد را فراموش مکن که در مع

خواهی خورد ۱۴ - معنی بیت: راه عاشقی را می سوار دشوَر و پر از مهلکه است، پناه بر خدا، اگر راه به‌خوبی مرشدی دل آگاه بیایی تا ترا دستگیر شود و بسر منزل مقصود برساند و از گمراهی برهاند ۱۵ - معنی بیت: بفرح‌دگی و میحنت دعای حافظ امید میرود که یار دیگر بیم که با لیلای خود (محبوب خود) در لب مهنای افسانه می‌گوسم.

غزل ۴۵۳

ای که دایم بخوش مغروری
گر ترا عشق نیست معذوری^۱
گردِ دیوانگان عشق مگرد
که بعقل عقیله^۲ مشهوری
مستی عشق نیست در سر تو
رو که نو مست آب انگوری^۳
روی زردست و آه | درد آلود^۴
عاشقانرا دوی رنجوری^۵
بگذر از سام و سنگ^۶ خود حافظ
ساغر می طلب که مخموری

ورن غزل ۴۵۳: ماعلان معانی ابر حجب مستس معجون اصلم

۱ - معنی بیت: ای آنکه پیوسته فریفته خویشی، اگر از عشق بیخبری، عذرت خواسته است، چه مفرور از عشق بویی نتواند برده سعدی گوید:

تو در کمند می‌ناده‌ای و مخموری از آن بسعوب پیاروی خویش مغروری

۲ - عقیله: بفتح اول و کسر دوم گرامی از هر چیزی، صفت عقل - معنی بیت: پیرامون آن‌ها که از تأثیر عشق مجنون شده‌اند مرو، چه تو بد داشتن سرد گرامی و عقل رسا شهرت داری که مصلت جوی است نه عاقبت سوز ۳ - معنی بیت: تو مست پادۀ محبت بیستی، برو که این سر مستی تو از شراب انگور مست سعدی گوید:

از شراب عشق چنان مست شو که بچه عقلت می‌برد و شر است و آب

۴ - معنی بیت: داروی بیماری عشق چهره زرد و آه دردناک است که سرانجام عاشقان را به‌وصول میرساند و دردشان را درمان می‌کند؛ در صفحه ۵۵۵ جامع سبع دیوان حافظ تألیف مسعود فرزند در چند نسخه گواه رنجوری به‌جای دوی رنجوری آمده که بر متن ترجیح دارد که معنی بیت چنین میشود. شاهد بیماری

عشاق چهره زرد و آه کشیدن از سر دودست ۵ - نام و ننگ: شهرت و نامجوئی - معنی بیت: ای حافظ، از شهرت و نامجوئی اعراس کن و باده معرفت بجوی تا حمار جاه طلبی را از سر تو دور کند

غزل ۴۵۴

ز کوی یار می آید نسیم بادِ نوروzy
ازین بادارمند حواهی، چراغِ دل^۱ برافروzy
چو گلِ گر خرده^۲ داری، خدا را صرفِ عشرت کن
که قارون را غلظها داد سودایِ زرانسوزی
ز جامِ گل^۳ دگر بلبل چنان مستِ میِ اعلست
که زد بر چرخِ فیروزه صیبرِ تختِ فیروzy^۴
بصحر را رو که از دامنِ غبارِ غم^۵ بیفشای
بگلزارِ آی کز بلبلِ غزل گفتن بیاموزی
چو امکانِ خلود،^۶ ایدل، درین فیروزه ایوانِ بیست
مجالِ عیشِ فرصتِ دان بفیروzy و بهروzy
طریقِ کام بخشی چیست ترکِ کامِ خود کردن
کلاهِ سروری آست کز این ترک^۷ بردوری
سخن در پرده میگویم، چو گل از غنچه بیرون آی
که پیش از ببح روزی نیست حکمِ میرِ نوروzy^۸
ندائم نوحه قمری^۹ بطرفِ جو بیاران چیست
مگر او نیز همچون من غمی دارد شبانروzy؟^{۱۰}
منی دارم چو جان صافی و صوفی میکند عیش
خدا با هیچ عاقل را مبادا بخت بدروzy^{۱۱}
جداشد بار شیرینت کنون تسهائین، ای شمع
که حکمِ آسمان ایتست، اگر سازی و گرسوزی^{۱۲}
بمحبِ علم^{۱۳} نتوان شد ز اسبابِ طرب محروم
بیا ساقی که جاهل راهی تر^{۱۵} میرمدروzy^{۱۴}

می اندر مجلسِ آصف بنوروزِ جلالی^{۱۷} نوش

که بخشد جرعهٔ جامت جهان را سازِ نوروزی

نه حافظ میکند تنها دعایِ حواجه نور ایشاه

ز مدحِ آصفی^{۱۸} خواهد جهان عبیدی^{۱۹} و نوروزی^{۲۰}

جنابش پارسا یا نراست محرابِ دل و دیده

حبیش^{۲۱} صبح غیزانراست روزِ فتح و فیروزی

ورن عرب ۲۵۲. مفاعیل مفاعیل مفاعیل (بحر هج مثنی سالم)

۱- جراح دل: تشبیه صریح - معنی بیت: از گوی دوست دم باد بهاری میرسد، از این سیم اگر یاری بجویی شمع دلت افروخته شود ۲- حرد: ربرهٔ هر چیز، در اینجا مراد اندکی زر و سیم - معنی بیت: ترا بعداً سوگوند اگر اندکی زر و سیم داری مانند گل در ریخ خوشدلی صرف کن که اندیشهٔ باطل در اندوختن قارون را دچار خطاها کرد ۳- جام گل تشبیه صریح ۴- محبت فیروزی: در لغت ساهه دهخدا دیده شد ظاهراً آهنگی در موسیقی بوده است - معنی بیت: بلبل از سماع گل آنگونه سرمست باد که لعل فام است که بر آسمان با فلک بیدگون نوای معروف محبت فیروزی را شنیدند کرد ۵- غبار غم: تشبیه صریح - معنی بیت: بدست سیر و حرم روی آور ما گردانده و دامن خاطر برداشتی و بگلستان روان شو تا از هزار دستان سرود عاشقانه فراگیری ۶- جلوه: بزم اول جاودانه ماندن - معنی بیت: دلا چون میسر بیست که در زیر طاق بنگون آسمان جاودانه ماند، فرصت خوشدلی را پیروزی و سعادت غیبت شمار و قدر وقت را بشناس ۷- ترک: بفتح اول و سکون دوم هر یک از بحثهای کلاه و حمله - معنی بیت: اگر میخواهی که مسراد ترا بدهند، خواهشهای نفس را ترک کن، تاج بررگی و ریاست تو آست که از این ترکها (بحثها) دوخته شود بکنایه مقصود آست که هر یک از ترکهای کلاه تو باید نمودار ترک کردن خواهش نفسانی باشد ۸- مهر نوروزی: مخفف امیر نوروزی یا فرمانروای روزهای آغاز سال نو، موصوف و صفت: در قدیم رسم بوده است که برای دفع چشم‌رحم از سلطنت پادشاه چند روز پیش از سورور یکی از چاکران درباری را ظاهراً شاه می‌خواندند و فرمان وی را تنها پنج شش روز اطاعت می‌کردند و پس از آن پادشاه بکار سلطنت می‌پرداخت - معنی بیت: مطلبی سر بسته با تو در میان می‌بهم مانند گل از حجاب شیشهٔ چهره بنما و جلوه‌گری آثار کن که هر صفت عیش تو نیز مانند حکمرانی امیر نوروزی موقت است و افزونتر از پنج شش روز نباشد ۹- قمری: بضم اول و سکون دوم و کسر سوم، پرده‌ای ایست از رامنه کیوترا... و بقدر و اندازهٔ یک کیوترا متوسط است (نقل از فرهنگ معین) ۱۰- شبانوروزی: شبانه‌روزی، صفت سببی، عم موصوف ۱۱- معنی بیت: پادشاهی بی‌باکی جان مراست و صوفی بر آن عیب می‌گیرد الهی هیچکس گرفتار طالع ساسارگار نشود و بکنایه مقصود آنست که با صوفی نادان قرین نگردد ۱۲- معنی بیت: ای شمع مومین، عمل یار دلپذیرت از تو جدا گشت و اکنون سر نوشت تو تنها ماندن است، چه بتسیم و رحمت بکوشی و چه سائل و اطمینان در آتش غم بگذاری، ای

قصای آسمانی است و تعبیر معنی یابد ۱۲ - عجب عدم بهم اوان و سکون دوم غرور دانش ۱۵ - همی تر
 بفتح اول و کسر دوم آسانتر و بی رنج تر - همی محض همی صفت مشبه است یعنی آنچه بی دست و پا
 برسد و خوردنی و نوشیدنی گوارد، مشتق از مصدر هاء به فتح اول گوارده گردید ۱۶ - روری، رزق -
 معنی بیت: هروردنش از موجهات حوشدلی و شادی بعد خوردن بی بهره داشتن ای نوشگر (ساقی) پیایانده
 بده، چه نادان برزق آسانتر و بی مشقت تر دست می یابد ۱۷ - نورور جلالی، جشن نوروز که در زمان
 جلال الدین ملک شاه طبق تقویم خلای در آغاز برج حمل شب شد (نقل از نامه دهخدا) ولی در این بیت
 چنانکه مرحوم علامه فردوسی در حاشیه صفحه ۳۱۸ دیوان حافظ نوشته اند: بهام است بین تاریخ جلالی
 معروف و لقب مسوخ حواجه درین غزل جلال الدین نور شاه وزیر شاه شجاع - معنی بیت: بر وفق تاریخ
 جلالی می در بزم صاف روزگار خواجه جلال بدین نور به نوش، چه یک جرعه و آشام از ساغر تو به عالم
 سار و برگ از استه بهاری را اعطا کند ۱۸ - مدح صفت موصوف و صفت بسی از آصف ۱۹ -
 عهدی، یکسر اول آنچه در روز عید بر برگ تران بکوچکر دهد ۲۰ - خوردوری، صفت جانشین موصوف
 مرکب از نورور و بای سست، هدیه ای که در جشن نورور یکی داده شود ۲۱ - همین، بفتح اول و کسر دوم
 پیشانی - معنی بیت: درگاه حواجه جلال الدین نور شده محراب دل و جسم پر مهر گاران ست و پیشانی
 مبارکش برای سحر خیران و شپارداران مایه گشایش کار و عله بر دشمنان.

غزل ۴۵۵

عمر بگذشت به بیحاصلی و بسوالهوسی^۱

ای پسر حام میم ده که به پیری برسی^۲

چه شکرهاست در این شهر که قانع شده بد

شاهبازان طریقت بمقام مگسی^۳

دوش در خیل غلامان درش میرفتم

گفت: ای عاشق بیچاره تو باری چه کسی^۴؟

با دلِ خون شده چون نافه خوشش باید بود

هر که مشهور جهان گشت بمشکین نفسی^۵

لَمَعَ الْبَرْقُ مِنَ الطُّورِ وَ اسْتَبَهَ

فَنَقَلَنِي لَكَ أَتَى شِهَابٌ قَبَسُ^۶

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

و^۷ که بس بیخبر ز غفلت^۸ چندین جرسی^۹

بال بگشا و صغیر از شجر طویی^۱ زن

حبیب باشد چو تو مرغی که اسیرِ قفسی

تا چو مجمر^۲ نفسی دامنِ جامان گیرم

جان نهادیم بر آتشِ رسیِ خوشِ نفسی

چند پیوید بهوایِ تـوزهرِ مو حافظ؟

بِسْرَاللَّهِ طَرِيقاً پَکْ یا مُلْتَمِسِ^۳

ورن غزل ۴۵۵: فاعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل مثمن معیون محذوف)

۱- بوالهوسی: هوسرایی، املائی صحیح این کلمه در سیاق فارسی بوالهوسی است چه این ترکیبی است

از پیشوند بل فارسی بمعنی پرو بسیار و هوس و بای مصدری نظیر این پیشوند در کلمه بلکامه و بلکارار دیده میشود ۲- معنی بیت: رنگدانی بهوسرانی بی نتیجه سیری شد ای هرزد، ساغر باده پیاور و بهما بده که از

خداوند میخواهم که رنده سامی و پیر شوی ۳- معنی بیت در صفحه ۵۵۸ جامع سبع دیوان حافظ تألیف مسعود هرزاد در یک نسخه به شکار مگس بجای مقام مگس آمده که بر متن ترجیح دارد. اینک معنی بیت

بهر دو وجه: بدانم درین شهر چه جلوه‌های فریبده و خوشی است که سالکان شاهین پرور از طریق معرفت را از سیر در جهان بریں بار داشته و به صد یک مگس قانع ساخته است (بسا بحقام یک مگس خرمسد داشته

است) ۴- معنی بیت: دیشب در جمع چاکران درگاه وی راه می‌سیردم، بار گشت، ای بیدل ناتوان تو بهر حال کسی بستی که غلامی درگاه ما را شایسته باشی ۵- معنی بیت: آنکه به صاحب نفسی و دم خوش شهره آفاق

گشت، باید مانند ماهه یا دل خویش سازد و خوش نفس و شیرین سخن باشد ۶- معنی بیت: بوی از کوه طور درخشید و من آن را دیدم، پس شاید برای تو پاره‌ای آتش افروخته پیاورم- مرحوم فروسی در حاشیه صفحه

۳۱۸ دیوان حافظ نوشته‌اند: اشاره بآیه شریفه فلما هوی موسی الاجل و صار باهله انس من جانب الطور نارا الخ و بیر ایل آیه: اد قال موسی لاهله انی آنست باراً سأتیکم مها بحیراً او آنیکم بشهاب قبی لعلکم تصطلون، و

انس از باب افعال چنانکه در دو آیه شریفه ملاحظه شد همیشه معنی بنفس است و متعدی بیاه استعمال شده بنابراین «آنست به» در بیت خواجہ از ضرورت شعر و به رانده خواهد بود چنانکه مشهود است تعلیمی دارد

بدانسان حصرت موسی در آنگاه که پیمان حمت کرد برای حصرت تمعیب را پیاپیان رساند و با اهل بیت خویش از حضور آنحصرت بفرانه و دیار خود باز میگشت ناگهان آتشی از سوی کوه طور دید، با اهل بیت خود

گفت در اینجا درنگ کنید که من آتشی از دور می‌بینم. بیک میروم تا شاید از آن خبری آوردم یا برای گرم شدن شما پاره‌ای از آن برگیرم، چون موسی بر دپکی آتش رسید از جانب وادی ایمن در آن بقعه مبارک از

درخت مقدس مدائی شنید که ای موسی آگاه باش که من هدای یکتا پروردگار جهانیا تم ۷- وه بفتح اول از اصوات یا شبه جمله است برای بیان تعجب و افسوس یعنی در شگفتیم و افسوس میخورم ۸- غلعلی: بضم

اول و سکون دوم و ضم سوم باتگ و آواز ۹- جرس: بفتح اول و دوم رنگ و درای- چندین جرس:

زیگهای بسیار، صفت موصوف ۱۰ - طویی، بضم تول و لف معصومه در آخر نام درختی است در بهشت -
معنی بیت: پرواز کن و از سرشاخار درخت بهشتی طویی آوار در ده، در هم آید که تو، پرنده خوش آوا
گرفتار تنگنای نفس باشی ۱۱ - مجمر: بکسر ول و سکون دوم و فتح سوم عود سور - معنی بیت: تا مانند
عود سوز یک نفس دستم بدان یار برسد جان عزیز را برای دم خوش یاقین بر آتش غم بھادیم باین امید که
یاری بر ما گذاری آرد ۱۲ - معنی بیت: حافظ تا کی بدوستاری تو بهر سودوان رود، ای مطلوب من،
خداوند راه رسیدن مرا بسوی تو آسان سازد

غزل ۴۵۶

نو بهارست در آن کوش که خوشدل باشی
که بسی گل بدمد بارو تو در گل باشی^۱
من نگویم که کنون ما که نشین و چه بنوش
که تو خود دای، اگر زیرک و عاقل باشی
چنگ در پرده همین مبدعت پسند ولی
و عظمت آنگاه کند سود که قایل باشی^۲
در چمن هر ورقی دفترِ حالی دگر صفت
حیف باشد که ز کار همه غافل باشی^۳
نقدِ عمرت^۴ ببرد غصه دنیا بگزاف
گر شب و روز درین قصه مشکل باشی
گر چه راهیست پراز بیم زما تا بر دوست
رفتی آسان بود از واقف منزل باشی^۵
حافظا گر مبدد از بخت بلندت باشد
صیرِ آن شاهدِ مطبوع شمایل^۶ باشی

وزن غزل ۴۵۶. فاعلاتن فاعلاتن فعلى (بهر رمز منمن مخبون اصلم)

۱ - معنی بیت: بهاری تازه و حرم است، در کار خوشدلی و عیش جهد کن که گلهای بسیار باز خواهد
روئید و در آن حال تو در زیر خاک خواهی بود؛ میان گل بضم اول و گل بکسر اول مراعات تجنیس ناقص
شده است ۲ - معنی بیت: چنگ با غصه خود نتواند در میزند، اما بصیحت آن زمان سودمند می افتد که تو

پدیرای موعظه باشی ۳ - معنی بیت: هر برگي در جمن باغ دهر و جد و سروری جداگانه است، دریغ باشد که تو از حال همه آثار صنع الهی بیخبر باشی ۴ - بند عمر، سرمایه رندگانی، تشبیه صریح - معنی بیت: اگر پیوسته گرفتار قصه دشوار غصه خوردن باشی، اندوه بی جهنم سرمایه رندگانی ترا بساطل و پیچوده میرساند ۵ - معنی بیت: هر چند راه مانع پیشگاه یار یساکست، اگر مهرلشاس باشی، سیر و سلوک هر تر دشوار نیاید ۶ - مطبوع شمایل بکوجهره و حوش ایدام صفت ترکیبی، شاهد موضوع، سعدی گوید: شمایلی که در اوصاف حسن ترکیش محال مطلق نباشد ریان گویا را

غزل ۴۵۷

هزار جهد بکردم^۱ که یارِ من باشی
 مراد بسخشی^۲ دلِ بیقرارِ من باشی
 چراغ دیده شب زنده دارِ من گردی
 آنجی خاطرِ امیدوارِ من باشی^۳
 چو خسروانِ ملاحه به سدگان نازند
 تو در میانه حدادندگانِ من باشی^۴
 از آن عقیق^۵ که خونین گدگم ز عسوة^۶ او
 اگر کنم گله، غمگسارِ من باشی
 در آن چمن که بتان^۷ دستِ عاشقان گیرد
 گرت ز دست برآید نگارِ من باشی
 شبی بکلبه احرار^۸ عاشقان آئی
 دمی آنجی^۹ دلِ سوکوارِ من باشی
 شود غزاله خورشید^{۱۰} صید لاغرِ من
 گر آهونی چو نو یکدم شکارِ من باشی
 سه بومه کسز دو لب ت کرده وظیمه^{۱۱} من
 اگر ادا نکنی^{۱۲}، قرض دارِ من باشی
 من این مراد بمینم بخود که نیه شبی
 بهایِ اشکِ روان در کنارِ من باشی^{۱۳}؟

من ار چه حافظ شهرم، جوی نمی‌ارزم

مگر تو از کرم خویش یار من باشی^{۱۲}

وزن وزن ۴۵۷: مفاعلاتن مفاعلاتن مع لن (بهر محبت مشن مطبون اصلم)

- ۱ - هزار جهد بکردم: کوشش بسیار ورزیدم، از هزار میانه در جهد و کوشش مقصود است نه عدد
- معین ۲ - مراد بحث: کام بحث با برآورده کام صفت مرکب د علی ۳ - معنی بیت: (کوششها کردم) که فروغ چشم من شوی که در فراق تو هر شب بیدار است و همدم و موسی دل مشتاق من گردی ۴ - معنی بیت: چون شهریاران کشور حس و شیرین مکی بجا کران خود پیانند تو در آن میان سرور و مولای من باشی ۵ - آن عمیق: با استعاره مقصود لب یار - معنی بیت: اگر از عقیق لب تو که من از سریش دلم غرق غوغاست، شکایتی کنم، امید است که تو غم کار مرا بغوری و اندوه از خاطر من بملطف ببری ۶ - یستان: با استعاره شاهدان و محبوبان ریا ۷ - احزان: بفتح اول و سکون دوم عصب جمع حزن - کلیه احزان: حایه عصباء تشبیه صریح ۸ - ایس: بفتح اول و کسر دوم موسی و همدم و دل آرام ۹ - سوکوارا: ماتم زده و گرفتار مصیبت، صفت مرکب از سوک (اسم) + وار پسوند انصاف و دارندگی، دل موصوف، من مصاف الیه ۱۰ - عزالته حورشد: بفتح اول آهوی مهر فروزان، تشبیه صریح - معنی بیت: اگر غرالی خوشحرام مانند تو یک نفس صید من گردد، در این حال آهوی مهر فروزیده شکاری برار و ناچیز پیش من خواهد بسود ۱۱ - وظیفه: مفرری و وجه معانی و مستمری ۱۲ - ادا مکی: بفتح اول نبرداری، ادا محقق اداء بمعنی پرداختن و گزاردن ۱۳ - معنی بیت: آیا من باین آرزو حواهم رسید که یک تیشب تو بجای سرشک جاری در بر من بباری ۱۴ - معنی بیت: اگر چه من در این شهر حافظ قرام و آن را از بر مبعوام، یک جو ارش ندارم چو آنکه تو با برگوری و عنایت خود پایمرد و دمسگیر من شوی.

غزل ۴۵۸

ایدل آندم که حراب از می گسلگون باشی

بی‌زر و گنج بهد حشمت قارون باشی^۱

در مقامی که صدارت^۲ بفقران بخشند

چشم دارم که بجاه از همه افسرون باشی

در ره منزل لیلی که خطر هاست در آن

شرط^۳ اول قدم آنست که معجون باشی^۴

نقطهٔ عشق^۱ نمودم بتو هان سهو مکن

ورنه چون بنگری، از دایره بسیرون باشی^۲

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

کی روی، ره ز که برسی، چکنی، چون باشی^۳

تاجِ شاهِ طلبی، گوهرِ ذاتی بنمای

ور خود از تختهٔ جمشید^۴ و فریدون باشی

ساغری نوش کن و جرعه بر افلاک فشان

چند و چند از غم ایام جگر خون باشی^۵

حافظ از فقر مکن ناله که گر شعر اینست

هیچ خوشدل نپسندد که تو معزون باشی^۶

وزن غزل ۲۵۸: ماعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن (بحر رمل منمن معیون اصلم)

۱- معنی بیت: دلا، در آن نفس که سر مست از پادۀ معرفت شوی و خودی و خودپرستی را بفراموشی

سیاری، آنگاه بی داشتن رد و سیم صد بر در جلال و شکوه قارون توانگری و غنای دل خواهی داشت ۲-

صدارت، به فتح اول صدر نشینی، بالاتر نشینی - معنی بیت: آنجا که بدویشان نیامد درگاه انهی صدر نشینی

دیوان قرب را میدهند، امید دارم که مقام تو در همه برتر باشد ۳- معنی بیت: در طریق وصول بکوی معشوقی

که لیلای نسته دشواریها و مهلکه هاست، لارمه گام نخستین است که معجون وار در طریق عاشقی دیوانه و

سرگشته باشی ۴- نقطه عشق، مرکز دایره عشق، متعارف مکتبه - معنی بیت: مرکز دایره عشق را بتو نشان

دادم، زلهار فراموشی نشود و گریه چون بحدوث آن، خویش را از حرم عشق خارج بمانی ۵- معنی بیت:

مصراع اول این بیت در غزل ۲۵۵ بهمین صورت دیده میشود

کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیشی ره که بس بیخبر از غفلت چندین جرسی

۶- تختهٔ جمشید: بهمن اول و سکون دوم نژاد جم پادشاه باستانی ایران - معنی بیت: اگر افسر شهریاری

میجویی، جوهر فطری و استعداد ذاتی خود را نشان بده، اگر چه از نژاد جمشید و فریدون باشی، مقصود آنست

که شرف و بردگی پدران برای تو سودی نخواهد داشت ۷- معنی بیت: جامی نوش و جرعه ای از ساغر

خود بر گردون پاش، ناکی و نا چند از اندوه روزگار عمیقی بود و جگری پر از خون داشتن، مقصود آنکه از

غم خوردن بس کن و بشادی کوش ۸- معنی بیت: حافظ، از تنگدستی و درویشی منال که اگر سحر

مظلوم تو چنین اردنده باشد در جهان معنی دولتمندی و هیچ بیکدل خوش ندارد که اندوهگین بمانی

غزل ۴۵۹

زین خوش رقم که بر گل رخسار^۱ میکشی
 خط بر صحیفه گل و گلزار میکشی
 اشک حرم نشین نهانخانه مرا
 ز آنسوی هست پرده بهار میکشی^۲
 کس اهل روی^۳ چو باد صبارا بسوی زلف
 هر دم بقید سلسله در کار میکشی
 هر دم بیاد آن لب میگون و چشم مست
 از خلوتم بهخانه خمار^۴ میکشی
 گفتی: سر تو بسته فتراک^۵ مآشود
 سهلست، اگر تو زحمت این بار میکشی
 با چشم و ابروی تو چه تدبیر دل کنم؟
 وه زین کمان که بر من بیمار میکشی^۶
 باز آکه چشم بد زحمت دفع می کند
 ای تازه گل^۷ که دامن ارین حصار میکشی
 حافظ دگر چه می طلبی از نعیم دهر^۸؟
 می میخوری و طره دلدار^۹ میکشی

وزن غزل ۴۵۹: معرول فاعلات مدعیل فاعلی (بهر مصارع مثمن اخرب مکفوف محذوف)
 ۱- گل رخسار تشبیه صریح - معنی بیت: از طرح دیدیری که با زلف خود بر رخسار رسم میکنی.
 قلم محو بر دفتر گل و گلستان میکشی ۲- معنی بیت: مرثکه ر که در نهانخانه چشم من خلوت شهن استه
 از پس هست پرده دیده بیرون میکشی و آشکار میساری ۳- کاهل روی: صفت مرکب فاعلی یعنی سست پو -
 معنی بیت: سست پوئی افتان و حیزان مانند باد صبارا بهوای بوش خوش گیسوی خویش هر نفس پای در
 رنجیر به حرکت و جنبش و امیداری؛ مقصود آنکه عاشق ناتوان را بر عشق و روی صحت بر می انگیزی ۴-
 خمار جمع اول و تشدید دوم می فروش - معنی بیت: هر نفس مرا بیاد لب لعل فام و چشم مسخور خود را
 خلوت خانه سرای می فروش میبری تا مگر با نوشیدن باده از بند غم رها شوم ۵- فتراک: بکسر اول و

سکون دوم ترک بند یاد و الهی باریک که در رین اسب آویزد — معنی بیت: ای محبوب، گفتمی که سر عاشق باید بر هتراک معشوق آویخته شود، اگر تو ریج و رحمت این کار را تحمل کنی، از نظر مادشوار سیس و بجان و دل می‌پذیریم ۶ — معنی بیت: با وجود افسون چشم و ابروی تو نمیتوانم چاره‌ای برای دل شیدای خود گمها شگفتا از این کمان جفا که بر من میکشید و قصد جانم میکنی ۷ — تاره گل با ستاره یار گلندام مقصود است — معنی بیت: ای گل تاره و با طراوات که درین حار با چیز (با ستاره مراد عاشق خاکسار) اعراض میکنی پلز گرد که حار وجود من بلا گردان چشم بد از جمال نسب ۸ — نیم دهر: بفتح اول و کسر دوم نعمت و اسباب شادکامی روزگار، اصاحه تحصیصی ۱۰ — میکشید: سوی خود میآوری و چنگ در میری.

غزل ۴۶۰

سَلِّمْنِي مُنْذُ حَلَّتْ بِالعِرَاقِ
الاقى مِنْ نَوَاهَا مَا اَلَفْتِي^۱
الا ای ساروان^۲ منزل دوست^۳
الی رُکبایکم طال اَشْتِیامی^۴
خرد در زنده رود انداز و کسی نموش
بگلاینگ جوانان عراقی^۵
رَبِیعُ العُزْرِ می مَرَعی حِیَاکُمُ
حَمَاکَ اللهُ بِا عَهْدَ التَّلَاقِی^۶
بیا ساقی بده رطل گرانم^۷
سَقَاکَ اللهُ مِنْ کَسَائِی دِهَاقِ
جوانی باز می‌آرد بیام^۸
سماع چنگ^۹ و دست افشان ساقی^{۱۰}
می باقی بده تا مست و خوشدل
بیاران برفشانم عمر باقی^{۱۱}
دروغم خون شد از نادیدن دوست
آلا نَفْساً لِاَبَامِ الْفِرَاقِ^{۱۲}

دُموعی بَعْدَکُم لَا تُخَيِّرُوهَا
 لَکُم بَحْرٌ عَمِيقٌ مِّنْ سَوَاقِی^{۱۱}
 دمی با نیک خواهان متفق باش
 عِیمَتِ دَانِ امُورِ اِتِّفَاقِی^{۱۲}
 بساز ای مطرب خوش خوان خوش گو
 بَشَعْرِ فارسی صوتِ عراقِی^{۱۳}
 عروسی بس خوشی، ای دختر رز
 وَلِیْ گَه گَه سزاوار طلاقِی^{۱۴}
 میحای محَرَد^{۱۵} را بَسرازد
 که با حورشید سارد هم وثاقِی
 وصالِ دوستانِ روزی ما نَیست
 بَسْخَوَانِ حَافِظِ غَزَلِهایِ فِراقِی^{۱۶}

وردن حرف ۴۶۰ معانی معانی فصول (بهر شرح مدنی محدود)

۱ - معنی بیت: سلیمی (مراد معنوی من) از نگاه که بر عراق فرود آمد (و رحل اهانت افکند)، می بینم از درویش، آنچه می بینم (مقصود است که سحت گرفتار رنج و عذاب هجرانم) ۲ - ساروان: ساربان، شتریان، اسم مرکب از سار یعنی سر و وان پسوند نگهانی و محافظت ۳ - معنی بیت: هان ای شتریان که بمنزل پار میروی و کجاوه دوست را میبری، آرزومندی من بسوار شدگان این کجاوه ها ابرونست ۴ - معنی بیت: خرد را هر رودخانه رنده رود (ارنده رود) بشکلی و باوار هر ارستان حامد و دلپذیر جوانان عراقی باشد بخور ۵ - معنی بیت: بهار زندگی در چراگاه ویژه شمس است، ای روزگار دیندار خداوند ترا نگهداری و حمایت کند ۶ - رطل گران: صبح اول و سکون دوم پیمانه بزرگ و گرانسنگ، موصوف و صفت - معنی بیت: ای ساقی، بشتاب و بس پیمانه بزرگ باده بده، خدا ترا از جامی سرشار میراب کند ۷ - سماع چنگ: به فتح اول شنیدن آواز چنگ ۸ - دست افشان: دست افشانی و رقص، اسم مصدر ۹ - معنی بیت: باقیمانده باده را ببر در جام بربر و ببا بده تا سرمست و شاد رنگی جاوید را شاربازان کنم ۱۰ - معنی بیت: دلم از دیدار باکرده دوست غرق حوس است؛ هان روزگار هر قی مایود باد (حد و بند مایود سارد اسم عراق را) ۱۱ - معنی بیت: اشکهای مرا که پس از شما و دور از شما میرسد، حوار و حقیر منماید، چه بسیار دریای ژرفی که از جویها پدید آید ۱۲ - امور افتاقی: موصوف و صفت سبی - معنی بیت: یک نفس با ما یاران نیک اندیش و متفق سازگار و دمساز باش و کارهایی را که گاهی اتفاق می افتد از قبیل مصاحبت دوستان باید بسود

خود شمرده؛ یا مقصود این است که کارهای را که از روی اتفاق و یگانگی دست دهد باید غیبت دانست ۱۳ — معنی بیت: ای رامشگر خوش آواز که ترا مهمای دلپذیر معنایی در کالبد سخن مظلوم پارسی بسا آهنگ عراقی یا در برده عراق سرودی بسار ۱۴ — معنی بیت: ای دختر ناک ای پادشاه، عروسی بسیار دلبذیری، اما گاه شایسته آنی که از تو جدائی جویند؛ بکنیه مقصود آنکه همیشه باید پادشاه نوشی کرد ۱۵ — مسیحیای مجرد؛ موصوف و صفت — معنی بیت: شایسته حضرت مسیح که رفیق علائق دیوی رسته بود، آست که از نظر رحمت مقام باآسمان برود و با مهر جهانتاب در ملک چهارم همجاده شود مولوی گوید. جهانهای چو عیسی سوی چرخ برآید — عم نیست اگر ره نبود لایله حیری را ۱۶ — غزلهای عراقی: موصوف و صفت نسبی — معنی بیت: وصل پاران قسمت ما نیست، ای حافظ چاهم هجران را بساز و برخوان.

غزل ۴۶۱

كُتِبَتْ قِصَّةُ شَوْقِي وَمِسْئَمِي بِاَكِي

بیا که بی تو بسجان آمدم رغنماکی^۱
بسا که گفته‌ام از شوق بادو دده خود

اَبَا مَازِلَ سَلَمِي قَبَائِنَ سَلَمَاكِ^۲
عجب واقعه و عریب حادثة

اَنَا اَصْطَرْتُ قَتِيْلًا وَقَبَائِلِي شَاكِي^۳
کرارسد که کند عیب دامن پاکت

که همچو فطره که بر برگ گل چکد پاکي^۴
زخاک پاک تو داد آب روی لاله و گل

چو کِلک صِغ رَقَم ز دَبْأِي وَخِشَاكِي^۵
صبا عبیرفشان گشت، ساقیا، برخیز

وَهَابِ شَمْسَةَ كَرَمٍ مُطَيَّبِ رَاكِي^۶
دَعِ التَّكَاثُلَ تَخَنَّمْ فَقَدْ جَرَى مَثَرُ

که زادره روان چستی است و چالاکی^۷
اثر نماند زمن بی شمایلت آری

أَرَى مَآثِرَ مَخْبِيَّاتٍ مِنْ مُحَيَّاكِ^۸

زوصف حسن تو حافظ چگونه بطق زند

که همچو صبح خدائی و رای ادراکی

وزن غزل ۴۶۱: مفاعیل مفاعیل مع ی (بحر مجتث مشن مخبون اصل)

۱ - معنی بیت: داستان اشتیاق بدیدر دوست را بوشم و چشم من گریبان است؛ بشتاب که جدا در تو از غمگینی جام بلب رسید به یادآوری: بر طبق قواعد صرف عربی باکی، شاکسی، راکی را که تسوین دارد و در قافیه باید پاک شاک راکی بوش و کسر را مانع از خواهد. ۲ - معنی بیت: در اشتیاق بدیدر تو بارها باد و چشم خود چین گفتم. ای سرنگاه سلسی (مقصود معشوق من) سلسی تو (سلمای تو) که جاست ۳ - معنی واقعه، پیش آمدی شکسته صفت و موصوف و همچنین است غریب حادثه - معنی بیت: پیش آمدی شکفت و رویداری کم نظیر است من که کشته عشق، شکستی و دردم ولی کشته من (معشوق) دادخواه و شاکسی است ۴ - آبی و حاکی آهریدگان بحری و بری، صفت جانشین موصوف - معنی بیت: آنگاه که حسامه آفریش نقش آهریدگان بحری و بری را میرد، روبرو و تاری بلاله و گل در عیار قدم تو بنشیند ۵ - معنی بیت: باد بهاری طغر میرا کند، ای ساحل، بر خیز و خورشید پاک (ماه تاب) را که خوشبوست و پاکیزه است، ببار و بده ۶ - معنی بیت: تن آسای و مست کوئی را راه کن تا سود بری؛ همانا مثلی سایرست که توفته بودگان راه عشق چاک و حلدی است ۷ - معنی بیت: جدا از چهره نکو و ایدام ربا و حوی بسک سوار من نشانی مانند آثار یک و نمایان زندگی خود را بر پر نور حصار تومی پییم و می شناسم ۸ - معنی بیت: حافظ میباید در وصف زیبایی تو سخن گوید، چه مانند کارهای خدائی سرور از حد دریافت و شجاعت میبایست.

غزل ۴۶۲

یا مَسْبِیاً بِحَاكِي دُرْجاً مِنْ لَآلِي

یارب، چه در خورد آمد گردش خطِ لالی^۱

حالی خیال و صلت خوش میدهد فریتم

تا خود چه نقش باز د این صورتِ حیالی^۲

می ده که گرچه گشتم نامه سیاه^۳ عالم

بومیدکی توان بود از لطفِ لایزالی^۴

ساقی بیار جامی وز خلوتم برون کش

تا در بدر بگردم فلاش^۵ و لا ابالی^۶

از چارچیز مگذر، گر عاقلی و زیرک

امن و شراب بینش معشوق و جای خالی^۲

چون نیست نقش دوران در هیچ حال ثابت

حافظ مکن شکایت نامی خوریم حالی^۸

صافیت جام خاطر در دور آصف عهد

فَمُ نَاسِئِی رَجِیفًا أَصْفٰی مِنَ الزُّلَالِ

اَلْمُلُکُ قَسَدَتَاهِیْ بِسُ حَذِیْ وَجِده

یارب که جاودان باد این قدر و این معالی

مسد هرور دولت کان شکوه و شوک

بسرهان ملک و دولت برونهر بوالمعالی

ورن غزل ۴۶۲ معنوی فاعلاتی مفعول فاعلاتی (بهر مصارع مثمن الخرب)

۱- معنی است ای دهانی که شباهت دود بدمیو هچهای از سر و از بدها، شگفتا، خط هلال دار سرده
 عدار بر پیرامون آن دهان چه براریده و مناسب است ۲- معنی بیت ایک صورت حالی وصال تو مرا سک
 هر لب مینهد، بدمام که با من این پندار بوجه خواهد کرد ۳- نامه سیاه سه نامه سا گناهکار ۴- لطف
 لایرالی مهربانی و کرم جاودانی- لایرال و لایرلی فتح باد بمعنی جاودان و سرمه مأخوذ از فعل مصارع
 مفرد معایب برال از مصدر روال ۵- فلاش منع او و شدید دوم باده پرست و خسرابانی و بی سام و
 نگ ۶- لایالی بضم سوم بی پروا و بی باک در سبب فارسی صفت است مأخوذ از فعل مصارع مسکلم
 وحده از مصدر میالاة بمعنی پروا داشتن- معنی بیت ای مداف، ساغر باده بده و از خلوت سرای ستهانی مرا
 بیرون بیرون پروا و بدها از این معناه بآن معناه برزم ۷- حای حالی موصوف و صفت، جای خلوت و
 فارغ از اغیار ۸- معنی بیت چون صورت مولود روزگار بهیچ وجه بر یک هزار نمی ماند، ای حافظ،
 شکوه را ها کی تا اکنون باده برشیم.

غزل ۴۶۳

سَلَامٌ أَقْبَهُ مَآکِرُ اللَّیَالِی

وَجَاوَبَتْهُ الْمَتَائِی وَالْمَتَالِی

عَلَى وَاِدَى الْأَرَاكِ وَمَنْ عَلَيْهَا

وَدَارِ بِالرَّئِیْ قَوْقُ الرِّمَالِ

دعاگویِ غریبانِ جهسانم وَدَعُوْا بِالتَّوَاتُرِ وَالتَّوَالِيِ^۱
 بهرمزل که دو آرد خدا را مگر دارش بسلفی لایزالی^۲
 منال ایدل که در رنجبر زلفش همه جمعیتش آشفته محالی^۳
 زخبط^۴ صدجمال دیگر افزود که عورت باد صدسال حلالی
 تو می‌باید که باشی^۵ ورنه سهلست زیان مایه جاه^۶ و مالی
 بر آن نقاش قسرت آمرین باد گو گریه کشد خط^۷ هلالی^۸
 فحیج^۹ راجتی فی کُلِّ جِی وَذِکْرُکَ مُوْنِیْ فِی کُلِّ حَالِ^{۱۰}
 سویدای^{۱۱} دل من تا قیامت مباد از شوق و سودای تو خالی
 کجا یابم وصال چون تو شاهی من بیدام رده لایبالی
 بخدا داند که حافظ را غرض چیست وَغَلِمْ اَللّٰهُ حَسْبِیْ مِنْ سَوَالِ^{۱۲}

ورن عزل ۴۶۴. معاینه معاینه معولن (بهر هرح سندس معنوف) باین صورت بر تقطیع میشود.

معائنات معاینات معولن (بهر وافر سندس معصوب مقطوف)

۱ - معنی دو بیت: تا شبها آید و بر آید و ... سیم دوم عود با سیم سوم آن هماهنگ گردد، درود خدا باد بر دانی ارادک و کسانی که در آن وادید و بر خانه ی که در لوی بر بالای تپه‌های ریگ است. ۲ - معنی بیت: بر آوارگان گیتی دعا میکنم و سوت و یایی دعا میخوانم. ۳ - لطف لایزال، مهربانی و کرم جوادانی.

موصوف و صفت ۴ - معنی بیت دلا، در سلسله گیسوی او باله و فریاد مکن که این پریشان حالی تو عین
 آسودگی خاطر و هراغ دل است، چه بارلف بار فریسی ۵ - حفظ باستعاره مراد خط عددی تو - معنی بیت:
 صدحسین دیگر بر جمال تو با روئین سیره عذارت افروزه گشت، ز جدا حواها هم که رسد گانی تو پند سال
 شخصی جلالتی برسد؛ نگاه کنید بقرن ۴۵۴ شماره (۱۷) ۶ - می باید که باشی، از افعال دوگانه سایب از فعل
 امر مؤکد حاصر معادل همانا باش - معنی بیت تو همان بش و سدرست بدن و اگر تو نباشی، تحمل حسارت
 حاصل در سرمایه و مقام آسان است. مقصود آنکه مایی و بهیج چیر لطفانی نداریم ۷ - معنی بیت بران
 صورنگر توانای صبح آفرین باید گفت که پیرامون ماه رخسار تو خط معنی سیره عذار را ترسیم کرد ۸ -
 معنی بیت هر زمان محبت تو مایه آسودگی دل هست و یاد تو در هر حال همدم ۹ - سوخدا، بضم اول و صبح
 دوم و سکون سوم محقق سوخدا و مصرع سود - معنی مرکز دل بر نگاه کنند بحرل ۱۵۷ شماره (۲) - معنی
 بت، مرکز یا میان دل من تار سحر را اشتیاق و غنچه عشق تو بهی جدا ۱۰ - معنی بت، جدا آگاهست که
 حافظ چه مقصودی دارد و علم خداوند بری دانستی خواسته و مطلوب من کفایت میکند.

غزل ۴۶۴

یگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی

خوش باش را که سود این هر دو را زوالی^۱

دروهم می ننگم کاند در تصویر عقل

آید بهیج معنی زین خوبتر مثالی^۲

شد حظ^۳ عمر حاصل گر زانکه با تو ماسارا

هرگز به عمر روزی، روزی شود وصالی

آندم که با تو باشم یک سال هست روزی

واندم که بی تو باشم یک لحظه هست سالی

چون من خیال رویت، جانان، بخواب سیه^۴

کز خواب می نبیند چشمم بحر خیالی^۵

رحم آر بر دل من کز مهر روی خوبت

شد شمع ناتوانم باریک چون هلالی^۶

حافظ مکن شکایت گروصل دوست خواهی

زین بیشتر بساید بر هجرت احتمالی^۶

ورن غزل ۴۶۴- معقول معلاتی معقول معلاتی (بحر مصارع منس اخرب)

۱- معنی یس: کار ریبائی تو مانند مهرورزی من بعد کمال رسیده شاد باش، چه این هر دو را سایودی
 باشد ۲- معنی یس: با خیال و پندار هم راست می آید که خرد تواند بهر حال بهتر از این نموده حسنی
 تصور کند ۳- حفظ: بفتح اول بهره سه معنی بیت اگر در همه عمر یک روز هم وصل تو قسمت ما شود بهره
 ما از زندگانی بدست آمده است ۴- معنی بیت: من صورت خیالی چهره ترا در رؤیا نتوانم دید، چه دیده من
 از حفتن جر خیال چیری نمی بیند ۵- معنی بیت: بردن من مهری آور که بسبب عشق و رری بر چهره نیکوی
 تو پیگرم راز و برادر مانند ماه یکنشبه است ۶- معنی بیت: ای حافظ، اگر خواهان پیوستن بسیاری شکوه
 مکی، تو باید بیش از این برگشتن بار هراق پردباری نمائی

غزل ۴۶۵

رفتم بباغ صمدی نسا چنم گلی

آندر بگوش ناگهم آواز بلبل^۱

مسکین چو من عشق گلی گشته مستلا

وانسرا چمن فکنده زهریاد علی

میگشتم اندر آن چمن و باغ و صیدم

میگشتم اندر آن گل و بلبل ناملی

گل بار^۲ حسن گشته و بلبل قرین عشق

آرا تفصلی^۳ نه و این را تبدلی^۴

چون کرد در دلم اندر آوار عدلیب

گشتم، چنانکه هیچ بماندم تحلی^۵

بس گل شکفته می شود این باغ را ولی

کس بی بلای خارنچیدست ازو گلی^۶

حافظ مدار امید فرج^۷ از مدار چرخ

دارد هزار عیب و ندارد تفضلی

۱ - معنی دو بیت: بامداد پگاه بهار روی آوردم با گلی بچشم، ناگهان آوای هزار دستانی بگوشتم رسید؛ بلبل بیچاره مانند من بیلای عشق گلی گرفتار آمده و در چمنی از یانگ خود غفلت و شوری پیا کرده بود. ۲ - یار دمسار و قرین. ۳ - تفصل بکوتی کردن مصداق فعل. ۴ - تهنیت، دگرگون شدن، بدل گشتن، مصداق فعل. ۵ - معنی بیت: گل با ریختن دمسار و هزارستان یار عشق بود؛ گل کرم و لطمی پیدل نمیگردد و بلبل را هم حال دگرگون نمیشد تا از عاشقی دست کشد. ۶ - معنی بیت: آوایی هزارستان در دل من تأثیر کرد و حال من گویا شد که مرا شکوایی و خودداری دیگر بر جای نماند. ۷ - معنی بیت: گلهای بسیار در گذر از گیتی می‌شکند، اما کسی بی‌آزار و سرریش خار گلی را گسسان جهان بچیده است؛ مقصود آنکه روش دنیا با پیش همراه است. ۸ - فرج، بفتح اول و دوم گشایش کار.

غزل ۴۶۶

ایس خرقه که من دارم در دهن شراب اولی

وین دفتر بسی معنی غرق می ناب اولی

چون عمر تسبیح کردم، چند آنکه بگه کردم

در کنج حواریانی افتاده شراب اولی^۱

چون مصلحت اندیشی دورست (حز و بشی

هم عیبیه بر از آتش هم دیده بر آب اولی^۲

من حالت را هد را بسا خلق نسو هم گفت

این قصه اگر گویم، با چنگ و رباب اولی^۳

تا بی سرو پا^۴ باشد اوضاع فلک زین دست

در سر هوس ساقی در دست شراب اولی

ار همچو تو دلداری دل برنکنم آری

چون تاب کشم^۵، باری زان زلف پستاب^۶ اولی

چون پیر شدی حافظ، از میبکده بسیرون آری

رندی و هوساکی در عهد شباب اولی^۸

درون غزل ۴۶۶: مفعول معاین مفعول معاین (بهر هرج منم - حرب)

۱ - اولی: بفتح اول و سکون دوم و الف مقصوره در آخر سر او از تر، فعل تفصیل به معنی بیت: این

دلخی که من بر تن پوشیده دارم، سر و دتر آنست که بری خرید باده بگرو گذاشته شود و دفتر داش ما را که حقیقتی در آن نیست، بآب می خالص شستی سر و دتر آنست ۲ - معنی بیت: چون رنگایی خود را خالص کردم، هر چند بگریستم، دریافتم سر و دتر آنست که در گوشه میگذر و بدان هست و حراب بهمان ۳ - معنی بیت: چون باندیشه سود و صلاح خود بودن را آئین درویشی و فقر که تسلیم و رخصت دور است، پس چه بهتر که عاشق صادق همواره در سود و گذر باشد و اشک وی روان ۴ - معنی بیت وضع و حال پندرسای ریاکار را با مردم معواهم گفت و اگر بار گویم سر و دتر آنست که سر گذشت وی آشکارا با برای چنگ و ریاب بگویم (تا پیش دیگران را نبرید) ۵ - بپسرو یا، محذراً بمعنی پریشان و نابسامان، صفت مرکب مسد - معنی بیت: تا حال گردون بدینگونه پریشان و نابسامان باشد، سر و دتر آنست که در دست ساعر گیری و در سر هوای دبدار ساقی داشته باشی ۶ - تاب چشم و آرزو ۷ - ساد نا بدور، صفت مرکب از پیشواید + تاب (اسم)، رلف موصوف - معنی بیت از دلیری چون بودن بر میگیرم و چون مقرر شده است که چشم و آزار تحمل کنم، بهر حال سر و دتر آنست که این محبت از آن گوی تا دار من سرسد ۸ - معنی بیت: چون کهنسال و ناتوان شدی از میخانه بیرون شو، سر و دتر آنست که در روزگار جوانی بی قیدی و هوسبازی کنی نه هنگام پیری و ناتوانی

غزل ۴۶۷

ران می عشق کز و پخته شود هر صدامی
گرچه ماه رمضاست، بسیار جامی^۱
رورها رفت که دست من سکین نگرقت
زلف شمشاد قدی، ساعد سیم ابدامی^۲
روزه هر چند که مهمان عزیزست، ای دل
صحبتش موهنتی دان و شدن انعامی^۳
مرغ زیرک^۴ بدر خانقه اکنون نبرد
که نهادست بهر مجلس و عطفی دامی
گله از زاهد بدخو نکم، رسم ابیست
که چو صبحی بنمید، در پیش افند شامی^۵
بار من چون بخرامد بستمایشای چمن
برساش زمن ای پیک صبا پیعامی

آن حریفی که شب و روز می صاف کشد

بود آیا که کند یاد ز درد آشامی؟^۶

حافظا، گر ندهد دادِ دلت آصف عهد

کدام دشوار بدست آوری از خود کسامی^۷

ورد غزل ۴۶۷ ماعلاتی ماعلاتی ماعلاتی مع بر (بهر رمل شش مجبور اصلم)

۱ - معنی بیت: از آن باده محبت که هر خام طبع و نادان را آورده و مجرب میسازد، اگر چه ماه رمضان است، صاغری پیآور و پیمانوشان ۲ - معنی بیت: مدتها سیری شد که دستم بگیسوی شمشاد قامتی و باروی سیم تنی رسید یا باین معنی باشد که مدتها گذشت که گیسوی شمشاد قامتی و باروی سیم تنی دستگیر من در کار عشق شد ۳ - معنی بیت: دلا، اگر چه روزه مهمی گرامی است، مصاحبتش را عطیه ای بدان و رهنش را بعت بخشی الهی بشمار ۴ - مرغ زیرک باسنه دره مرد آگاه دل - مرد آگاه دل و هوشیار در این روزگار بدر حایقه میبرد، چه در هر محفل بندوگوشی و موعظه دام فریبی گسترده است ۵ - معنی بیت: از پارسای تند خو جای گله نیست، آنین جهان چنین است که صبح و شام و یک و بد هر دو در گسی باشد و از پی پکه بگر آید ۶ - معنی بیت: پیغام اینست که آیا پارسایانه روشی که شبانه روز باده صافی میبوشند تواند بود که از باده گساری کهنه کار مانند من یادی کند ۷ - معنی بیت: ای حافظا، اگر بداد دل تو آصف روزگار وزیر عصر برسد، از یار خود کامه حاصل تو باکامی خواهد بود شاید مراد از آصف عهد حواجه جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع باشد.

غزل ۴۶۸

- ۱ که برد بتزد شاهان زمن گدا پیامی
 که نکوی می فروشان دوهزار جم بیحامی؟
 ۲ شده ام خراب و بدنام و هنوز امیدوارم
 که بهمت عزیزان بپرسم به نیک نامی
 ۳ تو که کیمیا فروشی، نظری بقلب ما کن
 که بضاعتی نداریم و فکنده ایم دامی
 ۴ عجب از وفای جانان که عایشتی نفرمود
 نه بنامه پیامی نه بیخامه سلامی
 ۵ اگر این شراب حامست، اگر آن حریف پیوسته
 بهتر از کار بهتر ز هزار پخته خامی
 ۶ زرم میمکن ای شیخ، بسد بهای تسبیح
 که چو مرغ زیرک افتد، بفتد بهیچ دامی
 ۷ سرخدمت تو دارم، بحرم بلطف و مفروش
 که چو بنده کمتر افتد، بسمار کی علامی
 ۸ بکجا برم شکایت، بکه گویم این حکایت؟
 که لبث حیات ما بود و نداشتی دوامی
 ۹ بگشای تیر مژگان و بریر حسن حافظ
 که چنان کشده را نکند کسی استقامی

ورن غزل ۴۶۸: فعلات فاعلاتی فعلات فاعلاتی (بحر رمل شمس مشکول)

- ۱ - معنی بیت: کیست که درین درویش بهمنست پادشاهان بیحامی برساند که در کوی عشق و معرفت
 دوهزار جمشید را با همه تجمل و شکوه پادشاهی بیک ساغر باده منحربد، حافظ در غزل دیگر فرماید:
 در کوی عشق شوکت شاهی سمیحرید دعوی بشدگی کسی واقرار چاکری
 ۲ - معنی بیت: من خرابی و رسو گشته ام و می هوار امید آن دارم که نهایت و توجه گرامیان و مغربان

درگاه خدا نامی یک پیام یا پرشدی یک برسم ۳- معنی است. ای اکبر فروش کیمیاگر، توجه و عبادتی بر ناسره ما بکن که کالائی و سرمایه‌ای بداریم و دام طمع گسرنده یم تا مگر بلطف شما قلب ما در شود ۴- معنی بیت: از وفاداری یار در شگفتم که انتقانی نکرد به با نامه پنهانی فرستاد و نه با گردش قلمی سلامی ۵- معنی بیت: اگر این باده هنوز پرورده و رسیده نیست و گرنه همیشه یم پرورده و خرمند است. باز هم هزار بار این شراب خام بر آن مدعی عمل رحمان دارد: در ضمن در لحاظ علم بدیع صنعت تصاد میان دو کلمه پخته و خام مراعات شده است ۶- معنی بیت: ی شیخ رب بدائنه‌ای نسیج مرا از راه راست مسحرف مکن که چون مرغ هوشیار باشد، بهیچ دمی گرمش نمیشود معنی گوید:

در سر کار تو کردم دل و دین با همه داش مرغ ریزک بحقیقت مسم امرود و نودامی

۷- معنی بیت: ندیشه بدگی مراد در سردارم، مرا بهر و مدارا بحر و بار مفروش، چه مانند این بسته کمتر چاکری تواند بود که مبارک پی و فرجند روی باشد ۸- معنی بیت: نرد چه کس شکوه یم و این قصه یار گویم که لب نوشین مایه‌ر مدگی ما بود ولی بود در صحبت و یاری ما استمرار و پایداری ساداشی ۹- معنی بیت: تیرمگاه از کس مزگان رها کن و حافظ را نکش که از قانلی چون سو ربا هیچکس کسب سوزی نخواهد کرد

غزل ۴۶۹

أَنْتَ رَوَائِحُ رُسْدِ الْجَمِيِّ وَرَادَّ غَرَامِي

۱ فدای خاک در دوست باد جان گرامی

پیام دوست تسیدن سعادنت و سلامت

۲ مَنِ الْمُلُغُ عَنِّي إِلَى سَعَادَ سَلَامِي

بیا بشام غریبان و آب دیده من بین

۳ بسان بنانه صافی در آگنه شامی

إِذَا تَفَرَّدَ عَنِ ذِي الْأَرَاكِ طَائِرُ حَبْرِ

۴ فَلَا تَفَرَّدَ عَنْ رَوْضِهَا أَنْبِيُّ حَمَامِي

بسی نماند که روز قری یار سراید

۵ رَأَيْتُ مِنْ هَضْبَاتِ الْجَمِيِّ قَسَابَ حِيَامِ

خوشا دمی که در آشی و گویم سلامت

۶ قَبِضْتُ حَيْرَ قُدُومِ نَزَلَتْ حَيْرَ مَقَامِ

بَعِدْتُ مِنْكَ وَقَدْ صِرْتُ ذَائِباً كَهَلَالٍ

گر چه روی چو ماهت ندیده‌ام بنمایی^۶

وَأَنْ دُعِيْتُ بِخُلْدٍ وَصِرْتُ بِاقْضَى غَهْدٍ

فَمَا نَطِيبَ نَفْسِي وَمَا اسْتَطَابَ مَسَامِي^۸

امید هست که زودت ببخت بیک بسیم

نسو شاد گشته بسفرماندمی^۷ و من بسلامی

چو سلک^۹ در خوشابست شعر نر نو حافظ

که گاه لطف سبق میبرد ز نظم نظامی

وزن غزل ۴۶۹ معانی مغلان معانی هلاس (بحر مجتث شمس معیون)

۱- معنی بیت: بوی خوش غود اقامتگاه مضوی مرا آمد و بر تشنگی من افزود، جان غریب بر حسی و هدای تجار استان دوست باد. ۲- معنی بیت: پیغام باز شود و بکیفتی و ایمنی است، کسب که از من بسعاد (معشوق من) سلام برساند. ۳- معنی بیت: در محفل شانه آوارگان دور از وطن گام به و میل اشک مرا بین که مانند سراب پالوده در شیشه شفاف شامی است، شام (موربه) سوزن شهر حلب از قدیم در ساختن شیشه معروف بوده است، نگاه کنید به صفحه ۲۷۲ گستر بگوشتش بگارد. ۴- معنی بیت: چون مسرع سعادت اردی الاراک معنه مراید از باغ و مرغزار دی الاراک (معلی است در پناه) ماله کبوتر دل من جدا مباد (مقصود آنکه جدا کند که کبوتر دلم با آن پرندگان هم آوار شود). ۵- معنی بیت: برودی ایام جدائی از دوست بیابان میرسد چه از کوهها و پشته‌های حاجک، ریزه معشوق فیمهای حیمه‌ها را دیدم. ۶- معنی بیت: بسیار دلدیر است آن نفس که از در درائی و من در حسی که تفرست آمده‌ای، بگویم: در آمدی بهترین در آمدن و ورود آمدی در بهتر جایگاهی. ۷- از بود در شدم و همانا چون ماه یکتبه گذاختم، اگر چه چهره چون ماه ترا بکمال ندیده‌ام. ۸- معنی بیت: و اگر حواسه شوم بهشت جاودان و در همان حال پیچان دوستی را بشکنم، جان من خوش نمیشود و حواسه گو را میگردند که گفته اند: ناراهنت صاحب یاران همدم است. ۹- سلک: یکسر اول و سکون دوم رشته- معنی بیت: کلام منظوم تو، ای حافظ، چون رشته مروارید است که در مقام باریک ادبیشی و شیرینی بر شعر حکم نظامی گنجوی پیشی میجوید.

غزل ۴۷۰

سینه سالامال^۱ در دست، ای دریغا صرهمی

دل رتنهایی بجان آمد جدا را همدمی

چشم آسایش که دارد از سپهر تیزرو
 ساقیا جامی بمن ده تا بیاسایم دمی^۲
 ریرکی را گفتم این احوال بین خندیده و گفت
 صعب روری^۳ بوالعجب کاری، پریشان عالمی
 سوختم در چاه صبر از سهر آن شمع چگل^۴
 شده ترکان^۵ فارغست از حال ما، کورستمی؟^۶
 در طریق عشق بازی امن و آسایش بسلامت
 ریش باد آن دل که با درد تو خواهد مرهمی^۷
 اهل کام و ناز را در کوی رمزی راه نیست
 رهروی باید جهان سوزی نه خامی بیمی^۸
 آدمی^۹ در عالم خاکی نمی آید بدست
 عالمی دیگر نباید ساخت و زو آدمی^{۱۰}
 خیر تا خاطر^{۱۱} بدان مرک سرفردی^{۱۲} نهیم
 کر نسیمش بوی حوی سولیان^{۱۳} آید همی
 گریه حافظ چه سعد پیش استغای عشق؟
 ک ندرین دریا نماید هفت دریا شسمی^{۱۴}

وردی غزل ۴۷۰: فاعلاتی فاعلاتی فاعلی (بهر رمل متن محذوف)

۱- تا مالا مال: پر- معنی بیت: سینه پر از درد و غم است. محسوس که مرهمی باید و دربع میخورم که مرهمی نیست: دلم از تنهایی بیجان رسید می جام سپه آمد برای خدا بگوئید، هم معنی کجاست ۲- بیرو: شتابنده، صفت مرکب فاعلی- معنی بیت: کس از گردن شتابنده امید آرامش و راحت ندارد ای ساقی، ساعری باده بمن بنوشان تا یکم آسایش سایم و غم را فراموش کنم ۳- صعب روری: روری سخت صفت و موصوف همچنین است بوالعجب کاری- معنی بیت: بهوشیاری گفتم، این اوصاف را بگو. خنده ای رد و پاسخ داد: دورگاری سخت دشوار و کاری بس شگفت و جهانی آشفته و نایامان است ۴- چگل: یکسر اول و دوم ناحیه ای که از طرف مشرق و جنوب به خلیج و از مغرب به تونس و از شمال بساحه فرقی محدود است شهرهای آن مرک تشین و هانی آن شعاع و ریا روی اند (مقل از مرهنگ معین)- شمع چگل: چشم و چراغ نکویان چگل با استعاره مراد معشوق رب ۵- شاه ترکان: با استعاره مراد خسرو حویان یا

محبوب ۶ - رستم: با ستاره مراد مجات بخش و دستگیر - معنی بیت: در چاه شکیبایی از بهر وصال چشم و چراغ و بیابان شهر حس خیز چگل گذاختم، شاه ترکان یا خسرو خوبان از حال ما خبری نمیگیرد و تصفدی نمیکند نجات بخشی چون رستم کجاست که ما را از بند پرهانه در ضمن تلمیعی دارد سرگذشت یژن پهلوان ایرانی سرگیو و عاشق شمن او بر میزه دختر اهراسپ و آگاهی یافتن افراسیاب از این کار و زندانی کردن یژن در چاه و سرانجام مجات وی بدست رستم که داستانی آن بنفصیل در شاهنامه آمده است ۷ - معنی بیت: در آئین عاشقی ایمنی و آسودگی بلاکشیدن و مصیبت بدین است، دلی که با بیماری عشق مرهم بجوید همواره مجروح و انگار باد و پدرمان مرید ۸ - معنی بیت: گامجویان و سارپروردگان را یکوی و ارستگان عشق راه نمپهند، در این راه سالکی باید که مانند آتش هستی سوز باشد نه بی‌دردی باپخته و خام ۹ - آغشی: آسان، آرمیزاد مرکب از آدم (حضرت آدم پدر بشر) و یای سبت ۱۰ - آدم: نخستین انسان، ابوالبشر؛ آدمی مرکب از آدم و یای وحدت - معنی بیت: چون آسان کامل درین خاکدان نمیتوان یافت، باید جهانی دیگر بسازد و از نوگل آدم را سرشت ۱۱ - خاطر: دل ۱۲ - ترک سرقندی: موعوب و صفت، شاهد زیبای شهر سمرقند ۱۳ - مولیان: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم تلفظ عامیانه مولیان و مولیان جمع موالی است و موالی جمع مولی یعنی بنده، جوی مولیان اضافه تخصصی است و نام رودخانه ایست در نزدیک بخارا که دهکای پیرامون آن از گردشگاههای بخارا بود امیر اسمعیل سامانی ضیاع جوی مولیان را خرید و در آنجا سرایها و بوستانها ساخت و بر موالیان خود وصع کرده هنوز هم گویا جوی یابن نام در بیرون شهر بخارا هست؛ چنانکه میدانیم حافظ بقطعه معروف رودکی اشارتی کرده است که مطلع آن ایست:

بوی جوی مولیان آید همی بوی یسار مهربان آید همی

- معنی بیت: بر خیز نا دل زیبای سرقندی بسپاریم که از باد ملایم سر کوشش بوی خوش گردشگاه

جوی مولیان بشام میرسد ۱۴ - معنی بیت: در بری بازی عشق و مشوق، گریه حافظ وزنی ندارد چه در جنب دریای محبت دریاها و هفتگاه عالم چون یک قطره زائنه بنظر میرسد.

غزل ۴۷۱

زدلبرم که رساند نوازشِ قلمی؟

کجاست پیک صبا، گر همی کند کرمی؟^۱

قیاس کردم و تدبیرِ عقل در ره عشق

چو شبمنی است که بر بحر میکشد رقی^۲

بیا که خرقه من گرچه رهنِ میبکده هاست

ز مالِ وقفِ نبینی بنام من درمی^۳

حدیث چون و چرا دردِ سر دهد، ای دل

پیاله گیر و بیاسا ز عمرِ حبوش دمی^۱

طیبِ راه‌تشنین^۲ دردِ عشقِ تشاسد

برو بدست کن ای مرده دل، مسیح دمی

دلم گرفت رسالوس^۳ و طبلِ زیرِ گبم^۴

سه آنکه بود در میخانه برکشم علمی^۵

بیا که وقت‌شناسان دو کون^۶ بفروشند

بیک پیاله می صاف و صحتِ صنی

دوامِ عیش و نعم نه شیوه^۷ عشقت

اگر معاشرمائی، بنوش نیشِ غمی^۸

نمیکم گله^۹ لیک اسرِ رحمت^{۱۰} دوست

بکشته‌زارِ جگر تشنگان نداد نمی

چرا بیک نی همدش^{۱۱} نمی‌خرند، آنکس

که کرد صد شکر افشانی از نیِ قلبی

سزایِ قدرِ تو شاهها بدستِ حافظ نیست

جراز دعایِ شی^{۱۲} و نیارِ صبحدمی^{۱۳}

ورن غزل ۴۷۱: معانی صلاتی معانی فعلی (بهر مجتث شمس محبوب محذوف)

- ۱ - معنی بیت: کیست که از یار نامه‌ای که در آن مرا یاربان قلم تراخته باشد، پرسانده؟ قاصد باد بهاری که‌حاست؟ اگر لطفی کند و پیامی آورد بجااست. ۲ - معنی بیت: منجیدم و دایم که چاره‌گری عقل در کنار عشق بی‌ارست و بدان ماند که طره^۱ شبی بر دره^۲ نعشی رید که پندریک معو میشود. ۳ - معنی بیت: بیاسا بدای که اگرچه از تنگبستی دلق من در میخانه بگو و مانده است یک درم از مال وقف. ۴ - معنی بیت: ۵ - معنی بیت: دلا جستن چون و چرا درباره^۱ اوضاع و احوال روزگار سخن ملال آورست، ساغر بگیر و یک نفس از رندگانی و یاسودگی و آرامش سپری کن. ۵ - راه‌شیر، صفت مرکب فاعلی، آنکه در کنار راه نشیند، صفت طیب: در قدیم برخی طبیبان در گذرگاه‌ها می‌نشتند و بعداوی بیماران میرداختند و با آنان حکیم راه‌تشنین نیز گفته میشد. معنی بیت: حکیمان رهگذر از بیماری عشق علم و آگاهی ندارند، ای افسرده دل، برو و پزشکی روحانی و عیسوی نفس بجوی که ترا حیات تازه بدهند. ۶ - رسالوس: فریب و تعلق و چرم‌ویانی. ۷ - طبل زیر گلبم: کنایه از پنهان کاری: پنهان داشتن امری است که آن ظاهر و هویدا بود و

شهرت یافته باشد (نقل از برهان قاطع) ۸ - علم بفتح اول و دوم درفش - معنی بیست: از ظاهر بهائی و فریندگی و بهان کاری ملول شدم، بهتر آب که درفش مگساری را بر در می‌کند بر افرارم و آشکارا می‌بنوشم، مسعود سعد گوید:

گاه طلبی رسم بریر گلبم گاه نمی کشم بریر سپر
۹ - کون: بفتح اول و سکون ثانی هفتی یا چهار هفتی - معنی بیت: بیا و بگر که آنای که قدر وقت را می‌شناسند و قیمت انعام را میداند دو چهار را یک - غر باده روش معرفت و مصاحب شاهدهی دل آگاه معامله میکنند ۱۰ - معنی بیت: راه و رسم عشق آن بیست که عاشق را در ناد و نعمت و حوشی پرورد اگر همنشین ما عاشقانی، زهر غم را چون شربت شادی نوش کن ۱۱ - ابر رحمت: تشبیه صریح - معنی بیت: شکوه‌ای ندارم اما ابر مهر و لطف جانان بر مرور دل جگر سوختگان عشق بی نیستاند ۱۲ - می‌فد: نی‌شکر - معنی بیت: آن را که حدبار از یک می‌خامد سخنان شیرین نثار میکرد سب چیست که اکنون گفته‌وی را بیک نی‌شکر می‌خرند و ارج می‌دهد؟ ۱۳ - بار صبحم: راز و بار صبحانه.

غزل ۴۷۲

أَحْمَدُ اللَّهِ عَلَى مَعْدِلِ السُّلْطَانِ

احمدِ شیخِ اویسِ حسنِ ابلغانی^۱

خانی بن خان و شهشاهِ شهنشاهِ نزار

آنکه می‌زیبد، اگر جانِ جهانش خسوانی^۲

دیده نادیده^۳ با قبالِ تو ایسمان آورد

میرحبا ای بسچینِ لطفِ خدا ارزانی

ماه اگر بی تو برآید بدو نیمش بسزند

دولِ احمدی و معجزهٔ سبعانی^۴

جلوهٔ بخت تو دل میبرد از شاه و گدا

چشم بد دور که هم جانی و هم جانانی^۵

بر شکن کاکلِ سرکانه^۶ که در طالع تست

بخشش و کوششِ خاقانی و چنگز خانی

گرچه دوریم بیادِ تو قدح می‌گیریم

بُعدِ منزل^۷ نبود در سفرِ روحانی

از گلِ پارسیم^۸ غنچه عینی شکفت

حبذا^۹ دحله بغداد و می ریسعانی

سر عاشق که نه خاکِ درِ معشوق بود

کی خلاصش بود از محنتِ سرگردانی^{۱۰}

ای سیمِ سحری، خاکِ درِ یارِ بیار

که کد حافظ ازو دیده دل نورانی^{۱۱}

ورن غزل ۴۷۲: فاعلاتن فاعلاتن فعلان (بحر رمل شمس معجون اصلم)

- ۱ - احمد شیخ اویس حسن ایلخانی (ایلکسی) مراد سلطان احمد بن شیخ اویس از آل جلایر که از ۷۴۰ تا ۸۳۶ در عراق فرمانروائی داشتند و برخی از فرمانروایان این سلسله بر آذربایجان و موصل و دیار بکر نیز حکم می‌راندند - معنی بیت: حسدای را بسزدند گری سلطان احمد شیخ اویس حسن ایلخانی سپاس می‌گزارم
- ۲ - معنی بیت: پادشاه فرزند پادشاه و شاه شاهان از مثل شاه شاهان که اگر او را روح عالم بخوانی سر او را است
- ۳ - مادیده: دندار ناگرفته، حال با مدد حالت - معنی بیت: چشم من نرا دیدار ناکرده بهجت بلند تو گروید، خوش آمدی و خانه بر تو گشوده پسند ای آنکه شایسته اینگونه بهخشایش و عیاست خدائی
- ۴ - معنی بیت: اگر ماه می نو طالع شود و از تو بهجت بر آید، بخواد شکوه قبال احمدی (اشاره بهام حضرت پیامبر اسلام و مطروح احمد شیخ اویس) و معجزة خداوند سبحان (پاک و منزّه) او را در سیم خواهد کرد: تلمیحی دارد بشق القمر معمر پیامبر گرامی اسلام
- ۵ - معنی بیت: شروع اقبال تو در حضور و بزرگ دلر بانی میکند، چشم ما پاک حسود دور باد که تو هم جان پاکی و هم محبوب جانها
- ۶ - کاکل ترکانه: موصوف و صفت - کاکل: بضم سوم موی میان سر - ترکانه صفت نسبی یعنی بشیوه ترکان - معنی بیت: کاکل ترکانه را دوتا کی و تاب بده و صبر کن که در طبع اختر بهجت تو بهخشندگی حاکمان پادشاه چین و جهانگیری و جنگ آوری چنگیز خان را طالع شاسان برای تو پیش بینی کرده اند
- ۷ - بعد منزل: بضم اول و سکون دوم دوری مکانی - معنی بیت: هر چند از تو جداییم یا خاطرة تو ساغر می نوشیم دوری مکانی در سفر جان نیست: مقصود آنکه چون علاقه ما تو پیوستگی جان با جان است، بعد مسافت را اینجا اثری نباشد
- ۸ - گل پارس: موصوف و صفت بسی - م در پارسیم صیر متصل مفعولی
- ۹ - حید: بفتح اول و تشدید دوم مفتوح در سیاق فارسی بمعنی نیکا و خوشا و در عربی فعل مدح است - معنی بیت: از بوته گل سرخ سرزمین پارس غنچه خوشدلی برای من شکوفا شد خوشا رودخانه دجله در کنار شهر بغداد و باده خوش بوی ریحانی آن سرزمین (که وطن معدوح من احمد شیخ اویس است)
- ۱۰ - معنی بیت: سر آن بیدل که خاکسار آستان محبوب نباشد، هرگز از رنج حیرت و سرگشتگی رهائی نخواهد یافت
- ۱۱ - معنی بیت: ای یاد نرم بهامدادی غباری از درگاه دوست یاور تا ما این سر مه چشم دل را روشن بسازم

غزل ۴۷۳

وقت را غنیمت دان آنقدر که بنوانی

حاصل از حیات، ای جان، این دمست تا دانی^۱

کام بخشیِ گردونِ عمر در عوض دارد

جهد کن که از دولت دادِ عیش بستانی^۲

باغبان، چو من زینجا بگذرم، حرمت باد

گر بجایِ من سروی غیرِ دوست بنشایی^۳

زاهدِ پشیمان را فوقِ باده خواهد کشت

عاقلاً، مکن کاری کاوردِ پشیمانی^۴

محاسب^۵ نمیداند این قدر که صوفی را

جنسِ خانگی باشد، همچو لعلِ رمانی

با دعایِ شبخیزان، ای شکردها، مستیز

در پناهِ یک اسمست خاتمِ سلیمانی^۶

پندِ عاشقان بشنو وز درِ طربِ بازا

کاین همه نمی‌ارزد شغلِ عالمِ فانی^۷

یوسفِ عزیزم رفت، ای برادران، رحمی

کز غمش عجب بینم حالِ پسرِ کنعانی^۸

پیش زاهد آر رندی دم‌مزن که نتوان گفت

با طبیبِ نامحرم حالِ دردِ پنهانی^۹

میروی و مزگانانِ خونِ حق میبرید

تیز^{۱۰} میروی، جانا، ترسست فرومانی

دل زناویِ چشمت گوشِ داشتم لیکن

ابرویِ کمانداریت میبرد به پیشانی^{۱۱}

جمع کن باحسانی حافظِ پریشان را

ای شکجِ گیسویت مجمعِ پریشانی^{۱۲}

گر تو فسارغی از مای نگار سنگین دل

حال خود بخوام گفت پیش آصف ثانی^{۱۲}

ورن عرل ۴۷۳. فاعلات مفعول فاعلات مفعول (بهر منتضبه مشن مطوی منطوع)

۱ - معنی بیت: وقت حریر و عمر گراسایه را چندانکه توانی مختم بشمار و آنرا بسود خود بدان، معصوم زندگی تو همین یک نفس حاضر و نقدست که در دسترس تست ۲ - معنی بیت: اگر فلک ترا یکام برساند، بدل این کام بخشی نقد عمر ترا میرساند، پس بگوش از بهجت مساعد حق خوشدلی و شادمانی را بگیری ۳ - معنی بیت: ای پاهای چو من را ایستاد کوچ کم اگر در حای من سرو هاضی جر مار جای دهی، بر تو جلال و روا میاد ۴ - معنی بیت: رهد فروشی را که پس از یک عمر ریاکاری پشیمان شده است که چرا باده نوشیده، اکنون شوق و لذت باده گساری وی را هلاک میکند؛ ای عاقل بو بیش و باده نوشی پیردار تا پشیمان نشوی ۵ - معنی بیت: پیردارنده از مکررات - معنی بیت: محنت این مقدار آگاهی ندارد که پشیمانی پوش کالائی خانگی (بکنایه شراب خانگی) دارد که در سرخی بعل اناری میباشد ۶ - معنی بیت: ای نوشین دهان، از دعای سحر حیران چشمگیری مشو و خصوصیت مورد، چنانکه انگشتری سلیمان یعنی حاتم سلطنت عالمگیرش در پناه اسم اعظم (نام مهربان جدای) است، دعای عاشقان شب رنده دار هم برای حفظ مهر سلطنت حسن و در حکم اسم اعظم است ۷ - معنی بیت: بامرد پیدلان گوش مراده و بشادی و طرب پیردار که جهان و مقام این جهان رود گذر چندان ارزشی ندارد ۸ - معنی بیت: یوسف گرامیم از هر من دهنه، ای برادران بر من مهر آورید که در اندوه جدائی و گم گشتگی یوسف حال یعقوب پیر کتهان را صحبت دارم؛ ما هم معصوم آنکه حال من در عراق محبوب یک بدست ۹ - معنی بیت: در سرد یارم از وارستگی و میگزاری سخن مگوی، چه با پرشکی که رازدار باشد، درد پنهانی شد به بارگش ۱۰ - تیر شایان، قید وصف و روش برای میروی - معنی بیت: از ما جدا میشوی و روی بر من نمی نایی و تیر مزگات خون مردم را بر خاک میریزد سحت شایان میروی، جان من، یقین دارم که بروی حسنه میشوی و از رفتن باز میمانی ۱۱ - به پیشانی، بگستاخی، منعم قیدی - معنی بیت: دل را از تیر نگاه تو حفظ کردم ولی بروی کمانکش تو سخت روئی میکنی و دلم را بگستاخی میرود مرحوم قزوینی برای گوش دشت معنی نگاه داشت در حاشیه صفحه ۳۳۵ دیوان حافظ این بیت خواجه را با تشهید آورده اند.

ای ملک العرش مرا دشت بده و رخطر چشم بدش دار گوش

و برای پیشانی بمعنی پیشرو و معنروئی بی بیت سعدی را ذکر کرده اند:

چو آهن تاب آتش می سیارد چرا باید که پیشانی کند صوم

۱۲ - معنی بیت: ای یاری که چین رفت تو جای گرد آمدن پریشانی دلها یا مجمع دلهای پریشل

عاشقان است، با کاری یک به حافظ آشفته حال جمعیت خاطر و مراغ دل ببخش ۱۳ - آصف ثانی، آصف

دوم وزیر سلیمان عصر و شاید مقصود خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر شاه شجاع باشد.

غزل ۴۷۴

هواخواه توام جانا و میدانم که میدانی
 که هم نادیده می‌بینی و هم ننوشته میخوانی^۱
 ملامت گو چه در یابد میان عاشق و معشوق؟
 نبیند چشم نابینا خصوص^۲ اسرار پنهانی
 بیفشان زلف و صوفی را پیا باری و رقص آور
 که از هر رقعه دلکش^۳ هزاران بت بیفشانی
 گشاد کار مشتاقان در آن ابروی دلبست
 خدا را یک نفس بشین، گره بگشاز پیشانی^۴
 ملک در سجده آدم زمین بوس^۵ تو سیت کرد
 که در حسن تو لطمی دید بیش از حد آسانی
 چراغ افروز چشم ما نسیم زلف جانانست
 مباد آیین جمع را یارب غم از باد پریشانی^۶
 در یفا عیش شبگیری که در خواب سحر بگشت
 ندانی قدر وقت، ایدل مگر وقتی که درمانی^۷
 ملول از همراهان بودن طریق کاردانی نیست
 بکش دشواری منزل بیاد عهد آسانی^۸
 خیال چنبر زلفش فریبت میدهد، حافظ
 مگر تا حلقه اقبال ناممکن فجنبانی^۹

ورن غزل ۴۷۴: مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر هرج مشن سائلم)

- ۱ - معنی است: ای جان عزیز من، دوستدار توام و آگاهم که تو از هواخواهی من با خبری، چه ناپدید و نامرئی را بیچشم بصیرت درمی‌یابی و عرص حال نابورشته را خود پی میبری، حافظ در غزل دیگر فرماید: جام جهان نداشت صمیر صمیر دوست (اظهار احتیاج خود آنجا چه حاجتست؟)
- ۲ - خصوص: بویژه و مخصوصاً، قید - معنی نیست: سرزنش کننده از آنچه در میان عاشق و معشوق

میگردد آگاهی ندارد چه آنکه دیده دلش گورسته بویژه اسرار بهان دل را در تواند یافت ۲- رقصه دلش،
 بضم اول و سکون دوم پاره خرقه وی- معنی بیت: گیسو پریشان کن و صوفی را بندب افشانی و پای کوی
 برانگیر تا از هر پاره خرقه قوی هزارت پندار و خودیسی سروریزی معلوم شود که صوفی هنوز در بند درک
 گرفتار است ۳- معنی بیت: گشایش مشکل آرزو مدد در آن ابروست که دلها را به دام عشق گرفتار میکند ترا
 بخدا سوگند یک دم قرار گیر و گره از جبین بگشا و لیحدی بری ۴- زمین بوس، زمین بوسی، اسم مصدر-
 معنی بیت: هرشتگان در هنگام سجده بر آدم قصدشان بوسیدن خاک درگاه تو بود چه در جمال تو لطیفه حس
 فراتر از حد آمیزادگان دیدند در صحن تمیمی دارد باهرینش آدم و سجده کردن هرشتگان بر روی بدستور
 خداوند نگاه کنیده بقرآن کریم آیه ۲۴ سوره بقره (۲) و چند آیه دیگر ۵- معنی بیت: نسیم گیسوی یسار
 بخلاف دیگر بادهای روشنی بخش چراغ دیده ماست، پروردگار، رلف جانان را که مجمع دلهای عاشقاست، از
 تندباد تفرقه و جدائی تشویشی مرسان ۶- معنی بیت: افسوس که بغروب سحری فرو رفتیم و فرصت
 خوشدلی و شادی پگاه را از دست دادیم، دلا، بارش وقت آن گاه پی میبری که درمانده و مضطرب شوی و
 نتوانی بهار یافت آنچه از دست رفت، پیرداری ۷- معنی بیت: نگدل و رنجه خاطر از هسفران بودن آئین
 معرفت و کارشناسی بیت: سحری پیمود مراحل دشوار را بیاد روزگاری که با یاران بسطوتی و شادی
 گذراندی تحمل کن ۸- معنی بیت: ای حافظ، صورت خیالی حلقه گیسوی وی (محبوب) دلفریب است
 بهوش باش با حلقه در سرای امر محال را بگویی (بکذبه پی در پی کوبیدن نفس سرد میانی) که دسترسی
 بگیسوی او میسر نیست؛ مصراع دوم چنانکه مرحوم فزوسی در حاشیه صفحه ۳۳۶ دیوان حافظ آورده اند از
 بیت معروف انوری تصمیم خنده است

نگر تا حلقه اقبال نسامکی سبانی سلیمان، ابله، لایطکه محروما و مسکینا

غزل ۴۷۵

گفتند خلایق^۱ که توئی یوسف زبانی^۲

چون نیک بدیدم، بحقیقت به از آنی

شیرین تر از آسی بشکر خنده که گویم

ای خسرو خوبان که تو شیرین زبانی^۳

تشبیه دهانت نتوان کرد بغنچه

هرگز بود غنچه بدین تنگ دهانی

صد بار بگفتی که دهم زان دهن کام

چون سوسن آزاده چرا جمله زبانی^۴

گوئی بستم گامت و جات بستانم

ترسم ندی کام و جانم پستانسی^۵

چشم تو خدنگ از سیرجان گذراند

بیمار که دیدمت بدین سخت کمانی^۶

چون اشک بیندازیش از دیده مردم

آنها که دمی از نظر خویش برانی^۷

وزن غزل ۴۷۵: مفعول مفاعیل مفاعیل مفعول (بهر هرج منس احرب مکفوف محدود)

۱ - حلاق: مفتاح اول آفریدگان خدای جمیع خلیقه بفتح اول ۲ - یوسف ثانی: یوسف دوم، موصوف

و صفت - معنی بیت: مردم گفتند که تو در جمال یوسف دومی، چون درست نگرینم بر آستنی بهتر از آبی که گفته اند ۳ - معنی بیت: با حنّه بونیس از آن خوشتر و دلپذیرتری که ای شاه نکویان تو بگویم که شهرین

عصر و روزگار خود مباحثی ۴ - معنی بیت: بارها گفتم که مرا از زبان خود یکام میرسانی و بوسه میدهی،

میبا، چیست که مانند بوسه من همه گسار می کرداری ۵ - معنی بیت: میگوئی که مرا مراد دل میرسانی و آنگاه

جانم را میگیری، بفین دارم که کام نایافته جان مرا میسانی ۶ - سخت کمان: بکنایه محی سیر و صفت

مرکب - معنی بیت: تیر نگاه دیده تو از سیرجان گذر میکند چشم بیماری مدین سیر و مدنی گس دیده

است ۷ - معنی بیت: عاشقی را که یک نفس بچشم عادت مگری، چون قطره سرشک از دیده مردم بر خاک

اندازی و بی اعتبارش کنی؛ این غزل بیت تخلص دارد و چنانکه مرحوم فروسی در حاشیه صفحه ۲۲۷ دیوان

حافظ آورده اند در نسخ جدید بعد از این بیت یک بیت دیگر که ظاهراً الحاقی است و حواسته اند که بیت

تخلصی که کلمه حافظ در آن داشته باشد از آن بدارند ..

از پیش سران حافظ خندیده عبود را کمر عنق رحمت داد دل و دیس و جویانی

غزل ۴۷۶

نسیم صبح سعادت بدان نشان که تو دانی

گنر بکوی فلان^۱ کن، در آن زمان که تو دانی

تو پیک خلوت رازی و دیده بر سر راحت

بهر دمی نه فرمان چنان بران که تو دانی

بگو که جان عزیزم ز دست رفت، خد را

دلعلی روح فرایش بسخس آن که تو دانی^۲

من این حروف موثقم، چنانکه غیر^۳ ندانست

تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که نودانی

خیال تیغ تو با ما حدیثِ تشنه و آبست

امیر خویش گرفتی، بکش چنانکه نودانی^۴

امید در کمر زرکشت^۵ چگونه بندم؟

دقیقه‌ایست، نگار، در آن میان که نودانی

یکیست ترکی و تازی درین معامله حافظ

حدیثِ عشق بیان کن، بدان زبان که نودانی^۶

وزن غزل، معانی فعلان، معانی فعلان (بهر مجتث مشن مضمون)

۱ - فلان، بهم اول پیشتر همبری است که جانشین سم میشود خواه اسم معرفه باشد یا نکره - معنی دو بیت: ای باد برم نامداد سبکبختی بآن دم و شبانی که خود می‌شناسی در زمانی که متناسب میدانی، بگوی فلان بگر ای نسیم بو عاصد حلونگاه راوی رچشم عثمان پراه بودوخنه است، از روی سرفشی و بربرگوازی به بحکم اجبار آنگونه برو که خود میدانی ۲ - ای نسیم، بفلان بگو که جان گرامی من بر باد رفته، مرا بخدا سوگند، از لعل لب روان‌پرور خود، آنچه مصلحت میدانی، بکرم بجان من برسان ۳ - غیر بیگانه و رقیب - معنی بیت: ای نسیم این نامه را آنگونه حرف بحرف نوشتم که دیگری از آن آگاهی نیافت، تو نسیم کسریماه آنگونه بروی بخوان که خود میدانی ۴ - معنی است: تصور ما دربارهٔ شمشیر تو داستان شوق تشنه به آب است (یعنی ما تشنهٔ آب تیغ توایم)، پس گرفتار عشق خویش را بتیغ هلاک بسیار، آنگونه که دلخواه تست ۵ - کمر زرکشت: کمر زربانت بود، موصوف و صفت، مت مصافح‌الیه - زرکشت: صفت مرکب از مادهٔ محل امر بعضی مفعولی بمعنی زرکشیده - معنی بیت: میتوانم مبدوار باشم که دست من بکمر بد زربافت تو برسد ای پادشاه، مکنهٔ یاریگی در اینجا است که خود بهتر میدانی ۶ - معنی بیت: در مسألهٔ عشق دیان ترکی و زبان تازی یکسان است، تو هم سخن عشق را بهر زبان که بگو میدانی بازگو

غزل ۴۷۷

دویار زیرک و از بادهٔ کهن دومی

فراغتی و کنایی و گوشهٔ چمنی^۱

من این مقام بدینا و آخرت ندم

اگرچه در پسیم افتند هر دم انسجمنی

هر آنکه کنجِ قناعت^۲ بکنجِ دنیا دد

فروخت یوسفِ مصری بکمترینِ ثمنی^۳

بیا که رونقِ این کارخا به کم نشود

بزهدنِ همچو توئی یا بفقِ همچو منی^۴

زتندبادِ حوادث^۵ نمیتوان دیدن

درین چمن که گلی بوده است یاسمنی

ببین در آینهٔ جام^۶ نقشِ بستیِ غیب

که کس بیاد ندارد چنین عجبِ زمانی^۷

ازین سُوم^۸ که بر طرفِ بوستانِ بگذشت

عجب که بویِ گلی هست و رنگِ نستری

بصیرِ کوشِ تو، ایدل که حق را نکند

چنین عزیزِ نگینی بدستِ اهرمنی^۹

مزاجِ دهر نه شد درین بسلا حافظ

که هست فکرِ حکیمی و رایِ پرهمنی^{۱۰}

ورنِ عرل ۲۷۷. معانی صلاتن معاصرین ص ۱۱۱ (بهر محبتِ منن محبوبین محدود)

۱ - معنی دو بیت: با دو دوست هوشیار و دوس شرب که به و آسوده دلی و دفتری شعر در کنار چمن باغی نشستن بنظر من مقامی و مریه نیست که آن را با بن جهان و آن جهان مبادله بخواهم کرد، اگرچه گرومی هرنس باسنهزا و تکبیر من برخیزد. ۲ - کنج قناعت، ستارهٔ مکتبه، گوشهٔ سرای خرسندی. ۳ - ثمن: بفتح اول و دوم بها - معنی بیت: هر کس گوشهٔ سرای خرسندی و آسوده دلی را با زر و خواسته دنیا مبادله کرده، گوئی یوسف را که عزیز مصر شد یا همه حسی و جمال بکمترین بهائی فروخته است. ۴ - معنی بیت: ای راهد بیا و ار ما اعراض مکی که رونق و جمال کارخانه هستی و شکوه دستگاه وجود بسبب پارسائی کسی مانند تو باید کاری یکی همچو من می گاهد. ۵ - تندباد حوادث: تشبیه صریح - معنی بیت: بسبب ورش صرصر رویدادهای ناگوار نمیتوان نشانی از گل ریاسن در این باغ یافت؛ مقصود آنکه تندباد حوادث همه چیز را از میان برده است. ۶ - آینهٔ جام: تشبیه صریح. ۷ - رمن، بفتح اول و دوم محفف زمان - معنی بیت: در آینهٔ جام جهان بین دل خود صورتگری دست قدرت عیبی را بچشم باطلی بگر که پیش ازین هیچکس رووکاری چنین شگفت انگیز بخاطر ندارد. ۸ - سُوم، بفتح اول باء گرم مرگ زرد - معنی بیت: از بن باد گرم مرگ آور که سوی باغ درخت جای شگفتی است که هور بوی گلی بشام میرسد یا رنگ گل سبزی پیدا کند، شاید

در این بیت اشارتی به حمله امیر تیمور به فارس کرده باشد ۹ - معنی بیت: دلا در شکنجائی سخت کوشش کن و پای دار که خداوند سپگدارد که نگین پریهای شاهی بدست دیو پست حوئی افتد (همانگونه که انگشتری نیز از دست دیو بارگرفته شد و سلیمان رسید) ۱۰ - برهمنی: به فتح اول و دوم و سکون سوم و فتح چهارم پیشوای دینی آئین برهمنی در اینجا ضرورت حفظ وزن شعر حرف دوم نیز ساکن خوانده میشود - معنی بیت: در این آرمون سعادت و محنت گران سرشت و بهاد رورگار ماسد شد و اوضاع گیتی آشفته و مشوش گشت، امیدش به اسوار فیلسوفی و دانائی دینی کجاست تا چاره‌ای بیندیشد.

غزل ۴۷۸

نشوش کن جامِ شرابِ یک منی
نا بسدان بیخِ غم از دل برکنی
دل گشاده‌دار چون جامِ شراب
تر گرفته چند چون غمِ دنی^۱
چون رحامِ بیخودی^۲ رطلی^۳ کشی
کمزنی از حوشتن لافِ می
سنگ‌سان شو در قدم بی همچو آب
جمله رنگ آمیزی و تردامنی^۴
دل بمی در بند تا مردانهوار
گردنِ سالوسی و تقوی بشکنی^۵
غیر و جهدی کن چو حافظ نامگر
حوشتن در پایِ معشوق افکنی^۶

وزن غزل ۴۷۸. فاعلاتن فاعلاتن فاعلی (بحر رمل مدعی محذوف)

۱ - دن. جمع اول مخفف دن بشدید دوم هم غیر افتد - خم دن. اضافه بیای (توصیفی) - معنی بیت: مانند ساغر پاده گشاده‌دل باش و هر چه در درون داری نمایان ساز و ریا مکن و سرپوشیده ماسد خم بزرگ غیر ندوده شراب مباش که یا طلی تو ناپیدا باشد ۲ - جام بیخودی: تشبیه صریح ۳ - رطلی: بفتح اول و سکون دوم واحدی است برای وزن و آن برای دو زده اویه و مساوی ۸۴ مثقال است (نقل از فرهنگ معین) نیز نگاه کنید بوزن ۸۷ شماره (۹) - معنی بیت: چون از ساعر رستن از قید خودی و گذشتن از خودپرسی

پیمانه‌ای پوشی، هرگز ادعای خودپرستی و «نایب و هستی خواهی» کرد ۲ - معنی بیت: در مقام پایداری و استقامت مثل سنگ پابرجا باش و مانند آب ریاکاری مکن که برنگهای گوناگون درآئی و بهر چیزی آلوده شوی؛ نظامی گوید.

و هائی خواهی از سلاب اسوده قدم بر جای یابد بود چون کوه
۵ - معنی بیت: پیاده باده خلق خاطر و دلبستگی داشته باش تا چون مردان راه گردن اهریمن فریب و ظاهرنمایی و پارسائی آمیخته با ریاکاری و خرد کنی و خویش را آزاد سازی ۶ - معنی بیت: سرخیز و حافظ‌وار بکوش تا شاید خود را در قدم محبوب بداری و برصال برسی

غزل ۴۷۹

صبحست و ژاله میچکد از ابر بهمنی
برگ صبح سار و بده جام یک می^۱
در بحر مائی و منی افتاده ام اختیار
می با خلاص به خندم از مائی و می^۲
چون پیاله حور که حلاست خون او
در کار بار باش که کاریست کردنی^۳
ساقی بدست باش^۴ که غم در کمین مساست
مطرب نگاهدار همین ره که میزنی
می ده که سر بگوش من آورد چنگ و گشت
خوش بگذران و بشنو آریسن پسیر مسحنی^۵
ساقی به بی یازی رندان که می بده
تا بشوی ز صوتِ مغنی هو القنی^۶

ورن غزل ۴۷۹: مفعول ماعلات مفاعیل فاعل (بحر مصارع متین احرب مکهور مسنوف)

۱ - معنی بیت: ساقیا، بامداد است و را بر بهمن ماه قطره‌های تبسم میبارد سار و برگ بزم باده‌موشی صبحگاهی را آماده کن و ساعری مرشار که یک می باده گنجایش داشته باشد، برای ما سیار ۲ - معنی بیت: من در دریای خودپرستی و لاف هستی رن غرقه شده‌ام، باده معرفت بده تا مرا از قید خودی و خودپرستی برهاند ۳ - کردنی: ندیده، محام دین، بی آخر کردنی یای بیافت و لروم است، صنعت کبار -

معنی بیت: خون جام را سوش که خون پاله نوشیدن رو سب، یعنی دوست پرداز که مهرورزی کاری شایسته
انجام دادن است! سعدی گوید

می خالایم کسی را که بود خاه بهشت خاصه از دست حریصی که برضوان ماند

۴ - بدست باش. آگاه باش - معنی بیت: صافا، آگاه باش که اسدوه دنیا از سهانگاه قصد حمله دارد و ای
حیاگر همین آهنگ که میواری برار و همین پرده را نگاهدار و باز برون ۵ - پیر معصی، پیر خمیده قامت،
باستعاره مراد چنگ - معنی بیت: باده پر بر و منه که چنگ آهسته در گوش من چسب گفت: زندگی را بسحوشی
مهری سار و پند چنگ این پیر خمیده قامت را ببوش ۶ - ای ساقی مرا بهای دل وارسگان قلندر سوگند
میدهم که باده چندان بیا بوشان از آوای سرود خون برم بانگ هو الفی (خدا بی یارست) بگوش برسد، در
حاشیه صفحه ۳۴۰ دیوان حافظ مصحح فردوسی در برخی نسخ بی یاری بزدان بجای بی یاری و بدان آمده
که بر منی ترجیح دارد.

غزل ۴۸۰

ای که در کشتی ما هیچ مدارا نکنی

سود و سرمایه بسوری و مسحابا نکنی

دردمندان بلا زهر هلاهل شکوآرند

قصد این قوم خطا باشد هان تا نکنی

ریح ما را که توان برد سیک گوشه چشم

شرط اوصاف نباشد که مداوا نکنی^۱

دیده ما چو بامید تو دریاست، چرا

سفرج گذری بر لب دریا نکنی^۵؟

نعل هر جور که از خلق کریمت کردند

قول صاحب غرضانست تو آنها نکنی^۶

بر تو گر جلوه کند شاهد ما، ای زاهد

از خدا چیز می و معشوق تسمنا نکنی^۷

حافظا سجده با بروی چو محراش بر

که دعائی رسم صدق جز آنجا نکنی^۸

و در غزل: غاعلاتن صعلاتن صعلاتن فعلی (بحر رمل مثنوی محبوس محدود)

۱- مدارا بضم اول برمی گردد، محفف مدارا مصدر باب معافه ۲- معایا بضم اول هرو گذاشت کردن محفف معایا مصدر باب معافه، در سیاق فارسی بمعنی پروا و ناک و ترس بکار میرود- معنی بیب، ای آنکه در هلاک کردن ما عاشقان برمی نیکنی، سرمایه و سود ما را بآتش میکنی و پروا نداری ۳- هلاهل: بفتح اول و کسر چهارم. ول گیاهی از سیره آلامها. دارای مقدار زیادی آکالوتسیدهای سنی و خطرناک. دوم خزنده ای موهرم و حیالی که معتقد بودید سم خطرناکی دارد (نقل از فرهنگ معین با اختصار)- معنی بیب، مصیبت‌زدگان با خود سم خطرناک هلاهل در بدن آگاه باشی که بقصد جان این گروه سرنخیری که کاری ناهمو است و کوشیدن در هلاک آنان می در هلاک خویش باشد ۴- معنی بیت: درد ما را که پگوشه چشم حمایتی میتوان از میان برد خلاف دد و صاف باشد که بدرمانش نکوشی ۵- معنی بیت: چشم ما که بامید بازگشت تو در بانی از اشک شده است، سبب چیست که برای گشایش دل و دور کردن اندوه خاطر ما برکنار این دریا میگذری؟ ۶- معنی بیت: هر ستمی که از حوی شریف تو بار گفند مسغولات و گفتار مادرست غرضی و رزانت، تو این کارها را نمیکنی ۷- معنی بیت: ای پارسا، اگر محبوب ریای ما بر تو خود را نمایان سازد، از آن پس از حد او بفرمانده و شاهد چیری نخواهی ۸- معنی بیت: ای حافظ، در برابر ابروی معرابوار و خللی وی سحره کی که دعائی را صدق دل جر آنجا نتوانی کرد.

غزل ۴۸۱

بشو ایس نکته که خود را ز غم آراده کنی

خون حوری، گر طلب روزی سهاده کنی^۱

آخر الامر گل کوره گران خواهی شد

حالب فکر سبو کس که پر از باده کنی^۲

گر از آن آدمیانی که بهشت هوست

عیش با آدمی چند پری زاده کنی^۳

تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف

مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی^۴

اجرها باشندت ای خسرو شیرین دهان

گر نگاهی سوی فرهاد دل افستاده کنی^۵

خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیات

مگر از نقش پراکنده ورق ساده کنی^۶

کار خود گر بکرم بازگذاری حفظ

ای بسا عیش که بسا بخت خداداده^۱ کنی

ای صبا بندگی خواجه جلال الدین^۲ کن

که جهان پرسمن و سوسن^۳ آزاده کنی

ورن غزل ۲۸۱ فاعلاتن فعلاتن فعل (بهر رس منی مغبون محذوف)

۱- معنی بیت: این لطیفه را گوش کن تا خویش را از بد اندوه برهانی، اگر بچشن و زرقی که از دیوان قسمت برای تو مهر شده است، برگیری، بدست تو میرسد و دلخون و غمگین میشوی ۲- معنی بیت: آخر کار و سرانجام بیکر خاک شده و گل کوره گران خواهد گشت، اکنون در فکر یافتن کوزه ای باش تا از می پر کنی و بهوشی ۳- معنی بیت: اگر از آن آدمیرادگانی که آرزوی بهشت داری با چند آدمیراده مرشته نژاد بعیش و نوش بپرداز ۴- معنی بیت: بر مسند پررگان بهودستانی و لاف و گراف تکیه زدن میر بسته جر آنکه همه اسباب بررگی از فصل و غم و حوی بیک را اهرام ساری ۵- معنی بیت: ای شهریار سوشین لاس، اگر عیاشی بهر هاد دل از دست داده عاشق خود میکنی، ثواب بیدار خواهی یافت ۶- هیاه، بفتح اول و سکون دوم در ساق فارسی از صواب (شبه حمله) است برای بیان حسرت و تأسف و استعجاب سر نگاه کشید بهرل ۲۸ شماره (۵) ۷- معنی بیت: نشان موهبت و فیض جمیع خاطر دور است که بر لوح دل تو نگاشته شود (معنی است که بآرامش دل برسی)، هر آنکه از نقشی انگار پریشان صفحه دل را پاک ساری ۸- بخت خداداده، قسمت و بخت خداداده، موصوف و صفت مفعولی - معنی بیت: ای حافظ، اگر کار خود را ببخشی و لطف الهی تفویض کنی، با صفت و بخت خداداد شادبها و خوشبها خواهی کرد ۹- خواجه جلال الدین، وزیر شاه شجاع که نام او تورانشاه بوده است و حافظ در چند غزل وی را ستوده است.

غزل ۴۸۲

ایدل، بکوی عشق گذاری نمیکنی

اسباب جمع داری و کاری نمیکنی

چو گان حکم^۱ در کف و گوئی نمیزنی

باز ظفر بدست و شکاری نمیکنی

این خون که سوح میرند اندر چگر نرا

در کار رنگ و بوی نگاری نمیکنی^۲

مشکین از آن شد دم حلقه^۱ که چون صب
 بر خاک کوی دوست گذاری نمیکنی
 ترسم گزین چمن نبری آستین گل^۲
 کز گلشن تحمل جاری نمیکنی
 در آستین جان^۳ تو صد ناله مدرجست^۴
 وان را فدای طره یاری نمیکنی
 ساغر لطیف و دلکش و می افکنی خاک
 و اندیشه از بلای حماری^۵ نمیکنی
 حافظ برو که بدگی پادشاه رفت^۶
 گر حمله میکنند تو بساری نمیکنی

درن غزل ۲۸۲ معقول فاعلات معاعلی فاعل (بحر مفاعیلن مشر بحرف مکفوف محذوف).
 ۱ - معنی بیست و دلا، بدمار عشق روی می آوری، اسباب جمعیت خاطر فراهم داری ولی هری از حدود
 شان نمیدهی ۲ - چوگان حکم چوگان فرمانروائی، تشبیه صریح و همچنین است بار ظفر - معنی بیست
 چوگان فرمانروائی در پیجه تست و در عرصه عشق گوی سعادت میبری و میبازی، شاهی پیروزی بر دست
 تو منتهی است ولی برای حیدان را پیروز در می آوری ۳ - معنی بیست و دلا، ایس حور که در حگروب
 محو شد، در کار عشق ماری ریبا صرف نمیکنی ۴ - دم حلقه: اسم حوی نو، اضافه تخصیصی - معنی
 بیست و دلا، نفس حوی تو بدان سبب مشکین شد (معنی را آن جهت مشکین نفس نشدی) که همچون صبا که
 بر کوی دوست میگذرد تو بر دیار محبوب نمیگذری ۵ - آستین گل آستین پر از گل، مصاف و مصافیه،
 اضافه مفید تظم و ظرفیت - معنی بت نفس دوم که تو را گوارا گیتی یک آستین پر از گل نصیب میبایی،
 چه در این گلستان آماده تحمل بیش جاری نیستی ۶ - آستین چمن آستین جامه چمن، استعاره مکنیه ۷ -
 مدرج، بضم اول و سکون دوم و فتح سوم پیچیده، درج شده و در موردیده، اسم مفعول از ادراج مصدر باب
 افعال - معنی بیست و ناله ها در آستین جامه چمن خود پیچیده داری و می آسپاری فدای رلف پیچان محبوبی
 نمیکنی ۸ - بلای خمار تشبیه صریح - معنی بت جام سرشار از لطافت می و مطلوب دل است ولی تو آن
 را بر خاک می اندازی و بگران محبت حمار آلودگی نسبی ۹ - پادشاه وقت: پادشاه عهد، در صفحه ۵۹۲
 جامع نسخ دیوان حافظ در متن «یارگاه دوست» بجای «پادشاه وقت آمده است که ترجیع دارد» - معنی بیست
 ای حافظ از خیل عاشقان دور شو و کناره گیر، چه همه غنصاران بیدگی آستان محبوب سر می نهاد ولی تو
 بهر حال به خدمت این درگاه نیرداخته ای.

غزل ۴۸۳

سحرگه رهروی در سرزمینی
 همی گفت این معنا^۱ با قرینی^۲
 که ای صوفی شراب آنگه شود صاف
 که در شیشه برآرد اربعینی^۳
 خدا زان خمره بیزارست صدبار
 که صد بت^۴ باشدش در آستینی
 مروت گر چه نامی برنشانت
 نیازی عرضه کن بر نارنجی^۵
 ثوابت باشد ای دارایِ خرمی^۶
 اگر رحمی کی بر خوشه چینی
 نمی بستم نشاطِ عیش^۷ [در] کلی
 نه درمانِ دلی نه دردِ دینی^۸
 درونها تیره شد باشد گه از غیب
 چراغی برگرند خلوت شینی
 گر انگشتِ سلیماسی نباشد
 چه خاصیت دهد نقشی بگی^۹
 اگرچه رسمِ خوبان تسند خویش
 چه باشد گر بسازد با غمی^{۱۰}
 رو میخانه بسا نا پرسم
 مألِ خموش را از پیش پینی^{۱۱}
 نه حافظ را حضورِ درسِ خلوت
 نه داشمند را علمِ یقینی^{۱۲}

۱ - معما: بسم اول و فتح دوم و تشدید سوم سخن پیچیده و مرموز، سم معمول از معصه ۲ - حرم: بفتح اول یار و همشین و مصاحب ۳ - ارمین: بفتح و و سکون دوم و فتح سوم و کسر چهارم چنه یا مدت چهل روز - معنی دو بیت، هنگام سحر سالکی در محلی بین سخن سرپوشیده و مرموز را با پار خود میگفت که یاده عشق در شبش دل آنگاه صاف میشود که یک چنه در آن ساید در صحن بلمیعی دارد به چنه صوفیان که مدت چهل روز برای رهاص در گوشه‌ای معصک میشدند ۴ - بسم: بسم اول صم در اسجا ساهجاره مراد یتدار باطل و آثار شرک - معنی بیت: خداوند از دلی طمع آن صوفی که در آستش صد بیت یتدار باطل و شرک امیر پنهان است، برت دارد ۵ - معنی بیت: اگرچه امروز در جواسردی نهان رسی بر جای مساید است به اثری و علامتی، با این حال صاحب خود را پیش بربری بدرگو، باشد که مرد بگی مساید ۶ - دارای حرم: دارنده و صاحب حرم - دار صفت مشبهه را ماده فعل امر بطیر بسا و توانا - معنی بیت، ای صاحب حرم اگر بر درویش خوشه‌چین مهر آوری، خداوند تو مرد خواهد داد ۷ - معنی بیت: خوشی رسیدگی در کسی دیده نمیشود، آنکه بواحد دلی را بر همان رساید به عبرت و حسی برای حفظ دین مساید، نمی‌بایم ۸ - چراغی بر کند چراغی بر افروزد، کند از مصدر کردن - معنی بیت دنیا مکن و تدریک شده است، کاش که از عالم عیب (جهان بهان) صوفی پاکدلی حنوب گرین چراغ معرفتی بر افروزد و جانها را روشن کند ۹ - معنی بیت: انگشت حنوب سلمان باید باشد تا نگین انگشتری که اسم اعظم بر آن نقش شده است، اثر و فایده‌ای نشان دهد و مردم را بر همان آورد و دیوار مسخر سازد ۱۰ - معنی بیت هر چند نیی رسیان بدحوئی است، اگر معشوق یا عاشق غمگین بساری چه میشود ۱۱ - معنی بیت: راه میگذد معرفت را پس نشان یده، نا پایان کار خود را بر پیری مرشد که پیش بین است و خام جم دارد، سوال کنم ۱۲ - معنی بیت: حافظ جمعیت خاطر و حضور قلبی برای تدریس در حنوب حانه خود ندارد و فقه شور بلم عین دست یافته و گرفتار شک است.

غزل ۴۸۴

تو مگر بر لب آبی بهوس بنشین

ورنه، هر فتنه که بینی همه از خود بینی^۱

بخدائی که توئی بنده بگزیده او

که برین چاکر دیرینه کسی نگرینی^۲

گر امانت سلامت بجرم، باکی نیست

بی دلی سهل بود، گر نبود بی دلی^۳

ادب و شرم ترا خسرو مهر بیان کرد

آفرین بر تو که شایسته صد حمد بینی^۴

عجب از لطفِ تو ای گل که شستی با حار

طاهراً مصلحتِ وقت در آن می‌بینی^۵

صبر بر جورِ رقیبت چکنم گر نکم؟

عاشقانرا نبود چاره بجز مسکینی^۶

بادِ صبحی^۷ بهوایت رگلستان بر حاست

که تو خوشتر رگل و تازه‌تر از نرسی

شیشه‌سازی^۸ سرشکم نگری در چپ و راست

گر برین منظرِ بیش نفسی بستینی

سخنی بی‌عرض از بنده محض بشو

ای که مظلورِ بزرگانِ حقیقت‌بینی^۹

نازینی چو تو پاکیره دل و پاک نهاد

بِهتر / آست که با مردم بد نشینی

سبیلِ این اشکِ روانِ صر و دل حافظ برد

نَلَعَ الطَّافَةُ يَامُقَلَّةَ عَيْنِي بِينِي^{۱۰}

تو بدین مارکی^{۱۱} و سرکشی^{۱۲} ی شمع جگل

لایقِ بندگیِ خواجه جلال‌الدینی^{۱۳}

ورن غزل ۴۸۴. هلاتی فلاتی هلاتی معنی (بهر رمل شمس معجون اصلم)

۱ - معنی بیت. مرحوم علامه قرطبی در حاشیه صفحه ۳۴۳، روان حافظ در توضیح «بشیشی» نوشته بد «چنین است بانیات فعل در جمع نَحْ حطی که برد اینجانب موجود است از قدیم و جدید بدون استثناء بعضی صحیح چایی شیشی (یا بون) و آن معروف است ظاهراً و مقصود شعر واضح است یعنی اگر خواهی که فتنه که در جهان را برخواستن خود برپا کرده بشی باید لحظه بولب آبی بهوس بشی و رنه یعنی اگر بروخیری هر فتنه که بینی همه از خود بی. و این مصححی است بسیار شایع مرد شعر را سعدی گوید: بشیش یک نفس ای فتنه که برخواست هیبت فتنه مادر بشید چو تو در حال قیامی.

در صفحه ۵۱۷ جامع سبع دیوان حافظ تألیف فرزند در متن، «شیشی» بجای «بشیشی» آمده که در آن صورت معنی چینی تواند بود؛ تو چرا آنکه بخواهش دل خود بر کنار آیه آبی شیشی تا مفتون جمال خود نشوی و اگر بشیشی بر شمایل ربای خود عاشق می‌شوی آنگاه هر محبت که بیی از شیفگی بر خود دیده باشی، سعدی گوید:

جرم بیگانه باشد که تو خود صورت خویش گر در تشنه پیپی سرود دل ر برفت

۲- معنی بیت: بآن خداوند که تو پرستنده برگریده‌ی مباحثی ترا سوگند میدهم که بر خدمت‌گزار قدیم خود دیگری را ترجیح ندهی و اختیار نکنی. ۳- معنی بیت: اگر مانت الهی یعنی عشق را ایمن از دستبرد هوی و هوس نگاه دارم، از چیری دیگر مرا بیسی نیست. گر دین من که همان پیمان عهد ازل است، استوار ماند و خلاصی از من سر نرود، عاشقی دسان میباید. ۴- معنی بیت: حوی بیک و حیا ترا در میان مه‌جیبان سروری بخشید، ترا تحسین داد که سراوار بس آفرسی. ۵- معنی بیت: ای گل از نرعی و لطافت تو شکفت می‌آید که با رفیق حار صفت هم‌نشین باشی، شکارست که تو به‌حکم صلاح حال چنین کرده‌ای. ۶- معنی بیت: اگر برستم بگه‌بان و مراقب تو شکیبائی نکنم، چه تو هم کردی بیدلان ر گزیری از ضعف و ناتوانی در محبت عشق نباشد. ۷- باد صبحی: سیم بامدادی، موصوف و صفت سیم - معنی بیت: سیم بامدادی به‌واداری تو گلزار را ترک کرد، ریز تو از گل مطبوخ و عترویش ر سرس ما طراوی. ۸- ششبه‌بازی: ششبه‌بازی و حيله‌گری - معنی بیت: اگر بر درون بیانی یا چشم من قدم نهی، ششبه‌بازی و رقص صطره‌های سرشک مرا از این سو و آن سو توانی دید. ۹- معنی دو بیت: ای آنکه پررگان اهل معنی شتو عنایت دارند یک سخن نالوده بفرض از چاکر پاک اعتقاد خود گونی کن. باز پرورده‌ی ماند تو پاکدل و پاک سرشت باید که با بدان هم صحنی نکند. ۱۰- معنی بیت: این سرشک که مانند میل جاری است، شکیبائی و دل‌جماعت را با خود برد ناب و طاقم بیابان رسید، ای مرتضی‌دیده ر من جدائی معوی نایش بگیریم. ۱۱- مارکی: فریبی معتدل و ظرافت. ۱۲- سرکشی کردن فراری. ۱۳- شمع چگل: چشم و چراغ خوبان شهر حسن خیر چگل (بکسر اول و دوم) در ترکسان با ستاره مراد مار بها. ۱۴- خواجه جلال الدین: مراد خواجه جلال الدین تورانشاه وزیر شاه قسجاق و مدح‌جاف.

غزل ۴۸۵

ساقیا، سایه ابرست و بهار و بزم‌جموی

۱ من بگویم چه کن، اراهل دلی، خود تو بگوی

بوی یک رنگی از این نقش می‌آید، خیر

۲ دلق آلوده صوفی همی ناب بشوی

سفله طبعست جهان، بر کرشم تکیه مکن

۳ ای جهان‌دیده ثبات قدم از سفله معوی

دو نصیحت کنم بشنو و صد گنج ببر

۴ از در غیش درآو بسره عیب میوی

شکرِ آنرا که دگر باز رسیدی بسهار
 بیخ نیکی^۵ بستان و ره تحقیق بجوی
 روی جانان طلبی، آینه را قابل ساز
 ورنه هرگز گل و نسرین ندمد رآهن و روی^۶
 گوش بگشای که بلبل بسفغان میگوید
 خو چه تفصیر معرما،^۷ گلی تسوئق^۸ بهوی
 گفتمی از حافظ ما سوی ریامی آید
 آفرین بر نفست باد که خوش بردی بوی^۹

ورن غزل ۴۸۵. فاعلاتن فعلاتن فعلاتن (بحر رمل شش مقصور)

۱ - معنی بیت: ی ساهمی، بام بهار است و میدان ابر بر کار خویش را افراشته؛ من سو می گویم که چه باید کرد اگر تو صاحب دلی و کشف ضمیر میکنی، خودبارگو ۲ - معنی بیت: نشان اخلاص و بکجهی اردلق رنگارنگ صوفی پدیدار نیست، بر حیر و حیرت بایاک صوفی را می پاک سازد شاید یک رنگ شود ۳ - سعه طبع: یکسر اول پست هو، صعب ترکیبی - معنی بیت: دستا پست دوست، بردهش و بحثندگی او اعتماد مکن، ای آنکه دنیا را شناخته و آزموده ای، از هر دمایه پاینداری معواه ۴ - معنی بیت: دو اندر به تو میدهم، پذیر و صد گنج گوهر سود کن، بخوشدلی روزگار سپری ساز و عیجو مهانش ۵ - بیخ نیکی، بیخ درخت نیکی، استعاره میکنه - معنی بیت: بشکرانه آنکه بار دیگر بهار عیش و کامیابی تو فرار آمد و فرصت خوشدلی یافتی، درخت احسان و کردار نیک در کنش را گیتی بکار و براه حقیقت جوئی برد ۶ - معنی بیت: آینه دل را از رنگار هوی پاک کن تا پدیرای نور حق شود و گرین قابلیت و شایستگی را فراهم نسازی، مانند آسب که از آهن و روی امید محال روئین گل و نسرین داشته باشی ۷ - معرما مکن، فعل می از فرمودن که برای رعایت احرام بجای کردن بکار میرود ۸ - گل توفیق، تشبیه صریح معنی بیت، گوش بسته که هر از دستان پاوی بلند مگوید: ای بزرگ کوتاهی مکن و بر آن باش که گل کامیابی را ببوئی ۹ - معنی بیت: گمش که بر زهد حافظ بوی ریاکاری و خودمانی بشنم میرسد: بر دم گرم تو آفرین و حسین باد که خوب پی بردی.

غزل ۴۸۶

بلبل زشاخ سرو بگلپانگی بهوی
 میخواند دوش درسی مقامات معصوی

یعنی بیا که آتشِ موسی نمود گس
تا از درختِ نکتَه توحید^۱ بشنوی
مرغانِ بساغِ قافیه سنجید و بذله گوی
تا خواجه می خورد بفرزهای پهلوی^۲
حمشید جز حکایتِ جام از جهان نبرد
زنهار دل مبد براسابِ دنیوی^۳
ایسن قعّه عجب شنو از بختِ وازگون
ما را بکنت یار بانقاسِ عیسوی^۴
خوش وقتِ بوریا و گدائی و حوابِ امی
کاین عیش نیست در خورِ اورنگِ خسروی^۵
چشمت بغمزه خانه مردم خراب کرد
مخمورِ یکتا^۶ نهاد که خوش مست مبروی
دهقانِ سالخورده چه خوش گفت با پسر
کای کور چشم من بسجراز کشته^۷ ندروی^۸
ساقی مگر وظیفه حافظ^۹ زیاده دد
کاشفنه گشت طره دستارِ مولوی^{۱۰}

ورن غزل ۴۸۶. معقول فاعلات معاعیل فاعلی (بحر مصارع منس خرب مکفوف محذوف)
۱ - گلبانگ: بضم او و سکون دوم آوای بلند و رس و بانگ بلیل - گلبانگ پهلوی: موصوف و
صفت سی ۲ - نکتَه توحید لطیفه یگانگی خداوند، تشبیه صریح - معنی دو بیت دیشب هزار دستان در
شمار سرو با آوای بلند رسا باهنگ و لحن پهلوی یا پارسی شیوا درس مجالس و مقامات عرفانی و معنوی
میداد باین معنی که میبگفت بشناب تا بگری که گل آتشی را که بر موسی در وادی ایمن آشکار شد سحابان
ساخت تا تو هم مانند حضرت موسی که از درخت لطیفه یگانگی خدا را شنیده است، از آتش فروخته گل
همان نکتَه را بشنوی: شیخ شبتری می گوید
روا باشد اما الحق از درختی چرا بود روا از بسکبختی
سعدی گوید.
بزرگ درختان نیز در نظر هوشیار هر ورقی دمترست معرفت کردگار

بیر نگاه کنید نقرآن کریم آیه ۲۹ و ۳۰ سوره قصص ۲۸ و نعل ۱۹ شماره (۲) — مرحوم هروی در حاشیه صفحه ۲۲۵ دیوان حافظ نوشته اند: «معنی گل نمودار تنش موسی شد معنی آتشی که در وادی ایمن بر درخت علی بر آن حصبوب ظاهر گردید و وری را برآمد که یا موسی بی، یا الله رب العالمین (موسی همدان من پروردگار جهانیانم)» ۳ — معنی بیت: پرندگان بوستان برآمداری و نظیفه گوئی میکنند تا آن پررنگ با چاهه های عاشقانه پارسی شیوا با چاه معنائی که بلخ پهلویات سروده شده می بسوزند: پهلویات جمع پهلویه «پهلویه معرب پهلوی» کلمه با جمله ای که بر زبان پهلوی باشند شعری که بیکی از زبانهای محلی ایران هروی از اوران عروضی با هجاتی سروده شده و بخشی را آنها تو پسی است (نقل با اختصار از فرهنگ معین) ۴ — معنی بیت: جم تنها افسانه جام را با خود بجهن دیگر برد آگه باش که بعل و چه این جهانی تعلق خاطر بدشته باشی ۵ — افعاس عسوی: موصوف و صفت سبی — معنی بیت: این داسمان شگفت انگیز را گوش کن که دوست که عیسی وار بادم حاشش خود مرده را رفته میگرد ما را از طالع و ارون با نفس رسدگی بخش خود بقتل رساند ۶ — اورنگ هروی: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم و سکون چهارم نصب شاهي موصوف و صفت — معنی بیت: خوشا آنکه با مهر میسازد و خوابی آسوده بر خصیر میکند، مسلم است که این خوشدلی و آسودگی با نصب شاهي سازگاری ندارد و برای فرمانروایان فراهم نمیشود ۷ — موصوفی: حمار آلودگی، اسم مصدر مرکب و صفت (محمور) ۸ ی مصدری — معنی بیت: چشم تو سبک گشته حانه عاشقان را و ران کرد، و خوشدلی سرمست از باده حسن گشته ای، امید است که هرگز برنج حمار آلودگی گره در نشوی ۸ — کشته: یکسر اول و سکون دوم کاشته یا مرروع ۹ — بدوری، بفتح اول و سکون دوم درو نمکنی ۱۰ — وظیفه حافظ: معری و مستعری حافظ ۱۱ — مولوی، بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم غرض خاص مشایخ صوفیه و رهبران روحانی، صفت سبی از مولی — معنی بیت: همدان سبایی به حافظ بخش از ابداره مقرر باده بیخود چنانکه طره (کناره و شکری و بیخ) عمایه مولوی (یکباره مراد حافظ) درهم و پیر شدن گنست.

غزل ۴۸۷

ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی
 نا راهرو نباشی کی راهبر شوی^۱
 در مکتب حقایق^۲ پیش ادیب عشق
 هان ای پسر، بکوش که روزی پدر شوی
 دست از مس وجود^۳ چو مردان ره بشوی
 نا کیمیای عشق بسایی و زر شوی

خواب و خورت زمرتبه حویش دور کرد

آنکه رسی بخویش که بی خواب و خور شوی^۴

گر نور عشق حق^۵ بدل وجانت اوفتد

بافه کسر آفتابِ فسلکِ خسویش شوی

یکدم غریقِ بحرِ خدا شو گمان مبر

کز آبِ هفت بحر^۶ بیک موی تر شوی^۷

از پای تا سرت همه نورِ خدا شود

در راهِ ذوالجلال^۸ چوبیسی پا و سر^۹ شوی

وجهِ خدا^{۱۰} اگر شودت منظرِ نظر

رین پس شکی^{۱۱} نماید که صاحبِ نظر شوی

بنیادِ هستی تو جو زیر و زیر شود

در دلِ مدار هیچ که زیر و زیر شوی^{۱۲}

گر در سرت هوایِ وصالست حافظا

باید که خاکِ در گه اهلِ هنر شوی^{۱۳}

ورن غزل ۲۸۷ مفعول فاعلات مفاعیل فاعل (بحر مصارع مشع اخرب مکفوف محدود)

۱- معنی بیت: ای ناآگاه و مرتبِ مرتب، همدی کی نادل آگاه شوی و بدان که اگر سالکِ طریقِ حق نباشی، هیچگاه بمقامِ ارشاد و دستگیری نخواهی رسید. ۲- مکتبِ حقانین؛ تشبیه صریح و همچنین است ادیبِ عشق - معنی بیت: ای هر چه بگوئی تا در دیرستانِ حقیقت برد آموزگارِ محبت درسِ آموری تا تو هم زوری بمقامِ پدري و ولایت برسی. ۳- مس وجود؛ تشبیه صریح و همچنین است گیمایِ عشق - معنی بیت: از مسِ ناقص وجود و بستی هستی نمای خود ماند رهروانِ طریقت مردانه چشمِ پوش و در پیراستنِ خود از صفاتِ بهیمی بگوئی تا اکسیرِ عشق بدست آوری و بعد آن مس وجودت را در پاک سازی. ۴- معنی بیت: پرداختنِ بکارهای حیوانی ماند هفتن و خوردن تر. ۵- مرتبه و الای اساسیت جدا ساختن، آنگاه بکرامتِ انسانی تأمل می‌شوی که از لذتِ مادی اعراض کنی؛ ناصر خسرو گوید:

کسی که قصدِ رِعالَمِ بخوب و حشر دارد اگرچه چهرش حویست، طبعِ خسردارد
۵- نورِ عشقِ حق، تشبیه صریح - معنی بیت: گر بر تو عشقِ الهی دل و جانِ ترا روشن کند پس جدا
سوگند که از مهرِ میهر بورور تر و باشکوه تر خواهی شد. ۶- هفت بحر، هفت دریا که عبارت بود از بحرِ احمر، دریایِ عمان، دریایِ احمر، دریایِ بربر، دریایِ اقیانوس، بحرِ آزروم، دریایِ امود (مقل با احتصار از

فرهنگ معین) ۷- معنی بیت: اگر یکمُس غرقه دریای حق شوی و بدمام فناء می آله رسی مرتبه بقاء باالله را خواهی یافت و همت دریا هم یک موی ترا رواند کرد و آسیبی بر نخواهد رساند ۸- ذوالجلال: بسم اول صاحب عظمت و بررگی مطلق که خداوند است ۹- برپا و سر، خاکسار و آنکه سر از پا شناسد- معنی بیت: سرتاسر وجودت فروغ ایزدی خواهد گشت، آنگاه که در طریق معرفت حق سر از پا نشاسی و بقیای مطلق برسی و از قید خودپرستی یکباره برهی ۱۰- وجهه حذاء: بفتح اول و سکون دوم دات حق ۱۱- نماتد، نمی ماند، مستعمل محقق الوفوح است که بصیغه ماضی از آن تعبیر شده است- معنی بیت: اگر نتها دات حق نظرگاه دیده تو شود و از هر چهر جز حذاء چشم پیوشی، بیگمان بیادل و روشن روان خواهی گشت ۱۲- معنی بیت: اگر بیان خودپرستی و انایت تو واژگون شود، از این ریز و ریز شدن غم مدار چه کمال استقامت حال تو این است که از قید این نویسنی هست بما برهی و باقی بقیای حق شوی ۱۳- معنی بیت: اگر آروزی دیدار و پیوستن بمحبوب اولی در اندیشه نستی، باید کمر خدمت صاحبان کمال و معرفت را بر میان بندی.

غزل ۴۸۸

محرم هانف میخانه بدولتخواهی

گفت: بارای که دیرینه^۱ این درگاهی

همچو جم جرعه ماکش که ز سر د و جهان

پرتو حام جهان بین دهدت آگاهی

بر در میکنه رندان قلندر^۲ باشند

که متانند و دهند اسیر شاهنشاهی

خشت زیر سرو بر تارک هفت اختر پسای

دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی^۳

میر ما و در میخانه که طرف بامش

بفک بر شد و^۴ دیوار بدین کوتاهی

قطع این مرحله بی همهی خضر مکی

ظلماتست پتیس از خطر گمراهی^۵

اگر ت سلطنت فقر ببخشد، ایسل

کمترین ملکی نو از ماه بود تا ماهی^۶

نو دم فقر ندانی زدن از دست مده

مسند خواجگی و مجلس تورانشاهی^۷

حافظ خام طمع شرمی ازین قصه بدار

عملت چیست که فردوس برین میخواستی؟^۸

ورن غزل ۴۸۸: فعلاتی فعلاتی فعلاتی مع لی (بحر رمل مثنوی محبونی اصل)

- ۱ - دیرینه: قدیم و کهن، صفت جانشین موصوف (پنده و چاکر) - معنی در بیت: سحرگاه هاتف (سروش یا هرشته بدادهمه) میکند معرفت که حیر و بیگنجی مر میخواست بدار داد که بیعیانه بارگرد که تو چاکر قدیم این آستانی و حق خدمت دیرین دری، همچون جعشد که یک شام (جرعه) از جام ما نوشید تو هم جرعه‌ای بوش تا صبر مرشد که جام جهان سماست ر درهای در جهان سراپا خبر سازد ۲ - قلندر بفتح اول و دوم و سکون سوم و فتح چهارم درویش از لب تکلفات رسته، نگاه کنی غزل ۷۷ شماره (۹) - قلندریه فرقه از صوفیه‌ای که از جهت افکار و عقاید به ملامتیه نزدیک‌اند و عقید باحقای حلال و عمل پسند ورنه پشه کنند پیروان این فرقه عادات و مقررات ثابتی ندارند و کاملاً از دستورهای مذهبی و عادات اجتماعی دور هستند (معل باحتمال از فرهنگ معین جلد ۴) ۳ - معی دو بیت: بر آستان میخانه وارسلان مجرد باشد که میباید ماج شاهی از کسی بازگیرند و بکس دیگر ببخشند، بیرونی و حاکماری سربرایش حسنت می‌دهد و حال آنکه قدم آنان از نظر بلندی مقام بر فرق هم مباره است، بیروی توانائی و درجه بلند پایی آنان را یک بین ۴ - و: حرف ربط، و او: حالیه ست - معی بیت: سر ما ملارم آستان میکند معرفت باد که گوشه با مش بگردون رسیده است و حال آنکه دیو زنی در دیده ظاهر بین سحر کوتاه میباید ۵ - معنی بیت: در پیروان منارل ملوک باید از پیر دلیل یعنی حصر راه مند جست، چه در این طریق هم اندر حم و دراز حجابها و تاریکیهاست، میباید که در مهلکه راه گم گردگی یعنی ۶ - معنی بیت: دلا، اگر ناج فرمانروائی ملک درویشی و غرسندی را بدهد، آنگاه کوچکترین تنم و حکمرانی تو در ماه آسمان تا ماهی که زمین را بر پشت نگاه داشته خواهد بود؛ قدام معتقد بودند که کره خاک بر شاق گدای سواده است و آن گاو بر پشت ماهی است در دریائی، و از ماه تا ماهی کنیه از بهیبت دوری و پشاور است، رودکی گوید سرش رسیده بماء پر بیلندی و آن معادی بزر صاهی پنهان ۷ - معی بیت: تو اهل درویشی و غرسندی پسنی ولاف انقطاع و نجره توانی رد، پس کرمی و رارت و محفل خود را تو که خواجه جلال الدین تورانشاه و پسر شاه نجسای همچنان حفظ کن و بکار خود پرداز ۸ - معنی بیت: ای حافظ که آرزوهای سیهوده و باطل در سر میروزی از این سخن حیا کن، کردار بیک تو چیست که پیاداش آن خواهان بهشت شده‌ای؟

غزل ۴۸۹

ای در رخِ تو پیدا انوارِ پادشاهی
 در فکرِ تو پنهان صد حکمتِ الهی^۱
 کلکِ تو بارکِ الله بر ملک و دین گشاده
 صد چشمه آب حیوان از قطرهٔ سیاهی^۲
 بر اهرمن نتابد اسوارِ اسمِ اعظم^۳
 ملک آنِ تست و حاتم، فرمای هر چه خواهی
 در حکمتِ سلیمان هر کس که شک نماید
 بر عقل و دانش او خد مدد مرع و مهای^۴
 بازارچه گاه گاهی سر سر نهد کلاهی
 مرغانِ قفاف دامنِ آیینِ پادشاهی^۵
 سعی که آسمانش از مصِ حمود دهد آب
 تنها چهار بگیرد بی منتِ مپاهی^۶
 کلکِ تو حوش نویسد در شارِ بیمار و اغیار
 نعوید^۷ جان فزائی افسونِ عمر گاهی
 ای عنصرِ تو مخلوق از کیمبایِ عرت^۸
 وی دولتِ تو ایمن از وصمتِ تباهی^۹
 ساقی بیار آبی از چشمهٔ خرابات
 نا خسر قها بشوئیم از عجبِ خانقاهی^{۱۰}
 عمریست پادشاهها کز می تهیست جام
 ایک زبنده دعوی^{۱۱} وز محنتِ^{۱۲} گواهی
 گر پرتوی ز تیغِ بر گسان و معدن افتد
 یاقوتِ سرخ رو را بخشند رنگِ گاهی^{۱۳}
 دانم دلت ببخشند بر عجزِ شب نشینان
 گر حالِ بنده پرسی از بادِ صبحگاهی^{۱۴}

جانی که برقی عصیان^{۱۵} بر آدم صفی^{۱۶} زد

ما را چگونه زبید دعوی بیگناهی؟

حافظ چو پادشاهت گه گناه می بردم

رنحش زبخت منما، باز آ سحدرخواهی^{۱۷}

وزن غزل ۲۸۹ مفعول فاعلاتن مفعول فاعلاتن (بحر مصارع متسنن اعراب)

- ۱ - حکمت الهی: دانش یزدانی، موصوف و صفت بسی - معنی بیت: ای آنکه در چهره تو فروغ شاهی نمایان است و در اندیشه تو صدگونه حکمت و دانش یزدانی نهان ۲ - سپاهی دوده یا مرکب - معنی بیت: خانه تو که خداوند برکتش دهد، صد مسح آب حدت از یک چکه دوده (یک قطره مرکب) بر پادشاهی و شریعت روان ساخته است؛ بگنایه معصود است که خانه تو دین و شاهی را حیاتی تازه بخشیده است ۳ - اسم اعظم: نام مهین خدای با اسم بر رکنر خداوند معنی بیت: پرتوهای نام مهین خداوند پندش اسبیس حوی نوروشی خواهد بخشید، پادشاهی و نگشتری فرمانروائی تراست، هر چه مصلحت میدانی امر فرمانی در صحن طبیعی دارد سرگشتب حضرت سیمان و فتاح انگشتری هر فرمانروائی وی بدست دیوان و پس از مدتی باز بدست آن حضرت رسد و سلطان خود را بر حق و انس باز یابی، بر نگاه کند بحمل ۱۶۰ شماره (۲) ۴ - معنی بیت: هر که در دانش و استقامت رأی حضرت سیمان بگماید، سرخ و ماهی هم با همه بیخردی بر خرد و علم او حده خواهد زد تا چه رسد بآدمیزادگان ۵ - معنی بیت: اگر چه بار پرتنه شکاری برخی اوقات کلاهی بر سر دارد ولی تنها پرندگان کوه قاف یا سیرعاند که از رسوم شاهی و فرمانروائی بر دیگر مرغان آگاهی دارند؛ چنانکه مداسم بری تربیت بر کلاهکی بر سرش میگذاشتند ۶ - سپاهی لشکری و سرباز - معنی بیت: آن شمشیر را که اسما را عطا و بخشش خود آیدار سازد بی مدد لشکری جهان را تسخیر میکند ۷ - بگوید، حرر، مصدر باب تفعیل - معنی بیت: قدم تو در کار دوستان دعا یا حرز چنان بخش میویسد و درباره بیگانگان سحری بیگانه که رنگی آن را کوتاه کند ۸ - کیمیای عزت: اکسیر بزرگی، تشبیه صریح ۹ - وصفت نهایی، بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم عیب همان تشبیه صریح - معنی بیت: ای که اصل وجود تو اهریده از اکسیر بزرگی است و ای آنکه بخت و پادشاهی تو در آسمان از عیب و فساد نابودی است ۱۰ - عجب حایفاهی، بضم ول و سکون دوم خود پیس خدای تشبیه، موصوف و صفت - معنی بیت: ای ساقی، آبی از مسج میکند معرفت بیدار تا دلها را از خود پیسی و خود پیسی صومیان حانفاهش بیاک سازیم ۱۱ - دعوی: بفتح اول و سکون دوم و نف مقصوره در آخر ادعا کردن و بخود پستی، باین معانی در سیاق فارسی بیشتر الف آخر آن محال میشود ۱۲ - محتسب: باردارنده از منکرات، اسم فاعل از احتساب مصدر باب افتعال ۱۳ - رنگ گاهی، موصوف و صفت معنی رنگ زرد - معنی بیت: اگر شعاعی از شمشیر تو بر معادن افتد، یا قوت سرح قام از بیم تیغ تو بر ترس زرد روی خواهد شد ۱۴ - معنی بیت: اگر حال را از مرا از سیم یا مدادی جویا شوی، یقین دارم که دل تو بر سواترایی و ضعف حال شهنشده داران عاشق رحمت

خواهد آورد ۱۵ - عصیان، یکسر اول و سکون دوم، مرماسی و گناهکاری ۱۶ - صفتی، بفتح اول و کسر دوم برگزیده، صفت آدم - معنی بیست: اینجا که اندر عشق گناهکاری محض آدم برگزیده خدا آسیب رد و وی را بگناه حورین گندم گرفتار کرد تا از بهشت رانده شد ما که فروردان آن پذیریم و از طاعت و تقوای آن محض چندان بهره‌ای نداریم، چگونه می‌توانیم ادعا کنیم که گناه نکرده‌ایم ۱۷ - معنی بیست: ای حافظ، چون شهریار گاهگاهی از سو بامی بر زبان می‌آورد، از طایع حوش گنه مکن و غیر تقصیر خدمت را بخواد

غزل ۴۹۰

در همه دیرِ مغان^۱ نیست چو من شیدائی

خرقه جانی گریو باده و دفتر جانی

دل که آینه شاهبسته غماری دارد

از خدا می‌طلبم صحبت روشن‌رانی^۲

کرده‌ام بونه مدست صنم ساده فروش

که دگر می‌نخورم بیریخ برم‌آرانی

برگس از لاف زد از شیوه چشم تو، مرنج

نسروند اهل نظر از پی نایبانی^۳

شرح این قصه مگر شمع برآرد بزبان

ورنه پروانه ندارد بسخن پروائی^۴

جویها بسته‌ام از دیده بدامان که مگر

در کارم بنشانند سهی بالائی^۵

کشنی باده بیاور که مرا بیریخ دوست

گشت هر گوشه چشم از غم دل دریائی^۶

سخن غیر مگو با من معشوقه پرست

کز وی و جام میم نیست بکس پروائی^۷

این حدیث چه حوش آمد که سحرگه میگفت

سر در میکند با دف و نی نرستانی

گر مسلمانی ازینست که حافظ دارد

آه اگر از پی امروز بود فردائی^۸

ورن غزل ۴۹۰ فاعلاتن فعلاتن معس (بحر رمن مثنی محبون اصلم)

۱- دیر معان: کنایه از محفل عارفان و ولایت حق یا مسکنه معرفت- دیر: بفتح اول و سکون دوم صومعه و عبادتگاه- معان: بضم اول جمع مع بمعنی موبد و وردشتی- معنی بیت: دیوانه عشقی چون من در مسکنه معرفت نتوان یافت، دلم یکجا بگرویده رفته است و دفتر شجرم جای دیگر ۲- معنی بیت: دل من که آینه جمال سلطان عشق است و هروع ایردی بر آن پرنو یکی گرد آلوده شده است، از حد او ند میخوام که مرا بهمنشینی مرشدی روشن بین برساند تا عبار تعلق را ر آینه دلم برداید ۳- معنی بیت: اگر گل سرگیس بعودستانی ادعا کرد که بدو کرشمه چشم را دارد در همه خاطر مشو که صاحب نظران دیده ییای را راها نمکنند و بدیبال چشم نابینای برگس بخواهد رفت ۴- معنی بیت: داستان جد سوز عشق را شاید شمع به دربان آتشی بارگوید و گرنه پروانه صحر سوحه ر برگ و سادن و طاقت سخن گس نباشد ۵- معنی بالا: بفتح اول و کسر دوم راست قامت و بلند بالا، صفت برکیبی جاشین موصوف (پار)- معنی بیت: ز چشم جو بهای سرشک سوی دامن روی کرده ام تا شاید هما بگروه که سرور را در کنار خوی می شناسد سرو فامنی بلند سالار را در بر من جای دهند ۶- کشتی باده پیاله ی که بشکل کشتی مساحند- معنی بیت: پیاله کشتی شکل شراب را بیاد و بی پده که در فراق روی محبوب هر گزانه چشم من از آینه دل و سیل سرشک در سائی گشته است ۷- معنی بیت: بامی که یار ز بدن دوست دارم، از دیگری سخن مگو، چه مرا رغبت و انتصاب بچیری و کمی هر معشوق و باده باشد ۸- معنی در بیت این معنی مر دلپذیر افتاد که هنگام سحر راهب ترسانی بر در میخانه بر سرش میگفت اگر تین اسلام را این گونه است که حافظ اظهار میکند، افسوس افسوس بدام، اگر فردای قیامتی باشد، پاسخ باده گاری امروز را چه خواهد داد؟

غزل ۴۹۱

بچشم کرده ام ابروی ماه سیمانی

خیال سبز خطی^۱ نقش بسته ام جانی

امید هست کسه منشور عشقازی^۲ من

از آن کمانچه ابرو رسد بطهرائی^۳

سرم زدست بشد، چشم از انتظار بسوخت

در آرزوی سر و چشم مجلس آرائی^۴

مکذّرست دل، آتش بسخرقه خواهم زد

بیا بین که کرا میکند نمائشانی؟^۵

بروزِ واقعه تابوتِ ما زسرو کنید

که میرویم بداغِ بلندبالائی^۶

زمامِ دل بکسی داده‌ام من درویش

که بیستش بکس از تاح و تخت پروائی^۷

در آن مقام که حوایان زغمره نسیع رسند

عجب مدار سری افشاده در پائی^۸

مرا که از رخ او ماه در شستاست^۹

کجا بود بفروغِ ستاره پروائی^{۱۰}

فراق و وصل چه باشد؟ رصایِ دوست طلب

که / حَبِیب بآید ازو غرِ او تعائی^{۱۱}

دُرّز شوق برآرند ماهیانِ بکه تثار

اگر سفینهٔ حافظ^{۱۲} رسد بدریائی

ورن غزل ۴۹۱ معادل غزلی معادل معری (بحر مجتث مثنی محبوس اصلم)

- ۱ - سبز خط - صفت ترکیبی حاشیای موصوف (یار) - معنی بیت: ایروی ماه رخساری را نشان کرده و در نظر گرفته‌ام و صورت حیالی یاری را که خط سیر بر عصارهٔ درد در چشایگاهی (بکناپهٔ بعضی دل خود) نگاشته‌ام ۲ - مشهور عشق‌بازی: بفتح اول و سکون دوم فرمان مهرورزی ۳ - طعنه: بهم اول و سکون دوم ششانی که بر فرمان و سکهٔ پادشاه بخش می‌شد، سز بگه کند بعزل ۴۱ شماره (۶) - معنی بیت: امیدوارم که فرمان مهرورزی از ایروی کمائی یار بامصلحتی آراسته شود پس او عشق مرا بپذیرد ۴ - معنی بیت: اختیار سرم از دست رفت و بامددمدار من و چشم یاری که آرایندهٔ معقل است، دیدهٔ من از گریهٔ انتظار گوئی در آتش افتاده است ۵ - کرا میکند بکسر اول می‌آورد - معنی بیت: دلم گرفته است، دلق ریائی را خواهم سوخت، بیا بگر که آیا بیک بار نظاره و تعاف می‌آورد یا نه؟ ۶ - معنی بیت: روز مرگ تابوت مرا از چوب سرو بسازید، چه از این جهان بسور فراوانم نامی نهی بالا در میگیرم ۷ - معنی بیت: من تنگست اختیار دل خود را یاری سپرده‌ام که در ملک حس ر عرو سبطیت بهیچکس التفائی ندارد ۸ - معنی بیت: آنجا که بیکوان تیغ ناز و کرشمه ر اهیخته دارند، تنگست نیست که سر بیدلی پی میر معشوقی شود ۹ - شبان، شب‌خانه و حرم سرا و خانه‌ای که درویشان شب در آن بسر برند، اسم مرکب از شب + نشان پسوند

مکان و زمان - معنی بیت: گوئی در خانه شب من از پر مو چهره او ماهی سایل شده است و شروع اختران با ماه رخسار وی دیگر مرا التفاتی نیست ۱۰ - معنی بیت: هجران و وصال در برابر خشودی یار اعتباری ندارد، چه دروغ است که از دوست چهر دوست چیری هو است ۱۱ - معنی حافظ: جنگ یا دفتر و مجموعه شعر حافظ - معنی بیت: اگر جنگ غزل حافظ بریائی گذر کند ماهیان از شوق و شادی سرور پیداها بر آن خواهند افتاد.

غزل ۴۹۲

سلامی چو بوی خوش آشنائی
بدر مردم دیده روشنائی^۱
درودی چو نور دل^۲ پارسایان
بدان^۳ شمع^۴ خلونگه پارسائی^۵
نمی‌بیم از همدمان هیچ بر جای
دل خون شد از غصه، سامی کجائی^۶
زکوی معان رخ مگردان که آنجا
فروشد مفتاح مشکل‌گشائی^۷
عروس جهان^۸ گر چه در حد حسنست
زحد میرد شیوه بسوفائی^۹
دل خسته من گرش هفتی هست
نخواهد ز سنگین دلان مومیائی^{۱۰}
می صوفی افکن کجا می‌فروشد
که در تاهم از دست زهد ریائی^{۱۱}
رفیقان چنان عهد صحبت شکستند
که گوئی نبودست خود آشنائی
مرا گر نو بگذاری ای صبر طامع
بی پادشائی کنم در گدائی^{۱۲}

غزل ۴۹۳

ای پادشه خوبان داد^۱ از غم تنهایی
 دل بی تو بجان آمد، وقتست که باز آئی
 دایم گلِ این بستان شاداب می‌ماید
 در یاب ضعیفانرا در وقت توانائی^۲
 دیشب گله زلفش با باد همی کردم
 گفتم غلطی، بگذر زین هکرت سودائی^۳
 صد یاد صبا اینجا با سلسله می‌رقصند
 اینست حریف ای دل، تا باد نیمائی
 مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد
 کز دست بخواهد شد پایاب شکیبائی
 یارب بکه شاید گفت این نکته که در عالم
 رخساره بکس ننمود آن شاهدِ هرجائی^۴
 ساقی چمن گل را بی روی نورنگی نیست
 شمشاد^۵ خرامان کن تا باغ بیارائی^۶
 ای دردِ توام درمان در بستر ناکامی
 وی یادِ توام مونس در گوشه تنهایی
 در دایره قسمت^۷ ما نقطه تسلیم
 لطف آنچه تو اندیشی، حکم آنچه تو فرمائی
 فکرِ خود و رایِ خود در عالم رندی نیست
 کفرست درین مذهب، خودبینی و خودرائی^۸
 زین دایره مینا^۹ خونین جگرم می‌ده
 تا حل کنم این مشکل در ساغر مینائی
 حافظ شب هجران شد، بوی خوشی وصل آمد
 شادیت مبارک باد، ای عاشق شیدائی^{۱۰}

وزن غزل ۲۹۳: معمول معاین معمول معاین (بهر هرج منمن اخرج)

۱ - داد: فریاد و همان - معنی بیت: ای سرو و نقریان از اندوه جدتی جای فریاد و همان است. کار دل بجان کشیدن کشید، گاه آن رسید که باز گردی ۲ - معنی بیت: همواره گل بوستان زندگی تو تاره بخواند بود بکنایه بمی توانائی و دسترس و قدرت همیشگی نیست. پس اکنون که توانائی داری، درماندگان را یاری کن. سعدی گوید:

ای که دستت میرسد کاری بکن پیش از آن که تو بساد هیچ کار

۳ - معنی دو بیت: دوش بنسیم شکوه بر دم که گیسوی یار در دست من نیست. پادشاه داد: تو در اندیشه ماندی، از این اندیشه باطل در گذر، چه وی صد سیم بهاری را اینجا رنجیر بر پای نهاده و برقص کردن واداشته است. همکار تو در عشق چنین نیرومند است، ز بهار تا سودای حرام وصال در سر پیروزی و کاری بپورده نکنی ۴ - شاهد هر جانی. موصوف و صفت سبی - معنی بیت: پروردگار با کسی این مسأله دقیق را در میان نمیتوان نهاد که نجلی جمالی ذات مطلق یا هستی مطلق که همه جا هست، حقیقت خود را بر کس چنانکه باید آشکار ننمود ۵ - شمشاد. یکسر اول و سکون دوم باستعاره مقصود قامت بلند شمشادگون - شمشاد (۱) درختی است از راسته در لبه بیهای جدا گلبرگ که بیرة خاصی بام شمشادها را بوجود میآورد... درخت مذکور در همه جنگلهای شمالی ایران فراوان است و بموازی زینت هم در باغها و باغچهها کشت میشود... این شمشادست که شاعران قدحش را بدان تشبیه کنند (۲) سرزمینش: همین شمشادست که شاعران زلف و طره را بدان تشبیه کنند. (نقل بااختصار از فرهنگ معین) ۶ - معنی بیت: ای ساقی، گرار را بی گل چهره تو رونقی نیست. بالای شمشادگون را برقرار آور تا چمن باغ را آرایش دهی ۷ - دایرة قسمت: تشبیه صریح و همچنین است لفظ تسلیم - معنی بیت: در دایرة تقدیر و سر نوشت ما سر کر تسلیم و بقطة رضا بفضای تو ای، پس آنچه تو درباره ما فکر کنی، مهر و عایت است و آنچه فرمان دهی حکمت و مصلحت ۸ - معنی بیت: اندیشه خودپرستی و خودکامگی در جهان و راستگی نباشد. در این مسلک خویشتن بینی و خودخواهی کافری و حق باشناسی است ۹ - دایرة مینا. دایرة کبودرنگ باستعاره مقصود سپهر ببلگون - معنی بیت: دایرة کبودرنگ سپهر ببلگون حکرم را از غصه خون کردن یاده بده تا گره این مشکل را در نوشیدن جام میارنگ بگشایم - مینا: ترکیبی است از لاجورد و طلا و غیره که در کوره میزند و شفاف مثل شیشه کبودرنگ بیرون میآید (نقل از فرهنگ معین) ۱۰ - عاشق شیدائی: پیدل شفته یا شیدا و مجنون موصوف و صفت نصیبی.

غزل ۲۹۴

ای دل گر از آن چاه ز نسفدان بدر آئی

هر جا که روی زود پشیمان بدر آئی^۱

هشدار که گرسوسه عقل کنی گوش
 آدم صفت از روضه رضوان بدر آئی^۱
 شاید که بآبی ملک دست بگیرد
 گر تشنه لب از چشمه حیوان بدر آئی^۲
 جان میدهم از حسرت دیدار تو چون صبح
 باشد که چو خورشید درخشان بدر آئی^۳
 چندان چو صبا بر تو گوارم دم همت
 کز غنچه جو گل خرم و خندان بدر آئی^۴
 در تیره شب هجر تو جانم بلب آمد
 وقتست که همچون مه ناپان بدر آئی
 بر رهگذرت بستم از دیده دوحه جوی
 تا بو که تو چون سرو خرامان بدر آئی^۵
 حافظ مکن اندیشه که آن یوسف مهر و
 بار آمد و از کلبه احزان بدر آئی

وزن غزل ۲۹۲: معرول معاعیل معاعیل معرول (بهر هرج شش احرب مکفوف محذوف)

- ۱ - معنی بیت: دلا، اگر از چاه ذوق یار بیرون نروی، بهر جا که روی آوری، پشیمان خواهی شد. ۲ - معنی بیت: دلا، بهوش باش که اگر بداندیشی مردگوش مراد می ماند. بدر خود حضرت آدم که عقل وی بوسوسه شیطان گرفتار آمد، از باغ رضوان یا بهشت جاودان رانده می شود. ۳ - معنی بیت: اگر بیچشمه آب حیات رسیدی و سیر نتوشیدی، کفران حمت کرده ای و سزاوار آبی که گردون از آن پس ترا باندک آبی مدد نکند. ۴ - معنی بیت: مانند صبح که چون خورشید بر آید، سیری میشود من هم در اندوه ندیدن رخسار تو همچون صبح جان می سپارم باین بامید که چون مهر تابان طلوع کنی و روح بسمائی. ۵ - معنی بیت: مانند نسیم بهاری آنقدر نفس خود را که همراه بادها و نوحه باطنی است، بگهبانی نو و امیدارم تا مانند گل از حجاب غنچه تار و روی و شکوهان بیرون آئی. ۶ - معنی بیت: برگزیده گاه تو از دید گل جو بهای بسیار رون کرده ام، بامید آنکه تو مانند سرو در کنار جوی بتاز رون شوی. ۷ - آن یوسف مهر و، آن یوسف جمال ماه جبین باستاره مراد محبوب ماه رخسار - معنی بیت: ای حافظ، مگر آن مهانش که آن یوسف جمال ماه رخسار باز گردد و تو از خانه غمها مانند حضرت یعقوب بیرون خواهی آمد و بیدار یار شادمان خواهی شد.

غزل ۴۹۵

می خواه و گل افشان^۱ کن از دهر چه میجوئی؟
 این گفت سحر که گل، بلبل تو چه میگوئی؟
 مسند^۲ بگلستان بر تا شاهد و ساقی را
 لب گیری و رخ بوسی، می نوشی و گل بوئی
 شمشاد^۳ خرامان کن و آهنگ گلستان کن
 تا سرو پیاموزد از قد تو دلجوئی^۴
 تا غنچه خندانست^۵ دولت بکه خواهد داد
 ای شاخ گل رعنا^۶، از بهر که میروئی؟
 امروز که بازارت پر جوش^۷ خریدارست
 در باب و بنه گنجی از مایه نیکوئی
 چون شمع نکوروئی^۸ در رهگذر بادست
 طرّف هنری بر بند از شمع نکوروئی
 آن طره که هر جمدهش صد نایه چین آرد
 خوش بودی، اگر بودی بویش ز خوشبوئی^۹
 هر مرغ بدستانی^{۱۰} در گلشن شاه آمد
 بلبل بنوا سازی حافظ بغزل گسوتی

وزن غزل ۴۹۵: مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن (بهر هزج مثنیٰ اخرب)

۱ - گل افشان: گل ریزان و تار گل، اسم مصدر مرکب از ماده فعل امر - معنی بیفتد پاشد بجوی و جشن گل ریزان یا کن، پیش از این از روزگار چه میفرمودی، این سخن است که هنگام سحر گل گفته ای
 بلبل تو چه میگوئی و نظرت چیست؟ ۲ - مسند: بفتح اول و سکون دوم و فتح سوم آنچه بر آن نشینند یا تکیه کنند، در اینجا مقصود بساط عیش ۳ - شمشاد: باستعاره مراد قامت بلند رعنا ۴ - دلجوئی: پسندیدگی و مطلوب دل بودن یا دلخواه شدن ۵ - غنچه خندان: باستعاره مراد لب و دهان یار ۶ - گل رعنا: موصوف و صفت رعنا بفتح اول و سکون دوم در سیاق فارسی بیشتر بمعنی زیبا و دلفریب، نیز نگاه کنید بغزل ۴ شماره

(۱) - معنی بیت: تمیدانم غنچه شکفته لب تو سعادت بر سپین را قسمت کدام کس خواهد کرده ای شایعه گل
دلفریب برای چه کسی سبز میشود و آرایش محفل که خواهی شد؟ ۷ - جوش: ازدحام و گرمی - معنی
بیت: امروز که بازار حس تو از خریداران پر از دحام و غنچه است، غیبت شمار و ذخیره ای از سرمایه
نیکوکاری فراهم کن، ناصرخسرو گوید:

تا صورتت نکو بود افعال زشت کردی پس عمل را نکو کن، اکنون که زشت گشتی

۸ - شمع نکوروشی: شمع جمال، تشبیه صریح - معنی بیت: چون شمع جمال در مسیر باد غماست و
زیبائی و جوانی نسوزد، از فروع شمع حسن خود بهره فضیلتی فراهم آور و دلی بجوی ۹ - معنی بیت: آن
دلف آراسته که هر چین و شکن آن هم بهای صد ناه پریای آهوان چین است، اگر از نیکخوشی اندک بهره ای
داشته خوب بود ۱۰ - صنان: بفتح اول و سکون دوم برا و لمن و صمد

بایان

فهرستهای ضمیمه

آیات و احادیث و اخبار
امثال و حکم
برخی از قاعده های دستوری
اسامی رجال متن
اسامی اماکن و لباهل متن
اسامی کتب متن
برخی از مأخذها

پيوست

در صفحه ۶۳۰ همی دو یب ۴ و ۵ در چاپ الناده است که در این حسا آورده میشود :
سأغر دل در روزگار آصف عصر (مقصود برهان الدین ابونصر فتح الله بن خواجه کمال الدین
ابوالمعالی وزیر امیر مبارزالدین محمد) ز غبار اندوه پاکست ، برعیز شراپی بس بنده که
از آب روشن پاکیزه تر باشد . کشور بیعت و کوشش وی می نارد ، پروردگارا از تو میخواهم
که این بزرگی و بلندی پیوسته برقرار بماند .

فہرست آیات واحادیث و اخبار

صفحہ ۱۰	آیت ۱۱ سورۃ عبقات (۳۷)
۱۶ =	آیت ۱۷۲ سورۃ اعراف (۷)
۳۰ =	آیت ۲۹ و ۳۰ سورۃ قصص (۲۸)
۳۶ =	آیت ۱۷۲ سورۃ اعراف (۷)
۴۶ =	آیت ۷۳ سورۃ احزاب (۳۳)
۵۳۱، ۶۹، ۳۶	انی اشم راتبعہ الرحمن من قبل الیمین
۲۲۹، ۳۸	السلا للولاء
۵۸۹، ۵۵۰، ۳۳۲، ۷۵، ۳۲	اما عند الذکوره قلوبہم
صفحہ ۶۳	نجا المغمون وھک المفقون
۷۵ =	انفقر فخری
۸۳ =	تقالوا یا بھراجدوہ
۹۹ =	آیت ۱۴ سورۃ نجم (۵۳)
۹۹ =	آیت ۱۱۰ سورۃ مائدہ (۵)
۱۰۹ =	آیت ۸ سورۃ بقرہ (۹۸)
۱۱۲ =	آیت ۱۸ سورۃ فاطر (۳۵)
۵۵۳، ۱۱۳	سبقت رحمتی غضبی
۱۵۹ =	آیت ۱۸ و ۱۹ سورۃ یوسف (۱۲)
۱۶۰ =	کلمہنی یا حمیراء
۱۶۱ =	اباکم وخضراء الحسن
۱۶۵ =	الحلی عباللہ

۱۷۳	آیه ۱۳۷ سوره اعراف (۷)
۱۷۴	آیه ۸۵ ، ۸۷ ، ۹۵ سوره طه (۲۰)
۱۷۴	آیه ۲۲ سوره طه (۲۰)
۱۹۳	آیه ۳ سوره حديد (۵۷)
۱۹۳	آیه ۳۱ سوره قصص (۲۸) انى انا الله
۱۹۸	آیه ۲۲ سوره نمل (۲۷)
۲۰۶	آیه ۱۶ سوره اعراف (۷)
۲۳۱	آیه ۱۷ ، ۱۸ سوره نمل (۲۷)
۲۳۲	اللهم زدنى لىك تعبيراً
۲۴۹	متفرق امتى على تلكه وسبعين...
۲۵۱	آیه ۲۸ سوره نساء (۴)
۲۵۴	مع المثل صهيبي ...
۲۶۷	آیه ۹۳ سوره يوسف (۱۲)
۲۶۹	آیه ۱۱۰ سوره بقره (۲)
۲۷۱	آیه ۴۴ سوره بقره (۲)
۳۲۷	آیه ۱۰ سوره يوسف (۱۲)
۳۳۰	آیه ۵۱ سوره قلم (۶۸)
۳۴۰	آیه ۵ سوره قدر (۹۷)
۳۵۶	آیه ۱۸ سوره حجر (۱۵)
۳۷۷	آیه ۱۷ ، ۱۸ ، ۱۹ سوره نمل (۲۷)
۴۰۰	آیه ۹۹ سوره مائده (۵)
۴۲۲	آیه ۹۰ ، ۹۱ سوره يونس (۱۰)
۴۶۲ ، ۴۲۸	آیه ۱۲۰ تا ۱۲۳ سوره طه (۲۰)
۴۴۲	آیه ۱۹ بعد سوره نمل (۲۷)
۴۵۹	المجازة عن طرة الحقيقة
۴۶۵	آیه ۷۲ سوره توبه (۹)
۴۶۴ ، ۴۶۹	آیه ۲۹ ، ۳۰ سوره قصص (۲۸)
۵۰۹	آیه ۱۴۳ سوره اعراف (۷)

صفحه ۵۱۸	آیه ۲۰۴ سوره اعراف (۷)
۵۳۲ «	المستشار مؤمن
۵۳۳ «	آیات ۸۵ بعد سوره طه (۲۰)
۵۳۵ «	لا صلوة الا بحضور القلب
۵۵۲ «	کل فیء یرجع الی اصله
۵۵۳ «	الدنیا مزرعة الآخرة
۵۸۴ «	آخر الدواء الکی
۵۸۵ «	آیه ۱۵ سوره نجم (۵۳)
۵۹۳ «	اذا لم یالکالم فلیالکالم
۵۹۵ «	آیه ۴۹ سوره آل عمران (۲)
۶۱۳ «	الصلح بحر
۶۲۰ «	آیه ۳۰ سوره نمل (۲۸) للماعش...
۶۲۰ «	آیه ۸ سوره نمل (۲۷) لذلک موسی...
۶۳۸ «	آیه ۳۳ سوره بقره (۲)

امثال و حکم

ابهیات در هر قافیه جداگانه و به ترتیب الفبائی از چپى راست مستظم است

شمارهٔ ذیل هر بیت نمودار ترتیب غزلهاست نه صفحات

آسایش دو گیتی تغیر این دو حرفست
بها دوستان مروت بها دشمنان میدارا
۵

بناده در ده چند ازین بلد غرور
خاک بر سر نفس نافرچام را
۸

بخلق و لطف توان کرد صید اهل نظر
بدام و دانه نگیرد مرغ دانا را
۲
برو از خانه گردون بسوز و بسوز
کلن سه کلاه در آفر بکند ستم را
۸

بی سجد رنگین کن گرت پسر مغان گوید
که سالک پیغمبر نبوده ز راه و رسم منزلها
۱

نرم که صرغ نبرد روز بازخواست
نان حلال شیخ ز آب حرام ما
۱۱

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو
که کس نگشود و نگشاید بحکمت این مختارا
■

ده روزه مهر گردون افشانه است و افشود
نیکی بجای یاران فرصت شمار یار به
■

حقا شکار کس نشود دام باز چپ
کایجا همیشه باد بدست دلم را
۷

هرگز نسوزد آنکه دلش زنده شد به عشق
نسبت است بر جریدهٔ عالم قوام ما
■

همه کارم زخود گلی به دلمی کشید آخر
بلی کی ماند آن وازی کز و سازند صحنها
۱

هنگام ننگینی در حبس کوفت و سنی
کای کسببای هستی قیامون کند گذرا
■

آن شد که بار منت ملاح پرد می
گوهر چو هست داد بدریاچه حاجت
■

آنکست اهل بشارت گنه افسارت داند
نکته است بی محرم اسرار کجاست
۱۹

ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست
در حضرت کریم تنها چه حاجت
۳۳

از آن بدیر صفا هم عزیز میدارند
که آشی گه نسوزد همیشه در دل مسافت
۲۲

از زبان سوسن گرامام آمد یگونی
کانهین دهر گهن کار سبکباران خونست
۴۳

از گران تا بکران لشکر ظنست ولی
از ازل تا باید فرصت درویشان
۴۹

از ننگ چه گوئی که مرا نام ز ننگست
وز نام چه برسی که مرا ننگ زناست
۴۶

اشک غماز من اوسرخ برآمد چه عجب
خجل از کرده خود پرده دری نیست که نیست
۷۳

اگر چه دوست به چیزی نمیبرد ما را
بمالی نفروشم عسوی از سر دوست
۵۱

اندوختن ساعت که بر پشت صبا بستند و من
با سلیمان چون برانم من که مورم سر گشت
۴۱

ای مدهی پرو که مرا با تو کار نیست
احباب حاضرند با عدا چه حاجت
۴۴

این چه عیبت کز آن عیب غلل خواهد بود
و ربود نیز چه شد مردم بی عیب کس حاجت
۲۰

یاده نوشی که درو روی وریایی نبود
بهر از زهد فروشی که درو روی وریاست
۲۰

باز لی که باز آید هر شده حافظ
هر چند که نباید باز تیری که بشاز نیست
۳۷

ببال و پر سرواز ره که تیر بر تابی
هوا گشت زمانی ولی به خاک نشست
۲۵

هر خلق و چو عتقا قیاس کار بگر
که بت گوشت تشنه ز قیافه تا قیافت
۴۴

بجز آن سرگس مستانه که چشمش مرید
زیر این طارم فروزه کسی خوش نیست
۲۲

بچشم عقل درین رهگذار پراشوب
جهلی و کار جهان بی نهایت و بی مساحت
۲۵

بکود و صافه تران نیست حکم خوشی در کسی
که هر چه صافی ما کرد عین الطافست
۲۲

بوی گلستان، کو مشکل تنون رسید آری
عروج بر فلک سروری بهشتوار است
۵۰

هر برگ گل بخون نقایق نوشته اند
کاکس که پخته اند می چون ارغوان گرفت
۸۷

بر در میخانه رفتن کنار یک رنگان بود
خود فروشان را بکوی می فروشان راه نیست
۷۱

هلق کوئی که خوردید زاید از نفست
که از دروغ سپیدی گشت صبح نخست
۲۸

بعد ازینم نبود شایسته در جوهر فرد
که دهان کو درین نکته خوش استیلا نیست
۵۰

بمهلتی که بهرت دهد ز راه سرو
ترا که گفت که این رال ترک دستان گشت
۸۸

بمی صارت دل کن که این جهان خراب
بر آن سرست که از خاک ما بسزدخشت
۷۹

بندۀ پیر خرابانم که لطفش دانست
ورنه لطف نسخ و راهدگاهت و گاه نیست
۷۱

بیا که قصر امل محبت مست پیداست
بیار باده که بنیاد عمر بر بادست
۳۷

بی مرد بود و مست هر خلعتی که کردم
یارب میاد کی را محموم بی عنایت
۹۴

پنج روزی که درین مرحله سهلت داری
خوش بیاسای زمانی که زمان این سه نیست
۷۲

پیوند عمر هست بهو نیست هوش دار
همغولر خوش باش هم روزگزار چیت
۱۱

تا در ره پیری بچه آئین روی ایمل
باری بخط صرف شد ایام شبایت
۱۵

تو پنداری که بدگو رفت و جان مرد
حشاش با کرام الکاتبینست
۵۵

تو وطنوی و ما و قلمت یار
فکر هر کس بقدر همت اوست
۵۶

جریده رو که گذرگاه عافیت تنگست
پیدله گیر که عمر هرگز بی بدلت
۹۵

چگونه نباد شود اندرون غمگینم
باحیار که از احیار بیروست
۵۲

چمن حکایت اری بهشت میگوید
به عاقبت که تبه خرید و نقد بهشت
۷۱

چو بسوی سخن اهل دل مگو که خطاست
سخن فاسد به چنان من خطا اینجاست
۲۷

چون نفس هم ز دور بستی شراب طواه
تجهمی کسره ایسم و مدلوا مقروست
۳۹

حالا که من از جور و جفای تو بنالم
بهداد لطمان همه لطفت و کرامت
۸۹

حافظ از باد خزان در چمن مهر مریج
فکر معقول بفرما گل بی خار کجاست
۱۹

حافظ این خمره بینداز مگر جان پیری
کاتس از خمره سائوس و کرامت سرخاست
۲۱

حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود
با منهی نزاع و محاکا چه حاجت
۱۱

حافظ چه شد از عاشق و رندمت و نظر بار
بی طور عجب لازم ایام شبایت
۲۹

حافظ زخم از گریه نیرداخت بحدید
ماتم زده را داعیه جور نماندست
۳۸

حافظ هر آنکه عشق نور زد و وصل خواست
احرام طواف کعبه دل پی‌وضو بست
۳۰

حافظا ترک جهان گفتن طریق غریبه‌دلیست
تا پنداری که احوال جهان‌دلران غریبه‌دلیست
۳۳

حسنت با اتفاق ملاحات جهان گرفت
گری با اتفاق جهان مهولان گرفت
۸۷

در اندرون من خسته دل بدانم کیست
که من غم‌م و او در فغان و در غوغاست
۲۲

در راه عشق مرحله غریب و بعد نیست
می‌بینمت میان و دعا می‌فرستمت
۹۰

در طریقت و نجش خاطر نباشد می‌بیار
هر کسورت را که بینی چون صفائی رفت رفت
۸۲

در طریقت هر چه پیش مالک آید خیر اوست
در صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست
۷۱

در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست
هر جا که هست پست‌رو روی حبیب هست
۶۳

در سیگردد نیاز و نار ما یا حسن دوست
خرم آن کسز نیازنیمان بهشت بر خور در داشت
۷۷

درین چمن گل ببخار کس سچید آری
چرخ مصطفوی با شرار بوله‌بست
۶۲

دلا طمع میر از لطف پی‌نهایت دوست
چو لاف عشق زدی سر به‌آز چابک و چست
۲۸

دور است سرآب ازین بادیه هشدار
تا قول بیابان نفرید پسرایت
۱۵

دور مجنون گشت و نوبت ماست
هر کی پنج روز نوبت اوست

دولت آنست که پی‌خون دل آید بکنار
ورنگ با سحر و عمل باغ جنان ایس همه بیست
۷۴

دولت خضر خدایا بمن اورا سی دار
کسی گمراست سبب حشمت و تسکین مست
۵۲

دعا بداده بده وز جبین گره بگشای
که پر من و تو در اختیار نگشایدست
۳۷

دوق منظر چشم من آشیانه‌ی نیت
کرم نما و فرود آ که خانه‌ی خانه‌ی نیت
۳۴

راهد شراب کور و حافظ پیاله خواست
تا در میانه خواسته‌ی کردگار چیست
۶۵

زین آتش بهفت که در سینه‌ی مست
خورشید فطرت است که در آسمان گرفت
۸۷

ساقی و مطرب و می جمله مہبات ولی
عیش بویسار مہیا نشود یار کجاست

۱۹

سبزیست در و دقت پیا تا نگاریم
دست از سرآبی که چهل جمله سراجست

۲۹

سرارادت ما و آستان حضرت دوست
که هر چه بر سر ما می‌رود ارادت اوست

۵۸

سر زمینی برنگیرد تا صبح دور حشر
هر که چو دمن در اول یک جره خورد از جام دوست

۶۲

سیر مہر و دور قمر را چه اختیار
در گردشید بر حسب اخبار دولت

۶۰

تسبیہام معنی خوش که پی کنعان گفت
مراقی یار به آن می‌کند که بتوان گفت

۸۸

صبرست مرا چارہٴ ہجران تو لیکن
چون صبر توان کرد کہ منظور معادست

۲۸

عائلی چه کند گر نکند یار ملامت
با هیچ دلاور سیر غیر قضا نیست

۶۹

عاشق کہ اند کہ یار بحالتی نظر نکرد؟
ای خواجه درد نیست و گرنہ طیب هست

۶۳

عشق بازی را تحمل باید ای دل پئی دلی
گر ملالی بود بود و گسر خطائی رفت رشت

۸۲

غلام همت آنم کہ زیر چرخ کیود
در چه رنگ تعلق پذیرد آزادست

۳۷

غم کهن بسمی سالخورده دفع کنید
کہ تخم خوشدلی اینست پیر فقہان گف

۸۸

مرضی ایرد بگذاریم و یکی بند نکیم
و آنچه گوید روا نیست بگوئیم رواست

۲۰

قدر مسجوعہ گل سرخ سحر داند و بی
کہ نہ هر کو ورقی خواند معانی دانت

۲۸

قلبران حقیقت به نسیم جو نشوند
قبای اطلالی آنکی کہ از هر عاریست

۶۶

کس نیست کہ امتداد آن زلف دو تا نیست
در رگنر کہست کہ دایمی زیلا نیست

۶۹

کمر کوه کہست از کمر مور اینجا
باید از در رحمت شو ای پادہ پریست

۲۲

کنون بآب می لعل خمره می‌شویم
نصیب ازل لر خود نمی‌توان انداخت

۱۶

گدای کوی تو از همت خلد مستقیم
اسیر عشق تو از هر در عالم آزادست

۳۵

گر پیر سلطان مرشد من شد چه تفاوت
در هیچ مری نیست کہ موی ز خدا نیست

۶۹

بوصل دوست گرت دست میدهد بکرم
پرو که هر چه مرا دست در جهان داری
۲۲۵

بهار عمر خواه ای دل و گرنه این چمن هر سال
چو نسرین صد گل آرد بار و چون بلبل هر آرد
۱۱۵

بهای وصل تو گر جان بود خریدارم
که چس خوب مهر چه دید خرید
۲۳۸

به پیر میکند گفتم که چیست راه نجات
بفروخت جام می و گفت عیب پوشیدن
۳۹۳

بهوش بهات که هنگام باد استفا
هر از حرم طاعت به نیم جو میهند
۲۰۱

بیا بسوزد و چهره ارغوانی کس
مرو بصومعه کالجا میاه گزاراند
۱۱۵

بیا که دوش بستی سروش عالم غیب
بود داد که عاست فیض رحمت او
۲۰۵

بیا که رونق این کارخانه کم نشود
بزهده همجو توئی بیا بسوق همجو منی
۳۷۷

بیا که قصر اسل سخت ست پیادست
بیار پاده که پیاد عمر پر بادست
۳۷

بیا که وهشتانشان دوکون بفروشد
بیک پیاله می صاف و صحبت صمی
۴۷۱

بیا که هائف میخانه دوش با من گفت
که در مقام رضا بانی وز قضا مگریز
۲۶۶

بیاورمت کیمیای سعادت
ز همصحب بد جدائی جدائی
۳۹۲

بیان فوق چه حاجت که سوز آتش دل
توان شاحت زسوری که در سخن باشد
۱۵۱

بی عمر رسد ام من و ایس بس عجب مدار
روز مرئی را که بهد در شمار عمر
۲۵۳

بی ماه مهر افروز خود بیا بگذار نیم روز خود
دامی براهی می نهم مرغی بدلی میزنم
۳۴۴

بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم
پارچه حساب کس را محطوم بی عایب
۹۲

بیا که صفای شو و ارجاء طبیعت بدر آئی
که صفائی دهد آب تراب آلوده
۴۲۳

بانی ما لنگست و منزل بس دارد
دست ما کوتاه و خرما بر نخل
۳۰۸

بندم روضه رضوان بندو گندم بفروخت
من چرا ملک جهان را بجوی اسروخت
۳۴۰

بچ روزی که درین مرحله مهلت داری
خوش یاسای زمانی که زمان این همه نیست
۷۲

ہند حکیم محض صوابست و عین حیر
فرخندہ آنکسی کہ بسج و صا شنید
۲۴۳

ہند عاشقان بشو روز در طرب باراً
کای همه نسبی آورد شغل عالم مانی
۲۴۳

پنهان ز حسد ان بخودم خوار کہ مسمان
غیر نمان برای رضای خدا کنند
۱۹۶

پیام دوست شمعین سعادست و سلامت
من الیبلغ عنی الی سعاد سلامی
۲۶۹

پیران صحن ز تجربه گویند گفتم
ہاں ای سر کہ پیر موی ہند گوش کن
۲۶۸

پیر ما گمت خطا پر قلم صبح نرفت
آفرین پر نظر پاک خطا پوشش بگاد
۱۰۵

پیر مغان ز توبہ ما گر ملول شد
گو بادہ صاف کن کہ بعد ابتلاہ ایم
۳۶۴

پیش زاهد از رندی ہم صرن کہ نگران گمت
با طیب نامحرم حال درد پشہای
۲۷۳

پیمان شکن ہر آینه گرہہ شکستہ حال
ان الہود عند ملک الہی نم
۳۱۲

پیوند عمر بستہ بہ موثیست ہوشدار
غمخوار خوش بانی غم روزگار چیست
۶۵

تاج شاهی طیبی گوہر دانی بسای
ورخود از تاجہ جمشید و فریون بانی
۲۵۸

تا در رہ پیری بچہ آئین روی ایدل
باری بخلط صرف شد ایام شبابت
۱۵

تاریان را غم احوال گرانباران تپست
بارسایان مدعی نا خوش و آسان پرورم
۲۵۹

تا شدم حلقہ بگوش در میخانہ عشق
ہر دم آید غمی از نو ہمسار گام
۳۱۷

تا صل و عقل بینی ہی معرفت نشینی
یک لکعات بگویم خود را صین کہ رمشی
۲۳۴

تا کی رطم دیبای ہنی ایدل دانا
حجت زخوی کہ بود عاشق زشتی
۲۳۶

تا نگرہی آنا رین پردہ رمزی تشوی
گوئی نامحرم نیاند جای پیغام سرور
۲۸۶

تحصیل عشق و رندی آسان نمود اول
آخر بوحث جنانم در کتب ابن مضایل
۳۰۷

ترا چنانکہ توئی ہر نظر کجا پسند
بقدر دانش خود ہر کسی کند ادراک
۳۰۰

ترا کہ حسن خدا دادہ هست و حجلہ بست
چہ حاجتست کہ مشاطہات پیارا بد
۲۳۰

ترسم گرین چمن نیری آستین گل
گر گلشن تحمل جاری نمیکتی
۲۸۲

ترسم که روز حشر عیان بر عیان رود
تسیح شیخ و خرقه رند شراب خوار
۲۸۶

ترسم که صرفه نبرد روز پادخواست
نار حلال شیخ زآب حرام ما
۱۱

تکیه بر نقوی و دانش در طریقت کاهریست
راهر و گر صد هنر دارد توکل پادشاهیست
۲۷۶

تکیه بر جای پیررگان نتوان زد پگرافه
مگر اسباب بزرگی همه آماده بکنی
۴۸۱

تلقین و درس اهل نظر یکسانست
گفتم کسایتی و مکرر نمیکتم
۳۵۳

تنش درست و دلش شاد باد و خاطر خوش
که دست دانش و یاری ثانوی داد
۱۱۳

تنها نه ز راز دل من پرده پرافتاد
تا بود فلک شیوة او پرده دری بود
۲۱۶

توانگرا دل درویش خود بدست آور
که میخزن زر و گنج درم سواد ماند
۱۷۹

تو یا حدای خود انداز کار و دل خوش دار
که رحیم اگر نکند مدعی، خدا بکند
۱۸۷

تو بستگی چو گدایان بشرط مزد مکن
که دوست حدود روش بسته پروری دانند
۱۷۷

تو پندری که بدگو رفت و جان پرد
حشاش با کرام الکائینست
۵۵

تو می باید که پاشی وره سهاست
زبان مایه جاهی و مائی
۴۶۳

تو وطنی و ما و قلمت یار
فکر هر کس بقدر همت اوست
۵۶

توالت باشد ای دارای خرم
گر رحمی کنی بر خوشه چنی
۲۸۳

جام هستائی می مدّ ده ننگه دلیست
فَکَة اُز دست که میل همت از جا پرد
۱۲۸

جام می و خون دل هر یک بکسی دادند
در دایرة قسمت اوصاع چنین باشد
۱۶۱

جای آنست که خون موج رند در دل لعل
رین تهاون که خرف میشکند بارارش
۲۷۷

جایی که بری عصبان بر آدم صغی زد
ما را چگونه رسید دعوی بیگناهی
۴۸۹

جدا شد یار شیرینت کون نسا تشین ای شمع
که حکم آسمان یست اگر ماری و گرسوزی
۴۵۲

جریده رو که گذرگاه عاقبت تنگست
پیاله گیر که عمر عزیز بی بدلت
۲۵

جلوه بر من مفروش ای ملک الحاج که تو
خانه می بینی و من خانه خدا می بینم
۳۵۷

جمال کعبه مگر هنر و هردان خواهد
که جان زنده دلان سوخت در پیامت
۲۸۰

جشنید جز حکایت جام از جهان ببرد
ربهار دل مبتد بر اسباب دسوی
۲۸۶

جمیده است هروس جهان ولی هردار
که این مختره در عهد کس نمی آید
۲۳۰

جناب عشق بلندست همتی / حافظ
که عاشقان ره بی همتان بهرود نهند
۲۰۱

جنگ همتاد و دو ملت همه را بدر پنه
چون ندیدند حقیقت ره اصنام رده
۱۸۳

جوانا سر مناب از پند پیران
که رای پیر از بخت جوان به
۲۱۹

جهان چو خلد پیرین شد بدور سوسن و گل
ولی چه سود که دروی له مسکنت خلود
۲۱۹

جهان فانی و یاقی فدای نباهد و ساقی
که سلطانی عالم را طفیل عشق می بینم
۳۵۲

جهان و کار جهان جمله هیچ بر هیچست
هرار یار من اینم نکته کرده ام تحقیق
۲۹۸

جهان و هر چه درو هست سهل و مختصر است
ز اهل معرفت این مختصر دریغ مدار
۲۳۷

چاک خواهم زین این دلق ربانی چکنم
روح را صحبت باجس عذابیت الیم
۳۶۷

چرخ بر هم رسم او غیر مرازم کرده
من نه آنم که زبونی کشم از چرخ فلک
۳۰۱

چشم بیمار مرا خواب نه درخور باشد
من / له بقتل داء دسف کبف پیام
۳۶۰

چکند کتر بی دوران نرود چون پرگار
هر که در دایره گردش ایام افتاد
۱۱۱

چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست
که خدشی برا پر نیامد از دست
۳۱۵

چگونه فساد شود اندرون هنگام
باختیار که از اختیار بیروست
۵۲

چگونه طوف کنم در فضای عالم قلص
که در سراچه ترکیب تخته پند تنم
۳۴۲

چمن حکایت اری بهشت میگوید
به عاقبت که اسبه خریط و نقد بهشت
۷۹

چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را
شمار خاطری از رهگذار ما مرسد
۱۵۶

چنان پر تند فصلی سه ار دوست
که فکر خوش گم شد ار صمیم
۳۳۲

چنگ خمیده قامت میخواندت بهضرت
بشنو که پسند پیران هیبت زبانه داده
۱۲۶

چو امکان خلود ابدل درین فیروزه ایوان بیت
مجال عیش مرصع دان بسفیروری و بهروری
۲۵۲

چو بر روی زمینی بانی توانایی غیبت دان
که دوران ناتوانها بی زیر زمین دارد
۱۲۱

چو بشوی سخن اهل دل مگو که خطاست
سخن تاس نه چنان من خطا ایست
۲۲

چو حافظ در فصاحت کوش و زدنستی دون بگر
که یک جو ملت دونان دو صدمین زر نسبی نرود
۱۵۱

چو نره گر چه حقیرم بین بملوک عشق
که در هوای رخت چو بحر پیوستم
۳۱۵

چو دگر غیر طلب میکنی سخن اینست
که در بهای سخن سیم و زر دریغ مدار
۲۴۷

چو غنچه گر چه فرو بستگیست کار جهان
تو همچو باد بهاری گره گشایی بپاش
۳۷۴

چو قسمت اولی بی حضور ما کردند
گر اندکی نه بسوق رضاست خرده بگیر
۲۵۶

چو گفتمش که دلم را نگاه دار چه گفت
ز دست بنده چه غیزد خدا نگه دارد
۱۲۲

چو گل گر خرده داری خدا را صرف حضرت کن
که فاروی را غلطها ده سودای زر اندوزی
۲۵۲

چو مستم کرده مستور مستین
چو نوشم دانه زهرم صنوبر
۳۸۶

چون پیر فندی حافظ از میخانه بیرون آی
رکبی و هوساکی در عهد شباب اولی
۳۶۶

چون حسن عاقبت نه برندی و راهدیت
آن که که کار خود بطلایت رها کنند
۱۹۶

چون سر آمد دولت نهایی وصل
بگذرد ایام هجران نیز هم
۳۶۳

چون شمع نکوروشی در رهگذار بادست
طراف هنری بر بند از شمع نکوروشی
۴۹۵

چون طهارت میرد کسمه و بستخانه یکبست
نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود
۲۰۸

چون مصلحت اندیشی درست و درویشی
هم سینه پر از آتش هم دیده پرآب اولی
۴۶۶

چون نقش غم ز دور بیسی شراب خسوه
تشخیص کرده‌ایم و مداوا مقررست
۳۹

چون نیست نقش دوران در هیچ حال ثابت
حافظ مکن شکایت ناسی خوریم حالی
۴۶۲

چه جای فکر و شکایت ز نقش یک و بدست
چو بر صحنه هستی رقم نخواهد ماند
۱۷۹

چه دوری چه بهشتی چه آدمی چه پیری
بمنهپ همه کفر طریقت اساک
۲۹۹

چه شکر گوشت ای خیل غم عطاک الله
که روز بسکی آخر سعروی ز سرم
۳۳۰

حاشا که من از جور و خطای سوپالم
بیداد لطیفان همه لطفت و گزلفت
۸۹

حافظ ایسای رمان را غم مکیان مست
زین میان گر بتوان به که کناری گیرد
۱۸۵

حافظا ترک جهان گفتن طریق خوشدلیست
تا نپنداری که احوال جهانداران خوشست
۴۳

حافظا تکیه بر ایام چو سهوسب و خطا
من چرا عثرت امروز بهرام مکتم
۳۲۸

حافظا چو غم و نادی جهان در گذرست
بهر است که من خاطر خود خوش دارم
۳۲۶

حافظ از باد خزان در چمن دهر مریج
فکر محفل بهرما گل پی‌خار کجاست
۱۹

حافظ از پساتنهان بایه به خدمت طلبند
بمی نایرده چه امید عطا میداری
۴۴۹

حافظ از خصم خطا گمت بگیریم بر او
ور بحق گمت جلدل با شخص حق نکیم
۳۷۸

حافظ ایس خرقه بپندار مگر جان پیری
کاش از خرقه سالوس و کرامت پرده‌ست
۲۱

حافظ تو ختم کس که هر غم خود عیان نمود
باهدعی نزاع و محاکا چه حاجتست
۳۳

حافظ چه نداد عائق و رنجدست و نظر باز
بس آطور صجب لازم ایام شباهت
۲۹

حافظ ر حوریان بخت جز این قدر نیست
گر نیست رضائی حکم قضا بگردان
۲۸۴

حافظ زغم از گریه پرداخت به‌خنده
ماتم زده را داعیه سور نمادست
۳۸

حافظ شکایت از غم هجران چه مپکنی
در هجر وصل یافتد و در ظلمتست نور
۲۵۲

حافظ غم دل با که بگیریم که درین دور
جز جام شاید که بود محرم لازم
۳۳۳

حافظ نه حدّ ماست چنین لافها زدن
بای از گسلیم خویش چرا بیشتر کشیم
۳۷۵

حافظ هر آنکه عشق مورزدید و وصل حوشت
احرام طواف کعبه دل بسوی وضو بیست
۳۰

حدیث از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو
که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معمار
۴

حرم عشق را درگاه می بالاتر از غفلت
کسی آن آستان هرود که چنان در آستین دارد
۱۲۱

حسن بر ریایان او چندانکه عافق می کنند
زمره دیگر به عشق از غیب سر بر می کنند
۱۹۹

حسب باتفاق ملاحمت جهان گرفت
آری باتفاق جهان می توان گرفت
۸۷

حضور خبوت اس است و دوستان جمعد
وان یکاد بخوابد و در فراز کعبه
۲۴۴

حکم مستوری و مستی همه برخاستند
کس ندانست که آخر به چه حالت برود
۲۲۲

خلاج بر سردار این نکه خوش سراید
از شامعی پرسند امثال این سایل
۳۷

حلقه پیر سخنان از ازل در گوش است
بر همانیم که بودیم و همان خواهد بود
۲۰۵

خار ارجه جان بکاهد گل عنبران بخواند
سببست تلافی می در جنب دوق مستی
۳۲۴

خامی و سانه دلی شیوه جانیان نیست
خبری از یاران دلیر هزار بسیار
۳۴۹

خدا زن خرقه بپزارست صد بار
که صد بت بسائیش در آستینی
۲۸۳

خدا را بمیم ششوی خرقه کند
که می می شوم سوی خیر ازین اوصاف
۲۹۲

خرقه پوشی من از هایت دین داری نیست
پرده بر سر صد عیب نهان می پوشم
۳۴۰

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم
راحت جهان طیم و ر می چنان بروم
۳۵۹

خرینه داری میراث خوارگان گرفت
بقول مطرب و ساقی به قوی دف و می
۳۳۰

خبوت دل نیست جمالی صحبت اصداد
دبو چو پیرو رود فرشته درآید
۲۳۲

خوابم از رنق بستان ناله گشائی کرد
فکر دورست همانا که خطا می بینم
۳۵۷

خواهی که سخت و مست جهان بر تو بگذرد
بگذر ز عهد مست و سختیهای سخت خوش
۲۹۱

خورشید می ز مشرق ساغر طلوع کرد
گر برگ عیش می طلیی ترک خواب کن
۳۹۵

خوش به جای خویشن بود این نشت خسروی
تا تشینه هر کسی اکون به جای خویشن
۳۹۰

خوش بود گر محک تجربه آید بهمان
تا سپه روی شود هر که در او غش باشد
۱۵۹

خوش غروبست جهان از ره صورت یکی
هر که پیوست بدو عمر خودنی گاوین داد
۱۱۲

خود پیاله خود که حلال است خوں او
در کار یار بانی که کاریت کردنی
۳۷۹

خیال چهر زلفش فریت میدهد حافظ
نگر تا حلقه اقبال ناممکن نجائی
۳۷۲

حیره آن دیده که آتش نبرد گریه عنق
نبرد آن دل که درو شمع محبت نبرد
۲۸

خیز و در کاسه سرآب طرباک انداز
پیشتر زانکه شود کاسه سر خاک انداز
۲۶۲

دام سختست مگر یار خود لطف خدا
ورنه آدم نبرد صرغیه ر عبطان رجیم
۳۶۷

دایم گل این بستان شاداب نمی ماند
دریاب ضیفانرا در وقت تورمائی
۳۹۳

در اندرون می خسته دل ندانم کیست
که می خورشم و او در فغان و در غوغاست
۲۲

در بیابان گر بشوق کعبه حواهی زد قدم
مرز نشها گر کد خیار مخیلان غم مسحور
۲۵۵

در پس آیه طوطی صغتم داشته اند
آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم
۳۸۰

در تنگای حیرم از نخوت رقیب
بازپ نهاد آنکه گدا مطهر شود
۲۲۶

درخت دوستی بستان که گمام دل بهار آرد
نهال دشمنی برکن که رنج بی شمار آرد
۱۱۵

در خلاص آمد عادت بطلب گم که من
کعبه جمیت از آن زلف پریشان کردم
۳۱۹

در خلوص سمت اوهست تنکی تجربه کس
کس عیار زر خالص شناسد چو محک
۳۰۱

در دایره قسمت ما نقطه تسلیم
لطف آنچه تواندیشی حکم آنچه تو فرمائی
۲۹۳

در دلم بود که بی دوست اسبام هرگز
چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود
۲۰۷

در دم نهفته به زطیای مدعی
بماند که از خزانة غیم دوا کنند
۱۹۶

در راه عشق مرحله قرب و بعد نیست
می‌بینمت عیان و دعا می‌فرستم
۹۰

در راه عشق وسوسه اهرمن نیست
پیش آی و گوش دل به پیام سروش کن
۳۹۸

در ره عشق از آن سوی فنا صد خطرست
تا نگوئی که چو عمرم پر آمد و منم
۳۶۴

در ره عشق که از سیل بلا نیست گذار
کرده‌ام خاطر خود را بستمای تو خوش
۲۸۷

در ره عشق نشد کسی چنین محرم راز
هر کسی بر حسب فکر گمانی دارد
۱۲۵

در ره منزل ایلی که خطرناست در آن
شرط اول قدم آنت که میجنون بمانی
۲۵۸

در شأن من بس درد کشی طبع بد مهر
کانده گشت جامه ولی پاک دامن
۳۴۳

در شاهراه جاه و بزرگی خطر نیست
آن به گزین گروه سبکبار بگیری
۲۵۱

در طریقت رجعت خاطر نباشد می‌بیار
هر کدورت را که بینی چون صفای وقت رعت
۸۳

در طریقت هر چه پیش سالک آید حیراوست
در محراط مستقیم آید دل کسی گمراه نیست
۷۱

در طریق عشق بهاری امن و آسایش بیلاست
ریش باد آن دل که بسا درد تو خواهد سرهمی
۳۷۰

در عشق عداوت و عراپات فرق نیست
هر جا که هست پرتو روی حبيب هست
۶۳

در گدازخانه که ره عقل و فصل نیست
مهم ضعیف رای اصولی چرا کند؟
۱۸۶

در کار گلاب و گل حکم اری ایس بود
کاین شاهد بازاری و آن پرده‌تشنه باشد
۱۶۰

در مذهب طریقت حسامی نشان گرفت
آری طریق دولت چالاکیست و چینی
۳۳۴

در مقامات طریقت هر کجا کردیم مهر
عاقبت را با نظر باری فرای افتاده بود
۲۹۲

در مکب حسامی پیش ادیب عشق
هان ای مهر بکوش که زوری پدر نبوی
۴۸۷

در میخانه‌ام بگشا که هیچ از خانقه نکشود
گرت باور بود و زنه سخن ایس بود و ما گفتیم
۳۷۰

در میخانه پیستند غم‌دیا پیستند
که در خانه ترور و ریا بگشایند
۲۰۲

در نمکگرد نثار و نثار ما با حسن دوست
خرم آن کو نثار تیان بهشت بر خوردار داشت
۷۷

در نیل غم فتاد سپهرش بطر گفت
الآن قد ندمت و مسایع لدم
۳۱۲

در هر طرف زخیل حوالت کمین گهت
زان رو عنان گسته دواند سوار عمر
۳۵۳

دریغاً حبش نیگری که در خواب سحر بگشت
بدای قدر و غنای بدل مگردفتی که در سانی
۳۷۴

درین بارار اگر سودست یا درویش خرسنتست
خدایا منعم گردان بدرویش و خرسندی
۴۲۰

درین چمن گل بیچار کس نجید آری
جراغ مصطفوی با شرار بولهبیم
۴۶۲

درین عوفا که کس کس / هر / تهرود
من از پیر معان مت بدیرم
۴۳۲

درین مقام محاری بجر پیاله مگیر
درین سراجة بازبجه غیر عشق مبار
۴۵۹

دمت از من وجود چو مردان ره بشوی
تا کیمیای عشق بیایی و در شوی
۴۸۷

دع التکامل نعم فقد جبری من
که زاد رهروان جنتی است و جلالی
۴۶۱

دعتر داش ما جمله بشوید بی
که فلک دیم و در قصد دل داسا بود
۴۰۳

دلا بسور که موز تو کارها بکند
بیار نیم شبی دمع صد بلا بکند
۱۸۷

دلا چو غنچه شکایت زکار به مکن
که باد صبح سیم گره گشا آورد
۱۴۵

دلا دلالت خیرت کنم پراه نجات
مکن بفق مباحات وزهد هم مفروشی
۲۸۳

دلا در عاشقی ثابت قدم باش
که در این ره نباشد کار بیاجر
۲۵۱

دلا طمع میر از لطف بی سباحت دوست
چو لاف عشق روی سر باز چاک و جت
۲۸

دلا صائ چینی هرزه گرد و هر جانی
که هیچ کار ز پشت بدین هر نرود
۲۲۴

دل بسی خوں یکف آورد ولی دیده بر ریخت
لله الله که تلف کرد و که اندوخته بود
۲۱۱

دلبر از ما بعد اسید شد اول دل
ظاهراً عهد فرامش نکند خلق کریم
۴۶۷

دل بسی در بند تا مردانهوار
گرمی سالوس و تسفوی بشکنی
۴۷۸

دل در جهان میبند و همسی سوال کن
ز فیض جام و قصه جمیشت کامگار
۲۴۶

دلربائی همه آن نیست که عاشق بکشد
خواجه آنست که باشد غم خدمتگارش
۲۷۷

دل از وحشت زدن سکنر بگرفت
رخت بریدم و تا ملک سلیمان بروم
۲۵۹

دلشان شد سخیم تا تو قبولش کردی
آری آری سخن عشق نشانی دارد
۱۲۵

همی با غم سر بردن جهان بکسر نمی‌ارزد
همی بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد
۱۵۱

همی با نیک خواهان متفق باش
غیبت جان امور اتفاقی
۲۶

دوام عیش و تنعم نه نیروی عطف
اگر مضایق مائی بخوش نشیند غمی
۲۷۱

دور است سرآب ازین پادیه هتدار
تا غول پیاپان نمرید برایت
۱۵

دور ملک پیکره بر منهج عدلیت
خوش باش که ظالم میرد راه بحمل
۳۰۴

دور مجنون گدست و سوخت ماس
هر کسی هیچ روز سوخت و
۵۶

دوست گو مار شو و هر دو جهان دشمن باش
بخت گو پشت مکن روی زمین لشکر گیر
۲۵۷

دولت است که بی‌خون دل آید بکار
ورنه با سعی و عمل باغ جهان این همه نیست
۷۴

دولت پیر مغان باد که باقی صفت
دیگری گو برو و نام من از باد پیر
۲۵۰

دولت حقیر خدا یا بمن ارزانی دار
کین کرامت سبب حنمت و تمکین است
۵۲

دو صیحت گشت بشو و صد گنج پیر
از دو عیش درآ و پره عیب پوی
۴۸۵

ده روزه مهر گردون افسانه است و آهون
نوی بجای پاران فرصت شمار پاران
۵

دهقان سالخورده چه خوش گفت با پسر
کای کسور چشم منی بچهر از کشته نمدروی
۲۸۶

دی پسر می‌فروش که دگرش بحیر باد
گفتا شراب نوش و غم دل پیر ز باد
۱۰۱

دیگران قرعۀ قسمت همه بر عیش زدند
دل غدیبه ما بود که هم بر غم زد
۱۵۲

دوۀ را تا نبود همت عالی حافظ
طالب چشمۀ خورشید درختان شود
۲۲۷

راستی حاتم میروءه بواسطانی
خوش درخشید ولی دولت مستجل بود
۲۰۷

رسید مرده که ایام غم نخواهد ماند
چنان بماند چوین نیز هم نخواهد ماند
۱۷۹

رها بداده بده وز جین گره بگسای
که بر سر و نو در اختیار نگشاست
۱۸۰

رطل گرانبه ای مرید خرابات
نمادی فیضی که خانقاه ندارد
۱۸۱

رندی آموز و کرم کس که نه چندان هنرمست
هیوایی که نشوید می و انسان نشود
۱۸۲

رند عالم سوز را با مصلحت بسنی چه کار؟
کار سلکست آنکه تدبیر و تأمل مانش
۱۸۳

رنگ تزویر پیش ما نبود
شیر سرخیم و اصمی سیهم
۱۸۴

رواق منظر چشم من آشنائه تست
کرم سما و فرود آ که خانه خانه تست
۱۸۵

رورگاری ند که در میخانه خدمت میکنم
در لباس فقر کار اهل دولت میکنم
۱۸۶

روز نخست چون دم رندی ردیم و عشق
شرط آن بود که چهره آن شیوه نپریم
۱۸۷

روندگان طریقه ره بلا سپرد
رفیق عشق چه غم دارد از تشب و فرار
۱۸۸

روی جانان طلای آینه را قابل سار
ورنه هرگز گسل و نسرین ندمد ز آهن و روی
۱۸۹

روی نگار در نظرم جلوه می نمود
وز دور بوسه بر رخ مهتاب میزد
۱۹۰

رهرو مرل عشقیم و رسر حد هم
نا باقیم وجود این همه راه آسوده ام
۱۹۱

رهون دهر سعفت شو ایس ارو
اگر امروز مهرست که فردا ببرد
۱۹۲

ز آستین طیبیان هزار خون بچکد
گرم بخره دمنی نهی بر دل رش
۱۹۳

ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ
ایس قسائه هزاران هزار دارد باد
۱۹۴

راهد از راه برندی میرد مصدورست
عشق کاریست که موقوف هدایت باشد
۱۹۵

راهد از رندی حافظ بکند فهم چه شد
دیو بگریزد از آن قوم که قرن خوانند
۱۹۶

راهد پشیمان را ذوق باده خواهد گشت
عاقلا مکن کاری کسارد پشیمانی
۱۹۷

راهد شراب کسوتر و حافظ پیاله خواست
نا در میانه خواسته کردگار چیست
۱۹۸

راهد و عجب و نماز و من و مستی و نیار
تا ترا خود رمیان بها که عتایت باشد
۱۵۸

رباده هیبت اگر نیست این نه پس که ترا
دمی و وسوسه عقل بی‌خبر دارد
۱۱۶

ز روی دوست مرا چو گل مراد شکست
حواله سر دلمی سنگ خاره کم
۳۵۰

ز سرّ عیب کن آگاه نیست قهقهه مخزول
کدام محرم دل ره درین حرم دارد
۱۱۹

و فکر تهرقه بهار آبی تما شوی مجموع
بحکم آنکه چو شد اهرمن سروش آند
۱۷۵

ز گرد خوان نگون فلک طبع نسوس داشت
که بی‌سلامت صد غصه یک نواله برآید
۲۳۲

رمان خوشدلی درباب و درباب
که دایم در صدف گوهر نباشد
۱۶۲

زمانه هیچ نیغشده که باز ستاند
مجرور مقله مروت که شبهه لایمی
۲۳۰

ز مشکلات طریقت عنان مستاب آبی دل
که مرد راه نپندیشد از ثیب و فرارز
۲۵۹

ز بهار با تموینی اهل نظر میارار
دمیا وفا ندارد ای نور هر دو دیده
۲۲۵

رهد رسیدن نوآمخته راهی بند نیست
من که بدنام جهانم چیه صلاح اندیشم
۳۳۱

زیادتی مطلب کار بر خود آسان کن
صرافی مریعل و بتی چو ماست پس
۲۶۹

زیر بارند درختان که تعلق دارند
ای حوفا مرو که از بهار غم آزاد آمد
۱۷۳

رین آتش بهفت که در سینه مست
خورشید فطه‌یست که در آستان گرفت
۸۷

ساعری نوش کن و جرعه بر افلاک نشان
بُعد و بعد از غم ایام چگر خون باقی
۲۵۸

ساقی جام تمام ده که در هر طریق
هر که عاشق و شایسته در تعلق افتاده بود
۲۱۲

ساقیا جام میم ده که نگارنده غیب
نیست معلوم که در پرده اسرار چه کرد
۱۴۱

ساقیا در گردش ساهر تعلل تا بچند
دور چون با عاشقان اقتد تسلسل بآیدش
۲۷۶

ساقیا عشرت امروز بفرما مکن
یا زویولن قضا خط آسانی بمن آر
۲۲۸

ساقی بها که از ممد پخت کارسار
کمی که خواستم زخدا، شد میرم
۲۳۹

ساقی و مطرب و من جمله مهیاست ولی
عیش بی بار مهیا نشود بیار کجاست
۱۹

سالک از نور هدایت پیرو راه بدست
که بجای نرسد گسر بصلال پیرو
۲۲۲

سالها پیروی مذهب و نبدان کردم
تا بقوی خسر حرص پیروان کردم
۳۱۹

سیرست در و دشت بیا تا نگذاریم
تست از سرایی که جهان جمله سرایست
۲۹

ستم از همزه میاموز که در مذهب عشق
هر عمل احقری و هر کرده جزائی دارد
۱۲۳

سفن در پرده میگویم، چو گل از غنچه پیروان آی
که پیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی
۲۵۴

سرارادت ما و آستان حضرت درست
که هر چه سر سر ما پیرو ارادت، دست
۵۸

سر بارادگی از خلق برآورم چون سرو
گر دهد دست که دامن زجهای درچینم
۳۵۵

سرّ خدا که عارف سالک یکس نگفت
در حیرتم که بنده فروعش از کجا نشد
۲۴۳

سر زمینی برنگیرد تا صبح روز خضر
هر که چون من درازل یکسر عه خورده ارجام دوست
۶۲

سر شکم آمد و عیبم بگفت روی بروی
شکایت از که کنم خاکبگیت غفّارم
۳۳۳

سر عاشق که نه خاک در مضوی بود
کی خلاصش پیود از محبت سرگردانی
۳۷۲

سرود مجلس جشید گفته بد یمن بود
که حمام باده پیاور که جم تسواید مجاند
۱۷۹

سر و در و دل و جام فدای آن یاری
که حق صحت مهر و وفا نگه دارد
۱۲۲

مزد گز حاتم لعاش زخم لای سلیمانی
چو لیم اعظم باند چه پاک از اهرمن دارم
۳۲۷

معی نامبرده درین راه بجائی نرسد
مرد اگر می طلی طاقت استاد بر
۲۵

معه طبعت جهان بر کمرش تکیه مکن
ای جهان پدیده ثبات قدم از سطره مجوی
۴۸۵

مکدر را نمی بخشید آبی
بزور وزر میسر نیست این کار
۲۴۵

مطمان ازل گنج غم عشق بیا داد
تا روی درین منزل ویرانه نهادیم
۳۷۱

مطاط دهر دوش پیور ندارد شهد آسایش
مذلق حرص و آز ای دل بشو از تبح و از شورش
۲۷۸

شوخی نرگس نگر که پیش تو بشکفت
چشم دریده ادب بگاہ ندارد
۱۲۷

تهریست پر گریخته خوبان ریش چو
چیریم نیست ورنه حیریدار هر ششم
۱۲۸

شیراز معنی لب لطافت و کمال حسن
من جوهری معلوم ایضا شونم
۱۲۸

صانع و طالع مناع خوش نمودند
تا که قبول افتد و که در نظر آید
۱۲۷

صحت ساقیا قدحی پر شراب کمن
دو کمر فلک درنگ ندارد شتاب کمن
۱۲۶

صبرستی صوا چاره هجران تو لیکن
چون صیرتوان کرد که معذور نیمانیم
۱۲۸

صحت حور سخرام که بود عین قصور
با خیال تو اگر با دگری پر دارم
۱۲۵

صحت عافیت گر چه خوش افتاد ایمل
جواب عشق عزیزمت فرو مگذارش
۱۲۷

صد ملک دل بسیم نظر میتوان خرید
خوبان درین معامله تفصیر میکنند
۲۰۰

صلاح و توبه و تقوی را ما مجر حافظ
زدمد و عائق و مچنون کسی نیافت صلاح
۹۸

سگ سان شو در قدم نی معجزو آب
چمله رنگ آسپری و نردامی
۱۲۸

سیر سهر و دور قمر را چه اختیار
در گردش بر حسب اختیار دوست
۶۰

سپیل سرنیک ما ز دلتش کین بدر میرد
در سگ حاره قطره باران اثر نکرد
۱۲۸

شاهدان در جلوه و من ترمار کیسه ام
بار عشق و مفاسد صعب است می باید کنید
۱۲۰

شاهد آن نیست که موئی و صبا می دارد
مندی طلفت آن باشد که آنی دارد
۱۲۵

شاء را به بود از طاعت حد عاله و زهد
هر یکساعت صبری که درو داد کند
۱۹۰

شکر بصیر دست دهد عافیت ولی
بدعهدی زمانه رسام سمیعند
۱۲۹

شکر خدا که هر چه طلب کردم رخد
بر منتهای همت خود کسار شدم
۱۲۹

شکوه سلطنت و حسن کسی نسائی داد
ز سخت جسم سخی مانده است و افر کسی
۱۳۰

شده ام سخی خوش که پیر کنعان گف
فراق یار نه آن میکند که بثلون گف
۸۸

صوفی پیاله یچما حافظ قرايه پرهیر
ای کوته آستیمان تا کی دوارستی؟
۴۳۴

صوفی شهر یی که چون لقمه شبهه مجبوره
باردش درار بساد این حیوان خوش علم
۴۹۶

طاق و رواق مدرسه و قال و قیل علم
در راه جام و صافی مهر مهاده ایم
۴۶۵

طالب لعل و گهر نیب و گهره حورثید
همچنان در عن معن و کسانست که بود
۴۱۳

طیب رادشین درد عشق تساند
برو بدست کن ای سرده دل مسح دمی
۴۷۱

طریق عشق بر آنوب و هسته است ای دل
بیعت آنگه درین راه با شتاب گزود
۴۲۱

طیب عشق مسعا نمب و شعیس بیک
چو درد در تو میبند کرا دوا بکند
۱۸۷

طیب عشق صم یاده ده که این معجون
فساحت آرد و اندیشه خطا ببرد
۱۲۹

طریق عشق بیاموز ر آب صافی دل
براستی طلب آزادگی ز سرو چمن
۴۸۸

طریق کام بخشی چیست ترک کام خود کردن
کلاه مرووی آنست کز این ترک پردوری
۴۵۴

طیل هستی عشقتد آنسی و پری
ارادتی بسما تا سعادتی پیری
۴۵۲

طی مکان بین و زمان در سلوک شعر
کای طفل یکشه ره یکساله میرود
۲۲۵

عائقازا بر سر خود حکم نیست
هر چه فرمان تو باشد آن کند
۱۹۷

عائمن و مره ارباب لغات باشند
لاجرم چشم گهر بار هاست که بود
۲۱۳

عائق چه کند گر نکند بار سلامت
با هیچ دلاور سیر نیر نها نیست
۶۹

عائق نبو ارسه دوری کنار جهان سرآید
ناخوانده بخش مقصود از کارگاه هنی
۴۳۵

عائق که شد که بار بحالت نظر نکرد؟
ای حواجه درد نیست و گره طیب هست
۶۳

عائق و درد و نظر بازم و میگویم فاش
تا بدای که بچندی هر آراستهم
۳۹۱

عاقب منزل ما دای حساموشانست
حالیا غلغله در گبد افلاک انداز
۴۶۴

عاقلان نقطه پرگار وجودند ولی
عشق داند که درین دایره سرگرداند
۱۹۳

بیوی مژده وصل تو تا سحر شب دوش
براه بهاد نهادم چراغ روشن چشم
۳۳۹

برو ای ناصح و پر دردگان غمره مگیر
کارفرمای قدر میکند این من چکم؟
۳۴۵

بطلب حمل مکن سرخی رویم که چو جام
خون فل عکس پروں میدهد از رخسارم
۳۴۲

بزم تو به سحر گفتم استخاره کنم
بهار ثوبه شکن مهرسد چه چاره کنم
۳۵۰

بی ماه مهر امروز خود تا بگذارم روز بخود
دامی براهی می موم سرخی بدمی نسوزم
۳۴۴

بدرم روضه رضوان بدو گسندر محروخت
من چرا ملک جهان را بجوی نغروتم
۳۴۰

ببر مخاز ز توبه ما گر ملول شد
گو بنده صاف کن که بجزر اینده ایم
۳۶۴

ببمان شکن هر آینه گردد شکسته حال
لنالمهود عند ملوک انهی نم
۳۱۲

تا قدم حلقه بگوش در میخانه عشق
هر دم آید طی از نو بهبادکلام
۳۱۷

تازیان را هم احوال گراتیاران نیست
پارسایان مستحق تا خسوف و آفتاب سرور
۳۵۹

تلقین و درس اهل نظر یک اشارتست
گفتم کنایت و مکرر نمیکم
۳۵۳

جلوه بر من مفروض ای ملک العجاج که تو
خانه می بینی و من خانه خدا می بینم
۳۵۷

جهان قانی و باقی فدای شهاد و ساقی
که سلطانی عالم را طفیل عشق می بینم
۳۵۲

چاک خواهم زدن این دلق رسانی چکم
روح را صحبت تاجانی عذابیت الیم
۳۶۷

چشم بیمار مرا خواب نه درخسور باشد
کن له یقتل دله دلف کیف بنام
۳۱۰

چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست
که خدمتی پسرا برنیامد از دستم
۳۱۵

چگونه طوف کنم در مضای عالم قدس
که در سراچه ترکیده تخته بند لبم
۳۴۲

چنان بر شد فطای سینه از دوست
که فکر خویش گم شد از ضمیرم
۳۳۲

چو فیه گر چه حقیرم بین بطولت عشق
که در هوای رخت چون بهر پیوستم
۳۱۵

چون بر آمد دولت شبهای وصل
بگذرد ایلم هجران نیز هم
۳۶۳

چه شکر گویمت ای خیل غم عساکر اله
که روز بیکی آخر نمیری ز سرم
۳۳۰

حافظ از خصم خطا گفت بگیرم بر او
در بحق گفت جمل با من حق نکیم
۳۳۸

حافظ غم دل با که بگیرم که درین دور
جز جام تشابد که بود محرم رازم
۳۳۴

حافظ نه حد ملالت چنین لافها زن
پای از گلیم خوش چرا بیشتر کنیم
۳۳۵

حافظا نکیه بر ایام چو سهوست و خطا
من چرا عنبرت امروز بفراغ حکم
۳۳۸

حافظا چون غم و فساد جهان در گرفت
بهر آنست که من خاطر خود خوش دارم
۳۳۶

خرقه پولی من از ظایت دیس جاری نیست
برقه بر سر صد عیب نهان می‌پوشم
۳۳۰

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم
راحت جان طلبم و ز پی جانان بروم
۳۵۹

خواهم از دلف پستان ناله گشایی کردن
مگر دورست همانا که خطا می‌بینم
۳۵۷

دام سختت مگر یار نمود لطف خدا
ورنه آدم نبرد صرغیه ز شیطان رجیم
۳۶۷

دارم از لطف ازل جنت فردوس طمع
گرچه در بانی میخانه فسر او ان کردم
۳۱۹

در خلاف آمد عادت بطلب گم که من
کسب جمعیت از آن دلف بریشان کردم
۳۱۹

در ره عشق از آن سوی غنا صد خطرت
تا نگونی که چو عزم بر آمد رسم
۳۱۲

در شأن من بپرد کشی ظن بد میر
کالوه گشت جلد ولی پاک دلم
۳۳۳

در میخانه ام بگذا که هیچ از ضایقه نگشود
گرم باور بود و نه سخن این بود و ما گفتیم
۳۷۰

در نیل غم استاد سپهری بطرز گفت
الآن قد نلت و ما ینف التم
۳۱۲

درین خواها که کس کس را نرسد
من از پیر صفت ملّت پندیرم
۳۳۲

دلیر از ما بعد ابد ستد اول دل
ظاهرأ عهد فراموش نکند خلق کریم
۳۶۷

هلم از وحشت زندان سکندر بگیرفت
رخت پریندم و تا ملک سلیمان بروم
۳۵۹

رنگ تزویر پیشی ما نبود
نیر سرخیم و اقصی سیهیم
۳۸۱

روز ناست چون دم رفتی در بیم و عشق
شرط آن بود که جز ره آن نبودی سپهریم
۳۷۲

روزگاری آمد که در میخانه خدمت میکنم
در لباس فقر کار اهل دولت میکنم
۳۵۲

روی نگار در نظرم جلوه می‌نمود
وز دور هوسه بر رخ مهتاب می‌روم
۳۷۰

رهرو منزل عشقم و ز سر حد عدم
تا باقلیم وجود ایس همه راه آمده‌ایم
۳۶۶

ز روی دوست مرا چون گل مراد شکست
حواله بر دشمن بنگ خارم / گفتم
۳۵۰

عاشق و رند و نظر باز و می‌گیریم قناتی
تا بدانی که بچندین هنر آراسته‌ام
۳۹۱

رند و رندان سوآموخته راهی بدیعت
من که بدایم جهانم چه صلاح اندیشم
۳۴۱

ساقی بیا که از مدد بخت کاربزار
کامی که خواستم ز خدا شد میسر
۳۷۹

سالها پیروی مذهب رندان کردم
تا بفتوی طرد عرصی بزدلان کردم
۳۹۹

سر بلبلدگی از خلق برآرم چون سرو
گر حد هست که دامن ز جهان درچیم

مرشکم آمد و عجبم بگفت روی بروی
شکایت از که کم خاشاکست غنایم
۳۳۳

مزد کز خاتم لعلش زخم لاف سلیمانی
چو اسم اعظم باشد چه باک از لغزش دارم
۳۲۷

سلطان ازل گنج هم عشق بها داد
تا روی درمن مستزل و سرائه نهادیم
۳۷۹

شکر خدا که هر چه طلب کردم از خدا
بر مستهای همت خود کامران شدم
۳۲۹

شهرست بر کفر و غیوران ز نشی جهت
چیریم نیست ورنه خریدار هر ششم
۳۳۸

شیراز معین لب لعلت و کان حسن
من جوهری مطهر ابرا عشقم
۳۳۸

صحت حور نخواهم که بود عین قصور
با خیال تو اگر با دیگری پر دارم
۳۲۵

طاس و روان مدرسه و کمال و قیل علم
در راه جاج و ساقی مهر و نهاده‌ایم
۳۶۵

عهد و پیمان فلک را نیست چندان اعتبار
عهد با پیمانه بستم شرط با ماسخر گفتم
۳۴۶

عیان شد که چرا آمدم کجا رفتم؟
دریغ و درد که غافل ز کار خویشتم
۳۲۲

کسی بود در زمانه و ما جام می بسیار
تا من حکایت جسم و کاهوس کسی کنم
۳۵۱

گر بنی گفت حودی و رفیقی رنجید
گو تو خوش باش که ما گولس باحق نکیم
۳۷۸

گر تو زین دست مرا پی سرو سامان داری
من بهاء محضرت ولف مشوش دارم
۳۲۶

گر چه پیرم تو شبی تنگ در آغوشم کن
تا سحر که زکاتار تو جوان برخیزم
۳۳۶

گر چه گردآلود فقرم غرم بهاد از هتم
گر کلب چشمه خورشید دامن تر کنم
۳۲۶

گر قلم دلم را مهد دوست عیاری
من نقد روان دودش لر دیده شمارم
۳۲۵

گفت و گو آیین درویشی نبود
و رنه با تو ماجرهای دانستم
۳۶۹

گوهر معرفت آموز که با خود پیری
که صیبه دگراست نصاب زر و سیم
۳۶۷

نگر حلم تو ای گشتی توفیق کجاست
که درسی بحر کرم غرق گناه آمده ایم
۳۶۶

ما بدین درنه پی حمت و جاه آمده ایم
از بد حاله اینجا به پناه آمده ایم
۳۶۶

عیب درویش و توانگر بکم و بیش بدست
کار بد مصلحت آنست که مطلق نکیم
۳۷۸

عیب مکن برندی و بدنامی ای حکیم
گاین بود مرتوشت زدیون قسمتم
۳۹۳

ظهار راه طلب کیمیای بهرورست
ظلام دولت آن خاک عنبرین معلوم
۳۷۹

غم غربی و غربت چو سر بسی نایم
بشهر خود روم و شهریار خود پناهم
۳۲۷

غم گینی گر ار پام در آرد
بحر ساغر که باشد مسگیرم
۳۳۱

فانش میگویم و از گفته خود و قشایم
بنده حنقم و از هر دو جهان کزآیم
۳۹۷

فته می بارد از من سقف مقربس برخیز
تا بسویخانه پناه از همه آفات پریم
۳۷۳

فتوی پیر مغان دارم و قولبت قلم
که حراست می آنجا که نه پارت ندیم
۳۶۷

فکر بهبود خود ایستل و دری دیگر کس
دره عائق نشود به بهمدادای حکیم
۳۶۷

قدر وقت ار شناسد دل و کاری نکند
بی خجالت که ازین حاصل اوقات پریم
۳۷۳

ما درس سحر در ره میخانه نهادیم
محصول دعا در ره جانانه نهادیم
۳۷۱

ما زیاران چشم یاری دهیم
خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم
۳۶۹

ما هیچ کس بمستی و رندی نسجیم
لعل بتان عیونت و می خوشگوارم
۳۶۷

ما نگوئیم بد و میل با حق نکیم
چنانکه کسی سب و دلق خود از وی نکیم
۳۷۸

ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست
هر چه آغاز ندارد پدیدرسد انجام
۳۱۰

مایه خوشدلی آنجا است که دلدار آماج است
میکنم جهد که خود را مگر آنجا فکم
۳۲۸

مدد از خاطر رندان طلب ایمل و رنه
کار صحبت مهاده که خطائی بکیم
۳۷۷

مژده وصل نو کو کز سر جان برخیزم
طایر قدیم و از دام جهان برخیزم
۳۳۶

مستی بآب بکلو عجب وضع بنده نیست
من سالخورده پیر خرابات پرورم
۳۲۹

مکن درین چمن سرزتش بخود روشی
چنانکه پرورشم میدهد سرورم
۳۶۶

من ار باروی خود دهرم بی شکر
که زور مردم آزاری ندارم
۳۲۳

من هر منزل عشقانه بخود هر دم راه
قطع این مرحله با سرخ سلیمان کردم
۳۱۹

من هر سال و ماه نیم یار بیروفاست
هر مس چو هر میگذرد پیر از آن نیم
۳۲۱

من ملک بودم و هر دوس یارین جایم بود
آدم آورد درین دهر خراب آبام
۳۱۷

من حور که عاشقی نه یکبیت و اختیار
این موهبت رسد در سیرات فطرم
۳۱۳

ماصیح بطرس گفت که رو نری عشق کن
محتاج^{۱۱} جنگ نیست برابر نسجیم
۳۵۳

نشان اهل خدا عاقبت یا خوددار
که در مشایخ شهر این نشان می بینم
۳۵۸

نقش مستوری و مستی نه بدست من و نست
آنچه سلطان ازل گفت بکن آن کردم
۳۱۹

نیست امید صلاحی ز غناد حافظ
چونکه نغدر چنین است چه تدبیر کنم
۳۲۷

نبت پر لوح دلم جز الف قسامت دوست
چکم حرف دیگر پیدا نداده استقام
۳۱۷

نیست در کس کرم و وقت طرب میگیرد
چاره آنست که سجاده پی پی بقر و شیم
۳۶۶

واعظ ما یوی حق تنید بشو کاین سخن
در حضورش نیز میگویم نه غیبت میکنم
۳۵۲

واعظ مکن نصیحت شوریدگان که ما
با خاک گوی دوست پسر دوس نگریم
۳۷۲

وفا داری و حق گوئی نه کار هر کسی باشد
غلام آصف لانی جلال الحق والذیلم
۳۵۶

هر چند پیر و خسته دل و نساوان تدم
هر که که یاد دوی تو کردم جوان شدم
۳۲۱

هر چند شوق پیر گناه زهد جهت
تا آفتابی عشق تدم زاهد رحمت
۳۱۳

هتم بدو قه راه کن ای طایر قدس
که فرازست ره مقصد و من نومزم
۳۲۸

یارب از ابر هدایت برسان یارانی
ببشتر رانکه چو گردی زمین بر خیرم
۳۳۶

یکی از عقل می لافد یکی طلمات می یافد
بیا کاین داورها را به پیش داور اندازم
۳۶۳

از جات طمع بریدن آسان بود ولیکن
از دوستان جانی مشکل توان بریدن
۳۹۲

با دوستان مصافقه در عمر و مال نیست
صد جهان فدای یار نصیحت نیونی کن
۳۹۸

بلاده خور غم مخور و پند مقلد مینوش
اعتبار سخن عالم چه خواهد بودن
۳۹۱

بمزر دلق مستح کنندا دارند
فرازدنی این کوه آسینان بین
۴۰۳

بهر سرستی از آن نقشی خود زدم بر آب
که تا خراب کنم نقشی خود پرستیدن
۳۹۷

به پیر میبکده گفتم که چیست راه نجات
بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن
۳۹۳

بهران سخن ز تجربه گویند گفت
هان ای پسر که پیر شوی پند گوین کن
۳۹۸

چو مستم کرده مستور مستون
چو نولم دانه زهرم منولان
۳۸۶

حافظ ز طویر و بان بخت جز این قدر نیست
گر نیست رضائی حکم قضا بگردان
۳۸۴

خودتند می ز مشرق سافر طلوع کرد
گر برگ عیش می طلی تبرک خواب کن
۳۹۶

طولی بجای خوشستن بود ایست نشست خسروی
تا تلبد هر کسی اکنون بجای خوشستن
۳۹۰

در راه عشق و سوسه اهرمن بسیت
پیش آی و گوش دل به پیام سروش کن
۳۹۸

صبحت ساقیا قدحی پر نرغاب کی
دور فلک درنگ ندارد شتاب کن
۳۹۶

طریق صدق بهاموز ز آب صافسی دل
براستی طلب آزادگی ز سرو چمن
۳۸۸

عنان بسیکه خواهیم تافت زین مجلس
که وعظ بی‌میلان واجبست تفتیش
۳۹۳

فرصت شمار صحبت کنز این دور راه مهمل
چون بگذریم دیگر نستوان بهم رسیدن
۳۹۲

کمتر از فزه نه پست شود بهر روز
تا بخطرنگه خسوفید رسی چرخ زنگار
۳۸۷

گر چو نرغام بتلخی جان برآید پاک نیست
بس حکایت‌های فیروزین باز می‌ماند زمس
۴۰۱

میوس جز لب ساقسی و جام می حافظ
که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن
۳۹۳

مشورت با عقل کردم گفت حافظ می بسوی
ساقیا می ده بغول مستشار مؤنس
۳۹۰

ناصرم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق
برو ای خواجه عاقل هنری بهتر اری
۴۰۴

وما کنیم و سلامت کنیم و غوش بسائیم
که در طریقت ما کافرست رنجین
۳۹۳

هرچون حباب دیده بروی قدح گشای
وین خانه را قیاس اساس از حباب کن
۳۹۵

آتش زهد و ریاضت دین خواهد سوخت
حافظ این خرقه پشمینه بینداز و پرو
۴۰۷

بر آستانه میخانه گر سری بینی
مزن پای که معلوم نیست نیت او
۴۰۵

بیا که دوش بسنی سروش عالم خوب
نود داد که هست لبش رحمت او
۴۰۵

گوشوار زد و لعل لریجه گران دارد گوش
درد غوی گدازست نصیحت پشتو
۴۰۷

ما محرمان خلوت انیم غم محور
با پار آفتاب سخن آفتاب گو
۴۱۵

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو
یادم از کشت خوش آمد و هنگام درو
۴۰۷

مکن به چشم حقارت نگاه در من مست
که نیست معصیت و زهد بی مشیت او
۴۰۵

هر گل نو ز گلرخی یساده می کند ولی
گوش سخن فغو کجا دیده اعتبار گو
۴۱۴

آن سوزش که کرد ترا دوست حافظا
بیش از گلیم خویش مگر یا کعبه
۴۲۴

الصبر مرو الصبر فار
یالیت تعمری حتم الفاء
۴۲۸

بهی زلف تو گرجان بیدارفت چه ند
هرار چنان گرامی فدا می جهانانه
۴۲۷

برو این دام بر مرغی دیگر نه
که عنقارا سلیمت آفتابانه
۴۲۸

بمشهرم زد و یا کی نگفتم
که راز دوست از دشمن نهان آیه
۴۲۹

بطهارت گذرن منزل بهی تو مکن
خلعت شب چو تشریف قبله آلود
۴۳۳

پاک و صافی تو و لریچاه طبیعت بندگی
که صفائی لبت آب تراب آلود
۴۳۲

جوانا سر مشاب از پند پیران
که رای پیر از بخت جلول به
۴۳۹

زنهار تا توانی اهل نظر عیالار
دنیا و ما ندارد ای نور هر دو دیده
۴۲۵

گفتم ملالت آید گر گرد دوست گردم
والله ملأیا حیا بلا ملاله
۴۲۶

وجود ما مصائب حافظ
که تحقیقش فستق و فسانه
۴۲۸

وصال دولت بیدار ترست سدهد
که خفته تو در آغوش بخت خواب رده
۴۲۱

هر چند کارمودم از وی نبود سودم
می چسبم المعجرب حلت به الدامه
۴۲۶

آخر الامر گل کوزه گران خواهی شد
حایا فکر جو کن که پیر از پناه کنی
۴۸۱

آدمی در عالم خاک نمی آید بخت
عالمی دیگر بساید ساخت و زنی آدمی
۴۷۰

آلودگی خمره خرابی جهانیت
کو راهروی اهل دلی پاک سرشتی
۴۳۶

آمرزنی نطقست کسی را که در اینجا
پارست چو صوری و سرائی چو بهشتی
۴۳۶

ازین سحر که بسو طرف بوستان بگذشت
عجب که بوی گلی هست و رنگ سترسی
۴۷۷

اگر این تراب خامست اگر آن حریف پخته
بهزار بار بهتر ز هزار پخته خامی
۴۶۸

اهل کام و بازار در گوی رندی راه نیست
راهروی باید جهان موزی له خامی بچمی
۴۷۰

بس گل شکفته می‌شود این باغ را ولی
کس بی‌بلای خیال نبیست ازو گلی
۴۹۵

بشو این نکه که خود را زغم آزانده کنی
خون غوری گر طلب روزی تنهاده کنی
۴۸۱

بهر گوی تو ابدل که حق رها نکند
چنین هزیز نگینی بدست اهرمینی
۴۷۷

بصوت بلبل و قمری اگر نتونی می
علاج کی کشتی آخرالبواء الکی
۴۳۰

بجبه علم تسون قد ز اسباب طرب محروم
با سالی که چاهل راهنی تو میرسد روزی
۴۵۴

بگوش خواجه و از عشق بی‌نصیب میبانی
که بسله را بخرد کی بصبیب بی‌ختری
۴۵۲

بگنر ز گیر و ناز که دیدست روزگار
چین قهای قیصر و طرف کلاه کی
۴۲۹

بنواد هستی تو چو زیر و زبر شود
در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی
۴۸۷

بوصل دوست گرت دست میدهد بکلم
برو که هر چه سرا دست در جهان داری
۴۴۵

بیا که رونق این کارخانه کم نشود
بزهده همچو توتی یا بفتق همچو منی
۴۷۷

ای بیخبر بگوش که صاحب خبر شوی
تا راهرو نباشی کسی راهبر شوی
۴۸۷

ابدل پسرزه داتس و عورت بسیار رفعت
صد مایه دانستی و نکردی کفایتی
۴۳۷

ای دل میبانی بکلم خالی زعشق و منی
و آنکه برو که رستی از نیستی و هستی
۴۳۲

ای که دایم پشوش مغروری
گر ترا عشق نیست مغروری
۴۵۳

ای مگس عرصه سیمرخ به چولانکه تست
عرض خود میبری و زحمت ما میداری
۴۲۹

بخواه جان و دل از پنده و رولن پستان
که حکم هر سر آزادگان رولن داری
۴۴۵

بحیل بوی خدا تشنود بیا حافظ
پیاله گیر و گرم ورز و الضمان علی
۴۳۰

بد دندان مگر ای شیخ و همدار
که با حکم خدائی کیست داری
۴۳۷

بد جام می و از جسم مکن یاد
که میدانه که جسم کی بود و کی کی؟
۴۳۱

بهر مهر چرخ و فیوة او اعتماد نیست
ای ولی هر کی که فدایمن ز مگروری
۴۲۹

بیا که وقت‌شناسان دوکون بفروشند
 بیک پیاله می صاف و صحت صنی
 ۴۷۱

بیاموزمت کیمیای سعادت
 ز مصیبت بد جدائی جدائی
 ۴۷۲

بند هانسلان بشو در در طرب باز
 کاین همه تمی‌ارزد تحمل عالم فانی
 ۴۷۳

پیام دوست شنیدن معادنت و سلامت
 من‌البلبل عنی الی عاهد سلامی
 ۴۷۴

پیش زاهد ارزندی دم‌مزن که نسلوان گفت
 با طیب نامرم حلال درد [بشعانی
 ۴۷۵

تا فضل و عقل بینی بی‌معرفت گشتی
 یک تکه‌ان بگوسم خود را امین که رستی
 ۴۷۶

تا کی هم منهای دلی ایمل دانا
 چیست زخوی که شود حلق زشتی
 ۴۷۷

تاج شاهی طلای گوهر ذاتی پنهانی
 ورخود از تحفه جشید و فریاد پنهانی
 ۴۷۸

ترسم گزین چمن نسیمی گشتن گل
 گز گشتش تحمل غاری نمیکنی
 ۴۷۹

تکیه بر جای یزدگان نسلوان زد یگراف
 مگر اسباب یزدگی همه آمده کنی
 ۴۸۰

تو می باید که بائی ورنه سلامت
 زبان مایه چاهی و مالی
 ۴۸۱

توایت باشد ای دارای خرمن
 اگر رحمی کنی بر خورده‌چینی
 ۴۸۲

جانی که برق حصیلان بر آیم صلی زد
 ما را چگونه زبده دهری بیگانه
 ۴۸۳

جنانند یار فریشت کنون تنهاتین ای سمع
 که حکم آسمان ایست اگر سازی و گرسوزی
 ۴۸۴

جشنید جز حکایت جام از جهان نبرد
 ز بهار دل مرید بر اسباب دلجوی
 ۴۸۵

چو امکان خلود ایمل درین غیروزه ایوان نیست
 مجال عیش فرصت دلن بهمروزی و بهمروزی
 ۴۸۶

چو گل گر خرجه داری خدا را صرف حضرت کس
 که تارون را غلطه‌داد سودای زر اندوزی
 ۴۸۷

چون پیر شندی حافظ از میکده بیرون آیی
 رندی و هوساکی در عهد شباب اولی
 ۴۸۸

چون سمع نکوردنی در رهگذر بمانست
 طرف هنری بر بند از سمع نکوردنی
 ۴۸۹

چون مصلحت اندیشی دورست ز درویشی
 هم صیبه پر از آتش هم دیده پر آب اولی
 ۴۹۰

چون نیست نقش دوران در هیچ حال ثابت
حافظ مکن لکایت تا سی خوریم حالی
۴۶۲

حافظ از پادشهان پایه بخدمت طبد
نمی نایرند چه امید عطا میداری
۴۶۹

غار ارجه چنان بگاهد گل عنبران بخواهد
سهلست لطفی می در جنب فوق منی
۴۷۴

خدا زان غرقه بیزارست صد بار
که صد بت پائندی در آئینی
۴۸۳

غزینمداری میراث خوارگان کسرت
بقول مطرب و ساقی بختی دم و نمی
۴۹۰

خون پاله غور که حلال است خوردن
در کار بار بهایی که کارست گردنی
۴۹۹

خیال چهر زلفش فریت میدهد حافظ
نگر تا حلقه اقبال ناسمکن نجبانی
۵۰۴

دایم گل این بستن شاداب نمی ماند
دریاب ضیحا نرا در وقت توانائی
۵۰۷

در دایره قسمت ما نقطه تسلیم
لطف آنچه تواندیشی حکم آنچه توانمائی
۵۱۳

در ره منزل لیلی که خطرناکست در آن
شرط اول قدم آتست که معجون پاشی
۵۱۸

در شاهراه جاه و بزرگی خطر نیست
آن به کزین گریوه سبکبار بگنوی
۴۵۹

در طریق عشق بازی امن و آسایش پلاست
روش باد آن دل که پادرد تو خواهد مرهمی
۴۷۰

در مذهب طریقت خامی تنان کسرت
آری طریق دولت چشالاکیست و چینی
۴۷۴

در مکتب حقایق پیش ادیب عشق
هان ای پسر بکوش که روی پسر تویی
۴۸۷

در طاعتش شبگیری که در خواب سحر بگذشت
تغائی قدر وقت ایستل مگر وقتی که درمائی
۴۹۴

درین بارز اگر سودهست با درویش خرمست
خدایا منعم گردان پسر درویشی و خرمستنی
۵۰۰

دست از من وجود چو مردان ره تویی
تا گبیای خلق بسای و ذر تویی
۵۰۷

دع التکامل ثم لمجد جبری مثل
که زاد رهرون چستی است و چشالاکی
۵۱۹

دل بسی در بند تا سردانه و لر
گرمی سالوس و تقوی بشکنی
۵۲۸

نمی با نیک خواهان مطلق پائی
خیمت دن اسود اتفاقی
۵۳۰

دوام عیش و تنعم نه شیوه عشقت
اگر معاشر مائی بتویش نباش غمی
۴۷۱

در نصیحت گنمت بشنو و صد گنج ببر
از در عیش درآ و بهره عیب مجوی
۴۸۵

دهقان سالخورده چه خموشی گفت بایسر
کای نور چشم من بجز از کشته ندروی
۴۸۶

روی جانان‌طلی آینه را قایل سلر
ورنه هرگز گل و نرسین سدمد ز آهن و روی
۴۸۵

ران می عشق کز و پخته شود هر خامی
گر چه ماه رمضانست بی‌اور [خامی]
۴۹۷

زاهد پشیمان را هرق بهانه حواحد گشت
عاقلاً مکن کاری کاورد پشیمانی
۴۷۳

ز تند باد حوادث نمی‌توان دیدن
درین چمن که گلی بوده است یا سمنی
۴۷۷

زمانه هیچ نپوشد که باز نماند
مجز ز سفله مروت که شیشه لانی
۴۳۰

ساعری نوش کس و جرعه بر اصلاک طنان
چند و چند از هم ایام جگر خون بهائی
۴۵۸

سطن در پرده میگویم، جو گل از غنچه بیرون آئی
که بیش از پنج روزی نیست حکم میر نوروزی
۴۵۷

سر عاشق که نه خاک در مطوق بود
کی خلاصش بود از محنت سرگردانی
۴۷۲

سفه طهست جهان بر کسوفش تکیه مکن
ای جهان‌نیده نبات قدم از سفله مجوی
۴۸۵

سنگ سان مو در قدم نی هیچو آب
چمنه رنگ‌آمیزی و تردابی
۴۷۸

شکوه سلطت و حسن کی مائی داد
رنجت هم سعی مانده است و المسرکسی
۴۳۰

صوفی پیاله پسیم حافظ قزاقه پرهیز
ای کوه آستان تا کی درارستی؟
۴۲۴

طیپکی راه‌تین درد عشق نکشاند
برو بدست کن ای سرده دل مسیح دمی
۴۷۱

طریق کام بخشی چیت ترک کام خود کردن
کلاه سرودی آفت کز این ترک پردوزی
۴۵۴

طفیل هشی عشقند آهسی و سری
ارادنی بنا تا سعادت بیبری
۴۵۲

عائق تو لونه روی کار جهان برآید
ناخوانده نقش مقصود از گارگاه هشی
۴۳۵

عجب از لطف تو ای گل که نشستی با خار
ظاهراً مصلحت وقت در آن می‌بینی
۴۸۴

عروس جهان گرچه در حد حست
ز حد میبرد شیوه بیوفائی
۴۹۲

عمر یگانش به بهیچاصلی و بهوالهوسی
ای سر جام میم ده که به پیری برسی
۴۵۵

لرانی و وصل چه باشد رضای دوست طلب
که حیف باشد از او غیر او تمای
۴۹۱

فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست
کفرست درین مذهب خودیش و خود راسی
۴۹۳

فرض ازل بهزور و زرار آمدی بدست
آب خضر نصیه اسکندر آمدی
۴۳۹

قطع این مرحله بسی هر می حصر عین
ظلماتست بترس از خطر گمراهی
۴۸۸

قیاس کردم و تدبیر عقل در ره عشق
چو لبی است که بر بحر میگذرد رنجی
۴۷۱

کار خود گر بکرم یارگذاری حافظ
ای بسا عیش که با بهشت خدا فایده کی
۴۸۱

کاروان رفت و تو در خواب و بهایان در پیش
کی روی، ره ز که برسی، چکنی، چمعون بافی
۴۵۸

کاروان رفت و تو در خواب و بهایان در پیش
وه که پس بیخبر از غفلت چندین چرسی
۴۵۵

کام بخشی گردون عمر در عوض دارد
جهد کن که از دولت داد عیش پستانی
۴۷۳

که ای صوفی شراب آنکه نبود صاف
که در نیشه بهاند اربحینی
۴۸۳

گر امانت سلامت بپریم باکی نیست
بی دلی سهل بود گر نبود بی دینی
۴۸۴

گر انگشت سلیمانی نباشد
چه خاصیت دهد نقش نگینی
۴۸۳

گر جان بئن بیلی مشغول کار او شو
هر قبده که بینی بهر زخود برسی
۴۳۲

گرچه دورم بهاد تو قدح می گیرم
بعد منزل نیوه در سطر روحانی
۴۷۲

گر چه راهنت پراز بیم زمانا بردوست
رفتن آملن بود از واقف منزل باشی
۴۷۱

گر مسلمانی ازینست که حافظ دارد
آه اگر از پی امروز بود فردائی
۴۹۰

گر نور عشق حق بدل و چانت اوغند
باله کز آفتاب ملک طوبتر شوی
۴۸۷

مرغ زیرک بدر خانقه اکنون نبرد
که نهادنت بهر مجلس و عطفی دلمی
۴۶۷

مروت گر چه نامی بی‌شمار است
نیازی عرصه کن، بر نازنینی
۴۸۴

مستی عشق نسبت در سر تو
رو که تو ست لب انگوری
۴۸۳

مفروش بباغ ارم و نفرت شداد
یک تیشه می و نوش لای و لب گشتی
۴۴۶

مکن حافظ از جور دوران شکایت
چه دانی تپو ای بسنده کار خدای
۴۹۲

مگزان روز سلامت به سلامت حافظ
چه تسوخ زجهان گزین ملجاری
۴۵۰

ملول از عمره‌ها بیرون طریق کاره‌ای نیست
بکس دشواری منزل بیا، عهد آسانی
۴۷۴

می پیش است در باب وقتی غوغاست بستان
سال دیگر که دارد اسبد نو بهاری
۴۴۴

می ده که سر بگوش من آورد چنگ و گشت
خوشی بگزاران و بشنو از من پیر منحنی
۴۷۹

می صوفی افکن کجا می فروغند
که در تپم از دست زهد روی
۴۹۲

می دارم چو جان صافی و صوفی میکند عیش
خدایا هیچ عامل را مبادا بخت بسروزی
۴۵۴

نفد عورت ببرد ضعه دنیا بگزان
گر شب و روز درین قصه مشکل باشی
۴۵۶

نقطه عشق ترحم پتو های سهو مکن
ورنه چون بشگری، از پایره بیرون باشی
۴۵۸

نمی‌بینم نشاط عیش در کس
نه درمان دلی نه درد دینی
۴۸۳

نوبهار است در آن کوش که غوغیل باشی
که بی گل بدمد باز و نمودر گل باشی
۴۵۶

نوشته‌اند بر ایوان جنت الماوی
که هر که عنوة دسی خرید و ای بسوی
۴۳۰

وقتی را غنمت دان آنقدر که بتوانی
حاصل از حیات ای جان این نصت تاداسی
۴۸۳

هر آنکه کج قناعت بگنج دسپا داد
فروخت یوسف مهری بکمترین کسمی
۴۷۷

هشدار که گر وسوسه عقل کنی گوش
آدم صفت از روضه رضوان بدرآی
۴۹۲

هشیار تو که مرغ چمن مست گشت هان
بیدار تو که خواب عدم در پیست می
۴۲۹

یارب یک نماید گفت این نکته که در عالم
رخساره بگی نشود آن نماید هر جانی
۴۹۳

یکیست ترکی و تازی درین معامله حافظ
حدیث عشق بیان کن بدن زمین که نودانی
۴۷۶

یک حرف صوفیانه بگویم اجازت
ای نور دیده صلح به از جنگ و دلداری
۴۵۱

یکدم غریق بحر خدا شو گمان صبر
کز آب هفت بحر بسبک سوی تر شوی
۴۸۷

فہرست برخی از قاعده های دستوری

بخش اول - اسم

الف - اسمهای مشتق از ماده فعل امر

- ۱- اسم مصدر : گذر ۷/۱۹۲ * گذاز ۴/۲۶۰ ساز ۱۰/۳۵۰ زمین بوس ۵/۳۷۴ گل ریزان ۱/۴۹۵
- ۲- اسم مکان : گذر ۸/۳۲۴ گد ۵/۲۸۷ راهگذار ۸/۱۲۲ رهگذر ۴/۱۱۰

۳- اسم زمان : شبگیر ۶/۲۶۰ ۶/۲۶۷ ۲/۳۴۷

۴- اسم : ساز ۱۰/۳۵۰

ب - اسمهای مشتق از ماده فعل ماضی

- ۱- اسم مصدر : شست ۲/۳۹۰
- ۲- اسم مکان : بیرون شد ۴/۳۱۳ آبجورد ۷/۲۲۹
- ۳- اسم : حلاف آمد ۶/۳۱۹ کشاد ۲/۳۲۴

ج - اسم مرکب

- ۱- از دو اسم : کمرنگش ۴/۳۳۸
- ۲- از دو فعل با واو عطف : هست و نیست ۹/۲۵
- ۳- از ترکیب اضافی مقلوب : خونبها ۱/۴۰۹ ره توشه ۷/۳۲۸
- ۴- اسم مکان از صفت و پسوند اسم ساز (نا) : تنگنا ۷/۲۲۶
- ۵- از اسم ویای مصدری : جبرمی ۳/۳۶۴
- ۶- از دو مصدر مرخم با واو عطف : گفت و شست ۵/۸۱
- ۷- از اسم + واو عطف + اسم : روی دریا ۶/۲۰۰ ۹/۳۲۴ قال و مقال ۳/۴۱۱
- قال و قيل ۳/۳۶۵
- ۸- از اسم + پسوند نسبت : شکرانه ۴/۳۲۳
- ۹- از صفت + ی مصدری : لقمه برهیزی ۸/۳۵۰ پلهوسی ۱/۴۵۵
- ۱۰- از اسم + پسوند نگیبانی : ساروان ۲/۲۶۰

* رقم سمت راست نمودار شماره خزل و رقم سمت چپ شماره قاعده دستوری است .

د - جمله مژول باسم

من عزیذ ۵/۱۹۶ + ۹/۳۲۳

ه - اسم بصورت عطف بیان

امام خواجه ۵/۱۳۲ توحاظ ۵/۳۲۱

و - التمام اضافه

۱ - مفید تطمین و ظرفیت : بانه شبگیر ۶/۲۶ آتش کل ۵/۲۸۲

۲ - مفید تبیین جنس : خط شراب ۱/۲۶۳

۳ - مفید عطف بیان : گفته حسن ۱۵/۲۵

۴ - مفید تلمیح : ببل صبا ۳/۳۴

۵ - اضافه شبه فعل فاعل یا مفعول : امام تو ۴/۳، دعای دولت ۲/۲۸

۶ - اضافه بیانی (توضیحی) گلش فردوس ۶/۳۶

۷ - گاه میان مضایق و مضایق الهه يك مضایق جدائی می افکند:

هوز مبه شبگیر ۵/۱۰

ز - چند یادآوری

۱ - گاه در آخر بعضی کلمات مأخوذ از عربی در فارسی حرفی الزوده میشود که

در معنی تغییر می یابد : صیبه ۵/۳۳۹

۲ - گاه تصحای زبان فارسی در برخی از مصاندر عربی تغییری لفظی و گاه معنوی

داده اند و تنها ۱/۳۳ صحا کا ۱۲/۳۳

۳ - گاه برخی جمعهای عربی در سیاق فارسی مفرد محسوب شده است : حور

۳/۳۲۶

بخش دوم - صفت

الف - صفتی مشتق از ماده فعل امر : شکری ۱/۲۹۰

تازی ۸/۳۵۴ سال گردان ۱۶/۲۵۵

خوشبخت ۹/۲۸۸ تنه بد ۷/۲۲۳ زرخش ۵/۳۷۶

ب - صفتی مشتق از ماده فعل حاجی : خانه پرورد ۲/۱۳ گم گشته ۱/۲۵۵

شوریده ۴/۲۵۵ قوس محسوب شونده ۵/۲۸۳

ج - صفتی پیشوندی و پسوندی :

به بنیاد (بنیاد) ۴/۶۷۳ در گذر ۸/۳۶۶

- بتاب ۷/۴۶۶ چون آتش ۱۶/۴۲۲
 هم قران ۷/۲۹۷ کردنی ۳/۴۷۹
 صبحی ۱۷/۴۸۴ شبانروزی ۱۰/۴۵۴
 یکصاعته ۷/۱۹۰ مهوش ۶/۱۴ موکوار ۹/۴۵۷
 د- منتهای مرکب از دو اسم :
 کان یمن ۹/۳۶۲ کسن ابرو ۴/۴۲۸
 ه- نعت صبی : شکسته کسمه ۵/۴۲۱
 و- طرز بکار بردن صفت
 ۱- اسم بجای صفت
 رندان رها ۷/۲۰ وقت وقت ۷/۱۳۷ جام عدل ۲/۱۸۶ ضمانتندم ۹/۳۲۱
 دفع شمار ۷/۳۲۵
 ۲- صفت مقیم بحالت اضافه
 جمدگسو ۱/۹۵ محض صواب ۱۲/۲۴۳
 ۳- چه ، چنین ، چنان ، زهی گاه بصورت صفت :
 چه مزده ها ۷/۳۷ چنین موصی ۷/۱۳ چنین جرس ۹/۴۵۵ زهی طرب
 ۱/۲۹۶
 ۴- صفت جانشین موصوف :
 سپاه ۹/۱۲۷
 ۵- گاه میان موصوف و صفت يك مضاف الیه جدائی میانه کنند :
 خاتم چشمه عابون آثار ۶/۲۲۸
 ۶- جمع آمدن صفت برای تاکید :
 طلسمات عجایب ۳/۴۹ رند ن صبحی زدگان ۱/۲۰۲
 ۳- حذف موصوف بقرونه :
 یمن اوضاع ۷/۲۹۳

بخش سوم - فعل

الف - ماضی مطلق

- ۱- متضمن هر سه زمان : لبود ۳/۲۰۹

- ۲- بجای مستطیل معنی الوقوع شد ۱/۲۷۷ گفتیم ۳/۳۷۰ نهادیم ۱/۴۱۸
 رستی ۱/۴۳۳
 ۳- فاعله گفت: گاه در کلام آورده نمیشود: گفت ۷/۱۴۳، ۸/۲۲۲
 ب- ماضی بود معلوم بجای ماضی بعید مجهول: نوشته بود ۲/۲۱۱
 ج- فعل امر و نهی
 ۱- الحال دو گانه ناهب از فعل امر: می باید که باقی ۶/۴۶۲
 ۲- فعل امر «فرما» جانشین الحال دیگر بر رعایت احترام: فرما (نه) ۷/۲۱۲
 ۳- فعل دعائی صبی: مکمل ۷/۱۵، ۱/۲۷۱، مراد ۲/۱۸
 د- فعل مرکب
 ۱- شکسته شد (نه شکست) ۱/۲۵ یاوه کرد ۷/۲۸
 ۲- اضافه جزء غیر صریح فعل مرکب بطمول: تعلیم سخن کرد ۸/۲۱۷
 ه- چند یادآوری
 ۱- حذف فعل پنهان: حالی: نفسی (درنگ کن) ۲/۲۸۲ که (دیدی) ۲/۱۳۰
 خدا را (انصاف دهید) ۱/۱۳۷ رحمی (کن) ۶/۲۶۶
 ۲- «در» پیشوند فعل برای تأکید: درده ۱/۸۰
 ۳- «ترسم» بمعنی یقین دارم: ۸/۹
 ۴- «هوس میکند» ۵/۲۷۲ او را هوس بلند میآید
 ه- حذف فعل دعائی «باده» ۳/۳۸
 و- جمله حالیه به حذف «بود» ۴/۲۶
 ۷- حذف «است» پنهان: حالی ۸/۳۷۹
 ۸- الزودن به در آخر المعانی که در بیان رؤیا و تخیل است: برآمدی ۲/۱/۳۳۹

بخش چهارم - ضمیر

انعام ضمیر:

- ۱- «خود» ضمیر مشترک برای تأکید ضمیر منفصل: تو خود ۹/۳۴
 ۲- هود ضمیر برمتأخر یا انصار قبل از ذکر مرجع: هشیارش ۶/۳۵ گوش
 ۵/۱۲۳ کنش ۵/۱۴۰
 ۳- «نه» ضمیر متصل مضارع در انتظار است ۵/۹۱

۴- «فلان» «فلانی» صبر مبهم که جانشین اسم میشود خواه اسم معرّفه باشد یا نکره: ۱/۱۱۳، ۲/۲۴۸، ۱/۲۷۶

بخش پنجم - قید

اختصاص قيد

۱۔ قید امتفہام : کجا ۸/۱ مگر ۴/۴۲۴

۲- بعد تاکید و ایجاب : لایحرم ۶/۳۷۶ مطلق ۲/۳۷۸ مگر ۴/۴ ، ۴/۱۲ ، ۸/۱۶ ، ۸/۶۳

۳- قید زمان : حالیا ۱/۳۵۵ ، ۸/۴۰۰ ذکر ۵/۱۳ ، ۶/۲۳۷ روان
۲/۴۴۵ روانی ۶/۲۴۸ صحرگی ۳/۹۱ عبی ۵/۲۷۳ مقیه ۱۴/۳۶ ،
۶/۲۳۵ حد ۵/۴۶ عبیان ۱/۳۲۴

٢٠ قید تک : ١٨٩/٧

۵- قيد شمار دگر ۱/۹ هزاران ۱۰۴/۲۲

۶- تعداد کمیّت : چندان ۷/۳۵۷

٧- عبد الله بن دنگو ٧/١٨ ، ٥/١٣٠ ، ٩/٢١٧ ، ٣/٢١ : ١٠/١٩٤

۹/۸۶ ختبر ۳/۹۹ ۴/۹۳۹۰

۸- قيد و مف و روش: بعداً ۷/۱۱ دانسته ۹/۱۲۸ ظاهر ۵/۳۶۷ مشكل
۳/۲۸۹ معاينه ۲/۳۱۵

۹- قيد تأکید و ايجاب : خصوص ۷/۳۷۳ بائید ۹/۵۶۳ دحفاء قيد تأکید
جانشين بجهه ۳/۱۸۶ ، ۷/۳۳۸ بی گندگوی منعم قیدی ۵/۵۹

۱۰- قيد حالت باحال: اثنان وخیران ۴/۳۵۲ ناحوانده نقش منصود ۴/۴۳۵
ناونده ۳/۷۷۲ گشوده ۴/۴۳ صم نایره ۷/۴۴۹

قلمی درخت ۱/۲۷

۵۹- لوله تعلیق ای کابج ۲/۴۳۹ ای کاشکی ۱۰/۴۳۹ بزرگ ۸/۱۲ ۵/۳۷۲

۱۲- قید برای قید و ضمانت: چهار آسان ۴/۸۸، ۵/۱۵۱ و پنج هائل ۷/۱

پیشکش قسم - حرفی اضافہ

۱- «و» برای معادله و برای می: جان من و جان شما ۹/۱۳ و مر و نخست، ۴/۸

۶- دو، سید ملازمی: جزئیات ما و آیتن ۱/۵۸ من و میراث ۱/۷۹

- ما و می ۵/۱۱۸ زاهد و معجب ۳/۱۵۸ درویش و اس ۶/۲۵۱
- ۳- «راء» برای سوگنده: خدا را ۷/۱۸۰ خدای را ۱۱/۲۳۰ ۵/۲۷۳
- ۴- «راء» بمعنی برای: خدا را ۱۵/۱۲ ۴/۳۳ ۲/۲۵۲
- ۵- «راء» حرف اضافه پس از مضارع الیه: آیتہ... حسام را ۱/۷ قرا... کشتی بان ۱۲/۲۵۵ شراب اورغوالی و... اندر فتح ۳/۳۷۴
- ۶- «باء» مدید ظرفیت: با ۲/۱۷۳ با پای خم ۲/۲۸۵
- ۷- «از» بمعنی بر: از این قبوه ۵/۳۷۱
- ۸- حذف حرف اضافه: خیر و سلامت (بطریق و سلامت) ۹/۸۹ غلطی خواجہ (بر غلطی خود) ۱۰/۶۹ این شهر (در این شهر) ۲/۲۱۶
- ۹- شبہ حرف اضافه: از واسطه ۲/۱۷ بهای ۵/۵ لڑکاک ۱/۴۲۶

بخش هفتم - حرف ربط

الف - اگر

- ۱- مدید جرم و تحقیق ۱۲۳ (۸) ۴۳۴ (۲) ۴۴۰ (۷)
- ۲- برای یادآوری و تذکر ۴۴۴ (۱)
- ۳- اگر... اگر برای تسویه ۹/۳ ۶/۱۲۶
- ۴- «اگرچه» حرف ربط مرکب برای اشتراك: ۴/۴۰۵
- ۵- «اگرزائک» شبہ حرف ربط بمعنی اگر ۵/۴۴۸
- ب - «اِبراء» برای تعلیل ۶/۳۳۸

ج - که

- ۱- بمعنی اگر: ۶/۱۱۱ ۱۲/۲۳۶
- ۲- برای توضیح و تفسیر ۱/۱۳۰
- ۳- بمعنی آنکه که ۲/۱۶ ۸/۲۳۸
- ۴- «دیچکم» آنکه شبہ حرف ربط برای تعلیل ۹/۴۱۹
- د - «وئی... و نه» برای عطف درونی: ۱۶/۳۲۹
- ه - و

- ۱- برای اشتراك: ۱/۹۱ ۵/۱۰۹ ۸/۴۴۴
- ۲- بمعنی «یا» ۱۴/۳
- ۳- برای اجتماع: ۱/۱۵۸ ۵/۲۶۸

۴- برای تعجب : ۵/۶۱

۵- واو حالیه : ۲/۲۷ ، ۴/۴۸۸

۶- دوه زائده ۴/۱۲۷

۷- حذف دوه بقرینه حالی ۱۳/۴۱۷

و - «هم» حرف ربط برای تاکید ۱/۱۷۹

ز - «یا»

۱- مفید اباحه ۱۰/۱۸۹

۲- بمعنی «واو» عطف ۶/۴۸۴

بخش هشتم - اصوات

۱- برای آغاز کار : بسم الله ۶/۴۱۶

۲- برای آخرین : مرحبا ۱/۶۴

۳- برای استبعاد و تأسف و تعجب : هیهات ۵/۳۸ ، ۴/۲۹۰ ، ۴/۴۴۷ ، ۶/۴۸۱

۴- برای استعاده : آه ۵/۴۱۸ ، بنام آیزد ۹/۳۶ ، زندهار ۶/۹۴

۵- برای تحسین و شکفتی : زهی ۹/۶۶ ، ۱/۲۳۵ ، ۱/۲۹۶ ، لوحش الله ۲/۲۷۹

۶- نعتیر و انکار : حاشا ۲/۷۸ ، ۹/۸۹ ، حاشقه ۳/۲۵۲ ، ۴/۴۴۰

۷- شکفتی : الله ۶/۲۱۱ ، بنامیزد ۹/۲۱ ، ۸/۲۸۸ ، تبارک الله ۳/۲۲ ، ۳/۲۸۰ و ۷/۶۸ ، ۴/۲۹۶ ، ۷/۴۵۵

۸- تنبیه و تاکید

الا ۲/۴۵۴ ، ۴/۴۴۰ ، زندهار ۴/۴۹۶ ، حان ۳/۴۲۹ ، هی ۳/۴۳۰

پیوست

۱- استعاره عنادیه : مند ۷/۲۰۵ ، مبارکباد ۱۲/۴۱۷

۲- تسمیه شیء با اسم آلت : بند ۱۴/۴۴۴

۳- مجاز مرسل بملایه جزو و کل : بام ۵/۱۱۴

۴- تاکید لفظی ۸/۱۷۱ ، ۱۲/۴۹۲

۵- گاه شاعر تخلص خود را شخصیت ثانوی فرض میکند ۶/۱۰

۶- قاعده تسهیل (تبدیل همزه بیا) : هایل ۷/۱

فهرست اسامی رجال متن

ارقام هندی حواله است شماره غرلهای نه صفحات.

فهرست اسامی رجال و امکنه و قبایل و کتب در این مجموعه انشایی است از دیوان حافظ تصحیح علامه محمد قزوینی و دکتر قدیم غنی

ایاز ۴۰، ۲۸۵، ۳۳۲	احم ۷، ۵۷، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۶۶، ۳۱۷، ۳۲۸، ۳۶۰
ایلیخانی ۳۷۲	۳۷۲، ۳۸۹، ۳۹۳
بهرهانالدین (ابونصر فتح الله بن خواجه	آصف ۲۸، ۳۹، ۱۷۱، ۲۱۹، ۲۷۲، ۲۸۶، ۳۱۶
کمال الدین ابوالمعالی وزیر امیر	۳۵۵، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۶۲
میرزاالدین محمد (۳۶۲-۳۶۲)	۳۶۷
بطلمی (بایزید) ۳۷۳	آصف نانی ۲۸، ۳۵۶، ۳۷۳
بوخر (پس) ابوالمعالی رجوع نمود بهرهانالدین	ابواسحق رجوع نمود بنیاه شیخ ابواسحق
فتح الله	ابو انقاروس (نیه شجاع) ۱۶۷ رجوع سیز بنیاه
بوالرفعه کمال الدین ۱۳۰	شجاع
بهرام گور ۳۷۸	اتاپک ۳۹۰
بهمن ۱۰۱	احمد سلطان ۳۷۲
برویز ۴۱، ۵۲	اسکندر ۲۹۰، ۴۱۰، ۳۳۶ رجوع نمود نیز بسکندر
پشنگ ۳۹۰	الراسیاب ۳۳۳
توران شاه، خواجه جلال الدین (وزیر شاه شجاع)	امین الدین حسن ۳۳۷
۳۳۳، ۳۵۶ (جلال الدین فقط) ۲۸۱، ۲۸۴	اورنگ ۳۳۲
۴۸۸	اویس، سلطان ۱۶۲
توران شاه ۳۶۱ (همان سابق است) یا تورانشاه بن	اویس، شیخ ۳۷۲

نظربالدین نهشتن پادشاه هر سوز که از حسود

۷۲۷-۷۷۹ سلطنت سواد

نهشتن (رستم) ۲۴۵

جلالالدین رجوع شود بتورانشاه

جلالالدین رجوع شود بشاه سجاق

جسم ۱۲، ۲۸، ۳۷، ۷۸، ۸۱، ۱۰۱، ۱۱۸، ۱۱۹

۱۴۲، ۱۴۳، ۱۷۱، ۱۷۹، ۲۷۲، ۲۷۸، ۳۵۱

۳۶۲، ۳۷۲، ۳۹۰، ۴۱۳، ۴۳۰، ۴۳۱

۴۲۷، ۴۲۸، ۴۵۰، ۴۵۲، ۴۶۸، ۴۸۸

چشمید ۱۰۱، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۷۹، ۲۱۸، ۲۲۶

۲۷۷، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۵۸، ۲۸۶

چنگیزخانی ۲۷۲

حاتم علی ۴۲۹، ۴۳۰

حاجی قوام ۱۱، ۳۰۹

حافظ تقریباً در آخر هر غزل

حسن ایلخانی (شیخ حسن بزرگ) ۴۷۲

حلاج (حسین بن منصور) ۳۰۷

خسرو ۱۷۶-۱۹۰، ۳۷۵، ۴۸۱

خطر ۳۹، ۹۷، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۶۹، ۱۹۵، ۲۷۳

۲۷۹، ۲۹۰، ۳۰۵، ۳۱۳، ۳۱۹، ۳۲۷، ۳۳۹

۲۸۸

دارا ۵

داود ۲۱۹

دجال ۲۴۲

رستم ۲۷۰

رضوان ۲۹

زلیخا ۳

زردشتی ۴۱۹

زو ۲۰۶

سلسری ۱۲۸، ۳۹۹

سعاد ۴۴۹

سکندر ۵، ۱۴۹، ۲۴۵، ۲۷۳، ۲۵۹

سلیمی ۱۹۰، ۲۴۷، ۲۸۱، ۳۰۲، ۳۲۸، ۴۶۹

سلیمان ۲۲، ۳۱، ۵۷، ۸۸، ۱۰۰، ۱۲۱، ۱۴۵

۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۷۴، ۲۱۹، ۲۷۸، ۳۱۹

۳۵۹، ۳۶۳، ۳۸۹

سلیمی ۴۶۰

سپاهیک ۲۰۶

سپارونی ۱۰۵

شافعی ۲۰۷

شاه سجاق جلالالدین امیرالفرارسی ۲۸۴، ۲۸۵

۲۹۳، ۲۹۴

شاه ۳۳۶

شهب ۱۸۸

شیخ جام ۷

شیخ صنعین ۷۷

شیرین ۵۲، ۱۰۱، ۱۱۲، ۳۱۶، ۴۰۱، ۴۷۵، ۴۸۱

شهب دیوان ۳۱۹

شهب عیار رجوع شود بقوامالدین

شهب ۱۸۸

شهابالصدق مخرالدین ۱۹۱

شهابالدین مسعود (از ویرای شاه شیخ

ابراشعی) ۴۱۹

عیسی ۳۶، ۵۷، ۷۰، ۸۶، ۹۳، ۱۸۶، ۲۱۹، ۳۳۷

شهابالدین، سلطان ۲۴۵

شیرالدین، عبدالصدق ۱۹۱

فرخ ۹۹

شیرین ۵۲، ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۴۴، ۱۹۰، ۳۱۶، ۳۵۴

۴۸۱، ۴۰۱

فریدون ۴۵۸

غلاطون ۴۶۲

قارون ۵، ۴۹، ۵۴، ۱۷۶، ۲۹۰، ۳۳۹، ۴۵۸، ۴۵۹

قباہ ۱۰۱

قوام، حاجی (یعنی قوام الدین حسن از وزیرای شہ

شیخ ابواسحق) ۱۱، ۳۰۹، ۳۲۷

قوام الدین خواجہ (همان سابق است) یا قوام لدین

صاحب عیار) ۱۱۲

قوام الدین (محمد صاحب عیار، وزیر شہ نجاش)

۱۵۶

قبصر ۲۲۹

کاوس ۱۰۱، ۳۵۱، ۴۰۷

کسری ۴۱

کمال (اسمعیل) ۳۲۹

کمال الدین ابوالوفا ۱۴۰

کی ۱۰۱، ۳۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱

کیخسرو ۱۲۰، ۱۲۱، ۴۰۷، ۴۳۳

گلچهر ۳۴۲

لیلی ۴۰، ۵۲، ۱۱۵، ۱۶۰، ۳۲۹، ۴۵۸

مانی ۳۵۶

مجنون ۴۰، ۵۲، ۵۶، ۱۱۵، ۱۶۰، ۴۵۸

محمدین علی، صاحب عیار رجوع شہ

بقوام الدین

محمود رجوع شہ بساد الدین

محمود غزنوی ۴۰، ۲۵۸

صیغ ۱۶۵، ۳۷۱

سیحان ۴، ۱۲۲، ۱۸۷، ۴۰۷، ۴۶۰

منصور (جلال) ۱۹۲

منصور شہ (نجاش الدین پسر شرف الدین)

مظفری امیر مبارز الدین محمد) ۱۶۷، ۱۶۴

۲۴۲، ۲۴۵، ۳۲۹، ۳۸۱، ۴۰۴

موسی ۴، ۳۷۳، ۴۸۶

مہدی ۲۲۲

نصرت الدین رجوع شہ به یحیی

نظامی ۲۶۹

نیرود ۲۱۹

نوح ۴، ۱۸، ۲۸، ۲۴۴، ۲۵۵، ۴۰۷

یحیی شہ (نصرت الدین) ۲۱۲، ۴۰۴، ۳۹۴، ۴۲۱



یوسف ۳، ۲۳، ۱۹۵، ۲۱۱، ۴۸۰، ۳۱۹، ۴۴۰

۲۶۴، ۴۷۵، ۴۹۷

فهرست اسامی امکنه و قبایل متن

ارقام هندی حواله است بشماره غزلها

آب و کتاباد ۳، ۳۹ (آب رکنی) ۱۰۶، ۲۷۹	جغرافیه ۲۷۹
آرس، رود ۲۶۷	جری مولین ۴۷۰
آرم (شهر و باغ معروف شداد) ۶۵، ۲۳۶	جهنم ۵۲، ۳۲۹
آرم (گویانام باغی بوده در شیراز) ۸۱	جگل ۵۰، ۳۲۷، ۳۷۰، ۲۸۲
اصفهان ۲۱۹	جن ۵۰، ۱۶۱، ۱۷۸، ۱۹۲ (ایهام) ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۷۰ (ایهام)، ۲۰۹، ۲۲۹، ۲۹۵
الله اکبر، تنگ ۳۹	جنس ۹۲
ایذج ۲۹۰	عجاز ۱۳۳ (موسیقی)، ۲۵۹، ۲۶۰
باغ کارلن ۱۰۳	خن ۱۷۶، ۱۹۲، ۲۶۵، ۳۲۷، ۳۵۷، ۳۸۰، ۳۸۵، ۳۹۰
بحار ۳	خجند ۱۸۰
بلنداه ۲۱، ۱۹۰، ۲۵۰، ۲۷۲	خطا ۸۲، ۹۷، ۳۷۰ (ایهام)
بنگل ۲۲۵	خلع (قبیله لوانراک) ۲۳۳
بیت الحرام ۲۶۲	خوارزم ۱۸۰
تبریز ۴۱	دلر السلام (بهشت) ۷، ۳۰۹
ترک ۳، ۴۷، ۸۲، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۴۵، ۲۰۵، ۲۸۲، ۳۰۲، ۳۳۶، ۳۱۲	دجند بلند ۲۵۰، ۲۷۲
ترکان ۳، ۱۰۴، ۱۸۰، ۱۸۵، ۳۲۵، ۳۲۰، ۳۷۰	فوالاراک ۴۶۹
نمود ۲۱۹	فیلم ۳۰۲، ۳۱۲
جام، ۷	

کتمان ۸۸	ر کتاباد رجوع نمود باب ر کتاباد
الکوی ۲۶۳	ری ۲۲۹
ماچین ۹۷	زندان سکندر ۲۵۹
مروه ۸۲	زندان مروه ۱۰۳، ۲۱۹، ۲۶۰
مصر ۹، ۹۷، ۱۹۸، ۲۲۲، ۲۲۹	زنگ ۲۶۱
مصلی ۳، ۱۰۱، ۲۷۱	سبا ۹۰، ۱۴۵، ۱۷۲
ملک سلیمان (یعنی مملکت فارس) ۲۵۹، ۲۱۹	سرقند ۳
۲۶۳	شیراز ۳۹، ۱۴۷، ۱۹۰، ۲۵۹، ۲۶۹، ۲۷۹، ۳۳۳
نیجف ۲۹۶	۳۳۸، ۳۷۴، ۴۱۹، ۴۴۰
واحد الاراک ۲۶۳	طور ۱۹، ۳۲۵، ۴۵۵
واحد ایمن ۱۸۸، ۳۲۵	علاء ۲۱۹
هند ۹۷، ۲۲۵	عین ۱۹۲
هند ۸۳، ۲۱۳، ۳۰۴، ۳۲۰، ۳۶۵، ۴۰۲، ۴۰۶	عراق ۳۱، ۱۳۳ (موسیقی)، ۲۵۹
یزد ۱۲	فارس ۳۱، ۲۵۰، ۳۲۳، ۳۸۹
۳۸۵	کعبه ۳۰، ۳۶، ۴۰، ۵۲، ۲۰۸، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۸۰

فهرست اسامی کتب متن

ارقام هندسی حواله امت بشماره غزلها

کتاب ۲۲	فہنامہ (ھا) ۳۹۰
کتاب کتاب ۲۲	قرآن ۹، ۹۲، ۱۵۲، ۱۹۳، ۲۵۵، ۲۷۱، ۳۱۹، ۳۳۷

فهرست برخی از مأخذها

- آنستراج، تألیف محمد پادشاه، بکوشش
دکتر محمد دبیرسیاقی، سال ۱۳۳۶
- المعجم فی معاییر افعصار العجم، تألیف
شمس الدین محمد بن قیس رازی، تصحیح
مدرس رضوی، چاپ تهران، سال ۱۳۳۵
- برهان قاطع، تألیف محمدحسین بن خلف تجرزی،
تصحیح دکتر معین، چاپ تهران، سال ۱۳۴۲
- بوستان سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، چاپ
تهران، سال ۱۳۱۶
- تاریخ بلخی، بتصحیح مرحوم محمدتقی بهار
(ملک الشعرا)، بکوشش محمد پروین گنابادی،
چاپ تهران، سال ۱۳۴۱
- ترجمه و شرح نهج البلاغه، بقلم حاج سید علی نقی
فیض الاسلام، چاپ تهران، سال ۱۳۶۵
- تفسیر ابو الفتح رازی، تصحیح نصرانی، چاپ
تهران سال ۱۳۸۲-۱۳۸۷ هجری قمری
- جامع نسخ حافظ، تألیف مسعود فرزاد شیراز سال
۱۳۳۷
- چهارمقاله، تألیف احمد بن عربین علی نظامی
- عروضی، با تصحیح مجلد دکتر معین چاپ
تهران، سال ۱۳۴۱
- حافظ شناسی، با الهامات خواجه، نگارش
محمدعلی پادشاه، چاپ تهران، سال...
- دیوان اشعار حکیم ابومعین حمیدالدین ناصر بن
خسرو قبادیانی، تصحیح حاجی سید نصرالله
تقوی، چاپ تهران، سال ۱۳۳۹
- دیوان انوری، جلد اول قصاید، با اهتمام محمدتقی
مدرس رضوی، چاپ طهران، سال ۱۳۳۷
- دیوان انوری، جلد دوم، با اهتمام محمدتقی مدرس
رضوی، چاپ تهران، سال ۱۳۴۰
- دیوان حکیم الفضل الدین محمد صرقی گیلانی،
بابا الفضل، از انتشارات اداره فرهنگ و هنر
کاشان، سال...
- خسرو و شیرین نظامی، تصحیح وحید دستگردی،
چاپ تهران، سال...
- دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی،
با اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ
طهران سال ۱۳۲۰ شمسی

دیوان خواجه حافظ شیرازی، با اهتمام سید
ابوالقاسم انجوی شیرازی، چاپ تهران، سال
۱۳۲۵

دیوان... ستایش غزنوی، بمعنی و اهتمام مدرّس
رضوی چاپ تهران، سال ۱۳۲۶

دیوان ظهیر قاریایی، با اهتمام هاشم رضی، از
انتشارات کاوه، چاپ تهران، سال...

دیوان کمال الدین اسمعیل اصفهانی، با اهتمام
حسین بحر العلوم، چاپ تهران، سال ۱۳۲۸

رباعیات خدام، از انتشارات مؤسسه مطبوعاتی
امیرکبیر، چاپ تهران سال ۱۳۲۲

رودکی، بکوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ تهران،
سال ۱۳۲۳

شرح سوهی بر حافظ، ترجمه دکتر عصمت
ستارزاده چاپ دوم تهران، سال ۱۳۲۷

غزلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، چاپ
تهران، سال، ۱۳۱۸

فرهنگ مصطلحات عرفیه و معصومه، تألیف
سیدجعفر سجادی، چاپ تهران سال ۱۳۲۹

قرآن کریم، با ترجمه فارسی آقای مهدی الهی
قمشهی، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان،

سال...

قرآن مجید بخط طاهر خوتنویس، با اهتمام
نحرانی، چاپ تهران، سال ۱۳۶۸ هجری
قمری

کلیات نفس یا دیوان کبیر، با تصحیحات و
حواشی بدیع الزمان غروزانفر، چاپ تهران
۱۳۲۶-۱۳۳۶

کلیله و دمنه از مشآت ابوالمعالی نصرالله منشی،
تصحیح مینوی، چاپ تهران، سال ۱۳۲۳

گلستان سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی،
بکوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ تهران، سال
۱۳۲۸

لطیفه غیبی، تألیف محمدابن محمد الدارایی از
انتشارات کتابفروشی احمدی شیراز

لغتنامه، تألیف علی اکبر دهخدا، چاپ تهران
۱۳۲۵-۱۳۵۸

مثنوی معنوی، تصنیف جلال الدین محمدبن
الحسین البلقی، از روی چاپ نیکلسون، چاپ

تهران، سال ۱۳۱۲

مثنوی الارب فی لغة العرب، تألیف علامه
عبدالرحیم بن عبدالکریم صفی پور، چاپ

تهران، سال ۱۳۲۷

خواهشمندست این موارد را اصلاح فرمایید.

الف - در متن

رخ رنگین	بیت ۲	ص ۲۲
آینه‌دار	بیت ۱	ص ۷۹
بخت کار ساز	بیت ۴	ص ۸۴
زانچه	بیت ۵	ص ۱۸۰
هفت آسمان	بیت ۷	ص ۲۶۹
می باش	بیت ۵	ص ۳۷۱
در این خیالم	بیت ۴	ص ۴۲۳
پنداز	بیت ۷	ص ۴۹۸
ورای حد	بیت ۲	ص ۵۹۹
ملک و ملت	بیت ۵	ص ۶۳۰

ب - در حاشیه

جز تراز نو	سطر ۹	ص ۵۲
حافظ گوید	سطر ۸	ص ۵۹
نمایش حسن و قبح	سطر ۴	ص ۱۰۸
کام و دهان	سطر ۷	ص ۱۲۲
فرهاد	سطر ۴	ص ۱۵۲
صحرای راز	سطر ۱۵	ص ۲۶۸
خوش معاشرت	سطر ۶	ص ۳۹۱
بفتح قول	سطر ۳	ص ۴۱۰
بامداد روضه (گلشن) رضوان را برضوان	سطر ۴	ص ۴۶۵
تیرسخت	سطر ۱۱	ص ۴۶۹
سادمروی و سیه چشمان بهشتی	سطر ۸	ص ۵۱۲
دوریش	سطر ۳	ص ۶۲۷
در صفحه ۶۸۰ آمده است	معنی بیت ۳ و ۴	ص ۶۳۰
از دهان خود	سطر ۵	ص ۶۴۹
تفا اسمی	سطر ۷	ص ۶۵۹
ترا نتواند کرد	سطر ۴	ص ۶۶۶